۲۹۷/۱۷۲۶
م ۱۸۱ ک
۱۳۲۰
ج ۳

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب منهج الصادقین فی الزام المخالفین
مولف کاشانی، فتح الله بن شکرالله، - ۹۸۸ ق.
موضوع تفاسیر شیعه قرن ۱۰ ق. زبان فارسی و عربی
سال چاپ ۱۳۲۰ ق محل چاپ ناشر: تاجر کتابفروش باسمعیل
کاتب جرفادقانی، محمدتقی
طول ۳۴ عرض ۲۱ شماره صفحه ها ج. ۳
شماره عمومی ۲۵۶۸۵ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری آذرنیا، زهراسلطان تاریخ
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات کشف الآیات قرآن ضمیمه است در ۱۲۷ صفحه

۲۷۵۲۳
۱۵۸۱ الی رحمة ... السلطان ...
به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ۲۶/۱۲/۲۹۷
م ۱۸۱ ک
۱۲۷۵

هو الله تعالی شانه العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً ابد الآبدین و الصلوة علی

نبینا و شفیع ذنوبنا محمد خاتم الانبیا و المرسلین و علی آله و اهل بیته الطیبین الطاهرین سیما ائمة علی الذی قال فی حقه انت منی بمنزلة هرون من موسی و بعد شکر الله که در عهد دولت ابد مدت اعلی حضرت شاهنشاه السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه که کل از انام از ... سعادت و فتوت ... ارباب ... بسعی ... اقل الحاج عبد الکریم ... که این نسخه شریفه را با کمال دقت و صحت و خوبی خط ... ناظرین

... و ... زلت ... عفو و اغماض نمایند

اقل خلق الله اسمعیل

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت ۱۳۳۴۶۱
تاریخ مرداد ۷۱

[illegible]

نصر من الله وفتح قریب هذا المجلد الثالث من کتاب منهج الصادقین

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة یس این سوره مکیست نزد جمیع مفسرین و ابن عباس و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله را استثنا میکند و میگوید که در مدینه نزول یافته
و آیات آن هشتاد و سه است نزد کوفی و هشتاد و دو است نزد غیر کوفی و اختلاف در یس است و فضل قرائت آن بسیار و ثواب خواندن آن ابی بن
کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قربة الی الله و خالصا لوجه الله قرائت نماید از جمیع گناهان مغفور شود و ثواب کسی که دوازده بار
ختم کلام الله کرده باشد

[illegible]

10 علیهم ... و بیشان سبب ایشان تعا أَأَنذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا یُؤْمِنُونَ که ایمان نخواهند آورد چه بر تحقیق علم ایشان در کفر و شرک
و معنی تعلق علم الهی بعدم ایمان ایشان در اول سوره بقره سمت ذکر یافته و چون بود انذار ایشان نفعی مترتب نمیشود [illegible] ساخت با اهل ایمان
و فرمود إِنَّمَا تُنذِرُ [illegible] مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ [illegible] و
11 خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ [illegible] بِالْغَيْبِ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَبَشِّرْهُ [illegible] بِمَغْفِرَةٍ [illegible] وَأَجْرٍ كَرِيمٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
12 [illegible] إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ [illegible] وَنَكْتُبُ [illegible] مَا قَدَّمُوا
[illegible] وَآثَارَهُمْ [illegible]
[illegible] وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ [illegible]
[illegible]
13 [illegible] وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ [illegible] إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ [illegible]
[illegible]

[illegible]
14 [illegible] إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ [illegible]
15 [illegible] قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا [illegible] وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ [illegible]
16 [illegible] قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ [illegible]
17 [illegible] وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ [illegible]
18 [illegible] قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ [illegible] لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ [illegible] عَذَابٌ أَلِيمٌ [illegible]
19 [illegible] قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ [illegible] أَئِن ذُكِّرْتُم [illegible] بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ [illegible]
20 [illegible] وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ [illegible] قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ [illegible]
21 [illegible] اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ [illegible]
22 [illegible] وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [illegible]
23 [illegible] أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنقِذُونِ [illegible]
24 [illegible] إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ [illegible]
25 [illegible] إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ [illegible]
26 [illegible] قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ [illegible] قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ [illegible]
27 [illegible] بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ [illegible]

مصلت او برانبیت ایشان یعنی کاشکی قوم من بدانستند که بچه چیز خدای مرا آمرزید و معزز و مکرم گردانید یعنی بجهد و رشک از عتاب او شان و صبر کردن بر ایذای
ایشان متصل کلام آنکه کاشکی ایشان عالم میبودند باین ثواب جزیل و عطاء جلیل تا ایمان می آوردند و مطیع و منقاد می شدند و بسبب آن باین مرتبه عظیم و درجه رفیعه
میرسیدند ثعلبی باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل کرده که حضرت رسالت پناه ص فرمود که سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة عین علی بن ابی طالب و صاحب یس
ومؤمن آل فرعون فهم الصدیقون وعلی افضلهم یعنی سابقان امتها سه اند که بمقدار زدن چشمی در اسلام کافر نشدند یکی علی بن ابی طالب دوم صاحب یس که
حبیب نجار است و سیم مؤمن آل فرعون که حزبیل است و این هر سه صدیقانند و علی بن ابی طالب افضل ایشانست و بروایت دیگر از آنحضرت منقول است که الصدیقون ثلثة
حبیب نجار وهو مؤمن آل یس وحزبیل وهو مؤمن آل فرعون وعلی بن ابی طالب وهو مؤمن آل محمد علیهم السلام بعد از وی حق تعالی از کیفیت هلاک قوم و استیصال ایشان خبر میدهد
ومیگوید وما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده از پس قتل او یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای هلاک
ایشان از آسمان وما کنا منزلین و نبستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت صحیح نیست که از برای هلاک اهل کفر و شرک لشکر فرستیم
چه کفار ازان خوار تر و بیمقدار تر اند که از برای هلاک ایشان لشکر باید فرستاد و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین از برای تعظیم پیغمبر بود نه آنکه لشکر کفار در [illegible]
بوده باشند و میتواند بود که ما موصوله باشد عطف بر جند من السماء و معنی بر این وجه که نفرستادیم ما بر این قوم از پس حبیب آنچه فرستاده بودیم قبل از
ایشان بر کفار دیگر از سنگ و باران و ریح عاصف بلکه ان کانت نبود عقوبت ایشان الا صیحة واحدة مگر یک فریاد کردن که آسمان زمین وجهی است از
وجوه عذاب هلاک و آنچنان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف آستانه شهر بگرفت و صیحه زد فاذا هم پس ناگاه ایشان خامدون فرو مردگان بودند یعنی
29
بیک نعره جبرئیل همه فرو مردند چون آتش که یکبار فرو میرد و چونکه عذاب ایشان موجب حسرت اهل جهانست حق تعالی اندر روز معاد از آنجهت میفرماید یا حسرة ای تاسف
و تلهف حسرت و ندامت علی العباد بر بندگان که جمیع اوقات صرف کفر کردند و معصیت و با وجود این حال ما یأتیهم من رسول نمی آمد بدیشان هیچ
30
پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که باو یستهزؤن استهزا میکردند و میگفتند که این سحر است و این قول کفار در وقتی که رسولان ایشان عذاب معاینه
بدیدند گفتند که ای حسرتا و اندوها که ما راست که آن بندگان صالح اگر میدیدیم که ما کشته بشدند با ایشان ایمان میآوردیم و این جمله که یا حسرتنا [illegible] کلام
مستقبل باشد مرتبط بما قبل نباشد و میتواند بود که این تحسر از جانب خدا باشد یا از رسولان بر سبیل استعظام یعنی استعظام جنایت کفار که بسبب ایشان واقع شد [illegible]
و تاسف جمیع مؤمنان باشد بر بعضی ایشان و نیز آنکه حسرت احتمال آن دارد که منادی نکره باشد و حقیقت معنی آن باشد که متحسرین [illegible]
[illegible] که کفار بجزا و سزای کفر و استهزا [illegible] رسولان را کشتند [illegible] و میتواند بود که مفعول مطلق
باشد و منادی باشد فعل محذوف باشد و بر این تقدیر یا ایتها التحسر تحسر حسرة علی العباد و بعد از اظهار [illegible] در مقام تخویف مشرکان مکه در آمده میگوید که
31
الم یروا آیا ندانستند اهل مکه کم اهلکنا که بسیار هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگارها و مشاهده این نکردند انهم بدرستیکه
32
هلاک شدگان بسوی ایشان لا یرجعون باز نمیگردند [illegible] از آنکه
عذاب و عقوبتی که بسبب کفر [illegible] وان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر فراهم آورده شده لدینا نزدیک ما
33
در قیامت محضرون حاضر شدگان برای مجازات اعمال و مکافات افعال یعنی امم سالفه که هلاک شده اند با این مخالفان که متخلف ایشانند همه در عرصه
محشر بحضور ما حاضر خواهند شد و مناسب اعمال و افعال خود بجزا و سزا خواهند رسید و بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند گشت [illegible]
[illegible] بر وحدت ما و بر قدرت کامله ما [illegible] بنظر اعتبار در آن نگاه نکردند وآیة لهم
و نشانه که مر ایشانراست بر قدرت ما بر بعث ایشان الارض المیتة زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده گردانیدیم او را [illegible]
[illegible] قول شاعر ولقد امر علی اللئیم یسبنی واخرجنا
34
منها و بیرون آوردیم از وی حبا جنس دانه از حبوب غذا [illegible] که قوت انسانست از جو و گندم و برنج و جز آن فمنه پس از آن دانه یاکلون میخورند
و بزیست میباشند [illegible] وجعلنا و آوردیم فیها در
زمین جنات بوستانها و باغها من نخیل از نوع اشجار خرما و اعناب و تاکها [illegible]
[illegible]
و منافع ایشان است و بجهت آنکه زرع و اشجار بدون آب میسر نباشد در عقب آن وفجرنا فیها و روان گردانیدیم در زمین از من العیون
35
از چشمها آن تا جوی نخل و اعناب آب خورند و اشجار آن فزایند لیاکلوا تا بخورند من ثمره از میوه هر نوع از آن یا از ثمر آنچه مذکور شد یا آنکه ضمیر راجع
باشد بنخیل و ترک ذکر اعناب بجهت آنکه در حکم نخیل است حمزه و کسائی بضم ثاء و میم خوانده اند که جمع ثمر است [illegible] و میتواند بود که ضمیر
راجع بخدا باشد بطریق التفات از تکلم بغیبت یعنی تا بخورند از میوه خدا [illegible] وما عملته و نه بخورند از آنچه کرده است آن را
ایدیهم دستهای ایشان از آن مثل دوشاب و سرکه و مویز و جز آن و گفته اند که ما نافیه است نه موصوله یعنی میخورند از میوه آنچه مذکور شد و حال آنکه دستهای
ایشان آن را عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت [illegible]
[illegible] خواهد بود تا از آن منتفع و متمتع
36
شوند [illegible] افلا یشکرون آیا پس شکر نمیکنند بندگان [illegible]
[illegible] سبحان منزه است از جمیع نواقص [illegible] الذی خلق الازواج [illegible]
37
[illegible] کلها [illegible] مما تنبت الارض [illegible]
من انفسهم [illegible] ومما لا یعلمون [illegible]

مطلع شناخته و طریق معرفت از آیات ایشان نموده از اقسام مخلوقات و مصنوعات [illegible] وآیة لهم و نشانه دیگر مر ایشانرا [illegible] اللیل شب است [illegible]
حکمت و محض مصلحت نسلخ منه میکنیم از او و چون کندن پوست یعنی زایل میکنیم از او النهار روشنی روز را که آفتاب است فاذاهم پس ناگاه ایشان مظلمون
38
داخلند در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را [illegible]
[illegible] والشمس و آفتاب [illegible] تجری
لمستقر لها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذلک این رفتن آفتاب [illegible] تقدیر العزیز [illegible]
39
[illegible] العلیم [illegible] والقمر قدرناه [illegible] منازل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حتی عاد [illegible]
40
کالعرجون القدیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها [illegible] ان تدرک القمر [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا اللیل [illegible] سابق النهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وکل
41
[illegible] فی فلک یسبحون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وآیة لهم [illegible] انا حملنا ذریتهم [illegible]

٣٦

ذریتهم آبا و اجداد ایشان را از زمین در روز طوفان و نشانیدیم فی الفلک المشحون در کشتی نوح که مملو بود از مردمان و سایر حیوانات و مایحتاج ایشان
و نافع و ابن عامر ذریاتهم خوانده اند بلفظ جمع و اطلاق لفظ ذریت بر آبا باعتبار آنست که ایشان اصل خلقت اولاد اند چه اولاد از ایشان مخلوق شوند و ذر بمعنی خلق
٤١ است و کیمیا اکثر استعمال ذریت بر اولاد است و یا آنکه مراد آن باشد که حق تعالی برآن پیشین ایشان را در کشتی نشاندند و ذریت ایشان در اصلاب ایشان بودند
و بنا بر این تخصیص ذریت بجهة آن باشد که ابلغ است در امتنان و ادخل است در تعجب با وجود ملاحظه ایجاد و گفته اند که معنی آیه آنست که ما در کشتی نشاندیم اولاد ایشان را
که بتجارت سفر میکنند یا اصحاب ایشان را که بمصلحت خود بسفر میبرند و بنا بر این اطلاق ذریت بر نسا باعتبار آنست که ایشان کشت زار فرزندان اند و لهذا
جاهد ممنوع و منهی شده اند از قتل ایشان یعنی چون ذریت ایشان ضعیف اند و نشایسته آن ندارند که در خشکی رنج سفر کشند ایشان کشتی مسخر کردیم
٤٣ و نا بد امسخر کردیم ... تا هر جا که خواهند بفراغت بروند وخلقنا لهم و آفریدیم برای ایشان من مثله از مثل کشتی نوح ما یرکبون
آنچه سواری میکنند بر آن از کشتیها که بعد از نوح بر صورت آن میسازند یا آنکه ما خلق کردیم مانند جنس کشتی از آنچه سوار شوند بر آن چون شتران و غیر
آن و گفته اند که مراد شتران اند که کشتی بیابانند و ما برآنیم وان نشأ و اگر خواهیم نغرقهم غرق سازیم اهل کشتی را بهیجان ریاح و تلاطم امواج فلا
٤٤ صریخ پس هیچ فریادرسی نباشد لهم مر ایشان را که ... ولا هم ینقذون و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ ... تعلق گرفته باشد
بهلاک ایشان الا مگر که رحم کنیم و ببخشیم بر ایشان رحمة منا از نزد خود و ایشان را از غرق نجات دهیم ومتاعا و برخوردار گردانیم ایشان
را بحیوة برخورداری الی حین تا زمانی که اجل ایشان منقضی شود و متاعا مفعول له باشد یعنی مگر بکمال کرم ایشان ...
٤٥ و برخورداری ... ولما قیل لهم و چون گفته شود یعنی مومنان گویند مر کافران را اتقوا بترسید ما بین ایدیکم از آنچه پیش شما است
از عذاب امم ماضیه وما خلفکم و از آنچه عقب شما است یعنی در آخرت از عذاب و عقوبت ... باشد و ثواب ...
الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السماء والارض یا عذاب دنیا و عقاب آخرت یا از ذنوب متقدم و متاخر ... از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده
که معنی آنست که بترسید از آنچه پیش شما است از ذنوب ... عذاب و عقوبت ... گذشته نادم باشید و ... از ذنوب مستقبله
٤٦ عازم ... شوید لعلکم ترحمون باشد که بر شما رحم کنند ... جواب شرط محذوف است یعنی ... اعراض کنند ...
مکابره و عناد ... فما تأتیهم ... من آیة ... من آیات ربهم از نشانهای پروردگار
٤٧ ایشان ... معجزات ... الا کانوا عنها مگر که بودند ... معرضین روی گردانندگان ...
که هرگاه ایشان را از عذاب و عقاب تخویف ... اعراض کردند ... عناد ... مشرکان قریش ...
که آنچه ... شما است ... الطعام ... الطعام ...
... ایشان را محروم ساختن ...
... واذا قیل لهم ... انفقوا ... مما رزقکم الله ...
... قال الذین کفروا ... للذین آمنوا ...
... انطعم ... من لو یشاء الله اطعمه ...
٤٨ ان انتم ... الا فی ضلال مبین ...
در جواب کافران یعنی مومنان ... ضلالت ...
...
...
... ویقولون ... متی ... هذا الوعد ...
٤٩ موعد شما یعنی قیام قیامت ... ان کنتم صادقین ... ما ینظرون ...
... الا صیحة واحدة ... تاخذهم ...
٥٠ ... وهم ... یخصمون ...
...
...
فلا یستطیعون ... توصیة ... ولا الی اهلهم ...
٥١ ... یرجعون ... ونفخ ...
... فی الصور ... فاذا هم ... من الاجداث ...
٥٢ الی ربهم ینسلون ... قالوا یا ویلنا ...
... من بعثنا من مرقدنا ...
٥٣ ... هذا ما وعد الرحمن ...
... وصدق المرسلون ...

می‌نمودیم و تصدیق آن میکردیم و بدانکه میتواند بود که ما مصدریه باشد ای هذا وعد الرحمن وصدق المرسلین و مصدر بمعنی مفعول و محتمل است که هذا
صفت مرقد باشد و ما وعد خبر مبتدای محذوف باشد یا مبتدای خبر محذوف و نزد بعضی هذا ما وعد الرحمن کفار میگویند ... گفته اند که قایل ...
باشد یا فرشتگان ... بر وجه تقریع با ایشان گویند که این وعده است که پیغمبران ... خبر میدادند و شما تکذیب ایشان مینمودید و برسبیل انکار میگفتید
متی هذا الوعد ... ان کانت نبود آن ... الا صیحة واحدة مگر یک بانگ
٥٤ که نفخه اخیره است ... فاذا هم پس آنگاه ایشان جمیع ... محضرون
محضرون نزدیک ما حاضر شدگان یعنی جمیع خلق اولین و آخرین جمع کرده شوند در عرصات قیامت ...
حاضر شوند ... فالیوم ... لا تظلم نفس شیئا ...
٥٥ ... ولا تجزون ... الا ما کنتم تعملون ...
... ان اصحاب الجنة ... الیوم
فی شغل ...
...
...
...
...
...
...
٥٦ فاکهون ...
...
...
...
...
...
...
... وازواجهم ...
... فی ظلال ...
...
٥٧ ... علی الارائک متکئون ...
٥٨ لهم فیها ... فاکهة ... ولهم ما یدعون ...
...
... سلام قولا ...
٥٩ ... من رب رحیم ...
...
...
...
...
...
... وامتازوا الیوم ایها المجرمون
...
...
... الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
٦١ الشیطان ...
... انه لکم عدو مبین ... وان اعبدونی ...
... هذا صراط مستقیم ...

بوانکه خدا تعالی خلق عبادت شیطان نکرده زیرا که از آن تحذیر نموده و بران توبیخ فرموده پس این فعل بنده باشد و بعد از آن بیان مفاسد اتباع شیطان میکند با وجود ظهور
عداوت و وضوح اضلال او میگوید که ولقد اضل منکم و بدرستیکه گمراه کرد این شیطان از شما ای فرزندان آدم جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم
تکونوا تعقلون آیا نبودید که تعقل کنید اغوای او را از طریق حق و بدانید فریب او [illegible] صورت این استفهام است و معنی آن انکار و تکذیب ایشان این ۶۳
آیه رد است بر بطلان مذهب مجبره که میگویند خدا اراده اضلال ایشان نموده هذا این دوزخ که مشاهده میکنید جهنم التی دوزخ است که در دنیا
کنتم توعدون بودید که وعده کرده و ترسانیده میشدید بآن اصلوها الیوم در آئید بآن امروز بسبب لزوم و خلود بما کنتم تکفرون ۶۴
بسبب آنکه بودید میپوشیدید حق را و تکذیب انبیاء و کتب ایشان کردید الیوم نختم امروز مهر مینهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون ایشان ۶۵
در مقام جحود و منازعه در آیند و دعوی نمودن کنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب انبیاء و کتب نکرده ایم تا قادر بر تکلم نباشند و تکلمنا و سخن گویند
با ما ایدیهم دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بانچه بودند در دنیا یکسبون کسب میکردند یعنی ۶۶
اعضای ایشان را که در دنیا از زبان ایشان نطق نبوده باشد بنطق در آریم تا گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که نطق ایشان در دنیا
معهود بوده باشد مهر نهیم تا دعوی دروغ از اهل انکار نشود و در کیفیت شهادت اعضا اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که خدا تعالی اظهار
نطق تمکین بدهد تا قادر شوند بر سخن کردن و گواهی دادن بر ایشان همچنانکه زبان بر نطق قادر است و بعضی دیگر بر آنند که خدا تعالی بر آنها ایجاد کلام
کند چون ایجاد اصوات در اجسام جامده و برخی گفته اند که تکلم بر ایشان بر سبیل مجاز است یعنی آثار معاصی در ایشان ظاهر سازد که دلالت بر افعال
قبیحه ایشان کند ابو سعید خدری از حضرت رسالت روایت کند که چون روز قیامت باشد خدا تعالی کافران را عمل ایشان بر ایشان عرض نماید
که ایشان انکار آن کنند و گواه خواهند چون ایشان با وجود این علامت انکار این معنی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند چون در انکار اصرار
نمایند بغیر این بر ایشان شهادت دهند چون بعد از آن ابا کنند همسایگان بر ایشان گواهی دهند چون در انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را
بر ایشان گواهی دهند اعضای مؤمنان تیر بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانکه در آثار آمده که حق سبحانه بر بنده مؤمن خطاب کند او شرم دارد
باشد که عبادات خیرات خود بر شمارد اعضا و برا اشتهی در آورد تا هر یک اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر عد تسبیحات و آیات قرآن
و حیث فاطمه مسؤلات مستنطقات [illegible] و مسکن [illegible] ابن عباس [illegible] میکنند بر اهل الجماعه که جاحد [illegible]
ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه ناپدید کنیم و محو کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان بوجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی نماند فاستبقوا
الصراط پس سبقت کرند بر راهی که در سلوک آن عادت کرده اند فانی یبصرون پس چگونه ببینند راه را ابن عباس گفته معنی آنست که اگر خواهیم کور ۶۷
سازیم بوجه تخلیه و خذلان بعد ظهور بصیرت ایشان را از راه راست ایشان با این حالت طلب راه حق کنند پس چگونه بینا شوند ابن بی [illegible] و الطول و لو
نشاء و اگر خواهیم لمسخناهم هر آینه مسخ کنیم و مبدل سازیم و متغیر سازیم صورت ایشان را بصورت حجر که بی روح است علی مکانتهم بر همه جای
خویش ایشان تنشیند یعنی هم انجا که هستند بحجر افسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مضیا بر پیش رفتن از آن موضع
ولا یرجعون و باز نگویند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مراد آنست که بر پیش و بر پس رفتن قادر نباشند گفته اند که معنی آنست که زمین گیر شوند نتوانند ۶۸
پیش رفتن از عذابی که نازل شده باشد بالخلاص شوند از آن و نه رجوع کردن بحالت اولی که صورت انسانی بود و نزد ابن عباس مراد مسخ ایشانست بصورت
قرده و خنازیر و بر هر تقدیر این تهدید است که خدا تعالی با تخویف کفار نموده و خلاصه این کلام آنست که کفار بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا
سزا هستند و ما قدرت داریم بر آن لکن بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت بالغه بدانها ایشان این کار نمیکنیم و ایشان را امهال میدهیم تا در نشاه اخری جزای
کردار ایشان در کنار ایشان نهیم و بعد از آن بجهت تنبیه ایشان بر قدرت و سبحانه بر طمس و مسخ میفرماید و من نعمره و هر کرا عمر دادیم و زندگانی او را دراز کنیم نکسه
بر گردانیم او را فی الخلق از قوت بیشی یعنی بازگردانیم او را بسبب بعد کمال قوت او را بضعف جوانی و طراوت او را به پیری و بر مردگی فرو بجه و دانایی افلا
یعقلون آیا پس در نمییابند که هر که بر تنکیس خلق قادر باشد بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود چه تنکیس مشتمل است بر طمس و مسخ بر سبیل تدریج آورده اند ۶۹
که کفار مکه چون قرآن را اسلوب غریب و ترکیبی بدیع و نظمی عجیب دیدند گفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرموده که وما علمناه الشعر
و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی علم شعر را باو ندادیم وما ینبغی له و نشاید و سزاوار نیست او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری او زیرا که شعر کلام
مقفا و موزون است و قرآن نه بر ضابطه قافیه است و گفته اند که ضمیر راجع بقرآن است یعنی صحیح نیست قرآن را که شعر باشد زیرا که نظم او مانند نظم هیچ شعری
نیست و در اخبار آمده که آنحضرت هرگاه بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرموده بوجهی که از سمت وزن منحرف بودی بر زبان مبارک جاری شدی چنانکه یکنوبت فرمود کفی الاسلام
والشیب بالمرء ناهیا کفتند یا رسول الله قائل چنین گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت خواست که باز بطریقه بخواند بر زبان مبارکش بر وتیره نوبت اول جاری
گشت و بعد از آن فرمود که شعر خواند کار من نیست و نوبتی بگوارد روی تمثیل بیتی که بنی قیس را با بر طریقه خواند ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا ویاتیک
من لم تزود بالاخبار گفتند یا رسول الله شاعر گفته ویاتیک بالاخبار من لم تزود فرمود که من شاعر نیستم و شعر سزاوار من نیست و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد
شده مانند انکه فرمود انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بی قصد از او صادر گشته و حکمت در این باب آنست که تا شبهه باطل در فهمان نرسد بانکه قدرت در نظم
قرآن و جزالت و فصاحت آن از قوه فطانت است که در شاعری دارد از عایشه مرویست که کان الشعر ابغض حدیث الی رسول الله یعنی دشمن ترین کلامها نزد حضرت رسول شعر
بوده و در خبر است که انحضرت فرمود لان یمتلی جوف احدکم قیحا خیر له من ان یمتلی شعرا یعنی اگر شکم یکی از شما چرک و ریم باشد من دوست تر دارم از آنکه پر از شعر باشد و
مانند این شعرا که حضرت رسول از آن منع میفرمود شعرهائی بود که متضمن هجای اهل اسلام بوده و سخنان باطل مالا یعنی و اما اشعاری که مشتمل بود بر نصیحت و
موعظه و تحریک بر توجه منقبت دنیا دوستان شی و در سینه او بدان تحریص فرموده و بصحت پیوسته که حسان بن ثابت را بر شعر تحریص فرموده و گفته که لا تزال یا حسان مؤید

خواهی بود بروح القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه ای حسان تا مادامی که ما را یاری میدهی بزبان خود مؤید خواهی بود بروح القدس که آن جبرئیل است یا ساره بفر آن درگاه ملک جلیل مادام که یاری ما
خواهی داد بزبان خود و مراد از اشعار که متضمن ثنا جوانی و مدح کنند حق سبحانه و حضرت رسالت پناه باشد مشتمل بر موعظه و دیگر ... بعض قرآن بر همین مضمون واقع شده
چنانکه فرموده ان هو بتحقیق نیست این قرآن که ما فرستادیم باو الا ذکر مگر یاد کردن و موعظه از عالم حق و قرآن مبین و کتابی روشن که بر وجهه سهولت خدا تعالی از آن نمود ... انکرده
یا روشن کننده حلال و احکام حلال و حرام را از برای بندگان سبب صفت مجید ... اقتدار او از عالم قدس فرو فرستادیم لینذر تا بیم کند یا محمد یا ... من کان حیا ۷۰
هر که زنده باشد یعنی کسی که مؤمن باشد زیرا که حیات ابدی ما ... کافر حکم مرده دارد ... نامل مستفکر و ملتفت کردد ... بر اگرچه اگرچه منفع
نمیشود اما منتفع بر کرد و مختلف کافر که بانکه خود منتفع نمیشود و متنبه میکردد ... و تخصیص مؤمنان ... اتباع اینجا ... تا بر کو باور از منفی
عصا مؤمنین است ... منفعت ... عقل است یعنی قرآن ... کسی باشد که عاقل باشد بفهم برسد
عاقل ... و یحق القول و تا واجب شود کلمه عذاب علی الکافرین بر کافران ... نکنند ... منفع ... ۷۱
مذکوره ... اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند
انا خلقنا انکه ما آفریدیم لهم برای منافع ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کرده دستهای قدرت ما ... واسطه ... یعنی ... انعاما
... بعد از ... فهم لها مالکون ... و ذللناها لهم و رام کردانیدیم آنها را
برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آنها مرکوب ایشانند که بران سواری میکنند چون اسب و استر و شتر و منها و برخی دیگر از آن یاکلون میخورند چون ۷۲
ابل و گاو و گوسفند و لهم فیها و ایشانراست درین چهارپایان منافع سودها از جلود و اصواف و اوبار و مشارب و آشامیدنیها از شیر و دوغ و غیر آن افلا ۷۳
یشکرون آیا شکر نمیکنند خدا را که انعام را آفریده و مرکوب ایشان کردانیده و منافع بسیار از آن برای ایشان ساخته که اگر خلق آنها نمیکرد چگونه ایشان را ممکن بود بحصر ۷۴
انتفاع کردن ... و بعد از آن بیان جهل ایشان میکند میگوید که کفار با وجود انعام و منافع بر ایشان ... ایشان را ...
ایشان ... خالق ... عبادت ... واتخذوا و فرا گرفتند من دون الله بجز خدا که خالق جمیع اشیاست آلهة خدایانی که بر هیچ چیز قادر
نیستند لعلهم بامید آنکه ایشان ینصرون یاری کرده شوند یعنی آلهه یاری ایشان دهند شفاعت کنند و دفع عذاب نمایند ... لا یستطیعون ۷۵
نمیتوانند نصرهم یاری دادن ایشان ... وهم و آن بت پرستان لهم مر بتان را جند محضرون سپاه احضار ۷۶
کرده شده یعنی ... خدمت ... و محافظت ... و دفع مضار ایشان کردن ... و روز قیامت
... در آتش دوزخ ... که هر یک از ایشان را با معبود باطل خود در طبقه ای از طبقات نار ... حاضر خواهند شد
پس ... فلا یحزنک قولهم پس
... نقل ... کنند ... قولهم سخن ایشان که نسبت ... میکنند ... و شعر انا نعلم بدرستیکه ما میدانیم
ما یسرون آنچه نهان میکنند ... و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند ... ۷۷
اند که ابو جهل یا عاص بن وائل سهمی یا ولید بن مغیره ... از امام جعفر صادق ... ابی بن خلف ... آمد و در مجلس بعضی ...
حاضر بودند استخوانی پوسیده را بدست ... گفت که ... این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر بار زنده کند حضرت رسول فرمود که
آفریدگار من این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده کند و در قیامت جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا مبعوث کرده بدوزخ خواهد برد ...
این آیه نازل شد اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی انا خلقناه انکه ما آفریدیم او را من نطفه از آب منی ...
علقه ساختیم و از علقه بمضغه رسانیدیم و استخوان در او بر رویانیدیم و مرتبه بمرتبه مستعد صورت انسانی کردانیده نفخ روح نمودیم و بعد از آن در شکم مادر
تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و بجوانی رسانیدیم و عقل بخشیدیم و سخن گوی کردانیدیم فاذا هو پس انگاه او خصیم مبین ۷۸
جدال کننده ... با وجود آنکه ... قادر باشد ... در اعاده ...
... مشرکان ... نشاه ...
ملزم ساخته ... نشاه ... منکر ... معاد ...
... وضرب لنا مثلا ... استخوان پوسیده ...
... ونسی خلقه و فراموش کرد ... قال من
گفت کیست که یحیی العظام زنده کند استخوانها را ... وهی رمیم و حال آنکه پوسیده و ریزیده باشد ... ۷۹
... انکار ...
قل بگو ... یحییها زنده کند استخوانها را الذی آنکسی که انشاها بیافرید آنها را اول مرة
... وهو بکل خلق و او بهمه آفریدها علیم داناست ... ۸۰
... اعاده ...
... الذی ...
... جعل لکم من الشجر الاخضر نارا ... فاذا انتم پس انگاه شما منه از آن توقدون ... ۸۱

اکثر مواضع بادیه عربی دو درخت سبز یکی از مرخ میگویند و دیگری از عفار که کرشاخی از مرخ و شاخی از عفار بهم بر میمالند آتش از آن بیرون می آید با
وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمع درختها آتش دارند الا درخت عناب پس آنکسیکه قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبت
و سبزی باشد با وجود منافات تضاد آب و آتش پس قادر تواند بود بر اعاده غضاضت و طراوت در چیزی که در اصل تر و تازه بوده باشد و خشک شده
و دیگر بجهت تقریع ایشان میگوید اولیس الذی آیا نیست آنکسی که خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی جرم آن بقادر توانا
علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان را اگر نسبت با آسمان و زمین در کمال حقارت و صغارت اند بلی آری قادر است بر اعاده ایشان و
٨٢ هو الخلاق و واوست بسیار آفریننده مخلوقات العلیم بسیار دانا بکیفیت احوال موجودات و ایجاد و احداث او سبحانه بی مدت و مواد لت عملست بلکه انما
٨٣ امره جز این نیست که شان سبحانه اذا اراد وقتی که خواهد شیئا آفریدن چیزی را ان یقول آنکه گوید له مرا و را کن باش حکم من فیکون پس آن
باشد مقصود منصوبه بیکون بجهة آنکه آن جز مبتدا محذوف است ای فهو یکون این کلام تمثیل تاثیر قدرت او سبحانه است در اینچه مراد است باری که مطلع مطیع
باشد بدون امتناع و توقف و افتقار بمزاولت عمل در بعضی تفاسیر وارد شده که مراد از امر ایجاد و اختراع است و قول کن اشارت است بسرعت نفاذ او سبحانه در تکوین
اشیا باسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه پس ان یقول کن بمعنی ان یکونه علی اسرع حال است یعنی ایجاد او سبحانه عبارتست از موجود ساختن شیء بزودتر
ترین وجهی و تفسیر اینمعنی بلفظ کن بجهت ابلغیت است در تعبیر از اراده ایجاد آن فرموده و علی عیسی کشف کرده که در اینمقام مفهوم از تکوین است پس ازین بجهت تعظیم و تفخیم است معنا
است که بمنزله تسهیل و تهوین باشد یعنی هرگاه که او سبحانه اراده فعلی کند فی الفور آن فعل در آید بمنزله آنکه گوید مرشی را که باش پس فی الحال هست شود و بعضی گویند
این علامتست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد و بعضی گفته اند که این کلمه در نحو بلاغت است نحو قوله نعم گو تو از پدر خاستن و گو تو اجابت
او حدیثا و عزائی یعنی از انه الهی چون مخلوق کردن خواهند کن بلا صوت کفار بحرف قول گو تو انستند میشوند بصوت دیگر مشکل میکردند هرگاه که قدرت او در ایجاد و تکوین
باین مرتبه باشد فسبحان پس منزه و پاکست از نفی قدرت بر اعاده مخلوق الذی آنکسی که بیده بدست قدرت او است ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها
چه هر کس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده کردن و زنده گردانیدن استخوانهای ریزیده و پوسیده و بعد از آن مقر و منکر را وعده و وعید
٨٤ میدهد و میگوید که و الیه و بسوی او سبحانه ترجعون باز گردانیده خواهید شد یعنی همه شما در محکمه قیامت بمکافات اعمال و مجازات افعال خواهید رسید
منکر بعذاب و مقر بثواب و ما احمد باشد العقاب و مطیع بحسن المآب والله اعلم بالصواب سوره والصافات مکیست صد و هشتاد و دو آیت است بعد
کوفی و نزد بصری صد و هشتاد و یکی است اختلاف در آیه و ما کانوا یعبدون است و نزد ابی جعفر اختلاف در آیه وان کانوا لیقولون است ابی بن کعب از حضرت
رسالت پناه روایت کند که هر که سوره والصافات قرائت کند بعدد هر دیو و پری که در عالمست او را ده حسنه بنویسند و مرده شیاطین از او دور شوند
و از شرک بری شود و فرشتگانی که حاضر او باشند در روز قیامت بایمان او گواهی دهند و در حدیث ابی العلا از امام جعفر صادق روایت کند که هر که در هر جمعه
سوره والصافات تلاوت کند تا در دنیا باشد از همه آفات و بلیات محفوظ باشد و همیشه فراخ روزی بود و شیطان قادر نباشد که در بدن او و اموال و
اولاد او دخل نماید و سلطان جابر با وی بدی نتواند رسانید اگر در همان روز و همان شب اجل او منقضی شود حق تعالی او را شهید بمیراند و در زمره
شهدا محشور کند و برفاقت شهدا او را به بهشت برد و در درجه شهدا او را منزل دهد وجه انتظام آنکه افتتاح این سوره بمثل آنچیزیست که اختتام سوره یس باشد
از ذکر معاد و رده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب و انکار گفتند که اجعل الالهة الها واحدا یعنی آیا محمد همه خدایان را یک خدا کرده است حق سبحانه و تعالی جهة
دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود قسمهای متعدد ذکر کرده برین وجه که سوره والصافات صد و هشتاد و دو آیت است بسم الله الرحمن الرحیم
والصافات صفا بحق فرشتگان که در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتها که در میان هوا پرها گسترده اند تا هر چه فرمان رسد بآن عمل نمایند
یا بحق غازیانی که صفها کشیده اند یا بعابدانی که در صف جماعت باشند یا بعالمانی که در صف افاده قایم شوند یا بمرغانی که در جو هوا صف زده اند صفا
٢ صف زدنی فالزاجرات پس بحق ملائکه که زاجراند مر شیاطین را از صعود بر آسمان بقصد استماع کلام فرشتگانی که مطلعند بر اسرار لوح محفوظ یا به
فرشتگان موکل سحاب که زاجرانند ابرها را تا در اطراف عالم منتشر شوند یا باهل غزا که رانندهء اسبانند یا زاجر دشمنانند یا باهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانند گان
دیواند یا بعلما که زجر کفره و فسقه میکنند بدلائل ساطعه و حجج لامعه و مردمان را از معاصی و نواهی زجر میفرمایند یا بطیور که بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از
٣ خود دور رانند زجرا راندنی فالتالیات پس بحق فرشتگانی که خوانندگانند ذکرا تسبیح و تهلیل و تحمید الهی را یا خوانندگان وحی خدا بر انبیا یا قرائت
٤ کنند کتابی که در وی ذکر حوادث است یا بقیه ایشان بسبب وحی حوادث و وقوع چیزها بیاد شود یا بغازیانی که نزد حال تکبیر و قرائت ذکر الهی مشغول اند یا
نمازگذارندگانی که در قتدای نماز بقرائت قرآن اشتغال دارند یا در اکثر اوقات تلاوت قرآن میکنند یا باهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و تعجیز بر خصم میخوانند
یا بمرغان که خدای خود را یاد میکنند و بدانکه از اوصاف و نعوت مذکوره دلالت است بر ترتیب معانی مذکوره در وجود کقوله الصابح فالغانم فالآیب ای الذی
صبح فغنم فآب یا بر ترتیب آن در تفاوت بر بعض وجوه کقولک خذ الافضل فالاکمل و اعمل الاحسن فالاجمل یا بر ترتیب آن در تفاوت کقولک رحم الله المحلقین
فالمقصرین پس بنا بر توحید موصوف درین مقام ذات آنست که ترتیب صفات در تفاصیل و بنا بر تثلیث آنست که ترتیب موصوفات در آن و بیان این آنست که اگر اجرای این
صفات بر ملائکه است پس عطف آنها بفا بجهت ترتیب آنها است در فضل یعنی فضل صف و زجر و زجر بر تلاوت یا بعکس و همچنین است اگر مراد علما باشند و
غزات و اگر اجرای صفت اولی بر طایفه باشد و ثانیه و ثالثه بر طایفه دیگر پس مراد ترتیب موصوفات باشد در فضل یعنی طوایف صافات ذوات
فضل اند و طوایف زاجرات افضل از ایشان اند و طوایف تالیات اعم فضلا یا بعکس و همچنین است اگر مراد بصافات طیور باشد و بزاجرات هر که زاجر معصیت
باشد از خود و تالیات هر نفسی که تالی ذکر باشد چه موصوفات مختلفند در اجناس فالتالیات ذکرا پس تالیات تلاوتا و وجوه تطابق او بر والصافات صفا
فالزاجرات زجرا بجهت آنست که تالی گاهست که بمعنی تابع میباید چون والقمر اذا تلیها پس اگر اجناس تالی میبود توهم آن بود که تلو درین مقام بمعنی تبعیت باشد پس
بجهت ازاله این توهم اجناس فالتالیات ذکرا نمود و بباید دانست که علما را خلافست در مثل این اقسام بعضی گفته اند که مقسم به درین ها حق تعالی است

بتقدیر مضاف یعنی رب الصافات و رب الزاجرات و رب التالیات مثل والتین و رب الزیتون و غیر ذلک زیرا که تعظیم مقسم به شرط است در قسم و دیگر
آنکه بر عباد واجبست که مقسم به ایشان خدای تعالی باشد نه غیر او و حذف مضاف بجهت دلالت جمع عقول است بر آن و بعضی دیگر گفته اند که مقسم به اینها اند بجهت
آنکه دلالت ایشان بر وحدت خدای تعالی صفات ذات او مبنی است بر تعظیم ایشان و حق سبحانه را جایز است که بمخلوقات خود سوگند خورد و اگر چه مخلوق را جایز
نیست که بغیر او سوگند بخورد و جواب قسم اینکه ان الهکم بدرستیکه خدای شما لواحد هر آینه یکتا است در ذات و یگانه در صفات رب السموات ٥
والارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و پروردگار آنچه میان آسمانها است و زمینها است از اصناف مخلوقات و انواع موجودات و
رب المشارق و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع آفتاب که آن در هر سال سیصد و شصت مشرق است که هر روز از ایام سنه از مشرقی طلوع
کند و چون که اختلاف مغارب بحسب اختلاف مشارق است از اینجهت اکتفا بذکر آن نمود و ایثار مشارق بر مغارب بجهت آنست که دلالت شروق بر قدرت اکثر است
و انتفاع خلایق بآن ابلغ و دیگر آنکه شروق قبل از غروب است و شکی نیست که انتظام این امور بر وجه اکمل با امکان غیر آن دلیلی صریح است بر وجود صانع حکیم
و بعد از آن طریق التفات از غیبت بتکلم سیر نماید که انا زینا بدرستیکه ما بیاراستیم السماء الدنیا آسمان دیگر را یعنی آسمان اول که اقرب است بشما بزینة
الکواکب بآراستن ستارگان و آفریدن آن بر وجهی که نفوس مایلند بجانب آن و متلذذ از مشاهده آن و حفص بالاضافه خوانده یعنی بآرایش ستارها و ٧
آسمان دنیا بذکر بجهت اختصاص آنست بقرب مشاهده و خصوصیت فلک اقرب بذکر و وقوع داشته باشد پس تزیین آن بزینة الکواکب باعتبار آنست که کواکب دیده میشود
و بجهت عدم تحجر بر بادی الرای و اگر چه اکثر آن بر فلک ثامن باشد چه فلک در غایت لطافت است و میتواند بود که در تو آسمان نیست بعرش باشد فیما بین زمین تحت الفلک ثامن ماند
آورده اند که مرده شیاطین قبل از زمان بعثت بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه میجستند و بر زمین آمده وسوسه میکردند و ایشان اظهار آن مینمودند و میگفتند
که ما بر علم غیب مطلعیم و بواسطه آن مردمان را اغوا و اضلال میکردند تابع خود میگردانیدند حق سبحانه برکت وجود با جود حضرت رسالت پناه ایشان را از استماع آن منع نمود
چنانکه فرموده که و حفظا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی من کل شیطان از بر آمدن هر دیو مارد سرکش و نافرمان و گویند که حفظا مفعول مطلق است ٨
بحسب معنی زیرا که تقدیر آنست که انا خلقنا الکواکب زینة للسماء و حفظا من الشیاطین و یا آنکه منصوب است بر علیت باشد بتقدیر فعل معلل کانه قیل و حفظا من کل شیطان مارد
زیناها بالکواکب قوله لا یسمعون نمیتواند بود که صفت شیاطین باشد زیرا که بمعنی آنست که حفظ از شیاطین که متصف اند بلا یسمعون باشد و استیناف صحیح نیست بجهت
عدم سفامت آن که لا یسمعون در جواب سائلی که گوید لم یحفظ من الشیاطین پس این کلام مبتدا باشد بجهت اقتصاص حال مسترقه سمع و عدم قدرت ایشان بر سمع کلام ملائکه
یعنی شیاطین نشنوند و حفص لا یسمعون بتشدید خوانده اند بتشدید سین و میم که از تسمع مشتق است بمعنی طلب سمع و مؤید اینست ثابت است استعمال آن با لی و بنا بر قرائت اولی استعمال آن با لی
صحیح نیست مگر آنکه متضمن اصغا باشد یعنی طاقت آن ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند الی الملاء الاعلی بسوی سخنان گروه بلند تر یعنی ستاره و ملائکه
که مطلعند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ یا بگوید میگویند و یقذفون و انداخته میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان میافکنند شهابها را من کل جانب ٩
هر طرفی از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دحورا از جهت راندن و دور کردن ایشان را از آسمان و میتواند بود که دحورا مفعول مطلق محذوف باشد
یعنی رانده میشوند از آسمان راندنی از روی عنف و قهر یا حال باشد یعنی در حالیکه رانده میشوند از جناب آسمان و لهم و مر دیوان راست در آخرت عذاب واصب ١٠
عذابی ثابت و دائم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند الا من خطف مگر کسی از ایشان که در رباید کلام ملائکه را
الخطفة یک ربودن یعنی بدزدد بدزدیدن سخن را از ایشان فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او ١١
بر او بر تابان شود و او را متلاشی و یا محترق سازد و چونکه شیاطین مخلوق شده اند از آتشی که مشوب باشد با اجزاء هوا آمیخته بود از آتش خالص پس آتش صرف بر او تاثیر تواند
کرد و بر او مستولی تواند شد و مع ذلک آتش قوی آتش ضعیف را مستهلک و فنا بود تواند سوخت پس تاثیر شیء از مثل خود لازم نیاید آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاسد
که منکر بعث و حشر بودند همیشه بدعوی شجاعت و دلاوری و صلابت و تن آوری و قوت و توانائی میکردند و در مقام آن لاف میزدند و بان مفاخرت مینمودند
میکردند حق سبحانه آیه فرستاد فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه اهم اشد آیا ایشان سختتر اند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریده
بودیم قبل از ایشان از امم ماضیه و قرون سالفه یعنی امم سالفه که در بطش و قوت بمراتب از ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان
چگونه قوت و صلابت داشته باشند که از خود دفع عذاب و عقاب توانند کرد انا خلقناهم بدرستیکه ما آفریده ایم همه ایشان را من طین لازب از گل چسبنده ١٢
که در دستها بچسبد و بماند یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر ایشانست از این جنس آفریده شده است پس اولاد و ذریات او نیز در این حکم داخل خواهند بود و هر گاه
که همه ایشان از طین لازب مجبول شده باشند پس بیش قدرت ما همه یکسان باشند هیچکدام را قوت آن نباشد که از خود دفع عذاب کند و در اکثر تفاسیر آورده اند که اولی
آنکه من برای تغلیب باشد و معنی آیه اینکه آیا آفریدن ایشان دشوارتر است یا ما آنچه آفریده ایم از ملائکه و آسمان و زمین و کوهها و دریاها و شهب و چگونه
خلق ایشان سختتر و دشوارتر باشد و حال آنکه مخلوق شده اند از گل چسبنده که در نهایت سستی و غایت پستی است نسبت بمخلوقات دیگر و وجه اولویت آنستکه از برای انا خلقناهم
تا آخر بجهة وجه سهولت خلقت ایشانست از غیر ایشان مقابل ایشان خلق ملائکه و سموات و ارضین و کواکب باشد نه امم سالفه که بحاق متحد و غیره اند زیرا که همه در این
حکم شریکند و مراد از این آیه اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر او را توضیح آن اینست که استحاله اعاده ایشان یا بجهت عدم قابلیت ماده است یا عدم قدرت فاعل و این
هر دو باطلست اما اول پس زیرا که حصه ماده ایشان که طین لازب است از ضم اجزای مائیه باجزای ارضیه این هر دو باقی اند و قابل انضمام و اما ثانی بجهت آنکه کسی که خلق این اشیا
مذکوره صادر باشد بر ضم این اجزاء و اعاده حیوة در آن قادر خواهد بود چه قدرت صفت ثابته است و هرگز از ذات منفک نشود و متغیر نگردد و نسبت آن بهمه مقدورات
یکسانست و در معالم التنزیل آورده که کان پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود ایمان بگرود و چون مشرکان بعد از استماع آیه بازایستهزا و انکار دادند و سخریت
آغاز کردند آنحضرت از اینحال متعجب شد این آیه آمد که بل نه چنانست که ایشان مطیع قرآن شوند عجبت شگفت داشتی تو از تکذیب ایشان قرآن را و یسخرون و یاد ١٣
آنکه ایشان سخریت میکنند با تو یا بتعجب تو کسی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعاده مخلوق چگونه کفار مکه انکار قول تو میکنند در بعث و حشر و حال آنکه ایشان اسوکل میدانند
از تعجب تو و اذا ذکروا و چون پند داده شوند بقرآن لا یذکرون پند نپذیرند و متنبه نشوند یا آنکه چون یاد ایشان دهند چیزی که دلالت بر صحت حشر کند یاد ١٤

نکنند از آنجهت که علم تفکر و تدبر ایشان در آیات بعث وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند اٰیَةً نشانی از نشانهای خدا یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون انشقاق
قمر و غیر آن یَّسْتَسْخِرُوْنَ مبالغه میکنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریه میخوانند یا از روی سخریه با اعتقاد میکنند وَقَالُوْٓا اِنْ هٰذَآ و گویند نیست اینکه
16 ما دیدیم اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ مگر جادوی هویدا از سبیل عناد و استهزاء میگویند ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَ
17 عِظَامًا و استخوانها یعنی گوشت و پوست ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا برانگیخته شدگان باشیم یعنی بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم اَوَ
18 اٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ آیا پدران پیشینیان ما که خاک شده اند هم زنده شوند این عطف است بر محل ان و اسم ان بر حکم خبر یا بر ضمیر مبعوثون و مجوز وجه آن فصل است بهمزه
استفهام و تکرار همزه از برای مبالغه است در انکار یعنی هرگز ما و پدران ما زنده نگردند قُلْ بگو ای محمد مر این منکران بعث را نَعَمْ آری همه شما مبعوث شوید از گور
19 وَاَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ و در حالتی که خوار و بیمقدار باشید و در نشاه آخرت و از حکم اراده الهی تعلق گیرد به بعث فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که این بعث زَجْرَةٌ
20 وَّاحِدَةٌ بانگ یک بود یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبرها بیرون آمده یَنْظُرُوْنَ مینگرند یعنی که تکذیب آن مینمودند
و میبینند جزای آنچه کرده اند از اعمال قبیحه و افعال ناپسندیده وَقَالُوْا و گویند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما این کلمه ایست که بهنگام وقوع هلاک و عذاب
21 گفته میشود و از این قبیل است که یا حسرتنا و یا حسرتا یعنی ای آمد هلاکت و عذاب ما هٰذَا یَوْمُ الدِّیْنِ این است روز پاداش افعال ما که ما را به آن وعده میدادند
مراد آنست که ایشان در روز بعث معترف شوند و از تکذیب عنا خود نادم گردند و هرچند مذلت و فروتنی نمایند فائده نداشته باشد و ملائکه با ایشان خطاب
کنند هٰذَا این روز یَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است یا روز جدا کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل بآنوجه که مطیع را به بهشت برند بطریق اجلال
و اکرام و عاصی را بدوزخ کشند بسبیل اهانت و ایلام و گویند که این کلام حکایت از قول کفار است یعنی منکران بعث در این روز با یکدیگر گویند که
این روز جدا کردن نیکوکاران است از بدکاران الَّذِیْ كُنْتُمْ بِهٖ که بودید شما که بآن تکذیب میکردید و او را منکر بودید بعد از آن ندا رسد به فرشتگان
22 که اُحْشُرُوا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا جمع کنید و فراهم آورید آنکسانی را که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسل و یا بارتکاب معاصی یا تعدی کردن
بر مردم یعنی گرد کنید همه ظالمان و ستمکاران را وَاَزْوَاجَهُمْ و اشباه و امثال یا اعوان و اتباع یا زنان ایشان را که هم مذهب ایشان باشند یا شیاطین که قرین
ایشان بوده باشند در موقف خود غرض که هر طائفه را با مثل خود جمع کنند بت پرستان با بت پرستان و ستاره پرستان با ستاره پرستان و بر این قیاس و زنان
کافر را با کافران و زانیه را با زانی و خمار را با خمار و سبعه ظلمه را با ایشان و شیاطین پیشوای همه ایشان کرده اند در محشر حاضر کرده اند و اضح آنست که
23 این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید بحشر کنید ایشان را وَمَا كَانُوْا یَعْبُدُوْنَ و آنچه را که میپرستیدند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای از اصنام
بتان و غیر آن و این عامیست خصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون ایشان را در موقف خود جمع کنند
24 فَاهْدُوْهُمْ پس راه نمائید ایشان را اِلٰی صِرَاطِ الْجَحِیْمِ براه دوزخ تا سلوک نمایند دان تعبیر این بهدایت که دلالت موصله است بطاوبت از جهت تهکم
و یا از حیثیت آنست که ایشان بدل هدایت است بهشت از قبیل فبشرهم بعذاب الیم که بدل بشارت بنعیم یعنی بعوض هدایت ایشان را بدوزخ دلالت کنید
وقتی که ایشان را بدوزخ میرسانند شدائد و اهوال از ایشان عیان شود وَقِفُوْهُمْ و باز دارید ایشان را بر پل صراط اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان قبل از دخول
25 جحیم مَّسْـُٔوْلُوْنَ پرسیده خواهند شد از عقاید رديه و اعمال سيئه و سایر امور مثل عمر چون که واو دلالت نمیکند بر محلی است که سؤال و توقف در زمان
واحد باشد یا احدهما تقدم داشته باشد بر دیگری ابن عباس گفته که مسئول عنه کلمه توحید است که لا اله الا الله است و در مصحف ابن مسعود نوشته
که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی و ابو سعید خدری و سعید بن جبیر نیز قائل باین قولند و مؤید این است انچه از حضرت رسالت پناه مرویست که در روز قیامت
هیچکس را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا پنج چیز از او سؤال کنند عن شبابه فیما ابلاه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه و این صرفه و عن حبنا اهل
البیت و عن ولایة علی بن ابی طالب یعنی از جوانی تا در چه بسر رسانیده و از زندگانی تا در چه فانی ساخته و از مال تا از کجا کسب کرده و بچه صرف نموده و از علم
او تا در آنچه دانسته عمل کرده یا نه و از دوستی امیر المؤمنین از روی توبیخ و تقریع با ایشان گویند که مَا لَكُمْ چیست مر شما را که لَا تَنَاصَرُوْنَ یاری یکدیگر نمیکنید
26 در تخلیص عذاب و عقاب ایشان جواب ندهند حق تعالی ملائکه را گوید که ایشان بر تناصر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْیَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُوْنَ
27 گردن نهادگانند و بجهة عجز و انسداد حیل منقاد شدگان بعد از آنکه در موقف از جواب ملائکه عاجز شوند با یکدیگر در مقام مخاصمه و
28 مجادله درآیند وَاَقْبَلَ و روی آرند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان بر بعضی دیگر یَّتَسَآءَلُوْنَ از یکدیگر پرسند یعنی غاویان با مغویان گویند که چرا اغوا
و اضلال ما مینمودید ایشان گویند چرا شما قبول قول ما میکردید قَالُوْٓا گویند غاویان مر مغویان خود را اِنَّكُمْ بدرستیکه شما کُنْتُمْ بودید
29 تَاْتُوْنَنَا می آمدید بما عَنِ الْیَمِیْنِ از جهت یمین و خیرخواهی چون یمین نسبت بشمال اشرف عضوین است و امن ان و عرب بجهة یمن آن مصافحه و معاهده و
مناوله میکنند و جانب شمال را شوم میدانند و در شرع نیز همین طریقه را منظور میدانند چنانکه میگویند که کاتب حسنات بر جانب یمین است و کاتب
سیئات بر جهة شمال و روز قیامت نامه اعمال صالحه را بدست راست خواهند داد و نامه اعمال سیئه را بدست چپ از این جهة از مستعار شده است از
برای قوت و قهر یعنی شما ما را از روی قهر و قسر از دین حق باز داشتید یا باطل دعوت کردید یا آنکه بمعنی قسم باشد یعنی شما قسم یاد کردید که دین حق آنست که ما شما را
بدان میخوانیم قَالُوْا گویند رؤسای کفار یا شیاطین که مغوی ایشان بودند در جواب ایشان که نه چنین است که شما میگوئید بَلْ لَّمْ تَكُوْنُوْا بلکه
30 نبودید شما مُؤْمِنِیْنَ گروندگان یعنی بر راه راست نبودید تا ما شما را اکراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما گمراه بودید و هرچند پیغمبران شما را
بدین حق میخواندند شما باختیار خود اختیار آن نمیکردید و بر ضلالت خود مصر بودید وَمَا كَانَ لَنَا و نبود ما را عَلَیْكُمْ بر شما مِّنْ سُلْطٰنٍ هیچ
31 توانائی و تسلطی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نمائیم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طٰغِیْنَ گروهی از حد در گذشتگان در طغیان و ظلم و معصیت
یعنی باختیار خود در طغیان ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب مخصوص با ما نباشد بلکه لازم ما و شما باشد فَحَقَّ عَلَیْنَا پس واجب و لازم شد بر ما قَوْلُ
32 رَبِّنَآ سخن پروردگار ما که آن کلمه عذاب اِنَّا لَذَآىِٕقُوْنَ بدرستیکه ما همه در این روز چشندگان عذابیم و عقاب همچنانکه با مقر کنند بعد از آن اعتراف

کنند با غوایکه خود و گویند فَاَغْوَیْنٰكُمْ پس ما شما را گمراه ساختیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم اِنَّا كُنَّا غٰوِیْنَ بدرستیکه ما بودیم گمراهان
و از طریق حق بیرون رفتگان یعنی چون که ما گمراه بودیم خواستیم که شما نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید و بعضی گفته اند که معنی آنکه ما شما را از رحمت
خدا نومید کردیم بجهة آنکه ما نا امید بودیم از او فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان یعنی متبوعان و تابعان یَوْمَىِٕذٍ در آنروز فِی الْعَذَابِ در عذاب و کشش عذاب و چشیدن
33 عقاب مُشْتَرِكُوْنَ انبازان باشند همچنانکه در شرک و غوایت شریک بودند یعنی تخاصم و تنازع ایشان هیچ فایده باشان نرساند و همه ایشان بعذاب
34 ابدی و عقوبت سرمدی مخلد و مؤبد باشند اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما مانند این فعل نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِیْنَ میکنیم با مجرمان پاداش میدهیم همه مشرکان را و بعضی گفته
اند که مراد جمیع مجرمانند یعنی آنچه کردیم با مشرکان از عذاب و عقاب همه گناهکاران بجای آریم زیرا که سبب عقوبت اجرام است پس هر که مرتکب آن شود مستوجب
35 عقوبت گردد اِنَّهُمْ كَانُوْٓا بدرستیکه مشرکان بودند اِذَا قِیْلَ لَهُمْ هرگاه میگفتند ایشان را که بگوئید لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ کلمه توحید که لا اله الا الله
36 است یَسْتَكْبِرُوْنَ سرکشی مینمودند از گفتن آن و قبول آن یعنی تکبر مینمودند و ابا میکردند و بدعای خود کر پیغمبر است وَیَقُوْلُوْنَ و میگفتند اَىِٕنَّا
لَتَارِكُوْٓا اٰلِهَتِنَا آیا ما ترک کنندگانیم پرستش خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَّجْنُوْنٍ برای شعر گوینده و عقل پوشیده یعنی بسخن شخصی که شاعر و دیوانه
37 باشد ترک پرستش خدایان خود بکنیم حق سبحانه در قول ایشان نمود و فرمود که بَلْ نه چنانست که محمد شاعر و مجنون باشد بلکه او از جانب خدا جَآءَ
بِالْحَقِّ آمده است بسوی ایشان با راستی یا او آورد با ایشان دین حق را وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِیْنَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بوده اند یعنی کرد با ایشان آورد
38 آنچه انبیاء پیش مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید یا آنچه بشارت داده بودند از پیدا شدن دین اسلام آنکه او سخن خلاف نگفته و گوید اِنَّكُمْ بدرستیکه
شما لَذَآىِٕقُوا الْعَذَابِ الْاَلِیْمِ هر آینه چشندگانید عذابی را که در دناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون باو وَمَا تُجْزَوْنَ
39 و جزا داده نمیشوید اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما برو فق اعمال شما بود و بر قدر افعال شما است اِلَّا استثنای منقطع
40 است مگر آنکه ضمیر تجزون راجع باشد بجمیع مکلفان لکن خلاف ظاهر سوق کلام است یعنی مشرکان پاداش داده میشوید بعقوبت و نکال لیکن لکن
عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدا الْمُخْلَصِیْنَ که پاک کرده شده اند از لوث شرک و ریا و امر و نواهی مطیع و منقاد بر وجه کار خود بوده اند که جزای اعمال
41 شایسته ایشان مضاعف خواهد بود و مثوبات بود که استثنا از اصل جزای اعمال باشد یعنی ایشان لیکن با مثل بعنی مشرکان جزا داده میشوند بعدل و عفو
و بندگان خالص بثواب و فضل جزا اُولٰٓىِٕكَ آنگروه مخلص مر ایشان راست در بهشت رِزْقٌ مَّعْلُوْمٌ روزی دانسته شده یعنی معلوم الوقت کقوله تعالی
42 و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یا موصوف و معین بخصایص که در آن آفریده شده باشد از دوام و بقا و طعم خوش و طیب رائحه و حسن منظر و بعضی گفته اند که
از تفسیر بوده ما بینکه فَوَاكِهُ یعنی انواع میوه ها منوعه است که مقصود از خوردن آن لذت نفس است نه تغذی و حفظ صحت و بدل ما یتحلل چه
ابدان ایشان بجهة آنکه محفوظ اند از تغیر و تحلل و مجبول اند بر وجه ابدیت بدن تطرق تبدل و مستغنی اند از آنکه حفظ آنها نمایند با غذیه و اقوان در
43 مرد او و اوات پس آنچه بهشتیان اکل آن کنند از انواع میوه ها خواهد بود که خوردن آن محض لذت است نه قوت وَهُمْ مُّكْرَمُوْنَ و ایشان نوازش کردگان
44 و بزرگداشتگانند بجلیه تعظیم و تبجیل از اسکنان فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ در بهشتها با انواع ناز و نعمت با وجود اینهمه نعم عَلٰی سُرُرٍ بر تختها از آراسته
45 باشند مُّتَقٰبِلِیْنَ در حالتی که در برابر یکدیگر نشسته باشند و در آن یک از ایشان متمتع و برخوردار یُطَافُ عَلَیْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان
بهشت از ملائکه و غلمان و حور عین بر سر ایشان گردانند بِكَاْسٍ جامی پر مِّنْ مَّعِیْنٍ از خمری که بر روی بهشت روان گردد یا از چشمه بیرون آید و بدانکه کاس ظرفی
است از آبگینه که در آن خمر باشد و کاه است که خمر را نیز کاس میگویند کقول الشاعر و کاس شربت علی لذة و لحقش گفته که هر جا در قرآن کاس واقع شده بمعنی خمر است و صفت
معین که آن آنست که از چشمه ظاهر شود بر روی زمین جاری گردد بجهة آنکه خمر بهشت بطریق آنچه در بهشت جاری خواهد بود کقوله تعالی و انهار من خمر و این خمر باشد
46 خمر بهشت در لون و طعم و خاصیت که آن صفرا است سپید و بجهة سکر و هضوم و صداع و ازاله عقل بلکه آن بَیْضَآءَ سپید است مصفا یعنی که سفید رنگ
47 شرعیست و کمال صفا و لطافت و نورانیت است لَذَّةٍ لذیذ و خوش مزه لِّلشّٰرِبِیْنَ مر آشامندگان را لَا فِیْهَا غَوْلٌ نیست در آن مستی و آفتی که در خمر
دنیا مرتب است چون زوال عقل و هذیان و عربده و صداع و وجع بطن و نحو آن وَّلَا هُمْ عَنْهَا یُنْزَفُوْنَ و نیستند بهشتیان که از خوردن آن مست شوند بعقل
48 ایشان زایل گردد و افراد آن بذکر و اگرچه در تحت غول داخل است بجهة آنست که زوال عقل اعظم مفاسد است وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند زنانی که قٰصِرٰتُ
الطَّرْفِ کوتاه کنندگان نظر باشند یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران خود نه بدیگری نگرند و بعضی گفته اند که معنی این است که ایشان از روی غنج و دلال
49 چشم نگشایند عِیْنٌ فراخ چشمان باشند یا آنکه سواد چشم و بیاض آن بغایت کمال باشد كَاَنَّهُنَّ گوئیا آن زنان در صفا بشره و سفیدی اعضا بَیْضٌ مَّكْنُوْنٌ
بیضها شتر مرغند که پوشیده باشد بعادت شتر مرغ است که بیضه در زیر پر خویش پوشاند تا غبارش بر آن ننشیند و متغیر نگردد و از گوید هوا و حرارت آفتاب
رنگ نگرداند و چون بیاض بیضه مشوب است بصفرت و این احسن الوان است نزد عرب از آن جهة او تشبیه بآن نمودند و این بهشتیان در بالای تختها نشسته
حوران در برابر ایشان ایستاده باشند و کاسها را از شراب ایشان گردانند و ایشان از آن تناول کنند و با یکدیگر محادثه و مکالمه نمایند و ماجرائی که در دنیا
50 بر سر ایشان گذشته باشد بیکدیگر اخبار دهند فَاَقْبَلَ پس روی آورند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَّتَسَآءَلُوْنَ سؤال کنند از
51 احوال یکدیگر یعنی هر یک از ایشان از انعام و اکرامی که خدا تعالی با او کرامت فرموده باشد خود را خبر دهند قَالَ قَآىِٕلٌ مِّنْهُمْ گوینده از ایشان که از اخوان
اِنِّیْ كَانَ لِیْ قَرِیْنٌ بدرستیکه من بود مرا در دنیا بود مرا همنشینی که منکر بعث بود و بعضی گفته اند بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس
و گویند این آیات در شان دو برادر است که همه مال خود را تصدق کرده بود و بعد از آن محتاج شد و او را رفیقی بود که او را انکار نمود و اگر بجا آن در جواب گفت که من
را حصه خود تصدق کردم تا در آخرت بهتر از آن عوض دهند و سوگند یاد کرد که عوض این در آخرت نخواهد بود و بعد از قطع حرف نخواهد شد و فسقا مقابل گوید که ایشان
دو برادر اند که در سوره الکهف سمت ذکر یافته اند که ایشان نام او قطروس است و آنکه مؤمن است یهودا و باقی حال او در آن مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا
در دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان یَّقُوْلُ میگفت مرا اَىِٕنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِیْنَ آیا تو از جمله تصدیق کنندگانی که حشر و نشر را باور داری ءَاِذَا مِتْنَا

ابا چون بميريم وكنّا ترابا وعظاما واستخوانها پوسيده بود نزيده أإنّا ايا ما آن هنگام كه با اين هيئت وصفت رسيده باشيم مبعوث شده لمدينون ٥٢
پاداش داده شدگان باشيم قال گويد آن مرد مؤمن با مصاحبان خود كه هل أنتم ايا شما مطّلعون ديده ور شويد و [illegible] يعنی می بينيد اهل دوزخ را حال ايشان [illegible]
ما بدانيد كه در كدام درك است و به چه نوع عذاب مبتلا است بهشتيان گويند تو او را بهتر شناسی در دوزخ بنگر حال او را [illegible] قائل اين قول خدای تعالی ٥٣
باشد يا يكی از فرشتگان كه بهشتيان را گويد كه آيا ميخواهيد كه مطلع شويد بر احوال اين قرين بعد از آن روزنه از بهشت بر دوزخ گشايند و مرد مؤمن را گويد
بنگر فاطّلع پس بر او فرو نگرد فرآه پس ببيند قرين خود را فی سواء الجحيم در ميان دوزخ قال گويد با او تالله بخدای سوگند ان كدت ٥٤
لتردين [illegible] به سبب اغواء و اضلال [illegible] هلاك كنی مرا [illegible] ولولا نعمة ربّی ٥٥
واگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی كه مرا هدايت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لكنت هر آينه ميبودم من المحضرين از حاضر كرده شدگان با تو و امثال تو ٥٦
در اين عذاب و عقاب پس آن مؤمن بر سبيل تبجّح و تفرّح با قرين خود گويد كه أفما نحن ايا ما نيستيم بميّتين مردگان يعنی نميميريم در دنيا گر ما نميريم الّا ٥٧
موتتنا الاولی مگر مردن اول كه در دنيا بود وما نحن و نيستيم ما بمعذّبين عذاب كرده شدگان زيرا كه مبعوث و محشور خواهيم شد اكنون [illegible] ٥٨
[illegible] در اكثر تفاسير واقع شده كه اين كلمات [illegible]
[illegible] مخلّد و موبّد خواهيم بود
[illegible]
[illegible] ان هذا لهو الفوز العظيم [illegible] ٥٩
[illegible] لمثل هذا [illegible] فليعمل العاملون [illegible] ٦٠
[illegible] أذلك [illegible]
[illegible] أم شجرة الزقّوم [illegible] ٦١
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انّا
جعلناها [illegible] فتنة للظالمين [illegible] ٦٢
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انّها شجرة تخرج
[illegible] فی اصل الجحيم [illegible] طلعها [illegible]
كأنّه [illegible] رؤوس الشياطين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فانّهم
[illegible] لآكلون منها [illegible] فمالئون منها البطون [illegible] ٦٥
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثمّ انّ لهم عليها لشوبا من حميم [illegible] ٦٧
[illegible]
[illegible] ثمّ انّ

مرجعهم [illegible] الی الجحيم [illegible]
[illegible] انّهم
[illegible]
[illegible] انّهم [illegible] الفوا آباءهم [illegible] ضالّين ٦٩
[illegible] فهم علی آثارهم [illegible] يهرعون [illegible] ٧٠
[illegible]
[illegible] ولقد ضلّ [illegible]
[illegible] قبلهم [illegible] اكثر الاوّلين [illegible] ٧١
[illegible] ولقد ارسلنا [illegible] فيهم [illegible] منذرين [illegible] ٧٢
[illegible] فانظر [illegible] كيف كان
[illegible] عاقبة المنذرين [illegible] الّا عباد الله ٧٣
[illegible] المخلصين [illegible] ٧٤
[illegible] ولقد نادانا نوح [illegible]
[illegible] فلنعم المجيبون [illegible] ٧٥
[illegible] ونجّيناه [illegible] واهله [illegible]
[illegible] من الكرب العظيم [illegible] وجعلنا [illegible] ذرّيّته هم الباقين ٧٦ ٧٧
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وتركنا عليه [illegible] فی الآخرين [illegible] ٧٨
[illegible] سلام علی نوح [illegible] فی العالمين [illegible] ٧٩
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انّا كذلك [illegible] ٨٠
[illegible] نجزی المحسنين [illegible] انّه من عبادنا المؤمنين [illegible] ٨١
[illegible]
[illegible] ثمّ اغرقنا [illegible] الآخرين [illegible] ٨٢
[illegible] وانّ من شيعته لابراهيم ٨٣
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذ جاء [illegible] ربّه [illegible] ٨٤
[illegible] بقلب سليم [illegible]
[illegible]

١٥٣٥٤

دل از جمیع تعلقات کونین وا رسید [illegible] اذ قال لابیه یعنی یاد کن ابرهیم را که چون گفت لابیه مر پدر خود را و [illegible]
[illegible] بقلب سلیم [illegible]
٨٥ [illegible] و قومه [illegible] ماذا تعبدون
٨٦ [illegible] ائفکا آلهة دون الله تریدون [illegible]
[illegible]
٨٧ [illegible] فما ظنکم برب العالمین
[illegible]
٨٨ [illegible]
٨٩ [illegible]

[illegible]

٩١ [illegible] ألا تأكلون [illegible]
٩٢ [illegible]
٩٣ [illegible]
٩٤ [illegible]
٩٥ [illegible]
٩٦ [illegible]
٩٨ [illegible]
٩٩ [illegible]
١٠٠ [illegible]
١٠١ [illegible]

[illegible]

سوی کاد صبا او را بر سر دارند هاجر حامل بود در فرزند رحمند بوشاند روی و مویش شسته و شانه کرده بوسید و بوی کشید گفت ای جان مادر نمیدانم که تو را کجا
همی برند اما از گیسوی تو بوی جدائی می‌شنوم و معلوم ندارم که تو را بکدام مهمانخانه دعوت میکنند اما در دل بویا از جزع و تاب جگر کباب میبینم ابرهیم هاجر را گفت که
کارد و رسن طلب نما و با خود ببر هاجر گفت یا خلیل الله [illegible]
[illegible] فَلَمَّا بَلَغَ [illegible] مَعَهُ
۱۰۲ [illegible] السَّعْيَ [illegible]
[illegible] قَالَ [illegible] يَا بُنَيَّ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنِّي أَرَى [illegible] فِي الْمَنَامِ [illegible] أَنِّي أَذْبَحُكَ [illegible]
۲۳ [illegible] فَانْظُرْ [illegible] مَاذَا تَرَى [illegible]
[illegible] قَالَ [illegible] يَا أَبَتِ
[illegible]

خلق بی علت و ثنای فرزند از رحمت داد گواه که از اینکه رسن را از پای جدا ست و با دست و پای فرزند را ببند کشای و بدست و پای این گوسفند ببند و او فرمان کن ابرهیم دست
و زهد بکشاد و پای گوسفند به بست کفت ای فرزند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو آورده و میکوید که دوست فرموده که اسماعیل بذبح بلا صبر کرده و رسم تسلیم
و اطاعت بجای آورد و دست عار ابرهیم چه مراد دست بار نارنا صلی عطا در رامن مدعا تو نهم اسماعیل بذبح دادن و بیان تمام کفت بار خدایا هرکه از امت
پیغمبر آخر الزمان که در حال سخن از دنیا تیغ زبان او بر شهادت توحید تو روان باشد گناه او را بمن بخش جواب آمد که ای اسماعیل وای بسند به جلیل و نور دیده
مرا هدیه او قدیم و کنه کار او تو ابتو بخشیدیم در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء منقولست که چون حق تعالی کوسفند از بهر فدای اسماعیل
فرستاد ابرهیم او را ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند خود را قربان کردمی عجب ثواب عظیم در یافتمی و نقد همت بدرجه رفیع شافعی حق سبحانه
بوی وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا دوست تر داری ابرهیم کفت محمد را که حبیب و صفی تست خطاب آمد که او را دوست تر داری یا خود را ابرهیم کفت
عزیز وجل او را تو که او را دوست تر میدارم فرمان رسید که فرزند او را دوست تر داری یا فرزند خود را کفت فرزند او را دوست تر دارم خدای تعالی وحی کرد باو
که یکی از فرزندان تو را که او را انجا بجور و ستم کافر غریب و تنها کوسفند وار در دشت کربلا شهید شهادت بجنبانند ابرهیم چون شنید از ابن واقعه بشنید
قطرات عبرات از چشمه چشم بر صفحات رخسار فرو بارید خطاب رسید که ای ابرهیم ثواب کریستن تو بر حسین و المی که بدل تو رسید و ابران تو ثوابا است که بدست خود فرزند را
قربان کنی و بدانکه نزد بعضی آنست که ذبیح اسحق بوده نه اسماعیل دلیل ایشان اجماع اهل کتابست و جواب او این است که اجماع اهل کتاب حجت نیست چه قول ایشان معروف
است و سخن ایشان غیر مقبول و ائمه هدی و معظم علمای کرام چون ابن عباس و ابن عمر و سعید بن مسیب و حسن بصری و شعبی و مجاهد و ربیع بن انس و کعبی و محمد بن کعب قرظی
متفقند بر انکه اسماعیل بوده و شهره شهر بر این معنی است و دیکر انکه حق سبحانه بعد از قصه ذبح بشارت اسحق با برهیم داده و فرموده و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین
که اکر ذبیح اسحق میبود ایست که بشارت مقدم باشد بر ذبح و در موضع دیکر فرموده که فبشرناه باسحق و من وراء اسحق یعقوب پس اکر اسحق مامور شده
باشد بذبح چکونه صحیح بود که خدای تعالی بشارت اسحق و ذریت او با برهیم دهد و باز امر بذبح او فرماید چه این در حکم نقض است از ابن عباس میپرسند که ذبیح که بود
کفت جهودان میکویند که اسحق بوده و حال انکه دروغ است چه پیغمبر ما فرموده که انا ابن الذبیحین و مراد پدرم و کشته ام و هیچ خلاف نیست در انکه انحضرت از نسل اسماعیل
بوده و جهودان بجهت حسدی که بر پیغمبر ما داشتند کفتند که ذبیح اسحق است چه سلسله انبیاء ما و منتهی میشود تا بان فخر کنند بر پیغمبر ما و تصغیر او نمایند و ذبیح دیکر عبد الله بن عبد
المطلب بود پدر حضرت رسالت پناه و مجمل قصه او بر این منوال بود که چون عبد المطلب در خواب دیده بود که چاه زمزم را طلب کن و او را پاک ساز و او جهد بسیار میکرد
و صحبت و یمنی با قریش نذر کرد که اکر این چاه را بیابد یک فرزند را در راه خدا قربان کند و چون چاه زمزم را با مرخواست یافت بدو وفا کند بالجمله از دقتیه انهو بکم
کدام فرزند را قربان کنم ناکاه منادی آواز داد که رجوع بقرعه کن چون قرعه زد بنام عبد الله افتاد که پدر حضرت رسالت پناه بود و نور محمدی از چهره او پیدا بود و عبد المطلب
او را بغایت دوست داشتی خواست تا او را ذبح کند بنی هاشم جمع شدند و کفتند که ما نکذاریم که تو او را ذبح کنی زیرا که در ناصیه او آثار خیر می بینیم او کفت پس چه کنیم
کفتند ده بنده کفت این بهتر را نیز بقرعه رجوع میکنیم پس بفرمود تا ده شتر آوردند و قرعه انداخت بعبد الله افتاد شتر دیکر بران شتران مضاعف ساختند باز قرعه
انداخت قرعه بنام عبد الله بر آمد و هم چنین پنج پنج و ده ده زیاده میکرد و قرعه بنام عبد الله می آمد تا بصد شتر رسید و چون قرعه زد بنام شتران بر آمد بنی
هاشم کفتند این صد شتر فدای عبد الله کن و همه را قربان کن عبد المطلب کفت از انصاف بدور باشد که یکبار قرعه بنام عبد الله بر آمده باشد و یکبار بنام شتران ما عبد الله
بکذاریم و شتران را قربان کنیم بعد از ان چند بار دیکر قرعه زدند همه بنام شتران آمد پس شتران را قربان کردند و اینکه در شرع مقرر شده که دیت خون مرد مسلمان
صد شتر است نشان از آنجاست و محمد بن اسحق از محمد بن کعب قرظی روایت میکند که او کفت که عمر بن عبد العزیز از مردی پرسید که از فرزندان ابرهیم کدام ذبیح بود مرد کفت اسماعیل
و استدلال کردیم باین و بشرناه باسحق نبیا بعد از ان شخصی بشام فرستاد و طلب یکی از علمای یهود که مسلمان شده بود و با اعتقاد تمام ایمان آورده تا از او استفسار
این معنی کند و چون او را حاضر کردند عمر بن عبد العزیز از او سؤال کرد که ذبیح اسماعیل بود یا اسحق کفت اسماعیل و همه یهودان این را میدانند اما چون که اسماعیل
عرب است و اسحق پدر ایشان از اینجهت اسناد ذبح را با اسحق میکنند تا نسبت این فخر بعرب نباشد و اصمعی کوید که از ابو عمرو بن علا پرسیدم که ذبیح اسماعیل بود یا
اسحق کفت ای اصمعی عقل تو کجا رفته است اسحق در ایام ذبح در مکه نبود بلکه اسماعیل بود که با پدر خانه خدا را بنا کرد و باتفاق همه کوسفند در مکه
بوده نه در بلاد دیکر پس ذبیح اسماعیل بوده باشد نه اسحق و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام از صاحب ذبح سؤال کرد فرمود که اسماعیل بود نه عزیر و ربا
بن مسلم از امام علیه السلام همین سؤال کرد همین جواب فرمود و عیاشی نیز با سناد خود از برید بن معویه عجلی روایت کرده که او کفت از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم که مبادا
بشارت ابرهیم باسماعیل و بشارت او باسحق چند مدت بود فرمود که پنج سال بعد از آن فبشرناه بغلام حلیم اشارت است ببشارت ابرهیم باسماعیل و این
اول بشارتی بود که خدای تعالی بابرهیم داد در حق ولد او و در وقتی که اسحق علیه السلام متولد شد سه ساله کی بسبب غدر کار خود نشانده بود اسماعیل بنا مر
و او را از انجا دور کرد و خود بجای او بنشست ساره چون اثر انرا مشاهده نمود با برهیم کفت روا باشد که پسر هاجر پسر مرا از کنار تو دور کند خود بدرجای او بنشیند
بخدا سوکند که من و هاجر هرکز در یک شهر نباشیم و پسر مرا از این شهر اخراج کن ابرهیم بجهت انکه ساره از اولاد انبیا بود و دختر خاله او و همشیره بکرم و تعظیم
نوعی از وصمه عبادت او را حاصل کردی چون این سخن از او بشنید در دل مغموم شد و با خود اندیشه میکرد که اکر سخن او را رد کنم آزرده خاطر شود و اکر
هاجر و اسماعیل را از این دیار بیرون کنم بمهاجرت ایشان کرفتار شوم چون شب شد بر بستر خواب تکیه فرمود در خواب با و نمودند که اسماعیل را در موسم حج
بمکه ذبح کن چون بیدار شد علیه السلام او بیشتر شد آخر الامر هر دو را با تضرع و در نجه از زمین شام بمکه برد تا اسماعیل را در موسم حج ذبح نماید در زمانی که بمکه رسید
اول بقواعد بیت الله مشغول شد چون بنای آن اتمام کرد بمنی آمدند و مناسک انجا را بجای آوردند و تا بمکه آمدند هفت بار طواف کعبه نمودند بعد از آن بصفا
و مروه آمدند و بسعی اشتغال نمودند و در اثنای آن اسماعیل را کفت انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری و در جواب کفت یا ابت افعل
ما تؤمر چون از سعی فارغ شدند بمنی آمدند و این قضیه در روز نحر بود و چون بجمره وسطی رسیدند بذبح او مشغول شد در اثنای آن حال جبرئیل علیه السلام
آمد و فدا آورد و کفت حضرت عزت تو را سلام میرساند و میکوید که قد صدقت الرؤیا بر خیز و این کوسفند را ذبح کن و کوشت او را بر فقرا قسمت کن

ابرهیم با تمام اقوام نمود و در جهاد و شادان شد عبد الله عباس کفت باخدا آیم که جان محمد در قبضه قدرت اوست که سر در ابتدای اسلام سر آن کبش را دیدیم که را
بر دو خواند کعبه و زیر ناودان آویخته بود و بدر انوار کفته اند که در بعضی روایات واقع شده که از حضرت رسالت پناه میپرسیدند که ای الناس اشرف فقال یوسف صدیق
الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله صحیح آنست که قول انحضرت چنین است که یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم و زوائد از او نیست
از انحضرت و انچه مروی است که یعقوب بیوسف کتابت نوشته که من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله از اخبار یهود است و بثبوت نپیوسته و اخبار
صحیحه مذکوره واقع است ان حاصل که چون ابرهیم خلیل در کوره امتحان از تاب سر غش خالص بیرون آمد و بر محک ابتلا عیار او پاکیزه برآمد از اینجهت ممدوح ملک جلیل
١١٠ شد و مستحق ثنای جمیل چنانکه بدو شاد او فرموده وترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر ابرهیم ثنای تمام و پیام ما را کلام فی الآخرین در میان پسینیان یعنی
١١١ امت پیغمبر آخر الزمان که تا بقیام قیامت هر کاه متذکر نام او میشوند زبان بمدح او کشایند و مانند جمیع وجوه او را ستایش نمایند سلام علی ابرهیم سلام
و تحیت از جانب خدا بر ابرهیم است و محتمل است که این کلام مستانف باشد از جانب او سبحانه چنانکه در قصه نوح علیه السلام کذشت یعنی تحیت بغایت و ثنای بی نهایت
١١٢ از جانب ما بر ابرهیم است کذلک همچنانکه پاداش دادیم ابرهیم را بذکر جمیل نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را از ثواب جلیل و ذکر جمیل و ذلک ایما بجهت اکتفاء
بسبق ذکر است انه بدرستیکه ابرهیم من عبادنا المؤمنین از جمله بندکانی است که بما کرویده و تصدیق نموده و بعد از مضی پنج سال از بشارت
١١٣ اسماعیل با برهیم باز او را بشارت دادیم وبشرناه و بشارت دادیم او را باسحق بوجود فرزندی دیکر اسحق نام نبیا در حالتی که مقدر شده بنبوت یعنی پیغمبری
١١٤ من الصالحین از جمله شایستکان و ستوده کاران یعنی مقدر بوجود و مقدر حال و نبی حال مقارن بکدیکر باشند نزد وجود فعل لازم نیاید بر اخوان
از ین حال حاصل بران وجود باشد نه فعل بشارت که در وقت عدم این حال است و از این قبیل است تقدیر قوله فادخلوها خالدین و این وصف ثانیه بجهت تعظیم شان
اسحق و صلاح چه اسحق با وجود جلالت قدر و رفعت منزلت که نبوتست بصفت صلاح مدح کشته بین فراخ در صلاح است که کمال و تکمیل متفرع بران و
بارکنا علیه و برکت دادیم بر ابرهیم وعلی اسحق و بر پسر او اسحق یعنی آنچه با نسبا کرامت کرده بودیم از اصناف مکرمت بهترین و نبوت برایشان ثابت و دایم کردیم
تا انکه اولاد و ذراری ایشان را اسباط ساختیم و باقی کذاشتیم تا روز قیامت انکه از صلب ایشان انبیاء بسیار بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان
١١٥ محسن نیکوکارند با یمان و طاعت وظالم لنفسه و برخی ستمکارند بر نفس خود بکفر و معصیت مبین اشکار او هویدا است ظلم و عصیان ایشان
یعنی از نسل ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکردار این کلام تنبیه است بر انکه نسبت بانبیاء نفعی بمردم نمیرساند و ضلالت و ظلم عقاب سرایت نمیکند در ابناء و احفاد
و سبب نقص عیب ایشان نمیکردد چه عاصی معاقب بسبب عصیان خود میشود و معاقب بسبب انچه دستهای او کسب آن نموده بر انکه عتاب و عقاب متفرع بر فرع با اصل باشد
نعم فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون و بعد از ذکر قصه ابرهیم و اولاد او اظهار انعام بر ایشان ثنا و انعامی میکند که با موسی و هرون
١١٦ کرامت فرموده و میکوید که ولقد مننا و بتحقیق منت نهادیم یعنی انعام فرمودیم علی موسی و هرون بر موسی بن عمران و برادر او هرون بنعمت رسالت
١١٧ و نبوت و زایا و بنعم دینیه و دنیویه ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و کروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را من الکرب العظیم از اندوه بزرک
یعنی از غرق و غلبه ایشان در دست دشمنان و ایشان را باعمال شاقه فرمودن و ایذا و آزار رسانیدن از زدن و کشتن ونصرناهم و یاری دادیم همه ایشان
١١٨ را بر فرعون و اتباع او فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندکان بر دشمنان بعد از انکه مقهور و مغلوب بودند واتیناهما و عطا فرمودیم موسی
١١٩ و هرون الکتاب المستبین کتابی در غایت هویدا و روشنی یعنی توریه که مشتمل بود بر احکام بینه واضحه و بیان اشتباه مثل قوله تعالی انا انزلنا التوریة فیها
هدی و نور و نظر اسم با سم شده چه آن نزد بعضی لفظ عربی است مشتق از وری الزند یعنی اتش از آتش زنه بیرون آوردن وهدیناهما و راه نمودیم هر دو را
١٢٠ ١٢١ الصراط المستقیم براه راست یعنی طریق خود که موصل بجناب ماست وترکنا علیهما و باقی کذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان
بازپسین یعنی امت محمد که همیشه بذکر ایشان عذب اللسان اند و رطب اللسان و باز کذاشتیم بر موسی و هرون در میان امت پیغمبر آخر الزمان که میکویند که سلام
١٢٢ علی موسی و هرون سلام ما الاکلام و ثنای علی وجه التمام بر موسی و هرون باد انکه ما سلام میفرستیم بر این دو پیغمبر عظیم الشان انا کذلک بدرستیکه
١٢٣ ما همچنان که اجلال و تعظیم ایشان نمودیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را از ثواب جلیل بر وجه نیکو انهما بدرستیکه موسی و هرون
١٢٤ من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده اند و تصدیق نمایندکان بجمیع اوامر و نواهی و عمل نمایندکان بر وفق آن و چون که الیاس علیه السلام و قول مشهور سبط هرون
بود از اینجهت حکایت و را در عقب ذکر موسی و هرون ایراد نموده فرموده وان الیاس و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن فنحاص بن عیزار بن هرون که ابن عم الیسع
١٢٥ است لمن المرسلین از جمله فرستادکان است بخلق نمودن و مردمان را ابراهیم خوانند ابن مسعود و قتاده بر انند که آن ادریس پیغمبر است و پیش بعضی او ذو الکفل
است اما قول اول اصح است و اشهر چه آن قول معظم مفسران و مورخان است پس اجمال قصه او را بخوان و یاد کن اذ قال چون کفت لقومه مر کروه خود را ابو طرفی الکار
١٢٦ الا تتقون آیا نمیترسید از عذاب الهی و عقاب پادشاهی ارباب تواریخ کفته اند که چون حزقیل از میان قوم رفت فتنه عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد
عهد ها شکستند و توریه را پس پشت انداختند و در آن عهد پادشاهی بود نام او اجب در اول مسلمان بود و آخر با غوای زن خود که ازبیل نام داشت بی اسلام
بت پرست شد و عابا او کرده از دین حق برکشتند و بپرستش بعل و آن بتی بود از طلا و بیست کز بالای او بود و چهار روی داشت
چهارصد خادم مجد منکفل امر او و مشغول بودند و ایشان بت را خدا میدانستند و حقیقت و او را پیغمبران و چون این بت در شهر بعلبک بود که از بلاد شام است از اینجهت آن
را باسم بعل منسوب ساختند القصه شیطان بیامدی و در شکم او رفتی و اتباع او را بر پرستیدن آن تحریص نمودی بکلمات مضله با ایشان سخن کردی و این پادشاه هرکاه که بشهری رفتی زن او
را بتکفل منزل او نهادی و بجای او نشسته حکم کردی و این زن هفت شوهر را بعد بلیس کشته بود و هفتاد پسر از این شوهران آورده و عابدی در جوار او باغی داشت
که حاصل آن را سرمایه معیشت کردی و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد هرکاه که با شوهر خود نشستی تعریف آن باغ و مرد صالح در میان اوردی
و کفتی بیا تا او را بکشیم و باغ را تصرف کنیم شوهر او را از این امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن مرد صالح را متهم ساخت بعلت انکه او پادشاه را
دشنام داده و باین بهانه او را بکشت و باغ او را تصرف نمود و چون شوهر بیامد و این قصه را بشنید زن را عتاب کرد که عنقریب شامت این خون ناحق در ما اثر کند

پادشاهی ما از دست ببرد و احوال ما در هم شد بعد از آن الیاس را بجانب ایشان فرستاد و فرمود که باز با دشاه بگو که من انتقام آن پارسا را از شما بکشم و بجهه او بنده و ظلم نور او برت
زاکسته در این باغ بیفکنم بر وجهی که هیچکس بشما رحم نکند و شما را دفن ننمایند تا سباع بخوارند و زاری کوشتهای شما را بخورد الیاس بیامد و پیغام بگذارد و از بر وی انکار
کفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی میپرستید بَعْلًا بعل را بخدای و کویند که بعل بلغت اهل یمن بمعنی رب است یعنی ایا پرستش خداوند میکنید که غیر الله است وَتَذَرُونَ
و وامیگذارید یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکوترین آفرینندگان را [illegible] یعنی نیکوترین تصویر کنندگان و صنعت ۱۲۷
نمایندگان و چون که تصریح بعبادت [illegible] نمود [illegible] کفت که اللَّهَ یعنی پرستش نمائید خدای
زاکه رَبَّكُمْ آفریدگار شما است وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پرورد کار پیشینیان شما و چونکه خالق شما و آبا و اجداد شما او است پس پرستش او قیام نمائید ۱۲۸ پدران
وار عبادت [illegible] بالتمس اجمع [illegible]
پیغام و نصیحت [illegible] الیاس [illegible]
کره و پیغام را اعاده فرمود [illegible]
و براطلبید [illegible] دعا کرد که خدایا [illegible] غافل شو و خدای [illegible] الیاس [illegible]
[illegible]

[illegible]

فَكَذَّبُوهُ [illegible] فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ [illegible] إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ [illegible] ۱۲۹ ۱۳۰

[illegible]

بابو یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و دو نام دیگر سریانی بود بعد از آن دست بر کتف من نهاد چنانچه خنکی و راحت آن بکتف من رسید و او کفتم
وحی بتو می آید کفت تا خدای تعالی خاتم ابنیا را فرستاد وحی از من منقطع شد کفتم او [illegible] چند پیغمبر زنده اند کفت چهار دو در آسمان یکی ادریس و دیگر عیسی
و دو در زمین و آن خضر و الیاس است کفتم خضر کجا باشد کفت بجزایر دریا کفتم او را بینی کفت آری در موسم حج و در آن وقت میان مروان و اهل شام قتال
واقع شده بود کفتم چه میکوئی در حق مروان کفت جبار یست باغی و طاغی و با آنکه با او بنده از قاتل و مقتول اهل دوزخند کفتم من در آن معرکه حاضر بودم اما
هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کرده ام از آن توبه من قبول است کفت بلی امادیگر در مثل این معارک حاضر نشوی در اثنای این کلام دو نان در پیش من نهاد [illegible]
[illegible]
بیامد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳ ۱۳۱
سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ [illegible] وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۲) ۱۳۲
[illegible] إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ [illegible] إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ [illegible] ۱۳۳ ۱۳۵
[illegible] ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ [illegible] ۱۳۶ (۱۳۷)
[illegible] وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ [illegible]
[illegible] مُصْبِحِينَ [illegible] وَبِاللَّيْلِ [illegible] أَفَلَا تَعْقِلُونَ [illegible] ۱۳۸ (۱۳۹)
[illegible]
[illegible] وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ [illegible] ۱۴۰
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ [illegible] ۱۴۱
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ [illegible] ۱۴۲
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ [illegible] ۱۴۳

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۱۴۳

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۴۴

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۱۴۵

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۱۴۶

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۱۴۷

فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ۱۴۸

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ۱۴۹

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۱۵۰

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۱۵۱

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۱۵۲

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ۱۵۳

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۱۵۴

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۱۵۵

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۱۵۶

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۵۷

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۵۸

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۱۵۹

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۱۶۰

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ۱۶۱

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ۱۶۲

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ۱۶۳

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ۱۶۴

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ۱۶۵

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ۱۶۶

زانست بعد [illegible] امر و نهی وصف [illegible] پاکیزه کی یاد کنند کان ملک اعظم را [illegible] چون نکران کلام و بتوسط فضل دلیلست بر مواظبت طاعت
و دوام ذکر [illegible] خواه نسبت بفرشتگان خواه نسبت بحضرت رسالت و [illegible] اهل ایمان و در روایت واقع شده که پیش از نزول این آیه مومنان
در نماز صف نمی بستند و چون این آیه آمد باین امر اقدام نمودند و بعضی جماعات ایشان را نیز آورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثت میگفتند که اگر کتابی نازل
میشد ما دست از شرک میشستیم و منقاد آن میشدیم و اوامر و نواهی او را اطاعت مینمودیم و مخالفت آن نمیکردیم همچنانکه جماعتی که پیش از ما توریه و انجیل بر ایشان
نازل شد تکذیب آن کردند و مخالفت نمودند چون [illegible] کتب سماوی بر ایشان نازل شد بآن نگرویدند و بر کفر خود مصر شدند حق سبحانه حضرت رسالت را مخبر نموده
۱۶۸ فرمود که **وان کانوا** و بدرستیکه بودند کافران قریش که پیش از بعثت **لیقولون** میگفتند **لو ان عندنا** اگر میبود نزد ما **ذکرا** کتابی که متضمن ذکر
۱۶۹ و پند باشد **من الاولین** از جنس کتب پیشینیان یعنی اگر برما نیز کتابی نازل میشد همچنانکه بر ایشان آمد **لکنا** هر آینه میبودیم ما **عباد الله** بندگان خدا
۱۷۰ **المخلصین** پاک کرده شدگان از لوث شرک و کفر و باخلاص عبادت کنندگان [illegible] ایشان در امتناع ایمان این عذر میگفتند که ما مثل آن جماعتی که پیش
از ما بودند [illegible] و از اهل جهنم [illegible] دوزخ [illegible] ایمان [illegible] و بقول ایشان که اگر کتابی نازل شود ما ایمان می آریم چون قرآن نزول اجلال
۱۷۱ یافت **فکفروا به** پس کافر شدند بدان **فسوف یعلمون** پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که آن مغلوبیت است در دنیا و عقوبت در عقبی و بعد
۱۷۲ از آن [illegible] ایشان میفرماید که **ولقد سبقت کلمتنا** و هر آینه پیشی گرفته است سخن ما **لعبادنا** برای بندگان ما **المرسلین**
۱۷۳ که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و آن سخن این است که **انهم** بدرستیکه رسولان ما **لهم المنصورون** هر آینه ایشان نصرت داده شدگانند **وان**
۱۷۴ **جندنا** و بدرستیکه لشکریان [illegible] **لهم الغالبون** هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بر کافران در دنیا و عقبی اما در دنیا بنصب حجاج
و در ملاحم و قتال اما در عقبی [illegible] ایشان بر ایشان کما قال والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة و لازم نمیاید انهزام ایشان در بعضی معارک چون قضیه حنین زیراکه
در عاقبت کار غلبت جانب ایشان بود و اگرچه در اول حال مبتلا و ممتحن شدند [illegible] نصرت انبیا است [illegible] جهاد چه هیچ پیغمبری در
حرب مغلوب نشد و مقتول نگشت زیراکه ایشان [illegible] و قاعده ایشان بلکه هر که مقتول شد از ایشان قتل او بر وجه غیله [illegible] در معرکه حرب
واقع شده و اگر پیش از نصرت فوت شده باشد [illegible] بعد از او نصرت کرامت فرموده چونکه نصرت قوم او در حکم نصرت او است [illegible] شرف نصرت
یافته از ابن عباس منقول است که اگر انبیا در دنیا منصور نشوند در آخرت منصور خواهند بود [illegible] غالبیت ایشان [illegible] منعکس
شود [illegible] حکمت و مصلحت [illegible] جمیع انبیا و اهل ایمان [illegible] واضحه برهمه
کافران غالب [illegible] کلمه [illegible] کلمات متعدده [illegible] انتظام [illegible] کلمه واحده [illegible] مراد از سبق کلمه
اثبات آنست در لوح محفوظ [illegible] کتب الله لاغلبن انا و رسلی [illegible] بطلان اهل شرک [illegible] حضرت رسالت [illegible] اهل
شرک و کفر [illegible] برهان ساطعه [illegible] ایمان [illegible] **فتول عنهم** پس روی بگردان از ایشان
۱۷۵ **حتی حین** تا هنگام [illegible] و وعده نصرت [illegible] روز فتح مکه [illegible] ابن عباس و قتاده [illegible] مراد از حین [illegible]
۱۷۶ است یا روز قیامت [illegible] از ایشان اعراض کن و مهلت ده **وابصرهم** و ببین حال ایشان را از اسر و قتل و عذاب آخرت **فسوف یبصرون**
پس زود باشد که ببینند ایشان فتح و نصرت [illegible] وجود [illegible] بشارت است [illegible]
و وقوع آن [illegible] کلام [illegible] تسلیه [illegible] اخبار از مغیبات [illegible] وعده نصرت [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که ببین ایشان را که چگونه
تضییع اوامر و نواهی الهی کردند پس زود باشد که ببینند عذاب آخرت را [illegible] باطن احوال [illegible] عاقبت ایشان [illegible] ظاهر ببینند
[illegible] و چون کفار وعید فسوف یبصرون را شنیدند گفتند [illegible] محمد میگوید [illegible] چه زمان بوقوع [illegible] افبعذابنا
۱۷۷ ایا بعذاب ما **یستعجلون** طلب تعجیل میکنند و در آن شتاب [illegible] **فاذا نزل** پس آن هنگام که فرود آید آن عذاب **بساحتهم** بفنا سرای ایشان **فساء**
۱۷۸ **صباح المنذرین** پس بد صبحی باشد صبح بیم کرده شدگان [illegible] قتل و غارت [illegible] در شب قطع
مسافت کرده وقت صبح [illegible] قتل و غارت و اسر [illegible] استیصال [illegible] و چونکه
اغلب غارت [illegible] غارت را صباح نام نهادند [illegible]
کفار را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم کنند [illegible] مستاصل سازد [illegible] اشارت است [illegible] عظمت عذاب
ایشان [illegible] عادت الهی [illegible] وقت صباح باشد کما قال ان موعدهم
الصبح [illegible] حضرت رسالت [illegible] الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
۱۷۹ پس حق سبحانه [illegible] تاکید [illegible] کلام سابق [illegible] میگوید **وتول عنهم** [illegible] از کفار [illegible] **حتی حین** تا هنگام [illegible]
۱۸۰ امهال [illegible] عقوبت [illegible] **وابصر** و ببین غلظت عذاب [illegible] **فسوف یبصرون** [illegible]
که ببینند مغلوبیت [illegible] انواع عذاب خود را و غالبیت [illegible] ثواب [illegible] تاکید است [illegible] فائده دیگر [illegible] بعد
[illegible] آخر الزمان [illegible] مشرکان [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] آخرت [illegible] عدم ذکر مفعولین [illegible]
[illegible] مغلوبیت [illegible] غالبیت [illegible] مفعولین [illegible]
امکان ذکر [illegible] و بعد از ذکر [illegible] ذات خود [illegible] اهل شرک [illegible] میگوید که **سبحان ربک** منزه است پروردگار تو که

رب العزة خداوند غلبه و توانائی **عما یصفون** از آنچه وصف میکنند او را مشرکان [illegible] از اتخاذ اولاد و شریک و اضافه رب بعزت بجهت اختصاص
۱۸۱ آنست یا و چه عزت هر عزیزی و اعزاز هر معزی باو منتهی است کقوله تعالی تعز من تشاء [illegible] عزت مخصوص باو باشد [illegible] مالک عزت و اعزاز نباشد و از
آنجا که مشعر است بتوحید جامع جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه است و بعد از تنزیه ذات خود [illegible] جمیع انبیا خود را تسلیه میکند [illegible] **وسلام**
علی المرسلین و سلام و تحیت بر فرستادگان [illegible] رسالت و متحمل اذیت امت [illegible] خبر است [illegible] وسلموا علیهم یعنی ای
۱۸۲ بندگان سلام کنید بر جمیع پیغمبران [illegible] **والحمد لله رب العالمین** یعنی همه سپاس و ستایش مر خدایراست که پروردگار عالمیان و منعم
ایشان است [illegible] حمد کنید خدا را [illegible] تعلیم بندگان است [illegible] کیفیت سلام [illegible] زبان [illegible] حمد خدا بر
آنچه انعام کرده از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عواقب [illegible] و چونکه اینسوره مشتمل است بر آنچه کفار میگفتند در حق حق تعالی از اوصاف نا
لایق [illegible] رسولان از جانب ایشان [illegible] نصرت پیغمبران [illegible] حق سبحانه ختم اینسوره نمود بتنزیه ذات خود از اوصاف مذکوره و تسلیه رسولان [illegible]
و نصرت و حمد کردن بر عواقب حسنه [illegible] واصبغ بن نباته از حضرت امیر المومنین روایت کرده که من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی من
الاجر یوم القیمة فلیکن آخر کلامه من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین یعنی هر که میخواهد [illegible] ثواب او را
بر پیمانه تمام [illegible] آخر کلام او از مجلس او این باشد **سورة ص** مکیست و هشتاد و هشت آیه است [illegible] کوفی و هشتاد و شش حجازی و هشتاد و پنج در عدد [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] ذی الذکر کوفی است [illegible] غواص [illegible] و الحق و الحق اقول کوفی است [illegible] ابی بن کعب [illegible] حضرت رسالت [illegible] روایت کند که هر که سوره ص [illegible]
[illegible] جمیع کوهها که مسخر داود [illegible] تسبیح میکردند [illegible] ثواب [illegible] گناهان کبیره و اصرار [illegible] صغیره و عیاشی باسناد خود
از امام محمد باقر روایت کرده که هر که در شب جمعه سوره ص قرائت نماید او را [illegible] خیر دنیا و آخرت بدهند که هیچ کس [illegible] مگر پیغمبر مرسل یا فرشته
مقرب [illegible] و هر که [illegible] از اهلبیت [illegible] خادمی که در دنیا بخدمت او اقدام نموده باشد اگرچه از عیال او نبود و از اهل شفاعت نبوده باشد
و [illegible] حق سبحانه ختم سوره والصافات نمود بذکر قرآن و رسول و انکار کفار او را [illegible] افتتاح اینسوره بقرآن کرد و رد کفار نمود **بسم الله**
الرحمن الرحیم **ص** از امام جعفر صادق [illegible] منقول که ص اسمی است از اسماء الهی که مقسم به او سبحانه است و بعضی گفته اند که ص و سائر حروف
مقطعه بجهت تسکیت کفار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه [illegible] در نماز و غیر آن قرآن بجهر خواندی ایشان [illegible] دست کوفتندی تا آن حضرت
در غلط افتد حق سبحانه [illegible] حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن در آن تفکر و تامل نموده از آن عمل باز ایستند چنانکه در اول سوره البقره سمت ذکر رفت
و گویند اشارت است [illegible] از اسماء حسنی که [illegible] صاد باشد چون صانع و صادق و صمد [illegible] اشارت بصدق محمد [illegible] و بعضی دیگر گویند اسم حضرت رسالت
است [illegible] ابن عباس گفته [illegible] عرش الهی بر بالای آنست [illegible] امیر المومنین [illegible] که صاد نام دریائی
است [illegible] سعید بن جبیر گفته [illegible] و اهل اشارت گفته اند که صاد فعل ماضی است
و تقدیر کلام اینکه صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن یعنی صید کرد حضرت رسالت پناه دلهای عارفان را بقرآن و گفته اند که صاد بکسر دال است [illegible] امر است از مصادات که
بمعنی معارضه است [illegible] صاد القرآن بعملک یعنی معارضه کن قرآن را با عمل خود [illegible] و باز ایست از نواهی آن [illegible] بعضی اشارت است
[illegible] ما بین الازل و الابد و گویند این
اسم سوره است [illegible] منصوب المحل [illegible] اقرأ صاد یعنی بخوان اینسوره را یا خبر مبتدا محذوف [illegible] هو صاد یعنی اینسوره [illegible] است که جمله فصحاء عاجز
ساخته [illegible] و بنابر آنکه مقسم به است [illegible] سوگند میخورم بحقیقت صاد **والقرآن ذی الذکر** و بقرآنی که خداوند شرف
و شهرت [illegible] و القرآن حرف عطف [illegible] قسم [illegible] قرآنی که صاحب شرف و عزت است یا مشتمل بر ذکر احکام حلال
و حرام [illegible] امر و نهی [illegible] ملک علام [illegible] عارف شود [illegible] اسماء حسنی و صفات
علا و یا ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم [illegible] ذکر بعث و نشور [illegible] محتاج الیه مکلف است [illegible] قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب
من شیء جواب قسم اینکه قرآن معجز [illegible] واجب العمل [illegible] جواب قسم [illegible] اوصاف القول
[illegible] والاذعان [illegible] کفار [illegible] **بل الذین کفروا** بلکه آنکسانی که نگرویدند [illegible]
۲ روسا قریش [illegible] **فی عزة** در [illegible] تکبر [illegible] **وشقاق** و در غایت مخالفت [illegible] عداوت [illegible]
او استنکاف [illegible] مخالفت [illegible] استکبار و عتو ایشان [illegible] از عذاب عقاب ما اندیشه نمیکنند
و نمیدانند **کم اهلکنا** بسا که هلاک کردیم **من قبلهم** پیش از مشرکان **من قرن** از اهل روزگار یعنی امم ماضیه بجهت استکبار و شقاق و تکذیب رسل
فنادوا پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب [illegible] استغاثه نمودند [illegible] ایشان دفع کنند [illegible] اغاثه ایشان
۳ نکردند **ولات** و نبود آن هنگام **حین مناص** هنگام گریختن و فرار نمودن از آن عذاب [illegible] لا بمعنی لیس است [illegible] برای تاکید [illegible]
در غیر [illegible] استعمال نمیکنند [illegible] مخصوص [illegible] مناص عوض مضاف الیه [illegible] مناصهم [illegible]
[illegible] آورده اند که عادت کفار مکه آن بود که چون کار [illegible] گفتندی که مناص مناص [illegible]
[illegible] امم سابقه [illegible] عذاب مناص [illegible] کفار مکه نیز هنگام [illegible] مناص مناص خواهند گفت [illegible] **وعجبوا**
و عجب داشتند کافران **ان جاءهم** از آنکه آمد بدیشان **منذر** بیم کننده [illegible] از عذاب الهی [illegible] **منهم** که از قبیله ایشان [illegible]
۴ جنس ایشان است **وقال الکافرون** و گفتند کافران [illegible] **هذا** این مرد **ساحر** جادو کننده است [illegible] **کذاب**
دروغگو [illegible] دعوی نبوت [illegible]

نمیکند مگر کافرانی که متوغل باشند در کفر و ضلالت چه شخصی که لمعه‌ای از ظلمات امتیاز نکند و انوار صدق را از تیرگی کذب نشناسد بی‌نهایت کفر و عتو لابد خواهد بود
آورده‌اند که چون حمزه ایمان آورد دین اسلام روی بقوت نهاد و بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید بن مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابوجهل و ابی و امیه و
عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب بدر ابوطالب آمدند و گفتند که تو مهتر مایی آمده‌ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که سب آلهه ما می
کند و باب عقلا ما را سفیه می‌شمارد بدینی که خود احداث نموده بر ایشان عرض میکند و ایشان از آن فریب خورده از دین آبا و اجداد خود بدر میروند و بواسطه آن تنک
تفرقه در میان ما می‌افکند و نزدیک رسیده که از اتفاق [illegible] عاجز شویم ابوطالب آنحضرت را طلبید از روی وساطت گفت که ای برادرزاده من اینجماعت قوم تواند و
از تو ملتمس‌اند بالکلیه از ایشان اعراض منما و در مدعای ایشان تامل نما و حضرت فرمود که ای اهل قریش مطلوب شما از من چیست گفتند آنکه از سب آلهه ما و نقض دین
ما زبان کوتاه کنی تا ما نیز معترض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنای آن دارم که یک کلمه مرا بدهید تا بسبب آن ممالک عرب مسخر شما گردد و
عجم کمر اطاعت شما را بر میان جان بندند ابوجهل گفت اگر چه میان ما و تو منازعه است اما کار ما بمرتبه رسیده که با تو یک کلمه بلکه ده کلمه مضایقه نکنیم آن کلمه کدام است حضرت
فرمود قولوا لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت نفرت نموده با یکدیگر گفتند که محمد همه خدایان را یکی کرد و مفارقت از آنجا [illegible] و این آیه در شکایت کفار قریش از
روی تعجب میگویند که اجعل آیا گردانید محمد از برای ما الآلهة خدایان را الها واحدا خدای یگانه و یکتا ان هذا بدرستی که قول محمد [illegible]
5 یگانگی خدا است لشیء عجاب هر آینه چیزیست که بسیار عجب است چه سیصد و شصت بت را در کار یک شهر [illegible] نمیتوانند کرد یک خدا چگونه کار
جمیع عالم سازد و انطلق الملأ منهم و روان شدند از مجلس ابوطالب جماعتی که منهم از رؤسا و اشراف قریش بودند و با یکدیگر میگفتند که ان امشوا
آنکه بروید و اصبروا و شکیبائی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید [illegible] و گویند که قائل این قول عقبة بن ابی معیط بود که از
روی موعظه با یاران خود میگفت که مکالمه ما با محمد در این باب فایده نمیدهد و هیچ حیله و چاره در باب او نداریم پس صبر کنید [illegible] که از پرستش آلهه شما
6 [illegible] ان هذا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد و زیاده شدن اصحاب او لشیء یراد هر آینه چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث روزگار که خواسته شده
است یعنی از بلاهای دهر است که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن ما را چاره نیست و دفع آن ممکن نه یا آنچه محمد بوسیله توحید اراده نموده از نوع استعلا بر ما
و بر سایر عرب و عجم چیزیست که مراد همه کس است یعنی همه کس اراده آن دارد که مستعلی بر غیر باشد [illegible] یا آنکه این دین شما چیزیست که اراده کرده شده است یعنی
محمد و اصحاب او میخواهند که آن را از شما اخذ کنند و غالب شوند بر شما یا این دین [illegible] زعم مشرکان این بود که اگر ترک عبادت اصنام کنند بقحط و سختی گرفتار
شوند پس از آن کلام این معنی اراده کرده‌اند که زوال نعمت و نزول شدت بر ما چیزیست که مراد محمد است و اتباع او و بعضی دیگر گفته‌اند که مشار الیه هذا فنا است یعنی فنا
کردن و تباهی جستن در زمین چیزیست که مراد محمد است و عنقریب بسبب این هلاک شود و ما از دست او خلاص شویم ما سمعنا بهذا و نشنیده‌ایم ما این کلام
گویان توحید خدا و خلع انداد را فی الملة الآخرة در ملت بازپسین یعنی کیش عیسی که آخرین ملل است چه نصاری بر تثلیث قائل‌اند نه بتوحید یا ملتی که ما
پدران خود را بدان یافته‌ایم یا در ملتی [illegible] که ملت قریش است و گویند که معنی آنست که ما نشنیده بودیم که توحید در آخر الزمان حادث شود ان هذا
7 نیست این توحید که محمد میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد وی یعنی آنکه دروغیست که خود بافته است و چون اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر می
دانستند از اینجهت انکار اختصاص قرآن و نبوت بحضرت رسالت کرده میگفتند ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن من
بیننا از میان ما جماعت یعنی چونکه در شرف و قربت با ما یکسانست پس چرا وحی مخصوص باو باشد این کلام دلالت دارد بر آنکه منشأ تکذیب ایشان حسد بوده و
قصور نظر و حطام دنیا پس حق سبحانه میفرماید بل نه اینجا نیست که ایشان میگویند یعنی آنکه میگویند که قرآن بر بافته محمد است مخالف اعتقاد ایشانست و محض
تقلید و حسد هم فی شک ایشان در گمانند و متردد من ذکری از وحی من که قرآنست یعنی باعث انکار ایشان شکیست در آنچه من [illegible] کرده‌ام نه اعتقاد اختلاق
8 پس بجهت [illegible] میگوید بل نه اینجا نیست که بدلائل و حجج شک ایشان زایل شود بلکه لما یذوقوا هنوز نچشیده‌اند عذاب عذاب مرا تا شک ایشان
کنند شد و حسد از ایشان زایل شود و ملجأ شوند بتصدیق و آن هنگام فایده بر آن مترتب نشود بعد از آن از انکار اختصاص ایشان جواب میدهد و میفرماید ام
9 عندهم آیا نزد ایشانست خزائن رحمة ربک خزینه‌های رحمت پروردگار تو العزیز که غالب مطلق است در ملک خود و هرگز مغلوب نگردد الوهاب
بسیار بخشنده که هر چه بخشد مستحق آن بخشد و بر حسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید
خود دهند بلکه [illegible] عطای حضرت عزت که هر که مستحق آن باشد و مقتضی مصلحت او باشد ارزانی فرماید پس توضیح این معنی نموده با آنکه ام
لهم آیا مر ایشانراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیه و تدبیرات الهیه
که مخلص است بحضرت عزت و چونکه ایشان را مدخلی نیست در این عالم جسمانی که در نهایت حقارت است پس نسبت بخزاین او سبحانه چگونه توانند که دخل نمایند در آن و
منصب نبوت را بهر که خواهند بدهند و اگر چنانچه ایشان صلاحیت آن دارند که [illegible] مشغول شوند و متصدی تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند
10 و مستحق نبوت را از غیر آن امتیاز کنند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در معارجی که بسبب آن بعرش رسند و بر آن قرار گرفته در تدبیر
نظام عالم و امور [illegible] اشتغال نمایند و هر که صواب ایشان باشد وحی فرستند و منصب رسالت دهند و بدانکه سبب در اصل لغت بمعنی وصلت است یعنی
چیزی که بوسیله آن بمطلوب رسند و گویند مراد باسباب سماوات اند زیرا که آنها اسباب حوادث سفلیه‌اند مجاهد و قتاده بر آنند که مراد ابواب سماواتند و بعضی
گفته‌اند مراد باسباب حبل است یعنی باید که ایشان ریسمانها [illegible] داشته باشند و بسبب آن برسند بعرش الهی این کلام در غایت تهکم است و ملخص کلام آنکه
اگر کفار را در ملک سماوات و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بر آسمانها روند و عرش را مستقر خود کرده متصدی تدبیر امور و ملکوت مشغول شوند و هر که
صالح دانند وحی را نازل سازند و نبوت دهند و چگونه قادر باشند بر ارتقا و تصرف کردن در تدابیر الهیه و امور ربانیه و حال آنکه جند ما ایشان
اند یعنی لشکری حقیر اند [illegible] از برای استعظام باشد بر سبیل استهزاء یعنی ایشان لشکری عظیم اند هنالک آنجا یعنی در
11 موضع بدر که مصارع ایشانست مهزوم شکسته شده‌اند و مغلوب گشته و ایشان من الاحزاب از قبیل [illegible] که با رسولان خدا جنگ میکردند یعنی

زود باشد که در روز بدر یا خندق لشکرکشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند و منهزم و مغلوب شوند و تو بر ایشان غالب گردی و مظفر و منصور شوی
و هرگاه ایشان در آخر کار با تو در مقام کارزار خواهند بود پس آنچه در حق تو گویند از اختلاق و غیر آن از اکاذیب نباشد این کلام از جمله اعجاز است زیرا که اخبار است
از واقعه که بعد از آن بظهور آمد چون بجهت تکذیب ایشان غبار ملالی بر خاطر پیغمبر نشست از اینجهت حق سبحانه تسلی او نموده فرمود که کذبت این تکذیب مخصوص
12 بتو نیست بلکه تکذیب کردند قبلهم پیش از مشرکان مکه قوم نوح گروه نوح نوح را و عاد و قوم عاد هود را و فرعون ذو الاوتاد و فرعون که
خداوند میخها بود موسی را و مراد از آن ملک و عزاوست که آن را تشبیه کرده بخیمه که اطناب و اوتاد آن استحکام داده باشند [illegible] و مقاتل و کلبی بر آنند که
مراد میخهاست که مومنان را بدان معذب ساختی با آنوجه که دو میخ بدستهای وی و دو بر پایها و سر ایشان بر زمین انداختی و رها کردی تا بمردند ابن عباس
و قتاده و عطا گفتند که مراد از آن آلات ملاعب اند که بر آن بازی کردی و بلهو و لعب مشغول گشتی و ضحاک بر آنست که مراد بنیاهاست چه هر بنائی مشتمل است
بر چهار ستون و جبائی بر آنست که ذو الاوتاد بمعنی ذو الجنود است و جموع کثیره که بسبب ایشان امور ملکی خود را استحکام و تقویت میداد هم چنانکه اوتاد چیزی را مربوط
و محکم میسازد و گویند که کنایت است از کثرت اوتاد و خیام که مستلزم کثرت جنود است و بر تقدیر تکذیب نمود فرعون موسی را و ثمود و جماعت ثمود صالح را در
بعضی از تفاسیر آمده که تکذیب ثمود بصالح در دعوت ثانیه بود زیرا که نوبت اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه بوی ایمان آوردند چون وفات کرد
همه مرتد شدند حق سبحانه باز او را زنده کرد و بر ایشان فرستاد و از انتساخ برهان طلبیدند چونکه ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و برخی
دیگر بر صفت ارتداد بماندند [illegible] تکذیب او نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند و قوم لوط و دیگر تکذیب کردند قوم لوط لوط را و اصحاب الایکة و
13 اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را اولئک الاحزاب آن گروه منهزم یعنی قریش که مکذب تواند الاحزاب اند گروهها اند که تکذیب پیغمبران خود کردند ان کل
نبود هیچ یک از ایشان الا کذب الرسل مگر که تکذیب کردند فرستادگان را [illegible] و ایضاح آن بعد از ابهام و تنویع تکذیب و بجمله خبریه اولا و استثنائیه
ثانیا و آنچه در جمله ثانیه است [illegible] مبالغه است که مستحق است و استحقاق عذاب ایشان لهذا عذاب بر ترتیب ساخته است بر آن بکلمه فا که موضوع
14 است برای عدم تراخی و فرموده که فحق عقاب پس سزاوار باشد عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که معاقب سازم ایشان را آنچه حق عقاب و عذاب منست و ما
ینظر و انتظار نمیکشند هؤلاء که موجودند از قریش و میتواند بود که اشارت باشد بجمیع احزاب بجهت استحضار ایشان بذکر یا آنکه در حکم حضور اند نزد او سبحانه یعنی
15 منتظر نیستند جمیع آن احزاب الا صیحة واحدة مگر یک فریاد را یعنی نفخه اولی که همه بدان بمیرند ما لها نیست آن صیحه را من فواق هیچ رجوعی
یعنی البته واقع شود و هیچکس نتواند که او را باز گرداند یا آنکه آن نفخه واحده است که رجوع نفخه ثانیه نکند یعنی همین یک نفخه باشد قتاده و سدی گفته‌اند
که مراد آنست که آن نفخه را رجوع بدنیا نباشد یعنی بسبب آن دنیا آخر شود چه عذاب استیصال امت محمد موخر است تا روز قیامت بخلاف عذاب سایر امم که معجل
است در دنیا و صاحب کشاف آورده که فواق ما بین حلبتین است یعنی چون صیحه برسد بمقدار زمانی که میان دو دوشیدن باشد تاخیر واقع نشود کقوله تعالی
اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون آورده‌اند که در محلی که آیه و اما من اوتی کتابه بیمینه و اما من اوتی کتابه بشماله نازل شد کفار قریش
گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست خواهند داد بر سبیل استهزاء دعا کردند و قالوا و گفتند ربنا ای پروردگار ما عجل
16 لنا بشتاب بما قطنا نامه اعمال ما را که محمد ما را وعید میکند قبل یوم الحساب پیش از روز شمار یا آنکه از روی تعجیل بما نصیب عذاب ما که محمد بآن
تهدید میکند [illegible] نضر بن حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة یعنی بار خدایا [illegible] علی بن ابی
طالب [illegible] از آسمان [illegible] هلاک کرد [illegible] بعضی گویند که مراد از قط
که بهره در دنیا حظ ما را از نعیم بهشت که محمد مومنان را بآن وعده میدهد تا ایمان آوریم و چون خواطر عاطر حضرت رسالت از استماع این نوع کلمات
ملول میشد حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزاء تا وقتیکه امر بقتال نازل شود و اذکر و یاد کن
عبدنا داود بنده ما داود را و از ایراد قصه داود در این مقام [illegible] بر جمیع امور [illegible]
مندوب و عدم ترک چیزی که مندوب الیه باشد اما بنابر اول پس معنی این آن باشد که ای محمد صبر نما بر گفتار ایشان و بذکر قصه داود معصیت [illegible] در چشم ایشان
بزرگ گردان و بگو با ایشان که چون داود با وجود علو شان و اختصاص او بنبوت و عظایم نعمت و جلایل مکرمت بکای دایم و غم لازم چون ترک
مندوب نمود حق سبحانه بطریق تمثیل بتعریض و توبیخ او فرمود و او را معاتب ساخت و بعد از تفطن او بآن انابت و استغفار و تضرع بسیار نموده از سر او
در گذشت پس شما که از اهل کفر و شرک و طغیان باشید و همه از بابت استهزاء کتاب الهی در مقام سخریه باشید [illegible] باید که عذاب و عقاب شما تا چه
مرتبه باشد و اما بنابر ثانی پس معنی آیه این وجه است که ای محمد صابر باش بر قول و فعل ایشان و محافظت نفس خود نما از چیزی که مکلف شده بر آن از مصابرت
اذیت و تحمل آزار ایشان و بجای تمام صیانت خود نما که از ترک مندوب بر جمیع ابواب معاتب نشوی بعتاب رب الارباب و متذکر شو قصه داود را ذا الاید که
خداوند قوت بود در دین و در تحمل اعباء رسالت و نبوت یا در عبادت چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و هر روز روزه میداشت و روزی افطار
مینمود و این اشد است از صیام دهر زیرا که مداوم صوم موجب اعتیاد است که مستلزم قلت ریاضت است بخلاف صوم روزی و افطار روز دیگر که آن
موجب کثرت مشقت نفس است یا قوی بود در حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان در قوت و در محاربه [illegible]
[illegible] سی و شش هزار کس نشسته طعام
17 او میخوردند [illegible] و موید قول اول است اینکه میفرماید انه اواب بدرستیکه او بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و بازگردنده بمرضات
ما با وجود اینهمه چون ترک مندوب کرد بعتاب ما معاتب شد و از جمله نعم عظیمه که باو انعام فرموده بودیم این بود که انا سخرنا بدرستیکه ما رام کردیم الجبال
18 معه کوهها را با او هر جا که میخواست با او میرفتند یسبحن در حالتیکه تسبیح خدا میکردند همراه او بالعشی هنگام شبانگاه و الاشراق و بوقت
روز که صباح است [illegible] تسبیح حاصل شود از آن [illegible] قدرت الهی بدیع و بعید

بپسند و تسبیح صفا در دست تبدلت یابی یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بشنا و طراب با زبان او مجید ساعتی توقف نمود و انرشی تامل در
ونکر بت سنک باوی بسخن آمد که ای ولی خدا چند سال است که خدا مرا آفریده است و از بیم سیاست او اشک حسرت می ریزم ای ولی مناجات کن که خدا با این سنگ را ایمن
گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان یافت سید ای ولی بعد از مدتی دیگر باره بآنجا رسید همان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای
سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت تمام ابواب درگاه جز گریستن کاری نتوان حاصل کرد حکایة
منقولست که ماکوهها را مسخر نمودیم تا با وی به تسبیح و نیز به ما اشتغال نمایند والطیر و نیز مسخر کردیم مرغان را محشورة در حالتی که جمع کرده شده
بودند نزد وی و صف زده بر بالای سر وی [illegible]

[illegible]

[illegible]

داود منتظر بود کرد تا او را بعینها بشناسد کر چه این نظر مباح بود اما بعد از رفع نظر طبیعت او بجانب او مایل شده و چون میان ایشان حکم نمود و مشغول عبادت شد
بجهة خلجان قلب و وسوسه صدر که از آن مترشح شده بود از بعضی نوافل غافل شد حق سبحانه این او را معاتب کردانید پنجم انکه زنی را شوهری پیش داود آمدند و عرض
مخاصمه نمودند داود میان ایشان حکم نفرمود و سر برخشم در ازکشید و بشوهر کفت اکر از آن راضی نیستی او را طلاق ده شوهر زن را طلاق داد و داود او را عقد
کرد بجهة همین معاتب شد ششم انکه در حینی که یکی از آن دو فرشته بود بکری دعوی کرد داود پیش از انکه صورت حال را از مدعی علیه سؤال کند حکم فرمود بجهة
این معاتب شد و بعضی دیکر از قصاص و جهال کفته اند که داود در روزی تمنا کرد که ای پروردکار من ابراهیم را بر تفضیل هادی و خلعت خلت او پوشانیدی
و موسی را بمرتبت ... و مرتبه تکلم با او کرامت کردی خطاب امد که تفضیل ایشان بر تو بجهة کثرت ابتلا و امتحان ایشان بود اکر مرتبه ایشان میخواهی بعد
ابتلای ایشان راضی شو داود بان ابتلا رضا داد حق تعالی فرمود که در فلان روز مبتلا خواهی شد چون روز موعود رسید داود در محراب نشسته بعبادت مشغول
بود دید که مرغی بیامد و پیش او بنشست داود قصد کرد که او را بکیرد او بپرید در دریچه محراب نشست داود برخواست و بعقب او روان شد و چون بکنار
دریچه امد مرغ در بستان سرای اوریا پرید داود در انجا نکاه کرد دید که زن اوریا برهنه است و غسل میکند چون نظر او بر اعضای آن زن افتاد عاشق وی شد
و اوریا را بجنک فرستاد و فرمود تا او را از پیش تابوت بدارند تا کشته شود و چون چنین کردند کشته شد داود آن زن را بعقد در اورد و سیاع این را او حاصل
شد و بعضی کفته اند که این مرغ ابلیس بود که اضلال داود نمود و شکی نیست که جمیع این وجوه بنظر شرع و عقل ممنوع است فلا بو مرتبه نبوت و منصب رسالت
نیست چه آن قادح عدالت و منافی عصمت است و معتقد آن مذموم دنیا و آخرت و چون انبیا که امنای وحی الهی اند و سفرای اوامر و نواهی پادشاهی متصف باشند
بصفتی که طبایع از استماع آن تنفر نمایند و عقول بواسطه آن منزجر شوند و چونکه رواة روایات مذکور مطعون شده مع هذا ان روایات خلاف مقتضی عقل
و شرع اند پس طریق ادب رعایت اصل مذهب اقتضای آن میکند که بساط انبساط از این مقوله طی نموده آیات قرآنی را بر وجهی که موافق عقل و مطابق شرع باشد تفسیر
نموده شود و حارث اعور از امیر المومنین ع روایت کرده که آنحضرت فرموده لا اوتی برجل یزعم ان داود تزوج امرأة اوریا الا جلدته حدین حدا للنبوة و حدا للاسلام یعنی
هیچ مردی را نزد من نیارند که او زن اوریا را نسبت بداود دهد مکر که او را دو حد بزنم حدی برای نبوة و حدی برای اسلام و نیز سعید بن مسیب از آنحضرت ص روایت کرده
که فرموده من حدثکم بحدیث داود ع علی ما یرویه القصاص جلدته مائة و ستین و هو حد الفریة علی الانبیاء هر که حدیث داود را بر طریقی کوید که قصه خوانان روایت میکنند من
صد و شصت تازیانه او را بزنم و اینحد افترا است بر انبیا و روایت است که از قصاص شخصی قصه داود را نزد عمر بن عبد العزیز میخواند انجا مردی از اهل حق حاضر بود تکذیب او نمود
کفت اکر قصه داود بر طریقی که در کتاب خدا است پس سزاوار نیست که ما طلب خلاف آن کنیم و بغیر آن قایل شویم و اکر بر انوجه است که تو میکوئی پس اینکه او سبحانه بر
حضرت رسالت ظاهر نساخته است بجهة عدم هتک حرمت او خواهد بود و این هنکام لایق نباشد اظهار مثل آن نمودن و از انبیای پیغمبر خدا این عمر بن عبد العزیز
کفت بغایت سیکند که شنیدن اینکلام نزد من دوستر است از هر چه آفتاب بر آن میتابد و ابو مسلم کفته که ممکن است که آن خصمان که بر سور غرفه برامدند و بر او عرض مخاصمه
نمودند از جنس بشر بوده باشند چه ظاهر قرآن مقتضی آن نیست که ایشان ملک بوده باشند و ذکر نعاج بر حقیقت خود باشد نه بر سبیل کنایه و چون داود از ایشان
بتهمت خوف ابتلا یابند بخلاف مجری عادت و بدون رخصت وقت غنا کر متوجه او شده باشد بجهة حکم او پیش از پرسیدن مدعی علیه و بدینوجه اکر مستغنی از تاویل آیات مذکوره
مثل اقامت مضمر صیغه است پس صواب آنکه جمیع وجوه مذکوره است و اکتفا بر یکی از دو وجه کرد در صدد این قصه مسطور شد القصه چون داود ع توجه تمام نمود بحضرت
مولی منقطع شد از جمیع ماسوای حق سبحانه منصب خلافت را با او عطا نمود و فرمود که **یا داود انا جعلناک** ای بدرستیکه کردانیدیم تو را **خلیفة فی
الارض** جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور عباد را بدست کفایت تو نهادیم همچنانکه سلاطین که استخلاف مینمایند غیر خود را بر بعضی بلاد و میدهند بر
آن بلاد تفویض با و میکنند یا تو را خلیفه انبیا سابق کردانیدیم **فاحکم بین الناس** پس حکم کن میان مردمان **بالحق** براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا
را در موضع خود وضع نما **و لا تتبع الهوی** و پیروی مکن هوای نفس را در ... از آنکه اکر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی **فیضلک** پس کمراه سازد تو را
هوای نفس و بکرداند تو را **عن سبیل الله** از راه خدا و طریق حق که آن جاده شریعت است با دلایل و حجج واضحه بر اثبات طریق حق **ان الذین** بدرستی که
آنانکه **یضلون** کمراه شوند و بکردند **عن سبیل الله** از راه خدا و طریق حق و عمل نکنند بان **لهم** مر ایشان راست **عذاب شدید** عذابی سخت **بما نسوا**
بسبب آنکه فراموش کردند **یوم الحساب** روز شمار و جزای کردار را و اعراض نمودند از ذکر آن یعنی بجهة مخالفت حق و ملازمت هوای که مشعر است بر نسیان آن که ۲۶
کرا کر متذکر ان میبودند ملازمت حق و مخالفت هوای میکردند نه عکس بدانکه چون مملکت داری و پیروی امر خطیر است از اینجهة حضرت داود با وجود کمال
نبوت و جلالت مرتبت و رتبه عصمت بخطاب فاحکم بین الناس بالحق مامور شد و بمضمون و لا تتبع الهوی منهی کشت و دیکر انکه انتظام عالم بعدالت است که منشا آن
حکمتی که موافق باشد و فساد آن بتعدی و ظلم است که مصدر آن اتباع هوای نفسانی و پیروی طریق ضلالت و راه باطل که ضد آن اراده حضرت خالق است کما
قال عز و جل **و ما خلقنا** و بیافریدیم ما **السماء و الارض** آسمان و زمین را **و ما بینهما** و آنچه میان آنهاست **باطلا** آفریدنی باطل و عبث که هیچ
فایده و غرضی بدان مترتب نشود و در او حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای آنکه استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله او و بجهت آنکه
تعریض منافع جلیله نماید مر انواع حیوانات را و این منافی مذهب اهل جبر است که میکویند باطل و ضلال از فعل خدا است **ذلک** آن آفریدن اشیا بر وجه
بطلان و بدون حکمت و مصلحت **ظن الذین کفروا** کمان انانست که کافر شدند بحکمت او و نکرویدند **فویل** پس وای **للذین کفروا** مر انان را که
نکرویدند و کمان باطل بردند **من النار** از آتش دوزخ مراد آنست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را بباطل خلق کرده ایم بی آنکه غرضی بان متعلق ۲۷
باشد این مستلزم آنست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر در یک درجه مساوی هم باشند زیرا که حکمت در خلق آسمان و زمین معرفت است و عمل بر وفق آن تا اکر
شخصی قیام نماید بان جزای جمیل و ثواب جلیل او را حاصل شود و اکر ترک تفکر کند بعذاب ابدی کرفتار کردد و چون کفار منکر این حکمت اند پس قایل بجزا باطل اند که
آن تسویه ایشانست بمؤمنان در مرتبه و درجه و لهذا بعد از آن میفرماید که **ام نجعل الذین امنوا** ام منفصله است که متضمن اضراب و همزه استفهام است
یعنی نه چنانست که کفار میکویند اما میکردانیم انانرا که تصدیق نمودند بخدا و رسول او **و عملوا الصالحات** و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه

کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران و عصیان کنندکان در زمین یعنی مثل مشرکان کافران بیک **ام نجعل المتقین** یا میکردانیم پرهیزکاران یعنی
کسانرا که بجهة خوف عقاب از معاصی محترزند **کالفجار** مانند بدکاران و نابکاران که با نواع معاصی مشغول اند یعنی هرکز ... کافران و فاجران را مثل اهل ایمان و تقوی ۲۸
نکردانیم بلکه مرتبه ... درجات جنت از برای صالحان و متقیانست و مرتبه که در نهایت دنائت باشد منزل کافران و فاجرانست و بدانکه احتمال دارد که کلام اول
انکار تسویه باشد میان مومنان و کافران و دوم میان مومنان که متقی باشند و میان اهل ایمان که همت مصروف بر ... باشد محتمل است که انکار ثانی تکرار اول باشد
بلاغت باشد و وصف دیکر که ممنوع التسویه اند بعد از آن بجهة حث مردمان بمتابعت قرآن به پیغمبر خود خطاب میکند و میکوید که **کتاب** این کتابیست که **انزلناه**
فرو فرستادیم انرا **الیک** بتو **مبارک** برکت داده شده یعنی کتابی بسیار خیر و منفعت **لیدبروا** تا تدبر کنند و اندیشه نمایند **آیاته** در آیتهای کتاب
یعنی تامل کنند در حقایق معانی آن تا بر وفق اوامر و نواهی آن عمل نمایند **و لیتذکر** و تا پند پذیر شوند بمواعظ آن **اولوا الالباب** خداوندان عقول ۲۹
صافیه و افهام ثاقبه یا آنکه استحضار نمایند ارباب عقول انچه در عقول ایشان مرکوز است از دلایل معرفت بجهة فرط تمکن آن و مبالغه بر معرفت دلایل آن و مفرد
است که کتب الهیه مرشد چیزیست که عقل باستقلال خود بدان نتواند رسید پس باید که ارباب الباب همه آن نصب العین خود کردانند تا ایمن شوند از عزیزی و ذلت که از
استقلال عقل ناشی میکردند و چون او سبحانه بیان ابتلاء داود نمود حکایت سلیمان و امتحان او را نیز با حضرت رسالت پناه صلعم میکوید که **و وهبنا لداود**
و بخشیدیم مر داود را **سلیمان** فرزندی که آن سلیمانست **نعم العبد** نیکو بنده بود سلیمان **انه اواب** بدرستیکه سلیمان رجوع کننده بود بدرکاه
ما و منقطع از ماسوی در همه افعال و جمیع اقوال پس بجهة یادکرد قصه او را **اذ عرض علیه** وقتی که عرض کرده شد بر او **بالعشی** بآخر روز **الصافنات** ۳۰
اسبان ایستاده بر سه قایمه و بر کناره سم از قایمه چهارم و این از جمله صفت پسندیده اسب است **الجیاد** اسبان نیک رو و این صفت بعد از صفت اسب کلی کوید ۳۱
که آن هزار اسب بودند که سلیمان با اهل دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را از ایشان کرفته و مقاتل کوید که داود ع با عمالقه غزا کرده بود هزار اسب از ایشان اخذ
نموده و میراث بسلیمان رسیده و حسن بصری و غیره بر آنند که آن اسبان دریایی بوده و پر داشتند و ... آورده بودند و بر هر تقدیر سلیمان بعد از نماز
پیشین بر کرسی نشسته بود آن اسبان را بر وی عرض کردند و او بان مشغول شد تا انکه بسبب آن از نماز نافله یا ورادی که در آخر روز داشت باز ماند چون ...
عرض کردن ... نکاه کرد آفتاب فرو رفته بود **فقال** پس کفت **انی احببت** بدرستیکه من بر کزیدم **حب الخیر** دوستی مال را یعنی اسبان را عرب خیل را خیر میکویند
بجهة آنکه خیر بسیار بان متعلق است چنانکه حضرت رسالت ص فرموده که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی اختیار کردم حب خیل را و اصل در احببت انست که
متعدی باشد بعلی زیرا که بمعنی اثرت باشد لکن معنی آن بر تضمین است که انابت است و لهذا بعن متعدی کشته یعنی اینها را بر کزیدم و باز ماندم بجهة آن **عن ذکر ربی**
از یاد پروردکار خود نموده اند بود که لجهت بمعنی اثرت باشد و عن بمعنی علی یعنی اختیار کردم دوستی خیل را بر ذکر پروردکار خود که آن در آخر روز با نافله است
حتی توارت تا آنکه پوشیده شد آفتاب **بالحجاب** بپرده شب ذکر ضمیر بدون مرجع بجهة دلالت لفظ عشی است بر آن و اراده توارت حجاب ... ۳۲
آنست ... کرد در پرده مختفی شود و کویند که حجاب کوهی سبز است در پس کوه قاف که محیط است بکره زمین و بعضی کفته اند که ضمیر راجع است بخیل و معنی انست که
از ذکر حق غافل شدم تا وقتی که پوشیده شدند خیل از نظر من بسبب حجاب ظلمت که آن تاریکی شب است پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله مغموم شد و بجهة تدارک آن با صحاب
خود کفت که **ردوها** باز کردانید آن اسبان را **علی** بر من چون باز کردانیدند **فطفق** پس در ایستاد و مشغول شد **مسحا** سودن **بالسوق** بساقهای اسبان یعنی
ابتدا کرد **و الاعناق** و بکردنهای ایشان یعنی میبرید کردنهای ایشان و همه را در راه خدا قربان کرد و تصدق نمود بجهة کفاره آنچه از او فوت شده بود ۳۳
و از جمله هزار اسب صد اسب باقی ماند و هر اسب نیکو که هست از نسل این اسبانست عبد الله عباس از حضرت امیر المومنین ع نقل کرده که ضمیر ردوها راجع باقتاب است و مراد
از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و چونکه اشتغال سلیمان با اسبان بجهة اراده جهاد با دشمنان بود نه بسبب حظ نفس و تفرج
از اینجهة باز حق سبحانه فرشتکانی را که موکل آفتاب اند امر فرمود که ردوها علی باز کردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز کردانیدند تا بموضع عصر رسید و نماز
را ادا نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت پناه ص ... بعد از غروب باز کشت و بجای عصر آمد تا حضرت امیر المومنین ع نماز بکذارد مشهور و معروف است و کسی
منکر آن نیست و در سوره المائده ... کرفته که از برای حضرت امیر ع دو بار آفتاب مراجعت نمود یکبار بدعای حضرت رسالت پناه ص و بار دیکر بدعای علی ع و از بعضی
علما نقل کرده اند که اهل علم را سزاوار نیست که از حفظ این حدیث تغافل کنند زیرا که از علامات نبوت است و معجزه رسالت و ولایت و در تفسیر مسح سوق و اعناق چند وجه
کفته اند حسن و مقاتل بر آنند که مراد بان قطع است و معنی انست که سلیمان بسبب فوت صلوة شمشیر را برکرفت و پای ایشان ببرید و همه را هلاک کرد ابو عبیده کفته است که عرب
میکوید که مسح علاوته یعنی ضرب عنقه و مسح المجلد للکتاب ای قطع اطرافه بالسیف و کفته اند که سلیمان بجهة آن کردن ایشان را برید و تصدق نمود تا اعز اموال خود را
تصدق نموده باشد مصداق این ... لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و از ابن عباس و زهری و ابن کیسان روایت کرده اند که سلیمان بسبب محبتی که با خیل داشت
دست بر کردن و پاهای ایشان میمالید ... ایشان را کشت و بعضی کفته اند که مسح بمعنی غسل است یعنی سلیمان بسبب اعزاز و اکرام خیل کردن و قوایم ایشان را آب
و بعضی دیکر کفته اند که مراد انست که نشان کردن ایشان را داغ نموده و همه را وقف جهاد کرد و ابن عباس کفته که معنی این آیه را از حضرت امیر المومنین سلام الله علیه
سؤال کردم فرمود که معنی آن بچه طریق بتو رسیده کفتم که از کعب الاحبار شنیدم که سلیمان مشغول شد بعرض خیل تا آنکه نماز عصر از او فوت شد بعد از آن با صحاب خود
کفت که آنها را باز کردانید و آن چهارده اسب بودند چونکه آوردند کردنها و پاهای ایشان را بشمشیر قطع کرد و بسبب این ظلم که بر اسبان کرد حق سبحانه چهارده روز
پادشاهی از او سلب نمود آنحضرت فرمود که دروغ کفته کعب ... چرا انبیا معصوم اند چکونه ظلم از ایشان صادر شود بلکه معنی آن بر انوجه است که
سلیمان بکردن بجهاد میرفت بفرمود تا ان اسبان را بر او عرض کردند وی باسبان مشغول شد تا آفتاب فرو رفت و نماز دیکر فراموش شد فرشتکانرا که بر آفتاب موکل
بودند امر نمود تا آفتاب بفرمان خدا بر او باز کردانیدند و نماز عصر را بادا بکذارد و قتل خیل بعد از صلوة بجهة تصدق بود تا اعمال ... تمام جمع کرده باشد بسبب
عقوبت علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که ظاهر آیه دلالت نمیکند بر اضافه قبیح بسلیمان و اکر روایتی واقع شود که مخالف آیه باشد التفات بان نمینماید کرد اکرچه بر دلالت
قوی و ظاهر باشد فکیف که ضعیف باشد و چیزی که دلالت بر قوت قول ما میکند انست که حق سبحانه اول در مدح سلیمان و تعریف ثنای او بر انکه فرمود که نعم العبد

اندا قوات و جابونیست که حق سبحانه ثنای او کند بر طور مذکور و بعد از آن بدین فضل اضافه کند بر او بیین مراد از آیه آنست که چون سلیمان بجبل باذن حق تعالی جهاد و سپاه امر نموده
بود سلیمان که از رباط خیل نماید و اظهار آماده سازد از برای محاربه اعدا و بجهة آن گفت که انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی و تواری شمس با خیل محجاب بالات عکبند و آنکه
آن سبب فوت نماز باشد و منع بیت که ذکر آن بر سبیل مبالغه باشد در عرض خیل و بعد از آن استغاه آن بجهة بیت مبالغه بوده باشد در حب آن و ابو علی جبائی و غیره
گفته اند که تواری شمس محجاب سبب ترک ورد او شد یا ترک نافله که در آخر روز با آن متعبد بود و نیز مقتضی اضافه بیت با غیر اگر ترک ورد یا نافله معصیت نیست و مسح
سوق و اعناق نیز بر وجه عقوبت بود بر ترک صلوة بلکه بجهة آن بود تا در مستقبل باز مشتغل نشود از طاعت و دیگر آنکه چون خیل اعز مال او بود دین بجهة تقرب با او در راه خدا
آن نموده و تصدق کرد تا کفران نعمت نباشد والله اعلم بالصواب آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس گفت امشب گرد این زنان بر آیم تا هر کدام از این صد زن
صد پسر بهم که بشمشیر در راه خدا جهاد کنند و کلمه ان شاء الله بر زبان نراند اتفاقا هیچکدام حامله نشد مگر یکی از ایشان که او هم پسر مرده آورده بود و آن را بر تخت سلیمان انداخت
و بجهة ترک میل سبب آنرا ترک قول استثنا بود حق سبحانه با وعتاب کرد چنانکه جبیب خود را از آن خبر میدهد که **وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** یعنی بتحقیق که ما امتحان
وا زمایش کردیم سلیمان را **وَأَلْقَيْنَا** و انداختیم یعنی زن او انداخت آن را که نتیجه تمنای آن شد **عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ** بر بالای تخت او **جَسَدًا** آن بی روحی که آن پسر مرده او بود 34
سلیمان چون دانست که این بسبب ترک استثنا بود از آن پشیمان شد **ثُمَّ أَنَابَ** پس بازگشت بخدا بوجه انقطاع و بدعا و صلوة مشغول شد ابو هریره از پیغمبر روایت کرده
که آنحضرت فرموده که بحق آن خدای که نفس محمد بید قدرت او است که اگر سلیمان کلمه ان شاء الله گفتی مر او را صد پسر بودی و همه در راه خدا جهاد کردندی و شهید شدندی
نیست و آنکه ترک استثنا مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد که او اگرچه ذکر آن نکرد اما بدل ذکر او بود و معتقد آن الا آنست که بجهة این شد از کذب
بحسب ظاهر او را منکسب بود و شعبی و بعضی از مفسران روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع که حق سبحانه سلیمان را پسری ارزانی فرمود و دیوان آن پسر را دوست نداشتند
جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوزه تسخیر در آورد اجتماع نمودند بر قتل او و سلیمان خبر یافت او را با آنکه سحاب سپرد تا بر ضاع او قیام
نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و مرده او را بر تخت سلیمان افکندند و بجهة تنبیه بر آنکه حذر نفع نمیدهد با وجود قدر معاتب گشت و بعضی
دیگر گویند که عتاب آن بجهة آن بود که دو قوم بجانب او رفع حکومت نمودند یکی از ایشان از اهل جراده بود که زن او از آن قوم بود طبع او مایل آن بود که حکم از برای
اهل جراده باشد پس میان الفریقین حکم فرمود و اتفاقا حکم شرع بر طبق مراد او بود حق سبحانه او را بجهة موافقت حکم اهل جراده عتاب فرمود و گویند که او را فرزندی
بود در سن شباب و سلیمان او را دوست میداشت حق سبحانه بجهة اظهار او را امر نمود تا بر پایه کرسی قبض روح نمود بدین عرض مرض چنانکه گفته که او را بر سر
مرده منور شد پس او را بر تخت انداختند موجب انابت و مصیبت شد ابو مسلم و بعضی دیگر گفتند که سلیمان بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف گویی بی روح و او را بر
تخت نشاندند تا مهمات ملک خلل پذیر نشود پس صحت باز گشت و حضرت صادق ع و جهال اهل اسلام چنین روایت کرده اند که روزی دیوان بسلیمان رسانیدند که در صیدون
که مدینه ایست در بعضی جزایر پادشاهی عظیم الشان که هیچ پادشاهی قدرت ندارد که بجانب او رود بسبب آنکه بحر میان محیط است سلیمان باد را امر کرد تا او را
با لشکر جن و انس با بخار برد با آن پادشاه محاربه نموده او را بکشت و دختر او که جراده نام داشت در نهایت حسن بود بجوزه تصرف خود در آورد و چون
بسبب صاحب جمالی بود سلیمان او را دوست میداشت و با سلیمان انبساط پیوسته میکریست سلیمان او را گفت که ای دختر ملکی که از من بهتر باشد کجا باشد
دختر گفت اگرچه ملکی بهتر از تو بلکه مساوی تو باشد یافت نشود اما اشتیاق پدر بر من غالب گشته و آتش مهاجرت او دل مرا کباب ساخته و بجهة او دود از نهادم
بر آورده اگر میخواهی که فی الجمله آتش مهاجرت او در دل من منطفی شود بفرمای که صورت پدر مرا بسازند تا در او مینگرم و با او تسلی میشوم سلیمان بفرمود تا صورت
پدر او را تصویر کردند و لباس پدر او را بر او پوشانیدند دختر چون که نزدیک خود بعبادت اصنام اشتغال مینمود اینجا نیز بنا بر آن عادت با جمعی از کنیزان تعبد
آن صورت میل نمودند چون مدت چهل روز سلیمان از این معنی بیخبر بود آصف بر خیا چون از آن صورت آگاهی یافت سلیمان را گفت میخواهم که خطبه بخوانم که
شتمل باشد بر حمد خدای و ثنای انبیا سلیمان گفت روا باشد آصف بر منبر رفت و پیغمبران را ثنا گفت و اصلا مذکر سلیمان نشد سلیمان از این معنی غمناک گشت چون آصف
از منبر فرود آمد سلیمان گفت چون بود که همه پیغمبران را ثنا گفتی و مرا گذاشتی آصف گفت از برای آنکه چهل روز است که در خانه تو بت میپرستند و تو از آن بیخبری
سلیمان چون این صورت بشنید آن صورت را بشکست و آن دختر را محبوس ساخت و بجهة باز آمدن مجلس قضا انقضا یافت و از آن فاصله بحول اشد و بمو ضار افت
و بنا بر عادتی که داشت خاتم از دست بیرون کرد و بام ولد خود داد که امینه نام داشت و امانتی بود که ملک و نبوت و تسخیر جن و انس و طیور و وحوش و شیاطین
با آن منوط بود و خدای تعالی شبه جسد سلیمان بدیوی انداخت که صخر نام داشت و صاحب بحر بود و همین دیو بود که در حین بنای بیت المقدس سلیمان را راه نمود
الفصه بیامد با امینه گفت که خاتم مرا بده امینه انگشتر بوی داد و در انگشت کرد و بر جای سلیمان نشست و همه رعیت متحیر وی شدند و مسخر بود سلیمان افکند
چون بیرون آمد و انگشتر طلبید امینه با تنک بر وی زد که انگشتر را سلیمان گرفت الغصه سلیمان هر جا که میرفت او را میزدند و میراندند و میگفتند که تو دیوی
آخر کار او بجایی رسید که بدیه خوانها میرفت و گدایی میکرد هر کاه میگفت من سلیمانم او را میزدند و دشنام میدادند و خار و خاشاک بر سر او میریختند و چون
دریافت که آن امتحان و فتنه است روی بصحرا آورده چهل روز در بیابانها میگشت و بتضرع و زاری میکرد تا خدای رحمت کرده توبه او قبول نمود و صبح چهل روز
در ملک و مال و حشمت و سلطنت تصرف کرده دیو بنا بر زمان سلیمان دخل کرده دین و ملک او را متغیر ساخت چون آصف این حال را مشاهده نمود گفت مگر
سلیمان را شده یا امر بگشت چون مدت چهل روز که معبد ایام پیغمبر است رسید آن صخر و کنیزان بود بگذشت فرشته بیامد و صخر را از ابجاد و کرد آن دیو بر پرید و هوا
رفت و انگشتر را در دریا انداخت و ماهی آن انگشتر را فرو برد اتفاقا در همان روز آن ماهی بدست سلیمان افتاد چون شکم او را شکافت آن انگشتر را در شکم ماهی
یافته بود و انگشتری را بمسند نبوة و مملکت داری نشست جن و انس و طیور و وحوش و شیاطین را مسخر فرمان خود ساخت گویند که سلیمان در آن چهل روز هر چند
طعام میطلبید باو نمیدادند تا روز چهلم زنی ماهی باو داد او شکم او را شکافت خاتم را در اندرون آن یافت و کوهی گویند که سلیمان بسبب آنکه او را
زدند از بیم مردم بیرون آمد به پیش حال کیلی آمد که بماهی فروختن مشغول بودند و او نیز برای ایشان همه روزه ماهی میاورد و ایشان هر روز دو ماهی با او میدادند
چهل صباح بر این منوال گذرانید روز چهلم که ماهی باو داده بودند چون شکم او را پاره کرد خاتم را یافت و بعضی گفته اند که سبب امتحان آن بود که حق سبحانه او

با او امر کرده بود که در غیر بنی اسرائیل متزوج نشود او بغیر ایشان تزوج نمود و بعضی دیگر گویند بسبب آن بود که زن حائضه را وطی نمود و طایفه دیگر برآنند که
از امتحان بسبب آن بود که متزوج شد بزنی مشرکه و هر چند سعی کرد که او را مسلمان سازد میسر نشد و از زن بر خواند او چهل روز به بت پرستی مشغول شد جماعتی
دیگر گویند که سبب آن بود که سه روز خلوت کرد و نظر در امور ملکی و رعیت بر نکرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات عقیدتنا و چگونه عاقلی
تعقل این معنی کند که خدا اشبه سلیمان بر دیوی اندازد و شبه دیو بر سلیمان و آن دیو را در ملک و نبوت و حرم سلیمان تمکین دهد تا شر بعیان و انبیا بعد از انواع
فسق و فجور از او صادر گردد و دیوان زنان سلیمان افشا کنند و شبهه نیست که از اباطیل کاذبه بیهوده است و دسایس شیطانی و معتقد آن ضالست و کافر بیدین و علم الهدی
در تنزیه الانبیاء ایراد فرموده که آنچه قصاص گویند در این باب نقل کرده اند بدیهی البطلان است مثل آنچه آنست که دیو یکی از ایشان شود و معقول ندارد که نبوت
در خاتم باشد چه آن مقتضی آنست که خاتم همیشه با سلیمان بوده باشد زیرا که نزع آن موجب سلب نبوت است که اگر در بعضی اوقات نداشته باشد لازم آید که در وقتی پیغمبر باشد
و در وقتی دیگر نه و اینهم ممتنع است که شیطان را تمکین دهد در امور شریعت و تدبیر مملکت و زوجات ظاهر این پیغمبر پس آنچه مقتضی ظاهر قرآنست اعتقاد میباید
کرد و شبهه نیست که در قرآن غیر آن نیست که جسدی بر کرسی او انداختند و سبیل فتنه که آن اختبار و امتحان است مثل قوله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا
وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم و الفای جسد را حمل میباید کرد بر یکی از روایات سابقه که متضمن ترک مندوب است و حاصل کلام آنست که چون سلیمان ترک
مندوب کرد باز روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه کرد و زبان بمناجات کشود **قَالَ** گفت **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار من بیامرز مرا در ایجاد من صادر شد از ترک مندوب
وَهَبْ لِي مُلْكًا و بخش مرا پادشاهی را که **لَا يَنْبَغِي** نسزد و نشاید **لِأَحَدٍ** مر یکی را **مِنْ بَعْدِي** پس از من تا چنین ملک معجز من بود **إِنَّكَ** بدرستیکه
تو **أَنْتَ الْوَهَّابُ** تویی بخشنده که هر چه خواهی بهر که خواهی دهی تقدیم استغفار بر استیهاب بجهة زیادتی اهتمام او است بامر دین و وجوب تقدیم ایجاد عار اجل اجابت 35
رساند و در تنزیه الانبیا آورده که قول وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی مقتضی شح و ضنت و منافست و بخل نیست زیرا که ممکنست که او سبحانه اعلام سلیمان
نموده باشد که اگر سؤال ملکی کند که غیر او را نباشد نسبت بامور دینیه اصلح باشد بسبب کثرت طاعات و عبادات عمل شود و اگر غیر از این سؤال کند اجابت او
نماید بجهة عدم مصلحت دینیه و دیگر آنکه بالفرض شخصی از ما در دعای خود با این شرط تصریح نماید بگوید که اللهم اجعلنی اکثر اهل زمانی مالا اذا علمت
ان ذلک اصلح لی این دعا بر وجه جمیل خواهد بود و دعای او بنجل و ضنت منسوب نخواهد شد هر گاه که این شرط کشوده شد پس محتمل است که بدین اذن و شاید
سلیمان این دعا کرده باشد بقصد شرط و اگرچه بآن ناطق نشده باشد میتواند بود که التماس ملک بجهة آن بود که معجزه او بوده باشد چنانکه مذکور شد و قول
لا ینبغی لاحد من بعدی مراد بعد زمانی باشد که بایشان مبعوث گشته نه آنکه مراد از آن سایر انبیا و غیرهم باشند تا روز قیامت و نظیر این آنکه شخصی گوید که انا
اطیعک ثم لا اطیع احدا بعدک مراد آنست که من اطاعت احدی نمیکنم که سوای تو باشد نه که مراد زمان مستقبل بود و احتمال دارد که مراد ملک آخرت باشد
تو اب طبیب پس معنی قول لا ینبغی لاحد من بعدی آنست که هیچکس استحقاق آن نداشته باشد بعد از وصول من بآن یعنی چنین باشد که در او نوع عملی کند که بسبب آن مستحق
اثم نشود باشد بجهة انقطاع تکلیف و رب اغفر لی که از احکام آخرتست مقوی این معنی است و محتمل است که سلیمان التماس معجزه نموده باشد همچنانکه موسی
مخصوص بعصی و ید بیضا و صالح بناقه و حضرت رسالت پناه ص بمعراج و قرآن و مؤید این است آنچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که در
اثنای نماز بودم عفریتی ظاهر شد تا نماز را بر من قطع کند خدای تعالی مرا بروی قادر ساخت و اگر نه و خواستم که او را بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما او را ببینید پس
یاد کردم دعای سلیمان را که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا نومید و ناامید بازگشت و گفته اند که مراد سلیمان آن بود که مرا ملکی عطا کن که ظاهر نشود
آن بالفعل کسی را نیز در چه بالقوه حضرت رسالت پناه را آن املاک حاصل بوده و لهذا قادر بود بر آخذ عفریت و بند کردن آن اما بفعل با ورد و چون سلیمان
این مناجات فرمود **فَسَخَّرْنَا** پس رام کردیم **لَهُ الرِّيحَ** مر او را باد را در وجهی که **تَجْرِي بِأَمْرِهِ** میرفت بفرمان او **رُخَاءً** از روی نرمی و خوشی یعنی آنکه او را مهر کرد 36
و مضطرب ساخت بفرمان بود از که اصلا مخالفت او نمیکرد **حَيْثُ أَصَابَ** هر جا که قصد کرده بود و این منافات ندارد با آیه و لسلیمان الریح عاصفة زیرا
که ممکن است که حق سبحانه هر دو استخر او کرده باشد بحسب مراد او یعنی اگر اراده عاصف نموده باشد اطاعت او کرده باشد و اگر قصد رخا نموده باشد فرمان او برده
باشد و در روایت آمده که حق سبحانه و تعالی باد را مسخر وی کرده بود یکماه راه در صباح او را از ایلیا بر داشتی در وقت چاشت بمرو بن او رسیدی در شبانگاه بکابل
رسانیدی **وَالشَّيَاطِينَ** و مسخر کردیم مر او را دیوان **كُلَّ بَنَّاءٍ** هر بنا کننده را **وَغَوَّاصٍ** و هر غوص نماینده در دریا بجهة اخراج انواع جواهر میکرد آن دیو در جای غیر
آن میرسد که او اول کسی که استخراج جواهر نمود از دریا سلیمان بود **وَآخَرِينَ** و دیگری مسخر وی کردانیدیم دیوان دیگر را **مُقَرَّنِينَ** که با هم بسته بودند
دو دو و سه سه **فِي الْأَصْفَادِ** در اغلال سلاسل آهنین یعنی بعض شیاطین کار فرمودی و مرده ایشان در بند کشیدی تا از ایشان بمردم نرسیدی
گفته که سلیمان دستها و گردنهای شیاطین را بر گردنهاشان با غل میکرد و گویند که ایشان کفره جن بودند و چون ایمان میآوردند ایشان را از آن بند خلاص میکرد
و چون حق سبحانه ملکی چنین بوی ارزانی فرمود او را گفت که **هَٰذَا** پادشاهی بدین عظمت و شوکت **عَطَاؤُنَا** بخشش ما است **فَامْنُنْ** پس عطا کن از آن 39
بهر که خواهی **أَوْ أَمْسِكْ** یا منع بخشش کن و باز دار از هر که اراده کنی یعنی تصرف کردن در آن مفوض است به تو **بِغَيْرِ حِسَابٍ** در حالتی که بیحساب
از من و امساک یعنی در روز قیامت محاسب نخواهی شد بر اعطا و امساک آن و میتواند بود که حال باشد از عطا یا صله او و ما بین جمله معترضه باشد یعنی این
عطا ما بتو نزدیک رسیده که در حصر نیاید بجهة کثرت آن و بعضی گفته اند که معنی آنست که ما این ملک عظیم بتو ارزانی فرموده ایم از روی تفضل بغیر مجازات عمل
و گویند که هذا اشارتست بتسخیر شیاطین و مراد از من و امساک رها و اطلاق ایشانست از بند و ابقای ایشان در آن یعنی رام کردن دیوان بخشش ما است
پس ایشان را رها کن یا بند نما یعنی مخیری در بند کردن و رها نمودن ایشان در حالتی که محاسب نخواهی شد بآن **وَإِنَّ لَهُ** و بدرستیکه سلیمان را او را **عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ**
او نیز بدرگاه ما در عقبی **وَحُسْنَ مَآبٍ** مر او را است نیکی بازگشت یعنی درجات جنات که اعظم نعم است چه آن متضمن نعمت دائمه باقیه است 40
و چون او سبحانه بجهة تذکار نکراه و تنبیه حضرت رسالت پناه ص قصه سلیمان او و عتابی که بسبب ترک مندوب او را واقع شد بود بیان فرمود بعد از آن حکایت
ایوب و امتحان او را بیان نمود تا آنحضرت بسبب ایشان اقتدا نماید و کرده صبر کند بر تحمل مقاسات اذیت و شدائد محنت و میگوید که **وَاذْكُرْ** و یاد کن **عَبْدَنَا**

41 ایوب بنده ما را که ایوب بن عیص است و او در زمان یعقوب پیغمبر بود ... [illegible]
بود ... اِذْ نَادٰى رَبَّهُ ... [illegible]
... اَنِّىْ مَسَّنِىَ الشَّيْطٰنُ بِنُصْبٍ وَّعَذَابٍ ... [illegible]

42 ... اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَّشَرَابٌ ... [illegible]

43 ... وَوَهَبْنَا لَهٗۤ اَهْلَهٗ وَمِثْلَهُمْ مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرٰى لِاُولِى الْاَلْبَابِ ... [illegible]

44 ... وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِّهٖ وَلَا تَحْنَثْ ... اِنَّا وَجَدْنٰهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗۤ اَوَّابٌ ... [illegible]

45 ... وَاذْكُرْ عِبٰدَنَاۤ ... [illegible]

... اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ اُولِى الْاَيْدِىْ وَالْاَبْصَارِ ... [illegible]

46 ... اِنَّاۤ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ... [illegible]

47 ... وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ ... [illegible]

48 ... وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيْلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ ... [illegible]

49 ... هٰذَا ذِكْرٌ وَّاِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ لَحُسْنَ مَاٰبٍ ... [illegible]

50 ... جَنّٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْاَبْوَابُ ... [illegible]

51 ... مُتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا يَدْعُوْنَ فِيْهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ وَّشَرَابٍ ... [illegible]

52 ... وَعِنْدَهُمْ قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ اَتْرَابٌ ... [illegible]

53 ... هٰذَا مَا تُوْعَدُوْنَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ... [illegible]

54 ... اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهٗ مِنْ نَّفَادٍ ... [illegible]

55 ... هٰذَا وَاِنَّ لِلطّٰغِيْنَ لَشَرَّ مَاٰبٍ ... [illegible]

56 ... جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ... [illegible]

57 ... هٰذَا فَلْيَذُوْقُوْهُ حَمِيْمٌ وَّغَسَّاقٌ ... [illegible]

٥٦ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ

٥٧ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ

٥٨ وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ

٥٩ هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ ۖ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ۚ إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ

٦٠ قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ۖ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا ۖ فَبِئْسَ الْقَرَارُ

٦١ قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ

٦٢ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ

٦٣ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ

٦٤ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ

٦٥ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ ۖ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

٦٦ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

٦٧ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ

٦٨ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ

٦٩ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

٧٠ إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

٧١ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ

٧٢ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

٧٣ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

٧٤ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

٧٥ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ۖ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ

٧٦ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ

٧٧ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

٧٨ وَإِنَّ عَلَيْكَ

و بد سنکه بتو است لعنتی زانکه من بعنی خشم و غضب من الی یوم الدین تا روز جزا که در مرا بت واقع شده که حق سبحانه و تعالی خلف او را مغفرت ساخته
بابی و جهه که سهمکی او را بیخا و ... مصور ساخت ... اکر چه ظاهر کلمه الی مقتضی آنست که عذاب لعن ابلیس تا
روز قیامت باشد و بعد از آن منقطع شود اما حقیقت معنی بان راجع است که لعنت خدا بر ابلیس است ... لعنت چندان و مضاعف
شود که لعنتی ... **قال رب** کفت ای پروردکار من چون
مرا از رحمت خود دور کردی ... **فانظرنی** پس مهلت ده مرا ... **الی یوم یبعثون** تا روزی که
81 شوند مردمان **قال** کفت ... **فانک من المنظرین** پس بدرستیکه تو از جمله مهلت داده شدکانی **الی یوم الوقت المعلوم** تا روز
82 وقتی که معلوم و معین است نزد من ... نفخه اولی است ...
83 ... **قال** کفت ... **فبعزتک** ... **لاغوینهم** ... **اجمعین** همه را **الا عبادک منهم** ... **المخلصین** ...
84 ... **قال** ... **فالحق** ... **والحق اقول** ...
[illegible]
لاملأن ...
[illegible]
86 ... **قل ما اسئلکم علیه من اجر** ... **وما انا من المتکلفین** ...
87 ... **ان هو الا ذکر للعالمین** ...
88 ... **ولتعلمن نبأه بعد حین** ...
[illegible]
... سوره ص ...

اقتتاح این سوره ...

بسم الله الرحمن الرحیم **تنزیل الکتاب**
1 **من الله** از جانب خدای تعالی **العزیز** ... **الحکیم** ...
2 ... **انا انزلنا** ... **الیک الکتاب**
... **بالحق** ... **فاعبد الله** ... **مخلصا**
3 **له** ... **الدین** ... **الا لله الدین الخالص** ... سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد از شرک
... **والذین اتخذوا** ... **من دونه**
... **اولیاء** ... بعنی خدایانی که دوستی ایشان ... از ملائکه و عیسی و اصنام و شمس و نجوم و شجر و حجر ...

آن و میکویند با عقاد باطل **ما نعبدهم** نمی پرستیم ایشان را **الا لیقربونا** مکر برای آنکه تو بعلت کرداند ما را **الی الله** بسوی رحمت خدا **زلفی** نزدیک کردنی
یعنی ... ما ایشان را ... شفاعت ... **ان الله یحکم** ...
... ما نعبدهم ...
بینهم ... **فیما هم فیه** ... **یختلفون** ...
[illegible]
... **ان الله** ... **لا یهدی** ...
... **من هو کاذب** ... **کفار** ...
... **لو اراد الله** ...
... **ان یتخذ ولدا** ... **لاصطفی** ... **مما یخلق** ...
[illegible]
... **خلق السموات والارض بالحق** ...
... **یکور اللیل علی النهار** ... **ویکور النهار علی اللیل** ...
... **وسخر الشمس والقمر کل یجری** ...
لاجل مسمی ... **الا هو العزیز الغفار** ...
[illegible]
... **من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها** ...
[illegible]
... **وانزل لکم** ...
من الانعام ثمانیة ازواج ...
[illegible]
... **یخلقکم** ...
... **فی بطون امهاتکم** ... **خلقا من بعد خلق** ...
... **فی ظلمات ثلث** ...
... **ذلکم الله ربکم** ... **له الملک** ... **لا اله الا هو** ... **فانی تصرفون** ...
... **ان تکفروا** ...

فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ پس بدرستیکه خدای تعالی بی‌نیاز است از ایمان شما و شکر گذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر بذات او نمیرساند بلکه عاقبت جزای آن بشما راجع
خواهد شد وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ و نمی‌پسندد برای بندگان خود کفر را و کفران را [illegible]
[illegible]
رضا پس مرید کفر باشد وَإِن تَشْكُرُوا و اگر سپاس داری کنید و بر نعمت ایمان و غیر آن يَرْضَهُ لَكُمْ به پسندد آنرا از برای شما از برای خود زیرا که شکر
[illegible]
[illegible] وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ
بار گران نفس دیگر را [illegible] ثُمَّ إِلَىٰ
10 رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ [illegible] فَيُنَبِّئُكُم [illegible] بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
[illegible] إِنَّهُ عَلِيمٌ [illegible]
11 بِذَاتِ الصُّدُورِ [illegible]
[illegible]
وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ [illegible] دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا
[illegible] إِلَيْهِ [illegible] ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ [illegible]
[illegible] نِعْمَةً مِّنْهُ [illegible] نَسِيَ [illegible] مَا كَانَ [illegible]
[illegible] يَدْعُو إِلَيْهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] مِن قَبْلُ [illegible] وَجَعَلَ لِلّٰهِ أَندَادًا [illegible] لِّيُضِلَّ [illegible]
[illegible] عَن سَبِيلِهِ [illegible] قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ [illegible] قَلِيلًا
[illegible]
12 [illegible] إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ [illegible]

از لوث رها ابراد این کلام بجهة قطع طمع مشرکان است بمیل پیغمبر بکیش ایشان و لهذا بعد از آن تهدید ایشان نموده در ترک اخلاص و تنبیه کرده بوجه بلیغ و خذلان ایشان
با تنقول که فاعبدوا پس بپرستید ای معاشر کفار ما شئتم من دونه آنچه خواهید بجز از خدا اصنام و غیر آن این آیه با آیه السیف منسوخ شده آورده اند
که مشرکان بعد از حرمان پیغمبر بدین ایشان گفتند ای محمد زیان کردی که کیش ما را اختیار نکردی و ملت مذهب پدر ترک نمودی این آیه نازل شد که قل بگو ای محمد با اهل شرک
ان الخاسرین بدرستیکه زیان کاران از روی حقیقت الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود واهلیهم و در کسان خود
یوم القیمة در روز قیامت چه در آن روز بنفس خود منتفع نشوند بجهة ضلالت و خواب کنند در دوزخ اهل خود را نیابند تا با ایشان مستانس شوند هم چنانکه
۱ در دنیا با ایشان استیناس می‌نمودند زیرا که در دوزخ سجن ایشان را از هم متفرق سازد پس منفعت نفس و اهل از ایشان مفقود باشد و گویند که خسران ایشان
نسبت ع با نفس و اهالی خود باین وجه است که نفسهای خود را در طبقات جهنم یابند و اهل خود را که از اهل ایمان بوده باشند در بهشت بینند و این هنگام نه از نفس خود
خود منتفع شوند و نه اهل ایمان بغیر ایشان رسند پس ثبت باین هر دو زیان زده باشند و از ابن عباس مرویست که خدا از برای هر انسانی در بهشت منزلی
اهلی آورده هر که طاعت خدا و رسول نموده او را به بهشت رساند و منزل و اهل او با او دهد هر که در طریق معصیت سلوک نموده و فرمان الهی و حضرت رسالت
پناهی برد ماوی او دوزخ بوده و منزل و اهل که با مردم او بوده به دیگری دهند که مطیع او باشد و مصداق این آیه گویند اولئک هم الوارثون تا آنکه دوزخ کفار در روز
تعریف قیامت منزل اهل خود خاسر بوده باشند پس بجهة مبالغه در خسران ایشان استیناف کلام نموده و از امثال ساختن حرف تنبیه و توسیط فصل و تعریف خسران دو وصف آن
۱۹ ع ظهور کرده باین وجه که الا ذلک بدانید که آن زیان مذکور هو الخسران المبین آن زیانیست ظاهر و هویدا که هیچکس را دلیل و شبهه در شان
و پنهان باشد بعد از آن شرح خسران ایشان میکند باین طریق که لهم مر اهل خسران راست من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایبانها از آتش و من
جهت اهل تحتهم ظلل از زیر ایشان نیز سایبانها است طبقه دیگر که بعد از آن مانند بر ایشان باشند که آن منافقانند بدرک اخرین درکات دوزخ خواهند بود و اهل کفر زبر
نفاق ع ایشان و مراد بظلل سرادق و اطباق است یعنی نیز بان آتش و اسباب ... باشد که احاطه ایشان کرده باشد هم چنانکه در دنیا کرده و بعضی گفته اند که مراد بظلل
اول اطباق آتش است ... فرش و مهاد یعنی مراد ایشان و طبقها آتش ... از زیر ایشان باشد فرشها که از آتش سوزان از زیر ایشان بود و گفته اند که ذکر ظلل
در معنی قطع نار بر طریق مزاوجت است یا آنکه آن در مقابل ظلل اهل جنت است و مغنی مراد آنست که اهل دوزخ را بعوض سایبانها که اهل بهشت باشد بار حمت
آتش است که اطراف و جوانب ایشان را فرا گرفته باشد ذلک آن عذاب که وصف کرده شد یخوف الله به میترساند خدای بآن عباده بندگان خود را بجهة
خود در شان ایشان تا به پرهیزند از آن آتش و امثال او امر و عقاب بهذا امر با تقاء ایشان نموده و فرموده که یا عباد ای بندگان من چون ... چنین ...
۱۹ شما است فاتقون پس بترسید از من و ... موجبات سخط من مشوید و حذف یاء متکلم در موضعین بجهة دلالت کسره است ... آورده اند که بعد از آنکه ...
... و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدانیت الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود تبرا نمودند حق سبحانه
در شان ایشان این آیه فرستاد که والذین اجتنبوا الطاغوت و آنان که اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است و از ... و شیاطین مضلان
دین اند یعنی بود و شدند ان یعبدوها از آنکه بپرستند او را و بعبادت او اجتناب کنند و انابوا و بازگشتند الی الله بسوی خدا و از سر یقین رو بدل
بجانب او آوردند لهم البشری مر ایشان راست مژده در ثواب و آن یا در حین حیات است بزبان پیغمبران یا نزد وفات بگفتار فرشتگان و یا بعد از مردن بخطاب الهی بمدح و اجابت
و مغفرت کاملها و بدانکه طاغوت بر وزن فعلوت است که صیغه مبالغه است و مشتق است از طغیان چون ملکوت و رحموت که از ملک و رحمت ماخوذ است بمعنی رحمت کثیره
و ملک ... است که طاغوت مقلوب بتقدیم لام الفعل بر عین الفعل و چون شیطان و غیر او در کمال طغیان اند از جهت طاغوت بحسب اصل وضع مخصوص
است بایشان ... در او مبالغه بسیار است ... صیغه و مصدریت ... طاغوت بر ایشان ... است در طغیان ... گویا اشیاء ... ایشان
مبانی ایشان و عین طغیان و عصیان شده اند ... در معنی جمعیت است ... که بحیثیت ... عبادت بهر چه دون خدا
ایشان از مژده ثواب است فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین یستمعون القول آنانکه میشنوند کلام خود را فیتبعون احسنه پس پیروی
مینمایند نیکوترین او یعنی عمل میکنند بان قولی که اقرب بحق و اصوب بقبول است ... قولی میکنند که احسن آنچه هست که مامورند بان از طاعات و عبادات
و از ابوبکر منقول است که فرموده که اگر بجهة سه چیز نمی‌بود دوست داشتم که بمیرم ... یکی تشنگی در عین گرما یعنی روزه داشتن در آن و دیگری سجده کردن در
جوف لیل سیم مجالست کردن با جماعتی که ... سخن کلام کنند و زجاج برآنست که مراد آنست که استماع قرآن و غیر آن کنند پس تابع قرآن شوند و غیر او مکذار بند و گفته
اند که معنی آنست که استماع نمایند آنچه را که در قرآن وحدیث است از طاعات و مباحات پس تبعیت طاعات اختیار کنند که احسن است از فعل مباح یا آنکه استماع
اوامر قرآن نمایند پس احسن امرین را اختیار نمایند هم چنانکه اختیار عفو نمایند بر قصاص که افضل از آنست کقوله تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و تبعیت صدقه
کنند که افضل است از صدقه علانیه کقوله تعالی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و در همین قیاس تابع محکم شوند بدو و منسوخ و عزیمه را اختیار کنند و
رخصت را ... که منطوی بر مصالح اعدا باشد بگذارند و آنچه مخصوص بمدح او لیا باشد اختیار نمایند یا آنکه تبعیت حق نمایند که قول خدا است و از باطل که کفار
تفوه بشیطان است مجتنب باشند پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال که خطاب حضرت ذو الجلال است از زبان حضرت نبوی استماع نموده پیروی آن نمایند
اولئک آن گروه که تابع سخنان نیکو باشند الذین هدیهم الله آنانند که راه نموده است خدا ایشان را بمقصد نجاة و ایشان با بان مهتدی شده طریق صواب را
۲۰ که موجب وصول است بجنبات بهجت اختیار نموده اند و اولئک و آن گروه هم اولوا الالباب ایشانند خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام فاسده که مخیلات
باطله که از تسویلات شیطانیه ناشی میگردد دین را سبیل تهدید یعنی فرمایند افمن حق علیه آیا آنکس که واجب شد بر او کلمة العذاب سخن وعید که شعر
است وعذاب الیم و عقاب عظیم بعنی قول لاملئن جهنم تا آخر و حدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی یا شد چون کسی مستوجب جنان و سزاوار بر رضوان است
مراد آنست که شخصی که مستوجب عقوبت است هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنت است و این جمله آنست که خبر مبتدا محذوف باشد و نیز دو جماعتی آنست که افمن حق مبتدا است
۲۱ و خبر او فانت تنقذ من فی النار و تکرار استفهام بجهة تنبیه است بر تاکید انکار تو به روز و ذکر من فی النار قایم مقام ضمیر است که راجع بمبتدا باشد یا آنکه ضمیر

محذوف است ... در کلام بر این وجه که افانت تنقذ من فی النار پس معنی کلام این راجع است که آیا آنانکه مستحق عذاب اند بجهة ایشان از آتش دوزخ ملاحظه کرده
در خور عقاب بند خلاص میکنی از ایشان ... اکر گرفتار باشند بعذاب آتش سوزان یعنی بتوانی و قدرت بند که اظهار ایمان بسازی و از عذاب برهانی
و بنا بر آنکه خبر محذوف باشد پس افانت تنقذ کلامی مستانف خواهد بود و معنی بر این وجه که آیا تو ای محمد برهانی او را که در دوزخ باشد یعنی قدرت نیست که به
وسیله ادخال ایمان در قلوب و در جان ایشان را از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشان است پس تو حزن و زحمتی که بر آنچه بر تو همین تبلیغ است و دلیل آن تمانا
منقولست که این آیه در شان ابولهب و پسرش عتبه و بعد از ذکر وعید مشرکان بیان وعده مؤمنان میکند و میگوید که لکن الذین اتقوا لکن آنانکه بپرهیزند
از عذاب پروردگار خود بوسیله قبول ایمان و بسبب طاعت لهم مر ایشان راست در بهشت غرف غرفها یعنی منزلهای بلند من فوقها غرف از بالای
آن غرفها غرفهای دیگر بلند مبنیة که بنا کرده و مستحکم کرده شده است بالاصول و اعوجاج این کلام در مقام این آیه است که لهم من فوقهم ظلل و من تحتهم ظلل
و چون نظر در انهار جاریه کردن موجب التذاذ نفس است از اینجهه بعد از این میفرماید که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها و منازل بهشت وعده
داده شده است این غرفها و انهار باهل ایمان وعد الله وعده دادن خدا یعنی این وعده خدای تعالی است بایشان لا یخلف الله المیعاد خلاف نمیکند
۲۲ خدا وعده خود را پس البته آن محقق الوقوع است و تخلف آن از قبیل محال ابو سعید خدری از حضرت رسول صلعم روایت کند که چون اهل بهشت در ابتدا با آنجا خود
بهشت ع غرفها بینند که بعید ساکن آن ایشان و انبیا چون بعد مبین باشد بست باشند و اهل آن هم ابنیه سازگار در خشند گفتیم یا رسول الله این منازل انبیا باشد فرمود
که اهل ... آنان ... من باشند پس او سبحانه و تعالی عقبی کرد ... مردمان ... ایشان ... بیان ... میفرماید بر این وجه که الم تر آیا نمی بینی ... ظاهر
رسالت است و مراد جمیع مکلفین اند و استفهام از برای تقریر یعنی البته می بینید ان الله آنکه خدا انزل فرو فرستاد من السماء آب از آسمان یا ابرها ماء آبی بعد
ابطال آن فسلکه پس در آورد آن را ینابیع فی الارض در چشمها تابع و کاریزها که در زمین است ثم یخرج به پس بیرون آورد از آن ابنه گیا
کشت زار مختلفا الوانه که گوناگون باشد رنگهای او از حمرت و خضرت و بیاض و صفرت و غیر آن و گویند که مراد با الوان صنوف است یعنی مختلف اصنافها
آیت ع او چون گندم و جو و برنج و کنجد و غیر آن ثم یهیج پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت و نضارت فتریه پس می بینی او را مصفرا زرد شده پس از طراوت و حضارت
ثم یجعله پس میگرداند خدای او را حطاما ریزه ریزه و در هم شکسته و خورد و در هم کشیده ان فی ذلک بدرستیکه در انزال باران و اخراج زرع
مختلفه با تنقلب آن از حالی بحالی و صفتی بصفتی لذکری هر آینه یاد کردنیست لاولی الالباب مر خداوندان عقول سلیمه را که چون تفکر نمایند تحقیق عارف
۲۳ شوند بصانع محدث و عالم گویند بقدرت او سبحانه بمبدأ و معاد و بعث و نشور یاد آن پند بسیار اهل خرد را که تشبیه نمایند احوال حیات دنیا را بزرع و غنا و مؤدت آن
اعتماد نکنند چه اندک وقتی آن بذبول مبتلا شود و سمت زوال بپذیرد و چون عقولی که صافی باشند از شوائب کدورات و پاکیزه از زنک تخیلات و توهمات
این سلسله لاشمه حق عرفان و ایقان سر رسند و آنها که مشوب باشند بلوث اوهام در این تفکر تمکن کنند تا عارف شوند بوجود صانع علام از اینجهة بعد از این میفرماید
که افمن شرح الله آیا پس آنکسی که گشاده کرده است خدای تعالی صدره سینه او را و فراخ کردانیده دل او را للاسلام برای قبول کردن اسلام بوسیله
استعمال قوه عقلیه در دلائل واضحه و حجج واضحه بواسطه استعداد ذات او با الطاف الهی بر چیزی که لیکن سینه او تنگ است از قبول حق بجهة اصرار او بر جهالت و انکار
و عدم تدبر او در دلایل معجزات که موصلست بمعرفت پروردگار و صدق ... مستند فعل ... خلاصه آنست که آنکسی که خدای تعالی بسبب اهلیت و استعداد لطفی را
الطاف عمیم خود فایض ساخته بر وجهی که سینه او منشرح شود بقبول ایمان هیچکسی نباشد که بجهة عدم استعداد لطف نظر الطاف از او باز گیرد و او را در ضیق کفر
بگذارد چه بینهما بعد المشرقین است فهو پس آنکس که سینه او فسیح است دل او وسیع از برای قبول ایمان علی نور بر روشنی معرفت است یعنی بر ادله و حجتها و براهین
و بصیرت من ربه از پروردگار خود عبد الله مسعود روایت کند که روزی حضرت رسالت صلعم این آیه را قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر بچه معنی است
فرمود که نور معرفت الهی است در دل بنده مؤمن بر وجهی که دل او فراخ و روشن گردانند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده با کلیه از سرای غرور
بکند رو من جمیع الوجوه توجه نماید بنهمه اسباب سرای جاوید و پیش از نزول ... مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شان علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المؤمنین
است و عمار یاسر بجهة کمال معرفت حقیقی آن حضرت است که قائل این کلمه گشته که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس در باره ابو لهب و فرزندان او و جماعتی که تابع ایشان
بودند میفرماید که فویل پس چاه ویل که در قعر جهنم است باشد عذاب سخت للقاسیة قلوبهم مر جماعتی را که سخت است دلهای ایشان من ذکر الله
از جهت یاد کردن خدا تعالی که کلمه توحید است یعنی هر گاه نزد ایشان یاد خدا میکند بسبب آن زیاده میگردد قساوت دلهای ایشان کقوله تعالی فزادتهم
رجسا الی رجسهم پس اصلا منتفع نمیشوند از ترغیب و زجر میگردند از رهبت و ایثار لفظ من بر عن بجهة ابلغیت است ... قلب بسبب ذکری که از معنی
من معلوم میشود اشد است از آنکه قساوت از امر ما عدا ذکر بسبب دیگر باشد چنانکه از منطوق لفظ عن مفهوم میگردد اولئک آن گروه سنگدلان فی ضلال
مبین در گمراهی هویدا و آشکارند بوجهی که ضلالت ایشان بر هیچکس پوشیده نیست ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که حاجت از رحمدلان امت من طلب
۲۴ کنید که خدای تعالی رحمت در دلهای ایشان وضع فرموده و از ارباب قلوب قاسیه حاجت مطلبید که حق سبحانه غضب و خشم خود در دلهای ایشان مرکوز ساخته و نیز از آن حضرت
منقول است که ان الله یحب کل قلب حزین خاشع رحیم یعلم الناس خیرا و یدعوا الی طاعة الله و یبغض کل قلب ساه لا یعلم الناس خیرا ولا یدعوا الی طاعة الله و ینام
اللیل کلها ولا یذکر الله یعنی خدا دوست دارد هر دلی که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را بخیر تعلیم نماید و بطاعت خدا دعوت کند و دشمن دارد هر
دلی را که غافل باشد و مردمان را بخیر تعلیم ننماید و بطاعت خدا دعوت نکند و از خدا غافل باشد و اوقات لیل و نهار را بغفلت و بیهوده گذراند و همه شب در خواب کند و از ذکر خدا
مالک دینار فرموده که خدای تعالی بر هیچ قوم خشم نکرفت و رحمت خود را از ایشان باز نداشت مگر بجهة قساوت دلهای ایشان آورده اند که روزی اصحاب پیغمبر بخدمت
عرض کردند که ملالت بسیار و کلال بی‌شمار بما طاری شده خواهش ما آنست که بکمال عنایت سخنی از افواه بار که ما بفرح مبتلی شود و زنک کدورت از صفحه خاطر ما
زدوده گردد این آیه آمد که الله نزل خدا فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را و مراد از حدیث قرآن است بوجه با ثبات و استحکام فعل ... و مدح نیکوئی ... است
قرآن است و بسخنان و تفخیم و تعظیم آن و ایشان بحسن اسلوب آن و تنبیه بر آنکه قرآن از نزد او سبحانه منزل گشته و مثل آن ... که صادر شود از کسی مگر از معانی

او واستشهاد بر انکه وحی الهی است و معجزه رسالت پناهی و مباین سایر احادیث در خوط فصاحت و اشتمال آن بر جمیع انچه مکلف با احتیاج دارد از تنبیه بر ادله توحید
وعدل او سبحانه و بیان احکام شرع و غیر آن از مواعظ و قصص و ترغیب و ترهیب بجمله هست فی غایت الحسن است که احسن الحدیث را از سه لفظ وصف کتاب نمود
بلکه انوار او مقدم داشته و بعد از آن بوسیله بدلیه با لسان ذکر کتاب نموده فرمود کتابا متشابها یعنی چون سخنان فرو فرستاد کتابی که مانند یکدیگر است با
انکه تنزیل فرموده و تکوین جدا جدا و ملائکه آن کتاب متشابه یکدیگر است یعنی بعضی از آن متشابه بعضی است در جزالت لفظ و نجابت نظم و مناسب اسلوب و جودت
معانی و دلالت اعجاز حضرت نبوی و اشتمال آن بر منافع دینوی و اخروی تا بر خوانان مقصد بر خوردار است و در آن تناقض و اختلاف کلام نیست با انکه مثنا
کتاب مفعلا است در اصول اسلام و مع صدا مثانی جمع مکرر است یعنی مطوی است بر تکرار قصص و تعداد احکام و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ و
نصائح یا مطوی است بر دو وجه مقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر ثواب و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر و غیر آن و بعضی گفته اند که تکرار
آن ماعیان است که هر چند تو در تلاوت مکرر میکرد و بورث کلال و ملال نمیشود و بجهت کثرت تردد و تکرار دو فن تلاوت آن تنزلی نه با ملک کم نمیشود بلکه
فایده ای هر چند تکرار شد اشتغال مینماید و بتلاوت آن زیاده میکرد دو وصف واحد بجمع اعتبار انه متم موصوف است با مور تفصیلیه از قصص و احکام و
مواعظ و مواعید و غیر آن پس بوصف مفرد بجمع لازم نیاید بلکه بوصف جمع بجمع باشد و هذا الصحیح است که گوید قرآن اسباع است و اخماس و سور و آیات و ظاهر
آنست که انسان عظام است و عروق و اعصاب و محتمل است که مثانی صفت نباشد بلکه تمیز متشابها باشد از قبیل رابت رجلا حسنا شمایل یعنی کتابی که متشابه است از
روی ازدواج و قابع نثبته و تکرار آنست که نفوس دنیا متنفر اند از ذکر وعد و وعید و وعظ و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس رسوخ پیدا نکند و هیچ نفسی
عمل بان ننماید ازین جاست که عادت حضرت رسالت آن بود که سه مرتبه بالجهر میر مواعظ و نصایح را بر اصحاب تکرار میفرمود و سعی میفرمود تا آن در قلوب ایشان
مرکوز شود و در صدور ایشان مغروس کردد و دیگر از جمله نعوت قرآن اینست که تقشعر منه میلرزد از او یعنی بسبب شنیدن او و بنوعی که در او است جساد
منقبض میکرد و جلود الذین پوستهای انانی که یخشون ربهم میترسند از عقاب پروردگار خود و بدانکه ترکیب اقشعرار دو وقشع است که آن اسم یا بر
پوست بلرزه در آید و ریاعی شود و دلالت بر لرزش معنی کند و این مثلیست که نزد شدت خوف میکویند و میتوانند بود که مراد او سبحانه تمثیل انواع خشیت ایشان
باشد و تصویر آن باین قول و محتمل این نیز هست که بر حقیقت خود باشد و این قول اقوی است زیرا که حمل لفظ بر معنی حقیقت خود اولی است و خلاصه معنی آنست که هرگاه
مومنان آیات وعید قرآن را استماع میکنند یا تلاوت مینمایند خشیت عظیم ایشان را عارض میشود بر وجهی که پوستهای ایشان بجهت آن بلرزه می‌آید ثم تلین پس نرم
میشود و آرام میکرد جلودهم وقلوبهم پوستهای ایشان و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدا یعنی چون آیات رحمت و مغفرت بشنوند از خشیت
و قشعریره از ایشان زایل میکردد و بغلبه تلین بکلمه الی بجهت تضمین آنست با اطمینان و سکون که مستعمل است بالی و اطلاق ذکر بدون نقیید از ذکر رحمت بجهت آنست که ذکر
رحمت اصل است بسبب آنکه رحمت او سبقت گرفته است بر غضب او پس بجهت اصالت رحمت هرگاه ذکر الله ذکر میشود بصفت رافت و رحمت پیش از همه صفات
جلال و عظمت او مبادر بخاطر میکردد و ممکن است که اطلاق ذکر مصروف بذکر جنت باشد و ذکر جلود و قلوب و مقارنت ان بقلوب با تنبیه بجهت آنست که هرگاه خشیت کمال
در قلوب متمکن میشود قیاس ان که قلوب بجانب ظاهر میرسد و بسبب آن از ذکر خشیت قلوب مشعر میشود بی نیاز بود که سبحانه اول ذکر ترس وقشعریره نموده و چنین
فرموده که بر حالت اول بجهت آیات وعید اقشعرار عارض جلود ایشان میشود و خشیت در قلوب ایشان طاری میکردد و بعد از آن چون بذکر الهی که مبنا امر
آن بر رافت و رحمت است متذکر میشوند اشتغال میکنند دهنا نور الخشیت وقشعریره جلود را بلینت مرویست از ابو عباس بن عبد المطلب که حضرت رسول صلعم
فرمود که اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه ذنوبه کما یتحات عن الشجرة الیابسة ورقها هرگاه که بلرزد پوست بنده از ترس خدای تعالی بریزد از او گناهان
همچنانکه ریخته میشود برگها از درخت خشک و در بعضی اسناد از ابی بن کعب نقل کرده که گفت نزد حضرت رسول آمدم و ابی بن حوالی مشغول بود در اثنای قرات
جماعتی را رقت آمده فرمود اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة غنیمت شمارید دعا کردن را نزد رقت که اجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهی است
و نجات از عقوبت پادشاهی فتاده فرمود که خوف سبحانه اولیای خود را متعوت ساخته با اقشعرار جلود بسبب خشیت والحنای قلوب بواسطه رجای رحمت او به باب عفو او
و عروض غشیان همچنانکه روش اهل بدع است و توابع شیطان عبد الله بن عروة بن زبیر گفت از اسما بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول نزد استماع قرآن ربانی
بر چگونه بود گفت همچنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده چشمهای او باز و اعضا لرزان گفتم اکنون جماعتی پیدا شده اند که چون قرآن میشنوند افتند و بیهوش
میشوند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این از فعل ابلیس لعین است ابن عمر را گفتند که طایفه پیدا شده اند که چون استماع قرآن مینمایند می افتند و غش می کنند
گفت یکی از ایشان بر سر دیوار بنشانید و قرآن را از اول تا آخر بر ایشان بخوانید و ببینید که می افتد یا نه اگر بیفتد صادق است و اگر نه کاذب نیز در صفت قرآن میفرماید
که ذلک آن کتاب بزرگوار که منعوت است بنعوت مذکوره هدی الله راه نمودن خداست یعنی ارشادیست مرتبه که آن را از جانب خدا است یهدی به راه راست
مینماید یعنی توفیق ایمان میدهد بسبب آن من یشاء هر که را خواهد از کسانی که تامل مینمایند در ادله و حجج و تفکر میکنند در حجت آن با توفیق طاعت و عبادت
و هدایت اهل تقوی اگر خشیت در خاطر اصحاب الیقین خود ذکر نموده اند کما قال هدی للمتقین ومن یضلل الله و هر که گمراه سازد خدا یعنی فرو گذارد او را بجهت
٢٥ عناد با وجود ظهور دلایل بر وحدانیت و عبد بر مصیبت فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد
کفار و فجار اند که بسبب اصرار ایشان در اصلا التفات بجانب ادله توحید و آیات وعید نمیکنند و میکویند که مشار الیه بذلک خشیت و رجا است که نشانه هدایت است
یعنی خوف عقاب و رجاء ثواب اثر هدایت لطف خدا است و نتیجه آن هدی بهمه خطوات هدی بر راه مینماید
بان اثر هر که را میخواهد یعنی از آنها که مصاحب وجلیس اهل خشیت و رجا شوند بجهت آن مصاحبت و مجالست رغبت ایشان میشود در آنکه افتدا بسیرت اهل کنند و در
طریق ایشان سلوک نمایند هر که را در طریق ضلالت بکذارد یعنی بجهت فساد قلب و اصرار فسوق و فجور و جحود او الطاف الهی در او اثر ننماید پس او را هیچ هادی
و موثری نخواهد بود تا بسبب آن متاثر شده وادی ضلالت بپرسد هدایت سد بر سبیل هدایت میفرماید که افمن یتقی آیا پس کسی که سپر سازد بوجهه
بروی خود سوء العذاب بدی عذاب یعنی سختی عقاب که آن زبانه آتش دوزخ است یعنی روی خود را سپر آتش سازد یوم القیمة در روز رستخیز

ودست و پای او در بند زنجیر آتشین باشد پس ممکن نباشد او را که از خود دفع آتش کند مکر بروی چون کسی باشد که ایمن بود از عذاب و نکال و در صدد حیله و گریز
باشد مرقبها الحال و فاقع الباد ان کلبی منقولست که مراد ابو جهل است که او را سنهار کردن دسته بدوزخ بر بندند و بر خود خواهد که از آتش پرهیز و از خود دفع
کند و اعطاء در بنده که مراد انکه است کرد او را سرنگون در آتش اندازند پس اول چیزی که آتش او را مس کند روی او باشد کویند مراد جمیع کفار است و تخصیص وجه
که از اعضا است حفظا اکر اذیتی متوجه شخصی شود اول در طلب آنکه او را از روی خود دفع کند یعنی آن را از قول حق تعالی و بکفار اختیار میفرماید که وقیل و گفته
٢٦ شود یعنی خازنان دوزخ گویند للظالمین مر ستمکاران را از کفره و فجره ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون جزای انچه بودید که کسب میکردید و تکذیب
پیغمبر و بعث و نشور در محشر و گویند که این جمله حالیه است بتقدیر قد و هذا الحال الفاعل یتقی است و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تسجیل ظلم بر ایشان و اشعار
بموجب عذاب ایشان با آتش سوزان پس معنی بر این وجه است که کسانی که انتقام شده عذاب کنند بوجه خود در حالتی که مامور باشند بچشیدن وبال اعمال مثل ای جماعتی
نیستند که ایمن باشند و مستحق باشند بدرجه ثواب و علی کل التقدیر این جزای غیر ملحق است از عذاب بجهت مبالغه در تهدید کفار مکه میکوید کذب الذین
٢٧ من قبلهم تکذیب کردند انانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فاتیهم العذاب پس آمد با ایشان عذاب الهی و عقاب بادشاهی من حیث لا یشعرون
از انجا که شعور نمیداشتند بان و وقوع آن بر خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالت امنیت و رفاهیت و غفلت عذاب بر ایشان نازل شد بر طریق فجاءه
فاذاقهم الله پس چشانید ایشان را خدای تعالی الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و اجلا و لعذاب
الآخرة و هر آینه عذاب سرای دیگر یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان معد و مهیا است اکبر بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام لو کانوا
٢٨ یعلمون اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند هر آینه عالم خواهند بود باین و عبرت خواهند گرفت از آن ولقد ضربنا و بدرستیکه بیان کردیم
للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین کتاب که قرآن است من کل مثل از هر مثلی که محتاج الیه در دیانت مردم بود که مر ایشان را کدام مناسب است قال
وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال یعنی در قرآن احوال امم ماضیه را بیان کردیم لعلهم یتذکرون تا بود که ایشان پند پذیر شوند یعنی تا در آن
٢٩ تامل نموده عبرت گیرند از ان قرانا عربیا این حال موکده است نه منقول از قبل جاءنی زید رجلا صالحا و جاءنی عمرو انسانا عاقلا یعنی حال رجلا صالحا و
انسانا عاقلا است پس معنی بر این نهج است که معتمد مذکور این قرآن او در حالتیکه قرآنیست بلغت عرب و میتواند بود که منصوب باشد بر مدح میکنم و ستایش میکنیم
تمام قرآنی را که بزبان عرب است غیر ذی عوج بیست خداوند کجی یعنی بعضی در آن نیست زیرا که بطریق مستقیم است که موصوف است بجز بیم هیچ اختلاف و مناقضی
واختلاف در معانی آن نباشد و ایثار غیر ذی عوج بر مستقیم و غیر معوج بجهت دو فایده است یکی آنکه تصریح باشد بانکه حقیقت عوج بر او مستوا است یعنی ملا
در او هیچ عوجی نیست کما قال ولم یجعل له عوجا دوم آنکه لفظ عوج مخصوص است بمعانی و عبارت یعنی مغالطه از اصلا انحراف و کجی ندارد و کویند که عوج
٣٠ بمعنی شک و لبس است یعنی هیچ شک و شبهه نیست در حقیقت آن پس از امتزاج ساختیم لعلهم یتقون تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان با تامل
و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند و میکوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدا مثلی از برای مشرک و موحد رجلا
فیه شرکاء این بدل مثلا است یعنی چون مثل بیان فرمود برای بنده اهل شرک مردی را که در او شریکان باشند متشاکسون که مخالف کنند باشند
باهم بجهت بدخوئی و نام نشانند شرکت آن بنده پس هر شریکی او را کاری فرماید و انکار تمام نا کرده شریک دیگر کاری با وجوع کند و او هیچ کدام را تمام
نتواند رسانید و شریکان بجهت این او را راضی نباشند ورجلا و از برای موحد مردی را که بر رسته باشد از شریکان و خالص باشد سلما لرجل برای مردی
یعنی غلامی که مخصوص یک مولی باشد و او در انجاح مقاصد مرام خشنود تواند ساخت هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شان
در صفت استفهام بر سبیل انکار است یعنی مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع هلاک و مضطر و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که هر چند مشرک شده ما زا
او را ایمن باشد و دیگری از مخالف شریکان سالم بود و بجهت یکی خدمتکاری مولای او خشنود بود پس بعد که بنده که مشرک باشد مثل مشرک است که دل او
منفرقست بخدمتکاری هر یک از ایشان و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید بجهت نوع مهر خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید مشرک نیز نوع عقوبت
نموده از برای الهه مختلف سرگردان شده نمیداند که کدام از ایشان را عبادت کند و اعتماد بر ربوبیت کدام نماید از که انجاح مرام کند و همچنانکه بنده مملوک یک کس
باشد بر وجه تمام و جد تمام الکلام که هر چند خدمتکاری بر نهایت جیزی که موجب خشنودی اوست قیام مینماید از انجه سبب کراهت اوست انا و حاصل میکند هم چنین
موحد بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود حقیقی آورده بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع گشته و چیزی که سبب خشنودی معبود او است استعمال
مینماید از انچه منشا سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد و اطاعت بنعمت عاجل و ثواب آجل میرسد تخصیص رجل بجهت آنست که فطانت و هوشمند
منفعت شقاوت و سعادت اکثر است چه زنان و صبیان بجهت آنکه ناقصات العقول اند که هست که غافل میشوند از ضرر و نفع ابو الحسن حسکانی با سناد خود از امیر
المومنین صلعم روایت کند که آنحضرت فرمود که انا ذلک الرجل السلم لرسول الله صلعم من آن مردم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت پناه اقدام مینمودم و عیاشی
باسناد خود از ابی خالد روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که الرجل السلم للرجل علی حقا و شیعته امیر دی که خالص است در عبودیت مالک خود و خدا دوستان او
شوند چون مثل در غیر بعد ساخته از روی تحقیق امیر المومنین است و شیعیان او و جواب این ضرب المثل بسبب هدایت بند که نسبت با ایمان که اعظم نعم است زانجه میفرماید که الحمد لله
همه ثنا و ستایش مر خدای راست این مثل چه بسبب آن شما را از ظلمت شرک خلاص داده بنور توحید مهتدی نمود و گفته اند که معنی بر این وجه است که استحقاق حمد خدا
٣١ راست که وحده لا شریک له است نه غیر او را چه او منعم بالذات است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند حقیقت آن یعنی
٣٢ زاو بجهت فرط جهالت غیر او را شریک او میدانند و اورده اند که کفار مکه میگفتند که منتظر بهم ریب المنون انتظار میکشیم که محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم
امد که انک میت بدرستیکه تو متصف بصفت موت ولو انهم میتون و بتحقیق که ایشان نیز مرده اند و این تمثیل است با اسم ما یؤول الیه یعنی مال تو و ایشان
مرگ است پس تعصر موت و شماتت با بقای معنی ندارد بین باشد بر قلیل مخاطب و غایب کرده مفرماید که ثم انکم بعد از مرگ شما مومنان و کافران
٣٣ یوم القیمة در روز رستخیز عند ربکم نزد آفرید کار خود تختصمون خصومت خواهید کرد در امور دین پس تو حجت گوئی بر ایشان که من تبلیغ کردم

پوستهای ایشان نرم میشود

یعنی بنده را که مولی متعدد داشته باشد

مجرد میشود بجهت ابتغاء مرام او است

وشما در تمیز حق از باطل ومن تبلیغ رسالت نمودم وشما از اوامر است هدایت کردم وشما طریق لجاج وعناد پیش گرفته تکذیب کردید وایشان با باطل اعتذار
آورده میگویند اطعنا سادتنا وکبراءنا وانا وجدنا آباءنا وگویند که این اختصام عام است در جمیع قضایای دینیه عبد الله بن عمر گفت مدتی بنا بر گمان ما آن بود که این
خصومت [illegible] فیما بین اهل اسلام واهل کتاب باشد نه میان اهل اسلام چه میان ما یکی است دین ما وکتاب ما یکی چون دیدیم که مسلمانان تیغ بر هم کشیدند
[illegible] دانستیم که روز قیامت خصومت میان ما نیز خواهد بود وابو سعید خدری گفته که [illegible] جمل وصفین دانستیم که این خصومت در شان ما نیز
باشد [illegible] این آیت مخصوص با اهل قبله است [illegible] واقع شده وهی هذه **فمن اظلم** پس کیست ستمکار
۳۳ تر **ممن کذب** از کسیکه دروغ گفت **علی الله** بر خدا یعنی شریک وزن وفرزند بستن به وی **وکذب بالصدق** وتکذیب نمود سخن راست یعنی توحید
قرآن را **اذ جاءه** چون آمد او را [illegible] حضرت رسالت [illegible] پس هدایت ایشان میسر
نباشد **الیس** آیا نیست [illegible] **فی جهنم** در دوزخ **مثوی للکافرین** مکان ومقام ناگرویدگان ومنکران [illegible]
[illegible] مستقر ایشان خواهد بود [illegible]
[illegible] **والذی جاء بالصدق** وانکس که آورد سخن راست را **وصدق به** وانکه تصدیق
۳۴ نمود [illegible] **اولئک** آن گروه **هم المتقون** ایشانند پرهیزکاران [illegible] جبرئیل است که قرآن را از
جانب حضرت عزت آورده وتبانی حضرت رسالت است که تصدیق آن نموده [illegible] واز ابن عباس منقول است که جاء بالصدق حضرت سید انبیا
است [illegible] والذی جاء بالصدق [illegible]
[illegible] اول ابنا اند که کتب واحکام شرایع را با مم خود آورده
[illegible] ابو نعیم از ابن عباس ومجاهد [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] معراج رسول را [illegible] ملکوت سموات بر او عرض کردند
خطاب [illegible] مشاهده کرد [illegible] خطاب آمد که مصدق تو علی وهو الصدیق
الاکبر [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] امیر المؤمنین را
[illegible] عمار یاسر [illegible] یا رسول الله [illegible] قال الله لم ولکن
[illegible] حضرت رسالت رفتم وگفتم یا محمد چه میگوئی فرمود که میگویم
لا اله الا الله [illegible] محمد رسول [illegible]
[illegible] حضرت رسول فرمود که صلت الملائکة علی وعلی علی سبع سنین لانه لم یرفع من الارض صلوة [illegible] ومن علی هفت سال فرشتگان بر من وبر علی
صلوة میدادند [illegible]
[illegible] باشد میان جانین ومصدق [illegible]
[illegible]
۳۵ [illegible] **لهم ما یشاؤن** [illegible] **عند ربهم** نزدیک پروردگار
ایشان **ذلک** آن ثواب عظیم [illegible] **جزاء المحسنین** پاداش اهل احسان است [illegible] **لیکفر الله عنهم** تا بپوشد
خدای از ایشان [illegible] **اسوء الذی عملوا** [illegible] شرک ومعاصی کرده باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ویجزیهم** وپاداش دهد ایشان را **اجرهم** مزد کردار ایشان
۳۷ **باحسن الذی** [illegible] **کانوا یعملون** [illegible] اعمال [illegible] باحسن [illegible] کمال اخلاص
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الیس الله بکاف** [illegible]
[illegible] **عبده** [illegible] **ویخوفونک** [illegible]
[illegible] **بالذین من دونه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
۳۸ [illegible] **ومن یضلل الله** [illegible]
[illegible] **فما له من هاد** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ومن یهد الله** [illegible]

له من مضل [illegible] واز آن راه بگرداند با آنکه هر که را خدا راه بهشت نماید هیچکس او را از آن راه برنگرداند با هر که را خدا هدایت نماید
[illegible] **الیس الله بعزیز** آیا نیست خدا غالب [illegible] یعنی البته هست خدا غالب [illegible] مشرکان
ذی انتقام خداوند کینه کشیدن [illegible] ومعاندان [illegible] وعید کفار [illegible] است با انتقام او [illegible] وعده مؤمنان
۳۹ [illegible] **ولئن سألتهم** واگر پرسی از مشرکان که **من خلق السموات**
والارض که بیافرید آسمانها وزمین را [illegible] **لیقولن الله** [illegible] گویند خدا با وجود [illegible]
[illegible] **قل** بگو با ایشان که **أفرأیتم** آیا پس دیدید **ما تدعون**
که میخوانید **من دون الله** بجز خدا [illegible] **ان ارادنی الله** اگر اراده کند بمن خدا **بضر** [illegible]
[illegible] **هل هن** آیا باشند ایشان **کاشفات ضره** دفع کنندگان ضرر او [illegible] **او ارادنی برحمة**
یا اگر خواهد [illegible] **هل هن** آیا باشند ایشان **ممسکات رحمته** بازدارندگان [illegible]
[illegible] **قادر علی الاطلاق** [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
این سؤال کرد با ایشان ساکت شدند [illegible] **قل** بگو ای محمد [illegible] **حسبی الله** کافی [illegible]
۴۰ [illegible] **علیه** [illegible] **یتوکل المتوکلون** [illegible]
[illegible]
خالق عالم [illegible] **قل** بگو [illegible] **یا قوم اعملوا** [illegible] **علی مکانتکم** [illegible]
[illegible] **انی عامل** [illegible]
[illegible]
[illegible]
۴۱ [illegible] **فسوف تعلمون** [illegible] **من یأتیه** [illegible]
باو **عذاب یخزیه** عذابی که رسوا کند او را [illegible] **ویحل علیه** [illegible] **عذاب مقیم**
۴۲ عذابی [illegible] **انا انزلنا** [illegible] **علیک الکتاب** [illegible] **للناس**
[illegible] **بالحق** [illegible] **فمن اهتدی** پس هر که راه یابد [illegible]
[illegible] **فلنفسه** [illegible] **ومن ضل** وهر که گمراه گردد [illegible]
۴۳ [illegible] **فانما یضل** [illegible] **علیها** [illegible] **وما انت** ونیستی تو **علیهم بوکیل** بر
ایشان [illegible]
[illegible] **الله یتوفی**
الانفس [illegible] **حین موتها** هنگام مردن ایشان [illegible] **والتی لم تمت** [illegible]
[illegible] **فی منامها** [illegible] **فیمسک التی** [illegible]
که **قضی علیها الموت** [illegible] **ویرسل الاخری** [illegible] **الی اجل**
مسمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ان فی ذلک**
۴۴ [illegible] **لآیات** [illegible] **لقوم یتفکرون** [illegible]
[illegible]

أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ۚ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ

44 قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

45 وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

46 قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

47 وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِن سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ

48 وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

49 فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ۚ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ

50 قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ

51 فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا ۚ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ

52 أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

53 قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

54 وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ

55 وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم

آورده‌اند که روزی جوانی [illegible] رسول صلعم گفت چرا می‌گریی گفت از گناه خود [illegible] گفت موحدی باشی از شرک گفت موحدم فرمود که [illegible] مکن که خدا تو را بیامرزد اگر
چه مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم‌تر است [illegible] فرمود که گناه عظیم‌تر [illegible] بعد از آن فرمود که ای جوان بگو که گناه
چیست گفت یا رسول الله شرم دارم زیرا که گناهم از عرش عظیم‌تر است [illegible] از کرسی [illegible] فرمود که گناه تو عظیم‌تر است یا خدا گفت خدا فرمود که پس گناه عظیم را خدای عظیم
[illegible] گناه کرده که [illegible] شده از مغفرت خدا گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال گور می‌شکافتم و کفن مرده‌ها را می‌بردم اتفاقاً روزی
دختری از انصار [illegible] گور را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم [illegible] نفس بر من غالب شد [illegible] که باز گشتم و با او مواقعه کردم چون از آن عمل
فارغ شدم [illegible] ای جوان وای بر تو از دیوان یوم الدین [illegible]

[illegible]

وله الحمد يحيي و يميت وهو حي لا يموت وهو على كل شيء قدير يعني اين كلمات با بركات كه مشتمل بر توحيد و تمجيد و تحميد است مقاليد خزائن و بركات آسمان و زمين اند [illegible]
اين كلمات را در بامداد بگويد [illegible] اول آنكه [illegible] دوم آنكه [illegible]
[illegible] حور العين [illegible] منشور [illegible]
[illegible] تورية و انجيل و زبور و فرقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والذين كفروا بآيات الله [illegible]
٦٣ [illegible] اولئك هم الخاسرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
٦٤ [illegible]
٦٥ [illegible]
٦٦ [illegible]
٦٧ [illegible]
٦٨ [illegible]

[illegible]

٦٩ [illegible]
٧٠ [illegible]
٧١ [illegible]
٧٢ [illegible]
٧٣ [illegible]
٧٤ [illegible]

حتی ان زیر درخت از سیم و یاقوت سرخ و لولو سفید و زبرجد سبز و چون بانجا رسند بر آن نهرها نشینند و تکیه زنند و چون چشم ایشان بر ان زینت افتد کویند الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتکان بایشان کویند که تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملائکه کنند **و قالوا** و کویند
الحمد لله همه ثنا و ستایش مر خدایرا است **الذی صدقنا** آن خدایی که راست کرد بما **وعده** وعده خود را از ثواب و حسن مآب که بر السنه رسل بما کرده بود **و اورثنا**
الارض و میراث داد ما را از زمین بهشت ما بر وجه تمکن **نتبوأ** جای میکیریم **من الجنة** از بهشت **حیث نشاء** هر جا که خواهیم این اشارت است بکثرت قصور و منازل
بر بهره و درجه آمده که کمترین ملک بنده مومن در بهشت هفت مقابل دنیا باشد و ذکر میراث بر جهة تملیک است خلف اعمال ایشانرا یا تمکین ایشان از تصرف در ان بتمکین
وارث در ارث و در خبر است که هیچکس نباشد که نه در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مومن خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام بیارد منزل او را به بنده مومن دهند بنابرین
٧٥ میتواند بود که مراد از او رثنا این میراث باشد که منزل کافر بایشان دهند **فنعم اجر العاملین** پس نیکو است مزد کار کنندکان و پاداش نیکوکاران ریاض جنان و دیکر از جمله امور عجیبه آخرت
این است که میفرماید **و تری الملائکة** و ببینی ای محمد فرشتکانرا و ابتغی و بینکه در مقعد صدق بقرب سبده باشی و هر طرف که نکری ملائکه بینی **حافین** در حالیکه در کرد فکنند
باشند **من حول العرش** از کرد اکرد عرش یعنی طواف کنند بجوانب عرش بر سبیل التذاذ نه بطریق تکلیف عبادت **یسبحون** تنزیه خدا کنند و بپاکی او یاد کنند تنزیهی مقرون
بحمد ربهم بستایش پروردکار خود یعنی کویند سبحان الله و بحمده تسبیح نفی نا سزا او ما روا کنند از ذات خدا و تحمید اظهار صفات ثبوتیه او نمایند و این کلام اشعار است بانکه منتهی
درجات علیین و اقصی مراتب مقربان استغراق است در صفات او سبحانه **و قضی بینهم** و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان همه بندکان **بالحق** براستی یعنی هر کسی را بمقام و
منزلی که فرا خور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آرد یا حکم فرماید میان ملائکه با قامت ایشان در مراتب بر حسب تفاضل ایشان باشد **و قیل** و کفته شود یعنی مومنان کویند
الحمد لله رب العالمین سپاس مر خدایرا است که آفریدکار عالمیان است بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی که فرا خور اعمال ما است یا
فرشتکان کویند که شکر و سپاس مر خدایرا است که بر وفق فضیلت از برای ما مقام و مرتبه تعیین فرموده بدانکه حکمت در آنکه ابتدای آفرینش خلق فرموده که الحمد لله الذی
خلق السموات و الارض و در انتهای آن همین طریقه مرعی داشته فرموده که الحمد لله رب العالمین آنست که تا بندکان در ابتدا و انتهای کارها طریقه حمد کذاری و سپاس داری رعایت
نمایند و عارف شوند بانکه در مبدء و منتهی مستحق حمد او است نه غیر او **سوره المؤمن** که سوره اولی است از حوامیم در مکه نازل کشته و ابن عباس و قتاده دو آیه از آن مدنی
میدانند و آن آیه ان الذین یجادلون فی آیات الله الی قوله لا یعلمون و حسن بصری آیه و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار مدنی داند زیرا که فرض صلوة در مدینه متحقق کشته و عدد آیات
هشتاد و پنج است بعدد کوفی و شامی و هشتاد و چهار بعد حجازی و هشتاد و دو بصری اختلاف در دو آیه است حم کوفی کاظمین غیر کوفی یوم التلاق غیر شامی بارزون شامی اسرائیل الکتاب مکی
و کوفی و التبصیر مکی بیجون کوفی و شامی و از جمله اخبار که در باب فضایل سور وارد شده بعض حوامیم روایت از مالک است انحضرت رسالت که حوامیم زیور قرآن است و در روایت
دیکر آمده که لکل شیء ثمرة و ثمرة القرآن حوامیم هی روضات حسنات محصنات متجاورات فمن احب ان یرتع فی روضات الجنات فلیقرأ الحوامیم هر چیزی را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است
چه اینسورها روضهها زیبا و معمور که متصلند بیکدیکر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که حوامیم بخواند و ابو هریره اسلمی از حضرت نبوی صلعم نقل کرده که هر که
خواهد که در ریاض جنت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام ناطق جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حوامیم ریحان قرآن است پس تلاوت و حفظ آن شکر
نماید چه بتحقیق بیوسته که چون بنده مومن بقرائت حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر و عنبر اشهب بیرون آید و حق سبحانه بر او رحمت کند و همچنین بر همسایکان و دوستان و
ارحام او و از برکت تلاوت حوامیم مستغرق رحمت خود کرداند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند از ابن عباس روایت است که حوامیم هفت اند ابواب دوزخ
هفت کانه جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این سورها را تلاوت نماید روز قیامت از این هفت سوره هر آینه بر درهای از درهای دوزخ ما بستند نکذارند
او را که در دوزخ در آید و نیز از او منقول است که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم هر چیزی را لبی و خلاصه هست لب قرآن حوامیم است و ابن مسعود نقل کرده اند که هر کاه که در آل حم
می افتم کویا در روضات ناعمه و بستانهای ناضره افتاده ام و تعجب در آن نظر میکنم و بعضی از تابعین حوامیم عرائس القرآن میکفتند اما خصوص ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کند
که هر بنده مومن که سوره المومن را بخواند روح هیچ پیغمبری و مومنی و صدیقی نباشد که بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و ابو الصباح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کند که هر بنده مومن که سوره المومن را در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع کناهان ما تقدم و ما تاخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او کرداند و نعیم جنت را با و کرامت
فرماید از جمله فضایل این سوره آنست که در او آیه منسوخ نیست و تسمیه این بسوره مومن بجهت آنست که در او حکایت حزبیل است که مومن آل فرعون است بدانکه چون
حق سبحانه اختتام سوره الزمر بذکر ملائکه و جنت و نار نمود افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده فرموده که **بسم الله الرحمن الرحیم**
حم علما را در این کلمه اختلاف و بیان است عکرمه از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که حم اسمی از اسمای حق سبحانه و از سالم بن ابی الجعد از عبد الله عباس فرموده که حم اسم
الله الاعظم و برکزید نام خدای تعالی است و از عطای خراسانی نقل کرده اند که حوامیم مفاتیح اسما است که در اوایل آن حا و میم باشد چون حلیم و حمید و حامد و حی و حق
و حکیم و ما نظر و حفیظ و حنان و ملک و ملیک و مالک و مجید و مبدی و معید و مغز و مهیمن و منان و مومن از ابن اعیر انس روایت کرده که روزی اعرابی از رسول صلعم پرسید
که حم چه چیز است که در لغت ما نیست فرمود مبادی اسما و مفاتیح سورها از کلبی روایت است که معنی حم اینست که حم ای قضی ما هو کاین یعنی مقدر و مقضی کشت انچه
بود و هست و خواهد بود و فرطی بر آنست که حم قسمست بحلم و ملک حق تعالی و بر این تقدیر است که اقسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله مخلصا
بلکه سوکند میخورم بحرمت بردباری و بعزت و جلال و پادشاهی خود که عذاب نکنم انکسیرا که پناه بمن آورد و بخلوص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر شود و کویند
که حا اشارتست بحکم حق که حفظ منع و حرمت او کشته نشود و میم اشارت است بملک او که کردد زوال و فنا و کردد سرایقات جلال و نکر دد و دیدش بعض آنست که حا اشارت
است بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه بر مومنان منت نهاد بتنزیل حکمت و محققان کفته اند که چون حا و میم دو حرف در وسط اسم رحمن و اسم محمد است پس اشارت
دارد که بنا حضرت الهی و حبیب او است و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل بدان پی نبرد یعنی حق سبحانه قسم یاد میکند بسر حرفی در اسمین بحقیقت نزول قرآن و تعلیل تعلیمی
آورده که حروف هجی در اغلب مدت برای تنبیه و اعلام باشد الا که موضوع است برای آن تا سامع را از خواب غفلت برانکیزاند و استماع کلام عظیم ملک قدیم کند
و از مذکور رویت که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه مجمع است در این حروف مجملا جمع کرده و چون او در انتقال است مکر صاحب سرّ
و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سور بتفصیل آورده و بعضی بر آنند که حم اشارت است بحاء و میم حبیب المحبین یعنی حامیانکه بهم دوستان خود را که از داشته اند خود را

از توجه بما سوی یا انکه حامیم بجانب اهل توحید و میم بر ضمایر ایشان توحید از ابتدا و جواب قسم اینکه **تنزیل الکتاب** فرو فرستادن قرآن **من الله** از جانب خداییست که مستحق
٢ عبودیت است **العزیز** غالب پادشاه خود **العلیم** دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم تخصیص این دو وصف در این مقام بجهة تنبیه است بر آنچه در قرآن است از اعجاز
و حکم که دالست بر قدرت غالب و حکمت بالغه و نیز بجهة ایما بر تحقیق آنچه در او است از زجر و عتاب و تهدید عقاب و تبشیر بنعیم واسعه و الآء سابغه بعد از آن در وصف
ذکر این صفات نموده که **غافر الذنب** امرزنده کناه بنده یعنی کسیکه بخلوص عقیده و پاکیزکی طویت بکلمتین شهادتین قابل شود و بر وجه مامور به بعبودیت و طاعت
اقدام نماید چون ذنب اسم جنس است پس معنی آنست که او سبحانه و تعالی از روی تفضل امرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبل اهل ایمان است **و قابل التوب** و پذیرنده
٣ توبه از عاصی مومنان **شدید العقاب** سخت عقوبت مر کسیرا که باک ندارد از آثام و مجتنب نشود از عصیان و طغیان و کویند ذکر این صفت بعد از مغفرت بجهت آنست که
تا بنده بجهة اعتماد نمودن بر غفران بر مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد **ذی الطول** صاحب نعمت و سعه منت بر بندکان از روی تفضل و احسان کو
این صفت در عقب شدید العقاب تنبیه است بر انکه عصیان از جانب بنده عاصی است نه از قبل حضرت باری چه نعمت سابقه او شامل بندکان و مطیعه و بندکان شامل است
بجمیع مکلفان و اصل و واسع و از ابن عباس منقولست که او سبحانه غافر الذنب است مر کسی را که کفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است از کسیکه نکفت
لا اله الا الله قابل التوب از کسیکه کفت لا اله الا الله شدید العقاب است مر کسی را که نکفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است از کسیکه نکفت لا
اله الا الله و بدانکه اضافه غافر الذنب و قابل التوب اضافه معنویه است نه لفظیه و در این تقدیر است که ذی الغفران و ذی قبول التوبه زیرا که مراد ثبوت غفران و دوام
قبول توبه است نه حدوثان کمر در تقدیر انفصال است مستلزم تنکیر پس معرفه باشد نکو صحیح باید که صفت معرفه باشد و اما شدید العقاب را اصل الشدید
عقابه است که الف و لام بجهت ازدواج آن بما قبل حذف کرده ماند نیز شدید عقابه که مستلزم نکره است پس باین اعتبار او نیز صفت معرفه نتواند بود و جایز نیست که جز
ابدا بر بدلیت باشند زیرا که این مشوش نظم است بجهة واو عطف و توسط و او بین الاولیین تا بجهة افاده جمع است میان محو ذنوب و قبول توبه از برای مذنب تایب یعنی
تایب با انکه مغفور الذنب است مثاب نیز میشود بجهة آنکه توبه نوعی از طاعات است که منتج ثواب است یا تنبیه است بر تغایر و موقع متعلقین زیرا که غفر بمعنی ستر است که مشعر است
بر بقای ذنب بی توبه روشن غیر تایب باشد و ثانی مخصوص تایب چه اول بمعنی ساتر ذنب است و ثانی بمعنی ماحی آن و توجیه صفت عقوبت در توسط آن میان صفات رحمت
ایمای است بجانب رحمت عقوبت و معقوبیت زیر آن صفات رافه بعد از آن بجهة تصریح بر وجوب توجه عباد بر او میفرماید که **لا اله الا هو** نیست هیچ خدایی که مستحق
٤ عبادت باشد مکر او که موصوف است باین صفات **الیه المصیر** بسوی او است بازکشت همه پس مطیع را بجهت ثواب خواهد رسانید و عاصی را بعقوبت عقاب خواهد
کشید محققان تفسیر آیه را بر این وجه ذکر کرده اند که غافر الذنب فضلا و قابل التوب عدلا و شدید العقاب عدلا و ذی الطول کرما و لا اله الا الله الیه المصیر فردا
بصیرا و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب الهی است که متصف باین صفات است بس واجب الابلاغ و الانقیاد خواهد بود **ما یجادل** جدل نکند **فی آیات الله**
در آیتهای خدا که قرآن است **الا الذین کفروا** مکر آنانکه نکرویدند بخدا و انکار نعمت او کردند مراد از این مجادله جدال بالباطل است که آن دفع حجج و آیات و ادحاض
براهین و اطفای نور آن است کقوله تعالی و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و اکر نه جدال که آن از برای حل عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع تشبث اهل زیغ
بان و حل مشکلات و مغامض آن از اعظم طاعات است و لهذا لفظ جدال در قول حضرت رسالت صلعم که ان جدالا فی القرآن کفر بعنوان تنکیر واقع شده و چون اهل جدال
و عناد با وجود استغراق ایشان در بغی الحی کفر و انکار مصر بودند از این جهة بر مصیبت اهل بدایشان در آمده میفرماید که **فلا یغررک** پس باید که فریب ندهد ترا
٥ **تقلبهم** کردیدن کافران **فی البلاد** در شهرها شام و یمن برای تجارات مربحه و مکاسب نافعه یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت و تمادی تنعم ایشان
بخاطر تو نرسد که من ایشانرا فرو کذاشتم چه امهال موجب اهمال عقوبت ایشان نیست بلکه باعث آنند با دست و بعد از انکه مغرور شده باشند بکثرت نعمت
دنیوی تیر و مغرور بر نور استغراقیه و نهایت طغیان رسند بچنکال عقوبت کرفتار میخواهند کشت و وبال تکذیب و نکال جدال بر ایشان خواهد رسید هم
چنانکه **کذبت قبلهم** تکذیب کردند پیش از ایشان **قوم نوح** کروه نوح مر نوح را **و الاحزاب** و کروه هی چند **من بعدهم** از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را
چون کروه ثمود و عاد و فرعون و امثال آن **و همت کل امة** و قصد کردند هر کروهی از ایشان **برسولهم** به پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان **لیاخذوه** تا بکیرند
او را و او را بقتل رسانند و او را مقتول سازند **و جادلوا** و جدال و خصومت کردند با رسولان خود **بالباطل** یعنی باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الله
من شیء و غیر آن **لیدحضوا به** تا زایل کردانند و تا چیز سازند بان سخن بیهوده **الحق** سخن حق را که واجب الابلاغ بود **فاخذتهم** پس کرفتم ایشانرا و هر
٦ کروهی را از ایشان بنوعی عقاب مستاصل **فکیف کان عقاب** پس نظر کن که چکونه بود عقوبت من ایشانرا استفهام از برای تقریر عقوبت ایشان است **و**
کذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبه ایشان **حقت** واجب شده است **کلمة ربک** حکم پروردکار تو بعقاب و عذاب **علی الذین**
٧ **کفروا** بر آنها که کافر شده از قوم تو و تکذیب تو مینمودند **انهم اصحاب النار** این بدل کل است از کلمه عذاب یعنی همچنین واجب شده است بر کفار قریش
انکه ایشان یاران دوزخ اند و ملازمان آتش میتوانند بود که محل رفع در محل نصب باشد بلام مقدر یعنی همچنانکه سزاوار شدند هلاک امم ماضیه همچنین واجب است هلاک
اینجماعت بر انکه علت واحده جامع ایشان است که آن بودن همه ایشانند از اصحاب دوزخ و آن کذب و جدال و ترک طلب و انقیاد است ایشانرا کر بنقض بدایمن کریمه
او بمقتضیه جبر طابع و عاید ببتیح و حامد و سبحانه از حمد حصر مجاوز بند و از آنجمله **الذین یحملون العرش** آنانکه بر میدارند عرش را بجهة امتثال امر او
و من حوله و آنانکه کرداکرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطواف آن مشغولند **یسبحون** تنزیه میکنند و بپاکی یاد میکنند تنزیهی که پیوسته است **بحمد**
ربهم بستایش پروردکار خود **و یؤمنون به** و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی حمله عرش و کروبیین که اخص خواص
ملائکه اند بدانکه جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه باشد بطب اللسان و صدق البیان و مصدق وحدانیت حضرت سبحانی از جدال و ترک عبادت مشرکان
٩-١٠ کراخس مخلوقات اند چه زبان در بعضی از تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده اند که حمله عرش هشت اند چهار میکویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد
علمک و چهار دیکر میکویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتکانرا امر فرماید تا صبح و شام از روی
اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند و از پیغمبر صلعم نقل کرده که پای حمله عرش در طبقه زیرین زمین قرار کرفته و سرهای ایشان از آسمانها در کذشته و [illegible]

ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و زاهد در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر پیش انداخته و اصلا چشم را بالا نمیکنند و نیز از ابن عباس منقولست که لا تفکروا
فی عظمة ربکم و لکن تفکروا فیما خلق الله من الملائکة فان ملکا من الملائکة یقال له اسرافیل زاویة من زوایا العرش علی کاهله و قدماه فی الارض السفلی و قد مرق راسه من سبع سموات و انه
لیتضاءل من عظمة الله حتی یصیر کانه الوصع تفکر مکنید در عظمت پروردگار خود و لیکن تفکر نمائید در آنچه آفریده از اصناف ملائکه بدرستیکه اسرافیل که یکی از فرشتگان
است گوشه از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او بر زمین هفتم قرار گرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و جلال حق سبحانه خود را بر هیچ حقیر
میسازد و فروتنی مینماید که گویا جثه او کمتر از جثه مرغی میگردد که او چکاوک است و این حمله عرش از هفت آسمان خاشع تر اند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خاشع
تر و ششم از پنجم تا بآسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و جمیع فرشتگان در بین این حجابها بر تسبیح و
تهلیل و تمجید مشغول اند و نیز از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش هشتاد هزار صف ملائکه اند که مشغول اند بعبادة باین طریق که دستها گرد بر گردنهای
خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل او و تسبیح او میکنند در میان طبقات آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشانرا جز خدا نداند و همه بر تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید او
سبحانه اشتغال دارند و در نهج البلاغه مذکور است که منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا ینتصبون و صافون لا یتزایلون و مسبحون لا یسأمون لا یغشاهم نوم العیون
و لا سهو العقول و لا فترة الابدان و لا غفلة النسیان یعنی بعضی از ملائکه همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان ایشان است و بعضی دیگر راکع اند که انتصاب
و استقامت ندارند و این صف حمله عرش است و هر یک صف دیگر که صفوف ایشان زایل نمیشوند و این مرتبه حافین من حول العرش است و جماعتی دیگر تسبیح کنندگان
اند که از آن ملال نمیابند و ایشان صد هزار صف ملائکه اند که در پیش حافین من حول العرش ایستاده اند و دستها راست بر چپ نهاده اند و دستهای چپ را بر راست و هر یکی
بر لغتی بر تسبیح او سبحانه مشغول اند خواب چشمها و سهو عقلها و سستی ابدان و غفلت نسیان مانع عبادت ایشان نمیشود زیرا که اینها از لوازم اجسام حیوانیه است و ملائکه
از آن منزه اند بلی بعضی از ایشان مستوی باشد و در روایت آمده که حق سبحانه عرش را از یک جوهر سبز آفریده و ما بین هر قائمه عرش تا قائمه دیگر چندان است که مرغ
سریع السیر به نود هزار سال و بروایتی یک هشتصد هزار سال قطع تواند کرد و این روایت از امام جعفر صادق منقولست و در خبر آمده که حق سبحانه چون
عرش را ایجاد فرمود خطاب بجمیع ملائکه نمود که او را بردارند ایشان از حمل آن عاجز گشتند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را امر فرمود که عرش را بردارید و بر دوش
حمله نهید جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر و گفت لا اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر را
و گفت الله اکبر عرش را برداشتند و بر دوش حمله نهادند و چون گرانی عرش بدوش حمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آنگاه این را ثنا ساخت که هر
بنده مومن که یکبار اینکلمات بگوید ثواب حمله عرش و جمله ملائکه در نامه اعمال او بنویسند و اثقال دنیا و آخرت بر او سبک گردد و مستغرق رحمت الهی گردد و جابر بن عبد الله
انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرموده که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله بشما بگویم بدانید که حق تعالی عرش را از جوهر سبز خلق
نموده و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سر است بر هر سری از آن هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار رو بود و بر هر روئی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار
زبان و از هر زبانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغت تسبیح خدا میکنند و ثواب آن را بامتان محمد میدهند و عظمت آن بمثابه ایست که خرقائیل که فرشته ایست که او را
هشتاد هزار پر است و از هر پری تا پر دیگر او هشتاد هزار ساله راه است بخاطر او گذشت که طول عرش را بداند از خدا استعانت طلبیده تا پرهای او مضاعف کردانید
تا شصت هزار پر یافت و هشتاد هزار سال پرید آخر پرهای او سست شد بار دیگر قوت طلبید تا پرهای او مضاعف کردانید
هشتاد هزار سال دیگر پرید آخر پرهای او سست شد بار دیگر قوت طلبید و هشتاد هزار سال دیگر پرید تا هشتاد هزار بار سست شد و باز از خدا امداد طلبید از
جانب عزت خطاب رسید که ای خرقائیل اگر تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز از یک قائمه عرش بقائمه دیگر نرسیده باشی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی امتان مرا امر کرده که در
سجود این تسبیح را بگویند تا ثواب خرقائیل ایشانرا باشد و عظمت حمله عرش بر وجهی است که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است و از امام جعفر صادق منقول
که هیچ چیز از عرش خائف و خاشع تر نیست و این جمله کلمات اوست که اعوذ بالله من غضب الله و اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند که چون حق سبحانه عرش را
بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه ماری را بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز از عرش جای دانگی او زیاد آمد و
هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار پر و در هر پری هفتاد هزار روی و در هر روی هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آن را
بشیعیان آل محمد میدهد اینکه تسبیح و تحمید ملائکه اگر چه متضمن ایمان ایشان است بوحدانیت او سبحانه لکن ذکر آن بعد از تسبیح و تحمید ایشان بجهت فضل و شرف ایمان
و ترغیب مردمان بان هم است و وصف ایشان باصل اجسه بجهت ترغیب ایمان است و بجهت آنکه تنبیه است بر بطلان قول مجسمه زیرا که اگر او سبحانه مشاهد حمله عرش و کروبیان
میبود نباید که متصف بایمان نمیشدند چه ایمان اعتقاد است بامری که غایب باشد نه مشاهد و چون بر سبیل مدح موصوف بایمان شده اند معلوم میشود که ایشان با
جمیع مکلفان یکسان اند در آنکه ایمان همه بطریق نظر و استدلال است نه غیر آن و طریق معرفت همه ایشان منحصر است در آن و بدانکه چون اشتراک ایمان سبب نصح و شفقت
است و اگر چه بین مشارکین تباین جنسی باشد چه مشارکت ایمان قوی مناسبات است کما قال عز و جل انما المومنون اخوة پس از اینجهت حمله عرش و سکنه آن بعد از تسبیح و تحمید
پروردگار خود و حسن عواقب مومنان از او سبحانه استدعا میکنند و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و
تصدیق نموده اند و استغفار ایشان باین طریق است که از روی ثنا میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده بهمه چیز رحمة و علما
از روی بخشش و دانش ظاهر کلام مقتضی آنست که باین طریق باشد که وسع کل شیء رحمتک و علمک زیرا که ذات او سبحانه منزه است از مکانی که لازم وسعت است لکن
اسناد فعل بصاحب علم و رحمت بجهت اغراق است بر وصف او سبحانه در رحمت و علم است بر وجهی که گویا ذات او علم و رحمت است که بهمه چیز رسیده
است تقدیم رحمت بجهت آنست که مقصود بالذات است پس حق معنی آنست که چون رحمت و علم تو بهمه چیز رسیده فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنانرا که از
۸ ذنبی که توبه کرده اند و از شرک و معاصی انابت نموده و اتبعوا و پیروی کرده اند سبیلک راه ترا که ایمان است وقهم و نگاه دار ایشانرا عذاب الجحیم
از عذاب آتش سوزان تصریح کلام بعد از استغفار بجهت تاکید است و تنبیه بر شدت عذاب و قوله للذین تابوا بمنزله تفسیر است که للذین علمت منهم التوبة و اتباع سبیلک
باین مفسر شد پس تا بعد از مشتمل بر حیثیت رحمت و علم هر دو باشد نه بغفران فقط که موجب عدم فایده ذکر علم است قبل از آن و فایده استغفار ملائکه از برای تائبان با آنکه ایشان

موعودند بغفران زیادتی ثواب و رفعت درجه ایشان و بدانکه کسانیکه میگویند که اسقاط عقوبت بعد از توبه بر سبیل تفضل است نه بر وجه وجوب تمسک باین آیه میکنند
و میگویند که اگر اسقاط عقوبت بر حق تعالی واجب میبود استغفار ملائکه از برای اهل توبه بیوجه میبود و جماعتی که قائل اند بوجوب اسقاط استغفار ایشانرا بر وجه مذکور
حمل میکنند و این مذهب اقوی مذهبین است موافق بآیات و احادیث توبه است و نیز بجهت تدارک ایمان است که ملائکه استدعا میکنند از برای مومنان
بر این وجه که ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر مومنان و تائبان وادخلهم و در آر ایشانرا جنات عدن در بوستانها با اقامت التی آن بوستانها که بمحض
فضل وعدتهم وعده داده ایشانرا بان بر السنه پیغمبران ومن صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانیکه عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران
ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا ایشان بدیدار ایشان شاد شوند و سبب زیادتی مسرت ایشان شود انک
بدرستیکه تو انت العزیز توئی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نیستی الحکیم دانا که هر چه کنی مقتضی حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن وفا بوعده است پس
۹ بنابر صدق خود ایشانرا در بهشت در آور وقهم السیئات و نگاه دار ایشانرا از عقوبات و تسمیه آن بسیئات بر سبیل مجاز است کما قال و جزاء سیئة سیئة مثلها
و میتواند بود که مراد اعمال سیئه بتقدیر مضاف یعنی نگهدار ایشانرا از جزای بدیها این کلام تعمیم بعد از تخصیص است یعنی جمیع اهل ایمانرا از جزای بدیها نگاه دار
و احتمال دارد که مخصوص باهل صلاح باشد و سیئات بمعنی معاصی یعنی نگهدار صلحاء اهل ایمانرا از خطیئات ومن تق السیئات و هر کرا نگهداری از عقوبات
یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستیکه بخشیدی او را بر رحمت خود و رسانیدی با مرکه ان پناه داری از عذاب بدیها بوسیله لطف و توفیق که مرتب است بر طلب
اهتدا بنده پس رحم کردی بر او در روز جزا و از عذاب رهانیدی وذلک و آن رهانیدن او از عقوبت معصیت هو الفوز العظیم آن فیروزی بزرگ است و ظفری
۱۰ بزرگوار چه آن مستلزم سعادت جاودانی و نعمت نامتناهی است پس احوال اهل شرک و جدال در روز جزا بیان میکند که ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند
بوحدانیت خدا و تصدیق ننمودند بنبوت خاتم الانبیاء ینادون ندا کرده شوند یعنی ندا دهند ایشانرا در دوزخ در زمانیکه بانفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان
بعتاب و ملامت بگشایند که چرا ما ابا کردیم از قبول دعوت انبیاء و در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشانرا ندا کنند که لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شمارا
اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای خود را در امروز و بعضی گویند که معنی آنست که دشمنی خدا مر شمارا در این روز بزرگتر است از
دشمنی بعضی شما بعضی دیگر در دنیا کقوله یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و ایثار لفظ مقت بر عداوت و بغض بجهة المبالغه و اشد یه آنست پس وضع آن
در موضع انکار انسب باشد و قوله اذ تدعون ظرف فعلیست که مقت اول دال است بر آن یعنی دشمن داشت خدا شمارا وقتی که خوانده میشدید الی
۱۱ الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس منکر میشدید ما چون کفار استماع این کلمات کنند قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما امتنا اثنتین
بمیرانیدی ما را دو نوبت نوبت اول نزد انقضاء آجال و نوبت ثانی در قبر بعد از زنده کردن برای سوال واحییتنا اثنتین و زنده کردانیدی ما را دو بار
بار اول در قبور و دوم در وقت بعث و نشور و ابن عباس و قتاده و ضحاک بر آنند که اماتت اولی در اصلاب آباست وقتیکه نطفه بودند و اماتت دوم در دنیا
و احیاء اول در دنیا برای تکلیف و احیاء دوم در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا بمیرانیدی و نظیر آنست قوله تعالی کیف تکفرون
بالله وکنتم امواتا تا آخر آیه و جبائی گفته که مراد نه احیا بعث است بلکه احیاء و اماتت اولین در دنیا است و دوی دیگر در قبر و در تبیان آورده که اماتت اولی در
وقتی بود که ذریت آدم را از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان فرا گرفت و میرانید و اماتت ثانی در دنیا و احیاء اول در وقتی که در رحم نطفه بودند و احیا
دوم در بعث و نشور و قول سدی و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوال است و از اکابر منقولست که اهل بیت بر آنند که سوال قبر و احیاکه در این باب
از طرق موافق و مخالف ماثور است موید این قولست و از آنجمله قصه فاطمه بنت اسد که ام امیرالمومنین ع دلالت صریح دارد بر آن چنانکه در سوره البقره سمت گزارش یافت و
در حدیث مشهور القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هم دلیل است بر آنچه این وقتی منصوص است که صلحه قبر زنده کرده حاصل شود و حاصل که کفار بعد از مشاهده
عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکر آن بوده باشند از سوال قبر و بعث و نشور و گویند که فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود که از جمله آن تکذیب
۱۲ بعث و سوال قبر بود فهل الی خروج پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود پس هیچ طریقه هست که از آن
سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شده بهشت رسیم مراد ایشان از این قول قبول توبه و ایمان باشد و این کلام از فرط قنوط و دعاهت و تحیر گویند و گفته اند معنی آنست که آیا
بعد از اعتراف گویند که آیا ما را رجعتی باشد از دوزخ به دنیا تا در آن بطاعت و عبادت مشغول شویم چون در علم الهی مذکور گشته که اگر ایشان بعد از رجوع همان طریق کفر سپر کرا
اختیار خواهند داد چنانکه فرموده و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه از اینجهت تجهیب ایشان نموده از منتهی خود گوید ما بتوسط فرشتگان بر سبیل توبیخ که ذلکم اینعذاب
و نکال که ملازم حال شماست بانه بسبب آنست که چون اذا دعی الله خوانده میشد خدا وحده در حالتیکه یکتا است یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قائل میشدند کفرتم
کافر میشدید بیکتائی او و میگفتید اجعل الآلهة الها واحدا وان یشرک به و اگر شریک آورده میشد بخدا یعنی اگر ابنای جنس شما شریک بخدا میآوردند تومنوا
گرویده میشدید شما بان شرک فالحکم لله پس امر و فرمان روائی و کارگذاری مر خدایراست که مستحق عبادت است و هذا حکم فرموده است بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی
۱۳ العلی خدائی که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک با او دهند و اشیاء امثال و انداد با او کنند الکبیر بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت نظیر و امثال او را کنند پس از کمال
بیان وحدت و کمال قدرت خود در این آیه میفرماید که هو الذی وی آن خدائی که بقدرت کامله خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانها که دال است بر وحدت و قدرت او
وینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی باران که سبب روزی شما است [illegible] اشتغال مینماید و این تسمیه
۱۴ بیان اسم مسبب و ما یتذکر و پند نمیگیرد بوجود منکر بدان آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدا یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت و عبادت او
آورد و تفکر او در آنچه توجه بانکرده چه اهل عناد و انکار نظر در آیات توحید نکنند و بان متعظ نمیگردند از اینجهت ایشانرا از نظر عاطفت انداخته با اهل انابت خطاب
میکند که فادعوا الله پس بخوانید خدا را و پرستش او و قیام نمائید مخلصین در حالتیکه پاک سازندگان باشید له الدین مر او را طاعت و عبادت را از شرک و ریاء
۱۵ ولو کره الکافرون و اگر چه کراهت داشته باشند ناگرویدگان اخلاص شما را چه ایشان بر نعمت ایمان کافر اند و شما بر آن شاکر پس لا جرم ایشانرا از شما نفرت باشد
کلام آنست که میباید کراهت کفار که دشمن شما اند مانع آن نشود که شما پرستش خدا کنید که مستحق عبادت است و شما را در دین مرتبه عالیه هست در عقبی [illegible]

رسانند چه روز رفیع الدرجات بعد از بنده درجهای عالی و پایه های ملائکه و انبیا و اولیا و نیز اهل ایمان و شبهه نیست در آنکه تفاوت درجات میان مخلوقات نفید معرفت
وطاعات است یعنی هر چند معرفت و سیر بیشتر باشد و نسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا از درجات اولیا و ملائکه بلندتر کرده اند و درجات اولیا از درجات
ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان نیز همین تفاوت درجات ثواب میان مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت و بعضی گویند که رفیع الدرجات بمعنی رافع السموات است یعنی
خدا بر دارنده آسمانها است فوق یکدیگر تا عرش و میتواند بود که بمعنی مرتفع الصفات باشد یعنی صفات او اعلی است از آنکه عزت وی در امثال آن توانند بود ذو العرش
خداوند عرش عظیم است و خالق آن و پیش بعضی ذو العرش بمعنی ذو الملک یعنی خداوند سلطنت و پادشاهی است و تخصیص این وصف بذکر تنبیه است بر عظمت
او سبحانه از جهت معقول و محسوس که ذات سبحانه بی نظیر است در الوهیت چه هر که در صفات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و مقامات جمیع مخلوقات بسبب قدرت او
باشد و عرش که اصل عالم جسمانی است در قبضه قدرت او باشد چگونه عزت و شرکت با او توانند در هیچ نوع شخصی دعوی ربانی با او توانند نمود و بعد از تقریر توحید بمبحث
نبوت مینماید باین وجه که یلقی الروح و این خبر رابع مبتدا است که آن ضمیر مرفوع منفصل است و خبر ثانی و ثالث آن رفیع الدرجات ذو العرش است و میتواند بود که هر یک از
این اخبار خبر مبتدای محذوف باشد و بر هر تقدیر معنی آنست که او می افکند وحی را من امره از فرمان خود و تسمیه آن بروح بجهت آنست که آن سبب حیوة قلب است با شرع همچنانکه
روح سبب حیوة بدن است و من از برای بیان روح است یعنی القا میکند امر خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و گفته اند که مراد بروح
قرآن است یا روح که منزله و نزد حق تعالی جبرئیل است یا نبوت یعنی خالق را آنست که منصب نبوت و مرتبه رسالت بهر که میخواهد از اهل استحقاق اعطا میفرماید لینذر تا بیم کند
۱۵ آنکسی که وحی با و منزل شده مردمان را یوم التلاق از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین با اهل آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین
باهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالمان ملاقات نمایند یا هر عاملی ملاقی عمل خود شود و بر جمیع تقادیر مراد بروز قیامت است
یوم هم روزی که بندگان بارزون بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکار باشند بر هیچ وجهی که هیچ چیز نباشد که بپوشد ایشان را و چنانکه در حدیث آمده که یحشرون
عراة حفاة غرلا یعنی مکلفان محشور شوند برهنه و بی پای و ختنه ناکرده و محتمل است که بروز ایشان باعتبار ظهور سرایر و اعمال باشد یعنی امور خفیه و اعمال قبیحه ایشان در آنروز
ظاهر کردد پس بجهت تقریر بروز بیفزاید که لا یخفی پوشیده نشود در آنروز علی الله بر خدا منهم از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی یعنی
علم او بهر یک از اعمال و عمال رسیده باشد پس حق همه را جزا دهد بنابر قول اخیر عدم خفای اعمال ایشان بر او سبحانه اگر چه مقید بروز نیست بلکه در حالت عدم
بروز نیز بر او مخفی نیست اما چونکه ایشان در دنیا توهم میکردند که هر گاه بحیطان و حجب مستور شوند خدا ایشان را نبیند و اعمال ایشان بر او مخفی باشد کقوله تعالی ولکن ظننتم ان الله
لا یعلم کثیرا مما تعملون از این جهت میفرماید که در روز قیامت بجهت زوال انکشاف ایشان بر وجهی باشد که توهم اینمعنی نکنند و شبهه بر ایشان ظاهر شود که خدا تعالی بر جمیع سرایر ایشان
عالم است و دیده اند که خود سبحانه در آنروز همه مردمان را در تل سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس اول چیزی که بزبان تکلم نماید این باشد که ندا کند بهمه ایشان لمن
الملک الیوم مر کراست پادشاهی و فرمان روائی امروز چون همه کفار در آنروز بوحدانیت او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب جمیع مؤمنان متفق الکلمه
۱۷ شده گویند لله الواحد خدایراست که یکتا است و بی همتا در کار کدائی و فرمان روائی القهار شکننده جمیع مدعیان و مانعان در پادشاهی و گویند که چون ندای لمن الملک
الیوم برآید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب نماند پس او سبحانه بذات خود جواب ندا داده گوید که لله الواحد القهار علی التقدیر فایده این اخبار اظهار وحدانیت
کمال سلطنت قاهره است و محمد بن کعب قرظی گفته که این ندا بین النفختین باشد هنگامی که همه خلایق فانی شده باشند و چون هیچ حیی نمانده باشد مکونات بر زوال او هم خود جواب
دهد که لله الواحد القهار و اشکال خالی از ضعف نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد در حینی که روز عبادتمان بود و بعد از انکه مخصص
پادشاهی باین روز با آنکه لیس خالی در ازل و ابد با طول است باین جهت آنستکه در آنروز هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند همچنانکه بحسب ظاهر در آنروز این دعوی میکنند
و نباید دانست که مراد از لمن الملک ملکی است که بی تملیک مملک باشد پس منافات نداشته باشد با اعطای ملک عظیم بر پیغمبران و سایر مؤمنان و با وجود این وقت ندای لمن
الملک در روز قیامت است و ملکت ایشان در روضه جنت پس تنافی بینهما منتفی باشد و بعد از تقریر اختصاص ملک بخود تعالی اینطور آنحضرت که الیوم تجزی امروز پاداش
داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بانچه کسب آن کرده از اعمال حسنه و از افعال سیئه لا ظلم الیوم هیچ ستمی نیست در آن روز پس نه ثواب کسی کم کرده از عمل شایسته
۱۸ او باشد نه عقاب شخصی زیاده بر فعل ناپسند او نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه کنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستیکه خدای سریع الحساب زود شمار
است یعنی مشغولی او بحساب کسی باز ندارد او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه کرده هر یک را باستحقاق خود رساند و در بعضی تفاسیر آورده اند که
حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی در آنروز گوید که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچکدام از اهل بهشت و دوزخ را که ستمی بر غیر کرده باشد که به بهشت
و دوزخ در آید تا که انتقام آن ظلم از او بکشم و او را بان قصاص کنم بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که الیوم تجزی الی آخر الآیه پس حضرت رسالت را امر بتخویف
عباد میفرماید از این روز و میفرماید که وانذرهم و بیم کن کافران را و برسان یوم الآزفة از روز قیامت و تسمیه آن با زفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه ازف
بمعنی قرب است و میتواند بود که آزفه صفت خطه محذوف باشد که بمعنی امر عظیم است و تقدیر کلام اینکه یوم الخطة الآزفة یعنی بترسان ایشان را از وقت امر عظیم
که نزدیکست مشتمل آن مراد زمان مشارفه ایشان باتش دوزخ اذ القلوب آنوقت که دلهای مردمان لدی الحناجر نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلها
۱۹ از فزع از جای خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا اصحاب آنها با ساکن شوند و نه بر آیند تا خلاصی یابند کاظمین در حالتیکه
کربر آمده کان باشند از غم و اندوه و این حالت از اصحاب قلوب است زیرا که معنی کلام بر طریق اضمار است و تقدیر کلام اینکه اذ قلوبهم لدی الحناجر هم کاظمین علیها
و میشاید که حال باشد از قلوب یعنی دلها در آنروز از غم و اندوه پر باشد و بنابر این ایراد مضمون جمع سالم بجهت وصف قلوب است بچیزی که آن از افعال عقلا است
زیرا که کظم از فعل ذوی العقول است و مثل اینست قوله تعالی رایتهم لی ساجدین و قوله فظلت اعناقهم لها خاضعین و میتواند بود که حال باشد از انذرهم و تقدیر کلام
اینکه و انذرهم مشارفین للکظم یعنی بیم کن کفار را از روز قیامت در حالتی که ایشان مشرف باشند بخشم فرو خوردن در آنروز ما للظالمین نیست مر ستمکاران را در آن روز
من حمیم هیچ خویش مشفق و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت دلالت است بر علت عذاب ایشان یعنی بسبب ظلم و تعدی اتخاذ حق کافران را در آنروز هیچ خویشی
۲۰ مهربان نباشد که عذاب را از ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه درخواه کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بعز قبول رسد و بدانکه مراد نفی

شفاعت و اطاعت است نه اطاعت فقط که مستلزم وجود شفیع است زیرا که شفعا اولیا خدا باشند محبت و رضا ایشان نسبت بشخصی فرع محبت و رضا او سبحانه
است با تکبر و شبهه نیست در آنکه محبت و رضا حق سبحانه با اهل شرک منتفی است پس محبت و رضا شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد در آن هنگام ایشان را هیچ شفیعی نباشد
کقوله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله و ما للظالمین من انصار و دیگر آنکه شفاعت مخصوص است مکرر در زیادتی تفضل و اهل تفضل اهل ثواب اند نه غیر ایشان
کقوله و یزیدهم من فضله و چون مشرکان حظی از تفضل ندارند پس هیچ شفیعی نداشته باشند و مؤید این قول مذکور است آنچه از حسن بصری منقول است که والله ما
یکون لهم شفیع البته و نفی شفیع اگر چه مستلزم نفی صفت است اما انضمام آن بموصوف جهت تصریح است بعدم مطلوب مشرکان چه مقصود ایشان شفیعی است که
مطاع باشد و قوله یعلم خائنة الاعین خبر خامس مبتدا است که آن ضمیر هو الذی است و لکن چون میان علت خبر رابع که یلقی الروح است متحرک شده بلحوق
قیامت از این جهت از اخوات خود دور افتاده یعنی او میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن عبارتست از آنکه دزدیده بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن
بآن و ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد او بر نهانی روی نگرد و بنابر حدیث مشهور النظرة الاولی
لک و الثانیة علیک خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و شبهه نیست در آنکه قول اول اعم است و اولی پس غمز بمعایب مردمان و کذب در رؤیت و عدم رؤیت و بخفا
نگریستن در زینت مؤمن داخل خائنة الاعین است و باید دانست که میتواند بود که خائنة الاعین از قبیل اضافه صفت بموصوف باشد بلکه از اضافه مصدر باشد بمعنی
۲۱ چون کاذبه و لاغیه و عافیة که بمعنی کذب و لغو و معافات است پس معنی آن باشد که او میداند پنهان نگریستن چشم را در آنچه حرام است رؤیت آن و ما تخفی الصدور
و آنچیز را که پوشیده کرده اند سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از آن اهل شرک را الزام مینماید باینکه و الله یقضی بالحق و خدا
حکم میکند براستی در جزای هر کار از بد و نیکوکار زیرا که او مستغنی است از ظلم و تعدی و الذین یدعون و آنان که میخوانند یعنی میپرستند مشرکان من دونه
بجز از خدا لا یقضون حکم نمیکنند بشیء بچیزی زیرا که جماداند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور باشد نکه بجهت تقریر علم خود بخیانت چشم و حکم کردن بطریق حق
۲۲ و وعید اهل شرک بر قول و فعل و تعریض بحال معبودان ایشان میفرماید که ان الله بدرستیکه خدای بحق هو السمیع او است شنوا بگفتار بندگان البصیر بینا
بکردار ایشان و نیز بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید که او لم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمینمایند مشرکان قریش فی الارض در زمین شام و یمن برای تجارت
فینظروا کیف کان پس به بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا من قبلهم سر انجام آنانی که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عصیان چون عاد
و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان در ممر ایشان است کانوا هم اشد منهم بودند آن پیشینیان سخت تر از ایشان قوة از جهت توانائی یا از وجه قدرت و تمکن و آثارا
و از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمین که حد و رایشان است چون قلاع عالیه و حصون مرتفعه و بلاد عظیمه و سایر علامتهائیکه دلالت بر قدرت و قوت ایشان
و ایراد ضمیر فصل در اینمقام با آنکه شرط او آنست که بین المعرفتین باشد بجهت مشابهت افعل من است بمعرفه در امتناع دخول لام بر او و بدانکه محتمل است که آثارا
بمعنی اکثر آثار باشد از قبیل متقلدا سیفا و رمحا یعنی سرائها و شهرها و امثال و عده ایشان بیشتر بود از ایشان فاخذهم الله پس با وجود اینها بگرفت خدا
ایشان را بذنوبهم بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب و انواع عقوبت و نکال هلاک ساخت و ما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب خدا من
۲۳ واق هیچ نگهدارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذلک این گرفتن و عذاب کردن بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که بودستی
می آمدند با ایشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای بینه و معجزات ظاهره با احکام واضحه فکفروا پس نگرویدند و انکار ایشان کردند فاخذهم
الله پس بگرفت خدا ایشان را و معاقب گردانید انه قوی بدرستیکه خدا توانا است و متمکن بر هر امر ممکن که از جمله آن اخذ کردن و هلاک گردانیدن اهل شرک
۲۴ و تکذیب امت شدید العقاب سخت عقوبت بر ایشان و چون اهل شرک را از این مقوله اعتبار نگرفتند پس بجهت تربیت تنبیه ایشان با قصه موسی و فرعون میکند
۲۵ بر ابو جهل که و لقد ارسلنا موسی و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را بآیاتنا بنشانهای خود یعنی آن نه معجزه که با و عطا فرموده بودیم و سلطان مبین
و حجتی ظاهر و هویدا که با آن بر خصم غالب شد و آن عصا است یا شکافتن دریا و افراد آن بذکر با آنجهه تفخیم و تعظیم آنست یا بجهت تغایر وصفین و محتمل است که مراد
از او ادله توحید باشد و مبانی معجزه یعنی موسی را با ادله توحید و معجزات غالبه فرستادیم الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لا فرعونیت
منزه و هامان و هامان که وزیر وی بود و قارون و بقارون که مقرب و مستشار او بود و تخصیص این سه کس بذکر با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث
بود بجهت آنست که بجهت و عناد ایشان بیشتر بود و مع هذا سایر مردمان اتباع ایشان بودند و منقاد امر ایشان القصه موسی ایشان را بحق دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان
بجهت تمویه کردند اظهار معجزه را نمودند ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فقالوا پس گفتند که او ساحر جادو کننده ایست یعنی آنچه از خارق عادت بما
۲۶ مینماید از روی سحر است کذاب دروغ گو بیست در آنچه میگوید که من خدا هست و من فرستاده وی فلما جاءهم بالحق پس چون با ایشان آورد دین درست و راست را
که توحید است من عندنا از نزد ما با دلائل واضحه و حجج باهره بر ایشان اثبات حقیت اسلام نمود ایشان بعد از الزام حجت در انکار افزوده قالوا گفتند با تباع خود
اقتلوا بکشید ابناء الذین آمنوا معه پسران آنکسانی که ایمان آورده اند معه با موسی قبل از این مذکور شد که پیش از ولادت موسی اهل نجوم بفرعون میگفتند که در این سال
از بنی اسرائیل شخصی پیدا خواهد شد که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنابر این فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد شود او را بکشند و چون
مصلحت در اینوقت موسی ع دعوی نبوة کرد باز آرای فرعون چنان دید که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند تا شکسته بال و پریشان حال شده معاونت موسی ع ننمایند
پس باز اعوان خود را بقتل امر نمود و لهذا از ابن عباس منقول است که اقتلوا ابناء بمعنی اعیدوا علیهم القتل کالذی کان اولا یعنی باز رجوع کنید بر ایشان بکشتن
همچنانکه پیش از این ایشان را میکشتید و استحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند حق سبحانه ایشان را
بار دیگر بدم و ضفادع و طوفان و جراد و غیره بر طریقی که در ما تقدم سمت گزارش یافت مبتلا ساخت و این کید بر ایشان واقع شد و ما کید الکافرین و نیست
۲۷ مکر با کرو بدکان نسبت با ایشان و سایر مؤمنان الا فی ضلال مگر در بیراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شد و فایده مراد ایشان از آن حاصل نگشت وضع
مظهر در موضع مضمر بجهت تعمیم حکمست و اشعار بر علت آن القصه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی پیغمبر است و از قتل او مقهور و مشیت ایشان بجهت خوف و ظهور عجز او بر
مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل او میشد ارکان دولت او اراده ایشان را میدیدند منع او کرده میگفتند که او مرد ساحر است و پیدا است که از دست او چه خیزد

واگر او را میکشی دعا با خواهند گفت که فرعون بجهة آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وقال فرعون وگفت فرعون مر قوم خود را ذرونی اقتل
موسی بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند مبادا که شکایت نزد خدای خود کند و از او خللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم گو شکایت کن
باخدای خود کند ولیدع ربه وگو بخواند خدای خود را تا نصرت بمن رساند تا مرا از کشتن او منع کند این از آن است که فرعون از نبوت و آیه او بخوف بود
بمویه است بر قوم تا اشارت کند با آنکه او را نکشید پس گفت اگر نکشم انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه مبدل و متغیر سازد کیش شما
و مردمان را از پرستش من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کند بسبب عون او فی الارض در زمین مصر الفساد تباهی و فتنه و آشوب حفص
نصب یا و کسر ها میخوانند یعنی ظاهر سازد موسی در این بلد فساد را چه وقتی که توابع او بسیار شود تا تمامه مقام مقاتله در آیند و بین الفریقین محاربه و مقاتله
واقع شود و آن منجر بتعطل مزارع و مکاسب معاش شود و نظام امور هرج مرج گردد و چون خبر قول فرعون بموسی علیه السلام منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و فرعونیان شادان
کشتند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را انی عذت بدرستیکه من پناه گرفتم بربی و ربکم به پروردگار خود و پروردگار شما من کل متکبر از
٢٩ شر هر گردنکشی که بجهة تجبر و استکبار لا یؤمن بیوم الحساب ایمان نیارد بروز شمار تا شر او را از من دفع کند تصدیر کلام بان بجهة تاکید است بر آنکه سبب دفع
شر پناه گرفتن است بحضرت عزت و تخصیص اسم رب بجهة آنست که مقتضاء او تربیت است و حفظ نفس است و اضافه رب بخود و ایشان بجهة حث ایشان است
بر موافقت خود در استعاذه و عدم تصریح با اسم فرعون و ایراد عنوان بذکر وصفی که شامل او است و غیر او بجهة تعمیم استعاذه است و رعایت حقوق تربیت
تکبر و استکبار بجهة آنکه دلالت آن اکثر است بر فرط ظلم و طغیان و وصف او بتکبر و تکذیب بروز حساب اشعار است بر آنکه اجتماع تکبر و تکذیب روز محاسبه
و عدم مبالاة بعاقبت از اسباب قساوت او بود و جرأت نمودن بر حضرت عزت و بندگان او و چون مبالغه فرعون در این باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان
٣٠ بی تاب شدند و کشتی صبر بعز باب اضطراب افتاد وقال رجل مؤمن و گفت مردی که گرویده بود بموسی علیه السلام من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی حزبیل و مدتی
مدید بود که یکتم ایمانه میپوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او و گویند این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بوده و نام حبیب یا شمعون بوده و من آل فرعون صله
یکتم است نه صفت رجل یعنی مرد مؤمن که کتمان ایمان خود مینمود از آل فرعون و اصح و اشهر آنست که آن حزبیل است که ابن عم فرعون است و در روایت واقع شده
که مشخص سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد و از ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق صلوات الله و سلامه علیهما مرویست که التقیة من دینی و دین آبائی ولا دین
لمن لا تقیة له والتقیة ترس الله فی ارضه لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل تقیه از دین منست و دین آبای من و دین ندارد هر که او را تقیه نیست و تقیه سپر خدا
است در زمین او که بآن سهام مضرت و سهو آفات مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میگشت از ابن عباس منقولست که از آل
فرعون غیر از حزبیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان بموسی نیاورد حاصل که حزبیل چون دید که فرعون بنا در تکاپوی قتل موسی انداخت زبان
انکار بگشاد گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید ان یقول برای آنکه میگوید که ربی الله آفریدگار من خدای بحق است نه غیر او
وقد جاءکم و حال آنکه آورده است بشما بالبینات معجزات روشن و هویدا من ربکم از نزد پروردگار شما که دلالت تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا
بمار دها و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه براهین ظاهره اصلا در امر او تاملی و تفکری نمینمائید و ذکر آن قبل از قول بجهة دلالت است بر علت قتل چه اگر قول
مصدق بان نمیبود معلوم نمیشد که علت قتل او ایمان است و محتمل است که محل نصب جمله بر ظرفیت باشد یعنی آیا مرد را میکشید در وقتی که از او قول
توحید میشنوید ربی الله از قبیل صدیقی زید است که دال بر حصر است و بدانکه این کلام مصرح است بر انکار عظیم و تبکیت شدید چه مال معنی آن
راجع است که آیا مرتکب فعل شنیع میشوید که او قتل نفس محرمه است و حال آنکه علت ارتکاب شما این نیست مگر کلمه حقه او که ربی الله است با آنکه او بر صدق دعوی
خود اکتفا به بینه واحده نمیکند بلکه بینات متعدده می آورد از جانب کسی که پروردگار شما است و اضافه رب با ایشان بجهة استدراج ایشان است باعتراف و تلیین جناح
دگر صوره ایشان بعد از آن بر ایشان احتجاج نموده بر سبیل احتیاط و تقسیم بر این وجه که وان یک کاذبا و اگر او باشد دروغ گو فعلیه کذبه
پس بر او است وبال دروغ او و نکال عقوبت آن که آن قتل او است وان یک صادقا و اگر باشد راست گوی پس لا اقل یصبکم برسد بر شما بعض
الذی یعدکم پاره از آنچه شما را از آن وعید مینماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد پس بلا شبهه بعضی از آن بشما رسد این کلام مبالغه است در تحذیر و اظهار
انصاف و عدم تعصب و آن ایشان نمودن بقولی که اقرب است بتسلیم ایشان و لهذا کذب او را بر صدق مقدم داشته خلاصه کلام آنست که او و شما را اهلاک دنیا و عقوبت
عقبی توعد مینماید پس اگر صادق باشد در این امر لا اقل هلاک دنیا که بعضی از آنست بشما رسد و گویند استعمال بعض درین مقام در موضع کل بجهة تلطف است
در خطاب و توسع در کلام و مراد کل است و نیز بجهة لطف خطاب است آنکه بر سبیل تعریض گفته که ان الله بدرستیکه خدا لا یهدی راه راست نمینماید یعنی توفیق
نمیدهد براه صواب بوسیله بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد من هو مسرف کسی را که از حد در گذشته است و بنهایت طغیان رسیده
٣ کذاب دروغ گوی در دعوی خدائی و میتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدا راه صواب نمینماید بکسی که از حد خود قدم بیرون نهاده باشد
و بدروغ دعوی کند نبوت است مراد آنست که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود و در دعوی نبوت کاذب خدا او را راه راست نخواهد نمود و اهلاک
خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست و میشاید که مراد حزبیل معنی اول باشد و معنی ثانی را بخیال ایشان در آورده باشد بجهة تلیین شکیمه ایشان و احتمال
دارد که ابتداء کلام مقول قول حزبیل نباشد بلکه کلام حق سبحانه باشد که بجهة تنبیه امت پیغمبر خود را گفته باشد و بعد از آن باز بر سبیل حکایت فرموده که حزبیل
گفت یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهرین در حالتی که غالب باشید بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان
فی الارض در زمین مصر بوجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدا ان
جاءنا اگر بیاید بما جهة قتل موسی یعنی متصدی امری مشوید که مظنه زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا
پیرامون آن نگردید و دست تعدی از او کوتاه کنید از خال نفس خود در مسلک ایشان بجهة قرابت و یا بسبب آنکه مساهمست با ایشان در آنچه ایشان را با آن
نصیحت میکند و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قال فرعون گفت فرعون مر حزبیل و جمعی دیگر که نزد او بودند ما اریکم دلالت نمیکنم

شما را براهی الا ما اری مگر آنچه میبینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سر بسر من در این امر با ظاهر
موافق و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میبینم بشما میگویم وما اهدیکم و نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی که عالم بصواب دید
٣١ آن شبهه نیست و آنکه فرعون در این قول کاذب بود چه او مستیقن بود بنبوت موسی و آیات او و از این مرد در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او و لکن اظهار تجلد می
نمود تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود و دیگر آنکه مردی قتال و سفاک بود و اندک چیزی حکم بقتل میکرد پس اگر نه بجهة خوف او میبود جرات میکرد در قتل
کسی که میدانست که او در صدد هدم پادشاهی او است و اراده آن دارد که طنطنه دگرگونه عظمت او را بر هم شکند القصه حزبیل که این سخن بشنید باز دیگر بجهة
ایمان او در تموج شد ما ندار قوم مشغوش شد کما قال عز من قائل وقال الذی امن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یعنی حزبیل یا قوم انی اخاف علیکم
ای گروه من بدرستیکه میترسم بر شما بجهة تکذیب موسی و قصد قتل او مثل یوم الاحزاب مثل روز هلاکت امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب
٣٢ جماعتی باشد که قبل از این تکذیب رسل خود کردند و عدم احتیاج یوم بجمع بجهة اضافه آنست بصیغه جمع و تفسیر مضاف الیه بقوم نوح و عاد و ثمود کما قال مثل
داب قوم نوح یعنی از روز عذابی که مانند عذاب و جزای عادت گروه نوح باشد مراد عذاب طوفانست که بسبب عادت ایشان بر اصرار ایذا و تکذیب انبیا رسید
و میتواند بود که مراد از داب عادت و سیرت باشد بر عذاب کفار و بنا بر این احتیاج بتقدیر مضاف نیست یعنی میترسم بر شما از مثل عادت خدا که جاری گشته بود بر قوم نوح
٣٣ بجهة تکذیب و ایذای انبیاء و عاد و مانند جزای داب قوم عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند و ثمود و قوم ثمود که بصیحه و لعنه فجاءه هلاک شدند والذین
من بعدهم و آنانی که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعد از ایشان بعذاب ظلمه گرفتار شدند وما الله
٣٤ یرید نیست خدای تعالی که خواهد ظلما للعباد ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال قبیحه و
افعال شنیعه مستوجب آن شده اند پس شما نیز ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید این ابلغ است از آیه و ما ربک بظلام للعبید از جهت نفی حدوث تعلق اراده
او بظلم زیرا هر گاه که از اراده ظلم بعید باشد پس از نفس ظلم ابعد خواهد بود و اصح است بر قاعده مذهب مجبره که قایلند با آنکه هر ظلمی که واقع میشود باراده خدا است
ع و بعد از تخویف ایشان از هلاکت دنیویه تحذیر ایشان مینماید از عقوبت اخرویه بر این وجه که یا قوم انی ای گروه من بتحقیق که من اخاف علیکم میترسم بر
٣٥ شما یوم التناد از عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامت است و تسمیه آن بتنادی بجهة آنست که در آن روز بطریق استغاثت یکدیگر را خوانند و هیچ
کدام بفریاد هم نرسند یا آنکه نصائح اهل ظلم بکلمه ویل و ثبور باشد و یا در آن روز ندا کنند که فلانکس سعید است که هرگز سمت شقاوت نپذیرد و فلان شقی
که من بعد بوی سعادت نرسد یا اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الی آخر الایه و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا
علینا من الماء و مما رزقکم الله چنانکه در اعراف گذشت و یا بعد از حساب ندا کنند که یا اهل الجنة خلود لا موت و یا اهل النار خلود لا موت یا در این روز هر
کس بامام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوم تولون روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب مدبرین در حالتی که باز گشتگان باشید
از آنجا بسوی دوزخ یا در حینی که فرار کنندگان باشید از جانب دوزخ یا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ و اگر چه آن فرار فایده ندهد شما را چه
باز شما را بدوزخ کشند مالکم نیست شما را در این روز من الله از عذاب خدا من عاصم هیچ نگهدارنده که دفع آن عذاب نماید و شما را در حفظ و حمایت
خود گیرد و من یضلل الله و هر که خدا فرو گذارد در ضلالت بجهة اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم تامل و تفکر در حجج روشن و اشکار فما له پس
٣٦ مر او را من هاد هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس که خدا او را از راه بهشت بگرداند پس هدایت هیچکس بهشت نخواهد رسید ولقد جاءکم
یوسف و بدرستیکه آمد بشما یوسف بن یعقوب من قبل پیش از موسی بالبینات بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول او و وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که
موسی همان فرعون زمان
فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه اسبی قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا بوی ایمان آورد و بعد از موت او از دین
او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس حزبیل گفت که یوسف پیش از این زمان بشما آمد با معجزات بینه که از آن جمله احیاء فرس بود و شهادت طفل بر برائت او از خیانت
و بعضی گفته اند که موسی از اولاد یوسف بود و خدا اسباط یوسف صد بود که آن یوسف بن افرائیم بن یوسف بود بیست سال پیغمبری فرمود و مدت بیست سال در میان
ایشان دعوت کرده معجزات با ایشان نموده بود و نگرویدند پس حزبیل از آن خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فما زلتم فی شک پس همیشه بودید در شک مما
جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از توحید و احکام دینیه و امور شرعیه حتی اذا هلک تا آنکه چون فوت شد قلتم گفتید با یکدیگر بدون حجتی و برهانی
بلکه بمحض تقلید و تصمیم عزم بر تکذیب رسل که لن یبعث الله هرگز نخواهد انگیخت خدا من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نموده
قول او را بسمع قبول اصغا نکردیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهة خوف آنکه قول او نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شدید و در غوایت
و ضلالت ماندید کذلک همچنانکه شما بجهة اسراف و ارتیاب گمراه گشتید همچنین یضل الله گمراه میگرداند خدا یعنی در بوادی ضلالت فرو میگذارد من هو
٣٧ مسرف هر که را از حد در گذشته است در عناد و انکار مرتاب شک آرنده در آنچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید و نبوت بجهة توغل وهم و انهماک
تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات باهره الذین یجادلون و این بدل من موصول است که در معنی جمع است یعنی فرو میگذارد در گمراهی آنانی را که جدال میکنند
با پیغمبران فی آیات الله در دفع آیتهای خدا و پوشیدن آن بغیر سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که آمده باشد با ایشان بلکه بتقلید یا شبهه داحضه کبر بزرگست
جدال ایشان مقتا از روی بغض و عداوت عندالله نزد خدای تعالی وعند الذین امنوا و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول یعنی خدا دشمن میدارد
جدال ایشان را و بر ایشان لعنت میکند و مؤمنان نیز دشمن ایشانند و از ایشان بیزاری مینمایند کذلک همچنانکه مهر نهاد خدا بر قلوب این جماعت تا علامت کفر ایشان باشد
٣٨ همچنین یطبع الله مهر مینهد خدا بجهة نشانه کفر علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی که از فرمان بردار مر کشنده باشد جبار گردنکش که خود را از غیر برتر
داند تا بدان مهر و علامت فرشتگان امتیاز نمایند میان ایشان و مؤمنان و معنی طبع در اول سوره البقره بر وجهی که بوده ذکر یافته حذف آنکه جایز است که الذین
مرفوع المحل باشد با بتداء و خبر او کبر بر تقدیر حذف مضاف که مرجع ضمیر کبر باشد یعنی جدال الذین یجادلون کبر و احتمال دارد که خبر او بغیر سلطان اتیهم باشد
بتقدیر ضمیر مرفوع و فاعل کبر لفظ کذلک و مقدر کذا الذین یجادلون فی آیات الله یعنی مثل آن الجدال ... یطبع الله کلام

مسانفت باشد است چون حزبیل موعظه و نصیحت را بانجام رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمان را بامر دیگر مشغول گردانید و
قال فرعون و گفت فرعون بوزیر خود که یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن بفرمای تا بنا کنند از برای من صرحا بنای بلندی و او را شیر کرد
39 آجر لعلی شاید که من ابلغ الاسباب برسم براهها یا بطریق موصله اسباب السموات این بیان اسباب اولست و در ابهام آن قبل از ایضاح و اکتفا
بدکر ثانی تفخیم است بیان آن و تشویق سامع بمعرفت یعنی برسم براهها آسمانها یا بدرها آن تا بمنازل آن تا بجهت آن از آسمانها یا شما دیگر روم فاطلع بر
مطلع شوم بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی را در خبر دادن از خدای آسمان و
40 انی لاظنه و بدرستیکه من گمان میبرم موسی را کاذبا دروغ گو در دعوی رسالت یا در انکه او را خدائی هست که آفریدگار آسمانها است مراد او از این گفتار
تلبیس او بود بر جهله قوم چه او عالم بود بآنکه ... پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی از اینحال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که
غمگین مشو و ببین که با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه آنرا بعد از ساختن خراب کرد چنانچه تفصیل آن در سوره القصص مذکور شد و کذلک و هم
چنانکه شیطان آراسته میکرد اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار هم چنین زین لفرعون آراسته شد یعنی شیطان آراسته برای فرعون سوء
عمله بدی کردار او را کما قال و زین لهم الشیطان اعمالهم و صد و باز داشته شد یعنی ابلیس او را باز داشت عن السبیل از راه راست و طریق صواب و ما
کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس آن بر قوم یا کید او در ابطال آیات موسی الا فی تباب مگر در زیانکاری و تباهی و
41 قال الذی آمن و گفت آنکه گرویده بود یعنی حزبیل بعد از این تمویهات و تلبیسات باطله یا قوم ای گروه من اتبعون پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم
42 شما را سبیل الرشاد راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدت خدا و نبوت موسی این کلام تعریض است بآنکه طریق فرعون و اتباع او طریق ضلالت
است نه هدایت یا قوم تکرار ندا بجهه ایقاظ ایشانست از خواب غفلت و چون این ندا تفسیر ندا اولست از آنجهه معترض نشد بواو عطف که مشعر مغایرتست یعنی
ای گروه من طریق سداد اینست که انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع بهره ایست اندک که زود بسمت انقطاع و بدرجه
43 زوال شتابانست عنقریب باره حوادث بریده شود و زود وبال آن باقی ماند و ان الآخرة و بدرستیکه سرای دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام
گرفتن و جاوید ماندن که هیچ وجه آنرا زوال و انتقال متصور نه بخلاف این سرا که جای ارتحالست و جای قرار در مکان قرار پس مغرور نشوید بدار
فانی و او را اختیار منمائید بر سرای باقی من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن بی زیاده چه زیاده بر
آن مستلزم ظلم است و آن ضد عدالت و سبحانه است پس او روا نباشد و من عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن
و هو مومن و حال آنکه او مومن باشد چه قبول مفرع بر ایمانست فاولئک پس آن گروه که بحلیه صلاح آراسته باشند یدخلون الجنة در
آیند در بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند بهشت یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب
44 خوش مزه بغیر حساب بی حساب و شمار نه باندازه کردار پس ثواب اعمال صالحه اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق این بسبیل تفضل و احسان
است چون آل فرعون از این سخنان متهم کردند که حزبیل بموسی ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز داشته زبان ملامت در او دراز کردند و گفتند عجب
است از تو که فرعون را میگذاری و دیگری را پرستش میکنی حزبیل دیگر باره در مقام نصیحت در آمده گفت که و یا قوم مالی تکرار ندا فرمودن با وجود نفاق
توبیخ ایشان نماید بر قول ناسزای کفار باطل که آن خواندن ایشانست او را بکفر و شرک که موصلست بعذاب ابدی و عقاب الهی و استبعاد مینمود نه بایشان بجهه
تنبیه ایشانست بر وضوح حقیقت قول خود بر وجهی که گویا ایشان منکر آن نیستند بلکه غیر عقیده ایشانست و انکاری که از ایشان میاید کانه قصور قوه مدرکه
اوست حاصل که حزبیل گفت با ایشان که ای گروه من چیست مرا و چه رسید بمن که ادعوکم میخوانم شما را الی النجوة بسوی نجات یعنی بسوی عملی که سبب نجات است از عذاب
45 خدا و آن ایمانست و تدین بدین پیغمبر او و تدعوننی و میخوانید مرا الی النار بسوی عملی که سبب وصول باتش دوزخ یعنی پرستش فرعون پس تفسیر
دعوتین میکند با آنکه تدعوننی میخوانید مرا ایکش خود لاکفر بالله تا کافر شوم بخدا و اشرک به و شریک گردانم با او ما لیس لی به آنچه نیست مرا
به بخدائی او علم دانشی مراد نفی معلوم است و اشعار بانکه ثبوت الوهیت را ناچار است از برهان و صحت اعتقاد بآن بعنی چونکه من علم بربوبیت غیر او
ندارم و بر معبودیت غیر او مراد دلیلی نیست پس چگونه بوی دیگری را شریک سازم و انا ادعوکم و من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالبست یعنی قادر بر
46 تعذیب کافران الغفار آمرزنده و محو کننده خطایای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوت میکنم که مستجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت و غلبه و
استیلاء از علم و اراده و تمکن بر مجازات و قدرت بر تعذیب و غفران و شما مرا بعبادت چیزی دعوت میکنید که از این صفات معری است و هذا ابتدا ما بو من
که موضوعست ... تعریض باشد بر جهالت فرعون که معبود ایشانست و تصریح بر بطلان جمیع الهه که غیر او سبحانه اند از جوانات و جمادات
لا جرم کلمه لا از برای رد است که کفار او را دعوت میکردند از عبادت فرعون و غیر آن و جرم فعل ماضی است بمعنی حق و وجب و فاعل آن قوله انما
تدعوننی الیه یعنی نه اینچنانست که شما میگوئید بلکه ثابت شد بی شبهه که آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن لیس له دعوة نیست مر او را خواندنی یعنی حق
اینست که الهه شما سزاوار دعوی الوهیت نیست یا آنکه نیست فرعون را دعوت مستجابه یعنی دعوت او را استحقاق اجابت نیست یا آنکه استجابت دعوت معبود
باطل نفع نمیدهد فی الدنیا و لا فی الآخرة در ابتدا و نه در سرای دیگر بجهه بطلان دعوات کقوله تعالی له دعوة الحق و الذین یدعون من دونه
لا یستجیبون لهم بشیء و گویند که جرم بمعنی کسب است و فاعل آن ضمیر مستکن راجع بدعای ایشان تو بنا بر این انما تدعوننی الیه مفعول به باشد یعنی کسب کرد
خواندن شما مرا بعبادت معبود خود تا بطلان دعوت او را یعنی از دعوت شما حاصل نشد مگر ظهور بطلان دعوت او و بعضی گفته اند که لا جرم نظیر لا بد است
پس جرم بمعنی جرم و قطع است هم چنانکه بد بمعنی بند ... معنی آنست که هیچ قطعی نیست در بطلان دعوت الوهیت او یعنی بطلان آن
زمانی منقطع نمیشود تا بحق منقلب گردد و ان مردنا و دیگر حق آنست که بازگشت همه ما الی الله بسوی خدا باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزای
اعتقاد و اعمال خود خواهد رسید و ان المسرفین و آنکه اسراف کنندگان و از حد بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن هم

اصحاب النار ایشانند یاران دوزخ و ملازمان آن انکه هلاک ایشان میباید که فستذکرون پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده
عذاب و معاینه عقاب شما از یاد آید ما اقول لکم راستی آنچه میگویم شما را از نصیحت و موعظه و افوض امری الی الله و باز میگذارم کار خود را
بخدا و بر او توکل میکنم و بلطف و اعانت او مینمایم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بدرستیکه خدای تعالی بصیر بالعباد بیناست بندگان خود یعنی دانا باعمال
ایشان است و مراد او آنکه مفهوم میشود از قوله فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای تعالی سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره 48
قتل وی و در روایت آمده که حزبیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود و فرار کرده بکوهی که در آن نواحی بود متحصن گشت و بعبادت و طاعت مشغول شد حق
سبحانه سباع را بحراست او امر نمود و ایشان بحوالی آن کوه در آمدند با سباع او مبکر دند و این زمان تفویض وی بود و در بعضی تفاسیر مذکور است که فرعون
بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را باز آورند و بسیاست رسانند ایشان چون انجا رسیدند و نماز وی و محافظت سباع را مشاهده کردند هراسان گشته نزد
فرعون آمدند و حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا ذکر آن سخن باسماع مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود و حاق بال فرعون و فرود آمد
بکوه کشان فرعون که بقصد کردن حزبیل رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است و گفته اند که مراد از آل فرعون اتباع و اشیاع او بند که جمیع 49
غرق شدند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بنا بر این اکتفاء بذکر آن بجهه بنا هیئت علم است او لوتیب فرعون بغرق شدن چه غرق شدن ایشان بسبب متابعت
فرعون بود پس غرق او بطریق اولی باشد و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش دوزخ است و موید اینست آنچه بعد از این میفرماید که النار و این بدل سوء
العذاب است بنا بر قول اخیر یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ و قوله یعرضون علیها حالست از آل یا از آل فرعون یعنی در حالتی که عرض
کرده میشوند بر آن غدوا و عشیا در صبحگاه و شبانگاه و بنا بر انکه مراد از سوء العذاب قتل یا غرق باشد پس النار یعرضون علیها جمله مستانف
خواهد بود یعنی آتش دوزخ عرض کرده میشود بر آن در صبح و شام و مراد از عرض احراق ایشانست و قبول در این دو وقت پس آیه دالست بر بقای نفس و عذاب
قبر چنانکه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که این عرض آتش در دنیا است پیش از آنکه قیام قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود و بعد از آن فرمود
که عذاب ایشان در دنیا منحصر است در این دو وقت و چون قیامت رسد پس جهنم بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار شوند که یک زمان فتوری در آن راه نیابد
نشود و در بعضی تفاسیر آورده اند که مکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز در این دو وقت بر ایشان نمایند و موید این است آنچه نافع از
ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ یا در بهشت او را باشد هر روز صبح و شام بر او عرض می
نمایند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن مسعود روایت کرده که چون فرعونیان در دریا غرق شدند روح ایشان را در شکم مرغان نقل
کردند و هر روز آتش دوزخ را در یاد او و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند تا بروز قیامت و حادثه ای که دیگر مرغی خزاعی را پرسیدند که ما معاینه میبینیم که فوج فوج
مرغان سفید از دریا بر می آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که میآیند سیاه شده اند این چه حکمت باشد گفت آن مرغانند که ارواح فرعونیان
در حواصل ایشان باشد هر روز دو وقت صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد و سیاه میگردد و باز شب خود بی آید بار دیگر باز ریشها
رسد و یوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت ارواح ایشان را بابدان باز آرند حق سبحانه امر نماید با ایشان بتوسط فرشتگان که ادخلوا
آل فرعون در آرید ای اتباع آل فرعون اشد العذاب بسخت ترین عذاب که عذاب جهنم است یا سخت تر از عذاب جهنم و حفص ادخلو میخواند که امر باشد 50
از باب افعال یعنی حق سبحانه امر نماید ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در او بودند از عذاب دنیا پس تخاصم اهل دوزخ و ما جرای ایشان
را بیان میکند بر این وجه که و اذ یتحاجون و یاد کن یا محمد وقتی را که محاجه و مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش دوزخ و زبان بجادله و منازعه
بگشایند فیقول الضعفاء پس گویند ضعیفان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش بودند یعنی توابع مر متابع را گویند که انا کنا لکم تبعا
ما کنا لکم بودیم مر شما را اتباعا پیروان و فرمانبرداران در آنچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ امتثال امر شما بود و چون
چنین باشد لازم است که از تابعان خود دفع اذیت و بلیه کنید فهل انتم پس آیا هستید مغنون دفع کنندگان و بر دارندگان عنا از ما نصیبا من النار 51
جزو از آتش یعنی میتوانید که چیزی از عذاب ما کم کنید قال الذین استکبروا گویند آنان که سرکشان بودند در جواب ایشان انا کل فیها بدرستیکه همه ما
یعنی ما و شما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را قدرت دفع بودی اول از نفسهای خود عذاب دفع میکردیم ان الله بدرستیکه خدای تعالی
قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان که نخود و هر یک را بجای که سزاوار او است فرود آورده چون حکم او تغییر نتوان کرد پس دفع 52
عذاب متصور نباشد و دفع عقاب ممکن نه و قال الذین فی النار و گویند آنان که در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی از نفع عذاب
بکدیگر للخزنة جهنم مر خازنان جهنم را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را و از او در خواه کنید یخفف
عنا تا سبک گرداند از ما یوما بمقدار روزی از روزها دنیا من العذاب از عذاب چه بقای الجمله اسلوب حق کنیم و وضع مظهر در موضع مضمر که لخزنتها است 53
بجهه هویل و تخویف است یا بجهه بیان آنکه درک جهنم محل ایشان باشد که ابعد درکات دوزخ است و ابلغ التماس تخویف عذاب بجهه شدت جزع و عدم طاقت
ایشان باشد بر آن عذاب نه ابکه امید تخفیف داشته باشند از آن زیرا که بعلم ضروری خواهند دانست که عقاب ایشان تخفیف و انقطاع نخواهد بود و چون خزنه جهنم
کلام ایشان را استماع نمایند قالوا گویند ایشان بر تعطیل اسباب استجابت دعا و الزام حجت او لم تک تاتیکم آیا نبود که می آمدند شما را رسلکم پیغمبران
فرستاده شده شما بالبینات بحجتهای روشن و دلیلها هویدا بر ثبوت توحید قالوا بلی گویند بلی آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات بینه نمودند لکن ما
تکذیب ایشان کردیم و اطاعت ایشان ننمودیم قالوا گویند خازنان از روی اقناط ایشان از اجابت دعا فادعوا پس بخوانید خدا را و از او تخفیف عذاب کنید که
ما در خصوص شما کسی را از برای شما دعا کنیم پس اهل جهنم اگر چه دانسته باشند که دعا ایشان منتج تخفیف عذاب نیست اما بجهه عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند و ما 54
دعاء الکافرین و نیست دعا کردن کافران که اهل جهنم اند الا فی ضلال مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت این کلام یا مقول قول خزنه است یا کلام
او سبحانه بعد از آن اخبار میفرماید از نصرت دادن رسولان و مومنان از کافران و میگوید که انا لننصر بدرستیکه ما یاری میدهیم بوجوه متعدده رسلنا

پیغمبران خود را وَالَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا و آن بحجت بینه است و غالب شدن در محاربه بحسب مقتضای حکمت و مصلحت
و بالطاف و تایید و تقویت قلب و باهلاک عدو ایشان یا بانتقام کشیدن از قتله ایشان هم چنانکه بقتل یحیی هفتاد هزار کس کشته گشتند حاصل که ایشان را در دنیا یکی
۵۱ از این وجوه منصور میدهیم وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت که اقامت شهادت کنند بر بطالت
کافران و از برای حقیت اهل ایمان و ایشان انبیاء باشند و ملائکه و مومنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان بر تبلیغ و بر کفار بتکذیب و بعضی
گفته اند که اشهاد ابدال باشند نه جز ایشان که ادای شهادت نمایند از برای اطاعت مومنان و بر کفر مشرکان و گویند که امت سید الانبیا اند که بر عناد و انکار اهل
شرک و کفر گواهی دهند کقوله لتکونوا شهداء علی الناس پس بر سبیل بدلیت از احوال آن روز خبر میدهد یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ روزی که سود ندهد

[illegible]

[illegible]

ثبت که شخصی از او سؤال کند و رفع حاجت نماید و اینچه نزد او است از او طلبد و هیچکس دشمن‌تر از آن شخص نیست که از عبادت او استکبار کند و از او طلب نکند اینچه
که نزد او است بر اینه دلالت بر عظم قدر دعا بر فضیلت انقطاع بنده بجانب حق تعالی و در این باب اخبار بسیار وارد است از جمله آنا ابن فداح از امام جعفر صادق نقل
کرده که امیر المؤمنین فرمود که دوست‌ترین اعمال نزد او سبحانه دعا است و نیز ابن فداح از آنحضرت نقل نموده که دعا کهف اجابت است و از حضرت رسالت پناه
منقول است که در حوایج و مهمات خود رجوع بحق تعالی نمائید و متضرع تمام بجانب او و توجه نموده دعا کنید که دعا مغز عبادت است و هیچ مؤمن خدا را نخواند الا که
حاجت او مستجاب شود یا در دنیا یا در عقبی و اگر بجهة مصلحتی حاجت او روا نشود دعا مکفر ذنوب وخواهد بود مادام که متضمن ماثم نباشد ابو ولاد از امام
علی نقی روایت کرده که هر گاه بلائی متوجه بنده شود و او دعا کند حق سبحانه و تعالی وجهی از او کشف آن بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا بر او فرود آید و در حدیث
متمادی ملازم او شود پس شما باد که همیشه دعا کنید متضرع تمام خدا را بخوانید و انس روایت کند از رسول که چون یکی از شما حاجتی داشته باشد باید که
از خدا بخواهد اگر چه مطلوب او دوال نعلین باشد و سلیمان بن عثمان از پیغمبر روایت کرده که در روز قیامت دو مرد را که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت
برند و درجه یکی بلندتر از درجه دیگری کرده آید و گوید که بار خدایا بچه سبب این مرد برمن مرتبت پیدا کرده و حال آنکه عمل ما مساوی هم بود مخاطب آید که
او دعا میکرد و حوایج و مقاصد خود از من سؤال میکرد و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمینمودی و چون کیفیت دعا و شرایط اجابت آن و ذکر احادیث
مرغبه بر وجه اکمل و ابسط اشتمل در آیه کریمه و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب [illegible] بتحریر یافته از اینجهة در این مقام بهمین قدر اختصار رفت و بعد از امر عبادت
عبادت و ترغیب و تهدید بعضی میکند بامری که مقتضی ایشان باشد در عبادت و رفع حاجت نموده بوی و میگوید الله الذی جعل خدای بحق آنکسی است

[illegible]

بیست و نه پیغمبرند و منهم و بعضی دیگر از ایشان من لم نقصص علیک نخوانده ایم قصه ایشان بر تو اما نام ایشان از انبیاء سبع و غیر آن و بعضی دیگر
که نام ایشان بتو گفته ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده ایم و بدانکه روایات مختلفه در عدد انبیا واقع شده یک روایت آنست که ایشان صد و بیست و چهار هزار
بوده اند و در روایت دیگر آمده که ایشان هشت هزار بودند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از غیر ایشان و اما آنچه مشهور است روایت اولی است ایمان آوردن بایشان مع التعبیر
عدد و معرفت انبیا و اسامی ایشان بیت خلل که ما جمیع پیغمبران فرستادیم وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبر را ان یأتی بآیة که بیارد معجزه که نشانه
نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی و بفرمان او یعنی ای مفرحان معاند شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل
نیست در اظهار معجزه بلکه بعون و اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهة آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست انکه وعید ایشان میفرماید که
فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالات بر صدق نبوت سید البریات قضی حکم کرده شود بالحق براستی
79 میان اهل ایمان و کفار و ستم روا بر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق بنجات یابد و خسر هنالک و زیان کند انجا المبطلون اهل بطلان
یعنی معاندانی که بعد از مشاهده معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر اقتراح معجزه میکنند مع هذا در صدد ابطال آن اند و از رحمت محروم باشند بانواع معاد
عقوبت پس بجهة الزام حجت بر اهل انکار بعد از تعداد نعم خویش میکند و میگوید الله الذی جعل لکم الانعام آنکه بیافرید برای منفعت شما جنس چهارپایان را
از شتر و گاو و گوسفند و اسب و استر و خران لترکبوا منها تا سوار میشوید بعضی از آن چون اسب و استر و منها تأکلون و برخی دیگر را میخورید چون گوسفند
80 و برخی دیگر قابلیت هر دو دارند چون شتر و گاو و لکم فیها و مر شما راست در چهارپایان منافع منفعتهای دیگر چون شیر و پشم و موی و جز آن و لتبلغوا
علیها و آنکه برسید ایشان تا برسید بجهة سفر کردن بر آن یعنی بر چهارپایان حاجة فی صدورکم بحاجتی که در سینهای شما است از تجارات بودن در بلاد بعیده
و مسافت دور و بار کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه و علیها و بر چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند و علی الفلک و بر کشتیها
81 دریا تحملون برداشته میشوید یعنی چونکه خدای تعالی عالم بود باحتیاج عباد بسفر بر و بحر پس مرکبی از برای بر و مرکبی بجهة بحر تعیین فرمود و پیش بعضی
مراد از انعام شترانند زیرا که انها در اکثر عادات جامع صفت رکوب و اکل و حملند بخلاف حیوان دیگر و بدانکه لام که در آیه واقع شده است از برای غرض
است چون مراد حق سبحانه در خلق اینها انتفاع بندگان باشد و چون امر ببلوغ تعبیر فرمود پس مراد او از انتفاع بر وجه قربت و طاعت است و البلاغ بهم طریق
حرمت اختیار علی یعنی در علی الفلک با آنکه در جای دیگر فرموده که قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین بجهة ازدواج است و یا بجهة تنبیه بر صحت معنی مراد هر دو
اعتبار و تغییر نظم در اکل بسبب آنست که اکل در مقام ضرورت بخلاف رکوب یا بجهة آنکه مقصود از اکل تعیش و تلذذ است و غرض از رکوب کاهست کم
بجهة اغراض دینیه واجبه یا مندوبه است و یا بجهة فرق میان عین و منفعت و بعد از تعداد این نعم توبیخ کفار میفرماید بانکه و یریکم و مینماید خدا شما را آیاته
82 نشانهای خود که دلالت میکند بر کمال قدرت و فرط رحمت فأی آیات الله پس کدام آیت از آیتهای خدا را تنکرون انکار میکنید چه هیچکدام از انها
از غایت ظهور قابل انکار نیست و چون تفرقه میان مذکر و مونث در اسما اجناس قلیل الاستعمال است از اینجهة ایا رای بوا آورد پس تهدید اهل عناد و انکار میکند
و میگوید که افلم یسیروا ایا سیر نکرده اند منکران قدرت فی الارض در زمین عاد و ثمود در وقت تجارت یمن و شام فینظروا کیف کان تا بنگرند
که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنکسانی که پیش از ایشان بودند کانوا بودند آن امم ماضیه اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد
و عدد و اشد قوة و سخت تر از روی توانائی و آثارا فی الارض و از روی نشانها در زمین که آن قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون ممتنعه است
و گویند که مراد از اشدیت آثار نشانهای اقدام ایشانست در زمین که دلالت بر کبر اجرام ایشان و با وجود این قوت و شدت چون تکذیب رسل کردند و انکار
83 آیات نمودند حق سبحانه ایشانرا بعذاب مستاصل ساخت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند
که میکسبند از جمع مال و بنا و بنیان و میتواند بود که ما اولی استفهامیه باشد منصوب المحل با غنی و ثانیه مصدریه یعنی چه چیز را دفع کرد کسب کردن ایشان
فلما جاءتهم پس آنهنگامی که آمدند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزات بینه و آیات باهره فرحوا شاد شدند بما عندهم
آنچه نزد ایشان بود من العلم از دانش خود و استهزا علم رسولان کردند مراد از علم ایشان یا عقاید زایغه و شبهات داحضه ایشان بود چون عقاید
منها ع
بعث و تعذیب عدم وقوع قیامت و غیر آن لقولهم وما اظن الساعة قائمة ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا
و از غایت جهل مرکب این را علم میگفتند و یا علم مکاسب و تجارات کقوله تعالی یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون و ذلک مبلغهم من العلم یعنی
چون پیغمبران علم دیانات که مباین علم ایشان بود در جنب بعض و بنا و زینت ملاذ و مشتهیات ایشان آورده بودند التفات بآن نکردند و تصغیر آن نمودند و اعتقاد
کردند که هیچ علمی در جلب نفع و فواید بعلم ایشان نمیرسد یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه در خبر است که حکمای یونان هرگاه که وحی انبیا را
استماع میکردند استخفاف آن مینمودند و در دفع و تصغیر آن میکوشیدند و نسبت علم خود را از احمل بر جهل میکردند و در روایت آمده که چون موسی ع
حکمرا ع
اظهار دعوت نمود سقراط گفتند که چرا نبهره موسی مهاجرت میکنی تا از او کسب علوم دینیه نمائی او گفت که ما جماعه مهذب اخلاق از اسراف و بر نور صلاح
نفس ما است محتاج مهذب کسی نیستیم و گویند مراد از علم علوم جماعه است و فرح بمعنی ضحک یعنی ایشان بر سبیل استهزا آمیخته شدند بانچه نزد رسولان بود از علم وحی
84 و معجزات نبویه و احکام شرعیه مسخر مینمودند و موید قول اخیر است اینکه و حاق بهم و فرود آمد و احاطه نمود بایشان ما کانوا به یستهزءون
جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند و گویند که واو فرحوا ابنیا اند و معنی آنست که چون رسولان تمادی جهل کفار و سوء عاقبت ایشان را که بر ولاعدا
است مشاهده کردند فرحان شدند بانچه داده شده بودند ایشان از معرفت و علم شریعت و شکر گذاردند انرا که آمده بودند و احاطه نمود بکفار جزای جهل استهزا
ذکرهم بیم ع
ایشان فلما رأوا پس آنهنگام که دیدند باسنا سختی عذاب ما را در پی ملجا و مضطرب گشتند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدا
85 در حالتیکه یگانه است و یکتا و کفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بانچه بودیم بآن شریک او میکنان از اصنام و اوثان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود دهد
کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا باسنا آنهنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیراکه در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول

ایمان فرع زوال تکلیف پس در حین یأس ممتنع باشد قبول ایمان و لهذا اشارت لم یک ینفعهم نموده که شعر است بعدم صحت ایمان و امتناع قبول آن و مثل اینست ما کان
الله ان یتخذ من ولد یعنی صحیح نیست که خدا فرزندی گیرد و فرزند زاوید و بدانکه فما اغنی عنهم ما کانوا اکثر منهم است و قوله فلما جاءتهم رسلهم جاری مجرای بیان و تفسیر
فما اغنی عنهم از قبیل جزی زید المال فمنع المعروف فلم یحسن الی الفقراء و قوله فلما رأوا بأسنا تابع آیه فلما جاءتهم است و قوله فلم یک ینفعهم ایمانهم متفرع
بر قوله لما رأوا بأسنا و قوله سنت الله منصوب بر مصدریه یعنی سنتها دهاست خدای تعالی عدم صحت قبول ایمان را در حین یأس سنت نهادنی یعنی
خود ع
وضع کرده عادت و طریقه خود را التی قد خلت آن طریقه که گذشته است فی عباده در بندگان از امم ماضیه یعنی این طریقه مستمره بوده در جمله آن
زمان پیش و خسر هنالک اسم مکان در اینمقام مستعار است از برای زمان یعنی زیانکار شدند در زمان رویت باس الکافرون ناگرویدگان بجهة
عدم نفع ایمان در آن زمان سورة حم السجدة این سوره را سوره المصابیح خوانند و حم فصلت نیز خوانند و نزول آن در مکه بوده و آیات آن پنجاه و چهار
آیه در کوفی و پنجاه و سه حجازی و پنجاه و دو بصری و شامی اختلاف آن در دو آیه است حم کوفی عاد و ثمود حجازی و کوفی از ابی بن کعب مروی است که حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که یکبار سوره حم سجده تلاوت نماید بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه اعمال او ثبت نمایند و ذریح محاربی از امام جعفر صادق ع
روایت کند که هر که اینسوره را تلاوت کند روز قیامت نور او مقدار رمد بصر باشد در از در فرحان و شادان بود و در دنیا محمود و مغبوط باشد
السجدة سوره
بر وجهی که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای تعالی تمنای آن کنند و بدانکه حق سبحانه اختتام سوره مومن بذکر منکران آیات نمود و افتتاح اینسوره
نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن
الرحیم بر نحو از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره مومن بجز بیان و وجه اشتراک آن در افتتاح اینسوره سبعه متشاکله انها است باقی مختصه
کرد در سوره دیگر نیست و آن استفتاح آن سوره است بصفة کتاب و تشاکل کلام در نظم و معنی و تقارب انها در طول و قصر و میباید دانست که حم اگر اسم
حزب ع
سوره است پس تنزیل خبر او است و معنی آنست که اینسوره فرو فرستاده شده از جانب خدای بخشنده بجمیع مردمان مهربان بمومنان و اگر از برای تعدید
حروف است پس تنزیل که مصدر است بمعنی مفعول خبر مبتدای محذوف است یعنی قرآن منزل گشته از جانب خداوندی که متصف باین دو صفت است در تخصیص
اضافه تنزیل باین دو صفت دلالت بر آنکه قرآن مناط مصالح دینیه و دنیویه است و میتواند بود که تنزیل مبتدا باشد و مصحح ابتدائیه آن باشد که تخصیص آن
2 بصفت بجهة آن قوله کتاب یعنی فرو فرستاده از جانب خدای است که رحمن و رحیم است کتابیست که فصلت آیاته تفصیل داده شده آیتهای
آن در معانی مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام و حق و باطل و یا آنکه تفصیل آیات با عتبار نظم و فصول
آن باشد بر احسن نظام و اوضح بیان و بنابر قول اول کتاب بدل تنزیل است یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف و بر تقدیر معنی آنست که قرآن کتابیست
که ممیز و مبین است آیات آن با عتبار لفظ و معنی قرآنا عربیا در حالتیکه قرآنی است تازی و میتواند بود که نصب آن بر مدح باشد یعنی مدح میکنم و ستایش مینمایم
قرآنی را که بلفظ عربیت و تابع کتابیست لقوم یعلمون از برای گروهی که دانند لغات عربیت را اما از برای اهل علم و نظر این آسانست بسهولت فهم آن
و بدانکه کتاب مجرور و صفت بعد از صفت قرآنی است بعقد برکتابا چنانکه مفتر شد و میتواند بود که صله تنزیل باشد یا فصلت اما اول اجود است تا موجب
3 فصل بصله نشود و چه اینجا بعد از این واقع شده نیز صفت قرآن است و هو قوله بشیرا و نذیرا یعنی قرآنی که مژده دهنده است بر جماعتی را که بآن عمل کنند و
کننده و زجر هر آنها را که بآن نگروند و با وجود اتصاف بجلیله و نعوت جمیله فاعرض پس روی گردانیدند از قبول آن اکثرهم بیشتر مردمان فهم لا یسمعون
4 پس ایشان نمیشنوند یعنی قبول بجهة عدم تامل و تدبر ایشان در آن و قالوا و گفتند مشرکان بجهة نومید ساختن تو از ایمان خود قلوبنا فی
اکنة دلهای ما در پوششها است مما تدعونا الیه از فهم انچیزی که میخوانی ما را بسوی آن یعنی بقرآن و دین تابیم و فی آذاننا در گوشهای ما
وقر گرانیست از استماع قرآن پس آنچه ما را میخوانی نمیشنویم و من بیننا و بینک و میان ما و میان تو حجاب پرده است که مانع رسیدن ما است
بتو این تمثیلات بجهة بیان غایت تباعد قلوب ایشانست از تعقل مدعو تو و عدم اعتقاد ایشان بآن بر وجهی که گویا آن قلوب در غطیه و اغشیه است و منع
اسماع از استماع آن بر طریقی که گویا وقری سامعه از ایشان مسلوب است و دوری داشتن خود از مواصله و مخالطه رسول بنحوی که گویا میان ایشان
حاجزی عظیم است که مانع مشاهده است فایده ذکر من اشعار است بر کمال مباینت تا که معنی آن بر این طریق است که حجاب ابتدا یافت میان ما و
علی ع
ابتدا یافت میان که ممنوعیت جمیع مسافت متوسطه است بطریقی که در هیچ جز و از اجزای آن فراغی و خلائی نیست و بدانکه قلوبنا فی اکنة در معنی قلوبنا اکنة آن
چنانکه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة در معنی انا جعلنا فی قلوبهم اکنة است پس بحسب معنی قلوبنا فی اکنة بر نمط فی آذاننا وقر باشد و بحسب ظاهر لفظ اگر چه
تفسیر ع
طباق منتفی است اما مطمح نظر مطابیع بر مراعات طباق بحسب معنی در ظاهر نیز مذکور است که ابو جهل جامه امیان خود و میان پیغمبر پرده ساخت و نه
پس آن حضرت را گفت ای محمد تو از این جانب و ما از این طرف فاعمل پس عمل کن تو بر دین و مذهب خود انا عاملون بدرستیکه ما عمل کنندگانیم بر کیش و
ملت خود و بعضی گفته اند که معنی آنست که تو سعی کن در هلاک ما که ما نیز در هلاک تو سعی میکنیم یا کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو
5 نو تقصیر میکنیم یا تو کار کن از برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم چون مشرکان تعنت و تحکم از حد بردند حق سبحانه رسول خود را امر نمود
که قل بگو مر ایشانرا جهة صبر ایشان انما انا بشر مثلکم جز این نیست که من بشری ام مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان درک
نیابید و فهم نکنید و بچیزی شما را دعوت نمیکنم که سمع را از او کراهت باشد و طبع از او نفرت نماید بلکه مضمون دعوت من اینست که یوحی الی
وحی کرده میشود بسوی من اینکه انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست و را فاستقیموا الیه
پس استقامت نمائید و راست باشید در توجه بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص طاعت یکجهة شوید بجانب یمین و شمال که طرف افراط و تفریط است
التفات منمائید و استغفروه و امرزش طلبید از او از سوء عقیده که شرکست یا از گناهان که بعد از اسلام کنید ما حصل آیه آنست که چون من
نیز از بشر و همانند بنوت خود مینمایم پس بر شما واجب است که تابع من شوید در جمیع افعال و اقوال که از جمله آن توحید است و تنزیه عبادت ایشان

لهذا بیان ایشان مینماید بعدم اتباع ومیگوید که وَوَيْلٌ وسختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مرمشرکان راکه بپرستند الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند
زکوة را بجهة بخل وعدم اشفاق برهندکان که از اعظم رذایل است وَهُمْ وحال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی از بعث ونشور وحساب وثواب
هُمْ كَافِرُونَ ایشانند ناگرویدکان تکرار ضمیر بجهة تاکید است وشبهه نیست درآنکه این آیه دالست برآنکه کفار مخاطب بفروع اند وامتناع ایشان
از زکوة بجهة استغراق ایشانست در طلب دنیا وانکار آخرت ودر کشاف آورده که تخصیص عدم ایتاء الزکوة از میان اوصاف کفار بجهة آنست که مال محبوب
ومرغوب بهترین چیزهاست با انسان بروجهی که از انفاق بروجه حق ممتنع اند پس صرف آن در راه خدا اقوی دلیلی واثبت برهانست بر ثبات قدم واستقامت
وصدق نیت ووضوح صوب وخلوص سریرت چنانکه در مجادله فرموده وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ یعنی انفاق اموال سبب ثبات نفس است ولهذا مؤلفة
القلوب بمال فریب میخوردند وعصبیت شکیمه ایشان شکسته میکشت واهل رده بعد از رسول ببیب منع زکوة عدم ثبات ایشان شناخته شد
وبجهة آن مسلمانان با ایشان محاربه میکردند ودیگر آنکه این تخصیص باعث مؤمنان است بر ادای زکوة وتخویف شدید از منع آن چنانکه منع از آن
از اوصاف مشرکین شمرده ومقارن کفر ایشان کردانیده وازینجا است که حضرت رسالت فرموده که الزکوة قنطرة الاسلام من عبرها نجی ومن تخلف عنها هلک
اگرچه بعضی سخن بوده اند اما چون نکر زکوة را مثل جزیه می پنداشتند که هر سال عاملی بیاید وبحکم بستاند از آنجهة بآن راضی نمیشدند ودر کنز العرفان
مذکور است که این آیه صریح است بر آنکه کفار مکلف بوجوب زکوة برکافر بجهة توعد بر عدم ایتاء آن ولکن اداء آن درحال کفر صحیح نیست زیراکه آن منافی
اخلاص است ولهذا حق سبحانه فرموده که وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله وبرسوله وبقبول ایمان زکوة از او ساقط میکردد چنانکه
حدیث مشهور الاسلام یجب ما قبله شاهد است مان پس اگر زکوة درحال کفر تلف شود بعد از اسلام ضامن آن نمیشود وبعضی از اهل تفسیر معنی
این آیه را حمل کرده اند که کفار اعتقاد بزکوة ندارند واعتراف بآن نمی نمایند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمی نمایند یا آنکه مرتکب امری نمیشوند
که بآن زکی شوند وپاکیزه کردند از نجاست شرک وآن قبول ایمانست واعتراف نمودن بتوحید وگفته اند که کفار قریش حاج را اطعام میکردند
وجماعتی را که ایمان به پیغمبر آورده بودند محروم میساختند حق سبحانه این آیه در باره ایشان فرستاد وبعد از وعید ایشان مرهم وعد برجراحت
اهل ایمان نهاده فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند اعمال شایسته وستوده لَهُمْ 7
أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی برایمان وعمل صالح غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی ایشان را بر آن اجر منت ننهند زیراکه منت فرع تفضل است
واجر عمل برسبیل وجوبست ودر اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است ماخوذ از منت الحبل اذا قطعته پس معنی آنست که ایشان را باشد اجری دائمی که اصلا
سمت فنا وانقطاع نپذیرد وبعضی مفسران برانند که آیه در شان مرضی وهرمی نازل کشته که درحال ضعف وعجز از اداء طاعت کما ینبغی بازمانند یعنی حق
سبحانه مزد طاعت که در ایام قوت داشته باشند بی نقص وقطع بایشان دهد مؤید آنست آنچه منقولست از حضرت رسالت که بنده چون بطاعتی
مواظبت نماید بعد از آن بجهة مرض بیمار ازان بنمودن مثل آن عاجز کردد حق سبحانه ملکی راکه براو موکلست امر نماید که از برای وی مینویسید عملی راکه
درحال صحت میکرد تا وقتی که زنده است بیماری وی یا قبض نماید وی را وهنگام تلاوت آیه فقهاء اینست که چون کفار منکر بعث شوند پیغمبر را کفت
ای محمد مرکافران را بگو أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید ومنکر میشوید استفهام برسبیل تعجب یعنی چگونه وبچه حجت کافر میشوید بالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ 8
بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه بوده ودوشنبه واز بعضی علما منقولست که روز یکشنبه اصل زمین را خلق فرمود
ودر دوشنبه از آن منبسط ساخت ودر اکثر تفاسیر مذکور است که مراد دو روز است یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست با سرع وجهی ایجاد
فرمود ومیتواند بود که مراد از اول اجزای زمین باشد که مشترکست در میان جمیع اجرام سفلیه واز ثانی ایجاد صورت نوعیه وبر هر تقدیر حق سبحانه
خود را بر همه فرماید که بکفار بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادر است بر خلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ومیکردانید از برای
او اشباه وامثال که در همه عاجزند ذَلِكَ آن قادری که زمین را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار جهانیانست وآفریننده جمیع کاینات ومالک
تصرف بدان آیه دالست بر آنکه استدلال بر اثبات ذات وصفات او سبحانه بافعال است ودلالت افعال بآن بی واسطه است چون دلالت آن بر
آنکه او سبحانه قادر است وعالم ویا بواسطه چون دلالت آن بر آنکه او سبحانه حی است وموجود وسمیع وبصیر وقوله وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ کلامیست 9
مستانف ومعطوف نیست بر خلق بجهة وقوع فصل بینهما اجنبی که آن خارج صله است یعنی بیافرید حق سبحانه در زمین کوههای بلند پایه را مِنْ فَوْقِهَا
از زبر زمین وفایده فوقیت آنست که تا منافع آن معروض باشد از برای طالب وظاهر شود از برای نظار وابلغ در اوست از وجوه استبصار که از جمله آن عبارت
شدن بنده کانست بآنکه ارض وجبال وضع اثقالست بر اثقال که همه آن محتاجند بممسکی که آن قادر علی الاطلاق است جلت قدرته وعظمته وَ
بَارَكَ فِيهَا وبرکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار کردانید منافع آن از معادن ومنابع ونباتات واشجار بدان زرع وغرس ومیتواند بود که ضمیر راجع بارض
باشد یعنی برکت داد در زمین را باشجار وزروع وانعام وسایر نباتات وحیوانات وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا وتقدیر کرد در زمین اقوات اهل زمین را یعنی
معین ساخت در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بدان معیشت کنند یا آنکه مقدر کردانید در آن اقواتی که ناشی شده است از آن یا بتوجه که حدوث
هر قوت را بقطری از اقطار مخصوص ساخت چون کندم وجو و برنج وخرما ونمره وامثال آن که هر یکی غالب قوت ملکی اند وفایده اختصاص استرباح
بندکانست بطریق تجارت وبر هر تقدیر این تقویت بود فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که آن سه شنبه بود وچهارشنبه وآنکلام
از قبیل آنست که کسی گوید سرت من البصرة الی البغداد فی عشرة والی الکوفة فی خمس عشر سیر کردم از بصره تا بغداد در ده روز وتا کوفه پانزده روز
یعنی تتمه پانزده روز که پنج روز است ومیتواند بود که اتیان آن برین بجهة اشعار باشد بانفصال این دو روز دیگر از دو روز اول وتصریح بوقت لکن یعنی خلق زمین
وتقدیر اقوات کرد بهمه چهار روز متصل بیکدیگر سَوَاءً که یکسان بودند بیکدیگر یعنی چهار روز تمام بی زیاده ونقصان ومیتواند بود که سواء حال باشد از ضمیر
ایام یعنی حق سبحانه خلق وتقدیر نمود در چهار روز درحالتیکه مستوی وکامل بودند بغیر از زیادت ونقص واینچه چهار روز لِلسَّائِلِينَ مر پرسندکان راست

یعنی این جوابیست مر جماعتی راکه سؤال کنند که مدت خلق زمین وتقدیر اینچه مقدار بوده ومحتملست که این جار ومجرور متعلق باشد بقدر یعنی تقدیر
اقوات نمود در زمین از برای جماعتی که طلب کنند آنرا روزی چند از عکرمه از ابن عباس روایت کنند که حضرت رسالت فرمود که حق سبحانه زمین را در روز
یکشنبه ودوشنبه خلق فرمود وجبال را در سه شنبه واشجار وانهار در چهارشنبه وسموات را در پنجشنبه وشمس وقمر ونجوم وملائکه وآدم را در روز جمعه وبدانکه
درعلت ایجاد اشیاء مذکوره بر سبیل تدریج با وجود قدرت او سبحانه بر آن در آن واحد علما را اختلاف است بعضی گفته اند که خلق وتقدیر بر سبیل تدریج
بجهة تعلیم بندکانست تا در کارها تعجیل ننمایند وتانی کنند که التانی من الرحمن والعجلة من الشیطان موید اینست وبعضی برانند که حکمت در این آنست که تا معلوم بندکان
شود که صدور این امور از قادر مختار نیست که علتست بمصالح وحکم چه اگر صدور آن از فاعل موجب بودی دفعی بودی نه تدریجی پس بجهة این حکمت در مدت چهار روز
10 مرر خلق زمین واظهار نباتات نمود ثُمَّ اسْتَوَى بعد از آن قصد کرد بروجه استقامت بی ناعوجاج إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمتش اقتضا
شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان نمود بقدرت کامله غالبه صافی که او را از آفریدن آن منحرف سازد وَهِيَ دُخَانٌ وحال آنکه آسمان ابر وبر
دود بود یعنی بخارات هیئات دود در اکثر تفاسیر مذکور است که حق سبحانه پیش از خلق عالم سفلی وعلوی جوهری سبز بیافرید وبنظر هیبت در او نکریست
آب شد وبعد از آن آتش بر آن مسلط کردانید تا بجوش آمد کفی وبخاری از آن پیدا کشت از آن کف زمین واز آن بخار آسمان ایجاد فرمود ودر خبر است که عرش
خدا پیش از خلق آسمان وزمین بر بالای آب بود پس از آن آب بخاری بیرون آورد وبر بالای آب بداشت بعد از آن آن را ایبسه ساخت وخلق آن نمود از آن
بخار مرتفع شده آسمان خلق فرمود وعرش را بر بالای آن بداشت واز ابن عباس نقل کرده اند که خدای تعالی آسمان را از بخار زمین آفرید وبدانکه اصل زمین پیش
از خلق آسمان مخلوق شده ودحو آن بعد از آن متحقق شد پس منافات نداشته باشد با آیه والارض بعد ذلک دحیها ومع ذلک محتمل است که ابر لفظ
ثم بجهة استبعاد باشد بر تفاوت مراتب میان خلق آسمان وزمین نه دلالت بر تاخیر وبجا حاصل که چون حق سبحانه خلق آسمان وزمین نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ
پس گفت مر آسمان وزمین را ائْتِيَا بیائید بآنچه شما را فرموده ایم طَوْعًا درحالتی که فرمان برید فرمان بردنی أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید کراهت
داشتنی اگر بطوع ورغبت واگر بکراهت که شما را از انجام امر ما هیچ چاره نیست وازین کلام تصویر اثر قدرت اوست در مقدورات واظهار کمال اقتدار
ووجوب وقوع مراد او پس ایشان در حکم مامور مطیع اند که عمل امر مطاع بر ایشان وارد شود نه آنکه این سؤال وجواب برسبیل حقیقت باشد پس این تمثیل
بجاز تمثیلی باشد وبر این قول است آنچه از ابن عباس مرویست که حق سبحانه آسمان را گفت که ماه وستارکان در تو نیست خلق نموده ام ظاهر ساز وزمین را
فرمود که انهار واشجار واثمار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان وزمین أَتَيْنَا آمدیم بهرچه فرمودی طَائِعِينَ درحالتی که فرمان برندکانیم وگفته
اند که مراد بایتان وامثال تکوین ذات آنهاست وقوع مراد بدون امتناع ایشان ومنع عزیمت بتکلیف ومشقت نزد بعضی آنست که حق سبحانه خطاب بزمین
کرد موضع کعبه معظمه زادها الله تعظیما وتشریفا بیش از همه اجزای زمین بجواب اتینا طائعین تکلم نمود بعد از آن اجزای دیگر در پی آن بود وبهمین موجب تمام اجزای
زمین اعتراف بطوع خود نمودند واز اینجهة حق تعالی موضع را کعبه اسلام وقبله انام کردانید ولجمع طائعین بر طایعات با آنکه اینها غیر ذوی العقول اند
آنست که بخطاب ذوی العقول مخاطب کشتند وبجواب من یعقل مجیب شدند واشارت جمع بنتیجه باعتبار طبقات هر یک از آنهاست ولهذا ضمیر جمع راجع بسما
داشته وفرموده که فَقَضَاهُنَّ پس محکم کردانید آسمانها را وپیراخت از خلق آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ درحالتیکه هفت آسمان بودند در
دو روز که ضمیر مبهم باشد وسبع سموات تمیز آن یعنی تمام ساخت هفت آسمان را در مدت دو روز که آن پنجشنبه بود وجمعه وچون اتمام ایجاد جمیع مخلوقات
در روز جمعه بود از اینجهة باین اسم مسمی شد وگویند که حق سبحانه در روز پنجشنبه جمیع سموات را خلق نمود ودر روز جمعه شمس وقمر وسایر نجوم
ودر ساعت اخر آن آدم را ودر همین ساعت قیامت قایم سازد وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ووحی فرمود در هر آسمانی کار آنرا یعنی مقرر کرد
هر ملکی را آنچه از آن ابداع از تدابیر ومصالح با خلق فرمود در هر یک از آن آنچه اراده آن نمود از اصناف ملائکه وسایر اشیا والهام کرد هر یک از آسمانها
که عبادت بچه نحو کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا وآرایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اولست بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارکان که مانند
چراغها درخشانند چه بسبب لطافت آن جمیع کواکب در آن مرئی میشوند واگرچه بعضی از آن در آسمانهای دیگر باشد وَحِفْظًا ونگاه داشتیم آسمان را نگاه
داشتنی از آفات ویا از شیاطین که دراعیه استراق سمع کنند واحتمال دارد که حفظا مفعول له باشد بر معنی تقدیر کلام اینکه وخلقنا المصابیح زینة وحفظا
یعنی آفریدیم ستارکان را بجهة آرایش آسمان وبجهة نگاهداشتن آن از صعود شیاطین بر آن ذَلِكَ اینچه مذکور شد از بدایع صنایع تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه
وآفریدن خداوند غالبیست که بقدرت کامله در ملک خود هرچه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح آفرینش چه خلق سموات سبع از دخان وزمین آن
بتضاد لایق تمام دارد بر کمال علم وقدرت او سبحانه وبر آنکه او غنی مطلقست که اصلا احتیاج بماسوای ندارد وبعد از تعداد آیات عظیمه که دالست بر توحید
12 مطلقه وعید اهل شرک وجحود میفرماید باینکه فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدت وقدرت فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ
بس بگو ای محمد بیم کردم وترسانیدم شما را صَاعِقَةً از عقوبتی بیهوش سازنده وهلاک کننده که در سرعت وقوع وشدت کوبیا صاعقه آتشست مِثْلَ
13 صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر بود وَثَمُودَ وعذاب کرده ثمود که صیحه جبرئیل بود ونزول این عقوبت بر ایشان إِذْ جَاءَتْهُمُ
الرُّسُلُ در حالتی بود که آمده بودند بایشان پیغمبران یعنی هود وصالح علیهما السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ واز پس ایشان یعنی
از جمیع جوانب ایشان در آمده واز هر جهة وهر راه بنصیحت ایشان جد وجهد کرده وکوشش نموده کاهی برفق وکاهی بعنف وساعتی بتصیح ودیگر بتفضیح
وتخصیص این دو قوم بذکر بجهة آنست که قریش در سفر یمن وشام در مواضع این دو کروه عبور میکردند وآثار عذاب ایشان را مشاهده مینمودند وبو
صاعقه موجب صعق است که بمعنی بیهوش کردن واهلاک است پس هر عذابی که موجب صعق باشد صاعقه توان گفت وابو بصیغه جمع باعتبار توافق دعوی
هود وصالح است بدعوی جمیع پیغمبران دعوت ایشان کرده اند وبدانکه اذ جاءتهم حالست از صاعقه نه آنکه صفت آن باشد یا ظرف انذرتکم زیراکه آن
مستلزم فساد معنیست وجار ومجرور متعلق است بجاء وبعضی گفته اند که مراد از من بین ایدیهم جهة ماضیست واز من خلفهم جهة مستقبل یعنی در وقتی که آمده

بودند یا بدار ایشان از عذابی که بر امم مکذبه واقع شده و تخویف ایشان کرده تنبیه عقلی که در عقبی از برای ایشان معتد و مهیا خواهد بود یا آنکه رسولان
که با ایشان آمده بودند از جانب ماضی و استقبال یعنی چونکه خبر بعذاب معتقدم با ایشان رسیده بود و پیغمبرانی که بعد از ایشان دعوت کنند هود و صالح
اخبار ایشان نموده بودند یا پیش کویشان همه پیغمبران با ایشان آمده بودند و احتمال دارد که من بین ایدیهم و من خلفهم عبارت باشد از کثرت موعظه و نصیحت مثل
قوله تعالی یاتیها رزقها رغدا من کل مکان یعنی رسولان در جمیع اوقات و ازمان نصیحت ایشان کرده بودند و پیوسته دعوت کرده الا تعبدوا یا آنکه
میفرمایند الا الله که خدای بحق است و در عبادت غیر او شریک مکنید قالوا گفتند انکار کنان در جواب رسولان از روی تکذیب ایشان
لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که رسول فرستد بما لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی
ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی مثل شما که از جنس ما اید و چون کفار بسوی جمیع پیغمبران ... خطاب کردند بهود و صالح
گفتند فانا پس بدرستیکه ما بما ارسلتم به بانچیز که فرستاده شده اید بدان بزعم خود کافرون ناکرویدکانیم زیرا که شما مانند ما اید
و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما ان عاملان بر بصیرت نمیدانستند که بعثت پیغمبران بر حسب مصالح بندگان است و لهذا مشغول بصورت
١۴ شقاوت شاهده معنی مشتغل بود نمیدیدند پس تفصیل قصه ایشان میکند و میگوید که فاما عاد اما عاد که قوم هود بودند فاستکبروا پس گردن کشی کردند
و تعظم نمودند بر اهل آن فی الارض در زمین احقاف که بلاد ایشان است بغیر الحق بنا سزا و نارواست یعنی بدون استحقاق چه بخت عوا ایشان بجهت
صفت کفر و صریح ظلم بود پس هود علی نبینا و علیه السلام تهدید ایشان بنزول عذاب نمود از روی استکبار التفات با و نکردند و سخن او را کان لم یکن
انگاشتند و بقوت و جسامت و طول قامت خود مغرور شدند و قالوا و گفتند بهود من اشد منا قوة کیست سخت تر از ما از روی توانائی و نیز
او یکی در خبر است که قوه ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بضرب دست برکندندی حاصل که بجهت قوت و شوکت و جسامت خود مغرور شده
از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند که چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس بدفع عذاب نیز در خواهیم بود حق سبحانه در قول ایشان کرده میفرماید که
اولم یروا آیا ندانستند این مغرور شدگان بتوانائی خود ان الله الذی خلقهم آنکه خدای که بیافرید ایشان را هو اشد منهم قوة او سخت تر
است از ایشان از روی قوه و توانائی و قدرت چه او قادر بالذات است و توانا بر چیزی که غیر او را بر ان توانائی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و اهلاک
ایشان و کانوا و این عطف است بر فاستکبروا یعنی تکبر نمودند قوم عاد بجهت قوه و قدرت خود و بودند از روی استکبار و عناد بایاتنا یجحدون
١۵ که نشانهای قدرت ما یا بمعجزات جحود میکردند و انکار مینمودند با وجود علم ایشان بحقیت آن و چون کفر و فسق ایشان باین وجه بود فارسلنا علیهم
پس فرستادیم با ایشان ریحا صرصرا بادی سخت بد الصوت که باواز مهیب و هلاک شدند یا بادی بغایت سرد که بجهت شدت برودت ایشان را هلاک
ساخت فی ایام نحسات در روزهای شوم که از اول دهه آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا دیگر که هشت روز و هفت شب است کقوله تعالی سبع
لیال و ثمانیة ایام حسوما و در آثار وارد گشته که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهارشنبه بوده از ضحاک منقول است که خدای تعالی اول از ایشان هفت سال باران
باز گرفت و در این مدت اصناف بادها ساکن شدند و بعد از آن باد راسخ که دایند تا همه ایشان مستاصل شدند و از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که چون خدای
تعالی بقومی اراده خیر نماید با ایشان باران دهد و باد و اگر شر اراده کند باران چنانکه با اصحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم لنذیقهم
تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب سوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوه و شکیمه ایشان همه را خوار و ذلیل گردانیم
و مستاصل ساختیم و بنا بر آنکه اضافه عذاب بخزی از قبیل اضافه موصوف بصفت و در این تقدیر است که العذاب الخزی یعنی عذابی که رسواساز نده و خوار
کننده ایشان بود و مؤید این قوله تعالی و لعذاب الاخرة اخزی هر آینه عذاب آن سرای که دوزخ است رسواسازنده تر و خوار کننده تر است وهم
لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان و تشبیه نیست در آنکه خزی از روی حقیقت صفت معذب است و اسناد آن
بعذاب از استعاره است که دلالت بر مبالغه مثل له شعر شاعر که ابلغ است از هو شاعر از جابر بن عبدالله مقامات ... که ابو جهل جمعی از اکابر قریش را جمع
کرده گفت کار ما با محمد ملتبس و مشتبه است شخصی را که شعر و کهانت و سحر را بداند تر او می باید فرستاد تا با او مکالمه کند و احوال او را بازپرسی نموده اعلام
نماید عتبه گفت که من این علوم را نیک دریافته و خوب دانسته ام بروم تا او گفت و گوئی نمایم و اینجا او بر من ظاهر شود اعلام شما نمایم پس نزد حضرت رسالت
آمد و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم و عبدالله و عبدالمطلب پدران تو بودند ایشان شتم الهه ما نمیکردند پس تو چرا زبان دراز کرده زبان بدشنام ایشان
گشوده و تضلیل ما میکنی اگر مراد تو ریاست ما تو را پیشوای خود کردانیم و لوای حکومت برای تو بر افرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو
تزویج است یا بکار حیله ما هر که را از دختران قریش که تو اختیار نمائی بتزویج تو در آوریم و اگر مدعای تو مال است ما چندان زر سرخ و سفید شود هم
که هر گز در پیش تو و هیچکس بغنای تو نرسد آنحضرت ایستمان از او سیشنید و هیچ نمیگفت چون سخن را تمام کرد فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن
الرحیم تا اینجا که فان اعرضوا فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک آنحضرت نهاد و گفت که بحق خویشی که با هم داریم خاموش شو پس خاموش شو حضرت
رسول خاموش شد و عتبه برخاست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند که عتبه بکجا رفت مباد اگر از کیش خود برگشته باشد لیکن محمد میل نموده
یا آنکه محمد او را طعام و رشوتی داده باشد او را فریفته پس برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند چرا از پیش ما گم شدی تا احتیاج داشتی با طعام او را که بار شوتی
از او قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت و گفت حال من از مال شما بی نیاز است و استیلای من از استیلای همه در پیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و او را مال نیست
پس چگونه رشوه بمن دهد و لیکن من نزد او رفتم و سخنی گفتم او در جواب کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه سحر و اینجا از آنحضرت شنیده بود در بیان
خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب
هلاکت ما و شما باشد ایشان خایب و سرگردان از خانه وی بیرون آمدند القصه چون حق سبحانه ذکر احوال هود نمود در صدد بیان قصه ثمود در آمده میفرماید که
١۶ و اما ثمود و اما قبیله ثمود که قوم صالح بودند فهدیناهم پس دلالت کردیم ایشان را راه راست بوسیله حجج و ارسال رسل و ازاحت علل وجهی که راه است

حق تر از آن که هدایت باشد پس بر گزیدند کفر را ... یعنی اختیار کردند طریق ضلالت را و ایشان ... فاستحبوا العمی پس برگزیدند کوری را یعنی ضلالت را
علی الهدی بر راه راست که ایمان باشد فاخذتهم پس فرو گرفت ایشان را صاعقة العذاب الهون بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که
کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه و نجینا الذین آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند
که پرهیز میکردند از شرک ... گویند که از نبوت بدان آسمانی ... کهجوس ... سخن فرمود ... تعالی بنی ... از آن
از احتیاط شنیدن ... با ایشان ... و با وجود این کفر را بر ایمان اختیار کردند و اکر ایمان از فعل خدا بودی ایشان را در اختیار کفر اقتدار
نبودی بعد از ذکر عقوبت دنیوی امم مکذبه احوال اخرویه ... کفره بیان میکند و میگوید و یوم یحشر و یاد کن ای محمد روزی را که حشر کرده
شوند اعداء الله دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین الی النار بسوی آتش دوزخ فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیان را نگه
دارند تا پسینیان با ایشان رسند آنگاه ایشان را مجتمع روانه کنند حتی اذا ما جاؤها تا وقتی که بیایند بآتش لفظ ما زاید است از برای
١٩ تاکید معنی یعنی البته در وقتی که بیایند بآتش دوزخ شهد علیهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان بانچه شنیده باشند ...
از آن اعراض نموده و ابصارهم و دیدهای ایشان بانچه دیده باشند از آیات ... و ایمان بان نیاورده و جلودهم و پوستهای ایشان
یعنی جوارح ایشان بانچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود و بعضی
مفسران گفته اند که مراد بجلود فرج ایشان است که بر ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند در دنیا و در شهادت جوارح
سه قول است یکی آنکه خدای تعالی در آن ... در دهان و کام و زبان بر ایشان ابحار فرماید و بعد از آن ایشان املی ... شهادت با عجز آنها ... وگواهی دادن ...
٢٠ کلام کند در ایشان مثل آنچه کلام در درخت ... آنکه ظاهر سازد بر اعضا علاماتی که دلالت بر آنچه کسب کرده اند پس اعضا بلسان حال ناطق شوند و قالوا
و گویند کافران بر سبیل توبیخ ... از روی تعجب لجلودهم مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده باشند لم شهدتم علینا از برای چه گواهی دادید بر ما
و حال آنکه ما در دنیا از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب از شما باز داریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید و ملامت
منمائید که ما باختیار خود ناطق نشده ایم بلکه انطقنا الله الذی گویا کرد ما را آن خدای که بقدرت کامله انطق کل شیء گویا گردانید هر چیزی که از شان
او تکلم باشد و هو خلقکم و او بیافرید شما را اول مرة اول بار و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده شوید
اهل برای جزا یعنی از قدرت خدای که قادر است بر انطاق هر حیوان ... خلق شما در اول بار و اعاده و ارجاع شما بعد از موت عجیب نیست که ما را بنطق در
٢١ آورد و میتواند بود که و هو خلقکم کلام مستانف باشد و مجانس قوله تعالی و ما کنتم تستترون یعنی در از روز جزا امر عاید بما لکنکه تا باشد گویند
بر سبیل الزام که خدای تعالی ... و معبود شما است ... اکر پوشیده شود ... بر وی مخفی نماند ان یشهد علیکم تا آنکه گواهی دهد بر شما بر اعمال و افعال شما
سمعکم گوشهای شما و لا ابصارکم و نه دیدهای شما و لا جلودکم و نه اعضای شما و این کلام بجهت آن گویند که کفار بر وقت ارتکاب فواحش ...
مستتر نمیشدند و ... ظاهر میکردند ... که اعضا ایشان بر ایشان گواهی دهند بانچه کرده باشند ...
در این روز ... که شما را دیدند ... کر پوشیده شوید از گوش و چشم و اعضا که بر شما گواهی دهند و شما ... فضیح و رسوا سازند و ...
و انوار ... با آنکه ... است که شما ... مرتکب معاصی ... بودید یعنی گمان بر
نمیبردید که اعضا شما ... گواهی نهند زیرا که جاحد بعث و جزا بودید و لکن ظننتم و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم که خدای تعالی نداند
کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید ... و بعضی تفاسیر ... کفار میگفتند ... اشکار آنچه خدای تعالی میداند
و آنچه پنهان از ما است ... نمیداند و عبدالله عباس گوید که ... پوشیده ... بودم ... که از
... قریش بودند ... گفتند ... گفت ... سخن ما میشنود ... اگر بلند گوئیم
٢٢ ... و ذلکم ظنکم و این گمان شما ...
خدا با کثر ... شما ... الذی ظننتم بربکم ... اردیکم هلاک کرد شما را ... آن تعذاب ...
شدید فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیانکاران ... و ظنکم خیر
... گمان ... مؤمن ... خوف و خشیت
... باشد ...
... هشت ...
فرمود بعد از آن ... که خدای تعالی ... ظن بنده خود ... حضرت رسالت ...
که ان حسن الظن من حسن العبادة ... و الظن فان الظن اکذب الحدیث ...
... الظن بالله فان قوما اساؤا الظن بالله فاهلکهم و ذلک قوله و ذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم ... ایشان را هلاک کرد ...
٢۴ ظنکم الذی ظننتم بربکم ... فان یصبروا پس اگر شکیبائی نمایند ...
... فالنار مثوی لهم پس آتش دوزخ ...
خواهند ... و ان یستعتبوا و اگر طلب ...
... فما هم من المعتبین پس نیستند ایشان ...

خشوع شوند یعنی اگر بجزع و فزع خواهند که خدا از ایشان الفت کرده ختم و عنا را از ایشان دفع نماید هرگز از ایشان خشنود نگردد و دفع عذاب نکند و نظیر
اینست قوله تعالی اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وَقَیَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در
کفر خود اصرار نمودند و با یات بینه و حجج ظاهره معاند شدند و استکبار کردند با وجود علم ایشان با ین پس ما ایشان را در بوادی خذلان فرو گذاشتیم و نزد این حال ما سوا
شیطان همدم ایشان را باقی نماند ... و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و اصل تقییض ...
است که معاوضه و مقایضه میگویند ... بعوض ... که امر ... مقارنان صالح و صادق که امر ... ایشان
کرده بود ... شیاطین جن و انس بودند بر ایشان ... بعوض واقع شده بود شیاطین قرین ایشان شدند و بر ایشان
مستولی گشتند فَزَیَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امتعه دنیویه و متابعت شهوات نفسانیه تا در طلب آن
مستغرق شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خواطر ایشان آوردند
تا انکار آن نمودند و فرا گفته که ما بین ایدیهم امر عقبی است و ما خلفهم امر دنیا یعنی مزین ساختند برای ایشان آنچه در پیش دارند از امور اخرویه
گفتند با ایشان که بعث و حساب و ثواب و عقاب نخواهد بود و آنچه در پس خود گذارند از امور دنیویه که جمع اموال است تا انکه ... برای ایشان
از پیش مقرر نهادند از افعال سیئه تا بر آن مستمر گشتند و آنچه وا گذارند برای کسانی که بعد از ایشان باشند از اموال و اولاد وَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ
و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَ
الْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در عداد ایشان اند که همچنانکه امم مکذبه مستحق
عذاب بودند اینجماعت نیز سزاوار عذاب اند إِنَّهُمْ بدرستیکه کافران کَانُوا خَاسِرِینَ هستند زیانکاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را به شقاوت
ابدی بدل کرده اند ... فقد تمام عبادت ... بر مغشوش ... این کلام بجهة تعلیل استحقاق ایشان است بعذاب و عقاب ابن عباس مرویست که
رؤسا کفار چون از معاوضه قرآن عاجز گشتند و برسیدند که اعراب از جواب ... و استماع آن کنند ایمان آورند پس با اصحاب خود متفق شدند که
چون حضرت رسالت قرآن خواند نوعی کنند که در غلط اندازند هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شد جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمدند و ها
25 برسید ... شدند ... و هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دست بر دست میکوفتند و رجزها و شعرها میخواندند حق سبحانه خبر میدهد که وَقَالَ الَّذِینَ
کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش فرا مدارید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد
میخواند وَالْغَوْا فِیهِ و سخن لغو و بیهوده گوئید در میان خواندن آن یا در ... محمد لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن
26 و ... باز دارید فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند یعنی گروهی را که امر و ... بلفظ یا جمیع کافران عَذَابًا شَدِیدًا
27 عذابی سخت ... وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ بدترین جزای آنچه بودند که میکردند ...
عذر و عصیت یعنی جزا دهیم باسوء اعمال ایشان که آن جمیع معاصی است ... افعال مباح است و ابن عباس گفته که عذاب شدید روز بدر
بود و اسوء ... در آخرت ذَٰلِکَ آن عذاب جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدا است النَّارُ این عطف بیان جزاست یا خبر بعد از خبر یعنی
28 ... عذاب آتش دوزخ است لَهُمْ مر کافران راست فِیهَا در آتش دوزخ دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید یعنی ماندن دائم در آنجا باشند و هرگز از آن بیرون نیایند
مراد آنست که آتش ... ایشانست ... نظیر ... قوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ... هذه الدار السرور
یعنی الدار ... جَزَاءً پاداش دادنی بِمَا کَانُوا آنچه بودند که همیشه بِآیَاتِنَا بآیتهای کلام ما یَجْحَدُونَ انکار میکردند و سوق کلام اگرچه مقتضی
29 آنست که ... بما کانوا یلغون فیها ... وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی
که بآتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا اللَّذَیْنِ بنما آن دو کس را که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را و از دین حق بیرون کردند مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان ... شیطانند که از جن و انس اند یعنی بنمای بما گمراه کنندگان ما را از شیاطین جن که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس
که ... قال الله تعالی الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الجن والانس و از امیر المؤمنین منقولست
که شیطان جن ابلیس ... نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پاهای خود ... لِیَکُونَا مِنَ الْأَسْفَلِینَ تا آنکه باشند از جمله فروتران ...
30 و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خداست ...
او ... ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس ... استقامت ...
که بنام ... کلمه ربنا الله باشند ... ثابت باشند ...
ابن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت رسالت پناه ... فقل آمنت بالله ثم استقم گفتم یا رسول الله
چیزی که از آن ... آنحضرت زبان ... و قتاده و ابن زید از ابن عباس روایت کنند
که حضرت امیر المؤمنین ... فرایض ... و محمد بن فضیل روایت کند که از امام علی بن موسی الرضا علیهم
التحیة والثناء پرسیدند که استقامت ... عن الله ... مستقیم شدند بر متابعت اهل البیت
... اهل ... استقامت ...

و فضیل عیاض ... که ... از دنیا ... رسول ... یا رسول الله
خدا ... محمد ... کردم و گفتند ربنا
الله توحید ... یعنی خدا را یکتا گفتند و ثم استقاموا توحید ... تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ فرود آیند بر مؤمنان
مستقیم فرشتگان نزد موت ... خروج از قبر ... حضرت امام ناطق جعفر صادق ... قول حسن
و ثالث قتاده و ... أَلَّا تَخَافُوا اینکه مترسید
از خوف ... وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید ... عکرمه و مجاهد گفته اند که مترسید ...
لحزن و غمگین مباشید ... عطا ابن ابی رباح ... کاهان خود که خدا تعالی
مر را عفو کند ... وَأَبْشِرُوا و شاد باشید بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ بود که وعده داده ...
31 نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ ما دوستان شمائیم و اعوان و انصار شما فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی ... و بر طریق صلاح
هدایت میکردیم ... وَفِی الْآخِرَةِ و دوستان شمائیم در آنجا ... شفاعت ... در آنجا
شما بهشت از امام محمد باقر صلوات الله علیه ... از انواع ... وسواس شیطان
و در آخرت ... رضوان جنت وَلَکُمْ فِیهَا و مر شما راست در آخرت مَا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ آنچه آرزو کند نفسهای شما از
انواع ملذات و اصناف کرامات وَلَکُمْ فِیهَا و مر شما راست ... مَا تَدَّعُونَ آنچه ... دعوی کنید ...
... آنچه ...
32 ... نُزُلًا در حالتیکه آن موعود به پیشکشی باشد مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ مهربان بر جمیع مؤمنان ...
اهل استقامت ... ایشان عطا کرده شود ...
... استقامت ... مؤمنان ... ایشان ... طاعت و عبادت و بعد از
ذکر وعد و وعید ... لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه ... حضرت رسالت پناه ... میفرماید که وَ
33 مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آنکس که بخواند مردم را ... وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی با وجود
... وَقَالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ و گوید بدرستیکه من ... مراد ... لکم
... اسلام ... احکام ...
... اسلام ...
که چون بلال ... نماز ...
... عمل صالح ...
... قال اننی من المسلمین ...
... اسلام از اعظم طاعات ...
34 ... وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ...
... اسلام ... توحید ...
و مکافات ... حسنه ... سیئه ...
... صبر ... غضب ... حلم ... مدارا ...
است که حسنه ... ادْفَعْ دفع کن
... بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ... عفو ...
... احسن ...
... احسن ...
... بالتی هی احسن ... حسنه ...
... حسنه ...
... امام جعفر صادق ... حسنه ...
... فَإِذَا الَّذِی پس آنگاه ... بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو و میان او دشمنی
... کَأَنَّهُ وَلِیٌّ گویا او دوستی ... حَمِیمٌ خویش و مهربان ...
35 ... وَمَا یُلَقَّاهَا و داده نشود ...
إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا ... وَمَا یُلَقَّاهَا ...
... إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ ...
36 ... وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ و اگر ... مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ ...

بتشبی سوء رساند و وسوسه دهد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه جوی بخدا از شر او اِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ او است شنوا مر گفتار کسی را که بگوید استعیذ بالله
۳۷ الْعَلِيمُ دانا به نیت صلاح او و بر نیت او [illegible] و میگوید وَمِنْ اٰيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب و روز
است که متعاقب یکدیگر آیند و روز برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماه است که بقدر اشاره وجه استقرار است در مدار ایشان
بر نظام استمرار پس هر یک باندازه مقرر و مقدر میآیند و میروند لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را چه ایشان مانند شما مخلوق اند
و مسخر فرمان پس ربهٔ معبودیت نداشته باشند وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ و سجده کنید مر خدا را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آنکه بیافرید آنها را که آفریده است شب و روز و آفتاب و ماه را
اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید که از روی حقیقت مر او را میپرستید یعنی اگر قصد عبادت خدا دارید پس او را پرستش نمایید نه غیر او و ضمیر
جمع مؤنث که موضوع است نیز برای ذوی العقول تنبیه است بر آنکه اینها با آنکه مخلوقند از جماد اند و از عقل و ادراک و علم معرا [illegible]
۳۸ و مراد بسجود عبادت است و تسمیه آن بسجود بجهت آنست که سجود اخص عبادات و اخضع انواع آن پس تسمیه شیء باشد باسم اشرف افراد آن فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا
پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا و عبادت او با وجود دلایل واضحه و حجج باهره [illegible]
عدم عبادت ایشان [illegible] فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از اصناف ملائکه يُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح
و تمجید میکنند برای او بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و حال آنکه ایشان ملول نمیشوند از
کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم اربع است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقول است که وجوب سجده نزد آخر آیه اولیست
که آن ان کنتم ایاه تعبدون است زیرا که امر بسجود در این آیه محقق شده و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه که آن وهم لا
۳۹ یسامون است زیرا که تمامت معنی با این است و قول اول مرویست از ائمه هدی علیهم السلام وَمِنْ اٰيَاتِهِ و از جمله نشانها که دال است بر ربوبیت و یکتایی اَنَّكَ
تَرَى الْاَرْضَ آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل و خوار این مستعار است از برای زمین باعتبار یبوست و عدم نضارت و طراوت و نبات یعنی می بینی زمین را
پژمرده و خشک شده و فرسوده فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ پس چون فرو فرستیم بر او آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید از روی نشاط وَرَبَتْ
و بر آید یعنی بماند جنبش [illegible] انواع نباتات و ریاحین [illegible] اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا بدرستیکه آنکسی که [illegible]
زنده کرداند زمین مرده را لَمُحْيِ الْمَوْتٰى هر آینه زنده کننده مردگان است در آخرت اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه او بر هر چیزی از احیا و اماته قَدِيرٌ توانا است
۴۰ چه قدرت نسبت بجمیع مقدورات مساویست [illegible] اِنَّ الَّذِينَ
بدرستیکه آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند از نهج مستقیم [illegible] فِي اٰيَاتِنَا در
آیتهای کتاب ما و این اهل الحاد لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا پوشیده نمیشوند بر ما [illegible]
و سزای الحاد و الغای کلام لغو ایشان خواهیم رسانید [illegible] اَفَمَنْ يُلْقٰى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود یعنی بجهت
الحاد قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر است اَمْ مَنْ يَاْتِيْ یا کسی که بیاید اٰمِنًا ایمن حالتی که ایمن باشد از آتش دوزخ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز یعنی در این روز
مرکز این هر دو در مرتبه متساوی [illegible] مراد از اول ابو جهل العین
است و ثانی حضرت رسالت [illegible] عمار یاسر رحمة الله علیه است [illegible]
پس مراد بیان جمیع کافران ملحد و مؤمنان معتقد باشد [illegible]
و انکار اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ بکنید آنچه میخواهید اِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید بَصِيْرٌ بیناست و هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان
۴۱ نیست پس بر آن جزا و سزا خواهد داد اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَآءَهُمْ این کلام بدل است از ان الذین یلحدون [illegible]
[illegible]
[illegible] وَاِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ هر آینه کتابی ارجمند
[illegible]
[illegible]
۴۲ [illegible] لَا يَاْتِيْهِ
الْبَاطِلُ [illegible] مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی
[illegible]
[illegible] از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست
[illegible]
[illegible] ابن عباس و کلبی و مقاتل
منقولست و قتاده و سدی گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] حَكِيْمٍ [illegible] حَمِيْدٍ [illegible]
[illegible]
۴۳ [illegible] مَا يُقَالُ لَكَ [illegible] اِلَّا مَا قَدْ قِيْلَ [illegible]

شده یعنی کفار گفته اند لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ مر پیغمبرانی را که پیش از تو بودند از تکذیب و انکار پس بر صبر کن چنانکه ایشان صبر کردند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه
پروردگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است مر مؤمنان را که بر صدق طویت و خلوص نیت بتوحید اقرار نموده اند و به نبوت تو تصدیق کرده
وَذُوْ عِقَابٍ اَلِيْمٍ و خداوند عقوبت مر مشرکان جاحد مکذبان معاند را و گویند که معنی آیه بر این وجه است که نفرماید خدا مر تو را مگر آنچه فرموده بر رسولان
پیشین از اظهار معجزات و دلایل و آیات و بیان اوامر و مناهی و سایر امور شرعیه و دعوت مر مؤمنان بطاعات و لزوم عبادات و بنابر این میتواند بود که ان ربک
الی آخره مقول قول رسل باشد یعنی انبیای سابق بان مامور شده بودند این بود که وعده مؤمنان نمایند بمغفرت و وعید کافران بعقوبت و آورده اند
۴۴ که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرو نیامد تا بعضی از او عربی بود و برخی عجمی این آیه آمد که وَلَوْ جَعَلْنٰهُ و اگر میگردانیدیم این کتاب که احسن ذکر است
قُرْاٰنًا اَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوْا هر آینه میگفتند کافران عرب از روی انکار لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا مفصل و مبین نشده اٰيٰتُهٗ آیتهای این کتاب بزبان عرب
تا ما فهم آن کنیم ءَاَعْجَمِيٌّ آیا کلام اعجمی است وَعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی اگرچه ظاهر و متبادر بسوق کلام مقتضی آن بود که چنین باشد که اعجمی و عرب بجهت آنکه مکتوب الیهم
جمع است عرب باید اما چون که غرض بیان انکار است بر تنافر حال کتاب و حال مکتوب الیه نه بیان وحدت و جماعت مکتوب الیه از اینجهت ایثار عربی نمود که نص آیه غرض حاصل
کلام آنکه ما بلغت ایشان تو الکتاب نمودیم و از عشیره ایشان رسول فرستادیم تا در حجت ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اسکات ایشان میگویند که مکتوب الیهم عرب
باشند و کتاب عجمی بجهت فرط تکذیب و انکار ایشان است قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را که هُوَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هُدًى این کتاب مر آنان را که گرویده اند راه نماینده است
طریق حق وَشِفَآءٌ و شفا دهنده از آنچه در سینهای ایشان است از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ و آنانکه نمیگروند
باین کتاب فِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانیست یعنی تصام میکنند و بگوش هوش نمیشنوند وَهُوَ و این کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیده است یعنی
از دیدن آیات آن تعامی مینمایند مراد آنست که ایشان چون از آیات جاهلند [illegible] ایشان است
والذین لا یؤمنون مرفوع المحل است بر تقدیر والذین لا یؤمنون هو فی آذانهم وقر چنانکه ماین مفسر شده یا آنکه بر این تقدیر باشد که فی آذانهم منه وقر یعنی در
آذان ایشان از شنیدن قرآن گرانیست و وجه اول اولیست بجهت تناسب آن بقوله وهو علیهم عمی و میتواند بود که مجرور المحل باشد معطوف بر مدخول لام للذین آمنوا
از قبیل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف و جواز این وجه بنا بر مذهب اخفش است پس معنی آنست که قرآن مر کفار را که ایمان نیاورده اند در گوشهای ایشان گرانیست اُولٰٓئِكَ
آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور و کر شده اند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَّكَانٍۭ بَعِيْدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان در بعد افهام و سد اعراض از
قرآن مانند مثل کسیست که او را از مسافت دور و دراز خوانند که نمیشنود و ندا را و میبیند مراد آنست که همچنانکه آن ندای منادی از مکان بعید نفعی نمیکند
۴۵ همچنین خواندن قرآن بر کافران فایده نمیدهد و بجهت تسلیه حضرت رسالت از جحود کفار میفرماید که وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ و بتحقیق که دادیم موسی را
کتاب تورات فَاخْتُلِفَ فِيْهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی امت او بعضی ایمان آوردند و بعضی تکذیب او کردند همچنانکه قوم تو کرده در قرآن اختلاف
نموده بعضی تصدیق کردند و برخی تکذیب وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار
تو در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی قول وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یا در وعده قیامت حصول خصومت [illegible] لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه مشرکان عرب لَفِيْ شَكٍّ هر آینه در گمانند مِّنْهُ از قرآن مُرِيْبٍ [illegible]
۴۶ ریبه است و آن اقطع است [illegible] مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کار شایسته
از طاعت و عبادت فَلِنَفْسِهٖ پس از برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب آن راجع است باو وَمَنْ اَسَآءَ و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت فَعَلَيْهَا
پس بر اوست یعنی وبال و عقاب آن [illegible] وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست پروردگار تو موسوم کننده لِّلْعَبِيْدِ مر بندگان را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
۴۷ [illegible] اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ [illegible]
[illegible] وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰتٍ [illegible]
[illegible]
مِنْ اَكْمَامِهَا [illegible] وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى [illegible] وَلَا تَضَعُ [illegible] اِلَّا بِعِلْمِهٖ
[illegible]
[illegible] وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ [illegible]
[illegible] اَيْنَ شُرَكَآءِيْ [illegible]
[illegible] قَالُوْٓا اٰذَنّٰكَ [illegible] مَا مِنَّا مِنْ شَهِيْدٍ [illegible]
[illegible]
۴۸ وَضَلَّ عَنْهُمْ [illegible] مَّا كَانُوْا يَدْعُوْنَ [illegible] مِنْ قَبْلُ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَظَنُّوْا [illegible]
[illegible] مَا لَهُمْ مِّنْ مَّحِيْصٍ [illegible]

اخو نیز مشرکان ام بود از اینجا ورا مقدم داشته و بعد از ذکر آن مذمت ... ابتدا میکند و میگوید که لَا یَسْـَٔمُ الْاِنْسَانُ ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَآءِ

الْخَیْرِ از خواهش نیکی برای خود چون نعمت و صحت و خوشحالی و فراغت وَاِنْ مَّسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی چون ... و بیماری و پریشانی و گدائی

فَیَـُٔوْسٌ قَنُوْطٌ ...

وَلَئِنْ اَذَقْنٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَیَقُوْلَنَّ هٰذَا لِیْ وَمَآ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً وَّلَئِنْ رُّجِعْتُ اِلٰی رَبِّیْٓ اِنَّ لِیْ عِنْدَهٗ لَلْحُسْنٰی ...

دهم بدانکه این بیت شان مردیست که نام او عبد الله یا عبد الاله باشد و او بر بعضی از جوانب مشرق فرود آید و بر کنار جوی ... در مدینه بنا کند ...

... [illegible] ...

2 تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ ... [illegible]

3 وَالْمَلٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ... [illegible]

4 وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ ... [illegible]

5 وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ... [illegible]

... [illegible] ...

وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ... [illegible]

6 وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ... [illegible]

7 أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ... [illegible]

8 وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ ... [illegible]

9 فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ... [illegible]

10 لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ ... [illegible]

یقدر برای سنکرا و سبحانه بِکُلِّ شَیْءٍ هر چیزی از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِیمٌ داناست پس بر وجه استحقاق ارزاق میدهد بعد از تعداد نعمت دنیوی
11 بیان نعمت اسلام میکند و میگوید شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ بیان کرد و روشن ساخت خدا تعالی از برای شما از دینی که مستمسک آن شوید مَا وَصّیٰ
بِهِ آنچه فرموده بود بآن نُوحًا نوح پیغمبر را وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ و آنچه که وحی کردیم بسوی تو [illegible] وَمَا وَصَّیْنَا بِهِ و آنچه
امر کرده بودیم بآن إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَیٰ وَعِیسَیٰ این سه پیغمبر از اصول دین یعنی خدا هویدا ساخت از برای شما اصول دینی که مشترک است میان نوح و محمد
و انبیائی که در میان ایشان واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت و قوله أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ
منصوب المحل است بر آنکه بدل مفعول شرع باشد یعنی روشن کرد از برای شما آنکه اقامت کنید بپای دارید دینی را که ایمانست بآنچه تصدیق بآن واجب است
از اصول دینیه و ممکن بود که مرفوع المحل باشد بر استیناف در حکم جواب ما ذلک المشروع یعنی آن مشروع اقامت نمودن است باصول دین و متمسک شدن بآن
یا آنکه مجرور المحل باشد و آنکه بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد از برای شما آنچه امر کرد بآنکه اقامت اصول دینیه کنید وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ و متفرق و پراکنده
مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است بحسب اختلاف ازمنه و مصالح کقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا
12 کَبُرَ بزرگ و دشوار و گران عَلَی الْمُشْرِکِینَ بر مشرکان و بندگان مَا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک اللَّهُ یَجْتَبِی
خدا میگزیند و جمع میکند إِلَیْهِ بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام مَنْ یَشَاءُ هر که را میخواهد از آنکسانیکه مطیع و منقاد دانند یا بر میگزیند برای خود
بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَیَهْدِی و راه مینماید بتوفیق و ارشاد إِلَیْهِ بدین خود مَنْ یُنِیبُ هر که را که باز گردد بحق در کارها و رو بسوی وی یعنی هر که را از
همه اراده کند و او را لطف اهدا و سبحان راه راست بدو مینماید کقوله تعالی والذین اهتدوا زادهم هدی یا آنکه راه راست مینماید به بهشت و ثواب هر که را که بتوبه
13 خالص رجوع باو کند وَمَا تَفَرَّقُوا و متفرق و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملل از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین حق انگشتند
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران مثل آیات توریة و انجیل یا بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلال و موعد
علیه است و این برگشتن بَغْیًا از روی ستمکاری و حسد بود که واقع شده بود بَیْنَهُمْ میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر
پیغمبر خود و گویند مردمان بعد از اهلاک کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند چون پیغمبران ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد
ابتحال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و ایشان بجهة بغی و تجبر و حسد بر ایشان نگرویدند و در بعضی تفاسیر آورده اند که مراد ازین متفرقین اهل کتاب
زمان حضرت رسالت شدند پس معنی آنست که اهل کتاب اختلاف نکرده اند در حق حضرت رسالت صلعم مگر بعد از آنکه با ایشان آمد علم بمبعث آنحضرت و صحت
نبوت و پیش از وی همه منتظر بودند از نظر کردن در آن بجهة ظلم و عداوه و حسد و حرص بر طلب دنیا کقوله تعالی و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة
یا آنکه متفرق نشدند کفار مکه مگر بعد از آن که یقین دانسته بودند که او پیغمبری بحق است و لیکن از او متفرق گشتند بجهة حسد بردن بر او و خوف بر فوت ریاست
دنیا [illegible] وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی کلمه که سبقت گرفته است در تاخیر عذاب مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو إِلَیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی تا مدتی نام برده
شده و مقرر گشته لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مبطل و ابقاء مؤمن محق وَإِنَّ الَّذِینَ و بدرستیکه آنانکه أُورِثُوا الْکِتَابَ
داده شده اند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و احبار بودند مراد یهود و نصاری زمان آنحضرت اند که از پس
اباء و اجداد خود قرآن با ایشان آمد یا آنکه مراد مشرکان عهد رسول اند که از پس اهل کتاب قرآن بر ایشان نازل شد ایشان لَفِی شَکٍّ مِنْهُ هر آینه در شک اند
از قرآن یا از دین یا از پیغمبر مُرِیبٍ شکی بریبت افکننده که ظنست یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام یا حضرت رسالت بر غیر حق است
14 فَلِذَٰلِکَ پس بجهة این تفرق و اختلاف که از ایشان اظهار گشته فَادْعُ پس بخوان مردمان را باتفاق و ایتلاف بر ملت حقیقی که دین اسلام است تا تفرق و
اختلاف و تشتت از ایشان زایل شود وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت نبوت و تبلیغ طریق شریعت کَمَا أُمِرْتَ همچنانکه مامور شده بآن یعنی عمل بمقتضای
امر الهی کن و نزد زجاج لام لذلک بمعنی الی است یعنی الی ذلک اشاره بمضمون ما وصی به یعنی بسوی دینی که خدا تعالی بآنکه تو را امر بآن نموده بندگان را دعوت
کن یعنی مردمان را بر توحید و اخلاص دعوت نمای و بر این نهج تا بتقدیم باش وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن هواهای مختلفه و آرزوهای باطله ایشان را و در
تفسیر آورده که ولید بن مغیره بحضرت گفت که از دین دعوت خود رجوع نمای تا بنیمه مالهای خود را بتو بخشم و شیبة بن عتبه گفت که اگر از دین خود برگردی
دختر خود را در حباله تو در آرم حق سبحانه این آیه فرستاد که بتبلیغ دعوه توحید استقامت نمای و بر دین اسلام تا بتقدیم باش و متابعت اهوای باطله
ایشان مکن وَقُلْ آمَنْتُ و بگو که بگرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآن چیزی که فرو فرستاده است خدا مِنْ کِتَابٍ از جنس کتاب یعنی بکتابی که بر من و بر انبیا
سابق نازل گشته ایمان آورده ام مراد آنست که بکفار بگو که من بجمیع کتب آسمانی تصدیق نموده ام بخلاف شما که بعضی ایمان آورده اید و بعضی کافر گشته
اینجا قال و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و چون مضامین جمیع کتب منزله امر است بتوحید و اخلاص تبرا از اشراک پس چگونه ازین کتب انکار کنم و تابع شما شوم
وَأُمِرْتُ و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و طریق سویت مرعی دارم بَیْنَکُمُ میان شما یعنی جمیع اشراف و اراذل را بدین
توحید خوانم و اصلا در تبلیغ دعوه و ادای احکام شرع بغیر انحراف نورزم کلام اول اشارتست بکمال قوه نظریه و این کلام اشارتست بکمال قوه عملیه چون بگو بکفار
که شما معترف اید بآنکه اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ خدای آفریدگار ما و آفریدگار شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مار است جزای کردارهای ما وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ و مر شما راست جزای
عملهای شما لَا حُجَّةَ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ نیست خصومتی میان ما و میان شما یعنی خصومت [illegible] مراد آنست که بجهة ظهور
حق احتجاج و خصومت و جدال نماند بیش اگر کسی بخلاف و اختلاف میل نماید بوسیله عناد و مکابره خواهد بود و آنکه مجادله پیدا کفار میفرماید که بگو بایشان
اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنَا خدای جمع کند میان ما روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه [illegible]
و اهل باطن را [illegible] این آیه الست بر مهاجرت و متارکت که آمده در موافقت مقاوله بعد از ظهور حق و قیام الزام حجت بمتارکه میان ایشان در موافقت محاربه
15 پس بآیه القتال منسوخ نباشد و بعد از ذکر ظهور حجت و انقطاع محاجت بیان حال اهل حجت باطله میکند و میگوید که وَالَّذِینَ یُحَاجُّونَ و آنانکه مخاصمت

میکنند از کفار و مجادله مینمودند با پیغمبر ما و مسلمانان فِی اللَّهِ در دین خدا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِیبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کرده شده باشند یعنی ایشان
اجابت کرده باشند له مر قول خدا را در روز میثاق و بربوبیت او اذعان نموده و گویند که مراد یهود و نصاری اند که بعد از استماع نعوت حضرت رسالت
در توریة بوی ایمان آوردند و چون مبعوث گشت بجهة حفظ حسد بوی نگرویدند و در مقام مجادله و خصومت در آمدند با آنکه نعوت معهوده را
در او مشاهده میکردند و معجزات باهره داله بر صحت نبوة او برای العین میدیدند علی التقدیرین حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان بر رد نبوه او باطل و
و زایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور دلایل بر صحت نبوة حجت ایشان عناد محض و محض عناد است وَ
عَلَیْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای بجهة مجادله نمودن در امر خاص حق وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت که آن آتش
بر آنست و [illegible] شبهه ایشان بجهت ظاهر سبیل مراد و جنس تا بنا بر زعم ایشان مجاهده کنند که محاجه ایشان بود مکه میگفتند که کتاب ما پیش از کتاب شما است
و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شما باشیم و بخدا اولی الحق و گویند که ضمیر له راجع بحضرت رسالت است یعنی آنانکه مجادله نمودند در دین خدا
بجهة نصرت مذهب خود پس از آنکه خدای دعای آنحضرت را مستجاب کرده بر کفار بدر تا آنکه همه بدست اهل ایمان کشته شدند و بر کفار مکه و بنی مضر تا بقحط
و غلا مبتلا شدند و از برای مستضعفین تا از دست کفار قریش خلاصی یافتند و غیر آن از معجزاتی که مثبت نبوة او بود و مستلزم الزام حجت بر ایشان بود
اجابت و حجت ایشان باطلست و نابود و بر ایشانست غضب الهی و عقوبت نکال یا [illegible] اللَّهُ الَّذِی خدای تعالی بحق آنکسیست که أَنْزَلَ الْکِتَابَ فرو 16
فرستاد جنس کتاب یا قرآن را از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی و جز از دروغ ماضی و مستقبل یا بدان امر و نواهی و بیان فرایض و احکام الهی وَالْمِیزَانَ و انزال
فرمود طریق شرع را که عدالت حقیقیست تا بندگان در جمیع امور سویت را مرعی دارند و تسمیه آن بمیزان بجهة آنست که میزان آلت انصاف و سویت میان
بندگان و نزد بعضی مراد بمیزان ترازو است که معروفست که بآن چیزها را بسنجند و عطف آن بکتاب باشتراک عدالت و سویت بینهما و بنا بر این مراد
بانزال آن امر کردن او سبحانه است بآن و تعلیم کیفیت وزن اشیا بآن تا حیفی بر بایع و مشتری واقع نشود و گویند که مراد بمیزان پیغمبر است که در کمال سوی
و اعتدالست و مؤسس اساس نصفت و ممهد قواعد عدالت پس مراد بانزال ارسال او باشد و چون قیامت وقت جزاست و روز وضع موازین قسط و عدل
از اینجهة بعد از ذکر میزان بیان احوال قیامت میکند و میگوید که وَمَا یُدْرِیکَ و چه چیز دانا کرد ترا خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت او است یا آنکه
بود که خطاب متوجه باشد بهر که از شان او تخاطب باشد یعنی ای مکلف چه شناساخت ترا بامدن قیامت و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت
قیامت قَرِیبٌ نزدیک بود پس بعمل کتاب خدا کن و بشریعت و عمل و بر عدل سوا باش پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده
شود و حکمت در اخفای وقت قیامت آنست که تا بندگان همیشه خود را بتدارک ساعات خود مشغول سازند و مستعد باشند که در حین وقوع قیامت کنند و بدانکه تذکیر قریب با
[illegible] ساعت است بعث یا بتقدیر حذف مضاف یعنی لعل مجی الساعة قریب چون در کلام الهی نازل منزله یقین است پس لعل بمعنی تحقق باشد یعنی
البته ساعتی که در آن قیامت قائم شود نزدیکست یَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب زدگی مینمایند بها بساعت قیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب الَّذِینَ
لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا آنانی که منکر و بدند بآن یا آنکه استعجال ایشان بجهة آنست که تا حضرت رسالت یقین و اذعان کند و چون آنوقت در رسید 17
قیامت قائم نشود در او حجت لازم گردانند وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق بمقام الانبیا نموده مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسانند و هراسانند
از قیامت بجهة عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه و مجازات وَیَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند آنکه آمدن قیامت درستست و محقق الوقوع أَلَا
إِنَّ الَّذِینَ بدانید بتحقیق که آنانکه یُمَارُونَ مخاصمه و مجادله مینمایند و انکار فِی السَّاعَةِ در آمدن قیامت و در وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب لَفِی
ضَلَالٍ بَعِیدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب چه قیام قیامت از قدرت الهی غیر مستبعد است و دلالت کتب سماوی و معجزات بینه بر وقوع آن و شهادت
عقول بر تحقق آن قاطع شک و ریبست اللَّهُ لَطِیفٌ خدای تعالی نیکوکار است بِعِبَادِهِ به بندگان خود بوجهی که از کثرت و فور آن عقول ادراک کلیات
آن قاصراند و اوهام بر سبیل جزئیات آن عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی باریک دان و دوربین است بوجهی که بر جمیع مخفیات امور و اسرار صدور با خبر است هیچ 18
چیز از آن بر او پوشیده و پنهان نیست و مراد بلطف رسانیدن ایصال منافع است ببندگان بطریقی که در یافتن آن دقیق باشد بر ایشان و ابن عباس فرموده که لطیف
یعنی مهربان و نوازنده است جنید رض گفته که لطیف بمعنی آنست که فرموده آنکه با دوستان لطف کند تا در آیند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و
لطف در اصطلاح متکلمین فعلی است که مکلف با آن نزدیک بطاعت تر باشد و از معصیت بعید و هر لطفی که باعث طاعت باشد از آن توفیق گویند اگر
زاجر معصیت باشد آن را عصمت خوانند و لطف از شرایط حسن تکلیف باشد و تکلیف عاری از لطف از حکیم سزاوار نباشد چه آن مؤدی بنقض غرضست
و نقض غرض منافی حکمت است پس آن بر حکیم روا نباشد و گویند که لطف او سبحانه آنست که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قدرت کار فرماید و در کشف معنی
لطف [illegible] آورده که نعمت بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده که لطیف آنست که علم شامل و محیط خواص
مصالح بود و حکمت با مرواش مشتمل بر عواید منافع و از اینجاست که یَرْزُقُ روزی میدهد مَنْ یَشَاءُ هر که را میخواهد بر حسب مصلحت خفیه و حکمت عامه پس
مخصوص میشد هر یک از بندگان را بنوعی از نعم و صنفی از مکرمت که مقتضی حکمت او باشد همچنانکه یکی را ولد عطا فرماید و دیگری را نعمت بکوکه صاحب ولد
نداده و غیر آن تا حاصل که همه بندگان بهره مندند و هیچکدام از جانب احسان او خالی نیستند پس هر یکی بنوعی از نعمت و قسطی از عطیه محظوظ و بهره مندند و اگر
چه در صنوف و سعت و قلت و کثرة بر تفاوت و مراتب اند وَهُوَ الْقَوِیُّ و اوست توانا بر لطف و مرحمت الْعَزِیزُ غالب بر اراده بر وجه حکمت و مصلحت
که هرگز مغلوب نگردد [illegible] کبریای او نشیند مَنْ کَانَ یُرِیدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آخرت را یعنی عملی را که موجب ثواب 19
آخرت او باشد پس بجهة این در این سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و آب عمل صالح از آن دهد تا بر او در عرصه قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ
بیفزائیم مراو را در کشت جزا و یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد زیاده بر آن حرث در اصل لغت بمعنی الکاسب است در محل ارض و زرع
حاصل آن پس عمل بنیا مشابه بحرث است و بزراعت مشابه ثمره آن که ثواب آخرت است مجاز اینجاست که در حدیث آمده الدنیا مزرعة الاخرة ما حاصل معنی

بهره در دنیا عمل کند بعبارت آنکه نفع آخرت بر آن مترتب شود [illegible] ثواب عمل او را اضعاف مضاعف وَمَن
كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا یعنی مقصد اصلی او از آن حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا
بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت کما قال و عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافران
و مشرکانند که همت ایشان مصروف است بر جمع امتعه دنیویه حاصل سخن آنست که هر که از برای آخرت کار کند در عمل خود موفق شود و مبادی برکات آن بر [illegible] کار او
رسد و در آخرت حسنات او مضاعف کرده و هر که عمل او از برای دنیا باشد [illegible] و مقرر باو رسد اما نه بر آن وجهی که مدعا او باشد و او را در آخرت هیچ حظی
و بهره نباشد و بعضی گفته اند که این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافق بودند بقصد غنیمت همراه میرفتند و جمعی که از اهل ایمان بودند
بقصد ثواب جهاد میکردند حق سبحانه فرمود که هر که بقصد ثواب جهاد کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید از آن محروم نماند
بلکه سهمی که نصیب او باشد باو برسد ولیکن [illegible] از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد عدم ذکر نصیب دنیا از برای عامل آخرت با آنکه از نصیب دنیا نیز محظوظ
میگردد بجهت استهانت است نسبت بحظ آخرت و مرویست از حضرت رسالت که هر که به نیت آخرت کار کند حق تعالی امر دنیا را کفایت کند [illegible] جمع کند
و دل او را بی نیاز کرداند [illegible] و هر که بنیت دنیا عمل کند حق تعالی جمعیت او را پراکنده کند و [illegible] بدل کرداند و فقر را نصب العین
او سازد و جز دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای او مقرر و مقدر باشد حسن بصری گفته که چون دنیا تابع آخرت است [illegible] پس هر که از برای آخرت کار کند
بثواب اخروی رسد و دنیا نیز به تبعیت باو دهند و هر که از برای دنیا عمل نماید نصیب دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد القصه حق
سبحانه بعد از ذکر ترغیب در امور آخرت بر سبیل تقریع و توبیخ کفار میکند و میفرماید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه آیا کافران را انبازانند یعنی [illegible] ایشان 20
اند که در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان [illegible] ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق
مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و بحیره و سائبه و امثال آن و میگویند [illegible]
اوثانند و اضافه شرکت بایشان [illegible] شرع با ایشان بجهت آنکه سبب ضلالت و افتتان ایشانند چنانکه ابراهیم
گفت [illegible] اضللن کثیرا من الناس وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن [illegible] بانکه
فصل [illegible] لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی [illegible] مشرکان [illegible]
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در روز قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که غیر منقطع باشد تَرَى الظَّالِمِينَ 21
خطاب بحضرت رسالت [illegible] که قابل خطاب باشد یعنی [illegible] مشرکان را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند
از انواع [illegible] و سیئات وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال [illegible] ایشان فرود آینده و رسنده باشد بایشان خواه آنکه ایشان از آن هراسان باشند یا نه
[illegible] ایشان دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
در مرغزارهای بهشت باشند [illegible] ناضره لَهُم مر ایشان راست در بهشت مَا
يَشَاءُونَ آنچه خواهند [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود [illegible] ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد [illegible] اهل
[illegible] هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ [illegible] ذَٰلِكَ [illegible] ثواب عظیم
الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد [illegible] عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای شایسته [illegible] در وظایف طاعت جد و جهد نمایند [illegible] کشاف و غیره مذکور است که روزی انصار
[illegible] ابن عباس [illegible] بمجلس ایشان آمد و گفت ای معشر انصار
نه شما ذلیل بودید [illegible] شما را بواسطه من عزیز [illegible] گفتند بلی یا رسول الله فرمود نه شما گمراه بودید [illegible] شما را هدایت داد
گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود [illegible] گفتند چه بگوئیم یا رسول الله فرمود در جواب من بگوئید که نه قوم تو اخراج کردند
تو را [illegible] قوم تو تکذیب تو نمودند [illegible] تصدیق تو کردیم نه تو را مخذول ساختند [illegible]
تو را نصرت دادیم [illegible] حضرت رسالت [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible]
[illegible] اموال [illegible] خود صرف نمائی
و خواطر [illegible] قُلْ بگو ای محمد مر اهل ایمان را [illegible] لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر
تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری نیز از برای دعوت از امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از
قتاده نقل نموده که جمعی از مشرکان [illegible] بکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد بر این دعوت و ابلاغ طمع مزدی دارد یا نه این آیه نازل شد که بگو
من بر دعوت [illegible] از شما هیچ مزدی نمیطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن طلب میکنم از شما دوستی که ثابت باشد فِي الْقُرْبَىٰ در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم
که خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم [illegible] مراعات ایشان از لوازم دانید [illegible] بدانکه استثنا
در اینجا محتمل است که متصل باشد و تقدیر کلام اینکه لا اسألکم اجرا الا هذا یعنی از شما مزدی نمیطلبم مگر اینکه دوستی نمائید با اهل قرابت من [illegible]
بر سبیل [illegible] قرابت ایشان با آنحضرت منتهی میشود
پس [illegible] راجع بمودت [illegible] اهل بیت پیغمبر [illegible]
ثواب [illegible] و در اکثر تفاسیر الا بمعنی [illegible] منقطع است و تقدیر کلام اینکه لا اسألکم
اجرا [illegible]

[illegible] الا المودة فی القربی [illegible] الا المودة للقربی [illegible]
[illegible] مودت [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible] الا المودة ثابتة فی القربی [illegible]
[illegible] چنانکه در کشاف [illegible]
[illegible] یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم [illegible] فرمود که علی بن ابی
طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و احمد حنبل [illegible] از حضرت رسول [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و ثعلبی [illegible] از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهما [illegible] ام سلمه روایت
کند [illegible] فاطمه [illegible] اللهم هؤلاء اهل محمد فاجعل صلواتک و
برکاتک علی آل محمد انک حمید مجید [illegible] حسن و حسین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] ام سلمه [illegible]
[illegible]
حضرت رسول [illegible] ام سلمه [illegible]
[illegible] لا اسألکم علی ما ادعوکم الیه اجرا الا ان تحفظونی فی اهل بیتی [illegible]
و الحسن و الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] صاحب کشاف نیز ذکر کرده [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
که من برسول خدا شکایت کردم از حسد [illegible] یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین
و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا [illegible]
[illegible] کشاف [illegible] از حضرت رسول [illegible] حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذانی
فی عترتی و من اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها فانا اجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] امام ثعلبی [illegible] از مشاهیر اهل سنت [illegible] منسوخ است در تفسیر خود
آورده [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] عبد الله بن حامد [illegible] از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت رسول فرمود که من مات علی حب آل محمد
مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من
مات علی حب آل محمد مات مرحوما الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی
بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد
مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات
علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة [illegible]
[illegible]
که در معنی الا المودة فی القربی علما را اختلاف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
و فاطمه [illegible] و حسن و حسین [illegible]

رسد واگر بابت که محبت ایشان فته باشد هزار سال با صفا و مروه عباده کند پس هزار سال دیگر تا بمرتبه رسد که از کثرت عباده مانند مشک کهنه شود و خونها
او راسه بگمن در دوزخ اندازند وانکه این آیه تلاوت کرد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نعم ما قیل لو ان عبدا اتی بالصالحات غدا و
ود کل نبی مرسل و ولی وصام ما صام صوام بلا ملل وقام ما قام قوام بلا کسل ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعا الا بحب امیر المومنین علی و زادان از
امیر المومنین ع روایت کرده که انحضرت فرمود که در آل حم آیه نازل شده در شان ما که حفظ مودت ما نکند مگر کسی که اهل ایمان باشد پس آیه مذکوره را
تلاوت نمود و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود اورده که عثمان بن عمر حدیث کرد بما که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرد که حضرت رسول ص در حینی که بمدینه
شریف مشرف ساخت کار بر حضرتش تنگ شد انصار قیام نمودند گفتند که یا رسول الله تو هادی ما و مقتدای مائی و میبینیم که اخراجات تو بسیار است و مدخل
تو نیست که اجازه فرمای اموال خود را پیشکش تو کنیم این آیه نازل گشت که من بر تبلیغ احکام الهی از هیچکس توقع وطمع ندارم مگر آنکه دوست دارید خویشان
نزدیک مرا در حیات من و بعد از من ومن یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی یعنی چیزی که موجب قربت باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در
آن حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستیکه خدا آمرزنده مر شایسته کار را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان
بتوفیر ثواب و تفضل نمودن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق و تسمیه مجازی شکور بر سبیل مجاز است یعنی حق سبحانه معامله میکند با بندگان در جزای اعمال
همچو معامله شاکر نسبت بمنعم و محسن خود و الا کو چه نفع طاعت باو سبحانه واصل نمیشود و ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه موده اهل البیت است
در روایت که حسن بن علی ع روزی در اثنای خطبه فرمود که انا اهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم من از آن اهل بیتم که حق سبحانه موده ایشان را
فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه تلاوت نمود تا آخر وانکه فرمود که اقتراف حسنه موده ما است که اهل بیتیم و اسماعیل بن عبد الخالق از امام جعفر
صادق ع روایت کرده که اهانت است فینا اهل البیت اصحاب الکساء این آیه نازل شده در حق ما که اهل البیت و اصحاب کساییم و شبهه نیست در آنکه ذکر غفران و شکر بعد
از اقتراف موده اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل البیت بقول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حب اهل البیت یحط الذنوب عن
العباد کما تحط الریح الشدید الورق عن الشجرة و آورده اند که چون این آیه فرض موده فرود آمد منکری که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند بآنکه
مراد او اینست که مردم را با اهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت و امامت منقاد ایشان شوند حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرمود که ترا انجمان است
23 که ایشان گمان میبرند که محمد سخن را بر خدا افترا کرده ام یقولون افتری بلکه میگویند ایشان علی الله کذبا بر خدا دروغ در صدد انزال آیه موده فان یشا
الله پس اگر خواهد خدا یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و قرآن را از دل تو فراموش کند که قصد افترا کنی پس نزد انجمان چگونه قادر باشی بر افترا و مثل این
استشهاد است لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین این کلام بر سبیل فرض است و قبیل آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک و نزد مجاهد مقاتل معنی آیه آنست که
اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو تا از اذیت و استهزاء و افترا ایشان متضرر نگردی و بنا بر این احتیاج باضمار شرط نیست ویمح الله الباطل و محو کند خدا و نابود سازد
کج نهادی را سینی ویحق الحق و ثابت گرداند حق را چنانکه در جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه و میتواند بود که مراد این وعده بوده باشد
از جانب خدای بینهایت که ما آنچه محو کرده اند باطل را که ایشان بر آن اند و تکذیب و اثبات حق کند که نبوت این چه عادت او سبحانه جاریست بر محو باطل و اثبات
حق بکلماته بسخنان خود که وحی است یا بقضای که خط در آن کشیده نشود در بصیره دادن تو بر ایشان انه بدرستیکه خدا علیم بذات الصدور داناست هر چه در
دلهاست یعنی ضمیر تو و مظنه افترا و ایشان تو را پوشیده و پنهان نیست پس بر حسب اعتقاد تو و به آن جزا خواهد داد و مثل آنکه یمحو الله معطوف نیست بر یختم
زیرا که محو باطل و اجابت در همه حال بی جاز نباشد تعلق آن بشرط و لهذا مرفوع واقع شده عبدالله بن عباس گفت چون خدای این آیه فرستاد اهل افترا از آن
اندیشه ناصواب پشیمان شده بمجلس نبوت مآب آمدند در دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند ما گواهی میدهیم که تو راستگوئی در جمیع اقوال و ما از این
24 اندیشه بتوبه گرویدیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد که وهو الذی و اوانکسیت که بمحض لطف یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان
خود یعنی هر گاه بنده باز گردد و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از او قبول نماید ویعفوا و عفو میکند عن السیئات از گناهان
اگر چه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع گناهان از ایشان در میگذراند ویعلم و میداند ما یفعلون آنچه میکنند از نیکی و بدی و حفص تا خوانده یعنی
خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را بجزای سزای خود میرساند و بدانکه قبول با من متعدیست یا بعن و لکن بمن مستعمل است
معنی اخذ است و اگر استعمال آن بعن است متضمن عزل و ابانت یعنی معنی قبلته منه آنست که اخذته منه و جعلته مبدأ قبوله و منشائه و معنی قبلته عنه اینست
که عزلته عنه و ابنته عنه و توبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در زمن مستقبله و آن باجماع امت واجبست بجهة وجوب ندم بر امر قبیح
خوف ع بر اخلال واجب بجهة وجوب دفع ضرر که آن عقاب است یا وقوع آن و چونکه دفع ضرر واجبست پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب باشد و جابر بن عبدالله
انصاری روایت کرده که مرد اعرابی در مسجد رسول ص آمده و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک امیر المومنین ع فرمود که ای اعرابی سرعت
لسان باستغفار در مظان توبه مکذبان است از این نوع توبه توبه کن گفت یا امیر المومنین توبه چیست فرمود که اسمیست که مشروط است بر شش شرط
ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با صاحب خود و ایذاء نفس در طاعت هم چنانکه تربیت آن داده در معصیت و اذاقت نفس مرارة طاعت
را هم چنانکه چشانیده باوی حلاوة معصیت را و بکا بدل هر ضحکی که از تو صادر گشته و شبهه نیست در آنکه این شروط کمال توبه است نه اصل توبه زیرا که در
حقیقت اصل توبه ندامت بر معصیت ماضیه و عزم بر عدم عود در زمن مستقبله کافیست و بعضی از اکابر تعریف توبه را بعبارت کرده اند که صدق العزیمة
علی ترک الذنوب لاجل انابة القلب الی علام الغیوب والندامة علی ما فرط من العیوب و باید دانست که قبول توبه اگر مستلزم عفو سیئات است چنانکه مذهب
اصح است پس ذکر عفو بعد از قبول بجهة تصریح بود که عفو بدلالت مطابقی و اگر مستلزم آن نیست هم چنانکه بعضی دیگر گویند پس ذکر آن بعد از آن بجهة
بندگانست بفضل خود و ذکر علم او بافعال بجهة تنبیه است بر ترک امثال غرور ایشان ابو هریره از حضرت رسول ص نقل کرده که ان الله افرح بتوبة عبده المومن
من العاقل الواجد من العقیم الوالد من الظمان الوارد یعنی حق سبحانه بتوبه بنده مومن فرحناک تر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و از زن نازاینده که فرزند

25 او آورده شده که آیینه هر که توبه نصوح کند خدا گناهان او را از کاتبان کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید ویستجیب الذین آمنوا
و اجابت کند دعای از برای آنکه گرویده باشند وعملوا الصالحات و کرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت و حکمت مقتضی آن باشد ویزیدهم و زیاده
کند ایشان را مسئول من فضله از فضل عمیم خود والکافرون و ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت گران در دوام
و شدت و کیفیت و کمیت بدانچه مومنان عطا کرده باشد از ثواب و تفضل آیه از ابراهیم ادهم پرسیدند که ما را چه حالست که دعا میکنیم و اثر اجابت نمی بینیم
گفت که [illegible] دعا کرد فلا تجیبوه زیرا که حق سبحانه شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید پس این آیه خواند که ویستجیب الذین
آمنوا و گویند که استجابت فعل اهل ایمانست یعنی اجابت کنند هر چه ایشان را میخوانند از اعمال حسنه و افعال صالحه و بنابر تفسیر اول موصول
منصوب بنزع خافض است و گویند که استجابت بمعنی قبول طاعت و اثابت است و زیادت باعتبار ثواب یعنی خدا قبول طاعت میکند و ایشان را ثواب
دهد و زیاده میکند ایشان را در ثواب بر سبیل تفضل و معاذ بن جبل گفته که مراد از استجابت دعاهاست که مومنان در حق یکدیگر کرده باشند و از ابن
اذن ع عباس نقل کرده اند که معنی آنست که خدا تعالی شفاعت میدهد ایشان را در حق اخوان و زیاده میکند ایشان را از فضل خود بآن وجه که قبول شفاعت
ایشان میکند در حق اخوان و مرویست از حضرت رسالت ص که مراد بزیادتی قبول شفاعت مومنست در حق شخصی که مستوجب نار باشد و در دنیا با
شفیع خود احسان کرده باشد از خباب بن الارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت که چون ما اموال بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع مشاهده
کردیم در خواطر ما گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و در احسان گشودن مهمان ایشان از آن محظوظ شویم این آیه آمد که
26 ولو بسط الله الرزق و اگر بگستراند خدای تعالی و فراخ سازد روزی لعباده برای بندگان خود لبغوا هر آینه از طریق تعدی و ظلم بیرون میرفتند
فی الارض در زمین و استعلا و استیلا لازم حال خود میساختند و تکبر و فساد را پیشه خود میساختند و این خاصیت در اکثر طبایع مرکوز است و
از اینجاست که بعضی از صلحا امت با وجود کثرت ثروت خللی در اعمال ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادت [illegible] زیادتی
اموال اسباب [illegible] و مانع طاعت ایشان نمیشود و چون اکثر مردم که نفوس ایشان [illegible] بر ایشان غالبست بحجاب هوا و هوس مایل و مال دنیا از
باب قوی اسباب است پس اگر حق سبحانه ایشان را بسط رزق فرمودی طاغی و باغی شدندی پس بجهة این طریق بسط را مسدود ساخت و بر وفق حکمت قسمت ارزاق
نمود چنانکه فرمود ولکن ینزل بقدر ولیکن میفرستد روزی را باندازه ما یشاء آنچه میخواهد یعنی بقدری معین که از روی حکمت و مصلحت [illegible]
ایشان باشد انه بعباده بدرستیکه خدا تعالی ببندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بیناست بصالح ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشان
را میداند و میبیند پس هر کس را بر وفق مصالح روزی میدهد انس از حضرت رسالت ص روایت کند که جبرئیل گفت که حق سبحانه میفرماید که از بندگان من بعضی
اند که صلاح ایشان در درویشیست که اگر ایشان را توانگر گردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و بعضی آنانند که مصلحت مقتضی غنای ایشانست که اگر مفلس و محتاج
مبتلا شوند مآل کار ایشان [illegible] و بعضی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تندرست باشند موجب فنای ایشان باشد و گروهی آنانند
که حکمت شفای ایشان [illegible] ایشان میکند اگر بیمار باشند منشأ فساد ایشان باشد و طایفه دیگر آنانند که از من بابی از ابواب عباده میطلبند که اگر آن را
بر ایشان بگشایم بهمان آن معجب شوند و سر انجام کار خود را بر خود تباه کنند پس فقر و غنی و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض مطابق حکمت و مصلحت
من است و هر کس را بانچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و بدانکه چون بغی با فقر اول است تا با بسط اکثر و اغلب پس اگر بسط نسبت بهمه کس میبودی
بغی بر وجهی غالب میشد که امر بعکس آنچه الحال هست [illegible] و چون بسط بعضی دون بعضی مثل بسط همه کس نباشد چه فساد در اینجا اغلب و اکثر
و چون معلوم شد که بسط و قبض بحسب مصالح عباد است پس حکمت در بسط رزق بر جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود آنست که منشأ بغی ایشان نه بسط است
بلکه حال ایشان [illegible] و بغی در حال قبض و فقر [illegible] است با آنکه اگر ایشان مبسوط الرزق نبودندی حال ایشان [illegible] بغی [illegible] والله اعلم
مغیث ع 27 واحکم بالصواب وهو الذی ینزل الغیث و او کسی است که فرو میفرستد باران را که معیشت ایشانست در قحط و جدب من بعد ما قنطوا از
پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وینشر رحمته و پراکنده میکند رحمت خود را که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران
را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا [illegible] و نشو و نما شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وهو الولی و اوست متولی کار بندگان بنشر
رحمت و احسان و مدبر امور ایشان بارسال امطار [illegible] الحمید ستوده شده بزبان آفرینش [illegible] ستایش کنندگان و بدانکه ایثار غیث
وجه ع بر مطر بجهة آنست که مطر لازم نیست که منشأ نفع باشد بخلاف غیث که آن موجب نفع فقط است و انزال آن بعد از قنوط بجهة آنست که آن ادعی است
28 بشکر گذاری و سپاس داری منعم حقیقی و [illegible] ومن آیاته و از جمله نشانهای قدرت و دلایل حکمت خلق السموات والارض آفرینش آسمانها و
زمینها است چه آنها بذات و صفات [illegible] دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر حکیم وما بث و آفرینش آنچه پراکنده است و میتواند بود که این عطف باشد
بر خلق [illegible] فیهما در آسمانها و زمینها من دابة از جنس جنبنده مراد جمیع آفریدگانست [illegible]
[illegible] پس شامل ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات باشد و میتواند بود که مراد بآن ما بث فی الارض باشد از انواع حیوانات [illegible]
[illegible] آنچه مذکور شده باشد و اگرچه ملتبس بعضی از آن باشد چنانکه میگویند که بنو فلان فعل کذا و حال آنکه بعضی از ایشان آن کار کرده باشند
وهو و او سبحانه علی جمعهم بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از اماتت ایشان اذا یشاء در وقتی که خواهد قدیر تواناست [illegible]
بر آن و عاجز از آن نیست و چون حق سبحانه تعداد نعم عظیمه خود نمود بر بندگان بعد از آن بیان میکند که ایشان معاتب نمیشوند مگر بسبب معاصی
29 خود و میگوید که وما اصابکم و هر چه بشما میرسد ای بندگان من مصیبة از بلیه و آفت و الم و بیماری فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آن چیزیست که کسب کرده
دستهای شما یعنی [illegible] مصیبت [illegible] است ویعفوا و عفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری از گناهان [illegible] مخصوص است بمجرمین و اگر [illegible]
و عرف ع مصیبت [illegible] اطفال و مجانین [illegible] مرویست که [illegible]

بجز الا بذنب و ما یعفوا الله عنه اکثر یعنی بر هیچ رگی و عضوی نباشد که بهم خورد جوی عضوی بجز از گناه و سنگی که در پای اید الا بکاهی که صادر آید کرده باشد و مغفرت
خدا زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر کرم الله وجهه نقل کرده اند که امید وار ترین آیتی که خدای تعالی در قرآن فرستاده این آیت است زیرا که خبر
داده که بسبب بعضی گناه مصیبت بر شما میرسانم و از بسیاری جرم عفو میکنم و وی از آن کریم تر است که گناهی که یکبار عفو کرده باشد و دیگر بار بر آن عقوبت
فرماید و در عفی از انس از پیغمبر صلعم روایت کرده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد تعجیل عقوبت وی کند در دنیا و الا عقوبت او را در عقبی باز دارد
و ضحاک گفته که هیچ کس را ندیدم که قرآن بیاموزد پس فراموش کند مگر آن بسبب عقوبت گناه وی بوده باشد پس ابن عمر رضی الله عنه تلاوت نمود که و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و ما انتم بمعجزین فی الارض و نیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین از رسانیدن مصیبت بشما و از تعذیب
مستحق و ما لکم و نیست شما را من دون الله بجز از خدای تعالی من ولی هیچ دوستی که متولی امر شما باشد و کارساز شما در دنیا و لا نصیر و نه یاری
که عذاب از شما دفع نماید در عقبی و من آیاته و از نشانهای کمال قدرت او و بصفای که عجز او در آن شریک نیست الجوار فی البحر کشتیهای جاری در دریا
۳۱ کالاعلام که مانند کوههای رفیعند ان یشأ اگر خواهد خدای یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است و چون باد ساکن شود
فیظللن پس گردانند کشتیها رواکد ایستادگان علی ظهره بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح و
دریای سفن و اسکان آن لایات هر آینه دلالتهاء واضح است لکل صبار هر حبس کننده نفس خود را بر نظر کردن در آیات خدای شکور بسیار ثنا کننده
بر آلاء و نعماء او یا هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس گزارنده بوقت جریان آن یا بر در خروج او از این هر دو صفت کنایت اند از مؤمن مخلص که همت
خود را مصروف ساخته باشد بر صبر کردن بر مصائب و نوائب و شکر نمودن بر آلاء و سایر رغائب در حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر
۳۲ او یوبقهن یا هلاک کند کشتیها را با ارسال ریاح عاصفه مغرقه مراد اغراق اهل آنست یعنی اهالی او را غرق
سازد بما کسبوا بسبب آنچه کرده باشند از معاصی و یعف و درگذراند هلاک از عن کثیر از بسیاری از ایشان پس معاجله نکند بعقوبت ایشان
۳۳ یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی از ایشان را بمعاجله عقوبت و نجات دهد برخی دیگر را بطریق عفو و یعلم الذین یجادلون و بدانند آنانکه
مقدره نقدیر کلام اینکه لینتقم منهم و یعلم الذین یجادلون یعنی اگر خواهد خلاصی دهد مؤمنان را و هلاک کند کافران را تا انتقام کشد از ایشان و تا بدانند
آنانکه خصومت میکنند فی آیاتنا در دلایل قدرت ما ما لهم که نیست مر ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب و وقوع عقاب فما اوتیتم
۳۴ پس آنچه داده شده اید من شیء از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده
اید از آن منتفع میشوید و بعد از موت او در پس خود میگذارید و اصلا از آن منتفع نمیشوید و بعد از موت اولاد و پس خود بدانکه ما موصوله چون که
متضمن شرطست آنچه داد در جواب آن واقع شده بخلاف قوله و ما عند الله و آنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خیر بهتر است و ابقی و پاینده
تر از جهت خلوص نفع و دوام آن للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند و علی ربهم یتوکلون و بر آفریدگار خود توکل میکنند و امور خود را
۳۵ بدو تفویض مینمایند و الذین و از برای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند کبائر الاثم از گناهان بزرگ و الفواحش و از کارهای زشت و اذا
ما غضبوا و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب آنچه مکروهی که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان در میگذرند از آن و باب عفو آتش غضب خود را
می نشانند و در ضمیر فصل تنبیه است بر اختصاص غفران ایشان در حالت غضب و فواحش جمع فاحشه است و آن آنچه قبایح است مانند شرک و هر چه مثل آن
باشد و بعضی گفته که مراد بدان زناست و مؤدد مقاتل هر چیزیست که موجب حد باشد پس بنابر قول اول و دوم عطف آن بر کبائر الاثم از قبیل عطف خاص بر عام
و بنابر قول سیم عطف تغایر است و مراد باثم آنچه که متعلق عقوبت است یا آنکه راجع بنفس عاصی باشد و آنکه متعلق بحقوق الله بود چون ارتداد و شرب
۳۶ خمر و نقاء عیر آن امام زکیه ابا زید کیان آن عفو کنند و الذین استجابوا و برای آنانکه اجابت کردند لربهم پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت
رسول الله صلعم ایشان را بایمان خواندند فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و ادا فات خود با شرایط و ارکان
و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت از مکه بمدینه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری اقدام نمی نمودند و بجهة مهمات مشورت بوکرم در خانه ابو ایوب
مجتمع شدند و باتفاق نمودند بر ایمان آوردن بحضرت رسالت و نصرت دادن او از اینجهت حق سبحانه مدح ایشان نمود باین صفت و فرمود که و امرهم
و کار ایشان شوری بینهم مشورت کردن است میان ایشان و مراد بشاورت معاضده است در کلام بجهة ظهور حق یعنی هر گاه که کاری کنند بصواب ید یک
یکدیگر کنند بجهة فرط تدبر و بتفقد ایشان در امور و اصلا منفرد نشوند در آن و مما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال مباح ینفقون
نفقه میکنند در مرضات ما صرف مینمایند و مرویست از حضرت رسالت صلعم که ما تشاور قوم قط الا هدوا لارشد امرهم و لا سعد باستبداد هرگز بدبخت نشود بنده
اگر بمشورت امری خوض کند و هرگز نیکبخت نگردد اگر بخود تنها در امری اقدام نماید و نیز فرمود که ما خاب من استخار و ما ندم من استشار نومید نگردد
هر که استخاره میکند و پشیمان نشود هر که مشورت میکند و نیز از حضرت مرویست که ما من رجل یشاور واحدا الا هدی الی الرشاد هیچ مردی مشورت نکند
۳۷ با یکی مگر که هدایت کرده شود بمطلوب صواب و الذین و برای آنانکه اذا اصابهم البغی چون ایشان را برسد ستمی از کفار هم ینتصرون
ایشان از دشمنان خود انتقام بکشند و سعی بلیغ نمایند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم
در این کلام وصف ایشان مینماید بشجاعت ایشان بنابر حصول فضائل و این صفت مخالف وصف ایشان بغفران نیست زیرا که آن مبنی است از عجز مغفور
و این انتقام از مقاومت خصم و حلم مؤمن در حق عاجز محمود است و در حق متغلب مذموم زیرا که آن اغراء است بر بغی پس وصف ایشان با انتصار بجهة منع
تعدی و تسویه مرویست که نخعی این آیه را تلاوت نمود و گفت ایشان کراهت داشتند از آنکه اذلال نفس خود کنند تا فساق بر ایشان جرات نمایند و شبهه نیست
در آنکه و فکر اخذ حق خود کند بی آن تعدی از حد الهی او مطیع مامور به خواهد بود و هر مطیعی محمود است و ابو مسلم انتصار را بمعنی تناصر حمل کرده مثل
الحسنا که بمعنی تخاصم است یعنی هر گاه ستمی از اعدا بایشان رسد یکدیگر را نصرت میدهند در انتقام و از عطا منقولست که مراد بایشان جماعت مؤمنانی

بودند که حق سبحانه تمکین ایشان داد بر آنها تا انتقام خود از آنها کشیدند و بعضی گویند که مؤمنان دو صنف اند صنفی آنکه عفو است از آنها و از آنها که قصه
ایشان در حق ایشان است و صنفی دوم ایشان انتصار است و این آیه در اینان است پس حق سبحانه انتصار ایشان میکند بر این وجه که و جزاء سیئة
سیئة مثلها و جزای بدی بدی است مثل آن یعنی زیاده مخواه و قصاص جراحات باشد یا قول قبیح و تسمیه جزاء سیئه بدین سبیل از دواج است از قبیل فمن اعتدی علیکم
و یا باعتبار سوء است پس جزا مثبته فمن عفی پس هر که درگذرد از ستمکاری خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او و اصلح و با صلاح
آورد میان خود و میان عدوی خود فاجره پس مزد او و جزای فیامت علی الله بر خدایست و عده مبهم دالست بر عظم موعود و شریف تر در بیان
از حضرت رسول صلعم روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر کرا بر خدای اجری هست برخیزد و اجر خود را از او بستاند پس
جماعتی برخیزند و ملائکه با ایشان گویند که ادخلوا الجنة بغیر حساب در بهشت داخل شوید بدون حساب انه لا یحب الظالمین بدرستی که
خدای دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم و در انتقام از حد در گذرند تا بکلام دلالت بر آنکه انتصار مامور بهست اما وی
سوی بر واعتدا خصوصا در حال غضب و التهاب حمیت چه مجازیت کاه هست که بسبب کثرت غضب شعور نمیدارد بسوی به زیاده از انتقام میکشد
و لمن انتصر و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بعد ظلمه بعد از ستم کردن ایشان بان منتصر این اضافه صفت است بمفعول و قوله فاولئک
اشارتست بمعنی من نه لفظ آن یعنی کسانی که منتصر باشند بعد از ظلم کردن ظالم با ایشان پس آن گروه ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی
بمعاتبت و معاقبت با ایشان اگر چه هست در انتصار انما السبیل جز این نیست که راه عتاب و عقاب علی الذین بر کسانیست که یظلمون الناس
ستم کنند بر مردمان ابتدا و یبغون فی الارض یا فزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بغیر الحق بدون حق و حجتی بلکه بجهة تکبر و فساد
۳۹ اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک که آن عذاب دوزخ است و لمن صبر و هر که شکیبائی ورزید
و تحمل نماید بر آن ظلم و غفر و درگذرد از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران او لمن عزم الامور
از کارهائیست که معزوم و مجزوم است یعنی جماعتی که موصوفند بکمال ایمان و مرتبت احسان و قصد ایشان جزم است براین نوع کارها و از آنجمله عزم ما
۴۱ و ملزومات اند چه هر کس که قوت این بنا باشد که جفا کشد و وفا کند و من یضلل الله و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت
خذلان و نظر لطف و تونیق از او باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود دلائل باهره و طریق حق با آنکه حکم بضلالت او کند یا او را از طریق جنت
گراند بجهة کمال العقوبت گرفتار سازد فما له من ولی پس نیست مر او را هیچ دوستی و متصدی که کار سازی او کند من بعده پس از فرو گذاشتن
خدای او را و تری الظالمین و بینی تو ای بیننده ستمکاران را لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب الهی را در روز قیامت یقولون
گویند و از آشامیدن هل الی مرد آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی تا رجوع و تدارک مکافات کوشیم این کلام را از غایت فزع
۴۲ و جزع گویند اگر چه دانسته باشند که ایشان را رجوع بدنیا ممکن نیست و تریهم و بینی ستمکاران را از او یعرضون که عرض کرده شوند علیها
بر آتش دوزخ کنایه عنها مذکوره بجهة وضوح است چه بدیهی است که کافران بر آتش عرض خواهند کرد نه غیر آن خاشعین در حالتی که فروتنان
و حقیران باشند من الذل از جهة خواری و رسوائی ینظرون نگاه خواهند کرد بسوی آتش من طرف خفی از نگریستن پنهانی یعنی بجهة هول
و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته باشند که در آن تیز نگاه کنند بلکه بکنار چشم در آن نگرند یعنی نگریستنی بر وجه مذلت و خواری و ضحاک گفته
که وقتی که ایشان بدوزخ در آیند گاهی در زیر بهم نگرند و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ و بعضی مراد بطرف خفی چشم دل است زیرا که کافران نابینا
محشور خواهند گشت پس بدین حال دوزخ را خواهند شناخت چنانکه نابینایان در بیابان مختلفه زاد و ریحان بد و صاحب کشاف گفته که این وجه
خالی از تعسفی نیست و قال الذین آمنوا و گویند کسانی که ایمان آورده اند در وقت مشاهده عقوبت کافران و خسران ایشان ان الخاسرین
بدرستیکه زیانکاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود و اهلیهم و در کسان خود یوم القیمة در روز
رستخیز چه بسبب عبادت او تا ن نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهة اضلال اهالی خود و منع ایمان از ایشان اهالی را مستوجب آتش سوزان گردانیدند
با آنکه بجهة شرک و کفران دولت دیدار حور و نتایج خود که بسمت ایمان متسم بودند محروم ماندند پس در روز قیامت نه اهل خود را یابند و نه نفسها
خود را در آسایش و راحت یابند گویند که مراد باهل حور العین اند که نامزد ایشان شده باشند بتقدیر قبول ایمان و بدانکه یوم القیمة یا متعلق
بخسروا است بتقدیر آنکه قول مؤمنان باشد در دنیا نه در عقبی یعنی گفتند مؤمنان که کافران در نفس و اهل خود زیان کردند در روز قیامت یا متعلق بقال اگر
قول ایشان در عقبی باشد و این اصح قولینست یعنی گویند مؤمنان در روز قیامت چون کفار را بدین صفت بینند که کافران زیان کردند در نفس و اهل
خود الا ان الظالمین بدانید بدرستیکه ستمکاران که مشرکانند فی عذاب مقیم در عذابی اند که پیوسته و مقیم باشد هرگز منقطع نه
۴۳ پذیرد و ما کان لهم و نباشد مر کافران را در روز من اولیاء هیچ دوستان که در دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله
بجز از خدای یعنی غیر از خدای هیچ کس بکر عذاب از ایشان باز نتواند داشت و چون بسبب کفر و شرک هرگز عذاب از ایشان رفع نخواهد نمود پس همیشه در عذاب
عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود و من یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای و را در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او با هر که خدا
اورا از راه هدایت بگرداند یا حکم بضلالت او کند فما له من سبیل پس نیست مر او را راه رستگاری چون حال اهل ضلالت عقاب و نکال است
۴۴ پس استجیبوا لربکم اجابت کنید ای بندگان امر پروردگار خود را یعنی قبول امر او کنید پس بوعده او معترف شده احکام او را متابعت کنید من قبل
ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدنی نیست او را من الله از نزد خدا یعنی خدای از رد آن نکند ملکه البته واقع شود
چه حق سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس امکان او اعاده نباشد مر او روز قیامت است ما لکم نیست شما را من ملجأ هیچ پناهی که بدان گریزگاهی یومئذ
در آن روز تا ملتجی بان شوید و از عذاب برهید و ما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی منکر اعمال خود نتوانید شد

زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ایشان ثبت آن نموده باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی خواهند داد پس چگونه انکار آن ممکن
باشد پس بجهة تسلیت خواطر عاطره حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ایمان فَمَا
أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستاده ایم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی که با اجبار و اکراه ایشان را از کفر باز داری و بالضروره ایمان در آری پس از اعراض ایشان
اندوهناک مباش إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام و تو آنچه شرط بلاغ است مرعی داشتی وَإِنَّا و بدرستیکه ما إِذَا أَذَقْنَا
الْإِنْسَانَ چون بچشانیم آدمی را مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی از صحت و ثروت فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند و مراد
جنس مردمان است بدلیل قوله وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسد بایشان سَيِّئَةٌ محنتی چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب
آنچه پیش از این فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستیکه آدمی در هنگام كَفُورٌ سخت ناسپاس است و اصلا تامل
و تفکر در سبب نعمت و نقمت نمیکند وضع ظاهر در موضع مضمر بجهة دلالت بر آنکه جنس انسان موسوم بکفران چنانکه جای دیگر میفرماید
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ و این حکم با آنکه مختص است بمجرمان جایز است اسناد آن بجنس انسان باعتبار آنکه اغلب ایشان آنانند که نعمت
را فراموش میکنند و محنت را بزرگ میشمرند و ذکر قصد بو شرطیه اولی با اذا و ثانیه بان بجهة آنست که اذاقه نعمت محقق و مستمر است و امریست عادی که
مقتضی بالذات است بخلاف اصابت بلیه چون لوسیجا ذکر اذا اقدر نعمت و اصابت بلیه بود بعد از آن بجهة بیان آنکه قسمت نعمت و بلیه بمشیت و اراده
٤٦ اوست میفرماید لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ
لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا این بدل یخلق است بدل بعض از کل یعنی می بخشد هر کرا میخواهد دختران نه پسران وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ و می بخشد
٤٧ هر کرا اراده میکند پسران نه دختران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت میکرداند ایشانرا ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم
دختران یا بطریق که از هر بطنی پسری و دختری میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی پسری و از بطن دیگر دختری وَيَجْعَلُ مَنْ
يَشَاءُ و میکرداند هر کرا میخواهد عَقِيمًا بی فرزند إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بمصلحت زنان و زنان قَدِيرٌ توانا آنچه می بخشد
و منع می نماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند حاصل معنی آیه آنکه حق سبحانه احوال عباد مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت بعضی
را یک صنف کرامت فرموده که آن ذکور است و بعضی را اناث و بعضی را هر دو صنف عطا نموده و جماعتی دیگر را هیچکدام نداده و تقدیم اناث بر ذکور با وجود
تقدم ذکور بر اناث بر حسب ذات از جهت کثرت اناث است بر ذکور بسبب تکثیر نسل و دیگر آنکه نامشان ابهر دلالت کند بر آنکه آنچه تعلق بان کرفته مشیت خدای
است نه مشیت انسان و اناث از این قبیل اند چه منشا کثرت اولاد اند و از اینجاست که اصبغ بن نباته از رسول روایت کند که از یمن و برکت زن است که
اول دختر زند بعد از آن پسر چه حق سبحانه تقدیم اناث بر ذکور نموده و بعضی دیگر در وجه تقدیم اناث گفته اند که لواحق کلام در بیان بلیت است و عرب
اناث را بلا می شمردند پس مناسب تقدیم اناث باشد و محتمل است که تقدیم اناث بجهة تطییب قلوب آبای ایشان باشد یا بجهة محافظت فواصل باشد و لهذا ذکور
بعنوان معرفت واقع شده زیرا که تنکیر مشاد رعایت فواصل است و احتمال آن نیز دارد که تعریف آن بجهة جبر تاخیر باشد چه تعریف منبئ است بتنویه و تشهیر
و تغییر عطف در ثانی بجهة آنست که آن قسم احد جنسین است که مشترک است میان دو قسم اول و تقدیم ذکور بر اناث بعد از تقدیم اناث بر آنست که اعطا هر یک
از جنسین است آنچه حق تقدیم و تاخیر ایشان است تا مشعر باشد با آنکه تقدیم اناث بر ایشان در فقره سابقه نه بجهة تقدیم ایشان است بحسب ذات بلکه بسبب دیگر
از امور مذکوره است و اینکه ذکر هبت پسر ذکرانا و اناثا و ذکر آن در سه قسم دیگر بجهة آنست که مدار آن سه قسم احتمال دارد که والدین را اعطیه پسر باید
نه دختر یا دختر نه پسر یا اعطیه مطلق والدین را تا بمشیت خود باز بست تا ایشان قطع را عجب خود کنند اما اینجا که هر دو نوع را اعطا نمود والدین را شکی
نماند با نقصان ثابت کرد و عدم تغییر قسم رابع بعاطف بجهة ظهور آنست که قسم چهارم مشترک است میان اقسام ثلثه و بعضی گفته اند که آیه در حق انبیا
نازل گشته يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا در شان شعیب و لوط است و يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ در شان ابراهیم صلوات الله علیه او یزوجهم ذکرانا و اناثا در شان عالی النسا
سید عالم ص و یجعل من یشاء عقیما در حق عیسی و یحیی علیهما السلام آورده اند که یهود حضرت رسالت را گفتند که چرا با خدای تو بی واسطه سخن نمیگوئی و در
٤٨ او نمی نگری چنانچه با موسی ع سخن میگفت و او را میدید آنحضرت در جواب فرمود که موسی سخن او را بشنید اما او را ندید این آیه آمد که وَمَا كَانَ
لِبَشَرٍ و نیست و نشاید مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی بر وجهی که آنکس او را ببیند بلکه حق با آدمی سخن نگوید إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی
که آن کلام است خفی که بسرعت در یابد بطریق الهام یا با القاء آن در منام چنانکه داود در زبور الهام کرد و ابراهیم امر بذبح اسمعیل در منام او
٤٩ أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید از پس پرده یا بوجهی که شنوده شود و کسی مر او را نبیند چنانکه با موسی علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب
نور بود و در موضع آورده که خدای تعالی در شب معراج با حضرت رسالت سخن کرد در پس دو حجاب که یکی از نور سرخ بود و دیگری از مروارید سفید
و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را که از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فَيُوحِيَ پس القا کلام
کند آن رسول بآن بشر بِإِذْنِهِ بفرمان خدای تعالی مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای تعالی إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برتر است از مدرک شدن با بصار چه آن از صفات
مخلوقات است غالب است در ایصال حکیم دانا بافعالی که مقتضی حکمت و مصلحت گاهی بواسطه سخن گوید و گاهی بی واسطه از عایشه روایت کرده اند
٥٠ که من زعم ان محمدا رای ربه فقد اعظم علی الله الفریة هر که گمان برد که پیغمبر ص خدای خود را دید پس او دروغ عظیم بر خدای نهاده وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم
بر پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ أَمْرِنَا بفرمان خود و تسمیه قرآن بروح بجهة آنست که قلوب بان
حیات می یابند چنانکه ابدان بارواح زنده میشوند و گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیوة آنحضرت
همیشه ملازم او بود و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که آن ملک بعد از حضرت رسول ص باسمان صعود نکرد بلکه ملازم حال
ما است و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قائم سلام الله علیه بعد از آنکه آنحضرت از دنیا ارتحال نماید باسمان رود آنکه پیش از بعثت آنحضرت میفرماید که

مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی پیش از وحی مَا الْكِتَابُ که چیست قرآن یعنی قبل از انزال قرآن علم بان نداشتی وَلَا الْإِيمَانُ و نمیدانستی
دعوت کردن مردم بایمان و با شرایع و معالم آن عارف نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی یا نمیدانستی اهل ایمان را یعنی
معلوم نداشتی که چه کس بتو ایمان آورد و چه کس بتو نگرود وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ ولیکن کردانیدیم کتاب یا ایمانرا نُورًا روشنی و از ابن عباس منقولست که ضمیر راجع
بایمان است یعنی کردانیدیم ایمانرا نوری نَهْدِي بِهِ که راه نمائیم بان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود کافی که ایشان را دلالت و اعانه
آن تامل کنند و در حجج ساطعه آن اندیشه نمایند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستیکه تو بوسیله وحی ما میخوانی مردمانرا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه
راست که مفضی بحق باشد پس بر سبیل مدح تفسیر صراط میکند بانکه صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي آن راه راست راه خدایست که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها است و زمینها از روی خلقت و ملکیت بعد از آن وعد و وعید مطیعان و مجرمان میفرماید و میگوید أَلَا إِلَى
اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تعالی تَصِيرُ الْأُمُورُ باز میکردد کارها خلایق در آخرت و همه کس را فراخور اعمال جزا میدهد با آنکه جمیع امور در همه اوقات راجع
بحضرت ذو الجلال است و شیخ جعد گوید که وفات آنحضرت در مصحف افتاد و تمام بسوخت بغیر از الا الی الله تصیر الامور و مصحفی دیگر در آب
افتاد همه آن محو شد مگر این آیه سُورَةُ الزُّخْرُفِ مکیه است از مقاتل مرویست که الا آیه و اسئل من ارسلنا که در بیت المقدس بود نازل شده
و عدد آیات آن هشتاد و نه است الا نزد اهل شام که نزد ایشان هشتاد و هشت است و اختلاف در دو آیت است حم بمذهب کوفی و هو مهین بزعم حجازی
ابی بن کعب از سید عالم ص نقل کرده که هر جماعتی که سوره زخرف میخوانند روز قیامت با ایشان ندا کنند که یا عبادی لا خوف علیکم
الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر ع نقل کرده که هر کس با این سوره مداومت نماید خدای تعالی او را در لحد
از هوام زمین و فشار قبر ایمن کرداند تا روز محشر چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا در آید و او را بفرمان حق سبحانه و تعالی به بهشت در آورد و نیز
بدانکه چون حق تعالی ختم سوره حمعسق بدان کرد که قرآن روح و نور نمود در افتتاح این سوره نیز این مضمون را مرعی داشته فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ قسم باین حروف مسمی که مبادی اسماء الهی است و حرف مطرز باشد و بقرآن روشن و هویدا از جهت وضوح معانی آن بر کسانی که تامل نمایند
بلغت عرب یا واضح آنکه بر نزول آن از نزد ملک علام یا روشن کننده احکام اسلام و آشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه إِنَّا جَعَلْنَاهُ
٢ بدرستیکه ما کردانیدیم این کتابرا قُرْآنًا عَرَبِيًّا خواندنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما که اهل عرب اید تَعْقِلُونَ در یابید و نیک بفهمید معانی آن را
و بدان منتفع شوید و سبب وفور اسرار و فضائل و کثرت اطوار بلاغت و جزالت الفاظ بصیغه یعقلون تعبیر کرد و مخفی نیست که این کلام از ایمان حسنه بدیعه
است بجهة مناسبت فهم و تفهیم علیه اهل معانی است زیرا که معنی اراده یعنی قرآن را بلغت عرب فرستادیم بجهة اراده آنکه عرب آنرا تعقل کنند و بکفایت
٣ فصلت با مقابل نشوند و چون مجعول بمعنی محدث است پس آیه دال است بر آنکه قرآن محدث است چه متصف بصفت قدم نیست وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ
لَدَيْنَا در اصل همه کتابها که نزدیک ما است یعنی در لوح محفوظ که مستنسخ جمیع کتب منزله است محفوظ از تغییر و تبدیل لَعَلِيٌّ هر آینه بزرگ است و
عالیمقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت و یا از جهت منسوخیت کتب سالفه بآن و یا وجوب اتباع آن و یا بجهة تضمن بفواید جلیله کثیره
و یا بسبب تعظیم مکرم فرشتگان و اهل ایمان حَكِيمٌ محکم کرده شده از تطرق تناقض و طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و صواب بعد از آن
٤ بر سبیل انکار خطاب میفرماید با مشرکان بجهة انکار میگوید که أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا این عطف است بر جمله محذوف و تقدیر کلام اینست که انهملکم
فنضرب و نصب صفحا یا مصدر است چه صفح بلفظ فعل است یا بر علیه و یا بر حالیت یا بر ظرفیت یعنی آیا وا گذاریم شما را پس بازداریم یعنی باز داریم و دور کردانیم از شما
قرآن را باز داشتنی یا معزول شدنی شمارا از انزال قرآن و الزام حجت بجهة اعراض کردن شما از آن یا در حالتی که شما اعراض کنندکانید از آن یا بادور کنیم شما
از قرآن در یکجانب أَنْ كُنْتُمْ بجهة آنکه هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ کروهی از حد بیرون روندکان یعنی آنکه شما مصر در تکذیب قرآن و ابید وجه عنا انکار
ما از انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را در این جهان بدعوت نخواهیم گذاشت بلکه پیاپی او را نخواهیم فرستاد تا بر شما الزام حجت نمائیم پس بجهة تسلی حضرت
٥ رسالت از استهزای قوم خود میفرماید که وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبر فِي الْأَوَّلِينَ در میان پیشینیان که بسمت شرک
و اشراک ملتزم بودند و بفرط عناد و جهالت در کفر و عتو منهمک و با وجود این اصرار و عناد و انکار ایشان مانع ما نشد در ارسال رسل بلکه بجهة الزام
٦ حجت بر ایشان مکرر پیغمبر بر ایشان فرستاد بم وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدان معاندان مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند ایشان
٧ بان يَسْتَهْزِئُونَ که استهزاء میکردند چنانکه معاندان قریش بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزاء و سخریت کروهی را که أَشَدَّ
مِنْهُمْ سخت تر از این مسرفان بودند بَطْشًا از روی قوت و توانائی یعنی جماعتی که در قوت و شوکت از مسرفان زمان تو در پیش بودند ایشانرا هلاک
کردیم و شدت شوکت ایشان مارا از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عصر تو بطریق اولی که مارا عاجز نتوانند ساخت و چون حال بر این منوال است
پس باید که ایشان بقوت و بجد خود مغرور نشوند وَمَضَى و گذشته است در مواضع متعدده از قرآن مَثَلُ الْأَوَّلِينَ قصه پیشینیان و خبر عجیب و غریب
ایشان که با پیغمبران خود چه عمل کردند و ما با ایشان چه نوع عذاب معاملت ساختیم و این آیه وعد حضرت رسالت است باعانت و نصرت و وعید است
٨ مر منکران دعوت را پس بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان عرب مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که آفریده است سماوات و زمینها را و ابداع آن نموده لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند بجهة اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ آفریده است آنها را آن خدای
که غالب بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه غیر آن الْعَلِيمُ دانا بمصالح مخلوقات
و اتفاق این دو صفت بر غایت جهالت و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه مقر بدانکه خالق جمیع اشیا او سبحانه است ترک عبادت او نموده بعبادت
اصنام و اوثان که عاجز و طاقت انکار مینمایند بجهة زیادتی حجت بر ایشان در صفت خود میفرماید که خداوند خالق جمیع مبدعات و مکونات است
٩ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ آنکه کردانید برای شما الْأَرْضَ زمین را مَهْدًا بساطی کسترده تا مستقر شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و پدید کرد

۱۰ شما فیها سبلا در زمین راه‌ها را برای آنکه سیر کنید در آن لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بنظر [illegible] که مقصد [illegible] است
یا مهتدی شوید بحکمت صانع بواسطه نظر کردن در آن والذی نزل و آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی
بقدر باندازه حاجت چون مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح و نه بطریق تفریط که مزارع را کافی
نباشد و این کلام دال است بر آنکه فعل قادر مختار است نه فاعل موجب [illegible] بر اختصاص ایجاد [illegible] التفات نموده میفرماید که
ما بعد از نزول باران فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بآن بلدة میتا جایگاهی که مرده است یعنی زمین خشک شده را [illegible] تذکیر صفة
بجهت آنست که بلده بمعنی بلد است کذلک همچنانکه زمین مرده را زنده ساختیم بآب باران همچنین تخرجون بیرون آورده خواهید
۱۱ شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و دیگر خدای حق آنکست که بیافرید اصناف مخلوقات کلها همه آنها
حیوانات و نباتات و جمادات ازواج در حیوانات عبارت از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع متقابله چون ترش و شیرین و تلخ و شور
و تر و خشک و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و جز آن وجعل لکم و بیافرید برای شما من الفلک از کشتیها والانعام
۱۲ و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بدان در بحر و بر لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن مرکوب ثم تذکروا پس یاد کنید
نعمة ربکم نعمت پروردگار خود اذا استویتم علیه چون راست شوید بر آن یعنی اعتراف کنید بآن نعمت [illegible] استعظام آن نموده [illegible]
شوید وتقولوا و بگوئید سبحان پاک است از مشابهت و مماثلت مخلوقات الذی سخر لنا آنکه مسخر کرد برای ما و رام ساخت هذا
این مرکوب را که کشتی یا چهارپا است تا بدان قطع بر و بحر کنیم وما کنا له و نبودیم مر این مرکوب را بقوه خود مقرنین طاقت داشتگان بر فرمان
دار کردانیدن و ضبط نمودن آن و چون [illegible] از [illegible] عثور و کشتی از انکسار [illegible] اسباب هلاک [illegible]
۱۳ [illegible] از [illegible] هلاک و سفر [illegible] تسبیح مستعد موت شد [illegible] متوجه شود وانا الی ربنا و بدرستیکه ما بسوی
خداوند کار پروردگار خود لمنقلبون بازگردندگانیم [illegible] مرکب جنازه که آخرین مراکب [illegible] است [illegible] وجه اتصال این کلام بما قبل بر چنین
[illegible] نقل است [illegible] انتقال [illegible] نزد انقضاء آجال [illegible] در اثنای این حال [illegible] مشترک است میان
اول و ثانی که آن مطلق انتقال است و از امیر المؤمنین مرویست که چون رسول [illegible] پای در رکاب کرد میگفت الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج
کلها و جعل من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله الی ربنا لمنقلبون پس سه تکبیر و تهلیل بگفتی و بر بالای مرکب راست بنشستی و مسلم در صحیح خود از ابن
عمر روایت میکند که رسول [illegible] هرگاه قصد سفر میکرد سه بار تکبیر میگفت پس میفرمود سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر اللهم انا
نسألک فی سفرنا هذا البر والتقوی ومن العمل ما تحب وترضی اللهم هون علینا سفرنا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ
بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و در حین معاودت از سفر بعد از آنچه مذکور شد میفرمود آئبون تائبون لربنا حامدون
و از امام جعفر صادق [illegible] روایت کنند که ذکر نعمت که در قرآن امر بآن واقع شده آنست که بنده بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن و
علینا بمحمد [illegible] و بعد از آن این آیه سبحان الذی سخر لنا تلاوه کند و در بعضی روایات آمده که چون پیغمبر پای در رکاب مینهاد میگفت بسم الله و چون راست
میشد میفرمود الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا الی آخر و گویند که چون بکشتی می نشست میفرمود که بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم
و در کشاف آورده که حضرت امام حسن سلام الله علیه کسی را دید که بمرکب نشست و این آیه سبحان الذی تا آخر بخواند گفت باین مامور شده
اند [illegible] یابن رسول الله پس آنچه مامور هستیم [illegible] فرمود که ان تذکروا نعمة ربکم انکه یاد کنید [illegible] پروردگار خود [illegible]
۱۴ و بعد [illegible] کلام از ذکر احوال کفار [illegible] میفرماید که وجعلوا له من عباده جزءا این متصل است بآیه ولئن سالتهم یعنی
اگر بپرسی از اهل عناد که خالق آسمان و زمین کیست ایشان معترف شوند باو سبحانه و [illegible] بگردانند یعنی حکم
کنند [illegible] او سبحانه از بندگان او پاره از او یعنی گویند که فرشتگان دختران او [illegible] و چون در [illegible] عرب شایع است که الولد بضعة من والده و جزء له
پس تسمیه جزء بولد باین اعتبار است و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت او برای او اثبات ولد میکنند [illegible] کرده ولد
صفت اجسام است و خالق همه اجسام پس چگونه نسبت ولد باو [illegible] ان الانسان بدرستیکه آدمی یعنی اکثر ایشان که کفارند لکفور مبین
۱۵ هر آینه ناسپاس هست آشکارا چه نسبت ولد باو کفر است [illegible] ام اتخذ معنی همزه انکار [illegible] اسباب [illegible]
نسبت ولد نموده [illegible] مما یخلق از آنچه می آفریند
بنات دختران [illegible] واصفیکم و برگزیده [illegible] بالبنین بپسران [illegible] کدام عاقل او
۱۶ کند که ولد [illegible] واذا بشر احدهم
و چون مژده داده شود یکی از مشرکان [illegible] بما ضرب للرحمن [illegible]
مثلا [illegible] ظل
۱۷ وجهه [illegible]
و بکوه [illegible] مسودا [illegible]
[illegible]
مذکور [illegible]
و یعقوب [illegible]

۱۷ [illegible] بینهما [illegible] بزرگ شود و حاضر
[illegible]
[illegible] وهو فی الخصام [illegible] غیر مبین [illegible]
[illegible]
منقول است [illegible] الا لکاتب [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] موصول است [illegible]
۱۸ [illegible] وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا
دختران [illegible]
[illegible] اشهدوا خلقهم [illegible]
[illegible] ستکتب شهادتهم [illegible] ویسألون [illegible]
[illegible]
[illegible]
۱۹ [illegible] وقالوا
[illegible] لو شاء الرحمن ما عبدناهم [illegible]
[illegible] ما لهم بذلک من علم [illegible]
[illegible] ان هم الا یخرصون [illegible]
[illegible]
۲۰ [illegible] ام آتیناهم کتابا من قبله [illegible]
[illegible] فهم به مستمسکون [illegible]
۲۱ [illegible] بل قالوا انا وجدنا
آباءنا [illegible] علی امة [illegible] وانا علی آثارهم [illegible]
[illegible] مهتدون [illegible]
۲۲ [illegible] وکذلک ما ارسلنا من قبلک [illegible] من نذیر [illegible]
[illegible] الا قال مترفوها [illegible]
[illegible]
[illegible]
علی آثارهم مقتدون [illegible]
۲۳ [illegible] قل [illegible]
[illegible] اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه
[illegible] آباءکم [illegible]
[illegible]
[illegible] قالوا انا بما ارسلتم به کافرون [illegible]
۲۴ [illegible] فانتقمنا منهم [illegible] فانظر کیف
کان عاقبة المکذبین [illegible]
۲۵ [illegible] واذ قال
ابرهیم [illegible] لابیه وقومه [illegible]
[illegible] انی براء مما تعبدون [illegible]
۲۶ [illegible] الا الذی فطرنی فانه سیهدین
[illegible]
[illegible]
۲۷ [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]

خود ولهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بدین اسلام ترغیب نموده و از امام جعفر صادق ع مرویست
که مراد بکلمه باقیه که ابرهیم در میان اعقاب خود بگذاشته امامت است چه تا روز قیامت امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود و لهذا از سدی منقولست که مراد
بعقب آل محمد اند و گویند ضمیر جعل راجع بسیاق است یعنی حق تعالی آن کلمه را در نسل ابرهیم باقی گذاشت لعلهم یرجعون تا شاید که همه اولاد
او رجوع نمایند بیک خود بتوحید و اخلاص و بیزاری از شرک یا آنکه بسبب دعوت اولاد موحد او کفار باز گردند از شرک و بدین اسلام میل نمایند و بعد
28 از ذکر قصه ابرهیم [illegible] میکند بر قریش و میگوید که من بسبب کفر و شرک بتعجیل عقوبت ایشان نکردم بل متعت بلکه برخوردار دادم هؤلاء
این گروه را و آباءهم و پدران ایشان را بطول اعمار و طول بقا حتی جاءهم الحق تا زمانی که آمد بایشان سخن درست و راست که کلمه توحید
29 یا قرآنست و رسول مبین و پیغمبری آشکارا بمعجزات باهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه و لما جاءهم الحق و هنگامیکه آمد بایشان سخن حق
بجهة تنبیه ایشان از خواب غفلت و جهالت اذعان بآن ننمودند و بوظایف شکر گذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار و جحود آن نمودند قالوا هذا
آنکه محمد بما آورده یعنی قرآن سحر جادوست و انا به و بدرستیکه ما بآن کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که [illegible] خدا باشد پس استخفاف
30 آن کردند با رسول آغاز مکابره و معانده نمودند و بعد در کفر افزودند و قالوا و گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن بر بنده
آنکه از پیش خدا باشد علی رجل من القریتین بر مردی که یکی از این دو ده است یعنی مکه و طائف عظیم بزرگ قدر یعنی صاحب مال و منال و خدم و حشم
تا لا مال چون ولید مغیره یا عتبه ربیعه یا اخنس بن شریق که از مکه اند یا عروه بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمیر ثقفی یا کنانه بن عبد یالیل که از طایف اند غرض
کفار از این گفتار آن بود که چون رسالت منصبی جلیل القدر و عظیم المرتبه است میباید که نامزد مردی میبود که از حیثیت جمیع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و
وفور خیل و حشم سر آمد همه کس باشد و ندانستند که منصب رسالت شایسته شخصی است که متحلی بفضایل روحانیه و متجلی بانواع کمالات نفسانیه و صاحب
31 ضمیر که مصاحب صفات نبوت باشد و متخلی از اخلاق [illegible] ولهذا حق سبحانه انکار قول ایشان نموده فرمود که اهم یقسمون رحمت ربک آیا ایشان
بخش میکنند بحسب خود و بکار برند رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشد تا هر که اراده نمایند فتح باب نبوت کنند نحن
قسمنا بینهم ما بخش کرده ایم در میان ایشان معیشتهم چیزی را که سبب زندگانی ایشانست از ارزاق فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان
از تدبیر و تعیین آن عاجز مطلق اند و هر گاه ایشان از تدبیر قسمت رزق عاجز اند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت
که اعلی مراتبست تصرف نمایند و از این [illegible] خود معلوم سازند و نیز بجهة تاکید قول مذکور میگوید که و رفعنا و برداشتیم بعضهم
برخی را از ایشان در میان او فوق بعض بر بالای برخی دیگر درجات درجهای از [illegible] تا آنکه یکی بسبب ارزاق متمتع و دیگری بجهة تنگی آن ملهوف و یکی
[illegible] بزور بازوی خود معزز و دیگری بضعف و ناتوانی خود مذلول و مقهور و این رفع و خفض و قبض و
بسط لیتخذ بعضهم بعضا بجهة آنست که فرا گیرند برخی از ایشان برخی دیگر را سخریا مسخر سازند و رام کنند در عمل یعنی تا یکدیگر را کار فرمایند بر
وجهی که یکی [illegible] دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید بسبب آنکه تا ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته گردد و موجب ائتلاف و استیناس هم
ایشان شود و سبب انتظام قوام عالم [illegible] در آنکه تفویض امر رفع و خفض و بسط و قبض [illegible] محال است در عالم [illegible]
در میان بنی آدم و هر گاه که بسبب تفویض تدبیر معیشت [illegible] عواقب امور ایشان [illegible] پس چگونه امر نبوت که
کبری [illegible] حظوظ عقبی در قبضه [illegible] توانند بود و رحمت ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نعمت نبوت و آنچه
تابع آنست از فوز و نجاح [illegible] خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام [illegible]
32 [illegible] و لولا ان یکون الناس و اگر نه کراهت آن بودی که گشتندی مردمان امة واحدة
[illegible] لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که کافر شود [illegible] لبیوتهم
مر خانهای ایشان را [illegible] سقفا من فضة [illegible] سقفها از نقره و معارج و نردبانها
33 که بآنها علیها [illegible] یظهرون [illegible] و لبیوتهم [illegible] ابوابا درها و سررا علیها [illegible]
یتکئون [illegible]
[illegible]
34 کافران همه را از نقره گردانیدیم و زخرفا و طلا ساخته یعنی اصل آن از نقره [illegible] و این عطف است بر محل من فضة [illegible]
[illegible]
چنین باشد که و جعلنا لهم مع ذلک [illegible] از برای کفار ما [illegible] و انواع [illegible]
و از آن [illegible] و ان کل ذلک [illegible] لما متاع الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible]
35 و ان کل ذلک [illegible] لما متاع الحیوة الدنیا [illegible] و الآخرة [illegible]
[illegible] عند ربک [illegible] للمتقین [illegible]
36 [illegible] و من یعش [illegible] عن ذکر الرحمن [illegible]

آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید از نظر کردن در حجج بینه و آیات باهره او نقیض له شیطانا [illegible]
تعاون و تجاهل [illegible] و نظر الطاف از او باز گیریم پس [illegible] شیطان را و استیلا یابد فهو له قرین پس آن شیطان مر او را همنشین
شود و پیوسته با غواء و اضلال و وسوسه او مشغول گردد [illegible] در حکایت [illegible] و کذلک
نولی بعض الظالمین بعضا آورده اند که یکی از زهاد حکایت کند که [illegible] دانشمند [illegible] نشسته بودم [illegible]
[illegible]
نشسته بعضی را با ایشان چشم فرو گذاشته و بعضی را [illegible] گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که [illegible] ایشان نشسته
اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی بر او استیلا یافته پس این آیه تلاوت نمود و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و چون عاشی و شیطان در اینجا
مقام اسم جنس اند از اینجهت ارجاع ضمیر با ایشان گاهی بصورت افراد واقع شده و گاهی بصورت جمع کما قال جل ذکره و انهم و بدرستی که آن دیوان لیصدونهم
36 هر آینه باز میدارند اهل عشوه را عن السبیل از راه حق و یحسبون و می پندارند آن عاشیان انهم مهتدون آنکه ایشان راه یافتگانند [illegible]
برند که دیوان از اهل هدایتند و بجهة این گمان فاسد همیشه تابع قرین خود باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند هر دو یعنی عاشی و شیطان و نزد
37 جزای ما که عرصه محشر است [illegible] واحد یعنی بیاید آن عاشی [illegible] که عاشی و قرین او در یک سلسله [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] کفار [illegible]
و مغوی ایشان [illegible] چون عاشی و قرین او بعرصه محشر آیند قال گوید عاشی با قرین خود یا لیت بینی و بینک ای کاشکی بودی
میان من و میان تو بعد المشرقین دوری مشرق و مغرب یعنی کاشکی [illegible] که میان مشرق و مغرب است [illegible]
معروف [illegible] مشرقین [illegible] تغلیب است بلکه مراد مشرق صیف و مشرق شتاست [illegible] حاصل که عاشی چون
آن قرین [illegible] گوید کاشکی [illegible] فبئس القرین پس بد همنشینی بودی تو در [illegible]
38 فرشته بامر خدا [illegible] خطاب کند که و لن ینفعکم الیوم و سود ندهد شما را امروز [illegible] اذ ظلمتم [illegible]
شما [illegible] انکم [illegible] فی العذاب [illegible] مشترکون [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
شما را در عذاب [illegible]
بکدیگر [illegible]
و اگر [illegible] حضرت رسالت [illegible]
39 دین اسلام [illegible] آیه فرستاد که افانت
تسمع الصم [illegible] او تهدی العمی [illegible] و من کان فی ضلال مبین [illegible]
یعنی [illegible]
راه [illegible] عطف
ضلالت [illegible]
40 و اکراه ایشان بدین اسلام [illegible] فاما
نذهبن بک پس اگر ببریم ترا [illegible] فانا منهم منتقمون [illegible] انتقام کشنده
اهم [illegible]
41 قول مذکور و قوله او نرینک عطف است بر نذهبن [illegible] الذی وعدناهم آنچه
وعده داده ایم ایشان را از عذاب و عقاب [illegible] فانا علیهم [illegible]
مقتدرون [illegible]
که چون [illegible]
جبوه [illegible] جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که [illegible]
حضرت رسول [illegible] لا الفینکم ترجعون بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض [illegible] کافر [illegible]
[illegible] بکدیگر [illegible]
[illegible] علی
42 یا علی یا علی [illegible] ابن [illegible] که فاما
نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابی طالب [illegible] در تفسیر اهل البیت مذکور است فانا منهم منتقمون بعلی [illegible] مذکور است [illegible]
43 [illegible] فاستمسک
پس چنگ در زن بالذی اوحی الیک [illegible]

که بر علی صراط مستقیم بر راه راستی که اصلا اعوجاج و انحراف در آن راه نباشد وَإِنَّهُ و بتحقیق که آن موحی به یعنی قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه
شرف است عظیم مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا که قریش‌اند باشان امت وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید ای
۴۴ از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و بشکر گذاری آن مشغول شدن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ از امم کسانی
که فرستاده بودیم پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان خود یعنی از مومنان اهل کتاب که علماء دین ایشان بودند استفسار نمای یا از جمیع امم
ایشان از هر و بعضای سؤال کن که أَجَعَلْنَا آیا گردانیده‌ایم یعنی فرموده‌ایم در کتب منزله ایشان که مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای آمرزنده
مهربان آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان پرستیده شوند از اوثان و غیر آن این تفسیر موافق قول اکثر مفسران است و مؤید این است آنچه در مصحف عبد الله
مسعود نوشته واسأل الذين ارسلنا اليهم قبلك رسلنا و خلاصه کلام آنست که از ایشان بپرس که هیچ امر کرده‌ام بعبادت بتان در هیچ ملتی
از ملل ایشان پرستش کسی بدون خدای یگانه و مراد از این استفهام است باجماع جمیع انبیاء بر توحید و صاحب کشاف آورده که چون سؤال آن حضرت
از رسل محال است پس آن بر سبیل مجاز است نه بر وجه حقیقت و مراد بان نظر کردن است در ادیان ایشان و تفحص از امر عبادت اوثان در ملتی از
ملل ایشان آن حضرت را کافیست در این مدعی نظر کردن در کتاب خدا که مصنف باعجاز است و مصدق کتب سابقه و متضمن اخبار خدای تعالی عبادت
اوثان بی‌حجت و برهان کما قال انهم یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا و فراء گفته که چون اهل کتاب خبر از کتب رسل میدادند پس سؤال
کردن از ایشان نازل منزله سؤال انبیا باشد و زهری و سعید جبیر و ابن زید گفته‌اند که چون در شب معراج رسول را بآسمان بردند جمیع رسل جمع شدند
و در پی آن حضرت نماز گذاردند حق سبحانه این آیه فرستاد و گفت بپرس از این رسولان که پیش از تو فرستاده بودم که من هیچ کس را امر کرده بودم که مرا بی‌همتا شمرند
امر کرده بودم بعبادت خدایانی که غیر از من باشند حضرت چونکه اعلم انبیا بود از ایشان این سؤال نکرد و چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از
میکائیل پرسید که پیغمبر از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر و ایمان او از آن محکم‌تر است که این سؤال کند پس این سخن
امر بر سبیل الهاب باشد نه وجوب و شیخ محمد اسحاق روایت کند از ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از روسای اهل سنت که ابن
عباس و عبد الله مسعود از رسول روایت کرده‌اند که چون شب معراج مرا بآسمان بردند و انبیاء را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد که
حق سبحانه میفرماید که از این پیغمبران بپرس که ایشان را بچه فرستاده اند رسول خطاب کرد با ایشان که علی ما بعثتم شما بر چه چیز مبعوث شدید گفتند علی
ولایتک و ولایت علی بن ابی طالب امام الابرار یعنی بنبوت تو و دوستی علی فرستاده‌اند چه شما مولای جمیع اهل توحید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب
۴۵ منتسب بموسی و عیسی علیهما السلام بودند از اینجهت بعد از سؤال از احوال رسل قصه ایشان را متصل ساخت بان و فرمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و گویند
که قصه موسی در اینجا بجهت مناقضه این قول است که لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم و استشهاد بدعوت موسی بتوحید و اخلاص و بعضی
دیگر وجه اتصال گفته‌اند که چون قبل از این ذکر حضرت رسالت بود و تکذیب قوم او بتخصیص تسلیه و تطییب قلب آن حضرت قوم موسی و تکذیب او را
بیان میکند و میگوید که بدرستیکه فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا با معجزات خود که علامات روشن بودند بر صحت نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی
فرعون و اشراف قوم او بتخصیص اشراف بذکر با آنکه بغیر ایشان نیز مبعوث بود بجهت تبعیت عامه است مر ایشان را فَقَالَ پس گفت موسی مر ایشان را إِنِّي
۴۶ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه من رسول رب عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد با ایشان نشانهای ما را چون عصا و
ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون و غیر آن إِذَا هُمْ ناگاه ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی در اول حال که مشاهده آن
کردند بی آنکه تأمل در آن کنند باستهزاء و سخریه بدان مشغول شدند و بنا بر آنکه چون فعل مفاجات که عامل است در اذا مفعول است و تقدیر کلام اینکه فلما
۴۷ جاءهم بآیاتنا فاجئوا وقت ضحکهم منها پس اذا مفاجاه در جواب لما واقع نشده باشد وَمَا نُرِيهِمْ و نمینمودیم ایشان را بر سبیل تعاقب و توارد مِنْ آيَةٍ
هیچ معجزه که نشان صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمس إِلَّا هِيَ مگر آنکه آن أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگ‌تر بودی از نشانه
آن که پیش از او نموده بودیم یعنی هر یک مخصوص بود بنوعی از اعجاز که بان اعتبار مفضل بود بر اخت خود که پیش از آن واقع شده بود و در کشاف آورده
که مراد آنست که هر یک از آیات تسع از یکدیگر اکبر بودند در افضی درجات اعجاز و گوییا این مستلزم فاضلیت و مفضولیت هر یک از آنها است اما موجب
تناقض نشود زیرا که غرض از این کلام آنست که آیات تسع موصوف بودند با کبریت یعنی در فضل و کبر بر وجهی قریب بیکدیگر بودند که مردمان در تفضیل
هر یک از آنها مختلف الرای بودند یعنی بعضی تفضیل این طوفان بر جراد میکردند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن دانستند و بعضی
ایتی دیگر و علی هذا القیاس و این را وصف کل است بکل از قبیل رایت رجالا بعضهم افضل من بعض که مراد افضلیت هر یک از آنها است بر دیگری
پس نشانها علی الاتصال اظهار میکند و میگوید که وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا شاید که ایشان یعنی بارادهٔ آنکه رجوع کنند از ملت باطله که موصوفند بدان و باز آیند بدین حق که مرتبهٔ درجات عالیات و مراد ببتعلق اراده
او سبحانه فعل غیر او است ایمان و طلب ... احتیاج به وجه قسر نیست بطریق الجاء القصر چون ایشان دانستند که آن آیات سبب عذاب ایشان است
۴۸ در مقام استغاثه در آمده وَقَالُوا و گفتند بموسی يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای جادو یعنی عالم ماهر و ذکر آن بصورت سحر بجهت تعظیم بوده و چه علم
سحر پیش ایشان علمی بر ... بوده و میتواند بود که معنی آن باشد که ای مقدم در علم سحر و غالب بر علمای سحر و بعضی گفته‌اند که
تسمیه موسی بساحر با وجود حالت مشاهده عذاب بجهت شدت تکبر و توحش ایشان است با آنکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند در آن
وقت بنابر عادت قدیم گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که
او را است عِنْدَكَ نزد تو بیت نبوت ... بکمال ایمان و طاعت با منصب نبوت یعنی بر تو ... آن مستلزم اجابت دعا است ... خلاص
شدن او برفع عذاب هر گاه که مهتدی شوند در کشف عذاب ... و از آن خواندن إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستیکه ما راه یابنده‌ایم یعنی اگر عذاب ما بدفع
۴۹ شود مؤمن شویم و ایمان آریم و در طریق اهتدا سلوک نماییم و این مناقض نیست بتسمیه موسی بساحر چه حقیقت زیرا که این دعا به عهد که معلق
بشرط کشف عذابست بر سبیل استهزاء و سخریه بود و منقول الاخلاف و مغرور المنکث چنانکه میفرماید که فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آن هنگام که
برداشتیم و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همانزمان ایشان عهد بشکستند از آنچه گفته بودند برگشتند و با کفر پیوستند و بنا
بر این قول صحت لفظ نبأ عهد از ایشان با هر سبیل استهزاء است و با نقض و شکست جمله ... در همان عهد ... برشد و ما این قول انا لمهتدون
۵۰ و قوله لکشفنا کالمی مطوبست و تقدیر آن انبست فدعا موسی و سال ربه ان یکشف الله عنهم ذلک فلما کشفنا الخ یعنی ایشان بعد از آنکه استدعا کشف
نمودند موسی دعا کرد و از خدای خود طلب کشف عذاب نمود از ایشان پس چنانکه عذاب از ایشان مرتفع شد نقض عهد نمودند و چون فرعون اجابت دعای
موسی و کشف عذاب مشاهده کرد و ترقی و اعتلای او روز بروز مشاهده نمود و ترسید که مردم از او برگردند و بموسی بگروند مملکت و سلطنت او بر هم زوال
پذیرد پس دام تلبیس گسترده و آنرا خداع در او بعبده تعزیر بابن وجه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و بر بلندی بر آمد و عرض عظمت و حشمت و بسط مملکت خود
اظهار نمانند و حقارت موسی نمود کما قال جل و علا وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود و گویند که منادی را امر کرد تا در
میان قوم بزبان او ندا کرد قَالَ گفت همه ایشان را يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ پادشاهی مصر از اسکندریه تا اسوان هشتاد فرسنگ
و چون آب نیل بمصر میرسید بجوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس میگشت و در میان باغ او از زیر قصرها
بگذرد از این جهت بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود باین جوها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ آیا نیست این جوها آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي که
که میرود در زیر قصر های من و میتواند بود که هذه مبتدا باشد و الانهار صفت آن و تجری خبر آن یعنی این جوها جاری میشوند در زیر قصر من و عطا
کننده گرد تحتی بمعنی من بدی است یعنی این جوها در تحت تصرف منند و فرمان من میروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینید شما عظمت و حشمت مرا و ضعف و
۵۱ مذلت موسی را أَمْ أَنَا خَيْرٌ و این ام منصله است و تقدیر کلام اینکه افلا تبصرون ام تبصرون فتعلمون انی خیر هذا پس معطوف محذوف و کلمه اناخیر در
موضع آن واقع شده از قبیل انزال سبب منزله مسبب و میتواند بود که ام منقطعه باشد که بمعنی بل و همزه است و ذکر آن بجهت تقریر و تثبیت کلام
پس حقیقت معنی آنست که چون بر شما ظاهر شد شوکت و ابهت و عظمت ملک من پس شان چنان است که من از موسی از من ارفع باشد بلکه من بهترم مِنْ
۵۲ هَٰذَا الَّذِي از اینکسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نزدیک نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهت لکنتی
زبان سخن را بر وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی با اینکه عاری از اسباب ملک و سیاست و سلطنت است و مفقود است از او مسلوکی
شاو فصاحت بیان که مستلزم کمال رجال است نیز ندارد پس چگونه او را رتبهٔ آن باشد که با من لاف برابری زند و دعوی نبوت کند و از بعضی مفسران منقول
است که حق سبحانه در حینی که موسی را پیش فرعون میفرستاد عقده را از زبان او برداشته بود چنانکه سؤال و احلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلک
یا موسی مخبر است بر آن پس مراد فرعون از این قول افترا بود از لکنتی که پیش از این داشت و گویند که قوم فرعون موسی را پیش از رسالت بر این وجه دیده
و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و فرعون از این معنی باخبر بود از اینجهت ذکر عقده را بسبب تنفیر ایشان کرد تا نهند از او و از رکاهات اظهار این
معنی نمود بر ایشان و بعضی گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی از آن باقی مانده بود و از اینجهت فرعون او را باین سرزنش کرد و چون از رسم آن زمان بود که هر که
را پیشوای خود میکردند دستوانهای طلا در دست او میکردند و طوق زر در گردن او میافکندند پس از این جهت فرعون بعد از اظهار شوکت و
حشمت خود و وصف موسی بمذلت و حقارت و نقصان و قلت اعتضاد و انتصار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای رسول است و پادشاهی
۵۳ قوم نام زد شده فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم یعنی چرا خدا او را دستوانهای زرین
نداد أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده‌اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوستگان باشند با او برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی
میفرستد جمعی از خواص خدم خود بمدد او نامزد میکند تا معاون و مصدق او باشند پس چگونه جایز باشد که خدا او مرا بی‌کس در روش زاهی بار و مددکار
۵۴ بر رسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بر این مقدمات واهیه و تسویلات کاذبه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را و از ایشان
خود را طلب خفت و سبک کرد از ایشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی بالکلیه روی
تافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ عبودیت حق و فرمان بردار و بالکلیه خارج
۵۵ از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده متبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس آن هنگام که بسبب عصیان و خشم ما ساختند ما را
بافراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان زیرا که خود مراد بغضب و رضای خدا اراده
نعذیب مجرمان و اثابه مطیعان و بعضی گفته‌اند که چون اسف بمعنی حزن است و آن بر خدای جایز نیست پس مراد به آسفونا اسفوا رسلنا است بحذف
مضاف یعنی چون خشمناک ساختند رسولان ما را ما انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ
۵۶ پس گردانیدیم ایشان را سَلَفًا قدوه کافران که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیشرو مشرکان آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق
عقاب ایشان را ... که مراد آنست که ایشان را پیشرو دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را مثلی سائر و حکایتی برای پسینان تا او را
یاد کنند و از قصهٔ عجیبه ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از آنجمله نظر کنند در آنکه هر که بغیر حق تفاخر کند سبب هلاک او همان باشد چه فرعون
باب نیل فخر کرد بسبب آب غرق شد و آورده‌اند که چون حضرت رسالت آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان بغایت در غضب شدند
عبد الله زبعری گفت یا محمد این مخصوص ما و الهه ما است یا جمیع امم در این حکم شریکند حضرت فرمود هو لکم و لالهتکم و لجمیع الامم این شما راست و الهه
شما و جمیع امم مشرکه او گفت که خصمتک برب الکعبه یا محمد که بر خصم تو شدم در این امر که گفته‌ای تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خدا است و
همیشه بمدح او و ثنا گستری او و امت او اقدام مینمایی و تو میدانی که نصاری او را و عزیر را میپرستند و بعضی ملائکه نیز این کار میکنند پس اگر این جماعت

اهل دوزخ باشند ما راضیم که با الهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش از سخن ابن زبعری خوشحال شدند و آواز بلند بخنده در آمدند و
تصور کردند که پیغمبر ملزم شد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد که **وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا** و چون زده شد پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری
چون عیسی را مثل زد و مجادله کرد با تو پیغمبر بسبب پرستش ترسایان او را **إِذَا قَوْمُكَ** آنگاه قوم تو یعنی کفار قریش از روی استهزاء و سخریت **مِنْهُ يَصِدُّونَ**
از آن مثل آواز بلند بر داشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند **وَقَالُوا** و گفتند **أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ** آیا خدایان ما بهترند **أَمْ هُوَ** یا عیسی هرگاه او حصب جهنم
٥٨ باشد گو ایشان نیز باشند **مَا ضَرَبُوهُ** نزدند این مثل را **لَكَ** برای تو **إِلَّا جَدَلًا** مگر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمیز حق از باطل **بَلْ**
هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال **قَوْمٌ خَصِمُونَ** گروهی اند شدید الخصومة و حریص بجدال چه مراد حق سبحانه بما تعبدون معبودان حضرت از هو لکم و
لا لهتکم و بجمیع الامم و محال است که مقصود رسول و انبیا و ملائکه باشد ابن زبعری بجهة خداع و خبث باطن و حب جدال و مکابره و مغالبه چون کلام
خدا و رسول را دید که لفظ آن محتمل عموم است با آنکه عالم بود که مراد بدان اصنام است نه غیر آن [illegible] و معنی آن نمود بشمول و عموم و آنرا
حمل کرد بر هر معبودی که ما سوی او سبحانه است و حضرت رسالت ص چون دانست که مباحثه او بر عناد و محض مجادله است در جواب او ساکت شد و هیچ رد
مقابل او نگفت تا آنکه حق سبحانه در جواب او فرمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و بآن اعلام ایشان نمود که آیه مخصوص است باصنام و بگو آنکه ظاهر
قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی العقول است پس شامل عقلا نباشد و نیز ضمیر در قول انکم الامم است که از برای مشرکان باشد معبودان ایشان و قول
بسبب نزول این آیه آنست که حضرت رسول ص باصنام قریش گفت که هیچ خیری نیست در آنکه او بدون خدا می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان
است و بود او مکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد بر کشیدند و گمان بردند که حضرت از این سخن ملزم گشت این آیه نازل
گشت و بعضی گویند که قریش بحضرت رسالت ص گفتند که عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشند این آیه نازل
شد در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که چون آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم فرود آمد کفار گفتند که مادر مقام آنیم از نصاری در پرستیدن زیرا که
ایشان آدمی را پرستش مینمایند و ما ملائکه را و بنابر این قول مراد ایشان از الهتنا خیر ام هو تفضیل الهه خود شان باشد بر عیسی و بعضی گویند که
مشرکان گفتند که چون روا است که حضرت عیسی ع پسر خدا باشد چرا نشاید بود که ملائکه دختران وی باشند این آیه آمد بنابر این همزه استفهام شعر
باشد بر تردید ایشان در تفضیل عیسی و ملائکه و نزد بعضی آنست که چون رسول ص مدح عیسی و مادرش کرد کفار گفتند که محمد میخواهد که ما نیز او را
پرستش نمائیم چنانکه ترسایان عیسی را می پرستند پس این آیه آمد و بنابر این ضمیر هو راجع بحضرت رسالت باشد و در تفسیر اهل البیت ع از امیر المؤمنین ع نقل
کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول آمدم و او در میان جمعی از صحابه قریش نشسته بود چون مرا بدید نظر مرا در من نگاه کرد و فرمود که یا علی
انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم وافرطوا فی حبه فهلکوا وابغضه قوم وافرطوا فی بغضه فهلکوا واقتصد فیه قوم فنجوا ای علی این نیست
که مثل تو در این امت همچو مثل عیسی است که قومی وی را دوست داشتند در دوستی او غلو کردند و اذعان بالوهیت او کردند هلاک کشتند و گروهی
وی را دشمن داشتند و در دشمنی وی افراط کردند و او را دشنام دادند و سخنان لاطایل و کلمات بی حاصل در حق او گفتند و ابدا و آزار او رسانیدند هلاک
شدند و قومی در طریق اقتصاد سلوک نمودند نجات یافتند و حال تو ای علی در این امت نیز چنین است زیرا که طایفه تو را بالوهیت اذعان کنند و فرقه
این امت تو را دشمن دارند و در حق تو سخنان بیهوده و کلمات نا پسندیده و عبارات نا ملایم گویند پس هلاک طایفه اولی در جانب افراط باشد و
هلاک فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن بشنیدند بر ایشان گران آمد و بنای لغا و کردند و بخندیدند و گفتند محمد پسر عم خود را شبیه بانبیا
میکند این آیه نازل گشت که چون بعیسی مثل زده شد یعنی چون علی را مماثل عیسی گردانید قوم تو از سفاهت خویش قول تو را ضعیف انگاشتند و از غایت
حسد کلام تو را عجیب پنداشتند و حق سبحانه تعالی فرمود ایشان بمقاله تو پس گفتند هرگاه علی مماثل عیسی باشد خدایان
ما از عیسی بهتر خواهند بود و بیان نکردند این کلام را مگر بجهة جدال و عناد و نیز از ائمه هدی ع منقولست که چون رسول در جنگ سلاسل در حق امیر المؤمنین ع
فرمود که والله لولا ان اشفق ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من امتی الا اخذوا التراب
من تحت قدمیک و یستشفون به یعنی که اگر نه آن بودی که میترسم از آنکه جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی بن مریم گویند هر آینه
در حق تو امروز سخنی گفتمی که هیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم تو بر گرفتندی و بآن طلب شفا کردندی منافقان چون این
کلام را از پیغمبر شنیدند گفتند ما راضی نیستیم که ابن عم محمد را بر ما مثل عیسی بن مریم زند پس حق سبحانه این آیه فرستاد
و در روایت آمده که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت پناه جماعت قریش را بخواند و فرمود اکفرتم بعد الاسلام ایشان سوگند خوردند که یا رسول
الله ما این امر چیزی نگفتیم که موجب سخط شما باشد و از ما این واقع نشد پس جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا
٥٩ کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و بعد از آن در وصف عیسی این آیه را بر پیغمبر خواند که **إِنْ هُوَ** نیست عیسی **إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ** مگر بنده که منت
نهاده ایم بر او بمنصب رسالت و ساختیم او را و بیرون آوردیم او را **وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا** و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است **لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** مر فرزندان
٦٠ یعقوب را یعنی ولادت او بی پدر بعضی است که در غرابت مثلی است که حجت شده در میان بنی اسرائیل پس بجهت تنبیه بر کمال قدرت خود میفرماید که **وَلَوْ نَشَاءُ**
و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما اقتضا کند **لَجَعَلْنَا** هر آینه گردانیم **مِنْكُمْ** از شما **مَلَائِكَةً** فرشتگان را یعنی شما را اهلاک سازیم و بدل شما فرشتگان را
آفریده **فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ** در زمین از پی در آیند شما را چنانکه اولاد شما بعد از شما و گویند معنی آنست که از اراده ما باشد تولید ملائکه
نمائیم از شما در عقب شما مانند باشند از ملائکه شما هیچ تغییر در بشریت ملکیت نبود و لیکن نادر کمال انسانی است مراد آنست که حال عیسی اگرچه عجیب و
غریب است لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از اهلاک همه شما و ابدال ملائکه بجای شما یا از تولید ایشان از شما همچو تولید عیسی از انثی بدون
پدر یا شما باین آیات تعالی و تولد عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملائکه همچو شما مستعد صفات امکان و بوسیله این عالم شوید باینکه ذات قدیم او متعالی

٦١ امت از انتساب ملائکه باو **وَإِنَّهُ** و بدرستی که عیسی **لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ** هر آینه علامتی است که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او از آسمان
یکی از شرایط و قرب قیامت است و از جمله علامات آن بود و در حدیث آمده که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا
و بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او آباد هانت و طراوت بود و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده
و هر دو رخساره مبارکش عرق عرق کند بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از روی بوی روان گردد و چون سر بالا کند قطرها بر روی بسان مروارید
روان شود و نفس او هرکافری که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی بر آن افتد نفس وی بآن رسد پس رطلب دجال روان گردد و در رباط لد که موضعی است
در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه باشد او را بر او زند و او را بکشد پس حضرت صاحب الامر خروج فرماید عیسی همه خنازیر را بقتل رساند
و کسر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آرند پس بر بیت المقدس آید و صاحب الامر صلوات الله علیه در نماز
صبح بود و بقولی در نماز عصر باشد اشاره باو کند که پیش آی و امامت نمای از دست مبارک صاحب الامر تکبیر گوید که تو اولیتری که نائب پیغمبر اخر الزمانی و در صحیح
مسلم از ابو جریح روایت کند که او گفت که ابو زبیر بمن خبر داد که من از جابر بن عبد الله شنیدم که او گفت سمعت النبی ص ینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صل
بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله لهذه الامة یعنی شنیدم از پیغمبر ص که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر ایشان که صاحب الزمان است باو گوید که بیا و
از برای ما در نماز امامت کن از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرند یعنی منصب امامت و امارت مخصوص بشما است و حق سبحانه این امت
تعظیم و تکریم این امت مرحومه کرده است پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و در حدیث دیگر واقع شده که کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم یعنی چگونه
باشد شما را در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد کرامت مبتدا یعنی از اولاد طاهرین امامت شما کند نه عیسی القصه
عیسی ع در نماز اقتدا بآنحضرت کند و بعد از آن از انجا بیرون آیند پس یاجوج و ماجوج خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و در انجا متحصن گردد
غرض چون معلوم شد که ظهور عیسی از علامت قرب قیامت است **فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا** پس شک مکنید در آن ساعت و مبتلا مشوید یا منکر قیامت **وَاتَّبِعُونِ** و پیروی
کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید و گویند که این قول رسول است که حضرت عزت امر باو نموده با آنکه قوم خود را بمتابعت خود دعوة کن و بگوی که **هَذَا**
اینکه من شما را باین دعوت میکنم **صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** راه راستی است که سالک در انجام گمراه نگردد و از حسن روایتست که ضمیر انه راجع بقرآن است و
معنی آنست که قرآن انجیر بیست که بآن ساعت قیامت دانسته میشود زیرا که حق سبحانه در او بیان آن کرده و اعلام نمود کان نموده و از ابو مسلم منقول است که
معنی بر این وجه است که بقرآن دانسته شده قیام قیامت زیرا که آخرین کتاب آسمانی است که بر پیغمبر آخر الزمان نازل گشته و قول اول اصح و اشهر است و چون شیطان
دشمن عظیم است در اغوا و اضلال بندگان و در ازلال ایشان از صراط مستقیم و طریق قویم از اینجهت بعد از امر مؤمنان بمتابعت طریق مستقیم بر سبیل
مبالغه و تاکید نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرموده که **وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست
٦٢ بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت و نکنید و قدم از راه مخالفت و بیرون ننهید **إِنَّهُ لَكُمْ** بدرستی که شیطان مر شما را **عَدُوٌّ مُبِينٌ** دشمنی
است آشکارا و هویدا بجهة فرط عداوت او است که شما را از بهشت و جای برون کرده و بزندان محنت و بلیت اینجهان مبتلا ساخت پس هیچ وجه تابع وی
او مشوید تا شما را بالمره زیان و اصناف عقوبت آنجهان گرفتار نگرداند که مرد ما از اخبار سابقه و از احوال عیسی در حینی که مبعوث شده بود بر امت خود و اعلام
٦٣ فرماید بشما از اعراض و عبودیت خود تا از معبودیت او نیز اجتناب نموده و سبحانه معترف شوند و میگوید که **وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى** و هنگامی که آمد عیسی
بِالْبَيِّنَاتِ بحجج بینه و معجزات واضحه یا آیات انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل **قَالَ** گفت مر بنی اسرائیل را **قَدْ جِئْتُكُمْ** بدرستی که آمده ام بشما **بِالْحِكْمَةِ**
بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت **وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ** و برای آنکه بیان کنم برای شما احکام دین را و هویدا سازم برای شما **بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ** بعضی از
آنچه اختلاف میکنید در آن یعنی اختلاف راکه متعلق باشد بامور دین که مناط تکلیف است نه اختلافی که تعلق بدنیا داشته باشد و خارج از دایره تکلیف
و گویند که مراد آنست که من احکامی راکه شما در او اختلاف میکنید بیان میکنم نه همه احکام شرایع چه غیر احکام مختلف رد روایت مصرح و مبین است و احتیاج
احتیاج به تبیین و توضیح ندارد و وجه اول اوضح است چه وجه ثانی کاهی صحیح است که تعضل آیه نیز وجه اضافه باشد بلکه بصورت صفت باشد مکرر در
صورتی که اضافه بیانیه باشد القصه عیسی گفت با ایشان که چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بپرهیزید از عذاب حق با اجتناب
نمودن از معصیت **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در آنچه شما میرسانم از جانب حضرت عزت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای که بفرموده او احکام بشما میرسانم
٦٤ را بشما امر میکنم **هُوَ رَبِّي** او آفریدگار من **وَرَبُّكُمْ** و آفریدگار شما **فَاعْبُدُوهُ** پس پرستش کنید او را بیکتایی و یگانگی **هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** این است
راه راست که اصل امت از اعوجاج و انحراف نبندید و مفضی بجنت و درجه رفیعه باشد **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ** پس اختلاف کردند جماعتی که فرقه
٦٥ متعدد شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه **مِنْ بَيْنِهِمْ** از میان اهالی که در عهد عیسی بودند و قول قال
جئتکم بالحکمة یعنی احزاب مختلفه از جمله کسانی بودند که عیسی مبعوث شده بود بر ایشان **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** پس وای مر آنکسانی که ستم کردند از این احزاب
مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب او یعنی عذاب روز قیامت و وضع مظهر در موضع مضمر بجهة تصریح است در علم
عذاب و مبالغه در وعید احزاب پس بجهة تهدید ایشان میفرماید که **هَلْ يَنْظُرُونَ** انتظار نمیکشند احزاب بعد از ورود رسل و قرآن **إِلَّا السَّاعَةَ**
٦٦ مگر قیامت را **أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً** آنکه بیاید بایشان ناگهان و این بدل ساعت است یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامت بایشان از روی ناگاه **وَهُمْ لَا**
يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و مشغولی تمام بامور دنیویه و انکار ساعت قیامت و چون اتیان قیامت بر سبیل فجأت مستلزم
نسبت بفطن نیز باشد پس ذکر بغته مؤدی معنی لا یشعرون نباشد و موجب استغنا او از آن نشود **الْأَخِلَّاءُ** کسانی که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند
٦٧ **يَوْمَئِذٍ** در این روز **بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند **إِلَّا الْمُتَّقِينَ** مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان در
قیامت نیز دوستان یکدیگر باشند بواسطه آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده باشد بر کفر و معصیت و در آن روز بجهة آن محبت عذاب مغلظ

شوند بسبب شقی بهم دشمنی کردند که دل دوستی بعضی به بعضی موافق بود جمعی دوستی بر جمعی خلق بود باشد و خدا ... بدرجه اعلی و مرتبه عظمی رسند
پس دوستی ایشان بحال خود بماند و از اینجا است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که احب فی الله و ابغض فی الله دوستی و دشمنی در راه خدا کن و مروی است که امیر المؤمنین علی
از تلاوت این آیه فرمود که چون دو مؤمن با هم در دنیا دوستی کنند و یکی بجوار رحمت حق رود گوید خدایا دوست من مرا بطاعت تو و اطاعت انبیا
تو امر میفرمود و مرا از معصیت منع میکرد و مرا از عذاب تو میترسانید و مرا امیدوار بلطف تو میساخت و مرا هدایت نمود و از طریق هدایت مستقیم دار و تکریم
و همچنانکه مرا کرامی داشتی او را نیز کرامی دار و بهمین نوازش فرما و چون دوستی که فاسق باشد یکی از دوستان بمیرد و یکی را مرگ پیش آید گوید
بار خدایا مرا از طاعت و عبادت تو منع میکرد و بر فسق و معصیت تحریض مینمود پس از او رجوع و بازگشتی بجانب تو نخواهد بود نظر لطف از او بردار و بلوع
عذاب و اصناف عقاب او را معذب و معاقب ساز و بدانکه در میان نوع بنی آدم از جهت بیرون بیت دوازده صنف و هشت صنفش سر میگردد و دو
و دو صنف شفاوت ابدی است و هر کرا حقیقت است که الموالاة مع محبته خواستن استناد این بنیان است و نقاق آنچون محبت انبیا و اولیا
و محبتایکدیگر در قوم محبت قلب و آن محبت است بذات و صفات که مخصوص نا صلیه چون محبت صلحا و اتقیا و دوستی ایشان با انبیا و ائمه هدی و اما
آنکه ... منسوب بیکدیگر بسبب مصالح است چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا و دیگر محبت نفسانیه و اسناد آن
بلذت جسمانیه و شهوات نفسانیه است چون محبت در قرابات ابدان و نوع محبت مفقود باشد تا غرض و غایت آن بحصول رسد آن محبت بزوال بیانجامد و دشمنی مبدل گردد
پس بدانکه مقصود اهل ایمان از جلب محبت محض رضای الهی باشد و غیر منسوب بمصالح دنیوی و در روز جزا با خطاب مستطاب سرافراز شوند که یا عباد
68
ای بندگان من لا خوف علیکم هیچ بیمی و هراسی نیست بر شما الیوم امروز از پیش آمد و مکاره و نوایب و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهمند و
69
غمکین شوید بفوت مال و مقاصد پس وصف ایشان میفرماید که آن بندگان من که بدین ندا معزز و مشرف شوند الذین آنکسانند که آمنوا بآیاتنا
ایمان آوردند بآیتهای کلام ما و کانوا مسلمین در حالتی که بودند مسلمانان و مخلصان منقاد حق و ابرار از شوب شرک و ریا چه اخلاص در دین مقابل آن
فرمانها در خبر است که چون خلایق از قبور بر خیزند همه حیران باشند که منادی ندا کند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم همه بشنوند پس همه خلایق
70
طمع کنند و چون در عقب آن استماع الذین آمنوا بآیاتنا کافران طمع از این قطع کنند پس منادی با اهل ایمان گوید که ادخلوا الجنة در آئید ببهشت انتم
و ازواجکم شما و زنان مؤمنه شما در اینجا تحبرون مسرور کرده شده باشید بوجهی که آثار آن بغایت بر وجه شما ظاهر شود کما قال تعرف فی وجوههم
71
نضرة النعیم یا گرامی داشته شده بسبب آنکه کنیت تعظیم آورید بکمال اجلال و غایت شیب یطاف علیهم گردانیده شود بر ایشان مؤمنان که بهشت در
آمده باشند بصحاف بکاسهای من ذهب از زر که در آن انواع اطعمه معد باشد و اکواب و کوزها بی دسته و گوشه که از برای اصناف اشربه آماده
باشد و در آثار آمده که مؤمن در بهشت ... هفتاد خوان طعام خواهد خورد و هر طعامی طعمی دیگر داشته باشد و هیچ کدام با یکدیگر مشابه نباشد و هر کوزه در
لولوی منثور باشد و طعمه که فایده کرد بود که شیخی کمتری و زبون تر باشد از همه اهل بهشت خورنده بود که از عقب او کسی دیگر ببهشت نرود
میان بهشت با او از بالای سر وی ملکی کنند و او نگاه کند صد ساله راه ملک خود ببیند که در اینجا قصرها ساخته باشند از زر سرخ و خیمهای
بیشان ... و هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحفه از زر نزد وی آرند و در هر صحیفه رنگی از طعام که هر چند تناول کند همان اشتها اول او
بحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند همه را طعام دهد و باشند و هیچ نکاهد و همه را کفایت باشد و فیها و در بهشت بود هر آنچه
ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کند نفسها و حفص تشتهیه میخواند با اثبات ضمیر موصول بنا بر اصالت آن یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند نفوس بدان
از انواع نعم مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه غیر آن و تلذ الاعین و آنچه لذت یابد بنظر کردن در آن دیدهها از نهایت لذت بعین با انکه
حضرت صفحه انسان بجمیع آن ... که مناظر حسن از ابتدا آن است پس اطلاق این معنی که انسان از مسلمین شود و احسن باشد همچنانکه ذوق مطعوم
مسلمی که مواقع علم پیوسته فاسد است در خبر است که شخصی رسول را گفت که من اسب دوست دارم در بهشت باشد فرمود اگر هر چه را خواهند
در بهشت آنرا بیابد در بهشت خواهد بود سلیمان بن عامر گفت که از ابوامامه شنیدم که گفت مردی پرسید که در بهشت مرغ بریان نکوه گوید که مرغ
بریان شوند کسی را خواهش بود که بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود ابریقی بدست وی آید تا چندانی شراب که آرزو
باشد ریزد و آنکه حق سبحانه جمیع نعمت جنت را در این دو کلمه بیان فرموده یکی باللذة جنان است و ما تلذ الاعین که جمیع حظوظ نعم و جمع شوند
آنچه در جنانست از انواع نعم و اصناف کرم و در این باب آنچه ممکن باشد ایشان کلام بسر حد اطناب کشند از این دو کلمه متجاوز نخواهد بود کلمه اولی اگر
چه مسلوم خلود نعمت نیز هست اما چونکه دوام نعمت و عدم خوف زوال آن از آنجا است الذ است که ما فیها آن متصور نشود اگر ما نمود آن منتهی نعمت است از این جهت
اکتفا از مذکوره نعمت بیک کرات بمود و فرمود دیگر و انتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشید تا بداند که هرگز در آنجا گرد زوال ملال خلود شما
72
نشیند و قوله و تلک الجنة التی اورثتموها اشاره است که اسم اشاره در او مبتدا باشد و الجنة خبر آن و اسم موصول با صله آن صفت جنت
صفت اسم اشاره و موصول و صله خبر آن یعنی آن بهشت موعود بهشتی است که امروز میراث داده شد شما را یا آن بهشتی است که میراث داده شد شما و احتمال دارد
که موصول صفت جنت و خبر آن قوله بما کنتم تعملون و تحقیقا در مجرور متعلق خواهد بود بمحصل با حاصل یعنی این بهشت که بطریق توارث بشما عطا کرده
اند حاصل گشته و واصل شده بسبب آنچه بوده بودید شما که عمل میکردید از انواع طاعات و حسنات که امروز با دارا بما میراث را اعطا حضرت جنت است بر نهای
73
آن برای اهل استحقاق میراث که بوارث منتقل باقی ماند لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة کثیرة میوهها بسیار منها تاکلون که بعضی از آن
میخورید بعضی آن بجهة کثرت اصناف و دوام انواع آن و فایده وجود آنچه زاید است بر اکل زینت اشجار است بنابر آنکه در اینجا هیچ شجره از ثمر عاری نیست و در حدیث
74
واضح شده که هیچ موسمی میوه از درخت بهشت نچیند مگر و مثل آن فی الحال از هم اینجا برآید و خلود بهشتیان احوال میکند و میگوید که ان المجرمین بدرستی
75
که کافران در لجام طغیان نموده فی عذاب جهنم در عذاب جهنم خالدون دائم باشند لا یفتر عنهم سست کرده نشود عذاب از ایشان

یعنی نیابی که دوزخیان ... باشد بر ایشان ... کرد از ... و هم فیه و ایشان در آن عذاب مبلسون ناامیدانند از راحت و خفت و
ساکت از طلب فرج بجهة یأس ایشان از آن از ... بهره ... یکی که از آن زاد ... و ایشان را سکونت ساکت ماند و مخلد بوده را بجا ... باشد
کند او را که بهر ... و ما ظلمناهم و ستم نکردیم ایشان را با این عذاب و لکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک
76
آوردند و مرتکب انواع معاصی او را تابع شدند بر الضمیر فصل یعنی فصل صفت ظلم است برای ایشان و چون ایشان از شدت عذاب بطاقت شوند بغیر نجات
در دوزخ میخواهند و نادوا و ندا کنند و گویند یا مالک ای مالک که دوزخ را ... لیقض علینا ربک کنید تا حکم کند بر ما ... بمیراند ما را پروردگار تو تا از این
77
عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه ... و صف ایشان است زیرا که ایشان را از منه مسئولة واحد محکمه معنی خواهند بود پس ...
غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات ساکت خواهند بود از طلب فرج و در بعضی ... استغاثه خواهند نمود بجهة تخفیف عذاب شدید و عقوبت و از حضرت
ابن عباس مروی است که حق سبحانه اهل جوع را بر دوزخیان اندازد بر وجهی که از شدت عذاب در دوزخ از یاد ایشان برود و نزد اینحال از مالک طلب موت کنند
قال گوید مالک که جواب ایشان بعد از هزار سال و در بعضی گوید بعد از چهل روز از روز ندا انکم ماکثون بدرستیکه شما درنگ کنندگانید
78
یعنی جاوید ماندگان در دوزخ نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک با ایشان گوید لقد جئناکم
بالحق و تواند بود که این تتمه جواب او باشد بر طریق التفات از غیبت بتکلم اگر ضمیر قال راجع با حق سبحانه باشد نه بمالک و بای حال معنی آنکه
بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست را بر زبان پیغمبر خود و لکن اکثرکم و لیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن
حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهة آنکه با باطل و عناد راحت بود که مرغوب نفس است و با حق تعب و مشقت که مخالف اراده
طبیعت است و با شما تابع مرغوب شدید و در طریق طغیان و عصیان سلوک نمودید پس بجهة این چشید عذاب کشید عقاب ملازم حال شما خواهد
بود و چون کفار بجهة عناد و انکار در دنیا افضا بکراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از اینجهت حق سبحانه ابرز و زمو
79
که ... است که ایشان در دنیا اکتفا بانکار کرده اند ام ابرموا بلکه محکم کرده بودند امرا کاری که آن رد حق بود و ابطال آن با کید بر ابرای پیغمبر فانا
مبرمون پس بدرستیکه ما نیز ابرام کنیم محکم کنندگانیم کاری برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشان است بعذاب نیران و عدول از خطاب بغیبت بجهة
80
اشعار است بانکه رد حق و ابطال آن سوء است انکراهت ایشان و از این قبیل است قوله ام یحسبون بلکه می پندارند ایشان انا لا نسمع آنکه ما نمی
شنویم سرهم سخن پنهانی ایشان که در دل خود دارند و نجویهم و سخن آشکارای ایشان که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بلی آری می
شنویم او را و رسلنا و فرشتگان ما یعنی حفظه لدیهم که نزدیک ایشان بودند و موکل بر ایشان یکتبون می نوشتند از اعمال او چون اسرار ایشان فرشتگان
ما آشکارا بوده ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند باشد و در اکثر تفاسیر مذکور است که ضمیر یحسبون راجع بکفار قریش است و معنی آنکه نه اینچنانست
که کفار مکه اطاعت حق کنند بلکه محکم ساختند امر خود را در ابطال حق و با رسول ما در صدد کید مکر در آمدند پس ما نیز محکم کنندگانیم مکافات عمل ایشان
زا در دنیا و آخرت و کمان ایشان آنستکه ما سخنان سر و نجوای ایشان که در باره رسول ما میگویند در کید و مکر و ابطال حق اندیشه میکنند و با یکدیگر مشورت
مینمایند نمیشنویم نه اینچنانست که کمان ایشانست بلکه ما آشکارا و نهان ایشان را میدانیم و رسولان ما که حفظه اند نویسنده میشوند تا بر وفق اقوال و افعال جزا و
سزا را در کنار ایشان نهیم و از یحیی بن معاذ رازی منقولست که هر که از مردمان گناهان خود را بپوشد در حفیه اظهار آن کند و کسی که منصف است بصفه لا یخفی علیه شیء
علیه
فی السموات و لا فی الارض پس بیقین که حق سبحانه از او هر ناظران کوزاینده و این از علامات نفاق است آورده اند که روزی نضر بن حارث لعنه الله در حضور جانشسته بود
ع
و اکثر صنادید عرب نزد وی حاضر بودند و او بر ابیات اشعار خود بر اعاذ استهزاء کرد و لبید بن ربیعه و ابو بکر رضی الله عنه بود اسلام شده بود و هیشه ستایش قرآن میکرد
و گفت ای نضر بهر این استهزاء مسکنی بخدا که میگوید محمد لا حق نضر گفت من نیز چون میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من نیز میگویم لا اله الا الله اما با اضافه میکنم
81
که الملائکة بنات الله اینسخن بپیغمبر رسید اندوهناک شد جبرئیل آمد و این آیه آورد قل بگو ای محمد بجماعتی که قائل الملائکة بنات الله تعالی ان کان للرحمن
اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی همچنانکه گمان میبرید فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم یعنی اگر بر سبیل فرض و نیل وجه تحقیق ثابت شد که
خدای را فرزندی هست پس اول کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او را بجای آورد که من بودمی چه لازم پیغمبر است که او اعلم باشد بخدا و با صحت
اسنادات ما او با پیغمبر بیشتر است از علم ... است بتعظیم اینکه حق تعظیم او است و از جمله تعظیم والد تعظیم ولد است پس اگر برای همین فاطمه و حضرت بنت
ولد کسیکه مراقب تعظیم کنند کان او را با شم و در طاعت و انقیاد او از شما اسبق و چون بر وجه تحقیق میدانم که او از این بری است لاجرم عبادت خود را مخصوص ساختم
او را و ستایش بر زیست هیچکس بکراهت اقدام نمی نمایم و شما چون در این دعوی سمع هیچ حجتی و برهان ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال مینمائید و بدانکه این
شرط مسلوم صحت کینونه ولد و عبادت او بنی بر رفع الامر یعنی که مراد تعلق شیء است بر امر محال که مستلزم محال است تنی است یعنی چون تعلق
عبادت بکینونه ولد نفس الامر محال است پس معلوم شد که عبادت او است بر امر محال باشد و مقصود از این شرطیه نفی ولد و عبادت وی است بر ابلغ وجوه و تا
اینقول علی سبیل که اگر دو خدا حال او را کفو باشد در واجب عبادت معتقد ایشان بوده بعذاب ابد پس مراد آنکه انهم که کوبد و شنطا است تهمه او
نیز و مراد او از این شرطیه نزیه او و ساحت است از ایجاد کفو و نقد بیل و ... بر طریق مبالغه ولادت کردن و آن بر ساحت این مذهب ضلالت زاهبات
و شهادت قاطعه با حاله آن و تنزیه نفس خود از آن پس این آیه بر ابلغ وجوه دلالت بر توحید کند و نظیر این است قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
الا آنست که او مشعر است بانتفای طرفین و این نه مشعر است بدان و نه مقتضی نقیض آن چه از برای ترتب شرطیه است بلکه از برای انتفای معلول لازم است
کرد است و انتفای ملزوم آن و در کشاف آورده که ازین آیه مفسر آنستکه آیه را از این اسلوب شریف که مملو است نکت لطیفه و فواید مستقله به اثبات
توحید بر ابلغ وجوه بیرون برده اند و باین حمل کرده که اگر باشد خدای را ولدی همچنانکه زعم شما است پس من اول پرستندگان و موحدانم که تکذیب قول شما
با اضافه ولد با او و عبادت الرحمن ... و بعضی ... آنکه ... و ... عبد نفی ... باین ... ... که اگر باشد او را فرزندی پس ... مکه زعم شما است پس من اول

انعان وعارد ندكانم از عبادت او و برانکه او خ جسم محل خواهد بود پس مستحق عبادت بوده باشد بابا بطریق تغیر گرفته اند [illegible]

اول پرستندگان و موحدان او ستم باشم و بعضی گفته اند معنی ابن دو وجه اخیر تقریر کرده اند [illegible]

لمتلو ابو و خواند او گفت خدا در این آیه قصد بی قول می کرده که محمد تعبادت خواهد بود [illegible]

٨٢ نو نیز اکه او نعی پسر خود بود [illegible] امر فرموده [illegible]

خدای که رب السموات والارض پروردگار آسمانها و زمینها است رب العرش خداوند عرش عظیم عما یصفون از آنچه وصف میکنند

کافران او را باتخاذ ولد [illegible] بوبیت سموات و ارض و عرش [illegible] اتخاذ ولد [illegible]

و مکافات [illegible] فذرهم یخوضوا و یلعبوا [illegible]

خالوان غایب بلعد باشد [illegible] کفار رسول خود امر میفرماید که چون ایشان [illegible]

٨٣ پس بگذار ایشان را [illegible] یخوضوا تا شروع نمایند [illegible] و یلعبوا بازی کنند [illegible]

موالحو [illegible] حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند یومهم الذی یوعدون [illegible]

مراد روز قیامت است که کفار در آن روز بجزای اعمال [illegible] خود خواهند رسید [illegible]

بمعنی ازباب [illegible] اتباع [illegible]

٨٤ وارد [illegible] وهو الذی فی السماء اله [illegible]

وفی الارض اله [illegible] وهو

الحکیم [illegible] العلیم [illegible]

با منتزه [illegible] طول کلام است [illegible]

و معطوف [illegible] صله الذی باشد [illegible]

است [illegible]

٨٥ که ملائکه اند [illegible] و تبارک الذی [illegible] که له ملک السموات والارض

مراد [illegible] پادشاهی [illegible] و ما بینهما [illegible]

سفلی و علوی [illegible] وعنده علم الساعة [illegible]

و الیه ترجعون [illegible] بکفار

٨٦ بعد از [illegible] شفاعت [illegible] ولا یملک

مالک نباشد [illegible] الذین یدعون [illegible] من دونه الشفاعة [illegible]

کردن هیچ کس الا من شهد بالحق [illegible] وهم یعلمون و ایشان دانند [illegible]

کواهی داده باشد [illegible] ملائکه و عیسی و عزیر [illegible]

شفاعت [illegible]

شده باشد [illegible]

کم معنی [illegible] شفاعت [illegible]

نضر بن حارث و بعضی از قریش [illegible]

٨٧ شد که شفاعت ایشان [illegible] ولئن سألتهم [illegible] من خلقهم [illegible]

لیقولن الله [illegible] فانی یؤفکون [illegible]

از عبادت او [illegible]

ندین او [illegible] ان العجب [illegible]

هلاکت [illegible] حضرت رسول الله [illegible]

اشراک [illegible]

٨٨ آیه آمد که وقیله [illegible] یا رب [illegible]

من ان هؤلاء [illegible] قوم [illegible] لا یؤمنون [illegible]

صاحب کشاف [illegible]

مسلم [illegible]

٨٩ علیهم [illegible] فاصفح عنهم [illegible]

ایشان [illegible] وقل سلام [illegible]

است [illegible] سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین [illegible]

بایة السیف منسوخ است و نزد حسن آنست که مراد صفح است از سفاهت ایشان و عدم تقابل بمثل آن پس آیه بر حکم خود باقی باشد انکه بجهت تهدید ایشان و تسلیه

سید عالم میفرماید که فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت شرک و کفر خود و فتی که عذاب بر ایشان نازل شود در دنیا و نیز در عقبی

در آتش دوزخ سورة الدخان مکی است و بعد کوفی پنجاه و نه آیت و پنجاه و هفت بصری و پنجاه و شش نزد غیر ایشان و اختلاف در حم است و ان هؤلاء

لیقولون پیش کوفی و شجرة الزقوم نزد عراقی و شامی و مدنی الاول فی البطون نزد غیر مکی و مدنی الاخیر و ابی بن کعب از سید عالم روایت کند که هر که سورة الدخان

در شب جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره در شب بخواند صبح کند و هفتاد هزار فرشته از برای وی

استغفار کنند [illegible] ابو هریره از آنحضرت روایت کند که هر که اینسوره را در شب جمعه

بخواند صبح کند [illegible] مغفور گردد و ابو امامه از حضرت رسول نقل کرده که هر که سورة الدخان در شب جمعه یا در روز جمعه بخواند حق سبحانه از برای او خانه در بهشت بنا

کند ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر روایت کرده که هر که اینسوره را در فرایض یا نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله امنان مبعوث سازد و در سایه

عرش خود او را جای دهد [illegible] او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راستش دهد و بباید دانست که چون حق سبحانه و تعالی سورة الزخرف را اختتام نمود بوعید

و تهدید [illegible] اینسوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد [illegible] و عذاب شدید فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

حم والکتاب المبین حم اسم سوره است [illegible] مبتدا [illegible] اینسوره اینست که با وجود فرط فصاحت و جزالت از جنس حروف هجی است که محاوره جمیع بندگان بآن است

و بنابر این واو اول برای قسم باشد [illegible] و واو دوم برای عطف یعنی سوگند بحامیم و حکمت و ملک [illegible] و بکتاب روشن [illegible]

٢ و یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن [illegible] انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شب با برکت

و از برکت [illegible] لوح محفوظ باسمان دنیا [illegible]

شب است که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات [illegible]

و برکات [illegible] خیر [illegible] بعضی [illegible] ملائکه رحمت [illegible]

و فصل [illegible] ابن عباس و قتاده و ابن زید [illegible] از امام محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیهما [illegible]

انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن [illegible] فیها یفرق کل امر حکیم [illegible] تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر

[illegible] سورة القدر معلوم [illegible]

شد از عکرمه و غیره مرویست که مراد [illegible] نیمه شعبان است که او را لیلة البرات و لیلة الصک و لیلة المبارکه و لیلة الرحمة گویند [illegible]

[illegible] مانند خراج [illegible]

[illegible] لیلة المبارکه [illegible]

[illegible] ابو هریره از رسول الله روایت کرده که [illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] یا رسول الله سر بر [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] فرشته [illegible]

در چهارم فرشته [illegible]

[illegible] فرشته [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] ان الله عتقاء فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر غنم بنی کلب [illegible]

[illegible] از عایشه نقل کرده اند که [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] سجد لک سوادی وامن بک فؤادی هذه یدی التی جنیت بها

علی نفسی [illegible] العظیم [illegible] اعوذ برضاک من سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء

علیک [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی هذه اللیلة [illegible] بنی کلب [illegible]

[illegible] جمیع المسلمین فی تلک اللیلة الا لکاهن [illegible]

جمیع امت [illegible] شفاعت [illegible]

اجو لیلة النصف شعبان ... که شب نیمه شعبان ...

انعام سفر نماید ...

[illegible]

میکویند وان مسئول عدم یقین ایشان است ... بل هم فی شک درشک وشبهه اند در آنچه ما بان خبر دادیم یلعبون بازی واستهزا میکنند ...

هزل ولعب مشغولند ... یوم تأتی السماء بدخان مبین ... یغشی الناس ... هذا عذاب الیم ...

[illegible]

خاطر آنحضرت حکایت موسی ع و اذیت وجفا او از فرعونیان و هلاک شدن غرق ایشان بجهة عناد و طغیان یاد میدهد و میکوید که وَلَقَدْ فَتَنَّا و بتحقیق که
ما در فتنه انداختیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش قَوْمَ فِرْعَوْنَ قبطیانرا که قوم فرعون بودند یعنی آزمودیم ایشانرا امتحان کردیم بامهال و توسیع ارزاق و ایشان
بانعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند و بنی اسرائیل را بذل بندکی کرفتار کردند و ایشانرا بر کارها سخت داشتند وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان
رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرکوار یعنی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام که عظیم الشأن بود نزد حق تعالی بسبب طاعة و عبادت یا شریف و بزرکوار نزد بنی اسرائیل که
قوم او بودند یا خداوند شرف نسب و فضل حسب و اخلاق حسنه و افعال مرضیه چه عادة الهی جاریست بآنکه شخصی که از کبار و کرام قوم باشد بر ایشان
۱۷ مبعوث سازد و چون موسی بدیشان رسید و کفت أَنْ أَدُّوا آنکه برسانید یعنی بفرستید إِلَيَّ بسوی من عِبَادَ اللَّهِ بندکان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که بدام
عذاب شنیع کرفتار اند و بعضی کفته اند که عباد الله منصوب است بندا و معنی آنکه برسانید بمن ای بندکان خدا انچه واجب است مر ایشانرا از ایمان
اورده نمودن و قبول دعوة کردن و پیرهیز نمودن انکه وجوب اتباع ایشان معلل ساخته بانکه إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام که امینم
بر انچه مامور شده ام از جانب حق سبحانه و تعالی که بشما برسانم و اصلا ان اکرون یا دمیشنام بلکه بهمان طریق بشما میرسانم و شما میدانید که من هرکز بخیانت متهم
۱۸ نکشته ام و در خیر خواهی شما متهم نبوده ام پس شما را واجب است انکه اطاعت امر من کنید وَأَنْ لَا تَعْلُوا و آنکه تکبر نکنید عَلَى اللَّهِ بر خدا بستم کردن بر
اولیای او یا سرکشی نمایید بر او بکفران نعمت و عدم اطاعت و استهانت برسول و وحی او پس بیان علت میکند بانکه إِنِّي آتِيكُمْ بدرستیکه من
آورنده ام بشما بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود یعنی حجت واضحه که مظهر حق باشد یا معجزات ظاهره که مبین صحت نبوت
و صدق مقالت من بود ذکر امین را با ادا و سلطان را با علا مناسبتی لطیف است که مخفی نیست بر اولو النهی و چون موسی این سخن را ابلاغ ایشان رسانید
۱۹ زبان بشتم کشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی چون مشاهده این حال نمود از شر ایشان بخدا استعاذه فرمود بانکه وَإِنِّي عُذْتُ و بدرستی
که من ملتجی شدم و پناه کرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردکار خود و پروردکار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه سنکسار کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید علی اختلاف
۲۰ الاقوال وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اکر باور ندارید مرا در رسالت و بمن نکروید فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من و چون بشر خود را از من باز دارید یعنی
مرا بحال خود بکذارید و بایذا و آزار متعرض من مشوید ایشان سخن موسی التفات نکرده بایذای او مشغول شدند فَدَعَا رَبَّهُ پس خواند موسی پروردکار
۲۱ خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ آنکه این کروه یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ کروهی اند که مصر اند بر کفران و طغیان این تعریض است بسؤال عذاب استیصال ایشان و
کویند موسی نزد اتصال ایشان بر الله عجل لهم ما یستحقونه باجرامهم و کفرهم بکشود و کفت که ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین حق سبحانه دعای او اجابت فرمود
۲۲ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس کفتیم که ببر بندکان مرا یعنی بنی اسرائیل را که تابع تو اند در شب از این شهر بیرون رو إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستیکه شما از پی
در آمده شدکان اید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون شدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند و وقتیکه بلب دریا رسید عصا را بر دریا زن
۲۳ تا شکافته شود و راهها در او پیدا شود و تو با بنی اسرائیل از انجا بکذر و با نظر در دریا رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بکذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر
همین وجه که راهها در او ظاهر شده یعنی دیکر باره عصا بر دریا مزن تا بحال اول نرود و کویند که رهو بمعنی انفتاح و انفراج است یعنی بکذار
دریا را منفرج و شکافته و راهها همچنان بکذار تا قبطیان بدر آیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن و خوف بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ
مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شدکان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند کشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید راهها کشاده انرا مشاهده
کرد و دانست که بنی اسرائیل از انجا کذشته اند از غایت عصیان و طغیان آن معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در آن راهها در آمد چون بمیان دریا رسید بفرمان حق سبحانه آب دریا
بهم پیوست و همه را در زیر آب مستأصل کشتند پس حضرت ذو الجلال جبت تحقیر از حال منازل ایشان بعد از هلاک و استیصال ایشان خبر
۲۴ (۲۵ میدهد و میکوید که كَمْ تَرَكُوا بسا که بکذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها با اشجار وَعُيُونٍ و چشمها که آب روان از میان و کنار و وَزُرُوعٍ و کشتها بسیار وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ و مقامهای نیکو و عالی مقدار و منزلهای آراسته و بزرکوار چون مجالس و مناظر حسنه ملوک اعیان و از ابن عباس منقولست که مراد بدین منابر و خطبا ایشانست
۲۶ (۲۷ وَنَعْمَةٍ و دیکر کذاشتند نعمت و برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند در آن فَاكِهِينَ متنعم و شادی کنان همچو تنعم اکل بانواع فواکه كَذَلِكَ همچنین است
امر ما در باره اهل طغیان و عصیان با مثل این اخراج و اهلاک را بجای می آوریم در حق کسانیکه عصیان ورزند و طاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم آنرا
و مساکن ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بکروهی دیکر از مردمان که در دین و قرابت و ولاء مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق سبحانه بعد از هلاک قبطیان
ملک و دیار ایشانرا بدیشان داد و میراث بدین معنی بر سبیل استعاره است چنانکه میراث بدست وارث میرسد و متصرف او میشود پس بیان نموده بآنکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ
پس نکریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ زمین و آسمان یعنی بر فوت ایشان هیچکس نکریست و از ایجا تأسف نکرد چنانکه بعضی کویند که فلان بکت علیه
الشمس و القمر و کسفنا آفتاب و ماه بفوت فلان بکریستند و منیاکت و در میان اهل فرس شایع است که بموت فلان آسمان و زمین بکریه در آمدند و در بود
بکریست و این بر سبیل تمثیل و تخییل است بجهة مبالغه در وجوب جزع و بکاه اشیا از آن که حال آن شخص حال کسیست که مفقود و در نظر مردم عظیم
نمایند در حق او کویند که زمین و آسمان بفوت او بکریه در آمد و در فوت او بر مفارقت او بکریست و بعضی کفته اند که در کلام مضاف محذوف است و بدین
تقدیر است که فما بکت علیهم اهل السماء و الارض یعنی هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان کریه نکردند بجهة آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل زمین
و آسمان بودند و مشاید که مراد آن بود که اهل آسمان و زمین بر ایشان رحم نکردند و طلب آمرزش برای ایشان ننمودند و بعضی بر آنند که این کنایت است از
آنکه ایشانرا در زمین هیچ عمل صالح نبود که باسمان رفع شود و مؤید اینست انچه انس از حضرت رسول ص روایت کند که هیچ بنده مؤمن نباشد الا
که مر او را در آسمان دو در بود در یکی روزی او از انجا فرود آید و در دیکر عمل او از انجا بالا رود و چون این بنده مؤمن وفات کند این دو در از نزول
رزق و عروج عمل محروم مانند و بکریند و نیز از عبد الله عباس مرویست که مؤمن چون فوت شود مصلای او و محل عبادت او و مصعد عمل و مهبط
رزق او برا و کریه کند و در معالم آورده که موسی چون وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او بکریست و چون حضرت امام حسین ع شهید شد آسمان بر او بکریه

در آمد و از آنوقت هر شب بر او کریه میکند و علامت کریه او این است که اطراف آن سرخ میشود و کویند که کریه آسمان همچو کریه آدمیان است سدی کفته که لما
قتل الحسین علی ع بکت السماء علیه و بکاؤها حمرة اطرافها چون امام حسین ع شهید شد آسمان بر او کریه کرد و کریه او سرخی اطراف وی است و زربن عین از ابو
عبد الله روایت کرده که بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین علی ع اربعین صباحا و لم تبک الا علیهما آسمان بکریست بر قتل یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی چهل صباح
و کریه نکرد بر هیچ کس مکر بر این دو شخص کفتم یا رسول الله بکای او چه طور بود است فرمود که کانت تطلع حمراء و تغیب حمراء در وقت طلوع سرخ بود و در وقت غروب
نیز سرخ بود و در مصابیح القلوب مذکور است که کعب الاحبار روزی اهل بیت را از ملاحم و فتن و وقایع که در کتابها خوانده بود خبر داد و کفت عظیم ترین
وقایع کشتن امام حسین است و چنین خوانده ام که آن روز که وی را بکشند هفت آسمان خون بکریند کفتند ما هرکز نشنیده ایم که آسمان بر کسی خون کریسته باشد
کفت ویلکم ان قتل الحسین شیء عظیم وای بر شما کشتن حسین کاری بزرک است وی فرزند خاتم پیغمبران است و پسر وصی رسول آخر الزمان بیم الله العباد و بود
فاطمه زهرا و بد المخدای مکه جان کعبه بلبث و است که خوانده ام آن روز که وی را بکشند کروهی از فرشتکان بر سر قبر وی بایستند و میکریند تا قیامت که هر کز
از کریه باز نایستند و هر شب آدینه هفتاد هزار فرشته فرود آیند و بر سر قبر وی زاری کنند و چون بامداد شود بصوامع طاعات خود باز روند القصه چون
فرعونیانرا بر روی زمین عمل نیکو نبود تا با آسمان رود و منزل آسمان بر فوت ایشان کریه کرد و نه زمین وَمَا كَانُوا و نبودند مُنْظَرِينَ مهلت داده شدکان از
وقتی بوقتی دیکر چون محل نزول عذاب در رسید استیصال تو فق و امهال در آن واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل شدند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق
۲۹ که رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن ذل بندکی ایشان
۳۰ بود و قتل ابناء و استخدام نساء و تکلیف مشاق اعمال بر ایشان و میتواند بود که این جار و مجرور بدل باشد از جار و مجرور اول یعنی نجات دادیم بنی اسرائیل را
از دست فرعون إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه فرعون بود عَالِيًا سرکش خود را بلند سازنده مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله حد در کذرندکان در کفر و طغیان و عتو
و عصیان و این خبر بعد از خبر کان است و احتمال دارد که حال باشد از ضمیر عالیا یعنی فرعون رفیع الطبقه بود و فایق المرتبه در تجاوز کردن میان مسرفان قوم
۳۱ خود بود وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بتحقیق برکزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ در حالتیکه بر دانش بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم بانکه بنی اسرائیل احقا
آن دارند که ایشانرا برکزینیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و مع هذا عالم جمیع مردمان زمان خود بودند وَ
۳۲ آتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ آنچه در آن بَلَاءٌ مُبِينٌ امتحان بود آشکارا چون فلق بحر و تظلیل غمام و انزال من و سلوی
و تخلیص ایشان از دست فرعون و نیز بمعنی بلا نعمت هم آمده است یعنی که آن آیات ایشانرا نعمتی بود ظاهر چنانکه ایمان ایشان منتهی شد بعصیان و نوادر آن و کویند
که معنی آنست که دادیم بایشان چیزی که در او اختبار ظاهر بود از امور مذکوره تا ببینیم که چه میکنند با نعمت و انفیاد و شکر کذاری و ناسپاسی کدام بر میکزینند
کار میکنند و بدان چون اول سوره در بیان احوال قریش بود و از آن قصه فرعون و قوم او بجهة دلالت بر مماثله قریش با ایشان در اصرار و انکار و توغل در ضلال
۳۳ و استکبار از آن بجهت بار سر سخن کلام را بانکه عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستیکه کروه قریش از فرط جهالت و انکار لَيَقُولُونَ هر اینه میکویند
۳۴ در جواب موسی که با ایشان میکفتند که کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم إِنْ هِيَ نیست عاقبت و حیات ما که مرکب از مرکز إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مکر مرک نخستین ما در
دنیا یعنی بعد از آن حیاتی دیکر نخواهد بود وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ و نیستیم ما زنده شدکان و بر انکیختکان بعد از مرک ما و بعث و نشری نخواهد بود چنانچه شما دعوی
۳۵ میکنید فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را و اعاده ایشان نمایید یعنی از خدای در خواهید تا ایشانرا زنده کرداند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راستکویان
در انکه خدای قادر است بر اعاده اموات و علامة ایشان و کویند که قایل این قول ابو جهل بود که حضرت رسالت را کفت که اکر در این قول صادقی
و خود را که حقیقی کلاب زنده ساز تا چه ما از مرده صادق بود یا از احوال بعث و نشر از او استفسار نماییم و این قول ابو جهل از سر جهل بود بدو نه اکر اعاده از برای جزا
نه از برای تکلیف پس جزای که ابو جهل چنین سؤال کرده که تو صادق بد اعاده موتی از برای جزا اعاده ایشان که از برای تکلیف و این دالست بر کمال حمق و جهالت
ابو جهل و این بدیهیست که هر چه جایز بود وقوع آن از جهة اختیار و فرق خلاص که یوم الجزاء است اکر در غیر آن وقت واقع نشود کسی را از محکم نرسد و سؤال وقوع
آن نمودن در غیر آن وقت عین سفاهت باشد و چون حضرت رسالت ص بود و بعث و حضرات معجزات ظاهره دو کلام قاطعه مبین و ابطال از جهة عناد و اصرار
۳۶ کفر در آن نظر نکرده و این سؤالات بیمعنی میکردند از جهة حق سبحانه دیکر باره تهدید ایشان در آمده میفرماید که أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و بسطت
و شوکت بهتر اند أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدد و عدت و ولایت در غایت کثرت و حشمت وَالَّذِينَ و آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع
۳۷ چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود مرتبه حشمت و ابهت بر قریش أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشانرا إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند
مُجْرِمِينَ اصرار کنندکان بر کفر و طغیان و عناد و عصیان از حد بیرون کنندکان در انکار بعث و نشور در انجمن او چون ایشان از سبب اصرار بر کفر و شرک و انکار
بعث مستاصل شدند و بعذاب الیم کرفتار کردیدند پس قریش که همراه ایشان اند و انفصل اند بطریق اولی که از چنکال نکال در عقبه عقوبات مرتبه آن
خواهند افتاد و در اخبار آمده که تبع ملکی بود از حمیر و کنیت او ابو کرب و نام او اسعد ملکان با حشم بسیار و تبع با شمار از شرق تا غرب عالم بکشت و
بلاد عظیمه را بحوزه تصرف در آورد و سمرقند را خراب نمود و با زبنا کرد و بجهة کثرة اتباع و خدم و حشم بتبع مسمی شد و کویند که او ملک یمن بود و ملوک
یمن را تبابعه کویند بجهة آنکه متبوع اهل یمن اند و یا بسبب آن تابع کفتند همچنانکه خاقان اسم ملک ترکست و قیصر اسم ملک روم و سهل بن سعد از پیغمبر ص
روایت کرده که لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم یعنی دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورده بود و ابو هریره کفته که پیغمبر ص فرمود که و ما ادری اکان تبع نبیا
او غیر نبی یعنی نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا نه و از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر بوده و کویند که کعب در باب تبع نظر ابن عباس بود و بر ان اعتماد و کفتی که حق سبحانه
قوم تبع را مذمت کرده و در ان باب بحث کرده که تبع مرد صالح بود و حق سبحانه او را مدح کرده است او را بفضیلت آن مرتبه و کفت که تبع با وسیس و خروج
کفت که شما بر محل خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند و امام من اکر او را در یابم بجهة منکران او را تمام تمام و کر اطلاعت او در نیابم و در روایت آمده
که تبع هر کاه نیکو کلام میسوخت در آن نامه نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم امید بمحمد الله و آنکه نامه خود کرد باد شاه تو ختک است و آفتاب و باد و سعید جبیر

کفته که اول کسی که خانه کعبه را جامه پوشید تبع بود و در آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست بود و وقتی در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا
لشکر کرد دو کس از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیدند پیش او رفتند و گفتند این خراب مکن که مدینه مهجر پیغمبر آخر الزمان است
و بقرب حضرت کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و بعد آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد تا بعضی از بنی هذیل بسر راه
وی آمدند و گفتند ما ترا دلالت کنیم بر خانه که در او گنجهاست از مروارید و نقره و زبرجد گفت در کجاست گفتند در مکه و قصد ایشان آن بود که قصد
خانه کعبه کنند و هلاک شود تبع قصه کنج با احبار در میان نهاد گفتند که ای ملک زینهار این کار مکن چه آن شریفترین بقعه ایست در روی زمین و هیچ کس قصد
آن نکند مگر که هلاک شود پس ترا آنجا باید رفت و تعظیم آن بجای باید آورد و قربان فرمود تبع برفت و خانه را جامه پوشید و شش شهر از شعر و قربان کرد و از آنجا
بیمن رفت و قوم او از حمیر اغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیشاییم تبع دلایل و حجتها بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما
با آتش محاکمه میکنیم و آتشی در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس با یکدیگر دعوی بودی بآن آتش در آمدندی آنکه مبطل بودی بسوختی و آنکه محق بودی نجات یافتی
القصه احبار با مصاحف و بتپرستان با بتان بآتش رفتند و دیلامی بیرون آمدند و بتپرستان داخل شدند و بسوختند و توریت با ایشان بیرون شدند
که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بمانی نامه بوی رسانی و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند فرزند
بعد از نسل شامول که ابو ایوب انصاری بود آن نامه بموقف عرض رسانید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی
علما منقولست که ابو ایوب اسعد حمیری که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت هفتصد سال و در بعضی دیگر از کتب تواریخ آورده اند
که مدت هزار و پنجاه و سه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت ایمان آورده بود القصه حق سبحانه بعد از تهدید کفار
۳۸ باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد بیان صحت وقوع حشر میکند بانکه وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما
بینهما و آنچه در میان آنهاست لاعبین در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی از برای وجه حکمت و مصلحتی افریدیم نه بازی و هر گاه که همه مخلوقات را بوجه حکمت
۳۹ و مصلحت از کتم عدم بصحرای وجود آورده باشیم پس چگونه ایشان را مهمل و معطل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا ما خلقناهما نیافریدیم آسمان
و زمین را الا بالحق مگر بسبب حق که آن چیزیست که داعی خلق ایشانست از مثوبت طاعت و عقوبت معصیت و امتحان بامر و نهی و مینهما الحق
و مستی ایشان کقوله لیجزی الذین اساؤا بما عملوا الایة ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدول نمودن از نظر و تامل در خلق اشیا لا یعلمون
نمیدانند که فعل حکیم عاری از حکمت و مصلحت نیست ان یوم الفصل بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف سزا و جزا
۴۰ میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن ایشان است در حالتی که همه مجتمع باشند در آن یوم لا یغنی این بدل است از یوم الفصل یعنی روزیکه دفع
۴۱ نکند مولی هیچ دوستی و خویشی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی را از عذاب چون مولی اسم جنس است از اینجهة ضمیر جمع باو راجع شد
۴۲ میفرماید ولا هم ینصرون و نباشند موالی که یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب الا من رحم الله مگر کسی که خدا بر او رحم
کرده باشد بعفو کردن از او و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مؤمن مذنب است زیرا که جمیع اصناف کفار از این شفاعت بی نصیبند تا اینجا این
بدل است از واو ینصرون یعنی منصور نگردد از جانب دوستان در دفع عذاب مگر کسی که خدا بر او رحم کرده باشد و احتمال دارد که منصوب باشد باستثنا
انه هو العزیز بدرستیکه خدا غالب است در تعذیب شخصی که در حق او عصیان کرده باشد بی نیاز از تعذیب عاصی هیچکس فوت نتواند
که یاری دهد و از عذاب الهی او را برهاند الرحیم مهربان بر هر که اطاعت کرده باشد و چون سوق کلام از برای تهدید کفار است از اینجهة
۴۳ در بیان فصل بین الفریقین احوال کفار را مقدم داشته میگوید ان شجرة الزقوم بدرستیکه درخت زقوم یعنی اثمار و اوراق آن طعام الاثیم خورش
۴۴ کسی که بسیار گناه کار است مراد بان کافر معاند است بجهة دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند که مراد باثیم در این مقام ابوجهل است که روزی پاره خرما و
مسکه ممزوج میخورد و میگفت ای محمد ما را بان تهدید میکنید که ما زقوم میکنیم یعنی ما امر خود را بان مرهم میسازیم پس حق سبحانه رد قول او کرده
۴۵ میگوید که زقوم نه آنست که ابوجهل بجهل تصور آن کرده بلکه کالمهل مانند چیزیست که گداخته باشند باتش چون مس و روی و طلا و نقره و
غیر آن و گویند که مهل درد روغن زیت است بدلیل یوم یکون السماء کالمهل و کانت وردة کالدهان حاصل که زقوم مثل مس و روی گداخته است یا درد روغن زیت
۴۶ تغلی فی البطون که بجوشد شجره زقوم در شکمها کافران معاند و حفص یغلی میخواند بارجاع ضمیر بطعام یعنی بجوشد آن طعام در شکمها کغلی
۴۷ الحمیم مانند جوشیدن آب بغایت گرم ولحقا و امعا ایشان را پاره پاره کند و بگذارد پس حق سبحانه زبانیه دوزخ را امر کند که خذوه بگیرید این گناه کار
بد کار را فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ تسمیه وسط بسواء بجهة استواء مسافت است میان آن و میان
۴۸ اطرافی که محیط است بان ثم صبوا بعد از آن بریزید فوق رأسه بر بالای سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام ظاهر بدن او باین آب گرم
گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته است اصل کلام مضمون این آیت که یصب من فوق رؤسهم الحمیم و اضافه عذاب بحمیم که اضافه بیانیه است
بر سبیل استعاره است بجهة مبالغه و قیل افرغ علینا صبرا یعنی تعلق صب بعذاب مستعار است تا دریابند اهوال و اهوال آنرا و ذکر من بجهة دلالت است
۴۹ برانکه مصبوب بعضی است از این نوع نه همه انواع آن و نیز بر سبیل هزل و تهکم بگویند او را یا اثیم را که نزد قوم خود معزز و مکرم بوده که ذق بچش و بکش این عذاب را
انک انت العزیز بدرستیکه تو بزعم خود ارجمندی نزد قوم خود الکریم بزرگوار قوم خود روایت که ابوجهل لعین بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت که ما بین جبلیها اعز و اکرم
منی و ما تستطیع انت و لا ربک ان تفعلا بی شیئا یعنی میان این دو کوه که محیط اند بمکه کسی ارجمند تر و بزرگوار تر از من نباشد پس تو و خدای تو نتوانید
۵۰ که ضرری بمن رسانید چون روز قیامت رسد حضرت عزت بر سبیل استهزاء و تهکم باو گوید که ای عزیز و کریم بچش این عذاب جحیم و عقاب الیم را ان هذا
بدرستیکه این عذاب ما کنتم به آنست که بودید که در دنیا بان تمترون شک می آوردید و اکنون بمعاینه مشاهده آن نمودید انگه در صفت مطیعان
۵۱ میفرماید که ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند وصف مکان بامین بر سبیل استعاره است چه امین نی

صفت صاحب مقام است مکان یعنی متقیان ایمن باشند در آن مکان از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال پس بر سبیل بدل تفسیر مقام امین
میکند و میگوید که فی جنات در بوستانها باشند پر از اشجار و عیون و چشمه های جاری یلبسون بپوشند جامهها از من سندس
۵۲ ۵۳ واستبرق از حریر نازک و دیبای سطبر تنک بافته و گویند سندس از برای لباس باشد و استبرق از برای افرش و زجاج گفته که تسمیه
باستبرق بجهة شدت براقیت و لمعان آنست یعنی حال متقیان متمتع باشند و اظهار و ملبس بالبسه فاخره متقابلین در حالتیکه در برابر یکدیگر
نشسته باشند تا به پیدا رویند بر ایشان کبر بیند و گفته اند که متقابل یکدیگر باشند بجهة تنعم و تلذذ و در بعضی از تفاسیر مذکور است که
۵۴ این مقابله روز های باشد در دار الجلال که حق سبحانه مؤمنان را بر سر بیکجا ان بنشاند بروجهی که همه روی با یکدیگر آرند کذلک امر
چنین است حال اهل بهشت و متوالی بوده که منصوب المحل باشد بفعل محذوف و تقدیر کلام اینکه مثل ذلک اثبناهم یعنی مانند این اعطا کنیم بهشتیان
وزوجناهم و قرین میسازیم و هم نشین میگردانیم ایشان را بحور بزنان سفید روی لطیف اندام عین گشاده چشم که حدقه آن در غایت سیاهی
باشد و سفیدی آن بغایت سفیدی از مجاهد منقولست که حور زنانی باشند در غایت جمال که سفیدی روی ایشان بحدی باشد که چشم کلمه در میان ان دیده
بماند و صفای اعضای ایشان بروجهی است که هر که در ایشان نظر کند روی خود را در آن مشاهده کند چنانچه در آینه و اختلاف است در آنکه اینها زنان دنیا
۵۵ باشند یا از بهشت این متقیان یدعون طلب میکنند فیها در بهشت از خدمه آن بکل فاکهة با حضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان
و در هر مکان امنین در حالتیکه ایمن باشند از مضرتهای که از میوه کل عارض شود چون تخمه و او جاع و سقم یا مطمئن باشند از خوف بوسیدن و منقطع
۵۶ شدن آن لا یذوقون فیها الموت نچشند در بهشت مرگ را تشبیه فرموده موت را بطعامی که بذایقه در یابند و وجه شبه ادراک است که جنس ذوق
است مراد آنست که ایشان در آنجا مرگ را در نیابند الا الموتة الاولی مگر مرگ اول را و این استثنا منقطع است فی حقیقة معنی اینکه متقیان در
اخرت مرگ را ادراک نکنند و لیکن مرگ اول را که در دنیا است در یافته اند و محتمل است که این استثنا متصل باشد از برای مبالغه در امتناع موت از قبیل تعلیق
شی بمحال پس گوییا که چنین گفته اند که لا یذوقون فیها الموت الا اذا امکن ذوق الموتة الاولی فی المستقبل یعنی نچشند در آخرت مرگ را مگر وقتی که ممکن باشد
چشیدن موتة اولی در مستقبل و چشیدن موته ماضیه در زمان مستقبل محال است پس چشیدن موت که معلق است بان محال نیز محال بوده باشد و بعضی گفته
الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند و ذکر این بجهة آنست که چون معهود مردم آنست که هر زندگی
را در عقب مرگیست پس حق سبحانه زندگی اخروی را از این مستثنی کرده و فرموده که آن زندگی مثل زندگی دنیا نیست تا در عقب آن مرگ باشد بلکه همیشه
در آنجا مخلد و موبد باشند ووقیهم و نگاه داشته آن مؤمنان را عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و چون ممکنست که این آیه مخصص باشد بکسی که مستحق
دخول نار نباشد یا بکسیکه مستحق آن باشد اما حق سبحانه از روی تفضل از او درگذشته باشد یا آنکه مراد بوقایه از عذاب جحیم بر وجه تابید باشد یا بر وجهی که
کفار بآن معذب میشوند پس معتزله را نرسد که استدلال کنند بر این آیه بر امتناع خروج مؤمن فاسق از دوزخ بجهة عدم وقایه او از آن و بدانکه چون
حق سبحانه مثوبت حسنه را اضعافا مضاعفه باهل ایمان میرساند چنانکه آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها مخبر است بوی از اینجهة میفرماید که باهل تقوی
۵۷ عطا کرده میشود دخول جنت نعیم و نجات از عذاب جحیم فضلا من ربک تفضلی و عطائی که حاصل شده از آفریدگار تو پس نصب فضلا بر مصدریت باشد
که مؤکد نفس خود باشد چه جمله ووقیهم عذاب الجحیم که پیش از او واقع است محتمل غیر تفضل نیست و ممکن که نصب آن بر علیت باشد یعنی حق سبحانه در حق
مؤمنان این احسان نمود بجهة تفضلی از جانب خود حاصل که حق سبحانه و تعالی نعیم جنت با صفت خلود کرامت عطا فرمود و ایشان را از عذاب جحیم نگاه داشته تفضلی
است از جانب حق سبحانه نسبت با ایشان و بعضی گفته اند که اگر چه متقی مستحق جنت است لیکن تسمیه آن بتفضل باعتبار آنست که سبب استحقاق که افعال او و تمکین طاعت
است از تفضل او است پس آن از قبیل تسمیه مسبب باشد باسم سبب ذلک آن جزا که دخول جنان و صرف عذاب است از ایشان هو الفوز العظیم آنست
۵۸ رستگاری بزرگ چه متضمن خلاصی است از جمیع مکاره و فوز بجمیع مطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم قرآن را بدین وجه که نازل گردانیدیم
بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون تا شاید که قوم تو متذکر شوند و از روی سهولت معانی آن پند گیرند این فذلکه کتابیست که بعضی
از صفات آن در ابتدای این سوره معلوم شد یعنی مردم را تو پند دهد بکتابی که هویدا و ظاهر است معانی آن پس جز این نیست که آسان ساختیم آنرا بزبان تو تا پند پذیر شوند
۵۹ و چون کتاب با وجود سهولت اخذ معانی از آن متذکر و متعظ نشوند فارتقب پس منتظر باش آنچه برایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستیکه ایشان
انتظار کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند و بلا اشتباه آنچه بتو خواهد رسید نصرة الهی خواهد بود که مستتبع عاقبت حسنی است و آنچه بر ایشان فرود آید عذاب
نا متناهی که لازم عاقبت سوأی است سورة الجاثیة و این سوره الشریعت نیز خوانند در مکه نزول اجلال یافته مگر آیه قل للذین امنوا یغفروا که بقولی
در مدینه نازل گشته و عدد آن سی و هفت است نزد کوفی و سی و شش نزد غیر او و اختلاف در یک آیت است که آن حم است ابی بن کعب و ابن سعد از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که هر که حم جاثیه را تلاوت نماید خدای تعالی عورت او بپوشاند و از روعت و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که ثواب قاری این سوره آنست که هرگز آتش دوزخ نه بیند و زفیر و شهیق جهنم نشنود و مرافق علی نبوت باشد
چون حق سبحانه بذکر قرآن ختم سوره دخان نمود افتتاح این سوره نیز بذکر آن نموده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب اگر حم اسم سوره است پس مبتدا خواهد بود و در کلام مضاف محذوف است و تقدیر اینکه تنزیل حم تنزیل الکتاب یعنی فرو فرستادن حم
فرو فرستادن قرآنست و اگر برای تعدید حروف است پس تنزیل مبتدا خواهد بود و خبر آن من الله یعنی فرو فرستادن این کتاب از نزد خدای است
۲ که العزیز غالب است بر همه مکونات الحکیم درستکار است در رسانیدن موجودات و تقدیر مصالح کافه بریات و گویند که حم مقسم به است و تنزیل
الکتاب صفت آن و من الله صله کتاب یعنی قسم بحم که آن کتابیست که فرو فرستاده شده است از جناب خدای غالب در جمیع مطالب دانا در تعلیل جمیع مواهب
جواب قسم اینکه ان فی السموات بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثوابت و الارض و در زمین از جبال راسیه و انهار جاریه و حیوانات

ماشه [illegible] امور دال بر قدرت باهره لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانها است برای گرویدگان بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار تخصیص
ذکر آیات باهل ایمان بجهت آنست که ایشان بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و بعضی گویند که [illegible] تقدیر آن فی خلق السموات یعنی بدرستی که در آفرینش
٣ آسمانها و زمینها علامتهاست برای تصدیق کنندگان بوحدت و قدرت صانع آن و مؤید اینست قوله وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفرینش شما و آنچه در شماست از بدایع
صنع و غرایب خلقت و از حالات مختلفه و تغیرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده میسازد در روی زمین
مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه ایشان آيَاتٌ علامتها است لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر
گروهی را که بیگمان میشوند یعنی باینها استدلال کرده بر یقین بوحدت و قدرت صانع عالم شوند و باید دانست که چون مستقبح است عطف بر ضمیر مجرور
٤ متصل بی اعاده جار [illegible] معطوف خواهد بود بر مضاف [illegible] آیات محمول است بر محل آن و اسم ان و بر همین قیاس است قوله وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد و شد شب و روز در عقب یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول و قصر و نور و ظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاده
خدای تعالی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است [illegible] فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده
کرد بآن باران زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و خشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات از جنوب و شمال و صبا
و دبور [illegible] آيَاتٌ علامتها است [illegible] لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ مر گروهی را که عقل کار فرمایند و در این امور مذکور نظر کنند تا عالم شوند بآنکه او سبحانه مدبر و حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است
و باید دانست که واختلاف اللیل تا آخر آیه عطف است بر عاملین مختلفین چه اختلاف معطوف است بر خلقکم و عامل آن حرف جر است و آیات عطف
است بر محل اسم ان و عامل آن ابتدا [illegible] و جواز این بنا بر مذهب اخفش است اما پیش سیبویه چون عطف بر عاملین مختلفین جایز نیست [illegible]
[illegible] بحذف مبتدا در آیات یعنی هی آیات و ترک لام در هر دو آیات اخیر بجهت استغنا است بذکر آن در آیات اول و اختلاف فواصل
ثلاث بجهت اختلاف آیات است در ظهور و دقت چه مخلص معنی این سه آیه آنست که بندگان منصف هرگاه بنظر صحیح در سموات و ارضین نظر کنند
عالم خواهند شد بآنکه اینها مصنوعند و مصنوع را لابد است از صانعی پس باو سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق باو خواهند نمود و هرگاه در
خلق انفس خود نظر کنند [illegible] در خلق صنوف حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده خواهد شد
[illegible] بمرتبه یقین خواهند رسید و اگر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زندگی ارض
[illegible] در معرفت استحکام خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه [illegible] خواهد رسید
٥ [illegible] که از آیات مذکوره اعراض نمایند و تفکر در آن نکنند [illegible] تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ [illegible]
[illegible] آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ [illegible] بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل و کجی و هرگاه
٦ [illegible] فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ پس از خدا و دلایل قدرت او
يُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible]

خود و سکوید که اللَّهُ خدای الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ آنست که رام کرد برای شما دریا را باین وجه که سطح آنرا املس ساخت [illegible]
تا بواسطه آن [illegible] و منع غوص شما نمود [illegible] لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا برود کشتیها فِيهِ در روی
بِأَمْرِهِ بفرمان او [illegible] سوار شوید وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل و نعمت او انواع فواید [illegible]
از ارباح تجارت و لآلی جواهر وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر او نمائید برین نعم عظیمه وَسَخَّرَ لَكُمْ و مسخر ساخت برای شما مَا فِي ١٢
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است [illegible] از ماه و ستارگان و ابر و باران وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از دواب و جبال و بحار و اثمار و اشجار جَمِيعًا همه مِنْهُ در حالتی که حاصل است از جانب او [illegible]
محذوف باشد و تقدیر آنکه هی جمیعا منه [illegible] و احتمال آن نیز دارد که وسخر لکم تاکید سخر لکم اول باشد و ما فی السموات
مبتدا و منه خبر او یعنی جمیع آنچه در آسمانها و زمین است [illegible] یا آنکه ما فی الارض مبتدا باشد و منه خبر او [illegible] إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است [illegible] لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در آن و بآن استدلال
کنند بر وجود صانع قادر علیم [illegible] آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده [illegible]
دعوت کردند و چون متنبه نشدند با ایشان در طریق [illegible] سلوک نمودند ایشان از فرط جهالت [illegible] بزبان بشتم [illegible]
از سخنان نالایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام [illegible] حق سبحانه آیه فرستاد که قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا ١٣
در این کلام مقول قول محذوف است که اغفروا است [illegible] یعنی بگو [illegible] مر آنکسانی را که گرویده اند که عفو کنند
[illegible] لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنانرا که توقع ندارند أَيَّامَ اللَّهِ روزهای وقایع خدای را [illegible]
که در آن خدای انزال عذاب نموده بر کافران و مشرکان [illegible]
[illegible]
[illegible] لِيَجْزِيَ تا پاداش
دهد خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند [illegible]
[illegible]
[illegible] مَنْ عَمِلَ هر که بکند
صَالِحًا کرداری شایسته [illegible] فَلِنَفْسِهِ [illegible] وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری
بد کند [illegible] فَعَلَيْهَا [illegible] ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی [illegible] تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد ١٤
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
میگوید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را کتاب تورات وَالْحُكْمَ [illegible] ١٥
حکومت نمودن در فصل و قطع خصومات [illegible] وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی ایشانرا منصب حکومت و مرتبه نبوت دادیم چون لقمان و داود
و سلیمان و موسی و عیسی [illegible]
[illegible] وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشانرا از چیزهای حلال که پاکیزه بود [illegible] من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَى
الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خود [illegible]
[illegible] وَآتَيْنَاهُمْ [illegible] بَيِّنَاتٍ ١٦
روشن مِنَ الْأَمْرِ [illegible]
[illegible] فَمَا اخْتَلَفُوا [illegible] إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ [illegible] بَغْيًا بَيْنَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ [illegible]
[illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible] فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ [illegible]
[illegible] ثُمَّ جَعَلْنَاكَ [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] عَلَىٰ شَرِيعَةٍ [illegible] مِنَ الْأَمْرِ [illegible] فَاتَّبِعْهَا [illegible]
[illegible] وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] در صدد آنکه [illegible] دین اسلام است [illegible]
[illegible] لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا [illegible]

خدای جز تو یعنی اگر بافرض رایع زبان سوی ایشان بردن بدانی که بسبب این اتباع بر تو نازل شود قدره نخواهند داشت پس بر جاده شریعت اسلام منفک
باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگر اند یعنی کفار با هم متفق اند بر معاداه تو و بکذ بکو
راه حق ... تا تو پس در اتباع هوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه علت انضمام جنسیت است و تو را با ایشان اصلا نسبتی نیست
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای تعالی دوست پرهیزکاران است پس تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان و تو بش با انکه جز تو تعالی دوست متقیان است و ناصر
۲۰ و حافظ ایشان پس از تناصر و تعاون کفار بر عداوه تو غمگین مشو چه او سبحانه ناصر تست بر ایشان و حافظ تو از شر ایشان هَٰذَا این قرآن یا اتباع شریعت
اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیها است برای مردمان یعنی ادله بینه است که مبصر وجه فلاح و نجاة است در ... امور دینیه تا بان راه خود را به بینند
در آن سلوک نمایند وَهُدًى و راه نماینده است از ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ و بخششی و نعمتی است از جانب حضرت ... لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی
را که بیگمان شوند یعنی از بلای ریب و شک و کفر گذشته طلب مرتبه یقین کنند تا از حضیض درکات عذاب باوج درجه ثواب برسند آورده اند
که جماعتی از مشرکان مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر راست است چنانچه زعم شما است ما آنجا نیز از شما بهتر باشیم و جاه در پیش خواهیم بود چنانچه
۲۱ که در اینجا از شما افزونیم آیه آمد أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ ام منقطعه است و معنی همزه انکار و حسبان و اجتراح بمعنی الاکتساب و جراح
که اسم بد است از آن مشتق است یعنی آیا پنداشته اند آنانکه کسب کردند انواع بدیها را که آن کفر است و سایر معاصی أَن نَّجْعَلَهُمْ انکه بگردانیم ایشان
را در نشاه اخروی كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته یعنی همچو مؤمنان اند در مرتبه
مؤمنان نخواهند بود و بعضی گویند که این ام متصله است و معطوف علیه محذوف و تقدیر کلام اینکه ... ... الی الجنة ... ذلک
ام حسب الذين الایه بعد ... لایالی و ... هر دوان ذاکر سوره ... ایشان همچو مؤمنان اند که مصدق خدا و رسول
اند قوله سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ در حکم مفرد است که بدل باشد از کالذین امنوا که مفعول دوم نجعل است چه آن متضمن معنی مماثلت است اگر معنی
آن انکار تساوی حیاة و ممات مشرکان است و معنی آنست که آیا پنداشته اند اهل اسائه که ما کرده ایم ایشان را مساوی الحیاة والممات یعنی نه چنین
است که مساوی باشند در حیات و ممات چه در دنیا صحت بدن و وسعت رزق موسوم اند ... با انواع عقوبت و نکال موصوف اند نزد
جماعتی سواء محیاهم ومماتهم کلامی مستانف است و معنی اینکه محیا مسیئین و ممات ایشان در کفر یکسان است ... و محیا و ممات محسنین و ایمان
متساویست یعنی هرکه با ایمان زنده باشد با ایمان خواهد مرد و هرکه بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد شد و گویند ضمیر راجع بکفار است و معنی اینکه چون کفار در حیوة
بطاعت و عبادت قیام نمی نمایند پس زندگی ایشان مثل مرده است چه مقصود از حیوة طاعت است و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء را منصوب
خوانده بمعنی مستویا که حال باشد و محیاهم و مماتهم مرفوع است که فاعل آن بوده و الحال ضمیر ... و ... ضمیر جمع راجع باهل ایمان باشد یعنی نگردانیم
کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند در حالی که مساویست حیوة و ممات ایشان در حالت زندگی که طاعت است و ... جزای ایشانست در روز قیامت که آن
ثواب است و رتبت ایشان درجات علی و مرتبه عظمی و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبی معذب با نواع عقوبات پس چگونه ایشان را در حیوة و ممات با
مؤمنان برابر باشیم و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که مساوی نیستند مشرکان و مؤمنان در ممات هم چنانکه مساوی اند در حیات زیرا که مشرک و محسن هر دو
در دنیا در صحت مساوی است و در ممات متفرق چه اول مستوجب جنات است و دوم مستحق عقوبات بعضی گویند که مراد بمحیا بعد از بعث است و ممات
احتمال انکه بمقبض روح یعنی زندگی آخرت کفار و اهل ایمان و مردن ایشان مساوی نیستند چه وقت مرگ ملائکه منکر مشرکان اند و مبشر مؤمنان و در آخرت
مآل کفار نار است و مرجع اهل ایمان قرب پروردگار ساءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند در دنیا که ما را در آخرت مثل مؤمنان خوار و مماثل نمیگردانیم
مغلوبیت است در دنیا نسبت باهل ایمان و مقهوریت ایشان در عقبی تا نیز اند و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در انجام مشرکان و فوز و نجات ایشان
در آنجهان و اسقرار بر سرور و صحبت ایشان آورده اند که ... در مقام ابراهیم ... تا نماز میکند هر چون بانی آیه رسید تکرار میکرد و میگریست
ازین رو مکنت شعار هو شد و شر بن ابی طعمه آنحال را بربیع خیثم داده و در روایت آمده که فضیل بن عیاض چون باین آیه رسید او تکرار میکرد و میگریست
و با خود میگفت ای فضیل کاشکی میدانستی که تو از اهل کدام ازین دو گروهی و بعد از انکار تساوی بیان علت عدم تسویه میکند بانکه وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدا آسمانها و زمین را براستی و درستی یعنی بعدل و داد کستری و مقتضای معدلت آنست که میان مسیء و محسن و موحد
و مشرک تفاوت باشد و چون باحق در معنی بعدل است آنرا بمنزله قوله وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ را بر آن معطوف کردانیده یعنی خدای تعالی اسما و
زمین را خلق نمود بجهة طریقه حقه که عدالت است نه بجهة عبث و بطالت و برای انکه پاداش داده شود هر نفسی بانچه کسب کرده از طاعت و معصیت و احتمال
دارد که معطوف علیه لتجزی محذوف باشد و تقدیر اینکه وخلق الله السموات والارض بالحق لیدل بهما علی قدرته ولتجزی یعنی آسمان و زمین را بیافرید
تا دلیل باشد ... آیه ... تا جزا داده شود هر کسی موافق آنچه کسب کرده از نیک و بد وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان نیز و بد لَا يُظْلَمُونَ
ستم کرده نشوند یعنی ... ثواب ... از ... و ... عقاب ... بلکه هر یک را از جزا و عقوبت هندا ... مقبولست ...
که آن ... بود ... و عاده ایشان بودی که اگر چیزی دیگر پیدا شدی که بطبع ایشان ارغب بودی و در نظر ایشان احسن اول را گذاشته
۲۲ و بعبادت ... مشغول شدندی ... حق سبحانه بنی بر ... بگوید که أَفَرَأَيْتَ آیا می بینی مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ کسی را که فرا گرفت خدای خود را آرزوی نفس
خود ... ... حق تعالی و معبود ... نفس است ... الهه هواه و از
... که ... هوای خود ... آنکه ... هوای نفس و ... که معنی زینت
هوای خود درست ... چنانکه فرمان ... هوای و ... هذا اختیار ... تخافوا ... خدا
... وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و گمراه کرد خدای ... ...

کردن جزی بود با ... او مراد آنست ... که موصل هدایت است بحکم ... اوضع علامت نمود بر ضلالت او بامل ... علم ضلالت
بینا کرده ... صفت گواهی عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش ازلی که حضرت ... بود با اصرار و عناد او بر کفر و ... و ... معلوم او موافق
علم او باشد وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او وَقَلْبِهِ و بر دل او وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و کردانید یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً
پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع فرمود نشان کفر او باشد و علامت اصرار او و عدم استماع کلمات حقه و ادراک ادله هادیه و بصائر
طرق ... با انکه اصرار او بر کفر و ضلالت بمرتبه رسید که کویا خدای گوش او را از شنیدن و چشم او را از دیدن و دل او را از دانستن باز داشته
آن استماع مواعظ نمیکند و تفکر در آیات نمی نماید و ... اعتبار نمیکند و تفصیل جوه معنی ختم و طبع و غشاوه در سوره البقره سمت ذکر
یافت فَمَن يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید اورا مِن بَعْدِ اللَّهِ از پس راه نمودن خدای او را بجهة اتباع هوا و عدم ... او در ...
گذاشتن یعنی هرگاه هدایت ... بجهة ظهور و وضوح است ... نشود پس هرگز ... او ... نخواهد بود أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا پند نمی گیرید ... از ... یعنی ... و متعظ شوید ... بمعرفت و ... از ابن عباس منقولست که حق سبحانه در قرآن هیچ
ذکر هوا ننموده مگر که مذمت آن فرموده و ابوامامه از رسول الله روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبود پرستند که خدای از هوای نفس دشمن
تر داشته باشد زیرا که هوای نفس منشا پرستش معبودان باطله است و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه و در حدیث آمده که الكيس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواه وتمنى على الله عاقل آنست که حساب نفس خود بکند و عملی برای مرتبه پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را
تابع هوای خود کرداند و ... ... که چون دو کار ... و ندانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا دورتر است آنرا
نمای ... حق سبحانه ... منکران بعث ... که وَقَالُوا و گفتند اهل عناد و انکار مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی
۲۳ دنیا که در او هستیم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا آنکه ... نطفه ... در اصلاب آباء
و بعد از آن زندگی می یابیم ... ارواح ... بمنفعت ... زندگی ... اولاد ... یعنی بعضی ... تقدیم و تاخیر ... نقدی
اینکه نحیا و نموت یعنی زندگی می یابیم و میمیریم ... و محتمل است که قائلان این کلام مذهب اهل تناسخ داشته باشند چه عقیده اکثر عبده
اوثان آنست که هر که میمیرد روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد و ... بقالب دیگر باز بمیرد و باز ... طریق باز آید و هر یک مشرکان
گفتند که ... زندگانی دنیا ما را زندگی بکوشیم وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار و مرور زمان
مؤثر است در هلاک نفس ما ... ملک الموت ... قبض ارواح ما باشد وَمَا لَهُم و نیست مشرکان را بِذَٰلِكَ بدین گفتار ... اعتبار
مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه موت و حیوة را منحصر میدانند در دنیا و نسبت هلاک ... بدهر میکنند سخنی است که بر آن هیچ دلیلی و حجتی
ندارند بلکه محض تقلید و تقلید محض است و در این باب تامل و تفکر نمی نمایند و بدلائل عقلی رجوع نمیکنند تا ملزم شوند با انکه او سبحانه محیی و ممیت عباد
است و بر روز معاد از سر یقین بدانند که مفنی ایشان بحقیقت حضرت آفریدگار است نه تقلب دهور و اعصار و گردش لیل و نهار إِنْ هُمْ نیستند
ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند یعنی باعث ایشان بر این سخن پندار است نه یقین ... ابو هریره گفته که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث
و وقایع را ... روزگار ... از موت و حیات و صحت و مرض و ... و عداوت و ... و ... و ... گشته کما قال الصلتان العبدی
أشاب الصغير وأفنى الكبير كر الغداة ومر العشي پس هر رنجی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار ... و دشنام میدادند ...
در این باب گفته اند ... شعر ... یا دهر ... ...
... ... فیها الزمان ... و از این معنی ... که فاعل آنها حضرت ... روزگار و لهذا حضرت رسول الله صلعم فرموده که لا تسبوا الدهر
فان الدهر هو الله ... روزگار را دشنام مدهید ... روزگار که ... حوادث ... وقایع ... حق است ... پس ... فاعل آنرا دشنام مدهید
۲۴ و ... وصفت بر منکران و ملحدان ... باید که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ ...
واضحة الدلالة است ... مخالف معتقد ایشان است ... مثل ... ماكان حجتهم
نباشد دلیل و برهان ایشان در مقابل آن إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی از خدا درخواهید تا زنده کرداند ایشان را
إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در آنکه خدا ... اموات است و باعث ایشان در آنجهان ... با انکه ...
از ایشان ... بوده زیرا که احیا موعود و موقوف است بوقت مخصوص که دار الجزاء است ... افراح ... تکلیف است ... مان
نخواهد بود ... با انکه عدم احیا ایشان در دنیا ... که ... مشرکان در این باب ... و افراح بود ... طلب ...
مقاله ... و ... منکر ... است ... ایشان ... چون کفار انکار بعث و تکذیب رسول نمودند ... که بقول ائنا ...
۲۵ ... و ... ایشان بقوله قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو ... جواب ایشان که خدا زنده میسازد شما را ...
... ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را ... ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ ... جمع کند شما را ... إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... لَا
رَيْبَ فِيهِ که هیچ شک و شبهه نیست در آمدن آن ... پس ... و مبعوث سازد یعنی چون شما بنظر تحقیق ...
... بانکه حق تعالی است که زنده میکرداند شما را و میمیراند ... لازم است که اعتراف نمائید ... که او سبحانه قادر است باعاده شما
در روز قیامت چه هر که قادر باشد بر این احیا و اماته قادر خواهد بود باعاده بلکه این بر او آسان خواهد بود ... بر اعاده ...
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشترین مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند ... ایشان در ...
معنی ... وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین ... مالک جمیع مکونات ...

قادر خواهد بود ... محقق الوقوع باشد **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و هر روزی که قائم شود قیامت
يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران ... [illegible]
٢٧ **وَتَرَىٰ** و ببینی ای محمد در آن روز **كُلَّ أُمَّةٍ** هر گروهی را **جَاثِيَةً** بزانو در آمده ... [illegible]
بود واضح آنست که مؤمن و کفار از هیبت آن روز بزانو نشسته باشند ... [illegible]
كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی **تُدْعَىٰ** خوانده شوند **إِلَىٰ كِتَابِهَا** بنوشته خودشان یعنی صحیفه عمل خود ... **الْيَوْمَ**
٢٨ **تُجْزَوْنَ** امروز جزا داده خواهید شد **مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل میکردید **هَٰذَا كِتَابُنَا** این کتاب ما است ...
نوشتن آنست ... **يَنْطِقُ** سخن گوید
عَلَيْكُمْ بر شما ... **بِالْحَقِّ** ... [illegible]
[illegible]
إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ... [illegible]
٢٩ **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ** ... [illegible]
ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ... [illegible]
٣٠ **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ** ... [illegible]
وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ ... [illegible]
٣١ **وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** ... [illegible]
وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ ... [illegible]
إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ... [illegible]
٣٢ **وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا** ... [illegible]
وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ... [illegible]
٣٣ **وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ** ... [illegible]
٣٤ **ذَٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ** ... [illegible]
٣٥ **فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** ... [illegible]

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ... [illegible]

سورة الاحقاف ... [illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ... [illegible]
١ **مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى** ... [illegible]
٢ **وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ** ... [illegible]
٣ **قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ** ... [illegible]
ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ... [illegible]
٤ **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ** ... [illegible]
٥ **وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ** ... [illegible]

بوده باشند از ایشان بر شفاعت و معاونت مایوس شوند و تا بت خاسر گردند … بعضی آنست که ضمیر کانوا راجع بمعبودانست یعنی بوده باشند کافران
از عبادت معبودان ناگرویدگان باشند و گویند ما ایشان را پرستش نکردیم … والله ربنا ما کنا مشرکین پس در صفت اهل شرک میفرمایند و
اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان آیاتنا آیات ما بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز قال الذین
کفروا … آنکه نگرویدند للحق مر حق را لما جاءهم … که آمد بایشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل و تفکر نشده در شان آیات
… هذا سحر مبین این جادوئیست روشن و آشکارا یا حیله ظاهر و هذا …
… صفت اعجاز است …
الذین … بر حقیقت آیات و بر کفر منکران آنکه بر سبیل تعجب و انکار میفرمایند ام
یقولون افتریه این اضراب است از ذکر تسمیه قران بسحر بذکر چیزی که اشنع است از آن و ضمیر مفعول راجع است بحق که بمعنی قرانست یعنی بلکه ٧
بگذار اینکه کفار اسناد سحر بقران میکنند و بعید دان کن که ایشان اکتفا باین نمیکنند بلکه میگویند که بر بسته است محمد قرآن را بر خدا یعنی قرآن را از پیش
خود گفته و بخدا نسبت داده قل ان افتریته بگو ای محمد مر ایشان را که اگر بر بافته باشم قرآن را بر فرض محال پس این معصیتی بود در غایت عظمت که مستلزم
انواع عذاب و اصناف عقاب باشد و چون این عقوبت بمن نازل شود فلا تملکون لی پس شما مالک نخواهید شد و قادر نخواهید بود برای من
من الله شیئا از عذاب خدا چیزی یعنی هرگاه که بالفرض مراد من باین افترا نصیحت و اشفاق باشد برای شما و منع شما از عبادت الهه باطله
و ترغیب شما بپرستش خدای بحق و اگر خدا بجهت این افترا عذاب بر من نازل سازد و شما که در قوت … درپیشید قدرت نخواهید داشت بر دفع چیزی از
آن از ناصح و مشفق خود پس من چگونه بجهت نصح و اشفاق برای شما در این امر خطیر جرات کنم و بر این معصیت عظیم اقدام نمایم و باسطهای اکرام از شما
خود را در معرض عقوبت اندازم پس بعد ایشان منتهی باید باشد که هو اعلم خدا داناتر است بما تفیضون فیه بآنچه خوض میکنید در آن از
قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بان کفی به شهیدا کافیست خدای در حالتی که گواهست بینی و بینکم میان من و میان شما برای من
گواهی دهد بصدق کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و انکار و عناد و اصرار وهو الغفور و اوست آمرزنده مر کسی را که از شرک و کفر رجوع
نماید الرحیم مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد این اشارتست بسعت علم رب عبانا با وجود عظم آنچه مرتکب آنند از کفر و عناد و چون کفار
بر کیش خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلعم آیات معجزات اقتراح میکردند و از آنچه با و مامور نبود بعنف از او مطالبه میکردند حق سبحانه فرمود که قل ٨
بگو ای محمد مشرکان را ما کنت بدعا نیستم نو پیدا شده من الرسل از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از
من پیغمبران بوده اند پس من از شما چیزی نمیخواهم که ایشان امتان خود را بان دعوه نکرده باشند بلکه اقتدا بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان
خود را بان دعوه میکرده اند از توحید و تصدیق بعث من نیز شما را بان دعوه میکنم و هر معجزه که بان مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور به
قادر نمی باشند مانند انبیاء سابق پس چرا منکر نبوت من میشوید وما ادری ما یفعل بی و نمیدانم که چه خواهند کرد با من از بحث و لحوق و ناسخ و هجره و مقاتله
و مصالحه و غالبیت و مغلوبیت ولا بکم و نمیدانم که چه کنند بشما از خسف و قذف و رجفت و قتل و اسر و جز آن اما از احوال آخرت با خبرم و از سر یقین
میدانم که مومن موحد مستحق جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران یا علم ندارم بتفصیل آنچه بمن و شما کنند در دنیا و آخرت یا آنچه ما و شما بان مامور
شویم و ادات لفظ لا از برای تاکید نفی است که مشتمل است بر کلمه ما یفعل و محل ما استفهامیه مرفوع است بر ابتدائیت و محتمل است که ما موصوله باشد
و منصوب المحل بر مفعولیت یعنی نمیدانم آنچه را که بکنند بمن و بشما ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کرده میشود بسوی
من و زیاده بران علم ندارم و قادر نیستم وما انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب خدا مبین آشکار کننده انذار بشواهد بینه
و معجزات … پس مرا بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت نبود و از عواقب امور خود و خواتم اعمال شما در دنیا بدون وحی خبر نمیتوانم داد …
که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار عجب کرده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکسانست چه فضیلت او را بر ما که او نیز از عواقب امور خود خبر ندارد …
خود بیخبر است حق سبحانه این آیه فرستاد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون این آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله تو را معلوم شد که
خدا با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نیست که با ما چه خواهد کرد آیه آمد که لیدخل المومنین والمومنات الخ و از ابن عباس منقولست که حضرت
رسالت و اصحاب از کفار مکه بسیار آزار و ایذا میکشیدند یکشب آنحضرت در خواب دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که در او آب بسیار و درختان
بسیار بود چون این واقعه را اعلام صحابه نمود گفتند یا رسول الله در چه روز ما باین دولت مستسعد گشته از جفای کفار خلاص شویم حضرت پیغمبر
از جواب عاجز شد … چون جفای کفار از حد تجاوز شد هجرت استعجال نمودند آیه آمد که بگو ای محمد نمیدانم که من و شما سوی خواهیم شد از موطن
شدت در مکه و ابتلاء و اهانت کشیدن از کفار یا مهاجرت بزمین پر آب و گیاه بشتابیم چنانکه در خواب مشاهده کردم و من عواقب امور خود و شما را نمیدانم
مگر بوحی و چون بعد این باب وحی نازل نشده پس صبر مرا کشید تا هنگامیکه وحی نازل شود آنگاه بآنچه مامور شوید بآن عمل کنید پس بجهة تکذیب
کفار میفرماید که قل بگو ای محمد ارایتم آیا چگونه می بینید و میدانید که ان کان اگر باشد این قرآن من عند الله از نزدیک خدا وکفرتم به و ٩
کافر شده باشید شما بان وشهد شاهد و گواهی داده باشد گواهی من بنی اسرائیل از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام
است علی مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن معانی توریه است که مصدق قرآنست … از توحید وعد و وعید … یعنی گفته اند که
توریه مشتمل است بر معانی مذکوره کما قال وانه لفی زبر الاولین وان هذا لفی الصحف الاولی وکذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک و بعضی
گفته اند که یعنی آنست که اگر باشد قرآن از نزد خدا و شما بان نگروید و شهادت دهد شاهدی از بنی اسرائیل که اعلم ایشان باشد که گواهی داده باشد بر مثل این
مضمون یعنی بر آنکه قرآن از نزد خداست فامن پس ایمان آورده باشد بان واستکبرتم و سرکشی کرده باشید شما بان و نگروید …

فامن واستکبرتم جواب ان کان من عند الله وکفرتم به محذوفست یعنی آنست که خبر دهید مرا که اگر مجتمع گردد نزول قران از نزد خدا با کفر شما
بان و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بنزول آن و ایمان او بان با استکبار شما از آن آیا شما از جمله ستمکاران و گمراهان نخواهید بود و دال بر حذف
جواب … مذکور است در ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را او در سبیل حق لا جرم
میگذارد بجهة فرط عناد ایشان و عدم تامل و تفکر ایشان در دلایل قرآن و حذف جواب از این کلام در مقام آن بجهة استغناست که مشعر است
بر آنکه نگرویدن ایشان بقرآن بجهة ضلالت است که مسببست از ظلم ایشان و تمکن ایشان در طغیان و عدوان و لهذا ایمان مسبب شهادت واقع شده
باعتبار آنکه چون عالم دانست که مثل قرآن بر موسی علیه السلام نازل شده و انار جنس وحی است و از کلام بشر نیست بقرآن گواهی داد و اعتراف نمود پس از
… اتباع ایمان نمود و بر آن ثابت قدم شد و در کشاف از انس روایت کند که چون حضرت پیغمبر صلعم بمدینه آمد عبد الله سلام
نزد آنحضرت آمد چون در روی نیکوی آنحضرت سیمای صدق و صلاح و خیر و فلاح بر جبین او مشاهده کرد دانست که او در دعوی خود کاذب نیست و پیغمبر منتظر
که در توریة موعود است اوست پس گفت ای محمد من ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اول اشراط قیامت چیست و نخستین
طعامی که اهل بهشت خورند چیست و فرزندان که متولد میشوند چرا بعضی مشابه پدر شوند و بعضی مشابه مادر جبرئیل آمد و گفت حق سبحانه می
فرماید که اول اشراط قیامت آتشست که از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را از جانب مغرب براند و اول طعام اهل بهشت جگر ماهی باشد
و اگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مشابه پدر بود و اگر بعکس بود ماند مادر عبد الله سلام بعد از استماع این جواب اسلام آورده گفت اشهد
ان لا اله الا الله واشهد انک رسول الله حقا پس گفت یا رسول الله عادت جهودان چنانست که … مبادا اگر چون علم باسلام من
پیدا کنند مرا متهم سازند و بجهل و منکر علم من شوند … پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان ظاهر شود احوال مرا از ایشان
بپرسید تا بر اعلمیت من معترف شوند … اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من عذری نداشته باشند و انکار
نتوانند کرد رسول صلعم جهودان را جمع کرد و گفت چه میگویید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا گفت
اگر گواهی دهد بر نبوت من و ایمان آرد با وی موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بمن ایمان آورد پس عبد الله سلام پیش ایشان نشسته بود گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جهودان گفتند که هذا شرنا و ابن شرنا این بدترین ماست و پسر بدترین ماست پس در تنقیص و عیب
او افتادند عبد الله گفت هذا ما کنت اخاف یا رسول الله و احذر این بود که من از آن میترسیدم و اندیشه میکردم سعد ابی وقاص گفت ما سمعت رسول
الله یقول لاحد یمشی علی الارض انه من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام و فیه نزل وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله نشنیدم از رسول که در حق کسی
گفته باشد که او از اهل بهشتست مگر عبد الله بن سلام و در حق او نازل شده این آیه وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله و از مسروق منقولست که
این شاهد نه ابن سلام است بلکه غیر او از علمای بنی اسرائیل بود اگر ابن سلام در مدینه بود و حم در مکه فرود آمد بلکه ایه در مجادله ایست که میان رسول و قریش
واقع شده بود و مراد بشاهد موسی کلیم است که بر مثل قرآن یعنی توریت گواهی داده پس معنی آنست که اگر قرآن از نزد خدای تعالی بود و شما بدان نگروید
باشید و موسی گواهی داده باشد بر توریت که مشتمل بر بعثت منست و تصدیق نبوت و کتاب من و بر این مضمون ایمان آورده و شما سرکشی کنید و بدان نگروید
… ستمکار باشید … و در کشاف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبایل عرب اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد
واشجع گفتند که اگر دین اسلام خیری بودی ایشان بر ما در اسلام سبقت نگرفتندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم حق تعالی این آیه فرستاد که وقال ١٠
الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب یعنی در حق ایشان
گفتند لو کان خیرا اگر بودی ایمان خیر از کیش ما در نفع اجل و عاجل ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان که از اراذل
قبایل اند و رعات و موالی الیه بسوی ایمان بلکه ما در آن سابق بودیم چه رتبه ما از ایشان بیشتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر و در اکثر تفاسیر
مذکور است که این آیه در باره جهودان نازل شد بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او و این معنی آنست که روسای یهود گفتند که اگر آنچه محمد آورده نکو
و بهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی غیر ما بر ما چه ما بزرگان قومیم و از روسای ایشان و نزد بعضی آیه در شان عامه اهل شرک است که در حق فقرای
اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیر هم میگفتند که اگر خیری در ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت نگرفتندی در آن بلکه اکثر اشراف و بزرگ بر
ایشان سبقت نمودیم واذ لم یهتدوا به و چون راه راست نیافتند مشرکان یا جهودان بقرآن یا بجمیع آنچه پیغمبر آورده فسیقولون
پس زود باشد که گویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ گفته و نظیر اینست
این ان هذا الا اساطیر الاولین و بدانکه متعلق ظرف زمان محذوفست و تقدیر کلام اینکه و ظهر عنادهم اذ لم یهتدوا به فسیقولون و جایز نیست
که سیقولون عامل اذ باشد بجهت تدافع میان دلالت ماضی و استقبال پس معنی آنست که ظاهر شد عناد و انکار ایشان وقتی که مهتدی نشدند بقرآن بسبب
این عناد گفتند که قرآن دروغ قدیمست … پس بجهت رد مشرکان و جهودان میفرماید که ومن قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است ١١
یعنی توریت اماما در حالتی که پیشوائیست که مردمان بان اقتدا کنند در دین خدا ورحمة و سبب بخشش نعمت … اخروی بر نسبت کسی
که بان مهتدی شود و موقوف آن عمل نماید پیش از نزول قرآن پس مشرکان بان مهتدی نشدند و بعبادت اوثان مشغول شدند و جهودان نیز بعضی از آن
عمل نمودند و بجهة آن بعضی تحریف نمودند وهذا کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب موسی یا جمیع کتب منزله لسانا
عربیا در حالتی که زبانی است تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنان را که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب عصیان و طغیان وبشری و تا مژده
دهنده باشد للمحسنین مر گروه نیکوکاران را برضا و رضوان و بجنات و نیز آنکه بباید دانست که کتاب موسی مبتدا است و ما قبل آن خبر آنست که عامل
حال است … و عامل لسانا مصدق است و یا کتاب بجهت تخصیص آن بصفت … این معنی اشاره باشد …

آن بعضی ... عامل آن معنی اشاره باشد ... مفعول له باشد کر اماما و رحمة بارشد ونقد ... کلام اینکه مصدق ذا لسانا عربیا یعنی
قرآن مصدق ... خداوند زبان عربی که محمد است وبشری ... لینذر الذین ظلموا ... انذار است که مفعول له باشد
بود که مفعول فعل محذوف باشد ... بشری للمحسنین إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا 12
اللَّهُ ... ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس ایستادند بر آن وعدول ننمودند ... ثم درانجا ...
تراخی است ... استقامت ... منتهی عمل است ...
توحید ... فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ... مستقیم ...
است ... وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ... أُولَٰئِكَ آن گروه مستقیم 13
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ... خَالِدِينَ فِيهَا ...
اند ... جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... وَوَصَّيْنَا 14
الْإِنسَانَ ... بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ... حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ...
... كُرْهًا ... وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ...

[illegible]

15

[illegible]

16

[illegible]

الم (المجزو)

ابا وعده مید هید مرا أَنْ أُخْرَجَ اینکه بیرون آورده شوم از قبر ... وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ ...
... مِن قَبْلِي پیش از من ...
بیش از من بوده اند ... وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ ...
ایمان ... وَيْلَكَ هلاک ...
... مصیبت ... آمِنْ ...
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ... فَيَقُولُ ... مَا هَٰذَا
... إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ...
... أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ...
... حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ ... فِي أُمَمٍ ... 17
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم ...

[illegible]

18

[illegible]

19

[illegible]

اول کسی که با او ملاقات نمود فاطمه بود [illegible] سلام الله علیها [illegible] بود و نماز [illegible] گذاشت [illegible]
بدو [illegible] فاطمه زهرا [illegible] پیش حضرت رسول آمده گفت [illegible] و این نوبت
[illegible] چون دیدم که پرده [illegible] گذاشته بودی باز گشتم زیرا که آن رسوم جبابره است و من بیشتر از آن متنفرم
[illegible] فرمود که من آمدم [illegible]
پس فرمود که ما آل محمد للدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الآخرة لهم آل محمد را با دنیا چه کار ایشان از برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان
آفریده گشته فاطمه بعد از استماع این کلام از پیغمبر [illegible] آن پرده بود برداشت و بعد از این حال در تقشف و خشونت اوقات میگذرانید تا از این دنیا رحلت
نمود و نقل است که روزی رسول بحجره فاطمه رفت حسن و حسین را دید که دست برنجن نقره در دست کرده بودند [illegible]
[illegible] و برای فاطمه گردن بند [illegible] که از مهره یمانی باشد و از برای حسن و حسین دست برنجی که از
طلبید و از دست ایشان بیرون کرد [illegible]
عاج بود پس فرمود که ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت من اند دوست ندارم که لذت خود را در زندگانی
دنیا اخذ نمایند و از آن ممتع شوند و در خبر است که روزی یکی از نجبا طبقی حلوا [illegible] هدیه نزد حضرت امیرالمؤمنین آورد آنحضرت انگشت مبارک در آن فرو
برده بیرون آورد و در آن نگریست فرمود که رنگ و بوی خوش دارد [illegible] حلاوتش در چه خانه است و طعمش در چه مرتبه پس انگشت مبارک
را از آن پاک کرد [illegible] گفتند یا امیرالمؤمنین [illegible] حرام است فرمود نه و لیکن روایت [illegible] در حوالی و جوانب من
جماعتی باشند که [illegible] فاقه و گرسنگی باشند و من شکم خود را از این حلوا آلوده سازم فرمود که او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری اما
سر بخسبم و حال آنکه در حوالی من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند پس فرمود که اگر من سیر بخسبم پس مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته که وحسبک
داء ان تبیت ببطنة و حولک اکباد تحن الی القد یعنی همین درد تو را بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرها تشنه باشند که از غایت گرسنگی آرزومند
پوستی باشند که مضغ آن نمایند [illegible] در نهج البلاغه
مذکور است که علاء بن زیاد در بصره بیمار شد حضرت امیرالمؤمنین بعیادت او رفت علا گفت یا امیرالمؤمنین شکایت میکنم بتو از برادر خود عاصم بن
زیاد که گلیم کهنه می پوشد و از امتعه دنیویه احتراز مینماید و خود را [illegible] ریاضت میکشد [illegible] آنحضرت فرمود که او را نزد من آرید چون حاضر شد فرمود
که یا عدی نفسه لقد استهام بک الخبیث اما رحمت اهلک و ولدک أتری الله احل لک الطیبات وهو یکره ان تأخذها ای دشمنک نفس خود شیطان
[illegible] و سواس خود [illegible] چرا رحم نمیکنی بر اهل و عیال خود [illegible] خدای تعالی طیبات را بر تو حلال کرده با وجود این کراهت داشته باشد
که تو از آن [illegible] عاصم گفت یا امیرالمؤمنین [illegible] اوقات خود را در خشونت ماکل میگذرانی فرمود که من همچو تو نیستم چه حق سبحانه
بر ائمه خود فرض کرده که نفس خود را در [illegible] ریاضت [illegible] و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکور است که و الله
لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و لقد قال لی قائل الا تنبذها فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری بخدا سوگند که جامه خود را چندان
[illegible]
[illegible] محمود العواقب اند [illegible] مسافری که در شب سیر میکند
[illegible] طریق ریاضت سلوک مینماید [illegible]
[illegible] و در روایت آمده که [illegible] جامه او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس منقول است که امام محمد باقر فرمود که بخدا
سوگند که امیرالمؤمنین مانند بندگان [illegible] طعام میخورد و [illegible] می نشست و خود بازار میرفت و دو جامه میخرید و [illegible] بغلام خود میداد
و دون آن را خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه او دراز بود [illegible] قطع آن مینمود و مدت پنج سال حاکم بود و در این مدت
خشتی را بر بالای خشتی و آجری بر بالای آجری ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید میراثی نگذاشت و نان گندم و گوشت بمردمان اطعام میفرمود و خود نان
جو و روغن زیت [illegible] اکثر نان خورش او [illegible] بود یا از سرکه [illegible]
میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید [illegible]
[illegible] و طاعات [illegible] فوق طاقت [illegible] در هر شب هزار رکعت نماز
میگذارد و اکثر روزها روزه میگرفت و در روایت آمده که [illegible] عبدالله بن رافع گوید که روزی نزد آنحضرت رفتم [illegible]
[illegible] نان جو خشک بود [illegible]
[illegible] گفتم یا امیرالمؤمنین سبب مهر کردن چیست فرمود که من خوف آن دارم که حسن و حسین جهة شفقتی که با من دارند روغن زیت [illegible]
[illegible] زین العابدین
صلوات الله علیهما [illegible]
[illegible]
[illegible] و در خبر آمده که چون امیرالمؤمنین شهید شد معاویه
اسکنه الله فی الهاویه میخواست که ابو الاسود [illegible] که از جمله موالی آنحضرت بود [illegible] همیشه صله و هدیه [illegible] میفرستاد
انواع حلواها [illegible] ابو الاسود [illegible]
که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا [illegible]
[illegible] ما را از دوستی اهل البیت برگرداند [illegible] الشهد المزعفر [illegible] السید المطهر [illegible]

صحابه در بازار [illegible] جابر را دید که پاره گوشت داشت و بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت که اهل من آرزوی گوشت کرده اند گفت هرچه آرزو کند
باشد که شما آن را قبول کنید [illegible] از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و روایت است که روزی حضرت رسول نزد اصحاب صفه آمد دید بعضی
جامه [illegible] رقع کرده بودند و بعضی دیگر پوستی یافته [illegible] حضرت فرمود که امروز شما بهتر اید [illegible] در حله باشید و
[illegible] ملبس و مزین بود مثل تلبیس و تزئین کعبه [illegible] حضرت فرمود بل انتم الیوم
خیر بلکه شما امروز بهترید [illegible] القصه چون کفار مکه عناد و اصرار
مینمودند و پیوسته در ایذا و آزار [illegible] میکوشیدند حق سبحانه جهت تسلیه حضرت رسالت قصه هود و مجادله او با عاد و [illegible]
20 میدهد و میگوید که واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد برادر خود عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود و مراد هود است یعنی حال او و قوم او با معاندان
قریش بگوی اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب الهی و عقاب پادشاهی تخویف نمود بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود
نزدیک حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی ریگ مستطیل مرتفع که از سمت
استقامت منحرف باشد و گویند که احقاف وادی است میان عمان و مهره و [illegible] و هود با ایشان
آمد وقد خلت النذر و در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود ومن خلفه و پس از او یعنی هود اول
پیغمبری نبود بلکه پیش از او و پس از او نیز انبیا [illegible] مبعوث شده بودند [illegible]
[illegible]
[illegible] غرض که حق سبحانه او را بانذار قوم عاد فرستاد و او در میان ایشان درآمد آغاز دعوة کرد که ان لا تعبدوا الا
میپرستید الا الله مگر خدا را [illegible] انی اخاف علیکم بر شما عذاب یوم عظیم
21 از عذاب روز بزرگ [illegible] قالوا گفتند عاد [illegible] در جواب [illegible] هود اجئتنا
آیا آمده بما لتأفکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما [illegible] فأتنا پس بیاور بما تعدنا [illegible] وعده میکنی ما را از
22 نزول عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان [illegible] قال گفت هود با ایشان
که مرا علم بوقت نزول عذاب نیست [illegible] انما العلم [illegible] عند الله
نزدیک خداست [illegible] و ابلغکم و میرسانم بشما ما
ارسلت به [illegible] ولکنی اریکم [illegible] قوما تجهلون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
23 فلما رأوه پس آنهنگام که دیدند [illegible] عارضا در حالتی که ابری بود [illegible] مستقبل
[illegible] مستقبل
اودیتهم [illegible] قالوا گفتند [illegible] هذا عارض ممطرنا [illegible]
[illegible]
24 [illegible] بل هو [illegible] ما استعجلتم به [illegible] ریح [illegible]
[illegible] فیها عذاب الیم [illegible] تدمر [illegible]
هر چیز [illegible] بامر ربها [illegible]
[illegible]
[illegible]
عذاب الیم بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ودیوارهای ایشانرا ازجای برکند و هفت شب و روز پیشهای ملک احقاف را برایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شده هلاک شدند بعد از آن باد آن
ریگهارا از ایشان دور کرد و اجساد ایشانرا بدریا افکند و بعضی گویند که باد اجساد ایشانرا از زیر ریگ بیرون آورده بکوه و برسنگ میزد تا پاره پاره
شدند فاصبحوا پس گشتند بر صفتی و حالتی که لا یرى دیده نمیشدند یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمیدید الا مساکنهم مگر مسکنهای
ایشانرا زیرا که همه هلاک کشتند و مساکن و منازل ایشان خالی بماند کذلک هم چنانکه جزای ایشان دادیم بعذاب سخت نجزى
پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه کافران را اگر در معاصی توغل کنند تا باشند و از حد بیرون رفته آورده اند که حضرت رسالت پناه ص هرگاه
باد را مشاهده کردی فرمودی اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها و شر ما ارسلت به و چون ابری دیدی که در او
مظنه باران بودی لون او متغیر گشتی و بیرون آمدی و در آمدی و بر میخاستی و می نشستی و چون از وی پرسیدند یا رسول الله سبب خوف و اضطراب از چیست فرمودی
25 که از آن میترسم که مبادا این ابر مثل ابر عادی باشد که قوم عاد گفتند که هذا عارض ممطرنا اینکه بحقیقت ما آید هلاک مشرکان میفرماید که ولقد
مکناهم و بدرستیکه تمکین دادیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در آنچه تمکین نداده ایم شما را ای کفار قریش فیه در آنچیز از قوة و شوکت
و کثرة اموال و عدم ورثه احوال و طول اعمار و فراوانی رواتب و تصرف امور دنیوی و ایشان را نافرمانی و عزیز مطلب و بر نظم لفظ و لفظ دلالت کند
باطلست و احتمال دارد که شرطیه باشد و جواب آن محذوف و تقدیر آنکه و لقد مکناهم فی الذی ان مکناکم فیه کان بغیکم اکثر یعنی تمکین دادیم ایشانرا در
چیزی که اگر شما را در آن تمکین میدادیم طغیان و عصیان شما بیشتر میبود وجعلنا لهم و گردانیدیم از برای ایشان سمعا گوش تا بشنوند و ابصارا
و چشمها تا ببینند و افئدة و دلها تا بدانند ایشان بدین نعمتها معرفت پیدا نکردند و استدلال ننمودند بان بر معطی آن زیرا که نه گوش
باستماع کلام حق داشتند و نه بچشم آثار قدرت را مشاهده کردند و نه بدلها در دلایل وحدت خدای متفکر شدند و نتیجه این بود که چون عذاب بر
ایشان نازل شد فما اغنى پس دفع نکرد و باز نداشت عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا
افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدا اذ کانوا زیرا که بودند بجهت تقلید عناد یجحدون بآیات الله انکار
میکردند آیتهای خدا را که از جمله آن معجزات پیغمبر هود و اسماع و ابصار و قلوب خود را در آثار قدرت و حجج و آیات بینه ذوالمعرفه و حده استعمال نکردند
وحاق بهم و بگردید و در آمد ایشانرا ما کانوا به یستهزؤن آنچه بودند که بان استهزا میکردند از عذاب و عقاب بدانکه اذ و حیث اگرچه از
26 ظروف اند اما گاه هست که جاری مجرای تعلیل واقع میشوند بجهة استواء تعلیل بظرف هم چنانکه میگویند که ضربته لاساءته و ضربته اذ اساء ولقد
اهلکنا و بدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما بود من القرى از دیها و شهرها چون حجر و ثمود و سدوم که از
دیار لوط است و جز آن مر اهل قریه را بحذف مضاف وصرفنا الآیات و گردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها خود را
27 اهل قری لعلهم یرجعون تا شاید از کفر باز گردند و بجهة اعراض نمودن ایشان از آیات همه مستاصل گشتند فلولا نصرهم پس چرا
نصرت نکردند ایشانرا الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشانرا من دون الله جز خدا قربانا آنچیزها که متقرب
شوند بان بخدا و قوله آلهة عطف بیان مفعول ثانی اتخذوا است که آن قربانا است و مفعول اول که ضمیر است محذوفست یعنی چرا یاری
مشرکان نکردند آنانکه فرا گرفتند ایشانرا بدان نحو که بجز خدایان و بعبادت ایشان اقدام نمودند و میتواند بود که آلهة مفعول دوم اتخذوا باشد
و قربانا حال یعنی چرا اغاثت اهل شرک ننمودند آنکه فرا گرفته بودند مشرکان ایشانرا خدایان در حالتی که بایشان تقرب بخدا میجستند و میگفتند هؤلاء
شفعاؤنا عند الله بل ضلوا عنهم بلکه گم شدند و غایب گشتند عنهم از نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب
ایشان نکردند پس اهل شرک نا امید گشتند از ایشان و بسبب جای خود را از نصرت آنها منقطع ساختند وذلک و آن فرا گرفتن ایشان بخدا
برای تقرب افکهم دروغ ایشانست وما کانوا و آنچیزیست که بودند یفترون بر میبافتند و بغیر حق بسبب الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز
میدادند یا آنکه آن امتناع نصرة آلهه و غیبت آنها از ایشان نشانه افک ایشانست که آن اتخاذ آلهه است بخدایی که ثمره شرک و افترای ایشانست
مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابو طالب بجوار رحمت ایزدی رفت رسول ص بی یار و یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله بنی
ثقیف طلب نصرة کند و چون بطایف رسید بجمع ایشان آمد و ایشانرا سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب و این هر سه پسران عمرو بودند
پس حضرت رسالت پناه نزد ایشان آمد و دعوی نبوة کرده ایشانرا بدین اسلام دعوة کرد و از ایشان در این باب نصرت طلبید و ایشان منکر
نبوت او شدند یکی گفت پرده کعبه را من دریده باشم اگر خدای ترا بچیزی مبعوث ساخته باشد و دیگری گفت آیا خدا عاجز است که غیر ترا بخلافت
نفرستد و آن سیم گفت سوگند بخدا که بعد ازین مجلس هرگز با تو سخن نگویم زیرا که اگر تو یکی از دو بیرون نیست یا صادقی یا کاذب اگر صادقی منزلت و
رتبت تو زیاده از آنست که ما با تو سخن گوییم و اگر کاذبی سزاوار نیست که من بعد با تو تکلم نماییم رسول فرمود که چون تصدیق من نمیکنید باری این حال
را از قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نگردند ایشان اجابت نکردند زبان بطعن و استهزا گشودند و در افتادند آن گوش شنیدند پس جهال و اطفال
در پی آنحضرت افتادند بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک او را آلوده بخون ساختند و رسول خود را در پیش دیوار رسانید
و در زیر سایه نخله بنشست و در آنجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفها چون ایشانرا بدیدند باز گشتند و آنحضرت چون آن
هر دو را بدید پیش ایشان نگشت زیرا که ایشان دشمن خدا و رسول بودند دست بدعا بر داشته زبان بکلمات اللهم انی اشکوا الیک ضعف قوتی و قلة
حیلتی و ناصری بگشود و چون پسران ربیعه این حال را مشاهده کردند عرق قرابت ایشان در حرکت آمد طبقی انگور بغلامی نصرانی دادند که عداس نام
داشت و از اهل نینوی بود و او نزد آنحضرت فرستادند غلام آن طبق انگور در رسولها حضرت رسالت پناه ص بسم الله گفت و بخوردن
انکور مشغول شد عداس گفت که اینکلمه را اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود که من از مکه ام تو از کدام شهری گفت من نینوی غلام

گفت مردی تو مانم از اهل نینوی حضرت فرمود که از شهر آن مرد صالح بود که یونس بن متی نام داشت غلام گفت تو یونس را چه میشناسی فرمود که او برادر
من بود و پیغمبر خدای عز و جل بود کان هم چنانکه من پیغمبر خدایم و خلفان پس بر خواند آنحضرت بر قوم آنها او و نمود عداس چون این اخبار را شنید و در وی حضوع
تکرار نیات آثار صدق بود و در سیمای مبارکش در یافت بسجده شکر قیام نمود و دین بر خواست و دو دست و پای حضرت رسالت پناه افتاد و بوسه میداد پسران
ربیعه از دور این حال را مشاهده میکردند یکی با دیگری گفت اما غلامک فقد افسده علیک و چون نزد ایشان آمد و گفتند تو را چه بدان داشت که سجده
کردی و دست و پای محمد را بوسه دادی و هرگز اینکار را نسبت بیکی از ما نفعل نیاوردی گفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که آنرا غیر
پیغمبر نداند ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگاهدار که او مرد خداعست پس حضرت رسالت از آنجا متوجه مکه شد و چون ببطن نخله
فرو آمد در شب بنماز تهجد بر خاست و بتلاوة قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل نصیبین بودند یا نینوی بجزیره موصل که بیمن میرفتند
گذار ایشان آنجا افتاد و بعد از استماع قرآن خود را بحضرت نمودند و بوی ایمان آورده متوجه قبیله خود شدند و ایشانرا انذار کرده با ایمان ترغیب
نمودند چنانچه حق سبحانه حبیب خود را بان متذکر میسازد که واذ و یاد کن ای محمد چون که صرفنا الیک بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نفرا
28 من الجن گروهی را از جن و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند شاصر و ناصر و بش و مس و ازوا و احقم
و زوبعه که پسر ابلیس است و زر بن جیش گفته که نه نفر بودند و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب گفته که هفتاد تن بودند از قبیله بنی الیس و اکثر آنند
که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بر ما دون عشره است و مرویست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند
البته در عالم قضیه سانح شده و حادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که زوبعه از ایشان بود و از نصیبین که بلد نینوی است
در اطراف عالم بتجسس و تفحص این قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در نخله با رسول خدا ملاقات نمودند و استماع قرآن دانستند که
مانعیت صعود ایشان اینست و از بعضی خبر مرویست که حضرت رسول ص قرآن را بر جنیان خواند و ایشانرا ندید بلکه در نماز قرائت میفرمود جنیان
بر او بگذشتند و استماع قرآن نمودند بی آنکه آنحضرت بر ایشان شعور پیدا کند پس خدا تعالی از استماع ایشان رسول را خبر داد و بعضی گفته اند
که خدا تعالی رسول را امر نمود که انذار جنیان و قرآن بر ایشان بخواند پس جماعتی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد و رسول با اصحاب گفت که انی امرت
ان اقرا علی الجن اللیلة المستقبلة فمن یتبعنی من ماموریم که امشب قرآن را بر جن بخوانم کیست که تبعیت من اختیار کند و این کلمه را سه بار تکرار فرمود
عبد الله مسعود گفت که در آنشب غیر از من هیچکس بکوه رفاقت پیغمبر نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول ص خطی کرد اگرد من
کشید فرمود که از این خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول خدا ص برفت و ایستاد و افتتاح قرآن کرد مرغان دیدم بمقدار کرکس که می پریدند
و می نشستند و مار ان میشنیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهة آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نمیرسید و خوف بسیار بر من
غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابرها از هم متفرق شدند و چون صبح شد حضرت رسول پیش من آمد و فرمود که
خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار بر آن شدم که بجهة ترس و هیبت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشانرا بعصا از من دور میکنی
دهشتی مرا میرسید و از آن خط بیرون نیامدم فرمود اگر بیرون میآمدی مظنه خطر بودی انگه فرمود که چه دیدی گفتم مردان سیاه دیدم که جامهای سفید
پوشیده بودند و دامنها پیش در هم کشیده بمیان هر و پایها نهاده و دامنها پس میان فرو زده فرمود که ایشان دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع
قرآن کردند و سوره که آنحضرت بر ایشان خواند سورة العلق بود پس فرمود که ایشان از من ماحصل خواستند ایشانرا استخوان و پشک شتران و سرگین
چهارپایان دادم گفتم یا رسول الله مردم آنرا بنجاست آلوده میسازند فرمود که نهی کردم که بآن استنجا نکنند گفتم ایشان با استخوان و سرگین چه کنند گفت هیچ
کس از ایشان استخوان بر ندارد مگر که مثل آن گوشت که بر آن بوده باز یابد و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانه که در او بوده باشد مشاهده کند
القصه حق سبحانه میفرماید که چون ایشانرا متوجه تو کردانیدیم یستمعون القرآن در حالتی که استماع میکردند قرآن را فلما حضروه پس آنگاه
که حاضر شدند نزد قرآن یعنی بموضعی که استماع قرآن میتوانستند کرد و گویند ضمیر راجع بحضرت رسالت است یعنی چون حاضر شدند نزد حضرت
رسول قالوا گفتند با یکدیگر انصتوا خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و در بعضی تفاسیر هست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر
می افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قرآن و قرائت آن تمام رسید بوسول ایمان آوردند و مسایل دینیه از آنحضرت استفسار نمودند حضرت
رسول ایشانرا برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان ولوا باز گشتند الی قومهم بسوی گروه خود منذرین در حالتی که
بیم کنندگان بودند و ترسانندگان قوم خود را از روی شفقت و بعضی قالوا گفتند یا قومنا ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستیکه ما
29 شنیدیم کتابی که آن فرو فرستاده شد انزل من بعد موسى پس از کتاب موسی مصدقا که تصدیق کننده است لما بین یدیه
مر آنچیز را که پیش از آن بوده از کتب انبیا تا موافق آنها و بعضی گفته اند که آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا از اعتبار منکر بودند
چنانچه معتقد یهود است از اینجهت گفتند که انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی راه می نماید آن کتاب الی الحق بسوی آنچه راست
30 و درست است از عقاید یعنی عقیده والی طریق مستقیم و براه راست که موصل مطلوبست یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی
الله منزه آمنده خدا را یعنی محمد ص که خلقانرا بطریق هدایت دعوة میکند وآمنوا به و ایمان آرید بوی و لختر او را از عان نماید یغفر
لکم تا بیامرزد خدا برای شما من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را یعنی گناهانی را که غیر مظالم باشد چه مظالم با ایمان مغفور نمیشود و یجرکم
و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک که از برای کفار معد و مهیا است ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده
31 خدا را که حضرت رسالت ص است و بجهة عدم اجابت قول اللہ داعی عذاب بوی نازل شود فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده خدا را از تعذیب او فی
الارض در زمین چه هیچ در زمین نیست تا از عذاب خدا بجایی پناه ببرد ولیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز از خدا دوستان

ومددکاران که منع عذاب کنند از او اولئک آنگروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد
زیرا که اعراض نموده اند از اجابت آنکسی که داعی خدا است از علی بن ابرهیم مرویست که جنیان بعد از استماع دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند
و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان و تعلیم ایشان داد حق سبحانه در شان ایشان قل اوحی نازل کردانید و در جمیع
امطن و بعضی ایمان مشرف شده بودند و آنحضرت شرایع ایمان و تعلیم ایشان داد و حق سبحانه در شان ایشان قل اوحی نازل کردانید و در جمیع
اوقات نزد پیغمبر می‌آمدند و احکام شرایع از او اخذ میکردند و محمد بن کعب از جابر بن عبدالله نقل کرده که چون رسول صلعم سوره الرحمن
را بر ایشان خواند همه خاموش شدند و هیچ نگفتند رسول فرمود که جنیان بسبب جواب دادن از اینکلام از شما احسن اند زیرا که از من این
فبای آلاء ربکما تکذبان بشنیدند گفتند که لا ولا بشیء من آلائک ربنا نکذب بدانکه این آیه دلیلی صریح دارد بر آنکه آنحضرت هم چنانکه بر
انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبر بر جن و انس مبعوث نگردانیدند مگر خاتم الانبیا را پس جن نیز با انس در صفت تکلیف
مشترک باشند و علما را در جزای ایمان جنیان خلافست از سفیان ثوری منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک
کردانند بطریق بهایم و از ضحاک نقل کرده اند که ایشان به بهشت درآیند و بعضی برآنند که حق سبحانه تسبیح و ذکر با ایشان الهام دهد تا از آن چندان
لذت یابند که بنی آدم از نعیم بهشت و از ضمره بن حبیب روایت کرده اند که مؤمنان جن را ثواب هست که فرمود لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخوانند
و گفت الانسیات للانسان والجنیات للجن و از عمر بن عبدالعزیز نقل است که مؤمنان جن در گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود
و آنچه مذهب ائمه هدی است آنست که حکم ایشان چون حکم ما خواهد بود در ثواب و عقاب چه تکلیف همه یکسان است و شافعی و مالک
نیز برین اند و اینکه حنفی با به و یجرکم من عذاب الیم استمساک نموده که ثواب ایشان همین نجات است اصلا دلالت بر حصر نکند و بدانکه حق
سبحانه بعد از عتاب مبتلایان بتکلیف جنیان نمود و ذکر انقیاد و اطاعت ایشان بعد از آن اظهار تنبیه مینماید بر قدرت حق در بعث و اعاده
٣٢ و میگوید که اولم یروا آیا نمی‌بینند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی آنکه خدای تعالی که خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها را و لم یعی و مانده نشد و در تعب و رنج نیفتاد بخلقهن بآفریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه
زنده گرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد و بدانکه دخول با بر خبر ان بجهه اشتمال نفی است بر اول جمله چه کلام آیت کرالیا
خلقا یکه قدرت او بر غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیاء موتی بلی آری قادر خواهد بود بر آنچه نسبت با ایجاد
علویات و سفلیات اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه او سبحانه بر همه چیزها ممکنه قدیر
٣٣ توانا است این تقریر قدرت است بر وجه عام که در حکم برهانست بر وقوع حشر پس وعید منکران حشر مینماید بآنکه و یوم یعرض و یاد کن روزی را
که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه نگرویده اند بحشر و غیر آن علی النار بر آتش دوزخ و این از باب قلب است که بجهه مبالغه و تاکید بر
خلاف مقتضی ظاهر واقع شده و مراد آنست که آتش را بر ایشان عرض کنند پس ملائکه عذاب ایشان را گویند که الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق
بدرست و راست یعنی آنچه در دنیا موعود میشدید و شما انکار آن می‌نمودید از عذاب و عقاب عین حق است قالوا بلی گویند آری حق است
وصدق و ربنا بحق پروردگار ما قال گوید خدا یا مالک دوزخ با ایشان فذوقوا العذاب پس بچشید این عذاب را بما کنتم تکفرون
بسبب آنچه بودید که نمی‌گروید بدان و سخن پیغمبر او در این باب باور نمیداشتید معنی امر در اینمقام اهانتست و توبیخ ایشان و چون کفار
بجهه عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهه این عناد بسیار بر خواطر عاطر سید مختار ملالی نشست و بسبب ایذا و
٣٤ آزار ایشان مضطرب میگشت از اینجهه حضرت آفریدگار او را بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار کما صبر
همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات صبر من الرسل از پیغمبران و چون من برای تبیین است پس مراد جمیع پیغمبران
باشند چه جمیع ایشان عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعباء ابلاغ و دعوه و نزد اکثر مفسران من تبعیض است و مراد اصحاب شریعه مستانفه
اند که در تاسیس و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام نمودند و بر معاندات اهل عناد و ابا و آزار طاغیان و منکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم
میرسانیدند و لهذا از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت خود اند نوح و ابرهیم و
موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان را سادات النبیین نیز گویند ابن عباس و قتاده نیز قایل این قولند و از مقاتل نقل کرده اند
که ایشان شش اند که در بلاها صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم صبر نمود و رنج کشیده بود و جفاهای ایشان خود را هدف تیر بلا ساخته دوم
ابرهیم که بر آتش صبر نمود و در بوته امتحان گداخته شده تمام عیار برون آمده سیوم اسحق و یا اسمعیل که بر ذبح شکیبا ورزیده اصلا از آن
مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقدان ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلیه چاه و زندان و تعدی برادران
در طریق شکیبائی سلوک نمود و بهمان از حضیض چاه مذلت باوج جاه رفعت رسید ششم ایوب که بر ضرر بلاهای شکیبائی ورزید و بعضی داود
و موسی و عیسی را نیز داخل ایشان میکردانند و میگویند که عزم موسی آن بود که بعد از استماع قول انا لمدرکون از بنی اسرائیل فرمود کلا ان معی
ربی سیهدین و عزم داود آن بود که چهل سال بجهه ترک مندوب گریه کرد و عزم عیسی آنکه از غایت بی‌نهادی هرگز در دنیا خشت بر بالای خشت
ننهاد و گفت که اینها معبره‌اند عبور کنید و عمارت نکنید و از سدی و کلبی مرویست که اولوا العزم جماعتی
بودند که بجهاد و قتال مامور شدند نزد ابو العالیه ابرهیم است و نوح و هود و محمد صلوات الله علیهم اجمعین و نزد بعضی دیگر آنست که اولوا العزم
آنها اند که بتخصیص در ذکر یافته اند در دو موضع یکی در و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایه دوم در موضع
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الایه و قول اول آنست که ایشان هجده پیغمبر اند که در سوره انعام اسماء ایشان مذکور گشته و بعض ارباب فرشته

کرفتهد بهم آمده و در بعضی تفاسیر آورده اند که اولوا العزم همه پیغمبرانند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و بعضی همین یونس را از اولوا العزم
استثنا میکنند چه او تعجیل نمود به بیرون رفتن از میان قوم خود و حق تعالی حضرت خاتم الانبیا را فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت و بعضی آدم و لم نجد له
عزما را منظور داشته آدم را نیز استثنا کرده اند و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین پس حاصل
کلام آنست که حق تعالی پیغمبر خود را امر میفرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باشد و در صبر مانند ابرهیم باشد و در شوق چون موسی باشد
و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی و لا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی
که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلاشبهه نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا ایشان روزی که به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده
٣٥ شوند از عذاب یعنی بعد از مشاهده هول و وقوع قیامت و عذاب و عقوبت چنان پندارند که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة
من نهار مگر یکساعت از روز و اگرچه عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث بنا بر شدت عقوبت و هول قیامت بر ایشان کوتاه نماید
و قوله بلاغ خبر مبتدای محذوف است یعنی آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ و تذکیر و یا این قرآن یا آنچه در او است تبلیغ است از
حضرت رسالت یا کفایت است نسبت بکافه بریت فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن الا القوم
الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از اتعاظ و اطاعت سعید بن جبیر از عبدالله عباس نقل کرده که اگر وضع زنی دشوار باشد این
کلمات را بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما
یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و آنرا بشویند و بخورد او دهند وضع حمل او آسان شود باذن الله تعالی

سوره محمد صلی الله علیه و آله و این را سوره القتال نیز گویند نزول آن در مدینه بود الا آیه و کاین من قریة هی اشد قوة من قریتک تا آخر که نزد
ابن عباس و قتاده آنست که در حینی که آنحضرت اراده آن مینمود که از مکه متوجه مدینه شود از روی تاسف و تحسر نظر بخانه کعبه میکرد و فرمود
نزول این آیه او نازل شد و این سوره چهل آیت است پیش بصری سی و هشت بعد کوفی سی و نه نزد غیر ایشان و اختلاف در دو آیت است
که آن اوزارها است نزد غیر کوفی و للشاربین نزد بصری و ابی بن کعب از سید عالم صلعم نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی
واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد و ابو بصیر رحمه الله از امام جعفر صادق ع نقل کرده که هر مؤمنی که این سوره را بخواند هرگز در دین
خود شک نکند و همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا که بمیرد چون وفات کند خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز کنند و ثواب
آنرا بوی دهند و در حین حشر تشییع او نمایند تا که او را نزد خدای تعالی بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دائم الابد در امان خدا
و سید انبیا باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که خواهد که حال ما و حال اعدای ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که آیتی
او آیتی در شان ما است و آیتی در باره اعداء ما و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی اختتام سوره احقاف بوعید کفار نمود افتتاح این سوره را نیز
١ بتهدید فجار کرد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه نگرویده
بوحدانیت حق تعالی و بنبوت رسول او و صدوا و باز ایستادند و اعراض نمودند عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است
یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند و میتواند بود که مشتق از صد و اصد باشد که متعدیست از صد و صد که
لازم است و بنا بر این مفعول محذوف باشد یعنی آنانکه باز داشتند مردمان را از راه خدا که طریق هدی است و مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل
و مضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و از مقاتل مرویست که ایشان دوازده نفر بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن
و قصد پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که اینها ده نفر بودند از مطعمان و نیز که از روی ریا و شهرت نه برای قربت و صله رحم و فک اسیر
و حفظ جوار و حسن ضیافت عسکر را طعام میدادند و ایشان نیز از صنادید قریش بودند و یا آنکه مراد اهل کتاب اند که بودند خود مصر
باین حال اضل باطل و نابود کرد خدای اعمالهم کردارهای ایشان را که از مکارم می‌شمردند و مستحسن میداشتند یعنی اعمال ایشان را قبول
ننمود و بر آن ثوابی عطا نفرمود زیرا که آن نه بر وفق خلوص و قربت بود و میتواند بود که این مشتمل بر جمیع کفره باشد چه دأب همه ایشان
آنست که از ایمان امتناع نمایند و مانع غیر شوند و در آن و اعمال را نه بر وفق رضای الهی بفعل آرند و احتمال دارد که مراد باعمال حیله و مکری باشد
که قصد آن داشتند که نسبت به پیغمبر ص بظهور رسانند پس معنی آن باشد که خدا باطل و نابود ساخت حیلهای کفار را و مکنات ایشان را که
٢ بسبب ایذا و آزار دین حق پیغمبر و اهل ایمان بجای آرند بلکه بر آنحضرت و اتباع ایشان نصرت داد و دین او را بر سایر ادیان غالب گردانید والذین
امنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا از انصار یا مؤمنان اهل کتاب و غیر ایشان و عملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته از اطعام و صله ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت و امنوا و گرویدند بما نزل بانچه فرو فرستاده شد علی محمد بر پیغمبر
حمیده فعال سود مخصوصا که آن قرآن معجز نظام است تخصیص ذکر ایمان بقرآن بعد از تعمیم بجهه تنبیه کانست بتصدیق آن و تعظیم
و تکریم آن و اشعار بر اصالت آن در ایمان و عدم تمامیت ایمان بدون آن و لهذا بر سبیل اعتراض تاکید آن نموده بقوله و هو الحق و قرآن راست
و درست است من ربهم از نزد پروردگار ایشان و بجهه کمال حقیت آنکه هرگز قلم نسخ بر آن کشیده نمیشود و گویند ضمیر راجع بدین اسلام
است یعنی دین محمد ثابت و راسخ است که هیچ ناسخ منسوخ نمیشود و بر تقدیر آن گروهی که متصف باین صفات باشند کفر بپوشد و دور
کند عنهم از ایشان سیئاتهم کردارهای بد ایشان یعنی از سر گناهان ایشان بگذرد بجهه شرف ایمان یا بوسیله توبه و انابت بحضرت سبحانه
و اصلح و صلاح آورد بالهم حال ایشان را در دین و دنیا و نیک حال از ولی علا ایشان بود تا ابد تا در راه او عصیان نورزند پس تفسیر قول
٣ مذکور میکند بآنکه ذلک آن اضلال و تکفیر و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنستکه آنان که کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی نمودند

سخن خود را یعنی قرآن را که نازل شده من ربهم از نزد پروردگار ایشان کذلک همچنین یعنی بر همین طریق یضرب الله بیان میکند و میزند
میسازد خدا تعالی للناس برای مردمان امثالهم احوال ایشان را از کفر و ایمان و اکثر برانند که ضمیر راجع بفریقین است و نقد بر آنکه بصر
انتقام امثالهم لاجل الناس یعنی حق تعالی بیان اینکه و کرو و میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین هر دو عبرت کوفته
تابع هدی شوند و از هوی محترز گردند و گویند بیان مثلهای ایشان برای مردمان باین وجه است که اتباع باطل را مثل عمل کفار کردانیده و اضلال ان
مثل خیبه ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل فوز ایشان بعد از این بر حق سخا مومنان را بقتال کافران امر میفرماید و میکوید که
چون کفار از کفر خود باز نمی ایستند و بر آن اصرار مینمایند و در انکار می افزایند فاذا لقیتم پس هرگاه ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه
الذین کفروا آنانرا که نکرویده اند فضرب الرقاب پس بزنید کردنهای ایشان را که در اصل کلام است که فاضربوا الرقاب ضربا و بجهت ختم
اختصار تاکید حذف فعل شده و مصدر نایب مناب او کشته و بمفعول او مضاف شده و چون ضرب رقاب یعنی جز عنق و اطاره اشرف اعضا که راس
است اشنع صورت و اغلظ و اشد از اینجهت از او بر قتل اتیان نموده و دیگر آنکه چون اکثر قتل بضرب رقاب است از اینجهت جمیع انواع قتل را بان معبر شده از قبیل
تسمیه شی باسم اکثر انواع ان پس معنی مراد آنستکه بکشید کفار را در جنگی که حرب قایم باشد بهر نوع که توانید چه غرض قتل است نه تخصیص ضرب
عنق حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار قتل نمائید و غلظت رسانید قتل ایشان را یا بکشید ایشان را یا آنکه بجهت کثرت جراحت ایشان را گران نمائید
بر وجهیکه بقیام حرب و اقدام نتوانند نمود فشدوا الوثاق پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسیر ساختن بند را بر دست و پای ایشان استوار
5 سازید تا نگریزند فاما منا پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بعد پس از اسیر شدن و ثانی یعنی بعد از این حال ایشان را آزاد کنید بی بدل
عوض و اما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حتی تضع الحرب تا بنهد جنگ اوزارها اسلحه
خود را در کلام مضاف محذوفست یعنی تا بنهند اهل حرب اسلحه و آلات را که بدن آن بحرب قیام نتوان نمود مراد آنستکه شما را این حکم باقی است تا
جنگ منقضی شود حرب و باقی نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند که مراد با وزار آثام است و معنی آنکه تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را و
بدین اسلام در آیند و بر هر تقدیر اوزار انتکلام از برای غایت ضرب است یا من یا فدا یا مجموع آن غرض آنکه این احکام در ایشان جاریست تا زمانی که
باقی نماند حرب یا هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و گویند که معنا آنست زمان نزول عیسی است یعنی تا کفار بجاربه اقدام نمایند تا زمان نزول
عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اطراف و اکناف عالم و عدم بقای کفر در میان بنی آدم و در حدیث
آمده که الجهاد ماض مذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال یعنی جهاد باقی است از زمان بعثت من تا آنکه مقاتله کنند آخر امت من با دجال ذلک
امر کار حرب این فصل خطاب است که فاصل بین الکلامین است چنانچه ابن جنی تفصیل آن در سوره ص مذکور شد و گویند که این منصوب
المحل است بفعل محذوف و تقدیر آنکه افعلوا ذلک بکنید این کار را یعنی بحرب اقدام نمائید و بدان ثبات قدم ورزید و بدانکه در حکم این آیه علما
را اختلافست قتاده و ضحاک و ابن جریج بر آنند که منسوخ است بایة السیف یعنی بایة اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بعضی گویند که محکم است
و امام مخیر است میان قتل و منت و فدا چه رسول در روز بدر عقبة بن ابی معیط و نضر بن حارث را بکشت و بر ابی عزه منت نهاد و از دیگران فدا اخذ
نمود و رها کرد و بعضی گویند که اسیر بایة الانفال محرم بود یعنی بایة ما کان للنبی ان یکون له اسری و باین آیه مباح شد چه این سوره بعد از آن نازل
شد و بعد از اسیر امام مخیر است میان من و فدا یا موال و اساری مسلمین و میان قتل و استعباد و این قول شافعی است و حنفیه گفته که امام میان
قتل و استرقاق مخیر است و در من اختیار ندارد و بنابراین آیه یا منسوخ باشد یا مخصوص باشد بواقعه بدر و نزد حسن بصری آنست که امام اختیار دارد
میان من و فدا و استعباد و اما در قتل بعد از اسیر مختار نیست و در آیه تقدیم و تاخیر هست و تقدیر اینست که فضرب الرقاب حتی تضع الحرب اوزارها
حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء و اینچه از ائمه هدی علیهم التحیة و الثناء منقولست آنستکه هر اسیر را اگر بگیرند پیش از انقضای
حرب امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پا قطع کند و بخلاف هم و اینچنان بگذارد تا هلاک شود و در این صورت اسیر من و فدا ثابت نیست و اگر
بعد از انقضای حرب باشد امام مخیر است میان من و فدا یا مال یا بنفس و در میان استرقاق و در قتل اختیار ندارد بجهت تقیید من و فدا بعد از اسیر و
عدم ... بان در هر تقدیر باسترقاق سنت مطهره بثبوت یافته چه در هیچ موضع از قرآن ذکر آن نشده و اگر کافر اسلام آورد در هر دو حال
6 جمیع احکام مذکوره از او ساقط است و حکم او حکم اهل اسلام است و قول حسن حسن است زیرا که موافق مذهب اهلبیت است و بعد از امر بقتال
بدون نزول عذاب استیصال بیان حکمت میکند باینوجه که و لو یشاء الله و اگر خواهد خدا لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از کفار
بعذاب استیصال از خسف و رجف و قتل و غرق بدو و لیکن آنکه کار بکار زار کشد و لکن و لیکن امر بجهاد و عدم استیصال و سنتها از اهل عناد لیبلوا بعضکم آن
است که بیازماید بعضکم ببعض برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزماینده کان کند باینوجه که مومن را بکافر مبتلا کند که جهاد کنند و ثواب
عظیم دریابند و کافر را بمومن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستد آنکه بجهت حث جهاد میفرماید و الذین قتلوا و آنانکه کارزار
کنند و حفص قتلوا خوانده یعنی کشته شوند فی سبیل الله در راه خدا فلن یضل پس هرگز ضایع و باطل نگرداند خدا اعمالهم کردارهای
ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بر ایشان رساند و باین تفصیل که سیهدیهم زود باشد که راه نماید ایشان را و در دنیا بکارهای که موجب ثواب و
اجر ... رجا ... فوز و ثواب و یصلح و باصلاح آورد و ... برای ایشان بالهم حال ایشان را در هر دو جهت احتمال دارد که مراد باصلاح بال بجهت
آن باشد که مراد باول اصلاح حال ایشان بود در دین و دنیا و ثانی اصلاح بال ایشان در نعیم عقبی پس اول سبب نعیم باشد و ثانی نفس نعیم و
7 لهذا در عقب آن میفرماید که و یدخلهم الجنة و در آرد ایشان را ببهشت عرفها لهم در حالتیکه معرفی کرده است آن بهشت را برای ایشان
در دنیا تا ایشان بجانب آن بیدا کرده مرتکب عمل شوند که سبب دخول آن باشد یا آنکه منازل و درجات آن را در آخرت قبل از دخول با ایشان نماید تا

ایشان دخول بمنازل خود چنان پندارند که سالها در آنجا بوده اند و آمد و شد کرده و استیناس با آن پیدا کرده و این بسبب آنست که تا آن منازل
در نظر ایشان مستوحش ننماید و اجنبی وش نباشد و از مقاتل منقولست که حفظه که در دنیا موکل بنده کانند در آخرت در پیش ایشان روند
منازل و عطاها که نامزد ایشان بوده باشد با ایشان تعریف کنند و بعضی گویند که تعریف از عرف مشتقست بمعنی ریح طیب یعنی خدا خوشبو
ساخته است بهشت را برای روح ایشان و بدانکه اینجمله بعلیه احتمال دارد که کلام مستانف باشد نه جمله حالیه پس بنا بر این احتیاج بتقدیر قد
مقدر یعنی خدا تعریف بهشت کرده از برای مومنان و نیز بجهت تحریص اهل ایمان بر قتال میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده
8 اید ان تنصروا الله اگر یاری کنید خدا را یعنی دین او را و پیغمبر او را بواسطه ینصرکم یاری دهد خدای شما را تا بر ایشان غالب شوید و مظفر
و منصور گردید و یثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را و قوت دهد دلهای شما را تا بجهت آن قدمهای شما ثابت
شود در مواطن جهاد یا آنکه شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بحقوق اسلام و مرور در صراط در یوم القیام ثابت قدم باشید از قتاده
منقولست که بر خدا واجب است که نصرت کسی دهد که بنصرت دین او مشغول است بجهت آنکه خود فرموده که ان تنصروا الله ینصرکم و دیگر
بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز بر او است که ذاکر خود را یاد آورد کقوله فاذکرونی اذکرکم
9 و وفا بعهد نیز مستلزم حال او است نسبت بکسی که بعهد او وفا کند چنانکه فرموده که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و الذین کفروا و آنان
که نگرویده اند فتعسا لهم پس عثار و زلت اقدام در معارک بهر ایشان است و از ابن عباس منقولست که مراد از تعس قتل است در دنیا و تردی
در آتش دوزخ در عقبی و نصب آن بفعل واجب الاضمار است سماعا که ان جز اسم موصول است و معطوف علیه قوله و اضل اعمالهم و تقدیر
کلام اینکه اتعسهم الله فتعسوا تعسا و اضل اعمالهم یعنی ازلال و ادحاض ایشان نمود خدای با ینمعنی که بجهة الکفار عثرت قدمهای ایشان را در معارک
حروب بلغزانید پس لغزیده شدند و بسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیده شدنی و بسر در آمدنی و گم و نابود ساخت عملهای ایشان را یعنی آنرا
در معرض قبول در نیاورد و اصلا اجری و ثوابی بر آن مترتب نگردانید بجهت آنکه نه بر وجه خلوص و محض بود و نیز بر سبیل مامور
10 بلکه عین منهی عنه بود ذلک این تعس و اضلال بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند ما انزل الله آنچه فرو فرستاده
خدای بر پیغمبر خود از قرآن و امر بتوحید و اقدام نمودن باحکام شرع شریف فاحبط پس باطل و ضایع گردانید خدا تعالی اعمالهم کردارهای
ایشان را اگر با جر آن امید وار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خوانه و ضیافت عساکر و اعانت مظلومان و اکرام مهمان و غیر آن زیرا
که ثواب بر اعمال فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست تکرار ابطال اعمال اشعار است بر لزوم آن با اهل کفر و عدم انفکاک آن از ایشان
و از امام محمد باقر مرویست که مراد از این آیه آنست که اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنست که کراهت داشتند ایشان از آنچه خدای انزال
آن فرموده در شان علی ابن ابی طالب سلام الله علیه چه تفریع ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرع محبت آنحضرتست و اولاد
11 او چنانچه احادیث بسیار از آن موافق است و مخالف محرابست بر این آنکه تنبیه میفرماید ایشان را بر صحت توحید و اخلاص بقوله افلم یسیروا آیا سیر
نمیکنند کافران مراد استفهام از اینمقام تحریصست بسیر یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد فی الارض در زمین یعنی در بلاد عاد
و ثمود فینظروا پس بنگرند که کیف کان چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم خاتمه کار و سر انجام حال آنکه پیش از ایشان
بوده اند از اهل تکذیب و شرک دمر الله مستاصل ساخت و از بیخ بر کند خدا تعالی علیهم بر ایشان تخصیص بود با ایشان از انفس و اموال
و اولاد یعنی دمار از همه ایشان بر آورد پس بر سبیل تهدید میفرماید که و للکافرین امثالها و مر کافران را یا کرویدگان را است مانند آنها
یعنی کافران مستحق این نوع عقوبت اند لکن خدای تعالی دفع این عذاب نموده از امت تو و عقوبت ایشان را باخرت انداخت بجهت تفضیل و
مکرمت و وجود با وجود تو در میان امت و وضع مظهر در موضع مضمر بسبب تصریح است بسبب انزال عذاب که کفر است و مثوا اینکه ضمیر
12 راجع بعقوبت باشد که مدلول تدمیر است یا راجع بسنت و عادت الهی که جریان رفته بر کافران کقوله تعالی سنة الله التی قد خلت ذلک این که مذکور
شد از ازلال و عقوبت کافران و نصرت و مثوبت مومنان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوستست آنکسانی که ایمان
آورده اند و ناصر و معین ایشان و ان الکافرین لا مولی لهم هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و ایشان را از عذاب باز دارد
از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و برخی مجروح و مشرکان نعره
میزدند و میکفتند که اعل هبل و مسلمانان میکفتند که الله اعلی و اجل و کافران میکفتند با مومنان بر سبیل فرح و سرور که یوم بیوم و الحرب سجال ان لنا عزی
و لا عزی لکم حضرت رسول میفرمود که الله مولینا و لا مولی لکم و الحق مناقض لا مولی لهم نیست زیرا که مراد از مولی در آیه اولی بمعنی رب معبود است و ما لکیم ایشان است
... و در آیه ثانیه بمعنی ناصر پس نصرت او سبحانه مخصوص باشد بمومنان و اصلا کافران را از آن نصیب نباشد
13 آنکه ذکر حال فریقین میکند باینوجه که ان الله یدخل بدرستیکه خدا میدر آرد الذین آمنوا آنکسانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات
و کرده اند کارهای پسندیده و افراد یا عرض و ارسته جنات در بوستانها که مملو از اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان
آن جویهای آب و الذین کفروا و آنانکه نگرویده اند یتمتعون بر خوردار میشوند و منتفع میشوند باشتغال دنیویه و حطام فانیه و یاکلون
و میخورند کما تاکل الانعام همچنانکه انعام حریص اند بر اکل در مسارح و معالف خود و غافل از عاقبت کار خود که نحر است و ذبح ایشان نیز در
مرعای امتعه دنیویه میچرند و بان منتفع و متمتع میکردند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کما قال و النار مثوی
لهم و آتش دوزخ آرامگاه است ایشان را این عاقل آنستکه خود را اسیر مایه عیاشات سازد و بقصد قوام بدن و تقویت قوای نفسانی در وظایف
طاعات اکل نماید و خود را از مرعی ذرهم یاکلوا و یتمتعوا بکذراند تا بسر منزل و لهم فیها من کل الثمرات رزق و اکلها دائم محظوظ و متلذذ گردد

امر ذوالجلال و امن اقبال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد صدق مقرب درگاه ملک مقتدر شود و بعد از ذکر احوال
۱۴ ازین فریقین تخویف و تهدید اهل کفر مینماید که وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ در کلام مضاف محذوف است بقرینه مقام و اجرای احکام بر مضاف الیه بسبیل
مجاز و تقدیر اینکه وکاین من اهل قریة یعنی بسا از اهل قریها هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً که آن دیه یعنی مردمان او سخت تر بودند از روی توانائی و سطوت
و بسطت مِنْ قَرْيَتِكَ از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن الَّتِي أَخْرَجَتْكَ اخراج کرد تو را یعنی اهل آن تو را از آن بیرون کردند أَهْلَكْنَاهُمْ
هلاک کردیم اهل آن قریها را بانواع عذاب فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را تا عذاب را از ایشان دفع نماید و در روایتی
هلاکت بقریها با ایشان رسد اینکلام جاری مجرای حال محکیه است از عبد الله عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در حینی که از مکه بیرون آمد
و بغار میرفت بقصد توجه بمدینه در مکه نظر فرمود گفت انت احب بلاد الله الی تو دوست ترین شهرهای خدائی نزد من اگر کافران معاند مشرکان
جاهلیت مرا بیرون نکردندی هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت تو را بر مفارقت اختیار نکردمی پس
حق سبحانه بجهة تسلی حضرت رسالت پناه و تهدید و توبیخ کفار فرمود که أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار
۱۵ خود و از قرائن و سایر حجج عقلیه که منتج توحید اند كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ همچو کسیست که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده مر او را سُوءُ عَمَلِهِ
بدی کردار او از شرک و معاصی وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را ایراد ضمیر جمع بعد از ذکر افراد باعتبار جنسیت موصول
است و خلاصه کلام اینست که آیا پیغمبر و مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بدرجه یقین رسیده اند مانند دو طایفه مثل هم باشند و از امام
محمد باقر مرویست که آیه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا اهواءهم در شان منافقانست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهة اهل
ایمان بوطاعة و عبادة صفت بهشت میکند بر اینوجه که مَثَلُ الْجَنَّةِ صفت بهشت و قصه عجیبه آن الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ که وعده داده شده اند
پرهیزکاران بان از انچه نیست که بر تو میخوانیم او و در بعضی خبر آن کمن هو خالد است که بعد از این مذکور خواهد شد بتقدیر حذف مضاف
منه بما تلونا علیک که بان منزجم شده بر تقدیر کلام اینست که مثل الجنة کمثل من هو خالد یا امثل اهل الجنة کمثل جزاء من هو خالد یعنی صفت اهل
بهشت هم صفت انکسیست که او جاوید باشد در دوزخ یا مثل جزای انکسیست که او جاوید باشد در دوزخ یا مثل جزای انکسی که او همچنین باشد
در دوزخ و بنابر این تقریر بیان از حرف انکار بجهت زیادتی تصویر مکابره انکسیست که حکم بتسویه میکند میان مستمسک به بینه و میان تابع هوا
یعنی مستوی فریقین بمنزله انکسیست که اثبات تسویه نماید میان جنت که در او انهار جاریه باشد و میان ناری که اهل آن در آن مخلد باشند و شارب
حمیم و قوله فِيهَا أَنْهَارٌ جمله معترضه است از برای بیان انچه ممتاز میشود متمسک بان در آخرت از تابع هوای و بنابر اول کلام مستانفست
بجهة بیان مثل جنت و بر هر تقدیر معنی آنست که در بهشت است جویها مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و طعم و بوی آن از حالت اصلی
۱۷ و خلقی خود تغییر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغییر پذیر میشود وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویها از شیر که لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگردیده است مزه آن یعنی بجهة
زمان عذوبت او بقراضه و حموضت مبدل نگردد بر خلاف شیر دنیا وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ و جویها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ که لذیذ و
خوشگوار و با طراوت است مر آشامندگان را و از کراهت ریح و سکر و خمار و صداع مبرا و بانکه لذت در انهار با تانیث لذا است که بمعنی لذیذ
است یا مصدر بمعنی فاعل و ایراد آن بصورت مصدر بجهة مبالغه است یا آنکه بهشت محض لذتست و عین التذاذ که خالص و پاکیزه است از شایبه جمیع
کدورات و نار قبیل زید عدل باشد وَأَنْهَارٌ و دیگر در بهشت است جویها مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات
نحل و غیر آن یعنی و اصل خلقت از جمیع فضلات عاری است نه آنکه مراد آن باشد که او را با تش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا وَلَهُمْ فِيهَا
و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربه لذیذه طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوها که نفس ایشان آرزوی آن کند بلون صاف و بطعم لذیذ
و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مراد ازو اینست ما این شربه والمعه لذیذه پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی حق سبحانه جمیع ذنوب ایشان
را بپوشد و ایشان را بان معاتب نسازد و گویند که حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمان را از یاد ایشان ببرد تا ذکر آن موجب تنغص عیش
ایشان نشود بنابر این منعم بانواع نعم جنان كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسیست که او جاوید باشد فِي النَّارِ در آتش سوزان وَسُقُوا و چشانیده شوند
یعنی بخورد ایشان دهند بدل شربت بهشت مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره کند آن آب گرم از فرط حرارت أَمْعَاءَهُمْ رودهای
ایشانرا ایراد ضمیر جمع بعد از افراد بجهة جنسیت من موصول است چنانکه انفا سمت ذکر یافت در کشاف و غیره مذکور است که پیغمبر هرگاه خطبه
خواندی منافقان را عیب کردی بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمده بر طریق استهزاء از علما صحابه پرسیدندی که این مرد در این ساعت چه میگفت
۱۸ حق سبحانه آنحضرت را از حال ایشان اخبار فرمود که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق مَنْ يَسْتَمِعُ آنانند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ
بتو یعنی بانچه که تو در روز جمعه و غیر آن میخوانی حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزد یک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ مر انانرا که داده شده اند علم شریعت و فهم و فطانت یعنی مر کسانرا که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوه دانش
پیدا کرده اند و احکام شریعت را ورسیده از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو درداء و امثال ایشان و از ابن عباس منقولست که منهم از
انانکه از ایشان که منافقان میپرسیدند استهزاء که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا در اول اینوقتی که قریب است بما یعنی ما فهم نکردیم که در این وقت او
چه گفت و فایده آن او عیب با فهم علت ایراد ضمیر جمع در عقب افراد آن همانست که انفا گذشت اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده
که آنحضرت فرمود که ما هیشه نزدیک رسول می بودیم تا از وحی با اخبار می نمود و ما از اینک در گوش خود نگاه میداشتیم و چون از نزد آنحضرت
بیرون آمدیم منافقان بجهة استعلام بعدم اشتغال بوعی و استماع وحی میگفتند که ماذا قال آنفا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بجهة فرط
تقلید و عناد و اصرار و انکار طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شک نموده در قلوب ایشان

ایمان علامتی که علم بنفاق ایشان پیدا کرده تا برایشان لعنت کنند وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ هواهای و آرزوهای نفس خود
را و بجهة اتباع هواها و ن میکنند بکلام سید انبیاء وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند از اهل ایمان زَادَهُمْ زیاد میکرداند ایشان را
۱۹ خدا یا قول پیغمبر یا قرائت قرآن هُدًى بصیرت و یقین که مستلزم هدایت اند یا آنکه زیاده میکرداند استهزاء منافقان ایمان و علم ایشان را
وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشانرا پرهیزکاری یا توفیق میدهد ایشانرا در تقوی یا اسباب میسازد برای ایشان یا خبر بیان پرهیز نماید که
۲۰ از ترک رخصت و عمل بعزیمت فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس انتظار نمیکشند منافقان إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً که
بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد أَشْرَاطُهَا علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق
قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین که قرآنست و در روایت آمده که حضرت رسول اشاره بدو انگشت مبارک خود کرد و فرمود که من
و قیامت مانند این دو انگشتیم که متصل اند بهم و از کلبی منقولست که علامات قیامت کثرت مالست و تجارت و شهادت زور و قطع ارحام و کثرت لئام و بر
هر تقدیر بود ان بوقت ایمان آوردن و اطاعت کردن فایده با ایشان نرساند فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت
بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه و انابه نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و اتعاظ بایشان فایده نرساند بجهة انقطاع تکلیف
۲۱ در آن زمان پس چگونه ایشان را در آن ساعت فوز و نجات باشد و چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد فَاعْلَمْ پس بدان یعنی
ثابت قدم باش بر علم خود أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ بانکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر
آورده اند که چون علما گویند که اعلم مراد بان ذکر خواهد بود یعنی یاد کن انچه دانسته و مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت پناه
فرمود که من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و هر که بمیرد و عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود بعضی
گفته اند که فاعلم متعلق است بقوله اذا جاءتهم الساعة یعنی چون قیامت قائم شود هیچ ملک و حکم نباشد نزد او خدا مگر خدای متصف بصفت وحدت
است و صفات جلال و بعضی بر آنند که این کلام خطاب است بهر آنحضرت و مراد آنست که بدان ای محمد که زنده که هر کرشمه میبینی بود خدا نیست که
بصفت وحدت متفرد است و نیز بر خی دیگر آنست که رسول بجهة اذیت قوم تنگدل بود حق سبحانه او را فرمود که ای محمد بدانکه هیچکس نیست که کاشف غم
و ازیت و دافع هم و محنت باشد مگر خدائی که متصف بصفت وحدت است وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن لِذَنْبِكَ برای گناه خود با وجود کمال عصمت
تو تا آن سبب هضم نفس تو باشد و باعث تاسی امت تو و در تبیان آورده که استغفر در این مقام بمعنی استعصم است پس مراد آنست که طلب
عصمت کن تا خدا تو را از گناهان نگاه دارد یا آنکه مراد با استغفار انقطاع پیغمبر باشد از ماسوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه
متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نما و باعمال منقطع بر تلافی و تدارک ما فات اقدام فرمای وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و استغفار
نمای برای مردان مؤمن و زنان مومنه تا حق سبحانه از سر خطایای ایشان درگذرد و باب مغفرت نامه سیاه اعمال ایشان را مغسول نماید این اکرام
امت از خدای در شان این امت عالی همت چه حضرت منان سید عالمیان را با استغفار گناهان ایشان امر فرموده و از بعضی علما منقول است
که حق تعالی پیغمبر خود را امر با استغفار امت کرده و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده باشد و حق سبحانه آنکریم است
که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب نمای و چون بطلبد با و عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش متحقق است و در بعضی
تفاسیر مذکور است که روی خطاب با پیغمبر است و مراد جمیع مکلفانند و فایده خطاب آنست که پیغمبر افتدای امت است با آنحضرت پس معنی آنست که ای امت مرحومه
بوسیله دلایل عقلیه عالم شوید بوحدت و استغفار نمائید از برای خود و از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و اینکه از حذیفه یمانی نقل کرده اند که گفت
من نجابت تیز زبان بودم صورت حال با آنحضرت رسالت نقل کردم و گفتم میترسم که زبان من مرا بدوزخ برد حضرت فرمود که فاین انت من الاستغفار
انی لاستغفر الله فی یوم مائة مرة یعنی چرا از استغفار دور افتاده من در هر روزی صد بار استغفار میکنم و این محمولست بر وجهی که مذکور شد و از
ابن قبیل است اینکه از امام ناطق جعفر صادق علیه سلام الله منقولست که پیغمبر از هیچ مجلسی بر نمیخواست مگر که بیست و پنج بار استغفار میفرمود و در
یا مثال مستغفار با استغفار و انابت میفرمود با ینوجه که استغفر الله ربی و اتوب الیه و مرویست از حضرت سید انبیا علیه افضل التحیة و الثنا که الاستغفار
و قول لا اله الا الله خیر العبادة لانه قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات استغفار کردن و ذکر کلمه
طیبه لا اله الا الله بهترین عبادتست زیرا که حق سبحانه هر دو را در یک موضع جمع نموده و در این آیه شریفه امر بان فرموده و سکونی
از امام جعفر صادق نقل نموده که حضرت رسالت پناه فرموده که خیر الدعا الاستغفار و نیز آنحضرت از حضرت رسالت روایت نموده که ان للقلوب
صدأ کصدأ النحاس فاجلوها بالاستغفار دلها را زنگیست مانند زنگ مس پس ازو اجلا دهید با استغفار و نیز فرموده که من اکثر الاستغفار جعل
الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و رزقه من حیث لا یحتسب هر که بسیار استغفار کند حق سبحانه او را از هر غم فرج دهد و از تنگنای و تنگدلی او را گشایش
و بخوشحالی بدل کند و روزی ما او رساند از جائی که اصلا گمان آن نداشته باشد و نیز از امام جعفر صادق مرویست که اذا اکثر العبد من الاستغفار
رفعت صحیفته و هی تتلألأ هرگاه که بنده استغفار بسیار کند فرشتگان نامه اعمال او را باسمان برند در حالتی که نور دهنده و درخشنده باشد و از امام علی بن موسی
الرضا صلواة الله علیهما منقولست که مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة یحرک فیتناثر استغفار مانند برگیست بر درختی که محرک شود و برگ آن
ریزان گردد یعنی هرگاه بنده مؤمن با استغفار اشتغال نماید گناهان از او ریزان شود مانند برگ از درختی که در حین جنبانیدن آن ریخته شود
و بدانکه استغفاری که مکفر سیئات و منتج مغفرت فرع ندامت بر خطیئات ماضی و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و از اینجاست که امام
رضا علیه التحیة و الثناء فرمود که المستغفر من الذنب و هو یفعله کالمستهزئ بربه یعنی کسی که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال آن گناه همچو کسی
که بر او بد کار خود استهزاء کند و بعد از امر باستغفار تحریص میکند کسانی را بر طاعت و ترک معصیت بر اینوجه که وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای

بیاید متقلبکم جای اضطراب و گردیدن شمارا در دنیا بسبب معایش و مساجد و مثویکم و جای قرار شمارا در عقبی از بهشت و دوزخ پس از خدای که عالمست
با حوال دنیوی و مرجع اخروی شما بپرهیزید و از گناهان گذشته استغفار نموده از برای شما خود معد و مهیا باشید از عکرمه منقولست که معنی این آیت
که خدای میداند که منقلب شمارا در اصلاب آبا و ارحام امهات و مثوای شمارا در قبور و نزد بعضی دیگر معنی آنست که خدای عالمست بمنقلب شما در روز
مضجع شما در شب و مای تقدیر مراد آنست که خدای بر احوال شما عالمست و هیچ چیزی از آن بر او پوشیده نیست پس سزاوار آنست که از او بپرهیزید و
٢٢ استغفار و استغفار نمائید انکه اظهار شوق و تمنای میکنند بر جهاد و بیان نکاره و کراهت اهل نفاق بر آن و میکوید که **و یقول الذین آمنوا**
و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی حرص بر جهاد که **لولا نزلت سورة** چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و
اهل عناد **فاذا انزلت** پس چون فرو فرستاده شود **سورة محکمة** سوره از قران که محکم و مبین باشد و متشابه و مأول نباشد یعنی صریحا
دلالت کند بر جهاد و اصلا محتمل غیر آن نباشد و بعضی گویند محکمت آن باعتبار عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ
بر مضمون آن کشیده نشود **و ذکر فیها القتال** و یاد کرده شود در آن امر بمقاتله و مجاهده **رأیت الذین** ببینی تو آنانکه **فی قلوبهم** در دلهای
ایشان است **مرض** بیماری شک و نفاق و ناپسندی در کار دین **ینظرون الیک** مینگرند بسوی تو **نظر المغشی علیه** مانند نگاه کردن کسی
که فرو آمده باشد بر او بیهوشی **من الموت** از غم و اندوه مرگ یعنی بجهت جبانت و مخافت پریشان و غمگین شوند و مبهوت و متحیر گردند همچو نظر کردن
کسی که در سکرات موت و غرغرهٔ فوت گرفتار باشد قتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سختتر از این نبود که مامور شدند بجهاد **فاولی لهم** پس عذاب و
عقاب مر ایشانرا است و این بر وزن افعل است مشتق از ولی بمعنی قرب یا افعل مشتق از ول بمعنی مکاره و عقوبات از قرب باشد با ایشان یا مآل کار ایشان
راجع است با آن و میتواند بود که اولی بمعنی احری باشد و بنابراین قوله **طاعة و قول معروف** خبر آن باشد یعنی سزاوار تر است مر ایشان
را فرمان برداری در امر جهاد و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا از اظهار جزع و کراهت و قول ماذا قال آنفا و بنابر تفسیر اول اولی لهم مبتدا و خبر
است طاعة و قول معروف کلام مستأنف بر حذف مبتدا یعنی کار ما که در خور ایشانست فرمان برداریست و سخن نیکو نه اظهار کراهت و
جبانت و یا بر حذف خبر یعنی طاعت و قول معروف بهتر است مر ایشانرا از جزع کردن نزد نزول آیه جهاد و بعضی گفته اند که تقدیر کلام اینست که قول
ما طاعة و قول معروف یعنی بگویند که کار ما فرمانبرداریست و سخن نیکو که دلالت بر رضا کند و گویند که این کلام حکایتیست از مقول قول
٢٣ ایشان و تقدیر اینکه انهم یقولون امرنا طاعة یعنی منافقان میگویند که کار ما اطاعت است و قول معروف و مؤید قول اخیر است اینکه **فاذا عزم الامر**
چون جزم شد امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مآل کار ان بجائی رسید که ارباب عزم جزم کنند **فلو صدقوا الله** پس اینهنگام اگر راست گفتندی
با خدا انچه اظهار آن میکردند از امتثال امر الهی در باب جهاد و اظهار شوق بر قتال **لکان** هر آینه بودی **خیرا لهم** بهتر مر ایشانرا در دین و دنیا از
نفاق ایشان اسناد عزم بامر بر سبیل مجاز است و جواب اذا محذوف و اقامت لکان خیرا لهم در مقام آن و تقدیر اینکه فاذا عزم الاصحاب الامر نکلوا
و کذبوا فیما وعدوا یعنی چون عازم شدند کسانیکه مامور بودند بامر قتال از اهل ایمان منافقان از قول خود برگشتند و وعده که میدادند در اقدام بجهاد
٢٤ شکستند و باز نشستند و در خوابهای خود نشستند پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که **فهل عسیتم** پس آیا متوقع است از شما ای اهل نفاق **ان**
تولیتم که اگر متولی امور مردم شوید و حاکم ایشان گردید **ان تفسدوا** آنکه افساد کنید و تباهی جوئید **فی الارض** در زمین بسبب اخذ
رشوت و سفک دماء و غیر آن **و تقطعوا ارحامکم** و ببرید از خویشان استفهام از برای تقریر است یعنی البته از شما آید که چون منصب امارت
و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظم و کثرت جاه و مال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمائید هم چنانکه در زمان جاهلیت میکردند نزد
بعضی معنی آنست که از شما غریب بعید نیست اگر از دین اسلام برگردید طریقه زمان جاهلیت را پیش گیرید که آن افساد است و ریختن خون ناحق و قطع
رحم و غارت اهل اسلام و بدانکه چون علم حق سبحانه باحوال ماضی و مستقبل جمیع بندگان ثابت و نوعاست پس مراد از این کلام آنست که منافقان
بجهت ضعف اسلام و رخاوت عقد ایمان و حرص ایشان بر حیازت حطام این جهان بر وجهی اند که اگر کسی معرفت بر حال ایشان پیدا کند از ایشان
٢٥ توقع این نوع افعال داشته باشد و با این کلام ایشانرا مخاطب ساخت و از **اولئک** ذکر ره مفسدون یاد فرمود **الذین لعنهم الله** آنانند که رانده است و دور
کرده ایشانرا خدا از رحمت خود **فاصمهم** پس کر گردانید ایشانرا **و اعمی ابصارهم** و کور ساخت دیدهای ایشانرا از روی تخلیه و خذلان یعنی ایشانرا
بجهت فرط عناد و انکار بحال خود واگذاشت و نظر الطاف از ایشان باز گرفته و ایشان بسبب آن از استماع کلام حق اعراض نمودند و دیدن طریق هدی
را از نظر اعتبار انداختند پس نه سخن صواب را اصغا نمایند و نه راه حق را بنظر نگاه دارند و بعضی گویند معنی آنست که خدای ایشانرا در لحوق راه
هدایت نخواهد نمود و بمنزله کسی خواهند بود که در دنیا کر و کور بوده باشند و اصلا آواز را نتوانند شنید و ذکر صم بر سبیل اطلاق و ذکر
عمی بطریق تقیید بجهت آنست که اطلاق صم بر غیر اذن نمیکنند بخلاف عمی که اطلاق آن بر بصر و قلب هر دو مستعملند از تحیر طریق ضلالت و غوایت ایشان بر
٢٦ سبیل تاکید و مبالغه **افلا یتدبرون القرآن** آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر او بسمع قبول اصغا نمیکنند و بدیده اعتبار
نظر نمینمایند تا بطریق هدایت معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت و افتادن بر هاویه دلالت بر بطلان قول کسیکه تجویز تفسیر آیات ظاهر نمیکند مگر
بحدیث پیغمبر ص **ام علی قلوب** بلکه آنست که ایشان در احکام قرآن تدبر نمینمایند بلکه بر دلهای ایشانست **اقفالها** قفلهای آن که ختم و طبع است و بسبب
این ذکر و موعظت با ایشان نمیرسد تا متذکر و متعظ شوند و در راه هدایت ایشان فتح الباب حاصل شود و ابواب فوز و نجات بر ایشان کشوده گردد
و معنی طبع و ختم در سوره البقره مفصلا گذشته شد و تنکیر قلوب یا بجهت آنست که مراد قلوب بعضی از ایشان است و یا انکه مراد قلوب ایشان
است و هر که مثل ایشان باشد و یا بجهت اشعار بانکه قلوب ایشان بواسطه ابهام امر آن در قساوت و فرط جهالت و نکارت بر وجهی رسیده که گویا مبهم
و منکور است و اضافت اقفال بان بجهت دلالت بر انکه اقفالی که مناسب قلوبست و مختص بان بجانس اقفال معهود نیست چه مراد بان اقفال کفر

است که منقفل است و اصلا راه انفتاح ندارد و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت رسالت ص در تورات خوانده بودند و صحت
نبوت آنحضرت دانسته و قبل از بعثت صفت آنحضرت بیان میکردند و از ظهور او خبر میدادند چون آنحضرت مبعوث گشت و بمدینه تشریف آورد ایشان
از وی برگشتند و منکر صفات او شدند حق سبحانه فرمود که **ان الذین ارتدوا** بدرستیکه آنانکه برگشتند **علی ادبارهم** بر پشتهای خود یعنی
٢٧ کافر شدند و از صفات و نعوت پیغمبر که در تورات بود از اخبار میشنودند تغییر کردند **من بعد ما تبین** از پس آنکه روشن شده بود **لهم الهدی**
مر ایشانرا هدایت از نبوت آنحضرت که آن صفات اوست و دلایل واضحه و معجزات لایحه که دلالت صریح دارند بر نبوت او **الشیطان** دیو سرکش **سول**
لهم بیاراست برای ایشان و در نظر ایشان نیکو نمایان کرد این طریق انکار و عناد و حظ ایشان را و یا ایشانرا اسبول و امید باطل راه نمونی کرد و
املی لهم و دراز کرد امید امل ایشان را و یا در وهم ایشان انداخت طول عمر را یا امید و آرزوی باطل از انواع مکاره یا خدا مهلت داد ایشانرا
و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزودند و از ابن عباس و سدی و ضحاک منقولست که این در شان منافقان است که در اول اظهار
اسلام کردند و در اخر اظهار کفر نمودند و طریق ارتداد اختیار کردند و این دلالت میکند بر انکه گاه باشد که مؤمن
کافر شود با وجود اتصاف او بصفت ایمان زیرا که مراد کسانی باشند که در باطن خود از ایمان رجوع کنند بعد از انکه اظهار ایمان
کرده باشند و حجت صحت ایمان نزد ایشان قائم شده **ذلک** این تسویل و امهال **بانهم** بسبب آنست که یهودان یا منافقان **قالوا**
٢٨ **للذین کرهوا** گفتند مر انان که کراهت داشتند **ما نزل الله** آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام قرآن از اسلام یعنی یهودان
با اهل کفر گفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هم بنو امیه کرهوا ولایة علی ع ایشان بنو امیه
بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شان ولایت امیر المؤمنین ع نازل میشد و بر هر تقدیر آنکه ایشان به پنهانی بایکدیگر میگفتند که **سنطیعکم**
زود باشد که فرمان بریم شمارا **فی بعض الامر** در برخی از کارها که آن مدد کاری ما است شمارا در محاربه با پیغمبر و بر تضافر بر عداوه او یا در معاونه
بر عداوه و محاربه اهل البیت **والله یعلم** و خدا میداند **اسرارهم** پنهانیهای ایشانرا از اسرار ایشان افشا و اظهار میکند و مخذول و منکوب میسازد **فکیف**
٢٩ پس چگونه باشد احوال ایشان یا چه حیله داشته باشند **اذا توفتهم الملائکة** در وقتی که متوفی سازند ایشانرا فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان
کنند **یضربون وجوههم** میزنند بر رویهای ایشان مقامع آتشین بجهت انکار حق کرده باشند **وادبارهم** و بر پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل
حق کرده اند و از ابن عباس منقولست که هیچ کس بر معصیتی نمیرد مگر ملائکه مقامع را بر روی و پشت ایشان زنند پس سبب ضرب با ایشان میکند بر
این وجه که **ذلک** این قبض ارواح ایشان بدین صفت **بانهم** بسبب آنست که ایشان **اتبعوا ما اسخط الله** پیروی کردند مر آنچه بخشم آورد خدای را یعنی
٣٠ او را بر خشم آورد بعضی وجه غضب و عقوبت او چون کتمان نعوت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان **و کرهوا** و بسبب آنکه کراهت داشتند
و نخواستند **رضوانه** آنچه را خوشنودی حق است بدان یعنی عملی را که سبب خشنودی باشد چون اظهار صفات حضرت رسالت و اقرار کردن بدو و فرمانبرداری
او یا محبت اهل البیت **فاحبط** پس باطل کرد خدای **اعمالهم** عملهای ایشانرا از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن
فرع ایمان است و آن از ایشان مسلوب است **ام حسب الذین** بلکه آیا پنداشتند آنانکه نزد ایشان است که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنانکه **فی قلوبهم**
٣١ در دلهای ایشانست **مرض** نفاق و ایمان **ان لن یخرج الله** هرگز بیرون نیارد یعنی ظاهر نگرداند خدای **اضغانهم** کینهای ایشانرا که نسبت
٣٢ به پیغمبر و اهل ایمان دارند و اسرار ایشان مطلع نگرداند **ولو نشاء** و اگر خواهیم **لارینا کهم** هر آینه بنمائیم ترا ایشانرا یعنی علامات و نشانها بدانکه
ایشان **فلعرفتهم** پس هر آینه بشناسی ایشانرا **بسیماهم** بعلامتی که از ایشان مرئی شود **ولتعرفنهم** و البته بشناسی ایشانرا **فی لحن القول** در
گردانیدن سخن از صواب که آن تعریض است و توریه و ابو سعید خدری گفته که لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب خطاب کفار که مظهر نفاق
منافقان است اظهار بغض و عداوت ایشان است نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع و نیز از او منقولست که کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ص ببغضهم
علی بن ابی طالب منافقان را میشناختیم بدشمنی کردن ایشان بعلی بن ابی طالب و مثل این روایت از جابر بن عبد الله انصاری مرویست و از عباده بن صامت
روایتست که کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا رأینا احدهم لا یحب علی بن ابی طالب علمنا انه لغیر رشده ما اولاد خود را بدوستی علی ابن ابی
طالب میآزمودیم پس هر که از ایشان دوستی نمیکرد با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست یعنی حلال زاده نیست و مصدق قول مذکور است اینکه
حضرت رسالت ص فرموده است که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی یا علی دوست ندارد ترا الا مؤمن پرهیزگار و دشمنی نکند ترا
مگر منافق بدبخت و از بعضی مفسران مرویست که مراد بلحن قول الجحود است و که منافقان بان سخن گفتند و اهل ایمان ایشانرا بان شناختند
و از انس روایتست که بعد از نزول این آیه کسی از منافقان مخفی نبود و خواب دیده بود که بر پیشانی هر یکی نوشته بود که هذا منافق
و این بجهت بسیار بلاهت ایشان و رسوا شدند و نیز در کشاف از انس نقل میکند که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود الا که پیغمبر او را بسیما و لحن قول شناخت
٣٣ **والله یعلم اعمالکم** و خدا میداند کردارهای ظاهر و باطن شما را و هر را بر وفق آن جزا دهد **و لنبلونکم** و هر آینه می آزماییم یعنی
معامله آزمایندگان میکنیم با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه **حتی نعلم المجاهدین منکم** تا بدانیم جهاد کنندگان را از شما **والصابرین**
و صبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدان و صابران را از غیر ایشان یا آنکه تا علم ما متعلق گردد بجهاد و صبر شما که از قوه بفعل
آمده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابن فعال را بنون میخوانند که صیغه متکلم است یعنی و می آزمائیم ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران را و بیازمائیم خبرهای ایشان را [illegible]

[illegible] اللهم لا تبتلنا فانک ان بلوتنا فضحتنا وهتکت استارنا وعذبتنا

٣٢ [illegible] عذاب [illegible] اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا

[illegible] وَصَدُّوا [illegible] عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ [illegible] وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت

[illegible] مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی [illegible]

[illegible] لَنْ یَضُرُّوا

[illegible] شَیْئًا [illegible] وَسَیُحْبِطُ اَعْمَالَهُمْ [illegible]

٣٣ [illegible] یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ [illegible] وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ [illegible] وَلَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَکُمْ [illegible]

٣۴ [illegible] اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا [illegible] سَبِیلِ اللّٰهِ [illegible] ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ کُفَّارٌ [illegible]

[illegible]

٣۵ [illegible] فَلَا تَهِنُوا [illegible] وَتَدْعُوا اِلَی السَّلْمِ [illegible] وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ [illegible] وَاللّٰهُ مَعَکُمْ [illegible] وَلَنْ یَتِرَکُمْ اَعْمَالَکُمْ [illegible]

٣۶ [illegible] اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا [illegible] وَاِنْ تُؤْمِنُوا [illegible] یُؤْتِکُمْ اُجُورَکُمْ [illegible] وَلَا یَسْئَلْکُمْ اَمْوَالَکُمْ [illegible]

٣٧ [illegible] اِنْ یَسْئَلْکُمُوهَا فَیُحْفِکُمْ تَبْخَلُوا وَیُخْرِجْ اَضْغَانَکُمْ [illegible]

٣٨ [illegible] هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ [illegible] لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ [illegible] فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَمَنْ یَبْخَلْ فَاِنَّمَا یَبْخَلُ [illegible]

[illegible] مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة [illegible]

[illegible] وَاِنْ تَتَوَلَّوْا [illegible] یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ [illegible] ثُمَّ لَا یَکُونُوا اَمْثَالَکُمْ [illegible]

[illegible] سلمان فارسی [illegible]

کرده اینمر راست و قوم او یعنی از ان فرمود که والله الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس یعنی بخدائی که نفس من بید قدرت اوست که کویا تعرض ایمان از دنیا مرتفع کردد تا انکه او بخبر ستوده بر باشد هراینه جماعتی از فارس دست بر ان زنند و او را ادراک کنند و ابو بصیر از امام محمد باقر نقل کرده که انحضرت فرمود که ان تتولوا یا معشر العرب یستبدل قوما غیرکم یعنی الموالی اکر اعراض نمائید ای کروه عرب از ایمان اوردن استبدال کند حق کروهی را که غیر شما باشند یعنی محبان و یکجهتان اهل البیت و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که والله قد ابدل بهم خیرا منهم الموالی یعنی سوکند که بدل کرد با ایشان بهتر از ایشان که موالی و شیعیان اهل بیت اند

سورة الفتح مدنیة و بیست و نه آیات است باجماع جمیع علما و در فضیلت است در فضل قرائة آن ابی بن کعب از حضرت رسول نقل کرده که هر که این سوره را قرائت نماید هم چنانست که با محمد در روز فتح مکه حاضر بوده باشد و در روایت دیکر آمده که هم چنانست که با اصحاب محمد در مبایعت متابعت نموده و بخاری در صحیح خود از عمر روایت کرده که ما در سفری همراه رسول بودیم فرمود که دیشب سوره بمن نازل کشته که دوست تر است نزد من از دنیا و انچه در اوست بعد از ان این سوره را تلاوت نمود و قتاده از انس روایت میکند که چون ما بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم و بجهت آن بسیار غمکین بودیم و هنالک شدیم حق سبحانه این سوره را انزال نمود حضرت رسول فرمود که سوره بمن نازل کشته که دوست تر است نزد من از هر چه در دنیا است و از عبد الله مسعود مرویست که چون رسول الله صلی الله علیه وآله از حدیبیه مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقه آنحضرت کران شد و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم اثر فرح و سرور در جبین مبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سوره بمن نازل شده که بهتر از همه دنیا است و عبد الله بن بکیر از پدر خود نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که حصنوا اموالکم ونسائکم وما ملکت ایمانکم من التلف بقرائة انا فتحنا لک فتحا مبینا مال و زنان و انچه دارید در حصن شما است بحصانت کیرید بقرائة سورة الفتح و بدانید که هر که بر قرائة این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی که همه اهل عرصات بشنوند که ای بنده تو از جمله خواص منی پس بفرشتکان ندا کند که او را به بندکان خالص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیمش ساکن کردانید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح بهر سعید مرغوب و انچه محتاج الیه او و شما اهل ایمانست از امور دینیه و دنیویه نوعی از غنای مطلق حضرت عزت است و سلطنت قاهره او بر کافه بریه از اینجهت بعد از آیه والله الغنی وانتم الفقراء آیه انزال این سوره فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِینًا بدرستیکه ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا و علما را در این فتح اقوال بسیار است انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر بر انند که این فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح مکه کرده ایم از برای تو فتحی اشکار و پیدا و مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه را از برای تو خواهیم کشود و تعبیر آن بماضی بجهت تحقق وقوع است و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود چنانچه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف مکه معظمه رفت و بافعال عمره اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این خواب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت پناه بتهیه اسباب سفر اشتغال نموده در روز دوشنبه غره ذی قعده همین سال از مدینه بیرون رفت بعمره احرام کرفت و بجهت هدی هفتاد شتر همراه خود برد و اکثر صحابه با آنحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش کرفتند و چون خبر توجه آنسرور بمشرکان مکه رسید بمنع آنحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمده مسلح جمع شدند و لشکر بسیار شدند و حضرت رسول بر این حال مطلع کشته بحدیبیه نزول اجلال فرمود و از طرف مشرکان عروة بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد آنحضرت آمدند تا منشاء آمد آنحضرت را دانسته اعلام نمایند حضرت فرمود که داعیه حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نماید و صورت حال را با قریش القا کردند و قریش بر حمیت جاهلیت مصر کشته راضی نشدند که آنحضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند و سید عالم عثمان را با جماعتی فرستاد تا قریش را راضی کرداند ایشان او را محبوس کردانیدند و آوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بدین سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه تفصیل آن عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و کفار از استماع خبر بیعت خائف کشته سهیل بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و باملاء حضرت رسالت پناه صلحنامه نوشتند بر این وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان قریش حرب نباشد و سرا و جهرا با یکدیکر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره بکذارند و اکثر اصحاب از این صلح محزون شدند و آنحضرت در همان موضع بفرمود تا سر مبارک او را تراشیدند و بعضی شعر او را قربان کردند و بعضی دیکر [illegible] اراده بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر مساکین و فقرای آنجا قسمت نمایند و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا نموده بحلق و تقصیر مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند و آنحضرت بیست روز در حدیبیه مکث نموده در مراجعت این سوره فرود آمد و از اینجا است که بعضی آیه را بر این وجه تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح نیز باشد و بر آن سبب فتح مکه کشت و اهل اسلام که در این مدت دین خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهده نمودند و قرآن بر ایشان خواندند و تا قریب سه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام مشرف شدند و بیمامن این بیعة الرضوان واقع شد و در ان چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت رسالت چندکس از اهل اسلام را از نخل خیبر اطعمه داد و اهل روم بر فارس غالب کشتند چه آن مصدق قول او سبحانه بود که سیغلبون فی بضع سنین و از جابر روایت کرده اند که ما کنا نعلم فتح مکة الا یوم الحدیبیة یعنی ما فتح مکه را عالم نشدیم مکر در روز حدیبیه چه آن مبدء فتح مکه بود و تسمیه صلح بفتح از باب تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه [illegible] نقل کرده اند که تسمیه صلح بفتح بجهت آنست که معنی فتح کشودن ابواب منغلقه است و چون صلح حدیبیه میان اهل اسلام مسدود و منغلق بود تا انکه حق سبحانه آنرا [illegible] از اینجهت بدین اسم مسمی شد و براء بن عازب کفته این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شما آن فتح را از حدیبیه میکیرید چه صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و در آن روز ما چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم و در آن نواحی هیچ آب نبود مکر در چاه حدیبیه و ما از غایت [illegible] همه آن آب را کشیدیم چنانچه یک قطره آب در آن باقی نماند پس شکایت عطش و فقدان آب بعرض حضرت سید کاینات رسانیدیم آنحضرت ظرفی را طلبید و وضو ساختند و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آن چاه ریخت الحال بفرمان حضرت ذو الجلال از آن چاه بفوران آمده [illegible]

تا آنکه مردمان بکفايت آن آب سيراب شدند و بخوردند و روايت است که محمد بن اسحق بن يسار از زهري روايت کند و او از عروة بن زبير و عروه از مسور
ابن مخرمه که رسول صلعم چون بحديبيه رسيد با اصحاب گفت فرو آئيد گفتند يا رسول الله در اينجا آب نيست رسول تيري از جعبه خود بيرون آورد و بيکي از
اصحاب داد و فرمود که در يکي از چاههاي اين منزل در آنجا فرو بر چون تير را فرو برد چندان آب از آنجا جوشيد که مردماني که در آنجا بودند بر آب دست
بر يافتند و سالم بن ابي الجعد گويد که از جابر پرسيدم که شما چند کس بوديد که با پيغمبر در حديبيه فرود آمده بوديد گفت قريب هزار و پانصد کس
بوديم و در آنجا تشنگي ما غالب شد آنحضرت ظرفي از الطبيب دست مبارک خود را در ميان آن آب نهاد از ميان انگشتان او بيرون مي آمد و ما مي خورديم
تا آنکه همه سيراب شديم و ظرفهم چنان پر آب بود چنانچه بديم که اگر صد هزار کس مي بوديم همه سيراب مي شديم و هنوز از آن باقي مي ماند و باقي تفصيل
وقايع حديبيه و شروط صلح عنقريب مذکور خواهد شد و بعضي معني اين را اين حمل کرده اند که ما حکم کرديم از براي تو که سال آينده در مکه معظمه
داخل شوي و نزد بعضي ديگر مراد از اين فتح ظفر و نصرت آنحضرت است بر جميع اعداء بحجج باهره و معجزات ظاهره و اعلاء کلمه اسلام و از غوث مرويست که از اين
فتح فتح خيبر است و مجمع بن جاريه انصاري که يکي از قراء بود و قرآن نزد رسول ميخواند روايت کرده که ما در حديبيه با حضرت رسالت پناه همراه بوديم و چون
از آن موضع مراجعت نموديم مردمان در راه ميشتافتند و بعضي با بعض مي گفتند که شما را چه ميشود ديگري گفت بر رسول وحي
نازل شده من نيز شتافتم و نزديک کراع الغميم برسول رسيدم چون همه مردمان نزد او جمع شدند اين آيه را تلاوت فرمود انا فتحنا لك فتحا
مبينا يکي از اصحاب گفت يا رسول الله انه فتح هو اما فتح است اين فرمود آري بحق خدائي که نفس من بيد قدرت اوست که فتح است پس در آن چند روز فتح
خيبر کرد و غنيمت آن را بر اصحاب قسمت فرمود و از شعبي مرويست که بعد از نزول اين آيات عظيمه و علامات عزيز بفعل آمد يکي صلح حديبيه دوم بيرون
آمدن آب از چاه حديبيه بر وجهي که مذکور شد سوم فتح مکه چهارم فتح خيبر پنجم ظفر اهل روم بفارس و اهل کتاب بمشرکان ششم وعده مغفرت که ليغفر 2
لك الله و اين علة فتح است باعتبار مسببيت آن از جهاد با کفار و ازاله شرک و اعلاء کلمه اسلام و تکميل نفوس ناقصه و تخليص ضعفا از دست ظلمه
يعني فتح از جهت تفرع آن بر سعي تو که مستلزم دفع شرک است و ترفيع اسلام سبب آن شد که بيامرزد خداي از براي تو ما تقدم آنچه گذشته
است پيش از وحي من ذنبك از گناه تو که ترک مندوب ها يا گناه امت تو که مند و بست وما تأخر و آنچه پس از آن واقع شده يعني حق تعالى بيامرزد جهاد که سبب فتح است
بيامرزد و هر که ديد از مندوب بالي که ترک آن نموده پيش از وحي و بعد از آن يا از گناهان متقدم که از امت تو صادر شده خواهد شد و بدانکه اهل خلاف
و اينجا بعضي مغفرت ذنوب متقدم و متأخر حضرت رسالت را قوالد بنا است يکي آنکه بيامرزد خداي تعالى آنکه قبل از زمان بعثت و بعد از آن از تو صادر
يا گفته مقدم آنکه حق تعالى در گذرد از معاصي تو که پيش از زمان فتح و بعد از آن واقع شده سيم آنکه مغفور سازد گناهان ترا که از اول عمر تا اين زمان از تو واقع
گشته و آنچه بعد از اين از تو صادر شود تا انقضاء اجل چهارم آنکه در گذرد از ذنوب مادر و پدر تو که آدم و حواست ببرکت و ميمنت تو و بيامرزد
گناهاني که از امت تو واقع مي شود تا زمان قيامت بوسيله دعا و شفاعت تو پنجم آنکه آمرزيده سازد صغاير ترا که از روي خبط و نسيان از تو صادر شده
و خواهد شد و چون براهين واضحه و حجج باهره دالست بر عصمت انبيا از ذنوب صغيره و کبيره از اول عمر تا آخر پس همه اين اقوال مذکوره باطل و
فاسد باشد و غير مطابق واقع و نيز مبطل قول اخير است آنکه نزد اهل سنت معاقبه بر صغيره مستلزم ظلم نيست از او سبحانه پس عقاب بر صغاير مرتب
نشود و ذکر غفران بر سبيل تفضل و امتنان بي معني باشد و آنچه موافق مذهب اهل حق است چند وجه است يکي آنکه خداي بيامرزد آنچه پيش از
اين زمان واقع شده از ذنب امت تو و آنچه بعد از اين واقع شود تا قيامت و بنا بر اين اضافه ذنب بآنحضرت بجهت شدة انتساب و ارتباط امت است با او و مؤيد
اين وجه است آنچه مرويست از مفضل بن عمر که معني اين آيه را از امام ناطق جعفر صادق عم پرسيدند فرمود که والله ما کان له ذنب و لکن الله سبحانه ضمن له ان يغفر
ذنوب شيعة علي ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر بخدا سوگند که رسول را هيچ گناه نبود و هرگز از او گناهي صادر نشد و ليکن خداي تعالى ضامن شد از براي او که بيامرزد
گناهان شيعه علي بن ابي طالب را آنچه متقدم و آنچه متأخر واقع شده و نيز عمر بن يزيد روايت کرده که معني اين آيه را از ابي عبد الله عم پرسيدم فرمود که ما کان
له ذنب و لا هم بذنب و لکن الله حمله ذنوب شيعته ثم غفرها له از رسول هيچ گناه صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لکن خداي تعالى ذنوب شيعه علي را
بر او تحميل کرد و بعد از آن همه را بيامرزيد از براي خاطر وي وجه دوم قول علم الهدى است که در تنزيه الانبيا ايراد نموده و محصول آنست که ذنب
مصدر است و اضافه مصدر بفاعل و مفعول هر دو جائز است و در اين مقام اضافه آن بمفعول است و معني آنکه خداي بپوشاند ذنب اهل مکه را که
نسبت بتو بجاي آوردند از اخراج تو از بلد خود و ايذاي او و از او و بناسيک تو و بعد از اخراج از دخول منع کردن و قصد ساختن تو از زيارت کعبه معظمه
و بنا بر اين تاويل مغفرت بمعني ازاله است حکم نسخ احکام و نذاير دشمنان او بر او و ماحصل معني آنکه صلح حديبيه و فتح مکه بجهت آنست که باز پوشاند خداي
و زايل گرداند از براي تو افعال مشرکين و اعمال قبيحه اهل مکه که نسبت بتو ظاهر مي ساختند از اخراج و صد و منع و ايذا و اذا و انواع مکايد لهذا
مغفرت را جزاي جهاد و علت فتح گردانيده و اگر چنانچه مراد مغفرت ذنوب باشد ارتباط ان بفتح غير معقول باشد زيرا که مغفرت ذنوب تعلقي بفتح
ندارد پس چگونه علت فتح باشد و از اينجا معلوم شد که مراد بمتقدم و متأخر ذنوب افعال قبيح اهل مکه است که پيش از فتح و بعد از آن نسبت بآنحضرت
و ساير اهل اسلام بجاي آورده اند و مراد بمغفرت ازاله آن افعال و نذاير آنها وجه سيم آنست که مراد بذنب ترک مندوبست چنانچه بعضي مفسرين
و اين وجه حسن است زيرا که دلايل ظاهره و براهين قاطعه دالند بر آنکه آنحضرت در هيچ يک از اوامر و نواهي واجبه مخالفت ننموده پس اطلاق ذنب
بر او نسبت بترک اولي باشد بجهت علو قدر و رفعت شان او جايز است که افعال مباحه غير نسبت باو مسمي بذنب باشد وجه چهارم آنکه اين قول جاري
مجراي تعظيم و حسن خطاب است از قبيل عفى الله عنك و اين وجه خالي از ضعفي نيست زيرا که عادة جاري شده آنکه مثل اين قول بلفظ دعا باشد و لام علت مانع
اينست وجه پنجم آنکه معني اينست که اگر مثلا فرض را ذنب قديم و جديد بوده باشد خداي از براي آن بيامرزد آن بجهت آنکه در ضمن فتح است بيامرزد و يتم و تمام گرداند
بفضل خود نعمته عليك نعمت خود را بر تو در دنيا بنصرت دادن بر اعدا و فتح بلاد و اعلاي امر و بقاي شرع تو و ضمن نبوة بملک و سلطنت و غالب دين اسلام

بر تمامت ملت تو در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت و يهديك و بنمايد ترا صراطا مستقيما راه راست در تبليغ رسالت و اقامت
مراسم رياست يا ثابت دارد ترا بر راهي که مؤدي باشد بجنة و ينصرك الله و ياري دهد ترا خداي نصرا عزيزا ياريي که در او عزت و غالبيت
باشد يا ياري که منصور با عزيز شود و بنا بر اين وصف نصرت بصفت منصور جهة مبالغه باشد و معني مراد اينکه خداي ترا بسبب آن منصور 3
غالب و قاهر گرداند بر همه مرتبه ترا اعظم ملوک و سلاطين سازد و دين ترا اعلا گرداند بر وجهي که هيچ جباري و اهل ملتي نتوانند که با تو
برابري زند چه چنانکه بر تو غالب شود در ملک جهات و چون مغفرت گناهان و نصرت بر دشمنان مقصد اصلي و مطالب عليست نزد اهل ايمان بجهة
صريح دلالت اين هر دو بر عزة دو جهان و نقض من تمامت نعمت و هدايت در آن از اينجهت در اين هر دو تصريح فاعل نموده و در غير آن اکتفا بضمير فرموده
پس اظهار فاعل در مغفرت و نصرت و عدم اکتفا بضمير بجهة اهتمام باشد بشان اين هر دو و مؤيد اينست ايراد نعمت و هدايت در ما بين مغفرت و
نصرت چه آن مشعر است باحاطه و شمول اين هر دو بر آن تو بدانکه چون بعضي از اصحاب در فتح مردد بودند چنانچه از موسي عقبه مرويست که در حيني که بعد
از حديبيه مراجعت فرمود در اثناي طريق مردي از اصحاب گفت که اين چه فتح است که ما را از بيت الحرام مصدود ساختند و هدي ما را از رسيدن بمحل
خود منع کردند اينخبر برسول رسيد فرمود که بئس الكلام هذا بل هو اعظم الفتوح اين بد سخني است که اين مرد گفت نه اينچنانست که او ميگويد بلکه
اين فتح بزرگترين فتحها است چه مشرکان از مرتبه صدمت و شوکت خود تنزل نموده در طريق صلح جوئي در آمدند و از روي عجز استدعاي آن نمودند که شما طلب امان
کردند از اينجهت چون حق تعالى فرمود هو الذي اوست آنکسي که انزل السكينة فرو فرستاد چيزي که موجب سکون و ثبات بود في قلوب المؤمنين 4
در دلهاي گرويدگان و آن دلها وجه بينه بود که مستلزم بصيرت ايشان تردد را در فتح و نصرت و سبب تسکين نفوس ايشان در آن و اين مخصوص بود
باهل ايمان و اما نفوس غير ايشان در اين باب مضطرب و متزلزل بود و بوي يقين و روح طمانينه بقلوب ايشان نرسيد و نزد بعضي مراد بسکينه
علامت نصرت مؤمنان است بر اعدا که موجب ثبات قدم ايشان شده در قتال و سبب سکون قلوب ايشان در انحال و گويند که آنچه اهل ايمان را بآن
سکون قلب پيدا گرديد صلح حديبيه و امنيت بود با تعظيم و توقير ايشان خدا و حضرت رسالت را و بر هر يک از آن انزال سکينه فرمود ليزدادوا ايمانا
زياده کنند مؤمنان ايمانا مع ايمانهم گرويدني با گرويدگي خودشان يعني بجهت رسوخ عقيده و اطمينان نفس افزون سازند يقين خود را با يقين ديگر
در حين مشاهده در آنچه بآن موعود شده بودند از وقوع فتوح متعاقبه و علو کلمه اسلام و تسلط ايشان بر مشرکان يا بيفزايند ايمان خود را که
باصول دين داشتند با ايمان بفروع آن و از ابن عباس منقول است که اول ما اتاهم به النبي التوحيد فلما امنوا بالله وحده انزل الصلوة والزکوة
ثم الحج ثم الجهاد ثم الولاية لعلي بن ابي طالب ليزدادوا ايمانا الى ايمانهم و اتموه بولاية علي اول چيزي که پيغمبر با امت خود آورد توحيد بود و چون بيگانگي خدا
ايمان آوردند ايشان را بنماز و زکوة امر کرد و چون بآن تصديق کردند حج و جهاد را بر ايشان فرض گردانيد و بعد از آن ايشان را بولايت امير المؤمنين عم
امر کرد و ايشان بسبب ايمانهاي پي در پي ايمان افزودند تا آنکه بولايت علي بن ابي طالب عم ايمان خود را اتمام کردند و چون طباع از امور شاقه متزجر و گريزانند
خصوصا امر جهاد که متضمن مشقت بسيار و باعث تعب تمام است از اينجهت حق سبحانه تحريص ايشان نموده در باب جهاد بقوله و لله جنود السموات 5
والارض و مر خداير است لشکرهاي آسمانها و زمينها از ملائکه و جن و انس پس براي اهل ايمان بنصرت الهي واثق شده ثم در راه مجاهده نهند که هر که
جنود آسمان و زمين در تحت فرمان او بود اولياي خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه از روي مصلحت و حکمت اقتضا کند اهل آسمان و زمين را
بمدد ايشان فرستد چنانکه در روز بدر که ملائکه را بمعاونت ايشان فرستاد و حکمت در آنکه همه کفار را بدون وسيله حرب مستاصل نساخت اعلام او
سبحانه بود بخروج اهل ايمان از اصلاب ايشان و بتعريض مجاهدان بثواب جنان و لهذا قال جل ذکره و کان الله عليما و هست خداي دانا بمصالح
بندگان حكيما صواب کار در آنچه کند يعني همه افعال او بر وجه حکمت و صواب از او صادر مي شود و از جمله حکم اوست که انزال سکينه نمود بقلوب اهل
ايمان بوسيله صلح حديبيه و وعده فتح مکه و غير آن ليدخل المؤمنين والمؤمنات تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجهت رسوخ عقيده 6
و معرفت اين نعمت و شکر گذاري بر آن جنات به بوستانها مملو از اشجار تجري من تحتها الانهار که ميرود در زير آن اشجار يا از زير منازل
آن جويهاي آب خالدين فيها در حالتي که جاويدان باشند در آن و يكفر عنهم و براي آنکه بپوشد از ايشان سيئاتهم بديهاي ايشان را و برايع ثواب
و عقاب بفرمايد و کان ذلك و هست اين ادخال و تکفير عند الله نزد خداي فوزا عظيما رستگاري بزرگ و ظفر جليل القدر مر بندگان او را زيرا
که هيچ فوزي زياده از اين نيست که ايشان از معاصي پاک و پاکيزه سازد و بر وصف رضوان مراورد و بدانکه بعضي از اهل تفسير لام ليدخل متعلق ميدانند
بانچه که از منطوق و لله جنود السموات و الارض مفهوم ميگردد و معني آيه اين تنزيل چنين بايد که خداي مدبر امر جنود آسمان و زمين است پس از روي
حکمت يکبار بعضي را بر بعضي غالب ميگرداند و بار ديگر در ميان ايشان ايقاع مصالحه مينمايد و اين تدبير بسبب آنست تا مؤمنان نصرت و مصالحه معرفت
پيدا کنند و بشکرگذاري آن اشتغال نمايند و بجهت آن او سبحانه ايشان را در بهشت جاوداني در آرد و تکفير سيئات ايشان نمايد و نزد بعضي ديگر متعلق
است بقوله ليزدادوا يعني مؤمنان بجهت سکينه زياده کنند ايمان را تا بسبب آن زيادتي خداي ايشان را در بهشت داخل سازد و گناهان ايشان را بيامرزد
و نزد اکثر متعلق است بقوله انا فتحنا لك فتحا مبينا هم چنانکه لام ليغفر لك الله متعلق است بآن و تقدير کلام اينکه انا فتحنا لك ليغفر لك الله انا فتحنا
لك ليدخل المؤمنين والمؤمنات و عدم ادخال حرف عطف بجهت اعلام مردمانست باين تفصيل و مؤيد قول اخير است آنکه قتاده از انس روايت
کرده که رسول در حين مراجعت از حديبيه بجهت مصدود شدن او از دخول مکه غمناک شد و چون اين انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله بر او نازل
گشت خوشحال شد و فرمود که اين آيه نزد من دوست تر است از هر چه در دنياست اصحاب گفتند يا رسول الله اين نصيب تو ست نصيب ما چه چيز است حق سبحانه
وعده فتح مکه داد تا مؤمنان بشکر آن اقدام نمايند و بوسيله آن او سبحانه ايشان را در بهشت خود در آورد و از ذنوب ايشان در گذرد و يعذب
المنافقين والمنافقات و عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدينه والمشركين والمشركات و ذکور و اناث مشرک را از اهل مکه

الظانین بالله که گمان برند کافران بخدا ظن السوء گمان بد که آن مظنه عدم نصرت و عجز او است سبحانه رسول خود را بر اهل مکه و عدم
ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه علیهم بر این کافران برگشت دائرة السوء گردش بد یعنی گمانی که بر اهل
اسلام می بردند بر ایشان باز گشت و هم مغلوب و منکوب گشتند و بهلاک ابدی گرفتار شدند و غضب الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان
و لعنهم و براند از رحمت خود ایشانرا و اعد لهم جهنم و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را و ساءت مصیرا و بد بازگشتنی است دوزخ و
بدل نکردن او در جمله تالیه و تالی شده در موضع فا است زیرا که این سبب عذاب است و غضب سبب لعن پس آن مستلزم دخول فا باشد لیکن چونکه مراد
استقلال هر یک از آنها است در بیان وعید بدون اعتبار سببیت این سبب اختیار واو نمود بر فاء و بعد از آن بجهة زیادتی تخویف ایشان فرموده که
و لله جنود السموات و الارض و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی ماسوای او همه مسخر فرمان و مملوک و بنده چنانکه عساکر 7
منقاد سردار خود باشند پس انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود و چون این جمله در اول متصل است بذکر مؤمنان و در اینمقام با حوال
مشرکان و منافقان پس ذکر آن در اول بجهة وعده مؤمنان است بفتح و نصرت الهی تا مستوثق و مستظهر باشند و اعاده آن در اینمقام بجهة
وعید مشرکان و منافقان است تا از عقوبت ربانی خایف گردند و نیز بجهة زیادتی هدایت و وعید ایشانست که در اینجا اثبات صفت عزت نموده
در مقام صفت علم و فرموده که و کان الله عزیزا و هست خدای غالب بر قهر و انتقام خود از اعداء حکیما دانا در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال
او معلل بغرض و مصلحت است نکره بجهة رد قول لن یبعث الله احدا که مقول قول کفار است خطاب بسید ابرار میکند و میگوید که انا ارسلناک 8
بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شاهدا در حالتیکه گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر میشود از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان
و مبشرا و مژده دهنده مر مطیعان را بروضه خلد برین [illegible] و نذیرا و بیم کننده بعذاب الیم در
درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند [illegible] رسالت و شهادت و تبشیر و بشارت لتؤمنوا از برای 9
آنست که تصدیق کنید ای بندگان بالله و رسوله بخدا و رسول او و تعزروه و تقویت نمائید او را یعنی قوة دین او را دهید رسول او را
یاری کنید و توقروه و [illegible] و تسبحوه و بپاکی و پاکیزگی یاد کنید یعنی نماز گذارید
بکرة و اصیلا در صبح و شام [illegible] از ابن عباس نقل کرده اند که مراد ازین
صلوة [illegible] و صلوة ظهر و عصر و بعضی [illegible] و ضمیر خطاب راجع است برسول و امت [illegible] راجع باشد بامت
برای آنکه [illegible] ضمیر تعزروه و توقروه راجع بحضرت رسالت [illegible] و ضمیر تسبحوه بحق سبحانه و معنی آن
حمل میکنند که نصرت پیغمبر و تعظیم و تبجیل و نمائید و بر تسبیح او سبحانه مشغول شوید خلاف ظاهر است و موجب تفکیک ضمیر [illegible]
بر بطلان قول مجبره که قایلند بانکه خدا مرید کفر است از کفار زیرا که خدا ابتدا را بر تصریح فرموده بر آنکه او مرید ایمان و طاعت است از جمیع مکلفان
آورده اند که در حینی که کفار سید ابرار را از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان [illegible] در حدیبیه شایع شد تفصیل آن بعد از این مذکور شود
آنحضرت اصحاب را در تحت شجره جمع کرده ایشانرا تجدید بیعت امر نمود و اصحاب یعنی تمام و کمال دست بر دست پیغمبر نهاده بیعت کردند که تا جان
در طریق متابعت آنحضرت مرعی دارند و در هیچ زمانی از طریق فرار سلوک ننمایند بجهة کمال رغبت ایشان [illegible] این بیعت مسمی شد به بیعة الرضوان
و در اثنای آن [illegible] که ان الذین یبایعونک بدرستیکه آنکسانیکه بیعت میکنند با تو در اینموضع انما یبایعون الله جز این نیست 10
که بیعت میکنند با خدای [illegible] ایشان از این بیعت [illegible] و من یطع الله و الرسول [illegible] اطاع الله طاعت رسول همان طاعت
خداست [illegible] و در حکم بیعت با خدا است [illegible] بقوله ید الله فوق ایدیهم یعنی دست پیغمبر که در حکم دست
خداست بر بالای دستهای ایشانست [illegible] یعنی اصحاب بیعت کردند با رسول خدا [illegible] دست آنحضرت بمنزله دست خدا
بود و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض از این قول [illegible] است که عقد میثاق با رسول خدا همچو عقد میثاق است
با خدای بدون تفاوت میان آنها [illegible] این عقد به بیعت [illegible] انعقاد آن بر بیع انفس ایشان بود [illegible] و از امام علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهما روایتست که کیفیت بیعت [illegible] رسول بر بالای دست ایشان [illegible] و رسول دست ایشان
را بگرفتی و اخذ بیعت نمودی و از ابن عباس منقول است که معنی این آنست که [illegible] خدا [illegible] بر ایشان [illegible] حضرت رسالت
[illegible] ایشانست در وفاء بعهد [illegible] با ایشان [illegible] بالای [illegible] ایشانست بطاعت و بیعت
عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهار صد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با آنکه هرگز نگریزیم
تا زمان موت مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما در بیعت موافقت نکرد [illegible] پس هر [illegible] عهد و نقض بیعت موافق آن ایه فرستاد
که فمن نکث پس کسی که بشکند عهد بیعت را فانما ینکث پس جز این نیست که میشکند آن عهد را علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید بنفس
مکر و بغیر او چه در آخرت محروم باشد از ثواب و گرفتار انواع عقاب در بعضی تفاسیر آورده اند که سبب [illegible] راجع با هل [illegible] و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله و مقصود ظلم که انما بغیکم علی انفسکم ستم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی و هر که وفا کند بما عاهد علیه الله بانچه
عهد کرده است بر آن با خدا از بیعت و بر آن تا [illegible] شود فسیؤتیه پس زود باشد که بدهد خدای او را اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی تمام
که آن درجات عالیه است در دار السلام از ابن عباس مروی است که چون پیغمبر صلعم بعزیمت مکه متوجه شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم و جهینه
و مزینه و غفار و اشجع را طلبید تا ایشان از [illegible] موافقت [illegible] و فرمود که [illegible] آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع نمایند
و احتیاج بمحاربه افتد تا از لشکری مستعد باشد پس احرام [illegible] بود تا مردم بدانند که او عزیمت محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه شده

بشود اعراب از محاربه [illegible] بر سید در امر موافقت [illegible] و بهانه ها آوردند که چگونه رفاقت جماعتی اختیار کنیم که عنقریب مغلوب گردند بسبب
ایشان گریزند پس هر یکی در این امر تعلل نموده را متخلف پیش گرفتند و حق سبحانه پیغمبر خود را خبر داد که چون از این سفر مراجعت نمائی و متوجه آن سیقول 11
لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا پس باز مانده شدگان من الاعراب از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره زبان باعتذار گشوده که
شغلتنا مشغول ساخت ما را از مرافقت و موافقت نمودن با تو اموالنا و اهلونا مالهای ما و اهلها و زنان و فرزندان ما چه هیچ کس نبود که قایم مقام ما شود
و غم خوارگی اموال ما کند و در دنیا احتیاج عیال و اولاد ما قیام نماید از این سبب از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بسبب اعذار بود نه بر وجه خیانت
فاستغفر لنا پس آمرزش طلب از برای ما بر این تخلف و تقاعد حق سبحانه از ما فی الضمیر ایشان خبر داده و فرموده که یقولون میگویند این متخلفان بالسنتهم
بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار ایشان زبانیست و دل ایشان از آن خبر ندارد و طلب استغفار
ایشان نیز از روی حقیقت نیست بلکه بجهة شک و ریب و ضعف عقیده ایشان در امر او سبحانه و چون حال ایشان بر اینمنوالست پس آنچه در باب اعتذار
میگویند از روی نفاق و کذب است قل بگو در جواب عذر ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند من الله
از مشیت خدای شیئا چیزیرا ان اراد بکم ضرا اگر اراده نماید خدای بشما ضرری که عقوبت آخرتست یا قتل و خلل در مال و اهل او اراد بکم
یا اگر خواهد بشما سودی که آن ثواب است بر رفاقت یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی و خلاصه کلام آنست که اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته
باشد بشما هیچ کس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من باعث ضرر نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد تا این عذر موجه باشد
بشما نخواهید داد بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بآنچه میکنید خبیرا دانا یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه بجهة مشغولی با موال و اهالی
است بل ظننتم بلکه بجهة آنست که گمان میبردید ان لن ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر صلعم و المؤمنون و مراجعت ننمایند مؤمنان الی اهلیهم 12
بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست یابند و همه را مستاصل سازند و زین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان آراسته
استیصال پیغمبر و اصحاب او را و متمکن ساخت فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد
و کنتم و گشتید شما بر این گمان بد قوما بورا گروهی هلاک شدگان نزد خدا یعنی بسبب فساد عقیده و سوء نیت و عدم خیر شده اید بهلاکت و شقوت
و سخط او سبحانه تا آنکه بسبب این ظن بد بدین کار اقدام نمودید و از خیر و صلاح بیرون رفتگان آنکه بجهة هدایت و وعید ایشان میفرماید که و من لم یؤمن بالله 13
و هر که نگرود بخدا و رسوله و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان نفرماید فانا اعتدنا پس بدرستیکه ما آماده ساختیم للکافرین
از برای کافران که بدیشان سعیرا آتش افروخته و سوزان و وضع کافرین در موضع ضمیر ایذانست بر آنکه کسی که جمع نکند میان ایمان خدا و رسول کافرانست
پس بقید بتوحید هما کافی نباشد در تحقق ایمان و تنکیر سعیرا بجهة هویلست و یا بسبب آنکه آن علم آتش مخصوص است و طبقه معلوم بعد از آن بجهة تسجیل
تاکید قول مذکور میفرماید که و لله و مر خدایراست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی 14
زمام ملکی همه آن در قبضه اقتدار او است یغفر میآمرزد گناه را لمن یشاء از برای هر که خواهد و یعذب و عذاب میکند بگناه من یشاء هر که
را که اراده میکند و مغفرت او است که مبتلی و سبحانه تابع حکمت او است پس مغفرت او نسبت بتائب خواهد بود و تعذیب او بنسبت بمصر و چون بموجب ان
رحمتی سبقت غضبی رحمت او سبحانه اعلی و اشمل است از غضب وی از اینجهة بعد از این اثبات صفات رحمت نموده بر صفات غضب و فرموده که و کان الله
و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنند کان رحیما مهربان بر ایشان و شبهه نیست در آنکه رحمت از صفات ذات او است و غضب از مقتضای صنع او و لهذا
تکفیر سیئات مینماید بحسنات کثیره و کبایر را می آمرزد بتوبه و انابت آورده اند که حضرت رسالت در ذو الحجة الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت
نمود و در محرم الحرام سال هفتم از آن بغزوه خیبر توجه فرمود تا اصحاب وعده فتح و غنیمت داده بود و او سبحانه حکم نمود که هر که در حدیبیه حاضر بوده
با این غزا توجه نماید و غیر ایشان موافقت ننماید و چون عزم ایشان در این باب جزم شد متخلفان بقصد تمام الحاح کردند که بگذارید تا ما در این
غزا با شما تابع شویم و با اعداء محاربه نمائیم حق سبحانه پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان اخبار فرموده بقوله سیقول المخلفون 15
زود باشد که بگویند باز پس مانده شدگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب اذا انطلقتم چون روان شوید الی مغانم بسوی غنیمتها یعنی غنایم
خیبر لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن یریدون میخواهند
این متخلفان بدین قول ان یبدلوا آنکه مبدل و متغیر گردانند کلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده بود که غزا اهل حدیبیه را بخیبر
بود و دیگری را غنیمت ننماید قل بگو ای محمد مر ایشان را لن تتبعونا پیروی نخواهید کرد ما را و این نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید کذلکم
قال الله هم چنین گفته است خدای من قبل پیش از بازگشت شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان
گویند که خدای این حکم نفرموده بل تحسدوننا بلکه حسد میبرید شما بر ما در غنایم آن تا با شما شریک نباشیم آنگاه حق سبحانه رد قول ایشان نموده
میگوید که نه چنین است که متخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند و فهم نمیکنند الا قلیلا مگر فهمیدنی اندک که آن
مظنه ایشانست در امور دنیویه چه جمیع فطن ایشان مصروف بود بر امتعه دنیویه و اصلا در احوال آخرت تفکر و تامل نمیکردند
هم چنانکه در جای دیگر از این اخبار میفرماید که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و بدانکه نزد مجاهد مراد از کلام الله این قولست که فقل لن تخرجوا معی ابدا
و لن تقاتلوا معی عدوا و این غلط فاحش است چه اگر این بوده بعد از انصراف از حدیبیه نازل گشته در سال ششم از هجرت و آیه مذکوره در سال نهم در غزوه
تبوک که بعد از فتح غزوه حنین و طایف نزول یافته و بعد از نزول این آیه حضرت رسالت هیچ غزایی نمود تا آنکه از این عالم رحلت فرمود پس چگونه مراد این آیه
باشد بلکه مراد آنست که مذکور شد و بعد از اظهار ما فی الضمیر منافقان در جواب تخلف ایشان بعنوان وصف تخلف که ایشان مذکور ساخته بجهة تاکید
در ذم ایشان و اشاعت شناعت تخلف ایشان فرموده که قل للمخلفین من الاعراب بگو مر باز پس ماندگان را که از عربان بادیه نشین اند که [illegible] 16

سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید اِلٰى قَوْمٍ بسوی گروهی اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ صاحبان شدتی سخت و دلیران کارزار بیباک شجاعت و دلیری تمام
تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را اَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی از این دو امر نزد سعید بن جبیر
وعکرمه هوازن بوده اند که حضرت رسالت در وادی حنین با ایشان محاربه نمود و پیش قتاده بنی ثقیف اند نزد ابن عباس اهل فارس و کعب و حسن
بوده اند که اهل روم اند و بعضی گفته اند که مراد اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند و نزد جماعه دیگر اصحاب معویه اند که در صفین با حضرت امیر
المؤمنین محاربه کردند و گویند که بنی حنیفه و اهل رده اند که در عهد ابوبکر مرتد شدند و اصحاب با ایشان در مقام محاربه در آمدند و صاحب طبرسی
آورده که صحیح آنست که مراد بداعی در قول سندعون حضرت رسالت باشد زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوات شد بعد و قتال قوامی که صاحب
بحدت و شده بودند امر نمود مثل اهل حنین و طایف و موته و تبوک و غیر آن پس حمل آن بما بعد وفات آنحضرت بمعنی باشد و ما یحال اینقوم اگر اهل شرک
و ارتداد اند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتالست یا جزیه پس تقابل تا بی سلام بمعنی انقیاد باشد اگر چه در عیب اعراب بر ثبات قدم
در وقت جهاد و رهبت ایشان از قرار نمودن از محاربه اهل طغیان و عصیان فرمایند که فَاِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شما است بجهاد اهل کفر و
اجابت قول او نمایید در آن يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ بدهد خدای شما را اَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و درجه علیا در جنت وَاِنْ تَتَوَلَّوْا
و اگر روی بگردانید پس بر داعی خود کبند یعنی قول او را بسمع قبول اصغا ننمایید و از قتال متقاعد شوید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ چنانکه روی بگردانیدید
و قبول دعوه داعی خود ننمودید مِنْ قَبْلُ پیش از اینکه سفر حدیبیه بود يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا اَلِيمًا عذابی دردناک هم در دنیا و
هم در آخرت و آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزه اهل اسلام رسید از این معنی خایف شده بعرض سید عالم رسانیدند که ما بواسطه
17 عجز و ضعف مرض از جهاد تخلف میکنیم ما با لنا یا رسول الله پس ایا ما را حال ما چه باشد آیه نازل شد لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ نیست بر نابینا حرج گرفتی یعنی
گناهی نداریند اگر از جهاد تخلف کنند وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ حرجی تنگی و اثمی اگر با اهل جهاد موافقت ننمایند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار حرج
ضیقی و مؤاخذه اگر بقتال مرتکب نشوند زیرا که اینها ذوی العاهات اند و از محاربه معذور و از مقاتل معفو است که چون خدای تعالی این آیه را انزال فرمود
حضرت رسالت ارباب آفات و اصحاب عاهات را از رفتن بجهاد بتیه معذور داشت و بعد از آن بجهة مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ
و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد او را به بهشتها که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
از زیر مساکن یا درختان آن جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از حکم خدا و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن يُعَذِّبْهُ عذاب کند
خدای او را عَذَابًا اَلِيمًا عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول بجانب حدیبیه ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند او را میزدند
اکر در همان جا بخسپید اصحاب گفتند خلأت القصوی این ناقه نافرمانست که بجا هلی و بی سببی بخسپید حضرت رسول فرمود که ما هذا لها عاده ولکن حبسها
حابس الفیل عاده این ناقه نیست که بی سببی بخسپد ولیکن خدای که باز دارنده فیل بود از رفتن بمکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس آنجا
فرود آمد و مردی از خزاعه که نام او اسعد بود بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت محاربه نیست بلکه مدعای او طواف خانه
کعبه است و ایشان بعد از ابلاغ رسالت نمودن با نقاله عمر این پیغام را با ایشان رسانید حابس که سر قبیله بود گفت ایشان بمعنی نشنده سرزنش کردند و قصد کشتن
وی نمودند وی از ایشان گریخته رسول را از این قصه خبردار ساخت آنحضرت عمر را گفت تو بمکه رو و صورت حال را با ایشان باز گو عمر گفت مرا
در مکه ناصری نیست از بنی عدی کسی آنجا نمانده و بجهة این از ایشان میترسم و از قتل خود هراسانم اما عثمان خویشان در آنجا دارد اولی آنست که او این
پیغام با ایشان رساند تا خطا و ضرری واقع نشود پس حضرت عثمان را بجانب ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد و چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید که از
قبیله او بود با او ملاقات کرده از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور را با ایشان
رسانید ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه در آید اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من بی رسول طواف نکنم و چون خواست که
باز گردد مانع او شدند و او را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد رسول اصحاب را در زیر درختی جمع ساخت و با ایشان بیعت
نمود که با قریش قتال کنند و از حرب روگردان نشوند تا که شهید شوند یا فتح نمایند پس همه بر این وجه بیعت کردند مگر ابن قیس که خود را در زیر شتر پنهان
ساخت چنانکه مذکور شد و ایشان هزار و پانصد مرد یا چهارصد بودند و بقول اشهر و اصح هزار و پانصد و بیست و پنج و صاحب کشاف از عبد الله مغفل
نقل کرده که پیغمبر در حین اخذ بیعت از اصحاب در زیر شجره سمره قرار گرفته بوده و شاخی از آن درخت بر پشت مبارک او رسیده و من بر سر او بایستادم و
آن شاخ را از پشت مبارک او برداشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا راه گریز نجویند تا آنکه کشته شوند یا فتح نمایند و حضرت فرمود
18 که انتم الیوم خیر اهل الارض شما امروز بهترین اهل زمین اید و از جابر مرویست که رسول فرمود که هیچکس بدوزخ نرود از آن مومنان که در زیر درخت
بیعت کردند و این بیعت را بیعة الرضوان نام نهادند بجهة آنکه حق سبحانه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای تعالی خوشنود گشت عَنِ
الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان اصحاب اِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس خدای میدانست مَا فِي قُلُوبِهِمْ
آنچه در دلهای ایشان است از خلوص عقیدت و صفای نیت در زیر درخت و وفا و صدق در بیعت فَاَنْزَلَ پس فرو فرستاد السَّكِينَةَ آرامش و سکون و اطمینان
قلب عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود و از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر آن که آیات بینه و حجج دالّه بر غلبه
19 ایشان وَاَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را در این بیعت فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است بعد از بازگشت ایشان از مکه یا هجر و اکثر مفسران است وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً
و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم قلاع خیبر يَاْخُذُونَهَا که فرا گیرند آن را از ضیاع و عقار و امتعه و نقود و یا غنایم هوازن
که بعد از فتح مکه بود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب بر همه چیزها پس و منع خود را نصرت دهد بر دشمنان غالب سازد حَكِيمًا دانا بکم و مصالح
20 بندگان و هذا الامر بعود ایشان از صلح حدیبیه و اخذ غنایم را حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است خدای شما را ای اهل ایمان

مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد دیگر و غیر آن تَاْخُذُونَهَا که خواهید گرفت از آثار و روایات فَعَجَّلَ لَكُمْ پس تعجیل فرمود
برای شما هٰذِهِ این یک غنیمت اگر غنیمت خیبر است یعنی پیش از همه غنایم بشما رسانید وَكَفَّ و باز داشت اَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل
خیبر و مددکاران ایشان را که بنی اسد و بنی غطفان اند عَنْكُمْ از شما باین وجه که خوف و رعب در دل ایشان افکند که ایشان در حصارهای خود متقاعد شدند و
در مقاتله و مقابله ننمودند تا شما از ضرر ایشان سالم مانید و در روایت آمده که چون حضرت رسالت قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد
و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند و اولاد و نسوان ایشان را اسیر سازند حق سبحانه القای رعب نمود در قلوب ایشان
تا از این امر متقاعد شدند و نزد بعضی آنست که مالک بن عوف و عیینة بن حصین با بنی اسد و بنی غطفان بنصرت اهل خیبر آمدند حق سبحانه خوف در دل ایشان
انداخت تا بجهة آن باز گشتند و شما اخذ غنیمت نمودید و گویند که مراد از اینقوم اهل مکه اند یعنی حق سبحانه دستهای اهل مکه را از شما کوتاه ساخت تا
شما از ایشان سالم مانید وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت معجله آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مؤمنان را بر صدق قول حضرت رسالت بر وعده فتح خیبر یا
وعده غنایم و بنا بر این لتکون عطف باشد بر لتسلموا یا لتاخذوا و اخذ محذوف است و گفته لتکون جمله معترضه باشد بر فتح مکه و متعلق به تعجیل
و بمعنی آن باشد که خدای تعالی تعجیل غنایم نمود تا آن نشانه باشد مر اهل ایمان را بر صدق وعده فتح خیبر یا غنایم کثیره و گویند چون پیغمبر قبل
حضرت رسالت امیر را مکتسب سالها مامور شد حق سبحانه تعجیل فتح خیبر نمود تا آن علامتی و عنوانی باشد بر فتح مکه وَيَهْدِيَكُمْ و تا بنماید شما را صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهی راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب و فاداری بر بصیرت بصلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوید و لطف
او تولی توکل نمایید و بر بهبود و ثبات باشید و از باشید فتح خیبر از ابن منصل از آب سر روایت نموده اند که چون پیغمبر از حدیبیه مراجعت نمود
بیست روز در مدینه توقف نمود بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه ساخته بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کار ساز فتح خیبر نمود و با هزار و
چهارصد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد و از ابن اسحق نقل کرده اند که او از ابی مروان اسلمی روایت کرده که من از جد خود شنیدم که چون با
رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم بر خیبر مشرف شدیم آنحضرت فرمود که قفوا پس همه اصحاب آنجا توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز
برداشته این مناجات فرمود که اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضين السبع وما اقللن ورب الشياطين وما اضللن انا نسالك
خير هذه القرية وخير اهلها وخير ما فيها ونعوذ بك من شر هذه القرية وشر اهلها وشر ما فيها پس فرمود اقدموا بسم الله بنام خدا قدم پیش
نهید تا که از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی رجیع بپای قلاع خیبر در آمدند از انس بن مالک روایت کنند که او گفت که
من در این سفر ردیف طلحه بودم چون بزمین حصن خیبر رسیدیم اهل خیبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغات و مزارع
خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد بانگ کشیدند الله محمد والخمیس یعنی که این محمد است و لشکر او پس فرار نموده روی بحصارهای خود
نهادند و در ها را استوار کردند حضرت رسالت چون بر حصن موصوف رسید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح
المنذرين القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصارها بیرون آمدند و بر اهل اسلام با ایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین
راست شد مرحب یهودی که از مردان نامی آن دیار بود از قلعه بیرون آمده جرأت نموده قدم پیش نهاد و این رجز آغاز کرد شعر قد علمت خيبر اني مرحب شاكي السلاح
بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب عامر بن اکوع استماع این رجز نموده از میان اهل اسلام بیرون آمد و در مقابل او این رجز انشا کرد شعر قد علمت
خيبر اني عامر شاكي السلاح بطل مغامر پس پیش آمده با مرحب آغاز محاربه نمود و بعد از آنکه ضربی چند در میان ایشان رد و بدل شد شمشیر مرحب
بر عامر آمد و عامر در عوض شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهة آنکه شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسید آن بر زانوی خود
آمد و بجهة آن زخم شهید شد بعضی از مردمان که در ابتدای مشاهده کردند گفتند که بطل عمل عامر باطل شد کار عامر برادرش سلمه بن اکوع نزد حضرت
رسول آمد و بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند که بطل عمل عامر حضرت رسالت پناه فرمود اولئک کذب بل ان له الاجر مرتین
ایشان دروغ میگویند بلکه حق سبحانه او را دو اجر است فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت رسالت پناه در اول بار رایت را
با ابوبکر داده بود و چون کار زار سخت شد ترسان شده اصحاب را دل کرده او همه روی بانهزام نهادند روز دیگر رایت بعمر خطاب عطا فرمود او را
بحرب فرستاد او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان باز گشت و مرابن و رسول را در شقیقه طاری شده بود و بجهة آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید در
این روز و چون صداع آنحضرت باز نشست بیرون آمد و از کیفیت حرب استفسار نمود صورت حال را معروض داشتند آنحضرت گفت که والله لاعطين
الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرارا غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه بخدا سوگند که فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار ننماید و باز نگردد تا آنکه خدای تعالی بر دست وی فتح خیبر نماید
و بخاری و مسلم از قتیبة بن سعد روایت کرده اند که یعقوب بن عبد الرحمن اسکندرانی ما را خبر داد از ابی حازم که او از سعد بن سهل روایت کرده که در روز خیبر
حضرت رسالت پناه فرمود که لاعطين هذه الراية غدا رجلا يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله و چون اصحاب این کلمات بر کات از سید
کاینات علیه من الصلوات اجلها استماع کردند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی که لایق این امر باشد و فردا این منصب که تواند بود چون صبح شد همه یاران
ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد که راست آید پس سید عالم فرمود که این علی بن ابی طالب یعنی علی کجا است گفتند که درد چشم ملازم
دارد بواسطه آن از خیمه بیرون نمی آید فرمود که او را طلب کنید چون حاضر شد او را نزد خود خواند و سر مبارکش را در کنار خود نهاد و آب دهن خود را در چشم
او کرد و دست مبارک را بر سر او مالید فی الحال چشم امیر المؤمنین از درد و رمد روشن شد و صداع او زایل شد بر وجهی که گویا هرگز الم و وجعی با او نبود
پس بر وی دعا فرمود که اللهم احفظه من الحر والبرد بار خدایا او را از سرما و گرما نگاه دار امیر المؤمنین فرمود که از آن روز که آنحضرت در حق من این
دعا کرد سرما و گرما در من اثر نکرد ابو عبد الله حافظ باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند که امیر المؤمنین سلام الله علیه در گرما قبا پوشیدی

با اصلا از الیها حرارت از او مشاهده نمیشد و در زمستان جامهٔ تنک تابستانی میپوشید و اثر صرصر سرما از وی مرئی نمیگشت و بعضی اصحاب من از گفتند یا
مولای چیزی عجیب و غریب از حضرت امیر المؤمنین مشاهده میکنیم گفتم چه گفتند در تابستان امیر زمستانی میپوشد و در زمستان جامهٔ تابستانی و
از گرما ملتهب میگردد و نه از صرصر سرما متاثر میشود من گفتم منشا آنرا نمیدانم اما از پدر خود استفسار نمایم چرا او همیشه در ملازمت آنحضرت میباشد
پس این صورت را از وی پرسیدم وی گفت من نیز ندانم ولیکن از آنحضرت معلوم کنم پس نزد امیر المؤمنین رفت و سبب این را از آنحضرت پرسید فرمود
که در روز خیبر که پیغمبر ص فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه کرار غیر فرار و بعد از آن مرا
طلبید گفت اللهم اکفه الحر و البرد که سرما و گرما در بیابان القصه حضرت رسالت ص در روز سیم رایت را بآنحضرت تفویض نمود و فرمود که امض
لها و جبرئیل معک و النصر امامک و الرعب مبثوث فی صدور القوم و نیز در اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس پراکنده شده
است در دلهای دشمنان تو آنگاه امیر المؤمنین رایت بر داشته خواست که متوجه حرب شود پیغمبر ص فرمود که ای علی چون بساحت ایشان رسی اول
ایشانرا بدین اسلام دعوه کن و هدایت و تخویف نمای که اگر یکی از ایشان را بدین اسلام هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند
پس فرمود که اعلم یا علی انهم یجدون فی کتابهم ان الذی یدمر علیهم اسمه ایلیا فاذا لقیتهم فقل انا علی بن ابی طالب فانهم یخذلون ان شاء الله بدان ای علی که اهل
خیبر در کتاب خود خوانده‌اند که شخصی که حصن ایشان بگشاید و اهل آنرا منکوب سازد نام او ایلیا باشد چون با ایشان ملاقات کنی بگو که نام من علی است
که هم باذن الله تعالی مخذول شوند و مغلوب خواهند شد و سلمه روایت کند که چون امیر المؤمنین بحربگاه رسید مرحب خود بمبارزت او بیرون آمد و اسلحهٔ تمام
و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خود سنگی از سنگ تراشیده وضع کرده مرکب بجولان در آورد و رجز مذکور را اعاده ساخت حضرت امیر علیه صلوات الله الملک
المنان در مقابل این رجز آغاز کرد که شعر انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره و چون مرحب این رجز
استماع کرد بر خود لرزید بجهة آنکه مادر وی با وی گفته بود که در مرد واقعه دیدم که شیری ترا حمله کرده و ترا مغلوب ساخت باید امروز از شیر یا از شخصی که
شیر با شیر خصلت باشد احتراز کنی اما حمیت جاهلیت مانع مراجعت او شده با امیر المؤمنین در مقام محاربه در آمد و امیر المؤمنین بعد از عرض اسلام
بر او و امتناع او از آن آغاز محاربه کرده و ضربتی چند در میان ایشان رد و بدل شد آخر الامر امیر المؤمنین تیغ بر آورده چنان بر فرق او زد که خود و سنگ و مغفر
و عمامه را بریده و از سر و ریش او گذشته تا گلوی وی رسید مرحب از مرکب بیفتاد یهود چون این ضربت را مشاهده کردند رعبی و خوفی و هیبتی
از امیر المؤمنین ع در دل ایشان افتاده همه بگریختند و بقلعه رفتند و در را استوار کردند امیر المؤمنین بپای قلعه خیبر آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست
حضرت امیر فرمود که علی او گفت که علا تم و من معه ... که با او است مانند هارون است و عالی تر پس گفت ای علی من در کتاب خوانده ام که در این نزدیکی پیغمبری
پیدا شود که ملاحم بجنبانی و باشد و او پسر عم خود را بدین جانب فرستد و خدا این حصن را بدست وی گشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان باشد یا نه
فرمود ذلک ما ان الرسول امر کفت علیّ الباب ... بیجان امیر المؤمنین ع از گفتار او شاد شد در را گرفت و بقوت تمام بکند و بار بجنبانید حلقه‌ها
و زنجیرهای آن در هم شکست و در را از جای خود بر کند و بر بالای سر برد و مقدار چهل گام در پیش سر خود انداخت ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابی رافع
مولی رسول الله ص نقل کرده که امیر المؤمنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی شمشیر بر آنحضرت زد که سپر از دست او بیفتاد امیر در غضب شده در
خیبر را بدست گرفته سپر خود ساخت و با آن محاربه نموده تا فتح نمود بعد از آن انداخت و نیز ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر
محمد بن علی صلوات الله علیهما نقل کرده که جابر بن عبد الله گفت که چون امیر المؤمنین در خیبر بکند و بینداخت مسلمانان خواستند که در قلعه داخل شوند
خندق حایل بود آنحضرت در را بنهاد و در تا پل سازد باطراف خندق رسید پس حلقهٔ در را بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر
با توابع از آنجا بگذشتند و مروی است که یکی از اصحاب پیغمبر ص گفت که یا رسول الله من عجب مانده ام از قوت علی که در بدین عظمت بر کند و بر سر دست بر
داشته تا همه مردمان از آن میگذشتند با دست او ستونی که اصلا مضطرب و متزلزل نمیشود حضرت رسول فرمود که از دستش تعجب میکنی و پایش
را ملاحظه نمیکنی که بعجب آن بیشتر است چون پای مبارکش را ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا ایستاده حضرت فرمود که نه این
چنین است بلکه جبرئیل شهپر خود را فرش کرده و او بر بالای پر او ایستاده و هم باسناد لیث از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بر آن شدند که آن در را از جای خود
بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیگر هم از جابر نقل است که هفتاد مرد بهم رفتند نتوانستند که از آنجا حرکت دهند و نیز ابو عبد الله روایت کرده که امیر
المؤمنین ع فرمود که چون در خیبر را کندم و پل ساختم و لشکریان بر آن بگذشتند یکی با من گفت یا علی لقد حملت حملا ثقیلا ای علی باری گران برداشتی
گفتم بعد که گرانی آن بیش از سپر خود نیافتم پس فرمود که چون همه اصحاب از بالای آن در بگذشتند و باز آمدند من آن در را در خندق افکندم هفتاد
کس بهم رفتند تا از اینجای خود برند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده‌اند که پیغمبر ع یک یک از حصنهای خیبر میگشاد و اموال و غنایم
از آن اصحاب قسمت میفرمود تا آنکه کار محاربه بحصن سطیح و سلالم رسید که آخرین حصن خیبر بود حضرت پیغمبر ص و بروایتی دیگر پانزده روز
در پای این حصن محاربه نمود تا آنرا فتح کرد و در بعضی اسفار روایت کرده از حصون خیبر حصن اول ناعم را فتح کردند پس نطاه و شق را بعد از آن یهودان
بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت اقمشه و امتعهٔ ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاصرهٔ قموص اشتغال
نمودند و حضرت رسول را صداع طاری شده بوده بیرون نتوانست سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت شیر بیشهٔ
هل اتی مفتوح شد و در این محاربه مرحب یهودی بقتل آورد بتفصیلی که مذکور گشت و این حصن سلام بن ابی الحقیق بود القصه اصحاب غنیمت را
نیز بود و مصروف در آوردند و در میان صفیه بنت حی بن اخطب بود با زنی دیگر و بلال این هر دو زن را بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن
که با صفیه بود کشتگان قوم خود را دید بدست بر پا و کشید و بر روی خود را بخراشید و خاک بر سر کرد رسول فرمود اعزبوا هذه الشیطانة از من دور
کنید این زن شیطان صفت را پس بلال را ... فرمود که انزعت منک الرحمة یا بلال ... علی قتلی رجالهما نزع کرده شد از تو رحمت که

زنان را بر مردان کشتهٔ ایشان بگذرانیدی انگاه صفیه را نزد خود بخواند و ردای مبارک بر او افکند همه مردمان دانستند که رسول او را برای خود برگزید
و صفیه پیش از این واقعه در خواب دیده بود که ماه از آسمان در کنار او افتاده این خواب با شوهر خود که کنانة بن ربیع بود نقل کرد شوهرش طپانچه
سخت بر روی او زد که کبود شد گفت که تو میل پادشاه حجاز کردی که محمد است چون حضرت رسول اثر کبودی دید منشا آن از او پرسید او صورت حال
را بعرض رسانید انگاه کنانة بن ربیع را پیش حضرت رسول آوردند و او صاحب گنج بنی النضیر بود حضرت رسول گفت مال آنها که در نزد تست حاضر
کن او قبول نکرد پس او را بزبیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت که من او را در فلان خرابه دیدم که آمد شد میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را
شکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و زبیر چیز دیگر را از او طلبید تا اقرار نکرد پس او را بمحمد بن مسلمه داد تا او را بعوض
برادر خود محمود که در قلعه کشته بود قصاص کرد بعد از آن ابن ابی الحقیق التماس نمود که از قلعه پایین آید و با رسول سخن چند بگوید آنحضرت رخصت
داد وی بیامد و بعد از تکلم مصالحه کرد بر حقن دماء و ترک ذراری ایشان با آنکه جمیع اموال از صامت و ناطق و نقود و امتعه و مواشی و
رخوت و اثواب به پیغمبر واگذارند مگر جامه که پوشیده اند پس رسول فرمود که برئت منکم ذمة الله و ذمة رسوله ان کتمتمونی شیئا بری باشد از شما ذمت
خدا و رسول اگر چیزی از من بپوشید پس بر این مصالحه واقع شد و بعد از آن اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم و آداب زراعت و عمارت این حصون نیک
میدانیم ما را اینجا بخود واگذار تا محافظت منازل آن مینمائیم و عمارت و زراعت آن میکنیم و آنچه حاصل میشود تنصیف مینمائیم رسول بآن راضی
شده با ایشان مقاطعه کرد و فرمود که این مصالحه مقاطعه مشروط باین شرط است که هرگاه ما خواهیم شما را از این حصون اخراج کنیم چون خبر فتح خیبر
باهل فدک رسید بیامدند و امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بطریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود پس من خیبر فی
مسلمانان شد بجهة آنکه بمحاربه مفتوح گشته بود و فدک خاصه رسول گشت بسبب آنکه بی حرب بدست پیغمبر در آمده بود و رسول بعد از فتح خیبر چند
روز بجهة استراحت توقف فرمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان زهر آلوده کرده بجهت پیغمبر
آورد و از خادمان آنحضرت پرسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند بیشتر دوست دارد گفتند دست آن پس در خفیه دست گوسفند را زهر آلوده ساخت
و باقی اعضا را نیز زهر کرد چون آن گوسفند را نزد رسول آورد پاره از گوشت دست را بر داشت و پیغمبر از آن بخورد و آن گوشت
را بدندان مضغ فرمود و بشر بن براء بن معرور پاره از آن بخورد پس رسول فرمود که ان کتف هذه الشاة یخبرنی انها مسمومة کتف این گوسفند
مرا خبر میدهد که زهر آلوده ساخته اند انگاه آن زن را طلبید از او استفسار فرمود بعد از اعتراف باینکه این عمل کرده ام تا تو مرا بیقین نبوت
تو زیاده شود آنحضرت بجهة این سخن از سر تقصیر او در گذشت و بشر بن براء بجهة خوردن آن طعام مسموم وفات کرد و از مادر بشر مرویست که در
مرض الموت حضرت رسالت ص بعیادة وی رفتم فرمود که یا ام بشر ما زال اکلة خیبر التی اکلت مع ابنک تعاودنی فهذا اوان قطعت ابهری ای مادر بشر همیشه
آن لقمه گوشت که با پسر تو در خیبر خوردم معاودت میکرد و هر سال اثر آن بر من ظاهر میگشت تا الحال زمان آن شده که رگ گردن مرا قطع کند و از اینجاست
که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهة کرامت نبوت بدرجه شهادت یافت و بمدارج شهدا عروج کرده بجوار ایزدی شتافت القصه
21 چون حق تعالی بعد از وعده غنیمت و فتح خیبر بشارة غنایم فتوح دیگر با مؤمنین داده فرمود که وَأُخْرَىٰ و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر
لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید بر آن با وعده داد شما را فتح دیگران مکه است یا فتح بلاد دیگر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ
اللَّهُ بِهَا بتحقیق احاطه کرده است علم خدا بآن غنایم یا فتح مکه یا بلاد دیگر که عنقریب بر آن دست یابید و نزد بعضی معنی آنست که خدا احاطه
غنایم نموده و بر آن مستولی گشته و محافظت نموده و از غیر شما ممنوع ساخته تا شما را بر آن ظفر دهد و بحوزهٔ تصرف شما در آورد و از ابن عباس و
حسن منقول است که مراد بآن فتح فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشان را نشان داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند
بر قتال فارس و روم و فتح مداین و گویند مراد غنایم هوازن است که در حنین بدست اصحاب در آمد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
از فتح مداین و اعطاء غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتیه است پس مخصوص بشئی دون شئی نباشد و در تفسیر کشاف و بیضاوی آورده که اخری
صفت مغانم محذوف است و معطوف بر هذه یعنی معجل ساخت این برای شما غنیمتهای دیگر را که غیر غنایم خیبر است از بلاد دیگر یا منصوب است بفعل
محذوف که مفسر آنست قوله قد احاط الله بها و تقدیر کلام اینست که قضی الله مغانم قد احاط الله بها یعنی حکم کرده خدای غنایم دیگر را بتحقیق که علم
خدای احاطه نموده است بآن و محتمل است که مرفوع المحل باشد بابتدا چه موصوف است بقوله لم تقدروا علیها و بجهة این او را نکره بصرف برده
و قوله قد احاط الله بها خبر آن یعنی مغانم دیگر که بدست شما در نیامد احاطه نموده است علم خدا بآن که عنقریب خدا آن نماید و میتواند بود
که مجرور المحل باشد باضمار رب یعنی بسا غنایم دیگر که بر آن قدرت ندارید و حق تعالی بفضل شامل و عنایت کامل خود شما را بر آن مستولی سازد چه
22 فراخور حال شماست بجهة علم او باخلاص و وفا و صدق و صفا شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از
اهل مکه و صلح نکردندی یا اسد و غطفان که اراده هجوم بر مسلمانان داشتند در میان مقاتله کردندی با امثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه برگ
گردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما بجهة رسوخ عقیده شما ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیابندی وَلِيًّا دوستی که کار ساز ایشان باشد
نماید و از ایشان دفع ضرر کند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیه با وجود دلالت بر علوم غیبیه دالست بر آنکه او سبحانه عالم
23 است بکیفیت چیزی که در مستقبل بوجود بیاید و این اشارت است بآنکه هر چه معدوم است معلوم اوست سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدا سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در میان امتان دیگر یعنی طریقه و عادت قدیم
الهی جاریست در میان امم سالفه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیا او بر اعدا غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال لاغلبن
انا و رسلی وَلَن تَجِدَ و هرگز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ مر طریقه و عادت خدا را در نصرت انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچ کس نتواند که طریقه

او سخنان اسند نساند و عادت او را معتبر کرد انداز انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسول بحدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل
مکه وقت نماز صبح بتنعیم فرود آمدند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده همه را بگرفتند آنحضرت ایشانرا آزاد کرد تا در حرم قتل واقع
نشود و سبحانه مقارن اینحال آیه فرستاد وَهُوَ الَّذِي و او آنکسیست که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ ٢٤
عَنْهُمْ و باز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت
عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد از هشتاد تن اند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مجادله با کفار در اول بار برای فرمان سید ابرار
و آنکه از ایشان دست باز میدارید و میکشید بجهة تعظیم حرمت حرم و در کار بَصِيرًا بینا و شما را برآن جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبی
این آیه متضمن امتنان او سبحانه است بر اهل ایمان که ان حجر و منع او سبحانه است ایشانرا از قتال تا بین الفریقین مصالحه که اعظم و اشرف از فتح است حاصل
شود چه فتح مستلزم مقاتله است در زمین حرم است بخلاف مصالحه و در سبب نزول این آیه چند وجه دیگر نیز گفته اند از انجمله از ابن عباس روایت کرده
اند که مشرکان چهل کس از بعد حدیبیه فرستادند تا بر مسلمانان ضرری رسانند اصحاب خبر دار شده ایشانرا بگرفتند و بفرموده پیغمبر همه را آزاد کردند حق سبحانه
این آیه فرستاد و از عبدالله بن مغفل نقل کرده اند که ما در وقتی که با پیغمبر در زیر شجره ثمره بودیم با اهل مکه صلح میکردیم و پیغمبر طریق صلح نامه با امیرالمؤمنین ع
املا میفرمود سی سوار مسلح بر ما تاختند و رسول دعا کرد تا همه کور شدند پس ما برخواستیم و همه را بگرفتیم رسول فرمود که ایشانرا آزاد کنید ما همه را
آزاد کردیم این آیه آمد و بعضی دیگر گفته اند که عکرمه بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با پیغمبر مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی فرستاده ایشانرا
منهزم ساخت و همه را امید واپس تا در حیطه مکه داخل کردانید و برگشتند حق سبحانه در عقب آن این آیه فرستاد و بعد از آن سبب منع دخول مسلمانان
٢٥ در این سال در مکه بیان کرده فرموده که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند شما بر هدی را که برای قربان آورده بودید از شتران مَعْكُوفًا
در حالیکه باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای خود یعنی مکان نحر هدی که مکه است هم چنانکه موضع ذبح هدی منی است و هدی که همراه
داشتند هفتاد شتر بود که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون از زیارت کعبه ممنوع شدند هم انجا نحر کردند خلاصه انچه از سوق آیه مفهوم
میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی شما را نگذاشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال و استیصال اند ولیکن ما شما را
در این سال از قتال ایشان باز میداریم جهة آنکه آسیبی و ضرری نرسد بجماعت مؤمنانی که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودی مردان
ایمان آرنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشان را و بر ایمان ایشان وقوف نداشته باشید بجهة
اختلاط ایشان بمشرکان و این هفتاد و نه مرد و زن بودند که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بسبب ضعف و عجز نمیتوانستند که از میان
ایشان بیرون آیند و قوله أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل اشتمال است از رجالا یا از ضمیر منفصل تعلموهم یعنی اگر نه آن بودی که کام نهادید بر آن مؤمنان و ایشانرا در
زیر پای کرفتید یعنی هلاک میکردید در وقت مقاتله با کفار با آنکه اگر نه بجهة عدم علم شما بودی بر مقتول شدن ایشان در حین محاربه فَتُصِيبَكُمْ
پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهة کشته شدن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف شما باشد بر قتل آن مؤمنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل
دین خود را یا کراهت شما بغرامت قتل که آن دیت و کفاره خطا و قوله بِغَيْرِ عِلْمٍ منصوب المحل است بر آنکه حال باشد از فاعل تطؤهم و جواب لو
محذوف و تقدیر کلام اینکه لولا ان تطؤهم غیر عالمین بهم لما کف ایدیکم عنهم یعنی اگر نه بجهة آن بودی که در وقت محاربه بکشید اهل ایمان را در حالتی
که عالم نباشید بایمان ایشان هر آینه ما دست شما را از ایشان کوتاه نمیکردیم و همه مغلوب و مقهور شما میساختیم پس از جهة ایشان باز داشتیم شما را
لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل کرداند خدا تعالی در رحمت و بخشایش خود مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد از آنکسانی که اسلام خواهند آورد بعد از صلح
از اهل مکه یا داخل سازد ایشانرا در رحمت خود بجهة سالم ماندن ایشان از قتل و درآرد شما را در بخشش خود بجهة سلامتی شما از طعن و عیب کفار بسبب کشته
شدن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که
کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس ما برکت و حرمت مؤمنان دیار قتل و سبی را از آن کسان باز داشتیم
و چون ممکن است که لو تزیلوا در حکم تکرار جمله شرطیه باشد که ان لولا رجال است پس جایز است که جواب شرط لعذبنا باشد و احتیاج بتقدیر نبود پس
جواب و از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که او از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت تفسیر این آیه از پیغمبر ص پرسید فرمود
که معنی آنست که اگر چنانچه اولادی که در اصلاب این کافرانند و علم ما بایشان تعلق گرفته از آبای خود متمیز و منفرد بودندی ما ایشانرا بعذاب قتل
معذب میساختیم زهری و عروة بن زبیر و مسور بن مخرمه تفصیل قصه صلح حدیبیه را این نوع ایراد نموده اند که سید عالم ص اراده نمود بقصد عمره با هفتصد
کس از اصحاب خود متوجه مکه شد و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و از انجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از
احوال قریش استفسار نماید و در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسید که قریب بعسفان است آن جاسوس آمد و خبر داد که رؤسای قریش
کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جمله احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و از دخول مکه معظمه و زیارت کعبه باز دارند رسول با اصحاب مشورت
فرمود که شما چه مصلحت میبینید بوده و قتل ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان کنیم یا آنکه هر که با ما در مقام مقاتله در آید با او مجاهده
کنیم ابوبکر گفت که رای تو اصوب است اما چون که ما بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه توجه نموده ایم پس اولی شق ثانیست و غرض رسول
در این مشورت آن بود تا رای اصحاب را استخراج کند و اگرنه آنحضرت برای اصوب اعلم بود و انگه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعسفان
رسید بشیر بن سفیان از مکه میآمد نزد رسول ص گفت یا رسول الله قریش با تو بیکبار پلنگ پوش شده اند یعنی بدخشم شده و متفق الکلمه گشته اند و عهد
نموده و سوگند خورده اند که نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و اینک خالد بن ولید که با جمعی طلیعه لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول کرده است رسول فرمود

پادشاهی همه را مقهور و مغلوب سازیم پس فرمود که کیست از شما که ما را براهی جز راهی که ایشان اند برد مردی از اسلم گفت من براهی دیگر شما را با ایشان
رسانم رسول فرمود که برو و اصحاب در عقب او روان شدند چون دره واضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگوئید نستغفر الله
و نتوب الیه همه اصحاب این کلمه مترنم گشتند حضرت فرمود که این حطه است که بر بنی اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول نکردند و چون بطلیعه لشکر
رسیدند فرمود که براه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کرده میرفتند تا که بثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است در انجا
ناقه حضرت رسالت بیهیچ سببی فرو خسپید اصحاب گفتند که گویا این ناقه حرونی کرد بی سببی بخسپید حضرت فرمود که لا ولکن حبسها حابس
الفیل پس ناقه را برپای کردند و از آن راه عدول نمود و باقصی حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت نزول فرمود برکت میامن آنحضرت آب چاه بسیار شد
چنانکه همه اصحاب را کافی بود و متصل آن در مقدم سمت بحر بایات بعد از آن بدیل بن ورقاء خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه در رسیدند و گفتند
یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ مطافیل لشکر جمع کرده اند بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود که من بقتال هیچ کس
نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم و بخدا که اقدام ایشان بحرب باعث نوع عقوبت و عذاب و استیصال است بر ایشان و اگر چنانچه خواهند مهادنه
کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد و نه ایشانرا با من تعرضی و اگر در این مدت قبول اسلام نمایند فهو المراد و اگر نه بفراغ خاطر
و امنیت دمی از خود فرا گیرند و اگر چنین نکنند بحق آنکسیکه جان من بید قدرت اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه حق تعالی مرا با ایشان ظفر دهد و یا
انچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت میروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم و ببینم که در این باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این
سخن را با ایشان ادا کرد و عروه بن مسعود ثقفی بر خاست و بقریش گفت که این سخنی میگوید که خیر شما در آنست و اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگر
نه مرا با او نزد محمد فرستید تا با او سخنی چند بگویم ایشان قبول این امر کرده او را نزد رسول فرستادند آنحضرت انچه با بدیل گفته بود با او تکرار کرد عروه
با رسول در مقام مفاخره در آمد و در اثنای آن گفت ای محمد بخدا که در پیرامون تو جماعتی میبینم که در حالت حرب ازتو فرار نمایند و ترا تنها
بگذارند ابوبکر بن ابی قحافه او را دشنام داد گفت ایا ما باشیم که این نوع فعل را نسبت برسول خدا دهیم عروه گفت این چه کس است گفتند ابوبکر بن ابی قحافه عروه
گفت بخدا اگر نه آن بودی که تو پیش از این در حق من کاری کرده و من مکافات آن را بتو نرسانیده ام انچه جواب این سخن بود بتو میگفتم پس عروه در سخن
گفتن با پیغمبر دست بر روی مبارک آنحضرت میرسانید و بجهت میل میکرد و مغیره بن شعبه خودی بر سر گرفته و شمشیری حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده
بود هر گاه که دست بر روی رسول دراز کردی وی بقبضه شمشیر بر دست وی زدی و گفتی دست خود را از ریش حضرت نگهدار و رعایت ادب کن و اگرنه دست ترا
باین شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیره بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده گفت ای مغیره تو آن نیستی که جنایت کردی و در عذر
سعی نمودی و این بجهة آن گفت که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرده و اخر مال ایشانرا اخذ نمود و ایشانرا بقتل آورد پس نزد رسول آمده اسلام آورد
رسول فرمود که اما الاسلام فقد قبلنا و اما المال فانه مال غدر لا حاجة لنا فیه اسلام ترا قبول کردیم اما مال تو مال غدر است و ما را بان احتیاجی
نیست پس عروه نیک نظر کرد دید که اصحاب آب دهان و آب وضوء آنحضرت را در میان ایشان بوده و انچه آنحضرت با ایشان امر میکرد مبادرت مینمودند بطوع
خادمان و چاکران دست بر سینه و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم بر روی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی
و در هر محلی که وضو ساختی یا آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آنرا بر داشتندی و بجهة تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و
تکریم بچشم دید نزد قریش باز گشت و قریش را گفت ای قوم من ملوک بنی آدم و سلاطین عالم را بسیار دیده ام مانند قیصر روم و کسرای فارس و نجاشی حبشه بخدا
که هرگز هیچ پادشاهی ندیدم که در میان قوم خود مطاع تر از محمد باشد در میان اصحاب پس انچه دیده بود از تعظیم و چاکری و وفاداری ایشان با قریش باز گفت انگه
گفت پادشاهی باین عظمت بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول ان کنید مردی از کنانه گفت که مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت باو
ملاحظه کنم گفتند برو چون نزدیک رسول رسید رسول فرمود که این فلان کس است و از فلان قومی که تعظیم هدی بجای آرند لبیک زنان باستقبال وی
روید و شتران هدی را پیش او ببرید ایشان چنین کردند چون آن مرد آن حال را مشاهده کرد گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا چگونه منع توان کرد و ایشان
را بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود رسول چون او را دید گفت این از قومی متعبد است هدی را پیش او باز برید
و چون هدی را با اشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باز گشت و آن صورت را با قریش باز گفت و در عقب آن مکرز بن حفص
از ایشان اذن طلبید نزد رسول آمد چون پیغمبر او را بدید فرمود که این مکرز است مردی فاجر مشهور است پس بنا مدتی با رسول آغاز سخن کرد و در اثنای
مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول گفت سهل علیکم امرکم کار شما بر شما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لبیک گویان هدیرا
پیش آوردند سهیل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهد نامه از شما بستانم پس رسول امیرالمؤمنین را طلبید و طریق صلح نامه را باو
املا فرمود امیرالمؤمنین بفرموده سید المرسلین نامه را ببسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمیشناسیم و چون این نوشته
ابت میان ما و تو پس چیزی باید نوشت که ما و تو معرفت بان داشته باشیم پس گفت در عنوان نامه باسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند که
ما بسمله را ترک نکنیم رسول فرمود که ای علی انچه سهیل میگوید بنویس حضرت عنوان نامه را باین اسم موشح ساخت انگه رسول فرمود که بنویس
هذا ما قضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت که اگر ما میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز این منازعت با تو نمیکردیم و ترا از خانه خدا ممنوع نمیساختیم
رسول فرمود اینچنین است انی رسول الله وان کذبتمونی من رسول خدایم و اگر چه شما مرا تکذیب کنید بعد از آن با امیرالمؤمنین گفت که امح رسول الله این
کلمه را محو کن حضرت امیرالمؤمنین فرمود یا رسول الله دست من بمحو کردن اسم نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه را از او بستد و از انجا محو فرمود
و گفت بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو حضرت امیرالمؤمنین ع باین طریق نامه را معنون ساخت و بعد از آن در آن درج نمود
که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و در این مدت هر که از اصحاب رسول بحج یا عمره یا بتجاره بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه

آید وازانجا بمصر وشام رود ونیز ایمن باشد وهرکه در اینمدت بر حضرت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند وهرکه از اهل اسلام نزد ایشان رود
باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود از این مبحث در گذرید من ذهب منا فابعده الله ومن جاءنا منهم رددناه الیهم فلو علم الله
الاسلام من قلبه جعل له مخرجا هرکه از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است وسزاوار غضب وسخط او وهرکه از جانب ایشان بما آید ما او را باز
رد میکنیم پس اگر علم الهی بایمان او تعلق گرفته باشد راه بیرون شدن از برای او پیدا خواهد کرد واو را از مضیق زندان اهل کفر نجات خواهد داد ونیز
شرط کردند که هرکه خواهد الحال بعقد وعهد محمد درآید وهرکه خواهد بعقد عهد ایشان رود فی الحال بنو خزاعه برخواستند وگفتند ما در عهد محمدیم
وبنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف خانه خدا رویم سهیل گفت امسال زیارت را موقوف کنید وبا ما در مکه درمیائید
ودر سال آینده ما سه روز از مکه بیرون رویم وشما بی سلاح در مکه درآئید مگر سهیل آنزمان با سلاح سوی کنید تا آنجا که شما را باز داریم همانجا
ذبح کنید وباز گردید رسول فرمود هدی را بیاورید اصحاب هدی را آوردند وایشان در میان راه هدی را باز داشتند در اثنای اینحال ابو جندل بن سهیل بن عمرو از
مکه بیامد با بندها که بر وی بود ودر میان مسلمانان انداخت پدرش چون اینحال دید برخواست وطپانچه بروی زد وگفت هذا یا محمد اول ما اقاضیک
علیه ان ترده ای محمد این اول چیزیست که بایکدیگر محاکمه ومصالحه نمودیم که رد کنی او را رسول فرمود که من این حکم با این شرط نکنم وراضی باین نشوم سهیل
گفت بخدا که من بر هیچ چیز با تو مصالحه نکنم رسول گفت فاجره پس او را امان ده سهیل گفت او را امان نمیدهم رسول با او مبالغه کرد سهیل باو راضی
نشد باز مکرز گرد سهیل گفت بلی او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه میان مشرکان روم وبچه نوع از دست ایشان
رهائی یابم رسول فرمود برو وصبر کن تا خدا فرجی بدهد چه ما راضی باین شرط شدیم وخلاف این نیکو نیست وگرفته می بردند
انواع ایذا وآزار بر وی میرسانیدند عمر خطاب گفت والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ بخدا سوگند که من از آنزمان که مسلمان شدم در اسلام شک
نکردم مگر امروز پس نزد رسول رفتم وگفتم الست نبی الله تو نه پیغمبر خدائی فرمود بلی پیغمبر وفرستاده اویم پس گفتم نه ما بر حقیم ودشمنان ما بر باطل
فرمود بلی چنین است گفتم نه وعده خدا حق است فرمود بلی گفتم نه اینست که تو گفتی از نزد خدا است فرمود چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه
رویم ودر آنجا حلق وتقصیر کنیم الحال بر خلاف اینست فرمود که من نگفتم که امسال اینصورت متحقق شود گفتم نه فرمود که عنقریب بمکه خواهیم رفت وحلق
کرده وتقصیر نموده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی وازین توبه کردم وپشیمان گشتم پس صلح نامه را تمام کردند وگواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند
رسول فرمود همینجا ذبح کنید وسر تراشید کسی مرتکب آن نشد تا سه بار تکرار اعاده فرمود هیچکس بر آن اقدام ننمود پس بغضب رفت ودر خیمه ام سلمه گفت
تو ملتفت ایشان مشو شتر خود را بکش وسر تراش حضرت رسول از خیمه بیرون آمد وبا هیچکس ملتفت نشده شتر را بدست مبارک خود بکشت وحلاق را
طلبید سر مبارک تراشید مردمان چون چنان دیدند همه شتران را بکشتند وسر تراشیدند وبعضی بجای حلق تقصیر کردند واز عدم اطاعت امر
پیغمبر نادم شدند وبر آن تاسف خوردند پس رسول فرمود که رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله والمقصرین فرمود رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله
چرا محلقین را سه بار رحمت کردی ومقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند ومحلقین شک نکردند بعد از آن جماعتی زنان بیامدند
وبا رسول بیعت کردند در حق ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد وعتبة بن اسید که ملقب
بابی بصیر بود در دست اهل مکه اسیر بود چون بشنید که حضرت پیغمبر معاودت نمود فرار نموده ونزد رسول آمد مکیان در حق او نامه نوشتند
وبا مردی از بنی عامر داده نزد رسول فرستادند وطلب او کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را گفت که بمکه رو گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکان
میفرستی فرمود که برو وصبر کن که میان ما وایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانیم کرد عتبه بالضروره با آن دو مرد متوجه مکه شد چون بذو الحلیفه
رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغ بر بام نزد آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این تیغ تیغیست در غضب باشد که تماشا کنم گفتند
روا باشد او تیغ برکشید وجنبانید وبر یکی زد وبکشت ودیگری از او گریخته بمدینه آمد وچون رسول او را از دور دید گفت مرد مذعور ترسانست
پس رسول او را گفت ترا چه رسیده گفت در ذو الحلیفه صاحب مرا بکشت در حال عتبه با تیغ برهنه نزد رسول آمد گفت یا رسول الله قد
اوفی الله ذمتک رددتنی الیهم ثم انجانی الله منهم خدای تمام کرد عهد تو را چون تو مرا بنزد ایشان باز گردانیدی
حکمای تو مرا بنزد ایشان باز گردانیدی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول عتبه اعراض نمود عتبه از فحوای کلام رسول فهمید که او را باز بمکه
رد خواهد کرد از مدینه بیرون آمده ودر راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرود آمد ومسلمانانی که در مکه بودند خبر یافته فرار نموده
ونزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند وجندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر قافله قریش که بشام میرفت میکشتند وغارت
میکردند تا قریش که بشام میرفت بکشتند وغارت میکردند قریش نزد رسول آمده رسول را شفیع آوردند وباور دادند که هرکه از ما بشما آید رد مکنید بر
رسول ایشان را باز خواند وحق سبحانه وتعالی علی الاجمال بیان میفرماید میگوید که اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد که چون گردانیدند ۲۶
آنانیکه نگرویدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای خود حمیت یعنی ابا کردن از اکرام وافروخته گردانیدند از خشم وغضبی که از سر تعصب وتکبر وعزت
ناشی شده باشد نه تفرحمیت میکنند بر طلوبند به حمیة الجاهلیة یعنی در آوردند در دل خود عزت وتعصب زمان جاهلیت را که باعث
دور از قلب عذاب خشم ایشان شد وبهمان گفتند که چون محمد در بدر واحد پدران وبرادران وخویشان ما را کشته سوگند بلات وعزی که او را
در منازل خود در نیاوریم با آنکه چون پدران ما مقاتل او نشدند نه ما نیز بسالت وایمان باور نداریم با آنکه چون آبا واجداد ما بسمله قایل نبوده اند ما
نیز نمی نویسیم که امر را باسمک معنون سازد وبدانکه میتواند بود که متعلق اذ جعل لعذبنا باشد یا صدوکم یعنی اگر نه بجهت مؤمنان مکه میبود ما عذاب
میکردیم مشرکان مکه را ویا نه که حمیت را در دل خود جا دادند ودر هنگام ثانی یعنی آن هنگام که باز داشتند کافران شما را از مسجد الحرام ودر وقتی که قرار دادند
حمیة جاهلیه استرداد ودر قلوب خود وبر هر تقدیر چون حمیت جاهلانه مرعی داشتند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینته طمانینه وسکون

بخود را یعنی آن چیزی که سبب اطمینان وآرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین وبر گروید گان باو تا از آن
مضطرب نگردند وبعد الحمد راضی شدند با آنکه در حینی که سهیل بن عمرو وحویطب بن عبد العزی ومکرز بن حفص راضی نشدند که بر عنوان صلح نامه
بسم الله الرحمن الرحیم ومحمد رسول الله باشد مؤمنان خواستند که از این معنی ابا کنند با ایشان در مقام مخاصمه ومنازعه در آیند حق سبحانه انزال سکینه
فرموده بر دلهای ایشان تا بهمان متوقر گشتند وحلم را شعار خود ساخته بقبول آن نمودند والزمهم ولازم ساخت یعنی ثابت گردانید حق تعالی
مؤمنان را کلمة التقوی یعنی که سبب حجز گاریست از طغیان وعدوان واساس دوری از آن مراد کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه
نگذاشتند که در عنوان نامه بنویسند یا محمد رسول الله که راضی نشدند بکتابت آن یا کلمه وفا بعهد ومؤید قول اول آنکه از حضرت امیر المؤمنین
معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که هی قول لا اله الا الله والله اکبر وکانوا وهستند مؤمنان احق بها سزاوارتر بدان از مشرکان و
اهلها واز اهل آن واولی بدان یعنی ایشانند که استحقاق واهلیت این کلمه دارند بغیر ایشان یا آنکه استحقاق واهلیت این کلمه را ندارند بجز ایشان احقند
بنزول سکینه وسزا اهل آن یا احقند بمکه یا اهل آنکه در آن داخل شوند وکان الله وهست خدا بکل شیء علیما بهر چیزی دانا واز جمله
علم او سبحانه است ببواطن سرایر ایشان ولهذا ذم مشرکان نموده بحمیت ومدح مؤمنان بانزال سکینه ولزوم کلمه کرد نقل است که رسول صلعم پیش از آنکه
بحدیبیه رود در مدینه در خواب دید که او با اصحاب با امنیت تمام وجمعیت مالا کلام در مکه داخل شد وحلق وتقصیر نموده صورت واقعه را با اصحاب
باز گفت ایشان مستبشر شدند وتصور کردند که تعبیر این خواب امسال بفعل خواهد آمد وچون از حدیبیه مراجعت نمودند عبدالله بن ابی وعبدالله بن
نفیل ورفاعة بن حارث گفتند والله ما حلقنا ولا قصرنا ولا رأینا المسجد الحرام بخدا سوگند که ما حلق وتقصیر نکردیم ومسجد الحرام را ندیدیم
نمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست بوده باشد وعمر خطاب نیز بجهت این از اسلام خود متشکک شد چنانکه گذشت حضرت رسالت چون این
سخن بشنید فرمود که من نگفتم که امسال اینصورت متحقق خواهد گشت حق سبحانه بجهت تصدیق واقعه پیغمبر ووقوع تعبیر آن در آینده آیه فرستاد
که لقد صدق الله بدرستیکه راست گردانید خدای تعالی رسوله فرستاده خود را الرؤیا در آنچه دیده بود در خواب یعنی خواب او را ۲۷
بالحق ... ملتبس بود بکردار ... در حقیقت یعنی بغرض صحیح وحکمت بلیغ چه در آن ابتلا بود میان مؤمن مخلص ومنافق
... ومنافق از هم متمیز شدند ومیتواند که بالحق حال باشد از رؤیا یعنی راست وحق ...
... احتمال دارد که قسم باشد ومراد بحق یا نقیض باطل باشد ویا اسمی از اسماء الهی وبنا بر
... که مقابل باطل است یا اسمی از اسماء او سبحانه که البته داخل شوید در مسجد الحرام و
... اینکه والله لتدخلن یعنی بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید ان
شاء الله اگر خواسته باشد ... خدای تعالی بجهت تعلیم عباد است تا در عادات خود متادب باداب سنن او سبحانه
متکلم باین کلمه شوند چنانچه از ابن عباس منقولست که حق سبحانه اینچیز را که عالم است بوقوع آن معلق باستثنا ساخت تا بندگان اینچیز را که علم بآن
ندارند باستثنا معلق سازند یا استثنا است ... تا حین حصول مقتضی دخول بعضی کشته بودند یا مرده یا غایب گشته پس معنی مراد آنست
که اگر چه ثبت خدای بشوید همه شما در مسجد الحرام داخل هستید بدین مانع واز اینجا است که جبائی گفته که چون خدای علم داشت بمرگ وبیمار وغیبت
بعضی از ایشان دخول ایشان بمشیت مقرون ساخت تا خلف وعده لازم نیاید ونزد ابو عبیده ان بمعنی اذ است یعنی بمسجد الحرام درآئید وقتی
که خدا ... باشد وگویند که این قول ملک است در خواب به پیغمبر گفته بود یا قول پیغمبر که در وقت تقریر خواب با اصحاب خود گفته
... لتدخلن است ومتعلق بقوله آمنین ومعنی اینکه هر آینه در آئید بمسجد الحرام در حالتی که ایمن باشید
از ... جمله استثنا متعلق است با آمنین زیرا که در دخول ایشان محلقین رؤسکم سرهای خود را ومقصرین وچینند گان موی را از
... لا تخافون در حالتی که نترسید از هیچکس واین حال مؤکده است ومیتواند بود که
کلام ... باشد وچون دیدگان از حکم ومصالح تقدیم وتاخیر واقف نبودند ... فعلم
ما لم تعلموا ... از حکمت که در صلح حدیبیه وتاخیر عمره تا سال آینده وتعجیل تقدیم فتح خیبر فجعل پس گردانید برای شما
... من دون ذلک ... از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا اهل ایمان
... فتح مکه رسد ونزد بعضی مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است ودر کنز العرفان آورده که نزد بعضی از علما آنست که در منی
... ملبد مخیرند میان حلق وتقصیر اما حلق افضل است ودلیل ایشان روایت ابو بصیر ومعویة بن عمار
است از امام جعفر صادق ... ومبنا برین تخییر میان حلق وتقصیر عموم خود باشد بلکه مخصوص باشد بغیر صروره وملبد واکثر علما بر آنند که تخییر
در بین حلق وتقصیر علی الاطلاق است ... در حق صروره وملبد حلق اکد است ودلیل ایشان آیه مذکوره است زیرا که باتفاق جمیع امت مراد از محلقین
رؤسکم ومقصرین ... جمع است بلکه مراد تخییر است یا تفصیل ثانی بعید است بجهت لزوم اجمال پس تخییر متعین باشد ودیگر حضرت صادق
روایت کرده که آنحضرت فرمود که اللهم اغفر للمحلقین گفتند یا رسول والمقصرین چه حال دارند فرمود والمقصرین ودر این استدلال نظر است زیرا که
او موضوع است از برای تخییر ... پس مراد تفصیل باشد یعنی حلق بر تقدیر صروره وملبد وتقصیر بر تقدیر غیر این هر دو ... اگرچه نسبت بهر شخص
مخصوص ... منفصله اصل است ومحذوری لازم نمی آید از احتمال که مبنی شده باشد احادیث وجواب از این نظر آنست که واو در این کلام از
قبیل واو ... که واقع شده در قول مثنی وثلاث ورباع ... چون بیان در آیه واقع نشده ودر احادیث متواتره نیز ثابت نگشته بلکه در
احادیث ... معارض ... بمثل خود ووقوع ... پس احتمال مستلزم محذور باشد ... اینکه در علم اصول مقرر شده که اصل عدم تقیید است

سبب او در این امر از برای تخییر مطلق باشد و بدانکه تقصیر متعین نیست که در سر باشد اگرچه ظاهر آیه فی الجمله دلالتی بر آن دارد بلکه جایز است که در جمیع
بدن باشد همچنانکه در عمره و حلق مختص است بمردان همچنانکه تقصیر متعین است بر زنان و بر خنثی و بر زنان حلق حرام باشد و این هر دو وجه اگر بجای تقصیر حلق کنند
از ایشان مجزی نخواهد بود و نیز مجزی نیست مر حلق تراشیدن بعضی از سر بلکه واجبست تراشیدن جمیع آن اما در تقصیر مسمی کافی است چنانچه احادیث
صحیحه دالست بر آن و بر اصلع و اقرع واجبست امرار تیغ بر آن و این حلق و تقصیر واجبست که در منی باشد پس اگر پیش از حلق یا تقصیر از آنجا بیرون آید
واجبست بر او که مراجعت نماید در آنجا احدهما را بفعل آرد اگر عود ممکن نباشد در همین موضع که ایستاده حلق کند و مراد از استثنا ...
فرمند تا در ایجاد فعل کنند و باقی مسائل در این باب در کتب فقه مذکور است و خلاصه آنچه آورده‌اند که چون رسول در ذی‌قعده سال ششم از هجرت از دخول
مسجد الحرام مصدود شد و صلح نمود از حدیبیه مراجعت فرمود و در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز
در آنجا مکث فرمود از زهری منقول است که حضرت رسالت در مکه جعفر بن ابو طالب را بخطبه میمونه بنت حارث عامریه دختر حارث فرستاد میمونه کف کرد امر خود را
من عباس بن عبد المطلب که شوهر خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود و جعفر نزد عباس آمد و صورت حال باز نمود پس عباس قبول
این معنی نموده میمونه را بحباله آنحضرت درآورده و هم از زهری مرویست که چون رسول بمکه آمد با اصحاب امر فرمود تا مناکب خود را منکشف ساخته
بطواف مشغول شوند تا مشرکان از جلادت و چابکی ایشان آگاه شوند پس اهل مکه از رجال و نساء و صبیان در آن طواف ملاحظه حال رسول و اصحاب میکردند
و عبد الله بن رواحه پیش رسول شمشیر حمایل کرده بود و این رجز میخواند شعر خلوا بنی الکفار عن سبیله قد انزل الرحمن فی تنزیله فی صحف تتلی علی رسوله الیوم
نضربکم علی تأویله کما ضربناکم علی تنزیله ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل عن خلیله یا رب انی مؤمن بقیله انی رأیت الحق فی قبوله و در این عمره آیه
الشهر الحرام بالشهر الحرام نازل شد یعنی این ماه ذی‌قعده که مؤمنان معتمر در مکه در آمده‌اند بعوض آن ماه ذی‌قعده است که مصدود بودند از دخول و القصاص حق سبحانه بجهة تأکید (بالشهر الحرام صح)
وعده نمود بلدان و تطمین نفوس اهل ایمان بر غلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود که هو الذی او آنکسیست که ارسل رسوله فرستاد رسول خود را ٢٨
که محمد است بالهدی در حالتی که متلبس بود بچیزی که هدایت کنند بدان که آن حجج واضحه و ادله ساطعه و معجزات باهره و دین الحق و
به دین درست فرستاد که اسلام است و میتواند بود که بالهدی سبب باشد و مراد احکام شرع و اسلام یعنی خدا رسول خود را بفرستاد بسبب راست نمودن
و بیان کردن دین اسلام و احکام آن لیظهره تا غالب گرداند دین اسلام را علی الدین کله بر همه دینها چه دین اسلام احکام ادیان حقه را منسوخ
ساخته و ملل باطله را برانداخته و این یا بواسطه حجج ظاهره است و براهین و معجزات غالبه و یا بتسلیط مسلمانان بر سایر اهل ادیان زیرا که هیچ ملتی نیست
الا که مسلمانان بر ایشان غالب و ظاهر اند و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که تأویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور حضرت صاحب
الزمان صلوات الله الملک المنان بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دین دیگر باقی نخواهد ماند چنانکه کریمه و لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم شاهد اینست و کفی بالله شهیدا یعنی و بس است خدای در حالتی که گواه است بر آن و آنچه بیان و وعده داده از غلبه دین اسلام یا
بر نبوت پیغمبر خود باظهار معجزات و قوله محمد رسول الله جمله ایست که مبین مشهود به است و معنی آنکه آنچه شهادت و گواهی خدای بر آن کند آنکه محمد ٢٩
فرستاده خداست و یا آنکه محمد خبر مبتدای محذوف باشد و رسول الله عطف بیان آن و تقدیر کلام اینکه هو محمد رسول الله یعنی آنکه سبب هدایت است
و واسطه ظهور دین حق محمد است که فرستاده خداست و یا آنکه محمد خبر مبتدای محذوف باشد و رسول الله عطف بیان و قوله والذین معه
معطوف علیه و خبر این هر دو اشداء یعنی محمد که رسول خداست و آنکسان که با اویند از اهل ایمان سختی کنند و غلیظ علی الکفار بر کافران
و بنابر قول اول والذین معه کلامیست مستأنف یعنی جماعتی که با پیغمبرند سختی کنند با اهل کفار رحماء نرم دل و مشفق و مهربان بینهم میان
یکدیگر هم چنانکه در جای دیگر میفرماید که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین حسن بصری گفته که شدت ایشان نسبت بکافران بر وجهی بود که ایشان جامهای
خود را از ایشان نگاه داشتندی تا جامهای ایشان بدن ایشان نرسد و رأفت و مهربانی ایشان نسبت با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی و
بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست در آنکه لازم جمیع اهل ایمانست که در عصری از اعصار اگر باشند با غیر ملت خود متشدد و متغلظ
باشند و متعرض انواع ایذا و آزار و اذیت با اهل مذهب خود متعطف و متحابب و صله و امداد و معونت و کف اذیت و اخلاق حسنه بجای آرند و شیم لینه
عدل از ایشان از کثرت صلوة اهل ایمان و مداومت ایشان بر آن اخبار میفرماید با بینی تریهم می‌بینی ای بیننده ایشان را رکعا رکوع کنندگان سجدا
سجده نمایندگان یعنی اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات اینکه بعضی از اهل سنت گفته‌اند که مراد از الذین معه ابو بکر است و اشداء علی الکفار
عمر است و رحماء بینهم مراد عثمان است و تریهم رکعا سجدا حضرت امیر المؤمنین قولیست ضعیف و خارج از نظم کلام زیرا که والذین معه یا
مبتدا است یا معطوف بر مبتدا و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر پس معنی چنین میشود که ابو بکر عمر است و عثمان و علی و بنا بر ثانی معنی
آنکه محمد و ابو بکر عمر است و عثمان و علی آنکه این معنی معقول و دیگر آنکه بنا بر این قول مناسب بلکه عطف است چنانچه نزد هر عاقل حاکم است بر آن
و اگر آیه را مخصوص دارند بحضرت امیر المؤمنین اولی و الیق خواهد بود بجهة عدم خروج کلام از نظم خود و وجود جمیع صفات مذکوره در ذات
آنحضرت باتفاق جمیع امت و مؤید اینست آنکه در شأن او نازل شده که آیه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و آیه یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
لومة لائم در شأن عالی حضرت شاه اولیا علیه السلام نازل شده مؤید اینکه قوله یبتغون با مضمون الحال یا آنکه مفعول ثانی باشد و جمله (است صح)
حالیه از ضمیر تریهم یعنی می بینی مؤمنان را که مطلبند فضلا من الله افزونی مرتبه و زیادتی مثوبات نعمت و عزت بر تقدیر حالیه معنی آنست
که می بینی ایشان را رکوع و سجود کنندگان اند در حالتی که میجویند مرتبت و ثواب را از او سبحانه و رضوانا و خوشنودی او را در جمیع حالات مراد آنست که طاعات
ایشان از برای ترتیب ثواب و رضای حضرت عزت بی شایبه ریا و عجب و سمعه سیماهم علامت ایشان فی وجوههم که در رویهای ایشانست یعنی

در پیشانی ایشان ظاهر و هویدا است من اثر السجود از نشان سجده کردن یعنی این نشانه که سجود موثر آنست و این مستلزم کثرت سجده است و از اینکه علی بن
الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما بذو الثفنات مشهور گشته بجهة همین است زیرا که بجهة کثرت سجود در جبهه مبارک او مثل ثفنات بعیر پیدا شده بود
ولهذا آنحضرت بدین نام معروف شده و بدانکه ... روایتی که از ابن عمر نقل کرده اند که پیغمبر مردی را دید که اثر سجده بر جبهه او بود فرمود که ...
وجه ... فلا تقلب جهلک و لا تشن صورتک ... روی تو زاید بر این است که ... نشانه نداشته باشد و صورت تو را عیب ... (ولقصد ... کفته)
نباشد محمول است بر آنکه آنشخص منافق بوده ریا و سمعه را روی خود را بر زمین مالیده تا این علامت در او پیدا شده و از ابن عباس منقول است که مراد
از سیما وجه نورانی باشد که در قیامت در جبین ایشان لایح گردد و بان علامت ... باشند که او از اهل سجود است عطا ابن ابی رباح گفته که مراد آنست
که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقل کرده اند که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب
چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید جبیر و ابو العالیه مرویست که اثر سجده خاکیست که بر پیشانی ایشان باشد بجهة سجده کردن بر تراب بر زمین
و اثواب ضحاک گفته که اثر سجود صفره و نحول وجه است از خشیت خدا و حسن نقل کرده که معنی آنست که از کثرت سجود و بسیاری طاعت ایشان
هرگاه که ایشان را بینی گمان بری که بیمارانند و حال آنکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مسبب نور
که در روز بر روی لایح گردد کما قال من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در بعضی اخبار آمده که خدای تعالی در روز قیامت مالک دوزخ گوید
که یا نار انضجی یا نار احرقی و اما موضع السجود فلا تقربی ای آتش بپز و بسوز و ای آتش بسوزان هر جا که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو عطا خراسانی
روایت کرده که هر که نماز بوقت ادا کند داخل است در این سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت
ایشان است فی التوریة در کتاب موسی و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان در این دو کتاب باین صفت عجیبه
مذکور بودند و باین نعوت غریبه مسطور و تکرار مثلهم و عدم اکتفا بواو عطف بجهة تقریر و تأکید است و قوله کزرع تمثیلی است مستأنف
از برای اهل ایمان یعنی ایشان بمثابه کشتی‌اند که در اول حال اخرج شطأه بیرون آورد شاخهای خود را پس از آنکه در ابتدا باریک و ضعیف
باشند فآزره پس معاونت دهد و قوی و برومند گرداند آنرا فاستغلظ پس غلیظ و سطبر شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد
بر ساقهای خود یعنی آن شاخها ضعیف نحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بغایت قوی و تناور گردد که یعجب الزراع بشگفت آورد زراع
را بجهت قوت و سطبری و حسن منظر خود و احتمال دارد که ذلک اشاره مبهمه باشد و کزرع الی آخر ... در کتاب مرقوم
است از قبیل قضینا الیه ذلک الامر ان دابر هولاء مقطوع مصبحین یا آنکه بقول مثلهم فی التوریة کلام تمام شده باشد و کزرع الی آخر خبر آن یعنی صفت
ایشان در کتاب انجیل چون زرعیست که متصف بصفات مذکوره باشد و بر هر تقدیر این مثل از برای بیان حال حضرت رسالت است با اصحاب یعنی همچنانکه
دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف نحیف از او پیدا میشود و بتدریج ترقی مینماید تا که قوی و جسیم میشود و سبب تعجب زارعان میگردد حضرت
رسالت و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت قلت و ضعف بودند و بعد از آن بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام گرفته و جمیع عالمیان را فایق
آمدند و سبب تعجب مردمان شدند و یا آنکه این مثل از برای بیان حال حضرت رسالت باشد که در بدو اسلام بی یار و معاون بود و بعد از آن بسبب
اهل بیت و اصحاب قوت پیدا کرد پس زرع آنحضرت باشد و شطأه اصحاب او که دست او را قوی گردانیدند یعنی همچنانکه زرع در اول حال ریشه نهد (دقیق و)
و بتدریج غلیظ و قوی میشود و شاخها بر او ملاحق میگردد و بحدی تنومند میشود که زارعان از قوت و کثرت آن تعجب میکنند پیغمبر نیز در اول حال کار
امر رسالت بر خواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و بعد از آن خدای تعالی او را برومند گردانید با اهل ایمان بر وجهی که مردمان از قوت و شوکت
و بسطت او تعجب کردند یا آنکه مثل اصحاب آنحضرت بوده باشد که در بدو اسلام در نهایت ضعف و قلت بودند و بعد از آن بسیار شدند و کار ایشان بمرتبه
ترقی نمود که عالمیان از کثرت ایشان تعجب نمودند یا آنکه مثل از برای دین اسلام باشد که در اول مرتبه در کمال ضعف بود و بعد از آن بجهة کثرت ...
و شوکت و قوة اتباع بر سایر ادیان فایق شد و قوت گرفت همچنانکه زرع در اول در نهایت ضعافت و بتدریج نشو و نمایی یابد و شاخها از او پیدا میشود
تا آنکه بلند و پایدار میگردد حاصل که حق سبحانه از برای ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آورد بایشان کافران را و بدان
را و میتواند بود که لیغیظ متعلق باشد بقوله وعد الله یعنی بجهت آنکه خشمناک سازد کافران را بایشان وعده کرده خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویدند
بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته منهم از ایشان یعنی آنان که سمت ایشان بیافتند مغفرة آمرزش گناهان و اجرا عظیما
و مزدی بزرگ و من بیانیه است ... فاجتنبوا الرجس من الاوثان و شبهه نیست که کفار بعد از استماع آنچه موعود است از برای اهل اسلام
در دار دنیا باز از اقرار خشمگین و غضبناک میشوند و کینه ایشان زیاده میگردد و بنا بر آنکه لیغیظ متعلق بمثل باشد این کلام مستأنف خواهد بود
از برای وعده مؤمنان تا در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب انتهای اهل کفر که مستلزم غالبیت و قوت اهل اسلام
اسلام است سورة الحجرات مدنیه الا آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی که نزد ابن عباس مکیست و عدد آیات این سوره باجماع جمیع علما هیجده
ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره الحجرات را تلاوت نماید حق تعالی بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه از برای او بنویسد حسین بن علاء (سورة ابرار)
از ابی عبد الله روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار ... باشد و بدانکه این سوره را مفصل میخوانند با الحجرات
بجهة کثرت فصل بسمله و چون از این سوره تا سوره نبا نسبت بسوره که بعد از آنند طویلند و از نبا تا والضحی نسبت با قبل و ما بعد متوسط و از والضحی
تا آخر قرآن نسبت بما قبل قصار از اینجهة از این سوره تا سوره نبا طوال مفصل میگویند و از نبا تا والضحی متوسط مفصل و از والضحی تا آخر قصار
مفصل و از حضرت رسالت مرویست که اعطیت السبع الطول مکان التوریة و اعطیت المئین مکان الانجیل ... بالمفصل ... (واعطیت المثانی مکان الانجیل)
... باشد ... علما ابتدا سور مفصل از سوره محمد ... و وجه ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالت است آنچه مختص است باو ...

اجلال واعظام و در اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر رضی الله عنه ... و هی از اصحاب ... ابتدا در روز عید اضحی

قبح اضحیه را بر صلوة عید مقدم داشتند آنحضرت بعد از فراغ از نماز ... اعادت فرمود و مقارن اینحال جبرئیل آمد و این آیه آورد

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید

لا تقدموا بین یدی الله ورسوله ...

[illegible]

تکان اول الخلق اجابة واستجابة لله حین دعاه رسول الله نحن انصار رسول الله ... حتی یؤمنوا فمن آمن بالله ورسوله منع ماله ودمه ومن

نکث جاهدناه فی الله ابدا وکان قتله علینا یسیرا اقول قولی هذا واستغفر الله للمؤمنین والمؤمنات والسلام علیکم ...

[illegible]

بنا بر جمله اطاعت امر او کرده در را قفل و مضبوط ساخت و در آن خانه گریه میکرد و تضرع مینمود عاصم پیغمبر را از این قضیه اعلام نمود رسول فرمود که
او را حاضر کنید عاصم بدان خانه رفت و گفت یا ثابت رسول خدا ترا میطلبد گفت در را بگشا تا بیرون آیم پس از خانه بیرون آمده هر دو باتفاق بخدمت
رسول آمدند ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجالس شما بغایة خود تکلم میکردم میترسم که عملم باطل شده از آن توبه کردم و طریق ادب پیش
گرفتم رسول فرمود اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة راضی نیستی که در زندگی ستوده باشی و در سبیل شهادة مقتول شوی و به بهشت
روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله و نیز از انس روایت است که چون روز یمامه و سید روز بود در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب
تکاسل میورزیدند عرق حمیت و عصبیتش در حرکت آمده خود را در میان حربگاه انداخت و محاربه مینمود تا شهید شد درعی در بر داشت یکی از اهل اسلام او را
بیرون کرده پنهان نمود شخصی از اصحاب وی او را در واقعه دید گفت ای فلان چون شهید شدم فلان کس درع مرا بر داشت و پنهان کرد خالد بن ولید را بگو تا از
او بستاند و بفروشد و بفلان کس دهد که ده درم از او میخواست و ابا بکر را بگو تا بنده مرا آزاد کند چون بیدار شد و خالد را از این واقعه آگاه کرد خالد
آن کس را طلبید درع را که در زیر دیگ پنهان کرده بود از او بستد و بفروخت وام او را داد و ابو بکر نیز صیغه حریت گفته غلام او را آزاد کرد و از حسن بصری مرویست
که این آیه در باره منافقان امت که آواز خود را از آواز رسول بلند تر میکردند نازل شده و بنا بر این وجه خطاب آن بمؤمنان مبنی شده اثبات از علی که منافقان
میکردند و گویند که اهل نفاق رفع اصوات میکردند بجهة اظهار قلت مبالات خود تا ضعفه اهل اسلام بمتابعت ایشان کنند حق سبحانه این آیه فرستاد و
ایشان را از اظهار آن بعثت نهی نمود عبد الله زبیر گوید که اصحاب عبد الله زبیر با حضرت رسالت چنان آهسته سخن گفتندی که رسول تا مکرر استماع
قول ایشان نکردی بفهم آن نرسیدی و بدانکه چون منهی عنه رفع صوتیست که موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس آن شامل رفع صوتی نباشد که در
حربها در مجادله معاند باشد یا در آنها اعدا را وقع شود چه آن مرغوب آنحضرت است و لهذا در حرب حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبد المطلب
امر فرمود که اصرخ بالناس مردمان را با آواز بلند بخوان و عباس نسبت بجمیع مردمان رفیع الصوت بود با آواز بلند مردمان را ندا کرد و از فرار باز گردانید
و در روایت آمده که عباس بحیثیتی رفیع الصوت بود که روزی جماعتی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس با آواز بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله
از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند و مرویست که روزی با آواز بلند سبعی را از غنم زجر نمود آن سبع زهره اش چاک شد و بمرد و در بعضی از
تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تایب شد حق سبحانه در حق وی این آیه فرستاد که ان الذین یغضون بدرستیکه آنانکه فرو میخوابانند
۳ و نرم میکنند اصواتهم آوازهای خود را یعنی آهسته میگویند سخن را عند رسول الله نزد فرستاده خدا که بجهة مراعات ادب و توقیر
و تعظیم وی اولئک آنگروه مؤدب الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای و نیک آزموده قلوبهم دلهای ایشان را للتقوی
برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا باتش تا غش آن برود و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان معرفتست و سبحانه است بخلوص نیات ایشان و وجه وضع
امتحان در موضع معرفت بجهة آنست که تحقق شیء نوع امتحان است پس معنی مراد آنست که شناخته است خدای قلوب ایشان را برای تقوی و بنا بر این متعلق
لام بمعنی وقت خواهد بود که حال باشد از قلوبهم و تقدیر اینکه امتحن الله قلوبهم کائنة للتقوی خالصة لها یعنی خدای عالم است بقلوب ایشان در حالتی
که آن قلوب ثابت اند بر تقوی و خالص و پاکیزه اند برای آن یا آنکه مراد آن باشد که خدای دلهای ایشان را بانواع محن و تکالیف شاقه گرانبار
تا ثبوت و رسوخ پیدا کنند پس بجهة آن تقوی آن ظاهر گردد و معلوم شود که ایشان بصفت تقوی متسم اند چه حقیقت تقوی معلوم نمیشود مگر نزد
محن و شداید و صبر نمودن بر آن یا آنکه معامله حق سبحانه با ایشان در آنچه متعبد اند بآن از غض اصوات نزد سید کاینات همچو معامله اختبار است و اگرچه
حال ایشان بر او مخفی نیست تا عباد کار و بار ایشان بر محک امتحان ظاهر گردد و بر عالمیان ظاهر شود که کدام نقد از کوره اخلاص امتحان پاک و بیغش بیرون
می آید پس ایشان خالص شده اند با خبایا همچو خلوص لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان که آن رفع و جهر اصوات است و غیر آن از خطیئات
و اجر عظیم و مزدی بزرگ و بی پایان بر خفض اصوات و سایر طاعات و بدانکه تنکیر مغفرت و اجر برای تعظیم است و جمله خبر ثانی ان است یا
استیناف است برای بیان جزای اهل غض و خفض از انواع اجلال و اصناف اکرام نزد ملک علام و تصدیر غاضین بان مؤکده و ایراد خبر ان بصورت جمله
اسمیه و تألیف آن جمله از دو اسم معرفه و ذکر مبتدا و خبر بعنوان اسم اشاره و موصول اشعار است بر بلوغ ایشان باقصی کمالات و دلالت
بر مبالغه در ارتضاء حق ایشان بخفض اصوات و تعریض بشناعت رفع و جهر و اشاره بانکه حال جماعتی که مرتکب رفع و جهر اند بر خلاف اینست
و در بعضی از تفاسیر آمده که در وفد بنی تمیم نازل شده و منشأ آمدن ایشان نزد حضرت رسالت آن بود که آنحضرت سریه بجانب بنی العنبر که از قبایل
بنی تمیم بود روانه ساخت ایشان چون واقف شدند که لشکر پیغمبر آمده است بگریختند و عیال را بگذاشتند اصحاب ذراری ایشان را اسیر نموده
بمدینه آوردند ایشان از پی ذراری خود متوجه مدینه شده نزدیک نیمروز بدر که مسجد پیغمبر رسیدند و آنحضرت در بعضی از حجرات طاهرات قیلوله فرموده
بود ایشان بگرد هر یک از آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که اخرج یا محمد ای محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما را بمشیت دهی حضرت از آواز ایشان بیدار
شده از حجره بیرون آمد و ایشان گفتند یا عیالان ما را آزاد کن و یا فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت یکی از ایشان را حاکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت
اعور العنبری را حکم کرد او حکم کرد که بعضی اسیران آزاد گردند و بعضی را آزاد کند آنحضرت باین طریق عمل نمود و فرمود که از اولاد اسماعیل هر که
از او عملی صادر گشته که موجب کفاره باشد باید که یکی از ایشان را آزاد کند پس باین وجه سلوک کرده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه
۴ گرفتند و حق تعالی بنی تمیم را بجهة ترک رسوم آداب بسبب بانگ و ندا مذمت کرده فرمود ان الذین ینادونک بدرستیکه آنانکه ندا میکنند
ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرهای زوجات اکثرهم بیشتر از ایشان لا یعقلون عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب مراد آنست
که ایشان بجهة عدم معرفت بقدر شرف و مرتبه تو ترک توقیر و تعظیم تو نموده اند که از فهم و عقل چه عقل مقتضی آنست که رعایت حسن
ادب کنند و رعایت اجلال و تبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که منصوب باشد بر سریر رسالت و مزین بخلعت نبوت یا آنکه مراد این باشد که ایشان مجنونند

و از پرده تکلف بیرون و بدانکه وراء شیء عبارتی است که آن شیء را متوار سازد بظل خود اعم از آنکه خلف آن باشد یا قدام و لهذا مفسران تفسیر او بخارج
کرده اند که اعم از خلف و قدام است پس توجه انکار بر ایشان مخصوص باشد بسبب ندای ایشان در خلف حجرات و فایده بیان من که موضوع است برای ابتدای
غایت دلالت بر آنکه منادی خارج حجره بوده نه داخل آن بجهة عدم اجتماع مبدأ و منتهی بر جهة واحده بخلاف وراء الحجرات بدون من که در تقدیر فی وراء
الحجرات است چه در اینصورت محتمل الاجتماع است و بمعنی حجرة عبارتست از قطعه زمین که محجور باشد بحایط و مراد بحجرات حجرات زوجات
آنحضرت است چه هر یک از زوجات را حجره خاص بود و این کنایت از خلوت او با اهل او و ندای بنی تمیم از وراء حجرات محتمل است که باین وجه بوده
باشد که بعضی از وراء حجره ندا کرده باشند و برخی از وراء حجره دیگر بر سبیل تفرق بقصد طلب آنحضرت یا باین طریق که جمیع ایشان همه مجموع طواف
هر یک از حجرات کرده باشند و او را طلبیده یا آنکه مراد حجره باشد که آنحضرت در آن بوده باشد و ذکر آن بصیغه جمع بجهة اجلال و اکرام آنحضرت بوده باشد
و بیان حرمت و فعل ندا اگرچه مستند بجمیع ایشانست لکن جایز است که متولی ندا بعضی از ایشان بوده باشند و باقی دیگر بجهة رضای ایشان در ندا بمنزله
آنها که متصدی ندا بوده اند و آنچه از اصم روایت کرده اند که منادی از بنی تمیم عیینة بن حصن بود و اقرع بن حابس مؤید آنست و اسناد نفی عقل باکثر بجهة
محتمل است که بجهة وقوع ندا باشد از جماعتی از ایشان که قصد تحاشی داشته باشند و احتمال آن نیز دارد که مراد از نفی عقل باشد از همه ایشان چه قلت در
موضع نفی است در کلام عرب و لهذا گفته اند که النادر کالمعدوم روایتست که حضرت رسالت را از حال وفد بنی تمیم سؤال کردند فرمود هم حمقاء بنی تمیم لولا
انهم اشد الناس قتالا للاعور الدجال لدعوت الله علیهم ان یهلکهم ایشان احمقان بنی تمیم بودند و اگر نه آن بودی که مقاتله ایشان با اعور دجال سختتر از
همه کس بودی من ایشان را دعای بد میکردم تا همه هلاک میشدند و بباید دانست که آیه مذکوره محتوبست بر اموری که هر یک از آن دلالت صریح دارند بر جلالت
قدر حضرت رسالت و مزید مرتبه و رفعت او نزد حضرت عزت اول آنکه نظم او مسجل است بسفاهت و جهالت بنی تمیم از حیثیت ترک ادبی که لازم رفع
و جهر اصوات است از وراء الحجرات دوم ایراد لفظ حجرات تا کنایت باشد از موضع خلوت و مقیل او یا بعضی از ازواج و ترک تصریح بذکر آن سیوم اقتصار بلفظ
حجرات و اکتفا نمودن بوقوعی که مبنی از چیزیست که مستنکر است بر ایشان چهارم ایثار لام تعریف بر اضافه که ان حجراتک یا حجرات نسائک پنجم تشنیع ذم
ایشان باستجفا و استرکاک عقول و قلت ضبط بمواضع تمیز در مخاطبات بجهة تهوین خطاب برسول که مستلزم سوء ادبست و این فصل است از اول سوره تا
باین آیه جهات اولی ناطق است بر ایجاب تقدیم مطلق اموری که مستند بخدا و رسول است بر سایر امور بدون تقیید و حصر آن و آیه دوم نهی است بر آنچه از جنس
تقدیم است از رفع و جهر صوت و اشعار بآنکه اول ممهد تا تیست و توطئه آن و آیه سیوم محتوبست بر مدح و ثنای جماعتی که از اتباع امر الهی و حضرت رسالت نمایند
و غض اصوات و اشعار و ثنا در خود ساخته تا اشاره باشد بعظم موقع و منزلت و رفعت آنحضرت نزد او سبحانه و آیه چهارم دالست بر چیزی که هجنت آن تمام است و آن
ندا کردنست با حضرت بصیاح از وراء الحجرات در حال خلوت و بعضی حرمات همچو صیاح با هون ناس تا تنبیه باشد بر فظاعت آنچه بآن جرأت کرده اند و جسارت
نموده چه شخصی که حق سبحانه قدر مرتبه او را رفیع ساخته باشد و او را افضل انبیا ساخته و خاتم ختمیت باصبع مبالغه تا او کرده ندا کردن او بطریق صیاح در غایت
تفاحش خواهد بود و رعایت نحو و از این آیات شریفه ثمرات الباب و محاسن آداب التقاط و اقتباس میتوان نمود و بوسیله غوص کردن در بحار معانی آن استخراج
درر و لآلی اخلاق حسنه و خصایل پسندیده میتوان کرد و بدانکه چون ندا بدون صیاح احسن است و ترک آن و اصطبار تا خروج آنحضرت احسن است بجهة
رعایت حفظ ادب و غایت تعظیم و اجلال آن نزد ارباب الباب آنرا بجهة حق سبحانه در عقب آیه مذکوره فرمود که ولو انهم صبروا و اگر ایشان یعنی ۵
قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بترک ندا حتی تخرج تا که بیرون می آمدی تو الیهم بسوی ایشان لکان هر اینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن
خیرا لهم بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهة مراعات غایت سهم آداب که منشأ سعادت دنیا و عقبی است چه آن باعث لطف الهیست درباره ایشان
باعطای ایمان و در سا بندم ایشان را ابواب جاودان و بعد از ایشان در زمره عاقلان و اسعاف مأمول ایشان که آن آزادی جمیع ذراری ایشان است و بباید
دانست که آن در اینمقام با اسم و خبر خود در موضع رفع بر فاعلیت فعل مقدر است و تقدیر اینکه لو ثبت صبرهم النفس علی ما تکره و صبر
بمعنی حبس نفس است از مرتکب شدن بهوای آن یعنی اگر ثابت میبود باز داشتن نفس خود را بر ترک ندا هر اینه مر ایشان را بهتر میبود و ایثار حتی بر الی بجهة آنست که حتی
مفید آنست که صبر مغیا بخروج آنحضرت باشد چه آن مختص است بغایت شیء فی نفسه و لهذا جایز است که گویند اکلت السمکة حتی راسها و جایز نیست حتی نصفها
یا صدرها بخلاف الی و اگر آن از برای مطلق غایت موضوع است پس مراد معنی و لست چه خروج رسول غایتی است معتبر از برای صبر ایشان و اصلا جایز نیست
ایشان را که بدون خروج تو جدا و بجانب ایشان که مرتکب ندا شوند و فایده قید الیهم آنست که اگر خروج او بسوی ایشان نباشد بلکه بجانب دیگر باشد
صبر لازم ایشانست تا آنکه خروج او بجانب ایشان محقق شود والله غفور و خدای بسیار آمرزنده است کسی را که از بی ادبی تایب و نادم شود رحیم بسیار مهربان
با اهل ادب و حرمت چه مغفرت و رحمت او واسعت پس هرگز از امضوی نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از این نسیکه ... که حضرت
رسالت در سال هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بقبیله بنی المصطلق فرستاد تا صدقات از ایشان اخذ نماید و قبل از این میان او و ایشان در زمان جاهلیت
خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید با ایشان رسید از سر عداوة نه بلکه از کثرت شغف و طرح محبت آنحضرت بجهة تعظیم و توقیر استقبال وی بیرون آمدند
و بگمان آنکه ایشان بقصد قتل او می آیند معاودت نموده نزد پیغمبر آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة منع نمودند و قصد کشتن
من کردند حضرت رسول در غضب شد و قصد قتل ایشان نمود ایشان بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضبه و غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و رسول او بخدا
که از ما امری واقع نشده و همه مطیع و مامور یم و منقاد فرمان و آنچه بعرض رسانیده اند خلاف واقع است رسول بقول ایشان اعتنا ننمود فرمود
لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقاتل مقاتلتکم و یسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما از این دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان
و نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابه نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و همه ذراری شما را اسیر کند پس دست بر دوش امیر
المؤمنین علی نهاد و فرمود که هو هذا آن مرد اینکس است و مرویست که آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بسوی ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس

احوال ایشان نما و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دارند تا ایشان بر تو واضح شود تا ایشان مقاتله نمای خالد چون نزدیک نصور رسید جاسوسی
را بجهت تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان درآمد دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند
و شعائر اسلام اداء مینمایند بازگشت و صورت حال بازگفت وی نیز با ایشان آمد ایشان گفتند قبل از این ولید بیامد و ما بجهت تعظیم باستقبال
او بیرون رفتیم چون ما را دید بر مراجعت نمود ندانیم که منشاء آن چه بود خالد صدقه از ایشان گرفته باز گشت و کیفیت حال را بعرض حضرت رسالت رسانید
پس این آیت نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ اگر بیاید به شما شخصی که بیرون رونده باشد از
فرمان خدا بِنَبَإٍ یعنی بخبری یعنی بیاورد خبری را که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَیَّنُوا پس تفحص و تجسس کنید و منکشف سازید صدق و کذب آن تا نمایید
و بمجرد اخبار وی مبادرت بعمل مکنید أَنْ تُصِیبُوا بجهت کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را قَوْماً بگروهی در اموال و در انفس ایشان بِجَهالَةٍ بنادانی
یعنی در حالتی که نادان باشید و عزم بمحال ایشان از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافر و عاصی اند با ایشان در مقام محاربه و ازیت
در آیید و حال آنکه مؤمن و مطیع بوده باشند که اگر چنین کنید فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلی ما فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نادِمِینَ
پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن ما حصل کلام آنکه که اگر در اول الامر بقول فاسق عمل کنید که انکه صدق او بر شما ظاهر شود و در ثانی الحال خلاف
آن ظاهر گردد از آن فعل نادم شوید همیشه بر آن تاسف خورید و غمگین باشید و هیچ تدارک آن نتوانید کرد و بباید دانست که اشتکال کلمه ان که حرف شکست
برآنکه از برای تحقیق نیست بر آنکه جماعتی که با آنحضرت بودند هیچکدام را اخبار ایشان نبود که مکذب اخبار نمایند مگر بر سبیل ندرت و سوق کلام
مشعر است بر آنکه بر مؤمنان واجب است که بر صفت تبیین و تجسس تا تقدم باشند تا هیچ فاسق بر مخاطبه نمودن با ایشان بکلمه کذب و بهتان ارتکاب نتماید
و قول ان تصیبوا از قبیل ان تحبط اعمالکم است که مذکور شد و قوله بجهالة منصوب المحل است بر حالیت یعنی جاهلین و تنکیر فاسق و نبأ بجهت تعمیم است
یعنی هر خبری که از هر فاسقی بشما رسد بر آن عمل منمایید بلکه بتجسس آن مشغول شوید تا صدق و کذب آن نیک بر شما ظاهر شود و بعضی گفته اند که
شخصی نزد رسول آمد و گفت ابن عم ماریه که مادر ابراهیم است با وی خلوت کرده پیغمبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امر نمود که این شمشیر را بگیر
و نزد او رو و بقتل رسان اگر احوال بر همین منوال باشد او را بقتل رسان امیر المؤمنین شمشیر حمایل کرده نزد او رفت دید که نزد ماریه نشسته
شمشیر از غلاف بیرون کشید و چون دانست که امیر المؤمنین است بقصد او آمده بر جست و خود را در میان نخلستان انداخت و بر درختی خسید و پای
خود را برداشت چون نظر آنحضرت بر او افتاد دید که اصلا هیچ از آلت مردان با او نیست برگشت و رسول را از این معنی اخبار فرمود آنحضرت
فرمود که الحمد لله الذی یصرف الفحشاء عن اهل البیت و نزد این حال آیه مذکوره نازل شد و این قول ضعیف و بصحت نپیوسته و بدانکه بعضی
از جمهور استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب عمل بخبر واحد که عادل باشد چه حق سبحانه تبیین و تفحص را واجب کردانیده در خبر فاسق نه در غیر
او پس در خبر عدل تبیین واجب نباشد و این غیر صحیح است زیرا که دلیل خطاب نزد ما و اکثر محققین از علماء اهل سنت معتمد نیست و لیکن بآن
استدلال میتوان کرد بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم فسق است و عدالت ملکه ایست که باعث باشد بر ملازمت تقوی
و مروت و تقوی اجتناب از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره و مروت تنزیه نفس است از دنائتی که لایق بامثال این کس نباشد چون سخریت و
کثرت مزاح و کشف عورت در مجامع که ستر آن سنت مؤکده باشد و متلبس شدن فقیه بلباس جندی بر وجهی که موجب سخریت او باشد و بعکس و همچنین
است هر امری که موجب استخفاف اینکس شود و چون معلوم شد که عدالت مستلزم تقوی است پس مدام با ارتکاب کبیره یا اصرار بر صغیره در حیز فسق
داخل میشود و وجه استدلال آنست که حق سبحانه کانوا امر فرموده به تبیین نزد اخبار فاسق و از این لازم می آید که تبیین واجب نباشد با اخبار عادل چه مشروط
۷ معدوم میشود نزد عدم شرط آن پس تبیین مخصوص باشد باخبار فاسق و بعد از امر به تبیین ترهیب بندگان مینماید از سخن بر اینوجه که وَاعْلَمُوا و بدانید
ای مؤمنان أَنَّ فِیکُمْ آنکه در میان شما است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای تعظیم و اجلال او مفترض است که کذب و کلام ما لا یعنی اعراض آن کرده بحضرت
او معروض ندارید و دیگر آنکه اگر بخلاف راستی سخنی عرض نمایید تا اگر مرتکب فعل غیر مرضی شوید حق سبحانه او را از آن اخبار نماید و شما رسوا گردید بعضی
ایمه برآن جمله اند که شما بوسیله اخبار حضرت رسالت بکذب بی شک عالم شوید و یقین بدانید که رسول خدای در میان شما است چه آن اخبار کی از معجزات
است و از لَوْ یُطِیعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول قبول قول شما کند و برای شما عمل نماید فِی کَثِیرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج
افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصیان است پس در جمیع امور اطاعت وی نمایید تا از مضیق هلاکت دنیوی و اخروی برهید
باید تمام و بسط این کلام بر بساط مقاصد نارین مستقر شوید و در کشاف آورده که جمله مصدره بکلمه لو کلام مستأنف نیست بجهت آنکه مؤدی بتنافر
نظم است پس آن متصل است بما قبل خود بر اینوجه که باشد از ضمیر اعلموا یا فیکم و معنی آنکه در میان شما است رسول خدا بر حالتی که واجب است شما تغییر آن حالت
با آنکه شما بر حالتی هستید که واجب است تغییر آن حالت و آن مجادله شما است با آنحضرت در تبعیت او بر رأی شما در حوادث روزگار و استصواب او بشما
همچون فعل مطواع مر غیر خود را که تابع او باشد در آنچه صواب دید او بود و این کلام دالست بر آنکه بعضی از اهل ایمان رسول را بر حرب بنی المصطلق و تصدیق
قول ولید مهیا شدند و چون جماعتی دیگر از ایشان که بحلیه کمال تقوی محلی بودند در این امر جنبش ننمودند و خود را از آن دور میداشتند از اینجهة حق سبحانه
بر سبیل استدراک مدح ایشان فرمود باین قول که وَلکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَیْکُمُ بسوی شما یعنی بعضی از شما که متقی
بودید از آن باز داشته اند الْإِیمانَ ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول بجمیع ما جاء به النبی و ترک ذکر بعضی بجهت دلالت صفت ایشان است بر آنچه مغایر
صفت غیر ایشان است که مذکور شده اند و این از جمله ایجازات و نکات لطیفه قرآنیست که متفطن نمیشوند بآن مگر خواص که علماء علم بیانند و از این قبیل
است قوله وَزَیَّنَهُ و بیاراسته است ایمان را فِی قُلُوبِکُمْ در دلهای شما بنصب ادله و اصحه و حجج بینه ساطعه وَکَرَّهَ و مکروه گردانیده و دشمن ساخته إِلَیْکُمُ بسوی
شما الْکُفْرَ که پوشیدن حق و انکار آن توحید است و نبوت و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعات مفروضه و عدم ایمان وَالْعِصْیانَ و ارتکاب

نمودن بنا و نافرمانی از روی عناد و طغیان و از ابن عباس و ابن زید نقل است که مراد بفسوق کذب است و از ابی جعفر نیز نقل کرده اند و معنی تحبیب
و تزیین ایمان و تکریه کفر و فسوق و عصیان لطف و امداد است بتوفیق در طاعت و تجنب از معصیت و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست
و نفور از کفر و عصیان نصب ادله است و وعده ثواب بر طاعت و ایمان و وعید عقاب بر کفر و معصیت این آیه دالست بر بطلان اهل جبر زیرا که
هر گاه او سبحانه تحبیب ایمان کرده باشد در قلوب ایشان و تکریه کفر نموده از ایشان پس چگونه تحبیب چیزی نماید که محبوب او نباشد و استدراک التفات
است بر تعریض بذم جماعتی که در امر مذکور رغبت مینمودند و مصدق اینست آنکه میفرماید که أُولئِکَ آن گروه که مستثنی اند از اهل جبابت
بواسطه اتصاف ایشان بصفات مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که مضبوط و راسخ اند
۸ در آن و اشتقاق رشد از رشادت که بمعنی صخره صلبه است و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان فَضْلاً مِنَ اللَّهِ بجهت تفضلیست از
جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای دانا است بصدق و کذب مخبر و هر یک را بر وفق اخبار او سزا خواهد داد حَکِیمٌ
محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکمه او است که تحقیق اخبار امر فرموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنها و سبب اصناف بلاها است
و بدانکه تقدیم خبر ان بر اسم ان بقصد است بتوبیخ بعضی از اهل ایمان بر آنچه مستهجن بود از ایشان از استتباع رای رسول بر رای
خود پس واجب باشد تقدیم آن بجهة انصباب غرض بسوی آن و ایثار یطیعکم بر اطاعکم بجهة دلالت بر آنکه اراده ایشان استمرار و استصواب
بوده در جمیع امور که ایشان را سانح میشد بدلیل قوله فی کثیر من الامر و شرطیه لکن کران مخالفت ما بعد است از ما قبل بفساد اثبات اگر چه لفظ مفقود
است لکن از حیث المعنی موجود است چه صفات جماعتی که ایمان در قلوب ایشان محبت است مغایر صفات جماعتی است که ذکر ایشان مقدم است و جمله مصدره
باسم اشاره نزد بعضی جمله معترضه است و فضلا مفعول له تزیین و تکریه و تبیین جماعتی دیگر مفعول له رشد است و بنا بر این اگر چه بحسب ظاهر شرط مفعول
له که اتحاد فاعل است مفقود است بجهة آنکه رشد فعل عباد است و فضل فعل او سبحانه لیکن چون منشأ او سبحانه گاه رشد تحبیب و تکریه است که مسند باو سبحانه
است پس گویا رشد نیز از جمله افعال او است و جایز باشد انتصاب آن بر رشد و میتواند بود که فعل آن محذوف باشد و تقدیر اینکه جری ذلک او کان ذلک
فضلا من الله و احتمال آن نیز دارد که مفعول به راشدون باشد یعنی ایشان را راه یافتگان اند بفضلی که از جانب خدا است آورده اند که حضرت رسالت روزی
بر درازگوشی نشسته بود در مجلسی از مجالس انصار رسید توقف فرمود آن درازگوش بول کرد و عبدالله سلول بینی خود را گرفت گفت بگذار این درازگوش
را هر جا که خواهد رود که عفونت بول او ما را متأذی ساخت عبدالله رواحه گفت بینی میگیری از بول حیوانی که خوشتر از بوی مشک است و در روایتی
این درازگوش را از بسیاری که بول او بهتر از مشک تو پس سولة از مجلس بیرون آمد و ابن سلول از سخن وی در غضب شده سخنی بی ادبانه گفت ابن رواحه
نیز در مقابل آن سخنی درشت انداخت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند بتعصب برخواستند و با یکدیگر در مقام مجادله درآمدند بعضی
بعصا و کفش و جماعتی بچوب خرما و ضرب دست تعدی کشودند پیغمبر بر این قضیه مطلع شده مراجعت فرموده ایشان را از هم تفرقه نمود و کار
ایشان را باصلاح آورد این آیه نازل شد وَإِنْ طائِفَتانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروه مؤمنان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر
۹ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت این هر دو فریق را بحکم خدا دعوت نمایید و ایراد صیغه جمع در موضع تثنیه که اقتتلوا است بنا بر آن
است که هر طایفه مشتمل اند بر معنی جمع و آورده اند که مردی از انصار را زنی بود از زنان دیگر حی بود و او در ذات آن مضایقه
میمود با او بنزد بکتر قوم خود مستظهر شده گفت لا اخذ و حق منک بمنو و بخدا که من خود را از تو بقهر و عنف میستانم آنشخص گفت با نزد رسول خدا
رو تا او را حکم نمود میان ما کفت مرخص اسم این درهم افتادند و کار ایشان از منازعه بمبایعه کشید و آیه مذکوره نازل شد و از سدی منقولست که زنی
از انصار با شوهر خود مخاصمه نمود شوهر او زن را در خانه محبوس ساخت قوم او خبردار شده بیامدند و از حبس تخلیص ساختند قوم شوهر با ایشان
بنای عناد و نزاع کردند شمشیر بیکدیگر کشیدند حق سبحانه این آیه را فرستاد و امر نمود با آنکه میان ایشان باصلاح آیند فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و
تعدی نماید إِحْداهُما یکی از آن دو طایفه عَلَی الْأُخْری بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقاتِلُوا الَّتِی پس کارزار
کنید با آن گروهی که تَبْغِی از روی جور و تعدی کند بر گروه دیگر حَتَّی تَفِیءَ تا باز گردد إِلی أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدا و اطاعت امر او نماید فَإِنْ فاءَتْ
پس اگر باز گردد طایفه طاغیه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی
یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید و صاحب کشاف آورده که تقیید اصلاح ثانی بعدل دون اول بجهت آنست که در اول
هر دو باغی اند پس آنچه بر اهل اسلام در اینصورت واجب است اصلاح ذات بین است و تسکین بینهما نایره حرب و مواعظ شافیه و نصایح منجحه و مقاتله با
ایشان جایز نیست و در ثانی که یکی از طائفتین باغی شود بر دیگری مقاتله با آن گروه باغی واجبست تا آنکه منقاد شوند و مقاتله مظنه عدالت از منهج
عدل است پس بجهت این صلاحی را که بعد از مقاتله است بعدل مقید ساخت و در اول و چون مراعات عدل در جمیع امور از جمله امور مهمه است بجهت انکه مدار
نظام امور دینیه و دنیویه است از اینجهت او سبحانه بعد از این اشاره بتعمیم آن نمود و فرمود که وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدا یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب افعال ایشان را بحسن جزا محمود میسازد بدانکه اقساط از قسط مشتق است که بمعنی
اعوجاج است و اقساط همزه آن از برای ازاله است پس معنی آن سلب اعوجاج است که مستلزم عدالت است صاحب کنز العرفان آورده که بعضی از فقها
که معاصر ما اند باین آیه استدلال کرده اند بر قتال بغات و این محض غلط است زیرا که باغی کسیست که بر امام معصوم خروج کند بتاویل باطل یا او محاربه نماید
و نیز هیچیک از ایشان کافر است بدلیل قول حضرت رسالت مر امیر المؤمنین را که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی پس چگونه باغی مذکور مؤمن باشد تا در تحت
آیه داخل شود و لازم نمی آید از ذکر لفظ بغی در آیه که مراد بآن بغاتی باشد که معهود فقها اند و لهذا راوندی این آیه را دلیل قتال نکرده بلکه او با اهل
اسلام تخصیص داده پس بغی بمعنی لغوی باشد که آن تعدی مطلق است نه آنچه مصطلح فقها است و نیز موید اینست قول شافعی که ما عرفنا احکام البغاة الا

ایشان بجهة انکه نحو جرح ... علم ... بر اهل بصره ... اتباع ... عدم ... سلوک ... وخوارج ...
من فعل علی مراد اینجنس آنکه آنحضرت در حرب بصره وشام وخوارج ... اهل شام وبخصر جرح ایشان بجهة انکه ایشان از ائمه
ایشان از ائمه بوده تا بایشان مستظهر شده بار دیگر خروج کنند ... امام نمایند در اتباع ... اهل بغی اسند لال بوده مو گفته که ظاهر آیه مقتضی قتال السنة با
مذکوره بوده آنکه ... یا ایها ... وجاهدوا باموالکم وانفسکم ... قتال ... ظاهر آیه معتد تاکید است بجهاد وما لغیر
ایشان نیز غلط است چه ظاهر آیه اصلا دلالت ندارد بر قتال بغاة ... باشد بر آنچه مطلوب ما است بلکه ظاهر آیه ...
ایشان نیز غلط است چه ظاهر آیه ... قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
در آن باب پس مراد امر باشد بجهاد با کفار ... یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم چه منافق مظهر اسلام است ومبطن
منکم بجهة آنکه ظاهر آن دلالت بر وجوب طاعت ولی الامر ... اسلام بر نفس پس اسم نفاق بر او جاری باشد
کفر و باغی نیز چنین است زیرا که ... اسلام میکند وحال انکه خروج بر امام معصوم میکند از اسلام بیرون رفته
واز اینجهت است که حضرت رسالت ... امیر المؤمنین فرموده که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی ... وهو المطلوب
در صحیح خود روایت کرده ... وکتب ... باین وشبهه نیست که هر که محارب او باشد ... منافق باشد ... ابدا ان لکثوا ایمانهم من بعد عهدهم
جهاد با اهل نفاق لازم ... عدم جواز ان ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... والله ما قوتل اهل هذه الآیة الا الیوم بخدا سوگند که مقاتله واقع نشد با اهل این
وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون فرموده ... اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ خبر این نیست که میان
الامر ... معنوی عدم دلالت بر مذکوره ... مصطلح ... ایشان نزاع و شقاق نباشد ... فلا تخشوا نزاع
وادر آن ... بجهة منتسب ... باصل واحد که ایمان است پس باید که میان ایشان نزاع وشقاق نباشد ... باهل ایمان بجهة تعلیل وتقریر
واقع شود فَاَصْلِحُوا پس صلاح آرید بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ میان برادران خود ... ظالم ... ومظلوم ... اضافه آن بمامورین بجهة مبالغه است
امر ... باصلاح ... وضع ظاهر در موضع مضمر ... باشد ... مبان ... لازم باشد پس میان اکثر
در تفریع ... بجهة آنست که ... ایشان مخالفت واقع شود ... مصالحه ... لازم باشد
... ازشقاق بین الاثنین ... اکثر واشیع است ... وَاتَّقُوا اللّٰهَ ... عذاب
بجهة اهل ایمان ... ایشان ... لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید ... امید ... رحمت
الهی ... بهر ... کرده که اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهد بین اهل الحرب مر اصلاح کنند در میان مردمان
جزیل و ثواب جمیل است ... اخبار ... روایت کرده ... مسلمانان برادر مسلمانانند باید که ... ظلم نکند
... کند با کفار ... حضرت رسول فرموده که مسلمانان برادر ...
... هر که ... برادر ... حق ... باید ...
ومیباید که هر که ... برادر مؤمن ... بخاری ومسلم در صحیحین ...
... مسلمانان ... روز قیامت ... تشییع جنازه ...
حضرت رسالت که با امیر المؤمنین است سلام الله علیه فرموده ... ای علی ...
... دعوه ... ظلم نکند ...
مظلوم ... طعام ...
... مجلس ...
... محفوظ ... ثابت بن قیس ... مجلس ...
... حضرت ... استماع ...
... بنماز مشغول شد ... چون ... فارغ ... ایشان ...
... ثابت بعد از نماز برخاست ... بنشست وچون هوا تنک روشن شد
مرا بامر ... گفت اصبت مجلسا فاجلس ... گفت ...
ثابت ... گفت یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکسانی که ایمان آورده اید
11 ونحو مشهور ... عَسٰی اَنْ یَّکُوْنُوْا شاید که باشند ... استهزا کرده
... لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ ... اطلاع ندارند ...
شده کان خَیْرًا مِّنْهُمْ ... استهزاء ...
... عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب ... استهزاء میکردند ...
... ایمان ... ذکر ... الرجال قوامون
... لفظ قوم مخصوص است برجال ... بجهة انکه
علی النساء ... قوم عاد وقوم فرعون ... اطلاق لفظ قوم ...
نساء ... مفهوم قوم است ... استهزاء ...
خالی ... مستطاب ... ایشان ...
از دو ... سبب ... ایشان ... نباشد ... مستانف کنوارد

شده در مورد جواب کسوکه استعمال کنند از علت موجبه نهی سخریه واکر نه سزاوار این بود که مدخول فا باشد تا بما قبل خود متصل باشد حقیقت معنی آن
راجع است که بر مکلفان واجبست که اعتقاد کنند با نکه سخریه منه شاید که بهتر از ساخر باشد زیرا که اطلاع ندارند مکر بر ظاهر امور وعالم نیستند بخفیات
آن و بر خلوص ضمائر و تقوای قلوب علم ندارند پس باید که استهزاء نکنند ... که سخریه منه منصف باشد
باخلاص ... سخریه ... ظلم ... از کسی که ... است این روایت
کند که ... ام سلمه ... زبان بسخریه کشوده ... حفصه گفت
کوتاه ... ام سلمه ... خود ... زبان ... وَلَا نِسَاءٌ وباید که سخریه نکنند زنان
دیگر عَسٰی اَنْ یَّکُنَّ شاید که باشند آن زنان که سخریه کرده شده خَیْرًا مِّنْهُنَّ بهتر از زنانی که سخریه کنند ... این
کلام ... ام سلمه ... ابن عباس ... صفیه بنت حیی بن اخطب ... رسول آمد و
شکایت کرد که زنان ... یهودیه ... ایشان را بکو که پدر من هرون است وعم
من موسی وشوهر من محمد رسول الله ... وَلَا تَلْمِزُوْا باید که طعنه نزنید وعیب نکنید اَنْفُسَکُمْ نفسهای خود را یعنی اهل ملت
خود را چه مؤمنان بمثابه یک نفس اند ... عیب کنند ... لعن کرده اند بر جمیع کفار ومنافقین
لعنت الله علیهم اجمعین وَلَا تَنَابَزُوْا وباید که ... بِالْاَلْقَابِ بلقبها یعنی لقبهای زشت ... یهودی ... مسلمان
شده باشند ... منافق ... تغلیب ...
زاد ... بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ ... بَعْدَ الْاِیْمَانِ
پس از ایمان آوردن ... اسم فسوق باعتبار اهل ایمان ... در کشاف ... مرتفع است
از سمو بمعنی علو است ... مؤمنان ... پس باید که
کسی ... وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ ... فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ
ایشانند ستمکاران ... عذاب ...
بلفظ مفرد ... عبد الله عباس ...
مردمان ... سرزنش ...
... اسلام ...
روایت است ... حق المؤمن علی اخیه ...
... فسوق ... بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِیْمَانِ
ومیان ... الفسوق بعد ... ایمان ... حضرت رسالت در سفر
... سلمان ...
فرموده ... سلمان ... طعام ...
... طعام ...
... رسول ... اسامه ...
... طعام ... اسامه ...
حضرت ... سلمان ...
... طعام ...
... رسول ...
... گوشت ... سلمان ...
12 ومن ... یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکسانی که ایمان آورده اید اجْتَنِبُوْا ... کَثِیْرًا مِّنَ
الظَّنِّ ... اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ گناه است ...
وکمانی ... وَلَا تَجَسَّسُوْا ...
...
... ظنون ...
ظنون ...
... الظن
... مؤمنات
کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا ... حسن الظن من الایمان ... حرام ...
... ظن ... مباح ...

وچون بصورت بدگمانی موجب بدنامی است و سبب انتظام امور دنیوی و لهذا ابن عباس او را از قبیل حرام شمرده اند و احادیث بسیار در باب نهی از سوء ظن بخدا
و اهل ایمان واقع شده از انجمله ابو هریره از حضرت رسالت روایت کرده که ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث یعنی بپرهیزید از گمان که گمان دروغ ترین سخن
است مر آنکه آن نیست و نیز از آنحضرت مرویست که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه وان یظن به ظن السوء خدای تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و عرض
او را و آنکه گمان بد برند در حق او از مجاهد منقولست که خذوا ما ظهر ودعوا ما ستر الله فرا گیرید آنچه ظاهر است و بگذارید آنچه خدا پوشیده است
و تجسس مکنید مشغول مشوید بتفحص در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که عمر خطاب را استخبار اهل مدینه گفت که ابا محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر
خوردن مشغولست عمر برخواست و بخانه او رفت چون بر او در آمد نشسته و هیچ خمری در میان ایشان نبود ابو محجن گفت ای امیر این فعل حرام بود که
کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی عمر با صحابه خود گفت که این چه میگوید زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم گفتند راست
میگوید پس عمر منفعل شده از آن مجلس برخواست و ترک تجسس نمود و نیز از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند که شبی با عمر بعسس در مدینه میگشتیم
بدر سرائی رسیدیم که از آن سرا آواز غنا بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زد و در را بگشودند و ما در آن رفتیم دیدیم که مردی و زنی
نشسته اند و زن بسرود مشغولست و مرد قدحی در دست دارد عمر مرد را گفت چه چیز است گفت زوجه منست گفت چه در قدح است گفت آب عسل
زن را گفت چه غنا میکردی گفت میگفتم که شعر تطاول هذا اللیل واسود جانبه وارقنی ان لا حبیب الاعبه فوالله لولا خشیة الله والتقی لزعزع
من هذا السریر جوانبه ولکن عقلی والحیاء یکفنی واکرم بعلی ان ینال مراکبه مرد گفت یا عمر حق سبحانه فرموده و لا تجسسوا و تو خلاف این کردی و بتجسس
مشغول شدی و بی رخصت در آمدی عمر پسندید قول او کرده ازیشان بگذشت و بر روایتی دیگر از عبدالرحمن منقولست که با عمر شبی نزدیک سرائی رسیدیم
چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفتم خانه امیة بن ربیعه پس بالای دیوار خانه وی بر آمدیم و تفحص کردیم دیدیم که
که او با یاران خود بخمر خوردن مشغول بود عمر ایشان را از آن نهی نمود و تهدید و تخویف ایشان داد ایشان گفتند که ای عمر ما یک فعل منکر کردیم و تو بچهار
فعل منهی مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه حق تعالی فرموده که و لا تجسسوا دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه از بالای دیوار باندرون
خانه در آمدی و خدای تعالی فرموده دیگر و اتوا البیوت من ابوابها سوم آنکه بدون اذن صاحبخانه بخانه آمدی و خدای فرموده که لا تدخلوا بیوتا
غیر بیوتکم حتی تستأنسوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و مخالفت کردی بقول حق سبحانه و تعالی که و تسلموا علی اهلها عمر از استماع این قول خجل شده از آنجا بیرون
آمد **وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ** و باید که غیبت نکند بعضی از شما **بَعْضًا** بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غیبت بسخن بد نام مبرید چنانکه پاره مسلمان گرید
پس بجهة ... **أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ** آیا دوست میدارد یکی از شما **أَنْ يَأْكُلَ** آنکه بخورد **لَحْمَ**
أَخِيهِ گوشت برادر خود را **مَيْتًا** در حالتی که مرده بود ... در حالتی که آن گوشت مرده بود و چون
از آن رفته ... **فَكَرِهْتُمُوهُ** ... بر تضمن معنی شرط یعنی اگر عرض کنند
گوشت برادر مرده را بر شما پس بتحقیق که کراهت خواهید داشت از آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن و چون حال بر این منوالست
پس هم چنانکه کراهت دارید از گوشت مرده ما باید که از غیبت نیز بهمین طریق کاره باشید **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت **إِنَّ اللَّهَ**
تَوَّابٌ بدرستیکه خدای بسیار پذیرنده توبه است **رَحِيمٌ** مهربان ... از غیبت ... مبالغات بسیار
غیبت یکی ... استفهام ... کراهت ... کراهت ...
از افراد انسان مرتکب این نوع فعل ... عدم اکتفا بکراهت ... تضمنا
بانقاء ... توبه ... ذنوب ...
... اشاره بر قلع جمیع ذنوب ایشان بر وجهی که ... و بباید دانست که غیبت منهیه عبارتست از آنکه در
کسی سخنی گوید که اگر در مواجهه با او گویند او را بد آید از حضرت رسالت پرسیدند که ما الغیبة غیبت چه چیز است فرمودند که ان تذکر اخاک بما یکره
فان کان فیه فقد اغتبته وان لم یکن فیه فقد بهته یعنی غیبت آنست که یاد کنی برادر خود را بانچه از آن کاره باشد پس اگر آنچیز در او باشد پس بتحقیق که غیبت
نموده و اگر در او نباشد او را بهتان کرده ...
... پس بتحقیق که غیبت کرده
... امتناع میکند از خوردن گوشت برادر خود
که مرده باشد بجهة کراهت طبع هم چنین است که از غیبت اجتناب نماید بجهة کراهت عقل و شرع ... دواعی طبع زیرا که دواعی طبع اعلی است و دواعی
عقل بصیرت و در حدیث آمده لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عورته حتی یفضحه ولو فی وسط رحله غیبت مسلمانان
مکنید و در پی عورات و سوءات ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد خدای تعالی او را رسوا سازد و اگر چه در میان منزل خود باشد و نیز
از آنحضرت منقولست که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه
یعنی بر شما باد که از غیبت اجتناب کنید که غیبت سخت تر است از زنا زیرا که مردی که زنا کرده بعد از آن تائب شده حق تعالی توبه او را قبول میکند و غیبت کننده
را تا آنکه ... کنند ... مردی با ابن سیرین گفت که من غیبت تو کرده ام مرا حلال کن گفت آنچه خدا بر تو حرام کرده باشد و در مصابیح القلوب
مذکور است که یکی از صلحا ... بوده که روزی نقل ... گورستان نشسته بودم مردی جوان بسرعت تمام بر ما بگذشت گفتم این و امثال این و بال مسلمانانند
و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم که آن مرد را بر جنازه خوابانیده نزد من آوردند و کاردی بدست من دادند و مرا گفتند که بخور گفتم
سبحان الله ... ساله است که ... مرده ام گوشت مرده چگونه خورم گفتند نه غیبت او کردی پس چرا گوشت او نخوری گفتم از آن توبه کردم پس یکسال

بان گورستان تردد میکردم تا آن جوان را به بینم و از وی حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و پیش از آنکه سخنی کنم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو بخانه خود
که ترا بحل کردم ابو هریره گفت ماعز نزد رسول آمد و بخود گواهی داد که زنا کرده رسول را گفت من هم چنان میگویم پس گفت زینت یا رسول الله رسول او را
رجم فرمود دو مرد رسول از یکی شنید که بدیگری میگفت که ماعز خود را رسوا کرد که گواهی بنا داد و حق خود را از دنیا او را سنگسار کردند رسول هیچ نگفت
پس از عقب رسول می آمدند تا بخرابه رسیدند خری مرده آنجا افتاده بود رسول با ایشان گفت این خر مرده را بخورید گفتند یا رسول الله جان ما فدای
تو باد چگونه گوشت مرده خوریم فرمود که نزد شما غیبت ماعز میکنید که از خوردن این مرده بدتر است بخدائیکه او در جویهای بهشت میچرد انس روایت کرده
که رسول فرمود شب معراج که مرا بآسمان بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را چنگالها از مس سرخ بود و بآن روی خود را میخراشیدند گفتم ایشان کیستند
گفتند ایشانند که در دنیا گوشت برادران یکدیگر میخوردند و غیبت میکردند و عرض ایشان میبردند و بدانکه مستمع غیبت مثل غیبت کننده است
در اثم کما قال امیر المومنین السامع للغیبة احد المغتابین ... در حضور او غیبت کنند کافیست
از میمون بن شاة که از اجل تابعین است نقل کرده اند که شبی در خواب دیدم که شخصی جیفه زنگی نزد من آورد گفت بخور گفتم بچه جهة گفت بجهة آنکه غیبت فلان
میکردی من گفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبرده ام گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی میمون بعد از این واقعه هیچکس را نگذاشت که در
حضور او غیبت شخصی کند تا وفات نمود و در خبر است که روزی عیسی علی نبینا و علیه السلام اصحاب خود را گفت اگر باد در جامه شما افتد و آن جامه را از عورت
شما بردارد چه خواهید کرد گفتند از اخواهیم پوشید گفت نیست چنین که شما میگوئید بلکه شما از آنجماعتید که جامه را بالا تر برداریدی که ننشانید
انکه کسی غیبت شخصی کند منع او نکنند بلکه مدد او دهند و بباید دانست که غیبت منحصر نیست در قول و قول مخصوص نیست بر صریح بلکه کنایه و
اشاره بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبت است کاهی که مفید عیب و نقص باشد و هم چنین است حکایت از حرکات و سکنات و مشی و امثال
و از جمله کنایه آنست که کسی گوید که مرد در مجلس حکام و قاضی نمیشوم یا مال ایتام نمیخورم و مراد او این باشد که فلان مرتکب این میشود و از این قسم است آنکه
گوید شکر مر خدایرا که مرا از این فعل منزه ساخته و قصد او این بود که فلان این فعل میکند چه این قول اگر چه در صورت شکر است اما مقصود غیبت
است و بر همین طریق است آنکه گوید که فلان اگر این فعل نمیکرد بهتر و نیکو می بود و حال آنکه مراد او از این قول تنبیه غیر باشد بر عیوب آنکس و هم
چنین است اگر بنفس خود ملامت کند و مقصود او تنبیه مردمان باشد بسواء غیر حاصل هر چه غرض از آن تعریض بر عرض غیر باشد و با غرض صحیح
مقصود نباشد از غیبت است و فقها ... موضع از غیبت استثنا کرده اند و بعضی دیگر از ایشان ... ساخته اند و گفته اند
که این مواضع اگر چه در صورت غیبت اند اما از روی حقیقت از آن خارجند هیچ اثمی بر آن مترتب نمیشود یکی متظاهر الفسق بعنوان فسق مثل آنکه شخصی
علانیه بشرب خمر اقدام نماید یا ظالمی که با شکارا مرتکب ظلم شود در این صورت جایز است که در حقیقت او بعنوان همان فسق مذکور سازند نه بفسقی دیگر
که ستر او موجود دارند پس این هنگام اگر کسی در حق او گوید که فلان شارب الخمر است یا ظالم است مغتاب نخواهد بود و حدیث لا غیبة للفاسق دلالت بر اباحت آن
و بعضی از مخالفین گمان برده اند که این حدیث سند ندارد و جماعتی دیگر از ایشان گفته اند که مراد از این حدیث نهی است از غیبت فاسق و اگر چه صورت او صورت
خبر است و شکی نیست که قول بجواز آن اوجه است خصوصا کسی را که بفسق خود ... مفاخرت کند ... لعن و طعن بر او از جمله قربات باشد و نیز
حدیث اتربون عن ذکر الفاجر ... الفساق دلالت صریح دارد بر اباحت آن دوم از مواضع شکایت متظلم است از ظالم و لهذا زنی در حضور حضرت رسالت شکایت
شوهر خود نمود ... مرد بخیل ... حضرت منع او نکرد و منکر قول او نشد سیوم ... مستشیر در نکاح یا در معامله یا مجاوره و غیر آن چه در وقتی که
فاطمه بنت قیس در خطبه با حضرت رسالت مشورت کرد فرمود که اما فلان فرجل صعلوک لا مال له و اما فلان فلا یضع العصا عن عاتقه اما فلان اول اکثر
پس مردی درویش است هیچ مالی ندارد و اما فلان دیگر عصا از گردن خود نمی نهد این کنایتست از کثرت نزاع بر آن و دیگر آنکه منع این قسم موجب
عموم بلوی نیست پس جایز باشد بلکه اگر در این باب غالب الظن مستشار آن باشد که اگر کشف احوال مستشار ... نکند ضرر بحال مستشیر رسد واجب
است بر او که بیان حال او کند چهارم جرح و تعدیل شاهد و راوی و لهذا علما وضع کتب رجال کرده اند و در آنجا ذکر ثقات و اهل جرح نموده اند و اسباب
جرح را در مواضع بسیار بیان کرده اند لیکن در این صورت واجبست که در غایت اخلاص کنند و قصد حفظ اموال مسلمین نمایند و ضبط سنت مطهره و
حفظ آن از کذب و علت باعث آن عداوت و تعصب نباشد و نیز واجبست اقتصار کردن بر آنچه غرض بآن متعلق است از قدح و منع قبول شهادت و روایت و عدم
تجاوز از آن پنجم ذکر مبتدع ... فاسده و آراء مضله ایشان اما باید که در این قسم اقتصار کنند بر آنچه متضمن خصوص مطلوب است و جایز است ذکر
معایب و قبایح و قدح انساب اعادی اهل البیت علیهم السلام آنچه مطابق واقع باشد و لهذا امیر المومنین و امام حسن صلوات الله علیهما در مجالس ذکر معایب
و قدح انساب و معایب اسکنه الله فی النار میکردند و اوصاف ذمیمه عمرو عاص بی اخلاص و ولید مغیره و امثال ایشان بیان مینمودند بر ایشان طعن
و لعن میکردند و مردمان را از آن عیب مینمودند و شبهه نیست در عدم توبت حرج بر تکرار ذکر معایب و مبالغه در لعن ایشان در جمیع مجالس
بقصد تنفیر مردمان از ایشان و تطهیر قلوب بندگان از اعتقاد کردن در حق ایشان و دوستی نمودن با ایشان و لیکن سزاوار و واجبست که از کذب
مجانبت نمایند و بکلام غیر واقع مرتکب نشوند و نهج البلاغه که از کلام امیر المومنین است مشحون مملو است بمعایب و طعن ایشان و سایر خوارج علیهم لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین علما و فقها امامیه را جایز است که ذکر مسائل باطله و آرای فاسده کنند و قدح در صحت آن نمایند و بیان دلایل بطلان
آن کنند و اگر مقام مستدعی تشنیع باشد بر قایل آن و خشونت در رد آن بجهة عظم اعتقاد مردمان در حق آن جایز است که در تشنیع آنکوشند و در رد آن
خشونت ورزند تا نفوس مردمان از آن اعتقاد منزجر شوند اما واجبست که در حالت تشنیع قصد قربت و اظهار حق کنند و از شوب عداوت و حسد
محترز باشند و اگر مقاله مذکوره که باشد که معمول مردمان نباشد و بالفعل از او قایلی نبود و توقع آنهم نباشد که مردمان بآن عمل کنند مثل قول بعدم
نجس ... بدون تغیر هم چنانکه مذهب ابن عقیل است در این صورت ترک تعرض بذکر قایل آن اولی و احوط است ششم صدد

قذف یا بچه موجب حد و تعزیر است مشهوری که گواهی بر آن دهند یا عزای در حضور حاکم شرع و هم چنین وقوع قذف نوحین در حضور حاکم که موجب لعان است چه در ضمن آن دفع مفاسد است و وقوع ان در مجلس حضرت رسالت پناه و عدم انکار او و آنسرا باحت آن و اما موضع هفتم که مخلف
نیز است انست که دو کس که علم داشته باشند بمعصیت شخصی بمشاهده یا عزان منذاکران شوند و یکدیگر را با تخبا نمایند و وجه جواز انست که ان مذکور
مؤثر واقع نیست که زاید بر علم ایشان باشد تا موجب باذی هتک عرض کرده و شبهه نیست در آنکه اولی ترک مذاکرات است زیرا که مردمان مامورند بستر
عیوب و نداکر بر خلاف انست و دیگر انکه محتمل است که وقوع آن ذکر بعد از عروض نسیان باشد لذا احدهما سبب استماع ان شود و ان منافی ستر است
و باید که تحقیق غیبت نزع انست که انچه مذکور شود مخصوص باشد پس اگر ذکر اهل بلد عظیم کنند که غیر محصور باشند یا ذکر طایفه غیر محصور مثل بنی تمیم
نمکویند شرعاً بحیه انتفاء کسی که متعلق غیبت باشد و انتفاء هتک عرض نیز اگر بجهت عدم انضباط ایشان بو و جهت ان که لازم نمی آید تعلق این قول با حدی
از ایشان نیست تا موجب کراهت ایشان شود و لهذا در شرع شهادة بر غیر محصور مسموع نیست و شیخ بهائی در بعضی از تعلیقات خود آورده که هر که غیبت
کسی کرده باشد یا استماع نموده بعد از آن نادم گشته باید که این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و اغفر لمن اغتبته او سمعت غیبته چه آن سبب کفاره ذنوب
غیبت است مانند که اول سنت کند بر این وجه که ادعوا لمن اغتبته او سمعت غیبته کفارة لذنبی لوجوبه فرضها الی الله و این در صورتی است که مغتاب از غیبت
خبر نداشته باشد و اگر غیبت مغتاب رسیده باشد ذنب او ساقط نمیشود مگر با برائ او و مخفی نیست که حکمت در امر با صلاح ذات البین و نهی از تجسس
و سوء ظن و غیبت سد ابواب اهل ایمانست به یکدیگر و عدم تفرق ایشان از هم تا در همه امور ممد و معاون یکدیگر باشند و بجمیع ما یحتاج خود قیام نمایند
و تحقق آن سد باب فتن و آشوب شده موجب کمال انتظام امور عالم شود آورده اند که چون رسول خدا فتح مکه نمود بلال را امر نمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان
گفت جمعی از طلقا در غیبت وی ثنا کنند و از آنجمله حارث بن هشام قدح در نسب وی نموده گفت تا محمد کسی دیگر نیافت که بالای بام کعبه بانک نماید جز این کلاغ
سیاه و عتاب اسید گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این ابتر را بشنود و سهیل بن عمرو گفت اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد بر طرف سازد و ابو
سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای آسمان محمد را خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از این اجتماع و آنحضرت ایشانرا طلبید گفت شما چنین و
چنان گفتید ایشان اعتراف کرده گفتند بلی یا رسول الله این آیه نازل شد که یا ایها الناس ای گروه مردمان انا خلقناکم بدرستیکه ما آفریدیم
شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و حوا است و چون همه از یک پدر و مادرید پس هیچ وجهی نداشته باشد که بسبب آن در نسب خود افتخار کنید و
بر نسب دیگری طعنه زنید قدح آن نمائید و غرض از تفرق قبایل و شعب شعوب و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تعارف و امتیاز است کما قال جل
ذکره و جعلناکم شعوبا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیمه که همه منسوب باصل واحد باشند و قبائل و قبیلها که منسوب بشعوبند
لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را به نسب و قبیله و سبب ان از هم جدا کردید و لهذا دو شخص که باسم واحد مسمی باشند باختلاف قبیله و شعوب و قبایل تفاخر
با آبا و اجداد خود کنید و در انساب خود دعوی تفاوت و تفاضل نمائید و بباید دانست که شعوب مشتملست بر قبایل چون خزیمه که شعبیست مشتمل بر قبایل
متعدده که یکی از آن کنانه است و قبیله منقسم است بر عماره چون قریش که عماره ایست از کنانه و عمائر منقسم است بر بطون چون قصی که بطنیست از قریش و بعد
از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از قصی و از کلمات آن عشایر است چون عباس که از هاشم است و چیزی از آن فصیله است و عمر او از آن اهل البیت
چون بنو عباس و بعضی گفته که شعوب دون قبائل است و نزد بعضی دیگر انست که شعوب از قحطانند و قبائل از عدنان است و قول دیگر انست که شعوب
از عجم است و قبائل از عرب و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که شعوب جماعتی اند که ایشان انتساب ببلاد دهند و قبائل کسانی که ایشان انتساب با آباء کنند
و بهر تقدیر مقصود از وضع شعوب و قبائل نه تفاخر است با آباء و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در انساب چه فی الحقیقة فضیلتی که موجب تفاضل است عز و
شرافت و کرامت نزد حضرت عزت بواسطه کثرت مثوبات و رفعت منزلت الجنان بعمل فتنت از منهیات و ارتکاب نمودن مامورات کما بین ذلک بقوله ان اکرمکم
بدرستیکه گرامی ترین شما عند الله نزد خدای تعالی اتقیکم پرهیزکارترین شما است از معاصی کمال النفوس و مرتبه فضل و رفع نفوس است از محرمات و مجتنب
شدن از محظورات پس هر که را تقوی بیشتر قرب او نزد خدا بیشتر و فضل او از همه افزونتر و کلمه شریفه الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب اشارت است
بهمین و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم بدرستیکه خدا دانا است بأصل و نسب
شما خبیر آگاه از علم و ادب شما و بدانکه مبنی این بوده که مراد از این آیه تقریر لحوق باشد که مانع اغتیاب است و مؤید انست آنکه از عبد الله بن عباس نقل کرده
اند که این آیه در حق ثابت بن قیس آمد در وقتی که از روی تعریض به مردی حاضر گفت تو پسر فلانه زنی رسول فرمود که کیست که نام فلانه میبرد ثابت بر
خواست و گفت منم یا رسول الله حضرت فرمود که در روی این مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود که چه دیدی گفت قومی مختلف اللون بعضی سیاه و برخی
سفید و گروهی سرخ و جماعتی زرد فرمود فانک لا تفضلهم الا بالتقوی و الدین یعنی از ایشان هیچ تفضیلی نیست مگر به پرهیزکاری و بدین بعد اسلام پس
اینمعنی کور و ناز لشد و از زید بن مجزوه روایتست که روزی رسول خدا در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه دید که او را میفروختند و او میگفت هر که
مرا میخرد با این شرط بخرد که مرا منع نکند از گذاردن نماز پنجگانه در پیش سر رسول خدا چه میخواهم هر شب نماز پنجگانه در پیش سر آنحضرت گذارده ام و در هیچ
حالی تم بکوار ادام با این نموده ام مردی او را با این شرط بخرید که سوم در هر وقت نماز آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا مینمود مگر دو روزی چند بر آمد آن غلام را
ندید احوال وی را استفسار نمود گفتند یا رسول الله بیمار است آنحضرت برخاست و بعیادت او رفت و بعد از سه روز دیگر احوال او پرسید مولای وی گفت
که وفات نمود رسول برخواست و بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل او شد و اهل و انصار تعجب نمودند حق سبحانه این آیه مذکوره را فرستاد و در این آیه
نمودکه نسبت آن چنان نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاری است و از امام زین العابدین صلوات الله علیه و الائمه و اولاده مرویست که انما
خلقت النار لمن عصی الله و لو کان سیدا قرشیا و الجنة لمن اطاع الله و لو کان عبدا حبشیا دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی کند خدا او در طریقه
عصیان او سلوک نماید اگر چه انکس سید قرشی باشد و بهشت مخلوق نشده مگر برای کسی که فرمان الهی برد و کمر اطاعت و برهان بجا آورد اگر چه انکس غلام حبشی

حبشی باشد و در اخبار آمده که در روز فتح مکه رسول خدا طواف میفرمود و در اثنای آن خطاب باصحاب کرده فرمود که الحمد لله الذی اذهب عنکم نخوة الجاهلیة
و تکبرها یا ایها الناس انما الناس رجلان مؤمن تقی کریم علی الله و فاجر شقی هین علی الله شکر و سپاس مر خدایرا که از شما نخوت و تکبر جاهلیت را برد
ای مردمان جز این نیست که همه بنی آدم بر دو قسم اند یکی مؤمن پرهیزکاری که بزرگوار است نزد پروردگار و دیگری کافر بدبخت بدروزگار که نزد حق سبحانه
خوار است و بمقدار بعد از ادای مذکور مذکوره را تلاوت نموده و نیز از آنحضرت مرویست که من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هر که مسرت داشته باشد
که گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدا بترسد و پرهیزکاری پیشه کیرد و از ابن عباس مرویست که عزت در دنیا بغنا است و نزد خدا بحرمت تقوی
و نیز از حضرت رسالت روایت است که حق سبحانه در روز قیامت خطاب کند به بندگان و گوید که امرتکم فضیعتم ما عهدت الیکم فیه و رفعتم
انسابکم فالیوم ارفع نسبی واضع انسابکم این المتقون ان اکرمکم عند الله اتقیکم امر کردم بشما پس شما ضایع ساختید انچه عهد کرده بودم بشما و بعمل
نیاوردید و بلند کردانید نسبهای خود را پس امروز بلند میسازم نسب خود را و پست میسازم نسب شما را کجایند پرهیزکاران تا ایشانرا مرتبه
بلند و درجه ارجمند رسانم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شما است مرویست که شخصی از عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسید
که کدام مردمان افضلند عیسی دو قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچ کدام از این قبضه بر یکدیگر راجح نیستند بلکه هر دو مساوی هم اند مردمان
نیز چون همه از خاک مخلوق گشته اند در اصل خلقت هیچ کدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی ایشانست و ابو بکر احمد بن حسین بیهقی
در کتاب دلائل النبوة باسناد خود از عباس بن ربیع نقل کرده و ابن لحف حنابلی در کتاب معالم التنزیل و النبوة نیز آورده که ابن عباس گفته که حضرت
رسول فرمود که حق سبحانه مردمانرا دو قسم ساخت و مرا از اهل قسمی ساخت که بهتر باشد لقوله تعالی و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال پس مرا از اصحاب یمین
و بهتر اصحاب یمین و بعد از آن این هر دو قسم را سه قسم ساخت و مرا بهتر این سه قسم کردانید و ذلک قوله و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
و السابقون السابقون پس مرا از سابقان و بهتر سابقان بعد از آن این سه قسم را قبایل ساخت و مرا بهتر قبایل خلق فرمود کما قال و جعلناکم شعوبا و قبائل
پس مرا اتقی ولد آدم و اکرم ایشان نزد او سبحانه و من این سخن را از سر افتخار نمیگویم بلکه از جانب حضرت پروردگار میگویم پس آن قبایل را بیوت کردانید
و مرا در بهترین بیتی جای داد حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند
که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمیع ذراری و اثقال و احمال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند و جاهد اسلام بودند
و بجهت ابنوهی ایشان تنک شد پس در مسالک مدینه مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث کردند و نرخها کران کردند و صبح
و شام نزد حضرت رسالت پناه می آمدند و میگفتند اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها و جئناک بالاثقال و الذراری عرب پیش تو با نفسها آمدند
بر پشت مراکب خود نشسته بدون اولاد و اتباع و خدم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اثاث خود و اغلب اعراب با تو در مقام مقاتله بر آمدند
و ما با تو مقاتله نکردیم و عنان خود از آن باز کشیدیم تا عطا پیرا از چیزی بده و ناصر خود باش غرض ایشان خود نمائی بود حق سبحانه این آیه فرستاد که قالت الاعراب گفتند
اهل بادیه از بنی اسد که امنا ایمان آوردیم بخدا و رسول او کرویده ایم قل بگو ای محمد با ایشان که لم تؤمنوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست
از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما اقرار هست ما تصدیق نیست و منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قبایل نمودن مشعر است
بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید و لکن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادتین
و انقیاد و انقیاد است از قتل و سبی و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما این آیه متضمن انکار و اخبار از غیب
است که از اعجاز حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و بدانکه عدول از مقتضای نظم کلام که آن قل لا تقولوا امنا و لکن قولوا اسلمنا است یا لم تؤمنوا و لکن اسلمتم
بجهت استهجان است در اول از آن که اشد ایمان و بشاعت نفی ولوج کلام بر موجب تسلیم اسلام ایشان که غیر معتد به است در ثانی بخلاف اسلمنا چه در جه
آن در مخرج دعوی اثبات است که لفظ امنا و اینجا و لکن قولوا اسلمنا و لکن کنتم بجهت آنست که اول مفید تکذیب دعوی ایشانست با مراعات حسن ادب
که آن عدم تصریح است بلفظ کذب و قوله و لما یدخل الایمان فی قلوبکم توجیه بواسطه عدم ظهور و استقلال نفایده مجدده در تادیب الوقت تا بر تکرار مینماید
لکن تو تامل مفید فایده مجدده است زیرا که کلام اول مفید تکذیب دعوی ایشانست و این کلام مفید توقیت انچه با آن مامور شده اند و قابل شدن ایشان
چه این کلام در موضع حالست از ضمیر قولوا یعنی حقیقت معنی بان را بجهت که دعوی ایمان مکنید و لیکن دعوی اسلام کنید در حین عدم ثبوت مواطات قلوب
شما با السنه شما و دیگر انکه کلمه لما که موضوعست از برای توقع دالست بر آنکه قوم بنی اسد بعد از این زمان بشرف اسلام رسیدند پس کلام ثانی مفید زیادتی
جدیده باشد و بباید دانست که ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است بجنان و اقرار بزبان و اسلام اعم از انست که با آن تصدیق جنانی باشد
یا نه پس هر مؤمنی محکوم باشد باسلام اما هر مسلمی محکوم نباشد بایمان و هر گاه که اگر شخصی مقر کلمتین باشد با عدم تصدیق بآن بحد ظاهر شرع محکوم باشد
باسلام و ان دم و مال مصون و محفوظ و جمیع تکالیف اهل اسلام بر او جاری باشد لیکن ثواب بر اعمال او مرتب نخواهد شد و مراد از قوله تعالی ان الدین عند الله
الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق بود و از حضرت رسالت معنی ایمان و اسلام پرسیدند فرمود الاسلام علانیة پس اشاره بسینه مبارک خود
کرد و گفت الایمان فی القلب و چون نفع و ثواب اعمال فرع ایمانست و مجرد دعوی اسلام بدون تصدیق بان مثمر ثواب نیست چنانکه انفاس متذکر با آن
ایشانرا باین معنی خطاب میکند که و ان تطیعوا الله و رسوله و اگر فرمان برید خدا را و رسول او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و خلوص
اعتقاد ایمان آرید و بمقتضای آن عمل کنید لا یلتکم کم نکرداند از شما من اعمالکم از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی بلکه مزد کار را بتمام و کمال بشما رساند
ان الله غفور رحیم بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که مطیع وی باشند رحیم مهربان بتوفیق مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست
که آیه مذکوره در شان اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمده که اظهار ایمان کردند تا از حوف و مال ایمن شوند رسول ایشانرا بجهت غزوه
ایشان از آن منقلب شدند حق سبحانه فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقة ایمان ندارند پس ای محمد بگو با ایشان که شما دعوی اسلام کنید ایمان

هر و بقلوب شما ایمان داخل نشده و اکر فی الحقیقه ایمان مبدا نشد از حرب عدی بن منقاعد بشد بد و مؤید اینست اینکه در تحقیق ایمان مفرماید که انما
المؤمنون جز این نیست که کرویدکان از روی حقیقت الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص
جنان تصدیق بایشان نمودند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود یعنی
بر اهل غزا انفاق کردند و ابواب ایشان و خود را اسلحه حرب کوفتند وانفسهم و مجاهده نمودند بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شدند فی
سبیل الله در راه خدای طلب رضای او اولئک آن کروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راستکویان در دعوی ایمان نه اعراب مذکوره
که بجهت خوف از شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کردند بدانکه ثم موضوع است از برای تراخی و ذکر عدم ارتیاب بعد از ایمان با آنکه مقارن ایمانست که آن عبارت
است از نفور و اطمینان نفس که حقیقت آن یقین و انقیاد نیست بجهت آنست که هر که ایمان آورد دنباله آن که شیطان یا بعضی از اهل ضلال بعد از حصول
یقین تشکیک او مینمایند و آنچه مثل یقین او باشد طلب الفاظ میکنند تا آنکه این شخص بجهت عدم نظر بهد بد در ادله ایمان شک بر او عارض
میشود و مدار آن بر حالت ارتیاب مستمر میشود و بعد از آن طلب مخرجی نمیکند پس حق تعالی ما بین کلمه ثم منبه انجام اعلام عنایت مینماید که مؤمنان
حقیقی آنهایند که از این موهبات عظیمه بعید باشند با تشکیکات شیاطین و اهل ضلال متشکل نشوند و از این قبیل است ثم استقاموا که در موضع
ذکر واقع شده پس از این حال معلوم شد که اشتراط عدم ارتیاب در اعتبار ایمان منحصر نیست در حالت ایمان آوردن بلکه در ازمنه متراخیه منظا
هر لازم است تا حین عروض موت و میتواند بود که از اهل عدم ارتیاب بذکر و علم اکتفا بایمان که مستلزم آنست بجهت تنبیه باشد بر آنکه زوال ریب عمده
است در باب ایمان و بدانکه محتمل است که المؤمنون مبتدا باشد و الذین آمنوا صفت آن و اولئک خبر آن و معنی چنین باشد که مؤمنان که ایمان بخدا
و رسول دارند و شک و ریب در دل خود راه نداده اند و بانفس و اموال با کفار مجاهده کرده اند در راه خدا ایشانند راستکویان در دعوی ایمان
نه غیر ایشان و ممکن است که جهاد مخصوص بعدو محارب نباشد بلکه با شیطان و هوای نفس نیز باشد چه مجاهده با نفس و شیطان عبارت از عدم مطاوعت
او با سلیم جمیع تبعات و دلایل واضحه با عانت طاعات و صرف اموال واجبه و مندوبه بر وجه شایسته صدقات و غیر آن و جهاد با کفار شرط ایمان نیست پس کویا آن در
بیان ایمان بجهت تمامیت دلالت آنست جهاد ایمان صاحب خود چه آن متضمن مشاق عظیمه است که آن فدای نفس و فرار بی و اموالست و کسی که متصف بر سوخ
ایمان نباشد بر تحت چنین امری منشود و میتواند بود که مراد از ایمان کمال ایمان باشد چه حصول آن منوط است بتکالیف شاقه و مشاق عظیمه آورده اند
که چون این آیه نازل شد اعراب سوکند خوردند که در این قول ما صادقیم و بباطن و سر بر ما موافق علانیه یعنی مؤمن صادق العقیده ایم حق سبحانه بجهت رد
16 قول ایشان و توبیخ ایشان اید فرمود که قل بکو ای محمد جماعت اعراب که دعوی تجرد واقع میکنند اتعلمون الله آیا می آموزید یعنی خبر میدهید خدا را بدینکم
بکیش خود و می پندارید که خدا نمیداند سرایر شما را والله یعلم و حال آنکه خدا میداند ما فی السموات آنچه در آسمانها است از ملکوت علویه
وما فی الارض و آنچه در زمین است از حادثات سفلیه والله بکل شیء و خدا بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر او مخفی نیست چه او عالم بالذات
است نه بعلم او بمعلومات بالذات نخواهد بود و محتاج بمعلم نخواهد بود و محتاج بچیزی نخواهد بود و چون محتاج به اعلام و اخبار شما نباشد قول این
آن کن شد که اعراب مذکوره در دعوی ایمان منت عظیم بر پیغمبر مینهادند و اینکه اکثر اعراب با توجه داروی ایمان کردیم و ما بی تو جنگ کردیم ...
17 آن دیدیم بجای فرمود که یمنون علیک منت مینهند بر تو ای محمد ان اسلموا آنکه اسلام آورده اند و قبول کرده اند قل بکو ای محمد با ایشان که لا تمنوا
علی اسلامکم منت منهید بر من باسلام خود بل الله یمن بلکه خدا منت مینهد علیکم بر شما ان هداکم آنکه راه راست نمود شما
را للایمان برای ایمان بنصب اللام و از احب علیه ان کنتم صادقین اکر هستید راستکویان در ادعای ایمان جواب شرط محذوف است
بجهت دلالت ما قبل آن بر او و تقدیر کلام اینست که ان کنتم صادقین فی ادعائکم الایمان فلله المن علیکم اکر صادقید در دعوی ایمان پس مر خدا راست منت
بر شما به ایمان محض لطف و لطف محض است که مخصوص ست و بنجا و کسی بکو بد که لطف آن نیست و مراد از منت نعمتی است که معطی آن قصد عوض نداشته
باشد از معطی له و اشتفاق آن از من است بمعنی قطع و تسمیه نعمت بمنت بجهت آنست که غرض معطی از اعطای آن همین قطع حاجت معطی له است بدون طلب مثوبت
و عوض و بدانکه در سیاق این کلام لطائف غریبه و نکات عجیبه است زیرا که آنچه اعراب بزعم خود ایمان میکفتند حق سبحانه تسمیه آن ننمود و آنرا بعنوان اسلام مسمی
ساخت چنانچه ل بمنون علیک ان اسلموا آنرا اشاره باشد بآنکه آنچه ایشان آنرا ایمان میکویند تسمیه آن باسلام باشد نه ایمان بکو یا که منت منهید
بر من بایمان خود که فی الحقیقه اسلام است نه ایمان بجهت عدم تیقن شما در آن و اکر بالفرض صحیح باشد دعای شما دران باب نیز آن راست که خدا بر شما منت باشد
و نبوت نه شما را بر او و لیکن علم الهی در آنچه شما دعوی میکنید خلاف آنست و نکنید در اضافه اسلام با ایشان و اطلاق ایمان بدون اضافه بر هیچ ... مخفی
18. نیست آنکه بجهت اعلام ایشان بعلم الهی بما فی الضمیر ایشان میفرماید ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده
است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون بآنچه میکنید از اظهار ایمان و ابطان کفر و سایر اسرار و اعلان شما سوره
ق مکیه الا آیه و لقد خلقنا السموات والارض الی قوله و قبل الغروب که حسن از ابن عباس نقل کرده که مدنیست و عدد آیات آن چهل و پنج است باجماع
جمیع علما ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که قاری این سوره را سکرات موت بر او آسان بود و هر که ... نکردد و قبر بر او فراخ شود و در آخرت
مغفور باشد و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق سبحانه روزی بر وی وسیع کرداند و در
آخرت نامه اعمال او را بدست راست او دهند و با سانی حساب او نمایند و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی اختتام سوره حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح
این سوره فرمود بذکر آنچه واجبست ایمان بآن آوردن از قرآن و معاد و ادله توحید و غیر آن و کفت بسم الله الرحمن الرحیم ق
علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سور بجهت ... است ... بر اینکه این کلام منظوم در اوایل کلام مهیمن است که مجرد استماع آن بخود و امتناع
میکند بر آنکه کلامی که بعد از آن می آید معتبر است نه نظم تحریر ... این حروف ... باشد که قرآن را شعر میکفتند در این حروف ... الاختلاف دیگر

است ابن عباس بر آنست که اسمیست از اسماء الهی و نزد بعضی دیکر مفتاح هر اسمیست از اسماء حسنی که در اول آن قاف باشد چون قوی و قدیر و قاهر و قهار و قابض
و قدوس و قیوم و نزد جماعتی دیکر اشارت بقرآن است یا اشاره بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بر آنچه مامور میشوی و کویند که این اشارتست
بالله قائم بالقسط و ضحاک کفته که اسم جبلیست که حق سبحانه بان قسم یاد فرموده و آن کوهیست محیط بکره زمین که حق سبحانه آنرا از زمرد آفریده و کبودی
آسمان بر اقیست و سبزی آسمان از عکس آن و پاره ای زمرد که در دست مردمان است از آن کوه است و وهب منبه روایت کرده که چون ذو القرنین بکوه قاف رسید
در پیرامون آن کوه های کوچک دید از وی سوال کرد آن کوه پرسید که این کوه چه کوه است کفت من کوه قافم کفت این کوه های خرد چیست کفت در حوالی
این کوه اند کفت رکهای منند هیچ شهری نیست مکر بکی از آن متصل است با این کوه چون اراده الهی تعلق کیرد بتزلزل زمینی مرا امر فرماید
تا عرقی از آن حرکت دهم کفت مرا از عظمت خدای چیزی خبر ده کفت که این چیزی که دانسته بر عظمت شان او سبحانه که در عقب این کوه زمینی
است زمین که هر یکی از طول و عرض پانصد ساله راه است و آن شدت و سورت برودت آن بوجهی که اکر نه ... مکر میشد و اکر آن نمی بود هر آینه مردمان
روی زمین از کرمی آتش دوزخ سوخته میکشتند نزد جماعتی دیکر قاف سوکند است بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای بندکان
کما قال و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و کویم نحن اقرب الیه من حبل الورید که در این سوره است بجز این قولست و با آنکه اسم است بقوه قلب محمد
و با اشاره بکلمه قضی الله ما هو کائن و یا اشعار بقول یا محمد و بنا بر آنکه اسم سوره باشد منصوب المحل خواهد بود بر مفعولیت و تقدیر آنکه اقرأ یا مرفوع
المحل بر آنکه خبر مبتدای محذوف باشد و تقدیر آنکه هو ق یا بعکس یعنی ق هذا الکتاب و بنا بر آنکه قسم باشد معنی اینست که سوکند میخورم بحقیقت ذاتی
والقرآن المجید بحقیقت قرآن بزرکوار که بعثت شخصی از جنس ایشان بجهت انذار بر مبعوث شدن ایشان در نشاه اخری محل تعجب نیست و بجید بقرآن یا با غنیا
مراحم ملکیه یا اشرافت بر سایر کتب یا از حیثیت آنکه کلام کسیست که بزرک و بزرکوار است و یا بسبب آنکه در انسب معانی و احکام آن موجب مجد است
2 نزد خالق و خلایق و جزئیه محذوف جواب قسم انکار تعجب منکران بعث است بقوله بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جاءهم از آنکه آمد
بایشان منذر بیم کننده منهم از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب و شکفت نیست زیرا که علم ایشان با آنکه منذر متصف است بوساطت و عدالت و
امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه دلالت صریح دارد بر آنکه وی ناصح و مشفق ایشان باشد و نوسان تحلول مکروه بر ایشان و هر کاه که وی از
وقوع مکاره بر ایشان کراهت داشته باشد نیز ایشان نمودن بر آن لازم حال خود ساخته پس انذار و تحذیر ایشان بنزول عقاب الهی و وقوع عذاب
پادشاهی که غایت تخاویف و نهایت تحاذیر الیم لوازم او خواهد بود و مع ذلک شهادت عقل بر وجوب جزای عمل و علم ایشان بتنبیه او لی و تقدیر و تحایا
بر ابداع انواع مکونات و اختراع جمیع ممکنات دلالتی تمام دارد بر وقوع نشاه اخری که تعجب را در آن باب مدخلی نباشد و بعد از انکار تعجب بتعجب اول که
بعث است منظور داشته بر سبیل تفریع که متضمن تفریع است حکایت از آن میفرماید که فقال الکافرون پس کفتند ناکرویدکان بعث هذا این
بوکزیدن محمد برای رسالت شیء عجیب چیزی عجیب و شکفت است وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست و ایذان بر آنکه باعث ایشان
بر این مقال رسوخ کفر است در ایشان و بعد از آن از تعجب ثانی که بعث است حکایت از زبان ایشان میکند که اءذا متنا ناصب ظرف محذوفست و تقدیر کلام
3 اینکه انرجع اذا متنا یعنی آیا رجوع کنیم بحیوه و باز دیکر زنده شویم وقتی که بمیریم و کنا ترابا و خاک کردیم ذلک این رد روح بجسد رجع بعید بازکشتنی
است دور از اوهام یا از عادت و امکان و در موضع استبعاد و استنکار و نزد بعضی رجع بمعنی مرجوع است که بمعنی جوابست پس این از کلام او سبحانه
باشد که بجهت استبعاد انکار منذر و بر که بعث است ذکر کرده و بنا بر این ناصب ظرف منذر باشد که لفظ منذر دلالت بر آن میکند یعنی کفار بعد از استماع
وعده بعث میکویند که آیا ما مبعوث شویم وقتی که بمیریم و خاک شویم حق سبحانه میفرماید که انکار حیوه بعد از ممات جوابیست دور از عقل و فهم و بدانکه
میتواند بود که مشار الیه هذا بعث باشد چه لفظ منذر مستلزم آنست پس عطف تعجب ایشان باشد از بعث بر تعجب ایشان از بعث و بنا بر این کلام
دلالت بر آنکه تعجب ایشان از بعث ادخل است در انکار و وضع مظهر در موضع مضمر مبالغه است در انکار تعجب ایشان از بعث چه انکار اول از استبعاد
تفضیل شخصی است بر امثال خود در بنیت رسالت و انکار ثانی از استبعاد قدرت الهیست بر چیزیکه اهون امور نیست که مشهود ایشانست از صنایع بدیعه
4 و بدایع امور غریبه و چون اءذا متنا مفسر و مفصل اسم اشاره نباشد آنکه بجهت رد استبعاد رجع میفرماید که قد علمنا بدرستیکه ما میدانیم ما تنقص
الارض آنچه کم کرداند زمین و بخورد منهم از ایشان بعد از موت از کوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هر کاه که لطافت علم ما بر جمیع
باشد که احاطه کرده باشد و واصل شده بجمیع جزئیات پس چکونه رجع آنچه زمین تواند ناقص ساخته باشد و خورده از لحوم و عظام ایشان بر
ما ممتنع باشد و در خبر است از حضرت رسالت که کل ابن آدم یبلی الا عجب الذنب همه اعضای فرزندان آدم پوسیده و ریزیده شود مکر استخوان عصعص
که اصل ذنب است و حق سبحانه در نشاه اخری اجزای متفرقه را بان استخوان ضم کند و احیای آن نماید در احادیث صحیحه ثابت شده که اجساد انبیاء
و اولیاء و اوصیا و شهدا هرکز پوسیده نشوند بلکه بر همان حال اول اجساد ایشان بماند و بر بعضی از تفاسیر واقع شده که اینکلام جواب قسم مذکور است
و حذف لام بجهت طول کلام و بعد عهد است پس معنی اینست که قسم بحقیقت قاف و قرآن مجید که ما عالمیم باجزای متفرقه ایشان که در زمین متلاشی
شده باشد وعندنا و نزد ماست کتاب حفیظ نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیا در او مودع است یعنی حالات مکونات در او مکتوب
و مندرج و از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است و هر کاه نزد ما این نوع کتابی باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چکونه عالم باجزای بالیه ایشان
5 نباشیم و بر احیای آن قادر نباشیم و بعد از رد استبعاد رجع از تکذیب ایشان اخبار میفرماید بل کذبوا بالحق این اضرابیست در عقب اضراب اول
که دلالت بر اقطعیت و اشنعیت تکذیب ... از تعجب یعنی نه آنست که ایشان بحق معترف باشند بلکه بجهت عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند
و نکرویدند بحق که آن قرآنست یا محمد لما جاءهم آن هنکام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محمد که بجهت اثبات نبوت خود اظهار معجزات فرمود
و حجت بر ایشان لازم ساخت و نزد بعضی مراد بحق اخبار است ببعث و بر هر تقدیر فهم پس ایشان مکذبان فی امر مریج در کاری شوریده اند و مضطرب

و بهم بر آمد چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی بافسانه و پیغمبر را گاهی مجنون میگویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصل این امر
قرار نمیدهند و بیک چیز وا نمی ایستند بجهت تحیر ایشان در امر آن و فرط جهالت ایشان بحال او و بعد از اظهار فظاعت و شناعت تکذیب قامت دلیل
میکنند بر وقوع بعث و میفرماید که اَفَلَمْ یَنْظُرُوا آیا پس منکرند منکران بعث و حشر اِلَی السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ بر زبر سر ایشان
6 بچشم عبرت کَیْفَ بَنَیْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم و او را بر افراشته طبقه بر بالای طبقه وَزَیَّنَّاهَا و بیاراسته ایم او را بکواکب ثابته و سیاره
وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ هیچ فرجها و شکافها و رخنها بدین عظمت و رفعت با حسن ترتیب و انتظام و تلاصق طباق بی فرجه و رخنه
و خلل و عیبی دلیلی و برهانی ساطع است بر کمال قدرت و نهایت علم و حکمت خالق بی بدل پس شبهه بر بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد و فرط انکار باشد آن
کنایه منقول است که مراد از عدم فروج عدم تفاوت و اختلاف است یعنی همه آسمانها بر طرز و طبق یکدیگر مخلوق شده اند و اصلا در ایشان اختلاف و تفاوتی
نیست و ذکر فوقهم بجهت آنست که ما ایشان با آسمان نگرند بنیک مشاهده آن کنند و بعد از آن در آن تفکر نمایند و نیز بجهت الزام حجت بر ایشان میفرماید که وَ
7 الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب وَأَلْقَیْنَا فِیهَا و افکندیم در وی رَوَاسِیَ وَأَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ
کوههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقالت آن زمین بر حال خود قرار گیرد و منقلب نشود مانند سفینه مشحون تا از اثقال که بر روی آب قرار میگیرد و رویانیدیم
در زمین از هر صنف نبات بَهِیجٍ که نیکو و آراسته و بهجت افزا است یعنی بجهت کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت ناظر است مانند انهار
8 یعنی واشجار خضره و نباتات ناضره و انهار را افریده و پیدا کرده تَبْصِرَةً بجهت بینا ساختن برای نظر کردن در آن بدیده اعتبار و نگریستن بر وجه استدلال وَذِکْرَیٰ
و برای یاد کردن و پند دادن لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ مر بنده که باز گردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنع است و خلاصه کلام آنست که ما خلق این اشیا
9 نموده ایم تا بنده گان بسبب نظر کردن و تفکر نمودن در آن بینا شوند و متذکر گردند بکمال علم و قدرت ما و معترف شوند ببعث و نشور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم
مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَکًا آبی با برکت و بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا بِهِ و رویانیدیم به سبب آن آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار
ابنوه و اثمار با شکوه وَحَبَّ الْحَصِیدِ و دانه نباتی که از شأن آن آنست که محصود و درو کرده میشود در وقت رسیدن چون جو و گندم و برنج و ارزن و مانند
10 آن وَالنَّخْلَ و رسته کردانیدیم بنا از ان درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که بلند اند و کشیده بالا یا بار بردارنده لَهَا که مر آن درختان راست طَلْعٌ
نَضِیدٌ غلاف خرما که در هم پیچیده و بهم رسته است مراد تراکم شکوفه است با کثرت میوه و افراد نخل بذکر بجهت فرط ارتفاع و کثرت منافع آنست و این همه
11 را بر رویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ بجهت روزی مر بندگان را تا تناول نمایند و بوده که نصب آن مصدریت باشد بنا بر آنکه انبات در معنی رزق است یا مفعول له باشد
یعنی روزی دادیم روزی دادنی وَأَحْیَیْنَا بِهِ و زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَیْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس هم چنانکه زمین را
زنده کردانیدیم بآب کَذَٰلِکَ الْخُرُوجُ هم چنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و بعرصه محشر حاضر شدن چه هر که اعمال نظر کند بنیک
تامل نماید در ایجاد انکه مانند مرده است که در خاک مدفون است عالم خواهد شد باینکه شخصی که بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد بود بر
12 اخراج موتی از قبر بجهت تسلی خاطر عاطر پیغمبر که از تکذیب قوم خود ملول بود از حال مکذبان امم ماضیه خبر میدهد که کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح که بعضی شیث و بنی قابیل بودند حضرت نوح را سلام الله علیه وَأَصْحَابُ الرَّسِّ یاران چاه
بر کرده از سنگ پیغمبر خود را از عکرمه منقول است که ایشان جماعتی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان بود شهید کردند و در چاه انداختند
و آنرا از سنگ بر کردند و از ضحاک روایت است که رس نام چاهیست که کفار صاحب یاسین را که پیغمبر ایشان بود در آنجا بقتل رسانیدند نزد بعضی دیگر اصحاب
ذکره الرس جماعتی بودند که بر سر چاهها اقامت و منزل کرده بودند و گویند که ایشان اصحاب اخدود اند و تفصیل حکایت ایشان در سوره البروج سمت خواهد
یافت و پیش بعضی مراد اصحاب بئر معطله اند که بجهت تکذیب مستاصل شدند و آنچاه بواسطه فقد عامر معطل شده و در اکثر تفاسیر مذکور است که آنچاه در
پایان کوهی بود در حوالی حضرموت و از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام نقل کرده اند که ایشان آنچاه مسخن ساز از اصحاب رس شد حاصل که ایشان تکذیب نمودند
پیغمبر خود را وَثَمُودُ و قوم ثمود تکذیب کردند صالح پیغمبر را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَفِرْعَوْنُ مر موسی و هرون را و مراد فرعون است و قوم او تا
فرعون اشهار معطوف و معطوف علیه در معنی جمعیت ملایم یکدیگر باشند وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط را و قوم لوط بعنوان اخوان بجهت آنست که ایشان اصهار او
13 بودند و از انساب او وَأَصْحَابُ الْأَیْکَةِ و یاران ایکه یعنی بیشه و جنگل است وَقَوْمُ تُبَّعٍ و گروه تبع مر تبع را و حکایت قوم تبع در سوره دخان
مذکور شد و اخبار ایشان در محل خود مسطور گشته کُلٌّ همه یک از ایشان یا همه قومی از ایشان یا همه ایشان کَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران
تکذیب خود را و چون ایشان تحقیق شد فَحَقَّ وَعِیدِ پس واجب شد و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودیم از عذاب و عقاب بر ایشان نازل شد و هر گاه
امم ماضیه که مکذب رسل بودند عذاب استیصال بود و هلاک پس حال کفار قریش که بنا کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاک خواهد بود و انواع
14 عقوبت و بعد از ذکر وعید رجوع بعید نماید بقوله أَفَعَیِینَا آیا در مانده و عاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ با آفرینش اول در آن ابتدا نمودیم بوجود آن تا
فرو مانیم با آفرینش ثانی که بعث است همزه از برای انکار است یعنی چون مشرکان مکه معترفند بر اینکه مبدع خلق اول بی ماده و مدت مائیم نه غیر ما پس چرا اعتراف
نمینمایند بر قدرت ما بر اعاده خلق بجمیع مواد و رجوع چه قدرت ما بر خلق اول دلالتی صریح دارد بر انکه خلق ثانی بر ما آسان خواهد بود پس بر ایشان
لازم است که بخلق ثانی اعتراف نمایند و بان تصدیق کنند و با وجود این حال معترف نمیشوند بَلْ هُمْ بلکه ایشان بسبب وساوس شیاطین و تسویلات
نفسانی فِی لَبْسٍ در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ از آفرینش نو که بعث و حشر است و بجهت آنکه او مخالف عادت می بینند انکار بر ایشان ملتبس
شده با انکار آن میل نموده اند تنکیر خلق جدید بجهت تعظیم شان آنست و اشعار بر اینکه بر سامع آن واجب است که با هتمام تمام باحث احوال آن شود تا علم یقینی
او را حاصل نشود از آن در تکذیب رد و در مثل این امر عظیم بر لبس و شبهه متقاعد نشود و نیز بجهت بعید میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی
که ما آفریدیم جنس آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچه را که وسوسه کند بدان نَفْسُهُ نفس او و میتواند بود که ما مصدریه باشد و ضمیر راجع

به انسان و با او با متعدیه یعنی میدانیم بوسوسه در آوردن نفس انسان انسان را و مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچیزی را که در نفس خاطر است
از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر صدور پس هر زاید و فقط اعتقادات او سر احوال او هیچ بر ما مخفی نیست بر جهت تسجیل این کلام میفرماید که وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم
16 إِلَیْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ از رگ جان وی یعنی وی این قریب نسبت علم است نه بمکان تعالی شانه آن تعالی سبحانه بر سبیل تجوز باشد از قبیل الله فی کل
مکان و وریدان دو عرقند که مکتنفند بصفحه عنق از جانب قدام و متصلند بوتین و ان عرقیست نابت از قلب که انقطاع آن موجب موت
صاحب آنست و جمع آن اورده که مفرقند در بدن از ابن عرفه منقول است و نزد بعضی ورید اسم جنس است و مراد جمیع اورده و تسمیه آن بورید بجهت
ورود روح است در آن و حبل الورید مثلی است که مستعمل است در فرط قرب و اضافت آن بیانیه است و میتواند بود که اضافت لامیه باشد و مراد وریدی
عاتق یعنی رگ گردن و ریح و ورود ورید در موضع عاتق بجهت اجتماع این هر دو است در عضو واحد و حقیقت معنی این آیت آنست که علم او سبحانه
بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیز از خفایای صدور و سرایر قلوب او مخفی نیست فکان ذات او سبحانه از رگ او از رگی که حامل روح است و
بعضی علما گفته اند که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیت بجهت قیام روح باو بخلاف سایر اعضا پس در این کلام ایماء بآنست که حق سبحانه از آن اقرب
اقرب است پس هیچ تا که انسان هر گاه که خود را طلبد یابد هر گاه که حق را جوید بیابد و کریمه و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من
طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه زبور است مخبر این معنی اند و مختصر القول این آیه کریمه کلامی بلند بلکه معنی ارجمند است و آن این است که هر گاه که
کیفیت قرب جایز که پیوسته است بین در تنوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق بنده
بر دو قسم است یکی علم که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته و هو معکم اینما کنتم ایماء بآنست و دیگری خاص که خواص عباد را باشد و نحن اقرب من یت
از آن و نزد بعضی معنی آیه آنست که ما دانائریم بحال انسان از کسی که در قرب نسبت باو بمنزله حبل الورید باشد یا آنکه ما املک و اقدریم بر او از حبل الورید با وجود
استیلای آن بر او و قرب او بآن یا آنکه ما اقربیم بوی بعد کتابت از حبل الورید اگر بالفرض ملکی بوی باشد خلاصه اقوال آنست که ما بعلم قدرت و حفظ
نزدیکتریم با دمیان از حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما با رقبا محفوظ است إِذْ یَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّیَانِ در حینی که فرا میگیرند دو فرشته که فرا گیرنده
16 اقوال و اعمال ایشانند و او را در نامه اعمال مینویسند و محافظت میکنند این کلام مؤذنست بآنکه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است
بر آنچه بر ملکین پوشیده است از احفی خفیات لکن تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان و کتابت آن بجهت حکمتی است که مقتضی آنست و آن زیادتی لطف و سبحانه است
انسان بر بندگان در اجتناب نمودن از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و تاکید در حفظ و ضبط آن از برای جزا و الزام حجت بر ایشان در روز حساب و میتواند بود که
تلقی ملکین بجهت بیان قرب باشد یعنی ما نزدیکیم بانسان و مطلع بر احوال او حافظ اعمال او و شاهد بر آن وقتی که حفظه و کتبه ما موکلند بر او و افعال و
ثبت مینمایند نزد بعضی متعلق او محذوف و تقدیر اینکه اذکر اذ یتلقی یعنی یاد کن ای محمد هنگامی که فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال ند یکی از
ایشان عَنِ الْیَمِینِ از طرف راست انسان نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ و دیگری جانب چپ وی نشسته و مراد بقعید در این مقام ملازم
است یعنی ایشان ملازم انسانند و اصلا جدا نمیشوند از ایشان و توحید قعید مر اول بجهت دلالت ثانیست بر آن و بعضی گفته اند که اطلاق لفظ
فعیل بر واحد و متعدد جایز است کقوله تعالی والملائکة بعد ذلک ظهیر پس بنا بر این قعید بمعنی قعیدان باشد و احتیاج بتقدیر قعید از اول یعنی
آن دو فرشته از جانب راست و از جانب چپ نشسته اند مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نمی افکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ چیز متکلم نشود
17 إِلَّا لَدَیْهِ مگر که نزدیک او یا نزد یک آن قول رَقِیبٌ عَتِیدٌ نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد ایشان اقوال او را در نامه اعمال مینویسند مرویست
که حفظه دو فرشته اند در روز و دو در شب حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ان مقعد ملکیک علی ثنیتیک
لسانک قلمهما و ریقک مدادهما و انت تجری فیما لا یعنیک و لا تستحیی من الله و لا منهما یعنی جای نشستن دو فرشته تو بر هر دو دندان پیش
تست که یکی بر راست تست و دیگری بر چپ و زبان تو قلم ایشان است و آب دهن تو مداد ایشان و بر تو جاری میشود یعنی بهر لحظه میگوئی آنچه تو را
بکار نمی آید و سود فایده نمی رساند و از خدا و از ایشان شرم نمیداری و در حدیث دیگر واقع شده که نقوا افواهکم بالخلال فانهن مسکن الملکین الحافظین
الکاتبین و ان مدادهما الریق و قلمهما اللسان ولیس شیء اشد علیهما من فضل الطعام یعنی پاک کرده اند دهنها خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون
آن دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شمایند مداد ایشان آب دهن است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز سخت تر دشوار تر بر ایشان از زیادتی
طعام یعنی طعامهای آلوده و ابو امامه روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود که کاتب حسنات بر دست راست آدمی است و کاتب سیئات
بر دست چپ وی و فرشته دست چپ محکوم فرشته دست راست است چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده نویسد و چون سیئه بکند
فرشته دست چپ گوید که منویس شاید که بتسبیح خدا اشتغال نماید و بهمان مغفور گردد و با آن پشیمان شود و استغفار کند پس هفت ساعت
مانع نوشتن او شود و بعد از آن یک سیئه بر او نویسد و از امام حسین علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت
و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که هیچ صحیفه بر خدا تعالی عرض نکنند که در اول و آخر آن فعل حسنی باشد الا که او سبحانه فرماید که آنچه در میان
این دو طرفست بخشیدم انس روایت کرده از حضرت رسول صلعم که چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند که بار خدایا قبض
روح فلان بنده مؤمن نموده ما بکجا رویم و بچه امر مامور شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملو است از فرشتگان و آدمیان و پریان و همه بعبادت
من مشغولند شما بر سر قبر آن بنده مؤمن روید و بتسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمائید و ثواب آن را در نامه حسنات او بنویسید تا روز قیامت و
از اینجا معلوم شد که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا حینی که اجل منقضی شود وَجَاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ و بیاورد بیهوشی مرگ
18 یعنی حاضر شد دشواری موت که زایل کننده عقل است بِالْحَقِّ امر درست و راست که کتب الهی بآن ناطق است و انبیا بآن مبعوث اند یا موعود
حق سبحانه تقدیر مضاف ای بموعود الحق بهر تقدیر مراد امر آخرت است از بعث و نشور و غیر آن از سایر احوال معاد میتواند بود که مراد از حق کشف حال

بت باشد از سختات و شقاوت وی گویند مراد از ان حقیقت مرگ و عده کل نفس ذائقة الموت یعنی مستی مرگ آورد مرگ را و احتمال دارد که با معاینه
باشد و متعلق آن محذوف بود که آن متلبس است یعنی بیاید بیهوشی مرگ در حالتی که متلبس باشد بحقیقت امر و حق یا در اینجا مثل با تنبت بالدهن باشد یا
متلبس بحکمت و غرض صحیح مانند قوله تعالی خلق السموات والارض بالحق و گفته اند که با بمعنی مع است یعنی بیاید سکرت موت با آنچه درست و راست است
از امر آخرت و بعضی گفته اند که معنی کلام بر تقلیب است و نقد بر اینکه و جاءت سکرة الحق بالموت دلالت باشد بر آنکه سکوت امر ثابت محقق یعنی واجب
حتمی و فرض لازمی که مکتوب است بر ایشان و اثبات او از آن مفری نیست و اشاره باینکه سکرة متضمن حکمت و مصلحت است و در این صورت با از برای
تعدیه است چه سکرت سبب زهوق روح است بجهة شدت آن یا بجهة آنکه چون موت در عقب آن است پس گویا که او موت را حاضر ساخته و می
تواند بود که مراد از سکرت الحق سکرة الله باشد که بجهة هول و تقطیع شان آن بان مضاف شده باشد و مؤید معنی تقلیب است قرائة ابو بکر و ابن مسعود
چه ایشان همین طریق تلاوه کرده اند و بر هر تقدیر فرشتگان نزد این حال او را گویند ذلک ما کنت منه تحید این چیزیست که بودی تو در زمان حیوة که منه
تحید از آن میل میکردی یعنی میترسیدی و مکروه میشمردی ایراد این کلام بعد از ذکر استیفا کفایت حجرا و از احتمال تحقیق علم و قدرة اعلام ایشان است باینکه
عنقریب بموت ملاقات خواهند نمود و تعبیر آن بلفظ ماضی بجهة تنبیه است … بر اثر آن و لهذا بعضی از اهل تفسیر بر این وجه تفسیر کرده اند که شدت
١٩ مرگ نزدیک است … پس از برای آن مستعد شوید و از این قبیل است قوله تعالی و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم و بعد از نفخه هم مرده
زنده شده از قبور بیرون آیند و ملائکه با ایشان گویند که ذلک وقت این نفخ یوم الوعید روز وقوع آن چیزیست که خلقان را بآن وعید میکردند و
٢٠ میترسانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد گردند و جاءت و بیاید در این روز بمحشر کل نفس هر شخصی از مکلفان
معها در حالتی که با او باشد سائق راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند و شهید و گواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال حسنه و افعال
سیئه ایشان گواهی دهد و میتواند بود که مراد یک فرشته باشد که جامع این هر دو وصف باشد یا اینکه سائق کاتب سیئات بود و شهید
کاتب حسنات یا سائق قرین او باشد که در دنیا همنشین بوده باشد شهید جوارح او و بر هر تقدیر نه از سائق فرار میسر باشد و نه از شاهد انکار
منصور روایت است از محمد بن سلمه باسناد از یحیی بن عبد الرحمن از … از جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت ص که وی
گفت که از آنحضرت رسول شنیدم که فرمود که مراد از سائق در این آیه منم که محمدم و مراد از شهید علی بن ابی طالب ع و این روایت از طریق اهل سنت نیز ثابت و
محقق است و فرقه شیعه در این مقام منفرد نیستند پس ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب و متحتم است که طریق عناد و عصبیت جاهلیت را بگذارند
و قدم در طریق انصاف ثابت و استوار دارند و ابلیس تقلید بقواطع عقلیه و نقلیه نقل آرند و علی بن ابی طالب را چون ساقی حشر امین بدانند و او را بعد از نبی
بلافصل پیشوا و مقتدای خود دانند و از حکم و متابعتش روی نگردانند به یقین بشناسند که کاشتن تخم محبت علی بن ابی طالب در مزارع دل کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة است و منبع رستگاری در موقف حساب و سبب محو سیئات و موجب رفع درجات نزد حضرت رب الارباب و باعث خلاصی از عقاب
٢١ انخطاب که لقد کنت بتحقیق که بودی تو در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا از این روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از پیش دیده تو غطاءک
پوشش غفلت تو را تا امور حشر که شنوده بودی معاینه دیدی فبصرک الیوم پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب حدید تیز
است در ادراک آنچه نمیدیدی از احوال معاینه از روی یقین او را دیدی بی شایبه شک و شبهه و گویند بصر در اینجا بمعنی بصیرت که مراد علم
است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر و غیر آن از امور محققه امروز بر تو عیان عالم شدی و حقیقت آن بر تو بیقین شد از ابن عباس
منقولست که خطاب راجع بکفار است یعنی ای منکر بعث بتحقیق که بودی در دنیا در غفلت و بیخبری و اصلا بان تفکر نمیکردی و نزد بعضی ضمیر راجع بهر یک
از مکلفان است چه هیچکس نیست که در جمیع مدت عمر خود بمشغولی آخرت بوده باشد و اصلا امور دنیوی او را در وقتی از اوقات از امر آخرت باز نداشته اهل
باشد و اینکه بعضی ضمیر را راجع بحضرت رسالت داشته اند و این وجه تفسیر کرده اند که ای محمد تو بودی قبل از وحی در بیخبری از امر دین پس ما کشف
کردیم از تو غطاء آن غفلت را بوحی و تعلیم قرآن پس دیده تو امروز تیز نافذ است در امر دین بوجهی که می بینی آنچه غیر از تو نمی بینند و تعلیم میدهی آنچه غیر
٢٢ از تو نمیدانند مخالف سیاق کلام سابق است … وقال قرینه و گوید راننده و همنشین او یعنی ملکی که در دنیا گواه
او باشد هذا این است ما لدی آنچه که نزد من است عتید مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و گویند که مراد از قرین شیطان است که در اغوا
و اضلال بر او مسلط باشد کقوله تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین او در ازو را اشاره با ملائکه گوید که این چیزیست که نزد من است یعنی یعنی شیطان
در تحت تصرف من و بسبب اغواء و اضلال من آماده شده از برای دوزخ و پیش بعضی مراد شیطان نیست که مصاحب وی بوده باشد و او را
گمراه ساخته از ائمه ضلال … و گفته اند که مراد از ملک شاهد است منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما که
لفظ ما اگر موصوفه است پس عتید صفت آن خواهد بود و اگر موصوله است عتید بدل او است یا خبر بعد از خبر مبتدا محذوف حاصل که چون اهل با جبر
تکلیف در موقف حساب شوند و شهود بر ایشان گواهی دهند و بطلان جاحدان و معاندان مر او را آشکار شود پس از جانب حضرت عزت بسایق
٢٣|٢٤ و شهید بخطاب رسد القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر ناگرونده و ستیزه کننده مر حق مناع للخیر بسیار منع
کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه صیغه مبالغه از شان است یا آنکه اینکس منع بذل را عادت خود ساخته و هرگز در صدد آن نبوده
که چیزی از آن بمستحق رسد و گویند که مراد از خیر جنس خیر است یعنی منع کننده هر چیزی که در او خیری باشد معتد در گذرنده از حد در ظلم و معاصی
٢٥ شاک … مریب شک آورنده در وحدانیت خدا در روز جزا الذی آنچنان شخصی که جعل گردانید یعنی شریک ساخته مع الله با خدا
الها آخر خدای دیگر را از اصنام و اوثان فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذابی که سخت است و میتواند بود که الذی بدل
کل کفار باشد پس این هنگام فالقیا تکریری باشد از برای تاکید یا منصوب بر شریطه تفسیر و مفسر فالقیاه گویند که ضمیر القیا راجع است بدو فرشته که

از

از جرئت خصم اند و نزد بعضی دیگر مراد مالک دوزخ است و ایراد فاعل بصورت مثنیه نازل منزله تثنیه فعل است بجهة اتحاد فعل و فاعل هم و تقدیر آنکه القی القی
یا آنکه الف آن بدل نون تاکید خفیفه باشد یعنی البته بیندازید آن کافر معاند را در دوزخ و گفته اند که آیه در شان ولید بن مغیره است که بصفت کفر و عناد
در بیت و اعتدا موصوف و مشهور بوده و مع ذلک منع اولاد و اقربای خود میکرد از دین اسلام و بنا بر این خیر یعنی اسلام است و از محمد بن حکیم الواسطی روایت که
شریک بن عبد الله گفت که من با جمعی به عیادت اعمش رفته بودیم در مرض الموت وی ناگاه ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در آن مجلس حاضر شدند و با اعمش
گفتند که یا ابا محمد تو بدار آخرت نزدیک شده باید که استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از اکاذیب و اقاویل باطله که ناقل آن بودی باز گردی و از آن نادم شوی
و بعد از آن باو گفتند که … تو روایت میکردی در حق علی بن ابی طالب لو اسکت عنها لکان افضل … الی الله منها تو در حق علی بن ابی طالب نقل مینمودی و در محبت او
بباب افراط میکردی و اجتناب از … در شان او از … میفرمودی و مردم را از این منع کند در وادی هلاک می انداختی و تو را از اینهمه سکوت اولی و احسن
بودی پس باید که از اینهمه توبه کنی که صلاح امور آخرت تو در این است اعمش چون این سخن از ابو حنیفه شنید با صحاب و اقارب خود توجه نموده گفت که مرا
بنشانید و تکیه دادند فرمود که یا ابا حنیفه حدثنی ابو المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ص اذا کان یوم القیمة یقول الله
سبحانه و تعالی لی و لعلی القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما فیه ضی علی علی شفیر جهنم فیقول هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار
عنید یعنی ای ابو حنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد از ابو سعید خدری که گفت من از رسول ص شنیدم که فرمود که چون روز قیامت شود خدای
رب الارباب بفرماید که یا محمد یا علی هر که خدا و ندیم شما را امر کردم که هر که شما را دشمن داشته است در آتش دوزخ اندازید آنکه محبت و مودت
شما شیوه و شعار او بوده و در طریق دوستی ثابت قدم بوده او را در بهشت در آرید پس براهیم علی ع بنا بر فرموده حق سبحانه و تعالی بدان امر اقدام نماید
و بکناره دوزخ رود و گوید بجهنم بگیر این را که از رث و این را گذار که از من است پس القیا فی جهنم اشاره باین معنی است یعنی بیندازید بدوزخ هر کافر
بنوه و عنید ولایت را ابو حنیفه چون این سخن از اعمش شنید با اصحاب خود گفت که قوموا بنا ان لا یاتی بشیء هو اعظم من هذا از این مجلس برخیزید تا از وی
چیزی از این عظیم تر بگوش شما نرسد پس ابو حنیفه با اصحاب خود از آن مجلس برخواست مغموم و مهموم از انجا برون رفت و مجاهد از طرق اهل سنت و جماعت روایت
کرده از عبد الله بن عباس که حضرت رسول ص مرا وصیت فرمود که یا ابن عباس تعلق بعلی بن ابی طالب فان الحق ینطق علی لسانه و انا الجنة و مفاتیحها و انا قاسم
ومفاتیحها — النار و اقفالها بید یوم القیمة … یدخلون الجنة و به یعذبون بالنار خلاصه معنی حدیث آنست که روزی حضرت رسالت ص خطاب بعبد الله بن عباس نموده فرمود
که ای ابن عباس بر تو باد که متابعت علی بن ابی طالب کنی و در اقوال و افعال پیرو او باشی که نطق او عین صواب است متابعت او رستگاری از عذاب پس تو بجهت
آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نپیچد مطیع و منقاد او باشد و … او مدبر شقی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود
راه دهد و طریق مخالفت وی سلوک نماید باید از او مشغول شود یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی
ابی طالب باشد پس اهل بهشت با مر او در جنت در آیند و اهل دوزخ با مر او معاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که فردای قیامت محمد و علی صلوات
الله علیهما بر صراط بایستند و مقاسمه مردمان نمایند پس رسول ص کار امت را تفویض بعلی بن ابی طالب سلام الله علیه کند تا بدوزخ را گوید که هذا
لی و هذا لک خذ بهذا فانه من اعدائی و ذر هذا فانه من احبائی ابدوزخ این را بگیر که از دشمنان من است و این را مگیر و واگذار که از دوستان است و در کشف الغمه مذکور
است که حارث همدانی که از جمله مجاهدین … امیر المؤمنین ع بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آنحضرت آمدند و بجهة شدت بیماری و فرط پیری بخود
می پیچید و در حالت مشی عصا را در دست گرفته خود را بر زمین میکشید آنحضرت چون وی را بآن حالت بدید فرمود که ای حارث خود را چگونه می یابی گفت
عقوبت — یا امیر المؤمنین بواسطه زمانه جفا کار و گردش لیل و نهار بدین حال رسیده ام و اجل نزدیک آمده میترسم که چون بمیرم بچنگال مالک دوزخ گرفتار شوم و
مع ذلک مخاصمه اصحاب تو مرا زیاده ساخته و بسبب آن اتش اضطراب در کانون سینه من مشتعل شده آنحضرت فرمود که اختصام اصحاب در چه باب است حارث
گفت در باب محبت و دوستی و عداوت تو بنا بر آنچه بعضی مفرط غالی اند و برخی مبغض قالی جماعتی متردد و متشکک اند که بر محبت اقدام نمایند یا از آن
اجتناب نموده میل بعداوت کنند آنحضرت بعد از استماع این کلام فرمود که ای حارث کلام اهل اختصار از استماع مکن و آنچه من بتو میگویم احفظ نما و بدان عمل کن
بدانکه بهترین شیعیان من کسانی اند که بر حد اوسط اند پس باید که غالی را از پایه فرط محبت پائین نهاده و از مرتبه افراط تنزل نموده با ایشان راجع شود و
قالی از عداوه در گذشته و بر مدارج محبت متصاعد شده خود را با ایشان رساند حارث گفت یا امیر المؤمنین … از برای من کشف این معنی نما
و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدای تا مارا بصیرتی در این امر حاصل شود و در این باب اطمینان تمام پیدا کرده شایبه الباس بالکلیه مرتفع گردد آنحضرت
گفت که ای حارث بدان و آگاه باش که دین حق را برجال شناخته نمیشود بلکه بآیات حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا اهل حق هدایت
شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهر آن … کننده هر راه ملک علام و من نور انحوار شاد میکنم و براه راست در رسته راه بتو مینمایم بر انوار
… و اصحاب اخیار را با عقول زکیه و طباع مستقیمه باشند با ایشان هم گویند که من بنده خدایم و برادر رسول خدا و صدیق و حق چه من تصدیق
رسول ص نموده ام در حالتی که هنوز روح در جسد آدم در نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که تصدیق نبوی نمود من بودم پس اول و آخر
اعتبار که در اول حال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود ننهاده بود مصدق حضرت خاتمیت بودم و تصدیق نبوی نمودم و آخرم باینوجه که در آخر
کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آوردم و تصدیق قول و فعل وی کردم و من خاص خواص و اخلص خلصا هم و صفیه و ولی و وصی وی صاحب
مفتاح — نجوی و سر وی و بمن داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون و انساب و هزار مفتاح علوم در خواطر من بودیعت نهاده اند که هر مفتاحی از آن هزار باب
علم بر وی من بگشاید و مفضی بهزار هزار عهد و مؤید شده ام بلیلة القدر … و این سمت محموده و صفات پسندیده که
نقل آن نمودم مخصوص است بمن و ترتیب ظاهر مرادام که لیل و نهار باقی باشند فلک دوار بر مدار خود جاری و بشاره میدهم تو را ای حارث

کر

که من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معتبره که آن نزد ممات و نزد صراط و نزد مقاسمه حاشیه بعد که یا امیر المؤمنین مقاسمه چه
چیز است فرمود که مقاسمه عبارت از تقسیم بندگان کردن از برای بهشت و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمان را یعنی خواهم فرمود از برای
دخول نیران و جماعتی دیگر را از برای در آمدن بروضه رضوان و در آن روز با آتش خطاب خواهم کرد که این را بعرض مرسان که این دوست منست و این یکی
که دشمن مراست پس دست حارث بگرفت و گفت که ای حارث من دست ترا گرفتم آن طریق که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت
حاسدان قریش و منافقان بعرض میکردم پس او فرمود که ای علی چون روز قیامت باشد من معتصم شوم بعروه وثقی و حبل متین حق تعالی و دست اعتصام
بدامن کبریای وی زنم و تو اعتصام نمائی بامن و ذریه تو بحبل متین من و ذریت مطهره تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما بر شما تمسک نمایند بحبل متین
شما پس هر انعام و تفضلی که حق تعالی به نبی خود کرامت فرماید نبی بهمان طریق در حق وصی خود بجای آورد و وصی نیز بهمین نهج درباره اهل بیت خود سلوک نماید
و اهل بیت نیز بهمین طریق بانسبت باتباع خود عمل نمایند پس بشارت میشمارا ای اهل محافظت نمای که مطره است ان بخار واند کبف از سیاه پس سه بار تکرار فرمود
که انت مع من احببت و لک ما اکتسبت تو با آنکس خواهی بود که او را دوست داشته باشی و مر ترا خواهد بود آنچه طلب آن نمائی از حق تعالی از اجر یا
ثواب عظیم حارث بعد از استماع این مقال فرحان و شادان گشته از نزد آنحضرت برخواست و گفت که هیچ باک ندارم که من بمیرم یا مرگ بمن رسد
و سید حمیری که از ادبا و شعرای اهل ایمان بود مضمون این باب را بنظم آورده و فرموده که شعر قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عثرة و لا زللا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله فی الحلاوة العسلا
اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا پس عاقل آنست که بعد از تامل در این
اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل البیت مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن
بدرجه اعلای جنات و فرادیس راحت فزای روضه رضوان رسد و از ورطات مخوفه و مهالک اخرویه خلاص شود و ایمن گردد بدان آنکه در آن روز
نزد القای وی بنار با قرینی که متصل او باشد طریق مخاصمه پیش گیرد و گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه از قرین منست که مرا گمراه ساخت و از
۲۶ طریق مستقیم و نهج قویم منحرف گردانید قال قرینه گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا با وی بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته
طاغی نساختم و از طریق حق بیرون نبردم او را و لکن کان و لیکن او بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز یعنی من او را باکراه و اجبار
بر ضلالت و طغیان نداشتم بلکه او باختیار و اقتدار خود از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نموده این شعار است با آنکه اغوا و اضلال دیو
نسبت بکسی است که فی نفسه مختل الرای و مایل بغوایت باشد کما قال الله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی و بدانکه ترک واو عطف
در این قول و ذکر آن در اول بجهت آنست که این کلام استیناف است و این کلام بر طریق استیناف مجمل واقع در حکایت تقاول و آنچه آن جواب کلام محذوف است و قرینه
آن ربنا ما اطغیته است بخلاف جمله اولی که واجب العطف است بر ماقبل خود بجهت دلالت بر معنی جمعیت میان هر دو مفهوم آن در حصول کیان شیء و نفس
۲۷ است یا ملکین خود و قول قرین وی و مثل قول ثابت قوله قال گوید حق سبحانه در جواب مخاصمان لا تختصموا لدی مخاصمه مکنید نزدیک من که
هیچ فایده بر آن مترتب نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بتحقیق پیش فرستادم بسوی شما بالوعید وعده عذاب خود را یعنی قبل از این در دنیا
در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم آنچیزی که موجب تدارک شما بود از این روز و خلاصه کلام آنست که حق سبحانه در جواب ایشان فرماید
که چون من بواسطه انزال کتب و بعث رسل شما را راه راست نموده بودم و شما بجهت فرط عناد طریق انکار پیش گرفته باز نگویید پس در این روز مخاصمه
شما مستلزم الزام حجت نخواهد بود بر من و عذر شما در این باب مسموع نه و بباید دانست که کلام اخیر جمله حالیه است که متضمن تعلیل نهی است و باء
زایده و تقدیر آنکه لا تختصموا و قد صح عندکم انی قد قدمت الیکم بالوعید یعنی خصومت مکنید در حالتی که نزد شما صحت یافته که من پیش از این فرستاده
بودم بشما وعید خود را و حق شرط حال که اجتماع حال و ذی حال است در زمان واحد در اینجا متحقق باشد و لازم نیاید که تقدیم وعید در دنیا
باشد و خصومت در آخرت تا موجب عدم اجتماع باشد و احتمال دارد که باء تعدیه باشد کاهی که قدم بمعنی تقدم باشد و محتملست که این جار و مجرور در حال باشد
۲۸ از فاعل قدمت الیکم یا از مفعول آن و قوله ما یبدل القول لدی مفعول قدمت است و تقدیر اینکه قدمت الیکم هذا الکلام یعنی از پیش فرستادم بسوی
شما در حالتی که مقاتلین بوعید بودید و مقرون بآن را از پیش رسانیده بودم بسوی شما این قول را که تغییر داده نمیشود سخن نزدیک من در حالتی که این قول
از برای شما موعود بوده است و ما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید مر بندگان خود را که بی استحقاق عقاب شما را عذاب کنم و
محل اعراب این کلام نیز بر طرز اعراب معطوف علیه است و بنا بر آنکه بالوعید مفعول قدمت باشد کلام منفی کلام مستانف خواهد بود و ایراد
ظلام صیغه مبالغه دو وجه است یکی آنکه مراد از آن عمومست نفی ظلم باشد نسبت بجمیع افراد و معنی اینکه حق ظلم کننده نیست بهیچیک از افراد بندگان
و این ماخوذ است از قول عرب که فلان ظالم لعبده و ظلام لعبیده دوم آنکه مقصود از آن مبالغه باشد در نفی صدور ظلم از وی جهت رد قول آنکسی که
اضافه ظلم باو کند و معنی آنکه اصلا از من ظلم صادر نمیشود زیرا که ظلم منافی الوهیت و ربوبیت است پس نسبت ظلم بمن غایت تباعد دارد تا بالفرض
اگر عذاب کنم کسی را که مستحق عقاب نباشد حکم آن داشته باشد که افراط نموده باشم در ظلم و بیرون از حد در گذشته و قوله تعالی یوم یقول لجهنم
میتواند بود که متعلق باشد بنفی یا به ما یبدل القول یا بظلام یا باذکر مقدر یعنی دمیده شود در صور در روزی که گوییم مر دوزخ را هل امتلأت
آیا پر شدی از کفار و عصاة با آنکه مبدل و متغیر نشود قول وعد و وعید در روزی که حق سبحانه خطاب بدوزخ کند یا نه ظلم کننده نیستیم در این
روز یا یاد کن ای محمد روزی را که خدای دوزخ ندا کند که مملو شدی از کفار جن و انس و حفص بصیغه متکلم خوانده یعنی روزی که گوییم بدوزخ
آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست استفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه
در آن کافران بوی فرستند تا پر شود و از مجاهد منقول است که استفهام بمعنی نفی است یعنی که مزیدی نیست و زیادتی را گنجایش نیست و صاحب کشاف گفته

که این سؤال و جواب از باب تخییل است و مقصود تصویر این معنی است در قلوب و تبیین آن در عقول و این کلام متضمن دو معنی است یکی آنکه دوزخ با وجود فرط اتساع و تباعد اطراف از کفار مملو شود تا حدی که وسعت هیچ چیز دیگر نداشته باشد کقوله تعالی لاملان جهنم الخ دوم آنکه دوزخ باشد که هر چند کسی در او در آید هنوز در موضع مزید باشد یعنی هنوز جای کسی دیگر داشته باشد و محتمل است که هل من مزید بجهت استکثار در آمدگان باشد در دوزخ و استبداع مرتبت سعه بجهت فرط کثرت ایشان یا طلب زیادتی آن باشد بجهت غیظ او بر عاصیان و لفظ مزید یا مصدر است چون مجید و یا اسم مفعول چون مبیع انتهی کلامه و صاحب طبرسی آورده که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط سعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید هل امتلأت و گوید که پر نشدم و هنوز در من سعت کثره هست دوم آنکه حق سبحانه تکلم را در او خلق فرماید تا باین قول متکلم شود و این بدیع نیست زیرا که کسی که قادر باشد بر انطاق جوارح و جلود قادر خواهد بود بر آنکه جهنم را انطاق دهد سیم آنکه خطاب زبری حقیقه مر خزنه جهنم باشد و اسناد آن بدوزخ بر سبیل توسع و معنی اینکه خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصاة پر شد خزنه گویند در آن موضع مزیدی نمانده و فایده این خطاب بجهت علم خلفا باشد بتصدیق وعده لاملان جهنم الخ و انس و ابوهریره و عبدالله عباس روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که خدای تعالی در روز قیامت مر ملائکه فرماید که کفار را در دوزخ اندازند دوزخ ایشان را فرو برد و دیگر طلب کند و زیاده از آن خواهد فیضع الجبار قدمه علیها فیقول قط قط یعنی قدم خود را بدوزخ نهد و دوزخ پر شود و با هم آید و متقابل گردد پس بس بس گوید یعنی بس است و چون ظاهر آن اقتضای تجسیم و تشبیه میکند و این مخالف نقل و عقل است پس او را تنزیل باید کرد با آنکه مراد بقدم او گروهی باشد که در علم الهی بتقدم و سبقت گرفته باشد بر اصرار کفر و عدوان و فرط طغیان و عصیان ایشان و ابو جعفر از عبدالله مبارک روایت و از وهب بن منبه منقولست که مراد از قدم قومی اند که خدای تعالی ایشان را پیش از آدم خلق کرد و سر ایشان چون سر کلاب و ذباب و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدا نداند و در روایتی دیگر فیضع رجله واقع شده و رجل هم چنانچه بمعنی عضو مخصوص است بمعنی جماعت نیز آمده کما قال صاحب الصحاح الرجل ایضا الجماعة الکثیرة و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان بمومنان و متقیان مژده میدهد و میفرماید که و ازلفت الجنة نزدیک کرده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید در مکانی که دور نباشد و میتواند بود که غیر بعید
۳۰ موکد باشد یعنی نزدیک کرده شد بهشت در حالتی که دور نباشد و تذکیر آن بنا بر حذف موصوف باشد و تقدیر اینکه شیئا غیر بعید یعنی در حالتی که بهشت چیزی باشد که دور نباشد و یا بنا بر قول جنب بعیر یا بجهت آنکه بعید بر وزن فعیل مصدر است چون زئیر و صلیل و غیران و مصدر تذکیر و تانیث مساوی است و بر تقدیر ذکر آن بجهت مبالغه است در قرب بهشت چنانکه میگویند قریب غیر بعید و عزیز غیر ذلیل یعنی بر وجهی بهشت را نزدیک متقیان گردانند که درجات خود را بعینها در آن مشاهده کنند و انهار جاریه و اشجار خضره و ثمار طیبه و ازواج کرام و حور و غلمان و ابنیه مزخرفه که از یاقوت و زمرد و عقیان ساخته اند معاینه ببینند و بعضی تفسیر غیر بعید باین وجه نموده اند که وعده دخول متقیان در جنات دور نیست امانت ایشان بلکه هر یک از اهل تقوی بعد از قرب اجل داخل میشوند در آن و نمودن منازل و نعم بهشت پرهیزکاران قبل از دخول ایشان بجهت آنست که تا پیش از آنکه در آن داخل شوند مسرور و خوشحال گردند و بعد از آنکه درجات عالیات خود را مشاهده کرده باشند ملائکه با ایشان گویند که هذا این ثواب عظیم که جنت نعیم است ما توعدون آنچیزیست که وعده شده بودید در دنیا بلسان پیغمبران و میتواند بود که مشار الیه
۳۱ هذا مصدر ازلفت باشد یعنی این نزدیک گردانیدن بهشت آنچیزیست که در دنیا بآن موعود شده بودید و قوله لکل اواب بدل است از للمتقین بتکریر حرف جر کقوله تعالی للذین استضعفوا لمن آمن و قوله هذا ما توعدون جمله معترضه یعنی بهشت را نزدیک کرده اند برای هر بنده بازگردنده از شرک متوجه بطاعت یا از معصیت بطاعت یا از خلق بحق و از ابن عباس تفسیر اواب بمسبح کرده یعنی برای هر تسبیح کننده و از مجاهد نقل است که مراد از اواب کسیست که بیاد آرد گناه را که در خلوت کرده باشد و نادم شود و توبه کند از آن حفیظ نگاه دارنده عهد و شریعت و رعایت کننده امر و نهی یا محافظت کننده عهد ربانی که از ازل عهد الست یاد آرنده گناه خود تا از آن توبه کند یا حافظ انفاس و اوقات خود تا در هیچ آنی از آنات از حق تعالی غافل و ذاهل نباشد و قوله من خشی الرحمن بالغیب بدل بعد از بدلست یا بدلست از موصوف اواب و حفیظ و جایز نیست که بدل باشد در حکم اواب باشد زیرا که من
۳۲ موصوف بدو واقع نمیشود و بالغیب حالست از فاعل یا از مفعول یا صفت مصدر محذوف و تقدیر اینکه خشیة ملتبسة بالغیب یعنی بهشت نزدیک کرده شده است برای کسی که بترسد از خدای در حالتی که غایبست از خدای و مشاهد او نیست یا بترسد از خدای در حالتی که او سبحانه غایبست از او یعنی مشاهد او نیست یا بترسد از خدای بسبب آنچیزی که متلبس است بچیزی که از او غایبست از عذاب و عقاب یا از خلق تا عمل او از شایبه ریا خالص باشد یا بترسد از خدای بسبب آنچه غایبست از او از عذاب و عقاب و تخصیص رحمن بذکر اشعار است بر آنکه ایشان با وجود امیدواری برحمت واسعه او ترسانند از عقوبت او پس خلاصه معنی آنست که بهشت از برای کسی است که با آنکه برحمت واسعه او امیدوار باشد ترسان باشد از او و جاء بقلب منیب بیاید در دل بازگشته بحق یعنی روی بطاعت او آورده و سر باز زند از معصیت و وصف قلب بانابه باعتبار
۳۳ ثبوت و رکوز آنست در قلب بدان آنکه میتواند بود که من خشی الرحمن مبتدا باشد و خبر آن قوله ادخلوها یعنی آنکسی که متصف بصفت خشیت باشند گویند مر ایشان را که داخل شوید در بهشت و صیغه جمع باعتبار معنی من موصول باشد چه آن مفرد باللفظ مجموع المعنی است و بنا بر آنکه ادخلوها جمله مستانفه باشد ضمیر راجع بمتقین خواهد بود یا کل اواب یا من خشی و بر جمیع تقادیر این جمله مقول قول محذوف است و تقدیر اینکه یقال لهم ادخلوها حاصل که روز قیامت ایشان را گویند که در آیید در بهشت بسلام در حالتی که سالم باشید از بلیه و ایمن از زوال نعمت یا در حالتی که حق سبحانه و ملائکه بر شما سلام میکنند ذلک این روز وقت دخول که مقارن سلامتیست یوم الخلود روز تقدیر خلود است یعنی جاوید مانید
۳۴ کقوله تعالی ادخلوها خالدین چه بعد از این مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید که لهم مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذات فیها در بهشت و لدینا و نزدیک ماست مزید یعنی زیادتی از آنچه اراده کنند و آنچیزیست

که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و گویند که مراد به مزید اعطای زیادت بر قدر استحقاق ایشان مرویست
که سبحانه بفرمان رب الارباب بر بالای سر اهل جنت مرور کند و حور العین را بر سر ایشان ببارد تا آنکه حور العین با ایشان گویند که نحن المزید الذی قال الله
٣٥ عز و جل ولدینا مزید و بعد از ذکر بشارت مؤمنان از سر رشته کلام ابتدائی کافران منهی ساخته میفرماید **وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ**
هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بسا هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند از اهل روزگار که ایشان سخت تر بودند از کفار مکه **بَطْشًا**
از روی قوت و توانائی و غنا و توانگری و کثرت قبیله و عشیره چون عاد و ثمود و غیر آن **فَنَقَّبُوا** پس راه بریدند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها یا شده
قوه یعنی گر بریدند در شهرها بسیار و سفر کردند در آن بقصد تجارت و کسب مال و متاع یا گر بریدند در زمین بقصد حذر کردن از مرگ یا از نزول
عذاب و در آن باب بجد امکان سیر و تدبیر بکار داشتند **هَلْ مِنْ مَحِيصٍ** آیا هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا از نزول عذاب و گویند ضمیر نقبوا
راجع با اهل مکه است یعنی کفار قریش سفر کردند در بلاد قرون ماضیه پس آیا دیدند که آن قرون را محیصی بود تا ایشان نیز توقع آن داشته باشند
که از مرگ یا عذاب نجات یابند ذکر یا تفسیر اول بجهت سببیت است و بنا بر ثانی مجرد تعقیب و چون تذکره با اعتبار در استبصار احوال روزگار و بسا حقایق اخبار
٣٦ نسبت بار باب عقول و خداوندان بصیرت است نه اصحاب غفلت و جهالت از آن جهت میفرماید که **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در آنچه مذکور شد در این سوره
لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادکردنیست **لِمَنْ كَانَ لَهُ** مر کسی را که باشد مر او را **قَلْبٌ** دلی یعنی دلی متفکر در اخبار مذکوره چه کسی که دل او غیر متدبر
و متفکر است بمنزله شخصی است که بی قلب باشد زیرا که قلب که تنکیر ... ن ذکر معتد به نیست و تنکیر قلب و ابهام آن تفخیم است و اشعار آنکه هر قلبی متفکر نیست و هر عقلی
متدبر نه و از ابن عباس منقول است که مراد از قلب عقل است و تسمیه آن بقلب بجهت آنست که دل محل عقل و علم و ذکر و فکر است پس آن از قبیل تسمیه حال
باشد باسم محل و قتاده تفسیر قلب بحیات کرده یعنی قرآن پند کسی است که حیات و هدایت و از شبلی منقول است که کسی بموعظه قرآن منعظ میشود که دل او همیشه
با خدا باشد و طرفة العین از او غافل نشود **أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ** یا کسی که القا کند یعنی که فرا دارد گوش خود را بمواعظ قرآنی **وَهُوَ شَهِيدٌ**
و او حاضر باشد بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه میشود مشغول باشد تا فهم معانی آن تواند کرد زیرا استماع آنچه کسی که ذهن او حاضر نباشد
در حکم غایب است و استماع او بمنزله عدم بجهت عدم و از ابن عباس روایت است که اکثر بعد استماع قرآن از نزد پیغمبر بیرون می آمدند و میگفتند
ماذا قال آنفا قلوب ایشان بود یعنی از آن غافل و غایب بودند و در بعضی تفاسیر آورده اند که صاحب قلب متفکر مؤمن عربست و شهید مؤمن
اهل کتاب که گواهی دهند بر ذکر بعثت حضرت رسول در کتب سالفه و محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر میشنود
پس بر فهم ترقی نماید و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از آن فهم را از این مرتبه بلندتر برد و چنان پندارد که از خدا میشنود و لفظ
شهید مؤید این معنی است که شهید از او گویند که بر سر اهل حاضر باشد نه مخبر یعنی مرگوید که نزد اهل حاضر باشد نه مخبر یعنی از گوینده میشنود نه از خبر
دهنده چه غایب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم و شبهه نیست
در آنکه قرآن مجید متضمن مواعظ بسیار و نصایح بیشمار است و ناصح امین و برهان متین است هوشمندان از مواید فواید او محظوظ میشوند پس
هر کس در او بعین انصاف نظر کند و گوش هوش بدو دارد او را از وادی ضلالت و حیرت برهاند و هادی و رهنمای او شود و او را برساند بمنزل حسنی که
جنت المأوی است و بدانکه کعب که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده است که روزی دو شتر با صورت در غایت زیبائی بهم هدیه بحضرت رسالت
آوردند آنحضرت خطاب با صحابه کرد و گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بر وجهی که دل او مشغول باموری نشود و در خاطر او تعلقات دنیویه خطور
نکند تا من یکی از این دو ناقه را با و دهم و بعضی وی نمایم پس شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه چون این سخن از سید انبیا بشنید برخواست و بنماز
مشغول شد چون از نماز فارغ شد جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که یا محمد حکم خدا آنست که یکی از این دو شتر را بعلی بن ابی طالب ده چنانچه
که وعده فرمودی حضرت رسالت فرمود که یا جبرئیل علی در تشهد بخاطرش رسید که از آن دو شتر هر کدام که بهتر و فربه تر باشد او را بخواهم که حضرت
بمن دهد این امر نیست متعلق باحوال دنیا و شتری که من کرده بودم این بود که علی مثال آنست جبرئیل فرمود که یا محمد این فکر امر یست متعلق بامور آخرت زیرا که قصد
وی آن بود که آن شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ شکی نیست که آنچه در راه خدا تصدق نماید اکمل آن موجب ثواب تمام و انقص آن سبب نقصان
عام است چنانکه آیه کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بجهت این معنی نکار تفکر لله لا لنفسه چون این تفکر و اندیشه علی برای امور آخرة بود زیرا که حظ
نفس آن را از شتر بهتر اکثر و اوفر است پس حضرت رسالت چون از جبرئیل این سخن بشنید آن هر دو شتر را بعلی ابن ابی طالب بخشید و چون امر این مثال
واقع شد حق عز و جل این آیه فرستاد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید یعنی در این عمل که از علی ابن ابی طالب انسر اخلاص صادر شد
موعظه و نصیحت است مر کسانی را که ایشان هوشمندان باشند انصاف ایشان و شیوه ایشان بوده باشد و آورده اند که یهودان بنابر عقیده باطله خود میگفتند
که حق تعالی بعد از آنکه در شش روز خلق آسمان و زمین فرمود در روز شنبه استراحت نمود و پشت بر عرش باز داد حق سبحانه رد قول ایشان فرمود که
٣٧ **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمین را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنها است از بحار و اشجار و جبال و
غیر آن **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در شش روز که آن از یکشنبه بود تا آدینه **وَمَا مَسَّنَا** و نرسید ما را در آفریدن آن **مِنْ لُغُوبٍ** هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن
استراحت کنیم و در روایت آمده که در ملک ربی حضرت رسالت بعد از استماع فاستراح یوم السبت واستلقی علی العرش سرخ گشت حق سبحانه در عقب
٣٨ آن فرمود که **فَاصْبِرْ** پس شکیبائی کن **عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ** بر آنچه میگویند یهودان از کذب و تشبیه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بلکه اعیاد دد
مانند کی لیکن قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی و نزد بعضی آیه در شان مشرکان قریش است که منکر بعث بودند و جاحد
وحدانیت و بسخنان ناملایم که آن نسبت دادن سحر و شعر و جنون بود بر پیغمبر ابدا و آزار بآنحضرت میرسانیدند و حاصل معنی آیه آنست که ما خلق آسمان و زمین
کردیم در شش روز و نیز ما را رنجی و تعبی پس صبر کن بر سخنان باطله ایشان از انکار بعث و نسبت سحر و شعر و جنون بتو که ما قادریم بر خلق جدید اشیا

و قادر خواهیم بود بر بعث و جزا دادن ایشان بر آنچه میگویند **وَسَبِّحْ** و تنزیه نما او سبحانه را از عجز و اعیا اکثر مفسران سبح بمعنی صل فرموده و آورده اند از
قبیل تسمیه کل باسم جزو صلوات یعنی نماز گذار **بِحَمْدِ رَبِّكَ** در حالتی که آن نماز مقرون باشد بستایش پروردگار تو بر آنچه بر تو انعام فرموده
یعنی که باید نماز تو مشتمل باشد بحمد **قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ** پیش از برآمدن آفتاب که محل ادای نماز است **وَقَبْلَ الْغُرُوبِ** و پیش از فرو شدن آن که وقت
٣٩ نماز پیشین و پسین است **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ** و بعضی از شب نیز تسبیح کن او را که آن محل نماز شام و خفتن است و از مجاهد منقول است که مراد عشا
است و نزد بعضی دیگر نماز تهجد **وَأَدْبَارَ السُّجُودِ** و در دیگر تسبیح کن او را در اعقاب سجدها یعنی نمازها این از قبیل تسمیه کل است باسم جزو و از
امیر المؤمنین مرویست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب همچنانکه مراد با دبار النجوم دو رکعت نماز نافله صبح است و این قول
از حضرت امام حسن علیه السلام و از حسن بصری و شعبی روایت است و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از نماز شام پیش از آنکه سخن
کند در رکعت اول فاتحة الکتاب و قل یا ایها الکافرون و در دوم فاتحة الکتاب و قل هو الله احد خدای او را در علیین سو بسند و نزد بعضی مراد نماز وتر
است که بعد از نماز خفتن است و از ابن عباس و مجاهد نقل کرده اند که مراد تعقیب صلوات مکتوبه است بتسبیح و دعا و ابن زید و جبائی برآنند که آن نوافلی
است که بعد از نماز گذارده شود و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مراد نماز وتر است که بعد از تهجد سور گذارده شود و بعضی دیگر از مفسرین
واجب نقل کرده اند که مراد از آیه وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب آنست که در وقت نماز صبح و شام ده بار بگوید که لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر و بعد از تکذیب کفار و امر باصطبار و تسبیح مختار بر اقوال باطله اهل عناد و انکار و تسبیح حضرت
پروردگار بتخویف عباد میفرماید از روز معاد و میفرماید که **وَاسْتَمِعْ** ظاهر خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت اند یعنی گوش فرادار و بشنو آنچه بتو
٤٠ که خبر میدهم تو را از احوال قیامت و در این کلام هول و تعظیم مخبر به است و آن اینست که **يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ** روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جائی که نزدیک است بر آسمان مراد صخره بیت المقدس است که از همه زمین به دوازده میل باسمان نزدیکتر است که قرب نسبت بجمیع
وگویند ارض است زیرا که این موضع وسط ارض است پس آواز اسرافیل بجا لائی آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دور نخواهد بود و در خبر
است که اسرافیل بر بالای آن صخره انگشت در گوش کند و گوید ایتها العظام البالیة والاوصال المتقطعة واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة ان الله یأمرکن
ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای گوشتهای ریزیده و ای مویهای پراکنده خدای تعالی امر میکند که جمع
شوید برای فصل قضا و گویند مکان قریب تحت اقدام سید کان خواهد بود و نزد بعضی دیگر تحت منابت شعور یعنی اسرافیل در زیر قدمهای بندگان یا
در زیر مواضع رویندن موی ایشان ندا کند و قوله **يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ** بدل یوم ینادی است یعنی استماع این قول کن روزی که بشنوند مردمان آواز
٤١ مهیب عظیم را **بِالْحَقِّ** یا بچیزی که راست و درست است یعنی بعث از برای جزا و گویند اسرافیل نافخ صور باشد و جبرئیل منادی اهل قبور و بدانکه عامل جمله
ظرفیه محذوف است و تقدیر آنکه یوم یسمعون الصیحة یخرجون من القبور یعنی روزی که مردمان استماع صیحه کنند از قبور بیرون آیند و قرینه دال بر حذف عامل
اینست که **ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ** این مقول قول محذوف یعنی گویند شنوندگان صیحه را که این روز بیرون آمدن است از قبور
بموقف حساب و یوم الخروج اسمیست از اسامی قیامت **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که ما **نُحْيِي** زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را جان می بخشیم در دنیا
٤٢ **وَنُمِيتُ** و میمیرانیم ایشان را در آن جهان **وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ** و بسوی ما است بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشان را برای حساب و جزا می سانیم
يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ روزی که بشکافد زمین و دور شود **عَنْهُمْ** از ایشان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبور **سِرَاعًا** در حالتی
٤٣ که شتابندگان باشند بسوی ندا کننده خود بی تاخیر و مهلت **ذَٰلِكَ** این احیاء ایشان از قبور **حَشْرٌ** برانگیختنی است و جمع کردنی **عَلَيْنَا**
يَسِيرٌ که بر ما آسان است با وجود تباعد دیار و قبور و تشتت و تفرق ایشان تقدیم ظرف بجهت اختصاص است یعنی شایسته این امر عظیم الا بر
الاف عالم و قادر ما لذات که شغلی او را از شغلی باز نمیدارد و او را از آن مشغول نمیگرداند چنانکه قال ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة پس بجهت هند بد کفار و تسلی
خواطر عاطر سید مختار میفرماید که **نَحْنُ أَعْلَمُ** ما داناتریم **بِمَا يَقُولُونَ** با آنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود وحدانیت و نبوة و سخنان
٤٤ نالایق در حق حضرت رسالت **وَمَا أَنْتَ** و نیستی تو **عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ** بر ایشان مسلطی که بجبر و قهر ایشان را بر ایمان آری بلکه تو همین تبلیغ آیات
و ترغیب و ترهیب فرما یا آنکه نیستی تو که بر ایشان فظ غلیظ باشی و از ایشان را بتحکم نمائی **فَذَكِّرْ** پس پند گوی **بِالْقُرْآنِ** بمواعظ قرآن **مَنْ**
٤٥ **يَخَافُ** کسی را که بترسد **وَعِيدِ** از آنچه موعود من است از عذاب و عقاب در روز حساب چه همین خایف بموعظه تو منتفع میشود نه کسانی که بر کفر و جحود
اصرار نموده اند و در حجود و انکار افزوده کما قال انما انت منذر من یخشیها **سُورَةُ الذَّارِيَاتِ** مکیه و شصت آیت است باجماع جمیع علماء
از ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که این سوره را بخواند بعد بهر بادی که در دنیا جسته و میجهد حق تعالی ده حسنه در نامه اعمال او ثبت
و ده سیئه محو کند و او را ابا مرزد و از امام جعفر صادق مرویست که فرمود که هر که سوره ذاریات را در شب یا در روز بخواند حق
سبحانه و تعالی معیشت او را باصلاح آورد و روزی بر او فراخ گرداند و نوری در قبر او بیافریند تا روز قیامت و قبر او بآن نور منور باشد و
بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره ق نمود بوعید افتتاح این سوره را نیز بتحقیق وعید نموده فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ**
وَالذَّارِيَاتِ سوگند ببراکنده کنندها یعنی ببادها که پراکنده سازندها و برند یا خاک یا غبار یا بملائکه که پراکنده میکنند ابرها یا بارانها
٢ اندو که بجهت کثرت ولادت پراکنده کنندگان اولاد اند **ذَرْوًا** پراکنده کردنی **فَالْحَامِلَاتِ** پس برداریدگان یعنی بابرها که بردارنده **وِقْرًا** بار
٣ گرانی که بار آب است یا بملائکه که حامل ابرگرانند یا بزنانی که حامل جنین اند **فَالْجَارِيَاتِ** پس روندگان یعنی بکشتیها که جاری اند در دریا
یا بکواکب سبعه سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است در مراتب در منازل خود جریان دارند یا ببادها که از مهب
٤ خود بجاری میشوند **يُسْرًا** جریانی که با آسانی است و این صفت مصدر محذوف است **فَالْمُقَسِّمَاتِ** پس بقسمت کنندگان یعنی بفرشتگان

که تقسیم کننده اند امرًا کاری که نامزد ایشانست مراد امور امطار و ارزاق و آجالست که بامر حق تعالی نامزد ایشانست و از مجاهد منقولست
کمراد بعضی از انها فرشته مقرب اند که متولی تقسیم امر عباد اند جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض روح و اسرافیل بنفخ صور و انکه
مقسمات بادها اند که منصرف میسازند ابرها را منقسمه امطار میکنند بر اقطار و کویند که مراد مطلق اسباب است ازو وجه عدولی و تقسیم است پس اکر مراد ذوات مختلفه
باشند از ادنی بحسب زیادت افراد معتمد هیا خواهد بود باعتبار تفاوت مراتب در دلالت بر کمال قدرت و اکر مراد ادنی نسبت بعضی اسباب
است چه ریح منالند روانه میکند بجو ابرها منفعل است شود پس حامل آن کردد پس نزول جاری سازد بموضعی که مامور به است پس تقسیم امطار
نماید در آن اقطار و مؤید قول اولست انچه صاحب کشاف و طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بر منبر کوفه خطبه میخواندند در اثنای کلام فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فانا العلم یفیض من جنبتی فیضا لو وجد مستفیضا یعنی بپرسید از من
پیش از آنکه مرا نیابید که علم از من ظاهر و هویدا میشود فیضان میکند اگر کسی را یابد که طلب فیض نماید ابن کوا برخواست و گفت که یا امیر المؤمنین از تو چند
چیز سؤال میکنم اکر جواب گفتی پس بود در این دعوی صادقی و الا کاذب پس فرمود که هر سؤالی که داری بکن گفت اخبرنی عن الذاریات ذروا فرمود تلک
الریاح گفت فالحاملات وقرا فرمود تلک السحاب گفت فالجاریات یسرا فرمود تلک الفلک گفت فالمقسمات امرا فرمود هم الملائکة و این نقل در
کشاف نیز مذکور است و از آنحضرت مروی است که مهب باد تحت اجنحه کروبیان است و حمله کرسی و ریح شمال بجنة عدن و باد صبا
مرور میکند و مهب آن از بنات النعش است تا بمغرب شمس و مهب دبور از مغرب تا بمطلع سهیل و مهب نکبا از مطلع سهیل است تا بمطلع شمس
و مهب صبا از مطلع شمس است تا بنات النعش و هیچ یک از این بادها از مهب خود بیرون نمیرود بمهب دیگری داخل نمیشوند و نزد بعضی از
مفسرین در امور مذکوره مضاف محذوف است و تقدیر اینکه و رب الذاریات الخ زیرا که قسم جایز نیست الا باسم حق سبحانه و حق آنست که مقسم به
امور مذکوره اند بدون تقدیر مضاف که بر خلاف ظاهر است و اولی این کلام بر طریق عادت عرب است چه ایشان بهر چیزی که ذی حرمت باشد قسم یاد
میکنند چنانکه میگویند که وحیاتک وعمرک و براسک و بحیوة ابیک و بعزة آن و اما اینکه در شرع بجز اسما مختصه او سبحانه قسم منعقد نمیشود
و وجوب حنث نمیگردد برای آنست که تا این قسم را هیبت و شکوهی در نفس باشد و بجهت خوف آن بر سوگند دروغ جرئت ننمایند و منقولست آنچه
از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند که لا یجوز لاحد ان یقسم الا بالله و الله سبحانه یقسم بما شاء من خلقه یعنی جایز نیست
هیچکس را که سوگند یاد کند با نچه آفریده از صنایع بدیعه و بدایع عجیبه حاصل که حق سبحانه باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن دلالة
بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند بر اینکه انما توعدون جز این نیست که انچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر و ثواب و
عذاب و غیر آن از احوال معاد لصادق هر آینه راست است و درست و اصل اطلاق صادق در اینمقام بمعنی صدق است و کویند که در
تقدیر ذو صدق است یا خداوند راستی است و ان الدین بدرستیکه جزا در روز حساب لواقع هر اینه حاصل است یعنی البته بوقوع می آید و
بحصول میپیوندد و این تخصیص بعد از تعمیم است بجهت تاکید وقوع آن و مبالغه در انذار و برای ارباب عقول مخفی نیست که اشیا مقسم بها در حکم امور الهیه
اند و وقوع او سبحانه بر مقسم علیه بی کو یا که امتداد لازم بوده با انذار خود و برای اشیاء عجیبه که مخالف مقتضای طبع است بر بعث و عود والسماء
ذات الحبک و سوگند باسمانی که خداوند راههاست نیکواست مثل طرقی که بر روی ریک یا آب ساکن میشود نزد جوشش باد یا در زلف مانند طره و حلقه ها
در چه دیده در روایت واقع شده که اسمان بر همین طریقه مخلوق گشته و گویند مراد بحبک طرق مسیر کواکب است و از حسن منقولست که حبک اسمان
نجوم است یعنی اسمانی که با حسن تمام و زینت مالا کلام است بجهت کثرت ستارکان بر او که نقوش او بید مانند طرایق الوان مختلفه که بر جسم اند
و از ابن عباس تفسیر اینکلام پرسیدند گفت ذات الخلق الحسن المستوی و نیز از امیر المؤمنین سؤال کردند که ما الحبک فرمود که الحسن و الزینة و
ابن جبیر گفت یا حبک که بمعنی طریقه است و حسن اثر و استواء آن مثل منسوال و مثل طریقه و طرق و نزد بعضی حبک بمعنی صفا و محکمی است یعنی اسمانی
که خداوند شده و استحکام است و علی ابن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که حسین بن خالد گفت که از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما پرسیدند
که ما الحبک قول الله عز و جل والسماء ذات الحبک فرمودند که ای محبوکة الی الارض یعنی محکم و استوار بر زمین انکه تشبیک اصابع نموده و بهم مداخل
ساخت و فرمود که تداخل اسمان و زمین با بنظر بوده است گفتم یا ابن رسول الله چکونه چنین باشد و حال انکه حق سبحانه فرمود که رفع السماء بغیر عمد ترونها
پس عمد هست اما دیده نمیشود و گفتم فدای تو گردم تبیین اینکلام فرمای بر وجهی که مفهوم ما شود آنحضرت دست چپ خود را منبسط ساخت و بعد از آن
کف دست راست را بطریق قبه بر بالای آن نهاد و گفت دست چپ مانند زمین دنیا است و دست راست که مانند قبه بر بالای انست مثل اسمان
دنیا و بر همین طریقه زمین دوم بالای اسمان دنیا است و اسمان دوم بر بالای آن و زمین سیم بر بالای اسمان دوم است و اسمان سیم بر بالای آن و بر همین قیاس
تا بر زمین هفتم و اسمان هفتم و ذلک قوله تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن پس صاحب امر پیغمبر است و وصی او صلوات
الله علیهما که بر روی زمین اند و امری که با ایشان منزل گشته از جانب بالا میان زمین و اسمان است گفتم پس در زیر قدم ما یک زمین است فرمود نعم ما تحتنا
الارض واحدة و ان الست لفوقنا در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه دیگر بر بالای سر ما است و در تبیان از عبد الله عمر نقل میکند
که مراد از حبک اسمان هفتم است که حق سبحانه بان قسم یاد میکند بر اینکه انکم بدرستیکه شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر اینه در قول مختلفید ٨
نسبت به پیغمبر ص یعنی کاهی او را شاعر میگویید و وقتی ساحر میخوانید و زمانی کاهن و کاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی او را بسحر نسبت میکنید و وقتی
بشعر و زمانی بکهانت و کاهی باختراع او بکبار یا اساطیر اولین و وقتی بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی
اهل معترف و مصدق و برخی منکر و مکذب و جماعتی دیگر مرتد و متشکک در آن و دور نیست که نکته در اینقسم تشبیه اختلاف اقوال و تباین اغراض
ایشان باشد بطرایق سموات در تباعد و اختلاف غایات و غرض از این اخبار آنست که تا ایشان بنظر تامل تفکر کنند و بدانند که حجت با فاک

منفاوته متخالف است پس بوسیله دلائل واضحه و براهین ظاهره طالب حق شوند و طریق تبعیت آن اختیار نمایند تا از هلاکت ابدی نجات یافته بقدم
ثبات طریق الهی جهند و در فردوس اعلی قرار کیرند یؤفک عنه مصروف میشود از ایمان آوردن بحضرت محمد ص یا بقرآن من افک کسی
که مصروف شده است یعنی مشغول کشته در مصروفیت بر وجهی که هیچ صرفی اشد و اعظم از آن نباشد و مثل این است لا یهلک علی الله الا هالک ٩
یعنی مرکان فی غایة الهلاکة تا کردانیده میشود از ایمان کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیت شده بجهت عناد و انکار یا کردانیده میشود از حق و
صواب کسی که کردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف دلالت بر آن کو حق که مرجع ضمیر عنه است و از مجاهد منقولست که ضمیر راجع
بقول مختلف است و عن از برای سببیت است و تقدیر آنکه یصد انکم عن القول المختلف ای بسببه یعنی صارف میشود از آن بسبب قول مختلف مراد آنست
که قول مختلف سبب افک ایشانست و کویند ضمیر راجع است بما توعدون یا بقوله ان الدین لواقع و حقیقت معنی آنست که حق سبحانه بذاریات و غیر
آن قسم یاد فرموده بر حقیقت وقوع امر قیامت پس شما سوگند خورده بر آنکه ایشان در قول مختلف اند یعنی بعضی شاک اند و بعضی جاحد بعد از
آن فرمود که مصروف میشوند از اقرار بامر قیامت یا بدین اسلام کسی که او در نهایت مصروفیت است و بر هر تقدیر صفات ایشان است انه قبل فلان
معجب بنفسه و اعجب بنفسه یا شیطان و رؤسای بدع و ائمه ضلال بعد از آن اهل تکذیب را هدف تیر نفرین کرده میفرماید که قتل الخراصون کشته ١٠
کشته اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب قول مختلف انجزاست و معنی دعای بقتل و هلاکت که جاری مجری لعنت است از قبیل قتل
الانسان ما اکفره و خراص از خرص مشتق است بمعنی تقدیر و تخمین کردن چیزی از سر کمان بدون حصول یقین در آن و لهذا ابن عباس خراصین را
بمعنی مرتابین تفسیر کرده و الف و لام اشارت است باصحاب قول مختلف یعنی لعنت باد بر اصحاب قول مختلف که تقدیر کننده امور مختلف اند که هیچ کدام وجود ندارد
و از ابن عباس منقولست که مراد مقتسمان اند که وقت ورود قوافل منفرق میشدند و هر فرقه بر عقبه از عقبات مکه می نشستند و با قوال مختلفه و اقوال
کاذبه ایشان را از صحبت حضرت رسالت تنفر مینمودند حق سبحانه ایشان را لعنت کرده و فرموده که الذین هم در دروغ کویان آنانند که ایشان فی ١١
غمرة در جهلی که غامر ایشان است و فرو رونده در جمیع جوانب ایشان ساهون غافلان اند بیخبران از اوامر و نواهی الهی و بجهت نهایت جهالت
و غایت غفلت است که بسبیل استهزاء و سخریت یسئلون میپرسند از پیغمبران و مؤمنان که ایان کی خواهد یوم الدین و انقضای روز ١٢
جزا که خدای شما بوقوع آن سوگند یاد کرده و گفته که ان الدین لواقع و بدانکه ظاهر کلام اگر چه مقتضی آنست که ایان در موقع ایان باشد زیرا
که ظرف حدثان اجابت نه ایان لیکن چون ایان یوم الدین در تقدیر ایان وقوع یوم الدین است پس ایان در موقع خود باشد و قوله
یوم هم جواب سؤال مذکور است و منصوب بفعل مضمر و سؤال دال است بر حذف آن و تقدیر اینکه یقع الجزاء یوم هم یعنی واقع شود در روزی که ایشان ١٣
یعنی کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب کردند و میتوان بود که یوم هم خبر مبتدا محذوف باشد و تقدیر
کلام اینکه هو یوم هم و فتح آن باعتبار اضافت آن باشد بغیر متمکن که جمله است یعنی آن روز روزیست که بر آتش دوزخ سوخته کرده شوند مفتون
از فتن مشتق است بمعنی احراق و از اینجا است که سنگی که بسیار آتش دیده باشد آنرا فتین میگویند عکرمه گفته که همچنانکه ذهب بسبب غش که در او است
با آتش مفتون میگردد کفار نیز بسبب غش عقیدهٔ باطله در نار بآتش مفتون میگردند مفتون شوند و در حین احراق ملائکه با ایشان گویند ذوقوا ١٤
بچشید فتنتکم سوختن خود را اینکلام در محل حال است و تقدیر آنکه مقولا لهم هذا القول یعنی ایشان در این روز معذب شوند در حالتی که گفته
شود مر ایشان را که بچشید عذاب و نکال خود را هذا این عذاب الذی کنتم آنچیزیست که بودید شما در دنیا که بان یعنی برسیدن آن کنتم به تستعجلون
شتاب مینمودید و میگفتید که هذا الوعد و میتواند بود که هذا مبتدا و الذی کنتم خبر باشد و اسم موصوف صفت آن یعنی بچشید این عذابی که شما بتعجیل
میکردید بعد از ذکر وعید بنا وعده میفرماید بقوله ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و معصیت را در فی جنات و عیون ١٥
در بوستانها و چشمه‌ها روان باشند یعنی بساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاری باشد آخذین در حالتی که فرا کیرندکان و پذیرندکان باشند ١٦
از روی رضای نفس و حسن رغبت ما آتیهم ربهم انچیزی را که داده باشد با ایشان پروردکار ایشان از مثوبات اعمال صالحه و افعال حسنه
و با ایشان عطا فرموده از انواع کرامات جلیله پس بجهت تعلیل استحقاق ایشان باین نعمت عظمی میفرماید که انهم کانوا بدرستیکه ایشان متقیان
بوده اند قبل ذلک پیش از این یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران و فرمان برداران تا احسان نمایندکان بغیر خود بحسب
تصدقات و غیر آن انکه تفسیر احسان ایشان میکند بقوله که کانوا قلیلا من اللیل بوده اند که در زمان اندک از شب ما یهجعون خواب ١٧
میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول بوده اند ما مزیده است بجهت مبالغه در قلت هجوع ایشان و میتواند بود که نصب قلیلا بر مصدریت
باشد نیز ظرفیت و تقدیر اینکه هجوعا قلیلا یعنی خواب میکردند خوابی کردنی اندک و جایز است که ما مصدریه باشد یا موصوله و تقدیر اینکه
قلیلا من اللیل هجوعهم یا ما یهجعون فیه یعنی خواب کردن ایشان در زمان اندک از شب بود یا آنچه خواب میکردند در آن و بنا بر این مرفوع المحل
باشد بر آنکه فاعل قلیلا باشد و در اینکلام مبالغات بسیار هست یکی ایراد لفظ هجوع که بمعنی قلت نوم است دوم ذکر قلیلا با انکه هجوع متضمن
آنست سیم ذکر لیل که وقت سبات و راحت است چهارم زیادتی ما موکده میتواند که ما نافیه باشد و معنی اینکه خواب نمیکردند در اندکی از
شب یعنی همه شب را احیا میکردند در طاعت زیرا که ما نافیه در ما قبل خود عمل نمیکند و لهذا نمیگویند که زیدا لم اضرب و نمیگویند زیدا ما ضربت
و از انس منقولست که مراد از قلت هجوع متقیان اقدام ایشانست بنوافل لیلیه و از ابن عباس مرویست که معنی مراد از این آیه آنست که کم شبی میگذشت
که ایشان بنماز تطوع اشتغال مینمودند و اول یا در اوسط یا در آخر و این قول از حضرت امام محمد باقر ص ماثور است و در بعضی تفاسیر آورده
اند که ضحاک و مجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف مینمودند بر قلیلا و بعد از آن ابتدا میکردند بقوله من اللیل ما یهجعون و ما نافیه باشد
و معنی اینکه محسنان کم بودند در دنیا و بعد از آن فرمود که خواب نمیکردند بلکه همیشه باحیاء آن مشغول بودند و ضعف این حمل نفاست

ذکر باشد و در انتصاب تعلمون بفعل محذوف است که مفسر تعلی باشد که بعد از آنست در هنا بعد است حاصل کرد حق سبحانه در بیدن صفات
کویند که محسنان در لیالی بصلوه منطوعه مستمر میبودند تا وقت اسحار وبالاسحار هم و میبودند بسحرها یستغفرون که ایشان
طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون ابتدای سحر میشد استغفار میکردند بوجهی که کویا مستوجب جرایم اشتغال بوده اند
این دلیل این است که ایشان با اعمال صالحه خود معجب نبوده اند بلکه فور عمل صالح و از انجسان نداشته اند و ایراد ضمیر منفصل دال است بر آنکه سزاوار استغفار
ایشانند نه جماعتی که بر گناه مصر اند یعنی چون که ایشان در جمیع اوقات مشغول بودند بوفور عمل صالح و کثرت خشیت و اطمینان بود در مغفرت پس گویا استغفار
مختص است بایشان نه غیر ایشان و از امام محمد باقر منقولست که این آیه در شان جماعتی است که در سحر هفتاد بار استغفار نمایند در نماز وتر و نزد مفسران
و کلبی استغفار بمعنی صلوه است چه نماز در وقت سحر از قبیل طلب مغفرت است انا ابیان و قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است روایت کرده است
از سعید بن جبیر و معبد از ابن عباس که او فرمود که این آیه در شان اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین ع نزول یافت بعد از آن گفت که وکان
علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الاخر و ینام الثلث الاول فاذا کان السحر جلس للاستغفار والدعا و کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة یختم فیه القران
یعنی عادت شاه اولیا و سرور اصفیا چنین بود که در ثلث اول از شب خواب میفرمود و در ثلثین اخیر بتهجد و تلاوت مشغول میشد و هر شب
هفتاد رکعت نماز میگذاردند و در این نمازها ختم کلام الله مینمودند و در هر سحرگاه ذکر او سبحانه ورد زبان سرور بود و در بعضی از تفاسیر
روایات صحیحه آمده است که روزی ضرار که یکی از اصحاب شاه اولیا بود بمجلس معاویه حاضر شد و معاویه میدانست که او یکی از خواص شاه مردانست پس
معاویه بوی توجه نمود و گفت ای ضرار از ابوالحسن علی بن ابی طالب حکایتی بگو و اخبار از سیرت او و مشاهده نموده مرا از آن آگاه کن ضرار فرمود که ایها
مرا ازین سخن معاف دار معاویه گفت تو را ازین چاره نیست و باید از خصال حمیده اش بمن بگوئی و اخفا نکنی ضرار فرمود که ای معاویه بدان و آگاه
باش بخدای عز و جل سوگند میخورم که دیدم او را در بعضی از شبها که در محراب مسجد ایستاده بود و محاسن مبارکش همچون ناله کسی که او را مار گزیده
باشد و بسوز غم میگریست و دست در محاسن شریف خود زده بود و میفرمود که یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک یعنی ای دنیا
دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من تو را سه طلاق دادم در مطلقه ثلث رجعت روا نبود و بعد از آن فرمود که لعمرک قصیر
و خطرک یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق و عظم المورد یعنی ای دنیا زندگانی تو بغایت کوتاه است و امر خطیر تو
اندک و آرزوی تو حقیر و زبون آه آه از کمی توشه راه و دوری سفر آخرت و وحشت و تو سل راه و بزرگی آن منزلگاه معاویه چون این سخن بشنید بگریست
و گفت رحم الله ابا الحسن آنگه روی بضرار کرد و گفت ای ضرار تو در فراق او چونی و چگونه میگذرانی فرمود که اندوه من در فراق او چون
حال ضعیفه ایست که طفل او را در کنارش ذبح کنند پس بنگر که حال او چه باشد القصه حق سبحانه بعد از ذکر طاعت بدنیه متقیان طاعت مالیه
19 ایشان میکند بقوله وفی اموالهم و در مالهای ایشان بوده است حق نصیبی مقرر و بهره معین للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره
را از آن مستحق است که از هیچ کس چیزی نخواهد و کمان مردمان چنان باشد که او غنی است بجهة این و برا از صدقه محروم سازند یا فقیری است که بجهة کثرة
بنات مبتلا بود و یا کسی که او را سهمی از مال غنیمت نباشد یا مملوکی که مولی او را نفقه ندهد و یا محارفی که از حرفه خود چیزی کسب نتواند نمود و یا
کسی که اثمار یا زرع یا انعام وی را نقصانی رسیده باشد عبد الله ... گفت که در غنیمه سیلی آمد مال شخصی را ببرد یکی از اصحاب رسول ص گفت هذا
المحروم این مرد محروم است ... از حضرت رسول ص لیس المسکین الذی ترده الاکلة والا
کلتان والتمرة والتمرتان مسکین آن نیست که یکبار ... یا یک لقمه یا دو لقمه یا یک خرما یا دو خرما گفتند پس کیست یا رسول الله فرمود الذی
لا یجد و لا یتصدق علیه آنکس که هیچ چیز نیابد و کسی تصدق بر او نکند و بر هر تقدیر حق سبحانه در روز قیامت فرماید که متقیان آنانند که از مال
خود حقی واجب یا تطوعی مقرر کرده بودند برای خواهنده و ناخواهنده و در کنز العرفان آورده که مراد بحق زکوة واجبه نیست زیرا که مراد
این بود یا بسی که چنین گفته شد که یؤدون ما اوجبنا علیهم پس بنابر این استدلال نتوان کرد بر وجوب زکوة و سنیة ما یخرج بحق و دلالت بر وجوب
آن میکند زیرا که حق گاهست که بر وظیفه مقدره اطلاق میکنند و اگرچه واجب نباشد و چون غرض از ذکر وعد و وعید که مستلزم ترغیب و ترهیب
20 است ارشاد مردمانست بایمان از اینجهة بعد از این بجهة استبصار ایشان بیان آیات حق مینماید و میگوید که وفی الارض و در زمین آیات
نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و وحدت و علم و قدرت و اراده و فرط رحمت او للموقنین مر یقین دارندگان را یعنی موحدانی که در طریق
نبوی که بوی بوصل است بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند و بصیقل دلایل ساطعه و براهین لامعه زنک ریب و شک از قلوب خود زدوده و از جمله آیات
ارضیه که بروی مبین اند دنیا آنست که برای سکنه و عیون متفجره و معادن متنوعه و حیوانات مختلفه که مختلفند از حیثیت صور و اشکال و افعال
چون بهایم و سباع و حشرات و نباتات متنوعه از بقول و حبوب و اشجار و اثمار مختلفه از حیثیت الوان و روایح و طعوم با آنکه بیک آب نشو و نما مییابند
کما قال یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل و جبال موتده و براری و ابحر و وجوه مسالک و طرق در آن بجهة سهولت تردد بندگان در
21 بقاع و بلدان و آنچه نفس در زمین است از اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع و غیر آن وفی انفسکم و در نفسهای شما نیز نشانهاست که دال است
بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که هیچ آیتی نیست الا که در انسان نظیر آن هست و با وجود آن منفرد است بهیئات حسنه و مناظر و ترکیبات عجیبه و تنقلات در حالات
متکثره و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه در عالم و استجماع کمالات متنوعه بواسطه عقول زکیه و افهام صائبه افلا تبصرون آیا
پس نظر نمیکنید استفهام بمعنی امر است یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بوجود صانع عالم
و بر وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت واسعه وی چه هر که این آثار در نفس خود نبیند و در صفحه وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه ننماید از
جلوه خود محظوظ نشود و مآل او در دنیا و آخرت ندامت و حسرت کشد و زیانکار دنیا و آخرت گردد و چون آیات ارضیه مستوجب بیان ... سبب از احوال سما

از اینجهة بیان احوال علویه را از آن مؤخر داشته میگوید که وفی السماء و در آسمانست رزقکم روزی شما یعنی در ابر است سبب روزی شما که باران است و از سعید بن
جبیر منقولست که مراد به روزی برف و برف است زیرا که روئیدن عیون که سبب اقوات است از آنست و در نقل آمده که حسن بصری هرگاه ابر دیدی با اصحاب گفتی که این
ابر روزی شما است و لیکن شما بسبب کثرة خطیئات از آن محروم میشوید وما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشوید از مثوبات
عظیمه چه بهشتها همه در آسمان هفتم نزدیک سدرة المنتهی و از جمله موعود به ملائکه اند که بجهة قبض ارواح و استنساخ اعمال و ارسال عذاب از
آسمان نازل میشوند و گویند که مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدر و مکتوبست بر لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس بنده باید
که غم روزی نخورد چه آن در جائی نهاده است که لا یاکله السوس و لا تناله اللصوص نه آفت در آن رسد و نه دزد بر آن راه یابد از سفیان ثوری
روایتست که واصل احدب بعد از تلاوه این آیه گفته که این چه سفاهت و حماقت است که آنچه خدا در آسمان چهارم نهاده است من او را در زمین
جویم پس بگوشه منزوی شد و بعبادت مشغول گشت دو روز چیزی باو نرسید و روز سیم سله خرما دید که در پیش وی نهادند و او را برادری بود
که در توکل قرین وی بود نزد وی آمد و روز سیم سله دیگر نزد وی حاضر کردند پس باین طریق روزی بایشان میرسید و ایشان با آن
معیشت میگذرانیدند و عبادت میکردند تا بجوار رحمت الهی پیوستند حسن از رسول ص روایت کند که قاتل الله اقواما اقسم لهم ربهم بنفسه فلم
یصدقوه لعن کند خدای عز و جل بر جماعتی که حق سبحانه بذات خود تقسیم روزی ایشان کرده ایشان تصدیق آن نمیکنند و خود را بواسطه آن در
ورطات مهلکه می اندازند و در طریق رنج و عنا و محن ریاضت میکشند آنکه بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که فورب السماء والارض پس 23
سوگند بپروردگار آسمان و زمین که انه بدرستیکه امر مذکور از آیات و روزی و موعود به لحق هر آینه درست و راست است مثل ما انکم
تنطقون در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت امور مذکوره
بدانکه مثل در این مقام منصوبست بر آنکه حال باشد از ضمیری که مستکن است در لحق چنانکه ابن مقری رحمه گفته یا آنکه صفت مفعول مطلق محذوف
باشد و تقدیر آنکه لحق حقا مثل نطقکم و میتواند بود که صفت حق باشد و بجهة اضافت آن بجمله مبنی بر فتح واقع شده باشد و مؤید اینست قرائت
حمزه و کسائی و ابوبکر چه ایشان برفع تلاوت نموده اند و بر هر تقدیر لفظ ما زایده است چون ما تنطقون بدون توسط انکم موجب تشبیه حق است
بنطقی که مصدوق حق و باطل است از اینجهة ذکر انکم فرموده تا مفید معنی مراد باشد و محتمل غیر آن نباشد و بعضی گفته اند که ما توعدون کلامی
مستانف است و خبر آن فورب السماء والارض الخ یعنی آنچه بآن موعود شده اید پس سوگند بآفریدگار آسمان و زمین که حق است و صدق
و نزد بعضی ضمیر انه راجع برب است یا بقرآن و معنی آنکه بحق آسمان و زمین که او سبحانه حق است در وحدانیت یا قرآن در درستی و راستی هیچ
شائبه در حقیت آن نیست و واضح آنست که ضمیر راجع است بهر یک از امور مذکوره که آیات و رزق و موعود به است چنانکه این مفسر گفته
از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جامع بصره میرفتم در راه اعرابی درشت حلقی از دور زبان حقاف بر شتری نشسته شمشیری حمایل کرده بود و کمانی
در بازو افکنده در کنار آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت تو اصمعی هستی گفتم نعم گفت از کجا
می آئی گفتم از جائی که تلاوت کلام خدای میکردند گفت خدای را کلامی هست که آدمیان توانند تا بخوانند گفتم بلی گفت بخوان بمن سوره والذاریات
بر او خواندم چون باین آیه رسیدم که وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت ای اصمعی بخدایت بر تو سوگند میدهم که این کلام خدا است که محمد ص فرستاده گفتم
بحق آن خدائی که محمد ص را بخلقان فرستاده که این کلام خدا است که بآن حضرت انزال فرموده چون اعرابی این کلام از من بشنید از شتر بزیر آمد و آن را نحر
کرده پاره پاره نمود و با پوست بگذاشت و مرا گفت که یاری من کن تا این را ... رسانم و تصدق کنم پس تیغ را بشکست و کمان را در زیر خاکها
کرده و روی به بیابان نهاد و گفت وفی السماء رزقکم وما توعدون و من نفس خود را ملامت کردم و گفتم که ای نفس سالها باشد که تو این آیه میخوانی و متعظ
نمیشوی اعرابی حلقی که یکبار استماع آن نمود متعظ شد پس مرا آن اعرابی از یاد رفته بود تا آنزمان که با رشید بحج میرفتم روزی در طواف بودم از پس پشت
کسی مرا آواز داد چون نگاه کردم همان اعرابی را دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف و نحیف شده پوست بر استخوان چسبیده و زرد گشته
پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برد و گفت هم از کلام خدا مرا بشنوان من همان سوره والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که و
فی السماء رزقکم گفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقا آنگه مرا گفت چیزی دیگر از این کلام میدانی من خواندم که فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون
اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آورده که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس دو سه بار این کلام را اعاده
نمود و جان بحق تسلیم کرد و ابو سعید خدری از رسول ص روایت کرده که لو ان احدکم فر من رزقه لتبعه کما یتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی
خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را دریابد چنانکه مرگ تابع او میشود و او را میرسد از امیر المؤمنین ص منقولست که روزی بر دو قسم است
یکی آنکه تو طالب وی باشی و دیگری آنکه او طالب تست آنچه تو طالب آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که تو را در نیابد
و از حضرت رسالت ص مرویست که لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیور تغدو خماصا و تروح بطانا اگر توکل کنید بر خدا هم چنانکه حق
توکل است البته روزی داده شوید همچو مرغان که روزی داده میشوند بنوعی که صباح از آشیانهای خود بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه که باز
می آیند سیر اند این حدیث دالست بر آنکه طلب منافی توکل نیست و حدیث طلب الحلال جهاد و الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله مؤید اینمعنی است و آیه کریمه و
هزی الیک بجذع النخلة نیز متضمن امر است بطلب روزی و نعم ما قیل اگرچه رزق مقسوم است بی گفتگو چه خوش گفته در اینمعنی معزی که تو زان رزق
اگر بی سعی دادی بمریم کی ندا دادی که هزی مصرع سعی کن پس تکیه بر خدا کن و حکمت در طلب نیز انتظام عالمست و سبب مؤانست بنی آدم بدانکه
چون حق سبحانه بجهة استبصار بندگان بیان آیات و تعداد نعمات خود نمود در عقب آن باز سر رشته کلام را بجانب تهدید و تخویف کشید حکایات ابراهیم و
قوم لوط مشتمل بر تباه اهل ضلالت تا بوسیله آن خائف گشته سلوک نمایند در طریق هدایت و میفرماید که هل اتیک آیا آمد بتو ذکر استفهام در این 24

مقام بجهة تفخیم اینکلام است و تنبیه است بر آنکه این از وحی ملك علام است نه از سخن محمد صلعم و مراد از آن خبر است یعنی البته آمده است بتو حدیث
ضیف ابرهیم سخن مهمانان ابرهیم المکرمین که کرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابرهیم که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان
قیام نمود ابو بکر وراق کفته که مکرم مهمانان اند بسبب کریمی مضیف بود چه اضیاف کرام مکرم میباشند وضیف در اصل مصدر است و لهذا
اطلاق بر واحد و متعدد میکنند و از ابن عباس منقولست که این مهمانان دوازده بودند که بسبب هلاك قوم لوط ع بر حضرت ابرهیم
نازل شده بودند و در تبیان کفته که ایشان چهار ملك بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیکر که نزد قائلست با عزرائیل و در بعضی دیکر از تفاسیر
آورده اند که اینها سه فرشته اول بودند و کویند کرده بودند غاشر ایشان جبرئیل بود و نزد محمد بن کعب هفت بودند که نام اینها جبرئیل بود و
۲۵ وجه تسمیه ایشان بضیف آنستکه بصورت مهمانان نزد ابرهیم آمدند یا آنکه ابرهیم پنداشت که ایشان مهمانند بهر تقدیر اذ دخلوا چون در
آمدند علیه بر ابرهیم ع فقالوا پس کفتند سلاما سلام کردیم بتو سلام کردنی و میتواند بود که متعلق اذ حدیث باشد یا ضیف یا مکرمین
و معنی اینکه تحقیق آمد بتو این حدیث در وقتی که در آمدند مهمانان بر ابرهیم یا آنکه ایشان مهمانان بر ابرهیم یا آنکه ایشان مهمانان بودند چون داخل
شدند بر ابرهیم یا اینها مکرم و معزز بودند در حینی که بر ابرهیم در آمدند و سلام کردند قال کفت ابرهیم ع سلام سلام بر شما است عدول
از نصب برفع بجهة قصد ثبات و دوام است تا تحیت او احسن باشد از تحیت ایشان الفصه چون ابرهیم ایشانرا بصور غریب و هیکل عجیب مشاهده
نمود بعد از جواب سلام فرمود که قوم منکرون شما کروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت حال شما ندارم و نمیدانم چه کسانید و
کویند که انکار او بجهة عدم رخصت ایشان بود در دخول و بعضی بر آنند که انکار او بجهة سلام کردن ایشان بود زیرا که تحیت مردمان در آن زمان
۲۶ اسلام مندوب شد و چون ابرهیم خلاف عادت ایشان مشاهده فرمود که قوم منکرون فراغ پس میل کرد ابرهیم و توجه نمود الی اهله بسوی
اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که بکجا میرود زیرا که از آداب مضیف آنست که اخفای امر خود نماید و بدون شعور ضیف طعام حاضر سازد
بجهة خوف امتناع یا معذرت ایشان فجاء بعجل سمین پس آورد برای مهمانان کوساله فربه بریان کرده زیرا که عامه مال ابرهیم ع گاو بود و
مرویست که نزد ساره خود آمد و کفت که مهمانان عزیز رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت ایشان نمایم کفت چیزی نیست ولیکن کوساله
دارم که او را بهوس فرزند پرورش میدهم و بوی بنفس میکنم و دست بر پشت او می نهم و رنك زرد در کوش او مالیده ام و پای او کرفته مانند مادر
۲۷ بفرزند او را بتو بخشیدم او را کشت و بریان کرد و در طبقی نهاده نزد مهمانان آورد فقربه پس نزدیک کردانید آنرا الیهم بسوی ایشان یعنی پیش ایشان
بر زمین نهاد و ایشان بدان میل نکردند قال الا تأکلون کفت ابرهیم آیا نمیخورید از این طعام همزه از برای عرض است بر اکل هم چنانکه
داب مضیف است یا از برای انکار که در وقت مشاهده اعراض ایشان از آن کفته باشد و کویند که ابرهیم ع عادت بود که در وقت
اکل طعام بر مهمان نکردی تا مبادا که شرمسار شود و طعام نخورد در اینجا نیز بعادت قدیمی خود با ایشان نکاه نکرد و ظنش آن بود که ایشان مشغولند
بطعام خوردن ساره در پس پرده ایستاده دید که ایشان اصلا ملتفت طعام خوردن نمیشوند ابرهیم را از این معنی واقف کردانید چون نکاه کرد دید
۲۸ که از اکل امتناع میکنند فاوجس منهم خیفة پس در خاطر کرفت از ایشان ترسی چه در آن روزکار هر که با کسی دشمن بودی طعام او را نخوردی
پس وی بجهة این خایف شد که مبادا قصدی کرده باشند و بقصد نفس یا مال او آمده چون از ابرهیم اثر خوف مشاهده کردند قالوا کفتند با وی که
لا تخف مترس و اندیشه بخود راه مده که ما فرشتکانیم از این شداد نقل است که چون ابرهیم بدانست که فرشتکانند کفت چرا پیشتر مرا خبر
نکردید تا من این کوساله را بریان نکردمی و از مادرش جدا نساختمی جبرئیل پر بر آن کوساله زد زنده شد و بر جست و فریاد کنان بنزد مادر رفت
و ساره چون در پس پرده این حالت را مشاهده کرد متعجب شد و ابرهیم نیز از این حالت متعجب ماند ایشان دیکر باره آغاز سخن کردند و بشروه و بشارت
دادند او را بغلام به پسری که از ساره متولد شود علیم کامل در علوم شرعیه یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد و نزد مجاهد مراد
۲۹ اسمعیل است که از هاجر متولد شد اما قول اول اکثر اقوال و اصح است الفصه چون فرشتکان اظهار این بشارت کردند فاقبلت امرأته
پس روی بجانب ایشان نهاد زن ابرهیم یعنی ساره فی صرة در فغانی که فریاد کننده بود و آن مصدر است بمعنی اسم فاعل مشتق از صر بمعنی صوت شدید
و صرصر از این ماخوذ است و میتواند بود که این جار و مجرور در محل نصب باشد بر آنکه مفعول فعل مقدر باشد و تقدیر اینکه فاخذت صرة یعنی
در ایستاد در فریاد کردن و کویند که مراد از صره کلمه اوه است یا ویلتی که در وقت تعجب میکویند و مرویست که بعد از استماع این بشارت روی
بخوانه نهاد و تعجب میکفت که الیلیا الیلیا و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بود فصکت پس طپانچه زد بر سر ها انکشتان
وجهها بر روی خود و مقاتل و کلبی کفته اند که انکشتها را جمع کرد و بر جبین خود زد و این از عادت زنانست در وقت تعجب کردن و کویند که در
آنحال که این مژده شنید دم حیض در خود یافت و بجهة خجالت طپانچه بر روی خود زد و قالت و کفت که من عجوز عقیم پیره زنی نازاینده ام چکونه
فرزند زایم در روایت آمده که او را نود و پنج سال عمر بود و ابرهیم را صد سال و ساره هرکز نزائیده بود چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب کشت
۳۰ قالوا کفتند فرشتکان با و بعد از مشاهده تعجب او کذلك هم چنین که بشارت دادیم بتو را قال ربك کفته است پروردکار تو و ما از نزد
او خبر میدهیم نه از رای خود این بجهة تسهیل وجود ولد کفتند که انه بدرستیکه خدای تعالی هو الحکیم او است حکم کننده بوجود ولد و مراد
با محکم کار و انچه اراده فرماید العلیم دانا یعنی تو بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین دو صفت باشد قول او حق و وعده او صدق خواهد
بود مرویست که جبرئیل ع چون تعجب ساره را مشاهده نمود او را کفت که انظری الی سقف بیتك نظر کن بسقف خانه خود ساره چون نکاه
کرد دید که چوبهای خشك که در سقف خانه کشیده بودند همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شد پس نزد او انحال اطمینان تمام در باب وجود
۳۱ ولد او را حاصل شد الفصه چون ابرهیم ع بدانست که ایشان فرشتکانند و فرود آمدن ایشان باین هیئت مجموع خبر یا امری عظیم خواهد بود قال

سلام نمودیم بلکه در زبان

ابرهیم

۳۲ کفت با ایشان که فما خطبکم پس چیست کار بزرك شما ایها المرسلون ای فرستاده شدکان از نزد حضرت عالمیان قالوا کفتند ایشان
در جواب خلیل الرحمن که انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی کروهی کناهکاران یعنی کافران انچه کفر سرهم
کفایت است مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب کروه لوط فرستاده اند لنرسل علیهم تا فرستیم و نازل کردانیم بر ایشان بعد از زیر و زبر کردن
۳۳ شهر ایشان حجارة من طین سنك از کل مصنوع شده مراد طین متحجر است که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده باشد چون آجر و سفال مسومة
۳۴ در حالتی که آن سنکها نشان کرده شده اند عند ربك نزد پروردکار تو للمسرفین از برای از حد بیرون رفتکان در کفر و طغیان و تسویم مشتق
است از سومه بمعنی علامت بعضی بر آنند که بر آن سنکها نام آن مرقوم بود یا اسم آنکسی که محکوم است بهلاکت یا بانکه اینها از حجاره دنیا نیست و مرویست که آن سنکها بعد از
هلاکت ایشان و زیر و زبر شدن شهر بطریق باران بر اهل آن شد و اصح روایات آنست که بر جمعی فرود آمد که ایشان در آن شهر نبودند و همه
بدان سنکها هلاك شدند و چون ابرهیم معلوم نمود که ایشان بموتفکه میروند بجهة هلاکت قوم لوط دل مشغول کشت بجهة برادر زاده خود متألم شد
و کفت با حال او در این بلا چکونه کذرد ملائکه کفتند که غم مخور که لوط و دختران او و اصحاب او بخواهند رسید فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد
۳۵ من کان فیها هر که باشد در آن ده موتفکه من المؤمنین از کرویدکان بلوط عدم ذکر مرجع معلومیت آنست فما وجدنا پس نخواهیم
۳۶ یافت فیها در آن قریه غیر بیت من المسلمین غیر اهل یکخانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و کفته اند که در ده هیچ کس یکسال
یك کس از آن قوم ایمان بلوط آورده بود از آن زیاده مرویست که اکر اهل ایمان زیاده ه از این میبودند البته حق سبحانه ایشانرا ناجی میساخت تا
معلوم عباد شود که ایمان حافظ اهل خود است و میتواند بود که اینکلام او سبحانه باشد که بطریق حکایت بر پیغمبر خود کفته باشد نه کلام ملائکه
و معنی آن بر این وجه است که خداوند میفرماید پس بیرون آوردیم اهل ایمانرا از قری موتفکه و غیر از یکخانه اهل اسلام نیافتیم که ببینند اسلام متسم باشند
و کذا شتیم در آن قری علامتی از برای خایفان از عذاب یزدان و بدانکه بعضی استدلال کرده اند باینکلام بر اتحاد ایمان و اسلام و این ضعیف است
زیرا که آن همین مفید صدق مؤمن و مسلم است بر کسی که تابع لوط بوده و این موجب اتحاد مفهوم ایمان و اسلام نمیشود بجهة آنکه جایز
است صدق مفهومات کلیه بر ذات واحد و لهذا وصف ایشان بایمان و اسلام بجهة آنست که هیچ مؤمن نیست الا که متصف است بایمان که عبارتست از
تصدیق بجمیع آنچه حق سبحانه بآن امر و نهی فرموده و با اسلام که بمعنی استسلام است از برای وجوب عمل بآنچه حق سبحانه او را بآن تکلیف نموده
۳۷ که فرشتکان با ابرهیم کفتند که ما همه اهل موتفکه را هلاك خواهیم ساخت مکر جماعتی را که از اهل ایمان اند و ترکنا و باقی خواهیم کذاشت فیها در
آن دیها آیة علامتی از عذاب که آن احجار مسومه است یا احجار منضوده یا آب سیاه متنن للذین برای عبرت کسانی که یخافون العذاب
الالیم میترسند از عذاب دردناك یعنی دیده اعتبار کشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود باز دارند تخصیص اهل خوف بجهة آنست که جماعتی که قساوت
قلب داشته باشند و بنهایت عناد و طغیان رسیده باین علامت متنبه نخواهند شد و بباید دانست که چون ترك صفت فعل است که متعلق ندرست
پس بر او لایقتر آنست که آن بمعنی ابقا اهل کرده شود تا متعلق بوده باشد و بعد از ذکر حکایت ابرهیم ع و استیصال قوم لوط بیان قصه موسی ع و فرعون می
۳۸ کند و مناسبت ... و میکوید که وفی موسی و این عطف است بر قوله فی الارض آیات یا بر قوله و ترکنا فیها بر تقدیر و جعلنا فی موسی آیة از
قبیل علفتها تبنا و ماء باردا یعنی در قصه موسی نیز آیتی است مر اعتبار کیرندکانرا که ابرهیم در قصه موسی نشانه برای مؤمنان و سکالط اذ ارسلناه
چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا است و عصا و غیر آن تخصیص فرعون
۳۹ بذکر بجهة اتباع قوم است او را و چون فرعون معجزات ظاهره را مشاهده کرد فتولی پس بر کشت از ایمان آوردن برکنه بقوت خود یعنی بسبب
آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرة جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود و میتواند بود که با تعدیه باشد و معنی آنکه بکردانید رکن
خود را یعنی لشکر اکر با ایشان مستند و متقوی بود از قبول حق یا آنکه با بمعنی مع باشد یعنی بر کشت فرعون با ارکان ملك خود از ایمان وقال
کفت که موسی ساحر جادوکر است بجهت آنکه خارق عادة نمایی مینماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود نمی اندیشد و محققان کفته
اند که طعن فرعون بر موسی کلیم دلیل جهل او است زیرا که بد و چیز مضاد طعن زد چه مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراك لازم
میباید و دیوانکی دلیل زوال عقل است که ضد کمال عقل است القصه چون فرعون از موسی بر کشت و بر وی طعنه زد و قوم بتبعیت وی نموده با وی در
۴۰ طغیان اتفاق نمودند فاخذناه پس کرفتیم او را وجنوده و لشکر او را بغضب و قهر خود فنبذناهم پس بیفکندیم همه ایشانرا فی الیم در دریا
و غرق ساختیم و هو ملیم این حالست از ضمیر مفعول فنبذناه یعنی که فرعون را در حالتی که ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض
کردم و بر وی طعن زدم و بجهة اینکه در وقت غرق شدن کفت که آمنت انه لا اله الا الله یا آنکه او رانده چیزی بود که باعث ملامت بود بر او از
کفر و عصیان و جحود و طغیان و بواسطه آن مستحق ملامت و مستوجب لوم شد و بدانکه چون موجبات لوم مختلفست و بر حسب اختلاف مقادیر
لوم مختلف میشود پس چنانکه مرتکب کبیره ملوم است بر ترك مندوب نیز ملوم است بر قول مراد آن پس ملامتی که در قصه یونس ع واقع
شده که فالتقمه الحوت و هو ملیم مثل این ملامت نباشد تا موجب تساوی یونس و فرعون باشد در لوم و از قبیل و فی موسی است قوله و
۴۱ فی عاد یعنی در قصه قوم عاد نیز آیتی است برای عبرت اهل اعتبار اذ ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی
که آبستن کننده درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی بی خیر و بی نفع و تسمیه آن بعقیم ایماست با آنکه آن باد ایشانرا مستاصل ساخت و قطع نسل ایشان
۴۲ نمود و از امیر المؤمنین ع منقولست که مراد باد نکبا است و نزد ابن عباس باد دبور است و بمذهب ابن مسیب باد جنوب بهر تقدیر ما تذر نکذاشت
آن باد من شیء اتت علیه هیچ چیزی را که بکذشت بر او الا جعلته مکر که کردانید آن چیز را کالرمیم مثل آنچه کهنه و ریزیده شود
۴۳ چون کیاه خشك شده و استخوان کهنه و ریزیده کشته و غیر آن و از این قبیل است قوله وفی ثمود یعنی در قصه قوم ثمود نیز آیتی است مر مؤمنان

بعد از هلاك

با معلمند با نکار حجاره عذابند

بوسکارد الذین قبلهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود
حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان
او یعنی از کار خود بعد از کرامات و رفع سبب اشتغال ننمودند فاخذتهم پس گرفت ایشان را الصاعقة عقوبتی بیهوش کننده و هلاک
سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون و حال آنکه ایشان میدیدند آن را بمعاینه چه آن در روز بر ایشان نازل شد و گویند که غمامی که
با ایشان بودند آن سه روز بوادی رفتند در حین وقوع صاعقه بر ایشان منکر بشدند و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل یا آتش نازل
۴۵ از آسمان چنانکه مراد از سمت ذکر یافته فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند از جای برخواستن یعنی قادر نبودند بر آنکه بر خیزند
و از عذاب بگریزند کما قال فاصبحوا فی دارهم جاثمین و میتواند بود که این کنایه باشد از عجز ایشان بر دفع عذاب یعنی طاقت نداشتند که
قیام نمایند باصلاح مهم و دفع عذاب از خود وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر
۴۶ را در دفع عقاب و قوله وقوم نوح منصوب بفعل مقدر که اهلکنا است و قرینه حذف آن سوق کلام سابق است یعنی هلاک کردیم
قوم نوح را و میتواند بود که نصب آن بمقدر اذکر باشد یعنی یاد کن ای محمد قصه قوم نوح را من قبل که پیش از ام مذکوره بودند و میتواند
که منصوب بنزع خافض باشد یعنی در قصه قوم نوح آیتی است مر اهل عبرت را انهم کانوا زیرا که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی
بیرون رفتگان از استقامت ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص ایشان و امم ایشان در محال خود بتفصیل ثبت تحریر پذیرفته فلما طالع و بعد
۴۷ ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان بیان کمال قدرت و تذکیر نعمت خود میکند بقوله والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم و آن را بلند برافراشتیم
باید بقوت خود و این مصدر ایدیه است و تنکیر آن بجهت تفخیم است یعنی بنای آسمان کردیم بقوه کامله خود وانا لموسعون و ما توانائیم بر
بنای آن یا قادریم بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد و آن مشتق است از وسع که بمعنی طاقت است و میتواند که مشتق از وسعت باشد و معنی
اینکه ما گشاده کننده ایم آسمان را یا بجهت روزی را که ما بین آسمان و زمین است یا فراخ کننده ایم روزی را بر بندگان بارسال باران یا علم ما واسع است
۴۸ یعنی داناییم بجمیع اشیاء و توانائیم بر همه چیزها والارض فرشناها و زمین را گسترانیدیم بسبب استقرار خلقان بر آن فنعم الماهدون پس نیک
۴۹ گسترانندگانیم ما و ما بسط آن بجهت مصالح عباد کردیم نه بجهت جر نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که ما غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ماسوی ومن کل
شیء و از هر چیزی از اصناف موجودات و اجناس مخلوقات خلقنا زوجین آفریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگری است از حیثیت شکل چون
مرد و زن یا بجهت تقابل چون روز و شب و شمس و قمر و ربیع و خریف و صیف و شتا و یا بجهت تخالف ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس
و سهل و جبل و بر این قیاس است سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق تخالف صفات چون حلم و مهر و حلو و مر و سقم و صحت
و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و غیر ذلک مراد آنست که اینچه آفریده ایم است بطریق زوجیت خلق کرده ایم پس لا زم نیامد که کفر که مخالف
ایمانست و معصیت که خلاف طاعت است و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند آفریده او باشد حاصل که ما رفع سما و فرش ارض و خلق
ازواج نمودیم لعلکم تذکرون با راده آنکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات یکی باید
۵۰ و انقسام نپذیرد بجهت آن راه بر یگانگی خود ببرید و مشغول شوید و چون مقصود از بیان اینها مختلفه معرفت و عبادت است ففروا پس
بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید حق تعالی یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که مراد از این آنست که حجوا الی الله حج کنید بقصد نزدیکی رحمت او سبحانه و گویند که معنی آنست که فرار نمائید از جمیع اینچه شما را از طاعت باز
دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت و عبادت او سبحانه و از ابن عباس منقول است که از وی در وی گریزید بوی از ماسوی وی و در بحر الحقائق
آورده که ایکنا که گریخته اید از حق بسبب تعلق بما سوی در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید انی لکم بدرستیکه من مر
شما را منه از عذاب او سبحانه که معد است از برای کافر و عاصی نذیر بیم کننده ام مبین بیان نماینده منذر به خود را یا باز نماینده معجزات ظاهر در مقام
۵۱ انتکار کنندگان و اظهار حذر کردن واجبست ولا تجعلوا و نگردانید یعنی فرا مگیرید مع الله با حق تعالی الها آخر معبودی دیگر انی لکم
بدرستیکه من مر شما را منه از عذاب حق در غیر عبادت او نذیر مبین ترساننده ام هویدا و پیدا و تکرار این قول بجهت تاکید است یا اول امر است
۵۲ بطریق ایمان و ثانی زجر از شرک یا اشعار بآنکه کمال ایمان منوط است بعمل و عمل منتفع به نیست الا با ایمان و فوز تام منفرع است بر تحقق این دو صفت کذلک
داب امم سالفه همچنانست که داب قوم تو یعنی هم چنانکه قوم تو نو را تکذیب میکنند امم سالفه نیز پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس تفسیر این تشبیه مجمل
بقوله ما اتی الذین بنامد تا نامکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر که گفتند قوم او که او ساحر
جادو است در دعوی که معجزه بدان ایشان مینموده او مجنون یا دیوانه است کاهی که از بعضا ایشان را اجر میداد یعنی معجزه پیغمبر خود را بسحر نسبت میکردند
و قول او را بسخن دیوانه نسبت میکردند و بدانکه جایز نیست نصب کذلک باتی زیرا که ما بعد ما نافیه عمل در ما قبل خود نمیکند پس این کلام مفسر ما قبل خود
باشد چنانکه بیان مفسر شد اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را به یعنی بدین سخن تا همه متفق شده باشند بدین قول استفهام از برای
۵۳ توبیخ است و چون حقیقت تواصی از ایشان منتفی بوده بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد از آنجهت از آن اضراب نموده میفرماید که بل هم قوم
طاغون بلکه ایشان گروهی اند یا فرمان دار از حد بیرون رفتگان یعنی جامع ایشان در این قول تواصی نیست بلکه طغیان و عناد ایشانست و چونکه
۵۴ طغیان ایشان را بر این قول میداشت فتول پس روی بگردان عنهم از ایشان مراد آنست که چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان و ایشان بجهت اصرار
و عناد از آن ابا نمودند پس از مجادلات ایشان اعراض نمای و فتنه که ما موسوی بقتال ایشان فما انت پس نیستی تو بملوم ملامت زده نزد حضرت
عزت بجهت اعراض تو از ایشان بعد از تکرار ابلاغ و دعوت بقدر وسع و طاقت چه مدار این صورت لوم بر ایشان است که ترک قبول دعوت نمودند

آورده اند که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم ملول شد و اصحاب اندوهناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید
۵۵ تا این آیه آمد که وذکر و پند ده اهل ایمان را فان الذکری پس بدرستیکه پند دادن تنفع المؤمنین نفع میرساند مؤمنان را یعنی بجهت
عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و بستان نصیحت ایشان بو مذا از چه موعظه و نصیحت موجب زیادی
بصیرت ایشان میشود و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات آن مجاهد منقول است که در وقتی امیر المؤمنین علیه السلام پیرهنی در خود پیچیده از خانه
بیرون آمد محزون و غمناک فرمود که چون آیه فتول عنهم فما انت بملوم نازل شد هیچکس از ما نبود الا که غمگین گشت و متیقن شد بر انقطاع
وحی و نزول عقوبت و چون آیه وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکر باید که بوده چیز
مشتمل باشد تا سامعان را نفع رساند اول تذکیر نعمت خدا تا شکر گذاری آن اقدام نمایند دوم ذکر ثواب محنت و بلا تا در آن شکیبا شوند سیم بیان
عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تایب شوند چهارم اظهار مکاید و وساوس شیطان تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی وفائی
آن تا دل در آن نبندند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد فوت شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار از روز آن بسازند هشتم بیان درکات و زخ و
انواع عقوبات آن تا از آن خایف گردند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمهای آن تا بآن راغب شوند دهم نهای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی
گاهی از عظمت کبریائی و هیبت الهی سخن راند تا از آن بترسند و گاهی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت تقریر کند تا بآن امیدوار شوند
پس هر موعظه که مشتمل بر این معنا است سبب منفعت مؤمنانست و بعد از امر بابلاغ حجت بیان تعلیل آن میفرماید بقوله وما خلقت
۵۶ الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را الا لیعبدون مگر برای آنکه بپرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق الجا و گویند که مراد آنست که
خلق نکردیم مگر بجهت آنکه امر کنیم ایشان را بعبادت و مؤید این است قوله وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون را بمعنی لیعرفون تنزیل نموده
یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن و انس را مگر برای آنکه مرا بشناسند بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند و از ابن عباس تفسیر این آیه چنین نقل فرموده که ما
خلقت الجن والانس الا لیقروا بالعبودیة طوعا و کرها و بدانکه این آیه مبطل قول مجبره است در آنکه او سبحانه مرید کفر و معصیت است و معنی نیست
که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض شوند ایشان مر عبادت و معرفت و لیکن چون ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گویا که عبادت غایت خلق
است نه توابع اسناد غایت بعبادت از روی مبالغه باشد نه بر وجه حقیقت و آنکه بعضی عبادت او نمیکنند مبطل غرض او نمیشود چه مراد از عبادت
بر وجه تمکین و اختیار است نه از روی اضطرار و اجبار زیرا که اگر بر وجه قسر و الجاء بوده همه ایشان متعبد میبودند و هیچکس تارک عبادت او نمیبود و غرض
او سبحانه از امر بعباده مجرد ایصال نفع است ببندگان نه جر نفع از ایشان بخلاف شان ملاک با عبید چه مقصود ایشان از عبید خود استعانت ایشان
است یا جهاد در تحصیل معایش و ارزاق و مثل عبیدی که مخصوص اند در تجارت بجهت کسب موالی ایشان و هم چنین بنده که مامور است بحرفت بجهت اسقای
موالی یا حرث او و بنده غلامی که مختلط است با مشیه با طابخ با غیر آن از اقسام حرف و صنایع بجهت نصرف در اسباب معیشت و ابواب رزق نه غرض
فائق مالک جمیع عباد را امر بعبادت آنست که تا ایشان بوسیلت آن نصرت درجات آخرت فایز شوند و از حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت
رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود نمایند یا اطعام مالک چه او سبحانه غنی مطلق است و منفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت
۵۷ مشغول شوند یا نه و لهذا قال جل ذکره ما ارید منهم نمیخواهم از آفریدگان من رزق هیچ رزقی وما ارید ان یطعمون و نمیخواهم که
طعام دهند مرا بلکه رزق و اطعام صفت منست و بس و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که نمیخواهم که بندگان هر از نفوس خود باشند و مطعم
احدی از خلق و رح اسناد طعام بنفس خود بجهت آنست که همه خلق عیال و بند سبحانه و هر که اطعام عباد احدی کند در حکم آنست که مطعم اوست
۵۸ پس بجهت تعلیل قول مذکور میفرماید که ان الله بدرستیکه خدای هو الرزاق اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر
او پس در این باب محتاج معینی نباشد ذو القوة خداوند توانائی المتین استوار بسیار توانائی خود یعنی قادر است که بلیغ الاقتدار
و کامل القدرتست وجهی که در ضعف و عجز بر کوه سر او ندارد و نکرده و قدرت و حمیم اسماء حسنی در معنی قوی و متین چنین آورده اند که قدرت
قاهره است دلیل قوت بالغ کشته و شدة قوت بجهت قدرت تمامه شده که ندرکار مما نعت قوی بر وی دو قوت در پیش نبود تو از پیش و صوب جلت
قدرته و عظمت قوته و چون کفار قریش با وجود این دلائل ظاهره که دال بر قدرت تامه او سبحانه در عناد افزوده بوی تکذیب ند
۵۹ از انجه هشدید و تخویف ایشان میفرماید بقوله فان للذین ظلموا پس بدرستیکه مر آنان راست که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب
ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان یعنی نظرای ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه که قوم نوح و عاد
و ثمود و غیر آن بودند و مراد آنست که با ایشان خواهد رسید انچه بامم سالفه رسیده از عقاب و عذاب و بدانکه ذنوب در اصل مقام مستعار است
برای نصیب و اصل استعمال آن در سقاة است که تقسیم آب مینمایند و میگویند که لهم ذنوب ولنا ذنوب ولکم ذنوب چه آن بمعنی
دلو عظیم مملو است و قوله فلا یستعجلون جواب قول کفار مکه است که میگفتند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی چون وعید
۶۰ عذاب حق است و صدق پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب بر ایشان چه آن فوت نخواهد شد انکه بیان زمان عذاب ایشان میکند که فویل
پس ویل که کلمه ایست که در حین وقوع عقوبت و هلاک مستعمل است یا جاه بل للذین مر آنان راست که کفروا کافر شدند و بخدا و رسول نکرویدند
من یومهم از عذاب روز ایشان الذی یوعدون آن روز که وعده داده میشوند بدان مراد روز قیامت یا روز بدر سورة الطور
مکیست چهل و نه آیه است بعد کوفی و شامی و چهل و هشت بعد بصری و چهل و هفت بعد حجازی و اختلاف در دو آیه است یکی والطور که عراقی
و شامی است و دیگری دعا که کوفی و شامی است ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره والطور تلاوت نماید بر خدا واجب است
که او را از عذاب ایمن گرداند و او را در بهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری اعطا فرماید از جبیر بن مطعم روایت است که از رسول صلعم شنید که این سوره

زادر نماز مغرب بالوزیعه فرمود و محمد بن هشام از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که سوره والطور بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت برای او کرامت
فرماید و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی ختم سوره والذاریات فرمود افتتاح این سوره نمود بتحقیق وعید و وقوع و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
والطور و این در لغت سریانی بمعنی جبل است و مراد کوه سینین است یعنی سوگند بطور سینا که جبل زبیر است بمدین در ارض مقدسه که موسی
علی نبینا و علیه السلام بر بالای آن تکلم نمود و حق سبحانه استماع کرد و تخصیص آن کوه بجهت برکت و کثرت منفعت است در آن و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض
اند و منابع منافع و نزد ابن عباس جبلیست که بر آن نبات نباتات باشد و نزد بعضی مراد دو کوه اند که یکی را بیتنا گویند بجهت کثرت تین درو و دیگری زیتا
بجهت کثرت زیتون در آن و بعضی گفته اند که اسم عربی است مشتق از طار یعنی سوگند بانچه طیران می نماید از اوج ایجاد بحضیض مواد یا از عالم غیب
بعالم شهادت وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآنست بدانکه سطر 2 3
عبارتست از ترتیب حروف مکتوبه و رق جلدیست که مکتوب فیه باشد و در اینمقام مستعار است از برای هر چه در او چیزی نوشته شود
و تخصیص آن بجهت آنست که آن احسن چیزیست که مکتوب فیه باشد چه آن موجب حسن مکتوب است و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ است
و آن صفحه ایست از زمرد سبز که علوم مکنونه در او مکتوب است یا مراد الواح موسی است که در وقت کتابت بر آن صریر قلم میشنید یا کتاب تورات
که [illegible] در آن مسطور است یا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت برایشان منشور سازند کما قال الله تعالی و نخرج له یوم القیمة
کتابا یلقیه منشورا یا کتابیست که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن میخوانند و یا مراد انجیل است که در قلوب انبیا مرقوم
است یا صحف و حکم و هر [illegible] آن بجهت تعظیم است و اشعار بانکه آن از قسم کتابی نیست که متعارف باشد میان مردم یا یعنی سوگند بکتاب
جاهل العقل که در صحیفه منشوره مکتوب گشته والبیت المعمور و سوگند بخانه آبادان یعنی کعبه معظمه و معمور بودن بکثرت زیارت 4
حاجیانست و خیل مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع
شده در آسمان چهارم و عمارت آن بکثرت طواف فرشتگانست و از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن [illegible] طواف
میکنند و هرگز نوبت باول نمیرسد و [illegible] فرشته ایست که [illegible] خوانند و آن خانه از یاقوت سرخست و خدا تعالی او را در عهد آدم [illegible]
فرستاده و در زمان طوفان حضرت نوح او را باسمان بردند و زهری از سعید مسیب نقل فرموده که ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که
بیت المعمور در آسمان دنیا است و در آسمان چهارم نهریست که او را نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب در آن نهر
داخل میشود و چون بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن میچکد حق سبحانه از هر قطره از آن فرشته می آفریند و همه را امر میکند
بداخل شدن در بیت المعمور پس ایشان آن روز در آنخانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز حق سبحانه هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور
خلق میفرماید و این امر مداوم میباشد و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی دیگر مراد از بیت المعمور قلب مؤمن است که عرش رحمن است و عمارت
آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است بخلوص و عرفان والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی 5
آسمان که جمیع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست و نزد ابن عباس و مجاهد مراد عرش الهی است که جامع عجایب و غرایب است و گویند مراد آسمان است که
مانند سقفی مبنی است و این قول منقول است از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه والبحر المسجور و سوگند بدریای پر آمده یا بجهنم که پر شده 6
آتش در آن افروخته و تابیده شده است کما قال الله تعالی و اذا البحار سجرت و آن ماخوذ است از سجرت التنور ای ملأتها نارا و از سعید بن جبیر نقلست که امیر
المؤمنین علیه السلام از مردی یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که ما اراه الا صادقا یعنی نمیدانم او را در این قول الا راست
گو لقوله تعالی والبحر المسجور و در حدیث آمده که البحر نار فی نار مرویست از پیغمبر که باید که هیچ کس بر دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر
دریا آتش است و در زیر آتش دریا و در خبر است که رسول صلعم فرمود که در روز قیامت دریا را پر آتش کنند و باد بر دریا آن آتش را برافروزند و در
روایتی آمده که همه دریاها در روز قیامت آتش سوزان شود و بعد از آن راه ها [illegible] تا همه یک دریا گردد پس همه را در دوزخ
ریزان سازند و نیز از امیرالمؤمنین سلام الله علیه مرویست که مراد ببحر مسجور دریائیست در زیر عرش حضرت باری و عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان
و هفت زمین است در او آبیست سطبر که او را بحر الحیوان گویند [illegible] مانند آب منی و حق سبحانه در وقت بعث که بعد از نفخه اولی است باران امر نماید تا
چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند و بدانکه نزد محققان طور نفس است که کلیم دل بر آن
با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور [illegible] است که در رق قلب منشور بقلم رحمت ازلی نوشته شده است کما کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور سر عارفان
است که منظر تجلیات سبحانی باشد و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دلیست که با آتش محبت تافته
حاصل که حق سبحانه بامور عظیمه قسم یاد میفرماید بر اینکه ان عذاب ربک بدرستیکه عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بوقوع آینده 7
است و نازل شونده ماله نیست مر آن عذاب را من دافع هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد و بدانکه وجه دلالت امور مقسم بها بر وقوع 8
عذاب آنست که آن امور دالند بر کمال قدرت و حکمت و صدق اخبار او سبحانه و ضبط اعمال عباد از برای مجازات جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم تا
سخنی در باب اساری بدر بعرض حضرت رسالت رسانم پس بمسجد درآمدم آنحضرت در نماز صبح ایستاده بود و سوره والطور قرائت میفرمود
چون باین آیه رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل
شود و من بر صفت کفر بمیرم و آنگه بیان محل وقوع عذاب میفرماید که یوم تمور السماء یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان 9
مورا اضطراب شدنی یعنی متردد گردد در آمدن و رفتن و آنگاه شکافته شود و گویند که مور متحرک شدن است بموج بر سبیل استداره یعنی آسمان گرد خود
موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود آید و تسیر الجبال سیرا و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود که روی زمین است [illegible] 10

زایل گردند و چون هبا بر هوا روند سیرا رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و این در وقت نفخه دوم باشد که زمان [illegible]
11 و چون این واقع شود فویل پس کلمه عذاب یومئذ در این روز للمکذبین مر تکذیب کنندگانراست که سخن خدا و رسول را دروغ پنداشته باشند
12 الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن بافوال باطله که آن استهزاء است بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث و جزا یلعبون
بازی میکنند و استهزاء مینمایند [illegible] و باید دانست که غالب استعمال خوض در امور باطله
کاذبه است و لهذا نزد اطلاق منصرف بان میشود کقوله تعالی و کنا نخوض مع الخائضین و خضتم کالذی خاضوا و قوله یوم یدعون بدل است از
13 یوم تمور یعنی عذاب واقع شود بر کفار در روزیکه دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشانرا از روی قهر و اجبار الی نار جهنم
بسوی آتش دوزخ دعا دفع کردنی و افکندنی بعنف و قهر از مقاتل مرویست که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافرانرا بر گردنهای
14 ایشان بندند و موی پیشانی ایشانرا بر پشت پایهای ایشان پس روی افکنده بدوزخ شان اندازند و نزد ایشان ایشانرا گویند هذه النار
التی این آن آتش است که کنتم بها بودید در دنیا تکذبون که تکذیب میکردید و باور نمیداشتید هر چند پیغمبر تصدیق قول خود
15 معجزات مینمود شما میگفتید که وی ساحر است آنچه میگوید که وحی است سحر است پس سخن افسحر هذا آیا پس سحر است اینکه می بینید
از انواع عذاب دوزخ یعنی هم چنانکه وحی الهی را سحر میپنداشتید این را نیز سحر می پندارید ام انتم لا تبصرون یا شما نمی بینید این عذاب
میگوید این قول از روی تقریع و تهکم است با آنکه [illegible] چشم های شما [illegible] این عذاب هم چنانکه در دنیا نزد مشاهده معجزات [illegible]
میگفتید سکرت ابصارنا یعنی چشم ما را مسحور ساخته اند و نمی بینیم آنچه بما مینمائی از آیات ظاهره و معجزات باهره و بدانکه دخول فا بر خبر از برای
اشعار است بر معنی مذکور و تقدیم آن بر مبتدا بسبب آنست که آن مقصود بالذات است در انکار و توبیخ نه مبتدا پس بعد از تقریع و توبیخ
16 ایشانرا گویند که اصلوها درآیید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید سواء
علیکم یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بر هر وجه که میخواهید صبر و عدم صبر بر دوزخ داخل شوید که هیچ محیصی و مفری نیست
شما را از آن [illegible] انما تجزون جزا این نیست که جزا داده میشوید ما
کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از استهزاء و انکار و تکذیب و غیر آن [illegible] تعلیل استواست چه جزای کفر واجب
الوقوع است پس صبر و عدم صبر مساوی باشد در عدم نفع خلاصه سخن در این باب آنست که مزیت صبر بر جزع نفع آنست در عاقبت که
آن مجازات صابر است بر صبر [illegible] چون صبر در اینجا بر عذابیست که [illegible] و هیچ عاقبتی بر آن مرتب نیست پس [illegible] بر جزع
17 نباشد و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان احوال متقیان میفرماید بقوله ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران از کفر و شرک و عصیان
فی جنات در بوستانهای باشند چه بوستانها و نعیم و نعمتها یعنی بوستانها و نعمتهائی که در [illegible] و کرامت بمرتبه کمال باشند
18 فاکهین در حالتی که لذت کنندگان و خوشحالان باشند بما آتاهم بسبب عطا کردن ایشانرا ربهم پروردگار ایشان و وقیهم و
نگاه داشتن ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی [illegible] بهشتیان فرحان و شادان باشند
بسبب عطا کردن حق سبحانه ایشان را انواع نعم و نگاه داشتن ایشان از عذاب دوزخ و بنابراین معنی و وقیهم عطف است بر اتیهم و ما
ما مصدریه میتواند بود [illegible]
[illegible] در ظرف یا از فاعل آتی یا از مفعول آن یا از هر دو [illegible] در بهشت باشند در حالتیکه نگاه داشته باشد [illegible]
ایشانرا از آتش دوزخ [illegible] در جنت باشند بسبب آنچه عطا کرده باشد او سبحانه ایشانرا از انواع نعم در حالتیکه [illegible] ایشان
باشد از عذاب آتش سوزان [illegible]
19 در اینجا [illegible] ایشانرا گویند که کلوا بخورید از مطعومات بهشت واشربوا و بیاشامید از مشروبات [illegible] هنیئا گوارنده
[illegible] مرویست که مردی از اهل کتاب نزد پیغمبر آمد و گفت یا ابا القاسم دعوی میکنی که اهل بهشت
در جنت خورند و بیاشامند آنحضرت فرمود بحق آنکسی که نفس من بدست قدرت اوست که مردی از اهل بهشت قوت صد مرد داشته باشد که
برغبت تمام اکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل و شرب عرق از او حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد بتحلیل آنچه خورده و
آشامیده [illegible] پس حق سبحانه ایشانرا گوید که [illegible] بما کنتم بسبب آنچه بودید در دنیا تعملون که عمل
میکردید و بعضی از علما گفته اند که هر چند وعده بکردار بنده است لیکن اصل در آن فضل الهی است [illegible]
بود و بدانکه میتواند بود که با زایده باشد [illegible] و حذف مضاف و تقدیر اینکه جزاء ما کنتم تعملون یعنی گوارنده
20 است جزای آنچه بوده که در دنیا میکردید از اعمال حسنه [illegible] متکئین در حالتیکه تکیه زدگان باشند در بهشت علی
سرر بر تختهای [illegible] مصفوفة بهم پیوسته [illegible] وزوجناهم
وجفت گردانیده ایشانرا بحور زنانی سفید اندام [illegible] عین کشاده چشم [illegible]
ایشان [illegible] ملصقا بحور
عین [illegible] ایشانرا بسبب حور عین و قوله
21 والذین آمنوا معطوفست بر حور عین [illegible]
سازیم ایشانرا با حور عین و بکسانی که مؤمن بوده باشند واتبعتهم ذریتهم [illegible] ایشان در [illegible]

جنان باد در صوبد رجات ایشان یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل شدن ایشانست در خلد برین و مرافقت
حور عین و موانست با خوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین و بعد از آن تعلیل الحاق ذریت با آبا میفرماید بقوله بایمان
و تنکیر آن بجهة تعظیم است یعنی بسبب ایمان عظیم مرتبه تعلیل الفت که آن ایمان آباست الحقنا بهم در رسانیم با ایشان ذریتهم فرزندان
خورد ایشان را یعنی با آنکه درجات آبا بلند باشد نسبت بمرتبه صغار ما بفضل خود درجات ذریت را نیز بلند کردانیم تا چشم پدر و مادر که بر
ایشان افتد روشن کردد بدیدار یکدیگر خوشحال شوند و بعضی گفته اند که جمله موصوله مبتدا است و خبر آن الحقنا بهم ذریتهم و قوله
واتبعتهم ذریتهم بایمان جمله معترضه از برای تعلیل الحاق ذریت باشد در وصول بمرتبه ایشان یعنی آنانکه کرویده باشند و تابع ایشان شده
ذریه ایشان بایمان آوردن در رسانیم ذریت ایشان را با ایشان و بنا بر این بایمان متعلق خواهد بود بقوله و اتبعتهم و تنکیر آن اشعار است بآن
که کافی است در الحاق متابعت بودن ذریت با آبا در اصل ایمان حقیقة در اولاد کبار یا حکما در ذریت صغار و روایت از حضرت رسالت
که ان الله یرفع درجة ذریة المؤمن فی درجته و ان کانوا دونه لتقر بهم عینه یعنی بدرستیکه خدا بر دارنده درجه اولاد مؤمن را تا آنکه بمرتبه درجه
پدر رساند اگرچه ایشان در خور درجات او نباشند تا چشم او بایشان روشن کردد و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و از ابن عباس منقولست که
چون مؤمن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا باشند ندا آید که ایشان عملی نداشتند که موجب آن شود که در مرتبه و
درجه تو باشند او گوید بار خدایا من آنچه کرده ام برای خود و ایشان کرده ام پس حق سبحانه امر فرماید تا همه ایشان را نیز باو رسانند و از امیر المؤمنین
روایت کنند که حضرت رسالت فرمود که ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند بعد از آن آیه مذکوره
تلاوت فرمودند و از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که اطفال المؤمنین یهدون الی آبائهم یوم القیمة اطفال مؤمنان را هدیه بسوی
پدران ایشان در روز قیامت و اینکه از امیر المؤمنین منقولست که روزی خدیجه از رسول پرسید که یا رسول الله حال آن دو فرزند من که در
جاهلیت فوت شدند چون باشد آنحضرت فرمود که در دوزخ روند خدیجه دلتنگ شد و گفت فرزندانی که از تو داشتم حال ایشان چون باشد
فرمود که ببهشت روند چه مؤمنان با اولاد خود در بهشت باشند و مشرکان با اولاد خود در دوزخ اگر این صحیح باشد مراد فرزندان بالغ کفار
باشند زیرا که خدا بگناه ابوین اولاد را مؤاخذه نکند و بگناه اولاد ابوین را عذاب نفرماید از اینجا معلوم شد که اولاد کفار را نیز بفضل خود
ببهشت برد و در بعضی روایات آمده که ذریت صغار اهل بهشت خادمان اهل جنت باشند و بدانکه میتواند بود که مراد الحاق ذریت با آبا مقارنت ایشان باشد
با آبا در جمع شدن در مکان واحد در ثواب و مرتبه و اصح آنست که اجتماع ایشان با آبا در مرتبه و درجه باشد بر سبیل تفضل و احسان با آنکه حق ایشان
مرتبه آبا را بجهة نقص اولاد حط شاید بنوعی که بعضی از ثواب آبا را با ایشان دهد تا هر دو در ثواب برابر شوند کما قال وما التناهم و ما کم
نکنیم من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بکرم
و فضل خود اولاد را رفعت درجات ارزانی فرمائیم و بنا بر آنکه الحاق بر سبیل جمعیت باشد این کلام بر سبیل استیناف خواهد بود پس بجهة تاکید مبالغه
در اینقول میفرماید که کل امرئ هر مردی مکلف بما کسب بآنچه کسب کرده باشد رهین مکرو است در قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار
خود و بعمل دیگری مؤاخذ نیست پس همچنانکه شخصی بنده خود را استلام رهون میشاید بدینی که بر او است و همچنین نفس عبد در حکم مرهون آن
نزد او سبحانه بعمل صالحی که مطالب بدان است و تخصیص نکو نیجه بعثت اثابت است با ایشان و خلاصه سخن آنست که مکلف جزا داده میشود بآنچه
مستحق آنست از ثواب و عقاب و هیچکس بذنب دیگری مؤاخذ نشود و از مقاتل منقولست که معنی آیه آنست که کافر مرهون است در نار بسبب آنچه کسب
کرده از کفر و شرک و مؤمن مرهون نمیشود بعمل خود کما قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین آنگه بیان مزیت نعمت میکند بر اهل
۲۲ ایمان و میفرماید که وامددناهم و بیفزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه آرزو داشته باشند بدهیم ایشانرا بفاکهة میوه بجمیع انواع
آن و لحم و گوشت با همه اصناف آن مما یشتهون از آنچه آرزو کنند تخصیص فاکهه و لحم بذکر بجهة آنست که اینها اعظم نعمند و خلاصه معنی
۲۳ آنست که ایشانرا زیاده خواهیم داد بمتقیان انواعا روزافزون بعد وقت آنچه آرزوی نفس ایشان باشد یتنازعون داد و ستد کنند با یکدیگر فیها
در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند کاسا کاسه مملو از خمر بهشت اصح آنست که کاس در اینمقام بمعنی خمر است از قبیل تسمیه شیء باسم محل
و مؤید اینست تانیث ضمیر در قول او سبحانه لا لغو فیها یعنی بنوشانیم با ایشان خمری که هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب
آن با یکدیگر مخاصمت نکنند و بسخنان لغو و بیهوده تکلم ننمایند ولا تاثیم و نه گناه کار کردانند یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد
و قولی که بسبب آن بگناه منسوب کردند بر خلاف آنچه از عادات اهل شرب است در دنیا از شتم و فواحش و عربده که موجب اثم است مراد آنست که عقول
۲۴ اهل بهشت بر حال خود باشد و هر چند در شرب آن اغراق نمایند عقول ایشان زایل نشود و هیچ اثمی بر آن مترتب نگردد و یطوف علیهم
و طواف کنند بر کرد ایشان با کاسها از خمر بجهت خدمت غلمان لهم خادمانی که مخصوص باشند مر ایشانرا بر شکل پسران خوش صورت آفریده
شده کانهم کویا که ایشان در صباحت و صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید پوشیده اند یعنی همچنانکه مروارید در صدف در کمال
صفا و طراوت است و اصلا نضارت و طراوت آن زایل نمیشود بسبب استعمال دست و غبار و آفتاب پس غلمان نیز چنین باشند که دست
هیچکس بدامان ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی متغیر نگشته از قتاده نقل کرده اند که کسی از حضرت رسول پرسید که یا رسول الله
خادم چنین است مخدوم چگونه باشد آنحضرت فرمود که ان فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب فضل مخدوم بر خادم
چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آنحضرت مرویست که ادنی اهل الجنة منزلة من ینادی الخادم فیجیبه الف ببابه لبیک
کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسیست که خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب او لبیک لبیک کویند و در روایت [illegible] هم چنانکه

اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز همچنین از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ باشند چه ایجاد ایشان برای استراحت است نه سوای کلفت و رنج بدیشان
آورد که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود در بهشت باشند که در دنیا بوده
اند و ابن نقل [illegible] چون اهل بهشت بر تختهای زرین مقابل یکدیگر نشسته باشند واقبل بعضهم بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی
۲۵ دیگر یتساءلون در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شده قالوا انا کنا گویند که بدرستی که
۲۶ ما بودیم قبل پیش از این فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان از عذاب و عقاب یزدان و بسبب آن مطاعت
رحمن مرتکب شدیم و از معاصی مجتنب شدیم فمن الله پس منت نهاد خدا علینا بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت
۲۷ و وقینا و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که مانند باد سموم باشد در [illegible] که نفوذ کننده باشد در مسامات و گویند
که سموم نام جهنم است انا کنا بدرستیکه ما بودیم من قبل پیش از این در دنیا ندعوه میخوانیم خدا را با خلاص و میخواستیم او را در نجات
۲۸ دادن از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد انه بدرستیکه او هو البر اوست نیکوکار بر بندگان الرحیم بسیار
مهربان بر ایشان و لهذا عابد او مثابست و سایل او مجاب و گویند که بر بمعنی صادقست در وعده و رحیم بمعنی بخشاینده بر بنده و قبل از این
گذشت که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را نزد قوافل عرب بکهانت و شعر و سحر منسوب میساختند و آنحضرت
۲۹ بواسطه آن ملول و غمگین میشد حق سبحانه بجهة تسلی آن قدوه ارباب ایمان عتاب با صوات کفار خطاب با وکرده که فذکر پس پند ده انجناب را یعنی اهل مکه
را یعنی پند ده و موعظه مردمانرا تا بعقدم باش و بسخن مشرکان گرد ملال بر خواطر عاطر خود راه مده و بسبب آزار موعظه و نصایح
مشو که فما انت پس نیستی تو بنعمت ربک بحق انعام پروردگار تو بر تو با عطای مرتبه نبوت بکاهن خبر دهنده از غیب بوسیله جن یا
نزول وحی ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفار قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن ایشان
متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت بفطنت و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در کهانت سفاهت خلاصه کلام
آنست که بحمد الله و انعامه که بر تو در صدق نبوة و رجاحت عقل یکی از این دو طایفه نیستی و عقیده کفار چنین است لیکن باعث ایشان بر
۳۰ اینقول تکذیب است بر تو تا مانند بسبب بی شوند همچنانکه سفها استراحت می یابند از تکذیب اعدا خود ام یقولون ام در این قول منقطع
است بمعنی بل که موضوعست از برای اضراب نمودن از ماقبل و ترک آن کردن و از آن متحول شدن بکلام دیگر و همچنین ام منقطعه بعد از این
نقل [illegible] دیگر بیمعنی آیه اینست که بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد شاعر شاعر است نه پیغمبر و اعجاز او صادر میشود از فصاحت
و بلاغت بجهة قوت شعر است نتربص به انتظار میبریم او را یعنی چشم میداریم که برسد باو ریب المنون حادثه و مصیبت روزگار تا از غم
شده مغلوب نفس باشد و گویند که مراد از ریب المنون موتست و آن در اصل منونست مشتق از منّ بمعنی قطع در تسمیه آن بدهر جهت آنست که آن
قطوع بعضی از زمان است از بعضی دیگر یا قطع کننده روح از بدن انسانست بنا بر قول ثانی معنی آنست که ما منتظر مرگ اوئیم یعنی چونکه رونق شعر
بوجود شاعر است بیوما انتظار مرگ او میکشیم و مترصد آن باشیم چنانکه شعرای دیگر که آن طرفه و نابغه و زهیر بودند بسبب حادثه موت رونق
اشعار ایشان برطرف شد کلام وی نیز بواسطه انقطاع حیوة از رونق خود بیفتد یا امید آن داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی
زود بمیرد و بمرتبه نرسد قل بگو ای محمد در جواب ایشان که تربصوا انتظار برید زمان نکبت و مرگ مرا فانی معکم پس بدرستیکه من با شما من
۳۱ المتربصین از جمله منتظرانم یعنی من انتظار حادثه میبرم با هلاکت شما میکشم همچنانکه شما منتظر آنید که مصیبتی بر من نازل شود تا موت بر
طاری کردد و مراد از این امر تهدید ایشانست بوقوع مصیبت هلاکت بر ایشان و شبهه نیست در رفع انتظار ایشان بر خاتم پیغمبران و حسن
انتظار [illegible] بر خاتم پیغمبران و حسن انتظار آنحضرت بر ایشان پس ببطلان قول ایشان میکند که ام تأمرهم بلکه امر میکند و میفرماید
۳۲ ایشانرا احلامهم عقول ایشان بهذا باین قول متناقض چه کهانت تابع فطنت است و جنون لازم زوال عقل و شعر کلامیست منسق
و مخیل موزون و آن با جنون متیسر نمیشود پس این سخنان ایشان بر مقتضای عقل نباشد و امر احلام مجاز است از اداء ایشان متناقض و فایده از انکار
این مجاز آنست که ایشان دعوی بادی عقول خود میکردند و بر عقل و ذکاء و فطنت خود لاف میزدند حق سبحانه توبیخ ایشان کرد از این روی
با اینکه احلام ایشان امر این امور متناقضه است و متمرّن نتایج متضاده پس از این اعراض نموده میفرماید که ام هم بلکه ایشان قوم طاغون
گروهی اند از حد درگذرندگان در مکابره و عناد و طغیان و بجهة این قایل اقوال متناقضه متلفظ میگردند بعد از آن انکار نوع دیگر کرده می
۳۳ فرماید که ام یقولون بلکه میگویند کفار قریش تقوله بربافته است محمد قرآنرا و از خود گفته و چنین نیست که ایشان میگویند بل لا
یؤمنون بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان بر اینقول اصرار ایشانست بر کفر و طغیان و مصر بودن بر عدم ایمان بخدا و
رسول و اگر نه ایشان از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهة عجز جمیع عرب عرباء از اتیان نمودن بمثل آن پس حق سبحانه بجهة الزام حجت
۳۴ بر ایشان میفرماید که اگر قرآن بربافته محمد باشد فلیأتوا پس باید که بیاورند ایشان بحدیث مثله سخنی مانند قرآن در فصاحت و حسن
بیان و براعت ان کانوا صادقین اگر باشند راست گویان در آنکه قرآنرا از خود میتوان ساخت زیرا سخن آنست که اگر قرآن بربافته
محمد است پس ایشان که فصحا و بلغا اند باید که مانند آن شیء انشا کنند زیرا که مثل محمد در فصاحت و براعت و بلاغت در میان ایشان هست پس باید
که ایشان نیز مثل آن را بیاورند و چون که همه از آن عاجزند پس معلوم میشود که قرآن کلام ملک علام است نه سخن محمد بعد از آن بر ایشان
۳۵ احتجاج می آورد با ابتدای خلق بر اینکه ام خلقوا یا آفریده شده اند من غیر شیء بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالق و محدث مخلوق گشته اند
و بجهة آنست که بعبادت او اشتغال نمایند یا آنکه ایشان مخلوق شده اند نه از برای کاری یعنی بعبث و بازیچه که اصلا در تکلیف ایشان باشد [illegible]

ونواهی و ایشان مرتب نشود و حساب ایشان نکنند و جزای ایشان ندهند یا آفریده گشته‌اند بی پدر و مادر و همچو سایر جمادات و بهائم اند پس که تعقل در
امور نمیکنند و این ظاهر البطلان است أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفریننده‌گانند مر خود را و بواسطه این افترا بخالق خود نمیکنند و جو
انفعال نیز اگر معدوم بی محدث ممکن نیست چه ممکن در وجود خود محتاج بغیر ممکن پس ممکن بایجاد ممکن نتواند کرد و چون اینهمه باطل است پس البته عدم
نسبت ایشان بجهه عناد و استکبار است نه آنکه عقول ایشان درک نمیکنند آیات باهره و معجزات ظاهره که دلالت بر نبوت حضرت خاتمیت مینماید
... أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آفریده‌اند آسمانها و زمینها را که چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ ٣٦
بلکه یقین ندارند ... واجب الوجود است و بواسطه عناد و استکبار همیشه بر کبر ... میکنند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزد
ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینه‌های فضل پروردگار تو تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزائن علوم الهی در دست ایشان است تا بدانند که لایق منصب ٣٧
نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان غالبانند و مسلط شدگان بر همه اشیا تا مدبر امور ربوبیت شوند و بتدبیر جمیع چیزها بر اراده و
مشیت خود دهند و بجهت آن هرچه خواهند کنند هر شخصی را که خواهند منصب رسالت دهند أَمْ لَهُمْ یا ایشان راست سُلَّمٌ نردبانی که بوسیله ٣٨
آن بر آسمان بر آمده يَسْتَمِعُونَ فِيهِ بشنوند در آن کلام ملائکه را و در اینمقام فی بمعنی علی است از قبیل وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ یعنی استماع نمایند
بالای آن سخن فرشتگان را و آنچه از علوم غیبیه که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم ... عقول اهل شرک
و تجهیل ایشان مینماید یا بنکه أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدای راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را پسران این کلام ... ذکر یافته و ذکر ٣٩
آن در اینمقام اشعار است بر آنکه هر که را رای او در اینقدر باشد که اسناد بنات بخالق خود کند و نسبت بنین بخود دهد در نهایت سفاهت و
خفت خواهد بود پس چگونه از شان او باشد که بمرقاة صعود نموده بر عالم ملکوت بر آید بر جمیع غیوب مطلع گردد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی ٤٠
مر ایشان را بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی یا ... تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان بر خود مُثْقَلُونَ گران
بار شوند و بواسطه آن از اتباع تو روی بگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشان است لوح غیب او مکتوب شده مراد لوح محفوظ ٤١
است که همه مغیبات در او مندرج است فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنچه در او مکتوبست تا گویند که خبر دادن پیغمبر در امر قیامت و بعث
و جزا و حساب باطل است و اصلی ندارد یا از آنجا بر می‌نویسند که موت محمد کی خواهد بود تا از آن استراحت یابند بعضی از مفسران گفته‌اند که
مراد آنست که از آن کتاب بر خود ثبت کنند که اگر کار آخرت اصلی داشته باشد احوال ما آنجا بهتر خواهد بود از محمد و اتباع او و مثل اینست قوله تعالی
ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا و قوله ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا آیا میخواهند مکری و تدبیری ٤٢
در باره تو مراد مکری است که در دار الندوه میکردند نسبت بحضرت رسالت از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند
هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی ایشانند کشتگان وبال کید و مکر بر ایشان باز میگردد و مقتول گردند در بدر و گرفتار
شوند بعذاب بدر با آنکه ایشانند مغلوبان در کید خود مأخوذ از کاید فکدته و این تفریع محتمل عموم و خصوص است و وضع ظاهر موضع
ضمیر برای تسجیل است بر کفر ایشان و دلالت بر آنکه موجب حکم مذکور کفر است نه غیر آن و کید خدا عبارتست از تدبیری برای اولیاء خود در
مغلوب و مقهور گردانیدن أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی بجز خدای بحق تا یاری ایشان کند و حراست ایشان نماید از ٤٣
عذابی که مکافات مکر ایشانست پس بجهت تنزیه خود میفرماید که سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و مبرا است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می‌آرند
بوی و بدانکه جمیع امور مذکوره بعد از أم منقطعه الزام باشد مر عبده اوثان را برای مخالفت ایشان پیغمبران و نکوهش ... ملک سبحان ...
... خاتم پیغمبران و انکار بعث و نشور در آنجهان و بجهت فرط عناد و طغیان ایشان بود که بحضرت رسالت میگفتند ...
پاره از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب صادقی حق سبحانه در جواب فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از ٤٤
آسمان ... سَاقِطًا که فرود آینده باشد بر سر
ایشان يَقُولُوا گویند از فرط طغیان و محض استکبار که این نه قطعه آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست بر هم نشسته و بهم چسبیده
یعنی عناد ایشان تا غایتی است که با وجود مشاهده آثار عذاب از کفر باز نمی‌ایستند پس ... ایشان میفرماید که چون حال ایشان
در عناد و اصرار باین مرتبه است فَذَرْهُمْ پس واگذار و دست بدار ایشان را و بمکافات کفر و عناد ایشان ارتکاب منمای حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی ٤٥
که ملاقات کنند یعنی برسند و ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند از وقوع
صاعقه بر ایشان و هلاک ... گرفتار کرده شدند از نفخه اولی است که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند آنگه طریق بدلیت وصف
آن روز میفرماید که يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ روزی که نفع نرساند یعنی باز ندارد از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی از عذاب و عقاب ٤٦
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در آن روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب ... وَإِنَّ لِلَّذِينَ ٤٧
ظَلَمُوا و بدرستیکه مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ عذابی غیر از عذاب روز آخرت یعنی پیش از
عذاب آخرت عذابی دیگر ایشان را هست که آن عذاب قتل است یا مؤاخذه ایشان در دنیا بقتل در روز بدر یا بقحط در مدت هفت سال یا جمیع مصائب
دنیا این کلام نیز محتمل عموم و خصوص است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند وقوع عذاب او را ...
وَاصْبِرْ و شکیبائی کن ای محمد لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان که آن امهال ایشان است و ابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان ٤٨
فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو بِأَعْيُنِنَا بعین عنایت و نگهداشت مائی اینکلمه در موضع مرئی مستعمل است یعنی بحیثیتی هستی که ما میبینیم و
هیچ چیز از احوال تو بر ما پوشیده و پنهان نیست پس بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک نسبت بتو ...

جمع بواسطه آنست که ضمیر متکلم بصیغه جمع واقع شده و یا بجهة مبالغه بکثرت اسباب حفظ وَسَبِّحْ و تسبیح کن و پاکی گوی خدای خود را بِحَمْدِ
رَبِّكَ در حالتیکه مقرون باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است از قبیل تسمیه شیء باسم جزء یعنی نماز گذار حِينَ تَقُومُ
هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند که مراد آنست که بگوی سبحانك اللهم وبحمدك یا سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت
یا سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت اغفر لی وتب علی ... زمانی که برخیزی از مجلس خود و در خبر آمده که هر که در وقت برخاستن از مجلس
بگوید که سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك کفاره مر لغو و لهوی باشد که در آن مجلس واقع شده باشد
و اگر مجلس خیر بوده بر خیر و زیاده گردد و هر که در آن مجلس بوده باشد مزید کرد و ببرکات این کلمات و گویند که مراد آنست که چون بنماز برخیزی
بگوی که سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك و از کلبی مرویست که مراد آنست که چون بنماز برخیزی تسبیح و
تحمید کن تا آنکه بنماز مشغول شوی و نزد بعضی مراد قیام است از قیلوله بنماز ظهر یعنی هر گاه از خواب چاشت برخیزی بنماز پیشین اقدام
٤٩ نمای و از ابن عباس و حسن منقولست که مراد دو رکعت نافله صبح است بعد از برخاستن از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ
پس نماز گذار خدای را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نافله لیلیه است و ... آنکه صلوه لیلیه از ریا دورتر و بر نفس دشوار
تر است و لهذا ... که نماز ساخت و مقدم داشت ... وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب گشتن نجوم یعنی بعد از خفاء انها و ضوء
صبح از امیر المؤمنین ع منقولست که مراد نافله صبح است و این قول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز مرویست و از رسول ص منقولست که این
دو رکعت نماز بهتر است از هرچه آفتاب بر آن تابد و ابن زید و ضحاک گفته‌اند که مراد فریضه صبح است و از زراره و حمران و محمد بن مسلم روایت
است که ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام بعد از تفسیر این آیه فرمودند که رسول ص در هر شبی سه بار بر میخواست و نظر در آفاق آسمان میکرد و پنج
آیه که در آخر آل عمران است تا انك لا تخلف الميعاد میخواند و بعد از آن افتتاح بنماز شب میکرد و گویند که مراد از این آیه آنست که در وقت صبح و شام و
در همه اوقات از ذکر پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز تنزیه او و تسبیح نمای که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر تست والله
اعلم بالصواب

سُورَةُ النَّجْمِ

شصت و دو آیت است نزد کوفیان و شصت و یک نزد غیر ایشان و اختلاف در سه آیت است که ان من الحق شیئا
است نزد کوفی و عمن تولی نزد شامی و الحیوة الدنیا نزد غیر شامی و فضل آن از ابی بن کعب و ابیست که رسول ص فرمود که هر که سوره النجم تلاوت
کند بعدد هر که تصدیق بمحمد کرده و هر که جاحد او بوده ده حسنه در نامه اعمال او ثبت کنند و بروایتی دیگر قاری این سوره را ده حسنه بنویسند
بعدد هر که تصدیق بمحمد ص کرده و ده سیئه محو کنند بعدد هر که جاحد او بوده و ... از ابی عبد الله سلام الله علیه روایت کرده که هر که بر
مداومت نماید در هر شب این سوره را قرائت نماید در میان مردمان ستوده شود و در نظر عالمیان شیرین گردد و باید دانست که چون حق سبحانه و تعالی
ختم سوره الطور نموده بذکر حضرت رسالت ص افتتاح این سوره نیز بذکر آنحضرت نموده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ قسم بستاره چون طلوع کند و بلند آید یا غروب نماید و فرود آید چه آن مشتق از هوی بفتح ها که بمعنی سقط و غرب
و یا از هوی بضم ها که بمعنی علا و صعد است از مجاهد منقولست که مراد به نجم اسم جنس است یعنی سوگند بستارگان که موجب زینت آسمانند
و راه نمای مسافران در بحر و بر و رجم کنند شیاطین در استراق سمع و جز آن کقوله تعالی انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و قوله و بالنجم هم
یهتدون و قوله و جعلناها رجوما للشیاطین و از ابن عباس مرویست که مراد ثریا است که نزد طلوع صبح روی بغروب مینهد و نزد بعضی ...
... نقل کرده‌اند که مراد بنجوم قرآنست و هوی بمعنی نزول کقوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی سوگند بسوره و آیاتی که بنجوم متفرقه فرود آمده
در عرض بیست و سه سال و نزد اخفش و جمعی دیگر نبات زمین است که ... باشد کقوله تعالی والنجم والشجر یسجدان و هوی بمعنی سقط یعنی سوگند بگیاه
که بر زمین افتد و بر آن منبسط شود و نزد ابو حمزه ... آن ستاره‌ها اند که نزد قیام قیامت مطموس گردند و منتشر شوند کقوله تعالی و اذا النجوم طمست
و اذا الکواکب انتثرت و جماعتی دیگر گفته‌اند که مراد آن کواکب اند که وقت سحر نزدیک شوند بغروب و آن علامت متهجدان است که با آن وقت تهجد
بشناسند و بعبادت قیام نمایند و در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما چون وقت سحر رسیدی بمیان سرا آمدی و نظر
باسمان کردی و گفتی که غارت نجوم سمائک و نامت عیون انامک و هدأت اصوات عبادک ... ستاره‌های آسمان فرو رفتند و چشمهای خلقان
در خواب ... از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده‌اند که مراد ستاره
... که در شب معراج از آسمان فرود آمد ... و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ... ابی طالب گفتند که محمد از وقت نماز
شام و خفتن ناپدید شده ... امیر المؤمنین ع نیز ... تفحص احوال می نمود ...
... هیچ جا او را نمی یافتند ابو طالب مسلح شد و بنی هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر محمد را پیدا نشود ...
صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد ... فرود آمد چون نگاه
کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و نزد محققان نجم ستاره دل محمد است که ... از ما سوی منقطع شد و در بعضی روایات
آمده که چون حضرت رسالت پناه ص دعوه آشکار کرد اهل شرک آغاز طعن کردند گفتند که محمد ... خود خطاب کرد ...
احداث دینی ... سبب نزول اینسوره آن بود که سلمان و جمعی از صحابه ...
پرسیدند که یا رسول الله بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود گفت آنکه امشب ستاره ببام خانه او فرود آید همه اهل مکه امشب ببام خانها
رفتند منتظر بودند که ستاره ببام خانه که فرود آید ... ستاره ببام خانه امیر المؤمنین و فاطمه
... ایشان در محراب خود

بنباده مشغول بودند تا چنین که منابر درخشان از فلک آسمان جدا شد و گویند ستاره زهره بود و بزمین نزدیک می آمد تا آنکه ببام خانه
فاطمه علیها السلام فرود آمد پس بدین سبب قول الله تعالی والنجم اذا هوی گروهی از منافقان گفتند الا ان محمدا قد ضل علی محمد در حق علی گمراه شد چه
۲ منصبی که در خور او نبود برای او تعیین نمود حق سبحانه قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرود آمد بر اینکه ما ضل صاحبکم گمراه نشد مصاحب
شما ای اهل قریش یعنی از حق عدول نکرد و از اهتدا بضلالت بدل ننمود وما غوی و خطا نکرد در آنچه بشما رسانید یعنی از صواب گفت
در آن باب مرتکب امر باطل نشد و نیز فقیه علی بن مغازلی شافعی که یکی از مشاهیر و کبرای اهل سنت است روایت میکند باسناد خود از
ابن عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت بودیم که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شد و هبوط مینمود تا نشیب نزدیک
افتاد آنحضرت خطاب بحاضران نمود و فرمود که نظر کنید که این ستاره در سر چه کس هبوط و سقوط کرد و در کدام منزل نمود پس اهل آن
مجلس بتفتیش و تفحص برخاستند تا حال آن کوکب معلوم کنند که ناگاه یکی از محبان علی بن ابیطالب بشارت بحضرت رسالت رسانید و گفت آن کوکب در
منزل حضرت شاه اسماء و لایت در برج اختر هدایت علی بن ابیطالب نزول یافت و آن درة یتیمه فلک سعادت در حجره طاهرات سرور قرار گرفت پس حضرت
رسالت از این صورت خرم و خوشحال گردید منافقان زبان طعن گشودند و آغاز تشنیع آن سرور کردند و گفتند که محمد در محبت پسر عم خود
غلو میکند و در آن مبالغه مینماید و در طریق محبت و مودت علی بن ابیطالب غاوی و گمراه شد چون آنحضرت تشنیع شنیع از ایشان بشنید
از آن حال ملول شد و غبار غم بر صفحه خاطر عاطر آنحضرت نشست حق سبحانه برای تسکین خاطر مبارک آن سلطان رسالت و تنزیه
وی از معایب اهل غوایت و ضلالت و تفضیح و رسوائی اصحاب جهالت این آیه فرستاد و بر هیچکس از اولوا الالباب پوشیده و پنهان نیست
که غیر امیر المؤمنین سلام الله علیه از مهاجر و انصار باین شرف موصوف نگشته و هیچ صحابی بکمال و جلال معروف نشده پیر او را فضل
واشرف از سایر اصحاب باشد و عروه بن زبیر روایت کرده که چون این سوره فرود آمد عتبه بن ابی لهب گفت کفرت بالله ولا دین محمد تا بجد که محمد را
ایذا و آزار رسانم پس بنزد رسول آمد و آب دهن بر روی مبارک آنحضرت انداخت گفت یا محمد انا کافر بالنجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ شد
و بر او نفرین کرده فرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک یا کلب تا برخدا یا دیوی از ددهای خود بر او مسلط کن تا او را بخورد از این سخن بیمی
بر او آمد که وی با جمعی از کفار قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا دیری بود راهبی از آنجا او را زاد که این زمین مسبعه است خود را
نگهدار پدرش ابولهب گفت یا معشر قریش اعینونی اللیلة فانی اخاف علی ابنی دعوة محمد امشب یاری کنید ای گروه قریش که من میترسم از پسر خود که
محمد او را دعا کرده ایشان همه بارها را جمع کردند و بالای آن جای عتبه را خوابانیدند و خود پیرامون آن بخفتند و شتران را پیرامون خود
بخوابانیدند یکی پاسی از شب بگذشت شیری بیامد و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و بلند گردید و می بوئید تا بر بالای آن بارها آمد
عتبه را بیوئید و نزد آن حال عتبه او را زاد که قتلنی دعوة محمد هذا محمد مرا بکشت پس علی الفور آن شیر سر او را بکند و همه اعضا او را از هم
پاره پاره کرد و بعضی را بخورد و باز گشت و تعرض بهیچ کس دیگر نرسانید و حسان بن ثابت در این باب قصیده گفته که یک بیت از آن این است شعر
من یرجع العام الی اهله فما اکیل السبع بالراجع و نزد بعضی دیگر از مفسران سبب نزول این سوره آنست که چون رسول از مکه هجرت
کرد و در مدینه آمد مسجدی در آنجا بنا کرد و مهاجر که با آنحضرت بودند هر یک بر حوالی مسجد خانه بنا کردند و دری در مسجد گشودند
و چون مدتی بر این بر آمد اسلام قوت گرفت و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل آمد و گفت که خدای میفرماید که درهای خانه خود را که در
مسجد گشوده اید مسدود سازید و از بیرون مسجد درها بگشائید رسول بر منبر بر آمد و خطبه خواند و پیغام خدا با ایشان رسانید
گروهی با امر اقدام نمودند و جماعتی دیگر بعلت قرابت چون عباس و حمزه و جمعی دیگر بحد منکر در این باب تعلل می نمودند و میگفتند
که این خطاب با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول این امر کرد و بتهیه اسباب آن مشغول شد امیر المؤمنین بود و فاطمه علیها چون حضرت
رسالت بنزدیک حجره آمد و آن حال را مشاهده فرمود با فاطمه علیها گفت که ای جان پدر ابن خطاب با تو نیست چه تو و علی از منید و من از شما که
در خانه مسدود شده باشد پس از اینجا بگذشت و بدر خانه حمزه و عباس آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی فرمود که در خانه شما باید
که سد ابواب مسجد نمائید گفتند ای مفضل ما درحضرت باشد که در خانه برادر خود بگذارید بهر بار دیگر ما را بیرون فرمود که در حضرت نیست پس همه
درها مسدود ساختند صحابه بر قطع طمع کرده در خانهای خود بر آوردند پس رسول صلعم بر بالای منبر آمد جواب آنانی که زبان باعتراض گشوده بودند
گفت که حق تعالی بر علی اختصاص کرد و در او را مسدود نفرمود که والله ما سددت ابوابکم ولا فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم و فتح باب علی یعنی خدا
که من بر شما از مسدود ساختم و در علی را نگشودم بلکه حق سبحانه درهای شما را بست و در حجره علی را گشود و چون منافقان و مشرکان در حجره امیر
المؤمنین گشوده دیدند درهای خود را مسدود دیدند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی ابن عمه حق سبحانه این آیه فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
و ما غوی و بدانکه تسمیه آنحضرت بصاحب بجهت آنست که وی مأمور بود که مصاحب مشرکان بجهت رسانیدن دعوت با ایشان و در تفسیر طبرسی آورده
که غوی بمعنی ضل است و تکرار آن بجهت تاکید مبالغه در نفی ضلالت از آنحضرت و گویند که معنی ما غوی آنست که خائب نشد محمد از ثواب رحمت
وارسته نشد بعنوبت و کرامت نزد حضرت عزت بجهت سعی نمودن در باب دعوت هدایت وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از روی هوای
۳ نفس و میل طبع خود یعنی نطق او و قرآن و جمیع احکام ایمان هوا و از روی نفس او نیست ان هو نیست نطق او الا وحی یوحی مگر وحی که
فرود آمده میشود بوی یعنی آنچه با تو گوید میشود از جانب او سبحانه است نه از رای خود و استدلال دانسته بطلان قول با جتهاد آنحضرت در احکام
شرعیه چنانکه زعم مخالفان است و اینکه بعضی در جواب این گفته اند که هرگاه حق سبحانه تسویغ اجتهاد نموده باشد برای او از طریق وحی پس
اجتهاد وی و احکام مستند از او باشد وحی باشند کلامیست بغایت ضعیف و جوابیست بغایت سخیف زیرا که این هنگام اجتهاد عین وحی نباشد بلکه چیزی

باشد که بسبب وحی از آنحضرت واقع شده باشد و هما لا یخفی این دلیلست بر اول و برهانیست بر ثانی و بدانکه موحی وحی از جانب جناب احدیت بحضرت خاتمیت جبرئیل
است علیه التحیة والسلام کما اشار الیه جل ذکره علمه شدید القوی و این اضافه غیر حقیقیه است زیرا که اضافه صفت مشبهه است
۵ بفاعل خود و در این تقدیر که ملک شدید قواه او بود یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت قوتهای او مراد جبرئیل است که در نهایت شده قوه و معنی اینکه بیاموزانید پیغمبر را
قوم لوط را از زمین بر کند با بیخ خود گرفت و چندان با سمان نزدیک رسانید که او از سکان آن بلاد آن فرشتگان آسمان شنیدند و بعد
از آن آنرا بزمین منقلب کرد تا بشنید و قوم ثمود را یک صیحه هلاک گردانید و نیز بجهت شده قوه او است که هبوط و صعود او بر انبیا سریع بود
از چشم بر هم زدن و در یک روز نظر شد او برابر ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی سخن میکرد بال خود را بر او زد و بادیه ای که از آن حرکت موج
شده بود او را بافصای جبل هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید که ذو مرة صاحب حصافت و متانت در عقل و رویت و خداوند
۶ متانت در دیانت و امانت و از ابن عباس منقول است که ذو مرة بمعنی ذو منظر حسن است یعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل
یعنی خداوند اندام بالای دراز و نزد بعضی دیگر بمعنی سلیم الجسم از آفات و عیوب یا مرد کننده در هوا بطریق صعود و هبوط فاستوی پس راست
بایستاد بر صورت حقیقیه خود که بآن مخلوق شده بود به بسب آن صورتی که بآن متمثل میشد در وقت انزال وحی به پیغمبر مثل صورت دحیه کلبی
و غیران و در روایت آمده که هیچ پیغمبری او را بصورت اصلیه ندیده بود الا پیغمبر ما که او را دو نوبت بدان صورت مشاهده فرمود نوبت اول
در زمین از جانب مشرق نوبت دوم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و گویند که معنی آنست که جبرئیل مستقیم شد بدانچه مأمور
بود بآن بدون انحراف و اعوجاج از آن تا معنی اول اصح و اشهر است و استقامت او بر هیئت اصلی خود بجهت اراده حضرت رسالت بود در آنکه او را
بر هیئت مصوری که بآن مخلوق بود پس او خود را دو نوبت اول بآن صورت با آنحضرت نمود وهو بالافق الاعلی در حالتی که او بود در کنار بلند تر
۷ بود کران افق دنیا است نزد مطلع آفتاب که نسبت با افق مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئت مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود
روایت کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح الفصه چون آنحضرت او را دید که با جنحه خود ما بین مشرق
تا مغرب را گرفته بود بیهوش شد و بعد از آنکه افاقه او را بصورت بشر یافت که نزدیک او نشسته بود دستی بر سینه مبارک وی نهاده و دستی بر کتفش
وحق سبحانه باین اشارت فرمود که ثم دنی پس نزدیک شد به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش گشته فتدلی پس بدرخت
۸ از افق یعنی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت بجهت سخن کردن با وی و این کلام مشعر است بر شده قوت او و ذکرش از برای
تواضع موضوع است اشتعال است فرود آمدن جبرئیل به پیغمبر صلعم بعد از تعبد و علو در افق اعلی و نزد بعضی از مفسران در این کلام تقدیم و تاخیری
هست و تقدیر آنست که ثم تدلی فدنی زیرا که تدلی سبب دنو است نه بعکس و نزد حسن و قتاده دنو بمعنی قرب است و تدلی بمعنی نزول یعنی
نزدیک شد جبرئیل به پیغمبر صلعم بعد از استواء آن با افق اعلی پس فرو آمد بوی و نزد زجاج دنو بمعنی قرب است و تدلی بمعنی زیادتی قرب و بنا
بر این هر دو قول دنو بحسب اصل وضع مقدم باشد بر تدلی و بر هر تقدیر جبرئیل بنزد پیغمبر آمد فکان پس بود مقدار قرب مسافت ما بین
۹ او و پیغمبر قاب قوسین مقدار دو کمان او ادنی یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت
ما بین ایشان مینمود مردد میشد در آنکه مقدار دو کمان تقدیر کند یا کمتر عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و شقیق بن سلمه از انس بن
مالک روایت کرده اند که معنی قاب قوسین از حضرت رسول پرسیدند فرمود قدر ذراعین او کما قال او ادنی من ذراعین پس بنا بر این
قوس در اینجا بمعنی ما یقاس به الشیء از قاب و قیب و قاد و قید بمعنی قدر و مقدار از الفاظ مترادفه است و حاصل که جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر
بحیثیتی که اگر شخصی از اهل بینش میدید مردد میشد در آنکه آن را مقدار دو کمان تقدیر کند یا کمتر و فایده ذکر این تمثیل تصویر اتصال و ارتباط است
۱۰ بینهما و تحقیق استماع وحی بطریق نفی التباس و آن بر خلاف بعد مسافت که موهم تلبیس است در کلام فاوحی پس وحی کرد یعنی رسانید خود
که محمد است صلعم بنا او وحی الیه بخبر وحی کرد بوی اراد ضمیر عبد بدون ذکر مرجع بجهت عدم التباس و ذکر موحی به بعنوان نکره اشعار است بر تفخیم
آن وحی و مروی است که آن وحی این بود ان الجنة محرم علی الانبیاء حتی ندخلها انت یعنی بهشت حرام کرده شده است بر جمیع پیغمبران تا
آنکه تو داخل شوی در آن و بر امم سابقه محرم است تا وقتی که امت تو در آیند و از سعید بن جبیر منقول است که وحی این بود که الم یجدک یتیما
فآوی و رفعنا لک ذکرک و بعضی ضمیر ما اوحی را راجع بالله سبحانه داشته اند و معنی اینکه جبرئیل وحی کرد به پیغمبر یعنی آنچه خدا بجبرئیل فرمود
بعینه به پیغمبر رسانید بی زیاده و کم و میتواند بود که ما مصدریه باشد پس ما اوحی بمعنی وحی باشد و معنی اینکه جبرئیل وحی خدا را به
پیغمبر رسانید و بدانکه مفسران را در تفسیر آیات مذکوره وجوه دیگر هست و نزد بعضی در سعید سبب استوی بمعنی ارتفع است و معنی اینکه جبرئیل
بجانب آسمان صعود نمود بعد از آنکه تعلیم پیغمبر کرده و بوحی و در سانیدن آنچه باو مأمور بود و از فرا منقولست که ضمیر هو راجع است به پیغمبر و معنی
اینکه با تساوی جبرئیل و رحال آنکه پیغمبر در افق اعلی بود یعنی در آسمان دنیا بود در شب معراج و گویند جمیع ضمائر مذکوره از قوله علمه شدید القوی
تا اینجا راجع بحضرت احدیت است پس مراد به شدید القوی شدة قدرت و قوه او سبحانه است کما قال جل من قائل ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
و دنو او سبحانه بحضرت رسالت عبارت است بر رفع مکانت او نزد حضرت صمدیت و مراد بتدلی او سبحانه جذب حبیب خود است بجانب جناب خود بجهت شدت
محبت خود و نسبت به آنحضرت و مصدق آن است روایت انس در شب معراج که ثم دنی الجبار من محمد فتدلی حتی کان منه قاب قوسین او
ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آیه آنست که محمد بعرش نزدیک شد پس او بجنبد شد یعنی دست بجنبید و سرادقات عرش در وجود خود
جای قرار بنود معلق در هوا با بیستاد و حق سبحانه او را وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر در تدلی راجع به پیغمبر است و ضمیر کان راجع بقرب ما بین پیغمبر

وحی سبحانه ضمیر اوحی الی عبده ما اوحی راجع باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه
الوهیت گشت بمکان نه و منزلت نه بمنزل و مکان پس متدلی شد یعنی نزدیکی کرد و سر فرود آورد برای ادای سجده عبودیت و شکر نعمت قربت
تا موجب لئن شکرتم لازیدنکم سبب مزید قرب شود که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا پس قرب میان پیغمبر و حضرت عزت مقدار
دو کمان بود بلکه کمتر از آن و این کنایت است از تاکید قرابت و تقریر شدت محبت و بواسطه تقریب افهام در صورت این تمثیل موکد شده
چه عادت عظمای عرب این بود که چون در تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقضی بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر
ساختندی و با یکدیگر انضمام دادندی و بیکبار زه هر دو قبضه را گرفته کشیدندی و باتفاق یکدیگر تیری از آن انداختندی پس اینصورت از ایشان اشاره
بدان می‌بود که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی انعقاد یافت که بعد از این رضا و سخط یکی از ما عین رضا و سخط
از دیگری باشد و در این آیه ایما اشارتست بانکه محبت پیغمبر با او سبحانه بمثابه متانت تاکید یافته که مقبول رسول مقبول حضرت احدیت است
و مردود او مردود و نزد اهل تحقیق دنی اشارتست بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزله دل مطهر او و کان قاب قوسین
بمقام روح طیب او و ادنی بمرتبه سر منور او پس نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزله محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهده
شیخ ابو الحسن نوری را از معنی این آیه پرسیدند جواب گفت جائی که نبود او موقع نگنجید بود کیست که از آن سخن تواند گفت و هذا بعضی از علما
گفته‌اند که اولی آنست که تعرض بیان این وحی نکنیم و انوار در پرده اخفا بگذاریم اما آنچه از احادیث و روایات در باب این وحی وارد گشته ذکر آن هیچ
نقصان ندارد و آن اخبار منطوی بر سه چیز است اول آنکه مضمون وحی آن بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو و الا بساط محاسبه
ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه با او خطاب کرد که یا محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک حضرت رسالت پناه در جواب فرمود
که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم آنکه امت تو طاعت من بجای آورند و عصیان نیز میورزند طاعت ایشان قبول کردم اگر
چه با قصور و نقص است و از کبائر و معصیت ایشان در گذرانیدم اگرچه متضاعف است بکثرت فرمود زیرا که رحیمم و در تفسیر اهل البیت
مذکور است که حق سبحانه در شب معراج با رسول نص امامت علی بن ابیطالب فرمود و معنی آنست که فاوحی الی عبده فی علی ما اوحی یعنی وحی
فرستاد ببنده خود در حق علی آنچه وحی کرده بود و چون وقت نصب امامت در رسید فرمود بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی لیلة المعراج
برسان بخلقان آنچه فرستاده شده بود در شب معراج از خداوند پروردگار خودت در حق علی بن ابیطالب یعنی در باب امامت وی القصه او
سبحانه تحقیق آنچه پیغمبر مشاهده نموده بود میفرماید که ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد ما رای آنچه دید چه دید آنحضرت یعنی 11
از صورت تجلی جبرئیل یعنی در دیده محمد نشد اختلال و اینکه چیزی که دید محض تخیل بوده زیرا که آنحضرت بعین مبین و علم یقین حق عیان
بود اینکه مرئی جبرئیل است و اصلا در آن شک نداشت و بنا بر آن قول که مرئی او سبحانه بود در شب معراج مراد از رؤیت رؤیت
بصیرت است چه او سبحانه ببصر مرئی نمیشود چنانچه براهین قاطعه دال است بر آن و مؤید این قول است اینکه بعضی از اصحاب از آنحضرت پرسیدند
که هل رایت ربک یا دیدی پروردگار خود را فرمود رایته بفؤادی و لم اره بعینی دیدم او را بدیده دل و ندیدم او را بچشم ظاهر و شعبی از مسروق
نقل کرده که در سوال کرد که رسول در شب معراج خدا را دید و متغیر گشت و گفت که لقد قف شعری مما قلت یعنی موی بر تن من راست شد که گفتی پس حیث
اینکه در قرآن مذکور است گفت در چه موضع گفتم در سوره والنجم گفت بخوان من از اول سوره برو خواندم تا اینجا که ما کذب الفؤاد ما رای
گفت ساکن باش این بدیهیست که عقل تو بجا بوده و وجه کمان بوده از آن اما رای جبرئیل فی صورته جز این نیست که او جبرئیل
را بصورت اصلی خود دید پس گفت من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب هر که ترا گوید که محمد خدا را دید دروغ گوید و او سبحانه میفرماید
که لا تدرکه الابصار و از ابن عباس مرویست که رای محمد ربه بفؤاده محمد خدا را دید بدیده باطن و مثل این از محمد حنفیه از پدر بزرگوار خود
صلوات الله علیه نقل کرده که حقیقت معنی اینست که حضرت رسالت بعلم یقین بدانست خدای خود را بوسیله آنچه مشاهده نموده بود از
آیات باهرات اگرچه قبل از این نیز با این عالم بود و این مثل قول ابراهیم است علیه السلام که و لکن لیطمئن قلبی و از ابی عالیه مرویست که از حضرت رسول
سوال رؤیت حق سبحانه کردند در شب معراج فرمود که رایت نهرا و رایت وراء النهر حجابا و رایت وراء الحجاب نورا لم ار غیر ذلک یعنی در آن شب
جوئی از آب دیدم و از پس آن جوی پرده و از پس آن پرده نوری و غیر از این چیزی ندیدم و از ابی ذر و ابی سعید خدری روایت کرده اند که حضرت
رسول را پرسیدند از قول ما کذب الفؤاد ما رای فرمود که رایت نورا و این روایت از عکرمه و مجاهد نیز مرویست و نزد بعضی ما رای بر طریق
عموم است از افق اعلی و بهشت و دوزخ و هر چه در آن شب مرئی او شد از ملکوت سماوات و بباید دانست که جمیع علما ما و اکثر جمهور از
مخالفان متفق اند که عروج آنحضرت با آسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سماوات که مشاهده فرمود در حالت یقظه
بود نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت ورود یافته و فرق میان رؤیت شیء بیقظه و رؤیا آن بمنام آنست که اول عبارت
است از ادراک الشیء ببصر بر سبیل حقیقت و ثانی تصور آنست در قلب بتوهم ادراک از مجانست بصری بی حقیقت و مرویست که چون آن
حضرت از معراج معاودت فرموده و اخبار از مشاهده ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب آن کوشیدند و در مقام
مجادله در آمدند و از آنحضرت از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود سوال کردند چنانچه تفصیل آن در سوره الاسری مذکور شد
حق سبحانه انکار ایشان را فرمود که افتمارونه آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج 12
از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه کسانی که مرئی او صورت اصلی جبرئیل میدانند میگویند که کفار در باب دیدن پیغمبر جبرئیل را بر صورت تجلی خود تعجب
میکردند و در مقام جدال در آمده تکذیب آن مینمودند حق سبحانه فرمود که آیا مجادله میکنید بر آنچه دید پیغمبر از صورت جبرئیل بر هیئت غریب و عجیب

۱۳ استعمال ما رای بعلی بجهت آنست که آن متضمن معنی غلبه است چه مماری در ممارات بجز قصد غالبیت ندارد بر خصم خود و لقد رآه و بتحقیق که دید
پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن درختیست بر بالای آسمان
۱۴ هفتم که در اصل عرش و شاخ و برگ آن بر سر همه عالمهاست و علم ملائکه و سائر مخلوقات بدان منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و اعمال امتان
بنزد آن متجاوز نمیکرد و آنچه ورای آنست جز خدای نداند و لهذا امیر المومنین علیه السلام فرمود که سلونی ما دون العرش و گویند که انتهای آن با ابن عباس است
که ذهاب عروج ملائکه است یا بمعنی که از فوق آن الطاف خدا و تدبیر و سائر اوامر پادشاهی بآن منتهی میشود و از ما تحت آن ارواح شهیدان و ارواح
مؤمنان صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از آن در نمیگذرند و یکقدم از آن پیشتر نمیروند و بنا بر آنکه مراد از مرئی او سبحانه است معنی اینست
که حضرت رسالت پناه ص نوبتی دیگر بدیده دل مشاهده فرمود وقتی که نزد سدرة المنتهی بود و مؤید اینست آنچه از ابن عباس روایت کرده اند که
پیغمبر ص خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را در آنشب عروجات چهار مرتبه نموده
و در این عروجات این رؤیت ثانیه او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و آنکه گفته در این مقام نزله اشعار است بآنکه رؤیت
در این مرتبه نیز بنزول و دنو بوده که متضمن معنی قربست و گویند نصب آن بر مصدریت و تقدیر اینکه لقد رآه نازلا نزلة اخری یعنی دید پیغمبر
جبرئیل را در حالتی که فرود آمده بود بر صورت اصلی خود فرود آمدنی دیگر خلاصه معنی آنست که جبرئیل یکبار دیگر بصورت اصلی خود برآمد و خود را
بر پیغمبر نمود صاحب کشاف آورده که نزله از نزول مشتقست و نصب آن باعتبار مشابهت اوست بظرفی که مره است زیرا که فعله موضوعست از
برای مره پس او در حکم مره باشد و معنی آنست که نزل علیه جبرئیل نزلة اخری فی صورة نفسه فرآه علیها لیلة المعراج یعنی جبرئیل فرود آمد
بر پیغمبر در شب معراج نوبتی دیگر در صورت اصلی خود پس آنحضرت در این نوبت نیز او را بر آن صورت مشاهده کرد و نیز در کشاف
مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدر است که آن را شجره طوبی نیز گویند آن در آسمان هفتم است از جانب راست عرش که میوه آن
مثل قله کوه است و برگهای آن مثل گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر آن نابعند و عظمت آن بر وجهی که اگر سوار سریع السیر در عرض هفتاد سال
قطع مسافت آن نتواند کرد و اینها که آن باعتبار آنست که آن منتهای ارواح شهدا است یا باعتبار آنکه هیچ کس را از خلق قدرت آن نیست
که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیرهم بآن منتهی گردد و هیچ آفریده علم بماورای آن ندارد و ابو هریره از حضرت رسالت روایت کرده که شب معراج
چون بسدره رسیدم جبرئیل مرا گفت که این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو که بر نهج و طریقه تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس آنحضرت
فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن بیرون می آیند فذلک قوله تعالی و انهار من ماء الی قوله و انهار من عسل مصفی یکی از آب و یکی از شیر
و یکی از عسل و یکی از خمر و عظمت آن درخت بوجهی بود که اگر سواری در سایه او هزار سال برود قطع نشود اسما بنت ابوبکر گفت که از رسول
شنیدم که در زیر آن بستری افکنده بود از زر خالص و میوه آن بشکل قلال و از مقاتل مرویست که برگ آن همه دنیا را سایه کند و میوه و بار آن انواع
حلی و حلل و همه الوان میوه بر آن باشد و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق او نتواند آمد و در مسائل عبد الله سلام مذکور است که از رسول
وصف سدرة المنتهی پرسیدم فرمود که درختی است در آسمان هفتم که او را صد هزار شاخ بیشتر است و بر هر شاخی صد هزار برگ بیشتر و در زیر
هر برگی صد هزار برتاق و در زیر هر برتاقی صد هزار هزار فرشته نشسته و نزد مقاتل سدرة المنتهی و طوبی هر دو یکیست عندها نزدیک ۱۵
آن سدره است جنة الماوی بهشتی که آرامگاه متقیان است و آن جنة الخلد است که در آسمان هفتم است و نزد بعضی در آسمان ششم و از حسن
و قتاده مرویست که آن ماوای آدم بوده و مقر ارواح شهدا آنجا باشد و عطا از ابن عباس نقل کرده که آن جای جبرئیل و سائر ملائکه است
و اصح اقوال آنست که آن ماوای جمیع اهل تقوی و صلاحست القصه حضرت رسالت در آنشب جبرئیل را برای العین بدید یا خدا را بعین یقین مشاهده
فرمود اذ یغشی السدرة ما یغشی هنگامی که پوشیده بود سدره را آنچه پوشیده بود و این اشارتست بتعظیم و تکثیر غاشیه بر وجهی که هیچ ۱۶
وصفی و نعتی بکنه آن نمیتواند رسید و احصای آن نمیتوان کرد و گویند که مراد بآن بدایع عجیبه و غرائب بدیعه است که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او
سبحانه یا جمعی کثیر از ملائکه که بر آن درخت جمع شده بودند و بعبادت او سبحانه مشغول بودند و از حضرت رسالت مرویست که رایت علی کل ورقة
من اوراقها ملکا یسبح الله دیدم بر هر ورقی از اوراق آن فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد و بروایتی دیگر بر هر برگی از برگهای آن صد هزار
فرشته تسبیح خدا میکردند و مرویست از ابو هریره که پوشاننده آن درخت نور کبریا است و آن درخت بواسطه آن نور بر وجهی با حسن و با نضارت
و باطراوت شد که جمیع وصافان عالم از وصف آن عاجز باشند و گفته اند که بر حوالی آن فرشتگان مانند مرغان زرین طیران میکنند و اینکه
از آنحضرت روایت کرده اند که یغشیها رفرف من طیر خضر اشارت باینست و از ابن مسعود نقلست که یغشیها فراش من ذهب یعنی فرشهای طلا او را
پوشانیده اند و آنحضرت با وجود مشاهده این همه عجائب و غرائب ملکوت بجهت حسن ادب و علو همت بر هیچ ذره از ذرات آن نیفکند
و دیده دل جز بمشاهده جمال الهی نگشود کما قال جل ذکره ما زاغ البصر میل نکرد دیده دل محمد یعنی بصورت بجانب چپ و راست نگاه نکرد بلکه ۱۷
استقلال خود در مشاهده جمال کبریائی مستقیم و ثابتقدم بود و ما طغی و در نگذشت از حدی که مامور بود
یعنی تجاوز ننمود از موضعی که مامور بود برسیدن بآن بلکه در ذهاب و وصول از آن قدمی پیشتر ننهاد و گویند که
معنی آنست که عدول نکرد از رؤیت عجائبی که مامور بدیدن آن بود و تجاوز ننمود از آن بغیر زیاده از آنچه مامور شده بود
بصیرت لقد رای بخدا که دید محمد در شب معراج من آیات ربه از نشانهای قدرت پروردگار خود الکبری ۱۸
دال بودند بر کمال قدرت حضرت عزت و میتواند بود که الکبری صفت آیات مذکوره باشد و مفعول رای محذوف و تقدیر اینکه رای
شیئا من آیات ربه الکبری یعنی آنحضرت در آنشب دید چیزی را از آیات پروردگار خود که بزرگترین ما دلنا باشد

وتبیین وایات مفعول رای یعنی هر آینه مشاهده فرمود آیتهای بزرگ پروردگار خود را اگر بزرگترین آیات باشد چون دیدن جبرئیل با ششصد پر هر یکی
از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر که از رفارف جنت است و از غایت عظمت سد افق نموده و دیدن عرش عظیم و کرسی و سایر ملکوت علوی و ملکوتی
بر تفصیلی که در سوره بنی اسرائیل مذکور گشت و بعد از ذکر آیات عظیمه اله بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات
و پرستیدن لات و عزی و مناة که از جماد اند و میگوید که **افرایتم اللات والعزی** آیا پس دیدید ای کفار قریش لات و عزی را **و**
۱۹
مناة الثالثة الاخری و منات را که بت سوم است که یکی دیگر از اصنام است ذکر این دو وصف از برای مناة بجهة تاکید است
۲۰
کقوله یطیر بجناحیه و میتواند بود که اخری متنوق باشد از تاخر در رتبه یعنی منات که در نزد ایشان وضیعتر و پست تر از لات و عزی بود
چه ایشان رعایت لات و عزی را از مناة بیشتر میکردند یا منات که وضیعة المقدار والمحل است نسبت با آن دو بت دیگر و بدانکه لات بتی بوده
مر ثقیف را در طایف یا قریش را در نخله و آن مخلوق است مشتق از لوی بمعنی عکف یعنی بتی که کفار طایف یا قریش نزد آن مستقیم شده بودند
بر عبادت آن یا از الوی بمعنی طاف یعنی بتی که مشرکان طواف آن میکردند بقصد پرستش آن و اینکه بعضی لات بتشدید تا خوانده
اند زعم ایشان آنست که آن اسم مردی بود که نزد خانه کعبه سمن را با زیت ملتوت میساخت و بحجاج اطعام مینمود و از مجاهد مرویست
که او شخصی بود در طایف که سویق را با روغن میکرد و بمردمان میداد و بعد از آن چون بمرد کفار او را تمثال خود ساختند و بر بالای قبر
او مقیم شده بعبادة او مشغول شدند و عزی درختی بود که غطفان او را میپرستیدند و آن تانیث اعز است یعنی عزیزتر و شریفتر و در زمان
که اسلام قوة گرفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را امر کرد تا او را بشکند چون بشکست از میان آن شیطانی بیرون آمد که موی خود را
بر سر خود نهاده موی بهمان را بعبادة آن در دست میخواند خالد شمشیری برانید و او را هلاک ساخت و این بیت انشا کرد شعر یا عز کفرانک
لا سبحانک انی رایت الله قد اهانک بعد از آن برگشته در دو مر ولو از این اخبار کرد آنحضرت فرمود که تلک العزی ولن تعبد بعد ازین
این شیطانه بود و بعد از این هرگز معبود نشود و بعضی گفته اند که عزی صنمی بود مر غطفان را که سعد بن ظالم از برای قوم خود جمع
کرده بود که او بمکه آمد و دید که مردمان میان صفا و مروه سعی میکردند چون بنخله آمد قوم خود را گفت که اهل مکه را گوسفندی که بجا آوردند
میکنند و خدای ایشان او است که اختیار میکنند و شما را خدای نیست که میکنند بوجه صلاح می بینی گفت مصلحت آنست که من از برای شما
خدای پیدا کنم پس بمکه آمد و سنگی از صفا و مروه برآورد و برابر هم نهاد و گفت این صفا و مروه شما است و درختی را تعیین کرد و سه سنگ
دیگر نزد آن بر بالای هم نهاد و ایشان را بر عبادت آن ترغیب نمود و گفت این خدای ایشان را میپرستیدند و طواف میکردند و میان آن دو سنگ سعی مینمودند
تا زمانی که رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود و بفرمود تا آن سنگها را بشکستند و آن درخت را بر کندند و جنیه که در زیر آن بود پیدا شد و او را بقتل
رسانیدند و منات صخره بود که هذیل و خزاعه پرستش آن مینمودند و از ابن عباس منقولست که آن بت قبیله ثقیف بود که گرد آن طواف
میکردند یا بتی بود بمشلل که بنو کعب عبادة او مینمودند و آن مفعله است ماخوذ از مناه بمعنی قطع و اراقه و وجه تسمیه آن باین
اسم آن بود که نسایک نزد آن ذبح هدی میکردند و بجهة تبرک خونها از آن انجا میریختند و اینکه بعضی مناءه خوانده اند بالف ممدوده مفعلة ای
ایشان آنست که آن بر وزن مفعله است مشتق از توء چه کفار بجهة تیمن نزد آن طلب باران میکردند از انوا که کواکبند و گویند که این هر سه بت از سنگ
بودند که در کعبه نهاده بودند و ایشان را میپرستیدند و حاصل معنی اینکه ای محمد با معاندان قریش بگو که خبر دهید مرا که این اصنام که شما آنها
میپرستید میتوانند که مثل آنچه خدای آفریده بیافرینند یا ضرر و نفع بشما رسانند یا بکنند آنچه منسوب بخدا است تا شما را شاید عبادة مد
بعبادت آنها و حذف اینکلام بجهة دلالت سوق آیتست بر آن و مرویست که کفار این اصنام را بصورة ملائکه بزعم ایشان بنات الله اند
مصور کرده بودند و اسمهای خدا را از برای آنها اشتقاق کرده میگفتند که لات از الله مشتق است و عزی از عزیز و منات از منان و معتقد
ایشان آن بوده که چنانچه در درون این اصنامند یا ملائکه بنات الله اند و شفعای ایشان خواهند بود نزد خدا مع هذا هرگاه که بنات از
ایشان متولد میشد بد انها دانسته در زیر میهادند و از آن ننگ میکردند بجهة آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب میبود حق سبحانه انکار این معنی
نموده فرمود **الکم الذکر وله الانثی** آیا مر شما راست فرزند نرینه و مر خدا را اولاد ماده و نزد بعضی مراد آنست که شما انات را حقیر میدانید
۲۱
منت میدارید از آنکه اولاد شما باشند و آنها را بشما نسبت میدهید پس چگونه لات و عزی و منات را که انات اند شریک خدای میکردانید و نام اله
بر آن مینهید **تلک اذا** این قسمت اینهنگام چنین باشد **قسمة ضیزی** قسمتی است نا راست و ناصواب و دور از سمت اعتدال چه آنچه هیچ
۲۲
است نزد ای خود اختیار میکنید و آنچه خسیس و زبون تر است نسبت بخدا میدهید و بدانکه ضیزی در اصل فعلی است بضم فا مشتق از ضیز بمعنی جور
وابدال ضمه او بکسره بجهة مناسبت با است هم چنانکه لفظ که بیض بضم با بوده و بیض بجهة رد قول ایشان میفرماید **ان هی** نیستند این بتان که شما
۲۳
ایشان را خدای خود اعتبار کرده اید **الا اسماء** مگر اسمی چند بی مسمی **سمیتموها انتم** که نام نهاده اید شما آنها را **و اباؤکم** و پدران
شما یعنی اینکه شما آن اصنام را آلهه تسمیه کرده اید نیست مگر اسمائی که مجرد از معانی اند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمی باشند
یا اینکه این بتان که شما ایشان را موصوف میسازید باینکه بنات الله و آلهه و شفعاء شما اند مجرد اسمائند بدون تحقق این معانی در ایشان یا اینکه شما اطلاق
اسم لات و عزی و منات بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوید برای عبادت و عزی مستحق آنکه او را معزز و مکرم
دارید و مناة سزاوار اینکه نزد او خون هدی بریزید و قربانی کنید اینهمه محض اسما است بدون حقیقت این معانی در ایشان **ما انزل الله**
نفرستاده است خدای تعالی **بها** بان تسمیه **من سلطان** هیچ حجتی یعنی تسمیه شما از جانب خدا بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب تا چنگ در او زده
حصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی نفس شما است بدون برهان باهر و دلیل ظاهر بعد از آن از خطاب بغیبت التفات

فرموده میگوید که **ان یتبعون** مشرکان پیروی نمیکنند در پرستش بتان **الا الظن** مگر گمان را یعنی آنچه ایشان بر آنند از عبادة اوثان
واعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون بینه و حجتی و بصیرتی که مستلزم علم و یقین باشد **وما تهوی الانفس** و دیگر
متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزو میکند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبع اند و پیروی آنچه مستحسن نظر ایشان میآید از عقاید فاسده
آرای باطله **ولقد جاءهم** و هر آینه بتحقیق که آمده است بایشان **من ربهم الهدی** از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت
ایشانست مراد رسولست و کتاب که راهنمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق الوهیت و رتبه شفاعت ندارند و عبادة جز خدا را روا نیست
و ایشان با وجود وضوح بیان هدایت ترک آن کرده اند و بجهت عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده بعد از آن بجهة انکار تمنی ایشان بر شفاعت اوثان
۲۴
میفرماید **ام للانسان** ام منقطعه که مستلزم همزه استفهام است یعنی بلکه آیا آدمی راست یعنی مر کافر را **ما تمنی** آنچه آرزو برد مراد انکار این است یعنی
نیست مر او را هر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و عزتی که از آنجهة اعتقاد باطل با آن دارند چون قوله لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی و
۲۵
لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم و قوله لاوتین مالا و ولدا که مقول ولید مغیره است **فلله** پس مر خدا راست **الاخرة**
ملک آخرة **والاولی** و ملک دنیا هر چه خواهد و کسی را بر او حکم نباشد پس هیچ کس مالک چیزی نشود بی اذن او سبحانه انکه بجهة تاکید
۲۶
این قول میفرماید که **وکم من ملک فی السموات** و بسیاری از فرشتگان در آسمانها که مشرکان امید وارند بشفاعت ایشان **لا
تغنی شفاعتهم** سود نکند در خواست ایشان **شیئا** چیزی را **الا من بعد ان یاذن الله** مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای
۲۷
در شفاعت **لمن یشاء** برای هر که میخواهد از ملائکه که شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت
کنند **ویرضی** و پسند یعنی مصلحت بیند آنکس را برای شفیع شدن و یا مشفع گشتن و هرگاه که ملائکه با وجود علو رفعت و قرب
قرب و کثرة اختصاص بسموات مجموع ایشان بدون اذن او سبحانه شفاعت نداشته باشند و اگر چه مرحیث المجموع در مقام
شفاعت در آیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت و قلت از استحقاق شفاعت داشته باشند در حق عبده خود پس در رد
۲۸
مقاله ایشان در آمده میفرماید که **ان الذین** بدرستیکه آنکسانی که **لا یؤمنون بالاخرة** نمیگروند بسرای آخرة و اعتقاد نمیکنند
بعث و نشور **لیسمون الملائکة** هر آینه نام می نهند فرشتگان را **تسمیة الانثی** نام نهادن مادینها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله
۲۹
وما لهم به و نیست مر ایشان را بآنچه میگویند **من علم** هیچ دانشی و یقینی **ان یتبعون** در پی نمیروند بدین گفتار
الا الظن مگر گمان را **وان الظن** و بدرستیکه گمان **لا یغنی** سود نمیدهد **من الحق** از حقیقت امر **شیئا** چیزی را چه حق که
عبارتست از حقیقت شیء مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقیه و بدانکه اعتبار ظن مخصوص است
۳۰
در عملیات و آنچه آن وصلتست با آن و چون کفار مصر اند در توهم باطل خود و برهان یقینی در این ندارند **فاعرض** پس روی بگردان
عمن تولی از دعوة آنکس که روی گردانید **عن ذکرنا** از ذکر ما یعنی از قرآنست که متضمن توحید و سایر اصول ایمانست **ولم یرد**
و نخواسته بعمل خود **الا الحیوة الدنیا** مگر زندگانی دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه غافل باشد از او سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض
نموده و در محبت دنیا و جمع و ادخار او بر وجهی متوغل شده که از منتهی همت او گشته پس دعوة تو چگونه بر او فایده دهد بلکه تو در ابطال عناد
۳۱
او بیشتر خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد یافت **ذلک** این دوستی دنیا و اختیار کردن آن **مبلغهم** غایت رسیدن ایشانست
من العلم از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت بمنفعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض نمودن از تدبر در امور اخرویه باین جمله
معترضه است که مقرر مضمون ایشانست بدانچه دنیا و شبهه نیست در اینکه طالب امر مطلب خسیس در حکم بهایم است که اطماع ایشان
مصروفست بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه ماثوره از ائمه ص وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا
ولا مبلغ علمنا انکه بجهة تعلیل امر باعراض میفرماید که **ان ربک** بدرستیکه آفریدگار تو **هو اعلم** او است داناتر **بمن ضل** بکسیکه گمراه
شده یعنی عدول کرده **عن سبیله** از راه او که طریق مستقیم و منهج قویم است **وهو اعلم** و او است عالمتر **بمن اهتدی** بکسیکه راه
یافته است بحق یعنی هم را میداند و میشناسد هیچ چیز بر وی پوشیده و پنهان نیست و هر یک را جزا در خور خواهد داد مراد آنست
که چون او سبحانه عالمست بانکه از ایشان کدام مجیب دعوت و کدام غیر مجیب و تو ای عالم بشیئی پس تعب نفس خود در دعوة ایشان
بوضع و بعث میفکن زیرا که تو قدرة نداری بر هدایت کسیکه اراده اهتدای او نداشته باشی پس بر تو همین بلاغ است و بس و امر اخروی با ایشان
۳۲
رسانیدة و گویند که امر باعراض بآیة السیف منسوخ است و بعد از آن حق سبحانه از کمال قدرة و سعت ملک خود خبر میدهد **ولله** و مر
خدا راست **ما فی السموات** آنچه در آسمانها است از موجودات علویه **وما فی الارض** و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه یعنی
خالق و مالک همه او است و غرض وی از ایجاد مخلوقات نعمتای ایشانست کما قال و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس تکلیف عبادة و
طاعت بر ایشان کرده **لیجزی الذین** تا جزا دهد آنانرا که **اساؤا** بد کرده اند **بما عملوا** بعقوبت آنچه عمل کرده اند که آن عذاب نیز است
ویجزی الذین احسنوا و تا که جزا دهد آنانرا که نیکوئی کرده اند **بالحسنی** بمثوبت نیکو که آن جنت است و میتواند بود که با
بمعنی سببیه باشد و حسنی صفت اعمال محذوف تصفت مثوبت و معنی اینکه پاداش دهد بد کاران را بسبب آنچه کرده باشند
از اعمال سیئه و جزا دهد نیکوکاران را بسبب عملهای نیکو که از ایشان صادر شده باشد و بدانکه احتمال دارد که لیجزی متعلق باشد بقوله
هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی چه نتیجه علم بضال و مهتدی جزای ایشانست بر وفق اعمال پس بنا بر این قوله ولله ما فی السموات
وما فی الارض جمله معترضه باشد و فایده ذکر آن بیان قدرة او سبحانه باشد بر مجازات محسن و مسیء پس معنی آیه آنست که حق سبحانه عالم

کسی که از او موعود نموده و بانکه مرتکب منهیات نشده و محافظ احوال ایشان تا جزا دهد بعد از آن هر چه خود بدکار را تا معقوبت و نیکوکار را
مثوبت نیو صفت نیکوکاران میفرماید که الذین آنانند که یجتنبون اجتناب میکنند و یکسو میشوند کبائر الاثم از کبیرها
گناه یعنی گناهان بزرگ و این اضافه بتقدیر من است یعنی الکبائر من الاثم چه اثم اسم جنس است که شامل کبایر و صغایر است و محل الذنب ۳۲
[illegible] است که خبر مبتدای محذوف باشد یا بنصب مدح بتقدیر امدح یا اعنی و مراد بکبایر اینجا آنست که مخصوص بوعید یا بر آن مترتب شده باشد
بالصفة برای آن معین و مقرر گشته و سقوط عذاب آن موقوف باشد بتوبه و گویند که هر گناهی است که عقوبت آن کبیر باشد والفواحش
و آن فاحشها یعنی آنچه فاحش و قبیحست از کبایر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرک است نعوذ بالله الا اللمم مگر آنچه صغیر
و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بجدا اصرار ورزیده باشد مغفور است و عقاب بر آن مترتب نمیشود فی الصحاح اللمم هی صغار الذنوب وقال
الشاعر شعر ان تغفر اللهم تغفر جما واى عبد لك ما الما ویقال هو مقاربة المعصیة من غیر مواقعة واللمم الشئ القلیل انتهى كلامه والا در اینما
استثنا منقطع است یا صفت کبایر از قبیل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پس بر این صورت بمعنی غیر باشد یعنی کبایر و فواحش که غیر لمم است
از کلبی منقولست که لمم هر ذنبی است که حق سبحانه بر آن حدی و عذابی ذکر نکرده باشد و نزد سدی هر گناهی است که در خواطر مکلف فرود آید و بفعل
در نیاید و بعضی از ائمه مشتق است بمعنی فرود آمدن [illegible] از عطا منقولست که لمم هر ذنبی است که نفس عادت نکرده باشد که حینا بعد حین از
او صادر شود و از ابو سعید خدری مرویست که اللمم هی النظرة والغمزة والقبلة و غیر آن ثابت و بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده
اند که لمم ذنبی است که در جاهلیت کرده باشد و در سبب نزول این آیه آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که شما در زمان جاهلیت
معاصی بسیار صادر میشد [illegible] بر اشریک و سهیم بود اید اکنون ما را بدان عیب میکنید و از آن وعید مینمایید حق سبحانه آیه فرستاد
که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده باشد مغفور است بدان معاتب و معاقب نخواهند شد ان ربك واسع
المغفرة بدرستیکه پروردگار تو [illegible] آمرزنده است و لهذا صغایر را باجتناب کبایر میامرزد و کبایر را بوسیله توبه و [illegible] ایمان من قبول اسلام
معفو میسازد با مغفرت او بر [illegible] جمیع وسیع است که همه گناهان را رسد و مبنا [illegible] ذکر این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین بجهة
آن باشد که تا صاحب کبیره از رحمت او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر در مناجات میگفته بار خدایا اگر همه عالم را
بسوزی مشتی خاک سوخته باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی [illegible] و سید گوید ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه
هو الغفور الرحیم و حسن [illegible] ابو نواس شاعر را در واقعه دیدند [illegible] گفتند ما فعل بك ربك خدای با تو چه کرد گفت غفر لی بابیات
قلتها از ابیاتی [illegible] که گفته بودم و آن اینست که شعر من انا عند الله حتی اذا [illegible] انه لا یغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا ارجوه
من ربی یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم نیامرزد مرا بر آن مواخذه کند و خطاب عتاب نماید یعنی حقیر ترم من [illegible]
سبحانه بیش از آنست که مرا بگناه مواخذه فرماید و معنی بیت دوم آنست که عفو مرجو است از آدمیان پس چگونه من امیدوار نباشم
و مغفرت پروردگار خود را و آورده اند که بعضی مردمان در زمان حضرت رسول الله بکثرة تقوای خود لاف میزدند و باعمال صالح خود مینازیدند
و میگفتند که نماز و روزه و حج ما چنین [illegible] حق سبحانه آیه فرستاد که هو اعلم بکم خدا داناتر است باحوال شما و مصالح امور شما اذ انشأکم
در وقتی که بیافرید شما را من الارض از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته و میتواند بود که مراد خلق هر یک از آدمیان
باشد چه هر یک از ایشان را از نطفه ایجاد فرموده و نطفه از غذا است و غذا از زمین خلاصه سخن آنست که او سبحانه در حین ابتدای خلقت باحوال
و افعال شما عالم بود واذ انتم و در وقتی که شما اجنة کودکان خورد بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران خود و هر گاه
که او عالم باشد بشما قبل از خروج شما از صلب آدم و پیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فلا تزکوا پس بستایید و پاکیزگی
نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید بر دعوی خیرات و طاعات و [illegible] معاصی و رذایل [illegible] نفس و صورت
[illegible] خود بقصد اعجاب و ریا و سمعه کند اما کسی که اظهار [illegible] بقصد شکر اعمال صالحه از او بتوفیق او سبحانه است
با آن قصد مدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود و در [illegible] مسرت بطاعت [illegible] تا شکر گذاری حضرت عزت بود [illegible]
عبارت [illegible] لباب آورده که هر گاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول چون این بشنید فرمود که دروغ میگویند
هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقی است مقارن این حال آیه نازل شد که حق سبحانه داناتر است باحوال شما در مبدأ
خلقت در وقتی که کودکان خورد بودید در شکم مادران پس ستایش خود مکنید که هو اعلم او داناتر است بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و دور
عمل مخاصم بود [illegible] کشته که ولید مغیره در عقب سوره [illegible] و استماع کلام وحی میکرد و مشرکان ویرا سرزنش میکردند که دین
پدران خود را میگذاری و ایشان را بضلال نسبت میدهی جواب داد که من از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت اگر مقدار مالی بمن دهی
که اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل آن شوم و لبید با او شرط کرده بمال معین و بعضی از آن مال بوی داد و باقی بخل کرد و در حفظ آن کوشید
و مرتد گشت آیه نازل گشت که افرأیت الذی آیا دیدی آنکس را که تولی روی بگردانید از پیروی حق و ثبات قدم بر آن واعطی قلیلا و داد ۳۳ ۳۴
اندکی از مال خود برای شرط تحمل عذاب او را و اکدی و باز داشت باقی را و قطع عطیه آن نمود بر جهل و بخل یا بکدیکجمع کرد و بعضی دیگر
از مفسران از عبدالله عباس و سدی نقل کرده اند که آیه در باب عثمان بن عفان نازل گشته و سبب آن بود که وی مال خود را صدقه میکرد عبدالله
بن سعد ابی سرح که برادر رضاعی او بود وی را گفت که [illegible] صدقه مال تو [illegible] نزدیک بان رسیده که هیچ از آن باقی نماند در فقر و فاقه گرفتار
شوی ایعدد جواب گفت که مرا ذنوب بسیار و خطایای بیشمار هست [illegible] از محاربه کفار و غیر آن از کبایر [illegible] این تصدقات برای آن میکنم تا موجب کفاره

آن شود عبدالله گفت که این شتر را که [illegible] بمن بخش تا حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل را با جمل [illegible] بخشید و گواه بر آن کرد و ترك
صدقه کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که ای محمد دیدی آنمرد را که روی گردانید یعنی از خیر [illegible] داد و فرا [illegible] از آن چیزی اندك
داد برای حمل خود تا حامل [illegible] او شود و قطع تصدق نموده امساك از [illegible] خود ساخت اعنده آیا نزد وی است علم الغیب دانش چیزهای ۳۶
پوشیده فهو یری پس او میبیند که صاحب او آنچه میگوید از تحمل وزر او صادق است و آن وزر او را او بر خواهد داشت این همزه استفهام
بجهة انکار است یعنی علم بغیبات ندارد تا صاحب خود را در این باب معلوم کند و از این قبیل است قوله ام لم ینبأ آیا خبر کرده نشد ۳۷
است بما فی صحف موسی بانچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وابرهیم و آنچه در صحف ابرهیم است الذی وفی آن ابرهیم ۳۸
که تبلیغ و وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اتم آنچه بران مامور بود از احکام الهیه که آن تبلیغ رسالت بوده و مستقل شد باعباء نبوة و غیر آن از امور
شرعیه یا مبالغه نمود در وفا کردن بانچه او سبحانه با وی عهد فرموده بود و اعدا بان معنی ساخته و مخصوص بوی [illegible] بجهة آنست که او متحمل چیزی
شد که غیر او متحمل آن نشده چون تسلیم کردن نفس او و سپردن [illegible] در وقت القای او باتش نمرود و صبر کرده [illegible] در وقت جبرئیل
و میکائیل و ملك سحاب و باد بوی ملاقات کردند و گفتند که الك حاجة آیا ترا حاجتی هست فرمود که اما الیکم فلا حاجت دارم اما بشما ندارم و
مانند شکیبائی [illegible] ذبح ولد در راه او سبحانه و بطلب ضیف [illegible] در هر روز یکفرسنگ [illegible] و ادا با کرام تمام بمهمانخانه آوردن و بنفس
نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمودن و در [illegible] و اطلاق توفیه بجهة آنست که تا شامل جمیع وفا باشد و لهذا از حسن منقولست
کما امره الله بشئ الا وفی به یعنی هیچ چیز او سبحانه امر نکرد او را که بان وفا نمود و از حضرت رسالت مرویست که الا اخبرکم لم سمی الله خلیله بالذی
وفی قالوا بلی یا رسول الله قال لانه کان یقول اذا اصبح و امسی فسبحان الله حین تمسون الی قوله و حین تظهرون یعنی آیا شما را خبر دهم که چرا حق سبحانه
ابرهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی گفتند بلی یا رسول الله فرمود که زیرا که در صبح و شام میگفت که سبحان الله حین تمسون تا بقوله و حین
تظهرون و گفته اند که توفیه آن بوده که وفا نمود بسی چیز ده در سوره التوبه که التائبون است تا آخر و ده در احزاب که ان المسلمین تا آخر
و ده در سوره المؤمنین که قد افلح المؤمنون است تا آخر و از عطا منقولست که مراد وفا کردن اوست بارکان اسلام کقوله تعالی واذ ابتلی ابرهیم
ربه بکلمات فاتمهن و بعضی گفته مراد مضمون اسلمت لرب العالمین است در جواب امر حق سبحانه او را که اسلم و تقدیم موسی بذکر
آنست که صحف وی اکثر و اشهر است نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه ابا ولید یا عثمان خبر دارند بانچه در صحف ابرهیم و موسی است پس بیان
ما فی الصحف میکند بقوله الا تزر وازرة یعنی آنچه در صحف ابرهیم است آنست که بر ندارد هیچ نفس بردارنده وزر اخری بار گناه ۳۹ موسی
نفس دیگر را یعنی هیچکس مواخذ نشود بذنب غیر خود پس او چگونه بار خود را بدیگری حواله میکند از هذیل بن شرحبیل مرویست که بعد از زمان نوح
تا زمان ابرهیم [illegible] کار را عادت آن بود که [illegible] بگناه [illegible] مواخذه کردندی [illegible] هر یک را بازیافت بعوض
یکدیگر قصاص میکردند و چون حق تعالی صحف ابرهیم نازل ساخت [illegible] بیان فرمود که لا تزر وازرة وزر اخری ابرهیم منع ایشان فرمود
وایشان را از آن عمل قبیح باز داشت و بدانکه قوله تعالی و کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
و قوله و لیحملن اثقالهم و قوله من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة منافی آیه مذکوره نیستند زیرا که عقوبت بوزر
در اینصورت جهة تسبب است و دلالت مردمان بر امر قبیح و اضلال ایشان [illegible] عمل و بباید دانست که ان در الا تزر ان مخففه
و تقدیر اینکه انه لا تزر و ضمیر ضمیر شانست و محل ان و ما بعد آن رفع است بانکه خبر مبتدای محذوف است و تقدیر اینست که ما فی صحفهما ان لا تزر
چنانکه این مفسر شد و میتواند بود که مجرور المحل باشد بانکه بدل ما موصوله باشد و تقدیر چنین که ام لم ینبأ بان لا تزر یعنی آیا خبر نکرده اند ولید
یا عثمان را بانکه بر ندارد هیچ نفس بار نفس دیگر و ان لیس للانسان و آنکه نیست مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی
را بگناه دیگری مواخذه نکنند ثواب عمل بکسی غیر او عاید نشود و آنکه در اخبار وارد شده که صدقه و حج [illegible] میرساند از جهة
که ناوی آن را برای میت در حکم نایب است از قبل او [illegible] که منوب عنه و موکل [illegible] نایب خود شده پس [illegible] بثواب کسی
که ناوی آن عمل باشد برای وی [illegible] و بعضی از ابن عباس نقل کرده که این آیه منسوخ است بقوله و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و از عکرمه
منقولست که این حکم مخصوص است بقوم موسی و ابرهیم علیهما السلام و اما امت مرحومه بسعی غیر خود مثاب میشوند و از ربیع که حکم [illegible] آیه بعکس
مایل است بانکه آیه دال است بر منع [illegible] و طاعة الا ما اخرجه الدلیل مثل آنکه مرویست که زنی حضرت رسالت را گفت که یا رسول الله پدر من حج
نکرده فرمود حج کن بنیابت او و غیر آن از احادیث داله بر صحت نیابت وان سعیه و بدرستی آنچه سعی میکند آدمی ۴۱
خود را یعنی ثوابی که در آن سعی نموده سوف یری زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود [illegible] ثم یجزیه پس پاداش داده ۴۲
داده شود این سعی خود را الجزاء الاوفی پاداشی تمامتر [illegible] و نوع عمل بدون نقص [illegible] الجزاء منزوع الخافض است و منصوب
[illegible] باشد [illegible] الجزاء که مدلول یجزی است و الجزاء بدل [illegible] از قبیل و اسروا النجوی الذین ظلموا او تعلیق
در تفسیر خود آورده که عبدالله طاهر که والی خراسان بود حسین بن الفضل البجلی را گفت که این [illegible] آیه مشکلست [illegible]
[illegible] کل یوم هو فی شان [illegible] ندم از ذنب [illegible] مغفرت باشد چنانچه حدیث الندم توبة دلالت
صحیح بر آن دارد [illegible] قوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی [illegible]
ضعفا مضاعفه چیست [illegible] کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در شانی و کاری دیگر است [illegible] رسول [illegible]
الی یوم القیمة منافی اینست حسین بن فضل جواب داد که میتواند بود که ندم [illegible] مخصوص باشد [illegible]

بجهت کثرت مؤمنین حضرت خاتم الانبیاء چون سبحانه مخصوص ساخته این امت را بخصایص بسیار کرام امم سالفه در آن شریک نبوده اند اما آنکه بدان
او بر قبل ها قایل بوده باشد ملکه بر حمل نیک او بوده باشد پس تو بیزار او صادر نشده باشد و قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل مدح
است و اضعاف آن از روی فضل و کل یوم هو فی شان مرا هستی یعنی که ابدا آن کند نه شوی کما ابدا و مانند نماید و حدیث مخصوص است
مثل ... پس آن نقیض حدیث نبوی باشد عبد الله طاهر ... بجواب ایشان امد ... بعد از آن برخواست و بوسه بر سر و روی
او بداد و لطف بسیار در حق او نمود و جواب شافی ... که ندم فقط مسلوم توبه نمیشود زیرا اگر توبه عبارت است از ندم ...
و هم ... اگر ... چون دعا ... زمان مستقبل بی تاب بوده باشد مراد از ... انست که خدای ...
و ثبت شده ثواب او ... پس جایز است که ... طاعت کند ... و واجب باشد ... طاعت ... بجای آورده
مستحق ... و ثواب باشد لاختلاف الوجه الذی یقع علیه و مراد بجف القلم آنست که در اول حکم کرده ... و ذکر ... مستقبل ...
۴۳ مصلحت هر روز و هر ساعت ... بعد از آن ... **وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ** و نیز آنچه در صحف موسی و ابرهیم
است آنست که بسوی حکم پروردگار تست **الْمُنْتَهَىٰ** نهایت کار و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق عمل ... جزا و
سزا دهد و گویند که مراد آنست که ... ابتدای خلقت ... نهایت ... و نزد بعضی معنی آنست که نهایت
مکونات بسوی اوست بعنی فوق منفکوه فلدو ... تفکر نمودن در جمیع مکونات ... باو رسد ... و بایستد و لهذا قال النبی ص لا فکرة
فی الرب ... و تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله و مصدق این معنی است آنکه از حضرت امام جعفر صادق ع نقل است ...
فرمود که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید و از آن در گذرید و بعد از آن فرمود که یا ابن آدم لو اکل قلبک
طائر لما اشبعه و بصرک لو وضع علیه خرق ابرة لغطاه ترید ان تعرف بهما ملکوت السموات و الارض ... اگر ... مرغی ...
سیر نشود ... چیزی مقدار سوراخ سوزن بر دیده تو واقع شود نور باصره ترا بپوشاند ... بشناسی ملکوت
آسمان و زمین را ... تفکر ... مخلوقات وی ... باشد ... از ابو هریره نقل کرده
که بکروز رسول ص بمسجد اصحاب را گفت فیم انتم در چه کارید ... تفکر فی الله ... فرمود تفکروا فی الخلق و
لا تفکروا فی الخالق فان الفکر لا یحیط به تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکر ... بعد از آن ... هفت آسمان
بیافرید ... پانصد ساله راه ... آسمان هفتم دریایی است که عمق ... زیر
زمین هفتم تا آسمان هفتم ... فرشته ایست ... هفت زمین آفریده پس شما در این صنایع
۴۴ عجیبه و بدایع غریبه تفکر کنید ... **وَأَنَّهُ** و نیز آنچه در آن صحف است آنست که **هُوَ أَضْحَكَ**
او بخندانید **وَأَبْكَىٰ** و بگریانید یعنی منشا خنده و گریه از اوست ... ضحک و بکا است ... خنده و گریه سرور و حزن از
اوست و اگر بنفس ضحک و بکا ... فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا ... ضحک و بکا باشد
بنادی ... کما یضحکون و لا یبکون ... بعضی معنی آنست که ... اهل بهشت را در بهشت ... اهل دوزخ را
در دوزخ ... زمین را خندان ... گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید
یا بطاعت و معصیت ... صحف ... وجه ...
... مشاهده ... در قلب ... کرده و شاید که ...
... خنده ... زیر عرش است ... دوزخ ...
... آدم ... رسول خدا ... قلوب ایشان از جبال راسیات
راسخ و محکمتر بوده ... حضرت امیر المؤمنین ع گفت که خدا ... حکیمان ... حضرت
فرمود که معنی آنست که او است خدایی که ابر را بگریاند ... الوان و ... عار فان را
۴۵ با جبال عرفان ... کافران را بگریاند ... **وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ** و آنکه او بمیراند **وَأَحْيَا** و زنده سازد یعنی قادر بر احیا و اماته
اوست ... بمیراند و زنده سازد ...
بوقت اجل ... و زنده میسازد ... موت و حیات است و باید ...
... زنده ... بمیراند ... دل ...
... زنده کرداند ... بفضل ... بمیراند ...
... دیگر ... زنده سازد ...
... بمیراند ... نفوس ... زنده میکرداند ... مشاهده ... بقا بالله
۴۷)۴۶ چنانچه ... **وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ** بیافرید از انسان و حیوانات دو صنف را **الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ** نر و ماده **مِنْ نُطْفَةٍ** از آب
منی **إِذَا تُمْنَىٰ** ... که خدا ... از ایشان ... آدم و حوا از این حکم مستثنی اند و ...
... مخلوق ... بمعنی ... آفریده کرد ... در رحم بصورت انسانیه ...
۴۸ ... **وَأَنَّ عَلَيْهِ** و آنکه بر خداست **النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ** آفرینش دیگر بعد از موت در

بناست ... وفا ... بوعده خود و جزا دادن ... بخلاف وعده کردن و مجازات ندادن بر احسان و ... عوض الام
و ... مخالف حکمت و مصلحت است که بر او سبحانه واجب است پس بعث عباد در نشأه اخری بر او واجب باشد **وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ** و آنکه اوست که
۴۹ توانگر کند ... باموال **وَأَقْنَىٰ** و بدهد ... که ... و اصل ... و عازم شوند که از او صرف نکنند ...
که ... او غنی میکرداند ... بکفایت ... ضحاک ... آنکه ...
بنده را ... ابن عباس ... که ای اغنی و ارضی ... بنده را
... و ... آنست که اغنی عن الخلق و افقر الخلق الیه یعنی بی نیاز کرداند ذات خود را
۵۰ از خلقان و محتاج ساخت ایشان را ... **وَأَنَّهُ هُوَ** و آنکه او سبحانه **هُوَ**
رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار و ... ستاره شعری ... شعری یمانی ... که روشن تر از غمیصا است که او را شعری
شامی گویند ... خزاعه ... پرستیدندی ...
که مخالف جمیع ... آن ...
... و هر چه مخلوق و مملوک باشد چگونه ... الوهیت داشته باشد و گویند که اول کسی که عبادت او نمود ابو کبشه
بود که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت بوده ... عبد الشعری العبور ... آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت
مخالفت آنحضرت با ایشان در دین ... ابو کبشه مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت ... شعری اشتغال نموده و بعضی
گفته اند که اول ستاره که ... مشاهده نموده ... خروج ... ستاره ... لمعان و نور ... مطلع
آن خلف جوزا است ... مشهوره ... مرزم الجوزا ... بمعنی ثبوت است یعنی ستاره که ثابت است در پس جوزا
و ... کلب الجبار ... تابع جوزا ... کلب تابع صیاد است ... جوزا ... آنکه عبور آن بر
مجره است ... کهکشان ... غمیصا آنست که روشنی او ... عبور ... است از غمص که بمعنی خلاف
... عرب ... سهیل ... سهیل ... شعری العبور
... عبور ... غمیصا ... سهیل ... حسد ...
۵۱ ... **وَأَنَّهُ أَهْلَكَ** و آنکه خدای هلاک کرد **عَادًا الْأُولَىٰ** قوم عاد نخستین را که امت هود ع بودند و ...
که ... قوم عاد در مکه مقام داشتند ... عاد اخری نام کردند و گویند که قوم
ارم ایشانند و بعضی گفته اند که ... عاد اولی ... بعد از نوح ع هلاک شدند ایشان بودند ... ایشان مقدم
۵۲ بودند ... **وَثَمُودَ** و هلاک کرد قوم ثمود را که امت صالح پیغمبر ع بودند **فَمَا أَبْقَىٰ** پس باقی نگذاشت
از ایشان هیچ کس را ... استیصال ساخت ... بر عاد ... ما نافیه ...
۵۳ ... **وَقَوْمَ نُوحٍ** و هلاک کرد
قوم نوح را **مِنْ قَبْلُ** پیش از عاد و ثمود **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستیکه بودند ایشان **هُمْ أَظْلَمَ** ستمکارتر **وَأَطْغَىٰ** و از حد در گذرنده تر ...
... قوم نوح ... اصلا ... از صحبت و ...
۵۴ ... **وَالْمُؤْتَفِكَةَ** و شهرهای قوم لوط را **أَهْوَىٰ**
بیفکند ... جبرئیل ع ... بر آسمان برده بود ... جبرئیل ... زمین
۵۵ بعد از آنکه جبرئیل ... پس بپوشانید آن شهرها را **مَا غَشَّىٰ** آنچه پوشانید
در این کلام ... تعظیم ... سنگها ... نشان دار بودند ...
۵۶ آن سنگها ... **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام نعمتهای پروردگار خود **تَتَمَارَىٰ** شک میکنی و این کلام اگر چه مخاطب ظاهرا
حضرت رسالت ... الحقیقة ... حضرت است چنانکه ... لئن اشرکت لیحبطن عملک ... و امو معلق
اگر ... مواعظ ... استماع ابنیا و مومنان از کفار ...
ابو ... ابن عباس ... علی بن ابیطالب
... مانع
... حضرت رسالت ... حضرت
این بشارت ... علی بن ابی طالب ... چنانکه مفصلا ...
... فبای الاء ربک
تتماری ... مخصوص ... بیدار شوید ...
... الصغا ... حضرت

ارسال شد بقوله هذا این پیغمبر که محمد است نذیر پیغمبری بیم کننده است من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه ۵۷
پیغمبران که قبل از او انذار قوم خود میکردند محمد نیز بهمین طریق قوم خود را انذار مینماید و امت خود را از اهوال آن میترساند که ایشان میفرمودند و نیز
بعضی گفته‌اند مشار الیه هذا قرآنست و مراد از نذر کتب سالفه یعنی این قرآن بیم کننده مردمانست از جنس کتب منذره سابقه و گویند مشار الیه مخبر
بعضی مشار الیه ما [illegible] است مر شما را ازفت الآزفة نزدیک شد ساعتی
مذکور است و معنی اینکه خبر دادن از هلاک امم اولی بیم کننده است مر شما را لیس لها نیست مر آنرا یعنی مر وقت رسیدن آنرا ۵۸
که نزدیک شونده است و مراد قیامت است که موصوف بنزدیکی و قرب کما قال اقتربت الساعة [illegible] کاشف و مبین آن شود که قیامت در چه
من دون الله بغیر از الله کاشفة نفسی که ظاهر سازنده آن باشد یعنی نیست غیر از او سبحانه نفسی که در وقت حدوث آن کشف
وقت قیام خواهد شد کقوله تعالی لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس اطلاع بر آن ندارد مگر حق سبحانه یا نیست کسیکه قادر باشد بر کشف و رفع آن وقتیکه واقع شود غیر او سبحانه الا آنکه او سبحانه
شدائد و رفع اهوال آن نماید نباید کان غیر او سبحانه نیست کسیکه قادر باشد بر کشف و رفع آن و وقتیکه معین است برای وقوع آن و مشیة الله
رفع آن نمیتواند نمود یا نیست الحال شخصی که قادر باشد بر آنکه کشف و رفع آن نماید یا تاخیر موخر گرداند و وقتی را که معین است برای وقوع آن
بود که کاشفه مصدر باشد بمعنی کشف مثل عاقبه و عافیه و واقیه و خاطیه پس معنی آنست که نیست مر او را غیر از خدا کشفی و ظهوری یعنی غیر از او
کشف آن نمیتواند کرد و اظهار نمیتواند ساخت آنکه خطاب بمشرکان عرب میکند و میگوید که افمن هذا الحدیث آیا از این سخن که قرآن ۵۹
است تعجبون شگفت میدارید بر وجه انکار و تضحکون و میخندید بر وی استهزاء و لا تبکون و نمیگریید از خوف وعید آن ۶۰
که بعد واقع است و از نزول عقوبت عصیان و طغیان که از شما صادر میشود و از حضرت صادق سلام الله علیه مرویست که مراد از حدیث اخبار
سابقه است یعنی آیا از این خبرها که میشنوید تعجب میکنید و میخندید بر سبیل استهزاء و نمیگریید از خوف آنکه مبادا که مثل آن بر شما واقع شود
و انتم سامدون و شما بازی کنندگانید و غافلانید با غنا کنندگانید چه مشرکان در وقت قرائت قرآن سرود میگفتند تا مردمان از استماع
آن باز دارند و بر هر دو معنی سامد مشتقست از سمود که بمعنی لهو و غنا است و گویند که آن ماخوذ است از سمد البعیر فی مسیره از رفع راسه
پس بنا بر این سامدون بمعنی متکبرون است یعنی گردن کشیدگان و سر کشیدگان از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که چون این آیه
اهل صفه بگریستند بمرتبه‌ای که آواز گریه ایشان بلند شد چون آنحضرت صوت بکای ایشان استماع فرمود بگریست و اصحاب همه بگریه در
آمدند و رسول خدا فرمود که بدوزخ نرود هر که از ترس خدا بگرید و به بهشت نرود هر که طالع باشد و بر معصیت مصر و اگر شما گناه نکنید حق تعالی
قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشان را بسبب گریه کردن بیامرزد و در خبر است که جبرئیل نزد رسول آمد
آمده بود و فتی که مردی از اصحاب آنحضرت نزد وی نشسته بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست آنحضرت فرمود که فلانست جبرئیل گفت
هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم آنرا سنجند و وزن کنند بجز گریه که یک قطره اشک دریاها از آتش را منطفی میسازد
خلیل مرویست که ما این آیه آمد کسی رسول را خندان ندید و چون بخشوع و ندامت و خشوع و مسکنت فوز و نجات از عقوبت
عقبات حاصل میشود از اینجهت عبادت را امر مینماید بسجده و عبودیت که مستلزم خشوع و مذلت است بدرگاه حضرت ربوبیت و
سفرماید فاسجدوا لله پس سجده کنید مر خدا را واعبدوا و او را بپرستید و بتان را که آلهه باطله‌اند از ابن عباس مرویست که رسول صلی ۵۲
بعد از تلاوة این آیه در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر بگریه در آمدند و جن و انس که حاضر بودند بسجده افتادند و ما تابع جمیع فقهاء این
سجده فریضه است بر قاری و مستمع بنا بر اینکه بصورت امر واقع شده و امر مقتضی وجوبست و مرویست که اول سوره‌ای که سجده در آن نازل شد
سجده بود اینسوره است و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات که این سجده را سجده عبودیت گفته چه امر بمسکنت و مذلت
مقرون است بوی و چون سالک از طور عبادت و عبودیت بمنزل این سجده رسد بنده گردد و مرتبه آنرا ... و بجماع امامیه علما الی که
کتب رسول الله روایت کرده که هر که قرائت این سوره نماید غبا یعنی روزی خواند و روزی نخواند در قیامت که مبعوث شود روی او صورت
قمر باشد در شب بدر و هر که هر شب بخواند افضل از همه کس باشد و بر روی او در قیامت روشن‌تر از همه رویها باشد و از ابی عبدالله مرویست
کرده هر که اینسوره را تلاوت کند حق تعالی او را از قبر بیرون آورد و بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتش سوار کند و به بهشت عدن رساند و بسته نماند که چون
ختم سوره مذکور بذکر قرب قیامت است این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقتربت
الساعة آورده‌اند که کفار قریش از حضرت رسالت معجزه طلب کردند آنحضرت ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان ملقی شد
بدیدند و مثبان از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده که شق القمر در مکه واقع شده و بعد از آن حق سبحانه این آیه فرستاد که اقتربت
الساعة یعنی نزدیک آمد ساعت قیامت و انشق القمر و شکافته شد ماه تسمیه قیامت بساعة باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت
قائم شود و انشقاق قمر از علامات قرب آنست و این مضمون در کتب سالفه نیز واقع شده مرویست که حذیفه در مداین خطبه خواند و بعد
از آن گفت که الا ان الساعة قد اقتربت و ان القمر قد انشق علی عهد نبیکم و نزد بعضی مراد انشقاق قمر در روز قیامت است و ایراد آن بصورت
ماضی بجهت تحقق وقوع آنست و این قول بنا بر ضعف چه شهرت و تواتر شق القمر از آنحضرت کالشمس فی وسط السماء است
و اصحاب سیر مختار و تابعین اخبار از ایشان روایت کرده‌اند چون عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفه یمانی و ابن عباس و جبیر
مطعم و عبدالله بن عمر و غیرهم و اهل تفسیر نیز نقل صحیح آورده‌اند ابو جهل لعین و هود یک بکوشش حضرت رسالت رسیدند و گفتند که ای محمد اگر در دعوی خود راستی ماه را دو نیمه کن آنحضرت فرمود که
ابو جهل ملعون با ن یهودی گفت که محمد ساحر است و این کار را از افراسیاب میکنیم بقوت سحر او ما را نیمه ساز تا او بگوید تا ماه را بشکافد که بعد ...

نمایند ایمان آورند و شگفت خواهد آن حضرت میفرمود و انداری پنهان و چون از ایشان آن عاجز شود او را بقبل رسانیم ابو جهل گفت اینماه را برای ما بشکاف
آنحضرت دعا فرمود انگشت مبارک بوی او بر واشاره بماه کرد ماه را دو نیم ساخت بکنیمه آن بر جای خود بماند و نیمی دیگر بطرف دیگر رفت و ما
بین هر دو کوه ابو قبیس پیدا شد ابو جهل گفت ای محمد آنحضرت اشاره فرمود هر دو نیمه بهم پیوستند یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت که او چشم
ما را سحر بسته است بجهة آن تمیز از انشقاق نیابیم و از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان انشقاق قمر را دیده‌اند
یا نه چون از آن جماعت سوال کرده شد همه گفتند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این معجزه باهره ابو جهل ایمان نیاورد و او را
حمل بر سحر کرد و کفار قریش نیز تابع او شدند و گفتند سحر کرد ابن ابی کبشه سحر کرد بر شما ابن ابی کبشه دشمنی او یا این اسم انقیاد بود که با اینحق
سبحانه این آیه فرستاد که و ان یروا و اگر ببینند کافران آیة نشانه از آیات قدرة ما که از آنها معجزه نبوی است بر درستی پیغمبر یا دلیل ۲
صدق دعوی او باشد یعرضوا اعراض کنند از تامل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد بموجب آن بجهت عناد و حسد و یقولوا
و گویند که این آیت سحر مستمر سحری است دائم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دائم الاوقات این ارتکاب مینماید از آن
با آنکه ایشان قبل از این آیات مترادفه و معجزات متتابعه از آنحضرت مشاهده کرده بودند و میتواند بود که مستمر بمعنی محکم باشد مشتق
از مره که بمعنی قوت است یعنی این سحری محکم است و قوی تا بمعنی مستبشع ماخوذ از استمر اذا اشتد مرارته یعنی این امری بشع و با مرارت است و یا آنکه
ماخوذ باشد از مار که بمعنی ذاهب است یعنی این چیزیست رونده و زایل شونده که باقی نماند بر عرصه روزگار بلکه رونده از زمین باشد از زجاج
منقولست که این آیه دالست بر وقوع شق القمر از آنحضرت و آن قول جماعتی که میگویند شق قمر در روز قیامت بوقوع خواهد آمد و صلاحیت ندارد
آورده که حق سبحانه و تعالی بیان فرموده که شق قمر آیتیست بر اعجاز پس باید که وقوع آن در دنیا باشد تا استدلال کنند بآن بر صحت نبوت پیغمبر آخر الزمان
و بآن صدق صادق را معلوم نمایند نه آنکه در آخرت باشد چه بوقت انقطاع تکلیف احتیاج باین نیست بلکه مرویست از ابن مسعود مرویست که
در عهد رسول قمر بعالی و مشقوق شد چون ما مشاهده آن کردیم فرمود که اشهدوا اشهدوا و نیز از ابن مسعود روایت است که گفت که حق
انکس که نفس من بفرمان اوست که من دیدم کوه حرا از درمیان دو فلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته شد
تا بمرتبه‌ای که بر بالای این کوه بود و نصفی بر آن کوه دیگر و کفار گفتند که محمد سحر کرد بما شخصی از ایشان گفت که چگونه سحر باشد که همه
مردمان در اقطار عالم این را مشاهده کرده‌اند و از ابن عباس نیز مرویست که مشرکان اجماع نمودند و نزد رسول آمدند و گفتند که اگر تو
صادقی شق قمر کن برای ما رسول فرمود که اگر بکنم ایمان می‌آرید گفتند آری و آن شب لیلة البدر بود پس آنحضرت دعا فرمود ماه را
بدو نیم ساخت و آنحضرت باواز بلند گفت اشهدوا اشهدوا و شبهه نیست در آنکه جمیع این اخبار و روایات از متواترات است و تواتر از بعضیات
پس شق قمر در عهد رسول محقق الوقوع باشد و زعم جماعتی که میگویند شق قمر در قیامت خواهد بود باطل و غیر واقع است حاصل آیه آنست که
چون مشرکان امثال این بینند از آن اعراض کنند و در صدد انکار بر آیند و کذبوا و تکذیب کنند پیغمبر را یا معجزه را که از او مشاهده نمایند ۳
و اتبعوا و پیروی کنند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه مر آن شیطان در نظر ایشان آراسته بود از رد حق بعد از ظهور آن و تجاوز
عناد نمودن در آن ذکر تکذیب و اتباع اهواء بصورت ماضی بجهت اشعار است بآنکه این هر دو صفت از عادت قدیمه ایشان بود و کل امر
و هر کاری مستقر قرار گیرنده است بجای خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی شود بغایت و نهایتی که برای استقرار باید چه خیر مستقر
اهل خیر است و شر مستقر اهل شر است پس منتهی قصه‌های اهل ایمان در دنیا هدایت است و نصرت و در عقبی جنت است با انواع کرامت
و از آن اهل کفر خذلان است در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا و میتواند بود که معنی آیه این باشد که امر محمد منتهی گردد بغایتی که
مبین شود بر کفار نزد اتحال که او بر حق بوده و کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقتی است که مقر اوست پس حقیقت امر در دنیا زود باشد
که ظاهر گردد و حقیقت کار آخرت شناخته شود و لقد جاءهم و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن من الانباء از خبرهای قرون ۴
ماضیه یا اخبار امور آخرت ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشتن است از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و میتواند بود که مزدجر اسم
مکان باشد بمعنی موضع ازدجار یعنی قرآن مکان باز داشتن و موعظه است از قبیل قوله تعالی لکم فی رسول الله اسوة یعنی هو اسوة و از در
حکمة بالغة حکمتی است تمام و در نهایت کمال که صواب که رسیده است بحد کمال و میتواند بود که این بدل ما موصول باشد یعنی آن بدل ایشان ۵
از اخبار ماضیه و مستقبله حکمتی رسیده بنهایت خود که هیچ خللی در آن راه ندارد فما تغن النذر پس نفع نمیدهند و سود نمیرسانند بیم
بیم کنندگان امثال خود را در هدایت ایشان کردن یا دفع عذاب از ایشان نمودن و یا که سخن ایشان را نشنوند و تکذیب ایشان کنند از ایشان
تخلف نمایند و نزد بعضی نذر بمعنی زواجر تخویف و آیات وعید است و محتمل است که ما استفهامیه باشد بر سبیل انکار و منصوب المحل
مفعولیه و معنی اینکه چه چیز را نفع رسانند بیم کنندگان کاهی که فرمان قبول قول ایشان نکنند و مواعظ و نصایح ایشان را استماع ننمایند
اصغا نمایند و چون حال بر این منوالست فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان یعنی ترک سوعظت ایشان نما ۶
تا وقتی که بقتال ایشان مامور شوی و یاد کن یوم یدع الداع روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس بر آمده مردمان را
را بخواند الی شیء نکر بچیزی زشت و ناخوش منظر در حشر است و اهوال قیامت یا عذاب آخرة و گویند که مراد چیزیست که ایشان
بآن کرنفوس کاره آن باشد چه مشاهده چیزی که مثل آن معهود ایشان نبوده باشد ایشان را ناخوش نماید خشعا ابصارهم در حالتیکه
که ذلیل باشند چشمهای ایشان و در پیش افکنده و نزار رفتار از هول و هیبت آن یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها یعنی در حالتی
بیرون آمدن ایشان از قبور سر در پیش افکنده باشند ترسان و هراسان باشند مهطعین الی الداع

وابرا بصفت بصیره جمع یاوجود فاعل از قبیل اکلونی البراغیث است یا آنکه ضمیر مستتر راجع بقوم باشد و ابصارهم بدل آن و خشوع ابصار کنایت
است از ذلت واضطراب چه ذلت و عزت از نظر ظاهر میشود و عبوسیت ایشان بدانکه بمذهب طبرسی در معنی یوم یدع الداع چند وجه مذکور
اورده ای آنکه اعراض کن ای محمد از شفاعت ایشان در روزی که داعی ایشان را بسوی عذاب خواند یعنی قبول استشفاع ایشان مکن همچنانکه
ایشان قبول قول تو نکردند و بنابراین قول متعلق طرف اعراض باشد دوم آنکه روی بگردان از ایشان چه در روزی که داعی ایشان را بخواند
متصف باشند بصفت مذکوره وانحال ویرانی احوال و شتاب زده و گرفتار باشور و صیحه و حال آن منتشره است آنکه اعراض نمای از
ایشان زیرا که ایشان مشاهده خواهند نمود عذاب و نکال خود را در روزی که داعی ایشان را بخواند بر چیزی منکر و بنابراین هم قول متعلق
طرف محذوفست وقرینه حذف آن جمله حالیه است و در اکثر تفاسیر مذکور است که نصب یوم بیخرجون است و معنی اینکه بیرون آیند از قبرها در
روزیکه بخواند ایشان را اسرافیل با مری ناخوش کانهم گویا ایشان جراد منتشر ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی هم
آیند و بهر طرف کرو روند هیچ چاره بیرون شدن از این بلیه نداشته باشند و از حسن منقولست که تا آفتاب برجراد بتابد بر نیز حرکت نمیکنند
و منتشر نمیشوند همچنین بندگان که در قبور ساکن اند و تا داعی ایشان را نخواند از قبور خود حرکت نخواهند کرد و بیرون نخواهند آمد و چون ندای
داعی بگوش ایشان رسد بیکبار از قبور شان بیرون آیند مهطعین در حالتیکه شتاب کنندگان باشند یا گردن دراز کننده و نگرنده الی
الداع بسوی خواننده یعنی بانظرف که او از او آید بشتابند یا گردن دراز کرده نظر بر آن اندازند تا اجابت داعی خود کنند یقول
الکافرون گویند ناگرویدگان در آن روز هذا یوم عسر این روزیست دشوار و سخت بعد از ذکر بعضی از احوال قیامت بیان
8 احوال امم مکذبه میکند بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث
و قیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده ما را که نوح بود و این تفصیل بعد از اجمالست و بعضی گفته اند که معنی آنست که قوم
نوح تکذیب کردند تکذیبی بر عقب تکذیبی یعنی هرگاه قرنی میمردند قرنی دیگر در عقب ایشان میبودند اقتداء بآباء نموده با بذا و آزار
او مشغول میشدند یا آنکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند یعنی چون که مکذب رسل و جاحد نبوت بودند پس تکذیب
نوح کردند زیرا که او از جمله رسل بود وقالوا مجنون و گفتند که او دیوانه است وازدجر و باز داشته شد از دعوت بانواع اذیت
یعنی وقتی که نوح عم ایشان را بتوحید دعوه فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید نمودندی و گفتندی که لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین
و بعد از آن تا او چندان سنگ زدندی که بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی و گویند این کلام از جمله مقوله ایشانست معطوف بر مجنون یعنی
میگفتند که مجنونست و جن او را از عقل باز داشته و دیوانه و مختبط ساخته و چون نوح از ایمان ایشان مایوس شد و از قول و فعل ایشان بتنگ
9 آمد فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را انی مغلوب بدرستیکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر بر حجت و من از مغالبت
نمودن با ایشان عاجز گشتم فانتصر پس انتقام کش از ایشان برای من و از مجاهد منقولست که نوح عم هر وقت که دعوه قوم
نمودی او را بکوفتندی و کلوی وی بیفشردندی تا بیفتادی و بیهوش گشتی و چون با خود آمدی گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون بار خدایا
بیامرز ایشان را که ندانند دو مؤاخذه مساکه بمقدار آنچه ندانستند و چاهلند تا آنکه کار از حد در گذشت و طغیان ایشان متجاوز گشت بر ایشان دعا کرد و
10 گفت رب لا تذر الخ حق سبحانه دعای او را اجابت کرده ایشان را بطوفان هلاک ساخت کما قال ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب
السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآبی بغایت فرو ریزان یعنی ریختن آنقدر بنهایت شدت و کثرت بود و معروفست که چهل شبانروز علی الدوام از
11 آسمان آب میریخت بطریق سیلان در ان مدت اصلا منقطع نگشت وفجرنا الارض و روان ساختیم زمین را عیونا چشمها اصل این کلام
در این تقدیر است که فجرنا عیون الارض یعنی روان کردانیدیم چشمهای زمین را و تغییر آن بجهت مبالغه است چه حقیقت معنی اینست که گردانیدیم
زمین را بر وجهی که گویا همه آن چشمها منفجره بودند و جمیع اجزای آن آب سفلی گشته فالتقی الماء پس ملاقی شد با آسمان آب زمین علی امر
قد قدر بر حالتی که اندازه کرده شده بود یعنی بر حدی که حق سبحانه در ازل تقدیر نموده بود و مشیت او تعلق یافته بر آن نه بی تفاوت یا بر حالتی
که مقدار و مستوی بود و آن حکم الهی بود یا بآبی که از آسمان نازل شود و بقدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و یک قطره و یک بکر تفاوت نداشته
12 باشد یا بر امری که حکم کرده شده بود در لوح که هلاکت ایشان بطوفان باشد وحملناه و برداشتیم نوح را با هر که ایمان آورده بود
آنکه بیاید که نوح بجهت معلوم بعبث اهل ایمانست بسوی درجات و فلاح یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را علی ذات الواح بر کشتی که
خداوند لوحها بود یعنی تختها و دسر و میخها یعنی او تادی که کشتی را بدان بند کنند و آن جمع دسار است بمعنی
13 مسمار مشتق از دسر و اذا دفعه چه مسمار دفع کرده میشود منقذ اب و نزد ضحاک الواح جوانب کشتی و دسر اصل آن تجری میرفت آن کشتی
باعیننا بمکلاء ما نشناخته یا بحراست اولیای ما و گذاشتگان موکل بودند از فرشتگان و حقیقت معنی اعین و ارادت مصونه جمع در موضع
الطور مذکور شد حاصل که مومنان را در آن کشتی سوار کردیم جزاء برای ثواب و پاداش لمن کان کفر برای کسی که کافر شده بودند
قوم او و یا انکه مکذب بدیدند یا کسیکه کفران و ناسپاسی کرده بودند بوی و نعمت وجود او نوح است مروی است که همه کفار در آن روز بطوفان هلاک
شدند الا عوج بن عنق که آب تا بزیر پشت وی رسیده بود و گفته اند که سبب نجات وی آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی بساج احتیاج داشت
و نقل آن از بلاد شام متعسر بود و عوج تا شام آمد و چوبها که محتاج الیه بود بر کردن گرفته و نزد نوح آورده حق سبحانه بجهت آن از عذاب او بود
14 ولقد ترکناها و بدرستیکه باقی گذاشتیم این قصه که متضمن هلاک کافرانست و نجات مومنان آیة نشانه در
میان مردمان تا از آن عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین قریه که از ارض جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و عبرتی در قصص

آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده نیز منقولست که آن کشتی تا بعهد رسول بود و مردم او را میدیدند و از آن عبرت میگرفتند
و بسیار کشتیها از چوبهای آن ساختند فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست که از این عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی
15 عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم ونذر و بیم کردن من قوم نوح را بعذاب بوسیله تبلیغ وی قبل از آنکه بر ایشان نازل
شود یا ترسانیدن من تعذیب ایشان جماعتی را که بعد از ایشان بودند یا این استفهام بجهت تعظیم وعید است یعنی چگونه یافتید انتقام کشیدن
16 من از ایشان و انذار نمودن من مر ایشان را و مبین اندیو دکه نذر صیغه جمع باشد یعنی چگونه بود انذارات من ولقد یسرنا القرآن و هر آینه
ما آسان کردانیدیم قرآن را بجهت بیان و ظهور برهان للذکر برای یاد کردن ام ماضیه و متعظ شدن بآن چه آن جامع انواع مواعظ شافیه و عبرات
وافیه است یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار و عذوبت الفاظ از مجاهد منقولست که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که او را از بر خوانده باشند مگر قرآن
فهل من مدکر پس هیچ قبول کننده مواعظ هست تا از آن متذکر شود و پند گیرد و گویند که معنی آنست که هل از طالب حفظ تا اعانت کرده شود علیه هیچ
طلب کننده حفظ قرآن هست تا معاونت نموده شود بر او و حق سبحانه این هر دو آیه را در این سوره مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب
رسول مقتضی نزول عذابست و استماع هر قصه مستدعی ادکار و اتعاظ و موجب استیناف تنبیه و استیقاظ تا غفلت و نسیان بر بندگان
غالب نشود و از این قبیل است قوله فبای آلاء ربکما تکذبان و ویل یومئذ للمکذبین و غیر آن از تکرار قصص و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح بیان برخی از
17 قصه عادیان میکند و میگوید کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من ایشان را
تا بیاد صرصر ونذر و ترسانیدن من ایشان را از عذاب بیان بیم ایشان تا بیم کردن من باستیصال ایشان جماعتی را که بعد از ایشان بودند پس تفصیل
18 این مجمل میکند بقوله انا ارسلنا علیهم بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان ریحا صرصرا بادی بغایت سرد یا باد پر هول تا کی فی یوم نحس در
روز شوم مستمر این صفت یوم است یعنی که روزی که استحکام داشت و قوی بود شامت آن یا استمرار داشت بر ایشان تا در مدت هشت روز
و هفت شب ایشان را هلاک ساخت یا مستمر بود بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچ کس را از ایشان باقی نگذاشت یا سخت بود مر ایشان را یا تلخ آن بر ایشان
و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه و گویند چهارشنبه آخرین ماه صفر بود و میتواند بود که مستمر صفت نحس باشد یعنی نحوستی که استمرار داشت بر
19 ایشان در دنیا تا آنکه ایشان را بجهنم رسانید یعنی مستطیل ساخت تنزع الناس میکندند باد مردمان را از مساکن خود مرویست که ایشان چون مشاهده آثار
عذاب در شعاب و حفر جبل رفتند و در آن جاها پنهان شدند و هر یک دیگر را در بغل گرفتند و بهم چسبیدند تا باد همه ایشان را از آنجا بر کند و بیرون
انداخت و مستاصل ساخت محمد بن اسحاق گوید که چون باد آغاز وزیدن کرد هفت کس که از اقویاء قوم عاد بودند و جسیم تر ایشان چون عمرو بن
حلو و حارث بن شداد و هلقان و خلجان غیال خود را در شعبی کردند و خود بر در آن شعب ایستادند تا باد را دفع کنند چون باد اشتداد یافت یکیک را
از جای خود برمیکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را ساخت و از جمله زنی که در شعب بودند یکی این بیت را انشا کرد بیت ذهب الدهر
بعمرو بن حلو و السمیدع ثم بالحارث والهلقان طلاع الثنیات کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنهای درازه درخت خرما بودند منقعر که برکنده
شده باشد از بیخ و بر زمین افتاده و تذکیر صفت نخل بجهت حمل آنست بر لفظ همچنانکه تانیث آن بجهت حمل است بر معنی
و گویند که تشبیه ایشان باعجاز نخل بجهت آنست که باد سرهای ایشان را از ابدان جدا میکرد و میبرید و اجساد ایشان بر زمین باقی میماند چون درخت خرما
که بی سر و شاخ باشد و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده که آن باد بر میکند مردمان را از جای خود و بگرفت بر زمین میزد و گردنهای ایشان در هم
20 میشکست بجهت این سرها از ابدان ساقط میشد و مانند تنه خرما که بی سر باشد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عذاب کردن من ایشان را
ونذر و وعیدیکه ایشان را ایمان بیم کردم تکریر این تا بعد از ذکر آن اول بجهت هول است و گویند اول بجهت بیان وعید است و عذاب دنیا و ثانی برای
ذکر عذاب عقبی ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای پند گرفتن یا حفظ فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده
22 هست که از این متعظ شود کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بالنذر به بیم کردنها و پند دادنها یا بانذارات و مواعظ وی یا بجهت
23 تکذیب جمیع رسل که از جمله ایشان صالح است فقالوا ابشرا منا پس گفتند آیا آدمی که از جنس ماست واحدا منفرد یکتا که هیچ تبع و حشم
24 ندارد نتبعه پیروی کنیم او را استفهام بر سبیل انکار است یعنی تابع شخصی نمیشویم که مماثل ما است و هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و میگوید بی یار و
بی خویش و تبار انا اذا بدرستیکه ما آنگاه یعنی هنگام متابعت او گمراه باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر و در آتشها سوزان این کلام صالح
بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع قول من نشوید از طریق حق گمراه باشید و در آخرت با تش سوزان گرفتار گردید ایشان او را معکوس
ساخته باو گفتند که اگر ما تابع تو شویم در ضلالت افتیم و از اهتدا دور مانیم و در آخرت با تش سوزان گرفتار گردیم و گویند که ضلال بمعنی
انحرافست از طریق آباء و اجداد و سعر بمعنی جنون ماخوذ از ناقه مسعوره ای مجنونه یعنی اگر پیروی تو کنیم از طریق پدران خود منحرف
شده باشیم و بدان خطا کرده از عقل و ادراک بیرون رفته و بعضی صلال این سعر را باین وجه تفسیر کرده اند که آیا ما جماعت بسیاریم تابع یکی شوم
25 اما تفسیر اول الصوابست بقول ایشان که ءالقی آیا الفاکرده شده است الذکر علیه وحی بر او من بیننا از میان ما و حال آنکه در میان
ما اولی و احق از او یافت میشود و در لحاق بسوء این انکار است نزول وحی بر او و اختصاص او بآن در میان ایشان بل هو نه چنین است
که وحی مختص باو باشد بلکه او کذاب دروغ گویست اشر خود پسند و متکبر و میخواهد که بجهت دعوی کاذب بر ما تفوق و تعظم کند حق سبحانه
26 بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید میفرماید که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بر ایشان نازل شود یا در روز قیامت
معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغگوی خود پسند متکبر یعنی در خاتمه کار بر ایشان ظاهر شود که کذاب اشر صالح است
یا ایشان که مکذب او میبند ذکر وقت عذاب بعنوان غد بجهت مبالغه است در تقریب آنهم چنانکه عادت جاریست بر آنکه گویند آن بعد الیوم

عداً واعاده مثل لفظا ایشان وعدم اکتفا بضمیر بجهت مبالغه است در توبیخ وهذا بالقصه ثمود در تکذیب حضرت صالح ثم توغل نمودند و
بر سبیل تعنت او را طلب معجزه کردند وگفتند که برای ما ازین سنگ بیرون آور شتر ماده آبستن ده ساله که یکروز شرب تعلق باو داشته باشد
وما بعوض آن شیر او را بیاشامیم و آب روز دیگر مخصوص ما باشد ناقه زاد در آن حین بنالش حق سبحانه از روی امتحان این معجزه را
۲۷ بدایشان نمود کما قال جل ذکره انا مرسلوا الناقة بدرستیکه ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتر بودیم از سنگ بدان طریق که از صالح
درخواسته بودند فتنة لهم برای امتحان کردن مر ایشان را یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان می آورند یا نه یا اینکه
بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان از چه بوده وبعد از اخراج ناقه از سنگ بصالح خطاب فرمود که فارتقبهم پس نگاه دار ایشان را باش وببین
که با ناقه چه میکنند واصطبر وشکیبا ور بر آزار ایشان باش وتعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش از وقتی که مقرر شده است نزول آن
۲۸ ونبئهم وآگاه کن ایشان را ان الماء بآنکه آب چشمه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان وناقه یعنی روزی از ایشان وروزی
ایشان باشد وروزی دیگر مخصوص بناقه وایراد ضمیر بصورت ذوی العقول با وجود رجوع آن بثمود وناقه بجهت تغلیب است کل شرب هر
نصیبی از آن آب محتضر حاضر کرده شده است نزد صاحب آن یعنی باید که هر کدام از ایشان وناقه در روز نوبت خود حاضر گردند
وآن شرب نمایند ودر روز نصیب یکدیگر داخل نشوند ودر روزی که نوبت ناقه باشد بعوض آن چندان شیر بایشان دهد که در آن روز
ایشان را از آب مستغنی گرداند پس ناقه در روز نوبت خود بنا بر ... وجثه آب بخوردی وعوض آن شیر بایشان دادی وروز دیگر هیچ از آن نخوردی
وایشان والکذا شیر وهیچ کدام را از آن ستمی ضرری نرسیدی وگویند که معنی این آنست که ایشان در روز نوبت خود [illegible]
۲۹ روز نوبت ناقه بآب حاضر میشدند واز آن ممنوع میشدند تا چون ملول شدند فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بن اصرم بن
هود بن یود برای عقر ناقه وبجهت احمر بودن چهره او را احمر ثمود گفتندی ... احمر ثمود فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه
در کمین بنشست فعقر پس پی کرد ناقه را یعنی بگرفت ناقه را و شمشیر او زانوی وی کرد ودر اوراق سابقه گذشت که محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه
وصدقه وسبب آن بود که صدقه ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد وعنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف
کرد تا ایشان هر دو بر رهگذر ناقه کمین کردند چون ناقه از آب بگذشت اول مصدع رسید و او تیری بیفکند و پاهای ناقه را بر هم دوخت
بعد از آن قدار در آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد وچون ناقه بر زمین افتاد او را پاره پاره کردند ومیان مردم منقسم ساختند وبچه او بکوه ... بر
۳۰ آمده سه بار بانگ زد و از انجا باسمان رفت وگویند او نیز کشته شد وبعد از سه روز عذاب بر ایشان نازل گشت فکیف کان پس چگونه
۳۱ بود عذابی عذاب من قوم ثمود را ونذر وبیم کردن من بر لسان صالح را پس بیان نوع عذاب میکند بقوله انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة یک فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود فکانوا پس گشتند کهشیم المحتظر مانند درخت خشک و شکسته
که سازنده حظیره باشد برای حفظ وجمع آن یا مانند گیاه خشک که صاحب حظیره او را جمع کرده باشد در تابستان برای علوفه گوسفندان
زمستان که گوسفندان او را مدت طویل در زیر دست وپای خود خورد ومرد کرده باشند زبده کلام آنست که ایشان بعد از هلاک شدن ...
۳۲ ریزه گشتند مانند گیاه خشک خورد ومرد گشته ولقد یسرنا القرآن وبدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای پند دادن یا
۳۳ حفظ کردن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده هست مر او را از آن عبرت گیرد کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط لوط را
۳۴ بالنذر بیم کنندگان را یعنی وعید ... انا ارسلنا علیهم بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان حاصبا
بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه را هلاک کرد الا آل لوط مگر لوط ودختران وی نجیناهم برهانیدیم ایشان را از
۳۵ آن عذاب بسحر در وقت سحر ... نعمة من عندنا انعامی از نزدیک ما این علت نجینا است
... ونقل است ... نعمت دادیم بر ایشان یا نجیه واهلاک اعدا نعمت دادیم کذلک
همچنانکه انعام دادیم بر لوط وبنات وی نجزی پاداش میدهیم ... من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که آن ارسال رسل وانزال
۳۶ کتب است یعنی بان ایمان آورد واطاعت ... ولقد انذرهم وبدرستیکه ترسانید لوط قوم خود را بطشتنا از سخت
گرفتن ما ایشان را بتعذیب واهلاک فتماروا پس شک آوردند بالنذر بآن بیم کردن یعنی تکذیب وی نمودند وبشک افتادند در قول او ونمودند با
مناظره نمودند با وی بآن انذار از روی عناد وجدال باشک کردند وتصدیق ننمودند بر رسول عهد خود بر رسولانی که قبل از
۳۷ او بودند ولقد راودوه وبتحقیق که طلب کردند از لوط عن ضیفه مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی طلب کردند ... از لوط
وگفتند که ایشان را بما تسلیم کن ولوط از آن ابا نموده ایشان را پند میداد وایشان طریق عناد وجدال را از دست نداده در سرای وی برشکستند
ودر آنخانه که ملائکه بودند در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را وبا روی ایشان هموار کردیم چنانچه اثر ونشان چشم
بر روی ایشان نماند مروی است که لوط در مقام تذلل در آمده میگفت که ... وایشان را از آن امتناع مینمودند با
او مجادله میکردند چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت که خل بیننا وبینهم ما را با ایشان گذار لوط ترک جدال نموده ایشان در خانه
... جبرئیل پر خود را بر روی ایشان زد همه کور گشتند وچنان شد که چشمهای ایشان باروی راست شد پس از آن جا در آمده ...
کورة ... میخواستند وفریاد میکردند که لوط قومی ساحر بخانه خود آورده وما را ... کردند وگفتیم ما با ایشان بزبان فرشتگان
۳۸ فذوقوا پس بچشید عذابی عذاب مرا ... بزبان لوط از وقوع عذاب نزول عقاب ولقد صبحهم ...

با مداد کرده بقوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح بدایشان آمد عذاب مستقر عقوبتی برقرار که ... وبآن پیوسته بعذاب آخرت
یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه ایشان را هلاک کرد وبآتش دوزخ متصل ساخت وگفتیم با ایشان بالسنه ملائکه فذوقوا عذابی
۳۹ پس بچشید وبکشید عذاب مرا ونذر وبیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بفرمان من بیم میکرد شما را وجه تکرار آنست که اول در وقت طمس
۴۰ است ودوم نوبت اهلاک تا در وقت هر عذابی تقریعی مجدد بوده باشد ولقد یسرنا القرآن وبدرستیکه سهل وآسان کردیم قرآن را
مرجعی که عربی زبان باشد للذکر برای فهم کردن معانی آن ودانستن احتجاج ... فهل من مدکر پس آیا هیچ پند شنونده هست که
بدان عبرت گیرد ولقد جاء آل فرعون وبدرستیکه آمد آل فرعون بفرعون وقوم او که تابع وی بودند در کیش وقرابت النذر بیم
۴۱ کردن وترسانیدن از عذاب یا بیم کنندگان یعنی موسی وهرون علیهما السلام وغیر ایشان از پیغمبران وبنا بر این معنی اگرچه رسول ایشان موسی وهرون
بود اما چونکه منذر بیشتر کثرت میان همه انبیا پس تکذیب بعضی از ایشان که موسی وهرون باشند مستلزم تکذیب غیر ایشان نیز باشد می
تواند بود که مراد ازین ... آیات تسعه باشد که موسی ... آورده واکتفا بذکر ایشان از ذکر فرعون بجهت معلومیت وجوب ارسال
۴۲ رسل است بفرعون بطریق اولی کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها بهمه آیتهای ما وبدان نگرویدند مراد از آیات تسعه است یا جمیع آیات
پیغمبران بنا بر آنکه تکذیب بعضی تکذیب همه است فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق شدن ایشان است اخذ عزیز
گرفتن کسی که غالب باشد وهرگز مغلوب نباشد ... مقتدر توانا بر اهلاک مشرکان ... هیچ چیز او را عاجز
۴۳ نتواند ساخت وبعد از ذکر اخبار مکذبان وبیان نوع عذاب ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید بقوله اکفارکم آیا کافران
شما ای مشرکان عرب خیر بهترند در شدت وقوت ... من اولئکم از این گروه مکذبان که مذکور شد از قوم نوح
وهود وصالح ولوط علیهم السلام ... استفهام بر سبیل انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت وسطوت وکثرت ... نیستند ... وعده ۵
بچنگال عقوبت وعذاب گرفتار شدند پس چرا ایشان ... ام لکم یا آنکه مر شما راست ای مشرکان براءة فی الزبر ...
در کتابهای آسمانی یعنی براتی آسمانی که نوشته شده باشد بر نام شما که هر که از شما کافر باشد وتکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب وعقابی که
۴۴ ماضیه واقع شد ام یقولون آیا میگویند کفار عرب که نحن جمیع ما گروه جمع شده ایم ... مجتمع در قوت وشوکت ...
وکثرت عدد منتصر انتقام کشنده از اعدا ... منتصر یعنی
متناصر باشد یعنی ... مرویست که ابو جهل ...
... بر اسب ... سیهزم الجمع زود
۴۵ باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار مکه ویولون الدبر وبرگردانند پشتهای خود را از حرب ...
... ازین آیه دلایل نبوت ومعجزات نبویه ونزد بعضی نزول این آیه
از واقعه بدر بود چنانکه صاحب کشاف از عمر نقل کرده ... روز بدر رسول
... سیهزم الجمع ویولون الدبر ... مشرکان وغلبه
۴۶ ما بر ایشان ... بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم
وعده گاه عذاب اصلی ایشان است ... والساعة وقیامت ... اهوال وعذاب ادهی
سخت تر ... وامر وتلخ تر ...
۴۷ ... عذاب ... ان المجرمین بدرستیکه مشرکان که نامه اعمال خود
... فی ضلال ... وسعر در آتشهای سوزان در آخرت یا در هلاکت
۴۸ اخروی وعذاب ... یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای
خود ... ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ
یعنی حرارت آتش والم ... از طبقات
دوزخ ...
۴۹ ... انا کل شیء خلقناه بدرستیکه هر چیزی را که آفریده ایم در دنیا و آخرت بقدر باندازه خود ...
لایق باشد ... مقتضی حکمت ... پس خلق عذاب ...
آن برای مشرکان واهل عصیان ... از دایره حکمت خارج نشود ...
مکتوب مقدر بود در لوح محفوظ ... بمعنی اجل است یعنی هر چیزی را ... با اجل معین
مقرر ... ابن عباس ... جعلنا لکل شیء شکلا یوافقه ویصلح له یعنی برای هر جنسی صورتی ... که موافق
ولایق او است بیافریدیم چون خلق نسا برای رجال وثیاب نسا برای نسا وغیر ذلک وحسن ... که هر چیزی را آفریده ایم بقدر
معلوم چون لسان از برای تکلم ویداز برای بطش ورجل برای مشی وعین برای نظر واذن برای استماع ومعده برای طعام وغیر آن ...
زیاده کم باشد غرض ... متعلق است تمام نشود ... ان کل ... افعال وسخن بقدر
و اندازه است خلاف در افعال ماست ... واین ... خیر وشر وکفر وایمان ...

ومراد از امر بمعنی او است نه ثانی وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرموده ما هر چیز را که اراده تکوین آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن لفظ
کن است کقوله نعم انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون یا نیست امر ما بچیزی مگر فعل واحد بدون لبث یا بدون تفکر و معالجه كَلَمْحٍ
بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس مرویست که مراد امر او سبحانه است بوقوع قیامت در اسرع زمان همچنانکه
در جای دیگر فرموده وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یعنی اگر خواهیم قیامت مثل چشم زدن بیاوریم الکه نزدیکتر از آن وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
51 و بدرستیکه هلاک کردیم در روزهای ماضیه أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را یعنی جماعتی که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانچه در این سوره
شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست که از حال ایشان عبرت گیرد و اشیاع در اصل لغت بمعنی اتباع است و شیعه اتباع
بان جهت موافقت بایشان در کفر و عناد و تکذیب انبیا وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند از اکفار گذشته مکتوبست فِي
52 الزُّبُرِ در نامهای اعمال ایشان که نویسندگان حفظه نوشته شده یا جمیع آنچه کرده اند مکتوبست بر ایشان در لوح محفوظ و یا زبر شمرده آن
بزبرها که مکاتیبست با عتبار آنکه اصل همه کتابها است اگر چه یک چیز است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و بزرگی از افعال و
53 اقوال که از ایشان یا از جمیع خلق از اول تا آخر صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است در لوح محفوظ و بر آن پاداش خواهند
یافت یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و وجود و ممات و غیر آن مکتوبست در لوح و بعد از ذکر حالات کفار شمرده ذکار بیان احوال مومنان
پرهیزکار میکند و میگوید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران از زهر و زور قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند که مملو باشد از
54 اشجار میوه دار وَنَهَرٍ و در جویها و اسعه که آب شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد و ابراد انها بصیغه مفرد بجهت آنکه نهر اسم جنس
است و با جهت موافقت فواصل و بعضی از ایمه بمعنی سعت و ضیا تفسیر نموده اند مشتق از نهار یعنی متقیان در جنان باشند و در وسعت و فراخی
55 مکان بر خلاف مشرکان که بضیق و ظلمت گذرانند در آتش سوزان و یا متقیان فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و مکان پسندیده باشند
که در آن لغو و اثم نباشد و حضرت امام جعفر صادق فرموده که چون حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق
در آن مکان نخواهند بود و سلمی گفته که آن مکانیست که حق سبحانه در آنجا راست کرده اند وعده که با ولیا خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام
باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاهی که مهیمنست امر او بر جمیع افعال و عاجز از ادراک آن همه ظنون و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانائی
بر همه چیزها بر وجهی که هیچ شیء نیست که از تحت ملکوت او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و اعظم از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل
از این دو سعادت و شبهه نیست در آنکه مراد به قرب قرب مکانه است و منزلت نه قرب مکان و منزلت مراد آنست که اهل تقوی در کنف و جوار
قرب کارخود باشند بحیثیتی که مستغرق عواشی رحمت و افضال جلیله او باشند صاحب بحر الحقایق فرموده که مقعد صدق و حضرت ابتر است
کند و مرتبه عند به متقی شود و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند مشعر است بقرب و خصیصی که اهل قرب به آن سراچه بیان اختصاص
خواهند داشت و حضرت پیغمبر در این معنی مختص بآن بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه که فرق الخواص بآن نازند دون مرتبه او باشد پس
از مرتبه اعالی بر می نشانی وی کرد نشان نتوان داد و عبد الله بن مسعود گوید که اهل جنت مکان و مرتبه ایشان در مقعد صدق باشد هر روز
بان مرتبه جمع آیند و در آن استماع قرآن کنند و از آن التذاذ تمام یابند فرحان و فائزان بمنزل خود باز روند و در خبر است که روزی حضرت موسی
مناجات میرفت جای رسید که زیرا شنید نالهٔ از آنجا بگوش او رسید چون نگاه کرد دید که برهنه بر خاک خفته و خشتی زیر سر گرفته و عورهٔ خود بدیدگیاه
پوشیده بنالید در آن نالهٔ حزین میگفت موسی نزد وی رفت گفت الهی این غریب و حیله و مغروف و فقیر و فاقه زده این زار را ببخشا
مشغول است از وی بخواهد که نظر رحمت و خطاب بحق رسید که ای موسی پیغام آن درویش بما برسانید و احوال او را بما عرض کردی
موسی گفت بار خدایا تو را عالم گهوی حکایت وی گفت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه میمود حق سبحانه فرمود که او را از من سلام
برسان و بگو که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس تو ام تو غریب نیستی منم انیس تو ام تو درویش نیستی من کفیل با محتاج تو ام موسی بیامد
و با این وی نشست و پیغام حق بگذارد درویش گفت یا کلیم الله مرا مرتبه آن هست که خدای عالم حدیث من شنود و جواب فرستد پس نعره
بزد و جان تسلیم کرد موسی نزد بنی اسرائیل آمد و ایشان را از آن حال خبر داد و با اشراف قوم بیامد تا او را دفن کنند چون رسیدند اسد را پاس
خشتی دیدند که افتاده و درویش پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد زمین او را فرو برد یا ملائکه او را ربودند جبرئیل آمد گفت
خدای میفرماید که این چه گمان است که بر دوستان من میبری ای موسی درویش را که ما دیدی در آن وقت که گرسنه و تشنه بود و ملک الموت در وقت غیر
طلبید و او را ببرد منکر و نکیر در وی نرسیدند باز ماندند و رضوان در بهشتش جست و باوی نرسید و مالک در دوزخ طلب کرد او را ندید کفت
خداوندا پس کجا رفت خطاب آمد که دوستان را نباشند مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و ابو اسحق ثعلبی در کتاب خود بعد
از آنکه تفسیر این آیه کرده فرموده که از جابر روایتست که روزی در مسجد رسول صلعم در پیش بودیم و بعضی از اصحاب احوال بهشت و بهشتیان فرمود
که ان لله لواء من نور و عموده من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی رداء ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول
الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء امام القوم حضرا لوا یکیست از نور و عمود آن از زبرجد که آنرا آفریده پیش از آفرینش آسمانها و زمینها به
هزار سال بود و دامان لوا نوشته که هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه و محمد فرستاده خداست و آل محمد بهترین آفریدگانند و
صاحب آن لوا امام و پیشوای جمیع مردم امیر المؤمنین است چون این کلام را استماع نمود فرمود که الحمد لله الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا
شکر و سپاس مر خدای را که ما را بتو هدایت داد و مکرم و مشرف کرد آنحضرت فرمود که یا علی اما علمت ان من احبنا و انتحل محبتنا اسکنه الله
معنا ای علی نمیدانی که هر که ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی موده ما کند حق تعالی او را جای دهد در جوار ما

و با ما در بهشت مصاحب باشد پس این آیه را تلاوت فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سُورَةُ الرَّحْمَٰنِ مکیست غیر از آیه یسئله من فی
السموات والارض که نزد عطا و قتاده و عکرمه در مدینه نازل گشته و حسن و همام از قتاده و ابی حاتم نقل کرده اند که این سوره مدنیست و عدد
آیات آن نزد کوفی و شامی هفتاد و هشت است و نزد حجازی هفتاد و هفت و نزد بصری هفتاد و شش و اختلاف آن در پنج آیه است الرحمن کوفی
و شامی خلق الانسان غیر مکی و ضعها للانام غیر الحجر مون غیر بصری شواظ من نار حجازی ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره
الرحمن قرائت کند شکر انعام الهی گذارده باشد و حق سبحانه بر ضعف و عجز وی رحم کند و حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه از آبای کرام خود نقل کرده
که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر چیز را عروسیست و عروس قرآن الرحمن است و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که نوک
قرائت سوره الرحمن مکنید چه این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و در روز قیامت نزد پروردگار خود بصورت پیری نیکوصورت و
خوشبوی در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و هیچکس را بهتر از آن نباشد که باین موضع رسد پس حق سبحانه با او خطاب کند که چه کسانند
در دنیا تلاوت تو مداومت نمودند گوید فلان و فلان پس حق تعالی روی ایشان را سفید و نورانی سازد و گوید بایشان که هر که را دوست دارید
شفاعت وی کنید پس ایشان هر که را خواهند شفاعت کنند و هیچ بنده نباشد که شفاعت نکنند الا که حق سبحانه گوید بهر و در بهشت من ساکن
شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در آنجا موجود و مهیاست حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده که واجبست که سوره الرحمن
را در هر روز جمعه قرائت کند و هر گاه که بر فبای آلاء ربکما تکذبان رسند بگوید که لا بشیء من آلائک تکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز
از نعمتهای تو را تکذیب نمیکنیم و نیز از آنحضرت مرویست که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند هر گاه که برود حق سبحانه دو فرشته بر او موکل
گرداند که حافظ او باشند تا صبح و اگر در صبح بخواند نیز هشت ملک بر او موکل سازد که حافظ او باشند تا شب و از هشام بن عروه نقل کرده اند
که اول کسی که قرآن با آواز بلند بر مشرکان قریش خواند عبد الله مسعود بود و آن چنان بود که اصحاب جمع شدند گفتند که قریش قرآن نشنیده
اند کیست که ایشان را اعلام کند و قرآن بجهر بر ایشان خواند عبد الله گفت من بخوانم پس بیرون شد و نزدیک مقام ابراهیم باستاد و سوره الرحمن
بنیاد کرد و قریش در مجالس خود نشسته چون این کلام استماع کردند از روی تعجب با یکدیگر گفتند که این مرد چه میگوید پس چند کس برخاستند
و او را چندان بزدند که اثر ضرب بر او پیدا شد و او همچنان میخواند تا چندانکه بر تلاوت نمود و برگشت و اصحاب گفتند که ما این امر را بر تو میترسیدیم
بر اسطورین بود و بانکه چون حق سبحانه ختم سوره القمر نمود باسم پروردگار خود و افتتاح این سوره بهمان کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ الرَّحْمَٰنُ آورده اند که چون حضرت رسول صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن نمیشناسیم این سوره نازل شد و گفته اند
که اهل مکه طعنه میزدند که جبرئیل پیغمبر را قرآن می آموزاند حق سبحانه فرمود که خداوند بسیار بخشش که رحمن است و همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ
آموخته است قرآن را بحبیب خود نه جبرئیل و پیغمبر او بتعلیم خدا تمکین داده و انشا کرده اند تعلیم قرآن بیان ایجاد علم نمودن نزد تمام رسیت و سزاوار است
2 آن و ابن عباس بر این وجه تفسیر نموده که خدای تعالی قرآن را علامت و نشانه نبوت حضرت رسالت کرد و اینکه خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید جنس انسان را
3 عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت او را یعنی بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر به نطق و کتابت تعلیم داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و
باطل و خیر و شر و آنچه باید کرد و آنچه ترک آن باید نمود تا بر ایشان حجت باشد و افراد ضمیر با عتبار لفظ است چه انسان من حیث اللفظ مفرد
است و از ابن عباس مرویست که مراد از انسان آدم است که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم نمود و در خبر است که آدم علیه السلام بهفتصد هزار لغت
سخن گفتی و عربیت وی از همه فاضلتر بودی و از صادق مقولست که بیان اسم اعظمست که حضرت آدم را بسبب تعلیم آن همه چیز ها بیان شد و نیز بعضی
ضمیر را راجع بحضرت خاتم النبیین ص دانسته اند پس معنی آنست که خدای بخشنده بیافرید محمد را و بیاموزانید بیان آنچه بود و هست و باشد چنانکه مضمون
حدیث علمت علم الاولین والآخرین از این خبر میدهد و باید دانست که چون این سوره مقصود است بتعداد نعم دنیویه و اخرویه حق سبحانه آنرا
مصدر ساخت بلفظ الرحمن و مقدم داشت آنچه اصل دینیه است از اجل نعم او سبحانه است یعنی قرآن و تنزیل و تعلیم آنچه قرآن اساس دین مبین
و منشأ شرع مبین است و اعظم وحی الهی در رتبه و احسن آن در ابواب دین و بلند ترین کتب سماوی در اعجاز و مصداق و معیار آن و تأخیر ذکر
خلق انسان نمود از تعلیم قرآن تا معلوم شود که غرض و غایت آفرینش انسان متدین شدن او است بدین حق و احاطه علم نمودن بوسیله وحی
و کتب او سبحانه و اشاره باینکه کو بیان غرض و غایت که باعث خلق او است مقدم و سابق است بر او و بعد از آن بیان تعلیم بیان فرمود که آن منطق فصیح است
که مشعر است بمعانی الضمیر باشد تا اشعار باشد باینکه امتیاز آدمی از دیگر حیوانات به بیانست و تمامی اینکه افهام غیر به بیان بمتابعت تلقی وحی است که مشعر بمعرفت حق و تعلم
احکام شرع است و این جمل ثلثه را اکثر اخبار مترادفه رحمن اند که بی ساخت از حرف عطف بجهت اینکه اینها بنمط تعدید اند چنانکه گوئی زید اغناک بعد فقر اعزک
4 بعد ذل کثرک بعد قلة فعل بک ما لم یفعل احد باحد فما تنکر من احسانه و نیز بجهت نمط تعدید است در حرف عطف و قول او سبحانه الشَّمْسُ وَ
الْقَمَرُ آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج خود و آن مصدر است بمعنی حسبان چون نقصان که بمعنی نقص است یا جمع حساب است چون شهاب و شهبان و حق تعالی
بجهت دلالت کلام است بر آنکه خلاصه کلام آنکه حق سبحانه مقرر و مقدر فرموده سیر آفتاب و ماه را در بروج و منازل خود بکمال اصلاح از آن سیر در و میکند
و علی الدوام و الاستمرار بر آن حساب و طریق مرور مینمایند پس آفتاب قطع بروج میکند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت
روز و هر گونه از اینحالات بحال و رجعت میکند و مختلف میکند و مخصوص شمس و قمر بذکر بجهت آنست که از اعظم منافع کثیره و آنچه باین هر دو منوط است
میشود فصول و اوقات و شهور و سنوات و سایر مخاسبات با اینها منسوق و منتظم میگردد تا امور معاش و معاد و از جمله منافع آن مشهور آنست که معظم
امور است در خبر است که بر صفحه آفتاب بخط روشن فرهنگ است و بر ظاهر آفتاب نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس
بقدرتی و اجراها بامری و بر باطن آن نوشته که لا اله الا الله رضا کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام و معنی مراد از این آنست که

بكلام خداى راضى شويد وسبكد يكو رحم كنيد بكلام او ختم كبريا عذاب نماييد يعنى بايد كه رضا ورحمت وغضب وتعذيب شما موافق اراده
الهى باشد وبر ظاهر ماه نوشته شده كه لا اله الا الله محمد رسول الله خلق القمر وخلق الظلمات والنور ودر باطن او مرقوم كشته كه خلق الله الخير
والشر فقدرته يبتلى بهما من يشاء من خلقه طوبى لمن اجرى الله الخير على يديه وويل لمن اجرى الشر على يديه مومراد آنكه او سبحانه خالق اقدار [illegible]
والان شر است نه خالق نفس شر خوشا حال كسى كه لطف الهى شامل حال او شده مرتكب فعل خير است ووای بر شخصى كه در بايه خذلان فرو
مانده بعمل شر مشغولست ونجهت عظم انتفاع بر آفتاب كه او سبحانه اول بيان آن نموده در معرض امتنان وبعد از آن اشاره بنعم ديگر كرده فرمود
٥ كه والنجم وگياهى كه بر وى بى ساق ونبات ساقى نباشد كه بآن قائم شود ونجهت آن بر روى زمين منبسط گردد چون بعضى بقول والشجر ونباتى كه از بيد
واو را نشأ بود كه بآن راست بايستد يسجدان سجده ميكنند يعنى فرمان مى برند مر خدايرا بطبع وطوع در هرچه از براى آن مخلوق شده اصلا
از ان امتناع نمى نمايند مثل فرمان بردارى ساجدان از اهل تكليف وگويند سجود ايشان شبيه است بتحرك ونمايل ايشان برياح ونزد اهل تحقيق
سجود ايشان دلالت ايشان است بر آنكه حادث شده وايشان را صانعى ومدبرى هست كه مستحق سجود است وبعضى گفته اند كه ايشان را سجودى خاص است
كه ما از آن وقوفى واطلاعى نيست هم چنانكه بر تسبيح ايشان علم نداريم كما قال الله تعالى ولكن لا تفقهون تسبيحهم ونزد مجاهد مراد بنجم كواكب اند
وسجود ايشان طلوع ايشان است از مطالع خود وبدانكه حق نظم در اين دو جمله آن بود كه چنين باشد كه واجرى الشمس والقمر واسجد النجم والشجر
يا الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان كه تا اين دو جمله مطابق ما قبل خود باشد لكن مجرد ايشان از [illegible] بر اتصال اشعار است بانكه
وضوح آن مستغنى از بيانست ووصل معنى مغنى از وصل لفظ چه معلوم است كه حسبان وسجود مقيد بتقدير اوست يعنى باو وادخال عاطف بينهما
بجهت اشتراك ايشان است بر آنكه آنچه محسوس ميشود از تغيرات احوال اجرام علويه وسفليه بتقدير وتدبير او سبحانه است وصاحب كشاف آورده كه ترك
واو عطف در جمله اولى بجهت رعايت تعديد است چنانكه دانسته شد وذكر آن در جمله ثانيه بجهت تناسب آن بجمله اولى است زيرا كه چون شمس وقمر از آيات
سماوى اند ونجم وشجر از آيات ارضى بينهما من جهة التقابل تناسب خواهد بود وديگر غالب آنست كه سما وارض بعد يكديگر مذكور ميشوند در
عرف عام پس بينهما تقابلى باشد وديگر ميان شمس وقمر مشاركت سجود نجم وشجر است در انقياد ايشان بامر الهى پس از اين حيثيت بينهما مناسبتى باشد
٦ وبجهت اشتراك تقدير وتدبير است كه ذكر حرف عطف نموده فرموده كه والسماء رفعها واسمانرا بر افراشت بر بالاى زمين بى تصدى ستون [illegible]
زاه يعنى بيافريد اسمانرا بر وجهى كه مرفوع ومرتفع خواهد بود واو را منشأ احكام ومصدر قضايا ومحل نزول اوامر ونواهى ومسكن ملائكه نمود
كه رسانند اين احكام است بر كبريائى ذات او سبحانه وقدرت قاهره او بر جميع آفريدگان ووضع ونهاد در ميان آفريدگان اسمان الميزان
ابجزى كه بآن وزن اشيا ومقادير آن معلوم ميشود چون ترازو وقپان ومكيال ومقياس وغير آن وبآن معلق ساخت احكام عبادات وقضايا ى
ايشانرا وايجزيان ماموروند متعبد بتسويه وتعديل در اخذ وعطا تا امر عالم بآن منتظم شود ومستقيم گردد ومخفى نيست در انكه علت عطف
اين جمله بجمله اولى اشتراك ايشان است در [illegible] عدل كه سبب انتظام عالمست وموجب عدم افراط وتفريط در ميان بنى آدم ونزد مجاهد وضع بمعنى امر است و
ميزان بمعنى عدل يعنى حق تعالى امر فرمود بعدالت در جميع امور چه آن موجب انتظام جميع امور است كما قال عم بالعدل قامت السموات والارض
واز حسين بن فضل نقل كرده كه مراد بميزان قرآنست كه عمل بآن موجب تسويه امور دينوى واخروى است وبهر تقدير حضرت حق سبحانه وتعالى
٧ وضع نمود الا تطغوا فى الميزان براى آنكه تجاوز نكنيد ودر مگذريد از ميزان يعنى از عدل وانصاف متجاوز نشويد ودر اشياء معامله نمائيد وبنا
بر اين معنى لام علت محذوف است وان حرف ناصبه است وشايد كه لا ناهيه باشد وان مفسره يعنى مراد از وضع ميزان اينست كه در مگذريد
٨ از عدل ودر جميع امور عدالت منظور داريد ونكته بجهت مبالغه در اين باب تكرير اينمعنى ميفرمايد بقوله واقيموا الوزن وبپا داريد سنجيدن
را بالقسط بعدل يعنى زبان ترازو را راست داريد در وقت گرفتن ودادن ولا تخسروا الميزان وكم مكنيد ترازو را يعنى كم مپيمائيد
تا بوقت وضع ميزان [illegible] شرمنده نشويد چه علت وضع ميزان تسويه است ودر كتب اوائل مذكور است كه اى فرزند آدم عدل كن
اگر خواهى كه با تو عدل كنند ووفا كن بر پيمان اگر اراده داشته باشى كه با تو وفا كنند حاصل كه حق سبحانه در اين كلام معجز نظام نهى طغيان نموده
كه عبارتست از اعتداء وزيادتى بر آنچه بندگان بآن ماموروند ونهى خسران فرموده كه آن تطفيف ونقصانست وتكرار لفظ ميزان فرموده
بجهت تشديد توصيه بتقويه امر باستعمال آن [illegible] وبنابر آنكه مراد بوزن ميزان عدالت معنى آنست كه در همه امور تعديل
وتسويه تمام نمائيد ونجوى نقص آن نماييد واز سفيان بن عيينه مرويست كه اقامت وزن بيداست وقسط [illegible] سبحانه ذكر اسمان
٩ فرموده ورفع آن در مقابل آن بيان ارض ميكند ووضع آن وميفرمايد كه والارض وضعها وزمين [illegible] روى آب وبگسترانيد بعد
آن للانام از براى آدميان [illegible] تا بر آن قرار گيرند يا براى هر ذى روحى كه بر روى آنست از جن وانس وساير حيوانات چه آن مانند مهاديست كه بر وى آرام
١٠ آن نشينند وخسبند وبر خيزند وبما يحتاج خود قيام نمايند فيها فاكهة در او انواع ميوها است كه بآن متفكه ومتلذذ شوند از اصناف اثمار
والنخل وخرما بنان ذات الاكمام كه خداوند غلافهاى انند چه خرما هنوز كه منشق نشده در غلاف است يا مراد هر چيزيست كه مغطى واست
از طلع وغلاف وليف واغصان وغير آن از آنچه حافظ او باشد از آفات سماوى وارضى وتخصيص خرما بذكر از ان جهت تفضيل او است ومشابهتى
١١ كه بانسان دارد در [illegible] وبعد از قطع اغصان [illegible] والحب ونيز در زمين است حبوب دانه ذو العصف كه خداوند برگ
خشك است مراد حبوب است كه قوت را شايد از گندم وجو وارزن وغير آن وعصف كاه است كه دانه را از وجدا ميسازند بجوز دواب
دهند والريحان وديگر در زمين است ريحان كه از آن بوى ميكنند مراد آنست كه در زمين شمار انعمها داده ام كه بعضى از آن خوردنى است وبعضى
بوئيدنى ونزد اكثر مفسران ريحان بمعنى روزى انسانست واز ضحاك منقولست كه مراد از حب جميع حبوبست خواه ماكول انسان باشد يا حيوان

مرجان

اند

معنى

وعصف برگيست كه روزى حيوانست وريحان روزى مردمان حاصل كه حق سبحانه در اين آيات بيان نعمى فرموده كه بآن متلذذ شوند از انواع ميوها كه
وبيان آنچه جامع تلذذ وتغذى باشد كه آن ثمر نخلست وذكر آنچه محض تغذى جميع حيوانات باشد كه آن حبست وبيان چيزى كه مخصوص انسان است
در اكل يا در شم كه آن ريحانست وبعد از تعداد اين نعم بجهت تقرير وتثبيت آن ميفرمايد كه فباى الاء ربكما پس بكدام يك از نعمهاى پروردگار ١٢
خود كه مذكور شد تكذبان تكذيب ميكنيد وانكار مينمائيد وميگويند كه از ان نيست وضمير راجع بجن وانس است ولفظ انام كه مذكور
شد وذكر خلق جان وانسان وثقلان كه بعد از اين مذكور خواهد شد دال است بر مرجع اين ضمير وبدانكه اين كلمات در سى ويك موضع از اين سوره
تكرار يافته بجهت آنكه اين سوره مشتمل است بر ذكر نعم الهى پس بعد از ذكر هر نعمى اين الفاظ تكرار نموده تا سامعان وقايلان منتبه شوند بر كثرت نعم
وتصديق نمايند بهر يك از ان وگفته اند كه تكرار براى دفع غفلت است وتاكيد حجت وتقرير بعث وتاكيد در تذكر آن وما لغة عرب را نوع مكذب
ان هم چنانكه در عرف ميگويند كه اما احسنت اليك حين اعطيتك مالا اما احسنت اليك حين ملكتك عقارا اما احسنت اليك حين بنيت لك
دارا وامثال اين در كلام عرب بسيار است واشعار ايشان ومهلهل بن ربيعه برادر خود كليب را مرثيه گفته ودر هر بيت مكرر كرده واز آن جمله اين است كه
بيت على ان ليس عدلا من كليب اذا طرد اليتيم عن الجزور على ان ليس عدلا من كليب اذا ما ضيم جيران المجير على ان ليس عدلا من كليب اذا رجف
العضاه من الدبور وقرآن بر طريقه استعمال ايشان فرود آمده تا از هر نوع كلامى كه مستعمل ايشان باشد از روى فصاحت بهره از اين
از ان نوع نواب يافت ودر صحيح اخبار اين معنى نقل كرده كه پيغمبر عم اين سوره را تا آخر بر ما خواند وبعد از آن فرمود كه چيست مرا كه شمارا خاموش
مى بينم وجنيان از شما نيكوتر اند در رد جواب هر بار بخواندم فباى الاء ربكما تكذبان را مگر كه ايشان در جواب گفتند كه لا بشىء من نعمك ربنا نكذب
فلك الحمد يعنى ما هيچ چيز از نعمهاى تو اى پروردگار ما تكذيب نميكنيم پس تراست ثنا وستايش خلق الانسان بيافريد آدم را كه پدر انس است ١٣
من صلصال از گل خشك كه از غايت خشكى مصوت باشد كالفخار مانند گل پخته يعنى سفال وآجر كه چون دست بر وى زنند آواز كند
ونزد بعضى مراد جنس انسانست باعتبار آنكه اصل ايشان كه آدمست از صلصال بوده وچون حق سبحانه آدم را از خاك آفريد بعد از آنكه آن را گل ساخته
بود واز غايت طول مكث سيا گشته ومتغير شده بعد از آن آنرا خشك ساخت صلصال شد پس اين معنى مخالف اين آيات نباشد كه خلقه من تراب
وخلقه من طين ومن حما مسنون ومن طين لازب وخلق الجان وبيافريد جانرا كه پدر جن است وى ابليس است ونزد بعضى خلق كرد جميع جنيانرا ١٤
من مارج از زبانه صاف بيدود من نار از آتش ذكر من نار بجهت بيان مارج است چه آن در اصل لغت بمعنى مضطربست ماخوذ از مرج بمعنى
اضطراب يا بجهت آنكه مراد با آتش معين مخصوص باشد كقوله نارا تلظى وگويند مارج آتشيست كه زبانه سرخ وزرد وسبز آن بيكديگر آميخته گردد
بعد از بلندى [illegible] ماخوذ از مرج الدين والامر اذا اضطرب واختلط ودر باب نهم از سفر ثانى فتوحات مكيه مذكور است كه مارج آتشيست ممتزج
بهوا كه او را هواى مشتعل گويند پس جانرا مخلوقست از دو عنصر كه آتش وهواست وآدم آفريده شده از دو عنصر كه آب وخاك [illegible]
است چون آب وخاك بهم ممزوج شوند آنرا طين گويند وچون هوا وآتش بهم مخلوط گردند آنرا مارج خوانند وچنانكه تناسل در بنى آدم بالقاى آب
نطفه است در رحم تناسل در جن بالقاى هواست در رحم انثى وميان آفرينش جان وآدم مدت شصت هزار سال بود فباى الاء ربكما پس ١٥
بكدام نعمت از نعمهاى پروردگار خود كه شمارا از گل ومارج آفريد وافضل مركبات وخلاصه مكونات واحسن مصورات گردانيد ودولت حيات
ارزانى فرموده تكذبان تكذيب مينمائيد رب المشرقين [illegible] آفريدگار دو مشرقست براى آفتاب يكى مشرق صيفى وديگرى مشرق ١٦
شتوى ورب المغربين وپروردگار دو مغرب براى آن يكى تابستانى وديگرى زمستانى ودر اختلاف مشرقين ومغربين انواع فوايد مندرج است ١٧
از اختلاف فصول وحدوث آنچه بهر فصلى تعلق دارد ومع ذلك شروق آفتاب موجب طلب معيشتست وغروبش سبب آسايش وراحت ونزد بعضى
مراد بمشرقين ومغربين مشرق ومغرب شمس وقمر است وذكر آن بجهت بيان تصريف آفتاب وماه است كه متضمن فوايد بسيار وخواص بيشمار است [illegible]
آن بر كمال حضرت قدرت ربوبيت فباى الاء ربكما پس بكدام از نعمهاى پروردگار خود تكذبان جحود مينمائيد ومنكر ميشويد مرج ١٨|١٩
البحرين رها كرد وروان ساخت دو دريا را يكى شيرين وخوش مزه وديگرى شور وتلخ يلتقيان در حالتى كه بيكديگر ميرسند وسطوح
ايشان بهم مماس ميكنند وآن بحر فارس وبحر روم است كه در محيط بيكديگر ملتقى ميشوند بينهما ميان اين هر دو دريا برزخ حاجزيست وپرده ٢٠
ايست از قدرت خدا يا مانعى از جزاير كه بسبب آن لا يبغيان افزونى نمى جويند بر يكديگر وهيچ كدام بر ديگرى غالب نميشوند بامتزاج وابطال
خاصيت يكديگر پس بسبب اين حاجز عذوبت [illegible] ملح باطل نميشود وگويند معنى آنست كه اين هر دو دريا بسبب حاجز حدى
كه مقرر است مجاوزت نمينمايند تا آنچه ميان ايشانست غرق نشود [illegible] منافع بسيار بر اين دو دريا مترتب فباى الاء ربكما پس بكدام از اين نعمها
تكذبان [illegible] بيان بعضى از منافع بحرين مينمايد ميفرمايد كه يخرج منهما بيرون مى آيد از اين دو دريا اللؤلؤ والمرجان مرواريد
بزرگ ومرواريد ريزه وگويند كه لولو ومرجان از بحر مالح حاصل ميشود نه از بحر عذب پس بنا بر اين اسناد ضمير تثنيه بجهت آنست كه خروج آن از ملتقا
عذب وملح است يا آنكه چون هر دو بهم مجتمع اند پس مخرج احدهما مثل مخرج هر دو است وديگر آنكه عادت عرب آنست كه چون ذكر دو چيز
ميكنند [illegible]
[illegible] كما قال الله تعالى يا معشر الجن والانس الم ياتكم رسل منكم [illegible] رسل از انس اند نه از جن
ونزد بعضى ضمير راجع بآب باران وآب دريا است چه حصول در از قطره بارانست كه در دهن صدف افتد ولهذا ابن عباس [illegible] بحر اسمان وبحر زمين
تفسير نموده وفرموده كه اين هر دو دريا بقدرت حق تعالى بيكبار بهم ميرسند وبينهما برزخ حاجز است كه مانع نزول بحر اسمان وصعود دريا
زمين است [illegible]

نعم

الملطف فى

جواب

٢١ پس بكدام از اين نعمها

پروردگار خود ٢٢

صدف از دریا بیرون می آید و دهن باز میکند هر قطره باران که در او افتد مروارید شود و نیز از او روایت کرده اند که گفت از بعضی ثقات شنیدم
که استخوان خرمائی در صدف بود و قطره باران بوی آمد یعنی از باران که بوی رسید بود مروارید شد و باقی استخوان بر حال خود بماند و گویند
که دو نوبت التقاء بحرین حاصل میشود و عذب مثل لقاحست نسبت بنخل و از غواصان نیز نقل کرده اند که لؤلؤ حاصل نمیشود مگر نزد ملاقات دریای
23 عذب و ملح بیکدیگر و خلق ایشان بروی آبست تا مرمانها از ان از ابر خود کشند و از سمع و بشارای آن خواب پیشه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار
خود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و بدانکه اهل اشارت گفته اند که مراد از این دو دریا طاعت و معصیت نفس است و بینهما برزخ رحمت و
غضب است و لا یبغیان اشارت بانکه نفس بغی نکند بر معرفت دل و ابن عطا گفته که میان خدا و بنده دو دریاست یکی دریای نجاة که ان توحیدست
که هر که متمسک بان شود از غرقاب هلاکت نجاة یابد و یکی دریای هلاکت که ان دنیاست که هر که بان متمسک شود بدغرق و هلاک شود و بینهما
برزخ مواعظ الهیه است که دل مؤمن بان منور گشته از هلاکت رهنمون بخلاص میشود چنانکه از دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید این چنان از
دریای علم و حکمت که قران است در علم حلال و حرام بیرون می آید و گفته اند که این دو دریا دنیا و عقبی است و بینهما برزخ قبر است تا یکی بر دیگری
بغی نکند و نزد بعضی مراد دریای عقل است و دریای هوا و برزخ لطف حضرت عزت و لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت و نیز بعضی محققان گفته
که مراد بحرین خوف و رجا است یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤها آنست صافیه و مرجان لطائف و لهذا صاحب
کشف الاسرار گوید که بحر خوف و رجا عامه مسلمانان راست و از ان گوهر زهد و ورع بیرون می آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راو از ان
جواهر فقد و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان راست از ان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید در تفسیر
اهل البیت مذکور است که مراد از این دو دریا علی و فاطمه است سلام الله علیهما که یکی دریای علمست و دیگری دریای حلم یکی دریای شجاعت و دیگری
دریای سخاوت و یکی دریای وفا است و دوم دریای حیا و یکی دریای طهارت و دیگر دریای عصمت است و برزخ میان ایشان حضرت
رسالتست و لؤلؤ و مرجان که از ان دو دریا بیرون می آید حسن و حسین اند صلوات الله علیهما و نیز در تفسیر طبرسی از سلمان فارسی
و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت کرده که بحرین علی و فاطمه اند لا یبغیان و بینهما برزخ محمد است و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن
و حسین و نسبت بحرین با ایشان بجهة وسعت فضل و کثرت خیر ایشانست چه بحر بجهة اتساع مسمی باین اسم شده و لهذا حضرت رسالت [illegible]
فرسی که بران سوار بوده فرموده وجدناه بحرا یعنی کثیر المنافع الجمید و نیز سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علی
و فاطمه است که در میان علی بن ابیطالب و فاطمه است علیهما السلام و این برزخ محبت و موده است که در میان ایشان واقع است که هرگز منقطع
نخواهد شد و از خروج لؤلؤ و مرجان از ایشان تولد حسن و حسین است علیهما السلام و در روایت محمد حمید از ابی الجارود و زیاد بن المنذر
مذکور است که از ضحاک سوال کردند که مراد از مرج البحرین یلتقیان چیست فرمود که مراد از بحرین علی بن ابیطالب و فاطمه است و از برزخ
حضرت محمد و از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند و از این اخبار صحیحه و روایات شیعه معلوم میشود که آل عبا بحار افضال رحمت الهی اند
و در اصداف الطاف نامتناهی و سفن نجات دینوی و اخروی چه بمصابیح هدایت ایشان از ظلمت ضلالت خلاصی حاصل میشود و بلمعات
انوار نامتناهی ایشان از ظلمات ضلالت بسر منزل فوز و فلاح توان رسید و اعمش که از طرق اهل سنت است روایت کرده از
ابی عبد الرحمن اسلمی شنیدم فرمود که من از انس بن مالک شنیدم که گفت من از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود اذا فقدتم الشمس فاتوا السرج
القمر و اذا فقدتم القمر فاتوا الزهره و اذا فقدتم الزهره فاتوا الفرقدین قیل یا رسول الله ما الشمس قال انا قیل ما القمر قال علی قیل ما الزهره قال
فاطمه قیل ما الفرقدان قال الحسن و الحسین یعنی انس بن مالک میگوید که من از پیغمبر شنیدم که فرمود که هرگاه شما آفتاب را نیابید باید که بنور
ماه متمسک شوید و اگر ماه مفقود باشد بزهره اقبال کنید و اگر زهره را نیابید بفرقدین متوجه شوید و چون این حدیث از زبان مبارک آنحضرت جاری
شد صحابه گفتند مراد شما از این آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود که من بمنزله خورشیدم و علی بن ابیطالب بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و حسن و حسین بمنزله بمنزله ماه فاطمه
فرقدین و شبهه نیست در اینکه این حدیث حقیقت انجام مشعر است بر انکه نجاة از ظلمات گمراهی موقوفست باشراقات انوار باهره آن مصابیح هدایت
عباد و بدون تمسک بانوار زاهره ایشان از ورطات مهلکه مظلمه نجاة متحقق نخواهد گشت و نعم ما قیل شعر لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمه المصطفی حاطمه
24 و المرتضی و ابناهما و الفاطمه وَلَهُ الْجَوَارِ و مر خدایراست یعنی بامر اوست کشتیها روند الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ که بر داشته و بر افراشته اند بادبانها
خود را مانند دیوارها انشا کنند و ابدا نمایند و در رفتن پیدا کننده موجها دریا بسبب جریان در آن و حفص بفتح شین خوانده یعنی کشتیهای بادبانها
برکشیده برای سیر ان کراسته آید در دریا و گویند که منشآت بمعنی مصنوعات است یعنی کشتیهای ساخته شده یا بمعنی مبتدات السیر یعنی کشتیهای
که ابتدا کرده شده اند برفتن کَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در دریا و بلندی و بزرگی و مؤید معنی اول است انکه از مجاهد منقولست که کشتیهای
که صاحب بادبان باشند منشآت میگویند و آنهائی که بی بادبان باشند باین اسم مسمی نمیشوند و خلق کشتی و روان کردن ان در دریا جهت انتفاع بندگانست
25 از قطع مسافت بعیده در زمان اندک و وقوع تجارات و حاصل آنکه این نعمتها عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار
26 خود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار ان میکوشید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ هر کس که بر روی زمین است از جن و انس یا از ذوات الارواح یا
جمیع مرکبات بنا علی التغلیب فَانٍ هلاک شونده اند یعنی عاقبت کار ایشان فنا است ضمیر بدون ذکر مرجع انکه ارضست بجهة معلومیت است افراد
و از بعضی اکابر علما منقولست که چون خدای خواهد که عالم فانی شود چیزی را الحلول فرماید لا فی محل که ان را فنا گویند و چون موجود شود همه
موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند اجسام بضدیت و اعراض بتبعیت و این ضد فنا جمیع جواهر باشد و در افنا همه جواهر یک جزء فنا کافی بود
و بعضی از محل باشد که ضد محل است و بوجود او عدم جمیع محال لازم آید بجهة ضدیت حاصل که بوجود یک فنا همه ممکنات تلف شوند بعدم خصا[ص]

بعضی بودن بعض از عبد الله بن عباس روایتست که چون این آیه نازل شد فرشتگان گفتند هلک اهل الارض هر اهل زمین هلاک شوند
چون این آیه نازل شد که کل شیء هالک الا وجهه بدانستند که ایشان نیز شربت فنا خواهند چشید و هیچ چیز بوصف بقا متصف نخواهد
شد مکونات او سبحانه قال وَيَبْقَى و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو که مرجع همه کار بود ذُو الْجَلَالِ که صاحب عظمت و استغنای مطلق است
27 با آنکه سزاوار آنست که او را از تشبیه ضد و ند جلیل و رفیع دانند وَالْإِكْرَامِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود هر که
را مستحق آن داند از انبیا و اولیا و سایر اتقیا و تسمیه ذات بوجه باعتبار انست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند و گویند که وجه یعنی
و تدبیر است یعنی خداوندی که مدبر جمیع امور است و مرویست که این هر دو اسم از اسمای عظیمه او سبحانه اند لهذا حضرت رسالت فرمود باشد
که الظوا بیا ذا الجلال و الاکرام یعنی الزام نمائید و ملازمت کنید بگفتن یا ذا الجلال و الاکرام و معاذ جبل گوید که روزی حضرت رسالت بر مردی
بگذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال و الاکرام گفت قد استجیب لک یعنی که دعای تو بدرجه اجابت رسید محمد بن کعب گوید که حضرت رسول بر سبیل و الاکرام
امتحان از کعب الاحبار پرسید که معنی اکرام ظاهر است جلال چه معنی است گفت خدایم فدای تو باد چنین یاد دارم که جلال نام بهشتی است محیط والاکرام
بعرش و با عزت فرمود که میدانی که این بهشت است و بهشتی که شنیدی کان در او باشد چه قدر مسافت گفت هفتصد ساله راه مجرد علی
تو دانی حال فرود آمد و گفت یا رسول الله کعب الاحبار صادق است در این گفتار و بدانکه ذکر فنا در موضع عرض امتنان بجهة تقضی امور است که مبانه
بدان منتهی میشود از اعاده مجازاه ایشان و انعام نعمت اقامت در جنت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را بجزا رسانند
28 فنا یا اماده شوید و کار آخرت بسازید و بسبب آن در دار الخلود قرار گیرید یکی از آنها را تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و رجوع کنید بعز او تا تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ سوال میکنند او را یعنی جمیع حاجات ان و طلب نمایند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست اعتماد
29 چه اهل آسمانها و زمین ببد و محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان از او مطالبند هر چه متعلق باشد بدین و طاعت و اهل زمین از
او طلب میکنند انچه تعلق بدین و دنیا داشته باشد و هر از بر وجه مصلحت و حکمت اجابت میفرماید كُلَّ يَوْمٍ هر روزی یعنی هر وقتی و زمانی
هُوَ فِي شَأْنٍ او در احداث امری است در ساختن و پرداختن کاری از انچه بود از امر و بیاکه چون آنحضرت این آیه تلاوت فرمود از او پرسید
که ماذلک الشأن فرمود که من شأنه ان یغفر ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع آخرین یعنی از شان او آنست که گناه را بیامرزد و غمگین را شاد سازد
و گروهی را بلطف بردارد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده اند که یهود گفتند که خدای عز و جل روز شنبه
هیچ کار نمیکند این آیه آمد که او هر روز در کار است سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس روایت کرده که لوحی است که خدا آفریده از مروارید سفید
و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلمش از نور و کتابت آن از نور و هر روز سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند و در آن نظر کارها احداث سازد
پس با عبرتها اجابت کند و سائلان را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را فرحان سازد و مریض را صحت دهد و گروهی را بیامرزد و گروهی را اهلاک
اسنگه در هر روز سه لشکر از سه جانب را بگیرد و بسه موضع فرود آورد گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران فرستد و جماعتی را از
رحمهای مادران به پشت زمین فرود آرد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین رساند و روز قیامت همه را جمع شوند و هر یک
را بر لغو و کردار جزا دهد و از بعضی اکابر منقولست که شان او بصاف مانع است و بود و رفع مضار از بندگان غافل میشود و طاعت کسی که غافل است
او نیکوئی کردن در حق بود در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه از وزیر خود پرسید گفت ایها الملک مرا یکروز مهلت ده تا بیان آن
کنم گفت چنین باشد پس وزیر متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ یافت گفت ای مولی چه
چیز ترا غمگین و متفکر ساخت خواجه از او اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت ای مولای شاید که باعث فرح تو من باشم و کره اندوه تو ازمن
کشایم خواجه حال خود بیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگو که مرا غلامی است که تفسیر این آیه نیکو میداند خواجه نزد ملک آمد و این صورت را
معروض داشت ملک باحضار غلام امر فرمود و از او پرسید که خدا هر روز چه در کار است گفت ایها الملک شأن خدا آنست که یولج اللیل فی النهار
و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت
چنین است احسنت نیکو گفتی پس فرمود که تا رخت خواجه را از تن او خلع کنند و در غلام او پوشند و او را منصب وزارت دهند غلام گفت
ایها الملک هذا من شأن ربنا و این نیز منافات ندارد بحدیث نبوی که ان الله جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمه و تحقیق این در سورة النجم سمت
تحریر یافته و صاحب کشاف از ابن عیینه نقل کرده که اول روز کار نا آخر آن نزد یک خدای یکروز است یکروز و بعضی دنیا است و شان او در او
امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احیا و اعزاز و اذلال و الا آخر و روز دوم آخرت و شان او در او جزاست و حساب و ثواب و متة و ثواب
عقاب نزد اهل تحقیق یوم بمعنی آنست و لهذا صاحب بحر الحقایق آورده که مراد بشأن تجلی حضرت رحمانی بحسب تجلی که مناسب استعداد
30 او باشد و تجلیات ربانی را حد نیست و نهایت نیست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از کتم عدم بوجود حسنا
31 بعد حین و از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضه رزق تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار آن مینمائید سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که
فارغ شویم از همه امور و مجرد شویم از آن لکم برای حساب و جزای شما در روز قیامت خواهد بود که حق سبحانه هیچ کار را بکو نکند مگر فرود
عز از حساب و جزای بندگان پس مراد آنست که چون وقت حساب در آید هیچ کار هیچ کس [illegible]
کرسی [illegible] هیچ کار دیگر مشغول نشوم و در اکثر تفاسیر مذکور است که این تهدید است مستعار از آنکه منهمک شخصی را
گوید سافرغ لک یعنی زود باشد که با تو پردازم و مجرد شوم از هر چه مشغول ساخته مرا از تو و غیر از شغل تو شغلی دیگر نداشته باشم مراد
توفر است بر نکایت او و صرف جمیع همم در انتقام کشیدن از او و چه مجرد بودن برای شغلی سبب بر اشتد وجد او در آن بیشتر و رای حال فراغ بحا[ل]

بمعنی اراده محاسبه و قصد مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد زیرا که آن از خواص ممکنات است یعنی زود باشد که قصد و حساب شما
کنیم و نزد بعضی معنی آنست که ای معشر جن و انس پس از ترک امهال بکار شما خواهیم پرداخت و گویند که این تهدید و وعید است مر عاصیان را
و هم وعده مر مطیعان را یعنی زود باشد که عقوبت و مثوبت شما کنیم أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ قدر با آنکه عرب هر چه قدر و قیمتی دارد
آن را ثقل گویند و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما دو چیز را میگذارم که جلیل القدر و عظیم الخطر اند
و آن کتاب خدا و عترت طاهره من اند یا بجهت آن جن و انس اند که رزین العقل و الرای اند یا عظیم الشان نسبت بحیوانات که مادون ایشان اند و حضرت
صادق عم فرموده که تسمیه ایشان بثقلان باعتبار آنست که گران بار اند بتکلیف و نزد بعضی دیگر باعتبار آنست که بار گناه گران مانده اند
و یا بجهت احیا و موتای ایشان زمین گران بار شده و منه قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها ای موتاها و ابراز ضمیر جمع در سنفرغ لکم با آنکه
۳۲ مرجع آن جن و انس اند باعتبار افراد ایشان است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده تا از
۳۳ اعمال بد منزجر شوید و بعنوان تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بیحد او امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
اشکال آمد حکم تفسیر ثقلان است یعنی ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمینها تا بگریزید از مرگ یا از عذاب فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُونَ
بیرون نمیتوانید شد و فرار نمیتوانید بر آن إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بتسلط و غلبه یا بقدرتی که ما بشما اعطا کنیم و حال آنکه شما را این تسلط
نیست و اعطای قوت موافق مصلحت و حکمت من نیست پس هر جا که روید مرگ ملازم حال شما خواهد بود یا از عذاب من هیچ جا نمیتوانید گریخت
و گفته اند که در روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و از دوزخ برآیند هر یک مانند حصار آتشین و ایشان را در حصار گیرند
و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید و لیکن نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان شما این بینه و
گویند معنی آنست که اگر قادرید بر آنکه بیرون روید از اقطار آسمان و زمین تا عالم شوید بآنچه در ملکوت علوی و سفلی است پس بیرون روید
لیکن قادر نیستید بر بیرون رفتن بقصد دانستن آن مگر به بینه و حجتی که خدا بشما کرامت فرماید پس عروج نمائید بآن بافکار صائب خود
و قول اول اشهر و اقوی است و روایات بسیار در آن باب وارد شده از الجمله حدیثی مرفوع واقع شده که چون قیامت قائم شود فرشتگان
از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه نمایند و جن و انس روی بگریز نهند و بهر جانب که روند فرشتگان را بینند که احاطه ایشان نموده
باشند و هیچ جا مفری نیابند تا از ایشان فرار نمایند و سعده بن صدقه از کلینی روایت کرده که ما نزد ابی عبد الله عم نشسته بودیم و احادیث
از جد بزرگوار خود برای ما نقل میفرمود از الجمله فرمود که چون روز قیامت باشد حق تعالی جمیع عباد را بر روی تلی جمع کند و ملائکه هفت
آسمان را امر فرماید تا نزول کنند و بر حوالی آن تل هفت صف شوند هر صفی بعد از صف دیگر پس همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان
هفت صف ملائکه گرفتار شوند که هیچ مفری نداشته باشند و بدایشان منادی ندا کند که ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
۳۴ والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که اخبار نمود که شما عاجزید در فرار و فرو
مانده در آخرت تا دانید که جز او هر و سر را پناه و مددکار شما نیست و روی توجه بدرگاه او آورید یا بیان فرمود شما را مصاعد عقلیه و
۳۵ معارج نقلیه را که منشا نفوذند بما فوق سماوات تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمائید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود بر شما که عاصی
و مشرک باشید شُوَاظٌ زبانه بی خالص که منقطع شود مِنْ نَارٍ از آتش دوزخ وَنُحَاسٌ و دود سیاه گویند که نحاس دودی که خالص است
۳۶ که بر سرهای ایشان فرو ریزند و از مقاتل مرویست که نحاس برنجی گداخته است که از سر خلایق شوند و بر سر اهل دوزخ ریخته
کردند و جوی در هند سه جوی در بهشت و نزد ابن مسعود مراد بنحاس درد زیت است حاصل معنی آنست که شما را نوعی زبانه آتش عذاب
اظهار کنند و نوعی دیگر بدود و بار روی گداخته یا دردی زیت گداخته و از حسن مرویست که در حینی که عصاة مبعوث شوند زبانه آتش دوزخ
کشیده شود و ایشان را بدوزخ کشند و چون عذاب دوزخ مشاهده شود فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس مضرت نتوانید کرد یکدیگر را در منع عذاب
۳۷ از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که از اخبار شما است بعذاب دوزخ تا از معاصی و شرک اجتناب نمائید یا انتقام
۳۸ کشیدن او از کفار برای شما تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافد آسمان نزد ایجاد ملائکه نزول
نمایند فَكَانَتْ وَرْدَةً پس گردد آسمان سرخ برنگ گل ورد اگر چه بالوان مختلفه است لیکن غالب الوان او سرخ است پس اطلاق آن
بر گل سرخ از قبیل اطلاق کلی باشد بر فرد غالب آن و از ابن عباس و قتاده و ضحاک مرویست که کانت کالفرس الورد یعنی آسمان برنگ
اسبی گردد که سفیدی او بسرخی مایل بزردی زند و این نوع اسب مایل بکمیت را ستور است که آن در ربیع زرد است و در زمستان سرخ و در دی
اشتداد سرمای تیره رنگ گردد و در صحاح نقل الفرس الورد هو بین الکمیت و الاشقر و الانثی ورده پس مراد آنست که آسمان ملون
شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکور که باختلاف فصول مختلف اللون میشود و بعد از انشقاق و سرخی كَالدِّهَانِ مانند روغن
زیت شود و این تشبیه باشد بگداز و سوز جاودیه یا مشابه که دهها اسم باشد مثل حلیم و ادام و از مجاهد و قتاده و ضحاک
نقل کرده اند که تشبیه آن بروغن زیت از جهت آنست که هر ساعت روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در او و مثل او باشد در لون و
۳۹ مانند دهان در اختلاف الوان و نزد کلبی دهان ادیم احمر است و نزد ابن عطا دردی زیت که مختلف الالوان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از بیم آن توبه و پناه جوئید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید روایت کرده
حضرت رسول صلعم اعرابی دید که نماز میگذارد و این آیه میخواند و میگفت فسکرت و یلی من یوم تنشق فیه السماء وای بر من از آن روز که

او آسمان شکافته شود پس رسول صلعم فرمود که ای جوان بحق الله که جان من با مراد است که ملائکه از گریه تو بگریستند فَيَوْمَئِذٍ پس در آن روز
که آسمان شکافته شود لَا يُسْأَلُ سؤال کرده نشود عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ از گناه خود آدمی وَلَا جَانٌّ و نه پری از گناه او یعنی از ایشان سؤال
استعلام نکنند که چه کرده اید بلکه سؤال توبیخ کنند که چرا کرده اید یا آنکه گناه بعلامات شناخته میشود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد
بود پس احتیاج بسؤال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق شوند قبل از سؤال کردن از ایشان یا آنکه گناه را از گناه کار نپرسند یا بوقت
خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حساب است و اینجا حق سبحانه فرمود که فوربک لنسالنهم اجمعین و قوله وقفوهم انهم
مسئولون مراد موقف حساب و جزا است که از گناهان هر یک از ایشان سؤال کنند پس منافی آیه مذکوره نباشد و از حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا مرویست
آنکه آن حضرت فرمود که هر که معتقد حق سبحانه بوده باشد و بی توبه وفات کرده در برزخ او را عذاب کنند و در روز قیامت که مبعوث شود بر هیچ یک
از ایشان گناهی نباشد که از آن سؤال کنند و بدانکه مراد بجان در اینمقام جن است نه ابو الجن و وضع آن در موضع جن از قبیل آنکه هاشم
گویند و مراد ولد او باشد و ضمیر ذنبه راجع است بانس که موخر واقع شده لفظا نه رتبه و افراد آن باعتبار آنست که مراد بانس بعضی از آنها
۴۱ یعنی بعضی از آدمیان که گناه کار باشند و همچنین است حال جن یعنی بعضی از پریان که عاصی باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که از احوال آن روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن فایز و رستگار گردید یا از آنجمله انعام فرماید در این
۴۲ روز بر بندگان که از اهل ایمان باشند تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان
صحیفه اعمال را سیاه کرده باشند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فَيُؤْخَذُ پس
گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهای پیشانی وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یعنی بموی پیشانی ایشان را بگیرند و بقدمها دیگر پاهای ایشان و بر
دوزخشان نکشند یا آنکه بعضی از زبانیه دوزخ نواصی ایشان را بگیرند و بعضی دیگر اقدام ایشان را و همه را با یکدیگر بر زمین کشند تا
بدوزخ افکنند از ضحاک منقول است که نواصی و اقدام ایشان را بزنجیر آتشین بهم مغلول سازند و بر روی ایشان انداخته بدوزخ کشند فَبِأَيِّ
۴۳ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار شما نمود از گرفتن و بخواری و زاری بدوزخ افکندن تا از کفر و عصیان پرهیز بد
تُكَذِّبَانِ انکار میورزید و چون ملائکه اهل شرک را بلب دوزخ اندازند گویند با ایشان بر سبیل توبیخ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخ است
۴۴ که از روی عناد يُكَذِّبُ بِهَا تکذیب میکردند بآن الْمُجْرِمُونَ مشرکان که باور نمیداشتند يَطُوفُونَ طواف کنند و گردش کنند
۴۵ دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب گرم آنٍ گرمی بغایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند
و آن از انی یانی مشتق است یعنی بلغ الحر فی النهایة و بعضی گویند که دوزخیان هر گاه از آتش استغاثه کنند یا بوجه بفریاد ایشان را در میان
آب جوشان اندازند و بجهت شدت حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایتی آمده که وادیی از اودیه جهنم که در او چرک و ریم
دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بگشایند تا ایشان را با اغلال و سلاسل که داشته باشند در آن وادی همه را در آنجا منغمس
سازند و اوصال و پیوندهای ایشان را از یکدیگر بگسلند و بعد از آن ایشان را از آنجا بیرون آورند و او مسیحا بار دیگر اعضای ایشان را
بهم جمع کنند و خلق نو فرماید که با آتش سوزان عذاب نماید پس ایشان تا این دستور همیشه در میان جحیم گرفتار باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تنبیه کرد شما را از عذاب اهل دوزخ تا از کفر و شرک بپرهیزید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید
و شبهه نیست در آنکه آیات مذکوره که بیان شان دوزخیان است مستلزم وعید و تهدید است که مقرب بعباد است بطاعت و مبعد
ایشان از معصیت و باعث ایمان و صیانت از کفر و عصیان و ابن عمر بن الخطاب حضرت منانست پس نعمتهای جلیله باشد و بعد از ذکر
۴۶ وعید بیان وعد میفرماید بقوله وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب
و بجهت آن تواند که تا مرتکب عصیان نماید جَنَّتَانِ دو بهشت است و از این قبیل است قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین و قوله و لمن خاف مقام ربه
یا آنکه مراد بمقام قیام او سبحانه باشد بر عباد کقوله تعالی افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت پس معنی آن باشد که کسی که بترسد از آنکه خدا شاهد
حافظ اعمال او است و بجهت آن مرتکب معصیت جنانت ننماید او را جای در جنت است و از اینجا است که صادق عم در تفسیر این فرموده که هر که بداند
که حق تعالی اعمال خیر و شر او را می بیند و اقوال او را میشنود و بجهت این از معاصی مجتنب شود او را دو بهشت است یا مراد مقام
است نزد خدا جهت حساب کلا المتقین و اضافه آن بر رب جهت تفخیم و تهویل است یا آنکه مقصود خاف ربه باشد و لفظ مقام بجهت مبالغه واقع شده
باشد بجهت مبالغه همچنانکه میگویند اخاف جانب فلان و فعلت هذا لمکانک و این دو بهشت یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم و گویند که
یکی خانه نفس او بود و دیگری خانه جنی چه توجه خطاب بثقلین است یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی برای
و یکی دیگر برای خدم و متعلقان او یا یکی از روی عدل و دیگری بر سبیل فضل کقوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیاده یا مراد بجنتین روحانی
جنت جسمانی باشد و گویند جنتی از ذهب باشد و جنتی دیگر از فضه و نزد بعضی یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و هر یک از آن کاخهای عنبر
و گلشن از مشک فراهم شده در داخل قصر و دیگری در خارج آن هم چنانکه مشتهی انسانست و در روایت از حضرت امیر المؤمنین مرویست که
چون عمر و عبد در ایکشت باد گفتند که از او نرسید که فرمود که و کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه ظنونه عین یراهم اذهم کیف سال لحج می
رفتم و از راه دور افتادم شخصی مهیب و عجیبی بدیدم از او پرسیدم و گفتم با و اجتی ام اسی جواب داد که تو مومنی یا کافر گفتم مومن گفت در نوع
میگوئی اگر مومن بودی از غیر خدا نترسیدی حاصل هر که در جمیع امور از خدای خایف باشد او را در آخرت دو بهشت دهند و بعد موضعی لون
۴۷ که از دو تاجی دهند از آن تا عقاهبند که یکی صد سال راه باشد و در میان هر زاغ پیراهن خوش و خوران دلکش باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها معدّه میدهد برای ترک معصیت و ادای طاعت تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید پس وصف جنتین
مینماید بقوله ذَوَاتَا اَفْنَانٍ یعنی آن دو جنت خداوندان شاخهایند و افنان جمع فنن است که عبارتند از غصن که از فروع شجر
منشعب شود و تخصیص این ذکر بجهت آنست که آن موجب اوراق و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و منشا امتداد ظل که مستلزم [illegible]
است [illegible] و از ابن عباس منقولست که افنان یعنی الوان نعم است و بنا بر این جمع فن است یعنی نوع یعنی این دو بهشت خداوندان انواع
٥٠ نعمهایند فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل باشجار و اثمار یا مشتمل بانواع نعم بندها عطا میفرماید
٥١ تُکَذِّبَانِ انکار میکنید فِیْهِمَا در این دو جنت عَیْنَانِ دو چشمه اند تَجْرِیَانِ که روان میشوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعالی
منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و از حسن و عکرمه نقلست که این دو چشمه از آب زلال باشند و بعد معالم اورده که یکی از آب
است و دیگری از شراب لذت [illegible] و گویند منبع این هر دو چشمه کوهیست که از مشک اذفر است و از ابو بکر وراق روایت کرده اند که این دو جنت
هر دو چشمه کسی را باشد که دو چشم او جاری باشد جهت خوف عذاب حضرت باری فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای
٥٢ پروردگار خود که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کند تُکَذِّبَانِ انکار وجود موفور نمائید فِیْهِمَا در این دو بهشت مِنْ کُلِّ
٥٢ فَاکِهَةٍ از هر نوع میوهها زَوْجَانِ دو صنفند که متشاکل یکدیگر باشند [illegible]
وان دو صنف یکی معروف که در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که ندیده و نشنیده باشند یا یکی تر و دیگری خشک چون عنب
و زبیب و رطب و تمر و غیر آن و از ابن عباس مرویست که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل بهشت
شیرین باشد فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار بیند عطا میفرماید تُکَذِّبَانِ منکر میشوید
٥٤ مُتَّکِئِیْنَ حالست از ضمیر خاف چه من موصول در معنی جمع است و منصوبست بر مدح یعنی [illegible] که خائفان [illegible]
دو جنت در حالتی که تکیه کننده کان باشند بر طریق پادشاهان یا [illegible] ممدوحند بآنکه تکیه کننده کان باشند عَلٰی فُرُشٍ
بر فرشها بَطَآئِنُهَا که استرهای آن مِنْ اِسْتَبْرَقٍ از دیبای محکم باشد و گویند که استبرق [illegible] غلیظ و رقیق است
یکی از اکابر پرسیدند که بطاین آن دیبا است ظهائر از چه باشد فرمود که از نور و گفته اند که ظهائر آن از سندس است [illegible]
است و نزد بعضی دیگر بطاینها و ظهائر آن از یک جنس است تا بهر روی که موجه بوده بهر وجه که خواهند بیفکنند و نزد جماعتی دیگر ظهائر آن
داخلست در این آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَجَنَی الْجَنَّتَیْنِ و میوه این دو جنت که چیده شود دَانٍ نزدیک است یعنی بهشت بوجهی که درخت
تا هم [illegible] و مضطجع [illegible] بدان رسد و مرویست که تکیه کننده بر تختهای بهشت چون اراده میوه کنند شاخهای درخت سر فرود آورده
آن میوه که خواهد [illegible] فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار خود که شما را تختهای
و فرشهای پادشاهانه نشانید و میوهای لذیذ و لطیف دهد تُکَذِّبَانِ انکار میکنید فِیْهِنَّ ضمیر راجع است بآلای معدوده از جنان و
عینان و فرش و غیر آن یا راجع بجنان و عدم ذکر آن بجهت معلومیت آنست یا راجع بجنتان و [illegible] جمع بجهت اشتمال الجنتین است
بر اماکن و قصور و مجالس یعنی در این اشیاء معدوده یا در بهشتها یا در قصور و منازل این دو بهشت قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند
یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود از ابن عباس منقولست که هر یک از این زنان شوهران خود را گویند که
و عزّة ربی ما اری فی الجنة احسن منک فالحمد لله الذی جعلنی زوجتک و جعلک زوجی یعنی بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ چیز از تو نیکوتر نمی
بینم شکر مر خدا را که ترا جفت من کردانید و مرا جفت تو و سهل بن عبد الله فرموده که هر که در دنیا چشم خود را بپوشاند از محرمات در آخرت
آن قاصرات الطرف را روزی فرمایند و این زنان قاصرات الطرف لَمْ یَطْمِثْهُنَّ سوده باشند ایشان را [illegible]
بکارت ایشان بر نداشته اِنْسٌ قَبْلَهُمْ پیش از ایشان که در بهشت شوهران ایشان باشند وَلَا جَآنٌّ و نه جنیان [illegible]
که برای انس [illegible] باشند [illegible] که برای جن باشند هیچ جنی در ایشان تصرف نکرده باشد [illegible]
طمث میکند [illegible] و میتواند بود که ذکر جن برای مبالغه باشد [illegible] فَبِاَیِّ
آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین لطافت [illegible] تُکَذِّبَانِ تکذیب مینمائید و انکار
مینمائید کَاَنَّهُنَّ گوئیا آن حوران الْیَاقُوْتُ یاقوتند در سرخی و صفا وَالْمَرْجَانُ و مرجانند در سفیدی و روشنی مرویست
که صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض [illegible] مرجان بیشتر باشد و اشاره بلفظ مرجان که مروارید صغیر است بولولو که مروارید کبیر است
بجهت آنست که بیاض و صفای آن زیاده از بزرگست و در نقل آمده که ان المرأة من اهل الجنة یری مخ ساقیها من وراء سبعین حلة من حریر کما یری
السلک من وراء الیاقوت و بروایت دیگر آمده کما یری الشراب الاحمر فی الزجاجة البیضاء یعنی حوری که هفتاد حله حریر پوشیده باشد مغز ساق
او در [illegible] آن حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید در درون یاقوت و خبر آمده که زنان اهل دنیا در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث
و در صفا و طراوت [illegible] ایشان با این صفت بشوهران خود ملاقات کنند فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حورانی
با این زیب و بها [illegible] اکرام فرموده تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید [illegible] هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ آیا باشد پاداش نیکوئی کردن در عمل
اِلَّا الْاِحْسَانُ مگر نیکوئی کردن بثواب [illegible] استفهام در مورد نفی بجهت تقریر است یعنی [illegible] جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعات
بدرجات و مکافات شکر بزیاده و تقوی بفوز و توبه بقبول و دعا باجابت و سوال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف [illegible]
نعمت در بحر الحقایق آورده که جزای فنای فی الله بقای بالله است [illegible] کرده که حضرت رسول [illegible] این آیه فرمود که [illegible]

ما یقول ربکم میدانید که خدای شما چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید هل جزاء من انعمنا علیه بالتوحید الا الجنة [illegible]
انکسی که توحید را با او انعام کردیم مگر بهشت مراد توحید است و عمل کردن بانچه حضرت رسالت از نزد او سبحانه بدیشان رسانیده و لهذا
قال ابن عباس فی تفسیره هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة و نزد بعضی معنی آیه آنست که [illegible]
شما انعام کرده الا که احسان نمائید [illegible] و عیاشی باسناد خود از حسین بن سعید نقل کرده و او از عثمان بن عیسی
و وی از علی بن سالم که از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود آیه فی کتاب الله مسجلة یعنی در کتاب خدا آیتی هست که مرسل و مطلق است [illegible]
جمیع عباد است گفتند آن کدامست یا ابن رسول الله فرمود که هل جزاء الاحسان الا الاحسان جرت فی الکافر والمؤمن والبر والفاجر یعنی این آیه مطلقه
این آیه است که جاریست در مومن و کافر و نیکوکار و بدکار یعنی نیست جزای کافر و بدکردار مگر آنچه مثل آن باشد از عذاب و عقاب [illegible]
نیکوکار نیست مگر آنچه فراخور او باشد از ثواب و [illegible] از انس نقل کرده که هر که نیکوئی در حق کسی کند [illegible]
رساند و مکافات [illegible] که مثل آنچه او کرده باشد در جواب [illegible]
از فعل او باشد [illegible] رساند و از محمد حنفیه مرویست که هی مسجلة للبر والفاجر یعنی آیه مرسلست در حق نیکوکار و بدکار [illegible]
بر نیکوکاریست پس معنی مراد از این آیت آنست که کل من احسن الیه و کل من اساء اسیء الیه یعنی هر که نیکوئی کند نیکوئی کرده شود با او
و هر که بدی کند بدی کرده شود فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که اخبار کرده شما را که جزای نیکی نیکی است و سزای
بدی بدی تا شما را از بدیها باز دارد [illegible] و در شهرستان راحت افزای نیکوکاری قرار گیرید تُکَذِّبَانِ تکذیب مینمائید
٦٢ باور نمیدارید وَمِنْ دُوْنِهِمَا و از نزدیک این دو بوستان که موعودند برای خائفان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگر است یعنی این دو بوستان
[illegible] خائفان که در آن بوستان دیگر باشند تا بسبب انتقال ایشان از درجه اول بآن دو جنت دیگر [illegible]
ایشان مضاعف شود [illegible] از ملال و کلال که لازم طبع انسانست و میتواند بود که دون بمعنی غیر باشد یعنی غیر از
آن دو جنت دو جنت دیگر هست برای خائفان و نزد اکثر مفسران دون بمعنی انحطاط مرتبه و فضل است پس معنی آنست که فرودتر
از آن دو جنت که نامزد خائفانست دو جنت دیگر هست برای کسانیکه در مرتبه از ایشان کمتر و پائین تر باشند و مؤید اینست [illegible]
روایت واقع شده که دو بوستان اول از زر است برای مقربان درگاه احدیت که سابقانند و این دو بوستان اخیر از نقره است برای اصحاب
٦٣ یمین فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها نامزد [illegible] میکند [illegible] تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید و
عیاشی باسناد خود آورده از ابو بصیر که حضرت ابو عبد الله علیه السلام را گفتم که فدای تو گردم مرا خبر ده از مرد مومن که او را
زوجه مومنه باشد یا در بهشت میان ایشان تزویج باشد فرمود یا ابا محمد خدای عادلست و حکیم هر گاه که مرد افضل از زن باشد او را
مخیر [illegible] اگر خواهد او را اختیار کند [illegible] و همچنین اگر زن بهتر از مرد باشد او را مخیر گردانند در تزویج
اگر شوهر خود را اختیار نماید زوج او باشد بعد از آن فرمود که لا تقولن الجنة واحدة مگوئید که بهشت یکیست زیرا که حق سبحانه فرموده
و من دونهما جنتان و لا تقولن درجة واحدة و مگوئید که جنت یک درجه و یک مرتبه است زیرا که حق سبحانه فرموده که درجات بعضها فوق
بعض و مراتب آن تفاضل بقدر اعمالست گفتند یا رسول الله چون مومنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر [illegible]
[illegible] باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق او باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد [illegible]
صعود نماید [illegible] لیکن هر گاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بمواضع نیکو و علی بن [illegible]
که ابو عبد الله را گفتند یا ابن رسول الله [illegible] که قومی از دوزخ بیرون آیند و ببهشت روند [illegible]
فرمود [illegible] که ایشان اولیاء الله نباشند گفتم ایشان کافر باشند فرمود که اگر کافر [illegible]
بهشت [illegible] گفتم پس مومن [illegible] باشند فرمود [illegible] لیکن میان حال باشند [illegible]
افاضل بهشتیان اهل ایمان بوده باشند بعد از آن وصف این دو جنت میکند میفرماید که مُدْهَآمَّتَانِ یعنی این دو بهشت سبز باشند [illegible]
[illegible] مشعر است بر آنکه غالب در این دو بهشت [illegible] و غالب در آن دو بهشت [illegible] فَبِاَیِّ
آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای خود که چنین بوستانهای بنهایت سبز و خرم که موجب تسکین چشم است بشما عطا میکند تُکَذِّبَانِ
٦٥ تکذیب مینمائید فِیْهِمَا در این دو بهشت عَیْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جهنده بوجهی که در وقت بر جوشیدن [illegible]
[illegible] در حوالی آن بوده باشد [illegible] و این ایما است بر تفاوت مراتب میان این دو جنت [illegible] اول دلالت میکند بر [illegible]
این دو چشمه نسبت به دو چشمه که قبل از این گذشت [illegible] از ابن عباس منقولست که این دو چشمه [illegible]
بر جوشند بمشک و عنبر و کافور [illegible] و نزد بعضی دیگر بانواع خیرات [illegible] ابن عباس [illegible] خائفان است
٦٦ ذکر این صفت [illegible] فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین دو چشمه [illegible]
٦٨ بشما میدهد تُکَذِّبَانِ تکذیب مینمائید فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ در این دو بهشت میوهها بسیار است وَنَخْلٌ و خرما بنان وَرُمَّانٌ و
انار تخصیص خرما و انار بذکر با آنکه در تحت فواکه مندرجند بجهت تفضیل و مزیت آنها است بر سایر فواکه [illegible]
[illegible] قوله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال که بجهت تفضیل و مزیت آنها است [illegible]
با آنکه فاکهه است [illegible] ابو حنیفه [illegible] بر آنکه شخصی که سوگند خورده باشد که فواکه [illegible]

اکرچه ماوانار تناول کند جانت بمثنوی بجهت آنکه اینها محض تفکه نیستند یا طلبیدنی براکر عرفا اطلاق اسم فواکه بر اینها میکنند و احکام شرع
متفرع بر اسما اند و زجاج از یونس نحوی که از رؤسای نحویین است نقل کرده مکرر النخل و الرمان من افضل الفواکه و بعد از آن گفته که فصل هوا
اینها از فاکهه بجهت فضل اینها است و درختان بهشت از اصل شاخ تا سر شاخ اثمار منضوده باشند یعنی میوه ها بر آن چسبیده
باشد و هر یک از این میوه ها مثل سبوئی باشد و هرگاه او بچیند فی الحال در موضع آن دیگری پیدا شود و خوشه های انگور شد دانه که باشد
ابوسعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون شب معراج مرا باسما بردند در جنتها انار دیدم از او پرسیدم که
نوار آن کسی کفت از زید بجار شده و بر او ابان بشارت بده و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری
٧٠ نگذشته **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوه ها بیند که ارزاست میفرماید **تکذبان** تکذیب مینماید **فیهن**
در اینجا جنت **خیرات** زنانی باشند که فاضلات الاخلاق و الخصال **حسان** نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق پیراسته و بحسن
خلق آراسته و آنکه بعضی مفسران چنین تفسیر کرده اند که ایشان زنانی اند که نه زبان و هرزه گوی و سلیطه و بازارگرد و نابکار و متعفنة الجلد
نباشند و سر از نام بد نکنند و موذی شوهران نباشند بغریب لازم است زیرا که زنانی که حسن الخلق و الخلق باشند از این صفات ذمیمه ملکه از
٧١ جمیع اوصاف سیئه معرا و مبرا اند و بعضی خیرات بمعنی مختارات است یعنی زنانی برگزیده و این نیز لازم تفسیر اولست **فبای آلاء ربکما**
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت نیکو سیرت **تکذبان** انکار میکنید و بدانکه خیرات مخفف خیرات
است که جمع خیرات باشد بیاء و بعضی گفته اند بود که جمع خیر باشد که افعل تفضیل است زیرا که خیر بمعنی اخیر است او را تثنیه و جمع نمیکنند و بعضی
گویند خیرون و خیرات بود و بعضی تفاسیر مذکور است که زنانی که متصف باین صفات شدند زنان اهل دنیا باشند که تا در جنت نامزد بازواج خود
شوند و ایشان در حسن خلق و خلق از حوریان در پیش باشند و از عقبة بن عبد الغافر نقل کرده اند که حوریان بهشت دستهای خود بیکدیگر بیک دست کیرند
و باواز خوش و صوت دلکش بر وجهی که هیچکس مثل آن آواز لذیذ نشنیده باشد و گویند نحن الراضیات فلا نسخط ابدا نحن المقیمات فلا نظعن ابدا
نحن خیرات حسان خلقنا للازواج الکرام ما خوش شده ایم که هرگز خشم نگیریم و ما مقیمانیم که هرگز از اینجا نرویم ما آراسته ایم بخصال و جمال و مخلوق
شده ایم برای دمان بزرگوار و از عایشه مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون حوریان این ندا در دهند زنان مومنه گویند نحن المصلیات
و ما صلیتن نحن الصائمات و ما صمتن نحن المتصدقات و ما تصدقتن نحن المتوضئات و ما توضئتن ما نماز گذارندگانیم و شما نه و ما روزه داریم
و شما نه ما صدقه دهندگانیم و شما نه ما وضو سازندگانیم و شما نه بعد از آن فرمود که الله غلبتهن بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند
٧٢ در حسن خصال و زیب جمال و نیز در آنجا هست باشند **حور مقصورات** حوران بازداشته شده یعنی پنهان کرده شده **فی الخیام** در خیمها
یا خویشتن که خیمها خود را مقصور داشته باشند بازواج در خیمها که از درهای مجوف باشد از ابن مسعود نقل کرده اند که هر زنی از حور را خیمه باشد
که طول شصت میل باشد مرویست از حضرت رسالت صلعم که الخیمة دره واحدة طولها فی السماء ستون میلا فی کل زاویة منها اهل للمومن لا یرون
الاخرون یعنی در بهشت خیمه از یک در باشد که طول آن در آسمان شصت میل باشد و در هر کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مومن که غیر از آن
مومن کسی دیگر او را نبیند و از ابن عباس روایت است که الخیمة دره مجوفه فرسخ فی فرسخ منها اربعة آلاف مصراع من ذهب خیمه از یک مروارید مجوف باشد
یک فرسخ در یک فرسخ در آن چهار هزار در باشد از طلا و برقی دیگر چهار صد هزار و انس روایت کرده از حضرت رسول صلعم که شب معراج در بهشت
نهری دیدم که دو اطراف آن خیمها از مرجان بود و از آنجا بمن ندا رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند گفت حور
العین اند که از پروردگار خود اذن طلبیدند تا بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند که نحن الخالدات فلا نموت ابدا نحن الناعمات فلا نبوس
ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز نمیریم و ما با ناز و نعیمیم که هرگز درد و پریشانی بما راه نداشته باشد و ازواج مردان کرامیم و حق تعالی ذکر ایشان
این آیه نازل فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز انس روایت کند از حضرت رسول صلعم که اگر یکی از حور العین آب دهن در دریای
شور اندازد تمام آب شیرین گردد از شیرینی آب دهن او و بعضی مراد بخیام خانها است و بعضی دیگر تخصیص این بحجال کرده اند و حجله خانه
٧٣ بود آراسته برای عروس و داماد **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه بر بهشتیان مبذول میدارد **تکذبان**
٧٤ منکر میشوید **لم یطمثهن** نرسیده باشد ایشان را و نزدیکی نکرده **انس** هیچ آدمی **قبلهم** پیش از اصحاب جنت که شوهران ایشان باشند **ولا
جان** و نه جنیان دست بر ایشان سوده اند بلکه همه بصفت بکارت متسم باشند مانند حورانی که قبل از این مذکور شد و مرجع ذکر
اصحاب جنتین که قبل از این گذشت دلالت بر مرجع قبلهم و صاحب کشاف طبرسی آورده که تکرار این برای اشعار است بر آنکه صفت حور مقصورات
٧٥ در خیام هم صفت قاصرات الطرف نیز **فبای آلاء ربکما** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که ازواج ابکار نامزد اهل بهشت میکند **تکذبان**
٧٦ تکذیب میکنید **متکئین** نصب آن بر اختصاص است یا بر حالیت همچنانکه گذشت یعنی اصحاب یمین مخصوص اند باینکه تکیه کنندگان باشند یا اصحاب
دو جنت است بهشت باشند در حالتی که تکیه کنند کانند **علی رفرف خضر** بر فرشهای مرتفعه که سبز باشند یا بر بالشهای سبز **و**
٧٧ **عبقری حسان** و بساطهای قیمتی که در غایت زیبائی و نیکوئی باشند یا جامهای منقش از هر جنس که باشد **فبای آلاء ربکما** پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که شما را این کرامتها نوازش میفرماید **تکذبان** تکذیب مینمائید بدانکه رفرف جمع رفرفه است که بمعنی وساده یا نمرقه
است و یا نوعی است از بساط و یا دامن خیمه گویند که از انجا است که عریض باشد و سعید بن جبیر گفته که رفرف بمعنی ریاض جنت است و مفرد
آن رفرفه و ابن عباس بمعنی مجالس آورده و عبقری یاء نسبت است یعنی متاعی که منسوب بعبقر و بزعم عرب آنست که آن بلد جن است و هر چه باشی که
غریب و عجیب است بآن نسبت میدهند و در انتظام اسم جنس است لهذا صفت و جمع واقع شده بجهت حمل آن بر معنی و نزد مجاهد عبقر بمعنی

دیباج است و نزد حسن اسم جمیع بساطها و از خلیل روایت کرده اند که هر چه جلیل است او را عبقری گویند خواه جامه و خواه غیر آن **تبارک اسم ربک**
بزرگست نام پروردگار تو از جهت دلالت آن بر ذات اقدس او سبحانه و هرگاه اسم وی بجهت دلالت بر مسمی متصف بصفت عظمت و بزرگی باشد
پس بزرگی ذات او در چه مرتبه خواهد بود و نزد بعضی اسم بمعنی صفت است یعنی بزرگوار و بزرگ است صفات او سبحانه و گویند که ذکر این بر طریق نعمت
است تا اشاره باشد بانکه هیچکس از عظمت ذات او نشان نداده و نتواند داد و بعضی چنین تفسیر کرده اند که عظمت البرکة فی اسم ربک فاطلبوا البرکة
فی کل شئ بذکر اسمه یعنی بزرگست برکت در اسم پروردگار تو پس طلب کنید برکت را در هر امری بذکر او سبحانه و نیز در حدیث واقع شده که کل امر
ذی بال لم یبدء فیه باسم الله فهو ابتر یعنی هر کار و بزرگی که در او ابتدا بنام خدا نکنند آن کار ابتر شود و باخر نرسد و بعضی دیگر باین وجه تنزیل
نموده اند که اسم او سبحانه منزه است از هر عیبی یعنی جمیع نامهای او سبحانه اسماء حسنی اند **ذی الجلال والاکرام** خداوندی که او را ثانی نیست در
جمیع صفاتی که مستلزم کمال ذات او است و مبرا است از هر صفتی که موجب نقص عزت و کبریای او است و اکثر اهل تحقیق برآنند که جلال اشارت بصفات
قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه نیز ذی الجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد و قول حضرت رسالت صلعم که الظوا بیاذا الجلال
والاکرام موید این قولست **سورة الواقعة** مکیة الا قوله و تجعلون رزقکم انکم تکذبون که نزد ابن عباس و قتاده مدنیست و گویند آیه ثلة
من الاولین و ثلة من الآخرین و آیه افبهذا الحدیث انتم مدهنون در آن سفری که حضرت رسالت صلعم از مکه بمدینه می آمد نازل گشته و عدد آیات آن نود و نه است
نزد حجازی و شامی و نود و شش نزد کوفی و اختلاف در چهار آیت است اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة و اصحاب الشمال این هر سه آیه نزد کوفی اند و اصحاب الیمین
غیر کوفی و انا انشاناهن انشاء غیر بصری و فی سموم و حمیم غیر مکی و کانوا یقولون مکی و مدنی الاخیر موضونة حجازی و کوفی و حور عین کوفی
و مدنی الاول تاثیما الا قیلا سلاما سلاما شامی و مدنی الاخیر لمجموعون شامی و مدنی الاخیر فروح و ریحان شامی و ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کند که هر
که سوره الواقعة را قرائت نماید بنویسد که از غافلان و بیخبران نیست و از مسروق روایت است که هر که خواهد بداند تا خبر
اولین و آخرین و خبر اهل جنت و خبر اهل نار و خبر دنیا و آخرت را باید که قرائت سوره الواقعه کند و مرویست که عثمان بن عفان روزی بعیادت
عبد الله مسعود رفت در مرض موت وی او را گفت که از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری گفت رحمت پروردگار
خود گفت طبیبی را بیاوریم تا بمعالجه تو مشغول شود گفت الطبیب امرضنی که مرا بیمار کرده طبیب منست گفت عطیه بتو انعام کنم جواب
داد وقتی که محتاج بودم منع عطا میکردی و الحال که از آن مستغنیم عطا میکنی گفت بدختران تو عطیه بدهم گفت ایشان را احتیاج نیست زیرا که
سوره الواقعه را تعلیم ایشان کرده ام و ایشان بقرائت آن مداومت مینمایند و از رسول صلعم شنیدم که هر که در شب این سوره را بخواند
هرگز درویشی و پریشانی بوی نرسد و عیاشی باسناد خود از زید شحام روایت کرده و او از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه که هر که در شب این سوره را بخواند
پیش از آنکه خواب کند فردا که بخدای تعالی ملاقات نماید روی او چون ماه شب چهارده باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر
که در شب جمعه این سوره را بخواند حق تعالی او را دوست خود گرداند و محبت او را در دل جمیع خلایق افکند و هرگز در دنیا روی بدی و پریشانی نبیند
و از آفات و بلیات دنیوی و اخروی محفوظ شود و از رفقای حضرت امیر المومنین و نیز آنکه چون حضرت عزت ختم سوره الرحمن بوصف نعیم
جنت افتتاح این سوره نیز بصفت قیامت فرمود تا مثل و نظیر یکدیگر باشند و فرمود که **سورة الواقعة بسم الله الرحمن الرحیم**
١ **اذا وقعت الواقعة** یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامت است یعنی چون قائم شود قیامتی که محقق الوقوع است
و ناچار است واقع شدن آن و میتواند بود که ایجمله ظرفیه در این تقدیر باشد که کانت کیت و کیت اذا وقعت الواقعة یعنی حالات چنین و چنین
٢ واقع شود وقتی که قیامت قائم گردد و یا آنکه معمول جمله باشد که بعد از او است و هو قوله **لیس لوقعتها کاذبة** همچنانکه میگویند که یوم
الجمعة لیس لی شغل فیه یعنی وقتی که قیامت قائم شود نباشد در حین واقع شدن و حادث گشتن آن نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدا یا تکذیب
کننده قیامت همچنانکه الحال اکثر نفوس کاذب تکذیب کننده اند زیرا که در آن روز هر نفسی که باشد مومن صادق و مصدق باشد کقوله تعالی لا یومنون
به حتی یروا العذاب الالیم و قوله فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و قوله ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تاتیهم الساعة بغتة و بنا
بر این معنی لام لوقعتها مثل لام یا لیتنی قدمت لحیوتی است یا وقتی که وقوع یابد قیامت نباشد مر واقع شدن او را نفسی که تکذیب کننده آن باشد کو مکذب
که قیامت واقع نشده همچنانکه نفوس کثیره قبل از وقوع آن تکذیب آن میکنند و میگویند که قیامت واقع نخواهد شد یا بجهت واقع شدن آن هیچ نفسی
نیست که کاذب باشد در نفس الامر بلکه از آن خبر میدهد صادقست و نزد بعضی کاذبه صفت مضمره است بمعنی آنکه نیست مر واقع شدن او قضیه
کاذبه بجهت صحت وقوع آن بدلایل سمعیه و عقلیه ثابت گشته و نزد جماعت دیگر صفت نفخه اخیره است که کشنده و بعد از موت واقع شود بمعنی آنکه
نباشد نزد واقع شدن قیامت نفخه کاذبه بلکه آن نفخه مصدق حدوث قیامت باشد و گویند که کاذبه مصدریست بمعنی تکذیب چون عاقبة که مصدر
عاقبت است و معنی آنکه نیست مر حادث شدن و ظاهر شدن او را کذبی بلکه حدوث و ظهور او حقیقت و صدق و برای وقوع آن هیچ دروغی موجود نیست
و صاحب کشاف آورده که میتواند بود که این قول ماخوذ باشد از قول عرب که کذبت فلانا نفسه فی الخطب العظیم یعنی دروغ گفت فلان را نفس او در
امر عظیم و هایل و این در وقتی میگویند که نفس تشجیع صاحب خود کند بر مباشرت آن امر و او را گوید طاقت این امر داری بلکه زیاده از آن پس متعرض
آن شو و باک مدار و چون او مرتکب این امر شود طاقت آن نیاورد و عاجز و حیران فرو ماند پس بنابر این مراد حق سبحانه در آنست که در آن روز هیچ
نفسی نباشد که با صاحب خود گوید که تو بدفع عظایم امور یارا و کفایت داری یعنی احتمال طاقت او بر امر عظیم در نظر او بیارآید زیرا که جمیع نفوس
در آن روز در کمال عجز و مذلت باشند کما قال الله تعالی کالفراش المبثوث و فراش مثلی است از برای ضعف و عجز و غرض از اخبار این امر که در آن روز
٣ غایت شده و عظمت [illegible] مردمان نسبت باستعداد و همت اسباب برای آن روز [illegible] که تفرد و عظمت و شدت او در بیفزاید بقوله **خافضة**

بعنی قیامت فرو برنده است و بست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع بوده باشند وافعه بر داوند و بلند کرد اننده جماعتی که درین عالم منخفض
باشند چه نزد وقوع واقعات عظیمه وحادثات شدیده بعضی مردمان منخفض میکردند بنوازل وضیعه و برخی بکرار ایشان مرتفع می
شوند بمراتب رفیعه یاد کو این قول بیهر بیان این احوال اشقیا و سعدا باشد هر از رو راسناد خفض و رفع بقیامت سبیل مجاز است یعنی حق سبحانه
در وقت ساعت قیامت خافض اشقیا است باسفل السافلین از مرتبه علو و رافع سعدا است باعلی علیین از روی فضل بود راز و اهل شقاوت
ونفاق منخفض باشند بنوازل متضعه وارباب خلاص و وفا مرتفع بدرجات عالیه یا اراده آن بجهت بیان ازاله اجرام باشد از مقار خود یعنی
روز قیامت خافض بعضی اشیا است و رافع بعضی دیگر چه در آن روز نجوم و آسمان از مرتبه خود میل بسقوط کنند و کواکب منکدر و منتثر و
جبال از اماکن خود روان گشته مانند سحاب جاری در جو هوا مرتفع و منتشر شوند وارضین از جاهای خود متزلزل گردند کما قال الله تعالی اِذَا رُجَّتِ
4 الْاَرْضُ رَجًّا یعنی یاد کنید چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت برا نوجه که جمیع ابنیه و جبال که فوق آن باشد منهدم گردد
وجمیع مردمان که بر روی آن باشند بسمت فنا بپرهیزند و همه مردمان از قبور بیرون افتند این ظرف بدل ظرف اول است و مستوانه بود که
متعلق باشد بخافضة و معنی اینکه قیامت خافض و رافع مردمان باشد در آن وقت که متزلزل شود زمین وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ورریزه
5 ریزه شوند جبال بسا ریزه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود چه بس در لغت بمعنی خورد و مرکردن و راندن هر دو آمده و مفعول اول
اسناد قوله ص و سیرت الجبال فکانت سرابا اول قول ابن عباس و مجاهد و مقاتل است و ثانی قول کلبی و نزد حسن مراد از بس قطع است
6 که بمعنی قلع است کما قال الله تعالی و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا یعنی برکنده شود کوهها از جای خود فَکَانَتْ پس باشد هَبَاءً
نفیادی که در شعاع آفتاب دیده میشود باشعه آفتاب و منی کما به بینید تابد مُنْبَثًّا پراکنده شده و منتشر گشته از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که
7 کوهها در آن روز مانند گردی شوند که از سم ملیدت برخیزد و بباد نشانده شوند و کُنْتُمْ و باشید شما ایمکلفان در آن وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً اصنافا سه گونه
هر مرتبه بغیر از واحد باشد یا بهم آنکه عرب بعضی از اکبر بعضی دیگر باشند یا ترجیح از آن با برخی دیگر مذکور شوند اما در واقع میگوید
8 انکه تفسیر اصناف ثلثه میفرماید بقوله فَاَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ پس یاران دست راست چه کسانند یاران دست
راست برای استفهام و مذکر ظاهر در مقام ضمیر برای تعجب است از تفخیم شان ایشان و معنی پس ایشان در رفعت بجا منزلتی رسیده اند
واین ماخوذ است از قول عرب که فلان منی بالیمین و این کلام وقتی میگویند که وصف شخصی نمایند بوقعت درجه و منزلت مرتبه و این بهم
9 بیان است بیامن و لهذا الیمن را از یمن اشتقاق کرده اند پس مراد اصحاب اصحاب یمن است آنچه سعدا بجهت طاعت میمون و مبارک اند بر نفسها
خود و از ابن عباس منقول است که ایشان جماعتی اند که در وقت اخراج ذریات از صلب آدم بر دست راست وی بودند یا کودکی که نامه اعمال در روز
قیامت بدست راست ایشان دهند یا کرده که مسکن ایشان در یمین عرش باشد چه بروایت ثابت گشته که جنت بر دست راست عرش است
یا کسانی که با یمن و برکت باشند وَاَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ واصحاب دست چپ چه کسانند اصحاب دست چپ را بهما
ذکر استفهام و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تعجب است از بدحالی و سلب حال ایشان پس اصحاب منزلت دنیه اند این ماخوذ است
از قول عرب که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کنند بخفت و نا ستودن و انحطاط شان ایشان و بهما با را جهت
کرده الواسوی میگویند پس مراد با اصحاب مشامه اصحاب شوم اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارک اند بر نفسها خود و از ابن
عباس مروی است که ایشان جماعتی اند که بوقت اخراج ذریه در جانب شمال آدم بوده اند یا گروهی که نامهها بدست چپ ایشان دهند
یا طایفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه در اخبار وارد گشته که دوزخ در جانب چپ عرش است و بعد از بیان صنفین تبیین صنف
10 ثالث میفرماید بقوله وَالسّٰبِقُوْنَ و پیشی گیرندگان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بی تلعثم و توانی و تراخی اَلسّٰبِقُوْنَ
کسانی اند که حال ایشان بر تو واضح است و احوال ایشان بر تو لایح پس احتیاج بر بیان احوال ایشان نباشد و این همچو قول ابوالنجم است
کرو شعری شعری لله دری ما المستو صدری یعنی شعر من همانست که بتو منتهی شده و فصاحت و بلاغت آن بتو رسیده پس بیان آن نکنم
و قیل السابقون السابقون کرر مبتدا و خبر اول است چه اشتقاق است برانکه ابرار سابقون معروف و معلوم اند و صلاح شان
اهل آنکه در صنفین اولین است و ایشان نیست و نزد بعضی معنی آنست که سابقان در ایمان و طاعات پیشی گیرنده گان باشند بانواع نعم
بجزیل ثواب و رحمت و پیش روان بدخول جنت باعظم کرامت و اعلای مرتبت در بعضی روایات آمده که سابق کسانی اند که در حصول فضیلت
بفعل خیرات اقدام نمایند و بدان مبادرت نمایند با اینکه بنا بر قصد دوصفت بیمین تخصیص کرده اند از مجموع باشد بمعصیت و خطیئت
وطول غفلت و بعد از آن تا بست شده و صاحب ثانی آنکه اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نموده باشد و نزد ابن عباس سابقون جماعتی
اند که بهجرت سبقت کرده اند بو عمر چون و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که ایشان کسانی اند که پیشی گرفته اند بصلوات خمس و بیشتر ازهم
کس بتکبیر اول آن افتتاح نموده و ضحاک سابقان پیشروان مصطفی جهاد را معنی نقل کرده اند که مراد سبقت است بتوبه و اعمال خیر
وبعضی گفته اند که مراد انبیا و حضرت رسالت است و سایر انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین یا اهل قرآن یا آنکه بدو کعبه بنماز گذارده باشد
وابن کیسان گفته که مراد بسبقت مشتمل جمیع ما موزات الهی و گویند مراد سبقت است در حیازه علوم و فضایل و کمالات و از عروة بن زبیر
نقل کرده اند که مقدم و افضل و اتقدم جویند با علما جزتا شما از جمیع مردمان مقدم دارند و شبههی نیست در آنکه جامع این همه ابواب
عالی بجا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه است سبق او با اسلام و ایمان جمیع علما را اتفاق است در آن که از رجال اول شخصی که تصدیق
حضرت رسالت نموده و بوی ایمان آورد آنحضرت بود و از زنان اول کسی که باآنحضرت ایمان آورد خدیجه کبری بود و ابو در عفای ارحضرت

رسول روایت کرده که آنحضرت خطاب بحضرت امیرالمؤمنین کرد و فرمود که یا علی انت اول من امن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة وانت الصدیق
الاکبر والفاروق الاعظم تفرق بین الحق والباطل وانت یعسوب المسلمین والمال یعسوب الظالمین اما دلیل سبق وی در نماز قول حضرت
رسالت است که صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع صلوة من الارض الا منی ومن علی یعنی ملائکه مدت هفت سال صلوات
فرستادند بر من و بر علی از آنکه در این مدت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد الا از من و علی و اما سبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست
و با جماع جمیع امت کسی که بدو قبله نماز گذارده با حضرت رسالت او بود و معدودی چند از تابعان وی اما فوق فضل و علم او همین قدر کافی
است که فرمود سلونی ما دون العرش و مروت کرد و گویای اوصاف کمالات امیرالمؤمنین را از عبدالله بن عباس پرسیدند فرمود که
والله هو احد الثقلین سبق الشهادتین و صلی بالقبلتین و بایع البیعتین و اعطی السبطین و ردت له الشمس مرتین بعد ما غابت عن الثقلین
وجرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین و مثله فی الامة کمثل ذی القرنین و ذلک مولای علی بن ابی طالب یعنی بخدا سوگند که علی بن ابیطالب
یکی از ثقلین است که حضرت رسالت در حین وصیت فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس با عتراف
کردن و اذعان نمودن بتوحید و نبوت و نماز گذاردن با حضرت رسالت بدو قبله که بیت المقدس است و کعبه معظمه و دو بار بیعت
نمود با حضرت پیغمبر که آن بیعت العقبه است و بیعت الشجره و او را دو سبط داده اند سبط حلم و سبط جسم و دو بار آفتاب از برای
او بازگردانیده اند بعد از آنکه از چشم غایب شده بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دوم برای تاویل و او صاحب دو کرت و دو
رجعت بود پس مثل او در این امت مثل ذوالقرنین است و این شخص که بعوت مذکوره منعوت است مقتدای من و مولای منست
مولای منست علی بن ابیطالب ص و از ابو جعفر سلام الله علیه منقول است که سابقون چهار اند هابیل مقتول که پسر آدم است و حزبیل که مؤمن آل فرعون
و آل یاسین است و علی بن ابیطالب که وصی رسول رب العالمین است ص و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده که او از پدر خود روایت
نموده از حضرت پیغمبر فرمود که صدیقان یعنی آنانکه در دین بوایشان سبقت نموده اند سه کس اند یکی مؤمن آل یاسین که حبیب نجار است و دیگری
مؤمن آل فرعون که حزبیل است و دیگری علی بن ابیطالب ص و هو افضلهم و او بهترین ایشانست و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است با سنادی
از عبدالله عباس که او فرمود که فرا زعلی بن ابیطالب شنیدم که میفرمود که انا عبدالله و اخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها
بعدی الا کذاب مفتر صلیت قبل الناس بسبع سنین یعنی علی بن ابیطالب فرمود که منم بنده خدا و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که
غیر از من باینکلمه تلفظ نماید دروغگو و مفتری باشد پس هر که این دعوی نرسد و مراد رسد که با من مقابله نماید سوم منم مقدم بر این
بستان و طوطی این شکرستان زیرا که من هفت سال بر همه خلق در سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت پناه آورده ام و با آنحضرت نماز
نماز گذاردم و دیگران بعبادت اصنام مشغول بودند و پرستش ایشان میکردند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب روایات خود آورده با سناد
از مسلم بن احمد دهقان و ظهر او گفت پدرم جز داده از پدر خود او از ابی مالک و از ابن عباس که او فرمود که من از حضرت رسول ص شنیدم که
سابق این امت در ایمان علی بن ابیطالب است و احطب خوارزم که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده با سناد از انس بن مالک
که او گفت که من از حضرت رسول خدا ص شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ینادی علی ابن ابیطالب بسبعة اسماء یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی
یا فتی یا علی مر انت و شیعتک الی الجنة یعنی حضرت سید انام ص فرمود که چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب را با این هفت اسم آواز کنند و گویند که
بگذر و بو با شیعه در و بهشت خود درآی بهشت حاصل که سابقان در روز قیامت در مرتبه اعلی و درجه قصوی باشند در حراست که چون یکی از
سابقان در بهشت از سرای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل جنت از آن متحیر و متعجب شوند و بابن نور بدانند که او از سابقان
11 است و چون از علو رفعت و سمو مکانت ایشان خبر دهد بقوله اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ آن گروه سابقان نزدیک کرده شده اند از حضرت
12 درجه و مرتبه یعنی درجات ایشان نزدیک است بعرش حضرت فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ در بوستانها با انواع نعمت و کرامت مراد آنست که ایشان
در اعلی درجات جنان و ارفع مراتب آن خواهند بود که نزدیک عرش او سبحانه است و مستغرق در بحار رحمت بغایت و کرامت بی نهایت
و بدانکه متواند بود که سابقون دوم تاکید سابقون اول باشد و خبر آن قوله اولئک المقربون یعنی سابقان بایمان و طاعت
مقربان درگاه احدیت اند و صاحب کشاف آورده که بعضی از قراء بر سابقون اول وقف میکنند و ابتدا بسابقون دوم میکنند و
صواب آنکه بر ثانی وقف کنند زیرا که سابقون اول باشد زیرا که آن در مقابل فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة است و این سابقون که معلوم
13 (14) باین صفات و متصف بدین سمات اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ گروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم انبیا سابقه از دم تا حضرت خاتم ص وَقَلِیْلٌ
مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ و کمی اند از پسینان یعنی از امت محمد ص خلاصه کلام آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت و صاحب
کشاف گفته که قوله و قلیل من الاخرین دلالت تمام دارد بر آنکه ثلة متضمن کثرت است و آن از ثل مشتق است یعنی کسر هم چنانکه امت از ام
ماخوذ است که بمعنی شج است و نیز در کشاف آورده که این آیه مخالف نیست بقول حضرت رسالت ص که ان امتی یکثرون سایر الامم وانا اکثر
الناس تبعا یوم القیمة زیرا که جایز است که سابقون امم سالفه اکثر از سابقان این امت باشند و تابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه
و نیز منافات ندارد بقوله تعالی ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین زیرا که مراد باین هر دو گروه اصحاب یمین اند نه سابقان دیگر آنکه کثرت فریقین
منافی اکثریت احدهما نیست و اینکه در بعضی روایات آمده که چون این آیه نازل شد اهل اسلام از استماع قلیل من الاخرین دلتنگ شدند و مکرر از
حضرت رسالت ص سوال کثرت آن میکردند تا این آیه نازل شد که و ثلة من الاخرین و جواب اند ثبت بجهت عدم صحت این روایات و وجه
یکی آنکه آیه و قلیل من الاخرین بلا شبهه در شان سابقان است و آیه ثلة من الاخرین در حق اصحاب یمین بجهت عطف اصحاب یمین و وعد ایشان و سابقان

مخففه

و پاره پاره

حبیب نجار که مؤمن

مسلم

وعین بشارت دوم آنکه نسخ در اخبار نیست یعنی آنکه آن عبارت است از انتهای حکم شرعی پس چگونه نسخ باشد و ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
باشد از مقاتل منقولست که مراد از ثلة من الاولین بعد از این امت اند پیش از پیغمبر ما است که سابقان جماعه اند را متقدمین اند محمد
١٥ و از متاخرین ایشان و آن سابقان علی سرر باشند بر تختهای بهشت موضونة که بافته شده باشند از زر و مشبک باشد و بعضی گفته اند مرصع و
مکلل بانواع جواهر نزدیک یک دیگر نهاده شده و هم پیوسته مانند تداخل حلقهای درع در یکدیگر و از کلبی نقلست که طول هر سریری
سیصد باشد و چون سابقان خواهند که بر بالای آن روند سر فرود آورد تا ایشان با او برابر شوند بعد از آنکه بر او قرار کرده باشند باز
١۶ بجای خود رود و بلند شود بر بالای این تختها باشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند علیها بر آن تختها متقابلین برابر یکدیگر
که هیچ یک روی بر روی یکدیگر نگرند و در قفای یکدیگر نگاه نکنند و این وصف اشعار است بر حسن معاشرت و تهذیب
اخلاق و آداب ایشان و بدانکه علی سرر خبر بعد از خبر السابقون است و متکئین و متقابلین هر دو حال اند از ضمیر مستتر در علی سرر که عامل
حال است و تقدیر اینکه هم استقروا علی سرر یعنی سابقان قرار گرفته باشند بر تختها در حالتی که تکیه کنندگان باشند و مقابل یکدیگر نشستگان
١٧ یطوف علیهم طواف کنند و گرد آیند بر ایشان برای خدمت ولدان مخلدون کودکان جاوید مانندگان بر هیئت کودکی با کمال طراوت
و صباحت که هرگز از این حالت متغیر نشوند چه خدمت صغیر زیبا تر است از خدمت کبار و از سعید بن جبیر منقولست که مخلد از خلد مشتق است که
بمعنی قرط است یعنی ولدان آراستگان باشند بگوشوارهای زرین و این ولدان در بهشت مخلوق شده اند برای خدمت بهشتیان و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که اینها اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسناتی نبسته تا بدان مثاب شوند و سیئات نیز تا بر آن
معاقب گردند و از سلمان رضی الله عنه نقل کرده اند که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد باشند و در حدیث وارد شده که اولاد
١٨ الکفار خدام اهل الجنة و بر هر تقدیر بر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت باکواب بکوزهای بی دسته و اباریق و ابریقها که دسته
و لوله دار باشند و کأس من معین و جامها از شراب جاری در بهشت و یا خمرهای روان چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود و بر
١٩ روی زمین جاری گردد لا یصدعون عنها درد سر نکشند بسبب شرب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع شود و کلمه
عن در موضع باء سببیه است و گفته اند که در این تقدیر است که لا یصدع صداعهم عنها یعنی صادر نشود درد سر از آن شراب و نزد بعضی
یصدعون بمعنی یتفرقون است یعنی تفرق نکنند و جدا نگردانند ایشان را از آن شراب و لا ینزفون و نه گم عقل و بیهوش
٢٠ شوند از آن تا مزایل شود از شراب و منقطع گردد و آن مشتق از نزف است بمعنی نفاد یعنی بنیاد فاقه و فاکهة و دیگر آنکه ولدان طواف
کنند بر بهشتیان بمیوها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند و برگزینند و لحم طیر و بگوشت مرغ که الطف لحوم است مما یشتهون
از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که مشتهای طبع ایشان باشد چو پخته و یا بریان کرده و مرویست که هر گاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند
حق سبحانه گوشت مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بطبخ و ذبح نباشد و از ابن عباس نقل کرده اند که هر مرغی بر خواطر ایشان
بگذرد فی الحال در نظر ایشان متمثل شود بر همان وجه که مشتهای ایشان بوده باشد و ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کند که در بهشت
مرغان می پرند که هر یک هفتاد هزار پر دارند و هر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغها بیاید و بر خوان او افتد و پرها بیفشاند از
هر پری طعامی برون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوی تر و از عسل شیرین تر که هیچ لون دیگر نماند و بعد از آن بپرواز در آید و
٢٠ بر درختان بهشت نشیند و حور و دیگر برای سابقان حوری باشند در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عین کشاده چشمان یعنی
چشم ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در غایت سیاهی و در نهایت صفا و طراوت باشند کامثال اللؤلؤ المکنون
مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر او ننشسته باشد و دست اغیار بر او نرسیده و بنا بر این یعنی حور معطوفست بر ولدان و
میتواند بود که خبر مبتدای محذوف باشد و تقدیر اینکه فیها حور یا لهم حور یعنی در بهشت حور عین یا مر سابقان راست حور عین و امام از
رسول صلعم روایت کرده که در بهشت هیچ مؤمن نباشد الا که او را هفتاد و دو زن باشد از حور عین و از عبد الله مسعود روایتست که از حضرت
رسول صلعم شنیدم که نوری در بهشت پدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است گویند روشنی دندان حوریست که در روی شوهر
خود خندیده و مجاهد گفته که حور را بجهت آن حور گویند که تحار فیها الطرف حیران ماند دیده در دیدن او و حق سبحانه اینهمه کرامتها با ایشان
٢٢ کرامت فرماید جزاء بجهت پاداش دادن ایشان بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا از اعمال صالحه و میتواند بود
٢۴ که نصب جزاء بر مصدریت باشد و تقدیر اینکه یجزون جزاء یعنی پاداش داده شوند پاداش دادنی لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت
لغوا سخن بیهوده که هیچ فایده بر آن مترتب نشود و نه بانگ و فریاد و سوگند بدروغ استماع نکنند تا آنکه بسبب شرب خمر سخنان بیهوده
نگویند و سوگند بیکدیگر نخورند و نه بشرب خمر چنانکه در خمر دنیا میشد و لا تأثیما و نه نسبت دادن با ثم یعنی سخنی که گفتن آن موجب
٢۵ گناه باشد چون فحش و دشنام الا قیلا مگر قولی را که آنست سلاما سلاما یعنی بدانجا استماع سلام کنند که عبارت از درود
از غم و آفت و از حصول دوام نعمت و کلمه سلاما بدل قیلا است بدلیل قوله تعالی لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما یا صفت این یا مفعول و
تقدیر اینکه الا ان یقولوا سلاما بعد سلام یا مصدر باشد بتقدیر یسلمون سلاما و تکریر این لفظ دلیل است بر فشو سلام یعنی اهل جنت
پیوسته بر یکدیگر سلام کنند از روی حسن ادب و نیکوئی اخلاق که موجب مزید محبت است و بعد از ذکر احوال سابقون بیان اصحاب یمین
٢۶ میفرماید که و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و یاران دست راست چه اند و یاران دست راست که اند این تعجبیست از عظم و
٢٧ بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان معظم و مکرم باشند فی سدر مخضود در زیر درخت کنار بیخار از صحابه مرویست که چون اهل اسلام
نظر بر وج کردند که آن وادیست از طائف مشتمل بر درختان سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل آن بودی این آیت نازل شد که اهل بهشت

راسدر بیخار باشد و بنا بر این یعنی مخضود ماخوذ از خضد الشوک از قطعه و از مجاهد منقولست که مخضود مشتق است از خضد الغصن یعنی
ثناه یعنی درختی است که شاخهای آن دو تا شده باشد از کثرت بار و طلح و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفه بسیار خوشبوی
دارد منضود که بر هم چیده شده باشد میوهای موز یا شکوفهای ام غیلان یعنی از اسفل تا اعلا درخت همه میوها یا شکوفها باشد که هیچ
از ساق آن نمایان نباشد و از سدی منقولست که طلح بهشت درختی است مانند طلح دنیا ولیکن میوهای آن شیرین تر از عسل است و گویند
آن درختی است در یمن و حجاز که نیکو و خوش منظر تر از سایر اشجار است و تخصیص این دو شجر بذکر بجهة آنست که نزد اعراب این هر دو درخت
٢٩ بیشتر بودند و استیناس ایشان بان زیاده تر و ظل ممدود و سایه کشیده و گسترده شده که آفتاب آن را نسخ نکند یعنی هرگز کم نشود و
زایل نگردد بلکه همیشه ثابت باشد و عرب هر چیزی که منقطع نشود آن را ممدود گوید و در خبر آمده که در بهشت درختان باشد که سوار
در مدت صد سال از زیر سایه آن بیرون نتواند آمد و در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون وقت صبح باشد که نه گرم باشد
٣٠ و نه سرد و نزد ربیع فراهد سایه عرش است و ماء مسکوب و آبی ریخته شده یعنی آبی که از جنت عدن ببوستانهای دیگر روان میشود یا آبی
که حق تعالی در بهشت جاری سازد بر وفق مدعای بهشتیان در کیفیت و کمیت و آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع نشود مجاری آن بر روی
زمین باشد نه در شکافهای زمین یا آنکه بشراب ایشان مزج کنند و با آنچه آشامید ایشان در آن ما ریزند بدون آنکه ایشان مرتکب آن شوند و
بدانکه چون حق سبحانه تشبیه فرمود حال سابقان را در تنعم باکمل آنچه اهل تمدن تصور آن نمایند تشبیه نمود حال اصحاب یمین را باکمل آنچه اصحاب
بوادی تمنای آن کنند تا اشعار باشد بتفاوت مرتبه بین الحالین مزاحم بن زفر گفته که مرا برادری صالح بود که در حضور نکو داشتی و
در وظایف طاعات تقصیر فرو نگذاشتی چون وفات کرد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتیست که نمیدانم که چه حال داری و در
٣١ کجائی گفت در سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة و میوهای بسیار از هر جنس که باشد اختیار وصف
میوها که از برای سابقان و وصف کثرة از برای اصحاب یمین و عدم ذکر لحوم برای ایشان اشعار است بر مزیت مرتبه سابقان بر ایشان
٣٢ که اصحاب یمین متنعم باشند بفواکه کثیره لا مقطوعة نه بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که فصلی
باشد و فصلی نه و لا ممنوعة و نه منع کرده شده یعنی او را از خورنده هیچ نوع منع نکنند بخلاف میوهای دنیا که در بساتین و حظایر
حفظ آن مینمایند و از مردمان منع میکنند و بسبب بعد او دست شوک از آن ممنوع میشوند چه بهشت سرای راحت است او را هر چه خواهند تا
ابد و گویند که لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان و مرویست که از حضرت رسول صلعم که هیچ میوه از درخت بهشت بکنند الا
٣٣ که در موضع آن دو مثل آن رویده شود و فرش و بسترها برای استراحت مرفوعة که بر داشته شده باشد یعنی رفیع القدر یا بر
بالای یکدیگر نهاده شده تا بحد ارتفاع رسیده و در روایت آمده که ارتفاع آن پانصد گز باشد و در حینی که مؤمن اراده آن کند که بر
بالای آن نشیند منخفض شود و بعد از قعود او مرتفع گردد و مرویست که ارتفاع بعضی از آن ما بین آسمان و زمین باشد و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که فرش مرفوعة بمعنی آنست که فرشهای بر داشته شده بر بالای سریرها افکنده و بقول
بعضی فرش کنایه است از زنان چه عرب زوجه را فراش میگوید و منه قول النبی صلی الله علیه و آله الولد للفراش و للعاهر الحجر و مرفوعة بمعنی بر تخت سلطنت
٣۴ یا مرتفع در جمال و کمال و دلالت بر این قولست قوله سبحانه انا انشأناهن بدرستیکه ما بیافریدیم ایشانرا ابتدائی یعنی بی سبب ولادت انشاء
آفریدنی و بنا بر تفسیر اول جار و مجرور و کلام اول مضمر است و تقدیر اینکه فرش مرفوعة هن و قرینه حذف آن ذکر فرش است و اگر فرش
بمعنی مضاجیع است ذلک تر آن و مراد ما این زنان زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید انشاء ایشانرا در روز معاد و نزد بعضی مراد حور عین
٣۵ اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند و بنا بر اول ایراد انشاء بر صیغه ماضی بجهت تحقق وقوع است یعنی خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر فجعلناهن
٣۶ پس گردانیدیم ایشانرا ابکارا دختران دوشیزه یعنی هر گاه که ازواج نزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عربا دوستان و عاشقان شوهر
خود با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا همزادان یعنی همه سی و سه ساله باشند و شوهران نیز همین سن و در حدیث آمده که یدخل اهل الجنة
الجنة جردا مردا بیضا جعادا مکحلین ابناء ثلث و ثلثین یعنی اهل بهشت که به بهشت در آیند همه اجرد و امرد باشند و سفید اندام و جعد موی و چشمها
سرمه کرده و در سن سی و سه ساله و ابو هریره از حضرت رسول صلعم روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و
هفت گز پهنا و ایشانرا بر صورت نیکو و نیز با توافق باشد بجنسی که یکدیگر را توانند شناخت و در زبان آورده که صبیه را چون
آورند بدین سن رسانند و شوهر بدهند و عجوزه را نیز بدین سن رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشد او را بعضی از اهل بهشت دهند
و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون آسیه که زن فرعون بود او را یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود با او
ارزانی کنند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشند او با زوج آخرین باشد مرویست که ام سلمه رضی الله عنها این
آیه را از پیغمبر صلعم پرسید فرمود که هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجایز شمطا رمصا جعلهن الله تعالی بعد الکبر اترابا علی میلاد واحد فی الاستواء کلما اتاهن
ازواجهن وجدوهن ابکارا یعنی اینها زنانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا در حالتی که پیر شده باشند و موی سفید
و چرک و رمص بکنج چشم ایشان نشسته حق سبحانه و تعالی ایشانرا بعد از پیری هم سالان بر یک وجهی گرداند در استوا و هر گاه که شوهران
پیش ایشان آیند ایشانرا بکر یابند چون عایشه این قول استماع کرد گفت وا وجعاه
آنحضرت تبسم فرمود که ان الجنة لا یدخلها العجائز یعنی هیچ عجوزه به بهشت نرود
عجوزه جز دیدار او که در از پیری نخواهد بود بلکه هر را خلعت جوانی پوشند و با حسن

حاصل که حق سبحانه تعالی میفرماید که ما زنان بهشت را باین صفات و سمات انشا کردیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و من فوائد هو ذکره ابن جاد
مجرور متعلق بفعل محذوف باشد و تقدیر اینکه وجعلناهن لاصحاب الیمین با صفت ابکار باشد یا خبر مبتدا محذوف و تقدیر اینکه هن لاصحاب
٣٨ ، ٣٩ الیمین یا خبر ثالث او سبحانه ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ یعنی مر اصحاب دست راست گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی از پسینان
و بنا بر سه وجه اول خبر مبتدا محذوف است و تقدیر اینکه هم ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین یعنی اصحاب دست راست گروهی اند از امم سابقه و گروهی
از این امت و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة و ثلة تمام نشود مگر باین سیاهان که در بیابانها
شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و اینجا معلوم میشود که هیچ کس از امت مرحومه مخلد در دوزخ نخواهد ماند و نیز در
حدیث آمده که ای ابوبکر اینکه بتو افضل اهل الجنة امید دارم که شما نصف اهل بهشت باشید و قبل از این گذشت که پیغمبر فرمود که اهل بهشت صد
بیست صف باشند هشتاد از آن از امت من و از حسن روایتست که سابقان امم ماضیه اکثر از سابقان این امت اند و تابعان امم سالفه قلند
از تابعان این امت ضحاک و مجاهد نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الثلثان جمیعا من امتی یعنی این هر دو گروه از امت من اند اما قول اول
اشهر و اصح است و مؤید است بروایات صحیحه که درین باب ماثور شده ازانجمله از عبد الله بن مسعود مرویست که شبی با رسول مکالمه مینمودم و
آنحضرت اخبار امم ماضیه با انبیا میفرمود و چون مجلس تمام شد بخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر آنحضرت فرمود که دوش پیغمبران
که پیشتر بوده اند و اتباع ایشان را بر من عرض کردند بعضی از ایشان را دیدم که امت بسیار داشتند و برخی دیگر کمتر از ایشان و بعضی دیگر بیش از سه کس نداشتند
و جماعتی دیگر زیاده از یکی نبود و دیگری را هیچ امت نبود پیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار از کثرت ایشان متعجب شدم گفتم خدایا این کدام پیغمبر
است که این همه امت با او گفتند که این برادر تست موسی بن عمران و تابعان او بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست خود بنگر چون
نگاه کردم صحرای مکه را دیدم که چندان که چشم کار میکرد مردم ما را بودند گفتم بار خدایا اینها کیستند آمد که ایشان امتان تو اند راضی شدی یا نه
گفتم بلی راضی شدم فرمود که در جانب چپ نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده بود گفتم اینها کیستند فرمود که اینها نیز امت
تو اند خوشنود شدی گفتم ای خوشنود گشتم بعد از آن فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشد که بی حساب به بهشت روند عکاشة
ابن محصن برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم رسول فرمود اللهم اجعله منهم دیگری برخاست و همان التماس نمود
فرمود سبقک بها عکاشه بر تو سبقت کرده در این التماس عبد الله بن مسعود گفت یا رسول الله کان ما آنست که این هفتاد هزار کس آنانند
که بر اسلام زاده اند و بر آن مانده اند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر نکنند و بر خدای توکل نمایند تخصیص این هر سه
چیز بجهة آن بود که عرب عادت کرده بودند بر تفصیل آن پس فرمود که امید دارم که امت من و تابع من ربع اهل بهشت باشند ما همه تکبیر
گفتیم فرمود که امید دارم که ثلث اهل بهشت باشید ما همه تکبیر گفتیم بعد از آن فرمود که امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند بعد از آن این
٤٠ آیت را خواند که ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ چه اند و اصحاب دست چپ
٤١ که این تعجب است از انجذال و انقطاع احوال ایشان یعنی ایشان در نهایت خواری و رسوائی باشند فِي سَمُومٍ در بادی
٤٢ بنهایت گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آبی گرم که در حرارت نامتناهی باشد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از
دود گرم که در غایت سیاهی باشد و در بیان آورده که چون حرارت سموم در احشا و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم همچنانکه گرما
زدگان در دنیا آب طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پناه برند بسایه از دود ظلمانی و گویند یحموم کوهیست
در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و ضحاک گفته که آن آتش سیاهست چه آتش دوزخ و اهل آن و لباس ایشان و هر چه در آن باشد
٤٣ همه سیاه باشد و آن بر وزن یفعول است ماخوذ از حمه لَا بَارِدٍ که خنک نیست آن سایه مانند سایهها دیگر که باین مستریح میشوند وَلَا كَرِيمٍ
و نه سود رساننده و راحت بخشنده مر کسی را که بدان ملتجی شود و قتاده گفته که آن سایه نه بارد المنزل و کریم المنظر نیست تا تمنای میل آن کند پس
وصف ظل یحموم باین هر دو وصف مؤذنست بر نفی توهم استرواح از آن هم چنانکه در سایههای دنیا میباشد و مشعر بر تهکم اصحاب شمال و
بعد از ذکر انواع عذاب برای اصحاب شمال و ذکر عدم استرواح ایشان بظل بارد کریم که از صفات ظلال جنت است بنا بر علت موجبه تعذیب
٤٤ میکند بقوله إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش ازین در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شده یعنی بناز و نعم
٤٥ ایشان را بمحرمات و اتباع شهوات که بازدارنده ایشان بود از تفکر کردن در امور حقه از ارتکاب نمودن و امر و نواهی و اجبه وَكَانُوا يُصِرُّونَ
و بودند که اصرار مینمودند و اقامت میورزیدند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ و از آن نادم و تائب نشدند مراد از این شرک است یا
سوگند بدروغ بر آنکه حشر و نشر نخواهد بود کما قال الله تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت الی آخره یا جمیع کبائر و معنی
حنث ماخوذ است از قول عرب که بلغ الغلام الحنث یعنی صبی بحد حنث رسید که او وقت نوبت مؤاخذه است باو و یا از حنث فی یمینه فلان
٤٦ (٤٧) که بمعنی خلاف بر است در آن و بجنث آنکه تا ثموا و تحرجوا وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند بر سبیل انکار أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتیکه
بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شده از
٤٨ تکرار استفهام جهة مبالغه است در انکار بعث أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا برانگیخته شوند پدران پیشین ما که خاک گشته اند و اجزای بدن
ایشان هیچ باقی نمانده و عطف اینکلام بر فاعل مبعوثون و عدم اکتفا بر فاعل له لنسبت بر آنکه انکار بعث آبا نزد ایشان اشد و ابلغ است
بجهة تقادم زمان ایشان و حسن عطف اینکلام بر ضمیر مستکن در مبعوثون بدون اعاده تاکید که نحن است جهة فاصله است همزه استفهام است
مثل اینست قوله تعالی ما اشرکنا و لا آباؤنا که بجهة فصل لاء موکده نفی آباؤنا معطوف شده بر ضمیر مستکن اشرکنا و عاء ام در طرف مدلول

علیه مبعوثون است نه مبعوثون بجهة فصل بینهما بهمزه قُلْ بگو یا محمد در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستیکه جمیع پیشینیان از ابا شما
وَالْآخِرِينَ و همه پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر اینه جمع کرده شده گانند و محشور گشتگانند إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ بسوی انجمن موقت و محل معین شده است بنا بر آن که از روز قیامت معلوم نزد خدای برای هر زدن تا قیامت چه ما لهو حمهم هم منتهی
باشند با هم فراهم آورده شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز قیامت و صاحب کشاف آورده است که اضافه میقات بیوم
مثل اضافه خاتم فضه است چه میقات بمعنی ما وقت و حد به الشئ است و آن ماخوذ است مواقیت احرام که عبارتست از حد حرم که از آن
تجاوز نتوانند نمود کسی که اراده دخول مکه داشته باشد الا باحرام بعد از آن بر سبیل توبیخ خطاب با اهل مکه و امثال ایشان میکند میفرماید
٥١ ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما در اینروز أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از طریق حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان بعث و نشور لَآكِلُونَ
٥٢ کلوان هر اینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است من اول از برای ابتدا است و ثانی برای بیان یعنی بعد از بعث شما
٥٣ (٥٤) زا از میوه آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا پس پر کنندگانید از آن درخت الْبُطُونَ شکمها را بجهة شدت جوع فَشَارِبُونَ
عَلَيْهِ پس آشامندگانید بر بالای آن درخت مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم بسبب غلبه عطش تانیث ضمیر در منها و تذکیر آن در علیه
نظر بلفظ و معنی مرجعست و در روایت آمده که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی
٥٥ بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند و بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانند از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند
آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و مدتها آب نیافته و آن جمع اهیم و هیما است که آن شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام نضم
ها ابیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود و بجهة آن هر چند آب بخورد سیر نمیشود تا هلاک میگردد و گویند هیم جمع هیام است بفتح
ها و آن مخففه هیم است چون سحاب و سحب و هیام ریگیست که متماسک نشود پس معنی آنست که ایشان آشامندگان حمیم باشند بچو آشامیدن ریگ
روان که هر چند آب خورد سیر نشود قول اول از ابن عباس و عکرمه و قتاده مرویست و ثانی از ضحاک و ابن عیینه و تکرار لفظ شاربون
جهة مبالغه است حاصل که دوزخیان چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد صاحب کشاف آورده که معطوف و معطوف علیه اگر
چه بحسب ظاهر از جمله عطف ذات و صفتانند منتفیاند به هر دو یکه موجب عطف الشئ علی نفسه لیکن بر حسب حقیقت بر خلاف فاند از حیثیت
آنکه شرب حمیم با آنکه در نهایت حرارت است و موجب تقطیع امعا امریست عجیب و شرب آن بر طریق شرب هیم نیز امری غریبست و این هر دو از
صفات مختلفه اند و در تفسیر بیضاوی مذکور است که میان معطوف و معطوف علیه عموم و خصوص من وجه است پس بینهما اتحاد نباشد بعد
٥٦ از خطاب مشتمل بر تخویف و انذار بغیبت التفات فرموده بر سبیل تهکم میگوید که هَذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیشکش ایشانست یَوْمَ
الدِّينِ در روز جزا همچنانکه ما حضری که برای مهمان سازند اینکلام بر سبیل تهکم است همچنانکه قول او سبحانه در موضع دیگر فبشرهم بعذاب
الیم چه نزل عبارتست از طعامی که بنزول مهمان ما حضر سازند بجهة تعظیم و تکریم او و از اینجا معلوم میگردد که بعد از این ایشان را در جهیم ماکول و
مشارب خواهد بود که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید در خواطر نگنجد بعد از آن تخصیص کفا میفرماید بر تصدیق بعث بر احتجاج
٥٧ که نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما آن معترفید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش ما را در اعاده چه بر هر آینه
عقول و اصحاب افهام واضح و لایح است که هر که بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود و بعد از احتجاج بر ایشان بنبیه ایشان میکند
٥٨ بر وجه استدلال بر بعث بقوله أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید ما تُمْنُونَ آنچه را که میریزید در رحم یعنی خبر دهید از آب نطفه که در رحم میریزید
٥٩ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید آنرا بر صورت بشر و آنرا انسان میسازید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما آفرینندگانیم چون شما منکرید
با آنکه خالق آن مائیم چه شما را بر وجه بدان نوع که فرزند مطلب متولد نمیشوند بلکه بود و قوت مشیت و طبقه او را ده لیاقت تولد میابد پس البته قادر
خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابدا نیست بلکه اهون و اسهل است از آن آنکه بیان میفرماید که همچنانکه قدرت دارد بر ابتدای خلق
٦٠ توانا است بر اماتت ایشان و میگوید که نَحْنُ قَدَّرْنَا ما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم
زمان موت هر یک از شما او قسمت آن کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت ما پس اعمار شما متفاوت است در طول
و قصر و توسط و گویند معنی آنست که ما یکسان کردانیدیم موت را بر مطیع و عاصی و اهل آسمان و زمین چه هر نفسی که وجود پیدا کند البته
٦١ تعلیه سواء ت اعلی بچشد که کل نفس ذائقة الموت وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما بیشتر گرفته شدگان و این کلام ماخوذ است از سبقت علی کذا اذا
غلبته علیه و اعجزته عنه پس معنی آنست که هیچ کس سبقت نتواند کرفت عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه تبدیل کنیم شما را أَمْثَالَكُمْ بکسانی که مثل
شما باشند و ما را عاجز سازد از آنکه شما را میرانیم و دیگران را بیافرینیم بجای شما و در حذف مفعول اول تبدیل و حرف جار مفعول لهم بجهة ظهور
آنست حاصل که هیچ کس ما را مغلوب نتواند ساخت بر آنکه تبدیل کنیم شما را با امثال شما وَنُنْشِئَكُمْ و بر آنکه بیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا
تَعْلَمُونَ در صورتی و هیئتی که نمیدانید از مثل صورت قرده و خنازیر و غیرها و گویند که مراد نشأة انشا ثانیست و معنی آنکه ما قدرت داریم
بر آنکه اعاده شما کنیم بهیئات مختلفه یعنی کافران را در زشت ترین صورتی خلق کنیم و مؤمنان را در بهترین هیئتی ملخص آیه آنست که ما قادریم
بر خلق مثل شما یا بر انشاء شما در صورتی که معلوم و معهود شما نیست و چون هیچ کس ما را عاجز نتواند ساخت در این دو امر که خلق مماثل و
غیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما و بدانکه مسبوقین بو مکر علی ان نبدل الخ حال باشد از ضمیر قدرنا یا آنکه علت او باشد
و علی بمعنی لام یعنی تقدیر موت کردیم میان شما در حالتی که از آن تقدیر جار دست بر آنکه تبدیل شما کنیم با امثال شما یا انشا شما نمائیم بر صورتی
که معلوم شما نباشد تا آنکه موت را مقدر ساختیم بجهة آنکه تبدیل شما کنیم بمماثل و انشا شما بغیر مماثل و بنا بر این معنی نحن بمسبوقین جمله معترضه

است و معنی آنکه هیچکس پیشی نتواند کرد بر ما از موتی که تقدیر کرده ایم و قرار نموده ایم و او وقت معین آن تغییر دهد و صاحب کشاف گفته که امثال جمع
مثل باشد یعنی بر مثل پس معنی این باشد که ما قادریم بر آنکه بدل کنیم صفات شما را [illegible] خلق و اخلاق شما است انشا کنیم
صفات اگر معهود شما نیست و حسین بن فضل این را باین معنی حمل نموده که شما میدانید حال نشاه اولی که چگونه است در بطون امهات و مبدا آن
حال نشاه اخری که در چه صورت خواهد بود و چه عذاب او سبحانه علم بان ندارد پس بجهت تاکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید که و لقد علمتم
۶۱ و بیک شبه که شما دانسته اید النشاة الاولی آفرینش نخستین را که آن انتقال از نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و لحم
و اعصاب و اوتار و رباط و تصویر آن بصورت انسانی و ابلاج روح در آن و شما مقر و معترفید که خالق آن ماییم فلولا تذکرون پس چرا
یاد نمیکنید توانائی ما را و ما را استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشاه اخری چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نتواند بود بلکه این اسهل از اول
خواهد بود نزد او بجهة حصول مواد و تحقق اجزا و سبق مثال و این آیه دالست بر صحت قیاس منصوص العلة که مسلم الثبوت هم است نه مطلق
بطلان حجت مخالفین باشد بر صحت قیاس منصوص العلة افرایتم آیا پس می بینید ما تحرثون آنچه کشت میکنید یعنی اجابت نمائید
از تخمی که در زمین بپراکنید و پنهان میکنید [illegible] ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده را و نشو و
۶۳ نمای آن میدهید ام نحن الزارعون یا ما رویاننده ایم و نشو و نما دهنده و او را بغایت خود رساننده و چون در این باب نزاع نیست
بلکه مقر بدین اعتقاد پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره نمودن از آن
قادر خواهد بود بر اعاده خلق آن هیچکه بوده باشد ابو هریره از رسول ص روایت کرده که لا یقولن احدکم زرعت و لیقل حرثت یا بدانید نه
گوید یکی از شما که زراعت کردم بلکه بگوید که حراثت نمودم زیرا که زرع عبارتست از انبات که آن از فعل او سبحانه است و حرث که
شق ارض است و القای بذر در آن از فعل شما لو نشاء اگر خواهیم یعنی مصلحت ما اقتضا نماید که آنچه کشته اید آن را در هم شکنیم و خشک
۶۵ گردانیم قبل از بلوغ آن لجعلناه حطاما هر آینه گردانیم آنرا حطاما یعنی درهم شکسته پیش از رسیدن آن که منتفع بهر نباشد در مطعم یا کاه
بیانه علی اختلاف التفسیر فظلتم تفکهون پس همه روز تعجب کنید از نفقه و بلیه یا پشیمان گردید از تعبی که در حرث آن کشیده اید
و تاسف خورید از انفاقی که در آن کرده باشید یا ملامت کنید نفس خود را بر تفریط و تقصیر در طاعت که سبب این خساره شده و اصل
تفکه تنقل است بصنوف فاکهه و در این مقام مستعار است برای تنقل بحدیث یعنی همیشه منتقل شوید بحدیث آن و پیوسته و بسبیل
۶۶ تاسف و تعجب تحدث نمائید در آن و گوئید با یکدیگر که انا لمغرمون آیا ما الزام کرده شده گانیم بغرامت و خسارت آنچه انفاق آن
کردیم یا هلاک شده گانیم بسبب هلاکت و فوت روزی و بنا بر این معنی مغرم از غرام مشتق است که بمعنی هلاکت است نه از غرامت
و نزد ابن عباس مغرمون بمعنی معذبونست و عذاب معنی اغرامست و حفص [illegible] زده گانیم
بعد از آن ترقی نموده گویند بل نحن محرومون بلکه ما محروم و بی بهره ماندگانیم از روزی و هیچ حظی و بختی نداریم که اگر ما را حظی و بختی
بودی این قضیه بما واقع نشدی وجه تفرقه از مغرم بمحروم آنکه محروم آنکسی را گویند که هیچ چیزی نداشته باشد و مغرم آنکه او را جمله
چیزی باشد انس روایت کند که روزی حضرت رسول ص بر زمینی از زمینهای انصار بگذشت فرمود که چرا این زمین را حراثت نکرده
اند گفتند بجهة آنکه [illegible] باران کم [illegible] محروم ماندیم فرمود که شما تخم در زمین کنید و امور مفوضه بخود از دست منهید
۶۷ که روی باشد هذا است افرایتم آیا پس دیده اید الماء الذی تشربون آب را که می آشامید یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف
۶۸ که بجهة تسکین عطش و حفظ حیوة می آشامید ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید او را من المزن از ابر و گویند که مزن ابر سفید است
۶۹ که آب آن شیرین تر است از ابر دیگر ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده ایم آنرا لو نشاء اگر خواهیم جعلناه هر آینه بگردانیم
آن را اجاجا تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب آن کند از شدت مرارت و ملوحت آن فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگوئید خدا
را بر امثال این نعمتهای ضروریه صاحب کشاف آورده که چون کلمه لو معلق جمله ثانی است بر اول مثل تعلیق جزا بشرط و محض شرط نیست
انرو عامل هم نیست هم چنانکه ان و باتفاق جمیع علما سرایت بمعنی شرط در جملتین از جهت آنست که مفید امتناع ثانی است بر امتناع اول از اینجهة
محتاج است در جواب خود بنصب علامتی [illegible] این تعلق باشد پس بجهة این لام را زیاده کرده اند تا علم آن باشد و این هنگام که علمیت آن مشهور شد
جایز است که حذف آن کنند زیرا که چیزی معلوم و مشهور گشت و مالوف و مانوس شد جایز است که اسقاط آن کنند از لفظ بجهة استغنای معرفت
سامع [illegible] یکی از فصحای عرب بود در جواب کسی که با وی گفته که کیف اصبحت فرمود که خیر بجهة حذف خیر بجهة علم همکس بمکان
[illegible] بواسطه شهرت آن حذف لام در جعلنا بجهة اختصار لفظ است و ثبوت آن بجهة معنی است و دیگر
آنکه [illegible] بین الشرطین [illegible] ذکر آن در شرط ثانیه [illegible] که چون این لام مفید معنی توکید است پس ایراد آن در
امر مطعوم و ترک آن در آیه مشروب بجهة دلالت است بر آنکه امر مطعوم بحسب ذات مقدم است بر امر مشروب و وعید بفقدان مطعوم
اصعب است از وعید بفقدان مشروب زیرا که احتیاج بمشروب بجهة تبعیت است مطعوم را و لهذا امر مطعوم بحسب وضع مقدم واقع شده بر امر
۷۰ مشروب [illegible] خود میفرماید که افرایتم آیا پس دیدید النار التی تورون آتشی را که بیرون می آرید یعنی
۷۱ [illegible] بیرون آوردن آتش از درخت سبز ءانتم آیا شما انشاتم پدید آورده اید شجرتها درخت آتش که آن مرخ و عفار است ام
نحن المنشئون یا ما پیدا کننده و آفریننده ایم و در سوره یس سمت ذکر یافت که اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که مذکر میگویند و شاخی
از شجره عفار که انثی میگویند هم میسایند و حق سبحانه از این حال بقدرت کامله خود از میان این دو شاخ [illegible] آتش [illegible]

و اینجا میفرماید که ای اهل عناد چون هیچکس از شما انفکاک خود نتواند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بر آن و با استدلال کنید بر آنکه
۷۲ ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث و نشور است نحن جعلناها ما گردانیده ایم آتش را تذکرة یاد کردنی [illegible]
ببینند آتش دوزخ را یاد کنند و از اینجهة است که همه اسباب معایش را بآن تعلق کرده ایم و همه شما را احتیاج بآن ساخته تا اکثر اوقات نزد شما
حاضر باشد و شما از آن منتفع شوید و منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و گویند یعنی آنست که این آتش را نمونه آتش دوزخ کردانیده ایم و
مقوی این قولست آنچه مرویست از حضرت رسالت ص که نارکم هذه التی توقدها بنو آدم جزء من سبعین جزء من نار جهنم یعنی این آتش که شما
بر افروزید [illegible] آدم جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ یا آنکه این آتش را ببصیرت شما ساختیم تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر
است بر اخراج آتش از درخت سبز و تر که متضمن اجزای مائیه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر باشد بر تازه ساختن حال وجود انسان
بعد از خشکی و پژمردگی و متاعا و کردانیده ایم او را بهره خوردنی یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر کسان را که نزول کنند در قواء که
بیابانیست که از آبادانی خالی باشد یعنی آن را منفعت مسافران گردانیده ایم یا منفعت کسانی که بطون ایشان از طعام خالی باشد و بنابراین
مقوین ماخوذ است از قوت من ایام ای لم اکل شیئا و بنابر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین است چنانکه سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و
برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان کردانیده ایم تا در تاریکی بروشنائی آن پی ببرند و در سرما از آن گرم میشوند و در طبخ و
خبزان بدان نفع میگیرند و بدانکه چون او سبحانه ذکر اشیا نمود که دال اند بر انعام نعم خلقا و علما و قدرة در عقب آن امر بتسبیح و تنزیه نموده
۷۳ میفرماید که فسبح پس تسبیح کن باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم که بزرگ است مراد آنست که ذات او را بپاکی یاد کن [illegible] اطلاق اسم
شی و ذکر آن شی است و لفظ عظیم یا صفت اسم است یا صفت ربک [illegible] اسمی که بزرگ
است یا خدای که بزرگوار است و تعقیب امر بتسبیح بعد از تعداد بدایع صنع و انعام عظیمه او یا بجهة تنزیه او سبحانه است از قول جاحدان
و جاحدان و کافران نعم او یا بجهة تعجب از امر ایشان در کفران ظاهره یا بجهة شکر او بر نعم معدوده و گویند که نزول [illegible] تسبیح سبحان ربی
العظیم و بحمده و در روایت صحیح وارد شده که چون این آیه نازل شد پیغمبر ص فرمود که اجعلوها فی رکوعکم بگردانید این را در رکوع خود یعنی
ذکر رکوع خود سازید بعد از آن بجهة تاکید حقیت قرآن و بزرگواری آن که متضمن وقوع بعث و نشر است و وضوح صدق آن میفرماید
۷۴ که فلا اقسم پس سوگند نمیخورم بآنچه بعد از این مذکور خواهد شد حقیت قرآن و بزرگواری آن زیرا که امر آن اوضح از آنست که احتیاج
بقسم داشته باشد و میتواند بود که لا مزیده باشد برای تاکید مانند لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی البته سوگند میخورم یا آنکه در تقدیر
فلانا اقسم باشد که حذف مبتدا آمده باشد و اشباع فتحه لام ابتدا کرده یعنی هر آینه من قسم یاد میکنم و ابو حیوه و کثیر فلاقسم خوانده مؤید
اینست چه در این صورت لام ابتدائیه است مانند لام [illegible] لام قسم زیرا که صحت لام قسم بدو امر است یکی آنکه نون تاکید مقارن
آن باشد چون والله لافعلن دوم آنکه لافعلن که در جواب قسم واقع شود برای استقبال باشد و فعل قسم برای حال و اینجا هر دو امر مفقود
اند یا آنکه ذکر لا بجهة رد [illegible] باشد که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه چنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت
بلکه سوگند میخورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط ایشان و در تفسیر بیضاوی مذکور است که تخصیص مغارب
بجهة آنست که غروب دلیل زوال آنست و زوال [illegible] بر آنکه در وجود موثری که تاثیر او زوال نپذیرد و صاحب کشاف آورده که تخصیص
مغارب بجهة آنست که حق سبحانه در آخر شب که وقت غروب نجوم است افعال مخصوصه عظیمه باشد یا آنکه ملائکه را در آن وقت عبادات
معلومه باشد یا بجهة آنکه آن وقت زمان قیام متهجدانست و عبادت صالحان و عرض نیاز مجیبان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان و لهذا
۷۵ سوگند بمواقع آن خورده و استعظام آن نموده بقوله و انه لقسم بدرستیکه آنچه خدای بان سوگند خورده لقسم هر آینه سوگندیست
لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ قدر و در نظر عقل [illegible] اعتراض [illegible] مصدق [illegible] معترضه است
میان قسم و مقسم علیه و لو تعلمون معترضه است میان موصوف و صفت یا آنکه مراد بمواقع النجوم منازل آنها باشد که بروج دوازده
گانه اند که منازل آنها است [illegible] یا آنکه مراد بمواقع انکدار و انتثار است در روز
قیامت یا مراد انوائیست که اهل جاهلیت در وقت نزول امطار میگفتند که مطرنا بنوء کذا یعنی بسبب فلان ستاره باران بما نازل شده
و از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما مرویست که مراد از آن نجومیست که مامور شده بودند بوقوع شهب بر شیاطین در وقت مولود
حضرت پیغمبر ص بود و هنگام بعثت او و از ابن عباس مرویست که مراد مواضع وقوع آیات قرآنیست که متفرقا نازل شده یعنی باوقات نزول
آن و بعضی دیگر گفته اند که مواقع آن آیات دل مقدس حضرت رسالت ص و در این صورت ذکر آن بصورت جمع با وجود اتحاد دل مطهر
آنحضرت باعتبار تعدد نجوم است چه بر هر نجمی صادق است که او را موقعیست و نزول قرآن بر قلب مبارک وی منصوص است بما الروح الامین علی قلبک
ثابت شده و امام کسائی که موقع خوانده مؤید این قولست و در عین المعانی آورده که مواقع نجوم مساجد و مقابر [illegible] مشیر اند بنجوم کما قال
۷۶ اصحابی کالنجوم و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که انه بدرستیکه آنچه حضرت رسالت ص بر شما میخواند لقرآن کریم قرآنیست بزرگوار
و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتمل است بر اصول علوم که مدار مصالح معاش و معاد است و پسندیده است نزد حق سبحانه و ملائکه و مؤمنان
یا حافظ و قاری آن معزز و مکرم است یا عمل کردن بآن معظم الاجر است و گویند که کرامی آن باعتبار آنست که کلام خداوند کریم است یا از
۷۷ حیثیت آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل یا باعتبار آنکه معجزه حضرت نبوت است این قرآن ثابت است فی کتاب مکنون در کتابی که پوشیده
۷۸ و نگاه داشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظ است لا یمسه مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در او است

الا المطهرون مکر پاکیزکان یعنی ملائکه که مطهرند از دنس ذنوب صغیره وکبیره واز کدورات جسمانیه واوصاف ذمیمه واخلاق سیئه
وکلبی کوید که مراد سفره وکرام برره اند ونزد بعضی دیکر از مفسران این جمله فعلیه صفت قرآنست نه صفت لوح ومعنی اینکه سزاوار نیست
که مس قرآن کنند الا کسانی که پاک باشند از شرک واز امام محمد باقر وجعفر صادق صلوات الله علیهما روایت که مراد آنست که مس نکنند قرآن
را الا جماعتی که مطهر باشند از احداث صغری وکبری یعنی غیر طاهر از جنب وحایض ونفسا وسایر محدثین را مس قرآن جایز نیست وبنا
براین معنی جمله نفی است که بمعنی نهی آمده زیرا که غیر مطهر کاه هست که مس آن میکند وفقهاء ما بابن آیه استدلال کرده اند براینکه مس
قرآن بر ذوی الاحداث حرام است ومرویست که حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه بولد خود اسماعیل کفت اقرأ المصحف فرزندش کفت
کفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة ومس الورق واقرأه یعنی نوشته را مس مکن وورق آنرا مس کن وکاهی که غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب
وحایض بطریق اولی وبیشتر فقهاء مخالفین با عدم تجویز کتابت قرآن جایز نداشته اند که ذوی الاحداث دست بر پوست وحاشیه قرآن بنهند ونزد
اصحاب ما اجتناب اولی است وفقهاء مالکی وشافعی محدث وجنب وحایض را تجویز نمیکنند که حمل مصحف کنند ومس آن نمایند ونزد حنفی
نشاید که محدث وجنب وحایض ونفسا مس مصحف کنند مکر با غلاف منفصل از او وعلت ایشان بر حرمت حمل جز عمرو بن حزم است که کفت
چون رسول صلعم بیمن فرستاد امر نمود که در نامه او بنویسند که دست بر مصحف ننهند وآنرا بر نکیرند مکر آنکه با طهارت باشند
واستدلال ما بر جواز حمل مصحف اینست که رسول صلعم نامه نوشت بهرقل که قیصر روم بود ودر آن درج نمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله پیداست که وی نامه را بدست کرفته وقرائت آن کرده وحال آنکه او کافر ومحدث
بود وبعضی از علما کفته اند که بقول ابو یوسف جنب وحایض را جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود ونزد محمد کتابت ونزد جماعتی
دیکر از ایشان مس را محل بر قرائت کرده اند واز ابن عمر نقل کرده اند که دوستتر نزد من آنست که قرآن نخواند مکر کسی که طاهر باشد
وفقهای ما منع را مخصوص میدانند بعزایم اربع بواسطه اخبار صحیحه احادیث متفق از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وتجویز قرائت
هفت آیه از غیر عزایم میکنند بغیر کراهت وما فوق آن علی الکراهة لعموم قوله فاقرؤا ما تیسر من القرآن ونزد شافعی واحمد مطلقا جایز نیست
وابو حنیفه تجویز آیه کرده ونزد مالک جنب را قرائت یک آیه ودو آیه جایز بر سبیل تعوذ وحایض را آنچه خواهد ومحمد بن فضل کفته که مراد
از این طهارت توحید است چنانکه کذشت یعنی باید که غیر موحد آن کسی قرآن نخواند وابن عباس نهی کرده از آنکه یهود ونصارا را تمکین
دهند بر قرائت قرآن ومحققان کفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد قرآن نباشد مکر پاکیزه دلان که مؤمنان اند یا عمل بقرآن
چنانکه هدایت احکام قرآن نکنند مکر منقیان وصالحان که مبرا اند از لوث خذلان وحسین بن فضل کفته که تفسیر وتاویل آن نتوانند
کرد مکر آنکه پاک باشند از ادناس کفر ونفاق ... مکر آنانکه پاک باشند از ادناس کفر ونفاق و
ابن عطا فرموده که حقایق قرآن ندانند مکر آنانکه اسرار ایشان با نوار عصمت پاک کردانیده شده باشند از اقذار معصیت وابن صفت
معصومانست وشیخ جنید کفته الا آنانکه ستر خود پاک کرده اند از ما سوی الله ودر بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مکر کسی که
پاکیزه کردد از لوث توهم غیر وغیریت ونرسد بمقام شهود وحضور مرای خلق واین معنی میسر نشود مکر بفنا مشاهد شهود در شهود
وبدانکه بنا بر آنکه جمله فعلیه صفت قرآن باشد قوله تنزیل صفت رابعه آنست واکر صفت لوح باشد صفت ثالثه قرآن ومیتواند بود که خبر
79 مبتدا محذوف باشد وتقدیر آنکه هو تنزیل در کشاف آورده که محتملست که تنزیل وصف بمصدر باشد زیرا که قرآن بنجوم ودفعات نازل کشته
بخلاف سایر کتب سماوی که یکدفعه نزول یافته پس کوییا که قرآن فی نفسه تنزیل است ولهذا اطلاق کرده مجرای اسم قرآن واقع شده همچنانکه میکو
کما جاء فی التنزیل کذا ونطق به التنزیل حاصل معنی آنکه قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزد پروردکار عالمیان وبعد
80 از بیان شرافت وکرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه کرده میفرماید که افبهذا الحدیث آیا پس بدین سخن که قرآنست آنتم شما ای اهل
مکه مدهنون هاون کنندکانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری ومتصلب نباشد در آن وبجهت آن هاون نماید واصل آن از
دهن است بمعنی نرمی مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بان ثابت قدم نیستید ورسوخ قلبی ندارید وابن عباس مدهنون را
بمعنی مکذبون تفسیر کرده که نقیض مصدقون است ونزد بعضی دیکر بمعنی منافقون است یعنی نزد مسلمانان دعوی میکنید که ایمان
81 داریم بان وچون بکفار میرسید مداهنه میکنید وسخنان میکویید که موافق ایشانست میکویید وتجعلون ومیکردانید رزقکم نصیب و
حظ خود را از این قرآن انکم تکذبون آنکه شما تکذیب کنید آنرا ولهذا آنچه در قرآن بایستی کار میبایدید بدست شما بر عکس آن میکنید
وخلاف آن مینمایید ونزد بعضی در کلام مضافی محذوف است ومعنی اینکه میکردانید شکر روزی خود را تکذیب کردن بقرآن یعنی وضع
تکذیب میکنید در موضع شکر وحسن باینوجه تفسیر نموده که وتجعلون حظکم من القرآن الذی هو رزقکم انکم تکذبون یعنی میکردانید بهره
خود را از قرآنی که روزی شما شده آنکه باو تکذیب نمایید از ابن عباس منقولست که آیه در انواء واقع شده ونسبت دادن سقایان ورزق
بمعنی مطر یعنی میکردانید شکر بارانی که سبب روزی شما است آنکه تکذیب کنید دکویید که آن از جانب خدا نیست ونسبت دهید انوا بانوا
وسبب این آن بود که رسول صلعم با اصحاب سفری میرفت در راه تشنکی عظیم بایشان رسید وآب نیافتند وبرسول شکایت کردند وکفتند یا رسول
الله تشنکی بر ما غالب شده ومشرف بر هلاک شده ایم آنحضرت فرمود که اکر من دعا کنم وخدا باران فرستد شما خواهید کفت که سقینا
بنوء کذا بطلوع فلان ستاره وسقوط فلان کوکب باران بما رسید کفتند یا رسول الله این وقت انواء نیست که ما از ایشان کوییم رسول الله ص
دو رکعت نماز بکذارد ودعا کرد بادی بر آمد وابری پیدا شد وباران عظیم بیارید تا آنکه جمیع اودیه پر آب شد وایشان همه مشکها وظرفها پر آب

کردند وآنحضرت مرد بر وادی که بقدح آب میپاشید ومیکفت این باران بنوء فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که بعضی
از شما چنین کوید پس حق سبحانه این آیه فرستاد ودر اخبار آمده که سلیمان عبد الملک را کفتند که بعضی از علوم نجوم بیاموز تا از آن علم بی نصیب
نباشی کفت مرا از آن منع کرده اند زیرا که از رسول صلعم مرویست که فرمود بخوف بر چیزی که بر امت خود بعد از من هیچ چیز بیک طلا کرده ناید
82 ائمه هدی دوم تکذیب نمودن بقدر سوم ایمان بنجوم وبعد از بیان نفاق منافقان تحذیر ایشان میفرماید بقوله فلولا اذا پس چرا نه
83 اذا بلغت الحلقوم چون برسید روح بحلقوم در وقت مرک وانتم حینئذ وشما آن هنکام تنظرون منکرید بحال محتضر از روی
84 تحیر ونتوانید که چاره آن کنید ونحن اقرب ومائیم نزدیکتر از روی علم وقدرة الیه بحال محتضر منکم از شما ای اهل میت ولکن
لا تبصرون ولیکن نمی بینید یعنی نمیدانید آنچه جاری شود بر آن محتضر یا در نمی یابید ملائکه را که قابض روح ند بغیر فرموده از علم
وقدرة ونزدیکی که اقوی سبب اطلاع است میتوانید بود که مراد از قربیت وسیکام ملائکه باشد که بقبض روح وی امده باشند ح استنا
85 از تجویز حضرت احتضا وغایت تقرب ایشان باشد یا وبعضی فرهنکان ما نزد یک تر بند بمحتضر فلولا ان کنتم پس چرا اکر نه هستید شما غیر
مدینین غیر جزا داده شدکان در قیامت وکویند مدینین بمعنی مقهور بیان مشتق از دانه اذا اذله واستعبده یعنی چرا اکر غیر مقهور
86 وعبد هلان ترجعونها باز کردانید روح را بجسد آن محتضر ان کنتم صادقین اکر هستید راستکویان در تعطیل واهمال خدا
شما از ادراک انکار حشر ونشر وبدانکه ترجعونها عامل ظرفیت ومخصص علیه بلولا وثانی وتکریر تانیه بجهت تاکید وابن مخصص علیه با آنچه بود
جزا آنست ودلیل جواب شرط است ونرتیب آیه اینست که فلولا ترجعونها اذا بلغت الحلقوم ان کنتم غیر مدینین پس معنی آنست که اکر شما مجزی یا
مقهور نیستید هم چنانکه بجحود شما بافعال خدا وتکذیب شما با آیات او دلالت بر آن میکنید پس چرا روح محتضر نمیکنید بجسد او اکر صادقید
در آنچه دعوی میکنید وآنرا اهل کرده اند که انعطاف بجهت عیب که میکفتند ما مرک را از خود باز تواییم داشت بتدبیر وعلم طب حق سبحانه
بر سبیل تفریع کفت اکر راست میکویید چرا چون جان مرده بحلقوم رسد آنرا رد نمیکنید بتدبیر ومعالجه ومعلوم است که هیچ چاره ندارید
در آن وصاحب کشاف کفته که تفصیل وتبیین معنی آیه آنست که جحود وانکار شما در افعال خدا وآیات او بر وجهیست که اکر کتاب شما
انزال فرماید میکویید که این سحر است وافترا واکر رسول ارسال کند میکویید که ساحر است وکذاب واکر باران میفرستد که سبب حیات
شما است میکویید که از فلان ستاره است فتح مذهب واجهت یا اهمال وتعطیل پس چیست شما را که روح رد نمیکنید بیک بعد از رسیدن
آن بحلقوم اکر صادقید در تعطیل امور وانکار او سبحانه ومجی ومبدء است وچون قادر نیستید بر این پس چرا اعتقاد نکنید که آن از تقدیر
مقدر حکیم است وآن تدبیر مدبر علیم بعد از آن تفصیل وتبیین اصناف اعتبار کرده میفرماید که فاما ان کان پس اکر باشد محتضر من المقربین
87 از نزدیکان کردانیده شدکان بدرکاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکور اند فروح پس مر او راست راحت از تکالیف دنیا
88 یا مستان آن یا مر او راست رحمت که سبب حیات دایمی مرحوم است یا بقای همواره که نفس ایشان متلذذ شود وعوض از او زایل کرده یا نجات از نار و
یا مغفرت وانبساط در فضای بهشت یا در قیامت وریحان ودیکر مر او راست روزی خوشبوی از ریاحین جنت که در حین موت نزد وی حاضر سازند
تا از ابو برید با هر سپاهی وشریفی وکرامی یا فوز برضوان علی اختلاف الاقوال واز ابن زید منقولست که روح بروزیا باشد وریحان در جنت
وکویند روح معانقه ابکار او وریحان در جنت مرافقه ابرار یا روح جان دادن بشهادت وریحان دار سعادت وجنة نعیم ودیکر او راست بهشت
پر نعمت واما ان کان واما اکر باشد آن متوفی من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام پس سلامتی از خوف ومکاره
مر تو راست از جانب ملائکه ای آنکسی که از اصحاب یمینی وکویند که تقدیر آیه اینست که لک من اصحاب الیمین یعنی سلام مر تو راست که از اصحاب
دست راستی واشهر آنست که معنی آیه بر این وجه است که سلام بر تو است یا محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند وبنا بر این لام بمعنی علی است
یا مژده سلامت باد تو را از ایشان یعنی شاد باش وایمن شو که ایشان سالمند از همه آفتها واما ان کان واما اکر باشد محتضر من
المکذبین از تکذیب کنندکان مر خدا ورسول را از منکران بعث الضالین وازکمراهان از طریق حق فنزل پس مر او راست
پیشکشی در قبر من حمیم از آب کرم کرده در دوزخ وتصلیة جحیم ودر آوردن در آتش سوزان در روز قیامت وضع تکذیب ضلال
در مقام اصحاب شمال مقابل اصحاب یمین است بجهت ذم ایشان است ازیرا که تکذیب وضلال واستعداد آنچه موجب این وعید است ان هذا بدرستیکه
آنچه کفته شد در این سوره یا در شان این سه طایفه لهو حق الیقین هر آینه حقیست ثابت از یقین یعنی در سستی ویراستی آن از سر یقین
است که هیچ شبهه در آن نیست صاحب طبرسی آورده که اضافه حق بیقین یا آنکه هر دو یک معنی اند بجهت تاکید است وکویند که یقین صفت
امر مقدر است وتقدیر اینکه حق الامر الیقین فسبح باسم ربک پس تسبیح کن بنام پروردکار خود العظیم که بزرکتر است از آنکه اشتراک
ومفصل وفعل قبیح با او نواند کرد یعنی تنزیه کن او را یا بکن نام تسبیحه فرحا برا از آنچه لایق عظمت وکبریای او نباشد تا ایمان کذارد بذکر پروردکار خود
وقول آنست که تکو سبحان ربی العظیم وتحمید وعظمت خدا عبارتست از آنچه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک ذات او وتقدیست اسماء وجلت
الا ئه سوره الحدید بیست ونه یا عدد آیات او بیت وپنج است بعد از فی بیست وهشت نزد دیکران وانحلاف آن در دو آیتست من قبله العذاب
کونیت والانجیل بصری از ابی کعب آن حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره الحدید بخواند در نامه اعمال او ثبت کنند که او آنکسیست که بخدا و
رسول ایمان آورده واز عرباض بن ساریه مرویست که آنحضرت پیش از آنکه در شب خواب میکرد مسبحات خوانده اول میکرد که آن سوره حدید
حشر وصف وجمعه وتغابن است ومیفرموده که ان فیهن آیة افضل من الف آیه ودر این سورها آیتی هست که بهتر از هزار آیتست وعمرو بن شمر از جابر
جعفی روایت کند واو از ابو جعفر سلام الله علیه که هر که شب سوره مسبحات را قرائت نماید پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا آنکه امام ما را

بپوشند وچون از دنیا بیرون روند در جوار حضرت رسالت باشند و حسین بن العلا از ابو عبد الله سلام الله علیه نقل کند که هر که در نماز سوره الحدید و مجادله را مداومت کند حق سبحانه اصلا او را عذاب نکند و هرگز در نفس و مال او بدی نرسد و بدی او را از خواص او و جمیع خلل وآفت دور باشد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرد و در عقب آن دلایل و حججی که موجب تسبیح است

ذکر نمود و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ تسبیح و تنزیه

گفت مر خدا را از آنچه لایق کمال و مشابه جلال او نیست از صفات نقص و پاکی و پاکیزگی یاد کرد او را مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ آنچه هست در آسمانها است از ملائکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن حاصل

که تسبیح او سبحانه عامست در هر چه خلق آن فرموده که قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده تسبیح ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان

بظلال کقوله تعالی وظلالهم بالغدو والآصال باآنچه دلالت بر ذات او کند و بر وحدانیت او و بر صفات جلال و نعوت کمال او که بآن ز

جمیع خلق مباین گشته و از همه متعالی و بعدم مشابهت او بخلق و بدانکه ذکر تسبیح در اینجا و در حشر و صف بصیغه ماضی و در جمعه و تغابن

بصیغه مضارع اشعار است بآنکه از شان آنچه مسند الیه است تسبیح آنست که در جمیع اوقات و ازمان تسبیح مقارن است و باختلاف

حالات و تعاقب ابان مختلف و متخلف نشود یعنی تسبیح او سبحانه در جمیع ازمنه و دهور از ماضی و حال و استقبال ثابت و ذکر آن

بصیغه مصدر در سوره بنی اسرائیل الحاق از این معنی نیز اکر بسبب اطلاق مشعر است باستحقاق تسبیح از هر چیزی و در هر حالی و

تعدیه آن بلام با آنکه متعدی بنفسه است چون سبحته عن السوء که منقول است از سبح بمعنی ذهب تعدی اشعار است بآنکه این فعل از

برای او سبحانه است خالصا لوجهه و این مثل نصحت له است در نصحته گویند که مراد این مقام بمعنی من است هم چنانکه ابو زید از اهل حجاز نقل

کرده که ایشان در وقت استماع و عید میگفتند که سبحان ما سبحت له پس بنابر این مراد آنست که سبحان اسمٰوات و ارض ذوی العقول باشند از ملائکه

و جن و انس و معنی آیه آنکه نیز بر کرده اند تعظیم کذار مر خدا را هر که در آسمانها است از فرشتگان و هر که در زمین است از مؤمنان و ابرار

2 وَهُوَ الْعَزِیزُ در حالتی که او غالبست در هر چه خواهد الْحَکِیمُ دانا بوجوه صواب هر چه فرماید بکلام اشعار است بآنچه مبدء تسبیح و بین

است و از این قبیل است قوله تعالی لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین چه او سبحانه موجد آنست

و متصرف در آن همه در قبضه قدرت اوست و هیچ کس را نمیرسد که دعوی خلافت آن کند با منع او تمام بعد بتصرف و اگر چه پادشاه

عظیم القدر جلیل الشان باشد یُحْیِی زنده میکرداند اموات را بعث وَیُمِیتُ و میمیراند احیا را در دنیا احیای اموات میکند در دنیا

یعنی نطفه را که جماد است حیوان میسازد و امانه احیا مینماید نزد انقضای اجال ایشان موافق مصلحت و حکمت بر استیناف است با خبر مبتدای

محذوف یعنی هو یحیی یا آنکه حال باشد از ضمیر مجرور در له و جاعل او معنی آنکه مر او را ثابتست پادشاهی آسمان و زمین در حالتی که زنده میکرداند

و میمیراند وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها قَدِیرٌ تمام القدرتست یعنی قدرت تمام دارد بر هر مقدورات با ایجاد و انشاء و بر موجودات

3 بتغییر و افناء و بر اعادت عباد و مقدرات ایشان بقدرت نمودن از آن حاصل که هر چه خواهد کند از اماتت و احیا و غیر آن هُوَ الْأَوَّلُ

او است پیش از جمیع موجودات و هذا ندیه بدایت بدو همه اشیا است یعنی قدیم از لیست که اولیت او را بدایت نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای

ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست این دلالت بر فنای جمیع جواهر و اجسام و اعراض در آخر کار با اولیت بمعنی که اسباب از

او صادر شده و آخر است باین اعتبار که مسببات بسوی او منتهی گشته وَالظَّاهِرُ و آشکارا است وجود او بکثرة دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان از

حقیقت ذات او تعقل هر عاقل و او اول در اجزاء برای جمع بین الوصفین است و مهجور سوم از برای جمع بین المجموعین الاسطر و متوسط

از برای جمع بین المجموعین یعنی مجموع صفتین بعدی و او اولی لیست بر آنکه او سبحانه جامع صفة اولیت و آخریت است و اخیره دال بر آنکه او

جامع صفت ظهور و خفا است و وسطی اشعار بر آنکه او جامع مجموع صفتین اولین و مجموع صفتین اخرین است پس او سبحانه مستمر الوجود است

در جمیع اوقات ماضیه و آتیه و ظاهر الوجود و باطن الحقیقه در جمیع ازمان و آوان و گفته اند که ظاهر بمعنی عالی و غالب است بر هر شیئی

مشتق از ظهر علیه اذا علاه و غلبه و باطن بمعنی عالم بباطن هر چیزی یا عالم بما ظهر و عالم بما بطن و بدانکه علما را در تفسیر این چهار صفت

وجوه بسیار است از جمله آنکه اول است بلا ابتداء و آخر بلا انتها و ظاهر بلا اقتراب و باطن بلا احتجاب یا اولست بر هدایت و آخر بعفو و مغفرت

و ظاهر باحسان و توفیق نزد طاعت و باطن بستر در وقت معصیت یا اول بخلق و آخر برزق و ظاهر باحیا و باطن باماتت یا اول بازلیت و آخر

بابدیت و ظاهر باحدیت و باطن بصمدیت یا اول بقدمت و آخر بحیات و ظاهر بکرم و باطن بعلم و بعضی گفته که این مثل قول کسیست که گوید فلان

اول هذا الامر و آخره و باطنه و ظاهره یعنی همه امور بر او دائر است و باو تمام و یا اولست یکون که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له

کن فیکون و آخر است بتلقین که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت و ظاهر است بتبیین که یرید الله لیبین لکم و باطن است بتزیین که و زینه

فی قلوبکم شیخ جنید گفته که الاول بشرح القلوب و الآخر بغفر الذنوب و الظاهر بکشف الکروب و الباطن بعلم الغیوب یا اولست بکشف

احوال دنیا تا از عیب در او نکند و آخر است بکشف احوال عقبی تا خود را مستعد آن سازند تا زبرای آن بهیه اسباب نمایند و ظاهر است بر دلهای

دشمنان تا او را نشناسند و باطنست از دلهای دوستان تا از همه در جستجوی او باشند شارح مواقف قدس سره الشریف آورده که اول

باینه بمعنی لم یزل و لا یزال است یعنی قبل کل شیء ولیس قبله شیء و بعد کل شیء ولیس بعده شیء پس از این هر دو از صفات سلبیه باشند و ظاهر بمعنی

معلوم بادله قاطعه پس از صفات اضافیه باشد یا بمعنی غالب کما قال الله تعالی فی مقطع سوره الصف فاصبحوا ظاهرین ای غالبین پس از صفات

فعلیه باشد و باطن بمعنی محجوب از حواس بحیثیتی که هیچ کس بکنه او نتواند رسید پس از صفات سلبیه باشد در کشف آورده که در این ایه حضرت

عزت بزبان لطف و رحمت از روی بشارت میگوید که آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج و اعتماد داری اول گروهی که در اول حال تو را

بکار آیند چون پدر و مادر و دوم جمع که در آخر زندگانی تو را دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که با تو آشکارا باشند چون دوستان و

یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان حضرت رب العالمین میگوید که اعتماد بر اینها ممکن و کار ساز خود را شناس

را مستدام که اول منم که تو را از عدم بوجود آوردم آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر هم منم که صورت تو بخوبی من و هیبت ناسیم

باطن منم که سر او جفا بود در دل تو و بعضی هادم در بحر الحقایق آورده که اولست در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و هم چنین مولی

ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید پرسیدند که خدا را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد

جمع کرده پس این آیه بر خواند و فرمود که مقصود بیت جمع بین الاضداد الا از جهتین و احد از ابو صالح روایت کرده که روزی رسول بحجره

فاطمه رفت و فاطمه از او خادمه خواست فرمود که تو را از امری خبر دهم که بهتر از خادمه باشد گفت یا رسول الله فرمود آنکه بگوئی اللهم رب

السموات السبع و رب العرش العظیم ربنا و رب کل شیء منزل التوریة والانجیل والفرقان فالق الحب والنوی اعوذ بک من شر کل شیء

انت آخذ بناصیتها انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک

شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب نشسته بود ابری بر آمد فرمود که شما میدانید که این چیست

گفتند که الله و رسوله اعلم فرمود که این را عنانیت خوانند زمین را سیراب کنند و نباتات را سبز و خرم گردانند حق سبحانه این را بازارد بر

بلاد قومی که او را اندانند و شکر او نکنند و دیر انخوانند بعد از آن فرمود که میدانید که بالای وی چه چیز است گفتند خدا و رسول

بهتر میدانند فرمود که آسمان دنیا است که او را رفیع خوانند تا آسمان هفتم هر یک بر دیگری است و از هر یکی تا بدیگری پانصد ساله راه است

بعد از آن فرمود که میدانید که در زیر این زمین چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود زمینی دیگر هست و از زمین تا زمین دیگر پانصد ساله

راه پس گفت بآن خدای که جان محمد در امر او است که اگر شما او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین بخوانید جواب دهد و اگر در

ما بین آسمان و زمین بخوانید جواب دهد پس این آیه بر خواند که هو الاول والآخر والظاهر والباطن وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ و او بهمه چیزها

دانا است اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نیست بدانش یکسانست هُوَ الَّذِی او است آنکه خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ 4

که بیافرید آسمانها و زمینها را فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه ملاحظه حدوث آنها کنند بظهور شیء بعد از شیء دیگر و تا بجهت

مکلفین هم چنانکه در اخبار ثابت شده و اگر نه بجهت این میبود در ساعت واحده ایجاد آن میفرمود چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوٰی پس

مستولی شد عَلَی الْعَرْشِ یا قصد کرد بتدبیر و اجرای امور متعلقه بآن بر وفق اراده و مصلحت گویند که عرش بمعنی ملک است یعنی مستولی

شد بر پادشاهی و بعد از ذکر کمال قدرت خود بیان کمال علم خود میفرماید بقوله یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ میداند آنچه در آید فِی الْأَرْضِ در زمین

چون بذر و بحر و نشر و قطرات بیحقیق اموات و غیر آن وَمٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا و میداند آنچه بیرون می آید از زمین چون نبات و معدنیات

و بعضی از دفاین و بهائم و سایر کنوز و تمامی میت در آخرت وَمٰا یَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمٰاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ

که سبب رزقند و ملائکه و احکام ماموره و منهیه وَمٰا یَعْرُجُ و آنچه بالا رود و برآید فِیهٰا در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوات ایشان

و ملائکه که اعمال بندگان مینویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل کلام آنست که هیچ چیز از اشیا بر او پوشیده و پنهان نیست وَهُوَ مَعَکُمْ و او

با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ هر جا که باشید چون معیت علم و قدرت او هیچ حال از شما منفک نیست پس

هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر او مخفی نخواهد بود و بجهت تاکید این قول وضع مظهر در موضع مضمر نموده و ذکر آن را نمیفرموده بقوله وَاللّٰهُ

5 بِمٰا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از خیر و شر بَصِیرٌ بینا است و بر آن جزا و سزا خواهد داد لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست

حکم کذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها و تکرار این کلام بجهت آنست که اول متعلق بابداء دارد و ثانی باعاده چنانچه میفرماید وَإِلَی

اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود بعواقب کارها و بالآخره جمیع کسانی که در دنیا دعوی مالکیت میکنند یا شوند و مالکیت

6 مطلقه مخصوص با و سبحانه شود چنانکه قبل از خلق بود یُولِجُ اللَّیْلَ در آرد شب را فِی النَّهٰارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَیُولِجُ

النَّهٰارَ و در آرد روز را فِی اللَّیْلِ در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد وَهُوَ عَلِیمٌ و او دانا

است بِذٰاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه ها است از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات و کراهات و هیچ چیز از اینها بر او مخفی نیست

پس بر حسب اعتقادات همه را جزا خواهد داد و در این کلام تحذیر عباد است از معاصی و مناهی و چون او سبحانه خالق جمیع اشیا است و عالم و قادر

7 بر همه اینها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمِنُوا بِاللّٰهِ بگروید بخدا و تصدیق کنید بوحدانیت وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده

او که محمد است وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمّٰا جَعَلَکُمْ از آنچه گردانیده است خدا شما را مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ استخلاف کرده شدگان از امم سالفه یعنی

از آنچه خدای شما را خلفا پیشینیان کردانیده در ممالک تمکن در آن از اموال دنیویه یا از آنچه او سبحانه گردانیده است شما را خلفای خود در تصرف

کردن بدان و انفاق نمودن یعنی از مالها که خدای شما خلفای پیشینیان کردانیده در تملک آن و بعد از موت ایشان بتوابع رسانیده و شما

را از آن متمتع و برخوردار گردانیده انفاق کنید و روح هر که بآن مامور شده اید عبرت گیرید از آنکه از آنها نخوردند و انفاق نکردند و رنج

کشیدند و بآن نفع ندیدند و همه از ایشان واگذاشتند و رفتند پس بر شما و عنقریب از شما بجانب کسی که بعد از شما باشد منتقل خواهد شد پس پیش از آنکه

از شما بدیگری رسد تو اصر کنید در حقوق الله بآنکه اینها فی الحقیقه مال شما نیست بلکه مال خدا است از جهت خلق و انشاء و شما در تصرف در آن

بمنزله خلفا و وکلا بعد از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد هم چنانکه صرف از اسباب غیر کسی که در کیل و نایب غیر است و چون تاج ایمان

وپاداش نفاق در انجهان بوحدانیت تعالی لازم است از اینجهة بعد از امر بایمان وانفاق میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ
از شما صحابه وَأَنْفَقُوا وانفاق کردند مال خود را بزکوة وجنس وغیر آن از وجوه مفروضه وسایر خیرات ومبرات لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرٌ كَبِيرٌ
مزدی بزرگ وثوابی عظیم که جنت نعیم است اختیار جملهٔ اسمیه واعادهٔ ذکر ایمان وانفاق وبنای حکم بر ضمیر وتنکیر اجر ووصف آن بکبیر جهة کثرت مبالغه
8 است در وعد ووعید بعد از ان توبیخ کفار میفرماید بقوله وَمَا لَكُمْ وچیست مر شما را ای اهل کفر وشرک لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان نمی آرید بخدا
بوحدانیت او ومعرفت بهیچ وجه وَالرَّسُولُ وحال آنکه پیغمبری که فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید
بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش در این جمله حالیه معنی تعلیل است وما لکم کران ما تصنعون است مانند ما لک قائما که بمعنی ما تصنع قائما است یعنی
تنبیه چه خواهید کرد وچه معذرت خواهید آورد در ترک ایمان در حالتی که پیغمبر شما را بان دعوة میکند وبیان آن میکند وکتاب ... ناطق است
وحجة بر شما میخواند وَقَدْ أَخَذَ وبتحقیق که فرا گرفته است خدای از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را اول از این دعوت که آن ... است وتمکین شما از تفکر
وازاحت علل وچون شما را ابعاد دلائل عقول وبیند رسول عذری وعلتی نماند پس چیست شما را آنکه ... بر ضد ... بخدا و رسول ... یعنی
اند که مراد میثاق روز الست است یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق را در روز الست باقرار بربوبیت ونفی شرک این جمله حال است
از مفعول يدعوكم یعنی پیغمبر دعوة میکند شما را بایمان در حالتی که حق تعالی اخذ میثاق نموده از شما إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید مُؤْمِنِينَ تصدیق
نماینده کان بحق بار دیگر بعد از آن پس الحال که ظاهر است علامه حق واوضح است براهین از چرا ایمان نمی آرید یعنی با این همه ادله عقلیه وبینات
9 بتوبه وازاحت علت وارتفاع شبهه چرا تصدیق بخدا و رسول نمیکنید ونیز بجهة تبیین آیات داله بر وجوب ایمان میفرماید که هُوَ الَّذِي
منزل او است بخداوندی که فرو میفرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا
لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را حق تعالی بقرآن ویا دلیل یا پیغمبر بدعوة مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل
بنور علم یا از ضلالت بهدایت یا از مخالفت بموافقت ... از ظلمات حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستیکه خدای بِكُمْ
بشما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست رَحِيمٌ بخشاینده ... رسول را بدعوة امر میفرماید ... نصب حجج عقلیه برای شما جمع میان
رأفت ورحمت با وجود اتحاد آن بجهة تاکید است وگویند رافت ... است ... ومعنی است بر محتاج ... بر بطلان ...
10 نفقه بجیره جهه ... رسال رسل وانزال القرآن ... انفاق کرده میفرماید که وَمَا لَكُمْ وچیست شما را وچه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا که انفاق
نکنید مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در آنچه سبب تقرب میشود نزد او از حقوق واجبه ومندوبه وَلِلَّهِ وحال آنکه
خدای راست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها وزمینها یعنی هرچه در آسمانها وزمین است بعد از فنای اهالی همه آن بوی باز خواهد
گشت وفی الحقیقه امروز نیز مر او راست ولیکن خلفا اوراد آن رخصت تصرف داده وبالآخرة دست تصرف همه ایشان از آن کوتاه شده وباو بیجا
باز خواهد گشت در این کلام ترغیب است بانفاق یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس انفاق آن از جهت آنکه
وبعد از مستخلف عوض وثوابست که باقی خواهد ماند اولی واحری خواهد بود امر بانفاق ... تفاوت ... منفقین باختلاف احوال از سبق
وقوة یقین وشدة حاجت مردمان واز عکس آن ... احسن وافضل آنکه ... میفرماید که لَا يَسْتَوِي برابر نیست مِنْكُمْ از شما ای اهل
ایمان مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که قبل از عز اسلام وقوة مسلمانان در عدد وعدد ودخول مردمان در دین
خدا فوجا بعد فوج وپیش از آن حاجت بقتال وبروایت شعبی مراد پیش از فتح حدیبیه است وَقَاتَلَ وکارزار کند با دشمنان خدا با کسی
که انفاق نماید وقتال کند بعد از فتح مکه که مال دنیا خواهد بود وبانفاق ومقاتله چندان احتیاج نخواهد افتاد وذکر قتال در مقام بیان
انفاق بجهة استطراد است وحذف قسیم من انفق بجهة دلالت ما بعد است بر آن اعنی قوله أُولَٰئِكَ آن گروه منفقان ومقاتلان قبل از فتح
لوهم یعنی سابقان از مهاجر وانصار که حضرت رسالت ص در شان ایشان فرموده که لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه اگر انفاق کند
یکی از شما مثل کوه احد طلا او نرسد بمرتبه انفاق یکی از سابقان مهاجر وانصار ونه بنصف آن أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه ومرتبه
مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا از آنان که نفقه کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح مکه وَقَاتَلُوا وکارزار نمایند وَكُلًّا وهر یک را که نفقه میکنند وقتال مینمایند
قبل از فتح وبعد از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده داده است خدای مثوبت نیکو را که جنت است اما با تفاوت درجات وَاللَّهُ وخدای بما
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بآنچه میکنید از انفاق وقتال بر وجه اخلاص یا ریا خبیر داناست بظاهر وباطن آن وهر دو را ... جزا وسزا خواهد داد
ونکته ابهام آنکه مطلق است واصل در مطلق تعمیم است تا تخصیص کنند بشخصی دون شخصی وتفضیل کنند بر جمعی که قبل از فتح مکه یا بعد
مکه باین صفت موصوف بوده اولی واحری است که بحضرت امیر المؤمنین ع تخصیص نمایند نه بغیر وی هم چنانکه زعم مخالفانست بر آنکه
اینجا خصلت سخاوت وشجاعت که سبب تفضیل است از هیچکس این مقدار شهرت نیافته که از امیر المؤمنین اما سخاوت مرتبه بود که با وجود گرسنگی
خود مر دمان را طعام میداد تا آنکه در حق او این آیه آمد که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا ونیز دیک وی زر ونقره وسنگ
اعط یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی از او طلبی کرد وکیل خود را فرمود که اعرابی را الفا ... ده یعنی ...
که از زر یا نقره ... وکیل گفت که زر بدهم یا نقره فرمود که کلاهما عندی حجران هر دو نزد من حکم دو سنگ دارد وآنچه اعرابی را انفع بخشد
بوی ده ووقایع غزوات وی از آن مشهورتر است که در ان خلاف تواند کرد وشبهه نیست در آنکه انفاق وجهاد فرع اسلام است واز
مسلمات مخالفانست که امیر المؤمنین سلام الله علیه در اسلام اسبق از همه کس بوده پس مخصص آیه اولی باشد نه بابی بکر هم چنانکه صاحب کشاف
11 ادل بیضاوی ... وعصبیت گفته اند نزلت فی ابی بکر لانه من اسلم واول من انفق فی سبیل الله ونیز بجهة مبالغه انفاق میفرماید مَنْ ذَا الَّذِي

يُقْرِضُ اللَّهَ کیست خداوند که وام دهد خدای را یعنی که نفقه کند مال را با امید عوض تسمیه انفاق بقرض بجهة آنست که هم چنانکه قرض دینی است واجب
العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر پس منفق مانند کسی باشد که وام دهد قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی اگر مال خود را بطیب نفس واخلاص در
افضل جهات صرف کند فَيُضَاعِفَهُ پس زیاده کرداند خدای آن قرض را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد از ده تا هفتصد یا بیشتر وَلَهُ
ومر او را بود أَجْرٌ مزدی که اضعاف کثیره با آن منضم شده باشد كَرِيمٌ گرامی فی نفسه اگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه باضعاف منضم شده باشد یعنی
بهشتی است که مشحونست بانواع نعم اینکلام دالست بر افضلیت اجر عمل بر عوض قرض چه عوض قرض یکیست وعوض عمل متضاعف باضعاف کثیره و
اندی علمای محققین گفته اند که قرض حسن آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که حضرت رسالت ص فرموده که ان
الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه آنکه ردی آن را تصدق نماید کقوله تعالی ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیم آنکه محبت
آن مال باشد واحتیاج بوی خود داشته زیرا که حضرت رسول ص را از افضل صدقه سوال کردند فرمود که ان تعطیه وانت صحیح شحیح تأمل العیش وتخشی
الفقر ولا تمهل حتی اذا بلغت النفس التراقی قلت لفلان کذا ولفلان کذا یعنی افضل صدقه آنست که تصدق کنی آن را در حالتی که تندرست باشی ونفس تو
در تصدق کردن بان حرص نماید وامید زندگی خود داشته باشی وبیم از درویشی برسی وآن را در تصدق تاخیر ننمائی تا وقتی که روح بحنجره رسد گوئی
مر فلان را این مال باشد ومر فلان دیگر را چهارم آنکه در کتمان آن کوشد پنجم آنکه باحوج مردمان دهد لقوله تعالی وان تخفوها و
تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب آن منت ننهد واذیت نرساند لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی هفتم آنکه بان قصد
قربت کند وآن را بریا مشوب نسازد چه ریا مذموم است شرعا ومنع عدم ترتب ثواب بر آن هشتم آنکه متصدق بنظر احتقار بآن نگریسته باشد
زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم عقبی نهم آنکه از احب اموال او باشد لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا دهم آنکه با وجود احتیاج خود بان تصدق
12 نماید تا کمال قربت باخلاص ... بعد از حث عباد بر انفاق بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد بقوله يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن ای محمد روز را
که ببینی مردمان مؤمن را ودر اکثر تفاسیر مذکور است که این جمله ظرفیه متعلق است بقوله له یعنی مر منفق راست اجر کریم باشد در روزی که ببینی ای بیننده
مردان با ایمان آورنده وَالْمُؤْمِنَاتِ وزنان گرونده را بر صراط يَسْعَىٰ که میرود شتابان نُورُهُمْ روشنی ایمان ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَ
بِأَيْمَانِهِمْ وبجانبهای راست ایشان که موجب نجاة وهدایت ایشان باشد بهشت تخصیص این دو جهة بجهة آنست که نامه اعمال سعداء از پیش روی
از جانب راست بایشان دهند هم چنانکه نامه اعمال اشقیاء از پس پشت وبجانب چپ بایشان دهند پس این نور بعد این دو جهة علامت آن خواهد بود
که ایشان بحسنات خود سعید اند وصحایف ... بدست ایشان باشد وبسبب این نور ... بر صراط بگذرند وهر چند در مشی مسارعت
مسارعت کنند تا آنکه بهشت کنند نور ایشان بنزد ... وجنب ومقدم ایشان شده در آیند وبعضی دیگر در وجه تخصیص این دو جهة گفته اند که نور از روی ایشان تا بدید
آنکه ... تشنه باشند در وقت نماز کذاردن بپیشانی بر زمین نهاده چنانکه حضرت رسالت ص فرموده که امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء وید
راست بسبب کرم ... باشد ... ابن مسعود منقولست که نور هر کس بقدر عمل وی باشد
بود نور یکی از صنعا بود تا عدن ... ومی دیگری برابر کوه ... واز کسی دیگر بقدر نخلی وادنای نور آنکه صاحبش موضع قدم خود را ببیند وبعضی از مؤمنان
آتش دوزخ باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که فرو نشاند چون از صراط گذرند دوزخ آواز دهد که یا مؤمن فان نورک اطفأ ناری ای مؤمن بگذر
که نور تو آتش مرا فرو نشاند حاصل که همه مؤمنان بقدر مرتبه خود نور ... ایشان ... بهشت رسند ودر
اینحال که در بهشت آیند فرشتگان استقبال ایشان کرده گویند که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ دخول بدر بوستانهاست با اشجار
وانهار واثمار تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر آن منازل یا اشجار آن الْأَنْهَارُ جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
در آن ذَٰلِكَ این بشری ایشان بهشت جاودان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگ است که ایشان در اینحال از همه اهوال قیامت
نجات یافته بدار الجلال نزول نمایند ابو امامه فرموده که مؤمنان بر صراط نور دهند ومنافقان در عقب وی تنگ نایند ومؤمنان
13 هرگاه که روی باز پس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند ... يَوْمَ يَقُولُ
معلولست الْمُنَافِقُونَ این بدل یوم تری المؤمنین است یعنی مر منفق راست اجر کریم در روزی که گویند منافقان ...
گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما
انْظُرُونَا نظر کنید بما یعنی روی باز پس کنید نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید گویند انظرونا بمعنی انتظرونا
یعنی منتظر ما باشید وتوقف نمائید تا کسب نور از شما کنیم واین را بجهة آن گویند که مؤمنان بر صراط گذرند چون برق خاطف بر مرکبهای
خوش رفتار ومنافقان پیاده باشند وبعضی گفته اند که مؤمنان ومنافقان چون از قبور برخیزند مختلط شوند ومنافقان در روشنی مؤمنان
راه روند چون اهل ایمان را از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان واز مفسران نقل کرده اند که مؤمنان
در روز قیامت بعرصه گاه آیند وبنور اعمال خود از صراط چون برق جهنده گذر کنند ومنافقان چون در دنیا اظهار ایمان با مؤمنان بوده باشند
وبعد از آن نور از ایشان پنهان شده هم چنین در عرصه گاه قیامت بوجه جزای مکر وحیله که با مؤمنان کرده باشند چنانکه یخادعون الله وهو
خادعهم دالست بر این بهمین طریقه با ایشان سلوک کنند یعنی هم چنانکه کسی را که فریب دهند ایشان را نور ضعیفی دهند که گاه روشن شود وایشان روند
زمانی تاریک گردد برایشان وتوقف نمایند تا گاه باد ... نور ایشان را فرو نشاند ... با مؤمنان گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون اینحال بر بینند گویند مبادا ایام
ما نیز این معامله رو دهد پس بجهة این خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا ... چون منافقان طلب نور کنند قِيلَ گفته شود یعنی مؤمنان یا ملائکه گویند ایشانرا

ارجعوا بازگردید بسوی ورائکم باز پس خود یعنی بدنیا رجوع کنید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را در آنجا یعنی تحصیل آن کنید که ایمانست و نیز
که در محشر کسب نور نمیتوان کرد در دنیا خود می باید آورد یا رجوع بموقف کنید که این نور از آنجا بما داده اند یا خطاب بخاسر باز گردید و از ما
دور شوید که شما را از این نور نصیبی نخواهد بود و مؤمنان این کلام از وجه [illegible] ایشان گویند زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری
نیست و منافقان نیز این معنی نکرده بسبب آنکه نور در عقب ایشان است بسوی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق بجا بر دارند
بینهم میان مؤمنان و منافقان بسور بدیواری بلند چون بارهٔ شهر و گویند که این اعرافست له باب مر آنرا دری باشد که مؤمنان در آن در
آیند باطنه داخل آن که مؤمنان در او باشند فیه الرحمة در او رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت بود وظاهره و خارج آن که منافقان
باشند من قبله العذاب از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ بود و منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان
شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مؤمنان را بینند که خرامان و شادان متوجه ریاض جنات شده ینادونهم
بخوانند ایشان را با آواز بلند با تضرع و زاری که ای مؤمنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیا که بجماعت شما نماز میکردیم و موافقت
شما در روزه میداشتیم و مناکحت و مشاورت با شما میکردیم قالوا گویند مؤمنان بلی آری بظاهر با ما بودید ولکنکم و لیکن شما فتنتم در
محنت و هلاک افکندید انفسکم نفسهای خود بسبب نفاق وتربصتم و انتظار دوایر و مصایب میکشیدید که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر مؤمنان
فرود آید وارتبتم و شک آوردید در دین و بعث و جزا وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز که آن
امتداد عمر است و غرور به امید وقوع مصایب بر اهل ایمان یعنی دنیا [illegible] شما را فریفته خود ساخت و بسبب آن از احوال قیامت
غافل شده آمال بی اعتبار در دل کردید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد حکم خدای بقبض روح شما یا بعذاب شما بنار یا امر خدا بنصرت
نبی و غلبه دین وی بر سایر ادیان وغرکم بالله و فریفت شما را بخدای یعنی بآنکه خدای حلیم و کریم است عذاب شما نکند و شما را فریفت الغرور
شیطان فریبنده انس روایت کند که روزی رسول خدا صلعم با اصحاب وعظ میفرمود در اثنای آن خطها بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر
آن خطها کشید گفت میدانید که این چیست گفتند خدا و رسول داناتر فرمود که این خطها مثل آرزوهای آدم است و این یک خط مرگ است
140 که بر ایشان واقع خواهد شد و همه امال و امانی ایشان را باطل سازد چنانکه حق سبحانه فرمود که حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فالیوم
پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب رهید ولا من الذین کفروا
و نه از آنکسانی که نگرویده اند ظاهرا و باطنا مأویکم النار جای شما و ایشان آتش دوزخ است هی مولیکم مر او را سزاوارتر است شما را
وبئس المصیر و بد بازگشتی است صاحب کشاف آورده که مولی یعنی محری یعنی مکانی که در خور او گویند که احری لو او لیست از مکان ذکر
ومثل این هو مئنة للکرم ای مکان لقول القائل انه لکریم و گویند که یعنی ناصر است یعنی آتش یاری دهندهٔ شماست نه غیر آن مراد نفی ناصر
است مر ایشان را در نشاه آخره و از این قبیل است قولهم اصیب فلان بکذا فاستنصر الجزع و منه قوله تعالی یغاثوا بماء کالمهل و بعضی گویند یعنی متولی است
یعنی آتش متولی ایشانست و مالک امر ایشان هم چنانکه ایشان متولی اعمال اهل نار بودند و مالک امر ایشان آورده اند که مؤمنان در مکه با وجود فقر و فاقه بجدی
تمام مواعید طاعت را تمهید میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بدست ایشان در آمد و بنعمت ایشان فراخ شد مشغول بآن گشتند
15 آثار فتور و قصور در وظایف طاعات و عبادات ایشان ظاهر گشت این آیه آمد که الم یأن این مشتق است از انی الامر یانی اذا جاء اناه ای وقته یعنی آیا وقت
نیامد للذین آمنوا آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه نرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدا یعنی بوقت
اینکه خدا را یاد کنند از مواعظ وما نزل و برای آنچه فرو فرستاده شده من الحق از کلام حق و صاحب کشاف آورده که میتواند بود که مراد
بذکر و آنچه منزل شده قرآن باشد چه قرآن جامع این هر دو وصف است یعنی هم ذکر و موعظه است و هم حق [illegible] مراد خشوع قلوب
باشد در وقت ذکر خدا و در وقت تلاوت قرآن کقوله تعالی اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و قول دیگر در سبب نزول
این آنست که مزاح و مضاحکه میان اصحاب بسیار شد این آیه نازل گشت از ابن عباس منقول است که حق سبحانه و تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن در حکایت
مسلمانان ایشان را بر این معاتب ساخت و از ابن مسعود منقول است که میان اسلام ما و معاتب شدن باین آیه چهارده سال بود و بعضی گفته اند که نزول
این آیه در شأن منافقان است یعنی آیا وقت آن نشد آنکسانرا که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و بخلوص عقیده و تصدیق تمام
ایمان آورند [illegible] کلبی و ثعلبی و مقاتل گفته اند که سبب نزول آن
بود که منافقان مسلمانان را گفتند اعلام کنید ما را از آنچه در تورات دیده اید از عجایب و غرایب [illegible] این آیه فرستاد که نحن نقص علیک احسن
القصص از این گفتار [illegible] باز ایستادند و باز استیناف این سوال کردند این آیه آمد که الله نزل احسن الحدیث مدتی دیگر این سوال را فرو گذاشتند که دید
دیگر باره از حضرت سلمان رض این سوال کردند این آیه آمد که الم یأن للذین امنوا الخ آورده اند که فضیل عیاض مردی راهزن بود و مجاوران از دست او
بتنگ آمده بودند و چاره نمیدانستند در مجاور کنیزکی بود که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود و بر بالای بام برآمد از آن سرای آواز
شنید که یکی این آیه میخواند که الم یأن للذین امنوا فضیل را چون این آیه بگوش رسید گفت الهی وقت آن آمد که دل من ترسکار گردد پس
بگریست و باز گشت و در خرابه رفت که جمعی از کاروانان در آنجا بیکدیگر میگفتند امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که راه
زند فضیل با نفس خود گفت که ای نفس شریر ببین که خلق خدا از تو چگونه ترسانند پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام
باشد بعد از آن [illegible] که ابو فضیل عیاض [illegible] که من توبه کردم و از آنچه کرده ام پشیمان گشتم پس بمکه رفت و آنجا مجاور شد و از جمله کمل
اولیا گشت ولا یکونوا و این عطف است بر تخشع یعنی وقت نیامد مؤمنانرا که نباشند کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه داده شده اند کتاب را

من قبل پیش از این یعنی جهود و نصاری باشند که ایشان را تورات و انجیل داده بودند و در بدایت حال خاشع و خاضع بودند فطال پس دراز شد
علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمرها دراز یافتند و امل در پیش گرفتند یا دراز گشت بر ایشان زمان فترت میان ایشان و انبیای ایشان یا طول
شد زمان جزا دادن ایشان فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در آن از خشوع نماند پس روی بکارهای محرمه آوردند و دین و شریعت
خود را فرو گذاشتند ابن مسعود از رسول صلعم روایت کرده که جهودان از توریت آنچه مقبول طبع ایشان بود و مشتهی نفس و در آن تکلیفی مستقیم بود
بگذاشتند و آنچه نواهی و زواجر بود تحریف ساختند کقوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بود بجای آن نوشتند بعد
از آن گفتند که این را بر قوم بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول نکند او را بباید کشت پس اتفاق کردند که اول بر حبری روند که اعلم ایشان بود و صورت
حال با او اعلام نمایند اگر او قبول کند دیگری نتوانند کرد و اگر او قبول نکند او را بکشند حبر خبر یافته آیاتی چند بر ورقی نوشت نزد او آمدند و محرفات
را بیاوردند آن ورق را بر بالای ایشان نهاد و گفت این کلام حق است و مراد ورقه کلام موسی بود ایشان پنداشتند که کتاب محرف ایشان را میگوید شاد شدند
و بعضی از خواص حبر نیز آنرا دانستند چون وی وفات کرد آنچه آشکار شد اختلاف در بنی اسرائیل پیدا شد هفتاد و دو فرقه شدند طایفه که بر حق
بودند تابع حبر شدند و از مقاتل مرویست که مراد از این آیه مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت رسول صلعم ایمان داشتند چون روزگار ایشان بآنحضرت دراز
شد دلهای ایشان سخت گشت و بدعت و رهبانیت ابتدعوها و اندکی بر دین حضرت عیسی عم ماندند و لهذا قال جل ذکره وکثیر منهم و بسیاری از
ایشان فاسقون خارجند از دین خود و تارک احکام کتاب بجهة حظوظ شهوت از بعضی اکابر منقولست که قسوت یعنی دل سختی غفلت است و نشانه او نومیدی از توجه
بطاعت و از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مأثور است که لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فتقسوا قلوبکم فان القلب القاسی بعید من الله و لا تنظروا
فی ذنوب العباد کانکم ارباب وانظروا فی ذنوبکم کانکم عبید والناس رجلان مبتلی و معافا فارحموا اهل البلاء واحمدوا الله علی العافیة یعنی بسیار مکنید
کلام بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نگردد دلهای شما زیرا که دلی که قساوت داشته باشد دور است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در گناه
عباد مکنید چنانکه شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بندهٔ خدا در بند اید و مردمان دو قسم اند مبتلا و اهل
16 عافیت پس بر اهل بلا رحم کنید و بر عافیت سپاس خدا بجا آرید اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله که خدای یحیی الارض زنده
کرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن این تمثیل است برای احیاء قلوب قاسیه بذکر و تلاوه یا برای احیاء اموات بجهة بعث و خشوع و خشیت
از قساوت قلوب و خلاصه معنی آنست که هم چنانکه خدا بباران احیاء زمین مرده میکند همچنین میتواند احیاء قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت قرآن یا اموات
را زنده سازد بکمال قدرة در اعیان قد بینا لکم بتحقیق بیان کردیم برای شما الایات حجج واضحات و دلایل باهرات بر قدرت خود پس باید
نمائید بر قدرت ما بر احیاء قلوب یا بر ایقاع بعث و نشور لعلکم تعقلون شاید که خردمند شوید یعنی کامل شود عقل شما در انقیاد نمودن بطاعت و
17 عبادت و آنچه اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل و تحریف احکام شما بآن ارتکاب ننمائید بجمیع اوامر و نواهی تصدیق کنید ان المصدقین بدرستی
که مردانیکه تصدیق کنندگانند قول خدا و رسول را والمصدقات و زنانی که باور دارند ابن کثیر و حفص بتخفیف صاد خوانده اند یعنی مردان
و زنانی که صدقه دهنده اند واقرضوا الله این عطف است بر معنی فعل در اسم فاعل که محلی بالف و لام موصوله است چه آن در تقدیر الذین صدقوا است
و اکتفا بضمیر مذکور در اقرضوا از روی تغلیب است یعنی مردانی و زنانی که تصدیق خدا و رسول کرده اند و وام داده اند بخدا قرضا حسنا
وامی نیکو یعنی اطیب و احب اموال خود را در راه خدا و بر وجه قربت و رضای وی انفاق کرده بی شایبه ریا و بنا بر قرائت حفص ذکر اقراض بعد از تصدق
با آنکه اول منطوی بر آنست بجهة دلالت بر آنکه معتبر در تصدق آنست که مقارن اخلاص باشد میتواند بود که اقراض بمعنی حقیقی خود باشد که آن
ادانه است حاصل آنکه آنانکه تصدیق خدا و رسول نمودند از ذکور و اناث یا آنکه اموال خود را در راه خدا تصدق کردند با اخلاص تمام یا قرض دادند
از برای آنکه خدا خالصا لله یضاعف لهم افزونی داده کرده شود برای ایشان ثواب ایشان از ده تا هفتصد و زیاده ولهم و مر ایشانراست
18 اجر کریم مزدی گرامی و پاداش بزرگوار که بهشت جاودانی است والذین امنوا و آنانکه گرویدند بالله و رسله بخدا و بفرستاده
او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان اولئک آن گروه هم الصدیقون والشهداء ایشانند مصدقان و شهیدان عند
ربهم نزد پروردگار خود یعنی ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزلهٔ کسانی اند که مبالغه کرده باشند در تصدیق بخدا و رسول و شهید شده در
راه خدا و عیاشی باسناد خود از منهال قصاب روایت کند که ابو عبدالله ع را گفتم که یا بن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادت روزی کند فرمود که
ان المؤمن لشهید بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و از حارث بن مغیره روایت است که فرمود که ما نزد ابو جعفر ع نشسته بودیم و آنحضرت احادیث و
اخبار از جد بزرگوار خود نقل میفرمود در اثنای آن فرمود که العارف منکم هذا الامر المنتظر کمن جاهد فی الله مع قائم آل محمد بسیفه بخدا سوگند
که هر کس از شما عارف باشد بامر منتظر بصلاح الامر مثل کسی است که با قائم آل محمد شمشیر خود در راه خدا جهاد نموده پس فرمود بل والله کمن جاهد
مع رسول الله ص بسیفه بلکه بخدا که او همچو کسیست که با پیغمبر جهاد کرده بعد از آن فرمود بل والله کمن استشهد مع رسول الله فی فسطاطه
بخدا سوگند که او مثل کسیست که با پیغمبر خدا شهید شده باشد در خیمه گاه او پس فرمود که در میان شما آیه هست از کتاب خدا گفتم آن کدام
است یا بن رسول الله فرمود قول الله تعالی الذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود که صرتم والله صادقین
شهداء عند ربکم بخدا که شما صادقان و شهیدانید نزد خدا و بعضی تفسیر این را باین وجه کرده اند که آنانکه ایمان آورده اند بخدا و رسول مبالغه کنندگان
در تصدیق اند و در مرتبه صدق بنهایت رسیده و گواهی دهندگانند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران یا شاهدانند بر امم در روز قیامت و بعضی
والشهداء را مبتدا دانسته اند و ما بعد آن خبر آن یعنی پیغمبرانی که شاهد اند بر امتان خود یا شهید شدگان در راه خدای نزد پروردگار خود اند در درجات
قرب که مقعد صدق است لهم اجرهم مر ایشانراست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل اجر ایشان ونورهم و مثل روشنی ایمان ایشان که

دو برو دختران مهتدی شده بهشت روند لیکن بدون تضعیف اجر و نور مانند ایشان و صدیقان و شهدا باشند ما را بسیار است اجر و نوری که مو
عود است از برای ایشان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بحق یعنی انکار توحید و نبوة پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب
کردند آیتهای ما را که بر حضرت محمد ص فرو فرستادیم أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند این آیه دلیل است بر آنکه خلود در دوزخ
مخصوص است بکفار زیرا که ترکیب مشعر باختصاص است و صحبت دال بر ملازمت بحسب عرف و بعد از بیان حال فریقین در نشاء آخرت بتحقیر دنیا میکند
۱۹ بحقیر و تزهید مؤمنان از نعم دنیا و از مغرور شدن بلذات آن که موجب حرمانست از نعیم جاودانی میفرماید که اعْلَمُوا بدانید ای طالبان
دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه است و تعب و رنج در طلب متاع آن بیفایده مانند ملاعب
اطفال که فایده بدان مترتب نمیشود وَلَهْوٌ و مشغولیست که بسبب اشتغال بآن از مهمات و از فواید عظیمه اخروی باز میمانید وَزِينَةٌ و آرایشی
در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن در میان یکدیگر بسبب
عالی جاه و مناصب وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات نمودن در کثرت مالها وَالْأَوْلَادِ و بسیاری فرزندان از ابن عباس
منقولست که جمیع اموال عز جلال تکاثر است و تطاول بر اولیاء الله باموال و اولاد و خدم و تفاخر و بعضی از اکابر در صفت دنیا گفته اند که الدنیا لعب
کلعب الصبیان و لهو کلهو الفتیان و زینة کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر کتکاثر الدهقان بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازیچه زمانی
بر طرف شود و لهو و فرح نیز منقضی گردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر او چون شراره آتش نابود شود امیر المؤمنین ع عمار یاسر
را گفت غم دنیا مخور که جمله لذات دنیا منحصر است در مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم و شریفترین مطعومات عسل است که آن
لعاب مگس است و بهترین مشروبات آب است و جمله حیوانات در آن مساویند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوبات
اسب است و راکب آن در معرض هلاکت است و نفیس ترین ملبوسات دیبا است و آن تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن ادخال
مجرای بول است در مجرای بول دیگر و چون معظم لذات دنیا مبتنی بر این امور خسیسه دنیه است پس معلوم است که قدر و خطر و تلذذ باشد جز اینست
که روزی رسول ص با جمعی از صحابه بر بزغاله مرده بگذشتند که متورم و متعفن شده و در کنار راه افتاده فرمود که کیست که این را بدرهمی بخرد
گفتند یا رسول الله او در زندگی بیک درهم نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده و اما سیده کرا او را بخرد فرمود که بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی
حقیرتر از این بزغاله است امیر المؤمنین سلام الله علیه گفتند که ما را صفت دنیا کن فرمود که الدنیا اوله بکاء و اوسطه عناء و آخره فناء اول گریه
است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا ثابت بن سعید گفته که دنیا چون عمر بیست که در دنیا جز نهر بیست هر که رسد بزند و بگوید
و حق سبحانه و تعالی بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آنرا تمثیل فرموده بآن مثل که در دنیا كَمَثَلِ غَيْثٍ مانند مثل بارانیست که بر زمین کشته بسیار و بهنگام
کرد او است و پرورد و راست ببندد و بجهت طراوت و نضارت أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آورد مزارعان را نَبَاتُهُ رویدنی که از باران
یعنی بجهت رسته شده باران متعجب سازد آن گیاه کفار را و تخصیص کفار بجهت آنست که اعجاب ایشان بدنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن چون
امری عجیب مشاهده مینماید فکر او منتقل میشود بقدرة صانع آن پس سبب تعجب او در ابتدا قدرة الهی میشود نه طراوت و نضارت آن و کافر
فکر او از آن تجاوز نمیکند و از احساس آن بیرون نرفته بلکه مستغرق امر محسوس شده فکر خود را مقصور میدارد بر تعجب نمودن از آن و اصلا در خالق
آن تفکر نمی نماید حاصل که دنیا چون نباتی است که از باران روییده سبز باشد با کمال لطف و تازگی ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک گردد و بیکی از آفات
آسمانی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس ببینی آنرا زرد بعد از سبزی و خرمی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و
ریزه گشته یعنی مال دنیا نیز چنین است که روزی چند خرم و سبز باشد و بعد از آن بحرارت آفتاب یا با آفت دیگر خشک گردد و ریزه ریزه گشته بباد
حوادث متلاشی و پراکنده شود و یا بمرگ در آید و آن حیاة ضعیف چون نبات طبیعت بسبب سپری خشک گرداند و مال او را منتشر سازد بر جماعه
دیگر که بسبب بخیل بجادث او وارث و تفصیل این تمثیل در سوره یونس سمت ذکر یافته ماحصل آیه آنست که در دنیا نیست مگر محقرات مذکوره از لعب
و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر و سرعت زوال اما آخرت متضمن امور عظیمه است کما قال جل ذکره وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ
۲۰ عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده و از حق فراموش کرده باشند وَمَغْفِرَةٌ و در آخرة آمرزشی است مِنَ اللَّهِ
از جانب خدای مر دوستان اهل ایمان را وَرِضْوَانٌ و خوشنودی که در بوستان حق اگر بجهت مشغولی بطاعت و عبادت ترک دنیا کرده باشند پس ورود
این کلام بتنفیر اهل ایمان از اهمال مردم دنیا و تحریص ایشان بر موجب کرامت عقبی پس بجهت تأکید این معنی میفرماید که وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریبنده که فریفته بدلی مانند این متاع غرور نسبت بکسیست که مغتر شود بآن و از دست
از حصول نعیم اخروی نشانده مسئله نفس و هوا بگذارد اما اگر صاحب دولتی بود و بدین روزگار رشد بوسیله اسباب دنیوی
در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و ببینات از مراضی ربانی بهره بردارد دنیا بنسبت با او متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و لهذا سعید جبیر
فرموده که الدنیا متاع الغرور لمن لم یشتغل بطلب الآخرة و من اشتغل بطلبها فهو له متاع بلاغ الی ما هو خیر منه و مصداق این حدیث حضرت نبوی ص
امره که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا و تصغیر آن و تنفیر بندگان از آن ترغیب ایشان مینماید در مسابقت نمودن باسباب مغفرت که علت
نامتناهیست و عذاب نیز و وسیله فوز بهشت جاودان و میفرماید که سَابِقُوا ابتدی کنید بر یکدیگر و بیشی گیرید مسابقت نمایید مانند مسابقت
۲۱ سابقان بر یکدیگر در میدان مسابقت إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع شود مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما از جمله موجبات
مغفرت توبه است و استغفار و اداء نمازهای مفروضه و روزه و صدقه و حج و جهاد و حضور جماعت و مسابقت نمودن بصف اول و تکبیر اول و بعضی
گفته اند که وسیله مغفرت متابعت حضرت رسالتست پس معنی آیه آنست که بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بهشتی که پهنای

باستحقاق بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که همه را طبقه طبقه سازند و بیکدیگر وصل کنند
و هرگاه عرض آن این مثابه باشد پس طول در چه مرتبه باشد و بدانکه علما را در ذکر عرض بدون طول چند وجه است اول آنکه عظم عرض دلالت
بر عظم طول کند دوم آنکه طول بدون عرض ممکنست اما عرض بدون طول وجود نمیگیرد سیم آنکه معنی آیه آنست که عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین است و طول
آن بغیر از خدای کسی نمیداند چهارم آنکه عرض اینجا بمعنی بسط است چنانکه قوله تعالی فذو دعاء عریض و باید دانست که چون بهشت بالای آسمان هفتم است
چنانچه در احادیث ثابت گشته پس منافات نداشته باشد با آنکه عرض آن چون عرض آسمان و زمین است و از حسن منقولست که خدای تعالی هفت آسمان و زمین را فانی سازد
و باز اعاده آن نماید بطریقی که وصف آن فرموده پس صحیح باشد وصف آن بمثل آنکه عرض آسمان و زمین است و در خبر است که جبرئیل ع اراده آن نمود که طول
بهشت بداند سی هزار سال پرید ضعیف شد و از حق تعالی مدد قوت خواست حق تعالی قوت داد سی هزار سال دیگر پرید و همچنین سه بار هر بار سی هزار سال پرید پس مناجات کرد که
خدایا بیشتر طی کرده ام یا گذشته ام حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الامین چرا زحمت خود میدهی و خود را میرنجانی بخدا در این مدت که میپری هنوز از ملک
مالک من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوریم از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان در برکات الصالحین و ورده که از هدیه
بود که بهشت خواستی و نماز گذاردی و قرآن خواندی و چون بامداد شد و عید رسید بار میخواندی و میگریستی شبی از شبها که این آیه رسید که وجنة عرضها
كعرض السماء والارض میخواند و میگریست چون روز شد همسایه ها از او سوال کردند که هر شب بآیه وعید میگریستی چرا امشب بآیه وعد گریه میکردی
جواب داد که هر چند نگاه میکردم در این بهشت با وجود اینهمه وسعت جای خالی که قدم من بران قرار گیرد در انجا نمیدیدم و این بهشت که متصف باین
صفت است أُعِدَّتْ آماده کرده شده است لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ برای آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسولان او ذَٰلِكَ اینچه
موعود شده از مغفرت و جنت فَضْلُ اللَّهِ فضل خدا و کرم او است و چه نعیم باقی بازای عمل قلیل فانی داده اگر اقتصار کند در جزا بر قدر آنچه بنده بعمل آن
مستحق آن شده بر سبیل عدل خواهد بود لیکن بتفضل خود زیاده بر استحقاق بدو کرامت فرماید و بعضی گفته اند که هیچ کس بخیر دنیا و آخرت نمیرسد
مگر بفضل خدا چه او سبحانه اکرام ما را امر بطاعت میکند و طریق اهتدا را بر ما تبیین میکند و در عمل صالح توفیق میدهد و بنعیم ابدی و ثواب اخروی مهتدی
میسازد پس همه از فضل او سبحانه باشد دیگر آنکه او سبحانه بفضل خود اسباب و ما را داده که بواسطه آن طاعات او سبحانه بجای آوریم از تمکین و الطاف
و کمال عقل و تعریض ثواب پس ثواب نیز از قبیل تفضل باشد و ابوالقاسم بلخی و اهل بغداد که از اصحاب عدلند میگویند که اگر حق تعالی برای بندگان مطیع
خود اقتصار میکرد بر مجرد احسان عامل بر سبیل عدل میبود و چون مع ذلک ثواب اجل عطا فرمود از روی فضل باشد و بدانکه مراد این آیه رجاء عظیم است مر
اهل ایمان را زیرا که مشعر است بر آنکه مجرد ایمان کافیست در استحقاق بهشت و امر موعود از غفران و دخول جنان يُؤْتِيهِ میدهد آنرا بعنایت خود
مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل ایمان بدین بجاب آن وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدا خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا
۲۲ بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان اعراض بر مفاسدات و مصائب و ملمات نموده میفرماید که مَا أَصَابَ
نرسید و نخواهد رسید مِن مُّصِيبَةٍ هیچ بلیه رسیده فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر آن وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ
و نه در نفسهای شما چون امراض و الام و هموم و موت اقربا و احبا و جز آن از انواع عاهات و آفات إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح
محفوظ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت را تا ملائکه بآن استدلال کنند بر آنکه او سبحانه عالم بالذات است حقایق
اشیاء را پیش از وقوع آن میداند إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه اثبات مصائب در لوح محفوظ و ایجاد آن در اوقات آن با وجود کثرت آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدا
آسانست بجهت غنای او در آن از عدت و مدت و اگر چه دشوار است بر غیر او پس تعلیل این تبیین حکمت در آن مینماید و میگوید که مصائب ثابت در لوح محفوظ بجهت
۲۳ لِكَيْلَا تَأْسَوْا آنست تا اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال و خصب و عافیت و صحت و سایر ملائمات
وَلَا تَفْرَحُوا و شادمانی نکنید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داده شما را از نعم مذکوره چه هر که عالم شد بآنکه نیز اندوه او را فایده نیست و نیز فرح او را بقائی
نعم او برای اثبات میشود و نعیم او فوت خان و نار از آن ممنوع میشوند همه نه خود را مصروف خواهد داشت از حزن و هم چنین اگر دانست که آنچه فوت شده عوض
آن بخدا و الجنت که در دنیا یا در آخرت باو رسانید محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم شد بآنکه نعمتی که بدو رسیده مستلزم تکلیف شکر است و آن
وابقای حق و الجه از آن فرحناک نخواهد شد و بدانکه این آیه مشعر است بر آنچه اصعب از الحسن خلق زیرا که هر که وجود و عدم دنیا نزد او مساوی است
حسد و معادات و نزاع که از اسباب سوء خلقند از او مسلوب خواهد شد چه اینها از نتایج حب دنیا اند و بر استحقاق دنیا و اهل آن بجهت اینام فرح نمود
آن و عدم حزن بعدم آن تسلیم نظم اخروی بجهت آنکه در سبب مصائب و نوائب صبر ثواب تامیست که از نواقض ثواب جمیل افتخار مختال
نقلا از امیر المؤمنین ع مرویست که هر که این آیه را کار کند هر آینه زهد را بهر دو طرف فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود منقولست که مردی نزد علی بن الحسین
زین العابدین علیهما السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله زهد چه معنی فرمود که زهد ده درجه است اعلی درجه آن ادنی درجه ورع است و اعلی
درجه ورع ادنی درجه یقین و اعلا درجه یقین ادنی درجه رضا و جمیع بواعث زهد در حسب این آیه کریمه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتیکم و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که یا ابن آدم ما لك تاسوا علی مفقود لا یرده الیك الفوت و ما لك تفرح بموجود لا یترکه فی یدك
الموت چرا اندوهناک میشوی ای فرزند آدم بر گمشده که آنرا فوت باز نیارد و چرا شاد میشوی بچیزی که مرگ آنرا از تو باز ندارد ابوذر جمهر حکیم
را پرسیدند که چرا اندوهناک نشوی بچیزی که از تو فوت شود و چرا شادمان نگردی از چیزی که بتو آید گفت برای آنکه فایت بگریه دریافتن نیاید
و حاصل را بشادی دایم نتوان داشت قتیبة بن سعید گفته که بعضی از احیاء عرب بر سیدم و صحرا از شتران پر دیدم که مرده بودند و پیره زنی
در آنجا ایستاده پرسیدم که شتران کراست گفت از منست گفتم آن پیره زن نشسته و بیشتر ما بینند گفتم که اینهمه شتران تو بودند
گفت بنام من بودند گفتم ایشانرا چه رسید گفت آنکسی که ایشانرا داده بود باز گرفت پس گفت شعر لا تظل الحزن علی فائت فقل ما یجدی علیك

الحزن سبان بحزن علی ما مضی ومظهر حزن تا تالم بکن حسبی فضل گفته که خدا تعالی این ابو خلفا را تنبیه فرموده بر آنکه بر فوات صبر کنند
و بر آمده خوشدل نباشند و دوست زهره و ندارند و نقصان ... راضی باشند و باید دانست که مراد بحزن مذموم حزنیست که صاحب ...
... و بر آن شکر گذاری و ستایش داری ...
... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ...
... الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ ...

[illegible]

ومن لم يؤمن فاولئك هم الهالكون يعنی هرکه بمن ايمان آورد وتصديق من نمود وتابع من شد خود رهبانيت را رعايت کرده وهرکه ايمان نياورد
از جمله هالکان وخاسران است پس فرمود که لا رهبانية في الاسلام در دين اسلام رهبانيت نيست بلکه رهبانيت امت من هجرتست وجهاد وروزه
ونماز وزکوة وحج وعمره وتکبير گفتن بر بلنديها در حين احرام وبعد از ذکر احوال حواريين خطاب ميکند با هل کتابی که بشرف ايمان مشرف شده بودند
٢٨ ايمان بعيسی [illegible] وميفرمايد که يا ايها الذين آمنوا ای آنکسانيکه ايمان آورده ايد بموسی وعيسی اتقوا الله بپرهيزيد از خدا وآمنوا
برسوله وبگرويد بفرستاده او که محمد است يؤتکم تا بدهد شما را کفلين من رحمته دو نصيب از بخشايش خود يکی براي ايمان بمحمد وگفته
اند که خطاب باهل نفاق است پس معنی آنست که ای کسانيکه بظاهر ايمان آورده ايد ايمان آريد بالجنان تا بدهد شما را دو بهره رحمت بشما عطا فرمايد يکی
براي ايمان ظاهر وديگری براي ايمان باطن ويجعل لکم وتا مقرر سازد يعنی مقرر کند براي شما نورا تمشون به روشنی که برويد بدان بر
صراط [illegible] وبر صراط بگذريد به بهشت سپس ويغفر لکم وتا بيامرزد براي شما گناهان سابقه شما را از کفر ومعاصی والله غفور
وخدای آمرزنده است مومنان را رحيم مهربان بر ايشان وگفته اند که مراد بنور قرآنست که سبب نجات است از ظلمت جهالت وموجب هدايت
مصباح معرفت چه آن متضمن ادله را لست بر امر حق ومشتمل بر بيان حلال وحرام وشرايع واحکام ودر تفسير اهل البيت مذکور است که مراد بکفلين
حسن وحسين است عليهم السلام وبنور علی ابی طالب يعنی ايمان آريد برسول خدا تا او ببخشد شما را شفاعت حسن وحسين عليهم السلام کرامت فرمايد بنور علی بن
ابی طالب از صراط بگذريد بخاری ومسلم در صحيحين خود آورده اند که از رسول صلعم روايت که هرکه کنيزی داشته باشد وعلم دين او را تعليم
دهد هم چنانکه حق تعليم است وادب فرمايد بروجهی که حق ادب است پس او را آزاد کند وبشوهر دهد او را دو بهره ثواب باشد وهر بنده که اطاعت
خدا کند واطاعت موالی خود وحق هر دو را ادا نمايد او را دو اجر ثواب بدهند وهرکه بعيسی ايمان آورده باشد پس بمن وکتاب من ايمان آورد دو
اجر باشد او را [illegible] روايت کرده اند که حضرت رسول صلعم جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدين اسلام
دعوت کند جعفر بجانب او رفت واو را بدين اسلام ترغيب نمود واجابت دعوت کرده اسلام آورد وچهل کس از اهل مملکت او که ايمان آورده بودند
از او اذن طلبيدند که بشرف ملازمت حضرت رسالت صلعم مشرف شوند وی ايشان را اذن داد وبا حضرت جعفر بمدينه آمدند در وقتی که آنحضرت
بمهم جنگ احد اشتغال داشت وچون فقر واحتياج اصحاب وقلت اسباب ومال از ايشان مشاهده کردند از جناب نبوت مآب اذن طلبيدند
که مراجعت نمايند واموال خود را آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصت ايشان داده معاودت نمودند واموال خود را آورده با اهل
اسلام تقسيم کردند حق سبحانه در حق ايشان اين آيه فرستاد که الذين آتيناهم الکتاب الی قوله ومما رزقناهم ينفقون وچون کفار اهل کتاب آيه يؤتون
اجرهم مرتين استماع کردند بر مسلمانان فخر کردند وگفتند که هرکه ايمان بکتاب ما وکتاب شما دارد دو اجر است واما آنکه ايمان بکتاب شما آورد
بکتاب ما نيارد او را يک اجر بيش نيست پس چگونه شما بر ما فضل داشته باشيد بلکه ما بسبب فضيلت مرتبت آراسته باشيم نه شما حق سبحانه اين آيه فرستاد
که ای آنکسانيکه ايمان آورده ايد بخدا ورسولان او از خدا بترسيد ودر ايمان آوردن بمحمد صلعم ثابت قدم باشيد تا خدا بدهد شما الی آخره ووعده داده
است مومنان اهل کتاب را بعطاء کفلين يعنی اجر شما اکثر از اجر ايشان [illegible] مثل اجر ايشان [illegible] وقول لا نفرق بين احد من رسله بعلت
٢٩ آن فرمود که لئلا يعلم اهل الکتاب الا يقدرون لا زائده است از برای تاکيد وان ان مخففه از مثقله يعنی وقوع آن بعد از علم و
نفی آنست که يعلم اهل الکتاب انهم لا يقدرون يعنی خدای مومنان را دو بخشش رحمت ونور ومغفرت ميدهد تا بدانند کفار اهل کتاب که بحقيق ويقين
قادر نشوند ونه توانا باشند علی شیء بر چيزی من فضل الله از فضل خدا يعنی از آن کرامتها که از برای مومنان مذکور شده بر آن قادر نشوند
زيرا که نرسند باين کرامتها فرع ايمانست وايشان [illegible] پس از اين عطيها محروم باشند وان الفضل وتا
بدانند که [illegible] ثواب [illegible] بيد الله [illegible] وان تفضل [illegible] عطف
بر ان [illegible] ومعنی آنست که عطا [illegible] کرامات مذکوره بمومنان بجهت آنست که اعتقاد نکنند کفار اهل کتاب که پيغمبر ومومنان [illegible]
فضل خدای [illegible] ثواب وجزا [illegible] يؤتيه ميدهد آنرا من يشاء هرکه را خواهد
در مصلحت او اقتضا نمايد والله ذو الفضل العظيم وخدا خداوند فضل بزرگست يعنی مالک تمام وعطا [illegible]
وعام [illegible] نقل کرده اند که [illegible] از يمن که [illegible] يهود ونصاری نداشتند بلکه بدين انبياء ديگر بوده اند نزد پيغمبر صلعم آمدند واسلام آوردند
ابو جهل لعين با ايشان گفت [illegible] شما بد قومی هستيد ايشان در جواب گفتند ما لنا لا نؤمن بالله الآيه حق سبحانه از برای ايشان واز برای
مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام واصحاب او دو اجر کرامت فرمود وايشان بسبب آن بر اصحاب بر فخر نموده ميگفتند که ما از شما بهتريم زيرا که ما را
دو اجر است وشما را يکی حق سبحانه اين آيه مذکوره را انزال فرمود [illegible] اهل کتاب ميگفتند که نزديک شد که پيغمبری پيدا شود که
[illegible] در زعم ايشان آن بود که اين پيغمبر از ايشان باشد وچون از ميان عرب پيدا آمد بر او حسد بردند وبوی ايمان نياوردند
وحق سبحانه اين آيه لئلا يعلم [illegible] اعلام ايشان نمود که کرامت نبوت ومنصب رسالت بمحمد صلعم اختصاص يافت بجهت آنست که تا اهل کتاب بدانند که
ايشان بر فضل خدا که نبوت است قادر نيستند تا هر جا که مدعای ايشان باشد بموضع آن نمايند واو سبحانه فضيلت نبوت را بهر که مصلحت بيند بدهد
وبکسی که حکمت او مقتضی آن باشد کرامت فرمايد بنا بر اين روايت تعلق لئلا يعلم محذوف خواهد بود والله اعلم واحکم

سورة المجادلة

مدنية وآياتها بيست ويکست بعد مکی ومدنی الاخير وبيست ودو نزد غير ايشان واختلاف آن در آيه الاولی است که جز مکی ومدنی الاخير
است ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روايت کند که هرکه سورة المجادله را تلاوت نمايد در نامه عمل او ثبت کنند که وی از حزب خدا است وهيچکس
بر وی غالب نشود [illegible] بايد دانست که چون حق سبحانه اختتام سورة الحديد کرد بکلمه

بسم الله الرحمن الرحيم

فضل خود بر بندکان افتتاح اين سوره نمود به بيان فضل خود واجابت دعوت فرمود که
آورده اند که خوله بنت ثعلبه که از انصار بود واز قوم خزرج وبقولی خوله بنت خويلد نماز ميگذارد وچون حسن الجسم بود شوهر
او اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال سجود ورکوع در او نگاه ميکرد شهوة بر او غالب شد چون از نماز فارغ گشت خواست با وی خلوت کند
وی بجهة مانعی از استمتاع امتناع نمود اوس چونکه از خفت عقل خالی نبود از اين معنی در غضب شد واو را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون
پشت مادر منی واين ظهار ميگويند ومتضمن حرمتست [illegible] تا کفاره بدهند ودر جاهليت طلاق بظهار وايلا واقع ميشد بعد از اين لفظ پشيمان
شد خوله را گفت گمان ميبرم که بر من حرام شدی خوله گفت از رسول خدا استفتا اين معنی کن گفت مرا حيا مانع ميشود پس خوله بجانب
جناب نبوت مآب صلعم آمده در حينی که عايشه سر آنحضرت را ميشست گفت يا رسول الله اوس مرا بنکاح خود در آورد جوان بودم وخداوند
مال بسيار وعشيرت بيشمار والحال که مال مرا خورده وفرزندان بسيار از من آورده وصبح جوانی من بپيری مبدل گشته واهل من از من متنفر شده مرا مثل
مادر خود کرد [illegible] من فرزندان خرد دارم اگر با وی گذارم ضايع شوند واگر نزد خود نگاه دارم بسبب جوع هلاک شوند حال
از ظهار نادم گشته آيا در اين باب هيچ تدبيری هست که سبب اجتماع ومؤانست ما باشد فرمود که شما بر يکديگر حرام شده ايد گفت يا رسول الله لفظ
طلاق واقع نشد فرمود که گمان نميبرم مگر آنکه تو بر او حرام شدی خوله از کثرت اطفال وخورد سالی ايشان ومفارقت اوس که مدت مفارقت اين مرا
بود بغايت غمناک شد ديگر باره با پيغمبر صلعم اعاده ما تکلم نمود وهمان جواب شنيد گفت اشکو الی الله فاقتی ووحدتی شکايت ميکنم بخدای
وبيکسی خود [illegible] بظاهر شرع [illegible] در باب تو چيزی نفرستاده هرگاه که فرمودی که تو بر او حرامی گفتی
اشکو الی الله فاقتی ووحدتی پس روی نياز باسمان کرد وگفت اللهم انی اشکو اليک فاقتی ووحدتی فانزل علی لسان نبيک ما فيه خلاصی
وراحتی بار خدايا [illegible] بر بيچارگی من نظر فرمای [illegible] پيغمبر خود اجابت نمای [illegible] عايشه سر رسول الله
ميشست ديگر باره گفت که يا رسول الله در کار من فکری کن [illegible] عايشه گفت مجادله والحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول نازل
گشته وعلامت وحی آنحضرت آن بود که در ان وقت [illegible] عايشه [illegible] سر آنحضرت [illegible] با خود آمد وخوله را امر کرد که
١ زوج خود را حاضر کن وبعد از آن اين آيها بر او تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقيق که شنود خدا قول التی تجادلک سخن آن زنرا
که مجادله ميکند با تو فی زوجها در امر شوهر خود وتشتکی وشکايت خود را بر ميدارد الی الله بخدا تعالی والله يسمع وخدا
ميشنود تحاورکما مراجعه کلام شما [illegible] سخن بکوی جواب گفتن در باب لفظ ظهار که آن
بود [illegible] که بر شوهر خود حرامی [illegible] ان الله سميع بدرستيکه خدا شنوا است اقوال مردمان را
بصير بينا باحوال ايشان [illegible] قد سمع الله [illegible] رسول خدا وخوله [illegible]
[illegible] رسول با خوله که او
[illegible] ونظاهر [illegible]
[illegible] تبارک الذی وسع سمعه الاصوات [illegible]
[illegible] با رسول خدا محاوره کرده [illegible]
[illegible] شنيدم [illegible] رسول صلعم ايشان [illegible]
[illegible] احکام شرعيه [illegible]
٢ که الذين يظاهرون منکم آنانکه ظهار ميکنند از شما من نسائهم از زنان خود [illegible] ميگويند بزنان خود که تو بر من چون پشت مادری
نيستند زنان ايشان در حقيقت امهاتهم مادران ايشان [illegible] مادران [illegible]
[illegible] اهل جاهليت [illegible]
[illegible] ان امهاتهم نيستند مادران ايشان الا اللائی ولدنهم مگر زنانی که زاده اند ايشان را [illegible]
ايشان [illegible] پس معلوم شد که بسبب تشبيه مذکور زوجه مادر نميشود
[illegible] رضاعی [illegible]
[illegible] محرمات [illegible] ظهار واقع ميشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
انکار ميکند بقوله وانهم ليقولون [illegible] منکرا من القول [illegible]
٣ [illegible] وزورا [illegible] وان الله لعفو
[illegible] عفو [illegible] غفور آمرزنده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنی واقع نمیشود بر مذهب اصح اگر با زوجه گوید ... یا رجلک یا بطنک یا انت علیّ کظهر امی ... واقع نمیشود اگر تشبیه کند ... کظهر ابی ... مذهب
اصح و اگر بغیر وجه گوید ... یدک یا رجلک یا بطنک یا انت علیّ کظهر امی واقع نشود و واقع نمیشود اگر تشبیه کند وجه را بظهر رحمی خواه نسبی
و خواه رضاعی بنا بر قول مشهور و نزد مخالفین ظهار واقع میشود بر تشبیه زوجه بجزء مشاع ظهار یا بعضو که حرام باشد نظر مردان بر آن از اجزاء و
اعضا محارم خواه نسبی و خواه رضاعی و شرط است در وقوع ظهار سماع عدلین و در مظاهر بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد و در مظاهر منها طهری
که در آن مجامعت واقع نشده باشد هرگاه که در سن من تحیض باشد و زوج حاضر باشد یا در حکم حضور و در اشتراط دخول نزد است و مروی
اشتراط است در وقوع آن بمستمتع بها و قول است و اشبه قول بعدم وقوع است چنانکه دانسته شد و هم چنین موطوئه بملک و در روایت واقع
شده که مملوکه مثل حره است و مخفی نیست ... آنکه ظهار بجهت وصف آن بمنکر حرام است در شرع اما چونکه در عقب آن ذکر مغفرت و رحمت واقع شده
۴ ملحق بصغایر است که معفو عنها است و بعد از بیان انکار ظهار تبیین حکم آن میفرماید بقوله والذین یظاهرون و آنانکه در جاهلیت
عادت ایشان این بوده باشد که مظاهره کرده باشند من نسائهم از زنان خود پس برانطع نمایند باسلام ثم یعودون بعد از آن
باز کردند لما قالوا بسوی آنچه گفته اند یعنی بار دیگر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فتحریر رقبة پس بر ایشانست آزاد کردن بنده
و میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد بان بر وجه تدارک چه متدارک امری عاید است بان و مثل
اینست مثل عرب که عاد غیث علی ما افسد ای تدارکه بالاصلاح و این قول مفسرانست پس معنی این باشد که مؤمنانی که مظاهره کنند از زنان
خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آنچه از آن قول مقتضی آن بود و نقض آن میل نمایند پس بر ایشانست آزاد کردن بنده حاصل که
تدارک این قول باین وجه است که زوج کفاره بدهد تا راجع شود حال او با زوجه بانطریق که پیش از ظهار بود یعنی تا زوجه بر او حلال
شود و محتمل است که معنی لما قالوا این باشد که لما حرموه علی انفسهم بلفظ الظهار یعنی رجوع کنند بانچه از او حرام کرده باشند بر نفسها
خود باز نمودن زوجات بسبب ظهار پس بنا بر این معنی لما قالوا از قبیل معقول باشد در منزله مفعول به و این قول اجود است زیرا که موافق قول اصحاب
ما است و تفسیر عود باراده رجوع و اضمار اراده در این مقام مثل اضمار اراده است در قول او سبحانه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله که علما
و فقها اند در تفسیر عود اختلاف است از قتاده منقولست که از عزم است بر وطی و این موافق مذهب مالکست و ابو حنیفه بر آنست که مراد استمتاع
است اگرچه بنظر شهوت باشد و بمذهب شافعی عود عبارتست از آنکه زوج امساک زوجه خود کند بعقد و تابع نسازد ظهار را بطلاق زیرا که بسبب
ظهار قصد تحریم کرده مع اگر طلاق را بان وصل کند ملاقی موجب مرتفع شود و کفاره لازم نیاید اگر بعد از ظهار ساکت شود با مقدار زمان
که ممکن باشد که در آن زمان طلاق واقع شود پس این دال بر ندم خواهد بود و موجب کفاره میدانند ... و بر این روایت ماثوره از ابن عباس
که عود بمعنی ندمست یعنی پشیمان شد از آن قول و رجوع کردن با الفت و از ابو العالیه نقل کرده اند که عود تکرار لفظ ظهار است و این مذهب اهل ظاهر
است و احتجاج ایشان باینست که ظاهر لفظ عود دلالت بر تکرار قول میکند و ابو علی فارسی گفته که ادعای ظهور در این مقام غیر ظاهر است زیرا
که عود بگاه هست که بدون قبلیت وجود اشیاء میباشد و از اینجا است که آخرت را معاد میگویند و حال آنکه هیچکس در آخرت فانی نخواهد شد تا عود کند بحال
اول که حیات است و اما مذهب ائمه ما آنست که مراد بعود اراده وطی است با نقض قول ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار است ... کذا ... الا بعد
رقبه از کفاره و مراد برقبه مملوک است و در اشتراط ایمان در او خلافست حنفی شرط نمیکنند و تجویز میکنند ... جمیع علما ما قائلند بشرطیه ایمان
با آنکه در حکم ایمان باشد از اطفال مؤمنین و ادخال فا سببیه در تحریر بجهت دلالت بر تکرار و وجوب تحریر بتکرار ظهار و این تحریر واجب است من قبل
ان یتماسا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مظاهر و مظاهر عنها و منع کرده اند زهری او ضمیر تثنیه باین دو نفر راجع بجهت دلالت سوق کلام است
بر آن و مس کنایتست از جماع بر مذهب حق و بمعنی لغوی که استمتاع مطلقست هم چنانکه مذهب حنفیست پس جماع مظاهر منها حرام باشد قبل
از کفاره و اگر وطی کند پیش از کفاره بر او دو کفاره لازم و اگر مکرر وطی کند هر وطی کفارهٔ واجبست و اگر چنانچه ظهار را معلق بشرطی نکرده باشد
حرامست بر او و فا انکه مواقعه کند و اگر چنانچه معلق بشرطی ساخته باشد حرام نیست تا انکه شرط حاصل شود و نزد بعضی آنست که تا انکه مواقعه کند
و اگر مظاهره را صیغهٔ طلاق بگوید و در عده رجوع کند حلال نمیشود مگر بکفاره و اگر از عده بیرون رفته باشد و استیناف نکاح کند ... دو روایت
است اشهر آنست عدم کفارت است ذلکم این حکم بکفاره که بان ماموریت توعظون به پند داده میشوید بدان تا باز ایستید از تلفظ باین لفظ
منکر والله بما تعملون و خدای بدانچه میکنید خبیر داناست و بر او پوشیده و پنهان نیست و وجوب تحریر رقبه در حین اقتدار مظاهر است
۵ بران یا بر ثمن او و امکان شراء آن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده را فصیام شهرین متتابعین پس بر او است روزه داشتن دو ماه
پی در پی و بدانکه مراد بتتابع نزد اکثر فقها توالی دو ماه هلالیست یا شصت روز روزه داشتن و اصحاب ما بر آنند که اگر مظاهر یکماه و یکروز
روزه بدارد و بعد از آن بی عذر افطار کند بنا بر ان میتواند ... و استیناف بر او لازم نیست اما اثم است و وطی بر او حرام تا آنکه دو ماه تمام شود
و اگر قبل از یکماه و یکروز افطار کند استیناف واجبست و اگر بعضی از دو ماه روزه بدارد و بعد از ان رقبه بیابد رجوع بان لازم نیست و اگر
رجوع کند افضل است و بعضی بر آنند که رجوع بعتق لازم است و این روزه میباید داشت من قبل ان یتماسا پیش از آنکه یکدیگر را مس
کنند یا شوهر فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن بطریق مذکور بجهت مرض یا کبر سن فاطعام ستین مسکینا پس بر
او است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نصف صاع از غالب قوت بلد از گندم ... و اگر قادر نباشد مدی از ان بدهد و نزد بعضی با وجود
... کفایت ... و این قول اصح اقوال ماست و مخفی نیست ... که ... صریح است در وجوب ترتیب کفاره و کفاره مرتبه آنست که منتقل بثانیه نتوان شد
مگر بعد از عجز از اولی ... و ... تقیید اطعام بقبل از مس ... تا انکه ... آنست که ... عتق و صیام ... مقید است بان و بدانکه چون مظاهر

عاجز شود از کفارهٔ مذکوره نزد بعضی حرام است وطی مظاهر عنها تا حین که فدیه ... کفاره و نزد بعضی دیگر بجز بعد استغفار و این قول
اولیست نزد علمای ما و هرگاه که شرایط ظهار حاصل شود اگر مرئه صبر کند در ان بحثی نیست و اگر امر خود را بحاکم رفع کند حاکم زن را در مظاهر
زن یا طلاق و امساک اگر اختیار طلاق کند طلاق رجعی خواهد بود و اگر اختیار امساک کند امر نماید او را بتکفیر پیش از عود و اگر کفاره بدهد زوجه
بر او حلال شود و اگر از ان امتناع کند تا سه ماه او را مهلت دهد و بعد از انقضای مدت یکبار دیگر او را بتکفیر امر فرماید اگر باز امتناع اصرار
کند مطعم و مشرب بر او تنگ سازد و او را حبس نماید تا یکی از آن دو امر را اختیار نماید ... مسائل ظهار و فروع آن ... که هر یک از فقها در کتب فقهیه
و اصولیه مذکور است فلیطالع ثمه ذلک منصوب المحل است بفعلی که معلل است بقوله لتؤمنوا و تقدیر اینست که فرض الله ذلک لتصدقوا
یعنی فرض کرده است خدای این بیان را بتعلیم احکام تا تصدیق کنید شما بالله و رسوله بخدا و فرستاده او و در قبول شرایع و گذاشتن
آنچه بر آن بودید در زمان جاهلیت خود و تلک و این حکمها حدود الله حدهای خدا است که از آن نتوان گذشت و للکافرین
و مر کافران را و بدکاران را که قبول حدود الهی نکنند عذاب الیم عذابی دردناکست در آخرت این نظیر قول او سبحانه است که ومن کفر فان الله غنی
عن العالمین آورده اند که بعد از نزول این آیات حضرت رسالت پناه اوس را که بر ساختن ظهار طلاق و امساک او ... اختیار کرد رسول فرمود که
بجهت کفارت بنده آزاد کن گفت یا رسول الله ... بنده ندارم و اشاره بخود کرد رسول فرمود بنده بخر گفت یا رسول الله مالی ندارم ...
که بها فرمود که تو ای دو ماه پی در پی روزه بدار گفت طاقت آن ندارم زیرا که من هر روز دو بار طعام نخورم ... چشم تاریک
میکردد فرمود که تو ای شصت مسکین را طعام بدهی گفت لا والله در این دیار هیچکس ... درویش تر از خود نمی بینم پس از مال زکوة پانزده صاع
بوی داد و با او امر کرد که با اهل استحقاق رساند و روایتی دیگر آنست که چون رسول فرمود که شصت مسکین را طعام بده گفت ...
مگر کاهی که مرا ... یاری دهد رسول فرمود که پانزده صاع بتو دهم و دعا کنم ... تا خدای بدان برکت دهد ... پانزده صاع بوی داد گفت یا رسول
الله ... ایشان رفع خواهم کرد ... رسول ... فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد از ان ...
دادن ... کلام دلالت بر انکه در حین عجز از کفاره استغفار کافیست از برای عود ... اسحاق بن عمار است از صادق که اگر مظاهر عاجز
شود ... کفاره ممکن نیست او استغفار کند از برای حلیت وطی و بعضی از اصحاب ما بر آنند که اگر از طعام شصت مسکین عاجز شود هیجده روز
روزه بدارد و جماعتی دیگر از ایشان تقدیم روزه هیجده روز میکنند بر اطعام و اکتفا میکنند بان از اطعام دادن و اولی آنست که تا عجز از
... امتثال نماید باستغفار و حق سبحانه بعد از بیان حدود ظهار ... میفرماید بقوله ان
۵ الذین بدرستیکه آنانکه یحادون الله و رسوله شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول او و اوامر و نواهی ایشان را ... حدها
اختیار حد دیگری میکنند که غیر حدود ایشان باشد کبتوا انکونسار و خوار کرده شوند کما کبت الذین همچنانکه ذلیل و خوار کرده شدند
آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار یعنی هم چنانکه کفار ام ماضیه که اعدای رسل بودند هلاک کرده شدند و بعذاب الهی
گرفتار گشتند ایشان نیز بهلاکت و خواری گرفتار شوند و گویند که مراد از کبت اهلاک امثال است در روز خندق وقد انزلنا
و بتحقیق که فرستادیم آیات بینات آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات دال بر صدق نبوة حضرت رسالت پناه و للکافرین و مر
کافران را است در دنیا عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که عزت و تکبر ایشان را در هم شکند ...
۷ عذابی خوار سازنده یوم یبعثهم الله در روزی که انگیزد خدای تعالی ایشانرا از قبور و بنا بر معنی اول منصوب بمظرفیت اذکر است ...
است بتفخیم آن یعنی یاد کن روز را که بعث کند خدای تعالی ایشانرا جمیعا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند و میتواند بود که نصب جمیعا بر حالیه
باشد یعنی مجتمعین ... بعث کند خدای ایشانرا در حالتی که همه مجتمع باشند ... در بعث و هیچکس از ایشان واگذاشته
نشود فینبئهم پس خبر دهد خدای ایشانرا بر رؤس اشهاد بما عملوا بانچه کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تقریر
عذاب ایشان و ایشان بسبب انفعال و خزی تمنای آن کنند که بسرعت هر چه تمامتر بدوزخ روند احصیه الله شمرده و نگاه داشته باشد
خدای تعالی عمل ایشانرا ... بعموم علم خود و احاطه جمیع عمل ایشان نموده که هیچ ازان از علم او غایب نشود ونسوه و فراموش
کرده باشند ایشان ... آنچه کرده ... والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از احوال و اعمال بندگان
شهید حاضر است یعنی عالم بجمیع آن پس هر زا بر وفق عمل مکافات خواهد داد و نظیر آن این است که شهد الله انه لا اله الا هو که بمعنی علم
الله ... در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو و حبیب برادر او و صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا میداند آنچه ما میگوئیم و دیگری
۸ گفت بعضی را میداند و بعضی را نه ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانع نیست از دانستن چه عالم بالذاتست علم او موقوف
نیست بسببی دون سببی پس همه معلوم او خواهد بود ... الم تر ان الله استفهام از برای تقریر است و رؤیت بمعنی علم است یعنی آیا
ندانستی ... یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح مطهره و غیر آن و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از معدنیات و نباتات و حیوانات و سایر جمادات و گویند که رؤیت بمعنی ... است و معنی اینکه آیا نظر نمیکنی ...
از صنایع او ... که او عالم است بجمیع معلومات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد یعنی واقع نشود راز گفتن سه کس الا هو
رابعهم مگر خدا که چهارم ایشانست ... و عالم بان راز و میتواند بود که ثلثة صفت باشد بر حذف مضاف و تقدیر اینکه اهل نجوی ثلثة
یعنی واقع نشود ... اهل راز که سه کس باشند مگر که خدای رابع ایشانست ... از حیثیت انکه ... محیط و مطلع
بودن بر سخن ایشان و غیر آن حاصل که استثنا از اعم احوالست و لا خمسة و نه راز گفتن پنج کس الا هو سادسهم مگر آنکه او

نشیم ایشانست یعنی بدانش و بینش خود بر آن نجوی ایشان آشنا ساخته ولا ادنی من ذلک و نه کمتر از سه عدد ولا اکثر و نه
بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر که او با ایشانست بعلم خود با هر چیزی که در میان ایشان جاری میشود اینما کانوا هر جا که باشند
خواه در اقطار سموات خواه در نواحی زمین زیرا که علم و دانش او بقرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند ثم ینبئهم پس خبر
دهد ایشان را بما عملوا بانچه کرده اند در دنیا یوم القیمة در روز رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر آنچه مستحق اند
از جزای اعمال ان الله بکل شیء بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتار و کردار علیم داناست چه نسبت علم او با همه معلومات یکسان
است پس حالات اهل سما را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بحقیقت امور بر او وجه احاطه کرده بجمیلات آن و بدانکه تخصیص
آن عدد بذکر یا بجهت خصوص واقعه است یعنی متناجیان سه کس بوده باشند چنانچه گذشت و بعضی دیگر پنج کس یا بجهت آنکه خدای وتر است و وتر دوست
و ثلثه اول اوتار است یا آنکه مشاوره را ناچار است از دو کس که متنازع باشند و از ثالثی که متوسط باشد بینهما و عادت جاریست برانکه
اغلب نجوی و اصحاب شوری از اثنین باشد یا ثلثه یا خمسه یا سته یا سبعه بر حسب اقتضاء حال اینست ولا ادنی اشارتست باثنین ولا اکثر اهل ع
اشعار بعددی که بالاتر از آن است و مفسران از ابن عباس روایت کرده اند که جهودان و منافقان را عادت آن بود که چون حضرت پیغمبر صلعم سریه فرستادی
و خبر ایشان دیر آمدی بر سر راه مؤمنان با یکدیگر ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدیشان اشارت کردندی تا ایشان را وهم
داشتندی و نگاه کرده رمز و غمز در میان آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر آن لشکر را کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت پس بجانب
اندوهناک شدندی این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید ایشان را از آن نهی فرمود ایشان دو سه روزی اجابت کردند و دیگر باره همان منوال
9 بمناجی مشغول شدندی این آیه آمد که الم تر الی الذین نهوا عن النجوی آیا نمی بینی و نمینگری بسوی آنانکه نهی کرده شدند از راز
گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردیم از آن ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بانچیزی که نهی کرده شده بودند از آن
و یتناجون و راز میگویند از روی عناد و ستیزه بالاثم بانچه ایشان را اثم میباشد از آزار مؤمنان و غیبت ایشان والعدوان
و تعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشانست و معصیت الرسول و نافرمانی پیغمبر که یکدیگر را
وصیت نمودن بمخالفت قول او و باک نداشتن از کلام او آورده اند که جهودان نزد حضرت پیغمبر صلعم می آمدند و میگفتند که السام علیک
و سام در لغت ایشان بمعنی موتست یا قتل بشمشیر آنحضرت در جواب فرمودی که و علیکم روزی نزد آنحضرت آمدند و همین گفتند عایشه بشنید
و گفت و علیکم السام والذام والسخط واللعنة والبعد من رحمة الله والغضب بعذاب الله بر شما باد مرگ و درد و خشم خدا و دوری از رحمت
خدای و نزدیکی بعذاب خدای پیغمبر صلعم فرمود که یا عایشه آهسته باش و نرم خوئی کن که خدای فحش دوست ندارد عایشه گفت یا رسول الله مگر تو نشنیدی
که چه گفتند فرمود که مگر تو نشنیدی که من رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم بر شما باد هر چه بمن گفتید کلام من در باب ایشان مستجاب است
نه از ایشان در باره من پس حق سبحانه این آیه فرستاد که واذا جاؤک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم
یحیک به الله بانچیزی که تحیت نگفته ترا بان خدای یعنی خدای ترا گفته که و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام
علیک و یقولون و میگویند فی انفسهم در میان یکدیگر لو لا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدا ما را بما نقول بانچه میگوئیم
نسبت به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی بدین اهانت که با او میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حق سبحانه در جواب ایشان میفرماید حسبهم
جهنم بس است ایشان را جهنم از برای عذاب یصلونها در آیند بدان فبئس المصیر پس بد جائیست باز گشتن است دوزخ چه آن متضمن
10 انواع عذاب و نکالست بعد از آن مؤمنان را از آن نهی میکند بقوله یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید اذا تناجیتم
چون راز گوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگوئید بالاثم والعدوان بگناه و تعدی و بیداد و معصیت الرسول و نا
فرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میگویند که این خطاب با منافقان است و معنی آنکه ای آنکسانی که اعتراف کرده اید بایمان و — و گویند
دعوی اسلام نموده اید چون راز گوئید که جهودان گویند و تناجوا و راز گوئید بالبر بنیکوکاری والتقوی و پرهیزکاری و ترسکاری — چنان میگویند ع
از آنچه بر مؤمنان بد آن نباشد و موجب معصیت رسول باشد واتقوا الله و بترسید از خدای بر هر کاری که کنید الذی آن خدای
11 که شما الیه تحشرون بسوی او حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی من الشیطان الف و لام اشارت
است بنجوی که متضمن اثم و عدوان و معصیت است بدلیل قوله لیحزن الذین آمنوا یعنی جز این نیست که راز گفتن باثم و تعدی و عصیان
از وسوسه شیطانست که او این رازها در نظر شما می آراید و شما را بدان میدارد و وسوسه میکند تا اندوهناک گرداند مؤمنان را ولیس بضارهم و نیست
شیطان یا مناجی ایشان بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان را بچیزی الا باذن الله مگر بفرمان خدای و بمشیت و مصلحت او که ضرری
و حادثه از مرگ و غیر آن باقارب و خویشان ایشان رساند یا بنوعی که در غزا مغلوب شوند و نزد اتحاد مؤمنان ایشان مفضی کردد و موجب حزن مؤمنان
شود و گویند که امر حزن باعتبار امر و سبحانه است بیان آنکه حق تعالی نزد بعضی اذن بمعنی علمست یعنی بدانش خدای بوقوع موت و او ایشان
که موجب حزن شما است و علی الله و بر خدای تعالی فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان و بهم خود با حق گذارند
و از راز گفتن جهود و منافق که در ایشان را اعتبار نباشد باک ندارند ابن مسعود از حضرت رسول صلعم روایت کرده که اذا کنتم ثلثة فلا یتناج اثنان
دون صاحبهما فان ذلک یحزنه و بروایت ابن عمر دون الثالث یعنی هرگاه که شما سه کس باشید پس باید که دو کس راز نگویند بدون مصاحب خود
که شخص سیم است چه آن موجب حزن و اندوه او میشود و او گمان بد باشد بهتر از گفتن روا است برای آنکه دو کس بد آن گمان نبرند که با ایشان
پوشیده میگویند و از حضرت صادق صلعم روایت است که هر که خوابی هایل به بیند چون بیدار شود باید این بخواند انما النجوی من الشیطان الخ و بعد

از آن بگوید که اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و قنی شر ما رأیت فی منامی آن خواب را با کسی نگوید خدا شر آن خواب را از او بگرداند آن
قتاده نقل کرده اند که اصحاب حضرت رسالت صلعم بمجمع مجلس یکدیگر ضنت مینمودند و هرگاه میدیدند که کسی اراده نشستن دارد او را
جای نمیدادند روز جمعه رسول صلعم در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن
شماس بود بمجلس حضرت رسالت آمدند دیدند که اصحاب گرداگرد او فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت
جواب سلام ایشان باز داد پس بر اصحاب سلام کردند و ایشان نیز جواب باز دادند و چون جای خالی نمی یافتند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار
میکشیدند که ایشان را جای دهند آنحضرت از اصحاب در رنجش بود که حرمت نگاه نداشتند بجهت سبقت ایمان و علم ایشان چون دید که هیچکس ایشان را جای نمیدهد — دهند کسی ایشان را جای ع
اینحال بر او شاق آمد فرمود که قم یا فلان و یا فلان از ایشان از روی کراهت بر خواستند و جای را باهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته در
این باب آغاز کنایه و شکایت کردند و گفتند شما میگوئید که صاحب ما عادلست و حال آنکه جمعی سابق را بر خیزانید و جماعت مسبوق را بجای ایشان
نشانید مخالف عدالتست و ندانستند که در نفس الامر سبقت بایمان و علمست نه بانشستن بمجلس حضرت عزت استصواب پیغمبر خود کرده این آیه فرستاد
که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول اذا قیل لکم هرگاه که گفته شود مر شما را که تفسحوا فی المجالس
12 فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستنگاهها و از آن اسم جنس است و عاصم که مجالس خوانده در آنست و این و گویند که مراد مراکز غزاست کقوله تعالی
مقاعد للقتال حاصل که هرگاه شما را گویند که فراخ سازید مجلسها را که یا بنمازها یا جای حرب فافسحوا پس جای گشاده کنید بر هم
یفسح الله لکم تا گشاده گرداند خدای برای شما در قبرها یا آنکه در بهشت منزلها یا وسعت دهد یا در دلها شما را منشرح گرداند از الضیق
و تزاحم یا هر چیزی که مردم آن اراده فسحت داشته باشند از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن در موضع آورده که جمعی در مجلس پیغمبر می نشستند و
چون یکی از ایشان را بمهمی بیرون میطلبیدند نمیخواستی که بر خیزد بجهت هر یک از ایشان خواستی که آخر کسی باشد که از مجلس پیغمبر بیرون آید این آیه آمد که
واذا قیل و چون گویند که شما را ای اهل ایمان که انشزوا بر خیزید فانشزوا پس بر خیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی آیه
آنست که چون ندا کنند که بر خیزید و بنماز آئید بنماز جماعت پس بر خیزید و متوجه نماز شوید یا چون شما را گویند که بر خیزید برای جهاد یا سایر
اعمال خیر بر خیزید یرفع الله تا بلند گرداند خدای الذین آمنوا آنان را که گرویده اند منکم از شما بسبب امتثال اوامر خدا و رسول او والذین اوتوا
العلم و آنان را که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان یا آنکه متصف اند بصفت ایمان درجات درجهای ارجمند و مرتبهای بلند یا آنکه درجات مفعول
برفع است و جمله موصوله اولی و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جمله مؤمنانند بجهة زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملائکته و کتبه و — ثانیه معطوفست بر جمله موصوله ع
رسله و جبرائیل و میکائیل پس گویا چنین فرموده که یرفع الله المؤمنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند گرداند درجات مؤمنان را بنصرت و حسن
ذکر در دنیا و با عطاء غرف جنان در عقبی خصوصا اهل علم را که درجات ایشان را بلندتر گرداند از درجات مؤمنانی که بی علم باشند پس مؤمن عالم افضل
باشد از مؤمن بیعلم و لهذا حضرت رسالت صلعم اهل علم را مقدم می نشاند بر غیر ایشان مرویست که عبد الله مسعود چون این آیه میخواند میگفت
ایها الناس افهموا هذه الایة ولترغبکم فی العلم بفهمید این آیه را و باید که این ترغیب سازد شما را در علم و نیز او از پیغمبر صلعم روایت کند که میان عالم و عابد صد
درجه است میان هر درجه چندانکه اسب تیزرو در عرض هفتاد سال برود و نیز از آنحضرت منقول است که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی
سائر الکواکب یعنی فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که یشفع یوم القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء
یعنی روز قیامت سه کس در حضرت شفاعت کنند انبیاء بعد از آن علما را و بعد از آن شهدا را پس چه بزرگ است مرتبه علم که ما بین مرتبه نبوت و شهادت — اذان ع
است و افضلیت علما از شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و حدیث العلماء ورثة الانبیاء نیز دلیلی صریح دارد
بر مرتبت درجه و مرتبه علم و جابر بن عبد الله از رسول صلعم روایت کند که فضل عالم بر شهید یک درجه است و فضل شهید بر عابد یک درجه و
فضل نبی بر عالم یک درجه و فضل قرآن بر سایر کتب آسمانی همچو فضل خدا است بر خلقان و فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل منست بر ادنی ایشان و از ابن عباس
روایت است که حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام را مخیر ساختند میان علم و مال و ملک وی اختیار علم فرمود پس ببرکت و میمنت علم مال و ملک نیز باو ارزانی
داشتند و مرویست که حق سبحانه وحی فرستاد بحضرت ابراهیم علیه السلام که انی علیم احب کل علیم یعنی من عالمم و هر عالمی را دوست دارم و از ابو امامه
باهلی مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمانها و زمین تا آنکه مور و ماهیان در سوراخها ماهیان دریا بر کسی
که مردمان را تعلیم میدهد بامور خیر و نیز از او منقولست که هر که بجهة طلب علم در راهی سلوک نماید حق تعالی راه جنت را باو بنماید و هر که سلوک
مؤمنی در طلب علم ملائکه اجنحه خود را بگسترانند تا او پا بر آن نهد و مرغان و جمیع اهل آسمانها و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان دریا
ماهیان فرمود که هر که یک مسئله را تعلیم غیری کند حق تعالی روز قیامت هزار عقده نور در گردن او بندد و هزار گناه او را بیامرزد
و هزار شهر در بهشت برای او بنا کنند و بعدد هر موئی که در بدن او باشد هر یک برای وی بنویسند از حضرت امیر المؤمنین صلعم ماثور است که علم بهتر
است از مال زیرا که علم نگهبان تو است و تو نگهبان مالی و این دو بیت از آنحضرت منقولست بیت رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال فان المال
یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال و در فضیلت علم همین قدر بس است که حق سبحانه خطاب فرموده بحبیب خود که و قل رب زدنی علما و از کلام بعضی حکما
است که لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم و ای شیء فات من ادرک العلم یعنی کاش دانستمی که چه چیز را در یابد کسی که علم از او فوت شود و چه
چیز فوت کند آنکه علم را دریابد احنف فرموده که کاشکی علما حکام و امرا میبودند چه هر چیزی که بعلم استوار نیست منجر بذلت میشود و در کشف
الاسرار آورده که از ابن منعود روایت است که او گفت اعرابی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهتر از اعمال باشد تا بدان متقرب شوم بخدای
گفت هیچ درجه از درجه علما بلندتر ندیدم و از کلمه شهرتی درجه انبیاء و هناکان [illegible]

ابنا

انبیا اختصاص دارند و هم در عقبی بفضل درجه و مرافقت اصفیا و بعلو ثبات رفع درجات از برای اهل ایمان و علما که اسلام اشاره میکنند بو علی و عبدوبهو
اسبق بقوله وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا تعالی بانچه شما میکنید از افعال و اقوال که از جمله آن نجوی است خَبِیرٌ دانا است پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا
خواهد داد و از ابن عباس و مقاتل منقولست که مردمان دنیا از دو سید محمد علیه صلوات الله الملک الجبار رو میمودند و سؤال دنیا از آنحضرت
میکردند و از اطراف و جوانب سخنان که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میکفتند و از آنجا که خلق عظیم وی بود منع ایشان نمیفرمود و از جمله ایشان
اغنیا می آمدند و صحبت طویل با آنحضرت میداشتند بجهت کثرت ایشان جای فقرای صحابه در مجلس نمیبود و از ابن جهت نیز آنحضرت کراهت داشت و الهها
۱۳ از نکو دی حق سبحانه خواست که پیغمبر خود را از ان مشقت و ملال برهاند و آن کثرت را تخفیف بدهد بل عابدان این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای کسانیکه ایمان آورده اید إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز کوئید با رسول خدا فَقَدِّمُوا پس پیش دارید بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوَاکُمْ نزد راز کفتن خود با رسول صَدَقَةً فرا داشتن صدقه مستحقانی که بین یدی در این مقام یعنی عند است مستعار است از شخصی که
ذی یدین باشد و در این امر تعظیم رسولست و انتفاع فقرا و نهی از افراط نمودن در سؤال و تمیز میان مخلص و غیر مخلص و محب دنیا و محب آخرت و بر
همه کس ظاهر شود که مقربان درکاه اله آنانند که اقدام بامور آخرت مینمایند و التفات باموال و لذات و زخارف دنیا ندارند و تعیین این صدقه
مفوض بود برای ایشان ذَٰلِکَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را در دین از جهت آن زیرا که موجب اداء واجب و حصول
ثواب است وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه مانع از کناه پاک شوید و علی علیه از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نقل کرده که چون این آیه
بر رسول نازل شد و او بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی بر اکنده شدند و رسول تنها کذاشتند از آن ازدحام که خلق میداشت و رسول
مرا طلبید فرمود که مقصلی می بینی که تعیین نمایم که هر یک از مردمان بکدینار صدقه بدهند کفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه
عشره ۱ بدهند کفتم جبه یا شعیره از دینار فرمود انک لزهید حظ تو از دنیا اندکست پس اینحال بر ایشان دشوار آمد و فقیر بجهت عسرت و غنی بسبب بخل ترک
ملازمت رسول کردند و من از مال دنیا یکدینار داشتم آنرا بده درم کردم و هر روزی درهمی صدقه میدادم و با رسول راز میکفتم و مسایل میپرسیدم
و در خلوت با وجه حضور براهین از علوم و اتفق هشام و مدکشاف آورده که عبد الله بن عمر از پدر خود روایت کرده که او کفت علی سه چیز داشت
که اکر یکی از آن داشتمی مرا دوستر بودی از شتران سرخ موی تزویج فاطمه زهراء علیها السلام و دادن رایت در روز خیبر کا بر هر کشش خطبه وی
کردند دوم اعطای رایت یعنی کو در روز خیبر پس از آنچنان بود که حضرت رسول در روز خیبر چون تقاعد و نامردی اصحاب را مشاهده کرد فرمود
که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرار غیر فرار اصحاب رسول چون این سخن شنیدند همه دران طمع کردند و آنحضرت رایت را در
از روز هیچ کس نداد مکر بعلی ابن ابیطالب سیم آیه نجوی عوض فروآمد هیچ کس این آن عمل نکرد الا علی موافق و مخالف از امیر المؤمنین روایت کرده
الله که ان فی کتاب الله لایة لا عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی بقیه در کتاب خدا آیه فرود آمد که کسی از مسلمانان بدان کار نکرد پیش
از من و بعد از من نیز کسی بر ان کار نکند و بعد از ان فرمود که بی خفف الله عن هذه الامة و لم تنزل فی احد قبلی و لم تنزل فی احد بعدی کسبب من
خدا تعالی تخفیف بر داز این امت و از سر این حکم در کذشت و این آیه پیش از من در حق کسی نازل نشده و نه بعد از این در حق کسی نازل شود و این از
جمله مناقب مخصوصه آنحضرت است در جامع صحاح سنه آورده که هیچکس از صحابه عمل باین آیه ننموده غیر از علی ابن ابیطالب تصدق به نجوی و حرص
او بمناجات سید انبیا و توجه او بملاقات سر و اصفیا دلیل هوش و اماره و اضح است بر افضلیت او بر سایر اصحاب و تقاعد ابو بکر و عمر و عثمان بن عفان
با وجود غنا و استغنا و قدم از کشیدن ایشان از راه ملاقات سید انبیا در مناجات سر و اصفیا محروم شد ایشان از این سعادت کبری از شواهد
بینه است بر حرص و مقید باموردنیا و میل باموال و زخارف این دار فنا و علی بن ابیطالب با وجود فقر از این سعادت محروم نشد و در وقت نزول این
آیه با آنکه هیچ نداشت یک دینار قرض کرد و آنرا بده درهم بفروخت در هر نجوی درهمی تصدق میفرمود و مناجات میکرد چنانچه در روایت صحیح مذکور است
کران علیا استقرض دینارا فتصدق به فناجی النبی عشر نجوات ثم نسخت الآیة چرا ای طالب حق باید که از روی انصاف اعتراف نمایی که آنچه اهل سنت
میکویند که ابو بکر همیشه اموال خود را در سبیل الله صرف میکرد و در مصالح اخروی تقصیر نمینمود و بذل مال فی رضا الله و رضا الرسول دایما
حریص بود سخنیست واهی و کلام محض لا طایل و این قصه نجوی مکذب جمیع ایشان و شاهد عدم صحت آنست چه شخصی که با وجود قدرت و حشمت
از تصدق از درهمی متقاعد شود و مناجات سید کاینات و ملاقات سر و انبیا محروم نخورد معلوم است که حال او در بذل و سخا و مراعات او
نسبت بمساکین و فقرا و حرص او بامور و مصالح اخروی در چه مرتبه خواهد بود و از عبد الله بن هارون خراسانی نقلست که از امام علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و السلام پرسیدم که چرا صدقه بر شما حرام کرده اند فرمود که از امری عظیم سؤال کردی بدانکه چون ما خویشتن را بدادن صدقه پاکیزه
کردیم حق سبحانه اعتبار آن بکرفت و آن مدنس کرد اند پس این آیه نازل فرمود که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول تا آخر و کفت که هیچکس
باین آیه عمل نکرد مکر حضرت امیر المؤمنین ع که صدقه بداد و با رسول سخنان مخفی فرمود و این حکم در یکروز بیش نبود و بروایتی بیکرو یکشب
و امیر المؤمنین ع در ان ساعت صدقه بداد و با حضرت رسول راز کفت پس از ان این حکم را منسوخ ساخت فقرا و اعتبار او بر حضرت
داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا فرمود که فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا و اکر نیابید چیزی را که صدقه بدهید فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
پس بدرستیکه خدا آمرزنده است یعنی در کذشت از کسی که بی صدقه راز کوید رَحِیمٌ مهربانست و بنده را تکلیف ما لا یطاق نفرماید و
۱۴ از ان اغنیاء را خطاب کرد از روی عتاب و فرمود که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید از درویشی أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه پیش بدهید بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوَاکُمْ نزد راز کفتن خود صَدَقَاتٍ صدقه را ذکر صدقات بصورت جمع بجهت جماعت مخاطبین است یا باعتبار کثرت تناجی فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون
نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ و باز کشت خدای بر شما یعنی در کذرانید حکم صدقه را و شما را معذور داشت از تقصیر و تفریط

شما در کذشت لیکن الام اشتغال به آنکه اشتغال بنیت صدقه از او عفو فرموده فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ پس بپا دارید نماز فریضه را وَآتُوا
الزَّکَاةَ و بدهید زکوة مفروضه را وَأَطِیعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی
آن کند وَاللّٰهُ خَبِیرٌ و خدا دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب بشما رساند و بدانکه در نزول
و نسخ این آیه نکته لطیفه اند و آن تبیین فضیلت شاه اولیا و اظهار شرف سید اوصیا علی بن ابیطالب است چه در علم الله اینصورت سبقت
یافته بود که غیر حضرت علی بن ابیطالب کسی دیکر باینحال اقدام نخواهد نمود و انقیاد و امتثال این امر در عهد نبوی غیر او نخواهد شد پس باعث
بر نزول و نسخ این کلام شریف اظهار جلالت قدر و بیان فضایل و خصایل آن سرور و کشف غطا و حجاب از چهره اشرف آنحضرت بود تا بر همه کس رفعت
قدر آن سرور و علو درجات دین پرور مخفی نماند و هیچ کس با او در مقام هم سری نشود و همچنان بر آنوی او از سعید کبیر ا اورده اند که عاده
منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار مؤمنان با ایشان افشا نمودندی و از جمله ایشان عبد الله بن نبتل منافق با رسول بنتل
خدا نشستی و خواست کردی و سخن آنحضرت با جهودان کفتی روزی پیغمبر در حجره از حجرات ظاهره بود و جمعی از صحابه با او بودند فرمود که
بنتل حالا مردی بر شما در آید که دل او چون دل منکران و سرکشان باشد و بنظر شیطان نکاه کند ناکاه ابن نبتل در آمد و او ازرق بود حضرت
فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوکند خورد و یاران خود را نیز آورد و سوکند خوردند که ما هرکز این بی ادبی نکرده ایم الله
۱۵ که أَلَمْ تَرَ آیا نمینکری یا ملی إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا بسوی آنانکه دوست کرفتند یعنی منافقان که دوستی کردند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ کروهیرا که
خشم کرفته است خدای عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی جهود که در بار ایشان فرمود که من لعنه الله و غضب علیه مَا هُمْ نیستند آن منافقان
مِنْکُمْ از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء وَیَحْلِفُونَ
و سوکند میخورند عَلَی الْکَذِبِ بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند و
محلوف علیه ایشان کذب است یعنی سوکند بر دروغ از سر علم و عمل میخورند مانند کسیکه سوکند بخطا میخورد و ندانند لعن با بجمله حالت
۱۶ دلیل است بر آنکه کذب آنست که موافق مخبر عنه نباشد خواه مخبر عالم باشد یا نه پس هند به ایشان سعر باید کفت أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده
کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ
مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بد چیزی بود که پیوسته میکردند یعنی پیش از این زمان بعمل بد منمود ماند و بر آن اصرار میکرده اند و مینوانند
بود که اشکال حکایت باشد از اخبر در آخرت با ایشان کویند یعنی ایشان در دنیا بعمل بد اصرار مینموده اند از نفاق و موالات با اعداء الله
و غیر آن اتَّخَذُوا فرا کرفتند أَیْمَانَهُمْ سوکندهای خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی ابواب نام نهمت خود ساختند و صیانت خون خود و مال
۱۷ خود کردند تا از دست مسلمانان در امان باشند فَصَدُّوا و اپس باز داشتند مردمانرا در حین ایمن خود عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه مصلحت
مسلمانان و جستن ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن ایشان را از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام علیه الصلوة و السلام فَلَهُمْ
عَذَابٌ مُهِینٌ پس مر ایشانراست عذابی خوار کننده این وعید ثانیست بصفت دیکر از عذاب روز قیامت و کویند که اول بیان است عذاب
قبر و ثانی اشعار بعذاب آخرت مرویست که مردی از اهل نفاق کفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامت منصوب باشیم و از عذاب
۱۸ و هلکات از رستکار بود سکار حق سبحانه فرمود که لَنْ تُغْنِیَ هرکز دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان در روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نیز فرزندان ایشان مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدا چیزی را أُولٰئِکَ آنکروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ یاران آتش اند ملازم آن
نعوذ بالله هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان دران جاوید باشند یعنی منافقان نیز در خلود مثل کافران خواهند بود بلکه در کی اسفل ایشان از مشرکان نیز
۱۹ خواهد بود و اعذاب ایشان سخت یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا یاد کن ای روز را که بر انکیزد خدای تعالی منافقان را از قبور و با ایشان که مرده که
خوده چرا در دنیا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید ایشان فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوکند خورند برای خدا بر ادعای ایمان و اخلاص کَمَا یَحْلِفُونَ
انکه لَکُمْ همچنانکه سوکند میخوردند برای شما ای اهل اسلام و میکویند که ما با شماییم وَیَحْسَبُونَ و پندارند ایشان در آن روز أَنَّهُمْ ایشان
عَلَیٰ شَیْءٍ بر چیزی اند یعنی بر منفعتی ایشان آن باشد که بسبب این سوکند دعوی نفع و فایده در آن روز بایشان خواهد رسید از ادای
کمال بتمکن و توغل نفاق در نفوس ایشان بجبلت است که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نکردد و چنان تصور کنند که خدای علم ندارد بایمان کاذب ایشان
همچنانکه در دنیا با مؤمنان این نوع تصور میکردند و نظیر اینست قوله تعالی و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و قوله و الله ربنا ما کنا مشرکین
انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون و کویند غرض ایشان از این کفتار آن باشد که با مؤمنان بر صراط موقف نمایند تا اقتباس نور
از ایشان کنند و از حسن منقولست که در قیامت مواطن متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان بر فتح کذب جری و واقف باشند و هیچ نکویند
و در موطن دیکر چون مدهوشان و متحیران باشند و مانند صبیان بکلام دروغ و غیر دروغ تکلم نمایند و در این موضع سوکند خورند که انشا
بر چیزی بوده اند و بعضی مفسران کاذبون را بمعنی حاسبون تنزیل نموده اند کما یقال الکذب ظنوا ای خاب امله یعنی ایشان در آن روز نومید باشند از
رحمت الهی و بر طریقی آورده که این کلام وصف حال ایشان است در دنیا یعنی اهل نفاق میپندارند که ایشان بر راه راست اند در دنیا أَلَا إِنَّهُمْ
ای اهل ایمان آگاه باشید إِنَّهُمْ آنکه منافقان هُمُ الْکَاذِبُونَ ایشانند دروغکویان و در دروغ ایشان بغایتی رسیده که با خدای جهان و اشکار انیز دروغ
میکویند و بر آن سوکند میخورند ابن عباس از پیغمبر روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند این خصماء الله کجایند خصمای خدای تعالی
بر خیزند با روهای سیاه و چشمهای کبود و لبهای مدلی بکج شده و آب دهن ایشان روان شده کویند الله که بدین روی محبوب ایشان نکرده ایم
و خدای کم غیر از تو باشد از اصنام و شمس و قمر و کواکب و غیر آن نمی پرستیده ایم پس عبد الله عباس کفت که ایشان در این قول صادق باشند ما

شرک از خاطر در دل ایشان حلول کرده باشد که پنداشته باشند و بعد از آن بر ایشان تلاوت فرمود و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون
پس گفت خدا که ایشان دروغ‌گویان اند استحوذ علیهم مستولی شده و غلبه کرده بر ایشان الشیطان دیو سرکش و بوسوسه ایشان را
بمعاصی داشت فانسیهم پس فراموش کرده است ایشان را ذکر الله از یاد کردن خدا تا او را یاد نکنند نه بدل و نه بزبان اولئک آن گروه فراموش ۲۰
کاران حزب الشیطان لشکر شیطان اند بدرستیکه بیدار بود هم الخاسرون ایشان زیان‌کاران اند که نعیم مؤبد از دست داده‌اند و در عذاب مخلد
افتاده‌اند ان الذین بدرستیکه آنانکه یحادون الله و رسوله مخالفت و شقاق کنند خدا و رسول او را اولئک
آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند یعنی داخل‌اند در زمره آنکسانیکه ذلیل‌ترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری ۲۱
قتل و سبی گرفتار شوند و در عقبی بسیار و معذب باشند مرویست که مسلمانان بعد از فتح قری که در حدود ایشان است گفتند خدای تعالی
ما را موفق سازد بر فتح بلاد روم و فارس چون عبدالله سلول و جز او از منافقان این را بشنیدند گفتند گمان شما چنین است که فارس و
روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشته حق سبحانه آیه فرستاد که کتب الله نوشته است حق جل و علا در لوح محفوظ و در اثبات آن حکم کرده
که لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من و رسلی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت پیغمبران و اهل اسلام بر دشمنان و غلبه
رسل که مامورند بحرب بقهر و زجر اعادی بسلاح که ... ان الله بدرستیکه خدا قوی تواناست بنصرت بندگان خود عزیز غالب
در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد و آورده‌اند که روزی عبدالله بن عبدالله بن ابی سلول نزدیک رسول آمد و رسول آب نوشید و بقیه آن
آن بازمانده گفت یا رسول الله بسوی که تا این بقیه آب ببرم و بپدرم دهم تا بخورد و برکت و میمنت این دل او از شرک پاک شود رسول فرمود
که چنین باشد وی آن آب را نزد پدر برد گفت این چیست عبدالله گفت سؤر رسول خدا است این را بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک گردد
گفت چرا بول مادرت نیاوردی که بیاشامم و صورت حال بحضرت رسانید و گفت یا رسول الله اجازه فرمای که گردنش بزنم رسول فرمود که با او
رفق و مدارا کن حق سبحانه این آیه فرستاد که لاتجد نیابی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخییل است و حقیقت یعنی اینکه باید که چنین تخیل کنی که ممتنع و ۲۲
محال است که بیابی قوما یؤمنون گروهی را که میگروند بالله و الیوم الآخر بخدا و روز بازپسین که ایشان یوادون دوستی ورزند و
دوستی کنند من حاد الله و رسوله با کسانی که خلاف کنند با خدا و رسول او مراد آنست که هرگز مؤمنان کافران و منافقان را با
مخالفان دین را دوست ندارند ولو کانوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابن عبدالله سلول که در صدد
قتل پدر خود بود او ابناءهم یا پسران ایشان چون ... که پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت بخود طلبید و پیغمبر نگذاشت که روی بحرب پسر
رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان
و اگر چه اقرب قربا باشد چون امیرالمؤمنین و حمزه که اقربای خود را مثل عتبه و شیبه در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان
خدا دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را و بوسیله الطاف خود
با جمع کرده او را با لوازم آن از اخلاص و استقامت و گویند که مراد بکتابت علامتی است تا ملائکه بسبب آن گواهی دهند بر ایمان ایشان
چنانکه منافقان را علامتی ثبت کرده تا فرشتگان بوسیله آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده بر ایشان گواهی بدهند کقوله تعالی و طبع الله
علی قلوبهم و ایدهم و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بروح بچیزی که دلهای ایشان زنده شود از رحمت یا حضرت یا نور هدایت
که آن برهان حجت است منه از نزدیک خود و گویند مدد داده ایشان را بجبرئیل یا بقرآن و نزد بعضی ضمیر راجع بایمانست یعنی بنوری از ایمان
چه آن سبب حیوة قلب است و مؤید این است قوله تعالی و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و یدخلهم و در آرد ایشان را در روز حشر جنات
تجری در بهشتی که جاری شود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها در حالتیکه
ماندگان باشند در آن رضی الله خوشنود شد خدا عنهم از ایشان و اعمال ایشان را بپسندید و رضوا و خوشنود شدند ایشان
عنه از خدا بکرامتی که وعده کرده ایشان را در عقبی اولئک آن گروه لشکر خدا اند هم المفلحون ایشانند رستگاران در دنیا و عقبی
از ثعلبی منقول است که داود پیغمبر در مناجات گفت که بار خدایا حزب تو کیستند خطاب آمد که الغاضة ابصارهم و السلیمة ایدیهم و النقیة
قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم از محارم فرو بسته بود و دست و آزار از خلق و اخذ حرام کوتاه بود و دل خود را از ماسوی
الله کوتاه کرده‌اند از جمله حزب من اند و خادمان عرش من آیه دلیلست بر آنکه در دین هیچ چیز داخل‌تر از این نیست که دوستی کنند با دوستان
خدا و دشمنی کنند با دشمنان خدای بلکه این عین اخلاص است چه امتیاز تمام اهل حق و اهل ضلال بتولی و تبرا است سورة الحشر
مدنیست و بیست و چهار آیت است باجماع جمیع علماء امت ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که سوره حشر قرائت کند هیچ
چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و هفت زمین و ریاح و هوام و وحوش و طیور و دواب و شجر و شمس و قمر
و ملائکه الا که بر او صلوة فرستند برای او و استغفار کنند و اگر بمیرد از روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آنحضرت منقولست که
هر که قرائت سوره حشر کند خدا تعالی گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و ابن سعد مکاری از ابو عبدالله روایت کرده که هر که در شبانگاه سوره
الرحمن و سوره الحشر بخواند حق سبحانه فرشته بخانه او فرستد که با شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل بیت و اموال او کند تا روز شود و بیاید آنست
که چون حق سبحانه ختم سوره المجادله فرمود بذکر حزب الشیطان و حزب الله افتتاح این سوره نمود بمقهوریت و مغلوبیت حزب شیطان و بنی النضیر
و هوانی که بسبب جلای اوطان با ایشان رسید و بقاهریت و غالبیت حزب خود که از اهل ایمان اند و هذا اول ما ... که متضمن تسلط
و ظهور ایشانست فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم سبح

تسبیح گفته و پاکی و پاکیزگی بنا حق کرده لله مر خدا را که مستحق جمیع ثنا است ما فی السموات آنچه در آسمانها است از اجرام علویه و ما فی
الارض و آنچه در زمینها است از اجسام سفلیه و هو العزیز و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و درست کردار
در جمیع حالات و از ملل از محمد بن اسحق و غیره منقولست که حضرت رسول در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب از جمله ابوبکر و عامری
که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه ضمری ایشان را کشته بود بعنان حمل بموی بنی النضیر رفت و بنی نضیر و بنو عامر معاهد بودند پس
پیغمبر در زمینی گفت که فرصتی بهتر از این نخواهیم یافت پس روی کرد پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود ... سنگی بر بام برند تا بر آنحضرت افکنند الحال
جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبردار کرد و از آنجا برخواست و با اصحاب خود گفت که از اینجا نزدیک خود بمدینه مراجعت فرمود و چون مدتی آنحضرت دیر
کشید بخواستند طلب او نمودند و در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه می آمد احوال پیغمبر از او پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه
بود پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشان را از غدر یهود خبر فرمود و محمد بن مسلمه را بقتل کعب اشرف که رئیس بنی نضیر بود امر فرمود و او با سلکان
ابن سلامة که از بنی الحرث ... کعب از مدینه بیرون رفتند پیغمبر هم از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج مدینه بموضعی بنشست و انتظار
ایشان میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود نزدیک قصر کعب رسیده یاران خود را بپای حصار بنشاند و کعب را آواز داد کعب جواب داد که چه کسی
گفت منم برادر تو محمد بن مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود پس گفت یا اخی آمده‌ام تا از تو درمی چند قرض کنم چه محمد از ما مطالبه صدقه میکند
و با ما چیزی نیست کعب جواب داد که قرض میدهم مگر برهن گفت بر این که رهن همراه دارم کعب در همان شب داماد شده بود و عروس چون سخن
محمد را استماع کرد بکعب گفت که نمیگذارم بنزد وی روی چه از این سخن بوی خون مشاهده میکنم کعب التفات بقول عروس نکرده بپایین
آمد و محمد بن مسلمه با او معانقه کرد و با یکدیگر سخن میکردند تا از قصر دور شده بصحرا رسیدند پس سر او را زیر بغل گرفته رفقای خود را آواز
داد و کعب فریاد بر کشید و عروس آواز وی شنیده بنی النضیر را بانگ زد ایشان از خانه‌های خود بیرون دویدند و چون بجا رسیدند او را
مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود از ایشان فرار نموده متوجه ملازمت پیغمبر شد و چون صبح بدمید خبر قتل کعب با آنحضرت رسانید
اصحاب از این معنی شاد گشتند و حضرت ایشان را بحرب بنی النضیر امر فرمود و اصحاب متوجه آن صوب شدند و پیغمبر با ایشان اعلام کرد که چون غدر
شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و اگر نه آماده حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی
شخصی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما هستم پس یهود
آن منافقان مغرور گشته باغی شدند و خبر با آنحضرت رسید پانزده روز حصون ایشان را محاصره کرد و ایشان بواسطه ترس و بیمی که خدا
در دل ایشان افکند بجلا قبول کردند آنحضرت هم بشرط آنکه اسلحه خود بگذارند و بمقدار اموال که دواب شما توانند برگرفت با خود ببرند
پس بر این وجه قرار یافت ... و روایت کرده اند که در اینحال که رسول بمدینه آمد بنی النضیر با رسول صلح کردند که نصرت وی کنند و کسی را
بر وی امداد نکنند چون روز بدر حق سبحانه مسلمانان را ظفر داد گفتند که این آن پیغمبر است که نعت و صفت او در تورات خوانده‌ایم
و او پیغمبر حق است و هیچکس بر او غالب نشود و ظفر نیابد چون روز احد بعضی بر مسلمانان پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست پس نقض
عهد نموده آغاز عناد و عداوت کردند کعب بن اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش بر عداوت رسول عهد کنند ابوسفیان با چهل مرد از قریش
و کعب اشرف با چهل یهود در مسجد الحرام نزد استار کعبه بنشستند و عهد ببستند پس کعب بمدینه آمد و جبرئیل پیغمبر را از این حال اخبار نمود
و گفت امر الهی آنست که کعب را بقتل رسانی رسول محمد بن مسلمه را بقتل وی امر فرمود او بطریقی که مذکور شد وی را بکشت بعد از آن لشکر را بر
حصن بنی النضیر فرستاد ایشان را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول بآنجا رسید ایشان را دید که بر کعب نوحه میکردند و فریاد میکردند ... خدای
و طن کسی بگفتند همین ... بگذار تا تعزیت بداریم فرمود نگذارم پس ایشان ساز کارزار کردند و کسی را بمنافقان فرستادند ایشان گفتند
که شما از حصار بیرون نیایید که ما معاون شمائیم اگر محمد با شما قتال کند ما با شمائیم و اگر شما را بیرون کنند نیز با شمائیم القصه چون روزی چند
ایشان دانستند که با رسول مقاومت نتوانند کرد بطریق غدر پیش گرفتند شخصی را نزد آنحضرت فرستادند که با سی مرد بآنجا متوجه شو تا
ما نیز سی مرد نزد شما فرستیم و آنچه صلاح ایشان بدان قرار گیرد بر او اتفاق کنیم و اگر این سی مرد بتو ایمان آرند ما نیز ایمان آریم رسول با سی مرد بآنجا
توجه فرمود ایشان سی مرد از احبار خود نزد رسول فرستادند و چون اصحاب پیغمبر را بدیدند با یکدیگر گفتند که حیله‌ای که موجب قتل
باشد بعنوان کرد چه با محمد سی مرد اند که هر یکی خواهان قتل خود میکنند بر قتل وی پس با پیغمبر گفتند که سی مرد بسیار اند و موجب خلاف
آراء و اقوال میشود و صلاح در آنست که سه کس تو باشند با ما و سه کس با تو و باتفاق بگوشه رویم و در این باب با یکدیگر مشورت کنیم پس سه کس را
تعیین کردند و خنجرها یکی را دادند تا رسول را بکشند در میان ایشان زنی مسلمان بود و برادری مسلمان داشت که با رسول میبود
صورت حال را ببرادر اخبار کرد و او پیغمبر را از این مکر واقف ساخت روز دیگر آنحضرت لشکر را بر حصن ایشان آورد و بیست و یک روز ایشان را
در حصار محبوس ساخت و خدای تعالی رعبی در دل ایشان انداخت و از نصرت منافقان نومید شده اختیار صلح بر این طریق نمودند که از
اینولایت بیرون روند و غیر اسلحه آنچه بر شتر توانند نهاد همراه خود ببرند ایشان با این صلح راضی شدند و از ابن عباس مرویست که با این شرط
صلح کردند که اهل هر خانه بیش از یک شتر متاع و غله نبرند پس ایشان تا جبه مدینه را بگذاشتند و بار بجا ... غات که از ولایت شام است بردند
۲ کردند الا آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیگر بحیره رفتند حق سبحانه در باره ایشان فرمود که هو الذی
او است خداوندی که از روی اختیار و اراده اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنانرا که کافر شدند من اهل الکتاب از اهل
تورات یعنی بنی النضیر من دیارهم از سرا و منزلهای خود که در مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیره عرب بشام

و اولیت ان باعتبار آنست که این نوع مذلت قبل از این با ایشان نرسیده بود و لام در این مقام بمعنی فی است مانند لام قدمت لحیاتی و جمعی گفته‌اند
که او متعلق است باخراج و حشر بمعنی اخراج جمعیست از مکانی بمکانی دیگر و گویند اول حشر باعتبار آنست که آخر حشر ایشان اخبر خواهد
بود بشام یا آخر حشر اهاد در روز قیامت خواهد بود چنانکه در روایت آمده که بر آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردم زمین
شام راند و آنجا قیامت قایم کرد دیس از آن حشر دوم ایشان خواهد بود بزمین شام و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که هر کرا شک دارد در آنکه
زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که این آیه بخواند زیرا که رسول صلعم ایشانرا گفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بدر روید گفتند
بکجا رویم فرمود بزمین محشر و بعد از آن حق سبحانه این آیه فرستاد و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که اول رانده‌شدن ایشان بود بجهة قتال و جزای آن اول قتال
بود که رسول با ایشان کرد بعد از آن ازدری امنیان بر مؤمنان میفرماید که **مَا ظَنَنْتُمْ** گمان نداشتید ای اهل ایمان **أَنْ يَخْرُجُوا** آنکه
بیرون روند بنی نضیر از منازل خود بجهة بسیاری عدد و عدت و شجاعت و شوکت ایشان **وَظَنُّوا أَنَّهُمْ** و گمان بردند آنکه ایشان **مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ**
منع کننده است و باز دارنده ایشانرا حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان باز خواهد داشت ایشانرا **مِنَ
اللَّهِ** از عذاب خدا اصل این کلام چنین است که ان حصونهم تمنعهم و تغییر این نظم که تقدیم خبر است و اسناد جمله بضمیرهم بقصد دلالت
بر فرط وثوق ایشان بحصانت حصون و اعتقاد ایشان بر آنکه نفسهای ایشان در نهایت عزة و منعت است بسبب آن حصون و اسناد الخواطر
ایشان نمیگذشت که ایشان مخذول و مقهور گردند **فَأَتَاهُمُ اللَّهُ** پس بیامد با ایشان عذاب خدا **مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا** از انجا
که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهة قوة و تأثیر و محکمی حصون **وَقَذَفَ** و بیفکند خدای تعالی **فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ** در دلهای ایشان
ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود و بجهة آن دلهای ایشان بر جلا نهاده **يُخْرِبُونَ** خراب میکردند **بُيُوتَهُمْ** خانهای خود را
بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهة منت آن بر مسلمانان **وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ** و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بواطن نواحی را میکردند
و مؤمنان ظواهر او را باعث بر تخریب ایشان یا احتیاج ایشان بود بچوب و آجارتا آن ابواب را قتر را که موضع هجوم مؤمنان بود بر ایشان
مسدود سازند و یا بجهة آنکه بعد از جلا محبس نشوند بر بقای آن مساکن یا مدتها آن بردن چوب جیده و اسباب ادوات آن بود همراه خود و یا
داعی مؤمنان بر تخریب ابطال متحصن و منع ایشان بود و اتساع مجال بر حرب برای خود و از ابن عباس روایتست که مسلمانان از بیرون سوراخها
میکردند تا اندرون روند و اموال ایشانرا غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند بیرون میرفتند و میگریختند و سبب عطف
ایدی المؤمنین بر ایدیهم آنست که تخریب مؤمنین مسبب بود از تخریب ایشان پس گوییا ایشان اهل ایمانرا بر تخریب آن میداشتند و گویند
اخراب بمعنی معطل کردانیدن و خراب کذاشتن است و بر تقدیر این جمله حالیه است یا تفسیر رعب و مرویست که یهودان چون دل بر جلا نهادند
و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان میماند خانها میکندند هر چه ایشانرا خوش میآمد از درها و چوبها و سنگها بر میداشتند
محل خود بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر ایشان بار کردند بجهة آنکه مهتر دسر و دگویان
او بازار مدینه بگذشتند و بولایت شام رفتند **فَاعْتَبِرُوا** پس عبرت گیرید **يَا أُولِي الْأَبْصَارِ** ای خداوندان دیدها یعنی بر بینید احوال
ایشانرا و اندیشه نمایید که خدای تعالی چگونه مؤمنانرا بر ایشان مسلط کردانید بدون قتال و جدال تا شما بر کر بجهة خوف و هیبت مؤمنان همه‌ها
رها کردند و فرار بر قرار دادند و بدانکه معنی اعتبار نظر است در امری تا بان شیء دیگر که از جنس آن باشد معلوم کنند پس مراد است که التفات بمن صدق
رسول چه آنحضرت مؤمنانرا وعده داده بود که خدای تعالی دیار و اموال بنی نضیر را بدون قتال با ایشان کرامت خواهد فرمود و این خبر موافق مخبر به
واقع شد پس این دال باشد بر نبوة آنحضرت و چون معنی اعتبار بر صفحه خواطر منقش شد پس بدانکه این آیه دلالت میکند بر صحت قیاس که متنازع
فیه است میان ما و مخالفین زیرا که اعتبار متضمن علم است چنانکه معلوم شد و اهل قیاس علم ندارند بترجیح قول خود و هیچ کدام نمیدانند علت
اصل را تا امتثال علت بر او دارد بعضی از ایشان تأکیل است یا وزن یا ملس و نزد بعضی دیگر طعم یا جنس و علت مردود است و تأثیر آنست که اینها از جنس
اثماند یا چیزهای دیگر و هیچ کدام علم ندارند بان پس بر دیار صادق نباید بر مخالفین آنرسد که بان استمساک کنند بر صحت قیاس بعد از این بیان
حکمت حفر بابر در مأمور شدن ایشان بجلا میفرماید **وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ** و اگر نه آنست که خدا نوشته است و بمقتضای حکمت فرض کرده
عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خانها و اوطان **لَعَذَّبَهُمْ** هر آینه عذاب میکرد بر ایشان **فِي الدُّنْيَا** در دنیا باستیصال
و قتل و سبی چنانکه با بنی قریظه عمل نمود **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ** و مر ایشانراست در آخرت **عَذَابُ النَّارِ** عذاب آتش ... الخ این کلام
مستأنف است و معنی آنکه اگر ایشان از عذاب دنیا نجاة یابند از عذاب آخرة ناجی نخواهند شد **ذَٰلِكَ** این عذاب که نامزد ایشان شد از رعب
و جلا و عذاب آخرة **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنکه ایشان **شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدا و رسول او
وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که شقاق و خلاف کند خدا را **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است
مراد و امثال او را آورده‌اند که در زمان محاصره بحکم الهی نازل شد که درختان ایشان قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبدالله سلام و ابولیلی
مأمور بدان بودند که مأمور گشتند ابولیلی جیدا نواع خرما ببرید و میگفت بریکا این همه را آعماک میساند و عبدالله سلام بد ترین انواع
خرما را قطع میکرد و میگفت دانم که خدای تعالی این نخل را بنیت مسلمانان باز دهد آنچه بهتر است برای ایشان میگذاردم ... یهودان بسبب
آن در خشم شدند و بر طریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بعلت مامورم و از جاده عدالت تجاوز نمیکنی این چه سنت است که نخل
خرما را ببرید و بسوزانی این سخن بر رسول شاق شد و مسلمانان نیز متضعف دراندیشه افتادند که مبادا قطع نخل گناه و فساد باشد پس با
یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است و بعضی دیگر گفتند که قطع باید کرد بجهة رغم یهودان ایشان در این خلاف بودند

٥ که حق سبحانه این آیه فرستاد که **مَا قَطَعْتُمْ** آنچه ببریدید **مِنْ لِينَةٍ** از خرما بنان **أَوْ تَرَكْتُمُوهَا** یا بگذاشتید آنرا **قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا**
ایستاده بر اصلهای خود **فَبِإِذْنِ اللَّهِ** پس آن بامر خدا است و برضای او و بدانکه لینه یا از لون مشتق است و جمع آن الوان یعنی انواع خرما
غیر از عجوه و برنیه که بهتر صحیحه اجود بیت آن منع قطع فرموده بود یا از لین بمعنی نخله کریمه و جمع او لیان یعنی خرماهای نرم و لطیف چنانکه
از غایت لینت و لطافت استخوان در اندرون او نمایان باشد و بنا بر این بمعنی عجوه و برنیه مستثنی نباشند چنانکه از مجاهد و ابن زید نقل
کرده‌اند که برای ایشان قطع اجود نخل است بجهة غیظ کفار بوده و ارجاع ضمیر تأنیث بما موصوله باعتبار آنست که مفسر بلینه است **وَلِيُخْزِيَ**
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ علت قطع نخل محذوف و تقدیر اینکه و فعلتم باذن لکم لیخزی الفاسقین یعنی شما قطع نخلستان کردید بامر خدا تا شما
را امر کرد بقطع آن برای آنکه خوار کرداند جهودانرا که بیرون رفتند از دایره ایمان ابن دلالت بر جواز هدم دیار کفار و قطع اشجار
ایشان بجهة زیاده شدن غیظ ایشان آورده‌اند که چون بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد نیزه و چهل شمشیر از ایشان
باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فیء شد یعنی تمام خاصه پیغمبر گشت پس آنحضرت از آن اسلحه هر که خواست هبه فرمود و عقار آنرا بعضی
با صحابه بخشید و بروایت وارد شده که آنحضرت آنرا بر مهاجرین قسمت فرموده و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را یکی ابو دجانه دوم سهل بن
حنیف سیم زید بن ضمیر و از بنی نضیر بیشتر از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن وهب و سول صلعم امر فرمود تا مال و ملک ایشان
٦ را با ایشان رد کنند و حق سبحانه بیان بعضی احکام فیء فرستاد که **وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ** و آنچه باز گردانید خدای تعالی **عَلَىٰ رَسُولِهِ** بر فرستاده خود
مِنْهُمْ از اموال و املاک ایشان یعنی آنچه بر رسول خود داد از آنچه داشت **فَمَا أَوْجَفْتُمْ** پس نتاختید **عَلَيْهِ** بر تحصیل آن **مِنْ خَيْلٍ** هیچ اسبی
وَلَا رِكَابٍ نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید بجهة آنکه پیغمبر ص که بر شتر و یا بعضی بر دراز گوش سوار بود و دور بر آن بجهة آنکه نزدیک
راه و واقع شد تا شما را کلفتی رسیده باشد و بسبب این مستحق چیزی از غنایم شوید **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ** و لیکن خدا نصرت و اعانت خود را سلط
رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ و مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را بر هر که میخواهد بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است بر
هر که خواهد هیچ قسمت آن مثل قسمت غنایم نباشد که بقتال او را گرفته باشند **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** و خدای بر همه چیزها از غالبیت
شما و مغلوبیت ایشان و غیر آن **قَدِيرٌ** توانا است پس گاهی که بسبب امر ظاهر که جدال و قتال است شما را بر دشمن غالب میسازد و گاهی
٧ بسبب امر پنهان که آن القای ترس و بیم است در دل ایشان بعد از آن بیان مصرف فیء میفرماید **مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ** و عطف نیست
است که این مفسر قول سابق است اعنی قوله و ما افاء الله علی رسوله یعنی آنچه باز میگرداند خدا بر پیغمبر خود **مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ** از اموال و
املاک اهل دهها که بحرب گرفته نشده‌اند یعنی قرای بنی نضیر **فَلِلَّهِ** پس مر خدا راست **وَلِلرَّسُولِ** و مر پیغمبر او را و مصرف سهم اول نیز آن
آنحضرت است که بر وفق مصلحت صرف نماید **وَلِذِي الْقُرْبَىٰ** و مر خداوند خویشی را است بحضرت نبوی ص از اهل بیت **وَالْيَتَامَىٰ** و مر بی
پدران محتاج را از آل محمد **وَالْمَسَاكِينِ** و مر درویشان که از ایشان باشند و بی توت سال قادر نباشند **وَابْنِ السَّبِيلِ** و مر رهگذران
ایشانرا اگر استطاعت نداشته باشند که بشهر خود رسند منهال بن عمرو روایت کرده که من از علی بن الحسین ص پرسیدم که مراد از ذی القربی
یتامی و مساکین و ابن السبیل که در این آیه واقع شده‌اند چه کسانند فرمود که هم قربای ما و مساکین ما و ابناء سبیل ما محمد بن مسلم از ابوجعفر سلام
علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که پیغمبر علی بن الغالب علیه الصلوة والسلام فرمود که لنا سهم الفقراء و سهم ذی القربی و نحن شرکاء الناس فیما بقی
یعنی سهم ذی القربی از برای ما است و ما شریک مردمانیم در آنچه باقی ماند و باشد ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است خواه آنکه ایشان اغنیا
باشند و خواه فقرا و این موافق مذهب شافعی است و نزد فقها ماقید از برای فقرا و اقارب رسول است ص که بنی هاشمند و بنی عبدالمطلب
حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که نحن قوم فرض الله طاعتنا و لنا الانفال و لنا صفو المال ما جماعتی هستیم که خدای تعالی فرض کرده است
بر بندگان فرمانبرداری ما را و مر ما راست انفال و مر ما راست برگزیده مال که از روی جیده و کنیزان خوب صورت و ذخیرها و هر چیزی که بمثل آنکه
و بدانکه اموالی که ائمه و ولاة در آن تصرف دارند سه نوع است اول آنست که از مسلمانان اخذ نمایند بسبیل زکوة و حکم آن در ایه صدقات
مبین شده حیث قال انما الصدقات للفقراء و المساکین الخ دوم غنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه و حکم این نیز در ایه و اعلموا
انما غنمتم من شیء الخ ذکر شده سیم فیء است و آن مالیست که از کفار بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب و آن رسول را باشد در حال
حیوة وی و بعد از وی کسی را که قایم مقام وی باشد از ائمه دین و ایشان هر کس که خواهند دهند و بر هر چه صلاح باشد صرف نمایند و ابن
تول امیر المؤمنین است و ابن عباس و عمر و فقها بر آنند که مستحقان خمس بنو هاشمند از فرزندان ابوطالب و عباس و عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه که فرمود من و فاطمه علیها السلام و عباس و زید بن حارثه نزدیک پیغمبر ص رفتیم و گفتیم یا رسول الله اگر خوبان
از خمس در حیوة خود متصرف ما دهی تا بعد از تو کسی با ما منازعت نکند اولی مینماید رسول ص چنان کرد که ما التماس کرده بودیم و در عهد
ابوبکر حق ما در تصرف ما بود و در زمان عمر حق ما نزد وی بتصرف ما بود و در آخر عهد خلافت وی قال ثبا آورد و حق ما را از آن اخراج
کرد و بما داد من گفتم بنی هاشم را اکنون احتیاجی نیست و اگر او در مصالح مسلمانان صرف کنی و وقت دیگر عوض باز دهی اولی باشد پس همچنان
کرد و عباس گفت مبادا که وی بعد از این حق ما را اداء نماید هر ما و اولاد ما از آن محروم شویم و الحق همچنان شد که وی تفریق کرده بود و دیگر آنرا
کرد و عباس گفت مبادا که وی بعد از این حق ما را باز ندهد و اولاد ما از آن محروم شویم ... عوض باز دهیم من گفتم و ای ...
که عمر بنی هاشم را گفت که حق خود را بفرض بدهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم چون زمان ولایت امامان بیاید عوض باز دهم
و او وفات کرد پیش از آنکه مالی پیدا شود و آن قرض ادا کند و بعد از وی بماند و نزد بعضی آنست که قسمت فیء در ابتدای اسلام بود و بعد از آن بایه
واعلموا انما غنمتم من شیء منسوخ شد و نزد جماعتی آنست که این آیه اشارت است بقسمت غنیمت بدرکه مختص بحضرت پیغمبر بود و ابن قول ظاهر

نیز اگر این آیه بیان آیه اولست پس در احکام بنی النضیر باشد و صاحب کنز العرفان آورده که اولی آنست که از برای بیان نباشد بلکه اشارت باشد بقسمت
خمس بشش قسم پس حاصل آنکه در این آیه با رسول مذکور شده اند مستحقان خمس باشند و این وجه اجود وجوه باشد و مباحث خمس بتفصیل و
مشروحها بوطریقیکه از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست در کتب مبسوطه فقهیه مسطور است و بعضی از آن در سورة الانفال سمت تحریر یافته
فلیطالع ثمة و بعضی دیگر آیه اولرا تخصیص میکنند باموال بنی النضیر و این آیه را تعمیم میدهند باموال دیگر که بی قتال ابرار المذکوره باشند و این
قول اولی و احری است زیرا که در فیء خمس نمیباشد بلکه مجموع از بنی هاشم است و در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی فی گرفتندی
مهتر ایشان ربعی بر داشتی و ان باقی نیز اختیار آن بودی برای خود اختیار کردی و او را صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم بود در ایشان
حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل اسلام در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بر دارید و باقی را بگذارید
تا با یکدیگر قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شده مقرر ساخت و فرمود که بر اسطو که حکم فی نیم دیم کیلا
یکون تا نباشد آن فیء دولة چیزی که متداول باشد دست بدست گردان بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که بان
مکاثره کنند و بقوه و غلبه زیاده از حق خود بر دارید و فقرا را اندک دهید یا محروم سازید چنانکه در زمان جاهلیت بود و خطاب با اهل ایمان
است غیر از پیغمبر و اهل بیت وی وما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید که حق شما است وما
نهیکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن فانتهوا پس باز ایستید از آن علماء محققین بر آنند که حکم این کلمه عام است و معنی آنکه هر چه
پیغمبر امر فرماید از ماموراتست و اعتیمت نمایند و بوجب تمام اخذ آن نمایند و هر چه نهی کند از منهیاتست از آن باز ایستید که امر و نهی خداست پس هر
که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد مؤید عموم اینست اینکه
صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید که جامها پوشیده بود او را گفت این جامها را بکن آن مرد گفت آیتی از کتاب خدای در این باب بر
من خوان وی این آیه را تلاوت فرمود و از رسول ص روایت است که قرآن صعب است و مستصعب بر آنکس که از آن نکرش کند و آسانست بر آنکه متابعت
کند و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هر که بحدیث من تمسک کند و جمع نماید میان قرآن بر او آسان شود و هر که بقرآن و حدیث من تهاون
کند با آن کار عقبا و آخرت باشد و شما را فرمود که سخن من بشنوید و بران کار کنید پس هر که بقول من راضی نیست و هر که بقول من استهزا کند بقرآن
استهزا کرده باشد چه حق سبحانه فرموده وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و بترسید از عذاب خدا در مخالفت ان
الله بدرستیکه خدا شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول نزد شما از ابو عبدالله ع روایت کرده که خدای تعالی
با ایشان اکرام کرده الا که بحضرت رسالت عطا فرموده از اجمله سیاست از کفت امن او امسک بغیر حساب در حق پیغمبر ص فرموده که وما آتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا اشارتست بانکه تدبیر امت مفوض است بحضرت رسالت تا بامر که قائم مقام دین باشد لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت
بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاد که ایشان را بجای خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را جلا فرمود و بعضی از اموال را با ایشان داد و رجال
بنی قریظه را مقتول ساخت و سبی ذراری و نساء ایشان نمود و اموال همه ایشان را بر اصحاب قسمت کرد بر وفق مصلحت چنانکه حق سبحانه فرموده للفقراء
المهاجرین این بدل ذی القربی است و بدل آنچه معطوفست بر آنچه حق تعالی رسول را بجهت تعظیم و نیز اطلاق اسم فقیر بر او نکرده و آنکسی که
بخو تا عطا میکند باعتبار ذی القربی تخصیص بدال میکند بما بعد ذی القربی بالتخصیص میکند بفیء بنی النضیر حاصل که فیء مر خدا راست و
رسول او و مر ... ایشان هجرت کنند از مکه بمدینه الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه ایشان را اکراه نمودند من دیارهم
از سرای های خود که در مکه داشتند واموالهم و از مالهای خود یعنی دور گردانیدند و منع کردند ایشان را از برداشتن اموالی که داشتند
یبتغون در حالیکه این مهاجران طلب کنند بسبب هجرت فضلا من الله افزونی و مزیت عطای از خداوند خود ورضوانا
و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه بجهت طلب خدای و رضای حق تعالی بود پس بجهت دوستی خدا
و رسول ترک دیار خود کرده اند و اعراض نموده اند از عروض و امتعه خود که در مکه داشتند وینصرون الله و یاری میکنند دین خدا را
بانفس و اموال خود ورسوله و نصرت مینمایند پیغمبر او را اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان
در دین اسلام هم بقول و هم بعمل در خبر است که از مهاجران مردی بود که سنگ بر شکم بستی و ... بجهت برهنگی گودی بکندی و در
آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال او چنین بود رسول مال بنی النضیر را بر مهاجرین قسمت کرد و بر سه کس از انصار که محتاج بودند
در اول آیه مذکور شد و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرموده که والذین تبوؤا الدار و دیگر فی مرکز است که جای گرفتند 9
در سرائی که مدینه است والایمان و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را وطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند
در این هر دو و اهل اکرام کهف و ملاذ خود گردانیدند مراد فقرای انصارند که نیند مثل تا نی محذوف است و تقدیر اینکه تبوؤا الدار
و اخلصوا الایمان از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا که در تقدیر سقیتها ماء باردا است یعنی جای گرفتند برای هجرت و خالص ساختند
ایمان را از شوب ریب و باعتقاد تمام تصدیق نمودند و نزد بعضی دیگر در اول مضاف الیه محذوفست و اقامت لام تعریف در مقام او
و در ثانی مضاف محذوف و وضع مضاف الیه در موضع آن پس تقدیر این بوده که تبوؤا دار الهجرة و دار الایمان و این هر دو اسم مدینه اند
یعنی جای گرفتند در سرای هجرت و سرای ایمان که مدینه است و در بعضی تفاسیر آورده اند که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت
ایمان نام نهاد پس بنا بر این احتیاج بحذف نقل یا مضاف نباشد و حقیقت معنی آنکه اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از مهاجران
بود و جهی اولی معنی آنست که انصار سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان یا آنکه قبل از هجرت ایشان ایمان آورده بودند و بدو سال قبل از قدوم حضرت

رسالت مساجد ساختند و بدانکه بنا بر دو وجه اول در کلام تقدیم و تاخیر واقع است و تقدیر اینست که والذین تبوؤا الدار من قبلهم
والایمان زیرا که انصار قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند و این تقدیر کاهست که مراد من قبلهم مضاف محذوف باشد یعنی از آنکه انصار اگر
چه از مهاجران ایمان نیاورده بودند اما قبل از هجرت ایشان ایمان آورده بودند و نزد بعضی آنست که مراد اصحاب لیلة العقبه اند که هفتاد کس بودند
که مبایعه نمودند با رسول خدا و حرب احمر و ابیض پس بنا بر این احتیاج بتقدیم و تاخیر نباشد و نیز در صفت انصار میفرماید که یحبون
دوست میدارند انصار من هاجر مرکز اکه هجرت کند الیهم بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بدیار و اموال خویش او را اعانت
نمایند و بدانکه محتملست که والذین تبوؤا الدار والایمان مرفوع باشد بابتدا و خبر آن قوله یحبون و مؤید اینست قوله ولا یجدون و نیابند
فی صدورهم در سینهای خود حاجة اثر احتیاج یعنی آنچه لازم حسد و حقد است از غیظ و طلب مما اوتوا از آنچه داده شدند مهاجران یعنی آنچه
از مال غنیمت بنی النضیر یعنی اصلا طلب نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شود بلکه نظر ایشان بچیزی نیست که با آن احتیاج داشته باشند از
اموال بنی النضیر بلکه بان مقتضی که رسول کرده راضی و خوشنود شوند و مشتهی نفسهای ایشان مرغوبست که رسول ص انصار را طلبید اعانت و امداد
و اشفاقی که نسبت بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس گفت اگر خواهید اموال بنی النضیر را در میان شما قسمت کنم و طایفه مهاجرین از
قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید همین مال بمهاجرین دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند
سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله ما خواهانیم که اموال بمهاجرین قسمت نمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که ما بر شادی
و برکت منازل ما از ایشانست حضرت رسول ص ایشان را دعا کرد و حق سبحانه در شان ایشان فرمود که ویؤثرون و ایثار میکنند یعنی اختیار
کنند و مقدم میدارند مهاجر را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی اموال و منازل از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند ولو کان بهم و
اگر چه در حالیست که هست ایشان را خصاصة فقر و احتیاج بانچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق
آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد و در اسباب النزول از عبدالله عمر نقل کرده که سر بریانی را برای یکی از دوستان هدیه آوردند و زاید دید
که او محتاج تر بود فرستاد او بر دیگری ایثار نمود و همچنین تا هفت تن از فقراء بر یکدیگر ایثار کردند این به سر نشان اول رسید و ایشان توانگر دلتنگ نشد
و از انس مرویست که والله ما فی الانصار بخیل بخدا که در میان انصار هیچ بخیلی نبود پس این آیه بر خواند کرم عبدالله مسعود روایت کند که درشبی
رسول خدا ص از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از اصحاب صفوف برخاست و گفت ای مهاجران و انصار من مردی غریبم و هیچ چیز ندارم مرا طعامی
دهید رسول گفت ای برو ... کو غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی بعد از آن فرمود که غربا در جهان اند یکی مسجد که در میان قومی باشد که در آنجا
نروند و نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان جاهلی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسائل
دین از او نپرسند چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس فرمود که کیست که مؤنت این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلی او را جای دهند حضرت
امیر المؤمنین ع برخاست و دست سایل بگرفت و بحجره طاهره حضرت فاطمه علیها السلام در آورد و گفت ای دختر رسول خدای در کار این مهمان نظری
کن گفت یا ابن عم طعام در خانه اندکست حسن و حسین علیهما السلام گرسنه اند و تو روزه داری و آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند گفت آن را حاضر کن
فاطمه علیها السلام طعام پیش آورد حضرت امیر آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت که اگر من طعام بخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب نقصان
مهمان شود پس دست دراز کرد و چنان نمود که چراغ را اصلاح میکنم و او را بنشاند و فاطمه را اشارت کرد که تو چراغ را تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن
فارغ شود و خود دهان میبالید و میجنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد و مهمان از طعام سیر شد چون فارغ شد فاطمه زهرا علیها السلام چراغ بیاورد
و طعام همچنین بر جای بود امیر المؤمنین ع فرمود که ای درویش چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضه
و همسایهای آن طعام خوردند هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد رسول آمد و او گفت یا علی دیشب چون کردی
پیش رسول حکایت چراغ نشانیدن و طعام نخوردن و چنان نمودن که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام با امیر المؤمنین باز گفت حضرت امیر
... یا رسول الله که ترا اعلام کرد گفت جبرئیل نزد من آمد و اطلاعم کرد و این آیه آورد که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و
این حکایت عاصم کلیب یکی از روات اهل سنت روایت کرده از پدر و پدرش روایت کرده از ابو هریره که مسکینی بمجلس حضرت رسالت
پناه ص آمد از بینوائی و گرسنگی شکایت بسیار کرد آنحضرت بحجرات طاهرات فرستاد که ملکو طعامی یافت شود که بدان مسکین شود خبر آوردند که
هیچ گونه طعام در حجرها نیست پس حضرت خواجه کونین روی مبارک بحاضران کرد فرمود که آیا از شما کسی هست که این مسکین را طعام دهد
دل او را خوشنود گرداند شاه اولیا فرمود یا رسول الله این مسکین امشب مهمان منست و بیایش او نزد من مهیا است آنگه برخاست و آن مسکین را
بخانه برد و حضرت فاطمه را از اینحال آگاه گردانید فاطمه فرمود یا امیر المؤمنین اندک طعامی در خانه هست اما از برای صبیه گذاشته ام و امر امر شماست
هر چه فرمائید آنحضرت فرمود که ای فاطمه مصلحت آنست که اطفال را در خواب کنی و چراغ را بنشانی زیرا که طعام اندک در نظر مهمان ... از استحقار
و استخفاف باشد پس فاطمه علیها السلام بامر شاه اولیا و سرور اتقیا علی مرتضی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات اقدام نمود و چنان کرد که آنحضرت فرموده بود و
آن طعام را حاضر گردانید پس آن مسکین از آن طعام بخورد تا آنکه سیر شد و هنوز از آن طعام چیزی باقی بود گفت طعام خوردم و سیر شدم و خدای تعالی
بر طعام شما برکت ارزانی داشت شاه اولیا او را دعا بسیار کرد و او خوشنود از منزل مبارک آنحضرت بیرون رفت چون روز شد جبرئیل ع از نزد
ملک جلیل نزول فرمود این آیه آورد که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و از حذیفه عدوی روایت کرده اند که وی گفت آن روز پسر عمی بود
که با جمعی در میان کارزار رسیده بود و از تشنگی بهلاکت رسیده قدری آب بگرفتم و بطلب پسر عم خود رفتم چون بوی رسیدم و آب را عرض بر او نمودم
خواستم تا آب بوی دهم از پس پشت من آوازی آمد و ناله شنیدم پسر عم اشاره کرد که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان داده بود و نزدیک هشام

عاصي آمدم تا ابتو دهم وي نيز مرده بود و نزديك ابن عم آمدم تا او را آب دهم وي نيز مرده بود پس گفتم سبحان الله ايثار اين باشد كه حق سبحانه فرموده كه ويؤثرون
على انفسهم ولو كان بهم خصاصة و در خبر آمده كه روزي حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه جماعتي را ديد با ايشان گفت من انتم شما چه كسانيد گفتند نحن
المتوكلون ما توكل كنندگانيم فرمود بچه طريق توكل ميكنيد گفتند اذا وجدنا اكلنا فاذا فقدنا صبرنا فرمود هذا فعل الكلاب گفتند يا امير المؤمنين
پس توكل چگونه باشد فرمود چنانكه ما كنيم چون نيابيم صبر كنيم و چون بيابيم ايثار كنيم و چون حق سبحانه بيان صفت ايثار نمود در عقب آن ترغيب بذكان
مينمايد بسخاوت بقوله و من يوق و هر كه نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود يعني منع نفس خود كند از آنچه طبيعت مستدعي
آن باشد از حب مال و نقص انفاق و مخالفت نمايد با نفس اماره و لوامه فاولئك پس آن گروه هم المفلحون ايشان رستگارانند و فيروزي
يافتگان بثناي عاجل و ثواب آجل بمراد و مطلوب خود رسيدگان ذكر چنين بصورة جمع باعتبار معني موصول است مردي عبدالله مسعود
را گفت ميترسم كه در آخرت هلاك باشم گفت چرا گفت براي آنكه حق تعالى فرموده كه و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و من مردي شحيحم از دست
من هيچ چيز بيرون نيايد و بغير نرسد گفت تو بخيلي نه شحيح زيرا كه شحيح آنست كه مال خود را نگذارد و از مال برادر مؤمن خود بخورد و ظالم
و بخيل آنكه مال خود را بكسي ندهد و نيز از ابن زيد مرويست كه هر كه اخذ چيزي ننمايد كه حق تعالى نهي آن كرده باشد و منع چيزي نكند كه او سبحانه باو
امر فرموده او نگاه دارنده نفس خود است از شح و بخل و از سعيد جبير منقول است كه شح نفس نزد اخذ حرام است و منع زكوة و انس از رسول صلعم روايت
كند كه هر كه زكوة بدهد و مهمان را طعام كند و در مهمي كه پيش آيد مال را خرج كند او از شح نفس بري باشد و جابر انصاري از رسول صلعم روايت كرده
كه اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلكم از شح بپرهيزيد كه شح هلاك كرد آنها كسانيكه پيش از شما بودند كسي از زبير خود پرسيد كه چه چيز است
كه آدمي را از آن بدتر نيست گفت روبهتي كه بخل بدتر است زيرا كه در وهتي چون مال يابد فراخ دست شود و بخيل هرگز فراخ دل نشود
و در حديث آمده كه شح و ايمان بهم جمع نميشوند در دل مؤمن مراد منع و امتناع از حقوق مفروضه مالية است بر وجه استحلال و بعد از بيان
صفات صحابه ذكر تابعين ميفرمايد و تبع تابعين قرني بعد از قرني تا انقراض دنيا و ميگويد كه و الذين جاؤا و آنانكه آمدند يعني مي آيند من 10
بعدهم از پس مهاجر و انصار يقولون ميگويند از روي نياز ربنا اي پروردگار ما اي آفريدگار ما اغفر لنا بيامرز ما را گناهان ما را
و لاخواننا و براي برادران ما در دين الذين سبقونا بالايمان آنانكه پيشي گرفتند بر ما بايمان و لا تجعل و مگردان
يعني وضع مكن في قلوبنا در دلهاي ما غلا كينه و حسدي و خيانتي للذين آمنوا مر آنانرا كه گرويده اند يعني نگه دار دلهاي ما را بلطف بي كه و فضل
سرشتگي خود از اراده بدي مؤمنان ربنا اي پروردگار ما انك رؤف بدرستيكه تو مهرباني بس دعاي ما مستجاب كن رحيم بخشنده بهاري تب
برحمت تا سال خود در زمره سابقان داخل گردان و مخفي نيست كه بعض مؤمنان و اراده بدي با ايشان از حيثيت ايمان كفر است و از حيثيت غير
آن فسق و بدانكه نزد بعضي مراد باين جماعت كسانى اند كه اسلام آوردند بعد از انقطاع هجرت و بعد از ايمان انصار و مبتلا بودند كه مراد به بعديت
فضل باشد چه گاه است كه بغير فضل بقبل و بعد ميكنند لقول النبي صلى الله عليه واله وسلم نحن الاخرون في الزمان السابقون يعني الاخرون في الزمان صلى الله عليه
السابقون في الفضل و قول اول اشهر است و صاحب تنوير آورده كه حق سبحانه مؤمنان را بر سه فرقه فرمود آورده مهاجر و انصار و تابعين كه موصوف
باشند بپاكي عقيده و پاكيزگي طينت پس هر كه بدين صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد و از ابن ابي ليلى مرويست كه اهل ايمان سه طبقه اند
صحابه از مهاجر و انصار كه خداي تعالى در حق ايشان فرموده كه الذين تبوؤا الدار و الايمان و تابعين و اتباع تابعين و اينها آنانند كه حق در شان
ايشان فرموده كه و الذين جاؤا من بعدهم پس جهد كن تا از اين سه گروه بيرون نباشي و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعين بيان احوال منافقان
مينمايد بقوله الم تر آيا نگاه نكردي الى الذين نافقوا بسوي آنانكه نفاق ميورزيدند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر ميكنند يعني ابن ابي 11
و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ايشان كه به بني النضير پيغام فرستادند كه ما با شماييم در حرب كردن با محمد و معاونت شما خواهيم كرد و باتفاق
ما با شما تا حديست كه اگر بر شما غالب شود و شما را از ديار اخراج كند ما نيز در مرافقت موافقت كنيم كما قال الله تعالى يقولون ميگويند
منافقان لاخوانهم مر برادران خود را يعني اشباه و امثال خود را كه اخوة الكفر بود الذين كفروا آنانكه نگرويدند من اهل
الكتاب از اهل توريه كه غم مخوريد و انديشه بخود راه مدهيد لئن اخرجتم اگر بيرون كرده شويد شما از ديار خود لنخرجن هر آينه بيرون رويم
ايشان معكم با شما از روي موده و مصاحبت و لا نطيع و فرمان نبريم فيكم در خلاف و جدال با شما احدا يكي را كه محمد
است يا هيچ كس از مسلمانان يعني در مخالفت نمودن با شما اطاعت ايشان نكنيم ابدا در هيچ وقتي از اوقات و ان قوتلتم و اگر كار
زار كرده شويد يعني كه مسلمانان با شما قتال كنند لننصرنكم هر آينه ياري كنيم با شما و الله يشهد و خداي گواهي ميدهد انهم
انكه ايشان يعني منافقان لكاذبون هر آينه دروغگويانند در آنچه ميگويند يعني قول را بفعل ظاهر نكنند و آن شرط كه كرده اند با
جهود بجاي نيارند كما قال لئن اخرجوا و اگر بيرون كرده شوند جهودان از مدينه لا يخرجون بيرون نروند منافقان معهم 12
با ايشان و موافقت ايشان ننمايند و لئن قوتلوا و اگر مقاتله كرده شوند يعني مسلمانان با ايشان كارزار كنند لا ينصرونهم
ياري نكنند منافقان ايشانرا و لئن نصروهم و اگر ياري دهند اهل نفاق جهودانرا يعني بر سبيل فرض و تقدير چه آنچه خداي نفي آن
فرموده وجود خارجي پيدا نمكند ليولن الادبار هر آينه پشت گردانند بر پس پشتهاي خود يعني منهزم روند ثم لا ينصرون
پس ياري كرده نشوند بني نضير بعد از هزيمت منافقان يعني چون ناصران ايشان منهزم گردند ايشان منصور نگردند بلكه بعذاب جلاء و
قتل و سبي گرفتار شوند و گويند معني آنست كه اگر كسانيكه باقي مانده باشند و كشته نشده از منافقان ياري دهند جهودانرا هر آينه منهزم
شوند و جهودانرا بگذارند پس اين كلام منافي لا ينصرونهم نباشد آنگاه از روي امتنان خطاب با اهل ايمان كرده ميفرمايد كه لانتم هر آينه شما كه 13

مؤمنانيد اشد رهبة سخت تريد از روي مرهوبيت و ترس في صدورهم در سينههاي ايشان من الله از خداي يعني ترس شما
در دل منافقان بيشتر است از ترس خدا در دل ايشان زبده معنى آنست كه منافقان از شما بيشتر ميترسند كه از خداي ذلك اين خوف
و خشيت از شما ايشانرا بانهم بسبب آنستكه ايشان قوم لا يفقهون گروهي اند كه نميدانند عظمت و شدت و عقوبت خدا را و
اگر نه با بيني كه از تو ميترسند نه از شما ذكر صدور در ذكرست بر نفاق ايشان يعني منافقان در علانيه اظهار خوف و خشيت خدا ميكنند نزد
شما و حال آنكه مهابت شما در صدور ايشان بيشتر از مهابت خدا است مراد نه آنست كه ايشانرا رعبي و ترسي از خدا باشد هم چنانكه ظاهر
كلام دلالت بر آن ميكند بلكه مراد آنست كه مرهوبيت ايشان از شما سخت تر است از مرهوبيت ايشان از خداي كه اظهار رهبت او ميكنند نزد
شما يعني استبطان رهبت ايشان از شما سبب اظهار رهبت ايشانست از خدا و ميتواند بود كه مراد جهود باشند يعني ترس شما در صدور
جهود اشد است از ترس ايشان از خداي زيرا كه ايشان جماعتي بودند با جدت و اقتدار و اظهار شجاعت ميكردند نزد مسلمانان با اظهار
حنيفه و صدور ايشان لا يقاتلونكم كارزار نميكنند جهود و اهل نفاق با شما جميعا در حالتيكه مجتمع و متفق باشند براي جدال
نمودن با شما الا في قرى محصنة مگر در ديههاي استوار بخندق و ابواب و برج و حصار او من وراء جدر يا از پس 14
ديوارها به بهام و احجار بجهت فرط رهبت ايشان از شما يعني ايشانرا قوت آن نيست كه از حصون بيرون آيند و بصحرا آمده روي بروي شما
كارزار كنند اين نيز از ضعف و جبانت ايشانست بلكه باسهم بينهم كارزار ايشان در ميان يكديگر شديد سخت است يعني چون
با يكديگر كارزار كنند حرب ايشان در نهايت شده باشد اما هر شجاعت كه از ايشان كه با رسول و اصحاب او حرب كنند او سبحانه رعب و خوف
در دل او افكند و بسبب آن طاقت مقابله و مقاتله ايشان ندارند تحسبهم جميعا بنداري تو جهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق از
روي تدبير و صلاح انديشي و قلوبهم شتى بحال آنكه دلهاي ايشان پراكنده و پريشانست از آن جهت اختلاف عقايد و اختلاف
دواعي و مقاصد و كثرت حقد و حسد و عداوه با يكديگر ذلك اين اختلاف دواعي و افتراق مقاصد بانهم بسبب آنست كه ايشان
قوم لا يعقلون گروهي اند كه تعقل نكنند و در نيابند آنچه صلاح ايشان در آنست يا نميدانند كه الفت قلوب موهن قوم
ايشانست در اين بحث تشجيع مؤمنان و تشجيع قلوب ايشان است بر قتال ايشان بعد از آن ميفرمايد كه مثل جهود در اغترار بعدد و قوت خود
كمثل الذين همچو مثل آنانست كه بودند من قبلهم پيش از ايشان قريبا زماني اندك ذاقوا چشيدند وبال امرهم بدي 15
عاقبت كفر خود در دنيا مراد مشركان قريش اند كه ببدر كشته شدند و از ابن عباس رضي الله عنه منقولست كه مراد بني قينقاع
كه عهدي كه با بني نضير كرده بودند بشكستند و چون آنحضرت از بدر مراجعت فرمود امر كرد تا از ديار خود بيرون روند و جلاي وطن كنند
عبدالله ابي با ايشان گفت بيرون مرويد اگر محمد با شما حرب كند ما با شما در حصن در آئيم و مدد شما كنيم و چون ايشان در
حصن رفتند عبدالله بنصرت ايشان نرفت ايشان بالضروره قرار بر فرار دادند و جلاي وطن كردند و لهم و مر ايشانراست با وجود خواري
جلا در دنيا عذاب اليم عذابي دردناك در عقبي و مثل منافقان در فريفتن جهودان و وعده نصرت كردن و خلاف آن نمودن كمثل 16
الشيطان مانند مثل شيطانست اذ قال للانسان اكفر آنگاه كه گفت مر آدمي را كه كافر شو يعني بر كفر خود ثابت باش كه من معاون و
مصاحب توام فلما كفر پس چون ثابت شد بر كفر و حال كفر در دل او استحكام يافت قال گفت شيطان اني بري منك
بدرستيكه من بيزارم از تو اني اخاف الله بدرستيكه من مي ترسم از خداي رب العالمين كه پروردگار عالميانست يعني از آنكه حق
تعالى در فنا ساختن ترا شريك تو سازد در عذاب و عقاب مراد از شيطان ابليس است و از انسان ابو جهل لعين چه در وقتي كه ببدر متوجه شده
بود از قبيله كنانه متوهم بود ابليس بصورت سراقه كه رئيس بني كنانه بود بر آمد و گفت اي ابو الحكم لا غالب لكم اليوم من الناس و اني جار لكم الى
قوله اني بري منكم منم كه هيچكس بر شما غالب نشود و من رفيق و مصاحب شمايم بيرون ببدر رسيد ابليس ديد كه ملائكه از آسمان مدد
اهل اسلام نازل ميشوند از عقاب الهي بترسيد بگريخت و گفت من از شما بيزارم و در سوره الانفال اين قصه مفصل تحرير يافته از ابن عباس
و ابن مسعود روايت كرده اند كه مراد از شيطان ابيض است كه نير ابليس است و از انسان برصيصاي راهب كه از بني اسرائيل بود پس معني آنست كه مراد هم
مثل منافقان در فريب دادن جهودانرا چون مثل ابيض است كه برصيصا را گفت كه كافر شو كه من ترا ياري دهم و چون كافر شد ابيض گفت
من از تو بيزارم و از خدا ميترسم و اين قصه بر سبيل تفصيل آنست كه برصيصا دوريست قرني در صومعه هفتاد سال عبادت كرد و ابليس
هر چند خواست كه اضلال او كند بر او ظفر نيافت تا آنكه مرده خود را جمع كرد و در اين باب با ايشان مطارحه كرد ابيض متهم اغوا و اضلال
او را بر ذمت خود گرفت و همين ابيض بود كه اراده آن نمود كه رسول صلعم را اضلال كند جبرئيل بپري بر وي زد و او را در اقصاي هند انداخت
القصه ابيض بلباس رهبانان بر آمده در زير صومعه برصيصا باستاد و او را ندا داد برصيصا التفات نكرد و او را آگاه وي بسبب آنكه بنماز مشغول بود
جواب نداد ابيض از روي نفاق در زير صومعه بنماز مشغول شده برامثال و اذكار با خضوع و خشوع تمام بجاي مي آورد برصيصا چون
امثال اين مشاهده كرد او را ندا داد كه مرا از عبادت و زاد كه در اينوقت كه مرا از او داعي عنود عباز نبوده چه حاجت داري گفت التماس من آنست
كه در اين صومعه با شما باشم سيرت ترا فرا گيرم و علم را از تو اقتباس كنم برصيصا از اين امتناع كرد ابيض تضرع و زاري آغاز كرد و در اين باب
مبالغه بحد اطناب رسانيد برصيصا دستوري داد ابيض بصومعه در آمده بر رياضت مشغول گشت و متحمل مشاق طاعت شد برصيصا از
شدت مجاهده و كثرت عبادت او متعجب مانده مريد وي گشت و او همين طريقه سلوك مي نمود و روز بروز تعجب برصيصا اشتداد مي يافت
تا يكسال بر آمد ابيض گفت اي زاهد مرا ياري هست كه در عبادت از من بيشتر است در رياضت و مجاهده او از من بيشتر ميخواهم كه نزد او روم و

چند روز که در خدمت و بر پاصت مشغول شوم برصیصا بجهة آنکه تا به مفارقت و مهاجرة او نداشت بمجواست او را وحیدا شود اما چون داشت
که دیگری خادم است بی در رفتن و بمنواند که او را از ان باز دارد با تضرع زه راضی شد ابیض به روت مفارقت او را گفت نو زاد دعای تعلیم دهم که حق
تعالی برکت آن مریض را شفا دهد و اهل بلوی را نجات روزی فرماید و مجانین را عاقل سازد برصیصا گفت من بسم که چون مردم بر این مطلع شوند مرا
از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود گفت البته این دعا را باید موزکه روزی باشد که تو را بدان احتیاج افتد آن دعا را تعلیم برصیصا داد
وا و را وداع کرده نزد ابلیس آمد و گفت نزدیک شد که برصیصا را اغوا کنم پس شهر آمد و شخصی را مخنوق کرده بیهوش نمود و باز بصورت طبیب ظاهر گشته
او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا راهب میسر نیست پس آنکس را بصومعة راهب آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و دمی
بر او دمید ابیض دست از گلوی او باز داشت با خود آمد و شفا یافت و همین طریقه ابیض مردمان را مبتلا میساخت و برصیصا دعا میکرد
و از روی باز میداشت و شفا می یافت و این خبر در ولایت مشهور شد و دیگر دختر پادشاهی که پدرش مرده بود و سه برادر داشت متعرض
او را بیهوش ساخت برادران وی بر او داشته بصومعة برصیصا بجهة کثرة تردد مردمان تنگ آمده بود در صومعه ابر ایشان نکشاد ایشان
دختر را بجا گذاشته و برصیصا را گفتند این خواهر ما نزد تو امانت ببین که با او چه میباید کرد و او را تنها بگذاشتند و برگشتند و برصیصا نگاه کرد
دختری دید در غایت جمال نزد وی آمد و دعا کرد ابیض دست از او باز داشت و باز دیگر او را بگرفت و بازید عای برصیصا او را بگذاشت تا بار دیگر
روی چند بار این واقع شد پس در حالت بیهوشی وسوسه برصیصا کرد که این دختر بسی صاحب جمال است و بیهوش افتاده اگر با وی جمع آیی
کس بر آن مطلع نشود برصیصا از وسوسه او از راه رفته با او مواقعه کرد و او از او حامله شد ابیض بصورت اول بر آمده نزد او آمد و گفت
[illegible] عمل شنیع و فعل قبیح است که کردی خود را و امثال خود را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری در آمده گفت در این باب فکری
[illegible] ابیض گفت تدبیر آنست که او را بکشی و در زیر این کوه و یا زیر سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت
و در خاک او را دفن کرد ابیض گوشه جامه او را از خاک بیرون گذاشت و چون برادران بیامدند و احوال خواهر را از او استفسار کردند گفت
[illegible] ایشان قبول کردند و بازگشتند در شب اول ابیض در خواب برادر مهین آمد [illegible] گفت برصیصا با خواهر تو چنین و چنان کرد
[illegible] گفت این خواب شیطانیست پس در شب دوم بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سوم بخواب برادر کوچک آمد و همان که با ایشان
[illegible] گفت روز چهارم برادران با هم نشسته بودند و برخواهر خود میگریستند برادر کهین گفت من خوابی چنین و چنان دیدم برادر
[illegible] همین گفت برادر مهین گفت والله که من نیز همین خواب دیدم پس پیش برصیصا آمدند و گفتند که با خواهر ما چه کردی [illegible]
[illegible] ایشان با خود گفتند که برصیصا زاهد است آنچه میگوید البته راست خواهد بود پس برگشتند و ابیض در شب دیگر بخواب ایشان
[illegible] همان سخن را با ایشان تقریر کرد و گفت که بروید که خواهر شما فلان جا در خاک است و گوشه جامه او پیدا است ایشان برفتند و آنچه در خواب
[illegible] دیده بودند مشاهده کردند پس خاک بشکافتند و خواهر را از آنجا بیرون آوردند و میان بازار بر نزدند و برصیصا را از دیر بیرون آوردند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
17 [illegible] **فَكَانَ**
عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي [illegible]
النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ
الظَّالِمِينَ [illegible] **يَا أَيُّهَا** 18
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ [illegible] **وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ** [illegible]
[illegible] **مَا قَدَّمَتْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ**
[illegible]
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا** [illegible]

تعملون با آنچه میکنید چه این در حکم وعید است بر معاصی و در کشاف آورده که اول اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوای
عوام است که آن پرهیز باشد از محارم و دوم تقوای خواص که آن اجتناب است از هر چه ما دون حق است از مالك بن دینار نقل کرده اند که بر ابواب
19 جنان مکتوبست که وجدنا ما علمنا و ربحنا ما قدمنا و خسرنا ما خلفنا **وَلَا تَكُونُوا** و مباشید ای مؤمنان **كَالَّذِينَ** مانند آنانکه **نَسُوا اللَّهَ**
فراموش کردند یعنی واگذاشتند احکام خدای را و دست از اوامر و نواهی او باز داشتند مراد منافقان و یهودان و اهل شرکند که مطلقا پروای حکم
الله نکرده اند مثل کسی که ناسی چیزی باشد که اصلا او را بخاطر خود نیاورد **فَأَنسَاهُمْ** پس خدا فراموش کرد ایشان را **أَنفُسَهُمْ** نفسهای
ایشان او در توفیق بر ایشان در بست بجهة آن تقدیم چیزی نکردند از برای فردای قیامت یا آنکه محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت اگر در
[illegible] قیامت شداید و اهوال را با ایشان نماید بجهة آن نفسها خود را فراموش کنند کقوله تعالی لا یرتد الیهم طرفهم و سهل بن عبدالله گفته که چون
[illegible] کفر و عصیان خدا را فراموش کردند بسبب فرط عناد و طغیان با وجود ظهور دلایل و براهین بر اطلاعت رحمن حق سبحانه نیز توبه و انابت را بر
ایشان فراموش گردانید و ایشان را بحال خود باز گذاشت **أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان
20 یعنی کاملند در فسوق و عصیان مو عل بر کفر و طغیان بعد از آن مردمان را از خواب غفلت متنبه میسازد بقوله **لَا يَسْتَوِي** برابر نیستند
نزدیک خدای **أَصْحَابُ النَّارِ** یاران دوزخ که نفس خود را بخوار ساخته مستحق نار شدند **وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ** و اصحاب جنت که در
استکمال نفس کوشیده سزاوار جنت گشتند **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** یاران بهشت یعنی ساکنان آن **هُمُ الْفَائِزُونَ** ایشانند رستگاران
یعنی از عذاب جحیم باز رسته اند و در نعیم مقیم پیوسته صاحب کشاف آورده که در این کلام تنبیه مردمانست بآنکه ایشان بجهة فرط غفلت و قلت
[illegible] در عاقبت و هالك در اختیار عاجله و اتباع شهوات مهلکه بمرتبه رسیده اند که گویا فرق نمیکنند میان جنت و نار و علم ندارند بعظم تباین
[illegible] اصحاب دوزخ و میدانند که فوز و ظفر با اصحاب جنتست و چون حال ایشان چنین است مولانا ایشان برابر و این کلام مثل آن
است که شخصی بعاق والد گوید هو ابوك این پدر تست بجهة تنزیل او بمنزلة کسی که پدر خود را نداند و تنبیه او بر حق ابوت که مقتضی بر و تعطف است
21 بعد از آن بر سبیل تمثیل و تخییل بیان تعظیم و توقیر قرآن میفرماید بقوله **لَوْ أَنزَلْنَا** اگر میفرستادیم **هَٰذَا الْقُرْآنَ** این قرآن **عَلَىٰ جَبَلٍ**
بر کوهی بر طریق مثل **لَّرَأَيْتَهُ** هر آینه دیدی او را **خَاشِعًا** ترسنده **مُّتَصَدِّعًا** شکافته و از هم ریخته **مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** از ترس
خدا و از هیبت و عظمت که در قرآن است یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظت بر هیبت و کوه نهادی و در عهاکافر آن آن مثاثر شدی
[illegible] شود کما قال ثم قست قلوبهم من بعد ذلك الآیه و بعضی گفته اند که معنی آنست که اگر ما فرا آوردیم بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه او را اهم داده ای
[illegible] دادیم پاره پاره مدتی از ترس خدا و بعضی دیگر بر این وجه تفسیر کرده اند که اگر بسبب کلام بلیغ کوه پاره پاره مدتی هر آینه قرآن را پاره ی
ساختی و دال بر تمثیل است قوله **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ** و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل این مثل است از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل
دیگر در این سوره گذشته **نَضْرِبُهَا** بیان میکنیم آنها را **لِلنَّاسِ** برای تنبیه مردمان **لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** شاید که ایشان اندیشه کنند
22 در زواجر و مواعید آن در این کلام توبیخ انسانست بر عدم تخشع نزد تلاوت قرآن بجهة قساوة قلب و قلت تدبر در آن و بعد از آن بجهة
[illegible] **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا**
هُوَ [illegible] **عَالِمُ الْغَيْبِ** [illegible]
[illegible] **وَالشَّهَادَةِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **هُوَ الرَّحْمَٰنُ** [illegible]
[illegible] **الرَّحِيمُ** [illegible]
23 [illegible] **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** [illegible]
[illegible] **الْمَلِكُ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **الْقُدُّوسُ**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **السَّلَامُ** [illegible]
[illegible] **الْمُؤْمِنُ**
[illegible]
[illegible]

فرض

کاللبنة

اولست اینکه از صادق تصدیق ولست که تسمیه او سبحانه بمؤمن بجهت آنست که ایمن گردانیده اهل طاعت را از عذاب و عقاب و علی تقدیر
این صفت از افعال دیگر هست از آنجمله یا بمعنی داعی خلق است با ایمان و واهب ایمان باشان و یا مصدق و محقق ایمان و عبید و وعد فرموده
با اهل طاعت و عصیان یا ایمان از بنده و مصدق نمایند ذات خود و قبل از ایمان خلقان کما اشار الیه بقوله شهد الله انه لا اله الا هو یعنی بیان
شان بنده است توحید و الوهیت خود را بر بندگان بدلائل واضحه و حجج بینه که منشأ آن براهین ایجاد عالمست بر نظامی که حال آن شاهد است
بر وحدانیت و معبودیت او پس این صفت فعلیه باشد و یا بمعنی مصدق رسل خود بود این با اجابت است کقوله محمد رسول الله پس صفت کلامیه
باشد و یا بخلق معجز که دلالت بر صدق رسل و این از صفت فعلیه باشد المهیمن نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده یا حافظ بر همه اشتقاق
از هیمن فهو مهیمن علی وزن مفیعل از کان رقیبا علی شیء صاحب مواقف آورده که مهیمن بمعنی شاهد است بر بندگان و این با علمست
پس راجع بصفت علم باشد یا بمعنی قولی پس از صفت کلامیه باشد و یا بمعنی امین بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نشود و مشتق
از امن که قلب همزه بها شده و نزد بعضی مؤمن است زیرا که اصل او مؤیمن است که همزه ها بدل گشته کذا فی الصحاح و گفته اند که این اسمی است
از اسماء الهی که تاویل آن جز خدا نمیداند العزیز غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند کرد و یا او معادله نتواند نمود و او را از منزلت
رفیعه خود زایل نتواند نمود و در مواقف مذکور است که العزیز هو الذی لا اله له و لا ام له مثل و با این معنی مشتق است از عز الشیء یعز اذا لم یکن
له نظیر و منه عز الطعام فی البلد اذا تعذر یا انکسر که به هر بنده حجتی نشود و این لازم معنی اوست و حاصل همه راجع بصفات سلبیه است یا آنکه
عذاب کند هر کرا خواهد و ثواب دهد هر کرا اراده نماید و بنا بر این از صفت فعلیه است که آن تعذیب و اثابت الجبار بزرگوار و عظیم
الشأن در ملک و سلطنت یا قاهری که بکنه او نتوان رسید و ادراک احاطه نتوان کرد و بنا بر این از صفت اضافیه یا سلبیه است یا بمعنی صلاح
آرنده کارهای درهم شکسته انسان از اسباب معاش و از زلق و عجز آن و این تقدیر از صفات فعلیه است و گویند هو الذی لا یبالی بما کان و بما لم
یکن بدین انکسیر که باک پنداشته باشد با آنچه بوده و نبوده پس مسرور نشود با آنچه باشد و محزون نگردد بر آنچه نبوده و بنا بر این مرجع آن بصفات
سلبیه است المتکبر در نهایت کبریا و عظمت بالمبدء مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات و متعالی از جمیع ما لا یلیق و در مواقف
آورده که متکبر آنست که همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند و این هیچکس را منسوب بملک او بشمارد سبحان الله پاکست خدای عما
یشرکون از آنچه شریک میسازند بوی چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که او سبحانه قابل شرکت نیست هو الله الخالق او خدائیست ۲۴
که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها
از عدم بوجود در حالتی که بری است از نواقص و عیوب در خلق آن المصور بخشنده صورت و مثال مخلوقات و نگارنده آن باشکال مختلفه از حیوانات
و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات تا هر یک بدان ممتاز شوند بصورت و هیئت و در مواقف آورده که مصور مختص باحداث صور مختص است یا حدث
صور مختلفه و تراکیب متفاوته و این هر سه صفت مذکوره از صفات فعلیه و از محمد غزالی نقل است که گویا این سه اسم از اسماء مترادفه اند در راجع بصفت
خلق و اختراع و انشا و اولی آنست که خالق من حیث التقدیر است و باری من حیث الایجاد و مصور از جهت ترتیب صور مخترعات له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه اینها دلالت بر محاسن معانی چون الله و رحمن و رحیم و صانع و قادر و علیم
و قیوم و حلیم و غیر آن یسبح له تسبیح میکند مر او را بپاکی و پاکیزگی یاد میکنند مر او را از همه نقایص و او را منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب ما فی السموات
و الارض آنچه در آسمانها است و زمینها چه ارباب عقول و [illegible] تنزیه و ستایش میکنند و غیر ایشان از سایر حیوانات و جمادات دلالت
تمام دارند بر تقدس او و هو العزیز و او است ارجمند در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحکیم و صواب کار در کردار و گفتار و هر چه خواهد
کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد این هر دو صفت راجعند بکمال قدرت و علم او سبحانه ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که آنحضرت فرمود
که من از جبرئیل از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سورة الحشر فاکثر قرائته پس بر تو باد که نظر در آخر سوره حشر کنی پس بسیار گردان قرائت
آنرا و باز دیگر از او سؤال کردم همین جواب باز داد نوبتی دیگر از او پرسیدم همین جواب شنیدم و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود
که اسم الله الاعظم فی ست آیات فی اخر الحشر اسم اعظم در شش آیت است که در آخر سوره حشر است و ابو امامه از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که خواند
خواتیم حشر را در شب یا در روز بخواند و در آن روز بمیرد حق سبحانه بهشت برای او واجب گرداند و معقل بن یسار از آنحضرت نقل کرده که هر که در صباح
سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند حق سبحانه هفتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند تا او را نگاه می
دارند از جمیع آفات و صلوات بر او میفرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید بمیرد و اگر او را همین طریق در شبانگاه بخواند همین منزلت یابد و انس
نیز از آنحضرت روایت کند که هر که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر تلاوت کند در آن شب بمیرد شهید مرده باشد سورة الممتحنة و این
سوره را سورة الامتحان و سورة المودة نیز گویند و مدنی نزول یافته و سیزده آیت باجماع علما ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که
سوره الممتحنة بخواند در روز قیامت جمیع مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما
روایت کند که هر که سوره الممتحنة در فرایض و نوافل بخواند حق سبحانه دل او را با ایمان امتحان کند و چشم او را روشن و منور گرداند و هرگز درویشی
و دیوانگی با او و اولاد او راه نیابد و بدانکه چون حق سبحانه در سوره الحشر بیان احوال کفار و منافقان نمود افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم
[illegible] و ایجاب معادات ایشان و نیز موکد بسم الله الرحمن الرحیم یا
ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا
و دشمنان خود را اولیاء دوستان و یاران طرح مصاحبت میفکنید با ایشان و منقولست از عدا مانند عفو که از عفا است چون بر

وزن مصدر واقع شد اطلاق او بر جمع و واحد جایز است آورده اند که در سال هشتم از هجرت که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسالت پناه
لفظا عزیمت مکه داشت ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نائحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلعم از او استفسار کرد که بجهت اسلام آمدی
یا بجا آمده گفت نه فرمود که بجهت هجرت گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود که چرا از اهل مکه طعام و لباس
نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر بنو حصر و غنای من کسی میل نکرد و صله بمن نداد رسول فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی بدهید
ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و از او چیزی طلبید وی نامه نوشت با اهل مکه باین عبارت
که من حاطب بن ابی بلتعة الی اهل مکة اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول
خدا قصد شما دارد پس اسلحه بر خود راست کنید و آماده قتال باشید نامه بوی داد و ده دینار و بروایتی ده درهم با او عطا کرد و بردی
در او پوشانید و گفت این نامه را با اهل مکه رسان ساره نامه را بستد و میان موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل آمد حضرت رسول را
از این قضیه خبر داد که با آنحضرت امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عمر را امر کرد براه مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید
که نامه داشته باشد که با اهل مکه رساند و آن متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما با جانب او بستانید و بیاورید حسب الامر عمل نموده
سوار شدند و بموضع رسیدند و او را آنجا یافتند و از او طلب نامه کردند زن سوگند یاد کرد و انکار این معنی کرد و او را و متاع او را تفتیش نمودند
پس قصد رجوع کردند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که پیغمبر هرگز دروغ نگفته و آنچه فرموده اخبار جبرئیل بود پس شمشیر از غلاف
برکشید نزد وی رفت و گفت مرا میشناسی بخدا که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید گفت زنهار یا علی بن ابی طالب وی بگذار تا نامه را بنمایم
پس موی سر خود بگشاد و نامه را از آنجا بیرون آورد و با جمیع آنحضرت آن نامه نزد حضرت رسول آورد و مروی است که در روز فتح مکه پیغمبر
همه مکیان را امان داد مگر چهار کس که یکی از آنها ساره بود القصه حضرت رسول بر سر منبر رفت و خطبه بخواند گفت یکی از شما نامه با اهل مکه نوشته
تا ایشان از قصد ما آگاه کند اگر بر خیزد و با اعتراف کند فهو المراد والا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب
برخاست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته و از آن زمان که اسلام
آورده ام موده و دوستی با ایشان نکردم لیکن منشأ نامه فرستادن این بود که هر کدام از مهاجرین در مکه قبیله و عشیره و ارحام دارند و مرا آنجا
قبیله و عشیره نیست تا حمایت اهل و مال و اولاد من کنند بلکه از غریب افتاده ام خواستم که مرا حقی بر اهل مکه ثابت گردد تا رعایت من کنند یعنی نظر
جوئی اهل من نمایند و اگر نه من از سر یقین میدانم که باس و غضب خدا بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده با ایشان نخواهد داد پیغمبر صلعم
تصدیق نمود عذر او را قبول فرمود عمر خطاب از جای خود برخاست گفت یا رسول الله اجازه فرمای تا گردن این منافق بزنم رسول فرمود
که وی از اهل بدر است و خدای تعالی اهل بدر را وعده مغفرت داده و ایشان را خطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید
که باب مغفرت نامه سیاه او را بشوید و در روایتی دیگر آنست که پیغمبر فرمود که او را از مسجد بیرون کنید مردم دست بر پشت او میزدند و می انداختند
و او باز پس مینگریست بر رسول خدا نگاه میکرد تا شاید بروی رحم کند چون بمسجد رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را
توبه داد و چون آیه فرستاد که ای مؤمنان کسانی که در نفس الامر دشمن خدا و دشمن شمایند با ایشان موده نورزید تلقون القا میکنید و می
فرستید الیهم بسوی ایشان بالمودة دوستی را بسبب مکاتبه با آنکه میتواند بود که این جمله فعلیه حال باشد از ضمیر لا تتخذوا یا صفت
اولیاء که جاری است بر غیر من هی له پس احتیاج با بارز ضمیر نداشته باشد که آن بارز ضمیر انتم است یا تلقون الیهم بالمودة زیرا که ابراز ضمیر
در اسم مشروط است نه در فعل پس اگر کلام بر این طریق مسوق که اولیاء ملقین الیهم محتاج ضمیر بارز میشود و میتواند بود که این کلام مستأنف
باشد و باء بالمودة زایده که موکد مفعولی باشد از قبیل و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و یا باء سببیه باشد که مفعول تلقون محذوف
باشد و تقدیر آنکه تلقون الیهم اخبار رسول الله بسبب المودة التی بینکم و بینهم یعنی میرسانید با ایشان اخبار پیغمبر را بسبب دوستی که میان شما
و ایشان است و قوله و قد کفروا حال است از احد فعلین یعنی فرا میگیرید ایشان را دوستان در حالتی که کافرند یا القا میکنید با ایشان
مودت را و حال آنکه نگرویده اند و تصدیق نکرده اند بما جاءکم بآنچه آمده است بشما من الحق از سخن درست و راست که قرآن است
یا کار درست که دین اسلام است یا کسی که سزاوار رسالت است یعنی حضرت رسالتپناه و قوله یخرجون الرسول حال است از ضمیر کفروا
یعنی نگرویده اند بآنچه آمده است بشما در حالتی که بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و میتواند بود که کلام مستأنف باشد برای بیان کفر ایشان
یعنی اخراج میکنند رسول را از مکه و ایاکم و شما را نیز ان تؤمنوا بسبب آنکه میگروید بالله ربکم بخدای که پروردگار شما است
یعنی ایشان بسبب ایمان شما را از دیار خود بیرون میکنند پس ایشان را دوست میگیرید و با ایشان موده میکنید ان کنتم خرجتم اگر هستید
شما که بیرون آمده اید از وطنها بجهت جهادا فی سبیلی بجهت جهاد و قتال در راه من و ابتغاء مرضاتی و برای طلب خوشنودی من این
تعلیل لا تتخذوا است و جواب شرط محذوف است و لا تتخذوا دال است بر آن و قوله تسرون الیهم بالمودة بدل است یعنی بنهانی
میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت یا سخنان سری با ایشان میفرستید بسبب دوستی و انا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم
با آنچه پنهان میکنید از مودت اعدا و ما اعلنتم و آنچه ظاهر میسازید از عذر رسول خود را از آن مطلع میگردانم و گویند که اعلم
فعل مضارع است از برای واحد متکلم و باء زائده و ما موصوله یا مصدریه یعنی من میدانم آنچه پنهان و آشکار میکنید یا عالمم بنهان کردن
و ظاهر ساختن شما و من یفعله و هر که بکند این کار را که القای خبر است با ایشان یا اتخاذ اعدا منکم از شما فقد ضل پس بتحقیق که
گم کرده سواء السبیل راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را آیه دلالت بر آنکه کبیره مکلف را از ایمان بیرون نمیبرد چه هیچکس از

اهل اسلام برا بن رفتند که حاطب بسبب این کثیر از شما بدرستی رفته باشد ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر باشند و ظفر
یابند یکونوا لکم باشند مر شما را اعداء دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی پنهان آشکارا کنند و یبسطوا الیکم
و منبسط سازند و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را و السنتهم و زبانهای خود را بالسوء ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن
و ودوا لو تکفرون و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما باینطریق
است بیهوده نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما و مغالطه نمودن بنفسهای خود و مثل اینست قوله تعالی لا یالونکم خبالا
الخ و بدانکه انتقال از مضارع بماضی اشعار است بر آنکه دوست داشتن کفار ارتداد اهل اسلام را پیش از همه چیز متمنای ایشان است از انواع
مکاره دنیا و دین بر ایشان که از قتل است و بمرتبه عرض و ... یعنی اراده رده شما اسبق مضار است نزد ایشان بجهت آنکه ایشان میدانند که
دین عزیزتر است نزد شما از هر چیزی نزد عدو آنست که سلب نماید آنچه اعز اشیا باشد نزد کسی که او را دشمن دارد لن تنفعکم هرگز نفع نخواهد ٣
رسانید شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز مودت می‌کنید با مشرکان بسبب محافظت فرزندان و خویشان
و حال آنکه ایشان هرگز نفع بشما نرسانند بعد از آن میفرماید که یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدا بینکم میان شما و اولاد و اقربا
یعنی کافر ابد و در زخ فرستند و مومنان را بهشت پس چیست شما را که ترک حق الله میکنید چیز اعانت کسانی که بشما نفع نخواهند رسانید و فردا از شما
جدا خواهند شد و الله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکردید بداند و بسبب دشمنی بصیر بیناست و شما را بدان جزا و سزا خواهد
داد و در کشاف آورده که خطبه برای مسلمانان در موالات کافران با بحر راجع است و لا بحال کسانیکه مقتضی این موالات است بجهت اعلام ایشان
است بر آنکه هر یک از این جهتین فاسد و باطل است و عدم ترتب فایده بر آن قد کانت لکم بدرستیکه هست مر شما را ای مومنان در ترک
موالات کافران و برا نمودن از ایشان اسوة حسنة قدوه نیکو و خصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد فی ابرهیم این صفت ثابت اسوه
است یعنی طریقه نیکو که در شان ابرهیم بود یا خبر کان و لکم ظرف لغو و یا حال از ضمیر مستکن در صله حسنه یا او یعنی هست قدوه حسنه در
ابرهیم ع در حالتیکه مر شما راست اقتدا کردن باین یا هست اسوه حسنه از برای شما در ابرهیم و الذین معه و در آنانکه با وی بودند
از اهل ایمان ابن زید گفته که مراد بالذین معه انبیاء که تابع وی بودند و قوله اذ قالوا لقومهم ظرف خبر کان است یعنی هست
شما را اسوه حسنه در ابرهیم و تابعان او چون گفتند ایشان مر گروه خود را از مشرکان انا برءاؤا بدرستیکه ما بیزاریم منکم از شما و مما
تعبدون و از آنچه میپرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی بیزاریم از پرستیدن
شما بتان را کفرنا بکم نگرویدیم بدین شما یا بمعبودان شما یعنی جاحدیم بدین شما و منکر معبود شمائیم و بدان شما و الهه شما ... اعتداد نمی
نماییم و بدا و ظاهر و آشکارا شد بیننا و بینکم میان ما و شما العداوة دشمنی بدل و البغضاء و کینه یعنی بدست
ابدا همیشه مراد آنست که پیوسته میان ما و شما دشمنی قایم خواهد بود بدل و زبان حتی تؤمنوا بالله تا آنکه ایمان
آرید بخدا وحده در حالتیکه یکتا و یگانه است یعنی تا هنگامی که یکتا اوی بگروید خلاصه معنی آنست که سبب عداوت و بغضا میان ما بنسبت
نکویید شما بخدای ما زمانیکه سبب قایم است در میان ما و شما عداوت قایم است در میان ما ... کفر را از خود زایل کرده ایمان آرید عداوت
بموالات و بغض بمحبت منقلب گردد ... ای اهل ... نیز باینطریقه اقتدا کنید و ... دین ... شود و ما دام که اسلام نیارند و بیگانگی
خدا اقرار نکنند ترک عداوت ایشان مکنید و قوله الا قول ابرهیم لابیه استثنا است از اسوه حسنه چه سزاوار نیست مقتدا کردن
و استغفار او از برای پدر کافر یعنی در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا بابرهیم کنید مگر بدین گفتن ابرهیم مر پدر خود را که لاستغفرن لک هر آینه
آمرزش خواهم از برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش از برای ایشان کما قال الله تعالی
ما کان للنبی و الذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین چه استغفار ابرهیم مر پدر خود را یعنی عم خود را از آن که بمنزله مشروط ... بشرط ایمان کقوله
تعالی ما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد چنانکه حق سبحانه و تعالی از این
خبر داد که فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه [illegible] مطلق ... باشد بدین
دعا ایمان نیز ... اهل اسلام نبود ... و قوله و ما املک لک من الله من شیء تتمه قول ابرهیم است که مستثنی
استغفار لازم نمی آید از استثنای مجموع استثنای جمیع اجزای آن پس ... یعنی ابرهیم ... گفت که مالک
نیستم برای تو یعنی نمیتوانم که از تو رفع کنم ... از عذاب خدا ... و چون خلیل و اصحاب او از قوم خود
[illegible] ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق ...
و بتو پیوستیم و الیک انبنا و بسوی طاعت تو باز گشتیم و الیک المصیر و بسوی حکم تست بازگشت همه ... این کلام متصل است با قبل استثنا
و نزد بعضی آنست که این دعا قول ابرهیم نیست بلکه حق تعالی مومنان را ... از موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودة
با دشمنان کردید بگوئید ... و بلطف و کرم تو پیوستیم ... قوله ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مگردان ما را
فتنة للذین کفروا از برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مکن و بدست ایشان ما را مفتون و معذب مگردان تا در حق ما نگویند
که اگر ایشان بر حق بودند ... ما را از دین ...
شامل حال ما ... [illegible]
برند که ما ... [illegible]

شدند و این قریب بمعنی اول است و اغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای آفریدگار ما از آنچه تفریط کرده بودیم انک انت العزیز بدرستیکه تو
غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن الحکیم دانائی در کار خود یعنی ما را بیامرز لقد کان لکم بدرستیکه هست مر شما را ای اهل ملک
٦ فیهم در ابرهیم و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که بان اقتدا کنید و تکرار بجهت زیادت حث است بر تاسی بابرهیم و گویند اول اقتدا است باقوال
او و دوم تاسی بافعال او و موید قول اول است اینکه او اسوة ساخته بقسم و بدل لکم گردانیده قوله لمن کان یرجو الله یعنی بخدا که این اقتدا
هست مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدا را و الیوم الاخر و پاداش روز قیامت و این کلام دلالت بر آنکه سزاوار نیست که مومن ترک تاسی کند
بابرهیم و اصحاب او و تشعر بآنکه ترک این اقتدا ... عقیده است و لهذا در عقب آن میفرماید که و من یتول و هر که روی بگرداند از این اقتدا و
دوستی کند با اعدا فان الله هو الغنی پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن مر دین ورا چه خود ناصر دین خود است و احتیاج
بغیر ندارد الحمید ستوده است در جمیع افعال ... پس تولی هیچ ضرر با او نرساند بلکه ضرر تولی بمتولی راجع خواهد شد مردیست که بعد از
نزول این آیات مومنان همه ستوده آبا و ابنا و سایر اقربا مشرک که در مکه داشتند از دل خود برکندند درخت عداوت بجای آن در دل خود بنشاندند و چون
حق سبحانه و تعالی جد ایشان در ترک موالات و مواصلت اقربا بدید و رسوخ عداوه ایشان را مشاهده نمود بر ایشان رحم فرمود و وعده مودت بایشان
٧ داد بقوله عسی الله ان یجعل امید هست آنکه خدا پیدا کند بینکم میان شما و بین الذین و میان آنانکه عادیتم دشمنی داشتید منهم از کفار
مکه که خویشان شما اند مودة دوستی و یاری و اخوان بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمن عظیم بودند
اسلام آوردند در عام الفتح و کسان ایشان و آبا ایشان بجهت تمام پیدا شد و چون حضرت رسالت ص ام حبیبه که دختر ابو سفیان بود بعد از اسلام آوردن
بعقد خود در آورد دشمنی ابو سفیان ... شد و دل او بر اسلام نرم گشت و ام حبیبه قبل از این نزد عبد الله جحش بود و چون بحبشه هجرت کرد عبد الله
ترسا شد ام حبیبه را بترسائی دعوت کرد و او قبول نکرد و چون پیغمبر رسول کسی را بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از او طلب کرد نجاشی بسعید بن عاص گفت او را تزویج
رسول فرمود سعید قبول نمود و نجاشی چهار صد دینار برای صداق رسول بدو داد و وی بمدینه آمد بوثاق حضرت رسالت ص ابو سفیان از کبار مشرکان
مشرک بود و چون این خبر یافت گفت ذاک الفحل لا یقرع انفه این مرد عظیم الشانست هیچکس بر او غالب نشود پس بدامادی رسول راضی گشت و الله قدیر
و خدا توانا است بر همه مقدورات پس قادر است بر آنکه دشمنی بدل بدوستی کند و اسباب موده را بر ایشان آسان گرداند و الله غفور و خدا آمرزنده است هر
کسی را که موالات کرده باشد با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودة کرده باشد و یا آمرزنده و بخشاینده است مر کسی را که اسلام آورد
از مشرکان از ابن عباس مرویست که قوم خزاعه و بنو مدلج را با حضرت رسالت ص عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری
٨ ندهند و ایشان بر عهد خود ثابت و راسخ بودند و قصد اهل اسلام نمیکردند و ... در باره ایشان فرمود که لا ینهیکم
الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین و لم
یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من دیارکم از سرایها و منازل شما ان تبروهم آنکه نیکوئی کنید با ایشان این بدل الذین لم یقاتلوکم است
ای لا ینهیکم عن مبرة هولاء یعنی خدا منع شما نکرده از نیکوئی کردن شما در حق جماعت مذکوره و تقسطوا الیهم و از آنکه حکم بعدل کنید بسوی
ایشان و ظلم نکنید بر ایشان تا موجب تالیف قلوب ایشان شود و سبب تقوی ایشان با ایمان یا آنکه بفرستید قسطی و بهره از برای ایشان از آنچه در خانهای
شما است از مطعومات یعنی از حکم کردن شما بعدل بجانب ایشان یا احسان نمودن با ایشان نیز منع شما نکرده پس با ایشان نیکوئی کنید و طریقه عدل با
احسان مرعی دارید و گفته اند مراد با جماعت کودکان و زنان کفار اند که ایشان را در قتال و اخراج چندان مدخلی نیست یا جماعتی که در مکه ایمان آوردند
و هجرت نکردند ان الله یحب المقسطین بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد دادکنندگان را و با احسان نمایندگان را و نزد مقاتل این آیه
با آیه قتال منسوخ شده و گویند قتیله بنت العزی که ... بعد مدتی چند نزد دختر خود اسما بنت ابی بکر آورد و وی قبول نکرد و اذن نداد که در منزل
داخل شود حق سبحانه این آیه مذکوره فرو فرستاد پس پیغمبر بدخول او امر فرمود و هدیه او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان بجای آورد و نزد بعضی حکم
این آیه عامست هر که باین صفت متصف باشد و اجماع امت که نیکوئی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت داشته باشد خواه نه و خلاف در دادن زکوة
٩ و فطره و کفاره است با ایشان اصحاب ما تجویز آن نمیکنند و مخالفان ... خلاف دارند انما ینهیکم الله جز این نیست که نهی میکند خدای شما را
عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین و مذهب و اخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سرایهای
شما و ظاهروا و هم پشت شدند با اعادی و معاونت نمودند ایشان را علی اخراجکم بر بیرون کردن شما ان تولوهم آنکه دوستی کنید با ایشان
این بدل اشتمال است از الذین قاتلوکم ای انما ینهیکم الله عن تولی هولاء یعنی خدای منع فرموده از دوستی کردن شما با جماعتی که در مقام مقاتله آمدند
و در اخراج شما ظاهر و معین یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام محاربه کردند و بعضی در اخراج ایشان سعی نمودند و جمعی معاونت
ساعیان کردند و من یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوستی کنندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که وضع
دوستی در غیر موضع میکنند و بسبب آن مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند چه دوستی با خدا و دوستان خدای باید کرد و از دوستی دیگران حذر باید
... آورده اند که در حدیبیه چون صلح واقع شد یکی از جمله شرایط این بود که هر مسلمانیکه از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد
و اگر مسلمانی از مدینه بمکه باز آید ... او را باز نگردانند و کتابی بر این وجه نوشتند و مهر بر آن نهادند و هنوز آنحضرت در حدیبیه بود
که جماعتی از زنان مومنه مکه ... سبیعه دختر حارث ... اسلام آورد و شوهرش مسافر مخزومی بود بر وی
... [illegible] ...
١٠ جبرئیل آمد ... یا ایها الذین

امنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات در حالتی که هجرت کننده اند از دار کفر بدار الایمان
فامتحنوهن پس بیازمائید ایشان را [illegible] ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن
نشده و هیچ غرضی از اغراض دنیویه منظور نبوده بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول بدین اسلام بایشان آمده اند یا نظر کنید در امارات [illegible]
[illegible] شود در اینکه ایشان بسبب ایمان [illegible] از ایشان بزبان [illegible] کلمه
شهادت و عدم ظهور آنچه منافی ایمان است از ایشان [illegible] بواسطه امتحان الله اعلم خدای داناتر است بایمانهن بگروید
ایشان چه او است که مطلع است بر سرائر و ضمائر [illegible] است بر اینکه شما را ای اهل اسلام هیچ راهی نیست بحقیقت
کمال ایمان [illegible] حاصل شود در حقیقت ایمان ایشان چه این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را در این باب امتحان کافی [illegible]
احکام شرع بر ظاهر است [illegible] فان علمتموهن پس اگر دانستید ایشان را
[illegible] مؤمنات که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی کافران [illegible] که مسلمانان را ممکن
باشد [illegible] علم است
وجوب عمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

که با ما بیعت کنی بر آن که شرک نیاری بخدا هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود در میان زنان ایستاده بود و مقنعه بر سر خود کشیده بجهت آنکه رسول او را نشناسد چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله شما از ما عهدی میگیرید که از مردان نگرفتید و این بجهت آن گفت که پیغمبر از مردان ایشان
غیر از اسلام و جهاد مبایعت نموده بود و بعد از آن فرمود که و لا تسرقن هند گفت ابو سفیان مردی بخیل است و من از مال او بسیار اخذ کرده ام بدون اذن او
نمیدانم حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه بردی از گذشته و غیر گذشته حلال است رسول بخندید و او را بشناخت و فرمود انک لهند
عتبه هند گفت نعم یا رسول الله عفو فرمای از آنچه گذشت که خدای از تو عفو کناد و بمقاصد و مطالب خویش برساناد و این بسبب آن گفت که در احد
جگر حمزه را شکافته بود و مضغ کرده بعد از آن فرمود و لا یزنین هند گفت آیا زن آزاد زنا کند عمر در میان صف ایستاده بود چون این سخن بشنید
بخندید بجهت آنکه در جاهلیت میان او و هند این نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود که و لا یقتلن اولادهن هند گفت ایشان را ما پروریدیم
خالد کودکی و شما ایشان را میکشید در روز بدر و چون بزرگ میشوند و این از برای آن گفت که پسر او حنظلة بن ابو سفیان در روز بدر بدست حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بقتل رسیده بود رسول از استماع این سخن تبسم فرمود و عمر بخندید بر وجهی که بر پشت افتاد و بعد فرمود و لا یاتین ببهتان تفتریه
ایدیهن و ارجلهن هند گفت که بهتان فعل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق و بعد از آن فرمود و لا یعصینک فی معروف هند گفت
بخدا سوگند که ما نه برای آنجا حاضر شدیم که در تو عاصی شویم و آنچه فرمایی خلاف آن کنیم پس همه زنان با این شرایط با حضرت رسول بیعت کردند
رسول در حق ایشان دعای خیر بفرمود و مستغفر ایشان شد چون ...

صالح دین ایشان است زهری گفته متعلق با نفوس و ازواج ایشان باشد تا تضییع آن عمل نکنند و با آن مساهله ننمایند و آورده اند که جمعی از فقرای

اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان بدیشان میگفتند و بسبب آن میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق سبحانه ایشان را از آن نهی
فرمود و گفت که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تتولوا قوما غضب الله علیهم که ... ۱۳
کرده است خدا بر ایشان و ایشان را با نسخط و غضب خود سوخته مراد یهوداند قد یئسوا من الآخرة بتحقیق که نومید شده اند ایشان من الآخرة
از ثواب آخرت بجهت آنکه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت که در تورات است با آنکه معروف داند بصدق آنحضرت ایشان را هیچ نوع
حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود پس نومید شده اند کما یئس الکفار چنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل
گورها یعنی از مبعوث شدن مرده ها در نشاء آخرت یا از رجوع مردگان بدنیا ... و کویند ... کفار است یعنی هود
نا امید شده اند از ثواب عظیم چنانکه کافران مرده که بر ای العین قبح حال و بدی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبت خود را دانسته و از نعیم جنان بکلی قطع
کرده و موضع ظاهر بموضع ضمیر بنا بر معنی اول و آخر بجهت دلالت است بر آنکه سبب یأس ایشان کفر است سورة الصف این را سوره الحواریین و سوره
عیسی نیز گویند و در مدینه نازل گشته و چهارده آیتست بلا خلاف ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره عیسی بخواند عیسی از برای او استغفار
کند و صلوات بر او فرستد مادام که در دنیا باشد و روز قیامت رفیق او باشد و او از ثواب حواریان باشد ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده که هر که سوره الصف بخواند در فرایض و نوافل بدان مداومت نماید حق سبحانه او را در صف ملائکه و انبیا جای دهد بباید دانست که چون
حق سبحانه ختم سوره الممتحنه بنهی بقطع موالات کافران افتتاح این سوره کرد با یجاب قطع این موالات ظاهرا و باطنا و بعد از آن امر بمبارزت و مجاهده
کردن با ایشان و گفت که بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله بپاکی یاد کرد و پاکی بار کرد خدا را ما فی السموات
آنچه در آسمانها است از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمینها است از سفلیات و هو العزیز و او غالب است که در حکم کردن هیچ وجه مغلوب
نگردد الحکیم درستکار که خلل را اصلا بکار او راه نباشد ذکر این کلام با آنکه در ماتقدم مذکور شد بجهت افتتاح سوره است بتعظیم او و سبحانه از تشبیه
تقدیس بکونی مانند استفتاح سوره بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی روایت است که جمعی از اصحاب قدوة احباب گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوستتر
عملی نزد خدا کدام است ما نفس و اموال خود را در آن بذل کنیم و بجان در او بکوشیم حق سبحانه آیة ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله که بعد از این مذکور
خواهد شد فرستاد و چون روز احد بعضی بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار نمودند و پیغمبر را تنها گذاشتند در میان کفار تا آنکه دندان سر مبارک
آنحضرت شکسته شد حق سبحانه توبیخ ایشان فرموده بآیه که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید ۲
لم تقولون چرا میگوئید ما لا تفعلون آنچه را که نمیکنید کبر مقتا بزرگ است از روی شدت غضب و خشم عند الله نزد خدا ان تقولوا ۳
آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد ... لم مرکب است از حرف جر و ما استفهام و حذف الف آن با حرف جر در کلام عرب بسیار است
بجهت کثرت استعمال مانند این است بم و فیم و ثم و عم و لام و علام و در خطبه نهج البلاغه که منسوب بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است
که و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلا منه و مولانا شرف الدین علی یزدی قدس سره در مدح حضرت امیر المؤمنین فرموده بیت الام الام
مع اعانیک جحب هذا الفتی هل تو جسا لم عزم و ففهل ای هل ای و در کبر مقتا تعجب بدین لفظ اند و این از افصح کلام است و ابلغ آن و معنی تعجب تعظیم
امر است در قلوب و آنکه تعجب نمیباشد مگر از چیزی که از نظایر و امثال آن خارج باشد و اسناد کبر بان تقولوا و نصب مقتا بر تمیز دلالت است بر آنکه قول ایشان
با فعل مقت خالص است که مشوب بچیزی نیست بجهت فرط تمکن مقت در آن و اختیار لفظ مقت بر بعض بجهت آنست که مقت بمعنی اشد بغض است و ابلغ
آن و عدم ذکر کبر مقتا ان تقولوا ما لا تفعلون در مقام کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بجهت آنست که دلالت کند بر اشدیت و افحشیت
آن نزد خدا و چه ثبوت کبر مقت نزد خدا دلالت بر غایت و نهایت شدت و فحش آن و نزد اکثر علما آنست که این آیه اگر چه بسبب خاص نازل شده
اما مفید عموم است یعنی هر که سخنی گوید و نکند در این عتاب داخل است پس علمائی که خلق را بعمل خیر ارشاد نمایند و خود ترک آن کنند در این توبیخ داخلند
و مؤید این است قوله تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و در خبر است که حضرت رسالت فرمود در شب معراج دیدم که لبهای جمعی کسان را

بمقراض آتشین میبریدند و بباید دانست که قول بی فعل بر دو قسم است یکی آنکه شخصی گوید که کرده ام و حال آنکه نکرده باشد این قول مستنکر و
مستقبح است و مذموم عقلا و شرعا دوم آنکه گوید که این کار خواهم کرد و نکند و این بر دو طریق است یکی آنکه عازم بر اینکه آن را بفعل آرد و این
نیز مثل قسم اول است دوم آنکه عزم او مطابق قول او باشد یعنی جازم باشد که آن را بفعل آرد اما از اینجهت که نمیداند که در ثانی الحال بفعل آن موفق
خواهد شد یا نه در مظنه کذب است پس سزاوار آنست که این قسم را مقترن سازد بلفظ ان شاء الله مرویست که یکی از اکابر گفت که از برای ما موعظه
فرمای جواب داد که تو میگوئی که دیگران را و التماس بنمائی نمودند گفت آیا مرا میفرمائی که بگویم ما لا افعل و استعجل مقت الله یا مرا امر میکنی که چیزی بگویم که خود
آن کار نکنم و بجهت آن مقت خدا را بر خود نازل سازم و بدانکه در سبب نزول این آیه چند قول دیگر است از محمد بن کعب روایت است که پیغمبر اصحاب را
از ثواب شهدای بدر اخبار کرد ایشان گفتند چون وقت جهاد دیگر رسد ما در مقاتله ثابت قدم شویم و از آن فرار ننمائیم و چون روز احد رسید فرار
کردند حق سبحانه این آیه را که مشتمل است بر معاتبه انزال فرمود و ایشان را بر آن سرزنش نمود و از مقاتل منقول است که اصحاب بحضرت رسالت گفتند
اگر کدام عمل بجای آریم که ما را از حضرت یزدان برهاند و بروضه جنان رساند حق سبحانه این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تا آخر
پیغمبر فرمود که آیا از آنچه میجستید نازل شد یعنی عملی که بنده را از جحیم سجین برهاند و بعلیین فرود آرد ایمان و جهاد است چون محل در جهاد رسید
اصحاب بجهت خوف موقف و کراهت فوت آن متثاقل گشته متقاعد شدند حق سبحانه آیه مذکوره فرو فرستاد و ایشان را بآن عتاب فرمود سعید بن مسیب
فرموده که مردی رسول و اصحاب را در جهاد بکشت و در روز بدر صهیب او را بکشت و رسول از کشته شدن وی خوشحال شد فرمود که تو او را کشتی یکی از میان
قوم بدروغ گفت که من او را بکشتم یا او را تنها گویند و ستایش نمایند حضرت حق تعالی مقرر نماید که بجهت آن ... اعمال بفعل عمر خطاب و عبد الرحمن بن
عوف گفتند که دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانید صهیب حاضر بود او را گفتند که چرا نمیگوئی که من او را بکشتم گفت برای خدا و طمع ثواب کشتم
نه برای لاف زدن و اظهار جلادت و رسول صلعم فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق سبحانه این آیه را نازل ساخت و نزد بعضی
دیگر خطاب راجع است بمنافقان که اظهار ایمان میکنند بدون ابطان آن و بنابراین ندا با ایشان بعنوان ایمان بر سبیل تهکم باشد و چیزی که دلالت
میکند بر آنکه مقت متعلق است بقول کسانی که در قتال وعده ثبات دادند بعد از آن وفا نکردند آنست که حق سبحانه در عقب این فرموده ان الله ۴
بدرستیکه خدای یحب الذین یقاتلون دوست میدارد آنان را که کارزار میکنند فی سبیله در راه خدا صفا مصدر است
بمعنی فاعل ای صافین و ایراد آن در مورد صفت بجهت مبالغه است و نصب آن بر حالیه است از ضمیر یقاتلون یعنی حق دوست میدارد جهاد کنندگان را
در حالتی که صف زده اند در برابر اعدا و مبالغه در بودن که منصوب بر مصدریت باشد و تقدیر آنکه یصفون صفا یعنی صف زده اند در معرکه
جهاد صف زدنی و قوله کانهم بنیان مرصوص حالست از ضمیری که مستکن است در صفا یعنی صف زدگانند بر حالتی که گویا ایشان بنائی اند
از ارزیز ریخته شده این کنایت است از استحکام و ثبات اقدام ایشان در معرکه حرب و پیکار بر وجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال
هیچ فرجه در میان ایشان پیدا نمیشود یا آنکه در استحکام و انضمام و استعانت مثل حایط ممدود اند که اجزاء آن را ارزیز ریخته باشند یا در استوا و ثبات قدم
و اجتماع کلمه مانند بنیان مرصوص اند و گویند که این صفت صف پیادگان است چه سواران را این صفت صف نمیشود و بجهت آنست که پیادگان در حرب
بر سواران تفضیل مینهند و حاصل که حق سبحانه در این کلام اعلام بندگان فرمود بآنکه واجبست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال از
مکان خود در وقت قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و ذهاب آن از مکان خود و معنی محبت خدا به بنده اعطای مثوبات و رفع درجات او است نزد
خود مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرمود که کان علی اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص یا نزل الله هذه الآیة یعنی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در صف قتال قیام مینمود گویا صف آن صف چون دیوار متین و جدار مستحکم بود و چون با نهایت الحجوب و مرضی حق
سبحانه بود و این کیفیت هم مرضی و پسندیده او بود بنا بر این آیه در حق او نازل شد و بر این الحسن از زبیر بن علی از ضحاک روایت کرده که ضحاک
فرمود که من از ابن عباس شنیدم که این جماعتی که خدای تعالی در این آیه ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابیطالب است و حمزة بن
عبد المطلب و عبیدة بن حارث و مقداد بن اسود و در روایت کلبی از ابی صالح از ابن عباس چنین مذکور است که این آیه در شأن علی بن ابیطالب و حمزة
بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث و سهل بن حنیف و حارث بن صمة و ابو دجانه نزول یافت و بر هر تقدیر شأن و اولیائی مرح و محبوب خالق اکبر
و الثنا است و حدیث حضرت رسالت که در حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
کرار غیر فرار معروف است ... انکار آنحضرت سرور رسالت را این جماعت که حق سبحانه در این آیه و امثال آن ایشان را بمحبت در افعال خود نوازش فرموده
ثبات و رسوخ ایشان را در معرکه جهاد به بنیان مرصوص تشبیه فرموده پس مراد از این آیه آنحضرت باشد و اتباع او که در معارک قتال و جدال اقتفا با او
نموده ثابت و راسخ بوده اند نه جماعتی که مکرر از حرب عدا فرار نموده کوس جبانت در میدان اهل شجاعت زده اند و علی الخصوص در میدان ایشان
برافراشته اند بجهت آن بدنام دنیا و آخرت گشته اند و بعد از حث عباد بر ثبات اقدام بر جهاد بیان میفرماید صدق و ثبات عزیمت موسی بر صبر
نمودن در اذیت قوم خود بجهت تسلی حضرت رسالت و شکایت تکذیب امت و مفسر فرماید که و اذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد آن را که گفت موسی ۵
مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم ای گروه من لم تؤذوننی چرا امر مرا نمیشنوید فرمان من و انکار نمودن آیات و معجزات
و اظهار انتقاص و عیب من و افترا و بهتان نهادن بر من چه ایشان او را گاهی ساحر میگفتند و زمانی او را مجنون نام مینهادند و وقتی اسناد برص و ادره
با او میکردند و محلی اسم زانی بر او اطلاق میکردند چنانچه در قصه قارون مذکور شد و زمانی نسبت قتل هارون با او میدادند و غیر آن از انواع
ایذا چون گفتن اجعل لنا الها کما لهم آلهة و اذهب انت و ربک فقاتلا و عبادت گوساله کردن و طلب رؤیت خدا از او نمودن و قوله و قد تعلمون
حالست از ضمیر تؤذوننی و ذکر قد از برای تاکید علم و ایراد این جمله حالیه بجهت انکار ایذای ایشان یعنی چرا آزار مرا میکنید حال آنکه بیقین میدانید

إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بدرستیکه من فرستاده خدایم بجانب شما با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شما را شبهه نیست در صدق دعوی من و رسول باید
که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی دارید و فرمان مرا بجا آرید و در طریق عناد و طغیان سلوک منمایید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن
او را بسمع قبول اصغا نکردند و بسیار آزار و ایذای او روا داشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود دلالت باهره بر صدق او أَزَاغَ
اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را از استقامت یقین یعنی منع الطاف خود نمود و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشت تا در طریق ضلالت
بماندند و بصراط مستقیم نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یا عطای الطاف بمثوبت و کرامت جنت الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
گروهی که بیرون رفتند از دایره فرمان بجهت فرط عناد و طغیان چه این مانع الطاف هدایت است از حضرت منان بلکه مخلیه ایشان میکنند و بحال خود
وا میگذارد و نظر لطف از ایشان باز میگیرد و جایز نیست که مراد از اغوای ایشان باشد از آنکه این مانع الطاف زیرا که در نظر شرع و عقل ممنوع است
کذب مانع حق تعالی از رفع ایمان کند از بندگان وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن آنرا که گفت عیسی پسر مریم مر امت خود را يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان
6 یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت و برهان ذکر یا بنی اسرائیل بدون یا قوم جهت آنکه در قوم موسی
واقع شد بجهت آنکه عیسی را نسبتی بنوه یا بنی اسرائیل نا قوم او باشند مُصَدِّقًا حالست از معنی ارسال که در رسول است [illegible]
کدام ظرف لغو است بجهت آنکه صله رسول است [illegible] زیرا که حرف جر بنفسها عمل نمیکند مگر بواسطه آنچه بدو باشد از معنی فعل و چون
صله واقع شد معنی فعل از او مسلوب است [illegible] حاصل که عیسی بر بنی اسرائیل گفت که من فرستاده شده ام بشما در حالتیکه باور دارنده
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه که پیش از منست مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریه که بر موسی نازل شده است یعنی تصدیق کرده ام که آن توریه از نزد خدا است وَ
مُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می آید بعد از من که کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد و آن
بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او مر خدا را بیشتر است [illegible] ستایش او و ابیشتر از ستایش غیر او دیگر میکنند
بجهت آنکه نام اخلاق او بیشتر از همه کسی است و ذکر تصدیق توریه که اول کتب مشهوره است که انبیا بان حکم کرده اند و تبشیر به پیغمبر آخر الزمان
و اشعار است بآنکه دین و مذهب من تصدیق ملت بکتب خدا و جمیع انبیا ما تقدم و ما تأخر و در بعضی روایات آمده که ترجمه
کلام عیسی [illegible] است [illegible] یعنی من بر دم و دماء اسلی فرید که از
و آفریدگار شما واحد که خاتم پیغمبران است [illegible] و در روایت کرده که پیغمبر فرمود که انا اسما انا احمد
و انا محمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الذی لیس بعدی نبی مرا نامهای متعدده است من احمد
و محمد و ماحی که محو میکند خدای تعالی بسبب من کفر را و حاشرم که مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبری در عقب من نباید و در تبیان آورده
که اسم آنحضرت بزبان سریانی مسیحا است و معنی اینکه بفرستد او را خدای تعالی بعد از مسیح و از کعب منقول که حواریان بعیسی گفتند که یا روح الله
بعد از ما امتی دیگر خواهد بود فرمود بلی امت احمد حکما علما ابرار اتقیا کانهم من الفقه انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق
و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل یعنی بعد از من امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبران است و ایشان حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران
و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند که گوییا پیغمبرانند خوشنود باشند از خدا باندک روزی و خدای از ایشان خوشنود باشد باندک کردار
حاصل که آیه مذکوره متضمن آنست که عیسی علیه السلام بشارت فرموده بوجود با جود محمد و اصحاب او در اخبار نموده بنبوت و رسالت او و امر فرموده
ایشان را بایمان آوردن باو و این بشارت متضمن معجزه عیسی است نزد ظهور آن فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد احمد بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات روشن و آیات هویدا قَالُوا گفتند بنی اسرائیل هَذَا آنکه او می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا که بر هیچ کس پوشیده
و پنهان نیست و نزد بعضی ضمیر جاء راجع بعیسی است یعنی چون عیسی با ایشان آمد و معجزات بینه با ایشان نمود مثل احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص
گفتند این سحر یست نمایان [illegible] رسالت یا عیسی و تسمیه او بسحر مبالغه باشد مثل زید عدل و مؤید این
7 است قرائت حمزه و کسائی که هذا ساحر مبین یعنی آنست که احمد یا عیسی ساحر است آشکارا وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسیکه
ببندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق معجزات او ننماید و گوید که خدای او را برسالت نفرستاده
وَهُوَ يُدْعَى و حال آنکه او خوانده میشود و آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر
و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبی استفهام از برای نفی و حکم مذکور است یعنی هیچکس ظالمتر از شخصی نیست که حق سبحانه او را بزبان پیغمبر خود دعوت
کند بدین اسلام که متضمن سعادت دارین است و او بجای اجابت آن کذب بر خدا افترا کند و معجزات ظاهره و آیات باهره پیغمبر او را سحر نامد که مستلزم
کذب دعوی او است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین
قویم تجاوز نموده باشند مراد آنست که حق سبحانه الطاف که سبب هدایت است از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذارد بسبب
فرط عناد و طغیان ایشان تا روز قیامت طریق جنت را بایشان ننماید بواسطه کفر و عصیان ایشان و در بعضی روایات آمده که نضر بن حارث
گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدا و شفاعت ایشان قبول خواهد نمود حق سبحانه بجهت رد قول او این آیه فرستاد
که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت بتان در باره کفار و خدای هادی کسانی نیست که بجهت توغل در عناد
از جاده اسلام منحرف شده اند و بتسویلات شیطان و بموجب نفس امّاره گشته اند و در لباب آورده که چند روز وحی بر حضرت رسالت
فرو نیامد کعب بن اشرف گفت ای گروه یهود مژده باد مر شما را که خدای نور محمد را فرو نشاند و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بآنحضرت رسید غمناک
8 برآمد دل مبارکش نشست جبرئیل بجهت رفع آن این آیه آورد که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا لام زایده است از برای تاکید اراده چه لام جاره متضمن معنی اراده

است مثل لام جئتک لاکرامک که بمعنی لاراده اکرامک است پس اصل آن یریدون ان یطفؤا است یعنی البته میخواهند که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ
نور خدا را و میتواند بود که مفعول یریدون محذوف باشد و تقدیر آنکه یریدون الافتراء لیطفؤا و بنا بر این لام از برای علت باشد یعنی اراده میکنند
افترا بر خدا یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت واضحه و معجزه باهره بر صدق حضرت رسالت بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای
خود یعنی بطعن کردن بزبان بگفتار ناپسند بدهنه سخنی بی ادبانه که در حکم اطفا است این تهکم است بکفار در اراده ابطال اسلام بگفتار ناصواب
هذا سحر مبین یا قرآن یعنی حال ایشان در این اطفا مثل حال کسی است که بدهن بدمد در نور آفتاب تا آنرا بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای
تمام کرداننده است نور خود را یعنی روشنی دین خود و شریعت سید المرسلین را با ظهار کلمه اسلام و تایید سید انام و اعلای دین و شریعت و رسانیدن
آن بغایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه بکراهت دارند نا گرویدگان از اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء
چراغ صدق و صواب هم چنانکه از دم خفاش که عنصر ظلمت است در تابوت آفتاب که زینت سپهر و وصل آفتاب نخواهد رسید نقصان بانوار آفتاب
9 هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست آن خدایی که فرستاد رسول خود را بِالْهُدَى بمعجزه که سبب هدایت است یعنی قرآن یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ
و بمذهب راست و درست که ملت حنیفیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
و اگر چه کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک و بوقوع این وعده که او سبحانه داده از مکن قوه بفعل
آمده چه هیچ دینی از ادیان باقی نمانده که به دین اسلام مغلوب و مقهور نشده و گویند که این در وقت نزول عیسی و خروج حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیهما خواهد بود که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی باسناد خود از عمران بن میثم و وی از عبایه نقل کرده که حضرت امیر
المؤمنین سلام الله علیه فرموده که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد از این زمان خواهد شد پس گفت فوالذی نفسی بیده حتی لا یبقی قریة الا
ینادی فیها بشهادة ان لا اله الا الله بکرة و عشیا بحق آنکسی که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان تا آنکه
باقی نماند هیچ دیهی الا که بامداد و شبانگاه در او ندای لا اله الا الله محمد رسول الله شنوند و بعد از تقدیم ذکر رسول الله صلعم امر میفرماید
10 بندگان را بقبول قول او و نصرت دین او بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم
11 بکار که بازرگانی که نجات دهد و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که آتش دوزخ است و انواع عقوبات آن
عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که نجات دهد [illegible] و قوله تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ استینافی
این کلام بر صورت عرض است و بسبیل تلطف در اسند [illegible] جواب دیگر عمل که معنی آنست که ایمان آرید
برای بیان تجاره منجیه و کانه بعد از این قول استفسار کرده اند که چه عمل کنیم که موجب نجات ما باشد او سبحانه جواب داد که ایمان آرید
بخدا و رسول او وَتُجَاهِدُونَ و کار زار کنید با کافران مراد از این امر است با ایمان و جهاد و ذکر آن بصورت اخبار ابذانست بآنکه ایمان و جهاد
از قسم اخباریست که واجب الامتثال است و هیچ وجه جایز نیست ترک آن که ده شود و متاقد وجود آن بمرتبه ایست که گویا بندگان آن را امتثال کرده
اند و از آن بفعل آورده و سبحانه او را بآن امر موجود خبر میدهد و نظیر اینست قول داعی که غفر الله لک و یغفر الله لک و بدانکه منقول
بود که این خطاب با اهل نفاق باشد و معنی اینکه ای کسانی که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل یا آنکه خطاب با اهل ایمان باشد و مراد امر
بثبات ایمان و این اصح و اشهر قولین است پس معنی آنست که ای مؤمنان ثابت و راسخ باشید در ایمان که دارید و جهاد کنید با اهل کفر و شرک در
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و اعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که صرف زاد و راحله و اسلحه مجاهدان کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که
متعرض قتل و حرب شوید و روایت کرده اند از ابن عباس ماثور است که بعضی از اهل اسلام گفتند کو بدانیم که بهترین عمل چیست تا تمام ترک آن
شویم و نفس و مال خود را در آن صرف کنیم این آیه آمد که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم چون مدتی بر این بر آمد و بنا بر این نازل نشده گفتند
کاشکی میدانستیم که بیان این چه چیز است حق سبحانه این آیه فرستاد که تؤمنون بالله الخ دلالت بر استیناف و توجه خطاب با اهل ایمان و
تنبیه است بر این که امری که بعد از تشوق واقع شود بر نفوس اوقع است در آن و اقرب بقبول آن پس بایمان جهری بعد از طلب اوقع است در نفس
از آنکه متبادر شود ذَلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات و تجارات إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
12 که دانید طریق تجاره حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیریت ایمان و جهاد و معتقد شوید بآنکه آن مؤدی است بربح ابدی و نفع سرمدی که از فوت آن
بثواب و نجات از عقاب و تجاره اموال مؤکدی ... یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
جواب امر است که مدلول علیه است بلفظ خبر یا جواب شرط یا استفهام که سوق کلام دال است بر آن و تقدیر اینکه ان تؤمنوا و تجاهدوا
نفعلون ان ادلکم یغفر لکم و بعید است که جواب هل ادلکم باشد زیرا که مجرد دلالت موجب مغفرت نمیشود پس معنی کلام آنست که ایمان آرید
و جهاد کنید تا بیامرزد خدای از برای شما گناهان گذشته شما را یا اگر بگروید و کار زار کنید خدای ذنوب شما را مغفور سازد تا آنکه قبول
میکنید اهتمام شما نامه اعمال بر زدن خطیئات شما وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبه جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفات جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه و مستلذه که واقع شده باشد فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنچه یاد کرده شد از مغفرت و ادخال جنت
که جاودانی رستگاری بزرگ آنچه مردمان از آن فوز منتظر دید از طول بقا و حکومت دنیا و سایر امور مشتبهه آن در تفسیر طبرسی مذکور است که حسن
بصری روایت کرده که تفسیر مساکن طیبه از عمران بن حصین و ابو هریره پرسیدم گفتند ما معنی آن از رسول الله سؤال کردیم فرمود که قصری است در
بهشت از یک لؤلؤ آفریده شده و در آن هفتاد سرا است از یاقوت سرخ و در هر سرا هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر
سریری هفتاد فراش از الوان مختلفه و بر هر فراشی حوری نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مائده هفتاد لون طعام و در هر بیت زنان خادم علائی و کنیزی باشد و خدای تعالی مؤمنان را چندان قوت دهد که با همه زنان خلوت سازد و در یک

بامداد

تا مبادا همه طعامها بخورند وَاُخْرٰی تُحِبُّونَهَا این در موضع جر است معطوف بر تُنْجِیکُمْ که صفت تجارة است و تقدیر اینکه هل ادلکم علی تجارة اخری و نزد
زجاج مرفوع المحل است یا بتدا یا خبر محذوف و تقدیر اینکه و لکم الی هذه النعمة من المغفرة والثواب فی الآجلة نعمة اخری فی العاجلة و علی التقدیرین تحبونها
صفت بعد از صفت است پس معنی کلام اینست که آیا دلالت کنم شما را بر تجارتی دیگر که در شمار است با وجود نعمت مغفرت و ثواب در عقبی نعمتی دیگر بود و تا اگر دوست
میدارید او و میتواند بود که اخری مبتدا باشد و تحبونها خبر آن یا منصوب بر شریطه تفسیر و بنابر وجه اول اخری قوله نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ خبر مبتدا
محذوف است و تقدیر اینکه هی نصر یعنی آن تجارت یا نعمت که محبوب شما است نصرتیست از خدا بر قریش و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم و بنابر وجه
ثانی و ثالث بدل اخری است و بنابر اینان و یا خبر مبتدای محذوف و حاصل معنی و لیکن که دوست میدارید شما نوعی است از نعمت عاجل و نزد بعضی مراد بفتح جمیع
فتوحاتیکه در اسلام واقع شود و قریب بمعنی عاجل یعنی هر فتحی که اهل اسلام را در دنیا حاصل گردد و ابن عطا فرموده که نصر توحید است
و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح ابواب است ترقی از مقدمات بقی و غنائم و فتح معارف غیبیه است مرتقیه بر همه مؤمنان مترتب کند
در این نعمت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ و بشارت ده ای محمد همه مؤمنان را باین هر دو نعمت آجل و عاجل که ثواب و مغفرة است در عقبی و نصرت و فتح در
دنیا این عطف است بر فعل محذوف و تقدیر اینکه قل یا ایها الذین آمنوا الخ و بشرهم بما وعدتهم علیها آجلا و عاجلا یعنی بگو ای محمد با اهل ایمان
که ایمان آرید و جهاد کنید و بشارت ده ایشان را بانچه وعده داده ایشان را بر ایمان و جهاد در دنیا و عقبی و یا آنکه معطوف باشد بر تؤمنون با
و تجاهدون چه این هر دو در موضع امر اند چنانچه دانسته شد پس تقدیر این باشد که امر اجاهدوا ایها المؤمنون یثبکم وینصرکم و بشرهم
یا محمد بذلک یعنی ای مؤمنان ایمان آرید و کارزار کنید در راه خدا تا خدا شما را ثواب آجل و نصرت عاجل کرامت فرماید و ای محمد بشارت ده ایشان را باین
وعده از ثواب و نصرت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان خطاب بجماعتی است از انصار که در لیله عقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا
عام است یعنی ای جمیع کسانیکه ایمان آورده اید کُونُوا اَنْصَارَ اللّٰهِ باشید نصرت کنندگان دین خدا یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول او و اضافه
آن بجهت تعظیم دین اسلام است و نوفر سید تمام مراد آنست که بر شما اطاعت واجب باشد که چون رسول از شما طلب نصرت کند شما سمعا
و طاعة اجابت نموده همگی و تمامی همت خود را بر نصرت مصروف دارید کَمَا قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی که پسر
مریم بود لِلْحَوَارِیِّینَ مر حواریان را که خواص او بودند و مددین او بجهت سبقت ایشان در دین مَنْ اَنْصَارِی کیستند نصرت کنندگان من یعنی جویا
من که توجه نمایند با من اِلَی اللّٰهِ بسوی خدا یعنی نصرت دین خدا تا مطابق باشد بقوله قَالَ الْحَوَارِیُّونَ گفتند حواریان بعیسی علیه السلام نَحْنُ اَنْصَارُ
اللّٰهِ مایاری دهندگان دین خدائیم اضافه اول اضافه احد المشترکین است بدیگری در اختصاص و معنی اینکه کیستند کسانیکه در نصرت دادن دین خدا
مختص باشند بمن و مقارن من و اضافه ثانیه اضافه فاعل بمفعول و نمیتواند بود که معنی من انصاری الی الله من ینصرنی مع الله باشد بجهت عدم مطابقه آن بجواب و معنی
تشبیه آنکه تشبیه مذکور باعتبار معنی است نه باعتبار ظاهر زیرا که این هنگام تشبیه نصاری اهل ایمان خواهد بود بقول عیسی که من انصاری الی الله و لیکن ظاهر القصاص
است پس معنی مراد اینست که ای محمد بگو با صحابه خود که انصار خدا باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید یا اینکه معنی این باشد که ای اهل
اسلام انصار خدا باشید همچنانکه حواریان انصار او بودند در وقتی که عیسی ایشان را گفت من انصاری الی الله و گویند تسمیه ایشان بحواریان آنست که در جواب
حضرت عیسی گفتند که نحن انصار الله و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیا و خلصای عیسی بودند یقال الحواری الرجل صفیه و خلصانه مشتق از حور
که بمعنی بیاض خالص است و گویند تسمیه ایشان باین اسم بجهت بیاض ثیاب ایشان بود و بعضی گفته اند که ایشان قصاران بودند که تحویر ثیاب میکردند و تحویر بمعنی
تبییض و سفید کردن جامه است و نظر حواری در زمن حوالی که بمعنی کثیر الحمل است و در اخبار آمده که ایشان بعد از رفع عیسی نصرت دین کردند
و خلایق را بخدا دعوت نمودند و ایشان را بطریق مستقیم و نهج قویم ارشاد فرمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بعبودیت خدا و رسالت عیسی
و حقیت مذهب بسبب دعوت حواریان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ گروهی از بنی اسرائیل وَکَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و
از ابن عباس منقول است که چون عیسی باسمان رفت بنی اسرائیل سه فرقه شدند فرقه گفتند که او خدا بود و باسمان مرتفع شد و جماعتی
گفتند که او پسر خدا بود و خدا او را نزد خود برد و طایفه دیگر که از اهل اسلام بودند گفتند بنده خدا و رسول او بود پس قتال و جدال در میان
ایشان واقع شد و آن دو فرقه غالب شدند بر مؤمنان و جدال و عنا با ایشان مستمر بود در میان ایشان تا زمانیکه حضرت خاتم الانبیا مبعوث شد موافقت
مؤمنان بنی اسرائیل نموده فرمود که عیسی عبد الله و رسول ایشان با آنحضرت ایمان آوردند و بسبب آن قوت تمام یافتند این دو فرقه دیگر غالب شد کما قال
فَاَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده بودند بعیسی و برسالت و عبودیت او عَلٰی عَدُوِّهِمْ بر دشمنان
ایشان که قایل بودند بمسیح بن الله و با لوهیت او فَاَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ پس گشتند مؤمنان ظاهرین غلبه کنندگان بر کافران و مجاهده و محاربه با دد
حجت و بعضی گفته اند که معنی آنست که حجت کسانیکه بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت بتصدیق محمد با نکه عیسی کلمة الله و روح الله است و مجاهد
منقول است که تایید و غلبه ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود والله اعلم بالصواب سورة الجمعة مدنیست و نزد ضحاک و ابن عباس مکی و یازده آیت

بسم الله الرحمن الرحیم یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی یاد میکنند و تنزیه میکند مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از بدایع علوی وَمَا فِی
الْاَرْضِ و آنچه در زمینها از کواین سفلی ذکر تسبیح گاهی بصورت ماضی و گاهی بصورت مستقبل اشاره است بدانکه تنزیه یعنی همه اشیا موجوده که متضمن بدایع
حکم و عجایب صنعت اند دال اند بر خدایت و ربوبیت و سرمدیت و غالبیت او در ترتیب او سبحانه پس بر صفت خود بمنزله الْمَلِکِ پادشاهی که ملک و مدار بیت
و بیزوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت خلل الْعَزِیزِ غالب در جمیع احوال که هیچکس بر او غلبه نکند الْحَکِیمِ ۲
صواب کار در جمیع احوال و افعال که هرچه کند بر وفق مصلحت و حکمت باشد هُوَ الَّذِی بَعَثَ او آن کسی است که برانگیخت فِی الْاُمِّیِّینَ
در میان ناخوانندگان و نانویسندگان رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد در غرابت
توهم آنکه شود که معلمی بعلم او کرده باشد اخبار امم ماضیه را آموخته بخلاف امی و بدانکه یاء امی یای نسبت است یعنی منسوب بام عرب چه اکثر ایشان خواننده و نویسنده
نبودند بخلاف امم دیگر و گویند امی منسوب بام القری است که مکه است یعنی مبعوث ساخت در میان اهل مکه رسولی که از ایشان بود یعنی مکی یا منسوب بام الکتاب که قرآن
است و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امت آنحضرت همه آنست که در کتب منقوله بر این وجه بود که خاتم الانبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا مذکور است
که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین یعنی بدرستیکه من بعث خواهم کرد امی در میان امیان و ختم پیغمبران خواهم نمود و گویند منهم مثل من انفسکم است
در قول و تسجی که لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی رسولی که از جنس ایشان است تا ایشان نسبت احوال او را میدانند و معرفت امانت و ظاهر بدو انکه امی است یَتْلُو
عَلَیْهِمْ میخواند بر ایشان اٰیَاتِهٖ آیتهای کلام خدا را وَیُزَکِّیهِمْ و پاک میسازد ایشانرا از دنس کفر و خبث عقاید و رذائل اخلاق وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ و می آموزد
ایشان را قرآن و حکمت وَالْحِکْمَةَ و احکام شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوت او همین قدر بس است که با وجود امیت تعلیم بندگان کند و آیات قرآن خواند که متکفل
شرع که سبب صلاح دنیا و عقبی است مر ایشان را ارشاد نماید چه این دلالت صریح دارد بر اینکه آنچه میخواند میگوید از وحی الهی است وَاِنْ کَانُوا و بدرستیکه
بودند این گروه که حالا که قرآن خوانان و پاکان و آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا که ۳
آن شرک بوده و تبع دین جاهلیت و ان مخففه که لام لفی دال است بر آن جهت مبالغه است در فرط ضلالت ایشان بر پیغمبری که ارشاد ایشان فرماید از ضلال
هدایت راه نماید و قوله وَآخَرِینَ مِنْهُمْ عطف است بر امیین یعنی دیگر مبعوث ساخت او را در میان جماعتی دیگر از ایشان لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز لاحق
نشده اند بایشان اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و او است غالب بر همه و استوار در اقوال ۴
و افعال و در روایت صحیح وارد شده که چون این آیه نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله اینها چه کسانند که با ایشان لاحق نشده اند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان
فارسی نهاد و فرمود لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء اگر ایمان بثریا بسته باشد هر آینه او را دریابند مردانی که از اینجا باشند
و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند از شخصی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کجا که فی کرحتی رجل من اصحاب رسول الله مراد وی حضرت امیر
المؤمنین بوده صلوات الله علیه و آله که رسول فرمود که در خواب چنان دیدم که مرا گوسفند سیاه در عقب من میآیند و از پی آن گوسفندان ابیض
گوسفندان بسیار بود امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که من تعبیر آن خواب میدانم عرب مسخر
خواهند شد و بعد از آن عجم نیز پیغمبر را متابعت خواهند نمود اسلام در آیند رسول فرمود که جبرئیل هم تعبیر کرد مقاتل و جمعی دیگر گفته اند که مراد تابعین
جماعت کسانی اند که بعد حضرت پیغمبر ص باسلام در آمدند و یا سلام در آیند تا روز قیامت و این اصح و اشهر قولی است و ابن سهل
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان فی اصلاب رجال من امتی رجالا و نساء یدخلون الجنة بغیر حساب ثم تلا هذه الآیة وآخرین منهم لما یلحقوا بهم یعنی
در اصلاب مردان امت من مردانی و زنانی باشند که بی حساب بهشت روند و بعد از آن ابن ابی زید ابن عمر و سعید بن جبیر روایت کرده که هم العرب و
کل من یتکلم بلغتهم من الاعاجم فان النبی مبعوث الی من شاهده والی کل من بعدهم من العرب والعجم و این قول از امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز روایت
که میتواند بود و آخرین معطوف باشد بر ضمیر یعلمهم یعنی رسول تعلیم میدهد جماعتی دیگر را که بعد از صحابه پیدا شوند به تعلیم هرکه منتسب باشد
تا زمان قیامت همه مستند با ول خواهد بود پس گویا آنحضرت متولی تعلیم هر یک از کسانی شده که موجود خواهند شد و گویند منهم دلالت بر آنکه مؤمنان
هر یکدیگر هر چند بهم متحد اگر چه بحسب منبر و السنه مختلف باشند کما قال الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم من بعض و انما المؤمنون اخوة
و مخصوص بعثت آنحضرت باهل ایمان با آنکه بر همه خلایق مبعوث است باعتبار آنست که اهل ایمان اجابت دعوة او میکنند و غیر ایشان نکنند همین بر مؤمنان
شده و گویند که مراد از منهم من جنسهم است که همه مردمان باشند لقبل من انفسکم چنانچه انفا مذکور شد یعنی آنحضرت بر جمیع کافر و مسلمان مبعوث
ذٰلِکَ این بعثت که پیغمبر ص بان ممتاز گشته از اقران خود فَضْلُ اللّٰهِ فزونی نعمت و افزونی کرم خدا است یُؤْتِیهِ میدهد آن را و سبیل تفضل و عطاء
مَنْ یَشَاءُ هر که را میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و وفق مصلحت وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدا خداوند فضل بزرگ ۵
که نعم دنیا و آخرت بر مخصوص نمایند ابو عمران هشام بن سالم روایت کرده که فقرای اهل اسلام نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا
مال هست که تصدق میکنند و ما را از آن مقدور نیست و حج میکنند و ما را استطاعت آن نیست و بنده کان آزاد میکنند و ما را آن نیز نیست فرمود که هر
که صد بار تکبیر بگوید افضل از عتق رقبه باشد و هر که صد بار تسبیح گوید بهتر از صد اسب باشد که با زین و لجام در راه خدا تصدق نماید و هر که صد
بار تهلیل بگوید افضل از جمیع مردمان باشد در عمل مگر کسیکه تهلیل وی زیاده از او باشد پس فقرا آمدند بدین عمل مشغول شدند چون اغنیا را خبر رسید
باین عمل نیز مشغول گشتند تا ثواب مالی و بدنی هر دو داشته باشند فقرا چون این حال مشاهده کردند باز بخدمت حضرت آمدند و گفتند که اغنیا
باین مواظبت میکنند و همان مرتبت فضل یافتند حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد از ذکر امانت
رسول متضمن حمله توریت و قراء و حفاظ انکار میکنند بجهت کتمان نعت حضرت رسالت که در توریت بود و بشارت قدوم او با ایشان ضرب المثل مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا
التَّوْرٰیةَ مثل آنانکه بار کرده شدند بتوریة یعنی مامور گشتند بانکه توریت بیاموزند و بخوانند و با تکلیف اوامر رسیدند و بآن عمل کنند و ایشان عمل

٦١

آن شدند یا موصوفین بان کوفتی و فراموش آن کردن ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا بعد از آن بودند اتشند بار توریة را یعنی چنانکه حق حمل آن بود حامل آن نشدند نه چه کمعلیه ذکر در
خواندند کردند و بدانچه در وی بود نفع بر نگرفتند و عمل بانات آن ننمودند کران اظهار نعت حضرت رسالت صلعم است و اخبار با مثل او کَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند مثل درازگوش
است يَحْمِلُ أَسْفَارًا در حالیکه برمیدارد کتابها بزرگ گران بار از علم یعنی در حمل آن رنج بسیار میکشد و از آن نفعی نمی یابد و نمیداند که آنچه در هر دو بیکی
او حمل کرده اند چه چیز است بغیر از کد و تعب نفعی و فایده باو نمیرسد و بیابید است که عامل در جمله حالیه معنی مثل است مینوید بود که این صفت الحمار باشد
چه الف و لام او عهد ذهنی است که در حکم نکره است و الف و لام تعریف تام نیست صفت جمله شود مثل قول الشاعر و لقد امر علی اللئیم یسبنی و شبه بین واننکه حفظ
قرآن میکنند بلاوت آن مینمایند و تدبر معانی آن نمیکنند از این مثل اخذ است همچنین است هرکه مسائل علوم را بداند و بان عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ بد مثل کروهیست
الَّذِينَ كَذَّبُوا مثل آنها که تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا و حجتها که دلالت بر صحت نبوت سید انام او باشد نور به و قرآن است وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي و خدا راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کروه ستمکاران که بسبب عناد با خدا بنفس خود ظلم کرده اند بنا بر اظهار حق بجا و ننمودن مراد آن
است که حق سبحانه بسبب عناد و طغیان مکذبان بتخلیه ایشان میکند و بحال خود شان وا میگذارد و الطافی که در حق مؤمنان کرامت میفرماید بایشان از آن محروم
شاد با انکه در آخرة ثواب بایشان نمیدهد و راه بهشت نمینماید و بدانکه میتواند بود که الذین مجرور المحل باشد با نکه صفت قوم باشد و مخصوص بدم محذوف
و تقدیر چنین باشد بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ مثلهم یعنی بد مثل کسانی است که تکذیب آیات خدا کردند مثل ایشان و یا انکه تمییز محذوف باشد تقدیر
انکه بئس مثلا مثل القوم الذین پس بنابر تقدیر اول الذین مخصوص بدم باشد و مرفوع المحل بسبب انکه مبتدا در موضع مضاف و تقدیر مضاف بجهة وجوب مماثله است میان
فاعل معرف بلام در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مخصوص بدم و بنابر ثانی و ثالث الذین مجرور المحل است بانکه صفت قوم باشد مردیست که رسول خدا کتابی
بیهود نوشت که اسلام آورید و بنبوه من اعتراف نمائید ایشان مکتوبی بیهود خیبر فرستادند که محمد ما را بکیش خود میخواند و اگر در امتناع متابعت او جازم شود
بما اعلام نمائید که ما با شما متفق الکلمه ایم ایشان جواب نوشتند و در انجا مرتد و کفر خود اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوه ما و شما را اولویت است
از محمد زیرا که سبط موسی کلیم الله ایم و ابنای خدا و احبا او پس چگونه بغیر ما تابع او آییم که در میان قوم او نبوه نبوده حق سبحانه این آیه فرستاد قُلْ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ هَادُوا و امادا از هود شتق است بمعنی یهود شدند یعنی ای محمد بگو که ای آنکسانیکه ملت یهود اختیار کرده اند إِنْ زَعَمْتُمْ اگر دعوی میکنید
أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ انکه شما دوستان خدائید مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را چه
٧ مرگ نامرحیله و نزدیک و در رسیدن بدان عنایت و خداکدا نیلا خلاص شده بر منزل کرامت رسید که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راستگویان در انکه شما دوستان خدائید یعنی اگر در این دعوی صادقید اولا از سر اعتقاد میگویید پس تمنای موت کنید تا از مقر آن درگاه شوید چه هر که
دوستی خدای باشد مشتاق سرای آخرت خواهد بود و مرگ تحفه روزگار خود خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
علیه منقول است که لا ابالی اوقع الموت علی ام وقعت علی الموت یعنی باک ندارم که مرگ بر من واقع شود یا من بمرگ ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک
آنحضرت زد فرمود که فزت برب الکعبه پس حق سبحانه اخبار میفرماید از کذب ایشان در این دعوی و عدم وثوق ایشان در این معنی بقوله وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و آرزو
نکنند آن را هرگز یعنی استقبال الا آنکه در لن تاکید است و نیست در لا و بین کاهی عدم تمنای موت ایشان بلفظ لا کرده فرموده و در جای دیگر آنجا بلفظ
لن نموده و در اینجا معنی کلام آنست که هیچ وقت آرزوی مرگ نکنند بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه
عملها که کرده اند از تحریف احکام توریه و تغییر نعت و صفت سید کاینات صلعم و غیر آن از کفر و سایر معاصی و یقین میدانند که بعد از مرگ بدان اعمال قبیحه
معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که در گذشته اند از طریق حق و مشغول شده اند در عناد و طغیان پس ایشان را معذب
و معاقب خواهد ساخت با آتش نیران و در روایت آمده که رسول خدا فرمود اگر یهود آرزوی مرگ کنند هر یکی که بهمین سبب بود بمیرد پس از مقام مرگ نکنند الا که مرگ
برای او واقع شود و ایشان تمنای مرگ نکردند پس اگر در صدد نبوه آنحضرت یقین نبودند تمنا میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا میکردند در ساعت
مرده بودند و در عدم آنکه گرفته اند نه بجهة اسباب و اعجاز بندانستند که این تمنا کنند پس این آیه یکی از معجزات آنحضرت است زیرا که در آن خبر داده که هرگز ایشان
تمنای مرگ نکنند بجهة معرفت ایشان بصدق نبوة آنحضرت و کذب خود و ایشان بجای آن اخبار که آنحضرت خبر داده تمنای مرگ نکردند و بواسطه این بزبان خود ایشان نمودند از آن
بسبب خوف و خوف موت ایشان بتحریر تلفظ بمودن مان قُلْ بگو ای محمد إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستیکه مرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از آن فَإِنَّهُ
مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق که آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و شما را فانی سازد و فرار شما فایده ندهد چه فرار و عدم فرار در آن یکسانست آورد
فاء سببیه بجهة تضمن اسم است معنی شرط تا اعتبار وصف او باین مبالغه است در آنکه فرار از آن نفع نمیدهد چه هرگاه فرار بمنزله سبب باشد در ملاقات کردن بآن
پس بطریق اولی موجب متباعد آن نشود از ایشان و مینواند بود که الذی خبر موت بوده باشد و فاء حرف عطف بحسب تو اسبابا یعنی بدرستیکه مرگ این چیز است
که میگریزید از آن پس بدرستیکه بشما رسد ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای پنهان و آشکار فَيُنَبِّئُكُمْ
٩ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید بان و بر وفق آن شما را سزا و جزا خواهد داد و بعد از ذکر احوال اهل کتاب و بیان عناد و طغیان
ایشان امر میکند اهل ایمان را بمطاوعت و عبادات که سرمایه سعادت ابدی است و بنهی ایشان میفرماید از اشتغال بار دنیا که مانع رسیدن بسعادت باقیه بقوله
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده اید باحکام شریعه مصطفوی إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ یعنی چون بانگ زده شود یعنی وقتیکه مؤذن بانگ
نماز گوید بجهت نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ از روز جمعه آدینه و نفسیر اذان است یعنی در روز جمعه که مؤذن بانگ نماز گوید فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ
١٠ بسوی یاد کردن خدا که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظه است وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت ذَٰلِكُمْ این سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را از معامله زیرا که سعی متضمن منافع باقیه است و بیع مثمر فایده فانیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار امور و مضار نفس آنرا
معتقد آن و بدانکه مراد بندا اذانی است که مؤذن در وقت بالا رفتن امام بر منبر میگوید و بنا بر خبر سائب بن یزید است که گفت در زمان پیغمبر یک مؤذن بود که آن

بلال است در وقت نماز که رسول خدا بر منبر برآمدی بر در مسجد بانگ نماز گفتی و چون فرود آمدی قامت بگفتی و در عهد ابوبکر و عمر نیز چنین بود تا در زمان عثمان که
مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور بود ندا امر کرد تا روز جمعه دو بار بانگ میگفتند یکبار بر بالای بام سرای و که زورا نام داشت و این بر مرو بازار واقع شده
بود و بوی بسی کرده در فی که بر منبر نشستی و چون برآمدی قامت گفتندی و بنا بر اشغوف شد بکو با جماع فقها اما اذان ثانی بدعت است و جمعی اند که بدعت
بحسب لغت است یعنی اذانیکه بعد از اذان اول واقع شود با بسبب اجماع اینکه لغو کرده از آن بحسب لغت نباشد و اول اصح قول است زیرا که اذان اول مامور به
است شرعا بر ثانی مستحدث باشد خواه که آن در حین صعود امام بر منبر واقع شود یا نه و جمعه بضم میم و تسکین میم چون عشر و عشر جمع
او جمع است و جمعاه و تسمیه این روز بجمعه بجهت آنستکه خلق بجهت جمع اشیاء امده اند یعنی روزیکه خدای تعالی در آن روز از آفرینش فارغ شد پس جمیع مخلوقات در او
مجتمع بوده باشند یا انکه در این روز آدم و حوا با هم جمع کردند و در اخبار ثابت شده که اول کسیکه این روز را جمعه خواند کعب بن لوی بود که در زمان جاهلیت
این روز را عروبه میگفتند بفتح عین و ضم را مهمله و از ابن سیرین مرویست که انصار جمع شدند و گفتند که یهود و نصاری را در هر هفته روزیست که در آن عبادت
میکنند و از روز شنبه است و یکشنبه ما نیز روزی داریم که در آن عبادت خود نمائیم پس پیش سعد بن زراره رفتند و با او این مطارحه کردند سعد قبول
افتاد و با ایشان دو رکعت نماز بگذارد و ایشان را موعظه گفت و بر ایشان گوسفندی بکشت و در صبح و شام از آن طعام دادند و همه آن
آن گوسفند سیر شدند بجهت قلت ایشان و از روز جمعه نام نهادند بجهة اجتماع ایشان در آن روز و خدای تعالی این آیه را فرستاد و این جمعه بود در اسلام
و اما اول نماز جمعه که رسول خدا و اصحاب گذاردند این بود که چون بقصد هجرت کردند بمدینه که موضع قبا فرود آمدند و آن روز دوشنبه بود دوازدهم
ربیع الاول و اخبار بنی عمرو بن عوف مسجدی بنا کرده بود آن موضع تا روز پنجشنبه اقامت فرمود و مسجد را تمام کرد و صبح روز جمعه متوجه مدینه شد
و چون بوادی بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز جمعه در آمده فرود آمد و بفرمود تا صورت مسجدی ساختند و خطبه بخواند و نماز جمعه بگذارد
بجهة آنکه خطبه شرط انعقاد نماز جمعه شد و از بعضی علما منقول است که فخر کردن یهود اهل اسلام بر سبیل رد و حق سبحانه نقل اخبار ایشان و هم شکست اول
انکه میگفتند که نحن ابناء الله و احباؤه حق سبحانه تکذیب ایشان نمود بان آیه که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم انکه ما از اهل کتابیم و عرب از اهل کتاب نیستند
حق سبحانه ایشان را تشبیه فرمود بحماری که کتب علوم بر او حمل کنند چنانکه مثل الحمار یحمل اسفارا سیوم انکه ما از اسبوع روزیست که در آن عبادت میکنیم و مسلمانان
را آن نیست حق سبحانه روز جمعه را باین ساعت عطا نموده فرمود که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و در
تفسیر سعی علما را اختلاف است با اتفاق ایشان در آنکه امر از برای وجوب است و بعضی گفته اند که سعی بمعنی اسراع و عدو است و این قول قتاده و ابن زید
و ضحاک است و غیر ایشان بر آنند که مراد بدان مشی است بر طریق اختصار زیرا که مستحب آنست که با سکینه و وقار بدان راه رفتن چنانکه احادیث صحیحه دلالت صریح بر آن
میکند و موید قول ثانی است قرائت عبدالله بن مسعود که فامضوا الی ذکر الله و این قول مرویست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و ابن عباس و عمر و ابی بن
کعب و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و از ابن عباس روایت کرده اند که لو علمت الاسراع لاسرعت حتی یقع ردائی عن کتفی اگر میدانستم که دویدن واجبست
هر آینه میدویدم بمرتبه که ردا از دوش من می افتاد و از حسن بصری روایت است که ما هو بالسعی علی الاقدام و قد نهوا ان یأتوا الصلوة الا و علیهم السکینة
و الوقار و لکن بالقلوب و النیات یعنی مراد نه شتافتن و دویدن بقدم چه منهی است الا با سکینه و وقار بجانب نماز رفتن و لکن مراد سعی است بدل و نیت و گفته
صاحب الکشاف السعی التصرف فی کل عمل منه قوله تعالی فلما بلغ معه السعی و ان لیس للانسان الا ما سعی و امر بسعی مستلزم وجوب است که هر چیزیست که مانع
رفتن باشد بنماز لیکن بیع اهم اشیا است در باب مشاغل از این جهت حق سبحانه تخصیص بذکر آن فرموده دیگر انکه بیشتر در این زمان مردمان از قری و بوادی بجهت مصالح
مهمات و با سوق الجموع میکنند بجهت بیع و شری پس این نیز سبب اختصاص است حاصل کلام الهی آنست از اشتغال بجمیع عقود و معاملات و سایر
تصرفات و شواغل که مانع سعی بنماز و دفع نهاد مانع صریح کرده اند با نکه چون در ذروا البیع بسبیل الطلاق واقع شده پس بیع و غیر آن که در حال
سعی واقع شود نیز محرم باشد و دیگر انکه آن مقتضی است زیرا که در سعی بجهة امکان اجرای آن بچیزی که مقتضی تراخی نشود بیع حرام باشد و نیز
بعضی مراد بذکر خدا نماز است و بعضی دیگر خطبه است و اولی حمل آن بعموم است زیرا که مشتمل است بر ذکر او بجای چه هر دو واجبست حمد خدا و صلوه
بر پیغمبر و آل او و قرائت سوره و اینها متضمن ذکرند و در اینکه نهی بیع مقتضی فساد آن باشد یا نه خلافست مالک و احمد قایلند بفساد آن و شیخ
طوسی رحمة الله علیه نیز در مبسوط حکم بفساد آن کرده و اکثر جمهور و شیخ طوسی نیز در خلاف با فساد آن ننموده اند با آنکه بیع فاسد شود و ابن حفص نیز اکثر در
اصول مقرر شده که هیچ از انواع نیست در اینکه شخصی کوید حرمت علیک البیع و لو بعت انعقد پس منهی ایقاع فعل است نه ذات آن بجهة آنکه نهی در عبادت
با در جزء آن یا در لازم آن که ان موجب فساد است و بدانکه این اشاره است بانکه خطاب مخصوص باحرار است و شامل عبید نیست بر اعتبد بجهت ممنوعیت
از تصرف در معاملات و نیز از سنت اختصاص جمعه بمکان خاص که واجب باشد سعی بان پس هر جا که مکلف زاده نماید جمعه منعقد نشود و قول مالک بجمع
معانی فرسخ از این آیه نیز مفهوم اکرده و مخفی نیست در انکه آیه مصرح است بوجوب نماز جمعه لیکن شرطی چند که در کتب فقهیه مسطور است و در اینجا الیق الحمد
مذکور میگردد محمد بن مسلم ابو بصیر از صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرض الله فی کل اسبوع خمسا و ثلثین صلوة منها صلوة واحدة علی کل مسلم ان یشهد
الا المریض و المملوک و المسافر و المرأة و الصبی و زراره نیز از صادق علیه السلام نقل نموده که فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا و ثلثین صلوة واحدة فرض الله فی
جماعة و هی الجمعة و وضعها عن تسعة الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المریض و الاعمی و من کان علی راس فرسخین و غیر آن از روایات
پس نماز جمعه بر این جماعت که مستثنی شده اند واجب نباشد و از جمله شروط دیگر سلطان عادل است یا نایب منصوص باجماع علمای ما در مجتهد که نایب عموم امام
کرده اند و اصحاب انعقاد جمعه است بمطلق نایب او ما صفت عدالت و ابو حنیفه نیز تجویز امامت جائر میکند و شافعی قایل بوجوب هیج امامی نیست و مستند اصحاب ما فعل
پیغمبر است چه آنحضرت از برای امامت خلفا را تعیین میفرمود چنانکه قضات در بلاد تعیین میکرد و عصر رابات اهل البیت علیهم السلام در این باب متواتر است
اما اشتراط عدالت امام بجهت آنست که اجتماع مظنه نزاع است و مثار فتن پس واجب است که در میان ایشان حاکمی عادل باشد که اجتماع بمسلک بناء شد که رادع

او باشد یا دفع حادثه نزاع نماید و قطع مشاجره کند یکی دیگر از شروط عدد است و نزد احمد و شافعی کمتر از چهل کس جایز نیست و نزد ابوحنیفه چهار کس کافی اند که یکی از آنها
امام باشد و اصح نزد مالک عدد کثیر است و نقل نکرده اند و اما اصحاب ما بعضی تعیین هفت کس کرده اند و جماعتی تعیین پنج و قول اخیر اشهر و اکثر است و روایات بسیار بر
در این عدد وارد شده و آیه مذکوره مؤید این است زیرا که امر بسعی بصیغه جمع واقع شده و اقل مدلول جمع سه است و امام مسعی الیه است نیز اگر در روز خطبه ذکر
خدا است بیرون از جمع خارج باشد و مؤذن منادی است که سعی مشروط بندای او است پس مجموع پنج باشد و دیگر آنکه اجتماع چون مظنه نزاع است و اقل عددی که در آن
این نزاع واقع شود دو است و دو کس دیگر می باید که شاهد باشند یکی بر یکی و یکی که حاکم باشد میان ایشان پس مجموع پنج کس باشند و باید دانست که فضیلت
روز جمعه بسیار است و ثواب عبادت آن بیشمار و مبالغه در ادای نماز آن در احادیث بسیار و عقوبت تارک آن در غایت اکثار و اخبار متعدده
در این باب رسیده و از ائمه ما ماثور است از آنجمله حضرت رسالت در روزی خوانده و فرموده که الجمعة حج المساکین یعنی جمعه حج فقرای اهل
ایمان است حضور مسجد جامع کنند و نماز بگذارند و ثواب حج در نامه اعمال ایشان ثبت کنند و نیز از او مرویست که اعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة فمن
ترکها في حياتي و بعد مماتي و لهم امام عادل استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله و لا بارك له في امره الا و لا صلوة له الا و لا زكوة له الا و لا حج له
الا و لا صوم له الا و لا بر له حتى يتوب یعنی بدانید بدرستی که خدا تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس هر کس ترک جمعه کند در حیات من و بعد از وفات من و حال
آنکه ایشان را امام عادل باشد بجهت استخفاف نمودن یا از جهت منکر آن بودن خدا تعالی جمع نکند پراکندگی او را و برکت ندهد در امر او و بدانید که
نه نماز باشد او را نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی جمیع اعمال او نامقبول درگاه شود تا آنکه توبه کند و در نماز جمعه اقدام نماید ابن بابویه از امام
... علیهم السلام روایت کرده که من ترک ثلاث جمع متواليات من غير علة فهو منافق هر که سه جمعه پیاپی ترک نماز جمعه کند بی علتی و مانعی پس او منافق
است یعنی در او مظنه نفاق است و از جابر انصاری روایت کرده اند که هر که سه جمعه نماز را ترک کند بی ضرورتی خدا مهر بر دل او نهد و او را غافل
کند و هم از جابر منقولست که رسول ص در یکی از روزهای جمعه بر منبر رفت و گفت بدانید که خدا نماز جمعه را بر شما واجب و متحتم کرده است در این ساعت و در
این روز و در این ساعت در این مسجد هر که او را واگذارد در حیوة من و پس از حیوة من که او را امام عادل باشد خدا پریشانی او را جمع مکناد و برکت
بوی ندهد و او را حج مبرور و روزه مقبول مباد و اگر توبه کند توبه او بپذیرد و نیز مرویست از آنحضرت که بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع
کند روز جمعه است و در این روز بود که خدا تعالی آدم را بیافرید و در این روز بود که او را به بهشت برد و در این روز از بهشت بزمین فرستاد و در این روز قبض
روح او کرد و قیامت در این روز قائم شود و این روز نزد خدا یوم المزید است و هیچ فرشته و جانداری نباشد از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن الا
که در این روز بیم قیامت مشغول شوند از حین طلوع تا غروب بجهت ترس وقوع قیامت در آن و این روز نزد خدا یوم المزید نام دارد و در او ساعتی است که
هیچ مؤمن در او دعا نکند الا آنکه مستجاب شود و آن وقتی است که امام از خطبه خواندن فارغ شود و مؤذن قامت بگوید و در روایتی دیگر آخر روز است
بر نیم ساعت تا غروب و گفته اند در آن زمان که آفتاب یک نیمه آن فرو رفته و نیمه مانده و از حضرت ائمه ما علیهم السلام منقولست که بنده مؤمن چون در روز جمعه
دعا کند حق تعالی اجابت او کند تا روز جمعه دیگر و نیز از ایشان ماثور است که یوم الجمعة سيد الايام و اعظمها عند الله من يوم الفطر و يوم
الاضحى و عمران بن حصین روایت کرده که هر که غسل روز جمعه کند گناهان او مکفر گردد و چون قدم در راه مسجد نهد هر گامی که بردارد ثواب بیست ساله عمل صالح
بنویسند و چون از نماز فارغ شود دویست ساله کردار نیکو در نامه او ثبت کنند و انس بن مالک نیز از حضرت رسول ص روایت کرده که شب معراج مرا
باسمان بردند هفت شهر در زیر عرش دیدم ... فرشتگان بودند همه خدا را تسبیح و تهلیل می کردند و میگفتند خداوندا بیامرز
آنانی را که بنماز جمعه مشغول میشوند و بیامرز آنانی را که غسل جمعه میکنند و بخاری در صحیح خود آورده که ابوهریره از رسول ص نقل کرده که هر که روز
جمعه غسل جمعه کند و جامه پاک بپوشد و بوی خوش بخور کند و روغن بر خود مالد ... از هر جمعه تا جمعه کند
در سه روز دیگر بعد از جمعه تا ... و سلمان ... روایت کند که خدا تعالی در هر شب جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ
آزاد میکند که همه مستوجب عقاب عذاب بوده باشند و در روایت دیگر آمده که در هر ساعتی از جمعه خدا ششصد هزار بنده را آزاد میکند که همه
اهل عقوبت باشند و نیز فرموده که جبرئیل نزد من آمد و در دست او آینه سفید بود و گفت که این آینه جمعه است و حق تعالی او را بر تو عرض میکند
تا آن عید تو و عید امت تو باشد بعد از زمان تو و این سید ایام است و ما در آخرت او را یوم المزید میخوانیم و کعب الاحبار از سید مختار روایت
میکند که خدا مکه را بر سایر بلدان تفضیل نهاده و شهر رمضان را بر سایر شهور و جمعه را بر سایر ایام و هر که در روز جمعه بمیرد حق سبحانه اجر شهید در
نامه عمل وی بنویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه رسد ملائکه بابواب مساجد جمعه مستعد بایستند و در دستهای
ایشان صحیفه‌ها از نقره و قلمها از طلا و ثواب بنویسند هر کس که بمسجد میرود تا آنکه مردم از مسجد بر آیند و از این حدیث معلوم میشود که مبادرت بمسجد سنت
مؤکد است و مترتب ثواب و ... و گویند اول بدعتی که در اسلام واقع شد ترک مبادرت بود بمسجد و نقل آمده که ابن
مسعود روزی مبادرت نمود بمسجد دید که سه کس پیش از او رفته اند بسیار مغموم شد و نفس خود را عتاب کرد که اراك رابع اربعة و ما رابع اربعة ببعيد
و انس روایت کرده که من از حضرت پیغمبر ص شنیدم که گفت این روز نزد خدا تعالی بهترین روزها است و اهل بهشت این روز را روز مزید میخوانند گفتم یا رسول الله
مزید چه باشد فرمود که در بهشت وادی است ... و خاک آن از مشک خوشبوتر و از برف سفیدتر چون روز جمعه رسد خدا تعالی بفرماید تا کرسیها از زر
در آنجا بنهند و پیغمبران بر آن کرسیها نشینند و صدیقان و مؤمنان بر اطراف آن نشینند و از جانب حق تعالی خطاب آید که ای بندگان هر حاجت که دارید
بخواهید گویند بار خدایا ما رضای تو میخواهیم گوید راضی شدم از همه شما باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر کس هر تمنا داشته باشد بخواهد
و حق تعالی اجابت فرماید بایشان کرامتی فرماید که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری خطور نکرده بعد از آن هر کس بمقام خود
باز روند تا جمعه دیگر و در آن وادی درجتی است که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب آن نتواند دید باشد چون روز جمعه رسد خدا تعالی با آن

کند که بیست و چهار کوید فطوبی للمؤمنین من امة محمد المعتکفون علی ذکر الله المؤذنون زاهدند پس فرشته بفرستد بهشت را بشارت دهد که خدا زینت روز جمعه را از نظر
بامتان نور فرستاد هر نظری هزار گناه کار بنمازی ... عبدالله بن عباس روایت است که چون روز جمعه در آید خدا تعالی فرماید تا منبری بر در بیت
المعمور نهند و فرشتگان بگرد وی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون فارغ شوند جبرئیل
گوید ثواب این اذان بامت محمد بخشیدم میکائیل گوید ثواب این امامت بامام امت محمد دادم فرشتگان گویند ثواب این نماز بامتان محمد هبه نمودیم حق تعالی فرماید
شما از من سخی تر نیستید چه من اولی ترم بجود و کرم شما را گواه گرفتم که گناهان امت محمد را بایشان بخشیدم پس مفتخر شوند با جمعه دیگر و هم از ابن عباس مرویست که در
بهشت حوری است نام او لعبه مرتبت فضل او در حسن بر دیگران چون مرتبت فضل ماه شب چهاردهم است بر سایر ستارگان چون روز جمعه شود حور العین بر
کوشکها بر تخت جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنکه مردم از نماز عصر فارغ شوند و در اثنای تسبیح ایشان نوری از زیر عرش پدید آید گویند ای خداوند
این چه نور است گوید که لعبه آید ناگاه لعبه ظاهر شود هفتاد هزار حوری پیش از او بر گرفته باشند و هفتاد هزار از حی حلل او برداشته و هفتاد
هزار از پیش مجمرها برداشته و هفتاد هزار از پیرایه‌ها ... کسوتهای او برگرفته بیاید و بر سریر بنشیند و آن سریری از نور باشد آواز تسبیح و تهلیل بر آرد
و چون از نماز عصر فارغ شوند بر خیزد و جامه از ساق بر گیرد حوران گویند جامه را بساق فرو گذار که اهل بیت و حسن تو مطلع شوند از شوق نور وجه
ایشان مصافحه کند پس گویند یا لعبه خدا تعالی نور از برای که آفریده گوید از برای کسی که در جمیع جمع پیش از همه بمسجد جمعه رود و در عقب همه کس بیرون
آید و از علما منقولست که جمعه ده نام دارد یوم المولود بجهت تولد حضرت رسالت ص در آن و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الاجابة و یوم العید
و یوم العتق و یوم العروبة و یوم الکرامة و یوم الجمعة و چون ذکر باقی احادیث و روایات و اخبار در این باب موجب اطناب بود از این جهت اکتفا باین نموده شد
فلنرجع الان الی تفسیر آیات القرآن بدانکه چون حرمت بیع در روز جمعه بجهت وجوب استماع خطبه است از این جهت بعد از فراغ از نماز رخصت بندگان داده بکسب
لذائذ در معاملات بقوله فاذا قضيت الصلوة یعنی پس چون گذارده شود نماز جمعه فانتشروا في الارض پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت
و تصرف در ملک حلال خود این امر بسبیل اباحت است یعنی بعد از نماز اگر خواهید بیرون روید بجهت امور خود و ابتغوا من فضل الله و بجوئید از فضل خدا
یعنی طلب روزی خود کنید بوسیله معاملات و گفته اند که انتشار هم در این زمین مسجد است بجهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران
است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و فضل خواستن اهل اغیاب و ... ليس بطلب الدنيا انما هو عيادة مريض و حضور جنازة و زيارة اخ في الله و قول حسن و سعید بن
المسیب که هو طلب العلم و نزد بعضی دیگر آنست که مراد نماز تطوع است و آنچه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که الصلوة یوم الجمعة و الانتشار
یوم السبت مشعر است بآنکه مراد از آن طلب رزق باشد از وجه بیع و شری و اصح از این روایت عمر بن یزید است از آنحضرت علیه و علی آبائه الصلوة
و السلام که فرمود من طلب معیشت میکنم و در آن باب سعی مینمایم و از حق سبحانه التماس میکنم که از ابواب حلال این رساند و ...
حق سبحانه بندگان را امر فرموده بطلب رزق در این آیه که فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله پس فرمود که هر کس که در خانه بنشیند
و در بروی خود ببندد و از خدا طلب روزی کند وی یکی از آن سه کس خواهد بود که خدا تعالی دعای ایشان را مستجاب نمیکند گفتم یا بن رسول الله آن
سه کس کیستند فرمود یکی آنکه بر زن خود نفرین کند حق سبحانه دعای او را اجابت نکند زیرا که طلاق زن در دست اوست اگر خواهد او را رها کند دوم مردی
که او را حقی در ذمت شخصی باشد و بر آن گواه نگیرد و وی منکر آن شود و او را دعای بد کند دعای او مستجاب نشود زیرا که بجهت آنکه
ترک مامور به نموده سیوم آنکه شخصی را سرمایه باشد از آن طلب رزق نکند و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدا طلب روزی
کند دعای او نیز مستجاب نگردد زیرا که خدا فرموده که فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله و اذكروا الله و یاد کنید خدا را بر احسان او و
شکر نمایید بر نعمت او و بر توفیق طاعت و ادای فرایض و کثیرا یاد کردنی بسیار در وقت بیع و در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایید نه همین
در وقت نماز لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید و بخیر دارین ظفر یابید و اقدام نمودن بصلوة جمعه و طلب روزی کردن از او و اکثر
اوقات بذکر او مشغول شدن موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجاح دنیا و آخرت است و امر باکثار ذکر بعد از ذکر رخصت انتشار در وقت فراغ از نماز بجهة آنکه
تا بندگان همت خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بطلب دنیا و بسبب آن از یاد حق غافل و ذاهل نشوند و نزد بعضی مراد بذکر فکر است و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود فکر ساعة خیر من عبادة سنة و نزد بعضی مراد از آن ملاحظه اوامر و نواهی الهی باشد در طلب روزی یعنی ... مکنید مگر بوجه حلال
یا بمکر آنچه ذکر او سبحانه باشد در حال عقد ... بیع و شرا در سوق که روی عن النبی ص انه قال من ذكر الله
في السوق مخلصا عند غفلة الناس و شغلهم بما فيه كتب له الف حسنة و يغفر الله له يوم القيمة مغفرة لم يخطر على قلب بشر یعنی هر که با اخلاص یاد خدا کند در
بازار در وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول ببیع و شری حق تعالی هزار حسنه برای وی بنویسد و در قیامت او را بیامرزد و نوازش فرماید بوجهی که در خاطر
هیچکس خطور نکرده باشد و باید دانست که امر بانتشار مشعر است بآنکه سعی بنماز جمعه ... باشد بتصرف در معیشت و ... طلب
روزی پس آیه دلالت بر عدم وجوب ... و ... و اینکه نزد اهل اصول خلاف در امری که وارد شده است بعد از منع که آن
برای وجوب است یا اباحه که رافع حرمت است ... قول ثانی ... زیرا که او سبحانه در اینجا رخصت فرموده بآنچه که حرام کرده بود از معاملات
و انتشار با تفاق و ... و از این قبیل است قوله تعالى فاذا تطهرن فأتوهن من حيث امركم الله آورده اند که حضرت رسول ص روزی خطبه جمعه میخواند
ناگاه کاروان دحیة بن خلیفه کلبی از شام رسید ... در آن وقت ... و رسم بود که ... طبل ... کاروان ...
... کوفتند چون آواز طبل ... اهل مجلس بجهت بیع طعام بر یکدیگر
سبقت کرده از مسجد بیرون دویدند ... و آنحضرت را تنها گذاشتند و غیر از دوازده تن از ایشان کسی نماند حضرت رسالت ص فرمود

بجز آنکسی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه بیرون میرفتند هیچ کس از شما در مسجد نمیماند از این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و قهر الهی

مقارن این حال این آیه نازل گشت وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان تاجران أَوْ لَهْوًا یا لهو و لعبی که طبل زدن و دست برهم کوبیدن

یعنی واقف شوند بآواز طبل و دست زدن که بجهت رسیدن کاروان میزدند انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق شوند از مجلس و بروند بسوی تجارت وَتَرَكُوكَ

و بگذارند ترا قَائِمًا در حالتیکه ایستاده بر منبر و نزد جابر بن عبدالله مراد بلهو مزامیر است و در سبب نزول این آیه روایتی دیگر واقع شده در معالم التنزیل

مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن حیان و قتاده آن است که روز جمعه پیغمبر در خطبه بود که دحیه بن خلیفه کلبی که بتجارت شام رفته بود بمدینه رسید در عقب

او بوق میزدند و از پی ایشان زنان ... میرسیدند و هر نوبت که دحیه بمدینه آمدی اکثر انواع طعام از گندم و جو و آرد و برنج و زیت و خرما بیاوردی

و در احجار الزیت که موضعی بود در بازار مدینه فرود آمدی آنجا آغاز طبل زدن کردندی تا مردم خبردار شدندی از اسعار و توجه نمایند و هر گاه که اهل مدینه

برآمدن او اطلاع یافتندی همه باستقبال او بیرون رفتندی و در این نوبت که او رسید طبل فرو کوفتند و مردمان آواز طبل شنیدند از مسجد بیرون رفتند و

بغیر از دوازده کس کسی دیگر در مسجد نماند پیغمبر صلی الله علیه و آله چون تنها ماند فرمود لولا هؤلاء لسومت لهم الحجارة من السماء اگر اینجماعت

نبودندی سنگها از آسمان بنام هر یک از ایشان نازل گشتی و همه را هلاک ساختی پس حق سبحانه این آیه فرستاد و ایشانرا باین عتاب فرمود و از ابن

عباس منقول است که در مسجد باقی نماند مگر هشت کس و ابن کیسان گفته که یازده کس بودند و جابر بن عبدالله روایت کند که دوازده کس بودند و من

از ایشان بودم و از قتاده منقول است که این عمل سه بار از ایشان صادر شد هر سه نوبت روز جمعه بود و بدانکه لهو در اصل لغت هر چیزیست که مکلف

را از ذکر خدا باز دارد و در این مقام مراد طبل است از قبیل تسمیه خاص باسم عام و افراد تجارت در ضمیر بجهت آنست که بعضی از ایشان بمجرد سماع

طبل و وقوف از بیرون رفتند نه بقصد ابتیاع متاع یا بجهت دلالت بر آنکه هر گاه انفضاض بجانب تجارت با آنکه محتاج الیه و منتفع بهاست مذموم

باشد پس بجانب لهو اولی بذم خواهد بود و بعضی گفته‌اند که تقدیر اینست که اذا رأوا تجارة انفضوا الیها و اذا رأوا لهوا انفضوا الیه پس احدهما

محذوف باشد بجهت دلالت آن یکی بر دیگری و مراد به ترکوک قائما خطبه است چنانکه دانسته شد و نزد جماعتی در وقت نماز و اول اصح و اشهر است پس آیه

دال باشد بر اشتراط قیام در خطبه و عدم جواز قعود در حال اختیار و این قول شافعیست و اصحاب ما و ابوحنیفه قیام را واجب نمیدانند و قول

اول صحیح است بجهت دلالت آیه بر آن و بجهت روایت جابر بن سمره که ما رأیت رسول الله خطب الا و هو قائم فمن حدثک انه خطب و هو جالس فکذبه و از ابن مسعود

پرسیدند که پیغمبر ایستاده خطبه میخواند گفت آیا نخوانده که و ترکوک قائما و این دلالت صریح دارد بر قیام آنحضرت در خطبه و از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده که اول کسیکه خطبه خواند نشسته معویه بود که بجهت درد زانو از مردمان اذن گرفته بنشست و خطبه را بخواند بعد از آن آنحضرت فرمود که

پیغمبر دو خطبه میخواند و در میان دو خطبه می نشست تا میان آنها فاصله باشد و در آن جلوس سخن نمیکرد و بنا بر آنکه قیام در نماز باشد ممکن است که

بآن استدلال توان کرد بر آنکه جماعت شرط جمعه است در ابتدا نماز نه استدامت تا آخر نماز پس اگر بعد از عقد نیت نماز و تحریمه ماموم متفرق شوند

نماز امام باطل نشود و این قول شافعیست موافق مذهب ما و ابوحنیفه گفته که اگر انفضاض جماعت بعد از یک رکعت باشد امام نماز جمعه را

تمام کند والا ظهر ... جهة انعقاد صلوه در ابتدا پس اتمام آن واجب باشد بسبب تحقق شرط و وجوب انتفای اشتراط

استدامت و دیگر آنکه انتقال از ظهر موجب ابطال جمعه است که منافی آیه ولا تبطلوا اعمالکم است و بعد از مذمت اهل اسلام با نفضاض از نزد سید

انام ترغیب ایشان مینماید بثبات قدم در طاعت و عبادت که مشتمل است بر دار السلام بقوله قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ بگو ای محمد که آنچه در نزد

خدا است از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است و سودمندتر مِّنَ اللَّهْوِ از استماع طبل وَمِنَ التِّجَارَةِ و از

نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلد است و منافع معاملات متوهم و فانی و تقدیم تجارة بر لهو در اول بجهت ترتیب مدح و ذم زیرا که معنی اینست که ایشان

متوجه تجاره میشوند که محتاج الیه ایشانست این مذموم است و قبیح‌تر و ابلغ از آن در ذم آنست که در این وقت توجه مینمایند بلهو که هیچ

فایده بر آن مترتب نمیشود و تاخیر آن در اینجا بجهت ترتیب در خیریت و حقیقت معنی آنست که آنچه در نزد خدا است بهتر است شما را از لهو بلکه از

تجارتیکه بآن منتفع میشوید و از آن فایده میگیرید وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست پس روزی شما بشما خواهد

رسانید اگرچه بجهت مشغول شدن شما باستماع خطبه و بنماز جمعه در طلب روزی نروید چون حال بر اینمنوال است پس توکل کنید بر او و روزی

از او طلبید تا آنکه در منتظر ایصال آن رفتید زیرا که وقتی باشد که کار ایشان بیشمار رسد شاید که مصلحت در آن ندانند و در وقتیکه احتیاج

نداشته باشید شما ... در مانیکه محتاج باشید هیچ چیز بشما نرسانند نقل آورده اند که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت می

خواهی وظیفه روزمره مقرر گردانم تا بجهات فارغ البال شوی از دغدغه روزی استراحت یابی بهلول جواب داد که چنین کردمی اگر چند چیز مانع نیامدی

اول آنکه تو ندانی که مرا چه میباید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید حق تعالی که کافل روزی منست این همه میداند و از روی حکمت

کامله بمن میرساند دیگر آنکه شاید تو بر من غضب کنی و آن وظیفه را از من باز گیری و حق سبحانه بسبب گناه روزی از من باز نگیرد سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ مدنیست باجماع امت

و یازده آیه است ابی بن کعب از پیغمبر روایت کند که هر که سوره المنافقین بخواند از نفاق بری شود و از شر نفاق ایمن گردد و بدانکه چون ختم سوره جمعه

نمود بذکر علامت نفاق ... در وقت قیام او بخطبه و نماز و اشتغال بطلب لهو و طلب نفاق افتتاح این سوره میکند بذکر اهل نفاق و فرمود که بِسْمِ

اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ سبب نزول این آیه آنست که در سال ششم از هجرت بنو المصطلق نفاق کردند با حضرت رسالت و پیشوای

ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه که زوجه پیغمبر بود چون خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد در ناحیه قدید بر سر چاهی که از جمله منابع

ایشان بود با ایشان رسید پس آغاز مقاتله کرد و بعضی از ایشان کشته شدند برخی دیگر فرار بر قرار داده مسلمانان زنان و اطفال ایشانرا اسیر کردند و اموال

ایشان غنیمت گرفتند و مردی از انصار از قبیله عبادة بن صامت ... مسلمانی رسید بگمان آنکه از جمله کفار است او را مجروح ساخت ... ایشان نزاع واقع شد در اثنا

آنکه لشکر اسلام بر سر آب ... جهجاه بن سعید غفاری اجیر عمر ... با سنان جهنی که حلیف عمرو بن خزرج عوف بن

... در ازدحام آب نزاع شد و سنان فریاد برآورد که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد برآورد که یا معشر المهاجرین پس مردی فقیر از مهاجرین که جعال نام

داشت باعانت جهجاه آمد عبدالله بن ابی منافق چون دید که جعال بحمایت جهجاه آمد بر سبیل استهزاء گفت انت هناک تو اینجائی پس در غضب شد جواب داد که چه

کرمانع حمایت من میشود پس ... عبدالله گفت صبر کن تا بمدینه رسی ... چنان باشد که ... جمعی

جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود با ایشان گفت این همه از شما است که مثل این کسانرا در بلاد خود جای داده اید و اموال خود را بر ایشان

قسمت کرده اید تا با ما در مقام مکابره در آمده ... برابری میرسد اگر قصد طعام خود با این نوع کسان نمیدادید امروز ایشانرا نوبت ... که با ما خصومت کنند

و هم بشما و موالی خود ملحق میشدند و بعد گفت از ایشان ... والله ما مثلنا و مثلهم الا کما قال القائل سمن کلبک یاکلک بخدا سوگند که

مثل ما و مثل ایشان نیست الا اینچه قائل گفته که پرورش کن سگ خود را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل بخدا سوگند که اگر بمدینه

مراجعت کنیم عزیز ما ذلیل را از ایشان از مدینه بیرون کند مراد از اعز نفس خبیث خودش بود و مراد با ذل نفس طیب حضرت رسالت و زید بن ارقم از این سخن در غضب شد

و حمیت در ... مشتعل ساخت و گفت انت الذلیل القلیل المبغض فی قومک و محمد فی عز من الرحمن و قوة من المسلمین والله لا احبک بعد کلامک

هذا تو ذلیل و بیمقدار و در میان قوم خود مقهور و مبغوض و بی اعتبار و محمد در عزت و رجحان ... و در قوه و دوستی از طرف مسلمانان بخدا

که من بعد میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت اسکت فانما کنت العب خاموش باش که من بازی میکردم پس زید بن ارقم نزد حضرت رسالت آمد و آنچه ابن ابی

گفته بود معروض داشت عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم پیغمبر فرمود که کشتن او سزاوار نیست بر آنکه جمعی از مسلمانان نیز با او ...

بروند و گویند که محمد اصحاب خود را میکشد پس بجهت تسکین فتنه ... امر بکوچ کردن فرمود و کسی پیش ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد و فرمود که این سخن

تو گفته گفت والله الذی انزل علیک الکتاب ما قلت شیئا من ذلک قط و ان زیدا لکاذب بحق خدائیکه قرآن بر تو نازل کرده که من هرگز این کلمات نگفته ام و زید دروغ

میگوید جماعتی از انصار گفتند یا رسول الله عبدالله شیخ شریف قوم است و مرد بزرگ ... و زید کودکی در حق وی قبول مفرمای ممکن که سخن او فهم نکرده باشد

... نشنیده و غلط فهمیده باشد رسول عذر او را قبول کرد و این سخن در میان انصار منتشر شد همه زید را ملامت کردند ... زید از این سخن بر زبان آورده پشیمان

گشت پس مردم از انجا کوچ کردند ... بخدمت رسول الله رسیده گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت منکر بر خلاف عادت کوچ کردی ... اسید

آیا نشنیدی آنچه صاحب شما گفته است ... لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل ... اسید گفت یا رسول الله ...

کند گفت یا رسول الله عزیز توئی و ذلیل او ... و اگر خواهی او را ... ولیکن ... که ...

ساختند ... و او را پیشوای خود کرده اند چون تو آمدی ... گمان میبرد که تو ... پادشاهی

شد پس عبدالله پسر عبدالله بن ابی بخدمت رسول الله آمد و گفت یا رسول الله ... که عبدالله را ...

کشتن او ... مامور ... او را بکشم ...

بکشم و او را بکشم پس آنکه مومنی را برای کافری کشته باشم ... رسول فرمود که ...

که با ما باشد ...

... کنند ... فرمود ...

نماز از انجا کوچ کردند ...

هم از آن ... شدند ...

بود و از رؤسای ...

و خبر ...

با اصحاب خود گفت ...

ادر ...

از بلا و ...

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوادی عقیق رسیدند پسر عبدالله ... بر طرف مدینه توقف نمود تا پدرش برسید ...

بر دست ... نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ترا اذن فرماید و بدانکه اذل توئی ...

عبدالله ... پیش رسول فرستاد ... رسول الله ...

... بمکه ... گفت اگر نکوئی ... رسول را ... جمیع مومنان ...

چون بعد از ... گفت اشهد ان العزة لله و لرسوله و للمومنین ... سید ...

بمدینه آمد ...

نیست چون منجاری برای تصدیق نبوت و تکذیب نزول او بر رسول خطاب فرمود که چون بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او **قالوا نشهد** گویند
که گواهی میدهیم **انک لرسول الله** آنکه تو فرستاده خدائی یعنی منافق نیستیم و بدل و زبان در مقالت متفق و معتقدیم شهادت اخبار است از علم
منهویه که آن مخصوص اطلاع است و لهذا نص مشهود به نمودند و تکذیب ایشان در شهادت بقوله **والله یعلم** و خدا میداند یعنی گواهی میدهد
انک لرسوله که تو هر آینه رسول اوئی و چه روا است که رسول نیست **والله یشهد** و خدا گواهی میدهد **ان المنافقین لکاذبون**
2 آنکه منافقان هر آینه دروغ گویانند در گواهی خود بجهة عدم موافقت اعتقاد ایشان بکلمات ایشان یا آنکه دل را معتقد رسالت نیست دروغ [illegible]
و میتواند بود که معنی آیه این باشد که خدا گواهی میدهد که ایشان کاذبند نزد [illegible] خود چه اعتقاد ایشان آن بود که انک لرسول الله که مقول
ایشانست دروغ است گفته اند مراد بشهادت قسم است یعنی بدروغ سوگند [illegible] اعتقاد خودشان برسالت تو و فایده توسیط والله یعلم انک
لرسوله دفع توهم آنست که انک لرسول الله که قول ایشانست کذب باشد و شبهه نیست در آنکه دال است بر آنکه حقیقت ایمان بقلب است و مشعر بر آنکه هر که
چیزی گوید که اعتقاد خلاف آن داشته باشد کاذبست **اتخذوا ایمانهم** فرا گرفتند منافقان سوگندهای خود را [illegible]
[illegible] **جنة** سپری یعنی [illegible] تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن باشند مانند اهل حرب که سپر را
[illegible] حفظ خود [illegible] **فصدوا** پس باز داشتند [illegible] **عن سبیل الله** از اتباع راه حق که
[illegible] اهل اسلام [illegible] و معنی اینکه باز میداشتند
3 [illegible] **انهم ساء ما کانوا یعملون** [illegible] از اظهار ایمان و ابطان خلاف آن [illegible]
[illegible] **ذلک بانهم آمنوا** [illegible] که ایشان گرویدند [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] **ثم کفروا** پس [illegible] یعنی بعد از آن ظاهر شد کفر ایشان [illegible]
[illegible] در غزوه تبوک [illegible] هذا الرجل [illegible]
[illegible] یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم یعنی ظاهر شد کفر ایشان بعد
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا
انا معکم انما نحن مستهزؤن [illegible]
4 [illegible] **فطبع** پس مهر نهاده شد **علی قلوبهم** بر دلهای ایشان [illegible]
ایمان [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] **فهم لا یفقهون** پس ایشان
[illegible]
[illegible] **و اذا رأیتهم** و چون
[illegible] **تعجبک** [illegible] **اجسامهم** [illegible] **و ان یقولوا** و اگر سخن گویند **تسمع**
لقولهم [illegible]
[illegible] **کانهم** [illegible] **خشب** [illegible] **مسندة** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یحسبون** [illegible] **کل صیحة**
[illegible] **علیهم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **هم العدو** [illegible]
[illegible] **فاحذرهم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قاتلهم الله** [illegible]
5 [illegible] **انی یؤفکون** [illegible]
[illegible]

یعنی چگونه دروغ میگویند [illegible] سوره [illegible] که با ابن ابی [illegible]
[illegible] رسول الله فرمود که [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
از آن [illegible] خدا [illegible]
میگفتند [illegible] ان الله قد صدقک و کذب المنافقین [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] ابن ابی [illegible] نزد رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] **و اذا قیل لهم تعالوا** و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب او [illegible] **یستغفر لکم**
[illegible] **رسول الله** [illegible] **لووا رؤسهم** [illegible]
[illegible] **و رأیتهم یصدون** [illegible]
[illegible] **و هم مستکبرون** [illegible]
6 [illegible] **سواء علیهم** [illegible] **استغفرت لهم** [illegible] **ام لم تستغفر لهم** [illegible]
[illegible] **لن یغفر الله لهم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الله لا یهدی القوم الفاسقین** [illegible]
7 [illegible]
[illegible] **هم الذین** [illegible] **یقولون** [illegible] **لا تنفقوا** [illegible] **علی من عند**
رسول الله [illegible] **حتی ینفضوا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **و لله** [illegible] **خزائن السموات و الارض**
[illegible]
[illegible]
[illegible] **و لکن المنافقین** [illegible] **لا یفقهون**
8 [illegible] **یقولون** [illegible] **لئن رجعنا**
[illegible] **الی المدینة** [illegible] **لیخرجن الاعز** [illegible] **منها الاذل** [illegible]
[illegible] **و لله العزة** [illegible]
و لرسوله [illegible] **و للمؤمنین** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لقد یسرنا القرآن للذکر [illegible]
[illegible] و انتم الاعلون [illegible]
[illegible]
حضرت امام حسن بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible] و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین **و لکن المنافقین** [illegible] **لا یعلمون**
[illegible]
9 [illegible] **یا ایها الذین آمنوا** [illegible] **لا تلهکم** [illegible] **اموالکم** [illegible] **و لا**
اولادکم [illegible] **عن ذکر الله** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **و من یفعل ذلک** [illegible] **فاولئک**
10 **هم الخاسرون** [illegible] **و انفقوا** [illegible] **مما رزقناکم** [illegible]

آنچه روزی داده ایم شما را از اخراج زکوة و سایر حقوق واجبه مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب و علامت
مرگ فَیَقُوْلَ پس گوید آنکس که بوی مرگ منتشر شده باشد از روی تاسف و تحسر رَبِّ ای پروردگار من لَوْلَآ اَخَّرْتَنِیْ چرا باز پس نینداختی و مهلت
ندهی مرا یعنی تاخیر نکنی موت مرا اِلٰٓی اَجَلٍ قَرِیْبٍ تا مدتی نزدیک یعنی زمانی اندک که در آن اخراج حقوق توانم فَاَصَّدَّقَ پس بپردازم تصدق
کنم و سایر حقوق واجبه مال خود ادا نمایم وَاَکُنْ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ و باشم از شایستگان و نیکوکاران و فرمانبرداران بسبب تدارک جرم ١١
اکن مجزوم است که معطوف است بر محل فاء و ما بعد آن فکانه قیل ان اخرتنی اصدق و اکن از ابن عباس مرویست که این آیه در حق مانعان زکوة نازل گشته و بعد
از آن فرمود که تصدقوا و اقبلوا ان ینزل علیکم سلطان الموت فلا یقبل توبة و لا ینفع عمل تصدق کنید پیش از آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود پس از آن نه
توبه مقبول باشد و هیچ عملی نفع دهد و نیز از او منقول است که ما یمنع احدکم اذا کان له مال ان یزکی و اذا اطاق الحج ان یحج من قبل ان یاتیه الموت فیسال
ربه الکرة فلا یعطاها چه باز میدارد یکی از شما را که چون مال داشته زکوة بدهد و چون استطاعت حج داشته باشد حج کند پیش از آنکه مرگ باو
رسد چون از خدا طلب رجوع کند بدنیا او را باز نگردانند و التماس او قبول نکند و ضحاک و عطیه نیز از او روایت کنند که ما من احد یموت و کان له
مال فلم یؤد زکوته و اطاق الحج و لم یحج الا سال الرجعة عند الموت قالوا یا ابن عباس اتق الله فانما یری هذا الکافر یسال الرجعة فقال انا اتلو علیکم
قرآنا ثم قرأ هذه الآیة الی قوله من الصالحین فقال الصلاح هنا الحج یعنی هیچکس نیست که او را مالی باشد پس زکوة ندهد و طاقت حج داشته باشد و حج
نکند الا که نزد موت سؤال رجعت کند بدنیا گفتند یا ابن عباس از خدا بترس این توجیه مبنی است بر اینکه حال کافر است که سؤال رجعت کند فرمود که در این باب
قرآن بر شما خوانم پس این آیه را قرائت نمود تا بقوله من الصالحین و بعد از آن گفت که صلاح بمعنی حج است و این روایت از ابی عبدالله صلوات الله علیه
نیز منقول است و عکرمه نیز گفته که انها نزلت فی اهل القبلة و از حسن نیز روایت است که هیچکس نباشد که زکوة نداده باشد و بعذر نداشته باشد حج
نگذارده باشد الا که در وقت مرگ طلب مراجعت کند پس حضرت عزت از روی مبالغه در باب عدم مراجعت میفرماید که وَلَنْ یُّؤَخِّرَ اللّٰهُ و هرگز نمهلت
باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ نفسی را از مرگ اِذَا جَآءَ چون بیاید برسد اَجَلُهَا وقت وی یعنی آنچه حکمت و مشیت مقتضی آنست که چون عمر باو
١٢ رسد چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدا دانا است بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید و حفص بخطاب خوانده یعنی بآنچه شما
میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد خلاصه معنی آنست که چون شما دانستید که موت از وقت خود متاخر نشود و لا محاله واقع
خواهد شد و خدا علیم است باحوال شما و شما را جزا خواهد داد پس هر چند زود تر مشغول شوید به بیرون آمدن از عهده واجبات و مستعد آن بودن
بهتر است و از علما منقولست که لیس فی القرآن التخویف بالتفریط فی حقوق الله آیة اعظم من هذه الآیة یعنی عظیم تر آیتی که زاجر شود از تقصیر در حقوق الله
این آیتست سُوْرَةُ التَّغَابُنِ مدنی است نزد ابن عباس مکیست غیر از سه آیه آخر که در مدینه نازل گشته و مجموع هیجده آیتست باجماع امت ابی بن
کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره تغابن بخواند از مرگ مفاجا ایمن شود و ابن ابی علا از ابو عبدالله ع نقل کرده که هر که سوره
تغابن در فریضه بخواند روز قیامت این سوره شافع او شود و شاهد عدل باشد بر اعمال صالحه او نزد آنکسی که اجازه شهادت او داده باشد
و از او مفارقت نکند تا آنکه به بهشتش در آورد و بباید دانست که چون او سبحانه ختم سوره منافقین نمود بامر بطاعت و نهی از معصیت افتتاح این
سوره کرد به بیان حال مطیع و عاصی بقوله بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و بپاکیزگی ستایش میکنند مر خدایرا مَا فِی السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانها است از روحانیات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینها است از جسمانیات تسبیح مکلفان بقول است و تسبیح غیر ایشان
بدلالت چه اینها دلالت بر کمال قدرت و علم و استغنای او سبحانه دارند لَهُ الْمُلْکُ مر او راست پادشاهی مطلق چه مالک ارض و سما و ما بینهما او است
وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش بر آنکه نعمت آفرینش و پرورش از او است تقدیم ملک و حمد بذکر بجهة دلالت بر اختصاص این هر دو باو سبحانه
بحسب حقیقت زیرا که او ست مبدع جمیع اشیا و مربی همه مکنات و اصول جمیع نعم و فروع آن از بعض عظیم او است ملکیت غیر او تسلط و استیلا از آنها
٢ خدای و حمد غیر او باعتبار جریان نعم او سبحانه است بر ید او وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و او بر همه چیزها توانا است از ایجاد معدوم و افنای موجود
و تغییر و تبدیل احوال وفق حکمت و مقتضای مصلحت چه نسبت ذات او به همه اشیا علی السویه است هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ او آنکسیست که بیافرید شما را
ای ایشان از عدم بوجود آورد فَمِنْکُمْ کَافِرٌ پس بعضی از شما ناگرویده اند بخالقیت و وجود هر بانو طبعیا یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْکُمْ مُّؤْمِنٌ
و بعضی از شما باور دارنده اند آفریدگار را و یکتائی او را چون اهل ایمان یا بعضی از شما کافرند در باطن و مؤمن در ظاهر چون منافقان یا بعکس چون عمار یاسر
و امثال او یا کافر بخدا و مؤمن بکواکب چون انواع اهل یا بعکس و اول عموم ابنست بر ظاهر پس معنی آن باشد که مکلفان بر دو قسم اند بعضی متصف اند
بصفت کفر علی جمیع انواعه و بعضی متسم بسمت ایمان و تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت و اکثریت است خلاصه کلام آنکه خدای یکی است که بر شما تفضل
نموده اصل نعم خود را و آن خلق و ایجاد است از عدم و بجهة این بر شما واجبست که نظر صحیح تفکر کنید در معرفت او و همه بندگان مطیع او شوید و شاکر نعمت او
پس بعضی از شما تفکر بدان نکرده در وادی کفر و کفران غوطه خورده اید و برخی دیگر بعین تفکر نشسته بوسیله بادبان شایع افکار سابقه خود را
٣ بساحل معرفت کشیده اید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدا بآنچه میکنید بَصِیْرٌ بینا است پس بر وفق اعمال با شما معامله خواهد کرد و مخفی نیست آنکه
ظاهر این مبطل مذهب مجبره است چه دلالت بر آنکه فاعل کفر و ایمان و موجد آن بنده کافرند بجهة اسناد آن بایشان و در قبیل آیه و الله خلق کل دابة من ماء
فمنهم من یمشی علی رجلیه که اسناد مشی بایشان کرده و اسناد دلالت ندارد بر آنکه او سبحانه خالق آن نباشد پس حمل آیه بر خلاف ظاهر کردن موافق اهل جبر گردانیدن
عین مکابره و محض مجادله است و اگر بر فرض جایز است که حقیقتا خالق کفر و قبایح بلشد باید که او را جایز باشد که بعث رسول کند بر آنکه عباد را بکفر و ضلالت
راه نماید و برو نمودن معجزات بدست او ظاهر سازد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و دیگر آنکه اگر او سبحانه کفر و قبایح را در بندگان ایجاد کرده باشد لازم آید که فایده
بعث منتفی شود و امر و نهی صحیح نباشد آن معرحست بر آنکه حق سبحانه بندگان را بر فطرت اسلام خلق فرموده مؤید قول او سبحانه فطرت الله التی فطر الناس علیها و نیز حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله فرموده که کل مولود یولد علی الفطرة فانما ابواه یهودانه و ینصرانه و در حدیث دیگر وارد شده که حق تعالی فرموده که خلقت عبادی کلهم
حنفاء من همه بندگان خود را مسلمان آفریدم و غیر از این از احادیث این باب بسیار است خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید او سبحانه هم آسمانها
و زمینها را بِالْحَقِّ براستی یعنی بحکمت بالغه و اغراض صحیحه نه باطل و بالباطل یا بکلمه کن یا بر اثبات حق چه آنها دلایل واضحه اند بر آثار خالقیت و عالمیت و قادریت
حضرت عزت پس مظهر حق باشند وَصَوَّرَکُمْ و مصور کرد و بنگاشت شما را فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را با امداد قامت و
اعتدال خلقت تا شکر کنید بر این نعمت و دال بر حسن صورت آنست که هیچکس از آدمیان تمنای آن نمیکند که صورت او مثل صورت حیوان دیگر باشد و اگر چه او نیکو تر از
انسان بود تمنا کند که بصورت انسان باشد و بعضی گفته اند که حسن صورت باعتبار حکمت است و قبول عقل نه قبول طبع زیرا که بعضی از انسان بر صورتی واقع شده اند که مقبول
طبع باشند و جماعتی بر آنند که حسن صورت از جهت قبول طبع است چه متبادر از مفهوم حسن صورت همین است پس این آیه مثل آیه و لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم است چه شوه خلق بعضی امر عارضی است غیر معتد به صاحب کشاف آورده که چون صور و خلق متفاوت است در آنکه بر طبقات مراتب و اصناف بحسب اختلاط بعضی صور
از مراتب فوق موجب ملاحت شود مانند عشق و جز آن دلخست در حسن و غیر خارج از حد آن خاصیت آنکه در مرتبه ادنای حسن واقع شده و لهذا اگر کسی در حسن صورت او
تعجب نماید و تصور میکند که آن در نهایت حسن است چون ملاحت و لطف را از آن مشاهده کرد از دیدن صورت اول مشتغل شود و طبع او میل نمیکند که نظر در آن
کند و حکما گفته اند که شیئان لا غایة لهما الجمال و البیان و امام قشیری این آیه را باین وجه تفسیر کرده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی کرد بانوار
قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصفات و صفات کاملات آراسته گردانید بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات
علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی باشد فتبارک الله احسن الخالقین پس بجهت تنبیه بر کفران نعمت حسن خلق میفرماید که وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ و بسوی او ست بازگشت همه در روز
٤ قیامت پس کسانی که بر نعمت خلقت و حسن صورت شاکر باشند جزا خواهد داد و جماعتی که کفران نعمت او نمایند ایشان را جزا خواهد داد یَعْلَمُ میداند بعلم کامل خود مَا فِی
السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از اصناف مکونات وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ و میداند آنچه پوشیده میدارید و پنهان میکنید وَمَا
٥ تُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بآنچه در سینها است از خواطر و افکار یعنی عالمست بجمیع معلومات بعلم کلی و جزئی چه نسبت مقتضیه
علم او بما سوی علی السویه است فرق میان اخفا و اسرار آنست که اسرار در معاملات است با اشخاص و اخفا اعم از آنست و بباید دانست که تقدیم قدرت بر علم بجهة آنست که دلالت مخلوقات
بر قدرت او سبحانه اولا و بالذات است بر علم بآنچه در آنها است از اتقان و احکام و مخفی نیست در آنکه حق سبحانه در این آیه اول تعمیم فرموده بعلم خود بآنچه در آسمان و زمین است
و بعد از آن بعالم بودن بآنچه پنهان و آشکارا میکنید کانست و بعد از آن بعالم بودن بخفایای صدور بر آنکه هیچ چیز از کلیات و جزئیات بر او مخفی
نیست پس حق وی آنست که در جمیع حالات از او خائف و ترسان باشند و بر هیچ چیز که مخالف رضای او باشد جرات ننمایند تکرار علم در آن در معنی
تکریر وعید است و ما بعد قول فمنکم کافر و منکم مؤمن تا ایجاد در معنی وعید است بر کفر و انکار بر آنکه حق خالق عصیان نماید شکر نعمت او را بجا نیارند و خلق
اعظم نعم است از خدا بر عباد و کفر اعظم کفرانست از عباد بر خدا و نیز بر سبیل تهدید میفرماید که اَلَمْ یَاْتِکُمْ آیا نیامد شما را ای کفار مکه نَبَؤُا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فَذَاقُوْا پس چشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ عقوبت کار خود را یعنی
٦ سزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظلة و ظلم و مراتب آن است و در آخرت عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک و بدانکه اصل وبال ثقل
است و وبیل که بمعنی طعام مستکره و معده ثقیل باشد و وابل که بمعنی باران ثقیل القطر است از این مشتق اند و بعد از ذکر عذاب بیان علت آن میکند تا توهم آن
نشود که آن وبال و عقاب بر ایشان بر سبیل ظلم بوده میفرماید که ذٰلِکَ این چشیدن وبال دنیا و عذاب عقبی مر ایشان را بِاَنَّهٗ کَانَتْ تَّاْتِیْهِمْ بسبب آنکه شان و قصه
این بود که آمدند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده شده بر ایشان بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوْٓا پس گفتند ایشان بر وجه
استنکاف اَبَشَرٌ آیا آدمی مثل ما یَّهْدُوْنَنَا راه مینمایند ما را این تعجب و انکار ایشان است از آنکه حق سبحانه وحی باو میفرستد و استکبار از آنکه تابع او شوند و ندانستند
که اگر رسول فرشته میبود البته بصورت ایشان میبود نظیر آن است قوله تعالی و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و اطلاق بشر بر جمع بجهة آنکه اسم جنس است
فَکَفَرُوْا پس کافر شدند برسولان وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در جانب ایشان و تدبر در بینات و معجزاتی که با ایشان بود پس خدا بخطاب ایشان را ممتاز
ساخت وَّاسْتَغْنَی اللّٰهُ و بی نیاز شد خدا از ایمان و طاعت ایشان مراد آنکه ظاهر شد استغنای او سبحانه نزد تولی ایشان از جهة آنکه ایشان را ملجا و مضطر
نساخت تا ایمان باو خود بقدرت کامله او سبحانه با آن منزلت که مراد این باشد که استغنای او در حین تولی ایشان خود مدید بکره زیرا که او غنی بالذات است پس تکلیف ایشان
٧ بایمان بجهة حصول نفع است بایشان نه باو سبحانه وَاللّٰهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان از غیر آن حَمِیْدٌ ستوده بی شائبه است حامد آن چه جود هم
بلسان مخلوقات دالست بر حمد او و بعد از بیان سبب عقوبت کفار از تهدید میفرماید بذکر قول ایشان بقوله زَعَمَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا اَنْ لَّنْ یُّبْعَثُوْا زعم بمعنی
ادعای علمست و لهذا متعدی بدو مفعول میباشد در این مقام ان مخففه با آنچه در حیز او ست قائم مقام مفعولین است اصل کلام چنین بوده که انهم لن یبعثوا یعنی دعوی
علم میکنند آنانکه کافر شدند از آنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بگو ای محمد در رد قول ایشان بَلٰی آری برانگیخته خواهند شد وَرَبِّیْ لَتُبْعَثُنَّ سوگند به
پروردگار من که هر آینه مبعوث گردید در روز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا اخبار از محاسبه و مجازات است یعنی البته
٨ حساب کنند شما را و جزا و سزا رسانند وَذٰلِکَ و این برانگیختن و جزا دادن عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدا سهل و آسان است بجهة قوت ماده و حصول قدرت تامه و قسم در
قول ایشان و تاکید آن بلام و نون در هر دو فعل و ایراد جمله اسمیه بعد از آن بجهة تنبیه مبالغه است در تکذیب ایشان بعث و نشور و بعد از آن میفرماید
که چون حال شما چنین خواهد بود فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید بخدا وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او که محمد صلی الله علیه و آله است وَالنُّوْرِ الَّذِیْٓ
اَنْزَلْنَا و بآن روشنی که فرستادیم بمحمد صلی الله علیه و آله مراد قرآنست و تسمیه آن بنور بجهة آنکه بنفسه ظاهر است در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و
حرام است تا آن از جهت که متضمن اعلی و ججح هادی است مانند نور که سبب اهتدا بطریق است وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار
٩ خَبِیْرٌ داناست پس شما را بر آن سزا و جزا خواهد داد در قوله یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ متعلق است بقوله لتنبؤن یا بخبیر و این متضمن وعید است چه معنی کلام اینست که جزا

داده شود بدر روزی که خدا جمع کند شما را با خدا بعمل شما دانا است بروزی که شما را فراهم اورد یوم میتواند بود که فعل او محذوف باشد و نقل برانکه اذکروا
یوم یجمعکم یعنی یاد کنید روزی را که خدای شما را مجتمع سازد لیوم الجمع برای روز جمع یعنی اجزا را و جمعیت انس و جن را و جزا و غیر این پس تسمیه ان روز بیوم
الجمع باعتبار انستکه جامع بعثت و جزا و حساب است کویند بجهت انکه در ان روز خلق اولین و اخرین جمع شوند یا از جهت اجتماع انبیا با امم خود یا ظالم با مظلوم
یا اهل هدایت با اهل ضلالت و اهل نار با اهل جنت و اشهر انستکه یوم الجمع بان اعتبار است که در ان روز ملائکه و جن و انس با هم مجتمع شوند ذلک
ان روز جمع یوم التغابن روز زیان اوردنست بر یکدیگر بجهت نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت ذخیره ایشان باشد بر تقدیر انکه سعدا
میبودند و نزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشته باشند بر تقدیر انکه اشقیا میبودند این حکایت است از اشقیا و اکر نزول ایشان در مقام
سعدا غبن نیست از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله پرسیدند که ما یوم التغابن فرمود که ما من عبد یدخل الجنة الا اری مقعده من النار لو اساء لیزداد
شکرا و ما من عبد یدخل النار الا اری مقعده من الجنة لو احسن لیزداد حسرة و معنی ذلک یوم التغابن یعنی هیچ بنده در بهشت نرود الا که بنمایند باو جای او را
در دوزخ بر تقدیر انکه بدکار میبود تا شکر زیاده کند و هیچ بنده در دوزخ نرود مگر که باو بنمایند مکان او را در بهشت بر تقدیر انکه نیکوکار می
بود تا حسرت و ندامت او زیاده شود پس در ان روز مومن مقام کافر را در بهشت میراث کیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در اورند و یوم التغابن باین
معنی است و صاحب طبسی اورده که تغابن تفاعل است مشتق از غبن که ان اخذ شر است بترک خیر یا اخذ خیر و ترک شر و چون کافر ترک حظ خود کرده از اخرت
و اخذ نموده از دنیا پس ترک خیر کرده و اخذ شر و او مغبون باشد پس در ان روز ظاهر شود غابن و مغبون و کویند که تغابن باعتبار انستکه هر یک از خلایق بر
یکدیگر غبن بینند هر یکی بر مقدار حظ خویش حسرت و پشیمانی خورند کافر کوید چرا اسلام نیاوردم که ببهشت روم و مومن کوید که چرا اعمال بیشتر نکردم تا زیاده
از این جای نداشتم یکی از غیر خود تابعید بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر حسنات و تغابن بمعنی زیان جستن باشد یعنی هر یک
سود طلبند زیاده یکدیگر و بر هر تقدیر لفظ تغابن در این مقام مستعار است از تغابن تجار و ذکر ذلک و الف لام جنسی دلیلست برانکه تغابن حقیقی این تغابن است
کردن [illegible] باشد بجهت عظم و دوام این تغابن کردار مومن بود است اکرچه عظیم باشد بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل ان میکند بقوله و من یؤمن
بالله و هر که بکرود بخدا و رسول و یعمل صالحا و بکند کار شایسته یکفر عنه بپوشد خدا از وی سیئاته بدیهای او را یعنی عفو نماید از او و یدخله
و در اورد او را جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر قصور و اشجار ان جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید
باشند دران ابدا همیشه این تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم این عفو کناه و در اوردن بهشت رستکاری بزرکست که فوق ان متصور نباشد ١٠
جهت جامع جمیع مصالح است از دفع مضار و جلب منافع و الذین کفروا و انانکه نکرویدند بوحدانیت خدا و رسالت سید انبیا صلی الله علیه و اله و کذبوا
بایاتنا و تکذیب کردند ایتهای ما را که قران است یا معجزات پیغمبر ما اولئک ان کروه شقاوت اثار اصحاب النار یاران دوزخند ملازمان ان
خالدین فیها در حالتیکه باقی مانندکان باشند دران که هرکز نمیرند تا از ان عقوبت برهند و بئس المصیر و بد جایی بازکشتن دوزخ ١١
بعد از ان بحکمت بلی و بخوشی احوال مصائب و رنج نوائب میفرماید که ما اصاب نرسید هیچکس من مصیبة هیچ مصیبتی از مضار الا باذن الله
مکر بفرمان خدای و اراده او و مراد مصیبتی است که از خدا بر بنده رسد از بیماری و سختی و قحط و موت اهل و ولد و تلف مال و مثل ان چون علم او بهمه مصائب محیط
و قدرت بجمیع نوائب شامل اکر خواهد از بندکان ان الم میتواند برداشت لیکن بر اصلاح حال بندکان و امتحان ایشان بصبر و ثبات بران وضع بلیه میکند و [illegible]
و باعث نزول این ایت انست که چون کفار کفتند که این مصیبت بلیه مراد الله است بان معنی که [illegible] از وقوع ان خطر انها باید [illegible] بود که
مراد مطلق مصیبت باشد چه ظلم ظالم و غیر ان از سایر بلایا که از مخلوق میرسد [illegible] که از جانب او سبحانه منصوب نیست و وی تعالی دفع
وقوع ان نفرموده فکانکه [illegible] باذن او سبحانه [illegible] بعضی کفته اند که معنی الا باذن الله اینست که الا بتخلیة الله بینکم و بین فعلها
یا انکه مراد باذن خدا علم او سبحانه باشد یعنی هیچکس را مصیبتی نرسد الا که او سبحانه عالم است بان و من یؤمن بالله و هر که بکرود بخدا و [illegible]
و اعتماد کند بانچه از قبل او سبحانه باو رسد که خیر و صلاح او در انست یهد قلبه راه نماید خدا دل او را یعنی ثابت کرداند دل او را بر ایمان یا بر سر لطف
بر او کرامت کند تا بسبب ان دل و منشرح شد و مطلع کردد بر اسرار [illegible] ابن عباس کفته که راه نماید دل او را بانکه در وقت مصائب بقول انا لله و انا الیه
راجعون مترنم شود و رضا بقضا داده خود را تسلیم نماید و از ابوبکر وراق منقولست که راه نماید دل او را بصبر و شکر تا در نعمت شکر کند و بمصیبت صبر نماید ضحاک کفته که دل او را
مهتدی سازد تا بداند که انچه بوی رسیدنی بود رسید و انچه نخواهد رسید از وی کذشت و کفته اند مراد انستکه هر که مصیبت بیند باید که خدا را در وقت نعمت بداند
که ان از فضل خداست [illegible] هر که اذعان کند [illegible] عالم شود بانکه [illegible] استسلام
و الله بکل شیء علیم و خدا بهر چیزی دانا است داند قلوب را که لطف در او موثر است بهدایت لطف میفرماید بان علم [illegible] بقلوبی که لطفی ١٢
در او اثر نکند و بسبب ان منع لطف میکند [illegible] شکور [illegible] جزع [illegible] و اطیعوا الله و فرمان برید خدا را کسب طاعت کنید
خدا را در جمیع مامورات و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را در همه چیزها اکر شما را بران میخواند [illegible] با انقیاد [illegible]
و اتباع رسول [illegible] فان تولیتم پس اکر بر کردید [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و اله [illegible]
[illegible] فانما علی رسولنا البلاغ المبین [illegible] رسالت ١٣
کرده [illegible] الله لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی بجز او و علی الله و بر خدا نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مومنان [illegible] ١٤
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

مهاجرت کردند بمدینه زنان و فرزندان بتضرع [illegible] و مال و [illegible] ایشان بمکه کذاشته میکفتند که شما بمدینه میروید ما را ضایع کرده [illegible] ایشان
دل ایشان [illegible] غایت مهربانی و شفقت بدیشان از مهاجرت متقاعد شدند حق سبحانه درباره ایشان این ایه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان
ان من ازواجکم بدرستیکه بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند در امر دین با شما امتناع میکنند و [illegible] عقوق میورزند
عدوا لکم دشمنانند مر شما را [illegible] فاحذروهم پس حذر کنید از ایشان از هجرت و [illegible]
و مکاید تملق و تضرع ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه [illegible] از هجرت که مثمر حصول رضا و جنانست باز ندارند [illegible] ایشان [illegible] که یاران مهاجر
که پیش از ایشان مهاجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانای فاضل شده بودند قصد عقوبت زن و فرزندان خود کردند و کفتند که ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره
مانده ایم بدین سبب ایشان نفقه باز کرفتند و [illegible] رحمت و شفقت فروکذاشت کردند حق سبحانه فرمود که و ان تعفوا و اکر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد
بترک معاقبت ایشان و تصفحوا و روی بکردانید از معاتبه ایشان در انچه از ایشان صادر بود و تغفروا و بپوشید [illegible] عذر ایشان بپذیرید فان الله
بدرستیکه خدای غفور رحیم امرزنده و مهربانست با ایشان در کذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان بجای اورید از عفو و صفح و مغفرت و مع ذلک
١٥ مزید تفضل بر شما کرامت فرماید و در روایت دیکر افتاده که ازواج و اولاد با ایشان میکفتند که شما بجامه بروید و [illegible] خود و عشیره و اموال خود [illegible]
مهاجران بر ایشان غضب کردند کفتند اکر خدای ما و شما را در دار هجرت با هم جمع کند هر که خیری از ما بشما رسد و چون هجرت کردند منع نفاق نمودند حق سبحانه این ایه فرستاد
و در ان حث ایشان فرمود بر عفو و غفران و صله رحم و احسان و بعضی کفته اند که عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل و ولد بود چون خواست که بغزا رود ازواج و اولاد دل
او بخشند و اغاز تضرع و زاری کردند و کفتند ما را بکه میکذاری [illegible] چکونه زنده مانیم [illegible] عوف در صدد ان شد که ایذا و ازار بایشان رساند حق سبحانه و تعالی این ایه را انزال
فرمود و منع نمود از ایذا و کویند که عفو و صفح عامست نسبت بهر کسی که بدکند خواه از اقربا باشد یا نه و محققان کفته اند که عداوت زوجه و اولاد بان اعتبار است
که بعضی زوجات تمنی موت ازواج خود میکنند بر حب ازواج دیکر و اولاد تمنی موت پدر تا مال او را متصرف کنند و شبهه نیست در انکه هیچ عدوی بدتر از انکس نیست
که تمنای موت غیر خود کند تا مال او را در یابد انما اموالکم جز این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنة ازمایش است تا ظاهر کردد که کدام از
شما محبت حق را بر ایشان اختیار کند و کدام دل در مال و عیال بسته است و محبت الهی را [illegible] با انکه ایشان موجب بلا و محنت اند و سبب [illegible] مشقت [illegible]
١٦ ایشان [illegible] میشود که مقصران مستوجب عقاب و عذاب ابدی میکردد و هیچ بلایی اعظم از این نیست و الله عنده و خدای نزدیک اوست اجر عظیم
مزد بزرک مر کسی را که محبت خدا و رسول و اطاعت ایشان اختیار کند بر محبت اموال و اولاد و در حدیث واقعست که یوتی برجل یوم القیمة فیقال اکل عیاله حسناته
یعنی مردی را در روز قیامت حاضر کرده اند کویند که اهل و عیال او حسنات او خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن با ایشان حسنات او [illegible] طاعت الهی از دست داده
و از بعضی سلف منقولست که العیال سوس الطاعات عیال [illegible] طاعت اند و خصم عبادت مانند کرمها که پشمینه را ضایع میکنند [illegible] عبدالله بن بریده
خبر روایت میکند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بر منبر خطبه میخواند حسن و حسین صلوات الله علیهما از در مسجد امدند پیراهن سرخ پوشیده بهم خوردی میافتادند
و بر میخواستند انحضرت از منبر پایین امد ایشان را برداشت و بر بالای منبر برد و [illegible] ایشان [illegible] فرمود صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین
یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما حق سبحانه راست فرمود که اموال و اولاد [illegible] من این هر دو کودک را دیدم که میامدند و میافتادند صبر [illegible] تا انکه قطع
خطبه کردم و ایشان را برداشتم و بعد از ان باز سر خطبه رفت و از ابن مسعود مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که باید هیچکس از شما نکوید اللهم انی اعوذ بک من الفتنة زیرا که هیچکس
نیست که او [illegible] اهل و مال و ولد [illegible] مشتمل بر فتنه اند لیکن بکوید که اللهم انی اعوذ بک من مضلات الفتن و بعضی تخصیص میکنند بانکه هر که قصد جهاد نماید
[illegible] که اموال و اولاد شما را [illegible] محبت ایشان شما را بان مانع نکردد فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدا تعالی و بپرهیزید از موجبات عقاب او ما استطعتم
انچه استطاعت داشته باشید یعنی بذل جهد و طاقت خود کنید در اتقا و خشیت [illegible] و اتقا امتناع است از [illegible] باعث [illegible]
[illegible] و اتقوا الله حق تقاته زیرا که هر یک از انها مستلزم ترک جمیع معاصی [illegible] که از جمیع محارم برکنار است [illegible] عقاب الهی و عتاب [illegible]
احد که این متضمن انستکه تکلیف لازم بنده نمیشود مکر بقدر طاقت و امری که حق سبحانه و تعالی بنده را بان مامور میسازد ناچار است از انکه مشروط باشد با استطاعت و اتقوا الله
حق تقاته مشروط خواهد بقدر طاقت و از قتاده مرویست که این ناسخ ایه و اتقوا الله حق تقاته است و باعث [illegible] در ترک اتقائی که ما فوق طاقت باشد حق انستکه
ناسخ نباشد بلکه مبین امکان عمل باشد بان و اسمعوا و بشنوید مواعظ خدا را و اطیعوا و فرمان برید او امر او را و انفقوا و نفقه کنید اموال خود را در وجوه
بر و قوله خیرا مفعول محذوف است ای افعلوا یا قدموا خیرا یعنی بکنید یا پیش دارید کاری که بهتر این افعال باشد [illegible] میتواند بود که صفت مصدر محذوف باشد یعنی
انفاقا خیرا یعنی انفاق کنید [illegible] انفاقی نیکوتر خالصا و مخلصا لله یا انکه خبر کان مقدر باشد جواب او امر مذکور یعنی [illegible] مذکوره شود که ان بهتر بود
شما را و محتملست که خیر بمعنی مال باشد چنانکه در قوله تعالی ان ترک خیرا الوصیة و بنا بر این مفعول به انفقوا یعنی انفاق کنید مال خود را لانفسکم برای نفسهای خود [illegible]
این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که [illegible] مراتب باقیه در طبقات جنان و روضات رضوان این تاکید است برای حث بر امتثال او امر مذکوره
١٧ و بیان انکه این امور بهترست مر نفسهای ایشان را از اموال و اولاد و انچه بان مشغول شدن از شهوات و زخارف [illegible] و بنا بر این تخصیص بانفاق میفرماید که و من یوق
و هر که نکاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل [illegible] فاولئک پس ان کروه هم المفلحون
ایشانند رستکاران در دنیا از ذمائم و در عقبی از عقوبت و سید کاینات [illegible] صلوات الله علیه [illegible] فقد وقی شح نفسه
یعنی هر که زکوة را ادا نماید بتحقیق که نکاه داشته شده است از بخل نفس ان تقرضوا الله اکر قرض دهید خدا را مراد انفاق حقوق واجبست و اراده ان بصورت قرض
[illegible] یعنی صرف نماید مالهای خود را در انچه بان مامور شده اید قرضا حسنا قرض نیکو یعنی انفاق مقرون باخلاص میتواند بود که قرض
بمعنی تصدق [illegible] یضاعفه مضاعف کرداند خدا [illegible] لکم برای شما [illegible] و یغفر
لکم و بیامرزد کناهان شما را [illegible] و الله شکور و خدا جزا دهنده [illegible]

قلیل میدهد مراد آنستکه هرکه در شکر او مبالغه مینماید بجد و جهد زاد در ان باب مرعی میدارد حق سبحانه و تعالی نیز در مقابل ان مثوبات بالغه مکافات کامله تو
کرامت میفرماید و تسمیه مجازا آنرا شکر بشکور بر سبیل مجاز است حلیم بردبار است بعقوبت ممسکان بخیلان یعنی تعجیل نمیکند در عذاب ایشان اگرچه ذنوب
18 ایشان از حد حصر بیرون باشد این از غایت کرمست عالم الغیب و الشهادة دانای نهان و اشکار است پس میداند انچه ظاهر میکنند از تصدق و انچه
19 پنهان میدارند از اخلاص و ریا العزیز غالب تمام قدرت برای انتقام کشیدن از کسیکه حقوق واجبه با خلاص ندهد الحکیم حکم کننده بکرامت و نعمت کسیرا
که از روی صدق تصدق نماید یا حکیمی که هر چه کند بر وجه حکمت و نوع مصلحت کند از ثواب و عقاب یا محکم کننده افعال یا دانا بمتصدق و ممسک در جمیع احوال سورة
الطلاق و این سوره النساء القصری نیز میگویند مدنیست با جماع علما سیزده آیتست نزد بصری و یازده نزد دیگر و اختلاف در سه آیتست یجعل له مخرجا کوفی و مکی و مدنی
الانهار شامی و الیوم الاخر شامی یا اولی الالباب مدنی الاول ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره طلاق بخواند بسنت پیغمبر
از دنیا بیرون رود و ابو بصیر از ابو عبدالله صلوات الله علیه روایت کند که هر که سوره طلاق و سوره تحریم در فریضه بخواند حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود
گیرد از خوف و حزن و بعافیت و نگاه دارد او را از اتش دوزخ و در بهشت در اورد زیرا که این هر دو سوره پیغمبر صلی الله علیه و آله اند بدانکه چون حق تعالی
ختم سوره تغابن نمود بذکر نسا و اولاد و تحذیر مردمان از مکاید و اذای یا طلب ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر احکام ایشان فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء آورده اند که عبدالله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رجوع کن تا آنکه
از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده بعد از انکه با وی مباشرت کنی حق سبحانه در این باب فرمود که ای پیغمبر عالیمقدار چون طلاق دهید تو و امت تو چون خواهید
که طلاق دهید زنان مدخوله خود را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن بر عده ایشان لام از برای توقیت است یعنی
در وقت عده ایشان که ان طهریست که با ایشان نزدیکی نکرده باشید در ان چه این طهر است که از ایام عده ایشانست و صاحب کشاف اورده که تخصیص نبی بندا و تعمیم خطاب
بعد از ان بجهة دلالت بر انکه نبی امام و قدوه امت است چنانکه دأب عرب است که رئیس قوم را گویند یا فلان افعلوا کیت و کیت بجهة اظهار تقدم و اعتبار رؤس
او اشعار بر انکه انحضرت لسان قوم خود است و صدور افعال ایشان از رای او و ایشان در هیچ امری مستبد نیستند بدون او فکانه و منزلة جمیع ایشان
است و سادمسد ایشان و انجناب بنفسه کرم تقدیر این نیست که یا ایها النبی قل لامتک اذا طلقتم النساء و بنا بر این تقدیر کلام مستلزم ان نیست که انحضرت
از این حکم خارج باشد یا آنکه این هنگام باعث بر انکه حق سبحانه او را امر بر من کرد اینست نیز اوست فعل مکروه که آن تطلیق نساست بدون داعی و مقتضی و کراهت
طلاق از ان جهت است که طلاق نکاحی که مطلوب است در شرع بجهة اهتمام در کثرت توالد و تناسل امت و اخبار بسیار در باب کراهت طلاق وارد شده از انجمله حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش نکاح کنید و طلاق مدهید که بجهة طلاق عرش خدا
بلرزه درمیاید و ثوبان نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایما امراة سالت زوجها الطلاق من غیر باس فحرام علیها رایحة الجنة هر زنی که بی سببی
از شوهر طلاق خواهد بوی بهشت برو حرام باشد و از ابی موسی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله لا یحب الذواقین
والذواقات خداوندان و الطلاق مدهید مگر در صورت مظنه فعل قبیح از ایشان پس بتحقیق که حق تعالی دوست نمیدارد مردان و زنان را که از یکدیگر بسیر شده باشند
و ملال گرفته و انس نیز از انحضرت روایت کرده که ما حلف بالطلاق و لا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد و نفرماید مگر منافق و این چهار حدیث
در تفسیر خو ذکر کرده و ابن عمر نیز از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ابغض الحلال الی الله الطلاق دشمن ترین حلالی نزد خدا و مراد بقوله تعالی
طلقتم النساء اراده تطلیق است از قبیل تنزیل مقبل امری که مشارف ان باشد بمنزلت کسیکه شروع کننده باشد در ان کقوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه و تسمیه ان را
بطلیق مثل تسمیه شیء باشد باسم ما یؤول الیه و بدانکه طلاق اسم تطلیق است یا اطلاق کبعضی از فقها است و در شرع عبارت است از ازاله نکاح پس ان
باعتبار تخصیص است یا نقل اما اولی اولی است چه تخصیص بهتر از نقلست چنانکه در اصول مقرر شده و صیغه ان منحصر است در این که انت طالق یا هی طالق یا فلانه
طالق و اخبار اهل البیت علیهم السلام مخبر است بر این حصر پس بکنایات طلاق واقع نشود چون انت خلیه یا انت بریه و غیر آن و بمثل انت الطلاق یا انت من المطلقات
نیز طلاق متحقق نمیشود زیرا اگرچه مشتمل است بر لفظ بمواطات دلالت بران نمیکند و در قوله تعالی لعدتهن دلالت است بر وجوب ایقاع طلاق در طهر نه در
حیض نیز اگر قرء در قوله تعالی فعدتهن ثلثة قروء بمعنی اطهار است چنانکه در سوره البقره مذکور شده و این قول ابن عباس است و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن
سیرین و قتاده و ضحاک و سدی و قول جمیع فقهای ما و شافعی لکن نزد ما اینست که طلاق در وقت حیض باطلست و نزد شافعی حرامست و طلاق صحیح است اما حرمت ان بجهة
انکه امر بشیء مستلزم نهی از ضد است و اما صحت ان بجهة انکه مستلزم فساد نیست و اصحاب ما مانع صحت اند زیرا که نهی از نفس طلاقست و نزد محققین مقرر شده که نهی
از نفس شیء یا جزء شیء یا لازم شیء دلالت بر فساد ان و نزد ابو حنیفه قرء حیض است و جمیع فرموده اند بنا بر این مستقبلات که متعلق بعدتهن محذوفست بنا بر اینکه
فطلقوهن مستقبلات لعدتهن کقوله اتیته لیلة بقیت من المحرم ای مستقبلا لها پس معنی اینست که طلاق دهید تا او در حال استقبال عده باشد و نزد او عده حیض است یعنی
در طهری که بعد از ان حیض درآید پس ایام عده از سر حیض گرفته باشد این قول مخالف اقوال اعاظم علما و فقها است و نقیض احادیث صحیحه و روایات متظافره از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین اما حکم بعدم صحت طلاق در حیض مشروطست بدو امر یکی انکه زوجه مدخول بها باشد دوم انکه زوج حاضر باشد یا در حکم حضور مطلع
حال زوجه بود انکه دیگر اگر مدخول بها نباشد یا انکه زوج غایب باشد بر وجهی که علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری بطهری دیگر در اینصورت طلاق صحیح است بدون
تحریم اگرچه در حالت حیض واقع شود و این اجماع اصحاب ما است و اخبار اهل البیت در این قول متظافر است و آیتی که در سوره الاحزاب مذکور شد که قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها نیز دلالت بر ایقاع طلاق در طهری که در او مباشرت واقع نشده باشد
پس ظاهر این دو آیه مقتضی انست که تطلیق در حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست چه مقتضی وجوبست و احادیث نبویه نیز دال اند بر این از انجمله بخاری
و مسلم از عتبه و از لیث بن عمر روایت کنند که ابن عمر زوجه خود را در حالت حیض یک طلاق داد فامره رسول الله ان یراجعها ثم یمسکها حتی تطهر و تحیض عنده حیضة
اخری ثم یمهلها حتی تطهر من حیضها فاذا اراد ان یطلقها حین تطهر من قبل ان یجامعها فتلک العدة التی امر الله ان یطلق لها النساء یعنی پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرمود با وی که مراجعت کند و او را نگهدارد تا پاک شود و یک حیض نزد او ببیند و بعد از ان او را مهلت دهد تا از حیض پاک شود چون اراده طلاق کند در
طهری او را طلاق دهد که با وی مجامعت نکرده باشد چه مراد از عده که حق سبحانه امر نموده در ان بتطلیق نسا اینست و بخاری از سلیمان بن حرب و مسلم از عبدالرحمن بن بشر روایت
کرده اند و ایشان از شعبه و شعبه از انس بن سیرین که ابن عمر طلاق داد زوجه خود را در حالت حیض پس عمر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اخبار کرد فرمود که فامره
فلیراجعها فاذا طهرت فلیطلقها ان شاء امر کن او را که رجوع کند چون از حیض پاک شود طلاق دهد اگر خواهد پس این دو روایت اخر اشارتست بانکه طهر شرطست
در طلاق و روایت اولی اشاره است بانکه شرط ان طهریست که در او مجامعت واقع نشده باشد جمهور فقها باین دو حدیث احتجاج کرده اند بر وقوع طلاق حایض
و اگرچه حرامست بر انکه حضرت فرمود در حدیث دوم که مره فلیراجعها و در حدیث اول گفته که یراجعها و مراجعت لا بد از وقوع طلاق و در احتجاج ایشان نظر است
زیرا که همچنانکه مراجعت در حدیثین محتمل وقوع طلاقست محتمل این نیز هست که مراد بان تمسک باشد بمقتضی عقد نکاح و حیث جهر که طلاق فاسد گفته
باشد و بگمان وقوع ان زوجیت فی معزل شده باشد صحیح است که او را گویند راجعها پس مراد از مراجعت لغوی باشد نه اصطلاحیه که بعد از طلاقست
پس اینکه بعضی فقهای عامه بر انند که طلاق در حیض یا در طهر مواقعه واقع شود اما بدعت است و خلاف مامور به کلامیست خالی از سند معتد به بانکه طلاق
در یک حال بدعت است الا نزد ابو حنیفه و اصحاب او و در نزد شافعی در حکم یک طلاقست فقهای ما نیز قایلند بوقوع طلاق واحد با حصول شرایط صحت طلاق
و ابطال قول ابو حنیفه در این باب بعد از این مذکور گردد انشاء الله تعالی بدانکه فراق بدون صیغه طلاق نیز واقع میشود چون ارتداد و لعان و خلع و غیر ان از
اشیا موجبه فسخ نکاح و تفصیل ان مع شرایط معتبره در طلاق در کتب فقهیه مسطور است بعد از امر بتطلیق زوجه در وقت عده باحصاء عده امر میفرماید بقوله
و احصوا العدة و شماره کنید عده زنان را یعنی ضبط کنید و ان را کامل سازید تا بسه طهر چه ایشان از ضبط ان عاجزند یا از احصاء ان غافل بجهة کثرت
نسیان و نقصان عقول ایشان یا بشمارید اوقات اطهار را که وقت وقوع طلاقست بنا بر قول اول فایده امر باحصا اینکه حقوق زوجه نفقه است و سکنی و حقوق
ازواج رجعتست در ان اگر اراده ان داشته باشد و منع مطلقه از زوج دیگر تا عده و لحوق نسب اگر در عده ولدی پیدا شود ممکن باشد الحاق ان بزوج و تحریم بتصریح خطبه در ان و غیر
ذلک و بنا بر قول ثانی فایده احصاء علمست بزمان حیض و زمان طهر در نزد ظهور دم معلوم باشد که ان حیض است که مانع صحت طلاقست یا استحاضه که جایز است
وقوع طلاق در ان چون فواید بسیار در ضمن احصا مندرجست از اینجهة حق تعالی جهة مبالغه در این باب امر فرموده که واتقوا الله ربکم و بترسید از خدا پروردگار
شما است در ضبط عده پس در ان تهاون منمائید یا تطویل ان مکنید باین جهة که رجوع کنید یا طلاق بگوئید بجهة ضرر رسانیدن بزوجات خلاصه سخن انستکه
امر او سبحانه در باب احصا بسمع قبول اصغا نمائید بجهة وضع و تطویل مخالف ان مکنید و بباید دانست که عده عبارتست از قعود مرأة از زوج تا انقضاء مدت معینه
بحسب شرع و ان بر چند نوعست اول با قراء است و ان عده زن حایضه است چنانکه دانسته شد و نوع دوم با شهر است که ان سه ماه است مر زنیرا که حیض نبیند
و در سن حیض باشد و چهار ماه و ده روز نیز اگر زوج او وفات کرده باشد و نوع سیم بوضع حمل است خواه حایض باشد یا در سن من یحضن الا متوفی عنها زوجها که
عده ان ابعد الاجلین است و این هر دو نوع اخیر بعد از این مذکور خواهد شد و مرجوم در این نوع سیم مشابه اند اما نوع اول عده امه و فه است در نوع دوم ما
عده او در طلاق نصف عده حره است که ان یک ماه و نیم باشد در عده وفات دو ماه و پنج روز و تفاصیل این احکام بکتب مبسوطه فقه رجوع باید نمود و بدانکه
میتواند که قوله تعالی واتقوا الله ربکم متعلق باشد بقوله لا تخرجوهن یعنی از خدا خود بترسید بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از
خانهای ایشان که در وقت طلاق شوهری در انجا بوده اند تا وقتیکه عده ایشان منقضی گردد مراد خانهای شوهر است اضافه ان با ایشان از جهة
اختصاص سکنی ولا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از انجا بی اذن شما اما اگر هر دو متفق باشند بر انتقال خروج جایز است بیرون رفتن ایشان
پس در جمع بین النهیین دلیلست بر استحقاق ایشان بسکنی همچنانکه در ایام ازواج بر لزوم ایشان در مساکن فراق و قوله الا ان یاتین مستثنی است از
اول یعنی ایشان را اخراج مکنید مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعلی ثبت هو بدا کرده شد و حفص بکسر یاء خوانده بصیغه اسم فاعل یعنی بکار ناشایست
روشن کننده حال زنان باشد در بکر و حسن و مجاهد و شعبی و ابن زید بر این اند که مراد از ان معصیتی است که بدو شرع برای ان حد مقرر شده باشد
چون زنا و غیره که در انصورت برای اقامه حد ایشان را بیرون باید اورد و از ابن عباس مرویست که ان فحش است یا بد زبانی و اضرار با اهل زوج چون حکم نشود دار در
اسقاط حق ایشان و اینقول مرویست از صادقین علیهما السلام و ابن اسباط نیز از امام رضا علیه السلام نقل کرده و در روایت دیگر از ابن عباس ماثور که مراد هر معصیتی
است که در حمل ایشان ظاهر شود و از ابن عمر مرویست که فاحشه خروج مطلقه است قبل از انقضای عده بدون اذن زوج چه خروج قبل از انقضای عده فاحشه ایست
و نزد بعضی دیگر مراد نشوز است که مسقط حق سکنی است و بر هر تقدیر این حکم در عده رجعیه است که علاقه زوجیت در ان باقیست و شوهر را در ان رجوع
است بدون تجدید نکاح بخلاف عده باین بر اگرچه با جماع اخراج و خروج در عده باین جایز است و میتواند که این کلام مستثنی باشد از ثانی بجهة مبالغه در
نهی و دلالت بر انکه خروج ایشان فاحش است قبل از انقضای عده و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خدا است که مقرر شده
بر مصالح بندگان و من یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدا و خلاف ان کند فقد ظلم نفسه پس بدرستیکه ستم کرده است بر نفس
خود و خود را بسبب ان مستحق سخط و عقوبت ساخته و از مثوبات ابدیه محروم کرده لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا ای پیغمبر یا نمیداند
هیچ نفس لعل الله یحدث شاید که خدای تو پیدا کند بعد ذلک امرا بعد از این طلاق کاری را یا بنوعی که مرد را پشیمان کند و دوستی زن در دل وی پدید
ارد تا رجوع نماید در اثنای عده این کلام در حکم تعلیل عدم اخراج و خروج زوجات است از بیوت ازواج و دال است بر انکه مراد باین طلاق رجعیست نه باین
خلاصه معنی اینست که طلاق دهید زنان را در وقت طهر ایشان و احصاء عده ایشان نمائید شاید که متنبه گشته نادم شوید از طلاق پس مراجعت نمائید با ایشان
و اینقول ضحاک است و سدی و ابن زید و جمیع علمای ما گویند که مراد با مر استیناف عقد است در ما بین طلقه واحده و ثانیه یا ما بین ثانیه و ثالثه این ایه دالست
بر بطلان طلقات ثلث در وقت واحد و وجوب تفریق ان زیرا که حق تعالی تاکید عده تطلیق فرموده باحصاء ان بعد از ان بجهة تاکید امر باتقاء نموده در
ضبط ان که مستلزم عدم اعتداد حلال حقیقت فرموده بانکه توقع رجعت منقطع نمیشود بنفس طلاق پس سه طلاق در مجلس واحد که موجب عدم رجوع است منافی ایه لعل الله

يحدث بعد ذلك امرا از ان و بعد از ان تمرد حق زوج کرده در مراجعه بقول لا تخرجوهن من بيوتهن چه زوجه هرگاه از بيت زوج خود بيرون رود [illegible]

لعل الله يحدث بعد ذلك امرا [illegible]

[illegible]

فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ [illegible] بِمَعْرُوفٍ [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ [illegible] قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا [illegible]

[illegible] وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ اَشْهُرٍ [illegible] وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ [illegible]

[illegible] وَاُولَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ [illegible]

دخول معصود دران وجمهور برانند که عموم ایه وضع بالذات است وعموم ازواجا بالعرض زیراکه عموم مبنی بر تبعیه الذین است ومحافظت بر عموم اول اولیست دیگر
انکه حکم بعد سه ماه معلل است بوضعی که موجب بقای حمل از نطفه مبت که عده از برای انست بخلاف ایه ازواجا دیگر انکه نزول ایه وضع متاخر است پس تقدیم
ان در عمل بتخصیص شد وتقدیم ایه والذین یتوفون بنای عام بر خاص واولی ارجح است باتفاق جواب از اول انستکه در نزد اصولیین هیچ فرقی نیست میان عموم
بالذات وعموم بالعرض واز ثانی انست که بنا بر قول ما نیز ان علت موجود است چه هذا مسلم نمیداریم که وضع علت باشد واز ثالث انستکه تخصیص وبنای عام بر خاص
هر دو دلیلند پس فرقی بینهما نباشد وبباید دانستکه حامله بایں منتهی بوضع بعد از طلاق اگرچه یک لحظه باشد ودر حمل تمامی خلقت شرط نیست پس اگر
وضع علقه کند بایں منتهی شود اگر حامله باشد بدو ولد بوضع احدهما عصمت وجبت منقطع میشود اما عقد نکاح او را جایز نیست تا وضع ثانی وچون کرد واگر
متوفی عنها زوجها باشد وپیش از چهار ماه وده روز وضع حمل شود برای او واجبست استیفای چهار ماه وده روز زیراکه عده او ابعد اجلین است چنانکه مبرهن شد
وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بترسد از خدای ومراعات حقوق واحکام مذکوره کند يَجْعَل لَّهُ بگرداند یعنی پدید آورد خدا برای او مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار خود 5
آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا واخرت او را بر او سهل سازد ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد از احکام طلاق ورجعت وعده أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ حکم خدا است که فرو فرستاد
است او را از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بپرهیزد از عذاب خدا وباحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشاند خدا از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهای
او را یعنی عفو کند همه را از او چه حسنات مذهب سیئات است وَيُعْظِمْ لَهُ وبزرگ سازد برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد بیحساب دهد که ان خلود است
در جنان وبر وضه رضوان واز ربیع منقولست که ان الله قد قضی علی نفسه ان من توکل علیه کفاه ومن امن به هداه ومن اقرضه جازاه ومن وثق به انجاه ومن

در حالتیکه روشن کرده شده است ان ایات و حفص بکسر یا میخواند بصیغه اسم فاعل یعنی روشن کننده آنها و حلال و حرام و احکام شریعت و خدای تعالی انزال ذکر و ارسال
رسل فرمود لِيُخْرِجَ تا بیرون آرد او سبحانه یا قران و یا رسول الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ
از تاریکی کفر و ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنائی نور ایمان و هدایت یا جهل بعلم یا از شبهه بحجت معنی مراد آنست که تا حاصل گرداند برای ایشان آنچه الحال بر آنند از
ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان نداشتند بلکه بعد از نزول و تبلیغ و ایمان آوردند یا آنکه معنی این باشد که تا بیرون آرد کسانیرا که علم او سبحانه
تعلق گرفته بود بایمان ایشان از ظلمات کفر بنور ایمان وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا و تصدیق وی نماید وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته و کردار پسندیده
یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که روان میشود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن و اشجار آن جویها
نهر عسل و آب خَالِدِينَ در حالتیکه جاوید مانندگان باشند فِيهَا در آن بهشت أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند که جمع بعد از مفرد نظر
بمعنی و لفظ من موصول است قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق نیکو کرد خدا در بهشت لَهُ برای مؤمن صالح رِزْقًا روزی را و درین کلام تعجب و تعظیم است آنچه
12 ایمان در آخرت بانواع مرزوق میشوند از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب فایقه اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمانرا
بعضی بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی از زمین نیز هفت طبقه خلق فرمود بعضی زیر بعضی دیگر صاحب کشاف آورده
که در قران هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر آنکه زمین هفت طبقه است الا این آیه و در روایت آمده که مابین هر دو آسمان پانصد ساله راه هست و غلظت هر آسمانی
نیز پانصد ساله راه هست و زمینها مثل آسمانها باشند درینحکم و طبرسی گفته که میتواند بود که مراد مماثلت در کیفیت باشد نه در کمیت زیرا که کیفیت آسمان مخالف کیفیت
زمینست ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که انها سبع ارضین لیس بعضها فوق بعض یفرق بینهن البحار و یظل جمیعهن السماء و بعضی زمینها هفت بر بالای یکدیگر
باشند و در بینها از هم جدا کرده و همه در زیر آسمانها باشند يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود میآید فرمان خدا بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او سبحانه در جمیع آسمانها
و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر نصایب امور بر جهة حکمت و از قتاده مرویست که او سبحانه در هر طبقه از طبقات آسمان و ارض امری از خلق است مثبت
که در غیر آن نیست نافع بن ازرق از ابن عباس پرسید که در طبقه اخرین مثل زمین از مخلوقات الهی باشند گفت بلی فرشتگان باشند یا جنیان و در سوره الذاریات مذکور شد که عیاشی
باسناد خود از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة و السلام کف دست خود را منبسط ساخت پس دست راست را بر بالای آن
نهاده و فرمود که هذه الارض الدنیا والسماء الدنیا علیها قبة والارض الثانیة فوق السماء الدنیا والسماء الثانیة فوقها قبة والارض الثالثة فوق السماء الثانیة
والسماء الثالثة فوقها قبة والارض الرابعة فوق السماء الثالثة والسماء الرابعة فوقها قبة والارض الخامسة فوق السماء الرابعة والسماء الخامسة فوقها قبة
والارض السادسة فوق السماء الخامسة والسماء السادسة فوقها قبة والارض السابعة فوق السماء السادسة والسماء السابعة فوقها قبة وعرش الرحمن فوق السماء
السابعة وهو قوله سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن وانما صاحب الامر النبی وهو علی وجه الارض وانما ینزل الامر من فوق بین السموات والارضین
پس بنابر این بر اقدام ما یک طبقه زمین باشد فرمود ما تحتنا الا ارض واحدة و ان الست لهو فوقنا و بنابر این مراد بقوله یتنزل الامر بینهن نزول ملائکه
باشد از ما بین آسمانها و زمینها باوامر و نواهی الهی بانبیا حاصل که حق جل شانه آسمان و زمین را خلق فرمود لِتَعْلَمُوا تا بدانید ای بندگان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا تعالی عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر آفریدن همه چیز و تدبیر ایشان قَدِيرٌ توانا است وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدا فرمان خود جاری ساخت تا معلوم کنند که حق سبحانه قَدْ أَحَاطَ بتحقیق که فرا گرفته است بِكُلِّ
شَيْءٍ عِلْمًا همه چیز را از روی دانش یعنی علم او محیط است بهمه اشیاء و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت وی خارج نیست چه توانا بود که لتعلموا الخ
خلق باشد یا علت تنزل امر همین باشد تا بدانند بکمال قدرت و علم او سبحانه سُورَةُ التَّحْرِيمِ مدنیست و دوازده آیتست باجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره التحریم قرائت کند حق سبحانه توبه نصوح او را کرامت فرماید بدانکه چون سوره الطلاق در احکام زنان بود از طلاق و غیر
آن افتتاح این سوره نیز در احکام ایشان نموده فرموده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ و در سبب نزول این سوره مفسران اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح بحجرات زوجات طاهرات بر آمدی و بعد از آن بامور شرایع احکام قیام نمودی و وقتی
زینب بنت جحش رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هرگاه حضرت بخانه وی آمدی زینب شربت عسل برای وی مهیا ساختی و باحضار آن تهاون ننمودی تا آنحضرت در خانه او
توقف بیشتر فرمودی الحال بر بعضی از زوجات آنحضرت گران آمد عایشه و حفصه باهم اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام
از ما که در آید گوئیم که از تو بوی مغافیر میشنویم و زوجات دیگر را گفتند شما نیز در این سخن با ما متفق باشید مغفور صمغی است درختی که عرفط خوانند و بوی کریه
دارد و حضرت بوی خوش را دوست داشتی و از بوی بد بغایت محترز بودی تا جبرئیل که نزد وی آمدی بوی ناخوش احساس نکند پس آنحضرت روزی شربت عسل تناول نموده
بنزد سوده آمد سوده با خود گفت که سخن بدروغ در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتن چه قبح دارد هیچ از آن مقوله اظهار نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنجا بخانه
عایشه آمد عایشه بینی با سنین بگرفت آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغافیر میاید در جواب فرمود که مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل
آشامیده ام گفت نحل آن عسل شکوفه عرفط چریده بود چون بخانه حفصه رفت او نیز این سخن را پیش نهاد و گفت اینچه بوی ناخوش است که از تو میاید مانند عایشه گفت
باز گفت حضرت چون اینرا مکرر استماع نمود فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا این آیه نازل شد یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر رفیع منزلت لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی
بر خود مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ آنچه حلال کرده است خدا برای تو یعنی عسل و از عطاء بن ابی مسلم روایت است که آن زن که از برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم شربت عسل مهیا کرد ام
سلمه بود و بعضی گفته اند که آن حفصه بنت عمر خطاب بود بیان این قصه چنانست که از مکه پاره عسل بطریق هدیه از برای حفصه آورده بودند و هر گاه که آنحضرت
بخانه وی رفتی [illegible] عایشه بجهه کثرت توقف وی پریشان بود چون
[illegible] نزد حفصه و نگاه کن که وی چه میکند و سبب توقف پیغمبر چیست چون برفت و آمد احوال معلوم کرده برگشت عایشه
خبر کرد که سبب کثرت مکث آنحضرت نزد حفصه است بر ترتیب شربت عسل از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه زوجات را از اینخبر واقف ساخته و گفت چون پیغمبر
نزد شما آید همه متفق الکلمه شوید بر اینکه از تو بوی مغافیر میاید چون حضرت از خانه حفصه بیرون آمد بنزد هر کدام که میرفت میگفتند یا رسول الله از تو بوی مغافیر

میشنویم حضرت فرمود که مغافیر نخورده ام و لیکن حفصه مرا شربت عسل داد عایشه گفت جرست نحلها العرفط یعنی زنبور آن عسل مغفور خورده بود حضرت
فرمود که والله لا اطعمه ابدا این آیه در حلال نازل شد و روایت اشهر آنست که سبب نزول این آیات آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی قسمت فرموده میان زوجات
[illegible] و نوبت حفصه بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله اجازت فرما تا امروز بخانه پدر روم و باز آیم حضرت او را رخصت فرمود بعد از آنکه او برفت آنحضرت ماریه قبطیه
که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را بهدیه بنزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و با او خلوت کرد حفصه
[illegible] حفصه بر قضیه مطلع شد [illegible] رسول الله کنیز را بخانه من
آوردی و با او خلوت فرمودی [illegible] خدا اینرا بر من حلال کرده و من او را برای
رضای تو بر خود حرام کردم [illegible]
[illegible] بشارت باد ترا که رسول صلی الله علیه و آله ماریه را
بر خود حرام کرد [illegible]
حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال کرده یعنی ماریه قبطیه [illegible] که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز عایشه با ماریه بخلوت کرد و حفصه بر این مطلع شد پیغمبر
فرمود که این امر از عایشه پوشیده دار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ غَفُورٌ [illegible]
2 [illegible] رَّحِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ [illegible]
[illegible] وَهُوَ الْعَلِيمُ [illegible]
3 الْحَكِيمُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من حلف علی یمین [illegible]
[illegible] فرأی غیرها خیرا منها فلیأت الذی هو خیر [illegible]
[illegible]

وحتما است نه قبل از ان و بعد از رخصت از جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر بیان اسرار آنحضرت میکند بحفصه میفرماید که وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ
و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر عالی شان إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی که تحریم ماریه است و حکومت ابا بکر و عمر
بعد از او فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آنهنگام که خبر کرد حفصه عایشه را به آن خبر وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کرد آنرا خدای پیغمبر را بر لسان جبرئیل و او را مطلع ساخت عَلَيْهِ
بر آن خبر یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا کرد آنرا پیغمبر صلی الله علیه و آله بَعْضَهُ برخی از آن خبر که بحفصه خبر داد و او را از افشای بعضی از آن که آن تحریم ماریه است
یعنی با او گفت که قصه تحریم ماریه را که با سرار آن امر نمودم تو افشای آن نمودی وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ و اعراض کرد رسول از بعضی که بعضی حکومت ابی بکر و عمر خطاب تعریف افشای آن
نکرد چه غرض اصلی از تعریف افشای ذکر خیانت حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل میشد پس از آنجهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله استقصاء آن نفرمود

[illegible]

[illegible]

وعشا بر شما باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکین و یتیم و همسایها خود احسان نمائید و در بارهٔ ایشان مرحمت و شفقت مرعی دارید
شاید که حق سبحانه ایشان را با شما در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب ایشان را برهاند و در روایت آمده که ان اشد الناس عذابا یوم القیمة من جهل اهله سخت‌ترین عذاب
روز قیامت آنکس را باشد که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم علوم و تنبیه نکند و در بادیه جهالت بگذارد و در خبر است که چون مؤمن از معابر [illegible]
[illegible] لا یعصون الله ما امرهم [illegible] ویفعلون ما یؤمرون [illegible]
[illegible] یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم [illegible] انما تجزون ما کنتم تعملون [illegible] یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله [illegible]

کرم رهان مثل او باشند و از ابن مسعود منقول است که التوبة النصوح تکفر کل سیئة توبه نصوح محو شاند هر بدی که از بنده تائب صادر شده باشد
بعد از آن فرمود و هو فی القرآن اینکه در قرآن است و اقتدا به این بر داند و فرمود که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم
شاید که پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه بپوشاند و در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم و در آورد شما را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار [illegible] یوم لا یخزی الله النبی [illegible]
[illegible] والذین آمنوا معه [illegible] نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم [illegible]
[illegible] یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم جهنم وبئس المصیر [illegible]
[illegible] ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین [illegible]
[illegible] فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین [illegible]
[illegible] وضرب الله مثلا للذین آمنوا [illegible]

تا دعوت با وصی نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او در روز محشر بعزت پیدا نشد همچنانکه صلاح حبیب نوح و لوط نفعی بزنان او نبود ایشانرا از عذاب ایزد رهانید
دلو بند آسیه عمه حضرت موسی بود مر و بنکه و فتنکه ساحران سحر خود را نمودند موسی عصا بیند اخت و از دها شد و اکثر ایشان سحر ساختن خود را
از حبال و عصاهم فرو برد آسیه ایمان آورد و مدد ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت چون فرعون بر آن مطلع گشت بر اکف کنار دین او گردید
وامر کرد تا او را دستهابیخ کردند و در آفتاب بیندازند... فرعون گفت تا سنگی بزرگ آورند
وحکم شد تا بر سینه وی نهند آسیه چون ... بنجات از فرعون و دخول جنت از حضرت عزت خواست کما حکی الله تعالی اذ قالت یاد کن چون گفت
آسیه رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا فی الجنة خانه در بهشت یعنی در مقام قرب خود مرا جای ده
ونجنی و نجات ده مرا من فرعون و عمله از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفر است و طغیان و تعذیب بدون جرم از بندگان ونجنی من
11 القوم الظالمین و برهان مرا از گروه ظالمان که قبطیانند ... فرعون و کردار او ...
خلاصی از لعن و نوازل ... دعای وی مستجاب کرد حجاب پیش وی برداشت ...
کر از یک در سفید بود وی خوشحال گشت بعد از آن روح قبض کرده ... عذاب فرعون ...

جمع نعمات طبق است یعنی اینکه ذکر خلق سموات بیان استحکام و استقامت از می‌فرماید بقوله ما تری نمی‌بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفرینش خدای
مر آسمانها را من تفاوت هیچ اختلاف و خللی و ناقصی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه آنها راست و مستقیم اند متناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام
و اتساق و انتظام مساوی هم اند بنابر حکمت و مصلحت بدانکه تفاوت مشتق از فوت است چنانکه هر یک از متفاوتین چیزی از او فوت شده که در دیگری هست و انجمله
صفت ثانیه سبع سموات است و محل نعتی انکلام مستأنف است و مراد جمیع مخلوقات و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان نه در صورت و هیئت چه صورت و هیئت آنها مختلف افتاده
و وضع من در موضع ضمیر جهت تعظیم است و اشعار بانکه او سبحانه امثال این مناسبات بقدرت باهره خود ایجاد فرموده بجهت حکمت و تفضل بر مخلوقات تنبیه بر سبب سلامت
آنها از تفاوت و با ایما بانکه در ابداع آنها نعم جلیله است که از دایره حصر و احصا بیرون است و خطاب مذکور یا راجع است برسول یا بهر مخاطبی و قوله فارجع
البصر معلوم است بما زیر معنی تسبیب یعنی تو آسمانها نهاده و بیان کردیم هیچ نقص و خللی در آن نیافتی پس دیگر بار هر بکر بکردان چشم را جانب آسمان
هل تری ایا می‌بینی معاینه من فطور هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنکه اگر شهادت داری در آنچه بیان اخبار کرده شد از عدم تفاوت در خلق سموات پس
٤ ثم ارجع البصر پس بازگردان دیده را یعنی رجعه الی قناعت مکن بلکه دیگر باره باز کردان دیده کرتین دو باز کردانیدنی یعنی رجعتی
نظر کن در آن و معاینه ببین چنانکه در لبیک و سعدیک یعنی تلبیک بعد تلبیک معلوم کرد مراد تفاوت و را متعاقب یکدیگر مکرر و تکرار نکریستن کن و بیهوده طلب
بعد از رجوع مراد بتثنیه تکریر و تکثیر است ینقلب الیک البصر بر گردد بسوی تو چشم تو خاسئا در حالتیکه دور باشد از یافتن آنچه معلوم تست از عیب و خلل
ان نگاه کن و چون بسیار نکاه کنی و نظر خود را تکرار سازی ینقلب باز کرد و الیک البصر چشم تو خاسئا در حالتیکه دور باشد از یافتن آنچه خواهد یافت با آنکه کلال پیدا کند
٥ و هو حسیر و او مانده باشد از رؤیت بسبب طول معاودت و کثرت مراجعت مراد آنست که چشم هر چند نگاه خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در آن نخواهد یافت
و از نگریستن باز ماند و لقد زینا و بتحقیق که بیاراستیم بزینت تمام السماء الدنیا آسمان نزدیکتر یعنی آسمانیکه اقرب است بزمین از آنست و اوکم بمصابیح بچراغها یعنی ستاره‌ها
کان که بمثابه چراغ درخشانند در شب و تنکیر مصابیح بجهت تعظیم است و این کلام منافی آن نیست که بعضی کواکب مرکوز باشند در آسمانهای دیگر زیرا که بالای آسمان دنیا اند زیرا
کرونیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع آنها نیست و جعلناها و کردانیدیم ستارگان را رجوما للشیاطین را ننده کان مر دیوان را و شیاطین بجهت استراق سمع
قصد آسمان کنند خواهند که در زدید گوش دهند بعض آن دانند مراد آنست که کردانیدیم مصابیح را فایده دیگر برای شما کران رجم اعدای شماست با نقضاض شهب منفصل از آن
چنانکه شعله آتش از آتش جدا کنند تا از نور وی اقتباس کنند و آتش بجا خود باشد چه کواکب مرکوزند در سماوات و از آن زایل نمیشوند مگر نزد و قوع قیامت که منتثر
شوند لقوله تعالی و اذا الکواکب انتثرت و گویند که معنی آنست که کردانیدیم مصابیح را رجوم و ظنون شیاطین انس که منجمانند یعنی این ستارگان موجب ظنون و کمانها بغیب اند
کنجمان از حرکات و اوضاع آنها که بر بندند و از کاو طلوع خود بکران را از آن خبر دهند و رجوم جمع رجم که مصدر است و در اینمقام بمعنی ما یرجم به است بنا بر معنی ثانی اینکلام
از قبیل که بمه و یقولون رجما بالغیب است در کشاف از قتاده نقل کرده که خلق الله النجوم لثلث زینة للسماء و رجوما للشیاطین و یهتدون بها فی
ظلمات البر و البحر فمن تأول فیها غیر ذلک فقد تکلف ما لا علم له به یعنی حق سبحانه ستارگان را برای سه چیز خلق فرموده زینت آسمان و رجم دیوان و شیاطین تا ای خلقها
سیر دریا و بیابان پس هر که غیر از این سه چیز را در آن تعبیر بیاید بتکلف انداخته چیزی که هیچ علم بان نداشته از ربیع بن کعب نیز همینست و الله ما لاحد
من اهل الارض فی السماء نجم و لکنهم یتبعون الکهانة و یتخذون النجوم علة یعنی بحکم اگر نسبت کرده از اهل زمین در آسمان ستاره که گویند که فلان ستاره من
از ان اخبار بغیب میننمایم لیکن ایشان طلب کهانت میکنند از جن و چیزها میکویند و نجوم را علت و سبب آن میکیرند و از امتناع غیب میکردانند و اعتدنا لهم و اماده
٦ ساختیم برای شیاطین جن و انس بعد از سوختن ایشان در دنیا بعد از ضلالت و اضلال ایشان عذاب السعیر عذاب آتش سوزان در آخرت انکلام دال است
بر انکه شیاطین مکلف اند و چون کفار اتباع شیاطین اند و مطاع ام ایشان از جهت بعد از و عید شیاطین و عید ایشان نیز می‌فرماید که و للذین کفروا و مر
(٧) بدم ع بعد ع آنانرا است که کافر شدند بربهم به پروردگار خود بسبب اضلال بوان عذاب جهنم عذاب دوزخ و بئس المصیر و بدجایی بازگشتن است دوزخ مر کفار را و صفت دوزخ
با انکه عقاب کفار حسن است بجهت آنست که متضمن ضرری است که واجب بود عقلا که از آن تعاقب نمایند و بوسیله اطاعت فرمان برداری خود را از آن نیک خلاص کنند
میفرماید دوزخ و میفرماید اذا القوا چون درافکنده شوند کافران فیها در جهنم مانند انداختن هیمه در آتش عظیم سمعوا لها بشنوند مر دوزخ را شهیقا آوازی
اوان ع مانند دراز کوش که انکر الاصوات است همچنانکه آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی چون کفار را به دوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر فظیع بفریاد
٨ ابد و هی تفور در حالتیکه بجوشد و ایشانرا بر می‌آرد و فرو میبرد مانند کوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ
من الغیظ از خشم کافران بمثل شهیق برای شدت اشتعال دوزخ خاست پایشان میتواند بود که مراد از زبانه جماعتی باشد که پیش از ایشان در دوزخ انداخته
شده باشند با انکه آواز مهیب از نفسهای خود شنوند کقوله تعالی لهم فیها زفیر و شهیق و تمیز کنایت است از افراط غیظ و غضب دوزخ بر کافران بقال فلان یتمیز
غیظا و یتقصف غضبا اذا وصفوه بالافراط یعنی دوزخ از شدت غیظ ایمان بر امده باشد که نزدیک باشد که از هم بکسلد و مراد شدت التهاب اوست
برکه او و مجملت که مراد غیظ زبانیه باشد کلما القی هرگاه که انداخته شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل کفر و شرک سألهم سؤال کنند ایشان را
٩ خزنتها خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از زبانیه که اهتمام کنان الم یأتکم آیا نیامد شما را نذیر بیم کننده یعنی پیغمبری مبعوث نشد که شما را بخواند و از
این عذاب بترساند غرض از این سؤال توبیخ ایشانست تا غموم و هموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان گردد قالوا گویند کافران بجواب
ایشان بلی قد جاءنا نذیر آری بتحقیق آمد ما را بیم کننده پیغمبران بیم کننده فکذبنا پس دروغ داشتیم قول ایشانرا در باب تکذیب ایشان افراط نمودیم و قلنا و گفتیم مر
ایشانرا ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر با ایشان گفتیم که ان انتم نیستید
شما در دعوی مالت الا فی ضلال کبیر مگر در گمراهی بزرگ که بادعوی نبوت این دعوی میکنید ملخص معنی آنست که در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه
١٠ نفی انزال جمیع کتب آسمانی نمودیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت و نذیر در اینمقام یا بمعنی جمعست برای که مصدر است و اطلاق او بر معنی
و نذیر و جمع مساوی است یا بر معنی مصدر یا قبت بر تقدیر مضاف یعنی اهل انذار یا منعوت است بجهت مبالغه در انذار و جمع کرده شد و کونیا در ود عین انذار بود
قبل فی بد مدت نیاوردن خطاب بجنس یا دو امثال او و در تغلیب یا ملت تکذیب و احد در مقام تکذیب کل یا مراد نذیر هر قوم باشد و معنی اینکه فرق کفا کنند

باخر ترکه آمده هر گروهی از ما رسول پس تکذیب و اضلال ایشان کردیم و میتواند بود که قایل ان انتم الخ زبانیه باشد بر تقدیر قول یعنی گویند زبانیه با کفار بعد از
مبدل اینمقال که نسبت شما مکرم در ضلال عظیم بنابر این مراد بضلال اینجا باشد که کفار بران بوده باشند در دنیا از کفر و عناد و تکذیب یا عقاب باشد که بران معنی
باشند در آخرت و احتمال دارد که کلام رسل باشد که کفار حکایت آن بر ای خزنه کنند یعنی اینکه رسولان بعد از تکذیب ما گفتند که شما در گمراهی بزرگید و قالوا
و گویند کافران باخزنه از روی تأسف و تحسر لو کنا نسمع اگر می‌بودیم که میشنیدیم سخن پیغمبر را و یا شنیدن و حدالی میکردیم اعتماد مینمودیم و الهام ما و نصیحت ایشان
پیغمبر آنها در علمائی نمیبود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت که از افعال و اقوال ایشان معاینه میکردیم ما کنا نمی‌بودیم فی
١١ اصحاب السعیر از یاران دوزخ یعنی عذاب دوزخ و از جمله ایشان بدین سبب آنکه اگر ما استماع انذار ایشان میکردیم مثل استماع طالبان حق یا تعقل میکردیم
در این باب مانند تعقل متأملان تفکر متبصر از عذاب دوزخ گرفتار نمی‌شدیم و گویند جمع میان عقل و سمع جهت آنست که مدار تکلیف بر ادله سمعیه و عقلیه است فاعترفوا
پس اعتراف کنند بذنبهم بگناهان خود که آن کفر است و تکذیب رسل و فایده این اعتراف با ایشان نرسد و عدم ایمان بصیغه جمع جهت آنست که ذنب در اصل مصدر است
١٢ زیرا که مراد با آن کفر است فسحقا پس دوری و کرد اند خدای رحمت خود را دور کرد اینکه اصحاب السعیر را یاران جهنم را و این دعا جامع است مراد اینکه دوری
باد مر صحاب سعیر را از رحمت خدای و اصل اینکلام اینست که اسحقهم الله سحقا ای ابعدهم من رحمته و تغییر بجهت ایجاز است و مبالغه و تعلیل و میتواند بود که ایراد لام جمع
اراده اختصاص باشد معنی اینکه هلاکت و دوری از رحمت مخصوص است باصحاب سعیر سعیر جهت کثرت کری بستواند و ادب رد دوزخ بدانکه این مبطل قول مجبره است زیرا که
اکفر و ذنب بی اختیار ایشان میبود با این معرفت نمی‌شدند بلکه میگفتند ما در آن اختیار نبوده و بان ملجا و مجبور بودیم بعد از ذکر وعید بیان وعده می‌فرماید بقوله ان
الذین یخشون بدرستیکه آنانکه میترسند از پروردگار ایشان که از عذاب او هرگاه که دعوت با جتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بالغیب در حالتیکه آن متلبس بغیب
از ایشان غایبست و معاینه آنست یا آنکه ایشان غایب اند از عذاب و مشاهده آن نمیکنند یا آنکه پنهان اند از نظر مردمان یعنی در خلوات بر تکلیف عمل و نزول
واجب میکنند یا آثار خوف از خلق پوشیده میدارند و در خلوت آنکه به ناله مشغول میشوند از ریا و سمعه محفوظ باشند و با اخلاص مقرون و در بعض المعانی آورده
که مراد از غیب دلست که پوشیده است در بدن و هویدا بیدا است نزد دانای اشکار و نهان یعنی کسانیکه بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش
١٣ کناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که لذات حطیم انجهان در مقابل آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنات و رضوان و گفته اند که اجر کبیر ایمنی است از رشد اید
و مکاره یعنی مزد بزرگ آنست که ایمان از هر چه میترسند آورده اند که کفار در پس پشت سخنان منکر و ناسزا در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتندی چون
چند نوبت نزول قرآن پرده از روی کفار ایشان برداشته شد با یکدیگر گفتند بر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که سخنی در باره انحضرت میکنند آهسته گویند
نا خدای پیغمبر نشنود و رسول را ازان خبر نکند لاجرم در باب جهل ایشان نازل شد و اسروا قولکم و پنهان سازید قول خود را در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله
١٤ او اجهروا به یا آشکار کنید آنرا یعنی تو خدا هر دو یکسانست پس بیان علت این اسرار میفرماید بقوله انه علیم بدرستیکه او داناست بذات الصدور
بانچه در سینهاست قبل از آنکه بزبان کند پس کسیکه مرضمرات و پوشیدهاست اگر بر بیان سر کند با جهر نزد او پوشیده و پنهان نیست الا یعلم آیا نداند آنچه در سینهاست
من خلق آنکسیکه آفرید سینهها را یا عالم نباشد بسراهر بندکان او را که ایشانرا آفریده و بنابر این هر دو معنی من خلق بمعنی خالق باشد و میتواند بود که مفعول یعلم باشد
بعنی مخلوق و معنی اینکه آیا نداند خدای کسیرا که آفریده و بسرایر ضمایر او عالم نباشد و هو اللطیف حال آنکه او باریک بین باریک دانست بظواهر حقایق مکنونات
١٥ الخبیر آگاه بعواقب امور و دقایق مکنونات تنبیه باین جمله حالیه مستدعی آنست که الا یعلم را مفعول باشد فعل از قبیل الایعلم کذا و هو عالم بکل شیء و اگر لازم آید که شیء
مانند ع موقت بنفسه تو باشد که لایعلم و هو عالم و این غیر صحیح است مسیب و آنکه مردی در شب در صحرا اینجا مرفته باد سخت بر اهداز هر درخت برگی پیش او و بحث
و در خاطر او گذشت که با خدای داناست که چند برگ افتاده بر هر آنکه ندا دادند کرده الایعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر بعد از بیان علم خود بضمایر صدور
بندگان و سرایر قلوب ایشان تعداد نعم خود میکند در ایشان تعهدات و میفرماید که هو الذی اوست آنکسیکه جعل لکم گردانید برای شما الارض
ذلولا زمین را رام و فرمان بردار تا بر روی او هر چه میخواهید در آن میروید و منتفع از آن میگردید و زراعت و عمارت میکنید فامشوا پس بروید فی مناکبها در جهتهای آن
زمین یعنی جوانب اطراف یعنی مشی در مناکب او مثل است برای فرط تذلیل زیرا که منکب بعیر که ملتقای کتف و عضد است موضعی است بعید از آنکه
راکب بر آن قدم نهد پس چون این نواحی را ذلول کرد پس هر کجا خواهد توان رفت [illegible]
موضعی بکر از آن عمر نیست تعبیر مناکب بمعنی جبال است هر منکب که مرتفع است فرمان منقول که معنی اینست که اسان کردانید
کردن شما بر رو همیاد چون مملوک و جبال پس غیر آن نیز نخواهد بود و نزد مجاهد بمعنی راهها است مناکب هاکه آن بمنزله دوشهای جوانان است و معنی آنکه
١٦ کنید در آن بر کوه ها و کلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی انچه روینده زمین است از زرع و اشجار و نباتات و الیه النشور و بسوی
اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم او خواهد بود پس شکر گذاری نعمتهای او کنید و مکذب آن نباشید موجب سخط او نشوید
و بدانکه مشی اگر برای طاعت مفروض است فرض است پس امر برای وجوب باشد و اگر برای اباحت چون سیر کردن برای طلب منافع دنیاوی مباح است
چنین است اگر واجب یا سنت امر که تعلق بان کرفته برای وجوب با ندب است و اگر برای اباحت است بعد از بیان نعمت تهدید کفار و زجر ایشان میفرماید از انکار
و حلیت ارتکاب معصیت بقوله ءامنتم آیا ایمن شده اید یا کافران من فی السماء از انکسیکه در آسمانست یعنی حفظه اعمال چنانکه زعم شماست یا از خدای که ملکوت او
در آسمانهاست چه آن مسکن ملایکه مقربین است و موضع عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبدأ نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی یا عبارت از ملک موکل بر عذاب شما مثل جبرئیل یا
از سایر ملایکه که مدبر عالم اند و بنابر تفسیر اول جری کلام بر حسب اعتقادات است چه مشرکان و سایر اهل تشبیه تصور میکنند که او سبحانه در جهت آسمانست و ذی جهتست با معتقد ایشان
کراو سبحانه خدای آسمانست و صاحب آن و بهر تقدیر بقوله ان یخسف بکم الارض بدل اشتمالست از من موصول یعنی آیا ایمن گشتید از آنکه بسبب کفر شما فرو برد زمین را
١٧ پس ناگاه کرد و فرو برد باشید و هی تمور زمین کرد و بجوشد اضطراب کند تا شما را بزیر زمین فکند مانند قارون که زمین او را بزیر زمین فکند تا قیامت و اندر و رفت راه
خسف زمین محرک است که افکنده شده شما را فروبرد ام امنتم یا ایمن شده اید من فی السماء از خدائی که در آسمانست بزعم شما یا عرش یا ملکوت قضا و اوامر او در آسمانست یا جبرئیل

و باشد هر فرستاده ان یرسل انکه فرو فرستد علیکم حاصبا بر شما باد که باری سنگ ریزه باشد چنانچه بر قوم لوط فرستاده شد فستعلمون پس زود باشد که بدانید
متی جعلته شاهدا بر عذاب تا شوید که کیف نذیر چگونه است بیم کردن من و آن دانستن شما سود نکند بعد از آن بجهه تسلیه خاطر عاطر حضرت صلی الله
علیه و آله بر تکذیب کفار قریش مراو را هند بدایشان میفرماید که و لقد کذب و بدرستیکه تکذیب کردند رسولان خود را الذین من قبلهم آنانکه بودند
پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه ... هلاک کنند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من که بانکار رسیدن بانکار من بر ایشان
به نزول عذاب استیصال پس بنیه میفرماید بر قدرت خود بر خسف و ارسال الحجار بقوله اولم یروا آیا نمی‌نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم بر زبر
ایشان یعنی معلق بر هوا صافات در حالتیکه صفها بر کشیده‌اند یعنی بالهای خود را گشاده‌اند در هوا نزد طیران چه هرگاه بسط اجنحه خود کردند
صف قوائم خود مینماید و یقبضن و فراهم میکنند بالهای خود را و قبتیکه صف عبارتست از وضع اشیای متوالیه بر خط مستقیم و قبض جمع شی است از حالت بسط
و عدول از قابضات به یقبضن بجهه آنکه اصل در طیران در هوا صف اجنحه است بر اکه طیران در هوا مانند سباحت است بر آب و اصل در سباحت مد اطراف
و بسط آنها قبض طاری میشود بر بسط بجهه استظهار بوبان بر تحرک پس طاری که غیر اصل است بلفظ فعل ایراد فرمودند تا اشاره باشد بانمعنی که طیور بر طیران
بسط کنند اجنحه را دفعتا بعد وقت و تارة بعد تارة قبض بر ایشان طاری میشود چنانکه سابح ما یمسکهن باز نمیدارد ایشان را در هوا بر خلاف با در
حال قبض و بسط اجنحه ایشان را از سقوط نگه نمیدارد الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی
و هیاتی و طبعی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستیکه خدا همه چیزها بصیر بیناست و دانا
بانکه خلق غرایب نماید و تدبیر عجایب فرماید و تنبیه نیست بر آنکه هر که قادر باشد بر امساک طیور بر هوا و منع سقوط ایشان هر اینه بر همه چیز قادر خواهد
آمن هذا آیا کیست که اشاره توان کرد بدو که الذی هو این کسی که از روی حمایت جند لکم لشکر شماست یعنی مدد کار شماست مانند لشکر که پادشاه را
مدد دارد ینصرکم یاری دهد شما را من دون الرحمن بجز از خدای از عذاب و خشم او ان الکافرون نیستند کافران الا فی غرور مگر در فریب شیطان
21 که میگوید بایشان عذاب بر شما نازل نخواهد این کلام حدیث اولم یروا الی الطیر است حقیقت معنی آنکه آیا نظر نمیکنید و امثال الصنایع مذکوره و بجهه آن
ظاهر میشود بقدرت بر تعذیب کفار بنحو خسف و ارسال حاصب یا هر شما راست بجز خدای کسیکه نصرت شما دهد از نزول عذاب بر شما و این مثل که بتمام اهل
الم تمنعه من دوننا و استفهام از تعیین ناصر است باشعار است بانکه ایشان معتقد این قسم بودند و بجهت انکار این معنی نموده و فرموده که بکدام قوت بجز غاصی میشوید
شمار لشکری هست که دفع عذاب من کند از شما یعنی شما را هیچ جندی نیست که نصرت شما دهد در منع عذاب من از شما و اسناد جند بضمیر مفرد و صفت آن بفعل مفرد
محمول بر لفظ انست و معنی آنکه کیست کآنکه لشکر شما باشد و یاری شما دهد از عذاب حق او میتواند بود که در کلام مضاف محذوف باشد و تقدیر آنکه هو قابل جند لکم
با مثل جند لکم یعنی کیست کننده لشکر بر شما که ناصر شما شود از عذاب حق یا کیست که در قوت مانند لشکری باشد از برای شما در نصرت و معاونت شما از عفو خدا امن
کیست که شما البتشوا بانکه هذا الذی این کیست که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک رزقه اگر باز گیرد روزی خود را از شما با مساک باران یا
ابطال اسباب که حصول و وصول رزق او بسایط و وسایل بند یعنی اگر خدا و ظیفه روز یرانرا بر شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانستند که او خالق و رازقست
22 غیر او و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه لجاج و ستیزه کردند و پافشردند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و نفرت از حق و دوری از راستی بجهه
فند نفر طباع ایشان از ان میتواند بود که مثال البته هدایت در این هر دو ایه تا باشند بجهه اعتقاد اهل شرک بانکه ایشان ببرکت بتان محفوظ اند از نوایب و بهم
پس گوییا آنها جند و ناصر و رازق ایشانند و بعد از آن از برای مومنان و کافران را در مثل میکند بقوله افمن یمشی آیا پس کسیکه میرود مکبا علی وجهه افتاده
در حالیکه افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهه این در رفتن پس و پیش و چپ و راست خود نمی‌بیند و هر ساعت بر روی در می افتد مانند متعسف در مکان
غیر مستوی که در او ارتفاع و انخفاض باشد و بجهه آن سر در نیابد و بر روی افتد اهدی راه یابنده‌تر است و بمطلوب رسنده‌تر امن یمشی یا آنکس که میرود سویا
23 در حالیکه راست ایستاده و همه جوانب خود را مشاهده میکند و بجهه آن سالم است از سر در آمدن و بر روی افتادن و واقعست علی صراط مستقیم بر راه راست
که رساننده اوست بمقصد مقصود و بباید که اکثفار ذکر مسلک در ثانی که مثل مومنست و ترک آن در اول که مثل کافر است اشعار باشد بانکه آنچه مشرک بر آنست
مسا هل آن نیست که از اطرق توان گفت مانند مشی متعسف بر مکان غیر مستوی که پوسته در آن سر در نیابد اهلیت آن ندارد که از اطرق نامند و گویند که مراد
بمکب اعمی است که متعسف است و غیر مهتدی بطریق و متعسف حشر و حیرت است و مراد بسوی بصیر که از حشر و حیرت رسته است حاصل کرد این مثلی است برای کافر گمراه
کردن در سنگلاخ ضلالت افتاده و در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و تمیز بدان که چه راهست مبطل و چشم بگشاید تا پیش روی و چپ و راست خود را ملاحظه کرده طریق
مستقیم را بجوید و در آن سلوک نماید برای مومن راه یابنده که بر طرفی از روی بصیرت و یقین سلوک میکند و گفته‌اند کسیکه بر روی میافتد در راه میرود کسی است که در
روز قیامت محشور شود بر روی در افتند تا به دوزخ رسد آنکه راست ایستاده و آنکسی است که محشور شود بر هر دو قدم خود و چون برق خاطف از صراط گذشته به بهشت رود و از کلبی
مرویست که مراد بمکب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بمکب ابو جهل لعین و باید دانست که نزد سیبویه اکب مطاوع کب است کا یقال کبیته فاکب و فشعله‌ی وصال فی قشع و این
از نوادر است و تحقیق آنکه اکب قشع او نام بلغ اللغة والصحاح القصد والامر است بمعنی صار ذا کب ذا قشع نه مطاوع و قشع بلکه مطاوع انکباب و انقشاعست کذا قال البیضاوی
و قل خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است یعنی اینکه یا محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند که ناصر و رازق ما خدا است بگو بایشان که هو الذی او ان ناصر و رازق شما الذی
انکسیست که بقدرت تامه انشاکم بیافرید شما را و از کتم عدم بصحرای وجود آورد و جعل لکم السمع و کرد و آفرید برای شما شنوایی تا آیات ما شنوید و بدان
متعظ شوید و الابصار و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید و الافئدة و دلها تا در معانی آیات و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و
24 تامل نمایید و از این سه گریه با اینهمه عطایای الطاف الهی اهند قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوییند مر این نعمتها را و بدانکه میتواند بود که قلیلا صفت مصدر
محذوف باشد تقدیر اینکه شکرا قلیلا ما تشکرون یا منصوب باشد بنظرفیت بر حذف موصوف یعنی حینا قلیلا و محتملست که ما مصدریه باشد و جمله مرفوع المحل باشد
و مبتدا و تمییز معنی اینکه حینا قلیلا شکر شما و هر دو تقدیر ملاذما است و حاصل مراد بقلت شکر نفی شکر است زیرا که شکر عبارتست از استعمال نعم منعم در انچه برای

محلوق شده اند پس اگر برای نفی نباشد شکر حقیقی متوقع و ان بر قلت شکر مترتب شود و در حکم نفی باشد و گویند قلت در این مقام بمعنی نفی است نقد ایمکه
ما تشکرون قلیلا و لا کثیرا یعنی اندکی شکر نمیکنید چه بسیار قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و آنکه ناصر و رازق شماست الذی ذراکم آنکسیکه بیافرید
25 و پراکنده کرد شما را فی الارض در زمین هر یک را در جایی که بتعیین فرمود تا عبادت کنید الطاعت و عمارت نمایید و الیه تحشرون و بسوی او بعد از
کرده برانگیخته خواهید شد جزای کفران و کردار خود خواهید یافت و یقولون و میگویند مشرکان به پیغمبر و یاران او و از روی استهزا عذاب با سحر او بر تعجیل
26 متی هذا الوعد کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب یا عذاب حشر و باعث جزا در قیامت ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان در این قل ای محمد
صلی الله علیه و آله در جواب ایشان که انما العلم جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بر قیامت و بروز جزا عند الله نزد خداست
27 و غیر او بران مطلع نیست و انما انا و جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی دعوت شما را از آمدن عذاب دنیا و عقبی بیم میکنم اما
بر آمدن زمان دانا نیستم در انذار علم بوقوع محذور ضرور نیست بلکه ظن کافیست انکه حق سبحانه ذکر حال ایشان میکند در روز نزول عذاب و معاینه آن بقوله فلما رأوه
پس آنهنگام که ببینند آن وعده را یعنی موعود را که عذاب دنیاست از قتل روز بدر و غیر آن یا انواع عذاب در روز جزا زلفة در حالتیکه آن نزدیک باشد بایشان
و میتواند بود که نصب زلفة بر ظرفیت باشد یعنی چون ببینند آن موعود را در نزدیکی پس بنا بر قول اول آنان زلفة اسم بنا بر ثانی مکانا ذا زلفة حاصل کرد چون عذاب
موعود مشاهده ایشان شود سیئت زشت کرده شود یعنی آن موعود زشت کرداند وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شده اند و
تکذیب کرده اند بوحدانیت و صدق قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی نزد ظهور آثار نکبت و محنت سیاهی و تیرگی بر چهره ایشان پدید آید و قتل و
کفر شوی یعنی مومنان بایشان گویند در روز بدر و روز وقوع نکبت یا خزنه دوزخ ایشان را گویند در روز قیامت که هذا الذی کنتم این است که بودید
28 بسبب آن تدعون بان طلب میکردید بتعجیل وقوع آن و میگفتید بطریق دعوی که بسبب آن ما مستاصل نخواهیم شد یا مبعوث نخواهیم گشت بنابر قول اول
تدعون مشتق است از دعا و بنابر ثانی از دعوی و اکثر مفسران گفته اند که روز بعث عذاب در روز قیامت باشد و در خبر است که یکی از زهاد در اول شب سوره را در
نماز تلاوت میکرد و چون باین آیه رسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتیکه مؤذن باذان نماز صبح مشغول شد و از این رو منقول است که دعوی ایشان این بود که انکار هذا
هو الحق فامطر علینا حجارة الی آخره و حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفت معنی این آیه اینست که لما رأوا لعلی بن ابیطالب علیه السلام عند الله
من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند که ان ولایت و قرب و منزلت علی بن ابیطالب علیه السلام را از حق سبحانه روهای ایشان تیره و سیاه شد از غایت حقد
و حسد و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که فلما راوه و مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده کردند قرب و مکان
امیر المؤمنین علیه السلام را از پیغمبر صلی الله علیه و آله تیره شد رویهای آنانکه مکذب بفضل او بودند و وارد است که مشرکان از روی اشعار اشمو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب
او میکردند و آرزوی هلاک ایشان داشتند کما قال الله تعالی حکایة عنهم نتربص به ریب المنون و یتربص بکم الدوائر حضرت حق سبحانه آنحضرت را خطاب کرد که قل بگو ای محمد بایشان
ارایتم آیا میبینید یعنی تامل مینمایید در اینکه ان اهلکنی الله اگر هلاک کرداند مرا خدای و من معی و آنان را که با منند از مومنان او رحمنا یا بر ما ببخشد
29 بر ما و اجل ما را تا آخر او کند فمن یجیر الکافرین پس کیست که زنهار دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک که بسبب کفر مستحق آن شده اند یعنی مرگ ما
شما را سود ندارد در وجه دفع عذاب شما نمیکند چه نجات شما از علاج تمنای ما و توحید نیست مانند با شیخ خوار مرید که تمنای هلاک ما کرده و چیز دیگر است
مراد آنست که با وجود انتظار یکی از این دو چیز میکشیم که عاقبت و در نهایت هر دو نیکو است یکی آنکه هلاک شویم هم چنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم بهشت مستعد
شویم یا نصرت و دولت اسلام میجوید اگر تمنای ما است شما چگونه دفع عذاب از خود کنید و توقع آن یا بدلست خلاص خواهید یافت پس ملخص معنی سخن آنست که شما طلب هلاک
ما میکنید ان متضمن سعادت فوز و سعادت ما است و شما در هلاک خواهید بود که توقع جمیع مهالک است شما را بمعنی غافلید و طلب خلاص از آن نمی‌یابید و بعضی گویند که معنی
اینست که اگر خدا مرا با مومنان هلاک کرداند پس که دفع نماید شما را بعد از موت ما که عذاب شما با ماعذاب دنیوی یا اخروی از شما بجهه عوض کردن ما شما را بدین اسلام
که موجب سعادت ابدیست و اگر خدای رحمت شامل حال ما کند و ما را مهلت دهد بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را اگر مقتول باشید مانع شود از عذاب اخروی
امان دهد چه هر که بر پشت کشته شود البته بعذاب ابدی گرفتار شود و بعضی دیگر برین وجه تفسیر کرده اند که اگر حق تعالی بسبب گناه ما را عذاب لحوق معاقب سازد پس کیست که
شما را از عذاب اخروی که اولی باهل کفر است برهاند اگر رحم کند بسلامت ما را بسبب ایمان پس که امان دهد شما را که ایمان ندارید این جمله از عبارت
منقول است قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بکفار از روی توبیخ تسریض هو آنکه من شما را دعوت میکنم الرحمن خدای بخشنده است که نعمت جزیل او بجمیع خلایق رسیده آمنا
به گرویده‌ایم باو بجهه آنکه علم بوحدانیت و ربوبیت او داریم و علیه و بر او نه بر غیر او توکلنا توکل کرده‌ایم و اعتماد نموده در همه کارهای خود را بدو واگذاشته‌ایم نقد صله
توکلنا بجهه تخصیص است و عدم تقدیم صله آمنا بجهه آنکه امنا در موضع تعریض است بکفار چه در دعوی ایشان و افعال پس گوییا چنین فرموده که آمنا و لم
نکفر کما کفرتم ایمان آورده‌ایم و کافر نشده‌ایم چنانکه شما کافر شده‌اید بعد از آن بغیر او توکل کرده‌ایم برانچه شما توکل و اعتماد نموده اید از رجال و اموال فستعلمون
30 پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید در نفس الامر من هو کیست از ما و از شما اندر فی ضلال مبین در گمراهی هویدا است قل بگو
ارایتم آیا هیچ میبینید اینکه ان اصبح ماؤکم اگر بگردد آب شما یعنی چاه زمزم و آب چاه میمون حضرمی که هر دو مشرب شماست غورا فرو رفته در زمین چنانکه دست و دلو
بان نرسد فمن یاتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما بماء معین آبی ظاهر چنانکه هر کس ببیند و نزد بعضی مراد مطلق آبست و ابن عباس فرموده که معین بمعنی جاریست
یعنی کیست که از برای شما آب جاری بیارد و معین مفعول است بمعنی عابر و بجهت العینه و فی بوا ... که بعد از تلاوت این آیه الملک تعالی الله رب العالمین
یعنی خدای که پروردگار عالمیانست بغیر او هیچ کس را قادر بر اینها ندانید ... با اینکه تسعهم فرموده بانکه بسعر او راق او است پس شکر گذاری او
قیام نمایید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام که هیچ نفع از ایشان متصور نیست و در بعضی تفاسیر آورده که کافری که معلم شاگرد خود المعین میکرد
که فمن یاتیکم بماء معین و جواب داد که بیعنی بالفوس و المعاول یعنی به تیرها و تیشه‌ها از آب باز آرند و روایت که مرد جاهل شد و معاول حالانه بدوان بادور پستها
ایرا ظاهر شد شبانه نابینا شد ها تفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غایب شد بگو تا معول و فاس را باز آرند و گویند آنکس مدتها بر کرباطبیب بود نعوذ بالله من الجراءة

علی الله توکلنا ایانه سورة ن والقلم این سوره را نون نیز گویند و مکی است نزد حسن و عکرمه و عطا و از ابن عباس و قتاده منقول است که تا علی الخرطوم مکی و ما
بعد از آن تا لو کانوا یعلمون مدنیست و بعد از آن تا یکتبون مکی و باقی مدنیست و پنجاه و دو آیتست باجماع امت ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده‌اند که هر که سوره ن والقلم بخواند حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الخلق باشند بوی کرامت فرماید و از فتنه ... امان باشد و علی بن میمون از ابو عبدالله صلوات الله
علیه روایت کند که هر که سوره ن والقلم را در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را از فقر ایمن دارد و بعد از موت از فشار قبر ...
... بسم الله الرحمن الرحیم
ن حرف مقطعه ...

بخاطر کسی نخشند بعد از ان حضرت حق سبحانه این ایه فرستاد و انک لعلی خلق عظیم و بدرستی که تو هر آینه بر خلق عظیمی چنانکه امام علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیهما از آباء کرام خود نقل فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة بر شما باد که التزام نمائید
بحسن خلق که نیکو خلق البته در بهشت خواهند رفت و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محالة و بر شما باد که از بدخلقی محترز شوید که بدخلق بلا شبهه در دوزخ
خواهد بود و ابو درداء از آنحضرت روایت کند که ما من شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن هیچ چیز در کفه ترازوی اعمال گران بارتر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که ان
المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة قائم اللیل و صائم النهار یعنی هر مؤمن بخوی نیکو درجه کسی درمیابد که همه شب نماز کند و همه روز روزه دارد و از ابو هریره مروی است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که احبکم الی احاسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یألفون و یؤلفون و ابغضکم الی الله المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاخوان
الملتمسون للبراء العثرات دوست ترین شما مردمان نزد خدای تعالی آنانند که نیکو خوی باشند و دوشهای ایشان فرود باشند از برای مردمان یعنی در نهایت تواضع و فروتنی
باشند با مردم الفت گیرند و مردم با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدای تعالی کسانی اند که سخن چینی کنند و میان برادران مؤمن جدائی افکنند و عثرات بی گناهان
جویند و نیز از آنحضرت مأثور است که انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم مالهای شما بهمه مردم نمیرسد پس بخوی نیکوی خود را بهمه رسانید و شبهه
نیست در آنکه حسن خلق ثمره نهال محبت است در قلوب بندگان و قلع عداوت از صدور ایشان و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بمیامن حسن خلق اهل

وعرف علی محمد وفاء که مطرلان کان ومعنی اینکه فرمان مبر امثال اینکس را که متصف بصفات مذکوره است بجهت آنکه هست ذا مال خداوند مال
15 بنین وخداوند بنین یعنی باید که کثرت مال و بنین او را بر طاعت او ندارد و بکر بهمزه استفهام خوانده بر سبیل انکار ای لان کان کرمعنی ع لان کان است اذا تتلی علیه آیاتنا قال
اهل برای انکه او صاحب مال و پسر است تو را طاعت او خواهی کرد و اکثر مفسران بر انند که این کلام متعلق است بجواب شرط فی قوله تعالی اذا تتلی علیه آیاتنا قال
16 اساطیر الاولین یعنی بجهت آنکه مستظهر است باموال و بنین مغرور شد پس چون خوانده شود بر او آیهای کلام ما گوید که اینها افسانهای پیشینیان است
اصلی و اعتباری ندارد لکن در اینصورت عامل در او مدلول قال است نه قال زیرا که ما بعد شرط عمل در ماقبل نمیکند و مدلول آن کذب بآیاتنا است چه
جمله جزائیه بمعنی او تکذیب است و حقیقت معنی اینست که ولید بجهت عزت او بکثرت مال و منال و اولاد تکذیب کرد آیات ما را و او را بکذب نسبت داد سنسمه
17 زود باشد که نشان کنیم او را بداغ علی الخرطوم بر بینی که اشرف و اظهر اعضاست این کنایه است از نهایت اذلال و اخزای او یعنی بر وجهی او را خوار و رسوا سازیم
در میان عالمیان که ان بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد همچنانکه وقوع داغ بر بینی که موجب مذلت و خواری است از همه جهت نمایان بوده و در کشاف آورده که وجه
اکرم موضع است در بدن و انف اکرم موضعست از وجه بجهت تقدم ان و مظنه انزل رموضع عز و حمیت استعمال کنند و انفه که بمعنی نخوت و تکبر است از او اشتقاق نموده
وگفته الانف فی الانف و فلان شامخ الانف و حمی انفه و در باب مذلت گفته اند که جدع انفه و رغم انفه و رغم الله انفه پس حقیقت انتهاء اذلال و اهانه کند
معبر بتعبیر و موسوم بر خرطوم نزد که وسم بر وجه شین است و دلالت نهایت انکه ماکرم موضع کران نفاست واغتنم باشد و در لفظ خرطوم استخفاف است و استهانت
است و فرد مجاهد یعنی لسنکه و د باشد کرید وز نصامت تلبید از ابجاد امت شت نشانی کنیم که عهد آن در میان کفره وجوه ممتاز باشد هم چنانکه بسبب وظیفه عداوت که
بعض بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اعدای او ممتاز بود با انکه بر وجهی متفاوت مشهور و ادر دینا انکار کنیم معایب و داد راه متهم ساز کر بر هیچکس مخفی نباشد بجهه
ان سوای دنیا و آخرت کرده همچنانکه داغ بر بینی واضح و او را نمایان پوشد و هم ظاهر و نمایان است و از ابن عباس مرویست که مراد از داغ زخم شمشیر بود که در روز
بدر بر بینی او آمد و آن او باقی ماند و نام او ابو جهل زده منفعل بود و بنی که یک در عرب میگویند و سمه میسم سو مراد ایشان آنست که ملصق شد عار بفلان که هرگز از او
مفارقت نکرد و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که خرطوم بمعنی خمر است کما قال الشاعر ابا حاضر من یزن یعرف زناؤه و من یشرب الخرطوم یصبح مسکرا و تفسیر آن
نجر طوم باز لغتا است که در خرابی دماغ نفوذ میکند و تخاشم بان مرطب مشوش معنی باشد که زود باشد که حد ولید را بر شرب خمر انا بلوناهم
بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را ابتلای قحط بعد از آنکه ایشان را نعمت بسیار داده بودیم و ایشان کفران آن نمودند و این بلا بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان
نازل شد چنانکه او رضا کرده چون در جنگ احد کثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار دلتنگ شد و بر ضاو در ایشان بآثار قحط
نهاد بر ایشان انداخت و گفت اللهم اشدد وطأتک علی مضر اللهم ابتلهم بالسنین کسنی یوسف بار خدایا حکم کردان بر ایشان گرفتن خود را و مبتلی ساز ایشان را قحط
و غلا مانند قحط سالهای یوسف پس حق تعالی آزار از ایشان باز گرفت و قحط غلا بمرتبه رسید که اهل مکه همه استخوانهای مردمان و چهارپایان را خوردند
پس حق تعالی میفرماید که ما با ایشان معامله آزماینده کردیم تا عالمیان ظاهر کردد که ایشان مستحق این بلا میشوند کما بلونا هم چنانکه آزمایش کردیم
اصحاب الجنة یاران باغ مروی است از ابن عباس منقولست که در دو فرسنگی صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و انگور
خواننده یعنی بر موضعی که کذ درو کنعانی بود و اعتقاد بود و انا خرما بر درختان بود نگذاردی از آن منع نکردی و در روز میوه چیدن در وی بان ابو الله ایشان
درو زیر درخت بیفکندی و هر میوه که ساختی و از درخت بیفکندی بر طرف بساط افتادی بدرویشان
دادی و در زبل حاصل نه دیدند ایشان قسمت کردی و چون آن مرد بمرد و پسر بودان باغ بمیراث بپسران وی رسید گفتند اگر ما چنین کنیم که پدر ما میکرد معیشت
برما تنگ شود و در غله انتفاع میشویم بنابر عادت کرده اند بیامدند ایشان گفتند که میوه و فتنه بیک شوینده پس سنا اتفاق کرده ان که نهاد
18 درویشان مرید بد این سوکند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن سوگند خوردن اهل آن باغ را که هر آینه از وفرا ایشان لیصرمنها مصبحین
19 هر آینه ببرند میوه او را حال آنکه در آیند کان باشند در صباح یعنی بامداد بکاه میوه آن را بچینند بی آنکه فقیران حصه سوکند خوردند ولا یستثنون و استثناء نکردند
بعنی نگفتند ان شاء الله را بسبب این قصد که در سوکند خوردند تسمیه شد باستثنا بجهت آنکه متضمن معنی اخراج است الا آنکه مخرج غیر مذکور است و
استثناء مخرج عین مذکور بجهت آنکه مودی معنی مستثنا است معنی لا اخرجن ان شاء الله و لا اخرج الا ان یشاء الله یکیست گوینده که معنی انکه نگذارند از میوه حصه مساکین
همچنانکه پدر ایشان اخراج حق میکرد پدر ایشان بالطلب نیکنامی خدا نکردند و شکر نعمت نکردند فطاف علیها پس فرو گردید بر آن باغ طائف بلا که هلاک کند گرد آگرد
20 آمد و کبره من ربک از پروردگار تو و هم نائمون در حالتیکه ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آنوقت از آسمان فرو آمد در آن باغ بیفتید و میوه بسیار سوخت
21 در تختیار احتک کرد ایدکما قال الله تعالی فاصبحت پس گشت باغ ایشان بان بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشد و این تعبیر بمعنی مفعول
و با مانند شب بسبب احتراق و سواد با مثل روز بسبب ابیضاض که از فرط یبس حاصل شده بود و تسمیه لیل و نهار بصریم بجهت آنکه هر یک از آن منصرم میشود از یکدیگر
یا آنکه مانند ریگ که هیچ نباتی در آن نشو نکرده و از معظم رمال منصرم شده باشد و در لغت خرما صریم بمعنی تمام اسود است یعنی مانند خاکستر باد و شد بلکه
این مرد و قول الجزاء ابجد در بعضی روایات آمده که آتش در آنجا بیخ برکند و همه را توده خاکستر ساخت یا مانند چیزیکه جز آن از او منصرم شده باشد و هیچ آثار خرد از او
22 نمانده باشد الصبح چون پسران در خواب آمدند از آن غافل بودند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در حالتیکه صبح را آمدگان بودند یعنی بوقت
23 بکه یکدیگر را خواندند ان اغدوا بانکه بامداد بیرون شد علی حرثکم بر کشت زار خود یعنی بدرید بامداد که کشت شده است از آن شما ان کنتم صارمین اگر هستید
بریدنکان یعنی اغدوا بعلی را بانکه الی متعلق است بجهت تضمین معنی اقبال است کقولهم یغدی علیه بالجفنه و یروح بجهت تشبیه غدو برای صرام بغدو
24 کرمتضمن معنی استیلاء است حاصل که ایشان یکدیگر را آواز دادند و اسپها برداشتند و از خانها بیرون آمدند و متوجه باغ شدند فانطلقوا پس روانه شدند
25 بالمنبع و هم یتخافتون حال آنکه ایشان سخن نرم و آهسته با یکدیگر میکنند تا مسکین آواز ایشان نشنوند این متن و است آن خفته که مراد خفیه
وگر این قوله ان لا یدخلنها الیوم مفسر تخافت است یعنی میگفتند با ایشان یکدیگر که باید در نیاید امروز در این باغ علیکم مسکین بر شما هیچ

نایره دو حصه ما کم نشود مراد بنهی مساکین از دخول مبالغه است در نهی از تمکین از دخول کقوله لا اربنک ههنا البته مگذارید که هیچ مسکین در باغ بر شما
داخل شود و غدوا و بامداد کاه رفتند علی حرد بر قصد منع مساکین و محروم ساختن ایشان قادرین در حالتیکه توانایان بودند باعتقاد خود بر منع مساکین
26 و بریدن و چیدن باغ و هم بجوز تصرف خود در او بر این با همین قادر بودند بر منع فقراء نه بر میوه قطع اثمار زیرا که آنوقت شد بود و ما بر کشته باد در حالتیکه قادر
بودند بر نفع رسانیدن بفقراء و با وجود این نفع نرسانیدند صاحب کشاف آورده که در صبح قصد بر حارده این باغ یعنی محروم از باغ از ثمار و ذهب
ان بجای قادر بر ایشان بزعم خود بر اصابه خیر و منافع آن یعنی بجای انتفاع بر حرمان واقع شدند با آنکه چون بیکدیگر گفتند که بیرون آید برحرد پس غدو ممتنع
اد ان منع کنید حصه ایشان را عاقبت ساخت از خیر آن محروم کردانید پس بر حرد وارد شدند بر حرت حسب بنابراین معنی حرد قادرین بر حکم باشند یعنی قادر بود
بر انچه عزم کرده بودند بر آن از اصرام و حرمان بفقراء و علی حرد متعلق قادرین بلبث و نزد سکه و اسم آن باغ است یعنی در صبح گاه در آمدند بر آن باغ در حالتیکه
بزعم خود قادر بودند بر قطع ثمار آن یا در حالتیکه تقدیر کنندکان بودند با خود که همه میوه آن باغ بچینند و گویند حرد بمعنی غضب است بفتحتین که یعنی خشم و غضب است
چون احتراق باغ را مشاهده کردند قادر نبودند الا بر خشم کرفتن بیکدیگر و یکدیگر را ملامت کردن و نیز جماعت دیگر حرد بمعنی قصد است یعنی بهر عنف و شتاب
قصد آن باغ کردند در حالتیکه با نفسها خود میگفتند که ما قادریم بر قطع ثماران و منع منفعت آن از مسکینان فلما راوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بحال
27 ان که شده بودند یعنی سوخته و سیاه شده قالوا انا لضالون گفتند با یکدیگر انا لضالون بدرستیکه ما گم کرده ایم راه باغ را چه باغ ما در روز معمور بوده پر میوه و این باغ که
بینیم از میوه خالی است و معهذا سوخته شده و سیاه گشته و چون تامل کردند و بنشانه ها در و دیوار دانستند که باغ ایشانست از این سخن اضراب کردند و گفتند که
28 ما راه گم نکرده ایم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره مندیم که بیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهت منع فقراء و ترک استثناء قال اوسطهم گفت
از وسط و وسط مشعر است یعنی بهتر کقوله تعالی امة وسطا یعنی کفتند بهتر ایشان در عقل و صائب تر در رای یا عادل تر در گفتار یا فاضل تر در کردار یا سهمین ترک
29 الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را در وقتیکه قصد منع فقراء داشتید لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدای را بپاکی یعنی بذکر خدا مشغول نمیشوید تا بر ما ببلا انتقام او
مجرما دار ابن عرب بجشم تو به نمیکنید در ساعت تا عذاب جسم شر ایشان عرب بعدل ازحلول نقمه و شما سخن مرا نمیشنید تا از نافرمانی خدا کرده باید ما بدین بلا گرفتار شدید
و دال بر این معنی است قوله تعالی قالوا سبحان ربنا گفتند پاکست پروردگار ما از ما الایعنی یعنی متکلم شدن با نچه او ایشان را بان میخواند بعد از معاینت خطیه
و وقوع بلیه بر بلیه کذشته دم شدند از ندامت خرابی بصر فاید با ایشان ندارد کو بعد مراد تسبیح استثنا است و تفویض یعنی چرا انشاء الله نمیگوید چه تسمیه
ان باستثنا از اشعار است و تعظیم چه استثنا تفویض امر است بالله و شما تسبیح تنزیه او و مرتب از این مسلم است تعظیم اند پاد در تنزیه او از جزء با اینجا باده او با حد
در صلات آورده حسن نقل کرده اند که مراد بتسبیح صلوات است برآنکه ایشان در نماز تهاون مینمودند و اگر نه نماز ایشان را باز میداشت از فحشاء و منکر و باعث میشد به انکه
کو بند وفقراء را محروم نسازند و بعضی تفسیر این وجه کرده اند که چرا تعظیم خدا نمیکنید بوسیله طاعت و اتباع اوامر و نواهی او بالجمله چنانکه شما را ایشان در دنیا میکنید و
کناری از آنجهت بیکبار باخراج حقوق فقراء از آن حاصل که ایشان اعتراف بخطا خود نموده گفتند که پاکست خدای ما از آنکه ستم کرده باشد بر ما بدین بلا بر ما ستم کرده باشد
30 انا کنا ظالمین بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر نفس خود بمنع فقراء و مساکین فاقبل بعضهم پس روی آورد بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر
31 یتلاومون در حالتیکه ملامت میکردند یکدیگر را بجهت آنکه بعضی از ایشان بمنع فقراء امر میکرد و بعضی استصواب آن مینمود و بعضی بمکر ساکت بود و راضی و دیگری
32 منکر ان بود بان ملامت یکدیگر کشادند و این از امیکفت که تو چنین اندیشیدی و آن عذر میآورد که تو صواب دیدی من همکردی و دیگری میگفت اگر چه ساکت بودی
اما بدین راضی بودی القصه همه برگشتند نادم گشته بر از دو بیکبار یکدیگر کارشان قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا طاغین بدرستیکه ما بودیم طاغیین از حد برون
در کنه کاری و بکذرنیدند از حد بیاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم و لفظ مکروه هست که بر نفس ها شاق باشد و بین کمتر از او است عسی
و چون تو به موجب تکفیر خطا است و واسطه لطف و احسان از وهب العطیات از اینجهت تعلم ارا این گفتند عسی ربنا شاید که پروردگار ما بمنه اهل رحم از کرم او
33 ان یبدلنا انکه بدل دهد ما را خیرا منها بهتر از این باغ ببرکت تو به اعتراف بخطا انا الی ربنا راغبون بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم
یعنی راجی عفو او بستیم و طالب خیر او یاد اعظم مرتبه ایشان بسوی او و از ابن عباس و مجاهد مرویست که حقتعالی بلطف عمیم خود توبه ایشان را قبول کرد و باغی بایشان داد
کراهت فرمود که مشتمل بر کثرت ثمار و اشجار هر خوشه انگور او بار اشتر بود و نام آن باغ حیوان بود و مبالغی از ابو خالد یمانی نقل کرده که گفت
انگوران باغ دیدم برابر مرتبه بر پا ایستاده بود و محققان گفته اند که هر که بیلائی مبتلا گردد و مال و منال او در معرض تلف شود و او نامل نماید
که وی مستحق آن بلا بوده بعد از آن بگناه خود اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از او شده باشد بدو دهد چنانچه بوستان ها بعوض باغ
صروان بعد از آن بوسیله هدیه میفرماید کذلک العذاب همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه مثل اصحاب صروان است العذاب عذاب کردن خدا در دنیا
34 ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت اکبر بزرگتر است از این عذاب در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا زوال یابد و عذاب آخرت ابد الاباد باقی ماند لو کانوا
یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند یعنی الیقین عذاب آخرت و شدائد اهوال از آن هر آینه از موجبات آن بپرهیزند و هرگز از اوامر الهی غافل نشوند و بعد از آن
نواهی بادشاهی نکردند چون حضرت ذکر شدید آخرت نمود از برای کافران و مشرکان تهدید و انکار ایشان در عقب آن بیان علائم میفرماید برای مؤمنان پرهیزکار بقوله
35 ان للمتقین بدرستیکه پرهیزکاران راست عند ربهم نزد پروردگار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت خالص از شائبه
نقص که منغص آن دوران بفراغت تمام تنعم کنند و از شوب مشقت خوف منقصت آن مصون و محفوظ باشند نه مانند بوستانهای دنیا که مشوب است به نقایص
کرچون صنادید قریش شنیدند که بوستان در آخرت بمرتبه ومرغبت رجحان ارسند باشند و مرفه الحال و فارغ البال در روضات جنات متنعم بوده و منکرم باشند گفتند
که این جنت نعمت که محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب او از خبر میدهند خدا و اصحاب او گر بر سبیل فرض وجود داشته باشد مر ما را حظ و افر بهره کافی از دنیا دادیم
بر همین منوال خواهد بود بلکه بسیار مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند باشد که باشد در آنجا از ما پس ایشان اولی بر افضل خواهد
36 بود حق سبحانه در قول ایشان کرد بر سبیل انکار میفرماید که افنجعل المسلمین آیا ما سازیم مسلمانان را در حصول نعمت و ثواب کالمجرمین

27 مانند مشرکان انکه بجهة توبیخ و تعجب فرمود که ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بتسویه اهل شرک و اهل توحید در مرتبت

فضل و بیندارید که امر جزا مفوض بشما است [illegible]

[illegible]

[illegible]

انشه بوده وقرآن میخواندند اینجا غیر پیغمبر ایستاده انتظار میکشیدند تا انحضرت از مسجد بیرون اید او را ببیند چشمی افتی رسانند جبرئیل امد این ایه اورد و گفت
یا رسول الله این ایه را تلاوت فرما تا از چشم زخم ایمن باشی انحضرت این ایه را بخواند از مسجد بیرون امد و چون چشم حضرت بر ایشان افتاد کور شدند و بر روی در امد
وری بلا منت زیبش ایشان بگذشت واز حسن بصری منقولست که ماده الاصابه العین الا ان یقرا هذه الایه وای چشم زخم نیست مگر خواندن این ایه درخبر
کرحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده ان العین لتدخل الجمل القدر والرجل القبر یعنی چشم شتر را در دیک میاورد و مرد را در قبر و اسماء بنت عمیس
روایت کند که گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم بد میرسد قبر را فتح بنویسم فرمود نعم فلو کان شی یسبق القدر لسبقه العین اگر سبقت بر
قدر کردی هر آینه غالب شدی از چشم زخم بودی و نیز از انحضرت ماثور است که لا رقیه الا من عین و حمه افسون نیست مگر از چشم زخم و جوان نیش دار
و در خبر است که رقیه رسول صلی الله علیه وآله دکو نشان بقیع میکند شنید فرمود که خدا سو کند که اکثر اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا خسبیده اند و در بیشتر که
این از حضرات یعنی نفوس باشد و سکنا نزاد این خلاف است ابو علی الجبائی و ابو القاسم البلخی گفته اند که اینرا اصلی نیست و رمانی گفته که این ممتنع نیست ممکن
الوقوع است و جمیع مفسرین بر انند و میان عالمیان معروف و مجرب است علم الملک فدس سره تجویز این فرموده و کسانیکه تجویز این نمیماید تفسیر ایه را بوجهی میکنند که
نزدیکست که کافران که از زیادتی فرط عداوت شدت بغض در تو نگاه میکنند بلغزانند قدم ترا و بان نظر ترا بر زمین زنند و هلاک کنند در وقتیکه تلاوت
میکنی یعنی سماع ان باعث شدت حسد بغض ایشان میشود و بجهت شفقت بر دمان تعبیر نوکرده میکویند که او دیوانه است و اگر نه میدانند که او اعقل ایشانست ویزاد
این معنی قول لطیف لقونک بابصارهم لما مثل نظر انکار بصر غیظ و بکار یا کلینی است و مراد از انست که اگر ممکن بودی او را که بان نظر ترا اکل کردی یا از یاد
او ازین البته چنان میکردی و الله اعلم بحقایق الامور سورة الحاقه مکیست عدد ایات ان پنجاه و یکیست عند بصری و شامی پنجاه و دو واست نزد غیر
ایشان و اختلاف در دو ایه است الحاقه اولی کوفیست و کتابیه بشماله حجازی ابو امامه از ابی بن کعب روایت کند که هر که سوره الحاقه تلاوت کند حق
تعالی روز قیامت حساب او را آسان کرداند و در روایت دیگر امده که هر که یازده ایه از اول این سوره تلاوت کند خدا او را از فتنه دجال نگه دارد و اگر تمام
بخواند در روز قیامت بنبوه نور کرید واز سر تا قدم او را فرا کیرد و جابر بن جعفی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که سوره الحاقه را بسیار تلاوت کنید که
خواندن ان در فرایض و نوافل موجب تمامیت ایمانست بخدا و رسول و فایده او هر که ایمان او مسلم نشود تا انکه خدا را ملاقات کند یعنی در جنات ضوابر منزله
در جوار حمید بوسد و بدانکه چون خاتمه ابتدا در آخر سوره القلم ذکر حدیث قیامت کرده و تهدید و عید کفار افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و احوال دوزخ کرده و فرموده
2 بسم الله الرحمن الرحیم الحاقه ساعتی که حقست وقوع آن یا حالتیکه سزاوار است بانکه باشنا حنر کردد او و حقایق اشیا احوال امور از حساب
3 وعقاب و ثواب بنا بر این معنی اخبار اینجا بحازیست بر هر تقدیر مبتدا است و خبران قوله ما الحاقه و اصل ان ما هی است یعنی ساعت یا حالت محقق الوقوع چیست تا غه
با خالت استفهام برای تفخیم شان است و تعظیم هول ان و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت انستکه از هول ان مزید ان و قوله و ما ادریک ما الحاقه و جز
4 بغوچ چیز دانا کرداند ترا که ما الحاقه چیزاست ساعتیکه حقست وقوع آن یاد افشود در او و مکافات اعمال در ان یا معلوم شود حقیقت امور در ان یعنی کنه از ا
بمیزان که ان اعظم از انست که دریابد احدی بان سد عراد و زیادتیست حاضر یکی از اشیا است بعد از ذکر تفخیم ان بیان حال مکذبان میکند بجهت زجر اهل
5 مکه و تخویف ایشان از عاقبت تکذیب مکذبان بقوله کذبت ثمود و عاد تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بالقارعه یعنی کوبنده یعنی روز
قیامت که شکننده است مردمان را با فزاع و اهوال و اسمان را بانشقاق و انفطار و زمین و جبال را بدک و نسف و نجوم را بطمس و انکدار و وضع ان در موضع
ضمیر الحاقه بجهت دلالت بر معنی قرع در حاقه بجهت زیادتی وصف شدت ان فاما ثمود پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند علی نبینا و علیه السلام فاهلکوا
6 پس هلاک کرده شدند بالطاغیه بسبب عدوان طغیان و تکذیب عبران و این مصدر است چون عاقبت و عافیت و بعضی خوانده اند که اسم فاعل باشد بمعنی فرقه
یعنی بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف اصحاب او که ناقه او را پی کردند یا طاغیه از حد و یکه شنیدند که کسی مثل ان نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل یا از
بسبب تکذیب ایشان بقارعه اولی انستکه صفت باشد تا مطابق بود بقوله و اما عاد قبیله هود نیز فاهلکوا پس هلاک کرده شدند بریح صرصر
بباد سخت سرد که بجهت فرط شدت برودت اعضا محترق میساخت یا باد شدید الصوت عاتیه از حد درکذشته یعنی بیرون رفته از فرمان خازنان که قدر و ضبط
7 ان نتوانستند کرد زهری از قبیصه بن ذویب نقل نموده و شهر بن حوشب نیز از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که قدره از باد قطره از اب فرستاده نمیشود الا بوزن
و مقدار معلوم مکر بر قوم نوح و هود که اب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند بعد از ان این ایه را تلاوت فرمود انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریه
و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه و در روایت امده که ان باد بود که ملئکه از ضبط ان عاجز کشتند و خوانده اند که صفت ان بعتو عیاب باشد از شدت و افراط
ان و بود بجهت حقیقت ان سخرها علیهم مسخر کرد انید ان باد را بر قوم عاد بقدرت کامله خود این استیناف یا صفت ریح و اراد از بجهت نفی توهم انکه از اتصالات
فلکیه باشد حاصل که خدا ان باد را بر ایشان مسلط کردانید سبع لیال هفت شب و ثمانیه ایام و هشت روز و از وقت صبح چهارشنبه تا غروب چهارشنبه دیگر
حسوما و ما شبهها و روزها متوالی یا شوم بر عاد یا ندرا بن یا جمع حاسم است چون شهود و قعود یا مصدر است چون شکور و کفور اگر جمع باشد معنی بر این وجه است که
شبها و روزها تمام کرده حسم جرم ها و استیصال جمیع بر کت کردند یا متتابع و پی در پی که یکساعت در انهم ساکن نشد تا انکه ایشانرا هلاک ساخت و این
و این تمثیل است بتتابع فعل حاسم در اعادة کی بر عضو جمیع مره بعد اخری تا انکه قطع حسم کرده یا قطع کننده ابر ایشان که هیچکس از ایشان باقی نکذاشت پس بنا بر معنی
جمع یا بمعنی غلبات یا متتابعات یا قاطعات اگر مصدر است منصوب بفعل مضمر است ای تحسم حسوما یعنی استاصل استیصالا یا صفت ای ذات حسوم یا مفعول له
ای سخرها علیهم للاستیصال و این ایام مذکوره ایام عجوز خوانند زیرا که این هشت و عجوزه از عاد در سردابی متواری شده بود در روز هشتم باد او را منتزع ساخت
و هلاک کردانید و بعضی بکرانه ایام عجز خوانند که ان ایام در عجز زمستان بود اخر شتا و ابتدای فصل و عجز بمعنی اخر است و اسامی این روزها بر ترتیب استین و صنبر
و وبر و مطفی الجمر و مکفی الظعن و امر و موتمر و معلل فتری القوم پس بینی قوم عاد را اگر حاضر بودی فیها در ان ایام یا در ان اماکن صرعی در حالتیکه افتاده
بوند مرده و هلاک کشته کانهم گویا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل تنهای درخت خرما اند خاویه تهی شده یعنی پوسیده که باد بر او خورد و بیفکند تا بیت ان با عتبار

بعضی نخل چه ان اسم جنس است و مراد از ان جمع است بنا بر رعایت فواصل و گفته اند که خاویه بمعنی ساقطه است یعنی درختان بر زمین افتاده و در روایت امده که طول قامت
ایشان دوازده گز بود و بجهت این حسیب ما نزد تشبیه ایشان بنخل کرده فهل تری لهم پس ایا میبینی ایشان را من باقیه هیچ نفس باقی مانده یا هیچ بقیه و مینوانند بود که
مصدر باشد یعنی هیچ بقای مانند طاغیه که بمعنی طغیانست استفهام بر سبیل انکار یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان باقی نماند و جاء فرعون
10 و امد فرعون و من قبله و امد انها که پیش از او بودند و المؤتفکات و اهل دیه ها مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بودند بالخاطئه
بخطا و کناهکاری یعنی شرک او و زدند که اعظم خطایا است مع ما لها من تکب معاصی دیگر نیز شدند این نیز مصدر است چون عاقبت یا صفت محذوف یعنی بالافعال
ذات الخطاء یا بالنفس الخاطئه فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار خود را و گویند رسول بمعنی رسالت یعنی نکرویدند و تصدیق
11 نکردند بفرستادن خدای پیغمبران را و اول اظهر است فاخذهم پس بکرفت خدای ایشان را اخذه رابیه گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب
ایشان سخت تر از عذاب امم دیگر بود بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغی الماء بدرستیکه ما انهنگام که طغیان کرد اب از حد متعارف در گذشت تا بجائیکه از
بالای کوهها چهل گز تجاوز کرد یا از فرمان خزنه سرباز زده بود در وقت طوفان حملناکم برداشتیم شما را یعنی پدران که در اصلاب ایشان بودید پس ایشان
12 حملنا کم بر حملناهم بجهت غرض امتنانست بر اولاد چه رهائی اباء سبب ولادت و ولادتست حاصل که برداشتیم ایشان را فی الجاریه در کشتی رونده در اب یعنی سفینه
نوح لنجعلها تا بکردانیم ان فعله که نجات مومنانست و اغراق کافران لکم تذکره برای شما پندی و عبرتی و یاد بودی بر دلالت بر قدرت و حکمت صانع
13 و کمال قهر و رحمت او وتعیها و تا نگاه دارد این پند را اذن واعیه گوش نگاه دارنده که نفع کیرد بانچه شنود یعنی گوشی که از شان ان باشد نگه داشتن چیزی
که واجبست حفظ ان بتذکر و اشاعه ان و تفکر در ان و عمل بموجب ان و ایراد اذن بصیغه توحید و تنکیر ایذانست بر قلت و عاة و توبیخ مردمان بقلت و اعی
در میان ایشان و دلالت بر انکه اذن واحد هر گاه و اعی اوامر و نواهی الهی باشد سواد اعظم خواهد بود نزد او سبحانه بر وجهی که ما سواه کالمعدم باشد اگر چه بکثرت
همه ما سوای همه اسمان و زمین پر شده باشد حاصل که حقتعالی امتنان مینماید که حال ای که بر قوم نوح اجرا کردیم از رستکاری و گرفتاری از برای انست که خلق را تنبیه شود
بر اینکه ما قادریم و قاهر و دلیل باشد بر رحمت افت و قهر و غضب ما و هر گوشی که از شان او باشد که حفظ وقایع و حوادث حالات کند ان را یاد کیرد و فراموش
نکند و تفکر در ان نماید و بعمل خیر اقدام کند و از مناهی و قبایح دور باشد بدانکه ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت است و از مشاهیر ایشان در تفسیر خود که
مسمی است باسباب النزول اورده است که این ایه در شان غالب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام نزول یافت و روایت کرده باسناد خود از امیر المومنین
علیه السلام که انس و لو لباء فرمود که رسول صلی الله علیه وآله مرا بسینه خود کشید و ضمنی الی صدره و مرا بر سینه خود منضم ساخت و فرمود که ایعلی خدا مرا امر کرده است که
ترا نزدیک خود خوانم و از خود دور نکردانم و ترا تعلیم کنم و هر چه بر تو خوانم تو انرا بشنوی و یاد کیری و فراموش نکنی و ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است در تفسیر
خود روایت کرده از بریده اسلمی که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی امرنی ربی ان ادنیک و لا اقصیک و ان اعلمک و تعی و حق علی الله ان تسمع و تعی
و نزلت هذه الایه و تعیها اذن واعیه حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء اورده از زر بن حبیش که این ایه در شان علی ابیطالب علیه السلام نزول یافت و نیز
ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده که از عبد الله بن الحسن که او فرموده است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما نزلت و تعیها اذن واعیه قلت اللهم اجعلها اذن علی فما سمع
شیئا بعدها الا حفظه و صاحب کشاف اورده عن النبی صلی الله علیه وآله قال لعلی علیه السلام عند نزول هذه الایه سالت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی فما نسیت
شیئا بعد و ما کان لی ان انسی و طبرسی در تفسیر خود اورده که ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله بن العلی الرازی کتابتی بمن نوشت با ین مضمون که حدثنی الشیخ ابو عبد
ابو جعفر محمد بن الحسن علی الطوسی و الرئیس ابو الجوائز الحسن بن علی بن محمد الکاتب و الشیخ ابو عبد الله الحسن بن احمد بن حبیب الفارسی قالوا حدثنا ابو بکر محمد بن احمد
محمد المفید الجرجانی قال سمعت ابا عمرو عثمان بن الخطاب المعمر المعروف بابی الدنیا الاشج قال سمعت علی بن ابیطالب علیه السلام یقول لما نزلت و تعیها اذن واعیه قال النبی صلی الله
علیه وآله سالت الله عز و جل ان یجعلها اذنک یا علی و طبرسی باسناد خود از مکحول روایت کند که لما نزلت هذه الایه قال النبی صلی الله علیه وآله اللهم اجعلها اذن علی
ثم قال علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته حاصل مضمون این روایت و سایر روایات وارده در این باب انستکه چون این ایه نزول یافت رسول صلی الله علیه وآله
از افریدکار عالم درخواست و گفت خداوندا گوش برادرم علی بن ابیطالب صلوات الله علیه واعی ساز چنانکه هر چه بشنود از یاد نبرد و هرگز فراموش نکند پس دعای
پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق علی بن ابیطالب علیه السلام مستجاب شد که هر چه از پیغمبر صلی الله علیه وآله فرا میکرفت هرگز فراموش نمیکرد و بنا بر ذات مبارک او مدخلی ندا
و این فضیلتی است که در امیر المومنین علیه السلام موجود است در غیر او از اصحاب مفقود و چون او سبحانه تعالی از ذکر مکذبان بجهت تفخیم شان
14 او و تنبیه بر تحقق ان باز سر رشته کلام را بشرح احوال قیامت کشید فرمود فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور نفخه واحده یکدمیدن اسناد فعل
بر مصدر بجهت تقیید انست بوحدت پس فایده زائده بر مدلول فعل داشته باشد لحسن تذکیر فعل بجهت فصل جار و مجرور است میان او و فاعل و مراد بنفخه نفخه صعقه است
که ان نفخه اولی است و نزد کلبی و مقاتل مراد نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل بفرمان ملک جلیل نفخ صور کند و حملت الارض و الجبال و برداشته شود زمین
15 و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله یا باد فدکتا دکه واحده پس بر هم شکسته شوند همه زمین و کوه دکه واحده یک شکستنی یعنی همه زمین
و کوهها یکبارگی در هم شکنند و خورد و مرد کردند تا مانند گرد در هوا ناپدید شوند و گویند معنی انستکه منبسط شوند زمین و کوه ببسطه واحده و تمام ان هموار شود
که هیچ نشیب و فراز در ان نباشد مانند ادیم ممدود چه زلزل سبب تسویه است و از اینجاست که گفته اند ناقه دکاء و ارض دکاء یعنی ناقه که سنام او مرتفع نباشد و مسای ظهر
16 باشد و زمینی که مستوی باشد دکا از این مشتقات بجهت استوای ان فیومئذ پس روز وقعت الواقعه واقع شود ساعتی واقع شونده یعنی حادث گردد قیامت
17 و انشقت السماء و بشکافد اسمان از طرف مجره فهی یومئذ پس اسمان در ان روز واهیه سست ضعیف بود چون پشم زنگین زده پس از قوت و استوار او و الملک
علی ارجائها و فرشتگان بر کنار اسمان باشند یعنی جوانب اسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی ان مجتمع شوند ایشان ملک بر ملائکه بجهت انستکه مطلق
اعم از ملائکه است چه بدلالت عقل حاکمست بانکه ما من ملک الا و هو شاهد و بعضی گفته اند که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی اسمان بخرابی بنا
واجتماع اهل ان بر اطراف و حوالی ان و کران بر ظاهر خود باشد مشابه است که هلاک ملائکه در عقب ان باشد و گویند معنی انستکه ملائکه نزد انشقاق اسمان بر اطراف اسمان ایستاده

اورا الهی در نیه بعد دو باره مؤمن و کافر بلا تاخیر بان خیام نمایند **وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ** و بردارند عرش پروردگار ترا **فَوْقَهُمْ** بر بالای ملئکه که بر ارجای اسمان باشند
يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در ان روز هشت فرشته و میتواند بود که ضمیر فوقهم راجع بثمانیه باشد زیرا که ان در نیه تقدیم است پس معنی انست که عرش خدا را بردارند هشت فرشته
18 بر بالای سر خود و مرویست که حاملان عرش امروز چهارند و چون قیامت شود حق تعالی چهار فرشته دیگر را مدد ایشان فرستد عظمت و جسامت ایشان بر وجهی
است که مقر پای ایشان در زیر طبقه هفتمین است و عرش بر زبر سرهای ایشان است و ایشان سر در پیش افکنده بتسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر امده که بعضی
از ایشان بصورت انسانند و برخی بصورت اسد و جمعی بر هیأت نور و گروهی بر شکل نسر و هر یک از حق میخواهند روزی حیوانی میطلبند که متمثل بصورت انست
و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایتست که حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافریده مگر نور و قلم و هوا پس ایجاد عرش فرمود از انوار ملونه نوری سبز
بود که سبزی هر چیز از اوست و نوری سرخ که سرخی هر چیز از اوست و نوری زرد که زردی همه اشیا از اوست و نوری سفید که سفیدی و روشنائی روز از اوست
بعد از ان هفتاد هزار طبقه افرید و هر طبقه هفتاد هزار فرشته کرد که همه بتسبیح و تهلیل مشغولند با اوازهای مختلف که اگر اوازهای ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره پاره شدی و دریاها بزمین فرو رفتی و از شعر بن حوشب منقولست که چهار فرشته میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد
قدرتک و چهار دیگر میگویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و در خبر امده است که خدای تعالی انکه حاملان عرش هشت
اند با هشت هزار و صف که هر صفی هشت هزار فرشته اند و در معالم التنزیل اورده که در روز قیامت حمله عرش هشت
باشند همه بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانوهای ایشان مقدار آنست که از اسمان تا اسمان دیگر و در روایتی دیگر مقدار مسافت هفتاد ساله راه و صاحب
کشاف گفته که میتواند بود که مراد هشت روح باشد که اعظم از ملائکه اند یا خلق دیگر از مخلوقات چه او سبحانه قادر است بر افرینش مخلوقات مختلفه و بیضاوی
اورده که میشاید این تمثیل باشد برای عظمت عرش همچنانکه از احوال سلاطین مشاهده میشود در روزی که مردمان بیرون میایند برای قضاء عام و بنابرین
قوله **يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ** تشبیه محاسبه باشد بعرض کردن سلطان عسکر خود را تا احوال ایشان معلوم کند معنی کلام انکه در ان روز عرض کرده شوید
بر خدا برای محاسبه و مسائله و این عرض اگر چه بعد از نفخه ثانیه باشد لکن چون یوم اسم زمانیست که وسعت ان دارد که در ان واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب
و ادخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار پس صحیح باشد که ظرف همه باشد از ابن مسعود و قتاده مرویست که در روز عرض سه عرض باشد دو عرض از ان اعتذار و احتجاج
19 و توبیخ باشد و در عرض ثالث نشر کتب باشد که غایب از ابدیست ولیست و گیرد و هالک بدست چپ **لَا تَخْفَىٰ** پنهان نماند بر خدای **مِنكُمْ** و از کردار و گفتار شما **خَافِيَةٌ**
هیچ سر پوشیده گی و این نیز مصداق است چون عاقبت با انکه صفت باشد یعنی نفسی پوشیده نماند یا هیچ فعل و کرداری که از خدای پنهان باشد یعنی خدای بر
خفایای شما اطلاع دارد و غرض از عرض حساب نه برای اطلاع اوست بلکه برای اظهار عدل است بر بندگان و افشای احوال ایشان کما قال الله تعالی یوم
تبلی السرائر و بعد از ذکر عرض بر طریق اجمال بیان تفصیل ان میفرماید بقوله **فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ** پس اما انکه داده شود نوشته کردار او بدست
20 راست او پس گوید از روی سرور و بهجت مر اهل قیامت را **هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ** بگیرید نامه مرا تا بیابید و بخوانید کردار نامه مرا که در او هیچ عملی نیست که از اظهار
ان شرمسار باشم و منفعل و خجل گردم و بدانکه هاؤم اسم فعل است و ان در موضع خذ مستعمل است و گاه هست که بجای تعالوا نیز استعمال میکنند
چنانکه لغت کتاب گفته است و احداث هاست بقال ها یا رجل و ها یا امراة و هاؤما یا رجلان و هاؤما یا امرئتان و هاؤم یا رجال و هاؤن یا نسوة و مفعول
ان محذوف است تقدیر اینکه هاؤم کتابی اقرءوا کتابیه حذف از بجهت دلالت ثانیست بران و نظیر اینست قوله تعالی اتونی افرغ علیه قطرا و کتابیه مفعول
اقرءوا است نه هاؤم زیرا که او اقرب عاملین است و دیگر انکه اگر مفعول هاؤم میبود بایست که اقرءوا باشد زیرا که در جائی که اضمار ممکنست اولی انست که ضمیر
بیاورند نه اسم ظاهر و نزد کوفیان مفعول هاؤم است اولکه قوا بصریان اولی و ارجح است چنانکه دانسته شد و ها در ان برای سکت است مانند ابنیت حسابیه
و سلطانیه و مالیه که بعد از این مذکور خواهد شد لهذا اکثر قرا در وصل حذف این ها میکنند و تبیان اورده که این کتاب غیر کتاب اعمالست و مضمون نوشته ان
مهر بشارتست بجنت چه کتاب حفظه بایندگان و خداوند است و کسی از امر بیند نخواند و روایتی که بعد از این مذکور خواهد شد مؤید اینست حاصل که صاحب
21 انکتاب بر سبیل اعجاب با اهل حساب گوید که **إِنِّي ظَنَنتُ** بدرستیکه من یقین داشتم در دنیا **أَنِّي مُلَاقٍ** انکه ملاقات کننده ام و بیننده ام **حِسَابِيَهْ**
حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و برای ان مستعد و مهیا شده ام بارتکاب طاعت و اجتناب از منهیات انکه ظن در اینمقام بمعنی استیقانست
چه گاه هست که استعمال ان در موضع یقین میکنند کما قال صاحب الصحاح الظن معروف قد یوضع موضع العلم و در کشاف مذکور است که اجرای ظن در
مجرای علم بجهة انست که ظن غالب قائم مقام علمست در عادات و احکام یقال اظن ظنا کالیقین ان الامر کیت و کیت و بیضاوی اورده که شاید تعبیر یقین بظن بجهة
22 پس اشعار باشد بانکه هواجس نفسانی که از خطرات باشد که علوم نظریه از ان منفک نباشد غالبا قادح اعتقاد نمیشود پس **فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ** او در زندگانی
باشد پسندیده این از قبیل نسبت شی باشد بفعل ابیشة ذات رضا یعنی عیشی منسوب بخوشی و پسندیدگی چون لابن و تامر که بمعنی ذو لبن و ذو تمر است یا اسناد
فعل بعیشه بر سبیل مجاز باشد چه فعل حقیقة مر صاحب عیش راست پس مراد عیشه مرضیه باشد و گویند که معنی اینست که عیشی که صاحب ان بدان راضی باشد از کدورات
23 و منزه باشد از تعظیم و اجلال نزد ملک متعال **فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ** در بهشتی که بلند است مکان زیرا که ان در اسمانست یا مرتفع است درجات و ابنیه و اشجار ان **قُطُوفُهَا**
24 **قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ** میوهای انکه چیده شود نزدیکست بقائم و قاعد و مضطجع بن عازب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که بتناول انرا و هو نائم یعنی
مؤمن بر حالتیکه خفته باشد میوهای بهشت را چیند و تناول کند و گویند مراد بدنو نزدیکشدن انست بر سبیل بعیدی مر بهشتیی میخواهد که از انرا بچیند و ساعت
بکی بکرد در موضعی و بدانید و سیده شو و عطاء بن یسار از سلمان روایت کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل الجنة احدکم الا بجواز بسم الله الرحمن
الرحیم هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة یعنی هیچکس از شما به بهشت نرود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بنام خدای بخشاینده
بخشاینده مهربان این امر نامه ایست از خدا بفلان پسر فلان در ارید او را به بهشت بلند مرتبه که میوهها ان نزدیک باشد باو بر وجهی که نشسته و افتاده و خسبیده
بدانند او را اچیند پس گفته شود اهل بهشت را گویند که کلوا بخورید از میوهها **وَاشْرَبُوا** و بیاشامید از شربتها **هَنِيئًا** گوارنده و اشامیدنی گوارنده میتواند بود که منصوب بمصدر

باشد و تقدیر اینکه هنیتم هنیئا یعنی گوارنده باد شما را گوارنده بودنی که اصلا موجب اذیت نباشد و احتیاج نیفتد باخراج فضلات از غایط و بول و غیر ان
و در روایت امده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند بدن او عرق کند خوشبوتر از مشک لطیف تر از عنبر از بدن او بیرون اید و حاصل که ملائکه
25 ایشانرا گویند که بطیب نفس از این طعام و شراب بنوشید **بِمَا أَسْلَفْتُمْ** بسبب انچه از پیش فرستاده اید از اعمال صالحه **فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ** در روزهای
گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد منقولست که مراد بایام خالیه ایام روزه است که شکمها خالی اند از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بدل انچه در
دنیا امساک ان کردید از اکل و شرب بجهت ابتغاء لوجه الله و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی یا اولیاء طال ما نظرت الیکم فی الدنیا و قد
قلصت شفاهکم عن الاشربة و غارت اعینکم و خمصت بطونکم فکونوا الیوم فی نعیمکم و کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة یعنی حق سبحانه
خطاب کند بمؤمنان در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از تشنگی بهم چسبیده بود و چشمهای شما بگود فرو رفته و شکمهای شما
باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیده اید پس امروز مر قرار الحال در نعیم بهشت باشید و اطعمه و اشربه را بخورید و بیاشامید عوض ان
گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیده اید **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ** و اما انکه داده شود نوشته کردار او **بِشِمَالِهِ** بدست چپ او و بدیهای خود را بیند
26 و بر قبح اعمال خود واقف شود **فَيَقُولُ** پس گوید از روی ندامت **يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ** ای کاشکی داده نشدمی یعنی من نمیدیدمی **كِتَابِيَهْ** نامه اعمال مرا و از ان
27 ندیدمی تا بر ملا این فضیحت و رسوائی نکشیدمی **وَلَمْ أَدْرِ** و کاشکی ندانستمی **مَا حِسَابِيَهْ** که چیست حساب من چه از غیر شدت صعوبت و عقوبت
28 حاصلی دیگر ندارد و تمنای دیگر بران مترتب میشود **يَا لَيْتَهَا** ای کاشکی موت که بان در دنیا مرده بودم **كَانَتِ الْقَاضِيَةَ** بودی حکم نماینده بفنا ابد یا قطع
کننده امر من تا هرگز زنده نشدمی و باین حالت اندر نمیگردیدم یا کاشکی این حالت بودی موت حکم کند بر فنای من چه ان بغایت مرارت این حالت بمراتب بیشتر از مرارت موت
29 و شدت ان یا کاشکی حیات دنیا موت قاطعه بودی یعنی هرگز از عدم بوجود نیامدمی پس بر سبیل تحسر گوید **مَا أَغْنَىٰ عَنِّي** غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را **مَالِيَهْ** مال من
و گویند ما الیه موصول و صله است یعنی انچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و خدم و حشم دافع عذاب من نشد و میتواند بود که ما اغنی استفهام باشد بر طریق انکار
30 و منصوب المحل بر مفعولیت ای ای شیء اغنی عنی ما لیه چه چیز را دفع میکند از من مال من **هَلَكَ عَنِّي** نابود شد و گم گشت از من **سُلْطَانِيَهْ** تسلط و فرمان گذاری
من بر مردمان و ذلیل و خوار و حقیر و بیمقدار شدم تا معلوم گشت از من حجتی که بزعم خود در دنیا چنگ بران زده بودم و براعتماد بر ان اعتماد نمودم از ابن عباس مرویست که این ایه در
باره اسود بن عبد الاسد نازل شده و نزد بعضی دیگر در شان ابو جهل لعین و بر هر تقدیر این تاسف و تحسر فاید ندهد و خطاب بزبانیه دوزخ رسد که **خُذُوهُ** بگیرید او را
31 **فَغُلُّوهُ** پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بر گردن او ببندید در جزا است که چون خدا این خطاب کند بگیرید او را هر بندید صد هزار زبانیه بیایند و بگیرند
32 و در روی او بزنند روی و دست و پای او را پاره پاره شود پس حق تعالی یکبار دیگر او را باز فرمایند ایشان او را گوید که بر فوق او و ایکه بدین غل کنید **ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ** پس
در اتش بر افروخته در اورید و او را تقدیم مفعول بجهت حصر است یعنی میفکنید او را مگر در اتش بزرگ بجهت کیفیت کسب براکه متعظم بود بر مردمان و متکبر بر ایشان **ثُمَّ فِي**
33 **سِلْسِلَةٍ** پس بکار در زنجیری از اتش **ذَرْعُهَا** که گز ان **سَبْعُونَ ذِرَاعًا** هفتاد گز است **فَاسْلُكُوهُ** پس در ارید او را یعنی او را محکم بر جسد او بپیچید
تا هیچ حرکت نتواند کرد تقدیم سلسله هم چه تقدیم جحیم در دلالت کردن بر اختصاص و اهتمام بذکر انواع انچه بان معذب شود بر ادشم بجهة بیان تفاوت عذاب تانی
است از عذاب اول در شدت و فظاعت از نوف بکالی منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مراد بذراع ذراع فرشتگانست که هر ذراعی هفتاد باعست و هر باعی
بعد از انمسافتی که میان کوفه و مکه است و ابن جریح از مسعد کوفه نقل کرده و بعضی بنا بر این تفسیر میکنند و از کعب الاحبار مرویست که اگر همه اهن که در دنیاست
جمع کنند بوزن یک حلقه از ان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد و از سوید بن نجیح روایتست که همه اهل دوزخ در این سلسله باشند و ابن عباس فرموده که این سلسله
از زیر او در او برند بر بینی او کشند و در دهن وی کنند و از چشم بیرون اورند و در کشاف اورده که مراد بسبعون ذراعا وصف سلسله است بطول کما قال الله تعالی
ان تستغفر لهم سبعین مرة که مراد از ان کثرتست نه عدد معین چه هر چند سلسله اطول باشد عقوبت ان اشد باشد بعد از ذکر انواع تعذیب تعلیل ان میفرماید
بر طریق استیناف که ابلغ است از ایراد علت بقوله **إِنَّهُ كَانَ** گویا کسی گفته که چیست او را که معذب باین عذاب شد بدین حیثیت جواب داده که بدرستی و راستی
34 که او بود در دنیا **لَا يُؤْمِنُ** که ایمان نمیاورد **بِاللَّهِ الْعَظِيمِ** بخدای بزرگ ذکر عظیم جهت اشعار است بر انکه مستحق عظمت و بزرگواری اوست نه غیر او و کسیکه تعظیم او
35 نکند البته مستوجب این عقوبت خواهد بود **وَلَا يَحُضُّ** یعنی تحریص نمیکرد مردمانرا **عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ** بر خورانیدن درویش یعنی بر طعام دادن ایشان یا و چه
جای بذل طعام خود یا مراد اعطای زکوة مفروضه و حقوق واجبه است و گویند معنی اینست که منع نفس خود میکرد و خود را بر این نمیداشت که بذل طعام کند با اهل
استحقاق صاحب کشاف اورده که در این کلام دو دلیل قوی است بر عظم جرم حرمان مسکین یکی انکه او را معطوف ساختند بر کفر و قرین ان کردانیده دوم ذکر حض فرمود
در مقام فعل تا معلوم شود که عذاب تارک حض هرگاه باین مثابه باشد پس حال تارک چگونه خواهد بود و تخصیص این دو امر بذکر بجهة انست که اقبح عقاید کفر است و اشنع
الحاد و اشنع رذایل بخل و قساوت قلب و بر دالست بر مکلف بودن مشرکان باصول و فروع ایمان مرویست که ابو درداء زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر مرق برای مساکین
میگفت خلعنا نصف السلسلة بالایمان افلا نخلع نصفها الاخر بالاطعام حاصل که حق سبحانه منع ما یکما انکه فرموده ملع در اینروز مغلول و مسلسل باشد
36 باشند و با انش سوزان معذب کردند **فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ** پس نیست مر او را امروز **هَاهُنَا حَمِيمٌ** اینجا هیچ خویشی که حمایت او کند **وَلَا طَعَامٌ** و نیست خوردنی او را
إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرد ابه و چرک و خون **لَّا يَأْكُلُهُ** نمیخورند او را **إِلَّا الْخَاطِئُونَ** مگر گناه کاران که از روی تعمد مرتکب خطیئه شوند
یا از راه راست تجاوز نمایند و مراد مشرکانند چه ان مشتق است از خطا الرجل اذا تعمد الذنب یا از تخطی الرجل اذا تعدی یعنی غسلین را نخورند مگر کسانیکه در گذ
باشند از حد خدا و فرق میان خاطی و مخطی انستکه مخطی کاهست که خطا میکند بدون تعمد و خاطی مذنب متعمد است که جائز باشد از صراط مستقیم متجاوز از ان
بدانکه بعضی از مفسران گفته اند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جماعتی دیگر زقوم و گروهی دیگر ضریع بر اکه حق سبحانه در موضع
دیگر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع اگر چنین نباشد لازم اید که هر دو ایه منافی یکدیگر باشند و بعضی دیگر گفته اند که میتواند بود که ضریع غسلین بکطعام
باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد و جماعتی دیگر گفته اند که تقدیر این ایه اینست که لیس لهم طعام الا من ضریع و لا شراب الا من غسلین کما قال الشاعر علفتها

تبنا وملء باردا که یعنی علفتها تبنا وسقیتها ملأ باردا است یا انکه تقدیر چنین باشد که لیس لهم طعام الا من غسلین وما یشاکله پس منافات نداشته باشد
با اینکه لیس لهم طعام الا من ضریع چه وان شجرة الزقوم طعام الاثیم واولئك ما یاکلون فی بطونهم الا النار بعد از ان بجهة تاکید قول مذکور میفرماید فلا اقسم
پس سوگند بنجوم بجهة ظهور امری که استغنا از ان از محقق ساختن واثبات نمودن بقسم یا انکه لا مزید باشد برای تاکید قسم یعنی البته سوگند بنجوم یا انکه لا از برای
٣٩ رد منکران باشد و اقسم جمله مستانفه یعنی چنانست که کافران معاند میگویند که قران بافته ساخته محمد است سوگند بنجوم بما تبصرون بانچه میبینید از
٤٠ مشهودات وما لا تبصرون وبانچه نمی بینید از مغیبات این اقسام است بجمیع اشیا زیرا که هیچ چیز از موجودات [illegible] فکانه قال لا اقسم
بالخالق وجمیع المخلوقات و گویند مراد بما تبصرون هر چه نسبت کرد در وی مبنیست یا مراد اجسام وارواحست یا انس وجن یا کعبه وبیت المعمور یا بر و بحر یا تبلیغ
محمد صلی الله علیه واله ونزول جبرئیل علیه السلم بر او یا آثار نبوت وانوار ولایت یا نعم ظاهره وباطنه واز امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که حق سبحانه وتعالی
٤١ در این ایه میفرماید که سوگند میخورم بانچه می بینید از نعم من بر خلقان وبانچه نمی بینید از نیکی من با دوستان که انه بدرستیکه قران لقول رسول کریم
هر اینه گفتار رسولیست بزرگوار نزد خدا تعالی یعنی بر محمد رسالت از جانب حضرت عزت بان تکلم میکند و بر بندگان میخواند نه از خود میبافد و بر خدا نمی بندد
[illegible] واز سوا محمد است و گویند مراد جبرئیلست یعنی قران قول جبرئیلست که از جانب خدا بر محمد صلی الله علیه واله میخواند وقول اول اظهر است زیرا که مقصود
اثبات رسالت انحضرت است ونفی شاعری وکاهنی از وحیست قال وما هو بقول شاعر و نیست قران بقول شاعری یعنی کلامی موزون ومقفی چنانچه ابو جهل [illegible]
٤٢ او میگویند قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید [illegible] بجهة مبالغه در قلت تصدیق [illegible]
قلیلا یعنی تصدیق نمیکنید مگر تصدیق [illegible] بجهة فرط عناد وطغیان [illegible] ولا بقول کاهن و نیست
٤٣ قران سخن کسیکه اخبار کند بمغیبات چنانکه عتبة بن ابی معیط وتوابع او میگویند قلیلا ما تذکرون اندکی متذکر میشوید یا پند میگیرید
اعراب این [illegible] تذکرون قلیلا یعنی یاد نمیکنید مگر یاد کردنی [illegible] مراد عدم تذکر است بجهة انکه [illegible]
شعر و [illegible] ذکر ایمان با نفی شاعری وتذکر با نفی کاهنی بجهة انکه عدم مشابهت قران بشعر [illegible] منکران [illegible]
معاند چه بدیهه عقل حاکمست که قران مقفی وموزون نیست بخلاف مشابهت ان بکهانت که ان موقوفست بتذکر احوال رسول ومعانی قران که منافی طریقه کهانت
٤٤ ومعانی اقوال کاهنانست تنزیل من رب العالمین [illegible] محمد صلی الله علیه واله [illegible] ولو تقول
٤٥ علینا واگر افترا کند محمد و دروغ بندد بر ما بعض الاقاویل [illegible] لاخذنا منه هر اینه بگیریم او را بالیمین [illegible]
٤٧ ثم لقطعنا منه الوتین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
٤٨ [illegible]
[illegible]
٤٩ [illegible]
٥٠ [illegible]
٥١ [illegible]
٥٢ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الرحمن الرحیم اورده اند که نضر بن حارث بن کلده که از جمله مکذبان قران ومعاندان پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه واله بود بر در مسجد الحرام بر پای خواست
و بسخریت واستهزاء گفت خدایا اگر محمد بر حقست انچه میگوید از نزد تو است پس تو سنگی بر ما ببار یا ما را بعذاب الیم گرفتار کن حق سبحانه ابن ایه فرستاد سأل
٢ سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع بعذابی فرود اینده که ثابت است للکافرین برای کافران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
السید ابو الحمد قال حدثنا الحاکم ابو القاسم الحسکانی قال حدثنا ابو عبد الله الشیرازی قال اخبرنا ابو بکر الجرجانی قال حدثنا ابو احمد البصری قال حدثنا محمد بن
سهل قال حدثنا زید بن اسمعیل مولی الانصار قال حدثنا محمد بن ایوب الواسطی قال حدثنا سفیان بن عیینه عن جعفر بن محمد الصادق عن ابائه علیهم السلم قال لما
نصب رسول الله علیا یوم غدیر خم فقال من کنت مولاه فعلی مولاه طار ذلك فی البلاد فقدم علی النبی صلی الله علیه واله النعمان بن الحارث الفهری فقال امرتنا
عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وامرتنا بالجهاد والحج والصلوة والصوم والزکوة فقبلناها ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت من کنت
مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منك او امر من عند الله فقال والله الذی لا اله الا هو ان هذا من الله فولی النعمان بن الحارث وهو یقول اللهم ان کان هذا هو الحق
فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فرماه الله بحجر علی راسه فقتله و بروایت دیگر فرماه الله بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فانزل الله سأل
سائل بعذاب واقع واین روایت نیز ثعلبی باسانید خود نقل کرده ومضمون روایت مذکوره اینست که ابو الحمد باسانید مذکور بما اخبار نموده که سفیان بن عیینه از امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که انحضرت از ابای کرام خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
٣ [illegible]
٤ [illegible]
[illegible]
[illegible]
عروج میکنند کما قال تعرج الملائکة بالامر و [illegible] والروح وجبرئیل [illegible]
روح جماعتی از مخلوقند که اعظم از ملئکه اند [illegible]
٥ [illegible] فی یوم [illegible] کان مقداره [illegible] خمسین الف سنة پنجاه هزار سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اسند ابو سعید خدری که گفتند که یکی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله ما اطول هذا الیوم چه روزی دراز خواهد بود آن حضرت فرمود
که والذی نفس محمد بیده انه لیخفف علی المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلوة مکتوبة یصلیها فی الدنیا [illegible]
گرداند بر مومن تا آنکه سبک تر باشد بر او از نماز فریضه که در دنیا گزارده باشد [illegible]
پیشین و پسین و بنا بر اینکه مراد روز قیامت باشد فی یوم [illegible]
ان پنجاه هزار سال باشد [illegible]
۶ فاصبر صبرا جمیلا پس شکیبا باش [illegible]

۷ انهم یرونه بعیدا [illegible]

[illegible]

ملوّ از اشجار کران روضات جنات مُكْرَمُونَ گرامی شدگانند مکرم و معزز نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از نزول این آیات مشرکان گرداگرد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم حلقه زدندی و سخن استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد داخل بوستانهای عقبی شوند ما نیز طمع داریم که بیش از ایشان بیابیم زیرا که در دنیا افضل از
ایشانیم از جهت اموال و خدم و حشم ایزد ملک گفت فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنانرا که کافر شده اند از این صفتها که مذکور شد که بوده اند قِبَلَكَ
37 در حالیکه بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند و گردن دراز کنندگان بسوی تو نگرندگان بسوی نظر دوختن عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب
38 چپ عِزِينَ جماعات متفرقه و گروه گروه حلقه زدگان این جمع عزه است که اصل آن عزو است مشتق از عزو بمعنی کشیدن که با هم و فرقه معتز است بغیر فرقه
دیگر یا از اعتزا کرده اند و بدانکه ما مرفوع المحل است یا بندا شود جمله موصوله خبر آن و عائد از محذوف که آن فیناست و قبلک در موضع حالست از ضمیر کفروا یا از
مجرور بتقدیر فما لهم قبلک و مهطعین حالست از ضمیر قبلک میتواند بود که قبلک ظرف مجرد باشد یا ظرف مهطعین و میتواند بود که مهطعین حال بعد از حال
باشد و عن الیمین و عن الشمال متعلق باو و عزین حال بعد از حال یا آنکه متعلق بعزین و در روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرداگرد حضرت حلقه زده
استهزا و سخریه میکردند بقرآن پس حقسبحانه انکار قول ایشان کرده فرموده أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه درآورده شود
39 با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ به بوستان با نعمت یعنی مشرکان از اعتبار اینکه بدون ایمان و طاعت در روضات جنات داخل شوند كَلَّا نه چنین است و هر که کافر باشد در بهشت در نیاید
40 پس تعلیل عدم دخول کفار به بهشت مینماید بقوله إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که از هیچ نوع با عالم قدس
مناسبتی نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعت استکمال نیابد و باخلاق ملکیه از کدورات صافی نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت ابهام معلوم اشعار
بانکه چیزیست که ذکر آن مستهجن است و مستقبح است پس تعظیم شر مشرکان بر اهل ایمان از کجاست و دعوی تقدم سبقت بر ایشان در دخول جنت از چه جهت کو
معنی این است که مردمان مخلوق شده اند بجهت دانستن مبدأ و معاد و تکمیل نفس بعلم و عمل پس کسیکه استکمال نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهد داشت میتواند بود که
این استدلال باشد بنشأه اولی بر امکان نشأه ثانیه که رجوع مردمان باشد یعنی شما میدانید که ما ایشانرا از نطفه ایجاد نموده ایم و با بطال ساینده ایم پس چگونه قادر
نباشیم بر اعاده ایشان برای جزا و سزا یا آنکه آفریدیم ایشانرا از جنس کسانی که از شان ایشان هست که کسب علوم کرده بمعارف الهی معاد اخروی عارف شوند نه از جنس حیوانی
که از شان ایشان تحصیل علوم مذکوره متصور نیست چون بهایم بطبع پس چرا تفکر نمیکنند و پیروی دلایل و براهین نمینمایند تا عالم شوند بوقوع نشأه آخرة فَلَا پس نه چنانست
که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که مر آفتاب راست هر روزی نقطه دیگر از آن طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ و بپروردگار مغربها که
آفتاب راست هر روز در یکی از آن غروب مینماید بر حسب حکمت و مصلحت حضرت عزت تعالی شانه و عظم برهانه و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را
41 محل شروق و غروب جدا است [illegible] نقطه دیگر هست و بر هر تقدیر حقسبحانه قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان
هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر و فرمانبردارتر از ایشان باشند و گویند معنی اینستکه بدل دهیم محمد را انصار که بهتر از کفار اند اگر ایشان
42 نیارند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مغلوب شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس بدان امر بما پیشی نتواند گرفت و ما را مغلوب نتواند ساخت پس تسکین
عذاب ایشان کنیم چگونه بر ما سبقت توانند کرد و عاجز توانند ساخت چون حال برین منوالست فَذَرْهُمْ پس بگذار و دست بدار ایشانرا يَخُوضُوا تا شروع کنند
43 در باطل وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در شواغل فانیه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ
آنروزی که وعده داده شده اند [illegible] و گویند که روز بدر است حکم این آیه بآیه القتال منسوخ است يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزیکه بیرون آیند
مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالیکه شتاب کنندگان باشند باجابت اسرافیل و این جمع سریعست كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی
44 برپا کرده يُوفِضُونَ میشتابند چنانکه لشکر که علم خود را قایم بر بینند بجانب او شتابکنان روند و حفص نُصُب بضم نون و صاد خوانده که جمع نصب باشد
چون سقف و سُقُف اند منقول نصب باشد و گویند که نصب علم اصنام است یعنی گوییا میشتابند بجانب بتان خود تقرب بایشان هم چنانکه در دنیا [illegible]
میکردند بعبادت ایشان خَاشِعَةً حالست از ضمیر یوفضون یعنی شتاب کنند در حالیکه ذلیل و فرو افتاده باشد أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان از غایت هول و ترس
چشم نتوانند کشاد و سرها بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد و فرو گیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری در روز جزا ذَٰلِكَ الْيَوْمُ آن روز الَّذِي آنروزیست که در
دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که وعده کرده میشدند بآن و از رسل میشنیدند و بجهت عناد و طغیان استبعاد بآن میکردند سورة نوح ع مکیست بیست و هشت آیه
است بعد کوفی بیست و نه نزد بصری و شامی و سی نزد [illegible] و اختلاف در چهار آیتست سواعا و دخلوا نارا که هر دو عد غیر کوفی اند و نسرا که کوفی است و مدنی الاخیر و اضلوا کثیرا
که مکی و مدنی الاول ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره نوح ع قرائت کند از جمله مؤمنانی باشد که دعوت نوح ع رب اغفر لی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا
و للمؤمنین و المؤمنات از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هر که ایمان دارد بخدا و کتاب او و قرآن میخواند باید که ترک نکند تلاوت سوره انا ارسلنا نوحا را چه هر بنده محتسب صابر که
سوره را در فریضه یا نافله بخواند حقسبحانه او را در مساکن ابرار جا دهد و ثلث جنان او عطا فرماید و انواع کرامت و اصناف نعمت باو نوازش نماید و دویست حور عین و چهار
هزار ثیب باو دهد ان شاء الله تعالی و بباید دانست که چون حقسبحانه ختم سوره المعارج نمود بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره نیز کرده بذکر قصه نوح ع و قوم او و آنچه بایشان
رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان و عقاب جهان تا تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشد پس فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا
نُوحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او که از قابیل بودند أَنْ أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را این مفسر است و ان مصدریه
ای بالانذار یا تقدیر این باشد که ان نطقنا له انذر یا آنکه مفسر انا ارسلنا باشد بجهت تضمن ارسلنا بمعنی قول و مثل اینست ان اعبدوا الله که بعد از این مذکور
2 خواهد شد یعنی نوح را بگو که بیم کن ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک [illegible] طوفانست
3 یا عذاب آخرت قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح ع که ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام هویدا و آشکارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید
4 خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعت خداست
يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی گناهانی که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع توبه ما قبل میکند گناهان

مستانفه که بعد از اسلام بوده باشد زیرا که وعده بغفران علی الاطلاق موجب اغراست بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ و تا باز پس دارد شما را از عقوبات مهلکه یعنی زنده
دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی باقصای مدت زندگانی که مقدر شده است بشرط ایمان و طاعت پس این الست نزد اجلین برا که وعده باجل
مسمی شرط عبادت و تقوی کرده و چون این ایشان بفعل نیاورند بعذاب مستاصل شدند قبل از رسیدن اجل اقصی کانکه تجویز اجلین عکس جواب دهند که ایشانرا اجل
اقصی از زمان بود که ایمان آورند و چون ایشان ایمان نیاوردند ایشانرا اجل اقصی نبود چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشانرا ثواب بودی و بهشت
رفتندی و چون ایمان نیاوردند ایشانرا آن ثواب و بهشت نبود پس این مستلزم آن نباشد که اجل دو باشد همچنانکه نتوان گفت که ایشانرا هم
دوزخ بوده و هم بهشت و اجل مسمی غایتیست که چون بآن رسد از آن در نگذرند کما قال جل ذکره إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستیکه مدتی که خدا تقدیر فرموده إِذَا
جَاءَ چون بیاید بر وجه مقدر و مقرر لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهند اصلا [illegible] پس مبادرت
5 کنید در وقت امهال و تاخیر بطاعات و عبادات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید بفکر و نظر تَعْلَمُونَ که بدانید چیزیرا یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل
امهال نیست و از حسن مرویست که مراد از اجل روز قیامت است یعنی البته قیامت آینده است از وقتیکه مقرر است و وقوع آن موخر نمیشود و بر هر تقدیر
میتواند بود که این حکایت باشد از کلام نوح ع یا آنکه اخباری باشد از حق تعالی بقصه نوح ع بفرمان الهی بعد از [illegible] نازل شد نهصد و پنجاه
سال قوم را دعوت نمود و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده همیشه در ایذا و آزار آنحضرت میکوشیدند آنحضرت صبر بر مرکشیده تحمل آن مشاق مینمود بتفصیلی
که در سوره هود ع سمت ذکر یافت و چون از ایمان ایشان مایوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستیکه من خواندم قوم خود را
بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و هیچ وقتی از اوقات در دعوت گذاری تقصیر نکردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود
6 ایشانرا دُعَائِي دعا کردن و خواندن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و پنهان شدن از قبول آن و نفور بودن از ایمان و استناد زیادتی بدعا بنابر سببیت است
که قوله فزادتهم رجسا الی رجسهم و قوله فزادتهم ایمانا [illegible] که زیادتی کفر نزد دعوت باین معنی است که ایشان قبل از دعوت بر کفر و ضلال بودند و چون
قبول دعوت نوح ع نکردند و باو نگرویدند کفر ایشان بیشتر شد چه زیادت عبارت است از اضافه شیء بمقدار دیگر پیش از اضافه بوده باشد وَإِنِّي و بدرستیکه من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ
هر گاه بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشانرا بسبب ایمان آوردن جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتهای خود را فِي آذَانِهِمْ
در گوشهای خود تا مسامع ایشان از استماع دعوت بر بسته وَاسْتَغْشَوْا و بسر کشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند چه بجهت فرط کراهت ایشان
از دعوت من نمیخواستند که نظر بمن کنند یا آنکه مبادا ایشانرا بشناسم دعوت ایشان نمایم تعبیر بصیغه طلب جهت مبالغه است وَأَصَرُّوا و مصر شدند و پایستادند
7 بر کفر و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند بر آن و عازم شدند بر آنکه هرگز از کفر باز نگردند وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی
کردنی بزرگ و ذکر مصدر دلالت است بر فرط استکبار و عتو ایشان و از قتاده مرویست که اصرار و استکبار ایشان بر وجهی شده بود که هر یک از ایشان پسر خود را بر میداشت
و نزد نوح ع میاورد و به پسر خود میگفت از این بر حذر کن مبادا ترا گمراه کند و از راه ببرد و من در وقتیکه همسن تو بودم پدرم مرا نزد او برد و مرا از او تحذیر کرد
و گفت مبادا از سخنان او از راه بروی و گمراه گردی پس باید که تو نیز چنین کنی تا گمراه نشوی ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من با وجود اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ خواندم
8 ایشانرا جِهَارًا بآواز بلند ثُمَّ إِنِّي پس بدرستیکه من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم دعوت را برای ایشان در جمیع مجالس و محافل وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و پنهان
9 گفتم مر ایشانرا إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم [illegible] بترتیب [illegible] و نهی از منکر فرموده چه ابتدا
باهون کرده بعد از آن ترقی نموده بالاشد فالاشد زیرا که بطریق سر افتتاح بمناصحت کرده و چون ایشان قبول نکردند مجاهره تشنیع نموده و چون این نیز موثر نشد جمع بین
الاسرار و الاعلان تثلیث کرده و معنی ثم دلالتست بر تباعد احوال زیرا که جهار اغلظ از اسرار است و جمع بین الامرین اغلظ از افراد احدهما و جهارا منصوبست بدعوتهم نصب
مصدر زیرا که جهار احد نوعی دعاست پس نصب آن از قبیل قرفصاء است بقعد زیرا که قرفصاء احد انواع قعود است با آنکه مدعو ایشان را جاهر باشد میتواند بود که صفت مصدر
محذوف باشد تقدیر اینکه دعوتهم دعاء جهارا ای مجاهرا یا مصدر باشد در موضع حال ای مجاهرا و گویند معنی اینستکه من دعوه را اعلان نمودم [illegible] و اسرار در جای
دیگر بعد از اعلان آن نمودم یکبار اینکه بطریق اسرار با ایشان گفتم بار دیگر اسرار کردم با ثانی که از روی اعلان دعوت ایشان کرده بودم مر بدرستیکه بلند گفتن و پنهان گفتن
که بمیان ایشان شد و آواز دادی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگویید این کلمه توحید تا رستگار شوید و آشکار گفتن آن بآنوجه بود که مر جا که انسی که مجلسی و محفلی [illegible]
و باواز بلند گفتی که ایها مردمان بگویید لا اله الا الله تا فایز و رستگار گردید و اما پنهان گفتن وی این بود که چون یکیرا بدیدی او را نزد خود طلبیدی و در گوش
او در گوشی گفتی بگو لا اله الا الله چون نوح ع سخن او را قبول و اصغا نکردند حقسبحانه چهل سال باران از ایشان باز گرفت و زنان را عقیم ساخت
از آن نیز متنبه نشدند آنحضرت روی بدیشان نهاد بدرگاه بی نیاز آورد و گفت ای پروردگار من هر چه که توانستم در طریق دعوت فرو نگذاشتم و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی
داشتم و در محافل و خلوات سر و علانیه ایشانرا بحق خواندم هیچ فایده نداد و چون تو بر ایشان قهر کردی و چهل یا هفتاد سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشانرا
10 عقیم ساختی با آنهم ایشان رجوع بمن نکردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم ایشانرا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه حقسبحانه
11 تعالی غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگانست چون توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را برای شما مِدْرَارًا پیاپی بارنده و در بزند پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ
و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ بمالها و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد شما را جَنَّاتٍ بوستانها پر از اشجار
12 وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا جویها آب نوح ع درین کلام بیان وعد نموده برای ایشان بچیزهایی که در طبع نفوس ایشان و آن منافع حاضره
و فواید عاجله است بجهت ترغیب ایشان بر ایمان و طاعت و برکات [illegible] که خبر داده این او مشتمل اینست قوله تعالی و اخری تحبونها نصر من الله و قوله و لو ان اهل
القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و قوله و لو انهم اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و قوله و ان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و غیر آن از آیاتی که [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
کرده ام و صحیفه اعمال خود را [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

شد دعا کن تا باشد که خدا باران بفرستد فرمود برو و استغفار کن کسی دیگر بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرد درویشم و از فقر بطاقت شده ام
دعای فرما تا خدا تعالی از لطف عمیم خود مرا انعامی فرماید فرمود که برو و استغفار کن مرد چهارم در آمد و گفت یا امیر المؤمنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا
کن تا حقتعالی مرا فرزندی دهد آنحضرت گفت که برو و استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی بدان تا چشمها و چاهها خشک شده و کاریزها بکوه فرو رفته و قحط پدید آمد
از حضرت تو التماس دعائی دارم فرمود که برو و استغفار کن ابن عباس گوید که من در خدمت آنحضرت بودم و گفتم یا امیر المؤمنین از تو سؤالات مختلفه کردند و تو همه را
یک جواب دادی فرمود یا ابن عم اما سمعت قول الله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا الخ و در بعضی تفاسیر این حکایت را نسبت بحسن بصری داده اند و علی
بن ابراهیم از حماد بن عیسی نقل کرده که محمد بن عیسی نقل کرد که محمد بن یوسف گفت که پدرم خبر داده که من نزد حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه بودم که شخصی بیامد
و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک جان من فدای تو باد من مردیم که حقتعالی بمن مال بسیار ارزانی داشته اما هیچ فرزند ندارم ایا هیچ تدبیری و علاجی در این باب
باشد فرمود نعم استغفر ربک سنة فی آخر اللیل مائة مرة فان ضیعت ذلک باللیل فاقضها بالنهار فان الله یقول استغفروا ربکم الخ یعنی طلب آمرزش از خدای خود
نمای تا یکسال در آخر هر شبی صد بار و اگر در شب از تو فوت شود در روز قضای آن کن که حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید که استغفروا ربکم الایه و در خبر
که در عهد عمر بن خطاب سالی در مدینه قحطی عظیم واقع شد عمر با اصحاب خود باستسقا رفت و عمر خطاب بغیر از استغفار هیچ عملی بجا نیاورد و چون باز گشت او را گفتند
ما رأیناک استسقیت تو هیچ چیز استسقا نکردی و طلب باران ننمودی جواب داد لقد استسقیت بمجادیح السماء الذی یستنزل بها المطر طلب باران کردم بدرهای
اسمانها که بسبب آن باران نازل میشود بعد از آن این ایه بر خواند که استغفروا ربکم الی قوله و یجعل لکم انهارا پس نوح ع بعد از امر باستغفار بسبیل تبکیت ایشان
١٣ فرمود که ما لکم لا ترجون لله وقارا چیست مر شما را که امید ندارید مر خدا را وقاری یعنی تعظیم کردن او شما را که او را پرستید و اطاعت امر او نمائید یعنی چرا
نیستید بر حالتیکه موجب این شود که او سبحانه توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند باعطای خیر دنیا و آخرت و در کشاف اورده که لله بیان وقار است نه صلهٔ وقار
زیرا که اگر صلهٔ آن بودی از آن تو جروی متقدم شدی و بعضی رجا بمعنی خوف و وقار بمعنی حلم گفته یعنی چیست شما را که نمی ترسید از حلم و ترک معاملهٔ عقاب که مر او سبحانه راست بجهة
اینکه ایمان نمیآرید و از ابن عباس مرویست که معنی ایه اینست که چیست شما را که نمی ترسید مر خدا را بر عاقبت کار و مراد بعاقبت عبارت است از حال سفر او که مر
ثنا و ثواب و عقاب پس وقار مشتق است از وقر اذا ثبت و استقر و در روایتی دیگر از او نقل کرده اند که معنی اینست که چیست شما را که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدا را
و از نام های او مرجو میشوید و بنابر این تعبیر از اعتقاد برجا که تابع ادنای ظنست بجهة مبالغه است و قوله و قد خلقکم حالست از ضمیر لا ترجون تا مفید انکار باشد
١٤ یعنی چیست شما را که امیدواری ندارید بتعظیم و توقیر او سبحانه شما را و حال آنکه آفریده است شما را اطوارا گاه بعد گاه و حالا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول
نطفه بودید آنگه علقه شدید پس مضغه پس عظام و لحم پس جنین گشتید و آنگاه طفل و پس از آن صبی و بعد از آن مراهق آنگه محتلم پس مختط و بعد از آن ملتحی و آنگه شاب
و پس از آن کهول و آنگه شیخ و چون بالغ بر آنکه ممکنست او سبحانه را که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب نشاهٔ اخری مشعر است بر عظم قدرت و حکمت او پس چرا منکر
بعث و جاحد عبودیت گوید اطوار بمعنی اختلاف در صفاتست که آن غنا و فقر است و صحت و مرض و قوت و ضعف و طول و قصر و بعد از تنبیه بر نظر کردن در انفس که اقرب
١٥ منظور است بیان ایات آفاق میفرماید ایا نمی بینید که الم تروا کیف خلق الله چگونه بیافرید خدا سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بر بالای هم
وجعل القمر و گردانید ماه را فیهن در آسمانها یعنی در یکی از آنها نورا که نور آن بهمه آسمانها و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در
اسمان دنیا است و نور وی تابد بر همهٔ اسمانها چنانچه در زمین میتابد و انهار روشن میسازد و در کشاف اورده که نسبت دادن جرم قمر بسماوات با آنکه در اسمان اول
است بجهة حصول ملابسه است میان اسمانها من حیث الطباق هم چنانکه جایز است که گویند فی هذه الدور بئر اگرچه چاه در یکی از آنها باشد و از ابن عباس نقلست
که معنی اینکه حقتعالی ماه را گردانید نور بخش در آسمانها و زمینها و بنابر این ظرف صلهٔ نور باشد نه قمر و نزد بعضی دیگر فی بمعنی مع است و تقدیر اینکه جعل القمر خلق
١٦ مع خلق السموات والارض وجعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین و تسمیهٔ او بچراغ بجهة اینکه چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد
افتاب نیز ظلمت شب را از عرصهٔ زمین محو میگرداند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را سراج منیر ملقب ساختن بجهة انکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گرداند
از ابن عباس و ابن عمر نقلست که روی آفتاب و ماه در مقابل اسمانها است و پشت آن در مقابل زمین پس اهل آسمان از وجه آن مستضئی میشوند و اهل زمین از ظهر آن و چون روشنی
سراج از روشنی نور اقوی است از اینجهة آفتاب را بسراج تشبیه کرد و امثال سراج بشمس مثل اینست قوله تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا چه روشنی ضیا نیز از نور ابلغ
١٧ است والله انبتکم و خدا برویانید شما را یعنی بهال وجود پیدا کرد شما را که ادمیانید من الارض از زمین پس برست ادم از خاک نباتا رستنی و هر گاه که پدر از
خاک باشد همه اولاد او نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود و انبات مستعار است از برای انشا بجهة آنکه دلالت انبات بر حدوث و تکون از زمین بیشتر است
از دلالت انشا بر آن و گویند مراد انشاء همه خلقانست باغذا که آن از زمین رسته میشود و نمو ایشان بسبب آنست و بر هر تقدیر اصل کلام انبتکم انباتا
فنبتم نباتا است و اختصار بجهة آنکه اکتفا است بدلالت التزامیه با آنکه نصب نباتا بر انبتکم است بجهة آنکه متضمن معنی نبتم است ثم یعیدکم پس باز گرداند شما را
١٨ فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورد و یخرجکم و بیرون آورد شما را از قبر در روز حشر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا و تاکید با مصدر
بر طریق فعل اول بجهة دلالت بر آنکه هم چنانکه بدو مخلوق است اعاده نیز محقق الوقوعست و لا محاله واقع خواهد شد فکانه قال انبتکم حقا و یخرجکم حقا والله
١٩ جعل لکم و خدای گردانید برای شما الارض بساطا زمین را مانند فرش گسترده که آرام در آن توان گرفت و جز آن منقلب توان شد مانند تقلب بر بساط
٢٠ خود لتسلکوا منها تا بروید از آن سبلا فجاجا راههای گشاده ذکر من بجهة آنست که متضمن معنی اتخاذ است یعنی فرا گیرید از آن راهها و اسعر و کو
سبل در صحاری و پستی و فجاج در جبال و بیابانها دانست که حضرت نوح ع تعداد ایات نعمت و سبحانه نموده بجهة امتنان بر خلقان و تنبیه بر آنکه او
که مستحق عبادتست نه غیر او و دلالت ایشان بر آنکه او عالمست بمصالح ایشان و مدبر احوال ایشان بر آنچه مقتضی حکمتست پس واجبست که این نعم جلیله را مقابله
نکنند بکفر و جحود با وجود حصر این نعم عظیمه قوم نوح متامل نشدند و رؤسای ایشان اتباع خود را بشرک اغوا و اضلال کردند تا بجایی که کار بر نوح تنگ شد پس در
عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح ع بعد از مشاهدهٔ اینحال رب ای پروردگار من انهم عصونی بدرستیکه ایشان بیفرمانی کردند مرا یعنی هر چه امر و نهی کردم

دنیا فرجامی کردند از امر و نهی مرا و بسمع قبول نشنیدند و اتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آن کس را که نیفزاید مر او را ماله و ولده مال او و فرزند او الا
٢١ خسارا مگر زیانکاری یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند که سبب زیادتی خسارات ایشان شد
در آخرت مراد آنکه تبعیت ایشان بجهة رغبت در دنیا بود که منشاء آن کثرت اموال و اولاد است که ثمرهٔ آن خسارت ایشان است در نشاهٔ آخرت و قوله
٢٢ و مکروا عطف است بر لم یزده و جمع ضمیر باعتبار معنی است یعنی پیروی کردند کسانی را که مکر کردند مکرا کبارا مکری عجب بزرگ چه
سفله و ادانی را تحریص بر قتل نوح علیه السلام نمودند و منع کردند از قبول دعوت او و گفتند که او مجنون و ساحر است و اگر پیغمبر بودی بکثرت مال و منال موصوف
بودی پس ایشان را ... و بت ساختند و ... کبارا بجهة مبالغه است در عظم مکر چه آن ابلغ
از کبار مخففه کوهما العم کبیر است یعنی مکری در غایت و نهایت شده مرویست که اعرابی از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید گفت ما افصح ربک یا محمد و اسناد
...
٢٣ ...
٢٤ ...

٢٥ ... الا ضلالا
...
٢٦ ...
...
٢٧ ...
بجهة تعریض باتخاذ الهه باطله و تهکم بر مشرکان میفرماید که فلم یجدوا لهم پس نیافتند از برای خود من دون الله بجز خدای انصارا یاری دهندگان که عذاب

طوفان باز دارند از ایشان بتانها شکه بجائی گرفته بودند غیر از معبود بحق قادر نبودند که ایشان را از عذاب طوفان و عقاب نیران نجات دهند
[illegible] من دون الله و بدانکه ایه مذکوره کاشفست از آنکه خطیئات چه کفر قوم نوح یکی از جمله خطیئات ایشان بوده و اگر چه اکبر آنها بود
پس همچنانکه کفر باعث ایشان شد بر غرق و حرق سایر خطیئات نیز باعث ایشان شد بران و هیچ فرقی نبود میان کفر و خطیئات در استیجاب عذاب پس باید
که مسلم خاطی را اسلام خود اعتماد ننماید که مطلق خطیئه موجب عذابست اگر چه آن خطیئه کبیره نیست و روده اند که نوح علیه السلام هزار سال الا پنجاه سال
در میان قوم مکث فرمود و طبایع و شیم ایشان را آگاه و حقه دریافت و دانست که هیچ کس از ایشان مسلمان نخواهد شد و هر که از ایشان پیدا شود او نیز
مسلمان نخواهد شد چنانکه قبل از این گذشت که اطفال خود را بر میداشتند و ایشان را از نوح تحذیر و تنفیر میکردند و طبایع ایشان را در کفر راسخ میساختند
و منتج [illegible] نیز خبر داده بود که از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد وجود نیامد پس ایشان را هدف تیر نفرین کرده از حضرت
سؤال استیصال ایشان فرمود حیث قال ذکره حکایة عنه وَقَالَ نُوحٌ و گفت نوح علیه السلام بعد از این اخبار یعنی مناجات فرمود که رَبِّ لَا تَذَرْ ای پروردگار من
مگذار عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان دَيَّارًا هیچ ساکن داری یا هیچ دورکننده مرا هلاک گردانی عام است یعنی هیچ کافر را زنده
نگذار در کشاف آورده که دیار از اسمائیست که مستعمل در نفی عام است یقال ما بالدار دیار و دیور گفته اند و قوم و این بر وزن فیعال است مشتق از دور یا از دار
اصل آن دیوار بوده و اعلال آن مثل اعلال اصل سید شده است اگر بر وزن فعال میبود دوار میبود حاصل که نوح علیه السلام گفت ای پروردگار من هیچکس را بر روی
زمین مگذار إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه گردانند بندگان ترا یعنی مردمان را اضلال کنند و از دین باز دارند
٢٥ وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا مگر فجورکننده ناسپاس را و این از قبیل تسمیه شیء است باسم ما یؤول کقوله علیه السلام من قتل قتیلا فله سلبه یعنی جوانان را
شوند که کافر و فاجر باشند و مروی است از مقاتل و ربیع و عطا که نوح علیه السلام وقتی این دعا بر ایشان کرد که خدا تعالی ارحام زنان را عقیم ساخته بود و اصلاب مردان را
خشک کردانیده بود چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای وی در وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان نبود و کسانیکه برانند که در میان ایشان صبیان
بودند گفته اند که صبیان بر وجه عقاب غرق نشدند بلکه هلاک ایشان بر سبیل آنکه آجال ایشان منتهی گشت میشوند بسببها هلاکت از هدم و حرق و غرق و مثل آن
و غیر آن و این موجب زیادتی عذاب آبا و امهات ایشان بود زیرا که ایشان مشاهده عذاب اطفال خود میکردند که ایشان با ایشان غرق میشدند و هلاک میشدند و حسن
بصری را از غرق صبیان ایشان سؤال کردند گفت علم الله برائتهم فاهلکهم بغیر عذاب بعد از دعای بر ایشان از برای خود و سایر مؤمنین و مؤمنات دعا کرد بر این
وجه که رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار ببامرز مرا از ترک مندوب یا ترک اولی عفو فرما وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا و آن لامک بن متوشلخ بود و والده
او شمخاء بنت انوش و این هر دو از صلحا و اتقیا اهل ایمان بودند و گویند مراد آدم و حوا اند وَلِمَن دَخَلَ و مر کسی را که در آمده بَيْتِيَ بخانه من و منزل من یا
بکشتی من یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن بوده اند و گفته اند مراد اهل بیت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و مر
مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل از این بودند و بعد از این پیدا شوند تا روز قیامت تخصیص دعای او اولا برای کسانیکه متصل بوده اند بوی و بعد از آن تعمیم او برای
جمیع اهل ایمان بجهة آنستکه ایشان اولی و احق بودند بدعای او از غیر خود و گفته اند مراد بمؤمنین و مؤمنات امت مرحومه اند از ابن عباس مرویست که هم چنانکه
دعای نوح علی نبینا و علیه السلام در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت پیوست بجهة مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرده فرمود که
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را که در دعای ازحد در گذشتند إِلَّا تَبَارًا مگر هلاک تمویت سوره الجن مکیست و عدد آیات آن بیست
هشت است ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الجن را قرائت نماید بعدد هر جنی و شیطانی که تصدیق محمد صلی الله علیه و آله کرده و تکذیب او
نموده ثواب بنده آزاد کردن باو دهند و حنان بن سدیر از ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که هر که قل اوحی را بسیار بخواند مادام در دنیا باشد از شر جنیان و سحر و کید
خلقان ایمن باشد و هیچ کس نتواند که باو ضرری رساند [illegible] با محمد و اهل بیت علیهم السلام باشد و چون ملازمت این سوره کند [illegible] خداوند [illegible] ایشان
کسی دیگر را نمیخواهم و در جنة غیر از این درجه آرزو ندارم و بدانکه چون حق تعالی در سوره نوح علیه السلام ذکر اتباع قوم او نموده باکابر ایشان افتتاح این سوره فرموده باتباع
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله تا فرق ظاهر شود میان کسیکه تابع باطلست و کسیکه پیرو حقست پس فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
در سوره الاحقاف سمت ذکر یافت که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند و ایشان نه تن
بودند یا هفت تن بودند سه تن از اهل حران و چهار از نصیبین صاحب کشاف آورده که ایشان از شیصبان بودند و اهل آن اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس
از ایشانست چون بشرف اسلام مشرف شدند پیش قوم خود آمدند و ایشان را بر ایمان ترغیب کردند و حقتعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قُلْ بگو ای محمد
خود أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جنیان که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند و جن اجسام
عاقله لطیفه شفافه اند که ناریه و هوائیه بر ایشان غالبست [illegible] هست که متشکل شوند باشکال مختلفه و گویند که ایشان نوعی از ارواح مجرده اند
و بعضی گفته اند که نفوس بشریه اند که مفارقت از ابدان خود کرده اند و در این آیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را ندید و بر ایشان قرآن نخواند
بلکه اتفاقا در بعضی اوقات قرائت او حاضر شدند و استماع قرائت کردند فَقَالُوا پس گفتند چون نزد قوم خود رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنیدیم
٢ قُرْآنًا عَجَبًا کتابی شگفت عجب مصدر است بجهة مبالغه موصوف بر واقع شده یعنی کلامی عجیب و بدیع که مباین کلام مردمانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی نتوانی مثل آن
[illegible] ندارد يَهْدِي راه مینماید بندگان را إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب در صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس بگرویدیم ما بان و چون ایمان
بقرآن ایمانست بخدا و وحدانیت او و برائت از شرک از اینجهة بعد از این گفتند که وَلَن نُّشْرِكَ و هرگز شریک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا به پروردگار خود أَحَدًا
یکی را از اصنام و آلهه و غیر آن چنانکه پیش از این شریک میاوردیم ایه دالست بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوثست بر همه جن و انس و بر آنکه جن عقلا
اند و فاهم لغات عرب و ممیز میان کلام بشر و غیر آن [illegible] قوم خود را باسلام و مخبر ایشان باعجاز قرآن و عالم بانکه این کلام بشر نیست [illegible] کلام عجیب متعجب منه [illegible] فتح انه
مفتوحست بجهة آنکه فاعل اوحی است و انا [illegible] بواسطه آنکه مبتداست محکی بعد از قول [illegible] که مذکور خواهند شد مکسورند بر آنکه مقول قول جن اند و

انها را مفتوح میخوانند بر آنکه معطوف باشد بر محل جار و مجرور در آمنا به که منصوب المحل است مگر ان لو استقاموا و ان المساجد لله و انه لما قام که مفتوح خوانده اند
بر آنکه موحی بها اند و بکر بن ذودی اول موافق حفص است در اخیر مکسور خوانده بر استیناف و یا بر مقول لقول مطوی [illegible] از سعید بن جبیر
روایت کنند که ابن عباس فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن بر جن نخواند و جن را ندید بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شد در آن وقت شیاطین
از خبر آسمان ممنوع شده بودند و چون نزد قوم خود آمدند اخبار ایشان نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم ایشان گفتند حادثه عظیم در دنیا واقع
شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید و از این معنی استخبار کنید ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر گشتند و تفحص این معنی مینمودند تا آنکه جماعتی از ایشان
بتهامه رسیدند با آنحضرت در سوق عکاظ ملاقات کردند حضرت با اصحاب بنماز صبح مشغول بود و چون استماع قرآن کردند گفتند هذا الذی حال
بیننا و بین خبر السماء پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به و لن نشرک بربنا احدا وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستیکه
که بلند و برتر است جَدُّ رَبِّنَا عظمت و جلال پروردگار ما از مجانست مخلوقات و مشابهت ممکنات در ذات و صفات یا بزرگی سلطنت
و غنای او و آن مأخوذ است از جد فلان فی عینی اذا عظم و مستعار است از جدی که بمعنی بخت و دولتست مراد وصف او است بتنزه از زن و فرزند
بجهة عظمت و بزرگواری او یا سلطانیت و ملکوتیت او یا غنای او مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا از برای بیان این معنی آمده یعنی فرا نگرفت هیچ زنی را
همچنانکه بعضی از بنی مسیح میگویند نه فرزندی را چنانکه یهود و نصاری با آن اعتقاد دارند و از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که لیس
لله جد و انما قالت الجن بجهالة فحکاه سبحانه کما قالت [illegible] موصوف نیست بجد که بمعنی بخت و دولتست چه آن از صفات ممکنات بلکه جن بجهة جهالت
خود آنرا بر او اطلاق کردند و حقتعالی همان طریق که گفته اند از برای رسول خود حکایت فرموده وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستیکه بود که میگو سَفِيهُنَا
٥ جاهل و نادان ما یعنی ابلیس یا مرده جن عَلَى اللَّهِ شَطَطًا بر خدا تعالی سخن دور و تجاوز از حد که آن نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا
٦ و بدرستیکه ما پنداشتیم أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند آدمیان و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ لاجرم هر چه سفیه ما میگفت
باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بسته بر خدای پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم این کلام اعتذار است از اتباع ایشان مر سفیه را در این
قول بجهة ظن ایشان با آنکه هیچ کس نکذب نسبت نتواند کرد بر خداوند نصب کذبا بر مصدر است زیرا که آن نوعی از قولست یا صفت فعل محذوف است ای قولا
مکذبا باعتبار دالست بر آنکه جنیان مقلد بوده اند و چون استماع حجت کردند حق بر ایشان منکشف شد رجوع کردند از آنچه بران بودند و مشعر است ببطلان تقلید در
معرفت خدای و وجوب اتباع دلیل وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستیکه بودند رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ مردانی از آدمیان که در بعضی از مواضع يَعُوذُونَ پناه گرفتندی
بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردانی از جنیان و آن چنان بود که چون یکی به بیابان هولناک رسیدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه پناه میبرم بسید این
٧ وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه سالم و مامون بماند فَزَادُوهُمْ پس میفزودند آدمیان جنیان را بسبب استعاذه رَهَقًا
گروهی بغشیان اثم و کبر و سرکشی یعنی جهل جنیان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان پناه بما میجویند و ما نگهبان و حامی و سید ایشانیم از ابن عباس منقولست که معنی
اینست که [illegible] جنیان مر آدمیان را اکراه یعنی اغوا و اضلال ایشان کردند تا آنکه آدمیان استعاذه کردند با ایشان و مقاتل گفته که اول کسیکه تعوذ بجن نمود قومی بودند
از یمن و بعد از آن بنو حنیفه بودند بعد از آن این تعوذ در میان مردم فاش شد و هر کس تعوذ میکردند عکرمه از ابن ابی السائب انصاری روایت کرده که در میان حال که
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بمدینه آمدم [illegible] شب آمد نزدیک شبانی رفتیم چون شب بنیمه رسید گرگی بیامد و بره بگرفت و راعی آواز داد
که یا عامر الوادی جارک [illegible] آوازی شنیدم و کسی را ندیدم [illegible] بره را رها کرد و بره میامد [illegible]
این آیه فرستاد که وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنتُمْ همچنان
٨ که شما گمان بردید ای جن أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه هرگز برنینگیزد خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب و جزا یا آنکه بعثت نکند رسولی بعد از موسی و عیسی و گو
این هر دو آیه از جمله موحی بها است ضمیر ایشان راجع بجن است خطاب [illegible] با کافران قریش یعنی وحی کرده شد بمن که آدمیان بجنیان استعاذه میکنند بسبب آن کبر و سرکشی
ایشان زیاده میکنند و کافران قریش همچنانکه شما گمان بردید ای کافران قریش آنکه خدای هیچ کس را بعث نخواهد کرد و بنا بر این معنی این دو آیه معترضه باشند میان
کلام جن پس باز از جن حکایت کند که وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را [illegible] لمس بمعنی مس است [illegible] کما یقال المسه والتمسه
کطلبه و اطلبه و تطلبه یعنی بدرستیکه ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم بان برای استراق سمع فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را که مُلِئَتْ پر کرده شد
حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانا حرس اسم جمع است بمعنی حراس چون خدم بمعنی خدام [illegible] باسم مفرد باعتبار لفظ چه اسم جمع مفرد اللفظ
٩ و مجموع المعنی است و مراد باین حراس ملائکه اند یعنی از فرشتگان با قوة که برای منع جنیان مقرر شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان یعنی اجسام
منوقده متولده از نار که [illegible] رجم دیوان [illegible] از انوار ممتده است از اسمان مانند آتش وَأَنَّا كُنَّا و بدرستیکه بودیم ما که نَقْعُدُ مِنْهَا مینشستیم از اسمان مقاعد
در نشستنگاهها لِلسَّمْعِ برای استماع خبرهای اسمانی [illegible] مقاعد مواضع جلوس که خالی بود از حرس و شهب باشد
١٠ و صالح نشستن یعنی مینشستیم در مقاعد خالی از حرس و شهب و سخنان ملائکه را گوش میکردیم فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهُ
مییابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بار رَّصَدًا آنکه دیدبان او از صعود یعنی منع کند او را از استماع قول فرشتگان که آماده برای سوختن او رصد صفت
شهابست بمعنی راصد [illegible] جمع باشد [illegible] یعنی باید فرشتگان را [illegible] و نگهبانان از صعود او [illegible] و از زهری نقل است
که شهب پیش از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود [illegible] منع جن نبود و چون آنحضرت مبعوث شد بیشتر گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی گفته اند که
شهب در زمان پیغمبر حادث شدند و قبل از آن نبودند و بنا بر این از جمله معجزات حضرت نبوی خواهند بود و قول اول اصح است و مؤید این است آنکه زهری از علی بن
الحسین صلوات الله علیهما نقل کرده که ابن عباس گفت که ما نزد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و جماعتی از انصار نزد آنحضرت حاضر بودند ستاره از آسمان ریزان شد
با ایشان گفت در زمان جاهلیت که این حادثه میشد چه میگفتید گفتند که میگفتیم که مردی عظیم الشان بمیرد یا مولود متولد شود وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستیکه ما نمیدانیم

ارید بایشان بخواست شده است انحراف ایمان و بازداشتن ما از استماع قول فرشتگان بمن فی الارض بکسانیکه در زمین اند از دمیان ام اراد بهم یا خواسته
۱۱ است برای ایشان ربهم پروردگار ایشان رشدا خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که گفته شد است منع استراق کفتیم که این نیست مگر برای
امر عظیم که حقتعالی اراده آن فرموده باهل زمین از عذاب و نقمه یا لطف و رحمت و تتمه عذاب بشر بجهة انستکه متضمن مضرتست وانا منا الصالحون
و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابق اند در خیرات ومنا دون ذلک و از ما گروهی هستند فروتر از صالحان یعنی بیمار دلان
۱۲ باغیر صالحان که طالحند و بدکاران کنا طرائق قددا مضاف در اسم کان محذوف است و قدد جمع قده یعنی قطعه ای کانت طرائقنا طرائق مقطوعة عن
متفرقه یعنی هست طرق ما طرق منقطعه از یکدیگر یعنی مذاهب متفرقه مختلفه یا هستیم خداوندان طرق متفرقه و مذهب مختلفه و گویند که طرائق منصوب بنزع خافض
است ای فی طرائق متفرقه یعنی هستیم در طریقها و مذهبهای مختلف و از سدی منقولست که الجن امثالکم فیهم قدریه و مرجئه و مرجیه و روافض و شیعه و غیر ذلک
من الصالح والطالح وانا ظننا ظن اینجا بمعنی علم یقین است یعنی بدرستیکه یقین دانستیم ان لن نعجز الله که هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدایرا فی الارض
۱۳ در حالتیکه در زمین باشیم یعنی هر جا که ما هستیم در زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم ولن نعجزه و عاجز نتوانیم کرد او را هربا در حالتیکه گریزنده باشیم باطراف
آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نتوانیم ساخت او را در زمین اگر بما اراده امری نماید و او را عاجز نمیتوانیم کرد در گریختن و از اطراف آسمان بیرون رفتن اگر طلب ما کند خلاصه
اینکه هر جا که هستیم در تحت فرمان اوئیم و در قبضه قدرت او و عدم امکان خروج ما از دائره حکم او این صفت احوال جمیع جانیست باعتقاد ایشان یعنی همه
ایشان خواه که اجنه باشند یا اشرار یا مقتصد اعتقاد دارند بر آنکه خدای عزیز است غالب بر وجهی که هیچ مطلبی از او فوت نمیشود و هیچ مهربی موجب آن نیست
که ملتجی خود را از او برهاند وانا لما سمعنا الهدی و بدرستیکه ما هنگام که شنیدیم قرآنرا که سبب هدایت عالمیانست آمنا به گرویدیم باو و بآنکس
کرا زوی شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معلوم است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده الا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که دعوت او بهمه انس و جن متبد و خوان
۱۴ بتبلیغ بود و نظر خاص و عام کشید فمن یؤمن بربه پس هر که بگرود بپروردگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای او ولا رهقا و نه
لحوق ظلم و غشیان اهانت و مذلت یعنی اجر او برابر و جبر باشد نه اگر او بخس حق کسی نکرده و هو ظلم احدی ننموده امید دارد که از خواستنکه از مظالم مجتنب باشد و
قول صلی الله علیه و آله المؤمن من امنه الناس علی انفسهم و اموالهم و از ابن عباس و قتاده مرویست که معنی آیه انستکه نترسد از نقص اجر حسنات خود و از زیادتی
عذاب بر سیئات خود چه بخس بمعنی نقصانست و رهق بمعنی عدوان و در کشاف و غیره گفته فلا یخاف خبر مبتدای محذوفست و تقدیر اینکه فهو لا یخاف ای فهو غیر
خایف و چون کلام در تقدیر مبتدا و خبر است فاء در او داخل شده و اگر نه بایستی که لا یخف بودی که مجزای شرط باشد و فایده رفع فعل و تقدیر مبتدا قبل از او و جوب
ادخال فاء در آن و علم اتیان بلا یخف در مقام این مبتدا و خبر انستکه اول دالست بر تحقیق آنکه مؤمن ناجیست لا محاله و مختص است بعدم بخس و رهق نه غیر او
و قوله بخسا و لا رهقا بر حذف مضافست ای لا یخاف جزاء بخس و لا رهق ابدا لست بر قوت ایمان جنیان و قوت اسلام وانا منا المسلمون و بدرستیکه
از ابنای نوع ما مسلمانانند یعنی گرویدگانند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و منقادند بدین اسلام گشته اند ومنا القاسطون و از ما ستمکارانند بر نفس
خود و در گذشتگان از طریق حق که ایمان و طاعتست فمن اسلم پس هر که گردن نهاد امر خدا را هم چنانکه ما منقادیم او را فاولئک پس آن گروه گردن
نهادگان تحروا قصد کرده اند رشدا راه راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی واما القاسطون و اما بیرون رفتگان از طریق حق فکانوا
۱۵ پس باشند در آخرت لجهنم حطبا مر دوزخ را هیمه که بدیشان دوزخ افروخته شود چنانکه بکفار انس افروخته میشود و در خبر است که حجاج بن یوسف
۱۶ در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرده با او گفت ما تقول فی چه میگوئی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش گفتند ما احسن ما قال نیکو سخنی گفت
حجاج گفت ای جاهلان او مرا ظالم و مشرک میگوید که ان شما انستکه او مرا بقسط و عدل تعریف میکند و بعد از آن این دو آیه بر ایشان خواند که واما القاسطون
فکانوا لجهنم حطبا و قوله والذین کفروا بربهم یعدلون وان لو استقاموا این کلام عطف است بر انه استمع و ان مخففه است از مثقله یعنی دیگر وحی
کرده شده است بمن بدرستیکه شان و قصه انستکه اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر طریقه مثلی یعنی بر افضل طریق که دین اسلامست که اسقیناهم
۱۷ صل هر آینه بدهیم ایشانرا ماء غدقا آب بسیار این کلام بر طریق مثلست مراد از آن وسعت رزقست و کثرت مال و منال و تخصیص آن بذکر بجهة آنستکه آن معاش
وسعت است پس معنی انستکه ما روزی برایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا از نعمت دنیا ارزانی داریم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم
ایشانرا در آن یعنی با ایشان معامله آزماینده کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر آن چگونه قیام مینمایند یا اگر جن بر طریقه قدیم خود که کفر است
مستقیم باشند و اسلام نیارند باستماع قرآن ما روزی برایشان فراخ سازیم بر وجه استدراج تا بسبب آن در فتنه افتند و اثم را زیاد کنند و کفران نعمت
نمایند و بعذاب ابدی گرفتار شوند کقوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما الخ و ابن عباس و سدی این را تعمیم میکند یعنی اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریق
ایمان ایشانرا بسعت معیشت سرافراز گردانیم تا از ما بیش ایشان کنیم در آن نعمت و مقاتل گفته که ماء غدق بر سبیل حقیقتست نه بطریق مثل چه نزول این آیه
نفسیر صح بعد از آن بود که حقتعالی هفت سال باران از اهل مکه باز گرفته بود و خشک سالی بر ایشان واقع شده صاحب طبرسی آورده که اولی انستکه طریقه محمول باشد بر
استقامت بر دین و ایمان نه در کفر و طغیان زیرا که متبادر نزد اطلاق او است نه ثانی و دیگر آنکه آن در موضع تلطف است در راستی ما بایمان و حث بر طاعت
و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ابی بصیر از ابی جعفر صلوات الله علیه از ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا سؤال کرد فرمود هو والله ما انتم
علیه پس این آیه تلاوت فرمود که وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و برید عجلی از ابو عبدالله سلام الله علیه این آیه سؤال کرد فرمود لاذقناهم
علما کثیرا یتعلمونه من الائمة یعنی معنی آنستکه اگر بر طریقه دین اسلام استقامت ورزند هر آینه علم بسیار با ایشان فایده رسانیم بانوجه که توفیق یابند
دهیم تا از ائمه هدی آن را فرا گیرند ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت او یا به کار خود اعراض
۱۹ کند یا از موعظه و وحی روی بگرداند و قبول نکند یا کفران نعمت کند یسلکه در آورد خدای او را عذابا صعدا در عذابی سخت که فوق طاقت او
باشد غالب بر او صعد بمعنی فاعل نعت عذاب است مبالغه موصوف بوا فعده و نصب او بنزع خافض است ای یسلکه فی عذاب صاعد کقوله ما سلککم فی سقر وان المساجد

لله و دیگر وحی کرده شده است بمن که مسجدها مر خدایراست خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله احدا با خدا دیگری یعنی غیر او را در آن ۱۹
پرستش مکنید چنانچه یهود و نصاری در کنایس و مواضع خود غیر او را پرستش میکنند و مسجد را با لوهیت یاد میکنند چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند که لبیک لا شریک
لک الا شریکا هو لک تملکه و ما ملک یا عبادت آلهه در آن برپا میکنند و حسن بصری گفته که مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله علیه السلام
جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی همه زمین را برای من مسجد کردند و خاکش را پاک کننده ساختند تا هر جا که من و امت من باشیم نماز کذاریم و اگر آب
نیابیم بخاک تیمم کنیم پس معنی آیه انستکه در هیچ بقعه از بقاع ارض کسی دیگر را با خدای نخوانید بلکه عبادت او در همه جا مخصوص دارید باو و نیز از حسن نقل کرده اند
که مراد به مساجد صلوات است یعنی از برای غیر خدا نماز مگذارید و نزد بعضی دیگر مراد به مساجد مسجد بیت الحرام است که قبله جمیع مساجد است و منه قوله تعالی
الما صح ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و گفته که مراد به مساجد مواضع سبعه است که آن جبهه است و یدین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی اینها
مر خدایراست یا بمعنی که او فرموده او بندیس آنها را از برای غیر خدا بر زمین منهید و مؤید این قولست آنکه معتصم از ابو جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا سؤال کرد که ما معنی قوله تعالی وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا بمن بیان فرمود که هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها و نیز
مقوی اینست قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امرت ان اسجد علی سبعة آراب ای اعضا و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم بمعنی سجود
یعنی سجدها مخصوص بخداست و جایز نیست که از برای غیر او سجده کنند و از سعید بن جبیر روایتست که جنیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفتند چگونه
در مسجد حاضر شویم و با تو نماز گذاریم چه او دوریم از تو این آیه نازل شد که ما هر جا که باشیم تا آنجا که دوری است حقتعالی این آیه فرستاد وان المساجد لله و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه
چون مسلمانان بمسجد شدندی گفتندی لا اله الا الله السلام علی رسول الله وانه لما قام و بدرستیکه هنگامی که برخواست عبد الله بنده خدا که محمد است
۲۰ در بطن نخله بنماز صبح یدعوه میخواند خدایرا در نماز صبح جن قرائت او را میشنیدند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی خفتگان از غایت
ازدحام بر او بجهة تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب او در قیام و رکوع و قعود و سجود و بجهة حرص ایشان بر استماع قرآن چه هرگز مثل آنها
ندیده بودند مانند اینکه تم نشسته از ابن عباس مرویست که این کلام از قول جنیانست که بعد از استماع قرآن چون باهل خود مراجعت کردند با ایشان خبر دادند از
ازدحام اصحاب بر آن حضرت و اقتدای اصحاب در وقت اقتدا کردن ایشان باو در نماز و استماع کلام از آنحضرت نمودن و قتاده گفته که مراد انست که چون رسول دعوت
کردن بر خواست جن و انس مجتمع شدند بر ابطال کار او و اطفاء نور او و حق سبحانه منع شر ایشان نمود از او و جنت او را ظاهر و غالب ساخت بر همه ایشان و نزد بعضی
ازدحام آینند دیگر معنی انستکه هر گاه رسولی از رسل قیام نمود بعبادت خدای و نهی مشرکان از عبادت غیر او نزدیک بود که ایشان بجهة تظاهر و تعاون یکدیگر بر عداوت و ازدحام
بر او یا بر او و ازدحام او بکنند و اینکه انه بکسر میخوانند میگویند که این از قول جن است بدانکه ابتدا عبد الله بر رسول الله یا بر النبی بجهة انستکه این کلام در موقع کلام مولو واقع
شده زیرا که مقتضی برابر اینوجه است که او وحی الی انه لما قام عبد الله پس بجهة تواضع و تذلل این اسم و مقام رسول نبی آورده شده و یا بجهة اشعار باینکه مقتضی قیامست
بآن که آن عبودیتست اینما اینکه عبادت بنده خدای امری نیست که از عقل مستبعد و منکر باشد تا بر آن ازدحام باید نمود و در انا ذاملا که انحضرت اهیج نام
خوشتر از این نیامد بجهة شرط عبادت و عبودیت بر وجهی آنحضرت قیام نموده که هیچکس اقتدا ببر اقامت آن ننموده لاجرم در وقت عروج آنحضرت در منازل ملکی باین اسم
مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی بهمین نام نامزد گشته که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قل بگو ای محمد مشرکان
۲۱ انما ادعو ربی جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به احدا و انباز نمیکنم با او احدی را بکیر او این امر بدیع و منکر نیست که
موجب تعجب شما شود با اتفاق شما بر مقت عذاب من و بجهة عجز از قرائت قال بصیغه ماضی خوانده اند معنی اینکه گفت پیغمبر بجنیان نزد ازدحام و تعجب ایشان که نیست
انچه مشاهده آن میکنید از پرستیدن خدای و واگذاشتن شرکاء امری که از آن متعجب باید شد بلکه تعجب از کسیست که دعوی غیر خدا باشد و فرا گیرنده شرکا از برای او
و گفته اند که این کلام حکایت از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله قل انی لا املک لکم بگو بدرستیکه من مالک نیستم از برای شما
۲۲ ضرا دفع ضرری و لا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضرر و نفع بشما رسانم چه بحقیقت ضار و نافع خداست نه غیر او و گویند ضر بمعنی
غی است که ضد رشد است یعنی استطاعت ندارم که شما را از ضلالت بر رشاد آرم چه من مأمورم بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت بر شاد نه بغیر آن این کلام
متضمن اعترافست بعبودیت و اضافه حول و قوه باو سبحانه و بنا بر معنی اخیر تعبیر از احدهما باسم آن و از دیگری باسم سبب یا مسبب آن اشعار است بارادهٔ کلا المعنیین
۲۳ کران بغوایت و مضرتست قل انی بگو بدرستیکه من لن یجیرنی هرگز رهاننده مرا و در پناه خود نگیرد من الله احد از عذاب خدای یکی یعنی اگر خدای خواهد که
۲۴ باشد که ضرری بمن رساند از مرض و عرض و ابتلای محن کسی مرا حمایت نتواند کرد و از آن نتواند رهانید ولن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز او ملتحدا
پناهی که روی بدو آرم و از آن ملتجی نجات یابم الا بلاغا من الله این استثنا استثنا لا املک چه تبلیغ رسالت ارشاد است و نفع یا بین مستثنی منه و مستثنی جمله
والسلام مع معترضه است که مؤکد نفی استطاعت است و بلاغا من الله صفت بلاغا است ای بلاغا کائنا من الله نه صله آن زیرا که صله آن عن است کقوله علیه الصلوة بلغوا عنی و لو آیة
پس من بدانجا بمن است و قوله تعالی برائة من الله یعنی مالک ضرر و نفع نیستم شما مگر رسانیدن که از جانب خداست یعنی مگر آنکه گویم که خدای چنین میگوید
و نسبت قول دهم او را باو نه قول غیر او باو و رسالاته و پیغامهای او بعباد ای احکامیکه بر ارسال فرموده و میتواند بود که بلاغا بدل ملتحدا باشد یعنی
نفسیر صح نمییابم پناهی و نجاتی مگر پیغام رسانیدن از او و محتملست که الا در اصل ان لا بوده باشد و ان شرطیه باشد و ما قبل او دلیل جواب و تقدیر اینکه ان لا ابلغ بلاغا
یعنی کسی مرا از نهانند هر از عذاب خدای اگر نرسانم و بلادیاتیم ان خدای که او از آن تم پیغامها و اوصل صاحب طبرسی آورده که چون مغایره میان معطوف و معطوف علیه لازمست
پس اولی انستکه مراد ببلاغ توحید و عدل او باشد و رسالات ما هو صفات ثبوتیه و سلبیه و مراد برسالات اداء شرایع و احکام یا آنکه معطوف علیه محذوف باشد و تقدیر این
باشد که الا بلاغا من الله بامره و رسالاته یعنی مگر رسانیدن از خدای علامات و حدانیت او را یا معجزاتی را که وصلا دعوی نبوت من باشد و پیغامهای او را و چون
حقتعالی در این باب بیان فرموده که سوء العاقبت و ملجای از عذاب نیست مر عاصیانرا ذکر تهدید نموده فرماید که ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدایرا در امر
پرستش او ورسوله و فرستاده او را در امر و نهی فان له پس بدرستیکه مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها در حالتیکه جاوید مانندگان باشند

ردان ابدا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از ان خلاص نیابند توحید ضمیر اولا وجمع او ثانیا نظر بلفظ من است ومعنی ان وقوله حتی اذا راوا ما یوعدون
متعلق است بقوله یکونون علیه لبدا یعنی مشرکان متظاهر باشند بر عداوت پیغمبر ومستضعف شمارند او را ومتشنع شوند لیکن تا هنگامی که وعده عذاب خود را ببینند
مشاهده کنند انچه وعده داده میشوند که ان واقعه بدر است که مغلوب شدن ایشان در انجا بدست اهل اسلام با غلبه ایشان بعقاب بر رساند اخرت
و ممکن که متعلق باشد بمحذوف که حال است یعنی کفار اهل اسلام را و استقلال ایشان دال باشد بران فکانه قال لا یزالون علیها علیه من استضعافهم
للمسلمین واستقلالهم لعددهم انفسهم حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود را ببینند که از گروه
26 مؤمن ومشرک من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یاور ومددکار واقل عددا وکمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود
که ناصر که قوی تر وبیشتر است یا انکه ضعیف تر وبار دیگر وکمتر است کفار بعد از استماع این ایه گفتند که این موعود کی خواهد بود پس امد که قل
بگو انچه وعده داده شده است بر شما درست است ولا محاله واقع خواهد شد چه خلاف وعده خدای محالست ولیکن وقت ان بر من مخفیست
ان ادری نمیدانم اقریب ما توعدون ایا نزدیکست انچه وعده داده شده اید از عذاب باین معنی که در هر انی از انات احتمال
الوقوع است ام یجعل له ربی امدا یا گردانیده است یعنی مقرر کرده از برای ان پروردگار من امدا زمانی که مدت ان دراز باشد عالم
27 الغیب اوست دانای پوشیده فلا یظهر پس اشکارا نسازد ومطلع نگرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من
ارتضی مگر انکس را که بپسندد وبرگزیده باشد من رسول از فرستاده من مبین من است یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از ان اطلاع دهد
بتوسط ملک ومشاهده او بر حسب مصلحت وحکمت تا معجزه وی باشد مر ان حضرت رسالت را با مطلق انبیا علیهم السلم وچون صدور معجزات وظهور
مغیبات از ائمه هدی علیهم افضل الصلوه والتسلیمات بواسطه اعلام واخبار سید کائنات بوده والهامات وارده از حضرت عزت بدیشان بتوسط ملک در
ایه مذکوره منافی ان نباشد چه تخصیص غیب مذکور بانحضرت بجهت ظهور غیب است از انحضرت بی واسطه بشریت مطلقا بعد از ان محفوظ بودن انحضرت
میکند از مردم انس وجن بقوله فانه یسلک پس بدرستیکه در می ارد خدای من بین یدیه از پیش روی رسول پسندیده ومن خلفه واز پی او رصدا
28 نگهبانان از فرشتگان که وی را حراست میکنند ومحافظت مینمایند از شر واذیت شیاطین انس وجن واز اختلاط ومخالطه ایشان چنانکه مرویست که چون جبرئیل
وحی میاورد با انحضرت هفتاد هزار فرشته با وی میبودند وحفظ ان وحی میکردند وطرد شیاطین مینمودند از انکه استراق سمع نمایند وانرا بکهنه القا کنند تا
رسانیدن جبرئیل انرا به پیغمبر ودر خبر امده که این هفتاد هزار فرشته بجهة تعظیم وحی میامدند چنانچه که دأب ملوکست که با رسول جماعتی دیگر را میفرستند
واز سعید بن جبیر روایتست که در هیچ محل جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه واله نمیامد الا که با او چهار فرشته بودند یکی در پیش ودیگری در پس ویکی در چپ
راست ودیگری بجانب چپ حفظ وی میکردند تا انکه جبرئیل بانحضرت میرسانید ودر حدیثی دیگر امده که همیشه هفتاد هزار فرشته ملازم پیغمبر میبودند ومحافظت
ونصرت وی میکردند واو را از مکاید شیاطین وسایر اعدای انس نگاه میداشتند واز ضحاک منقولست که هیچ پیغمبر مبعوث نگشت الا که با او جمعی ملائکه بودند
که حراست او میکردند از اعدای جن وانس ومحافظت او میکردند از انکه شیاطین متشبه نشوند بصورت ملک تا او را اضلال کنند ودر ادای اطاعت وتبلیغ رسالت ولکن
مقاتل نقل کرده اند که چون حقسبحانه پیغمبری را مبعوث ساختی ابلیس بیامدی بصورت ملکی تا او را اضلال کند حقسبحانه فرشتگان فرستادی تا او را براندندی وپیغمبر را
که ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ وناصر رسول بودند لیعلم تا بداند رسول ان قد ابلغوا انکه بتحقیق رسانیده اند جبرئیل وسایر فرشتگان که در بند
او بودند وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای فرستاده شده پروردگار خود را بی تغییر وتبدیل واختلاط وتخالط یا انکه تا بداند خدای باین معنی که تعلق گیرد
علم او بواقع شدن ان تبلیغ بدون زیاده ونقصان وتغییر وتبدیل وتوحید ضمیر اولا که ان ضمیر من بین یدیه ومن خلفه است وجمع ان ثانیا که ان ضمیر قد ابلغوا ست
نظر بلفظ رسول ومعنی انست چه ان اسم جنس است ونظیر اینست قوله تعالی ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا ومیتواند بود که ضمیر لیعلم وابلغوا
هر دو راجع برسول باشد نظر بلفظ ومعنی ومعنی اینکه تا بداند فرستادگان که تبلیغ احکام الهی کرده اند بر بندگان بی زیاده وکم ویا هر دو راجع برصد باشد وافراد
وجمع ان نیز نظر بلفظ ومعنی باشد چه رصد نیز اسم جنس یعنی تا بدانند فرشتگان که رسانیده اند رسالت پروردگار خود را به پیغمبر بدون عروض تغییر وتبدیل
واختلاف واو ... وگفته اند که ضمیر مفرد راجع به پیغمبر ما وضمیر جمع به پیغمبران دیگر یعنی تا بداند محمد صلی الله علیه واله که جمیع پیغمبران احکام الهی را به بندگان رسانیده اند
بدون زیاده ونقصان بجهة محفوظ ومحروس بودن ایشان از شیاطین همچنانکه وی تبلیغ رسالت فرموده بر انطریق که بوده بی اختلاف وتغییر واحاط وفرا گرفته است
علم خدای وخواسته بما لدیهم بانچه نزدیک پیغمبران وفرشتگانست از حکم وشرایع بروجهی که هیچ از ان از علم او سبحانه فوت نشده پس او حافظ ان باشد از فصول وخلل
واحصی وشمرده است کل شیء هر چیزی یعنی ضبط همه اشیا نموده عددا در حالتیکه ان محصور ومعدود است نزد او سبحانه ومیتواند که نصب عددا بر مصدر باشد چه ان
بمعنی احصا است یعنی شمرده است همه چیزها را شمردنی تا انکه قطرهای باران وبرگهای بیابان واوراق اشجار وروز ودریا وامثال انرا احصا کرده مراد کمال علم اوست
واحاطه ان بجمیع معلومات بعضی چیزها اند که علم او خارج نیست وهر گاه که علم او احاطه بجمیع معلومات کرده باشد چگونه عالم نباشد بانچه نزد رسل است سوره
المزمل مکیست ونزد جماعتی دیگر مدنیست وگویند که بعضی از ان مکیست وبعضی مدنیست وایات ان هجده است بعد مدنی الاخیر ونوزده بعد بصری وبیست نزد باقیان
واختلاف در سه ایه است المزمل کوفی ... والیکم رسولا مکی ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه واله روایت کرده که هر که سوره المزمل را
تلاوت نماید حقسبحانه [illegible] دنیا واخرت از او رفع نماید [illegible] ومنصور بن حازم از ابو عبدالله علیه السلم نقل نموده که هر که در نماز خفتن یا در
اخر شب سوره المزمل بخواند [illegible] شب وروز شاهد [illegible] نزد خدا [illegible] برای او گواهی دهد حقسبحانه حیات طیبه کرامت فرماید
ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که [illegible] خوانندگان [illegible] اخر سوره جن [illegible] رسل افتتاح این سوره بذکر خاتم رسل علیه
علیه السلم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله در مبدأ اسلام که نماز [illegible] بگلیمی خود را پوشیده [illegible]
[illegible] رضی الله عنها [illegible] چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی ونصفی بر رسول پوشیده ونماز میگذاردی واز عایشه نیز نقلست که ان قطیفه

بود چهارده گز که نیمی از ان بر من بود ودر زیر ان خواب میکردم ونصفی دیگر بر انحضرت بود وانجناب بنماز مشغول میشد از او پرسیدند که ان چه چیز بود گفت
والله ما کان خزا ولا قزا ولا مرعزا ولا ابریسما ولا صوفا ولکن کان سداه شعرا ولحمته وبرا یعنی بخدای که ان خز وکج نبود ونیز موی نازک که در زیر موی سطبر می
باشد ونه از ابریشم بلکه تار ان از موی بز بود وپود ان موی شتر ودر اثنای نماز شب جبرئیل امد واین ایه اورد که یا ایها المزمل ای گلیم بر خود پیچیده
قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی بیدار باش ومواظبت نمای بران که بسبب استراحت ودعت نفس ترک ان مکن وبعضی گفته اند که انحضرت در خواب بود
که جبرئیل این وحی را اورد ودر روایتی دیگر از خدیجه سلام الله علیها منقولست که اول بار که حق سبحانه اراده فرمود که وحی بانحضرت نازل سازد امر نمود جبرئیل
که بصورت نزد حضرت محمد صلی الله علیه واله رود وجبرئیل بان صورت در غار حرا خود را با وی نمود انحضرت چون جبرئیل را با ان هیئت مهیب وصورت عجیب بدید
بترسید انجناب ترسان ولرزان بخانه امد وگفت قطیفه بر سر من اندازید چون در زیر ان رفت وبخسبید این سوره بر او نازل گشت پس بنا بر قول اول تسمیه
انحضرت باین اسم بوجه تحسین باشد یعنی باین فعل که مشغولی مواظبت نمای وبنا بر وجه اخیر بر سبیل تهجین یعنی اختیار تهجد کن بر هجود وتشمیر بر تزمل برای
عبادت معبود وگویند که در اول حال که وحی با او میامد خود را در زیر جامه پنهان میکرد واز ابر خود میپیچید از کثرت فزع وخوف بجهة این بخطاب یا ایها
المزمل ویا ایها المدثر مخاطب گشت وبعد از انکه بجبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی ویا ایها الرسول مخاطب میشد واز عکرمه مرویست که تزمل بمعنی اعبا
نبوتست ماخوذ از تزمل الزمل اذا تحمل الحمل یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای اطاعت وعبادت حضرت عزت الا قلیلا نصفه بدل است از قلیل
3 از لیل ونصفه بدل قلیلا است که عبارتست از نیمه دیگر است از شب وقلت ان نسبت بکل است یعنی برخیز همه شب برای الله نماز مگر اندکی از شب که ان نیمه شب
4 او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا بثلث باز اید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد عیاشی ابن ...
پس تخییر میان قیام نصف است ومیان ازید از او مانند ثلثین وانقص از ان مانند ثلث [illegible] ومیتواند بود که قلیلا استثنا باشد
از نصف ونصف بدل لیل کانه قال قم اقل من اللیل نصف وضمیر منه وعلیه راجع باقل از نصف چون ثلث پس تخییر میان ثلث باشد واقل از او وکران
است واکثر از او که ان نصف است مثلا یا انکه ضمیر راجع بنصف باشد ومراد تخییر بین الامرین باشد که ان میان قیامست زاقل از نصف لیل قطعا ومیان
احد الامرین که ان نقصانست از نصف وزیاده بران وگویند استثنا از اعداد لیلها است چه لیل عامست وتخییر میان قیامست در نصف وناقص از او وزاید بر او یعنی بر
خیز نصف هر شب مگر اندکی از شبها که ان لیالی عذر باشد از عروض مرض وغلبه نوم وغیر ان یا کم از نصف هر شب یا زیاده از نصف واز حضرت صادق سلام الله
علیه روایتست که القلیل النصف او انقص منه ای من اللیل قلیلا او زد علیه ای علی القلیل قلیلا وبباید دانست که صلوه لیل در مبدأ اسلام بر رسول صلی الله
علیه واله فرض بوده ومیان مقادیر ثلثه مذکوره مخیر بوده وبعد از ان بایتی که بعد از این مذکور خواهد شد فرض ان بنفل منتقل شد وگویند که قیام لیل فرض
بود قبل از فرض صلوه خمس وچون صلوه مذکوره مفروض گشت فرض قیام لیل منسوخ گشت وبنا بر این سوره مکی باشد واز عایشه پرسیدند که قیام لیل بر حضرت
رسالت صلی الله علیه واله واجب بود یا سنت گفت مگر این ایه نخوانده اید که یا ایها المزمل قم اللیل بعد از ان گفت که حقسبحانه قیام لیل را در اول این سوره فرض کرده بود
وتا یکسال انحضرت با اصحاب بان امر قیام مینمودند وبعد از ان خاتمه این سوره از اسمان نازل شد وتخفیف نمود وفرض بسنت بدل شد واز ابن عباس روایت کرده اند
که چون اول سوره نازل شد پیغمبر با اصحاب بطریقی که شبهای رمضان بر قیام لیل مواظبت مینمودند تا یکسال وبعد از ان ایه ان ربک تا اخر نازل گشت قیام لیل مستحب شد واز
حسن مرویست که قیام ثلث لیل بر مردمان فریضه بود تا یکسال وبعد از ان بخاتمه این سوره مندوب شد وسعید بن جبیر گفته که مابین نزول اول این سوره ونزول اخر این سوره ده سال
بود وبر هر تقدیر تخییر در مقادیر مذکوره نافی وجوب باصل نیست واز کلبی روایتست که در زمان وجوب قیام لیل مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهة خوف انکه مبادا
حفظ نصف وثلث وثلثین نکرده باشد وسایر اصحاب تا ان غایت احتیاط را همه شب اقدام مینمودند وبجهت تمام بقیام لیل مواظبت میکردند وبنماز لیل مشغول میگشتند تا
انکه اقدام ایشان منتفخ شد ورنگهای ایشان از ریاضت زرد گشت حقسبحانه بر ایشان رحم کرده تخفیف این حکم قبول فرمود ونزد بعضی دیگر قیام لیل در همه وقت سنت بوده
بلیل تخییر در مقدار [illegible] ومن اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب تهجد برخیز که ان نماز نسبت باید بر فرض ورتل القران وبتانی وشمرده بخوان قرانرا
5 وروشن کن حروف انرا بوقت تلاوت ترتیلا تا نیکو خواندن وروشن گردانیدن چنانچه سامع عدد حروف ان تواند کرد وهذا ماخوذ من قولهم ثغر رتل اذا کان مفلجا مفارقا وذکر
مصدر بعد از فعل بجهة تاکید ومبالغه است در امر ترتیل واز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف ترتیل محافظت حروف
قرائت واداء کردن حرفهای ان از مخارج خود ونیز در تعیین ترتیل قران فرموده اند بینه بیانا ولا تهذه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل ولکن اقرع به القلوب القاسیه
ولا یکونن هم احدکم اخر السوره روشن ساز حروف انرا وروشن گردانیدن [illegible] یعنی حروف انرا منفصل [illegible] مکر دان مانند [illegible] پیاپی
مکن مانند [illegible] ولیکن فزع کن بان دلهای سخت را یعنی انچنان ادا کن که در دلها سخت جای گیرد وباید که مقصد همه ام شما این نباشد که سوره را زود تمام
کنند واز عایشه پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه واله چه کیفیت قرائت میفرمود گفت لا کسردکم هذا لو اراد السامع ان یعد حروفها لعدها قرائت او منفصل وپیاپی بلکه
دیگر بود چنانکه شما میکنید بلکه اگر سامع خواستی عدد حروف ان توانستی کرد وزجاج گفته که البیان لا یتم بان یعجل فی القران انما یتم بان تبین جمیع الحروف وتوفی
حقها من الاشباع بیان تمام نمیشود باینکه در قران شتاب کنی بلکه تمامیت ان باینست که روشن گردانی جمیع حروف انرا وتمام گردانی انچه حق ان است از اشباع
وابو حمزه ثمالی گوید که با ابن عباس گفتم که مرا در قرائت کلام الله شتاب زدگی میباشد گفت لان اقرا البقره وارتلها احب الی من ان اقرا القران کله اگر مرا
سوره البقره کنم ودر ان مراعات ترتیل نمایم دوست تر است نزد من از همه قران خواندن بدون ترتیل واز ابو عبدالله علیه السلم پرسیدند که ما الترتیل فرمود
که اذا مررت بایه فیها ذکر الجنه فاسئل الله الجنه واذا مررت بایه فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار ترتیل انستکه چون بایتی برسی که در ان ذکر بهشت باشد انرا
از حقسبحانه در خواهی واگر بایتی رسی که در ان ذکر دوزخ باشد از اتش ان بخدا پناه جوئی وابو بکر بن طاهر گفت که ترتیل انستکه تامل کنی در لطایف خطاب قران ونفس را
مطیع سازی بقیام نمودن باحکام او واوامر ونواهی وابن جزبانی [illegible] گفته که ترتیل بمعنی تضعیف است مشتق از رتل بمعنی لین ومراد بان تحزین قرائتست
یعنی با حزن قرائت کن موید اینست انچه ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلم روایت کرده که الترتیل ان تتمکث فیه وتحسن به صوتک ترتیل انستکه مکث کنی در ان

وبحسن صوت قرآن بخوانی و ام السلمه رضی الله عنها روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقطع قرائته آیة آیة یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله هر آیه از آیات قرآن را قطع میفرمود
و از انس روایت است که کان یمد صوته مدا رسول الله صلی الله علیه وآله آواز خود را بر میکشید در قرائت و شبهه نیست در آنکه غرض از ترتیل تدبر است در معانی
قرآن و تفکر در آن و اتصاف بآن نزد اوامر و انزجار نزد زواجر آن و عبدالله بن عمر از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که یقال لصاحب القرآن اقرأ وارق و رتل
کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلتک عند آخر آیة تقرأها یعنی فردای قیامت قاری قرآن را گویند که قرائت میکن و بالا میرو و از ترتیل بخوان هم چنانکه در دنیا ترتیل
میخواندی پس بتحقیقکه منزلت درجه تو نزد آخر آیتیست که قرائت آن کنی و بعد از امر بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود که انا سنلقی علیک
٤ بدرستیکه ما زود باشد که وحی کنیم و فرو فرستیم بتو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود
و احکام گران است حمل آن بر مکلفان خصوصا بر تو چه تو هم بحمل آن مکلفی و هم بتحمیل آن بر امت مامور یا گران باشد باعتبار رزانت لفظ و متانت معنی یا
انتقال ... تصفیه سر و تجرید نظر و گویند مراد ثقل استماع آنست بر کفار و فجار چه آن کاشف جهل و ضلالت ایشانست و مظهر سفاهت و خفض
عقل و قبح افعال ایشان و اما بر مؤمنان در کمال سهولت است و نیز گفته اند که خفیف علی اللسان ثقیل فی المیزان قرآن سبک است بر زبان و گران در میزان
بجهة کثرت ثواب آن یا ثقل از واسطه آنست که حامل آن نیست مگر کسیکه مؤید بتوفیق ربانی باشد و موفق بتائید سبحانی یا گرانست بآن اعتبار
که بعض خفیف و سخیف در آن نباشد یا ثقل آن بمعنی آنست که کلام رب العالمین است پس مراد بثقل آن عظم شان و رفعت مکان آن باشد و اکثر مفسران
بر آنند که مراد آنست که انا القا خواهیم کرد بر تو قولی که ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای صدای شنودی
و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشد و از آن جهة در آن ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید
چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سرما بغایت سردی بود میدیدم که وحی بر او فرود میآمد و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول
بر آنحضرت بر آن که مذکور شد و اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر هم کشیده و اگر تکیه بر ران یکی از اصحاب داشتی خوف شکستن آن بودی و در اینحال
روی گل برگش بر افروختی بسان گل که بعضی چنین بر افروزند و حارث بن هشام نیز روایت کرده که من از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدم که یا رسول الله کیف
یاتیک الوحی چگونه وحی بتو میآید فرمود احیانا یاتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشد علی فیفصم عنی وقد وعیت ما قال و احیانا یتمثل الملک رجلا فاعی ما یقول
یعنی وحی گاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بر من دشوار میباشد پس منقطع میشود از من و من آنچه او گفته ... و گاهی فرشته بصورت
مردی میآید و آنچه میگوید حفظ آن میکنم و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت
اجمالی دارد چه مصدق و موافق همه است که و مصدقا لما بین یدیه پس اشارتست بجمعیت وی میان صورت اجمالیه و تفصیلیه شبهه نیست در آنکه جامع امرین ثقل آن
اعظم و اکمل خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نتواند بود و باید دانست که ذکر این آیه بعد از امر بقیام لیل بجهة تسهیل تکلیفست بر آنحضرت بتهجد
بر آنکه تهجد امریست مضاد طبیعت و مخالف نفس پس این تعلیلیست مستانفه جهة تعلیل آنکه امری بر طبیعت ثقیل و شاقست که زحمت آن از جهة تحمل ثقل آن
باشد این جمله ابتداء معترضه میان قم اللیل و میان قوله ان ناشئة اللیل بدرستیکه ساعتی که ناشیست در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که
... هی اشد وطأ آن سخت تر است از جهة ثبات قدم و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست و جماعتی وطأ
اند که بمعنی مواطات باشد یعنی ... موافقت دل با زبان چه طاعات روز بصرف در باب معیشت مشغول اند و در شب از مشاغل فارغ شده متوجه محراب عبادت
٧ شدها از روی موافقت سر ... جهة انقطاع رؤیت خلایق یا از حیثیت موافقت ظاهر ... اراده کند از خضوع و خشوع و اقوم قیلا و درست تر و ثابت تر از
روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوب چه در آن ساعت دل فارغست و زبان با دل موافق ... از شنیدن اصوات ساکن و آرامیده پس زبان میخواند و دل تفکر
میکند و بعضی گفته اند که ناشئه ساعت اول شب است مشتق از نشات اذا ابتدات و در خبر است که علی الحسین زین العابدین علیهما السلم میان نماز شام و خفتن نماز بپا
کردی ... قوله تعالی ان ناشئة اللیل هذه الناشئة یعنی ناشئة اللیل که حق تهجد و تعاهد قرآن فرموده این ساعتست و از
حسن و قتاده مرویست که ناشئه ما بعد العشا است و اصح نزد ابن عباس مراد همه شب است زیرا که آن بعد از نهار ناشی شده و نزد مجاهد ساعت تهجد است و از ابو جعفر
و ابو عبدالله علیهما السلم ماثور است که هی القیام فی آخر اللیل الی صلوة اللیل و بنابر این ناشیه مصدر است چون عاقبه مشتق از نشا بمعنی قام و نهض و نیز از ابو عبدالله
علیه السلم روایت کرده هی قیام الرجل عن فراشه لا یرید به الا الله تعالی ناشئه بر خاستن بنده است از فراش خود که اراده غیر رضای خدا نکند یعنی بر خاستن بقصد طاعة
خدا ... و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر گفته اند که ناشئه بلغت حبشه بمعنی قیام لیلست و از عایشه نقل کرده اند که هی النفس التی
٨ قامت بعد النوم و بعد از امر بقیام لیل بیان تعلیل آن میفرماید بقوله ان لک فی النهار بدرستیکه مر تراست در روز سبحا طویلا آمد شد دراز در مهمات
و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و صلاح معیشت خود و عیال پس در شبها توجه بادای عبادت اولی است چه مناجات با حضرت قاضی الحاجات
مستدعی فراغت از جمیع جهات و اذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را و باسمای حسنی او را بخوان و در شب و روز مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوة و قرائة
و درس علم و غیر آن از اقسام طاعات این دلیلست بر جواز دعا در جمیع حالات و در نماز از برای دین و دنیا و از برای جمیع مومنین و مومنات و موید این است عموم قوله تعالی
قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و از سهل منقولست که مراد بذکر اسم خدا بسمله است در اول سوره و بنابر این
دالست بر وجوب بسمله در اول الحمد و سوره یعنی نماز خود را مفتتح ساز ببسم الله الرحمن الرحیم و تبتل الیه و بریده شو از جمیع خلقان و توجه کن الیه بسوی او بطاعت و عبادت
٩ تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را با او در آر و از اینجا است اینکه حضرت خیر النساء فاطمة الزهرا سلام الله علیها
باسم بتول مسمی گشته و بآن مشهور و معروف شده یا بالکلیه از ماسوی منقطع بوده و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه بحضرت مولی نموده بوظایف طاعات و عبادات اشتغال
داشته و ذکر تبتیل در مقام تبتل که مصدر تبتل است بجهة مراعات فواصل است و گفته اند که مصدر فعل محذوف باشد تقدیر اینکه بتلک الله عن المخلوقین تبتیلا ...
... و زراره و حمران ابن اعین از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلم روایت کرده اند که ان التبتل هنا رفع الیدین فی الصلوة تبتل ابتهال برداشتن دو دست است در نماز ...

وقت قنوت است و در روایت ابو بصیر واقع شده که هو رفع یدک الی الله و تضرعک الیه تبتیل برداشتن دست است بجانب خدا و تضرع نمودن باو و ممکنست که رفع ید
علامت انقطاع باشد بجهة آنکه معنی تبتل است و بدانکه در آیات مذکوره و آیه کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون مبالغه است در تقلیل نوم و استراحت و در حدیث
وارد شده که من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة هر که ختم او بقیام لیل باشد بعد از آن بمیرد بهشت او را واجب باشد و در خبر است که مردی نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
آمد و گفت قد حرمت من صلوة اللیل من محروم شده ام از نماز شب فرمود انت رجل قد قیدتک ذنوبک تو مردی هستی که گناهان تو ترا مقید کرده اند یعنی
مانع قیام لیل گشته و احادیث بسیار در ثواب تهجد از پیغمبر و ائمه علیهم السلم ماثور است رب المشرق والمغرب خبر مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هو
رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار تو خداوند مشرق و مغرب مراد آنستکه او آفریدگار عالمست چه آن میان مشرق و مغرب یا آنکه مراد بمشرق و مغرب
نهایات است و بمغرب اخر آن لا اله الا هو هیچ معبودی نیست که سزاوار عبادات باشد مگر او و میتواند بود که رب المشرق مبتدا باشد و خبر آن لا اله الا هو
و بکر بجر خوانده که بدل رب باشد یعنی یاد کن اسم پروردگار مشرق و مغرب را و ابن عباس مجرور خوانده بر آنکه جر آن باضمار حرف قسم مقدر است و جواب آن لا اله
١٠ الا هو یعنی سوگند بآفریدگار مشرق و مغرب که نیست هیچ خدای مستحق پرستش مگر او فاتخذه وکیلا پس فرا گیر او را وکیل کارساز یعنی مهمات خود بوی گذار
و این مسبب تهلیل است چه توحید او در الوهیت مقتضی توکل امور است باو و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فرا گیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده از
نصرت و معاونت و انتقام از اعدا واصبر و صبر کن و شکیبائی نما علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار و اهل تکذیب از سخنان بی ادبانه و غیر آن که
١١ سحر و کهانت و شعر است بتو و عدم قبول وحدت و انکار وقوع قیامت و غیر آن واهجرهم و دوری گزین از ایشان هجرا جمیلا دوری نیکو یعنی در باطن با ایشان
مجانبت نمای و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این امر است بتلطف با ستمکاران ایشان و از ابو درداء
مرویست که ما در بدایت اسلام بطریق تلطف در روی مشرکان تبسم میکردیم و بر روی ایشان خنده میکردیم لیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر این بودیم
که کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم و چون آیه قتال نازل شد حکم این آیه منسوخ شد بدانکه این دلیلست بر وجوب صبر و تحمل مشاق اذیت مگر کسیرا که در
مردمان باشد بدین حق و وجوب معاشرت نمودن با مخالفان با حسن اخلاق و مدارا و رفق نمودن با ایشان تا اجابت اقرب باشد و مشعر است بر وجوب تقیه اهل حق
از اهل خلاف و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان میفرماید بقوله و ذرنی والمکذبین بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة که خداوندان تنعم اند
یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافی در جزا دادن ایشانم تا با اجابت قرب باشد از اندیشه ایشان پس غبار ملال بر دل خود راه مده و مهلهم و مهلت
١٢ ده ایشان را قلیلا مهلت اندک یعنی در زمان اندک که بنی عنقریب مکافات ایشان خواهم داد و همه را بتیغ ظفر تو هلاک خواهم ساخت و بعذاب جحیم عقاب
... گردانید و در بعضی تفاسیر آمده که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاکت اکابر عرب نبود مگر اندک مانی بعد از آن بیان تعلیل امر مذکور میفرماید بقوله ان
١٣ لدینا بدرستیکه نزد ماست در آخرت برای دشمنان انکالا بندها گران غلها از آتش ... که بدان مقید شوند و هر کدام از ایشان منفک نشود و جحیما و آتش
١٤ بزرگ افروخته که در آن بسوزند و طعاما ذا غصة و خوردنی با صفت گلوگیر که در حلق ایشان گرفته شود نه فرو رود و نه بیرون آید بجهة خشونت و شدت تلخی
آن و آن ضریع و زقوم و غسلین و غساق و عذابا الیما و عذابی دردناک غیر از این عذابها که گفته شد مگر خدای چون عذاب چنین از برای ایشان مهیا
ساخته ام پس ایشان را بمن گذار و در روایت آمده که بعد از آنکه مشرکان هزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند بطعام بدین صفت بدیشان داده شود
و بعد از آنکه هزار سال دیگر فریاد العطش العطش نموده باشند زقوم با ایشان خورانند در طبرسی از حمران بن اعین نقل کرده که عبدالله بن عمر گفت ان النبی سمع
قاریا یقرأ هذه الآیة فصعق پیغمبر صلی الله علیه وآله از قاری استماع این آیه کرده بیهوش شد و بیفتاد و آورده اند که امیر المؤمنین علیه السلم وقتی درد دندان داشت
بیطاقت شد فرمود ... ان لدینا انکالا و جحیما تا چه مرتبه خواهد بود و از خلیل بن حسان نقل است که شبی
نزد حسن بصری بودم و او روزه داشت چون طعام نزد او آوردند این آیه بخاطر او رسید روزه نگشاد و شب دوم و شب سیم نیز همچنین شد و افطار نکرد این خبر را ثابت بنانی
و یزید ضبی و یحیی بکا رسانید نزد ایشان بیامدند و مبالغه بسیار کردند تا آنکه شربتی از سویق بیاشامید حاصل که حضرت حق تعالی میفرماید که اهل شرک و عصیان را
١٥ باین معذب سازیم یوم ترجف الارض روزی که بلرزد زمین و الجبال و بجنبد کوهها با عظمت در آن روز و کانت الجبال کثیبا مهیلا و گردد ...
هیبت آن روز یعنی کوهها سخت از امکنه خود زایل گردند چون تل ریگ روان و آنکه یوم متعلق است به لدینا که در معنی فعلست و کثیب فعیلست بمعنی مفعول ماخوذ
از کثبت الشیء اذا جمعته و مهیل از هیل هیلا اذا نثره و بعد از بیان انواع عذاب تاکید حجت میکند بر اهل مکه و میفرماید انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم الیکم
بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه وآله شاهدا علیکم در حالتیکه گواهست بر افعال و اقوال شما یعنی در قیامت گواهی دهد
١٦ بر آنکه چه کس از شما اجابت دعوت او کرده و کدام او را امتناع نموده کما ارسلنا همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی
١٧ فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی گران غلیظ چه او و جنود
... را با تشی در آوردیم عدم تعیین رسول بجهة آنستکه غرض متعلق نیست بآن زیرا که مراد بیان ارسال
رسولست و تکذیب فرعون و تبعه او آن رسول را و وقوع عقوبت بر ایشان بجهة عصیان و طغیان ایشان و عدم اجابت قول او و تعیین آن ثانیا بجهة ذکر سبق آنست و معهود
و تخصیص فرعون بذکر بجهة آنست که او پیشوای اهل ضلال بوده و منع ایشان از ایمان آوردن بحضرت ذو الجلال حاصل که حضرت ... مشرکان مکه ...
و میگوید که ما فرعون را که در حشمت و عظمت بالاتر از شما بود ... معاقب ساختیم و ... عقوبت ... دنیا و آخرت با تو ...
کرد استماع نمودید فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را و حذر کنید و بپرهیزید از عذاب ان کفرتم اگر بر کفر خود باقی بمانید یوما از عذاب
١٨ روزی که بسبب شدت هول و فزع آن یجعل الولدان شیبا بگرداند کودکان را پیران یعنی موهای ایشان را سفید سازد و در کشاف آورده که میتواند بود که
یوما مفعول به باشد نه ظرف و معنی آنکه فکیف تتقون انفسکم یوم القیمة و هوله ان بقیتم علی الکفر و لم تؤمنوا و تعملوا صالحا پس چگونه نفوس را نگاه دارید و در سازید نفسهای
شما روز قیامت و هول آن را اگر بکفر خود باقی باشید ... خدا و رسول و عمل شایسته نکنید بدانکه ... فی الیوم

السدید یوم یشیب نواصی الاطفال و مراد کثرت هموم و غموم آن روز است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و در بعضی کتب مذکور است که مردی شبانگاه موی سر و محاسن
در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه محاسن چون برف سفید شده بود از احوال او پرسیدند گفت دوش قیامت و آتش دوزخ را در خواب دیدم و مردم را دیدم
همه در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و ایشان را بدوزخ میکشیدند از هول آن همه موهای من سفید شد و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز چه بعضی
اطفال بسبب درازی آن روز بپایان پیری و شیب رسند السماء منفطر به این نیز بیان صعوبت آن روز است بشدت و تذکیر منفطر بجهت تاویل سما است
بسقف یا بنا بر لفظ آن باشد چه آن معتبر است از علامت تانیث یا آنکه منفطر بمعنی ذات انفطار باشد کما یقال المرأة مطفل ای ذات اطفال و مرضع ای ذات رضاع
و یا باضمار شیء ای السماء شیء منفطر و یا بمعنی فی است کما یقال فلان بالکوفة ای هو فیها و یا از برای سبب و معنی آنکه آسمان شکافته شود در آن روز بسبب شدت
و هیبت آن روز و هرگاه آسمان با وجود عظم و احکام و اتقان شکافته گردد پس سایر مخلوق بطریق اولی باشد و کان وعده مفعولا و هست وعده خدا بجهت این وقوع
۱۹ و وقوع این حوادث مفعولا کرده شده یعنی لامحاله واقع خواهد شد و میتواند بود که عدم ذکر مرجع ضمیر در وعده بجهت معلومیت آن باشد و اضافه از قبیل اضافه
شیء بمفعول باشد و ضمیر راجع بیوم یعنی وعده داده شده آن روز بود نیست واقع شدنی ان هذه بدرستیکه این آیتهای ناطقه بمواعید شدیده تذکرة پند و عبرتی است
۲۰ فمن شاء پس هر که خواهد از مکلفان اتخذ فرا گیرد الی ربه بقرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی سلوک نماید بتقوی و خشیت که موصل
است بقرب باطنی او و دلالت بر آنکه افعال باختیار عباد است بدانکه در صدر سوره سمت ذکر یافت که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب
شبها بر نماز ایستادی و چون نصف و کمتر یا بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب نشده باشد تا بروز نماز گذاردندی و بجهت این قدم مبارک آنحضرت ورم
کرد و نحافت بر جسد همایون غالب شد و چون منکران آن حال از آنحضرت مشاهده کردند گفتا ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در دیده دادند حقتعالی بعد از یکسال این بار گران
از آن قوم برداشته فرمود ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم آنکه تو بر میخیزی بر آنچه نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو ثلث شب
و نصفه و بر میخیزی نیمه شب و ثلثه و سه یکی از آن و نصب این دو عطف است بر ادنی پس معنی آنست که گاهی قیام تام نصف لیل بیاید و گاهی کمتر از آن که ثلث است
و گاهی قیام زاید بر آن که ثلثین است و کسانیکه نصفه و ثلثه بجر خوانده اند عطف بر ثلثی اللیل میکنند پس معنی است که گاهی نصف که ادنی از ثلثین است و گاهی ثلث که ادنی
از نصف است و گاهی ربع که ادنی از ثلث است و طائفة عطف است بر ضمیر مستتر در تقوم یعنی بر میخیزند بعضی از گروهی من الذین معک از آنانکه با تو اند
از اصحاب تو استعانت فرموده از برای اهل و یا اکرام ایشانی اهل بعدالست بان و حاکم ابوالقاسم حسکانی باسناد خود از کلبی نقل نموده که ابو صالح از ابن عباس
روایت کرده که مراد بقوله و طائفة من الذین معک علی علیه السلام است و ابوذر رحمه الله والله یقدر اللیل والنهار و خدا اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند
مقادیر ساعات آن را و علم وی محیط است بآن تقدیم اسم جلاله و اسناد فعل بآن مشعر بحصر است یعنی مقادیر لیل و نهار را آگاه نمیدانند مگر او سبحانه و تعالی و موید اینست
قوله تعالی علم ان لن تحصوه ضمیر مفعول راجع است بمصدر یقدر که تقدیر است یعنی دانست خدای آنکه شما هرگز نمیتوانید شمرد و ضبط نمیتوانید نمود تقدیر اوقات شب را یعنی
استطاعت ندارید که ضبط اوقات آن نمائید بتعدیل و تسویه بجهت آنست که برای احتیاط زیاده از آن اخذ میکنید و آن بر شما شاقست فتاب علیکم پس بازگشت
خدای بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام در مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم نموده از شما در ترک آن همچنانکه رفع اثم نموده از تائب فاقرؤا پس بخوانید ما
تیسر من القرآن آنچه آسان باشد بر شما از قرآن یعنی نماز بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز بقرائت مثل تعبیر است از آن بسایر ارکان آن از رکوع و سجود
و غیر آن این ناسخ حکم اول است و بعد از آن هم بصلوات خمس منسوخ شد و گویند مراد از آن تلاوت قرآنست یعنی پس معنی آنست که بعوض آن بقرائت قرآن مشغول شوید
علم ان سیکون ان مخففه است و سین استقبال دال است بر آن ای علم انه سیکون یعنی داند خدای که البته باشند منکم از شما مرضی بیماران که قدرت اقدام نمودن
بر قیام لیل نداشته باشند این استیناف است که مبین حکم دیگر است در رخصت و تخفیف نماز شب و از آن حکم دیگر را بر این مرتب ساخته میفرماید که و آخرون و دانند
آنکه باشند از شما طایفه دیگر یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب مینمایند از فضل و رزق خدا یعنی تجارت مینمایند
و وجه حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم دینیه میکنند و آخرون یقاتلون و گروهی دیگر که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدا مراد آنکه چون در نماز
شب نیست بیماران و اهل سفر شما از تجار و مجاهد میسر بود از این جهت حق تعالی تسویه نموده میان مجاهدان و مسافران برای کسب حلال و لهذا از
عبدالله مسعود روایتست که ایما رجل جلب شیئا الی مدینة من مداین المسلمین صابرا محتسبا فباعه بسعر یومه کان عندالله من الشهداء هر کس چیزی از ماکول
و ملبوس و مشروب و مرکوب بشهری یکی از بلاد مسلمانان آرد و او صابر و محتسب بود پس بنرخ آن روز فروشد نزد خدا از جمله شهدا باشد و بعد از این آیه تلاوت نمود
کرد و آخرون یضربون الآیة و از عبدالله بن عمر نقل کرده اند که هیچ موتی بعد از کشته شدن در راه خدا نزد من دوست تر از این نیست که بمیرم در میان دو گوشه بار
خود که از شهری بروم برای طلب روزی از خدای بجهت مبالغه در باب تخفیف و رخصت بار دیگر میفرماید که فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر منه آنچه میسر شود
از قرآن در نماز این امر بر سبیل وجوبست و بعضی گفته اند که ندبست و آنها که میگویند مراد تلاوت قرآنست در غیر نماز امر بطریق استحباب است باجماع علما و نزد
اکثر جمهور و اختلاف کرده اند در قدر آن که متضمن امر است نزد سعید بن جبیر پنجاه آیتست و ابن عباس فرموده که صد آیتست و از حسن مرویست که هر که صد آیه بخواند قرآن با او
محاجه نکند و از کعب نقلست که هر که صد آیه در شب بخواند او را از جمله قانتان نویسند و سدی گفته که دویست آیتست و از جویبر منقولست که ثلث قرآنست زیرا که حق
سبحانه آن را بر عباد آسان کرده است و نزد بعضی دیگر هر ختمی در ماهی و در حدیث دیگر از عبدالله عمر هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و برا فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی
گفت یا رسول الله در خود قوتی میابم یعنی زیاده تر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز باز گفت که مرا قوت زیاده است فرمود که بخوان در هفت روز
و بر این زیادتی مکن و در معالم از انس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند
او را از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیه بخواند قرآن خصمی نکند در روز قیامت با وی و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال نماید برای وی قنطاری از زر مزد
نویسند و ظاهر آنستکه مراد از تیسر مقدار آنچیزیست که مکلف بطیب نفس آن را بخواند بدون ملال و کلال و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولستکه ما تیسر
خشوع دل است و صفای سر و در کنز العرفان مذکور است که فاقرؤا ما تیسر من القرآن فاقرؤا ما تیسر منه هر دو دالند بر وجوب قرائت شیء از قرآن پس این دلیل صاحب

که قرائت شیء از قرآن واجبست و هیچ شیء از قرائت در غیر نماز واجب نیست پس وجوب آن در نماز باشد نه غیر آن و هو المطلوب اما صغری بجهت صیغه امر که
دالست بر وجوب و اما کبری بجهت اجماع اگر کسی خصم گوید که کبری ممنوعست و سند منع آنستکه وجوب عینی است و در کلام اشعاری بآن نیست و یا کفایت عدم
آن در غیر نماز ممنوعست بلکه واجبست تا معجزه مندرس نشود گوئیم مراد وجوب عینی است زیرا که آن اغلبست در تکالیف و دیگر آنکه متبادر بذهن است از
اطلاق و شبهه نیست در عدم وجوب عینی قرائت در غیر نماز اجماعا و بعضی از مفسران بر این اند که این امر در غیر نماز است پس بعضی قایل بوجوب آنند نظر بحجت
و وقوف بر دلایل توحید و ارسال رسل و بعضی قایل باستحباب اند و در کتب آن خلاف کرده اند چنانکه مذکور شد قول اول اصح است و در این جا
چند مسئله است اول آنکه قرائت واجبه در اینجا مجملست و بیان آن موقوفست بسنت نبویه و مراد بآن فاتحه است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و قوله
کل صلوة لا یقرء فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج و خداج بمعنی ناتمام و ناقص است و شافعی و مالک و احمد نیز بر آن اند و مکلف در دو رکعت اخیر مخیر است میان فاتحه
و تسبیحات اربع و شافعی و احمد و مالک قرائت در هر رکعت واجب میدانند دلیل ما قول امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرا فی الاولیین
و سبح فی الاخیرتین و ابن بابویه نیز روایت از حضرت ... و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نیز ماثور است دوم واجبست قرائت آن بر وجه
منقول ترتیبا و لفظا و جایز نیست ترجمه او بغیر عربی زیرا که غیر قرآنست چه قرآن عربیست بنص حضرت عزت و دیگر آنکه قرآن معجز است بلفظه و ترجمه آن غیر
این مرد است و قول ابی حنیفه بجواز آن لقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی ضعیف است بجهة ثبوت ... سیم آنکه ... قرائت آن در خلال
آن پس هر که خلال آن کند عمدا نمازش باطلست و سهوا استیناف ... کند اگر موضع قرائت ... چهارم بسمله آیه است از الحمد و از هر سوره باجماع
علمای ما و شافعی نیز بر اینست و مالک نافی آنست و ابوحنیفه گفته که بسمله از آیات فاتحه نیست و نه از غیر آن بلکه بجهت تبرک و فصل میان سوره مکتوب شده و دلیل ما روایات
اهل البیت علیهم السلام است و از طرق مخالفین نیز و ابن بابویه روایت ... چون ابوهریره و ام سلمه و غیر آن و ابن عباس نیز روایت کرده اند که من ترکها فقد ترک مائة
و اربع عشر آیة من کتاب الله پنجم واجبست نزد اکثر اصحاب ما قرائت سوره بعد از حمد در اولیین و اهل اثبات قایلند بعدم وجوب آن شافعی و غیر او از جمهور نیز بر اینند و دلیل ما
روایتست از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله چه باسانید صحیحه ثابت شده که آنحضرت در هر یک از دو رکعت ... فاتحه و سوره قرائت نمود و فرمود صلوا کما رایتمونی
اصلی و روایات اهل البیت علیهم السلام در این باب متضافر است و این در حال اختیار است و اقیموا الصلوة و بپای دارید صلوة مفروضه را و آتوا الزکوة
و بدهید زکوة واجبه را و نزد بعضی مراد زکوة فطر است زیرا که در مکه زکوة مال واجب نشده بود بلکه بعد از خروج واجب شد و آنکه تفسیر آن بزکوة مال میکنند
آخر سوره را مدنی میدانند و اقرضوا الله و قرض میدهید خدای را قرضا حسنا قرضی نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاق نیکو که موافق اراده خدای باشد
این امر است بسایر صدقات در طرق خیرات و متضمن جزای نیک بازای آن لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون امر است باداء نیکو بر احسن وجه و اخراج آن بطیب نفس و باطیب مال و اهل
استحقاق و رعایت نیت و طلب رضای حضرت عزت با مراد هر و غلبیت خیر که متعلق است بنفس و اموال باشد ترغیب ... و ما تقدموا و آنچه
پیش فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آن را عند الله نزد خدای هو خیرا بهتر از آنکه تاخیر کرده باشید ... نزد
موت ... و تقصیر ... و اعظم اجرا و بزرگتر از روی مزد ... مفعول دوم تجدوه است و هو
تاکید است ... استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ... از تفریطها
نیست ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده است گناه بندگان تائب را رحیم مهربانست برایشان سورة المدثر مکیه ... پنجاه و شش آیه است نزد عراقی و بصری
و مدنی الاول ... پنجاه و پنج نزد شامی و مدنی الاخر مکی و غیر ... یتساءلون ... و ابی بن کعب از پیغمبر صلی
الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره المدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده و تکذیب آن کرده در مکه او را ده حسنه بدهند و ابی دیگر از او منقولست
که خواننده این سوره را از صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند و از جمیع بلیات و عقوبات رستگار باشد ... از ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که
هر که در نماز فریضه سوره المدثر تلاوت کند بر خدای واجب شود که او را با محمد صلی الله علیه و آله در درجه واحد ... باشد هرگز شقاوت باو نرسد
و بباید دانست که چون حقتعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را امر فرمود در اول مزمل بنماز و غیر آن در مفتتح این سوره او را امر کرد بانذار و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
از جابر بن عبدالله منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه ... آواز دادند که یا محمد انک لرسول الله ...
و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم همان ملک را که در غار حرا نزد من آمده بود دیدم بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت ...
او خوفی عظیم بر من نشست و ... الفاکر ... و گفتم ... مرا بپوشانید جامه او بر من پوشانیدند ...
۲ بالحال بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد یا ایها المدثر ای جامه در سر کشیده قم برخیز ... و گویند این سوره ...
که اول سوره که فرود آمد اقرا باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس رسول صلی الله علیه و آله از آنجا ... بر بالای کوهها ... گشت ...
نزد او آمد و گفت انک نبی الله آنحضرت از آن هراسان شد نزد خدیجه آمد و گفت دثرونی و صبوا علی ماء باردا پس این سوره بر او نازل گشت و اوزاعی گفته که از یحیی بن ابی کثیر
شنیدم که میگفت از ابا سلمه پرسیدم که کدام آیه اول نازل شد گفت یا ایها المدثر گفتم اقرا باسم ربک ... گفت از جابر بن عبدالله سؤال کردم که کدام آیه اول نازل
یافته گفت یا ایها المدثر گفتم اقرا بود گفت حدیث کنم بتو آنچه رسول صلی الله علیه و آله بمن حدیث کرد پس گفت که آنحضرت بمن فرمود که من یکماه در کوه حرا مجاورت نمودم
و چون جوار من از آنجا بر رفت من پایین آمدم و در بطن وادی در آمدم بمن ندا رسید اطراف خود نگاه کردم هیچ کس را ندیدم بار دیگر بمن ندا کردند سر بالا کردم دیدم
که جبرئیل بر سریری در هوا نشسته من از هیبت او ... لرزیدم و بخانه آمدم و گفتم دثرونی فصبوا علی ماء باردا پس حقتعالی سوره یا ایها المدثر بمن نازل کرد و
و گویند مدثر مستعار است برای ... چه آنحضرت در غار حرا بود که ابتدای وحی نازل شد ... آنحضرت از جفای قریش ... سر کشیده در ...
تفکر میفرمود که جبرئیل این سوره بیاورد و بعضی گویند مراد دثار نبوتست یعنی ای لابس نبوت و کمالات نفسانیه و بر افکند قیام نمای باداء مراسم نبوت فانذر پس بترسان
بندگان را از عذاب یعنی کسانرا که غیر او را عبادت ... مفعول انذر ... انذر عشیرتک الاقربین ...

ما نع
آماده حال اضطرار جایز است
حضرت
رفیق
من
چون
وی

اورده که جمیع انستکه مراد تعمیم باشد یعنی اینکه فافعل الانذار من غیر تخصیص باحد کما قال وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا و معنی انذار را بفعل اورد بی انکه مخصوص
بیکی دون دیگری باشد و ربک فکبر و پروردکار خود را بتکبیر و تعظیم کردان و صف او بکبریا و جبروت بقول الله اکبر مرویست که چون این آیه
٣ نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که الله اکبر و خدیجه نیز همین وجه تکبیر گفت و خوشحال شد و بیقین دانست که اینوحی است چه شیطان امر این کلمه
نمیتواند و بعضی گفته اند که مراد تکبیر است در مفتتح صلوة پس این دلیل وجوب تکبیر احرام باشد صاحب کنز العرفان گوید که امر دال است بر وجوب و شی از تکبیر احرام
وخلافی نیست در عدم وجوب آن در غیر صلوة پس در صلوة واجبست نه غیر و هو المطلوب و در اینجا چند مسئله است یکی آنکه واجبست در ان صیغة الله اکبر زیرا
که ان متبادر است بفهم نزد اطلاق تکبیر دوم واجبست مراعات لفظ مذکور بدون تغییر ترتیب آن و جایز نیست اتیان بمرادف آن و تعریف و مدی که مخرج معنی
خبریه باشد باستفهامیه چون مد لفظ جلاله یا مخرج واحد باشد جمع چون مد لفظ اکبر زیرا که جمع کبر میشود که طبل است سوم جایز نیست ترجمه بغیر عربی زیرا که آن
نه از کلام خدا و رسول است و قول ابی حنیفه بجواز آن بجهة احتجاج او بقوله تعالی و ذکر اسم ربه فصلی که تعلیق صلوة است بر ذکر اسم او سبحانه که اعم از عربیست و غیر آن باطلست
زیرا که مراد باسم در این آیه اولا سنت فقط چه ذکر فاء در عقب آن مقتضی مغایرتست و ترتیب با آنکه تحریمه جزو نماز است و داخل در آن پس مراد این نباشد و بدانکه فاء داخل در فکبر
و در ما بعد آن بجهة افاده معنی شرطست گانه قیل و مهما تکن فکبر ربک پس خدا را بزرگی یاد کن بدانکه تقدیم این امر را و امر ابتدائیه بجهة دلالتست بر آنکه
مقصود اولی از امر تکبیر و تعظیم او سبحانه است از شرک و تشبیه چه اول چیزی که بنده را واجبست معرفت صانع است و تنزیه او از ما لا یلیق و بعد از ان اتیان نمودن بطاعات
٤ و عبادات و لهذا اتیان بانواع طاعات متفرع است و مبتنی بر قبل از معرفت خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه صحیح نیست و فایده بر آن مترتب نمیشود و ثیابک فطهر و جامه‌ها
خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز و محبوبست در غیر آن و آن بغسل است و حفظ از نجاست و ابن زید و ابن سیرین گفته اند که ای ثیابک فاغسلها
عن النجاسة بالماء لان المشرکین کانوا لا یتطهرون جامه‌های خود را با آب بشوی از نجاست زیرا که مشرکان جامه خود را طهارت نمیدادند و از ابن عباس نقلست که ای
لباسک من الحرام یعنی باید که جامه تو از حرام نباشد و از ابومسلم روایتست که معنی آنست که زنان خود را از کفر و معاصی پاک گردان تا همه مومن صالح شوند و عرب کنایه
میکنند از نساء بثیاب و ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که غسل الثیاب یذهب الهم والحزن و هو طهور للصلوة و تشمیر
الثیاب طهور لها و قد قال الله و ثیابک فطهر ای فشمر یعنی شستن جامه میبرد غم و اندوه را و آن پاک کردانیدنست از برای نماز و جامه بر کشیدن طهارتست از برای
آن و مراد از قول حقتعالی و ثیابک فطهر اینست که جامه‌ها را بر کش تا بر زمین نرسد و بعضی طهر بمعنی قصر نیز بیان کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامه خود را بر خلاف صنادید
عرب چه دأب ایشان آن بود که جامه‌ها دراز پوشیدندی و از بر زمین میکشیدندی این ترک عادات مذمومه ایشان است و چیزی بود که اهل ایمان بان مامور شدند و از امیر
المومنین صلوات الله علیه فرمود که قصر ثیابک فانه ابقی و اتقی و انقی جامه‌های خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است و پاکتر و پاکیزه‌تر چه دامن دراز در پلیدی میشود و مظنه عروض
نجاست و طاوس یمانی از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که معنی اینست که ثیابک فقصر و بعضی دیگر گفته اند که این مکنی به است یا پاکیزه کن نفس خود را از اخلاق ذمیمه و افعال
سیئه یقال فلان طاهر الثیاب و طاهر الجیب والذیل اذا وصفوه بالنقاء من المعایب و مدانس الاخلاق و فلان دنس الثیاب للغادر پس این امر باشد باستکمال قوت
عملیه بعد از امر باستکمال قوت نظریه و گویند معنی آنست که پاکیزه کردان دثار نبوت را از آنچه ملدنس آن شود از جزع و قلق و ضجر و در کنز العرفان آورده که بنا بر طهارت ظاهر
در این مقام چند حکم است اول آنکه تطهیر واجبست زیرا که امر حقیقتست از برای وجوب دوم تطهیر واجبست برای نماز نه بحسب ذات باجماع جمیع امت و قرینه و ربک فکبر بنا
بر آنکه تکبیر افتتاح باشد سیم اینکه این وجوب علی عمومه نیست زیرا که در اخبار بصحت ثابت گشته که دم غیر مغلظ که از درهم بغلی قاصر باشد معفو عنه است و همچنین است
خون قروح و جروح که باز نایستد یا از مطلق نجاست در حال ضرورت یا آنکه ملبوس از مالا یتم به الصلوة باشد غیر آن بر تفصیلی که در کتب فقهیه مسطور است چهارم
آنکه تطهیر برای غیر نماز و طواف مستحب است بجهة رفع تکلیف بر آن سهولت او نزد اراده آن و در نفحات از شیخ ابوالحسن علی المزینی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در خواب با دم مرا گفت یا علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کردان جامه‌های خود را از چرک و نجاست تا بهره مند گردی
بمدد و تایید خدا در هر نفس گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حقتعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت
ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد همه چیز در نظر او خورد نماید و هر که خدا را بیگانگی بداند بدو شریک
ننهد هیچ چیز و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول
٥ کند پس شیخ مذکور گفت از اینجا دانستم معنی قول حقتعالی را که و ثیابک فطهر والرجز فاهجر رجز بکسر و ضم راء بمعنی عذابست و مراد اینجا چیزیست که موجب
باثم شود از عبادت اوثان و غیر آن از انواع معاصی یعنی از هر گناهی کناره کن مراد آنستکه بر هجران ثابت قدم باش و بران استمرار نمای چه آنحضرت از جمیع مآثم معصوم بوده
و بعضی چنین تفسیر آن کرده اند که از فعل قبیح و خلق ذمیم مجتنب شو و گویند که حب دنیا از دل خود بیرون کن که آن سر همه گناهانست و نیز در کنز العرفان آورده که رجز یا
بمعنی عذابست همچنانکه قول اکثر مفسران است پس امر باشد بهجران اسباب موجبه آن بنا بر وجوب تطهیر ثیابست یا بمعنی نجاستست پس این صریح باشد بوجوب توقی از
٦ نجاست در حال صلوة و لا تمنن تستکثر و عطا مده در حالتیکه طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن خواهی یا منت منه و بسیار مشمر آنچه بخشیده باشی چه منت نهادن قلیلست قیمت
میکند و صفوتست این نهی است یا آنکه چیزی ببخشند و طمع آنکه در عوض افزون یابند از ان بنا بر شد این نهی است نسبت بجمیع بندگان و از اینجاست که ربح خوردن از اهل
ایمان در معامله مکروهست و یا نهی است مخصوص بآنحضرت چه آنحضرت از جانب او سبحانه مؤدب بود باشرف آداب و احسن اخلاق و گویند که این نهی مرد ما نمت از ربا و بنابراین
نهی بر سبیل تحریم باشد نسبت بکافه خلایق و نزد بعضی دیگر معنی آنستکه منت منه بر خدا که در عبادتی طاعت در حالتیکه از اینها شمری باشی شود در عمل خود در حالتیکه
٧ طاعت خود را بسیار بشماری و بهیچ شرط تصور کنی یا مردمان را امت موفق بادای رسالت در حالتیکه طلب ثنای مزد کنی از ایشان یا از اینها پند دهی ولربک فاصبر و از برای رضای
٨ پروردگار خود و یا بجهة موافقت امر او پس صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مامور و از تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت و ادای فریضه و سنت فاذا نقر فی الناقور
پس چون دمیده شود در ناقور یعنی در صور و این فاعولست مشتق از نقر بمعنی تصویت و اصل آن قرع است که سبب صوت است مراد باین نفخه ثانیه است که حقتعالی فرموده
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و یا نفخه اولی چنانچه قال و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و فاء از برای سببیت است کانه قال اصبر علی اذاهم فبین

ایدیهم یوم عسیر یلقون فیه عاقبة اذاهم و تلقی عاقبة صبرک علیه یعنی صبر کن بر ایذای ایشان تا که در پیش ایشانست روز دشواری که برسند بجزا و
ایذای خود و برسی بعاقبت صبر خود بر این اذیت و اذا از برای ظرفیت کادل علیه قوله فذلک پس آن وقت میدهد یومئذ آن روز یوم عسیر روزی
١٠ است دشوار یعنی امر آن دشوار است علی الکافرین غیر یسیر بر کافران بدانکه اذا منصوب المحلست بفعلی که جزا دلالت بر آن میکند زیرا که معنی آنستکه فاذا
نقر فی الناقور عسر الامر علی الکافرین و ذلک مبتدا است یوم عسیر خبر آن و یومئذ بدل اصبر است یا آنکه ظرف یوم عسیر باشد زیرا که تقدیر اینست که فذلک
وقت النقر وقوع یوم عسیر چه قیامت واقع خواهد شد حینی که نفخ صور شود و قوله غیر یسیر تاکید یوم عسیر است برای منع توهم آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد
بر وجهی دون وجهی و دیگر اشعار آنکه بر مومنان یسیر است پس این جامع وعید کافران و زیادتی غیظ ایشان و بشارت مومنان و تسلیه ایشان باشد یعنی
از هیچ وجه بر کافران آسان نباشد اصلا امید یسر نباشد ایشان را هم چنانکه تیسیر عسیر امور دنیا مرجو الوقوع ایشانست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که گفت از زندگانی خود چگونه لذت یابم که صاحب صور دهن را بر صور دارد و منتظر اینکه کی باشد که باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله
ما چگونه از این استعاذه کنیم بخدا فرمود که بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا و در آثار آمده که زراره ابن اوفی قرآن میخواند چون باین آیه رسید یک
دو بار اعاده آن نمود نعره زد و جان بحق تسلیم کرد و آورده اند که چون سوره فواتح حم مومن نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد آمد آنرا بر صحابه خواند و ولید بن
مغیره مخزومی لعنه الله قریب بمجد نشسته بود آن استماع کرد پیغمبر چون دانست که ولید مستمع است بار دیگر اعاده آن فرمود و ولید از آنجا بمیان قوم خود آمد
گفت و الله لقد سمعت من محمد آنفا کلاما ما هو من کلام الانس و لا من کلام الجن و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و انه لیعلو
و ما یعلی یعنی بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نبود و از حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و خوبی و مقبولی آن بر وجهی است که
هیچ حدی ندارد و اعلای آن نهال اقبال و مثمر ثمرات کلیاتست و اسفل آن شجره طیبه بارآور بیشک بعرق فضایل حکم علیه سمت استحکام تمام پذیرفته و اینکلام
غالبست و مغلوب نگردد و از بلندی بر بستی نگراید پس بمنزل خود باز گشت قریش از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورد پس مغموم و مهموم گشتند چه او
مقتدا و پیشوای همه بود و بجهت این او را ریحانه قریش گفتندی ابوجهل با ایشان گفت که هیچ تشویش بخود راه مدهید که من او را از دین محمد بر گردانم پس نزد ولید
رفت غمگین و حزین بنشست ولید گفت مالی اراک حزینا چیست مرا که ترا اندوهگین میبینم ابوجهل گفت که قریش بر تو طعنه میزنند و میگویند که او پیر گشته و از عقل دور
افتاده و کمان ایشان آنستکه تو تابع دین محمد شده و دین آبای خود را گذاشته ولید بعد از استماع اینکلام با ابوجهل بمجلس قوم آمد و گفت گمان شما آنستکه محمد مجنون
است هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از او دیده اید گفتند اللهم لا گفت گمان میبرید که او کاهن است هیچ عملی از او مشاهده کرده اید که مخبر باشد از کهانت
گفتند لا گفت خیال میکنید که او کذابست هیچ بار دروغی از او دیده اید گفتند هرگز از او دروغ نشنیده ایم بلکه بجهة شهرت صدقش محمد امین ملقب بود گفت میپندارید
که او شاعر است هیچ گاه از او شعری شنیده اید گفتند نه پس ولید گفتند که چون مجنون و شاعر و کذاب نیست پس او را چه گوئیم گفت تامل کنم او را بچه چیز نسبت توان داد ابلیس
متفکر شد بعد از تفکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست آن مگر ساحر نمی‌بینید که میان ازواج تفریق میکند فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و بندگان را از
میان عبید و موالی و احبا و اصدقا مبانیت می‌اندازد فما هو الا سحر یؤثر اهل مجلس که این سخن از او استماع کردند بسیار خوشحال گشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
١١ چون از این صورت خبردار شد بغایت ملول گشت حقتعالی از این مهم فرمود ذرنی و من خلقت وحیدا و حید حالست از یاء متکلم یا از هاء محذوف
ای و من خلقته یعنی بگذار مرا با کسی که آفریدم او را در حالتیکه تنها باشم با او و هیچکس دیگر با من نباشد چه من تنها آفریدم او را و من تنها جزا و سزای او میتوانم داد یا تنها او را
آفریدم و هیچکس در آفریدن او با من شریک نبود یا آنکه خلق کردم او را در حالتیکه تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و انصار و اعوان نداشت و گویند که او را وحید القوم
گفتندی یعنی یگانه ایشان و حقتعالی اینجا او را بر وجه تهکم او را باین اسم نام برد یعنی یگانه قوم را بمن واگذار یا آنکه مراد او سبحانه این باشد که او وحیدست در شرارت
یا وحیداست از پدر زیرا که او زنیم بود مصداق قول الحق اینست و روایت کرده عیاشی باسناد خود از زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام
که ان الوحید ولد الزنا و نیز زراره گوید که در خدمت ابوجعفر صلوات الله علیه نشسته بودم اهل مجلس گفتند که یکی از بنی هشام در خطبه گفت انا ابن الوحید فرمود
ویله لو علم ما الوحید ما فخر بها وای بر او اگر میدانست که وحید چه معنی دارد بان فخر نمیکرد گفتم یا ابن رسول الله وحید چه معنی دارد گفت من لا یعرف له
١٢ اب کسیکه معلوم نباشد پدر او کیست و نیز در صفت ولید میفرماید که و جعلت له و گردانیدم برای او یعنی دادم او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار یا
کثیر النما از سفیان ثوری منقولست که او را از نقد صد هزار دینار زر سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرمود که نود هزار و میان مکه تا طایف شتران و اسب
و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی‌آمد کنیزان و غلامان و امتعه و عبید و اماء و مستغلات او از حد متجاوز بود و از مقاتل نقلست که او را بوستانی بود در
طایف که میوه‌اش سال تا سال الخ نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حقتعالی آن مال را ممدود خوانده بود در جائی دیگر در صفت بوستان بهشت فرموده که و ظل ممدود و بنین
١٣ شهودا و دادم او را پسران در حالتیکه همه نزد او حاضر بودندی و مکرر او همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودند
بجهة کثرت خدم و عبید حاجت نمیشد که پسران در مهمات و مصالح روانه کرداند یا آنکه بجهة وجاهت و اعتبار پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی چنانچه در بیست
او را ده پسر بود و همه بمجد جولیت و قابلیت رسیدند و از سعید بن جبیر منقولستکه سیزده پسر بودند و مقاتل گفته که هفت بودند ولید بن ولید و خالد و عماره و هشام و
١٤ عاص و قیس و عبدالشمس و از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم بشرف ایمان رسیدند و مهدت له تمهیدا و بگستردم برای او بساط جاه و مال و ریاست
١٥ گستردنی و بجهة کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب ریحانه قریش و وحید قوم ملقب شد و از وجهاء صنادید قریش گشت ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید
١٦ آنکه زیاده کنم عطیات خود را برای او و این استبعاد و استنکار است از طمع و حرص او و لهذا اعقبه بقوله کلا این کلمه ردع است از طمع یعنی نه چنین است که من نعم خود را
بروی افزون سازم و در نعمت چنین بروی گشاده بگذارم چه کفران نعم و معانده با منعم مانع اینست کما قال فی تعلیله علی سبیل الاستیناف انه کان یعنی
که او هست لآیاتنا عنیدا کلام ما و حجج و ادله ما را عنید معاند و ستیزه کننده و انکار نماینده آن و دیگر نیست دهندۀ آن با وجود معرفت او بان و در اکثر تفاسیر مذکور
است که بعد از نزول این آیه اموال او روی در نقصان نهاد تا آنکه همه آن در عرصه حوادث تلف شد تا اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او بر گشتند و او محتاج و گدا

17 کشت باین وضع مدار البوار سوست پس از وی طلب بهیمبر مابد کرساُرْهِقُهُ زود باشد که در دو سانم او را صَعُوداً بعقبه که مشقت سپار بالای ان نواں
دوختن تمثیلی است برای کسیکه گرفتار شود بعذاب شاق و عقاصعب که طاقت ان نداشته باشد واز ابو سعید خدری روایت که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که الصعود
جبل من نار یصعد فیه سبعین خریفا ثم یهوی فیه کذلک ابدا صعود کوهیست از اتش که ولید در عرض هفتاد سال بر بالای ان رسد و چون بذروه ان برآید بر او امثال
و باز او را بان تکلیف کنند و وی همیشه این عذاب معذب باشد و نیز از انحضرت مرویست که تکلف ان یصعد عقبة فی النار کلما وضع علیها یده ذابت فاذا رفعها
عادت و اذا وضع رجله ذابت فاذا رفعها عادت تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان اتش دوزخست هر گاه او دست بران نهد کداخته شود و چون دست از ان
بردارد باز بحالت اول برود و هر گاه پای خود بران نهد بگدازد و چون پای از ان بردارد باز عود کند در تبیان اورده که معنی انست که تکلیف کنم او را بصعود ان صخره
است ملساء در دوزخ که بالای ان نتوان رفت پس او را در زنجیرها اثقیل کشیده از پیش میکشند از عقب کرزها اثقیل میزنند تا بعد از چهل سال بر بالای ان رود و
کنا فاو ر ذکر میشود بو که کلمه ردع مبوع سارهقه صعودا باشد بجهت رد وی که او گمان کرده که ان کاف صادقا فما خلقت الجنة الا لی و اخبار انکه عذاب او از اهل نار اشد صعب
18 خواهد بود پس بهر تعلیل تهدید که کفر و عناد ولید میفرمابد بقوله اِنَّهُ فَكَّرَ بدرستیکه فکر کرد ولید که طعنه زند بر قران وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چگونه
19 کند فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد و تعذیب باد و عقاب بر وی که گرفتار باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این عجیب است از تقدیر کردن ولید امر را طلب اهانت استهزاء و اهانت
پیغمبر صلی الله علیه و اله و قدح در قران با تعجب و نهایت گفتار او باشد و ابطال کلام پروردکار و غایت صواب بدان خطا کار ما خوذ از قول عرب که قاتله الله ما اشجعه
20 و اخزاه الله ما اشعره که تعجب دارد از نهایت شجاعت و کمال شاعری پس بجهت مبالغه در تعجب تکرار این لفظ میفرماید ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه
21 (22) کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در ان و تفکر در ان نمود ثُمَّ عَبَسَ پس ترش کرد بجهت انکه موجب طعنی نیافت در ان یا در پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی درهم
23 کشید بکراهت شدید مانند متهم متفکر در امری ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیقت قران یا محمد از روی عناد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت پیغمبر ذکر ثم و لا
دلالت بر انکه تراخی ثانیها بلغت ازاولی و معنی انکه ملعون و معاقب باد بعقاب بزرگ اشد از عقاب اول باشد و ثانیا و ثالثا و ابعادشان دلالت بر انکه ولید بر سبیل
تانی و تعقل تامل میتو بجهت یافتن انچه موجب طعن باشد در قران و تعین او و دهشتان و اشعار بانکه مبان افعال متناسبه مذکوره تراخی و تباعد بود حاصل که ولید بعد
24 ان تامل و تفکر و مشورت با اصحاب کرده فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَذَا نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادویی که روایت کرده میشود از سحره بابل که ایشان از هاروت
25 و ماروت فرا گرفته اند یعنی ساحران از اباو تعلیم میدهند إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن ادمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار یا مسیلمه که از ساحران اند نه انکه این
از نزد خدا باشد گویند ایثار بمعنی اختیار است یعنی سحریکه مردمان انرا اختیار میکنند بجهت حلاوت ان در نفوس و بدانکه علو ولید از ثم بفا بجهت دلالت بر انکه چون قول در
در خاطر ولید خطور کرد بان ناطق شد بدون توقف و تلبث در ان و چون جمله اخیره نسبت باولی جاری مجری توکید است موکد از این جهت میانها حرف عطف واقع نشد
ولید ملعون بجهت عناد کلام الهی را ابطال کردند بر وجه اعتقاد چه یقین میدانست که اگر قران سحر بود و از کلام بشر سحره را ممکن بود که مثل ان را بیاورند و او و غیر او را
26 که متصف بفصاحت بودند قادر میبودند باوردن سوره مثل ان پس حق تعالی تهدید او میفرماید که سَأُصْلِيهِ سَقَرَ این بدل است از سارهقه صعودا یعنی زود باشد
27 که در آفکنیم ولید را در سقر که نامیست از دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر این از برای تهویل است بر تفخیم و تهویل سقر و بعد از
28 لَا تُبْقِي بیان السنت حالت ان سقر و عامل در ان معنی تعظیم است یعنی سقر انستی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را
بسوزاند و باز نو سازد و حقیقتا اجزای او وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره بسوزد و بر همین منوال همیشه معذب باشد گویند که معنی لا تبقی و لا تذر این
که نه پوست را بگذارد و نه گوشت است ندارد بر ظاهر را گذارد و نه باطن را یا نه عضوی را که محل حیوة است نه از کسی که حیوة است و نزد بعضی دیگر لا تذر تاکید لا
29 (30) تبقی است برای بیان شده عذاب لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ اشکارا کننده مر پوست را بظاهر برای ابصار کقوله تعالی لترونها عین الیقین عَلَيْهَا تِسْعَةَ
عَشَرَ بر ان اتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان یا نوزده نقیب از ایشان یعنی موکلند بران و مسلط بر اهل ان در تبیان از براء بن عازب نقل کرده که گروهی
از یهود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله از خزنه دوزخ سوال کردند انحضرت دو بار باصابع یدین اشاره فرمود و در مرتبه دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این اخبار
تصدیق قول انحضرت نازل شد و بعضی گفته اند که این سخن مطابق قول تورات است و در روایت امده که یکی از انها مالک است و هیجده دیگر اعوان انصار او و در خبر
دیگر وارد شده که انها خازنان دوزخ سقر اند و در کاشف ذکر اخبار ان کرده و در تخصیص این عدد مفسران و متکلمان تحقیقات کرده اند از جمله انکه تسعه اکثر احاد
است و عشره اقل عشرات پس این عدد جامع اکثر قلیل و اقل کثیر باشد یا انکه اختلال نفوس بشر بسبب نظر و عمل بسبب قوای حیوانی است که دوازده اند و طبیعت که هفت اند
یا انکه جهنم هفت درکات است شش درکه برای اصناف کفار است هر صنفی معذب بنوعی از عذاب بسبب اعتقاد و اقرار و عمل و بر هر نوعی ملکیست یا صنفی از ملائکه بر ایشان
مسلط باشد و درکه دیگر مر عصات امت را است که معذب در ان بیک نوع عذاب باشند بسبب عمل و ملکی یا صنفی از ملائکه بر ان موکلند پس مجموع خزنه نوزده باشد اولی
انستکه اختصاص این عدد بجهت حکمتی است که مخفی است مانند عدد اسمان و زمین و بروج و غیر ان والله اعلم اورده اند که بعد از نزول این ابو جهل گفت بمعشر قریش محمد
میگوید که خزنه نوزده بیش نیستند و شما شجاعان و دلاوران اید و اده از شما یکی از انها را نتوانید کفایت کند ابو اسد بن کلده جمحی که در قوت و شجاعت از همه در پیش
بود گفت من هفده را کفایت کنم بر پشت هفت و بشکم شما دو دیگر را کفایت کنید و در روایتی انستکه گفت من در پیش شما بر صراط روم و ده را بدوش خود و نه را بدست چپ
31 کنم و شما بسلامت بران بگذرید و ببهشت در ایید امد که وَمَا جَعَلْنَا و مانگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان و موکلان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان
که قوی ترین خلقانند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد و در کشاف اورده که حکمت در انکه خزنه دوزخ ملائکه اند نه غیر ایشان از جنس جن
انس که ایشان خلاف جنس معذبین از جن و انس اند تا رافت و رقت مجانست مانع تعذیب ایشان نشود و ایشان مستانس و مستریح نگردند و دیگر انکه ملائکه اقوم خلق
بحق الله و غضب و غیظ از برای او پس از تهاون مامون باشند و نیز اشد و اقوی خلق خدا اند در باس و بطش و از عمرو بن دینار مرویست که یکی از انها میتواند که بیکدفعه اکثر از
جبل ربیعه و مضر بجهنم اندازد و از پیغمبر صلی الله علیه و اله مرویست که کان اعینهم البرق و کان افواههم الصیاصی یجرون شعارهم لاحدهم مثل قوة الثقلین یسوق احدهم الامة
و علی رقبته جبل فیرمیهم فی النار و یرمی بالجبل علیهم یعنی گویا چشمهای ایشان برقست و دهنهای ایشان مانند حصاها و میکشند موبهای کافران را و بر اسطر توانایی

بدوزخ اندازند و هر یکی ایشان از او قوت دو میان دو بر ابست و یکی از انها است که بدوزخ اندازد و کوهی از ان اتش بر کردن کیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایت دیگر امده
که خزنها مالک و معه ثمانیة عشر اعینهم کالبرق الخاطف و انیابهم کالصیاصی یخرج لهب النار من افواههم ما بین منکبی احدهم مسیرة سنة و سعة کف احدهم مثل قبیلتی ربیعة
و مضر نزعت منهم الرحمة یرفع احدهم سبعین الفا فیرمیهم حیث اراد من جهنم چشمهای ایشان چون برق جهنده و انیاب ایشان مانند حصاها بلند مستحکم بارکها
اتش از دهنهای ایشان بیرون میجهد و میان دو دوش هر یک از ایشان مسافت یکساله راه است و فراخی دست هیچ یک بمرتبه ایست که مثل ربیعه و مضر فرا تواند گرفت
و رحم از ایشان نزع کرده اند و هر یک از ایشان هفتاد هزار کافر را در هر یک از گوشه دوزخ که خواهد بیفکند و هر گاه قوت و صلابت و شدت هر یک از زبانیه باین مرتبه باشد
چگونه ابن کلده و غیر او ایشان را دفع تواند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نگردانیدیم عدد موکلان و موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که مقتضی فتنه باشد
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر انانرا که کافر شدند تعبیر از موثر بجهت تنبیه بر انکه اثر از موثر منفک نشود و مراد بافتنان ایشان بان استقلال ایشان مر ان را و استهزا و استبعاد
ایشان در تولی این عدد قلیل و ناقص یعنی ما ایشان از غایت عناد و فرط طغیان چون استماع این عدد خاص کنند بان استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه
اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اگر چنانچه ایشان راه عناد را میگذاشتند با عقول خود مراجعت میکردند هر اینه عالم میشدند بانکه در ضمن این عدد خاص
حکم و مصالح مندرجست و متیقن میشدند در انکه کسیکه بکفر نشسته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته است برای قبض ارواح ایشان و هیچکس نمیتواند با وی مقاومت کنند
چه جای انکه بر او غالب شود البته قادر خواهد بود که همه را باتش دوزخ کند حاصل که حقتعالی میفرماید که ما ذکر این عدد و مفرد ذکر نمودیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ
تا یقین شوند أُوتُوا الْكِتَابَ انان که داده شده اند کتاب توریه و انجیل یعنی یقین کنند از ان بنبوة محمد صلی الله علیه و اله بجهت قران چه قران را بیابند که مصدق توریه است
و موافق ان در این قول و بجهت ان یقین شوند در انکه قران از نزد خداست و محمد صلی الله علیه و اله امی است و کتاب ایشان را نخوانده و نشنیده و با وجود این خبر
میدهد وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزایند انانکه گرویدند إِيمَانًا گرویدن را بسبب تصدیق نمودن باین هم چنانکه گرویده بودند با نچه نازل گشته بود بر پیغمبر
صلی الله علیه و اله و مراد از ایمان زیادتی ایمان بحسب کمیت باشد نه کیفیت یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقران ایمان ایشان راسخ کردد و بعد کمال تسلیح مرتبت
ایمان بحسب کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند انانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریه را وَالْمُؤْمِنُونَ و گروندگان شک نکنند که بدیگران
32 از اهل اسلام در این عدد این تاکید استیقان و ازدیاد ایمانست چه اثبات یقین و نفی شک بلیغتر و اکد است بر صف ایشان بسکون نفس و ثلج صدر و عدم ایمان عارض
مستقر میشود از خلجان شبهه اشعار بر تعریض حال کسانیکه ما عدای ایشانند از کفار کانه قیل و لیخالف حالهم حال الشاکین المرتابین من اهل النفاق و الکفر و
33 لِيَقُولَ الَّذِينَ و تا گویند انانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ و تا گویند ناگرویدگان که جازمند در
تکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدا بِهَذَا باین عدد معین مَثَلًا از روی مثل یا در حالتیکه مثل است و این استعاره است مثل مضروب که ان موجب غرابت
کلام است یعنی عددیکه مستغرب است مانند استغراب مثل نزد ایشان معنی انستکه تخصیص این عدد بجهت انستکه اهل کفر و نفاق از روی عناد و انکار گویند که خدای چه اراده کرده باین عدد
عجیب و چه غرض قصد نموده در انکه نوزده باشند نه بیشتر کرده که عدد ناقص است نه بیشتر از این جهت کفتند ما ذا اراد الله بهذا مثلا در کشاف اورده که چون مراد بقوله ما جعلنا
عدتهم الا فتنة للذین کفروا اینستکه و ما جعلنا عدتهم الا تسعة عشر وضع فتنة للذین کفروا در موضع تسعة عشر بجهت افاده اینست که حال این عدد ناقص از عقد
عشرین بیکعدد مقتضی فتنه ایشان منکر جاحد است و جاحد حکمت ربوبیت است و دعا ان مومن منقاد اگر چه حکمت ان بر او مخفی باشد پس صحیح باشد که لیستیقن الذین
الذین اوتوا الکتاب سبب مستثنی باشد کانه قیل و لقد جعلنا عدتهم عدة من شانها ان یفتتن بها لاجل استیقان اهل الکتاب و ازدیاد ایمان المؤمنین و حیرة
الکافرین و المنافقین و قوله و لیقول الذین فی قلوبهم مرض الخ اخبار است در مکه از انچه در مدینه حادث کردد از نفاق منافقان زیرا که در مکه هیچ منافق نبود بلکه یا کافر
بود یا مومن پس این جمله از اخبار غیبی باشد و میتواند بود که مراد بمرض شک و ارتیاب باشد چه اکثر اهل مکه شک داشتند در صدق قران و بعضی جازم بودند در تکذیب ان كَذَلِكَ
همچنانکه حقتعالی بمثل این عدد خاص اخبار مکلفان میکند تا تدبر و تامل در ان نمایند تا ضلالت و هدایت ایشان ظاهر شود هم چنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میسازد خدای
یعنی در ضلالت فرو میگذارد و از الطاف خود محروم میسازد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبر نمیکنند در حجت بینه و براهین واضحه بر صدق قول حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله وَيَهْدِي و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از کسانیکه طالب حق اند و ترک عناد با اهل کفر و طغیان ازو بر می گزینند و اهل
ایمان را بان راه مینماید اضافه اضلال و هدایت بخود بجهت انستکه سبب ضلالت اهل تکلیف سبب تکلیف او است و سبحانه و تعالی وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ و نمیداند
لشکرهای پروردگار ترا از جهت کیفیت و کمیت و علت خاص که مشتمل بر عدد کامل و ناقص باشد إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بجمیع معلومات چه غیر او هیچکس دیگر حصر ممکنات
نمیتواند کرد و مطلع نمیتواند شد بر حقایق صفات موجودات و انچه موجب اختصاص هر یک از انها است بان نسبت در عدد ناقص و کامل و او کیفیت و اعتبار نسبت مانند حکمت
عدد سموات و زمین و ایام سنه و شهور و بروج و کواکب و علت نصب صلوة و اوضاع هر یک از ان و غیر ان از مخلوقات با علم عجیب افرید کار تو نداند مگر او سبحانه کرده ان
بس اوست سزاوار خواهد بود که شما خزنه بر بیست و لیکن او را در عدد خاص حکمتی است که هیچکس نمیداند غیر او و گویند این جواب ابو جهل است که بقوم خود گفت ما لرب محمد اعوان الا
تسعة عشر وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدة خزنها یا ابیات سوره إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا این ردعست مر منکر سقر را یا انکار است مر کسیرا که قایلست بنقص
او بر منع خزنها یا انکار بر عدم تدبر در ایات قران یعنی نه چنین است که گمان انکار سقر توان کرد یا دفع خزنه توانند نمود یا حرف اندر در ایات قرانی نمیکنند تا مهتدی شوند وَالْقَمَرِ
35 سوگند بماه که از ایات عجیبه است در طلوع و غروب و زیاده و نقصان و معرفت اوقات و اجال بحر ثابتات است وَاللَّيْلِ و قسم بجهت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید در عقب روز و حفص
36 اذ با لف خوانده و ادبر بصیغه ماضی از باب افعال که همان معنی بر است و گویند دبر باین معنی است که جاء بعد غیره و ادبر باین معنی که ولی مدبرا یعنی سوگند بشب چون
از نهار بیاید یا پشت کند و صبح در عقب ان طلوع کند وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بروز چون روشن شود تا روشن کرداند عالم را او تاریکیها زایل
37 سازد إِنَّهَا بدرستیکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ هر اینه یکی از دواهی و بلاهای بزرگست که انها را نظیر نباشد و این جواب قسم است یا تعلیل کلمه ردع است و قسم
38 جمله معترضه برای تاکید و کبر جمع کبری است الف تانیث مانند تاء تانیث است همچنانکه فعلة را جمع بر فعل میکند فعلی را بران نیز جمع میکنند نظر اینست سوافی
39 در جمع سافیاء و قولیع در جمع قاصعا که بمعنی سافیاء ثو قاصعاء است و قوله نذیرا بر اساعه نعفی برانها لاحدی الدواهی انذارا کما تقول هی احدی النسا

عقافا یعنی سقر یکی از بلاهای عظیمست اندروی ترسانیدن و میتواند بود که حال باشد از فیه جمله دال بر انشای کرت منذرة یعنی سقر بزرگترین دواهی است
در حالتیکه ترساننده است للبشر مراد مبانر ادر لبابست و دونکه این متصل باول سوره ای قم نذیرا للبشر یعنی برخیز بیم کننده مر آدمیانرا تا بترسانید و فتار کنا
٤٠ بپرهیزند و قوله لمن شاء بدل للبشر است یعنی بیم کننده است سقر یا آیات ترساننده است محمد مر هر که را خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه پیش رود
در خیر و طاعت او یتاخر یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی مر جمیع مکلفان را که ایشانرا تمکین داده اند بر فعل طاعات و معاصی و عنان اختیار خیر و شر در دست
ایشان نهاده اند اگر میخواهند تقدم مینمایند و بر طاعات و خیرات سبقت میگیرند و اگر میخواهند باز می ایستند و مرتکب معاصی میشوند کقوله تعالی فمن شاء
فلیؤمن و من شاء فلیکفر مراد انستکه شر خواهد نیاید دهنده است و میتواند بود که ان یتقدم مبتدا باشد و من شاء خبر آن مقدم بر ان از قبیل لمن توضأ ان یصلی
و بر هر تقدیر این مبطل قول مجبره است که قایلند بتکلیف ما لا یطاق و گویند که حقتعالی تعبیر فرموده از ایمان و طاعت بتقدم زیرا که صاحب آن منقدم است
عقول و در جات و از کفر و معصیت بتاخر بجهت انکه خداوندان متاخر است از عقول و درجات و محمد بن فضیل از ابو الحسن صلوات الله علیه و اینکرد که حضرت
فرمود کل من تقدم الی ولایتنا تاخر عن سقر و کل من تاخر عن ولایتنا تقدم الی سقر هر که پیشی گیرد بدوستی ما از سقر متاخر گردد یعنی از آن ناجی باشد و هر که
٤١ متاخر گردد از محبت ما و روی از آن بگرداند سبقت گیرد بسوی سقر و پیش از همه بان گرفتار گردد کل نفس بما کسبت هر نفسی بانچه کرده است از کردار
گفتار رهینة مرهونست نزد خدای و بان گرفتار این مصدر است یعنی رهن چون شتیمه که بمعنی شتم است و اگر صفت بودی رهین گفتندی چه رهین بر اکرد
فعیل مذکر و مونث یکسانست مصدر اینجا مفعول است و ما در ما کسبت مصدریه بمعنی مکسوب یعنی هر نفسی بکسب خود نزد خدا در گرو است محبوس بدان و غیر مفکوک
از آن مراد انستکه بعمل خود مواخذ است و از آن خلاص نتواند شد و قدرت آن نخواهد داشت که خود را از رهن باز رهاند بجهت ترک ایمان و طاعات کم سبب
نجات است الا اصحاب الیمین مگر یاران دست راست که ایشان بکسب خود مرهون نباشند بگناه خود مواخذ نه بلکه مفکوک الرقاب باشند نفس خود را از گرو
بیرون آورده باشند بوسیله ایمان و عمل صالح همچنانکه راهن تخلیص رهن خود کند باداء حق مراد انستکه حقتعالی بجهت شرافت ایمان و میمنت اعمال صالحه خطیات ایشان
را معفو سازد و ایشانرا ناجی و رستگار گرداند و نظیر اینست آنکه ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست
که مراد باصحاب الیمین در اینجا اطفال مؤمنان اند زیرا که اعمالی از ایشان صادر نشده باشد که بان مرتهن شوند و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که مراد ملائکه اند
و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده الصلوة و السلام نقل کرده که نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعیان ما اصحاب دست راست
٤٢ باشند و این اصحاب یمین فی جنات در بوستانهای بهشت باشند فرهنگ الحال و فارغ البال تنکیر جنات بجهت تعظیم است اشارت بعدم معرفت مکنه آن یعنی
در بهشتهائیکه غیر خدا وصف آن نتواند کرد و حقیقت آن نتواند دانست بدانکه میتواند بود که این جار و مجرور در محل نصب باشد بر آنکه حال باشد از اصحاب
الیمین و محتملست که حال باشد از ضمیر قوله یتساءلون یعنی اصحاب یمین سؤال کنند بکدیگر را در حالتیکه در بهشت باشند عن المجرمین از احوال مشرکان
و نزد بعضی یتساءلون یعنی یسألون است چون تداعیناه که بمعنی دعاناه است مسئول عنه ایشان یعنی میپرسند اصحاب یمین غیر خود را که ملئکه باشند از احوال
٤٣ مشرکان و قوله ما سلککم فی سقر نیز برای بیان تساؤلست زیرا که اگر چنین میبود که یتساءلون المجرمین ما سلککم بلکه حکایت
از قول کسانیکه اهل بهشت از ایشان سؤال کنند از حال مشرکان چه ایشان مجرمان را بسؤلین گفته باشند ایشان یتساءلین لقائلین حذف مسئولین در کلام بنابر
هیچ نزبلست در غرابت اسلوب نظم این معنی انستکه بعد از سؤال سائلین مسئولین از احوال مجرمین در جواب گویند که ما گفتیم مجرمان را که چه چیز شما را در آورد در دوزخ
٤٤ ٤٥ قالوا گفتند ایشان در جواب که لم نک نبودیم در دنیا من المصلین از نماز گزارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم و بعضیان اعتقاد داشتیم و لم نک
٤٦ و نبودیم که نطعم المسکین طعام دهیم درویشانرا از زکوة مفروضه و کنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن عیب محمد بود و غیر آن
٤٧ مع الخائضین با شروع کنندگان در آن و کنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نمیداشتیم از آنها تکذیب قیامت از
٤٨ امور مذکوره بجهت تعظیم است یعنی معظم اینکه ما اکتفا نمیکردیم بر ترک صلوة و زکوة و اقدام بر امر باطل بلکه قیامت را نیز تکذیب میکردیم حتی اتانا
الیقین تا وقتیکه آمد بما امر متیقن که مرگ است و بر همه حالت مردیم بدانکه فایده این سؤال با آنکه سائلان عالم باشند بحال مجرمان توبیخ و تعییر ایشانست حکایت
دو قران بجهت تذکره سامعانست از ابن مسعود و ابن عباس که جمله مردمان بهشت نکو و بد در دوزخ نماند الا جامع این چهار خصلت تارک نماز و تارک زکوة و مرتکب کبایر
و منکر قیامت و دلالت بر آنکه اخلال بواجب موجب عقاب و سبب علت ابتست و مبین اینکه کفار مخاطب اند بعبادات شرعیه اصول و فروع بعد از آن حقتعالی میفرماید
٤٩ که فما تنفعهم پس سود نکند ایشانرا شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان از ملئکه و انبیا و سایر اهل ایمان بر تقدیر آنکه ایشانرا شفاعت کنند
و این خود محالست چه بنص و اجماع امت شفاعت شافعان مقصور است بر عصاة اهل ایمان عبد الله مسعود فرمود که در قیامت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رابع از
باشد در شفاعت با ایشان یعنی باسه کس دیگر که شفیع بندگان باشند آنها جبرئیل و ابراهیم و موسی علیهم السلام باشند یا عیسی هیچکدام از این سه کس بنادماتر این پیغمبر ما
شفاعت نکنند و بعد از این چهار انبیای دیگر شفاعت امت کنند بعد از آن صدیقان آنگه شهیدان که بعد از شفاعت شافعین جماعتی در دوزخ باقی باشند
پس ایشانرا گویند ما سلککم فی سقر در جواب گویند لم نک من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین بعد از آن ابن مسعود گفت که همین جماعت در دوزخ
مخلد بمانند و باقی در بهشت در آیند و حسن بصری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که یقول الرجل من اهل الجنة یوم القیمة ای رب عبدک فلان سقانی
شربة من ماء فی الدنیا فشفعنی فیه فیقول اذهب فاخرجه من النار فیذهب فیتجسس فی النار حتی یخرجه یعنی در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید که
ای پروردگار من بنده تو فلان بدو دنیا مرا شربتی آب داد پس اذن شفاعت او مرا کرامت فرما ندا رسد که برو و او را از دوزخ بیرون آور و او بیاید و در دوزخ
تجسس او کرده او را از آنجا بیرون آورده ببهشت رساند و نیز جابر از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که یک شهید شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود و بروایت
دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که ان من امتی من سیدخل الله بشفاعته الجنة اکثر من مضر یعنی بدرستیکه از امت من کسی باشد که حقتعالی بشفاعت او
٥٠ بیش از قبیله مضر به بهشت در آورد و حاصل که شفاعت در حق عصاة اهل ایمان مسموع خواهد شد نه در باره مشرکان و معاندان فما لهم پس چیست مر کافران

جاحد و کافران معاند را عن التذکرة از تذکیر یعنی از آیات قرآن یا مواعظ آن معرضین اعراض کنندگان که نصب این بنابر حالیت است کقوله فما لک
فما لکم کانهم گوییا ایشان در رمیدن از قرآن حمر مستنفرة خران وحشی رمنده اند فرت من قسورة که گریخته باشند از شیر قسوره فعوله است
(٥١) مشتق از قسر بمعنی قهر و غلبه و این بر وزن حیدرات که از اسمهای اسد است و گویند قسوره اسم جمع است بمعنی جماعت تیراندازان که صید شیر کنند و از ابن عباس مرویست
که هی رکز الناس و اصواتهم و عکرمه گفت که هی ظلمة اللیل پس معنی آنست که کفار خر وحشی اند که از مردمان تیرانداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای
مختلف آن تاریکیهای شب و او انستکه همچنانکه خران وحشی از اینها میگریزند ایشان نیز از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن شنو و دل پند پذیر
ندارند حاصل که حقتعالی تشبیه ایشان فرموده در اعراض از قرآن و استماع ذکر و موعظه فرار ایشان از آن بحمر وحشی که بسیار رمنده باشد از آنچه موجب فزع
ایشان باشد و در تشبیه حال ایشان بحمر مستنفره مذمت ظاهر و هجین بزرگ است کما فی قوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و شهادت صریح بجهل ایشان بلا
فهم و قلت عقل از کلبی منقولستکه مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که در بنی اسرائیل هر که گناهی کردی بامدادان صحیفه یافتی که گناه او و کفارت او بر آن نوشته
بودی برای ما مثل آن بیار تا بتو ایمان آوریم و در روایتی دیگر آنستکه گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان بر دست فرشته که در او نامه
باشد یعنی هذا کتاب من الله الی فلان بن فلان و نوشته باشند که تو از پیغمبری و معنوی باشد که این نامه ایست از خدا بفلان کس باید که متابعت محمد کنند چنانچه حضرت حقتعالی فرموده که
٥٢ لن نؤمن لک حتی تنزل علینا کتابا نقرأه ابراهیم که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و منکر و ندبل بلکه از روی عناد و عتو و جحود یرید کل امرئ منهم میخواهد
٥٣ هر مردی از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا منشرة نامهای سرگشاده بی مهر کرده و نوشته که ای فلان پیرو محمد را کلا این ردع است از
اراده مذکوره یعنی نه چنین است که ایشان را این صحیفها اگر بر سبیل فرض بدهند ایمان نیاورند پس اعراض ایشان بجهت امتناع ایشان صحیفه است بل لا یخافون الآخرة
بلکه نمیترسند از عذاب آخرت از ابن عباس مرویستکه مشرکان گفتند اگر محمد راست میگوید باید فردا که ما بر خیزیم بر بالین هر یکی کتابی باشد و در آن نوشته که فلان
از آتش دوزخ حقتعالی رد کرد و گفت نه چنین است بلکه از عذاب آخرت نمیترسند بجهت اینست که آن تذکره اعراض میکنند نه بجهت امتناع از آنچه ایشان اقتراح
٥٤ میکنند از اینان صحف که اگر خوف آخرت داشتندی اقتراح آیات نکردندی بعد از قیام دلالات و معجزات کلا این ردعست از قول ایشان در باب قرآن یعنی نه آنچنا
که ایشان میگویند که قرآن سحر است و قول بشر یا جفا که انه بدرستیکه قرآن تذکرة پند است شریف و موعظه عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گرفتن یا
٥٥ کردن از آن ذکره پند گیرد از او و بمحولات آن منعظ شود و نیز بعبرت تذکیر ضمیر انه و ذکره با آنکه راجع بتذکره است بجهت آنستکه در معنی ذکر یا قرآن و ما یذکرون
و یاد نکنند از او و پند پذیر نشوند بان الا ان یشاء الله مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر گاهی که
حقتعالی بقسر و الجا ایشانرا بر آن دارد کقوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا پس مشیت اول مشیت اختیاریست و مشیت ثانی مشیت اضطراریه و الجائیه
و بعضی گفته اند که معنی آنستکه مگر آنکه خدای اراده آن فرماید بان معنی که بان امر فرماید و از ترک آن نهی نماید و بر فعل وعده ثواب دهد و بر ترک آن ایعاد عقاب پس
بنابر این مشیت دایجاب اختیاری باشد هو اهل التقوی او است سزاوار آنکه از او بترسند و خوف او را نصب العین خود سازند یعنی از محارم او اتقا
نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن مرکسانرا که از خصوص نامر ترسند که امر او را انس مرویستکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تلاوت
این آیه فرمود و گفت قال الله تعالی سبحانه انا اهل ان اتقی فلا یجعل معی اله فمن اتقی ان یجعل معی الها فانا اهل ان اغفر له حقتعالی فرمود که من اهل انم که از من بترسند
و با من انباز نه گیرند پس هر که بترسد از آنکه انباز گیرد با من چیزی را من اهل انم که بیامرزم او را و گناهان او را عفو کرده بروی او ببخشایم و بعضی در معنی این چنین گفته اند
که خدای از اهل آنست که از عقاب او بپرهیزند از عذاب او بترسند و از اهل اینکه از برای او عمل کنند بانچه مؤدی شود بمغفرت او سورة القیمة مکیست
نزد کوفیان چهل آیه نزد باقیان و سی و نه نزد باقیان و اختلاف در آیه لتعجل به است که کوفیست ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
القیمة تلاوت کند من و جبرئیل از برای او گواهی دهیم روز قیامت که او ایمان داشته بقیامت و تصدیق بر وقوع آن نموده و در آن روز روشنی روی او بر رویهای
دیگر غلبه کند ابو بصیر از ابو عبد الله سلام الله علیه روایت نموده که هر که مداومت نماید بقرائه لا اقسم بیوم القیمة و عمل بآن کند حقتعالی چون او را از قبر بعث کند
این سوره رفیق او باشد در احسن صورت او را بشارت دهد بروی او خندد و او را مسرور ساند تا از صراط و میزان بگذرد و بدانکه حقتعالی چون ختم سوره المدثر بذکر قیامت
نمود و آنکه کافر منکر و مکذب آنست افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت کرد و بیان اهوال آن پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم
ادخال لا نافیه بر فعل قسم برای تاکید است و این شایعست در کلام عرب و علما و مفسران را در این کلمه اقوال دیگر هست در آن ذکر ثم فلا اقسم بمواقع النجوم
٢ سمت تحریر یافته یعنی هر آینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و لا اقسم و البته سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متعبد
است که در دو روز قیامت نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که لا یزال نفس اماره است با ملامت کننده خود و اگر چه در طاعت و عبادت کوشش نماید
یا مراد جنس نفس باشد چه در روایت واقع شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که لیس من نفس برة و لا فاجرة الا و تلوم نفسها یوم القیمة ان عملت خیرا قالت هلا
ازددت و ان عملت شرا قالت یا لیتنی لم افعل یعنی در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد الا که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید
چرا زیاده نکردم و اگر فعل بد از او صادر شده باشد گوید کاشکی که نمیکردم یا مراد نفس آدم علیه السلام باشد چه پیوسته خود را همیشه ملامت میکرد بر آنچه بسبب آن
از بهشت بیرون آمد و ضم این بقیامت بجهت آنستکه مقصود از اقامت قیامت مجازات آنست و جواب قسم محذوفست و تقدیر اینکه لتبعثن یعنی قسم بقیامت و نفس لوامه
٣ که هر آینه برانگیخته خواهید شد و دال بر جواب قسم است قوله ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی ان لن نجمع آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای
او را بعد از پراکندگی و اعاده آن نخواهیم نمود بعد از پوسیدگی آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول بود و در نهایت عناد و عداوت بود از آنحضرت
از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع آن گفت لو عاینت ذلک الیوم لم اصدقک یا محمد و لم اومن بک اگر آن روز را معاینه ببینم باور ندارم
و بان نگروم آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شوند حقتعالی این آیه فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم مراد نفس او است که ظاهر
٤ قالب انست و گویند انسان اسم جنس است و مراد جمیع کافرانند یعنی باطل منکران بعث آنستکه ما عظام ایشانرا فراهم نخواهیم آورد بلی آری جمع کنیم از قادرین

در حالتیکه توانا باشیم **عَلٰى اَنْ نُسَوِّىَ** بر آنکه درست کردانیم **بَنَانَهُ** سرهای انکشتان او را بهم تالیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت
ان جمع کنیم با هم ملتئم و منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرک و از ابن عباس مرویست که معنی انستکه ما قادریم بر آنکه فراهم آوریم و منقبض سازیم انکشتان
او را ما نند سم جاروا شتر و ستور تا انکه بدست چیزی نتواند کرفت بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات و لیکن ما بفضل خود انامل او را با عطا
٥ فرمودیم که موجب کمال خلقت و تمامیت منفعت است مثل قبض و بسط و ارتفاق باعمال لطیفه مانند کتابت و غیر آن **بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ** این
عطفست بر ایحسب جایز است که استفهام باشد یا ایجاب بجهة آنکه جایز است که اضراب باشد از مستفهم یا از استفهام یعنی بلکه میخواهد مدعی
بالجنس ایمعی این انکار و تکذیب **لِيَفْجُرَ** تا همیشه بفجور مشغول باشد **اَمَامَهُ** در زمانی که در پیش او از اوقات حیوة او و از سعید بن جبیر مرویست که مراد
انستکه ذنب را مقدم دارد و توبه را موخر سازد سوف اتوب تا انکه موت او در یابد بر اسوء احوال و اقبح احوال یا آنکه فجور یعنی کذب باشد یعنی مدوحجد
٦ و تکذیب نماید بآنچه در پیش است از بعث و حساب **يَسْئَلُ** میپرسد از روی استهزاء و استبعاد **اَيَّانَ** کی خواهد بود **يَوْمُ الْقِيٰمَةِ** روز رستخیز بعد
٧ ازین بیان علامات حدوث قیامت میفرماید بقوله **فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ** پس انهنکام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و این مشتق از برق
٨ (٩) الرجل اذا نظر الی البرق فدهش بصره **وَخَسَفَ الْقَمَرُ** و تیره کردانیده شود ماه **وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی با یکدیکر
جمع کرده شوند یا افکنده شوند بانجا و منها اثر کرده کما قال واذا البحار سجرت و تذکیر فعل بجهة تقدیم انست و تغلیب معطوف و کویند مراد جمع شمس و قمر است در
ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی عالم بر اهل دنیا کامل شود و هیچ نور و روشنی بروی نماند و هر که در انها تکرد ماننده دو کاو سیاه در نظرش آید با در طلوع آنها
١٠ از مغرب و کنایه کند این علامات را حمل میکند بر امارات موت نفس و خسوف میکند بذهاب ضوء بصر و تفسیر جمع با ستتباع روح حاسه در ذهاب **يَقُولُ**
الْاِنْسَانُ کوید آدمی یعنی کافر مکذب **يَوْمَئِذٍ** در آنروز **اَيْنَ الْمَفَرُّ** کجاست جای کریختن مانند قول کسیکه ایس شده باشد از وجدان متمنی پس
١١ سبحانه ردع طلب مفر میکند بقوله **كَلَّا لَا وَزَرَ** نه چنانستکه کریختن فایده دهد کافر را چه هیچ پناه کاهی نباشد او را این مستعار است از جبل و
١٢ استنقاذ از وزر است که بمعنی ثقل است **اِلٰى رَبِّكَ** بسوی پروردکار تست یعنی بحکم اوست نه غیر او **يَوْمَئِذٍ** در آنروز **الْمُسْتَقَرُّ** قرار کاه یعنی او تعالی
بمشیت خود مقر هر کس بر حسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را ببهشت در آورد و اهل دوزخ را بدوزخ و با بسوی اوست استقرار عباد
١٣ یعنی ایشان خاور نیستند بر آنکه مستقر شوند غیر او **يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ** خبر داده شود آدمی **يَوْمَئِذٍ** در آنروز **بِمَا قَدَّمَ** بآنچه فرستاده از عملی که کرده
وَاَخَّرَ و آنچه تاخیر کرده از ان بعمل نکرده یا آنچه خود کرده از عمل خیر و شر و آنچه مرده ماند و از ان داشته که بعد از او بجای ارند از سنت حسنه یا سیئه یا اول عمل
و اخر آن یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعات یا عکس یا آنچه پیش فرستاده از مالی که تصدق بان نموده و آنچه باز پس داشته از اموال برای ورثه یکی از اکابر فرموده که کنایه
١٤ از پیش فرستادی بجز آن مال او پس بکذاری بجز کله توبه نیست کن تا نماند مال اینصد پیش فرست تا بماند **بَلِ الْاِنْسَانُ** این اضراب است از انبا یعنی نه انستکه
آدمی محتاج انبا باشد بلکه آدمی **عَلٰى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** بر نفس خود حجت بینا است یعنی شاهد است بر افعال و اقوال خود کقوله تعالی شاهدین علی انفسهم و یوم تشهد
علیهم السنتهم الایة یا خداوند بصیرت است بالحیثیت بخود بیننده مراد انستکه عالمست بکردار خود و بیناء حال خود پس احتیاج بانبا نداشته باشد و صیف انسان
بحسن مجاز است مانند وصف ایات با بصار در اینجا فلما جائتهم ایاتنا مبصرة و قتیبی کفته که چون جوارح قایم مقام نفس است درشهادات از جهة بصیرة که صفت قوت
١٥ صفت انسان و افعال شده حاصل که آدمی با فعال خود دانا و بینا است **وَلَوْ اَلْقٰى** و اکرچه القا کند **مَعَاذِيرَهُ** عذرهای خود را یعنی هر چند بر کناه عذر آنکیزد یا بد بخیه
ند فع ان معذور باشد جاز اند بشد هم او کواه خواهد بود و عذرهای دروغ و حجتهای باطل خود خواهد داشت و لهذا هر چند عذرها انکیزد بازوی قبول نکنند
کقوله تعالی لا ینفع الظالمین معذرتهم و از جمله معاذیر ایشان این باشد که انچه کرده باشند حواله بدیکری کنند کو لو لا انتم لکنا مومنین در جواب اینکه انحن صددناکم
عن الهدی و ضحاک کفته که معاذیر بمعنی حجب و ستور است و واحد ان معذار است یعنی اکر در وقت معصیت پرده ها فرو کذارد و در ها ببندد تا آن معصیت بر کسی پوشیده
بماند و بشهرت نرسد باعتبار انستکه هم چنانکه معذرت مانع عقوبت مذنبست ستور مانع رؤیت محتجب است بیضاوی اورده که معاذیر جمع معذار است که بمعنی
عذر است یا جمع معذرت بر غیر قیاس چون مناکیر که جمع منکر است چه قیاس معاذر است نه معاذیر عیاشی باسناد خود از محمد بن مسلم اورده که ابو عبد الله علیه السلم
فرمود ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یستر سیئا الیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک و الله سبحانه یقول بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة اذا صلحت
قویت العلانیة چیست که یکی از شما اظهار حسنه میکند و استر سیئه اما رجوع بنفس خود نمیکند تا بداند که آن نه چنانست که بو شیده بماند حضرت پیغمبر میفرماید که آدمی
بر نفس خود دانا است احوال خود بیند اند بدرستیکه سریرة چون باصلاح باشد علانیه قوت کیرد و از عمر ابن یزید نقل کرده اند که ابو عبد الله علیه السلم این آیه تلاوت
و نمود کفت چه میشود مردم را که عذر میاورد برای مردم بر خلاف آنچه خدای میداند از اعمال او بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرموده که هر که سریره بفعل آورد
حق تعالی ازار سازد خواه نیک باشد خواه بد و زراره روایت کرده که من از ابو عبد الله سلام الله علیه سوال کردم که ما حد المرض الذی یفطر صاحبه چیست حد مرضی که
موجب آن باشد که صاحب آن افطار کند فرمود بل الانسان علی نفسه بصیرة هو اعلم بما یطیق او دانا است بآنچه طاقت آن دارد و در روایتی دیکر آمده که هو اعلم بنفسه
ذاک الیه او بنفس خود دانا است و جواز و عدم جواز افطار راجع بنفس او است اکر در خود بیابد که عدم افطار موجب ضرر است افطار کند و از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست که چون جبرئیل علیه السلم وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و اله خواند پیش از انکه او اتمام کند آنحضرت آنرا میخواندی از خوف انکه مبادا فراموش کند و بسبب حرص او بر اخذ آن
١٦ وحی او بر ضبط و حفظ معانی آن زبان مسارعت کردی آیه آمد که **لَا تُحَرِّكْ بِهٖ** مجنبان ای محمد بقرآن **لِسَانَكَ** زبان خود را قبل از اتمام وحی **لِتَعْجَلَ بِهٖ** تا تعجیل کنی بسبب آن
از حفظ آن بجهت مخافت انکه از خواطر تو برود کما قال و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و میتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده باشد و نهی از جهت آن باشد
١٧ تا تشدد او قبل کرده باشد و لا تطع الکافرین و المنافقین و ابن بدیلی است که پیغمبر صلی الله علیه و اله هرکز اطاعت کافران نکرد بعد از ان در مقام تعلیل این نهی میفرماید که **اِنَّ**
عَلَيْنَا بدرستیکه بر ما است **جَمْعَهٗ** فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد کیری **وَقُرْاٰنَهٗ** و اثبات قرائت آن بر زبان تو تا قرائت نمائی بر تو تا حفظ آن کنی پس خوف فوت آن بر خود
عاید جهت ان مدار **فَاِذَا قَرَاْنٰهُ** پس چون بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل **فَاتَّبِعْ** پس پیروی کن **قُرْاٰنَهٗ** خواندن آنرا یعنی بعقب قرائت جبرئیل قرائت نمای نه در اثنای آن کو

ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن تحفیظ اوئیم **ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا** پس بدرستیکه بر ما است **بَيَانَهٗ** روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن
اعتراض است برای توبیخ بر مطلق عجله زیرا که عجله مرکاه مذموم شد در انجام امور است و اصل دین پس در غیر آن بطریق اولی باشد و ائمه اجزه دالست بر نفی تعجیل
و الغاز در قران و کالت ندارد بر جواز تاخیر بیان از وقت حاجت بلکه دالست بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب و مرویست که بعد از نزول این آیات چون جبرئیل
آیه بر رسول خواندی آنحضرت سر در پیش انداختی و چون قرائت تمام کردی پس بر فتی قرائت آن فرمودی و بعضی کفته اند که معنی فاتبع قرآنه انست که عمل نمای بآنچه در اوست از
احکام حلال و حرام و بدانکه توسط این آیات از الی قوله ان علینا بیانه میان آیه سابق و لاحق بجهة انکه آن چیزیست که در اثنای نزول سابق و لاحق از حضرت
صادر شده بود صاحب طبرسی آورده مکر وجه اتصال آن بما قبل انستکه چون ذکر قیامت و وعید نمود پیغمبر خود را مخاطب ساخت بانکه زبان خود را مجرک
مساز در قرائت آن بتعجیل کی یا بکی مکرر کردن قرائت آن را در قلوب ایشان مستقر شود که ایشان غافلند از ادله ما و مشغول بحب دنیا پس احتیاج دارند
باشند بر یاد تنبیه و تقریر از بلخی منقول است که کفته این اخبار منست انستکه مراد حق سبحانه تلاوت قرانست بلکه قرائت انسانست نامه اعمال خود را در روز
قیامت و این سابق و لاحق شاهد این معنی است و مراد بان امر تقریع بعید است و توبیخ او در حینی که عجله در قرائت آن فایده نرساند پس معنی انستکه زبان خود را
حرکت مده با نچه خوانی از صحیفه اعمال خود تا در آن تعجیل نمائی یعنی بیان قرائت آن کن و شتاب دکی منمای تا حجت بر تو واضح شود چه ما جمع جمیع اعمال تو کرده ایم
در آن و چون جامع آن نمائیم پس تابع شو و بآن اعتراف و استسلام نمای که انکار تو در آن از دائره امکان خارجست و بر ما است بیان آن با ظهار و جوارح تو اکر
منکر آن شوی یا بر ما است بیان جزا و سزای عمل تو از حسن و رد و بتکه معنی انستکه بر ما است بیان آنچه از آیات اخبار کرده ایم در دنیا یعنی در آخرت آنرا محقق
خواهیم ساخت و موعود را بفعل خواهیم آورد **كَلَّا** این ردع انسانست از اغترار بعاجل و عدم تدبر در قرآن که منجر است بانجام اجل یعنی نه چنانست ای
٢٠ آدمیان که کمان برده اید از عدم وقوع قیامت و عدم بعث و نشور و حساب در آن و نیز بر آن تدبر و تفکر نمیکنید در قرآن **بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ** بلکه دوست
٢١ میدارید دنیای شتاب کننده سریع الزوال **وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ** و دست باز میدارید از کار آخرت که پاینده است و حال آنکه کار بر عکس میباید کرد و در کشاف
اورده که کلا ردع است مولست از عادت عجله انسان و بحث و انکار نمودن او بر آن و حث او بر انابت و بجهة مبالغه در ردع مذکور در عقب آن فرموده که بل تحبون العاجلة
٢٢ کانه قال بل انتم یا بنی آدم لانکم خلقتم من عجل و طبعتم علیه تعجلون فی کل شیء و من ثم تحبون العاجلة و تذرون الاخرة بقوله **وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ** روهای از روها
یعنی روز قیامت **نَّاضِرَةٌ** تازه و تابان باشد و مسرور و شادان باشند مراد وجوه انبیا و اولیا و مومنانست که صفحات روی ایشان را بانضارت و طراوت کردانند تا ملاء
٢٣ و سایر خلقان باین علامت بدانند که ایشان فایزند و مقربان درکاه سبحانی **اِلٰى رَبِّهَا** بجانب خود **نَاظِرَةٌ** نکرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله حق
تعالی با ایشان کرامت فرموده باشد تقدیم مفعول حصر است یعنی نعمت و کرامت نداشته باشند الا از پروردکار خود هم چنانکه در دنیا خوف و رجا نداشته اند
مکر بخدا یا انکه بر وجهی مشغول ان نعمت باشند که از ما سوای ان غافل باشند نظیر این است قوله تعالی الی ربک یومئذ المستقر الی ربک یومئذ المساق الی الله
تصیر الامور و الی الله المصیر علیه توکلت و الیه انیب و بدانکه علما را در این ایه دو وجه است یکی آنکه مراد بنظر نظر عین باشد دوم آنکه بمعنی انتظار باشد و جماعتی
کمان را حمل بر نظر عین کرده اند بعضی از ایشان کفته اند که مضاف محذوفست و تقدیر آنکه الی ثواب ربها ناظرة ای الی نعیم الجنة حالا بعد حال فیزداد بذلک
سرورها و مراد بوجوه اصحاب وجوه است این وجه منقولست از معظم علمای مفسرین از صحابه و تابعین و غیرهم و حذف مضاف و اقامت مضاف الیه در کلام
دنیا است کما فی قوله و جاء ربک ای امر ربک و انا ادعوکم الی العزیز الغفار ای الی طاعة العزیز الغفار و توحیده و ان الذین یؤذون الله ای اولیاء الله
که در جمیع این محل حذف مضاف شده است و اقامت مضاف الیه شده در مقام آن و بر جمعی دیکر از ایشان کفته اند که مراد بنظر رؤیت است بدون حذف مضاف و معنی آنست که
بنظر الی الله معاینة و این قول کلبی و مقاتل و عطا است و شبهه نیست در آنکه این وجه غیر موجه است زیرا که منظور الیه یعنی مشار الیه است بجهت فرو او سبحانه
متعالی است از آنکه معین مشار الیه و مخصوص هم چنانکه متعال است از آنکه باصابع مشار الیه شود چه رؤیت بحاسه تمام نمیشود مکر بمقابله و توجه حقیقی یا با نفاق
و او منزه است از ترو رؤیت بحاسه تمام نمیباید مکر باتصال شعاع بمرئی و حق سبحانه منزه است از اتصال شعاع باو و مع ذلک نظر در لغت مفید رؤیت نیست
چه هر کاه کان متعلق بعین باشد مفید طلب رؤیت است هم چنانکه هر کاه متعلق بقلب باشد مفید طلب معرفت است بدلالت قولهم نظرت الی الهلال فلم اره
کردر این صورت اکر نظر مفید رؤیت میبود قول متناقض میبود و قولهم ما زلت انظر الیه حتی رأیته و شیء غایت نفس خود نمیتواند بود فلا نهال اراه حتی رأیته و کاه هست
که نظر سبب رؤیت میباشد چه هر سبب خود نمیتواند بود و دیکر آنکه بضرورت میدانیم که ناظره نظر کننده است ما میدانیم که بیننده است بطلها ازاو سؤال میکنیم که
راستی آن ایه لا یحل لاحد ان یکون ناظرا الی باشد دیکر انکه خدا بر اعراض میکوید اما ناظر نمیکویند برای آنکه نظر تقلب حدقه است بجانب مرئی و این خدا استعمال رفا
نیست و ایضا لا ینظر الیهم یوم القیمة بمعنی لا یرحمهم است و دیکر نظری که موصول بالی است موضوع است برای تقلیب حدقه بمعنی رؤیت بجهة اتصال این بحر کوف
بان متصف نمیشود مانند شربو شد و تجربه ذل و خشوع هیچکدام از اینها اصلا احسان ندارد که صفت رؤیت باشد بلکه احوال ناظرانند نزد تقلیب
حدقه بجانب مرئی تا ما کسانیکه حمل نظر میکنند بر انتظار در معنی این چند قول کفته اند یکی آنکه معنی انستکه منتظرة لثواب ربها و این قول مجاهد و حسن و سعید
جبیر و ضحاک است و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نیز منقولست نظر بمعنی انتظار در قرآن بسیار است کقوله تعالی و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع
المرسلون ای منتظرة و قوله فنظرة الی میسرة ای انتظار و اکر خصم کوید که نظر بمعنی انتظار متعدی بالی نمیشود و نمیکویند انتظرت الیه بلکه میکویند انتظرته جواب آن
بر چند وجه میتوان داد اول آنکه در اشعار فصحا نظر بمعنی انتظار که متعدی بالی باشد واقع شده کقوله وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن ینظر الخلاصا و قول جمیل
معمر و اذا نظرت الیک من ملک و البحر دونک جدتنی نعما و قول الاخر انی الیک لما وعدت لناظر نظر الفقیر الی الغنی الموسر و قال الاخر و شعب نظر ای
الی الهلال کما نظر الظما الی الغمام و این بدیهی است که عطاش منتظر غمام اند و قال وجوه ناظرات یوم بدر الی الرحمن یاتی بالفلاح ای منتظرات باتیانه بالنصر
و الفلاح و قال کل الخلایق ینظرون سجاله نظر الحجیج الی طلوع هلال ای ینتظرون عطایاه انتظار الحجاج طلوع الهلال و انه فنظرة الی میسرة مصرحست بانکه معنی
وجه دوم انستکه الی در الی ربها مفرد الاء است که بمعنی نعم است و قال الاعشی و لا یقطع رحما و لا یخون الی ای و لا یخون نعمة من انعم علیه پس معنی

انستکه نعمة بها منتظره و کبیرا نرسد که کویند نظر بمعنی انتظار از اقوال متاخرین است و احدی از متقدمین بر این نرفته بلکه اجماع امت بر متاخرین سبقت
نموده در انکه نظر بمعنی انتظار نیست زیرا که میکویند لا اسلم که این اجماعی باشد بجهة انکه دانسته شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مجاهد و حسن
و غیر هم بر این اند که مراد اینست که بنتظر الثواب وجه سیوم اینستکه لفظ نظر جایز است که متعدی بالی باشد کاهی که نظر بمعنی انتظار باشد اکرچه مسلم
که لفظ انتظار مستعمل بالی نمیشود همچنانکه رؤیت بمعنی نظر که متعدی بالی است دیکر بمعنا الم تر الی ربک کیف مد الظل باآنکه میکویند رایت الی فلان
پس اجرای کلام بر معنی انتظار باشد نیز بر لفظ انتظار و اجرای این کلام بر معنی نه لفظ در کلام شایعست کما قال الفرزدق و لقد عجبت الی هوازن اصبحت
کعجبت مالی معک شد زیرا که بمعنی نظرتست قول دوم انستکه مؤملة لحدید الکرامة کما یقال عینی ممدودة الی الله و الی فلان و انا شاخص
الطرف الی الله الی فلان و چون عیون بعضی از اجزای وجوه هست فعلی که بعین واقع میشود با و اضافه نموده شد این قول ابو مسلم است قول سیوم انستکه معنی بر نتو
است کما انهم قطعوا اماطهم و اطماعهم عن کلشئ سوی الله پس مراد اینستکه حقسبحانه این به کنایت فرموده از طمع بنظر و این از اقوال متقدمین اند
در معنی و بنابر انکه نظر بمعنی انتظار باشد اختلاف کرده اند که این در چه وقت خواهد بود بعضی کفته که بعد از استقرار اهل ایمان باشد در جنت و جماعتی بر آنند که قبل
از استقرار خلو باشد در جنت تا دلیل هر یعنی منتظر انچیزی باشد که از اهل ان باشند و این اختیار قاضی عبد الجبار است و جمهور اهل عدل کفته اند که جایز
است که نظر محمول شود بر هر دو معنی یعنی نقلب جدقة و انتظار هر دو باشد چنانکه قال سبحانه انهم ینظرون الی الثواب المعدلهم فی الحال من انواع النعیم و ینتظرون
امثالها حالا بعد حال لهم ما یتعقبونه من الاجلال و الکرامة پس لفظ بر کلا المعنیین در حالت واحد محمول اکثر متکلمین است چنانکه در اصول فقه مبین شده و علم الهدی
قدس سره نیز تجویز این معنی فرموده اکر سایلی کوید که منتظر ناقص النعیم است و منغص العیش است و اهل جنت در کمال نعمت و سرور اند پس چکونه موصوف بانتظار باشند
کوئیم کسیکه انتظار شئ میکشد که محتاج بان نیست در حال و دانستکه بان خواهد رسید مهموم نیست عیش او منغص نه بلکه موجب زیادتی نعیم او است و هم و غم
کاهی لازم منتظر است که محتاج باشد بانچه انتظار ان میکشد در حال و بفوت ان مضرت میابد در مال و در اصل بوصول ان نباشد و اهل جنت بر صفت اولند
نه ثانی باید انکه نکته در اضافه نظر بوجوه انستکه ظهور سرور و غم بر وجوه میباشد مکرر وجوه پس حقتعالی فرمود که مؤمن در قیامت متهلل الوجه باشد و عاصی که خایف
۲۴ ۲۵ باشد از عاقبت افعال قبیح خود کالح الوجه کما قال و وجوه یومئذ باسرة و روی چند از روز سخت ترش تار یک باشند یعنی وجوه منافقان و مشرکان تظن
کمان میبرند و ای بیند یعنی یقین میدانند آن کسان بران نفس یعنی یقین دانسته اند ان یفعل بها انکه کرده خواهد شد فاقرة داهیه و عقوبتی که شکننده مهره پشت باشد این کنایت است از نزول عذاب عظیم بر او و بعضی کفته اند که ظن بمعنی خود است بمعنی کمان بر ند حصول از آنرا فی الجمله بتفصیل ان عالم نباشند این اولی
۲۶ از اول زیرا که یقین علم میتوان مخفف زمشغله میتوان چنانکه در علم عربیه مقرر شده کلا این ردعست از ایثار دنیا بر اخرت یعنی چنان نیست ابطال ان کردل
بر دنیا توان نهاد و از اخرت غافل توان شد پس از ان مرتدع شوید و تامل نمائید اینکه اذا بلغت التراقی چون برسد جان باستخوانهائی که بر بالای
سینه اند از یمین و یسار احاطه بمقدم حلق نموده که ان موضع حشرجه کردن است ترک ذکر مرجع ضمیر چه دلالت کلام است بران حاصل که چون روح از سینه خارج شود و کلوکیر
۲۷ از ان و بحنجره برسد و قیل و کفته شود که ان محتضر کویند که من راق کیست افسون کنند یا دعا و علاج نماید یا دوا که کویند که قایل این قول ملائکه
موت باشند که کویند با یکدیکر که ایا ملائکه رحمت روح اورا باسما خواهند برد یا ملائکه عذاب بنیران و ابو العالیه کفته که ملائکه رحمت و عذاب با هم نزاع کنند در بالا
۲۸ بردن روح او و ظن و یقین کند محتضر انه الفراق که انچه بدو نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدائی است از دنیا و ملاذ ان و علت مفارقت از اقربا و احبا
و در حدیث امده که ان العبد لیعالج کرب الموت و سکراته و مفاصله لیسلم بعضها علی بعض یقول السلام علیک تفارقنی و افارقک الی یوم القیمة یعنی بدرستیکه
۲۹ بنده علاج شدائد مرک کند و حال انکه هر یک از مفصلهای وی بیکدیکر سلام کند و کویند که سلام بر تو باد که تو جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت والتفت
الساق بالساق و بر پیچید ساق محتضر با ساق دیکر بسا قاو یعنی پا بپای او از هول مرک و سختی جان کندن در هم پیچد و حرکت بران نماند و قتاده کفته که مراد انستکه
که ساقهای او متحرک شود و مضطرب و بیوسته یکی با پیش خود کشد و یکی را وکذارد و ما نهار ابر یکدیکر پیچد ابن عباس و مجاهد چنین تفسیر کرده اند که جمع شد موت بد
اخرت و حسن کفته که بپیچید شوخال موت بحال حیوة و کویند مراد التفاف ساقین است که کفن یا اجتماع اخر روز دنیا با اول روز اخرت و در حدیث و اقع شده که
منزلی سخت و مطیع تر از مرک نبست کران اول منزلست از منازل الخرت و از یحیی معاذ منقولست که چو بنده را در قبر نهند چهار فرشته براو باستند یکی بر سر او و دیکری
در پایش و یکی بر راست و یکی بر چپ و فرشته سر کوید اجل حاضر امد عاجل منقضی شد انکه بر جانب راستست کوید مال رفت و بال ماند انکه بر طرف چپ است کوید
کوید اشتغال بخت و اعمال ماند و انکه بر پایش باشد کوید خوشا حال انکسیکه کسبش حلال بود و شغلش بحضرت ذو الجلال حاصل جمیع اقوال مذکوره انکه شدائد
۳۰ بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده باشد که دیکری که از ان سخت تر باشد که فتار کرده الی ربک بسوی جزای پروردکار خود یومئذ المساق در ان روز
یعنی روز قیامت موضع راندنست یعنی همه کس را بزمین محشر کشند یا فرشتکان رحمت همراه او یا هم کویند که سوق روح او کنند بموضع جزای او و اکر از اهل جنت
۳۱ است بعلیین و اکر از اهل نار است بسجین فلا صدق و ابن عطفست بر یسئل ایان یوم القیمة و ضمیر راجع با نسان که مذکور شد در ایحسب الانسان یعنی ایمان
نیاورد ادمی که عدی بنت ابی ساید کافران بود و نعمت پس تصدیق نکرد برسول یا بقران و در اکثر تفاسیر امده که ابو جهل لعنه الله است و ابسبیل المرسلین یخبر از مشرکان
دیکر بود و صبغداد و شان او فرموده که نکرد یا ابو جهل محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نداد ان و الجنب مال او بود و لا صلی و نماز مفروضه نکذارد و نه احد را بپیری نکرد
۳۲ ۳۳ پیغمبر را و لکن کذب و لیکن نکذیب کرد و تولی و برکشت از راه حق ثم ذهب پس برفت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی در حالتیکه بخرامید از روی تفاخر
کرمن تکذیب و تولی کرده ام و تابع محمد نشده ام اصل یتمطی یتمطط بود یعنی در حالتی مطخوات خود میکند و کامها از یکدیکر دور مینهد و با امکان مطا
ماخوذ باشد بمعنی ظهر زیرا که ظهر خود را می پیچد در رفتن و در خبر امده که اذا مشت امتی المطیطا و خدمتهم فارس و الروم فقد جعل باسهم بینهم و در روایت دیکر سلط
بعضهم علی بعض یعنی چون امت من بتبختر روند و روم و فارس خدمت ایشان کنند خوف و ترس و جنک ایشان و الحق تو ما ابتار ابر یکدیکر مسلط کرده اند انکه
۳۴ ۳۵ از غیبت بخطاب التفات نموده فرموده که اولی لک تو سزاوار امری ابکار و معاند شده ملاک دنیا فاولی سزاوار است بعذاب البرزخ ثم اولی لک پس بهتر

سزاوار است ترا هول قیامت فاولی پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ حقسبحانه بجهة مبالغه چهار بار تکرار این لفظ فرموده و اصل در اولی است
که الذم اولی لک من ترکه الا انستکه حذف مبتدا و صله ان الاذم کرده اند و از در مقام و یل لک که کلمه عذابست استعمال کرده اند و میکویند که این بان
معنی است که و لیک المکروه و قریب منک بیفصاه اورده که اولی لک بمعنی ویل لک است ماخوذ از ولی و اصل ان اینست که اولاک الله ما تکرهه و لام مزیده است
هم چنانکه در ردف لکم و بعضی کفته اند که ان افعلست ماخوذ از و یل پس از باب قلب باشد چون ادنی که از دون مشتق است با مقلوبست از ال یؤل بمعنی عقاب
النار و بعضی چنین تفسیر کرده اند که و لیک الشر فی الدنیا و لیک ثم و لیک الشر فی الاخرة و لیک یا بعد لک من خیرات الدنیا و بعد لک من خیرات الاخرة و بر
هر تقدیر کلمه وعید و تهدید است و ایراد کلمه ثم بجهة دلالت بر اشدیت عقوبت ثانیه نسبت با اولی اورده اند که بعد از نزول این به حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله ابو جهل را در مسجد الحرام بجامه اش بکرفت و کفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل کفت بای شیء تهددنی لا تستطیع انت و لا ربک ان تفعلا
شیئا و انی لاعز اهل الوادی بچه چیز مرا میترسانی حقا که تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد با من بدرستیکه من عزیزترین مکه ام چون روز بدر شد و قوت
قریش ضعف لشکر رسول را ابد بد هیچ شک نکرد در انکه ایشان بر پیغمبر غالب شوند روی بر او کرد و کفت از امروز خدای خود را میپرستکه ترا ذلیل کرد
چون جنک ملتحم شد حقسبحانه او را مغلوب ساخت و عبد الله مسعود که بیمر بود در کمال ضعف و ناتوانی و بجهت پیری و طول ضعفی نمیتوانست که حرب کند و جهت این
کرد کشتکان میکشت چنانکه از عبد الله روایتست که کفت ابو جهل را دیدم که در میان کشتکان افتاده بود و رمقی پیش ندید او را مانده بود پای او را کرفتم و از
میان کشتکان بیرون اوردم و پای بر پشتش نهادم چشم بازکرد و مرا کفت که پای بر مکان بلندی نهاده کفتم ای ابو جهل با بحال خود و هنوز نرا نکر و بخبر
نمیکنی کفت بعبد الله دانم که مرا بخواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کن اول انکه محمد را بکو که در جهان از تو دشمن تری نداشتم دوم انکه مرا شمشیر من بکش
نیز شمشیر خود سیم انکه سر مرا از سینه بر بدیش محمد ببر تا او را خوش اید کفتم بخدای که خدای ترا دکر محمد ترا ولا الله که بغیر از تیغ خود ترا نکشم و سر ترا
از زنخ ببرم تا از همه کوچکتر و بیمقدار تر باشی پس کفت که سر شترا ببریدم و خواستم که بردارم قوت ان نداشتم و رسماندر سر ش بستم میکشیدم تا بنزدیک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله اوردم انحضرت مرا ببهشت بشارت داد و خدا را شکر کرد و بید خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که هر امتی را فرعونی
۳۶ بوده است و فرعون امت من ابو جهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید که ایحسب الانسان ایا می پندارد ادمی یعنی ابو جهل یا
جنس کافران ان یترک انکه واکذاشته شود سدی بی رعایت یعنی مهمل و معطل ضایع باشد تا دنیا مکلف و در عقبی مبعوث نکردد و مجازات نیابد این
هر کز نباشد چه حکمت مقتضی امراست بمحاسن و نهی از قبایح و این فرع تکلیف است در دنیا و تکلیف مقتضی مجازاتست در عقبی چه مجازات نام در سر ای تکلیف
۳۷ ممتنع است عقلا پس تقریر قدرت خود میفرماید بر بعث بقوله الم یک نطفة ایا نبود است آدمی قطره من منی یمنی از منی که ریخته میشود
۳۸ در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس تقدیر کرد برای وی نشانی در رحم تا بیافرید اعضای باطنه و ظاهره و صورت او را در شکم
۳۹ مادر فسوی پس راست کردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرت تا انسان شد و هر چار حشر را برای عقلی که مختص بانست فجعل منه
۴۰ پس کردانید از منی یا از ادمی الزوجین دو صنف الذکر و الانثی مرد و ماده که بان تناسل حاصل میشود و این بدل زوجین است الیس ذلک
ایا نباشد انکه چنین ایجاد فرماید بقادر توانا علی ان یحیی الموتی برای انکه زنده کرداند مردکان را استفهام از برای تقریر است حاصل کلام
انستکه هر که قادر باشد بر ابداء البشر قادر خواهد بود بر بعث و احیا چه هر که توانا باشد بر اینکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را عظام پس تسویه
ان نموده از احیا ان بخشد حواس خمس و اعضا شریفه که هر یک را از ان فایده هست که ان بکر یا اینست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی نماید که منشا تناسل است
هر اینه قادر خواهد بود بر اعاده ان بعد از موت برای مجازات اعمال و مکافات افعال از براء بن عازب روایتست که چون این ایه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایت از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما نیز روایتست و عبد الله عباس فرموده که هر که سوره اعلی بخواند باید که
بکوید سبحان ربی الاعلی و هر که سوره القیمة تلاوة فرماید بکوید سبحانک اللهم بلی بدانکه در این ایه الیس بر صحت قیاس عقلی چه حقسبحانه انشاء
ثانیه را بنشاه اولی استدلال فرموده است سورة الانسان و این سوره الدهر و سوره الابرار نیز خوانند و اختلاف کرده اند در انکه این سوره مدنیست
یا مکی جمیع مابعه معظم سنه مرا اینکه مدنی است حسن و عکرمه و کلبی کفته اند که مدنیست الا ایة و لا تطع منهم اثما او کفورا که مکیست جماعتی دیکر فایل اند که
انا نحن نزلنا علیک القران تا اخر سوره مکیست و باقی مدنی و نزد جماعتی همان مدنیست حق انکه همان مدنیست چنانکه بعد ازین سوره بیمن ایات ان واحد و
دون عدد ایات ان سی است باجماع امت ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره هل اتی بخواند جزوی بر خدای جنت و حریر باشد و ابو
جعفر صلوات الله علیه فرموده که هر که اهل اتی را در صبح پنجشنبه قرائة نماید حقسبحانه صد حور العین عذرا و چهار هزار ثیب بشارت او را تزویج نماید و در بهشت با
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشد بدانکه چون حضرت حقسبحانه و تعالی ختم سوره القیامت نمود بخلق انسان از نطفه که دالست بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بان
کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی هل بمعنی قد است در استفهام خاصه اصل ان اهل است
بدلیل قول الشاعر اهل راونا بسفح القاع ذی الاکم و استفهام از برای تقریر است و قد از برای تقریب است یعنی قبل زمان قریب یعنی بتحقیق که امد
پیش از این بزمان اندک علی الانسان بر ادمی مراد جنس است حین هنکامی محدود و معین من الدهر از زمان ممتد غیر محدود لم یکن در حالتیکه نبود شیئا
مذکورا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود و نطفه و را اصلا ذکر نبود و هیچکس نام نمیبرد و نمیدانست که نام او انسان خواهد بود و مستوان بود که این صفت حین باشد
نه حال از انسان و عاید محذوف باشد ای حین لم یکن فیه شیئا مذکورا کقوله تعالی یوما لا تجزی والدعن ولده یعنی هنکامی که نبود ادمی در ان چیزی مذکور [illegible]
مفسران بر انند که مراد از انسان ادم علیه السلام است که چهل سال در میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح او را و امده در بعضی [illegible]
کل و حماء و صلصال و کفته اند که چهل سال خاک بود و باران بر او میبارید بعد از ان مدت چهل سال کل بود و بر و ستمان منغیر شد حما کشت [illegible]
حالت بود پس [illegible] افتاد خشک کشت و صلصال شد و بعد از چهل سال تکرر روح در او دمید شد در این ایه عطا از ابن عباس [illegible]

موید نیست در اینمدت هیچکس از ملئکه و جن او را باسم نشناخت یاد نمیکردند و نمیدانستند که نام او چیست و بچه خلقت او خواهد بود و این معلوم
نداشتند که استاد مدت اینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح غیب باشد در اقصام ایت ظهور بود و مرتبه خلافت کبری را شایسته عین مقصود و منتهای
غایات باشد خفا یا بوجود او اشکاراشود و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن بکیر نقل کرده که زراره گفت که از ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که لم یکن
شیئا مذکورا چه معنا است فرمود که کان شیئا و لم یکن مذکورا و از سعید حداد روایت کرده اند که انحضرت فرمود که کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذکورا
فی الخلق و عبد الاعلی مولی ال سام از ابو عبد الله علیه السلم نیز همین طریق روایت کرده و از حمران بن اعین مرویست که ابو عبد الله علیه السلم فرمود کان
شیئا مقدورا و لم یکن مکونا و در این دلالتست بر انکه معدوم معلومست اگرچه مذکور نباشد و اشعار بر جواز اطلاق لفظ شیء بر معلوم و بعد از امد که
این ایه را از دهر خوانده اند گفت لیتها تمت یعنی کاشکی ادم بر این حال تمام شدی مخلوق نگشتی و مکلف نشدی و اولادی نیاورد تا بدام ابتلا و امتحان گرفتار شدی
و در تفسیر اهل البیت ع مذکور است که مراد بانسان علی ابیطالب علیه السلم است و استفهام در معنی نفی یعنی هیچ زمانی بر آن انسان نگذشت که او در ان زمان نبود باکه
همیشه مذکور و معروف بود و چگونه چنین نباشد انکه نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در ها بهشت و سرادقات عرش نوشته بودند پیش از خلق عالم
چنانکه در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است که جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله روایت کرده که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله
محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام و سلمان فارسی نقل کرده که سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه
و اله کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم رکب ذلک النور فی صلبه
فلم یزل شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و نیز در ان کتاب مذکور است که حسین بن علی علیهما السلم از پدر بزرگوار خود نقل فرموده که
قال رسول الله ص کنت انا و علی نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق ادم باربعة عشر الف سنة فلما خلق ادم سلک ذلک النور فی صلبه و لم یزل ینقله من صلب الی صلب
حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما افره فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابیطالب فعلی منی و انا منه لحمه من لحمی و دمه من
دمی من احبه فاحبنی و من ابغضه فابغضنی و نیز هدان کتاب اورده که عن علی علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اتانی جبرئیل و قد نشر جناحیها
فاذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد النبی و مکتوب الاخر لا اله الا الله علی الوصی و در کتب موافق و مخالف مذکور است که مکتوب علی ساق العرش لا اله الا
الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و موید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت علیهم السلم باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور
٢ خواهد شد انا خلقنا الانسان بدرستیکه ما افریدیم ادمیرا من نطفة از اب اندک که منیست اگر مراد بانسان اول ادم است پس مراد اینقول بعد
از ان برای بیان خلق اولاد و بیند اگر مراد امیر المومنین علیه السلم است پس انسان ثانی محمول بر عموم خواهد بود اگرچه بر خصوص وارد شده است و بنابر انکه انسان
در هر دو موضع اسم جنس باشد معنا ان خواهد بود که هر ادمیرا در اول حال که عنا صر نطفه بود هیچکس از مخلوقات سمای و ارضی ایشانرا نمیشناختند
بر دیدن ما ایشانرا از نطفه ایجاد فرمودیم بعد انسانیت شناسید و چون منی مرد با لزم مرد و زن مختلف الاجزا است و رقت و قوام و خاصیت چه هر جزوی
ان ماده عضوی مخصوص میشود از اینجهة نطفه را با انکه مفرد است بجمع صفت کرده فرمود امشاج یعنی جزوهای منی که امیخته شده اند بهم یا مختلف صفت نظر
بالوان باشد زیرا که منی مرد سفید است و از زن زرد و سرخ و بعد از اجتماع سبز میشوند یا باعتبار اطوار یعنی نطفه که علقه میشود پس مضغه میشود بعد از ان
عظام تا انکه بعد انسان میرسد گویند که مضغه است که نطفه مرد و زن کرامیخته بدم حیض است یا مراد بامشاج طبایع است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که حقتعالی انها در نطفه ایجاد فرموده و نزد بعضی امشاج لفظ مفرد است چون برمه اعشار و قلب اکسار و بود اکیاش و ثوب اسمال و دح اخصار یعنی بر مه منکسر
و دل شکسته و برد کران قیمت و جامه کهنه منزه مبانه و قوله نبتلیه در موضع حالست از فاعل خلقنا ای خلقناه مبتلین بمعنی مریدین ابتلاه یعنی افریدیم
ادمیرا در حالتیکه اراده کردیم که بیازمائیم او را مراد تکلیف است بامر و نهی چه ان در صورت امتحانست و گویند که ابتلا بمعنی نقل است بر سبیل استعاره یعنی در حالتی
که نقل میکنیم او را از حالی بحالی فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا بصیرا شنوا و بینا تا ممکن باشد او را مشاهده دلایل و استماع ایات یعنی بسبب انکه
در ابتلا او را شنیدیم سمع و بصر را باو دادیم پس این کالمسبب است از ابتلا و لذا بکلمه فا از اعطف کرده بر فعلی که مقید بابتلا است مرتب ساخته بر ان قوله
٣ انا هدیناه السبیل بدرستیکه ما نمودیم او را راه راست بنصب دلایل باهره و انزال ایات بینه و ازاحت علت بعد از اعطا سمع و بصر که الت ادراک
انها است قوله اما شاکرا و اما کفورا حالست از مفعول اول هدیناه یعنی راه نمودیم او را در حالتیکه سپاس دارنده است یعنی مومن موحد است و یا
ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد انستکه هدایت ما مخصوص نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردم ما نصب دلایل کردیم و ازالت تمکین عطا نموده و ازاحت علت کرده پس بر انچه که
هدایت شاکر نموده ایم هدایت کافر نیز نموده و همه را از مقام اختیار ایمان و کفر داده کقوله تعالی فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر پس اگر وی با نچه مامور است اطاعه
نکند بجهة عناد بر کفر خود اصرار نماید جهت بروی باشد نه برما و میتواند که حال باشد از مفعول دوم هدیناه تقدیر اینکه عرفناه السبیل اما سبیلا شاکرا و اما
سبیلا کفورا کقوله و هدیناه النجدین و وصف سبیل بشکر و کفر بر سبیل مجاز باشد و بیضاوی اورده که لفظ اما از برای تفصیلست و یا از برای تقسیم یعنی هدایت
دادیم در این هر دو حال یا در حالتیکه مقسوم بوند باین هر دو قسم و عدم ذکر کافر در مقام کفور تا مطابق قسم اول باشد بجهة محافظت فواصلست و اشعار بر
انکه کافر بجهة عناد منوغل است در کفر خود بواسطه اینست که باو جود دلایل واضح و حجج بینه ایمان نمیاورد و این ایه حجتست بر مجبره که میگویند خدای کافر را هدایت
نمیدهد چه این مصرح است باینکه ما هدایت دادیم بنده کافر را خواه کافر باشد و خواه شاکر و کافر با وجود این عناد نموده بر کفر خود باقی مانده و لهذا لهذا بیان
٤ مینماید بقوله انا اعتدنا بدرستیکه ما اماده کرده ایم للکافرین برای ناکروید گان سلاسل زنجیرها که ایشانرا بان بدوزخ کشند و بعضی بکسر سلاسلا
منون خوانده بجهة تناسب بقوله و اغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند و سعیرا و اتش افروخته که بدان همیشه نسوزند تقدیم وعید کفار بعید از
٥ ذکر ایشان بجهة انستکه انذار اهم و انفع است و تصدیر کلام و ختم ان بذکر مومنان انسب و احسن پس بذکر احوال ابرار میکند بقوله ان الابرار این جمع برا
چون ارباب که جمع رب است یا جمع بار چون اشهاد که جمع شاهد است یعنی بدرستیکه نیکوکاران که مومنان فرمان بردارانند یشربون من کاس الرحمن

کاس از جام می که کان مزاجها کافورا باشد امیزش کافور که خنک کند بان تا موی بعنی از اینکه فوریعنی بهشت که بر خلاف کافور دنیا است بیامیزند تا صاحب شوند
بود و گویند حقتعالی اینه دیگیات کافور را در ان خلق کند نه کافور نیس مراد انست که ان مانند مزه کافور باشد که کافور بان امیخته باشند و در روایتست
که کافور چشمه ایست در بهشت خوشبو و سفید بجهة مناسبت این بکافور او را باین نام خوانند و تویدا این قول است انکه بدل کافور در ده که عینا و این بر
حذف مضاف است ای ماء عین یعنی امیخته باشند ان کاس را با ب چشمه که یشرب بها بیاشامند از ان عباد الله بندگان خدا کو فرمان بردار
او باشند و میتواند بود که نصب عینا بر اختصاص باشد که ما بعد ان مفسر ان باشد و با مزید است یا بمعنی من و در کشاف اورده که اصل فعل او لا بحرف
ابتدا و ثانیا بحرف الصاق جهة انستکه کاس مبدا شرب ایشان باشد اما چشمه مزوج سازند بان و کانه قال یشرب عباد الله بها الخمر کما تقول شربت
الماء بالعسل یفجرونها تفجیرا میرانند چشمه را هر جا که خواهند از منازل و قصور خود تفجیرا راندنی بسهولت و اسانی بدون تعب و مانعی و در خبر امده که
اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند ابدان خط جاری شود بی حفر نمایند و بباید دانستکه باتفاق جمیع اهل حق و معظم اهل سنت این ایه
بعد از این است در شان عالی انحضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و فضه که خادمه ایشان نازل شده و نعم
ما قال الشاعر فیه شعر انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی الی متی اکتمه اکتمه الی متی و لله در القائل الی م الام و حتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی
و هل زوجت فاطم غیره و فی غیره هل اتی هل اتی و از جمله ایشان ثعلبی که امام اهل حدیثست بطریق اهل سنت در تفسیر خود بر این طریق اورده که ان الابرار تا
اخر بلکه تمام سوره در شان اهل البیت علیهم الصلوة و السلم نزول یافته و در سبب نزول ان چنین ذکر کرده که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار
شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و اله با جمعی از صحابه بعیادت ان دو نور دیده تشریف برده بحضرت شاه اولیا فرمود که یا ابا الحسن از برای این دو فرزند
خود نذری کن تا حقسبحانه و تعالی ایشانرا از این بیمار شفا دهد لباس عافیت را بایشان بپوشاند پس انسید اوصیا نذر فرمود که اگر حقسبحانه و تعالی ایشانرا از این
بیماری شفا دهد من سه روز روزه بدارم و چون انسرور دین نذر فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمه ایشان بود موافقت فرمودند و همه اقتدا بانحضرت نموده
نذر کردند پس حقسبحانه البابس عافیت را بایشان پوشانید ان دو سید سرور از دار الشفای عافیت شراب صحت چشانید عزیمت نمودند که بنذر خود وفا نمایند
و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود که بان افطار کنند پس انسرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران باهلی مذکور است بنزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه
للنبی اصوع
شمعون

انحضرت بود و بان یهودی گفت که هل لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها ابنة محمد بثلثة اصواع من شعیر قال نعم فجاء بالصوف و الشعیر یعنی انحضرت بشمعون
خیبری گفت که ای شمعون ایا توانید بود که پاره پشم بمن دهی که از ان فاطمه زهرا و قرة العین محمد مصطفی از برای تو بریسد و تو از برای اجرت انه صاع جو بمن بدهی گفت
علی راضی شدم با ینمعامله پس ان یهودی بخانه خود در امد و سه صاع جو و ان پشم را بر داشت بنزد امیر المومنین صلوات الله علیه امد پس شاه اولیا ان پشم و جو را
رازان
بحجره فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا اورد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند بنیت روزه فرمودند و حضرت فاطمه علیها السلم در روز اول یکصاع جو را ارد کرده و پنج
قرص اماده فرمود چون شب در امد نماز شام ادا فرمودند و طعامی که مهیا ساخته بودند حاضر اوردند میخواستند که افطار نمایند ناگاه اوازی بگوش ایشان
رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة یعنی مسکین و محتاجم و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس سرور اسخیا
و سید اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود چون باقی اهل البیت ان کرم و سخاوت از انسرور مشاهده نمودند همه بان مقتدا اقتدا فرمودند قرصهای خود را بان
تصدق کردند و در انشب هیچ طعام نچشیدند و باب خالص افطار نمودند و فضه که خادمه ایشان بود نیز متابعت ایشان نموده قرص خود را تصدق نمود و روز دوم حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم نیز چون روز اول پنج قرص مهیا ساخت چون شب در امد خواستند که افطار نمایند ناگاه اوازی بگوش ایشان امد که یا اهل بیت محمد یتیم بر در
سرای شما است بیکس و فرومانده است و قوتی ندارد و گرسنه است هیچ توانید بود که مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از اطعمه جنت بهرمند گرداند پس شاه اولیا صلوات الله
علیه قرص خود را باو تصدق فرمود اهل بیت و فضه نیز متابعت انسرور نموده قرصهای خود را بان یتیم بخشیدند و در انشب نیز باب خالص افطار نمودند و طعامی نچشیدند
و در روز سیم نیز انسیده نساء پنج قرص دیگر پخت چون شب در امد خواستند که افطار نمایند ناگاه اوازی بگوش ایشان رسید که من اسیرم از اسیران محمد و دلم بجا نیست
و فرومانده و مضطر و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدا شما را از خوان احسان کامل نصیبی شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای اسیر شنید قرص خود را
باو تصدق فرمود و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نیز با فضه قرصهای خود را بان اسیر بخشیدند و در انشب نیز باب افطار نمودند و طعامی نچشیدند
و روز چهارم سرور اولیا دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت پناهی بردند ان دو نور دیده زهرا از جوع و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن بسیار اندوهناک است که چنین ضعیف و ناتوان شده اند شاه اولیا صورت واقعه را بعرض رسانید
انحضرت بجانب فاطمه زهرا علیها السلم روان شدند چون بحجره طاهره سیدة النساء در امدند که ان معصومه در مصلی خود بعبادت مشغولست و از بی قوتی و گرسنگی شکم او بپشت چسبیده
نجد
چون انحضرت قرة العین خود را باینحال دید اثر زنهاد مبارکش ظاهر شد و گفت و اغوثاه یا الله اهل بیت محمد بموتون جوعا یعنی ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی
میخواهند مرد و در روایت ابن مهران واقعست که انحضرت چون اهل بیت خود را باین حالت دید بگریست و گفت که شما سه روز و سه
شب است که هیچ طعام نخورده اید از بیقوتی و بی قوتی ضعیف گشته اید من از شما غافل بوده ام پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که یا محمد
خذ هنالک الله عز و جل فی اهل بیتک قال و ما اخذ یا جبرئیل قال فاقرأ هل اتی علی الانسان الی اخر السورة یعنی انحضرت بگیر این تحفه و بشارت که خدای تعالی
باهل بیت تو کرامت فرموده است و سوره هل اتی را تا باخر بحضرت رسالت پناه فرو خواند و نقل است از ابن عباس و مجاهد و ابو صالح مرویست و و اطهی در تفسیر خود
بستن
بروایت عطا از ابن عباس چنین نقل کرده که ان علی بن ابیطالب اجر نفسه لیسقی نخلا من شعیر لیلة حتی اصبح فلما اصبح و قبض الشعیر طحن ثلثه فجعلوا منه شیئا لیاکلوه یقال
له الحریره فلما تم انضاجه اتی مسکین فاخرجوا الیه الطعام ثم عمل الثلث الثانی فلما تم انضاجه اتی یتیم فسئل فاطعموه ثم عمل الثلث الثالث فلما تم انضاجه
اتی اسیر من المشرکین فسئل فاطعموه و طووا یومهم ذلک یعنی یکشبانه روز علی بن ابیطالب علیه السلم نفس نفیس خود را اجرت داد که شب تا صباح نخلستانی را اب دهد
باندک جوی پس انحضرت همه شب اب کشید و نخلستان را اب داد چون روز شد انجو را قبض فرمود و ثلث انرا ارد کرد و از ان طعامی پختند که ان را حریره گویند چون پخته

شد مسکینی بیامد و طعام طلب نمود ان را باو دادند پس ثلث دیگر را برداشتند و از ان طعامی راست کردند یتیمی امد و سؤال کرد ان را باو انعام کردند بعد از
ان ثلث دیگر را پختند اسیری از اهل شرک بیامد و طلب طعام کرد ان را باو دادند و در همه روز و شب بگرسنگی بسر بردند و هیچ نخوردند حقتعالی این سوره در حق ایشان
انزال فرمود علی بن ابرهیم در تفسیر خود نقل نموده که عبد الله بن میمون از ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کرد که انحضرت فرمود که کان عند فاطمة علیها السلام شعیر
فجعلوه عصیدة فلما انضجوها و وضعوها بین ایدیهم جاء مسکین فقال المسکین رحمکم الله فقام علی علیه السلام فاعطاه ثلثها فلم یلبث ان جاء یتیم فقال الیتیم رحمکم الله فقام
علی علیه السلام فاعطاه ثلثها ثم جاء اسیر فقال الاسیر رحمکم الله فاعطاه علی علیه السلام الثلث الباقی وما ذاقوها فانزل الله سبحانه الایات فیهم یعنی نزد فاطمه
علیها السلام اندکی جو بود ان را عصیده ساختند و چون پخته شد نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی امد و گفت خدا شما را رحمت کند امیر المؤمنین علیه السلام
برخواست و ثلث ان را باو داد و در عقب ان یتیمی امد و گفت خدای بر شما رحمت کناد انحضرت ثلث ان را باو عطا فرمود و در پی ایشان اسیری در رسید و گفت
رحمکم الله شما اولیا ان ثلث باقی را باو عطا فرمود و هیچ چیز از ان نچشیدند حقتعالی این ایات در شان ایشان فرو فرستاد بعد از ان ابو عبد الله علیه السلام فرمود
که و هی جاریة فی کل مؤمن فعل ذلک لله عز و جل این ایات جاریست در حق هر مؤمنی که بر مسکین و یتیم و اسیر اطعام نماید خالصا لله و تقربا الی الله و ابو المؤید
خوارزمی در مناقب خود این کلمات را نقل کرده بر طریقیکه در روایت اول مذکور شد و در صحیحین نیز مسطور است و این روایات دالند بر انکه این سوره مدنی است
نه مکی و ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود اورده که حدثنی حسن بن الحسن انها مدنیة نزلت فی علی و فاطمة السورة کلها چون اهل عناد و عصبیت بجهت فرط
عداوت ایشان با اهل البیت قائل شده اند که این سوره مکیست پس واجبست ایضاح حق کردن و کشف قناع از عناد معاندان نمودن و اکتفا بروایات مذکوره
کردن بلکه بیان ترتیب جمیع سور مکی و مدنی نمودن در تنزیل و حصر و عد ان کردن بر طریق تفصیل بجهت زیادتی تبیین و توضیح و این موقوفست به بیان
اسانید صحیحه در این باب از موافق و مخالف و از ان جمله شیخ طبرسی در تفسیر خود اورده که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی القاینی قال ابو القاسم
عبید الله بن عبد الله الحسکانی قال حدثنا ابو نصر المفسر قال حدثنی عمی ابو حامد املاء قال حدثنا الفرازی ابو یوسف یعقوب بن محمد المقری قال حدثنا
محمد بن یزید السلمی قال حدثنا زید بن ابی موسی قال حدثنا عمر بن هارون عن عثمان بن عطاء عن ابیه عن ابن عباس قال اول ما انزل بمکة اقرأ باسم ربک ثم ن
والقلم ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک الاعلی ثم واللیل اذا یغشی ثم والفجر ثم والضحی ثم الم نشرح ثم والعصر ثم العادیات ثم انا
اعطیناک الکوثر ثم الهیکم التکاثر ثم ارایت ثم الکافرون ثم الم تر کیف ثم قل اعوذ برب الفلق ثم قل اعوذ برب الناس ثم قل هو الله احد ثم والنجم ثم عبس ثم انا انزلناه
ثم والشمس ثم البروج ثم والتین ثم لایلاف ثم القارعة ثم القیمة ثم همزة ثم والمرسلات ثم ق ثم لا اقسم بهذا البلد ثم الطارق ثم الساعة ثم ص ثم الاعراف ثم قل
اوحی ثم یس ثم الفرقان ثم الملائکة ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص ثم بنی اسرائیل ثم یونس ثم هود ثم یوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم
الصافات ثم لقمان ثم القمر ثم سبا ثم الزمر ثم حم المؤمن ثم حم سجده ثم حمعسق ثم الزخرف ثم الدخان ثم الجاثیة ثم الاحقاف ثم الذاریات ثم الغاشیة ثم الکهف
ثم النحل ثم نوح ثم ابرهیم ثم الانبیاء ثم المؤمنون ثم الم تنزیل ثم الطور ثم الملک ثم الحاقة ثم ذی المعارج ثم عم یتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم
ثم العنکبوت ثم المطففین فهذه ما انزل بمکة و هی خمس و ثمانون سورة ثم انزلت بالمدینة البقرة ثم الانفال ثم ال عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم
الحدید ثم سورة محمد ثم الرعد ثم الرحمن ثم هل اتی ثم الطلاق ثم لم یکن ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم لم تحرم ثم الجمعة
ثم التغابن ثم سورة الصف ثم سورة الفتح ثم سورة المائدة ثم سورة التوبة فهذه ثمانیة و عشرون سورة و قد رواه الاستاد احمد الزاهد باسناده عن عثمان بن
عطاء عن ابیه عن ابن عباس فی کتاب الایضاح و زاد فیه و کانت اذا نزلت فاتحة سورة بمکة کتبت بمکة ثم یزید الله فیها ما یشاء بالمدینة و باسناده عن عکرمة و الحسن بن ابی الحسن
البصری ان اول ما انزل الله من القران بمکة علی الترتیب اقرأ باسم ربک و ن و المزمل الی قوله و ما نزل بالمدینة و یل للمطففین و البقرة و الانفال و ال عمران و الاحزاب
و المائدة و الممتحنة و النساء و اذا زلزلت و الحدید و سورة محمد و الرعد و الرحمن و هل اتی علی الانسان الی اخره و باسناده عن سعید بن المسیب عن علی بن ابی طالب علیه السلام
قال سالت النبی صلی الله علیه و اله عن ثواب القران فاخبرنی بثواب سورة سورة علی نحو ما نزلت من السماء فاول ما نزل علیه بمکة فاتحة الکتاب ثم اقرأ باسم ربک ثم
الی ان قال و اول ما نزل بالمدینة سورة البقرة ثم الانفال ثم ال عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد ثم الرعد ثم سورة
الرحمن ثم هل اتی الی قوله فهذا ما انزل بالمدینة ثم قال النبی صلی الله علیه و اله جمیع سور القران مائة و اربع عشرة سورة و جمیع ایات القران ستة الاف ایة و مائتا ایة
و ست و ثلثون ایة و جمیع حروف القران ثلثمائة الف و احد و عشرون الف حرف و مائتان و خمسون حرفا لا یرغب فی تعلیم القران الا السعداء و لا یتعهد قراءته الا اولیاء
الرحمن و این احادیث مذکوره مسلم الثبوت معظم اهل سنت است و ذکر این بحث در این سوره اگر چه معرضیست زوجه حقیقة و خارجست از اسلوب کتاب و بحر بحد اختصار
لکن بجهت رغم اهل عصبیت که طاعن این قصه بودند در این مقام بحیز تحریر امد و رقم زده کلک بیان گشت والله اعلم بالصواب اللهم العن ما بناء یهدیک و ابد نا صبی فضلک
والعن المعاندین الذین قصدوا کتمان فضائلهم و لبسوا لیلهم سعوا فی اطفاء انوار حججک و طعنوا فی سادة بریتک و اغفر للذین اتبعوا سبیل ائمتک و اوضحوا طرق هدایتک
و کشفوا استار الاصداف عن وجوه فرائد حقائق پس بدلایل مذکوره معلوم شد که مراد با برار که معزز و مکرم باشند در جوار پروردگار و متنعم بانواع نعم جلیله دار
7 القرار اهل بیت سید مختارند علیهم صلوات الله الملک الجبار و این صفت در حق مرتبه ایشان بسبب انست **یُوفُونَ بِالنَّذْرِ** وفا مینمایند بنذری
که در طاعت کنند و انسه روز روزه داشتن بود برای وفا بنذری که کرده بودند در بیماری حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما **وَيَخَافُونَ**
و میترسند **يَوْمًا كَانَ** از روزی که هست **شَرُّهُ** بدی او یعنی شدت و هول او **مُسْتَطِيرًا** فاش و اشکار او بجمیع اهل عصیان و طغیان رسیده و باهوال ان
جمیع اقطار منتشر گشته و باقصی غایات و ادرسیده این اشعار است بحسن عقیده ایشان و اجتناب از معاصی و تتمیه عذاب بشر بجهت علم خراست دران مر اهل عقاب
8 و اکرچه فی نفسه حسن است بجهت استحقاق انصاف بان **وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ** و میدهند خوردنی را **عَلَىٰ حُبِّهِ** بر دوستی خدا یا بر حب طعام کقوله و اتی
المال علی حبه و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خشنودی خدا و موافقت اراده او طعام میدهند نه بجهت ریا و سمعه یا با وجود اینکه احتیاج دارند
بان و او را دوست میدارند ایثار مینمایند و میتواند بود که ضمیر راجع با طعام باشد که یطعمون دال است بر ان یعنی میدهند طعام را در حینی که دوست

میدارند طعام داد بر ان **مِسْكِينًا** درویش بیچاره را **وَيَتِيمًا** و خورد سال بی پدر را **وَأَسِيرًا** و اسیر را که از دار الحرب گرفته اند و در خبر است که چون اسیر بحضرت
رسالت اوردندی بعضی مسلمانان سپردندی تا وی ادای منافع اندر شان او چیزی از کی بکرده و گفتی احسن الیه تا نزد فقها جایز است احسان بکفار در دار الاسلام اما
ممنوعست صرف تصدقات مفروضه بر ایشان و بعضی از علماء برانند که مسجون نیز از اهل قبله که بجهت حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اماء مراد باشد چه
اسیر دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و در حدیث امده که غریمک اسیرک فاحسن الی اسیرک ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که ما
من مسلم اطعم مسلما علی جوع الا اطعمه الله من ثمار الجنة هیچ مسلمی مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حقسبحانه و تعالی او را از میوهای بهشت طعام دهد و ما من
مسلم کسا اخاه مسلما علی عری الا کساه الله من خضر الجنة و هیچ مسلمی برادر مسلمان برهنه را نپوشاند مگر که او سبحانه جامهای سبز بهشت در او پوشاند و من سقی
مسلما علی ظماء سقاه الله من الرحیق و هیچ شخص مسلمان تشنه را اب ندهد الا که حقتعالی او را از شراب رحیق سیراب کرداند و شبهه نیست در انکه هر که این صفتها را
بنیت امر عین دارد و خصائص حمیده و خلال پسندیده ایشان را اکار فرماید بمثوبات جلیله و درجات عالیه فایز گردد و حصر اطعام بر شیعه و محبان ایشان چنانکه روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام در شبی از شبهای ظلمانی که هفت شب از ان گذشته بود از خانه بیرون امده و متوجه
صحرا شد و بنماز ایستاد و در اثنای مناجات گفت یا رب بنیت لک و سبعین مسجدا ای پروردگار من از برای تو خانه کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده ام ندا امد که
لک الاجر عندی مزد تو نزدیک منست و جانب فوق و تحت و قدام و خلف و یمین و یسار نگاه کرد هیچکس را ندید بار دیگر قول مذکور را اعاده فرمودها جواب
شنید گفت و لم تزدنی علی الاجر شیئا از اجر مزید کردانید اجر من زیاده میکردانی ندا رسید که ای ابرهیم کانک سالت فوق من شیعة علی او کون عورة
من شیعة علی گویا تو شکم شیعه او شیعه علی را بسر کردانیده بلعون یکی از شیعیان علی را بپوشانیده کر ز با دیگر مزید مطلبی گفت یا رب هل علی و جد او سیوجد ابا علی
بوجود امده یا موجود خواهد شد ندا امد که بعد از این ازمکن غیب بوجود خواهد امد لعلک ان تنظر الیه میخواهی که او را به بینی گفت نعم یا رب پس حق سبحانه و تعالی رفع
حجاب نمود از پیش چشم و سر او فرشته بنظر او در امد و فی ذلک قوله تعالی نری ابرهیم ملکوت السموات الاب قندیل بزرگ رفتاد بر عرش را دید گفت ما هذا القندیل
این چه قندیل است خطاب رسید که هذا العبد و حبیبی محمد که در او روح دوست منست محمد که خاتم انبیاست گفت این قندیل دیگر که نزد انست چیست
ندا امد که هذه روح حبیبی علی بن ابیطالب در او روح حبیب من علی بن ابیطالب است گفت که این قندیل دیگر که نزد این قندیلست چیست خطاب امد که هذه روح
فاطمة بنت محمد و زوجة علی در او روح فاطمه دختر سید انبیاء محمد مصطفی صلعم و زوجه حیدر و صیاء علی مرتضی گفت این قندیل دیگر چیست ندا امد که هذه فیها
روحا الحسن و الحسین جعل فیهما روح حسن و حسین که اولاد کرام ایشانند گفت این قندیل دیگر چیست خطاب امد که فیها ارواح التسع من ذریتهما در او
روحهای نه کانه فرزندان محمد و علی اند گفت ما هذه القنادیل المشبکة التی لا یعلم عددها غیرک چیست این قندیلها پیوسته بیکدیگر که عدد انرا غیر از تو نمیداند
ندا رسید که فیها ارواح عبادی الصالحین من شیعة علی این ارواح بندکان شایسته منند که از شیعیان علی بن ابیطالب اند گفت یا رب اجعلنی من
شیعة علی بار خدایا مرا از شیعه علی کردان و فی ذلک قوله و ان من شیعته لابرهیم و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که میفرمودند احب من دنیاکم
ثلث اکرام الضیف و الضرب بالسیف و الصوم بالصیف از دنیای شما سه چیز دوست دارم گرامی داشتن مهمان و شمشیر زدن و روزه در تابستان
داشتن و چون خصیصها بر صلوات قلوب اهل البیت علیهم السلام عالم بود که اطعام ایشان بمسکین و یتیم و اسیر بجهت لوجه الله بوده نه بجهت سمعه و ریا و توقع مکافات
9 که متضمن اجر است از جهت نیز با تقال الایشان بقوله **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ** جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها **لِوَجْهِ اللَّهِ** برای طلب خشنودی
تواند بود که انما نطعمکم مقول قول محذوف باشد بر اراده لسان مقال نه لسان حال یعنی گفتند ایشان در حین اطعام که ما طعام نمیدهیم بجهت رضای پروردگار
لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً نمیخواهیم از شما جزای باداشی و مکافاتی بران **وَلَا شُكُورًا** و نه شکر گذاری بر ان چه در احسان نهادن تو قع جزا کردن ثواب انرا باطل میکند اطعام
10 ما نیا بجهت انست که **إِنَّا نَخَافُ** میترسیم که ما میترسیم **مِنْ رَبِّنَا** از پروردگار خود **يَوْمًا عَبُوسًا** روزی ترش یعنی از عذاب روزی که رویهای مردم
در او ترش کردد بجهت شدت اهوال ان یا روزی که شبیه باشد بشیر خشمناک در اضرار **قَمْطَرِيرًا** روزی تنگ یعنی دشوار و کراهت که بسبب ان مردمان رویهای خود در ابرو در هم
کشند و از حسن بصری نقلست که گفت سبحان الله این چه نیک اسم است و ما معنی او ... از اسم خواست و در کتاب مذکور است که صفت
یوم بعبوس مجاز است بطریق انکه موصوف است بصفت اهل ان که اشقیا اند کقولک نهاره صایم و لیله قایم دوم انکه مشبه است در شدت ضرر و هول با سد عبوس
با شجاع باسل و قمطریر یعنی شدید العبوس است و جمیکه منقبض ما بین عینین خود در استقبال الخطرات تا ... و جمع قطرها
پس اشتقاق ان از قطر است و میم حرف مزید ... ابن عباس مروی است که کافر ان روز ترش کرده در هم کشیده شود و در میان هر دو چشم او مثل قطران عرق
روان شود انتهی کلامه خلاصه معنا انست که ما بجهت رضای الهی و خوف غضب او دشمنی در این روز که متضمن است بر شدائد عظیم اطعام مسکین و یتیم و غیر ایشان
11 از اغراض **فَوَقَاهُمُ اللَّهُ** پس نگاه دارد خدای ایشان را **شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ** از بدی ان روز یعنی از اهوال و شدائد ان **وَلَقَّاهُمْ** و پیش اورد ایشان را یعنی بدهد
با ایشان بدل عبوس کفار و حزن فجار **نَضْرَةً** نضارت طلاوت چهرها ایشان که دلالت کند روی خوب و بهجت **وَسُرُورًا** و فرح و شادی در دل این لطف با انکه
12 از روی موصوف بعبوس اهل ان **وَجَزَاهُمْ** و پاداش دهد ایشان را **بِمَا صَبَرُوا** بسبب صبر که ایشان برای واجبات و اجتناب از محرمات و ایثار الطعام بر خود در
13 حین احتیاج ایشان بان **جَنَّةً** بوستانهای مملو از اثمار و سائر الاطعمه و اشربه که از ان خورند **وَحَرِيرًا** و جامه ابریشم بهشتی که بپوشند **مُتَّكِئِينَ** در حالتی
تکیه زدگان باشند اعراب بر حال است از ضمیر جزاهم و میتواند بود که صفت جنت باشد یعنی بهشتی که ابرار تکیه زدگان باشند **فِيهَا** در ان بهشت **عَلَى الْأَرَائِكِ**
بر تختهای اراسته بذهب و فضه و انواع جواهر و در و یواقیت **لَا يَرَوْنَ فِيهَا** این محل حال است از ضمیر جزاهم و از ضمیر متکئین هر دو جهت و احتمال ان نیز دارد که صفت
جنت باشد یعنی در حالت که نه بینند در بهشت یا بهشتی که نه بینند در ان **شَمْسًا** افتاب را یعنی گرمی انرا نبابند **وَلَا زَمْهَرِيرًا** و نه سرمای او انکه هوای بهشت
معتدل بود و در او زمستان و تابستان نباشد نه از شدت حر و برد متاذی نگردند کما ورد فی الحدیث هواء الجنة سجسج لا حر و لا قر یعنی هوای بهشت معتدل ماتند در
او زمستان و تابستان نباشد که بیند زمهریر اسم قمر است در لغت طی کما قال الشاعر و لیلة ظلامها قد اعتکر قطعتها و الزمهریر ما ظهر یعنی هوای بهشت با انکه

نورانی باشد و احتیاج بشمس و قمر نداشته باشد از ابن عباس روایتست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنائی زیاده از عادت ببینند مانند روشنی آفتاب گویند
بار خدایا ما را وعده دادی در قرآن که لا یرون فیها شمسا و این نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با خیر النساء فاطمه زهرا طایفه کرده اند
14 و در روی یکدیگر خندیده اند و این نور از اثر دندانهای ایشانست که بر روشنی بهشت غلبه کرده **ودانیة** عطفست بر جنة یعنی پاداش دهد ایشانرا بهشتی
دیگر غیر این بهشت اول که نزدیک بود **علیهم ظلالها** بر ایشان سایهای درختان آن و مثل اینست قوله و لمن خاف مقام ربه جنتان و میتواند که حال بعد
از حال باشد یا صفت بعد از صفت معطوف بر جمله ماضیه یعنی پاداش دهد بایشان بهشت را در حالتیکه نزدیک باشد بایشان بهشتی که متصف باین
باشد که نزدیک بود بر ایشان ظلال آن و گویند که معنی آنست که سایهای بهشت را آفتاب زایل نکند هم چنانکه در دنیا زایل میکند و بعضی گفته اند و در این جمله نظر
دلالتست بر آنکه معطوف علیه برای ایشان مجمع باشد کانه قال و جزاهم جنة جامعین فیها بین البعد عن الحر و القر و دنو الظلال علیهم **وذللت** و رام کرده شد
قطوفها میوهای آن **تذلیلا** رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهای آن و هیچ چیز مانع او نشود بلکه هر وجه که خواهند بسهولت از آن بچینند
15 ایستاده و نشسته و خفته این معطوفست بر جمله سابقه و یا حالست از دانیه ای تدنو ظلالها علیهم فی حال تذلیل قطوفها لهم **ویطاف علیهم** و گردانیده
شود بر ایشان **بآنیة من فضة** جامهای خورد دسته دار که از نقره باشد **واکواب** و جامهای بی دسته **کانت قواریرا** که باشد مانند آبگینها در صفا
16 و شفافیت **قواریرا من فضة** این بدل قواریر اول است یعنی اوانی و اکواب آبگینه مانند اند در شفافیت که از نقره مخلوق شده باشد یکی قواریر ... در هر دو
موضع بتنوین خوانده چون سلاسلا که مذکور شد و از صادق علیه السلام روایتست که ینفذ البصر فی فضة الجنة کما ینفذ فی الزجاج نفوذ کند بصر در نقره بهشت
هم چنانکه نفوذ کند در آبگینه مراد آنستکه اصل آن از نقره باشد و مجمع باشد در او بیاض فضه و صفای قارورة و مثل آنچه در داخل آن باشد از خارج آن توان دید
و در کشاف مذکور است که کان در اینجا بمعنی یکون است در کن فیکون یعنی قواریر مکون شده باشد بتکوین خدای و این شعار است بتفخیم آن خلقت عجیبه که جامع
صفت دو جوهر است که متباین یکدیگرند و مثل کان مزاجها کافورا که مذکور شد **قدروها** اندازه کنند بهشتیان ان ظرفها را بر مقادیر و اشکال بمقدار
آرزوهای خود یا بحسب اعمال صالحه خود با اندازه نمایند ساقیان آن ظرفها را از آنچه سیرابی ایشان **تقدیرا** اندازه کردنی یعنی هر کس را از آنجور حوصله خود
جامی دهند که بدان سیراب گردد و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود و شرب با شرط لذت شربت آنکه بر مقدار حاجت است بی زیاده و نقصان و گفته اند که معنی
17 اینکه هشیاران بمقدار اجلال بشر کنند از شرب بهشت اگر ایشان بدل **ویسقون فیها** و آشامانیده شوند در بهشت **کأسا** خمری **کان مزاجها**
زنجبیلا باشد آمیزش آن زنجبیل بهشت که بسیار طیب باشد و لذت بخشنده است و این غیر زنجبیل دنیاست چنانکه از ابن عباس مرویست که کل ما ذکره الله
فی القرآن مما فی الجنة و سماه لیس له مثل فی الدنیا و لکن سماه الله بالاسم الذی یعرفه و الزنجبیل مما کانت العرب یستطیبه فلذلک ذکره الله فی القرآن و وعدهم
انهم یسقون فی الجنة الکاس الممزوجة بزنجبیل الجنة هر چه یاد کرده است خدای تعالی در قرآن از آنچه در بهشتست از آن نام نهاده مثل آن در دنیا نیست و لیکن او تعالی
نام نهاده است آنرا باسمی که معروف و مشهور است و زنجبیل از آن نسبت که نزد عرب محبوب و پسندیده است و خوشایند از اینجهة حقتعالی در قرآن یاد کرده و مؤمنانرا
18 وعده داده که در بهشت جام خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیاشامند و قوله **عینا فیها** بدل زنجبیل است یعنی خمری آمیخته باب چشمه بهشت که بطعم زنجبیل باشد **تسمی**
سلسبیلا نام نهاده شده باشد بسلسبیل جهة سلاست آن در حلق یعنی آسان گلو در و زود گوارنده شود با متقار بهشتیان بود و روان شود هر جا که اراده
کنند یقال شراب سلسال و سلسل و سلسبیل و باء در آن مزید است جهة مبالغه در زیادتی سلاست و گویند مراد آنست که بطعم و خاصیت زنجبیل باشد
و نیفص بلکه بنقیض آن موصوف باشد که آن سلاستست و گویند اصل سلسبیل سل سبیلا بوده یعنی روان شو در راه چشمه آن نکند مگر آنکه بسبب عمل صالح
19 او را گویند که روان شو بجانب این چشمه پس تسمیه آن از قبیل تابط شرا باشد **ویطوف علیهم** و طواف کنند بر ایشان **ولدان مخلدون** پسران
جاودانه مانده بر حال طفولیت که بگردش روزگار از آن حالت بدیگر نروند یا با گوشواره و بنا بر این معنی مشتقست از خلده که بمعنی گوشواره است **اذا رأیتهم**
چون ببینی ایشانرا ای بیننده **حسبتهم** پنداری ایشانرا در صفای لون و درخشندگی چهره ایشان و انعکاس شعاع بعضی از ایشان ببعضی **لؤلؤا**
منثورا مروارید افشانده شده یعنی تر و تازه و نورانی که هنوز دست کسی بدان نارسیده باشد در رونق و آب داری آن نقصی پیدا نشده باشد و گویند
20 وصف ایشان بانتثار جهة آنستکه برای خدمت در بهشت پراکنده باشند و هر یک برای امری مترددند **واذا رأیت ثم** و چون ببینی آنجا را اگر در آنجاست و این
معنی ضعیف و رکیک است بر آنکه جایز نیست اسقاط موصول و ابقای صله آن پس معنی آنستکه چون نظر کنی در بهشت بصر تو هر جا که واقع شود **رأیت نعیما**
ببینی نعمتها که در وصف نگنجد **وملکا کبیرا** و ملکی بزرگ و متسع که زوال بدو راه نیابد و در حدیث آمده که ادنی اهل الجنة منزلة ینظر فی ملکه مسیرة
الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی فروترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند بر طریقیکه مبدء
آنرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیتست یعنی هر چه خواهد میسر باشد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و قول اول مرویست از
21 حضرت صادق علیه السلام و محققان گفته اند که نعیم راحت اشباحست و ملک کبیر لذت ارواح و مشاهده جلالهای ملک و استضائه بانوار جبروت **عالیهم**
ثیاب سندس نصب این بر حالیت از ضمیر علیهم یا حسبتهم ای یطوف علیهم ولدان عالیا للمطوف علیهم ثیاب یا حسبتهم لؤلؤا عالیا لهم ثیاب یعنی
طواف کنند بر ایشان پسران در حالتیکه بر زبر ایشان باشد جامهای دیبای لطیف یا پندارند ایشانرا لؤلؤ منثور در حالتیکه بر ایشان جامهای دیبای نازک
کاینات **خضر** که آن جامها برنگهای سبز باشد **واستبرق** و بر ایشان باشد دیباهای محکم بافته و سفته و با حلوت درخشندگی و گفته اند که این دیبا استر
جامها باشد و بکسر خضر خوانده بآنکه صفت سندس باشد که اسم جنس است و استبرق معطوف بر ثیاب بر حذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقام آن تقدیر
آنکه و ثیاب استبرق مانند علیه خزای ثیاب خز **وحلوا** عطفست بر یطوف یعنی پیرایه بسته و آراسته کرده شوند **اساور من فضة** بسوارها از نقره این مخالف
ندارد بآیه یحلون فیها من اساور من ذهب جمع میان ایشان ممکنست بآنکه اساور بعضی از فضه باشد و بعضی دیگر از ذهب بر حسب اختلاف اعمال و در خبر آمده که
نقره بهشت بر وجهی صفا و شفافیت داشته باشد که انچه ماورای آن باشد در آن توان دید و از جمله جواهر بهتر باشد پس کثرت اساور ...

نسبت بدین معنی از آن جهت است که از جوامع **وسقیهم** و بیاشامانند ایشانرا **ربهم** پروردگار ایشان **شرابا طهورا** گفته اند پاک از دناس و ارجاس یا پاک کننده از غل
و حسد و سایر صفات ذمیمه که قوله و نزعنا ما فی صدورهم من غل و بعد از شرب بدن از خوشبو سازد و بطریق عرق از بدن ترشح یابد و گفته اند طبع و قلب ایشانرا
باشد که آنرا لذت بوی مشک اطیب باشد بخلاف خمر دنیا که پلیدست و ضرره عظیم میکند بار جلد بر عمل ممانند و متحیل بول نشود و ابو هیثم تیمی و ابی قلابه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که هر شخصی از اهل بهشت در طعام خوردن قوت صد مرد داشته باشد از اهل دنیا و چون سیر شود او را شراب طهور
بیاشامانند از هضم خورده باشد و عرق و اعضای او ترشح یابد که بوی آن اطیب مثل اذفر باشد و اشتهای او عود کند و از مقاتل مرویست که طهور چشمه ایست
در بهشت که هر که از آن بیاشامد دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات ذمیمه نماند و از جعفر بن محمد الباقر صلوات الله علیهما مرویست که چون مؤمن شراب طهور
بیاشامد از هر چه ماسوای است میل نمود یا بکلیه متوجه مولی شود و این منتهای درجات صدیقانست لهذا اسناد سقی بحق نمود از از نعم سابقه ممتاز کرداند و با آن ختم
ثواب ابرار نمود و بلیغ دانسته که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاءالله و چهار جوی دیگر از متقیان است
که آب و شیر و خمر و عسل صفات آنها در سوره حضرت محمد صلی الله علیه و آله مذکور شد و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب
یمین است که فیهما عینان نضاختان یعنی جهاننده در سوره الرحمن جل ذکره مذکور شد و شراب جوی از آن برای او است و چشمها از آن مقربانست این مهر و در سوره مطففین
رحیق بیان خواهد آمد و دو چشمه از آن اهل بیت صلوات الله علیهم است که آن کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور برای ایشان
و محققان از اشراب شهود گویند که چهره آن دل نوشنده بلوامع انوار منور سازد و بدیدهٔ عکوس انوار ایزدی کرداند و حق تعالی و اجیان صافی ساند که
غیر او سطانه نبود از دعا ربی گفته که اگر فردا ما را نشان دادار الفریعه از آنکه جور و سرور و شراب طهور خواهند چشانیدم رو بادنوشان ختم شاه مجبت را اقسطی کمال
وصل او فرعطا فرموده اند در خبر آمده که سهل بن عبدالله تستری این آیه میخواند چون باین آیه رسید لوازد هان مبارک چنانکه کسی چیزی مکد لو آ گفت ابن عمر
میخواندی با شراب میجوی گفت شراب جو ... بکاس سقیهم ربهم شرابا طهورا اگر از قرآن لذت شراب بیافتمی خواندی از عبدالله عمر مرویست که مرد حبشی نزد رسول
صلی الله علیه و آله آمد و گفت خدا شما را افضل داد بر حسن صورت و بیاض لون کرامات لازم باشد بنو آمده و مثل آن عمل کنم بامنو در بهشت در آیم با نزد رسول صلی الله علیه و آله
فرمود بآن خدای که جان من در فرمان او است که در بهشت نور روی او هزار فرسخ نابید آنگاه فرمود هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی
باشد نزد خدای و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست هزار حسنه نوشته شود یکی از حضار گفت یا رسول الله پس هیچکس هلاک نشود بعذاب دوزخ گفت
نکرد رسول فرمود مرد باشد که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان اعمال که اگر بر کوه بو قبیس نهند از جای برود و بیک نعمت از نعم الهی بیاید و آنرا مستغرق گرداند الی
فضل رحمت الهی شود بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله این آیه را در صفت بهشت تلاوت نمود چون باینجا رسید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله در
بهشت هر چشم تو ببیند چشم من خواهد دید گفت بلی حبشی نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد عبدالله عمر گفت که دیدم حضرت رسول را که بدست مبارک خود او را در خاک
و در قبر نهاد پس بهشتان دار بن غایب شد و در بعضی روایات مذکور است در این مقام بمعنی سید است مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک و مراد امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه است یعنی از شراب طهور اسید ایشان علی بن ابی طالب که ساقی اهل بهشت است و اخبار بسیار موافق و مخالف بر این که ساقی کوثر علی بن ابی طالب علیه السلام
خواهد بود لهذا قال الشاعر و بهجتی من العیشة سؤلی و اعف عنی بحق الرسول و اسقنی شربة بکف علی سید الاوصیا زوج بتول و جواز اراده ابن معنی عظمی و
کرامت و بخشش مرتب شوند ایشانرا گویند که **ان هذا** بدرستیکه آنچه مذکور شد از اصناف نعم و انواع ملاذ **کان لکم جزاء** هست مر شما را پاداش اعمال حسنه و طاعات
22 مبرورة **وکان سعیکم** و هست شتافتن شما در طاعات و خیرات و مرضات و اعمال طیبات **مشکورا** پسندیده و جزا داده شده بران تسمیه جزا بشکر بر سبیل مجاز
مکافات اعمال ایشان بران جزا جاسپاسداری کرده شکر کند بخیر آنرا استقدم است و دلالتست بر آنکه جزا بر عمل خواهد بود و مبطل قول مجبره که جزا بر عمل نیست بعد از آن
23 بر سبیل منت و تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت میکند که **انا نحن** بدرستیکه ما **نزلنا** فرو فرستادیم **علیک القرآن** بر تو قرآنرا **تنزیلا** فرو فرستادنی بتدریج
سورة بعد از سوره و آیه بعد از آیه تا بر تو دشوار نباشد حفظ آن و فهم معانی آن کقوله و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث تکریر ضمیر متکلم جهة مزید اختصاص تنزیل است بآن
تا منفرد شود بدین نفس نفیس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که تنزیل آن بر طریق تدریج محض حکمت و صوابست کانه قال ما نزل علیک القرآن تنزیلا مفرقا منجما الا انا
24 لا یجزی قدم ... حکیما فاعلا لکل ما اصله بدواعی الحکمة **فاصبر** پس صبر کن **لحکم ربک** مر حکم پروردگار خود را با تاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک معاندان
توجه حکمت و مصلحت مقتضای آنست **ولا تطع منهم** و فرمان مبر از ایشان **آثما** گناهکار را بر آنکه ترا بامر خواند چون عتبه که مطیع انواع فسوق و مآثم است و سبب
ترا میگوید که از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم **او کفورا** یا ناسپاسی که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر غالیست و ترا بجهة آن
میگوید که بدین ما رجوع کن تا ترا توانگر سازم مراد آنستکه بجهة قلت صبر بر اذی و تحمل مشاق طاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد و کسیکه ترا بر کفر ترغیب کند
ایراد لفظ او بدین واو بجهة دلالتست بر آنکه هر یک از اثم و کفر مخصوصست در استحقاق عصیان و مشتغل بان و اگر و لا تطعهما میگفت منع تو بر جواز اطاعت احدهما
25 و ترتب نهی بر حصین مشعر است بآنکه نهی مخصوص باین هر دو است و دال بر آنکه مطاوعت در آثم و کفر منهی عنه است و مطاوعت در غیر آن محظور است **واذکر**
26 **اسم ربک** و یاد کن نام پروردگار خود را **بکرة واصیلا** هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و بر تبلیغ رسالت اشتغال نمای **ومن اللیل**
و در بعضی از شب **فاسجد له** پس سجده کن مر او را یعنی نماز گذار و اکثر مفسران گفته اند که بکرة وقت نماز بامداد است و اصیل وقت نماز ظهر و عصر و من اللیل وقت نماز
مغرب و عشا پس معنی چنین باشد که بر پنج وقت نماز مداومت نمای و تقدیم جار و مجرور بر فعل امر جهة آنستکه در نماز شب بید کلفت و خلوص است **وسبحه** و نماز
کذار برای خدا **لیلا طویلا** در شب دراز یعنی در دو ثلث یا نصف شب نماز تهجد بتمام نمای که آن دو ثلث آنست یا نصف یا ثلث آن و احمد بن محمد از حضرت امام رضا
27 علیه التحیة و الثنا روایت کرده که فرمود هو صلوة اللیل **ان هؤلاء** بدرستیکه این گروه یعنی کفار **یحبون العاجلة** دوست میدارند
سرای شتابنده را که دار دنیا است و لذات و منافع آن را اختیار میکنند **ویذرون وراءهم** و وا میگذارند در پیش خود یا میاندازند از پس پشت خود **یوما ثقیلا**
روز گران را که قیامت است یعنی باک نمیکنند و برای او عمل نمیکنند مراد بثقل شدت و هول آن است و ... کما قال ثقلت فی السموات

والارض این کلام در حکم تعلیل است از نهی که باز امر فرموده واز آن نهی نموده نحن خلقناهم ما آفریدیم ایشان را از آب اندک سست وشددنا ومحکم کردیم
اسرهم ربط مفاصل ایشان را با اعصاب یعنی اعضای ایشان را محکم بستیم بکر بستیم وبعضی گفته اند که معنی آنست که خلق کردیم ایشان را پس مسدود ساختیم ایشان
بامر ونهی تا از ملح بالله تعالی نمانند هم چنانکه اسیر را ببندند مسدود ومبان بدنا نگرند واذا شئنا وچون خواهیم هلاک ایشان را بدلنا
بدل کنیم ایشان را امثالهم بامثال ایشان در خلقت شده اسر تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشان را میرانیم ودر نشأه ثانیه بهترین صورت وهیأت باز آریم یا
ایشان را میرانیم وبدل کنیم ایشان را بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار اگر حکمت مقتضی این باشد ومؤید معنی اول است ایثار کلمه اذا بر کلمه ان چه اذا در امور
۲۹ محقق مستعمل است وان در امور مرضیه ان هذه بدرستیکه این سوره تذکرة پندی وموعظه ایست که بآن متذکر شوند بامر آخرت یا این معامله اهل
البیت بعدل وایثار عبرتی است مر مؤمنان را تا بمثل آن عمل کنند واز مثل این جزاها بهره یابند یا این سالک که بتبلیغ آن میکنی واو تذکره ایست مر طالبان
راه خدا فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه بسوی پروردگار خود سبیلا راهی بوسیله کسب طاعات وخیرات واجتناب از محرمات کو
۳۰ کبائر که حقا اجتناب وقبضه لتقلد تواست به دلیل بر آنکه آدمی مجبور نیست واستطاعت قبل از فعل است پس مبطل قول مجبره باشد وما تشاؤن ونخواهید
شما ای کافران معاند متابعت رضای خدای بر وجه اختیار الا ان یشاء الله مگر وقتیکه خواهد خدای اجبار شما را بر آن والجاء شما بران اما در این صورت نفعی بشما
نرسد خالی از تکلیف باشد چه تکلیف بوقت اختیار است ودر حال اجبار پس او سبحانه اراده مشیت این نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیار خود ایمان آرید
تا مستحق ثواب شوید وبعضی گفته اند که معنی آنست که نخواهید شما هیچ فعلی از وجه طاعت وعبادت مگر که خواهد خدای از آنکه مشیت خدا مقدم بر مشیت شما
باشد در جمیع افعال که مراد شما باشد از معاصی ومباحات وغیر آن زیرا که بدلایل واضحه ثابت شده که چنین نیست که او سبحانه اراده قبیح نماید ان الله بدرستیکه
۳۱ که خدای کان علیما هست دانا بافعال واعمال شما حکیما صواب کار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضی حکمت ومصلحت یدخل من یشاء در آرد
هر که را خواهد از اهل ایمان فی رحمته در بخشش خود که آن هدایت وتوفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل وکرم سعادت والظالمین وستمکاران را
یعنی مشرکان را که در یک شدند از طریق قویم وصراط مستقیم اعد لهم آماده کرده است از برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک نصب
الظالمین بر شریطه تفسیر است تا مطابق جمل معطوف علیها باشد وتقدیر اینست که او عد الظالمین یا کافی الظالمین اعد لهم عذابا الیما سورة المرسلات
مکیه است وپنجاه آیه است بلا خلاف ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة المرسلات بخواند در نامه او ثبت کند که او از مشرکان
نیست از ابن عباس روایت است که این سوره در لیلة الجن فرود آمد وما همراه بودیم آنحضرت بخوم که هر که این سوره بخواند از شرح آن در پناه خدا باشد واو را از زمره
مؤمنان نویسند واز حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه منقول است که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آشنا سازد وبا آنحضرت همنشین
سازد وبدانکه چون حق سبحانه ختم سوره هل اتی فرمود بذکر قیامت ونچه مهیا ساخته از برای ظالمان افتتاح این سوره بمثل آن نموده فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بجهت نیکوئی یعنی بامر ونهی که موجب هدایت باشد یا آیات قرآن که فرستاده شده است برای
نیکوئی وخیر خواهی بر بندگان یا بادهای عذاب که روان کرده یابنده شده اند متتابع متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند یا بدن جهت استکمال آن
وقول اول منقول از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرفا بانتصاب نصب است تا مفعول له او بر علیت ای والمرسلات للاحسان والمعروف یا بمعنی متتابع
ملحوظ از عرف الدیک (?) والماء وانتصاب او بر حالیت فالعاصفات پس سوگند بملائکه که سخت جهنده وروند اند عصفا سخت جهیدنی ورفتنی در امتثال
۲ اوامر الهی مانند وزیدن باد یا بآیات قرآنی که محو کننده وزایل سازنده احکام اند یعنی ناسخ شرایع ادیان متقدمه اند یا بادهای جهنده بمعنی تند یعنی تند کفار
واستیصال ایشان یا بنفوس کامله که بر بند وبیست سازند انداهای حق والناشرات وسوگند بفرشتگان که نشر کنند کاینه شرایع وکتب یا وحی منتشر سازند
۳ اند انجه خود را بحق وادوردن وحی یا بنبیا نشرا منتشر ساختنی یا بآیات قرآنی که آثار هدایت را منتشر میکردانند برای خاص وعام یا بادهای بر اکنده برای
۴ بندگان یا بنفوس کامله که نشر کننده نفوسند که مرده اند بجهل وضلالت یا الفای علم وتدبر هدایت نفوس ایشان فالفارقات پس سوگند بملائکه که جدا کنند
حق وباطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا بآیات قرآنی که جدا کنند خیر را از شر یا بریاح که متفرق سازنده ابرها اند یا بنفوس کامله که فارق حق وباطل اند از هم
۵ فالملقیات پس بفرشتگان که افکنند کاننده بپیغمبران ذکرا وحی را یا بآیات قرآنی که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا بادها نیکه سبب ذکر میشود
۶ چه مشاهده هبوب موجب ذکر حق است اسناد الیها (?) بروده حق یا بنفوس کامله که افکننده ذکر اند در قلوب بندگان عذرا که جهت عذر محو اصوات کار او
نذرا یا بیم کردن مبطلان بنسبه روزگار یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بجد ایوبه واستغفار در وقت مشاهده نعمای الهی وتفکر در آلای
پادشاهی وکلایل قدرت وی کامل ویابجهت تخویف مبطلان که تعقل نمیکنند در آیات او وتفکر نمینمایند یا آنکه عذر مصدر عذر است که بمعنی محو الاساءة است ونذر
مصدر انذار است که بمعنی تخویف است وتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی معذرة ونذر جمع نذیر باشد بمعنی انذار وحفص بسکون عذرا ونذرا خوانده که
مخفف عذر ونذر است بضم ذال وبر هر تقدیر نصب آنها بر علیت است یا بدل از ذکر است واحتمال دارد که عذر ونذر بمعنی عاذر ومنذر باشند ونصب آن
۷ بر حالیت است حاصل که حق تعالی باین مذکورات قسم یاد میفرماید بر اینکه انما توعدون بدرستیکه آنچه شما وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت وآنچه متعلق
۸ است بدان از ثواب وعقاب لواقع هر آینه بوقوع آینده است تمام شود آنگه بیان علامات وقوع آن میفرماید بقوله فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست
۹ محو وزایل شوند از اماکن خود که قوله واذا النجوم انکدرت با نور ایشان از ایشان نزع نموده شوند یعنی نور کردند واذا السماء وآنگاه که آسمان فرجت شکافته
۱۰ کرده دور اهها وشکافها دارد وپیدا شود واذا الجبال وآنگاه که کوهها نسفت پراکنده شوند از مواضع خود ومانند آنست وبست الجبال بسا فکانت
الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام بوده وزایل کرده شوند از اماکن خود که هیچ اثر آن در زمین نماند ومانند غبار بر هوا روند واز آماخوذ است از نسف
۱۱ الحب ای نسفه بالمنسف وتاخذ از انتسف الشیء اذا اختطفه واذا الرسل وآنگاه که پیغمبران اقتت تعیین کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن
برای گواهی دادن بر امتان عامل در ظرف محذوفست که ثمه انما توعدون لواقع است بر آن وتقدیر اینست که فاذا طمست النجوم وفرجت السماء ونسفت واقتت الرسل

ووقت الانبیا پس ندا کرده شوند لای یوم برای کدام روز اجلت وا پس داشته بودند این چیزها یعنی طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال وتعیین وقت برای
اینسؤال برای تعظیم وتفخیم این روز باشد وتعجب از هول آن پس جواب آید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است جهت دار روز مؤمن را از کافر ومطیع را
از عاصی جدا کرده اند ومکافات دهد بندگان را وحکم کردن میان خلقان وما ادریک وچه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی که ما یوم الفصل چیست روز
۱۳ فصل وچگونه بکنه آن رسی ویل وای کلمه عذابست یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را است بروز فصل وویل در اصل مصدر است منصوب بعامل خود
۱۴ وعدل از نصب برفع بجهت دلالت بر ثبات هلاکت برای مدعو علیه مانند سلام علیکم ویومئذ ظرف او ست یا صفت که بعد از آن حذف شده بمعنی
۱۵ کرد الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح وعاد وثمود که تکذیب انبیا کردند ثم نتبعهم پس در پی ایشان در آریم هلاکت
۱۶) ۱۷ الآخرین پسینیان را که نظیر ایشانند چون کفار مکه وان قتل بدر بود وغلاء وقحط وغیر آن یا قوم لوط وشعیب وموسی که در پی قوم نوح وعاد وثمود در آوردیم
وعلم جزم نتبع تا معطوف باشد بر نهلک بجهت استیناف است وحرکه کسر نکند براینست که ثم نتبعهم بغیر آن زیرا که جمله اولی ماضی است وثانی مستقبل ومؤید
تفسیر اول است قول حسن بصری که ان الآخرین هم الذین یقوم علیهم القیمة ونتبعهم بجرم که از قراءت شاذ است معنوی قول ثانی است کذلک مثل این فعل شنیع
۱۸ نفعل بالمجرمین میکنیم بهمه گناه کاران کفار مکه ویل یومئذ مکرر بهی بود در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان است با یات خدا وانبیا این
۱۹ تکرر نیست زیرا که اول تکذیب است بقیامت ودر این تکذیب با یات خدا یا ویل اول عذاب آخرت وثانی اهلاک در دنیاو یا تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب وحمل آن بر
تکریر جهت تأکید نیز حسن است وشایع در کلام عرب چنانچه در سوره الرحمن مبین شد بعد از آن بر سبیل منت تذکر نعمت میفرماید که الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را
۲۰ من ماء مهین از آبی خوار وبی مقدار فجعلناه پس کردانیدیم آن آب را ونگاه داشتیم فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر
۲۱ ۲۲ معلوم تا بمقداری دانسته شده ومعین کشته که از زمان ولادت است که آن نه ماه است یا زیاده یا کمتر فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فنعم القادرون
۲۳ پس نیک توانایانیم ما بر تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از قصر وطول وذکوره وانوثه وغیر آن کیفیت وکمیت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما مؤید این تفسیر است قراءت کسائی ونافع که فقدرنا
است بتشدید دال وشبهه نیست که خلق انسان که مشتمل است بر هیأت کمال حسن وجمال وحواس صحیح وعقل وتمیز ونطق از آب ضعیف مهین اعظم اعتبار
واین عجب بر آنکه صانع او مدبر حکیم عالم وقادر است وجاحد این مکابر است بیداهة عقل ویل یومئذ وزکر بلای آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان
۲۴ است مرقدرة ما بر این بیاوردند کان امتداد ما بر اعاده امثال این الم نجعل الارض آیا نکردانیدیم زمین را کفاتا جمع کننده وضم نماینده احیاء
۲۵) ۲۶ وامواتا زندگان ومردگان را یعنی احیاء را فراهم آورده از برون خود وامواتا را بدرون خود در آورده بدانکه کفات مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه وضمه اسم
ما یکفت بر است چون ضمام وجماع که اسم ما یضم ویجمع بر است یقال هذا الباب جماع الابواب وفی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم واحیاء
وامواتا منصوب بمفعولیت کان قیل ارض کافتة احیاء علی ظهرها وامواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفات دلالت بران ای تکفت احیاء وامواتا وبدانکه حضرت امیر
المؤمنین سلام الله علیه در جنازه نگاه کرد فرمود که هذه کفات الاموات بعد از آن در خانها نگریست وفرمود هذه کفات الاحیاء واز ابو عبیده منقول کردانند
که کفات بمعنی اوعیه است پس آن جمع کفت باشد یعنی زمین را ظرف احیاء واموات کردانیدیم وتنکیر احیاء واموات برای تفخیم است که نه قبیل تکفت احیاء لا تعد ولا
وامواتا لا تحصر وآن یا آنکه احیاء واموات انس بعضی از احیاء واموات جوانات است که در ظهر وبطن ارض اند ممکن بود که معنی چنین باشد که تکفتکم احیاء وامواتا
پس نصب آنها بر حالیت باشد از ضمیر مخاطب که سوق کلام دال است بران وجعلنا وکردانیدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار شامخات
۲۷ بلند وسر افراز تنکیر جهت تفخیم است واشعار بآنکه جبال نظر فیه الا یعرف ومالا یری هست واسقیناکم وبیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین
نجات بسبب آفریدن چشمه ها ومنابع در جبال ویل وادی در جهنم یومئذ در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که امثال این نعمتها را انکار کنند
۲۸ وخزنه دوزخ مکذبان را در آن روز گویند که انطلقوا بروید الی ما کنتم به آنچه بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید یعنی روان شوید
۲۹ بجانب دوزخ وانواع عذاب آن انطلقوا تکرار برای تاکید است یعنی بروید البته روان شوید خصوصا الی ظل بسوی سایه ذی ثلث شعب
۳۰ خداوند سه شاخ است مراد ظل یحموم است که در جهنم است ووجه بزرگی وپیدای منفرق میشود بسه شعبها وهر شعبه بطرفی میرود هم چنانکه دود عظیم منفرق کسر گردد
وخصوصیت سه شعبه یا بجهت آنست که حجاب نفس از انوار قدس سه است که از حس وخیال ووهم است یا بجهت آنکه موجب آن عذاب قوه واهمه که خالیست در دماغ
وغضبیه در یمین قلب وشهویه که در دینا است ولهذا در روایت آمده که الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب تحیط بالکافر شعبة تکون فوقه وشعبة عن یمینه
وشعبة عن یساره مراد به آن دود دوزخ است که سه شعبه شود وکافر را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد وشعبه از یمین وشعبه از یسار پس هر که خواهد فردا
از این دخان که ظل من یحموم اشارت بآنست ایمن که دار وز نبود عقل متمسک شده از سه صفت طبیعی وسبعی بگذرد ولهذا بر خلاف نمود ازمصاحبی لجناب
نماید وپیوسته بطاعت وعبادت مشغول شود در معالم او ونذکر کردی بزرگان از دوزخ بیرون آید از او سه شعبه منشعب کردد یکی نور وان بر سر مؤمنان سایه
افکند ویکی دخان وان بر سر منافقان متوقف کردد ویکی زبانه خالص وان بالای کافران بایستد ودر کشاف وطبرسی مذکور است که یخرج لسان من
۳۱ النار فیحیط بالکفار کالسرادق ویتشعب من دخانها ثلث شعب فیظلهم حتی یفرغ من حسابهم والمؤمنون فی ظل العرش یا شرار آتش بر خیزد وهمه
کفار را احاطه نماید مانند سرپرده کاقال احاط بهم سرادقها وبسه شعبه کرد دو بر سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند ومؤمنان در زیر
عرش باشند وچون ظل محتمل این است که از مهب لطف رحمت هبوب نماید بعد از ظل حال منوب بشرارات دخان که از بادیه مهر وعذاب بر خیزد پس از جهت نفی توهم
۳۱ آنکه مراد ظل اولی باشد صفت میفرماید که لا ظلیل نه سایه خنک وراحت دهنده ولا یغنی ودفع نکند از کفار من اللهب از حرارت زبانه آتش
۳۲ چیزی را این کلام متضمن تهکم است بکفار وردّ توهم آنکه ظل ایشان مانند ظل اهل ایمان باشد انها بدرستیکه دوزخ ترمی میاندازد بشرر
۳۳ شرارها وجرقهای آتش را هر شراره از آن کالقصر مانند کوشک عظیم بعضی گفته اند که قصر جمع قصره است که بمعنی شجره غلیظه است یعنی آن شرها باشد
درختان سطبر واو باشند کانه جمالت صفر کوییا آن شرر جمالت شتران زرد اند بر تلاش تذکیر ضمیر جهت آنکه شرر با سم جنس از حسن وقتاده نقل است که صفر

معنی سواست وتشبیه او بصفر بجهة آنکه سواد بل مایل بصفره است چون آتش دوزخ سیاه است مایل بزردی شراره او نیز چنین خواهد بود تشبیه
شراره بقصر بجهة عظم است وبجمالات صفر بجهة لون وکثرت وتتابع اختلاط وسرعت حرکت جمالات جمع جمال است جماله که جمع جمل است خوانده‌اند
وَيْلٌ عذاب عظیم وعقاب الیم يَوْمَئِذٍ در ان روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زنانرا که صفت دوزخ وشراره او را باور ندارند هَٰذَا این روز يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ٣٥ | ٣٦
روزیست که سخن نگویند کافران بجهة فرط دهشت یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن ومواقف متعدده خواهد داشت بل هر موقف سخن نگویند بجهة فرط
اهوال واخاوف آن ودر موضعی سخن در یابند یعنی در مقامی زبان بخصومت بگشایند وبا یکدیگر بحث کنند کقوله تعالی ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون
ودر موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند وجوارح واعضای ایشان از ایشان خبر دهند کقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ
موقف ناطق نشوند بنطقی که منتفع بر باشند نطق ایشان در حکم لا ناطق باشد بجهة عدم ترتب نفع ومسموع نبودن آن که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم وَلَا
يُؤْذَنُ لَهُمْ ودستوری داده نشود مر ایشانرا در اعتذار فَيَعْتَذِرُونَ پس عذر خواهی نکنند یعنی اذن واعتذاری که مترتب است از ایشان منتفی باشد
ومیتواند بود که فاء سببیه باشد بجهة عدم منصوب بودن فعل ودفع توهم جواز عذر ایشان وَيْلٌ کرب واندوه ومشقت بسیار يَوْمَئِذٍ در ان روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنان راست که تکذیب کنند این خبر را هَٰذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم وقضاست میان ظالمان ومظلومان یا روز جدا کردن حق ٣٨
از باطل جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْأَوَّلِينَ وپیشینیان را که تکذیب رسل کرده بودند با پیغمبران ومؤمنان ایشان
مقرر ومبین یوم فصلست زیرا که فصل میان انبیا واشقیا وامم جمع شدن اولین واخرین است بکوضع تا فصل میان ایشان متحقق شود فَإِنْ كَانَ ٣٩
لَكُمْ پس اگر هست شما را ای کافران كَيْدٌ مکری وحیله فَكِيدُونِ پس کید وحیله کنید با من این تقریعست مر ایشانرا واظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشانرا باخذ
پیش نرود ومکر وفریب عذاب خود دفع نتوانند کرد وَيْلٌ شدة غم وغصه يَوْمَئِذٍ مر تکذیب کنندگانراست که بحیله از عذاب نتوانند رهید بعد از ذکر احوال ٤٠
وعاصیان بیان احوال مؤمنان ومطیعان میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه متقیان یعنی پرهیزکاران از شرک وعصیان فِي ظِلَالٍ در سایه‌ها از درختان ٤١
بهشت باشند وَعُيُونٍ ودر کنار چشمه‌های آب وَفَوَاكِهَ ودر میان میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ از انچه آرزو کنند مرفه الحال وفارغ البال كُلُوا این در موضع حال ٤٢ | ٤٣
است از ضمیر متقین بتقدیر مقولاً لهم ذلک یعنی متقیان در سایه‌های بهشت قرار گیرند کان باشند در حالتی
که خزنه جنت ایشانرا گویند که بخورید این میوه‌ها را وَاشْرَبُوا وبیاشامید این انهار را هَنِيئًا خوردنی وآشامیدنی گوارنده با طیب نفس ولذت که مصون
از شوائب اذیت وسوء عاقبت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوده‌اید که عمل میکرده‌اید در دنیا إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٤٤
پاداش میدهیم اهل احسان را در عقیده وعمل ومیتواند بود که این کلام ابتدای اخبار باشد از جانب حق سبحانه ومخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باشد یا اهل
بهشت در آخرت بطریق تلطف وامر مذکور در اکل وشرب بر سبیل اباحتست وبعضی گفته‌اند که امر بر حقیقت خود است مراد حق سبحانه از این آنکه ای متقیان
البته اکل وشرب نمائید وایشان چون دانند که اکل وشرب مراد حق سبحانه است وامتثال ایشان بیشتر کرده ومیل ایشان را اکل وشرب زیاد شود پس اراده او
سبحانه مستلزم عبث نباشد وَيْلٌ جاه قبح ودم يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت منکرند وآنرا باور ندارند كُلُوا ٤٥ | ٤٦
این در موضع حالست از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا یعنی کلمه عذاب ثابتست مر مکذبانرا در حالتیکه خزنه دوزخ ایشانرا گویند
که بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوا وبرخوردار شوید قَلِيلًا زمانی اندک إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستیکه شما مشرکانید وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وای ٤٧
در این روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگانراست که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب بامر با اهل نار باین کفتار در آن روز بجهة تذکیر باشد مر ایشانرا از احوال
ایشان در دنیا وانچه کردند بر نفسهای خود از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل ومعنی مراد این آنکه در یا بیر کفار را گویند که شما سزاوار آن بودید که در
دنیا باین خطاب مخاطب شوید ظاهر آنستکه این کلام مستانف باشد خطاب بمکذبان در دنیا ومعنی اینکه ای کسانیکه بزخارف دنیا مغرور شده‌اید وبجمع حطام
دنیا مشغولید وپشت باخرت ودنیا آورده‌اید ودنیا برخوردار باشید زمانی اندک که شما کافرانید ومال اندک وعمر کوتاه زود باخر رسد وبتلای آخرت مر شما را در
گرفتار شوید کلمه عذاب در آن روز تکذیب کنندگانراست که نفسهای خود را هدف عذاب کردانند بسبب تمتع از متاع قلیل فانی وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ وچون گفته شود مر ایشانرا ٤٨
ارْكَعُوا امر ایشانرا که نماز کذارید لَا يَرْكَعُونَ نماز نکذارند ونمیگذارند مراد بر کوع امتثال امر است کنایة از رکوع بجهة آنکه نماز رکن اعظم اسلامست بعد از شهادتین
یا معنی آنکه چون کفار مامور شوند باسلام اوردن اسلام نیاورند وامتثال ننمایند وگویند که معنی آنکه چون گفته شود مر ایشانرا که متخاشع شوید
با تشبیه محمد بامر حق سبحانه واتباع دین او وترک استکبار ونخوت ایشان خشوع ننمایند وقبول این امر نکنند بر استکبار خود مصر شوند ودر خبر آمده که ما کان علی
العرب اشد من الرکوع والسجود از مقاتل مرویست که این آیه در شان ثقیف نازل شد چه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ایشانرا امر فرمود ایشان گفتند لا
ننحنی فانها سبة علینا یعنی منحنی نشویم که این برما عار است و ننگ وهیبة آنحضرت فرمود که لا خیر فی دین لیس فیه رکوع ولا سجود واز ابن عباس نقلست که امر در روز
قیامتست که مردمان بسجود خوانند ایشان توانائی نداشته باشند که سجده کنند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ نفرین درین روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغگویانراست که امر را ٤٩
قبول ندارند وبشرف ایمان نمیرسند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ میگروند اگر بقرآن نگروند که معجز بیست مشتمل ٥٠
بر حجج واضحه ومعانی لایحه ودر خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت امنا بالله سُورَةُ عَمَّ واین سوره را سورة النباء وسورة المعصرات نیز گویند وبعضی
سورة التساؤل میخوانند ودر مکه نزول یافته وعدد آیات آن چهل ویکیست نزد مکی وبصری وچهل نزد غیر ایشان واختلاف در این عدد با قربیا است که مکی
وبصری از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که عم یتساءلون بخواند حق سبحانه او را در روز قیامت شراب بهشت خنک بیاشاماند ومرویست از
ابو عبدالله علیه السلم که هر که عم یتساءلون را مداومت نماید سال او از سالها بیرون نیاید تا آنکه بشرف زیارت بیت الله الحرام مشرف شود وبدانکه چون
حق سبحانه وتعالی ختم این سوره نمود مبکر قیامت وعید مکذبان با افتتاح این سوره نیز بذکر آن نمود تبیان دلایل قدرت خود بر بعث ونشر نمود وفرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله دعوت اشکار کرد وقرآن بر مردمان خواند وروز قیامت

بهم فرمود کفار در نبوت آنحضرت ونزول قرآن ووقوع بعث اختلاف کردند وآن یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر ومؤمنان پرسش مینمودند حق سبحانه
از تساؤل ایشان خبر داد که عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چیز میپرسند کفار مکه یکدیگر را اصل این کلام عن ما بوده وما استفهامیه است وبجهة خفت الف
از ما حذف کرده‌اند ونون را بامیم بدل کرده ودر میم ادغام نموده‌اند ومعنی استفهام تفخیم شان انچه ایشان از ان تساؤل کرده‌اند بعد از ان بیان شان تفخیم
آن میکند بقوله عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگ یکدیگر را سؤال میکنند الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ آن خبری که ایشان در ان اختلاف کنند ٣
ومیتواند بود که عن النبا صلة یتساءلون باشد وعم متعلق بمضمر مفسر بیتساءلون ودال بر این است قرائة یعقوب که آن عمه است بهاء وقف وانچه در آن
اختلاف میکردند خبر بعث است یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست ومیان ما را شفاعت خواهند کرد که هولاء شفعاؤنا عند الله وبعضی مطلق
از امنکرند که ان هی الا حیوتنا الدنیا وگروهی شک دارند در وقوع ولا وقوع آن که بلهم فی شک منها وجمعی دیگر گویند که حشر ارواح خواهد بود نه اجساد
وطایفه دیگر گویند احوال انجام چو احوال دنیا خواهد بود یعنی هر کرا اینجا درویشی وتوانگریست آنجا نیز درویشی وتوانگری خواهد بود وگروهی گویند که قیامت
خواهد بود اما بهشت ودوزخ نخواهد بود وفرقه دیگر گویند که بهشت خواهد بود اما اکل وشرب وتمتع در آن نباشد ودر بعضی تفاسیر مذکور است که
ضمیر یتساءلون راجع بجمیع مردمانست یعنی همه مردمان از بعث سؤال میکنند اما اهل اسلام تا حسرت ایشان زیاد شود ومعاندان تا تو لعا ما کفانا استهزا
ایشان بیفزاید وگویند که مسائل عنه قرآنست که معجز است بر وقوع قیامت مصدق نبوت حضرت رسالت پناهی وکفار آنرا نسبت میدهند بانواع مختلف یا
مفتری یا اساطیر اولین میگویند ونزد جمعی دیگر نبا عظیم نبوت حضرت خاتمست یعنی کفار میگویند یکدیگر را که محمد پیغمبر است یا شاعر یا ساحر یا مجنون ونزد ٣
جماعتی دیگر اختلاف در جمیع اصول اسلام است که آن اثبات صانع است وصفات ثبوتیه وسلبیه او وملائکه وبعث وجنت ونار ورسالت وخلافت چه نبا معرف بلام
متناول همه است وحافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده باسناد خود از سدی که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که مراد از نبا عظیم ولایت
حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه است که خلایق را در قیامت از آن سؤال کنند وهیچ میتی نیست در شرق وغرب عالم ودر بر وبحر الا که منکر ونکیر چون از وی پرسند
او را از پیغمبر او سؤال کنند از ولایت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه نیز از او پرسند فطوبی للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته یعنی خوشحال آن بنده که
بولایت مصدق بوده باشد واو را امام وپیشوای خود دانسته باشد وبحبل مودت اعتصام نموده باشد ووای بر آن جاحد کافر که ولایت را منکر بوده ومرویست از اسحق
ابن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد محمد بن حسن شمعون از عبد الله بن عمرو از ابان بن تغلب که او گفت که من از ابو جعفر علیه السلام پرسیدم که مراد کدامست از تفسیر النبا العظیم فرمود
که مراد از نبا عظیم علی بن ابیطالب علیه السلام است که مردمان در شان او مختلف الاحوال والاقوال باشند ودر تفسیر اهل البیت نیز مذکور است که نبا عظیم علی بن
ابیطالب است وعلقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاح پوشیده ومصحفی حمایل کرده بجای رجز عم یتساءلون میخواند من خواستم
که با او مقاتله کنم که علی بن ابیطالب فرمود که توقف کن بجای خود باش پس خود بیرون رفت فرمود که اتعرف النبا العظیم نبا العظیم آن مرد گفت نه فرمود که والله
انا النبا العظیم الذی فیه اختلفتم وعلی خلافتی تنازعتم وعن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم وببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم ویوم غدیر قد علمتم ویوم
القیمة تعلمون ما علمتم ثم علاه بسیفه ورمی راسه یعنی من آن خبر بزرگم که در من اختلاف کردید وبر خلافت من منازعت نمودید واز ولایت من رجوع کردید پس از آنکه قبول کرده
وبغی وستم زده هلاک گشتید بعد از آنکه بشمشیر من از کفر نجات یافتید ودر روز غدیر دانستید مرا نیز ولایت وخلافت مرا ودر روز قیامت بدانید انچه امروز نکردید
پس تیغ مرا ورد وسر او را بیفکند ودر خبر است که اصبغ بن نباته گفت در حرب بصره با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه همراه بودم مردی از لشکر بصره بیرون آمد واین
میخواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پیش او رفت فرمود که نبا عظیم که در او اختلاف کرده بود من شناسی گفت نه فرمود انا النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون منم آن
نبا عظیم که در او اختلاف کردند پس حق سبحانه وتعالی ردع میفرماید کفار از تساؤل ووعید مینماید ایشانرا بقوله كَلَّا باید که باز ایستند از این سؤال ودور شوند
از این مقال که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه سَيَعْلَمُونَ زود باشد که بدانند نزد یا نزع حقیقت انچه در آن اختلاف میکنند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ٥
پس عنقریب عالم شوند در آخرت بحقیقت عقیده وبطلان قول خود تکریر ردع با وعید جهة تشدید ومبالغه است وثم اشعار است بانکه وعید ثانی اشد واصعب خواهد
بود از اول واکثر بر آنند که اول نزد نزع باشد وثانی در قیامت چنانکه ابن مفسر شد وجماعتی دیگر گفته‌اند که اول نزد بعث باشد وثانی در حال جزا وگفته‌اند که
معنی آنستکه حقا سیعلم الکفار عاقبة تکذیبهم وحقا سیعلم المؤمنون عاقبة تصدیقهم پس حق سبحانه بعد از نعم خود مینماید بر ایشان بدانچه معاینه می‌بینند از عجائب
صنع خود که دالست بر کمال قدرت او وتا تنبیه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صحت قیامت نیز در او اختلاف میکنند ومیفرماید که أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ ٦
زمین را مِهَادًا فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد وَالْجِبَالَ ونگردانیدیم کوهها را أَوْتَادًا میخها زمین تا ملایها استوار شود ومتحرک ومتزلزل نشود ٧
مانند متقلعه که بر کنار بساط نهند تا باد از جای نبرد وبر نگرداند واگر متزلزل بودی قرار ممکن نبودی ومنافع ازوی بظهور نرسیدی وَخَلَقْنَاكُمْ وآفریدیم ٨
شما را أَزْوَاجًا جفت جفت یعنی نرو ماده تا متناسل شوید ویکدیگر ونسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلفه آفریدیم سیاه وسفید وسرخ وزرد ودراز وکوتاه وخوب وزشت
وهر یک از یکدیگر وطور دیگر کقوله تعالی واختلاف السنتکم والوانکم وَجَعَلْنَا وکردانیدیم نَوْمَكُمْ خواب شما را سُبَاتًا آسایش یعنی بان قطع حس وحرکت شود تا قوای ٩
حیوانیه استراحت یابند وملال ناشی از بدن زایل گردد وکلال وتعب که ایشانرا حاصل شده باشد زایل شود بدانکه سبات از سبت مشتق است یعنی قطع یقال سبت انفه
ای قطعه وروز شنبه را سبت میگویند بسبب آنکه حق سبحانه در روز قطع عمل نموده چه یکشنبه ابتدا آفرینش عالم نموده وروز شنبه قطع آن عمل نمود وگویند که سبات بمعنی راحتست
یعنی خواب را سبب استراحت شما کردانیدیم وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وساختیم شب را لِبَاسًا پوششی که بظلمت خود همه چیز را بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفاء داشته باشد ١٠
بظلمت آن مستتر شود از عیون مردمان مانند کسیکه از عدو گریزد یا خواهد که بهبت کند بجهة ظفر یا کسی بر او یا پنهان دارد انچه اراده اخفاء آن داشته باشد وگویند معنی
که شب را وقت لباس شما کردانیدیم مانند شب خود را بجامه پوشید در وقت خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ وگردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت تا در آن ١١
مستیقظ شوید بحوایج ومکاسب خود منقلب شوید در تحصیل آن جستجو نمایید یا روز را سبب حیات شما ساختیم تا در آن از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا ١٢
وبنا کردیم فَوْقَكُمْ بر زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت یعنی محکم واستوار که در او فرجه وشکافی که نشان خلل وزلل باشد نیست بمرور دهور در او قصور

13 وَجَعَلْنَا وآفریدیم در آسمان سِرَاجًا وَهَّاجًا چراغی درخشان و تابان یا در فرط حرارة و این مشتق است از وهج النار اذا اضائت

14 ... بتقدیر او آفتابست که رخشنده و گرم کننده عرصه عبراست وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده باران

[illegible]

فیهما اذن شفاعت ایشان دهد و هاشم گریان بتکلم بکشائیم من گفتم یا بن رسول الله جانم فدای تو باد شما چه قایل خواهید شد فرمود نمجد ربنا و نصلی علی
نبینا و نشفع لشیعتنا و لا یردنا ربنا یعنی بتمجید و تقدیس پروردگار خود بکشائیم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله الصلوة فرستیم از برای شیعه خود شفاعت کنیم
و پروردگار رد نکند شفاعت ما را و این روایت را عیاشی باسانید صحیحه خود از آنحضرت روایت نموده و بدانکه یوم ظرف لا یملکون است یا یتکلمون یعنی قادر
نباشند در آن روز یا تکلم ننمایند در آن روز و این جمله از برای تقریر و تاکید عدم مالکیت کفار است در خطاب چه روح و ملائکه که اشرف خلایق اند و اقرب
باو سبحانه هرگاه قادر نباشند که متکلم شوند نزد او سبحانه مگر آنکه اذن دهد او را و بگفتار صواب متکلم شود که آن شفاعت در حق کسیکه رضای الهی تعلق
٣٩ بان گرفته باشد یا آن ماذون له که قایل کلمه توحید باشد پس غیر ایشان چگونه براین مالک توانند بود **ذلک الیوم الحق** آن روز روز ثابت محقق الوقوع
یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در امکان آن نیست **فمن شاء اتخذ** پس هر که خواهد فرا گیرد **الی ربه** بسوی ثواب پروردگار خود **ماباً** بازگشتنی
بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد عمل صالح کند که موجب قرب او شود بثواب او سبحانه او ممکن خواهد شد بران بجهة ازاحت علل و ایضاح سبل و ابلاغ رسل
٤٠ **انا انذرناکم** بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم **عذاباً قریباً** از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او باعتبار تحقق اوست چه هر آینده
٤١ قریب است **یوم ینظر المرء** روزیکه بنگرد آدمی **ما قدمت یداه** آنچه را که پیش فرستاده باشد هر دو دست او از عمل بد یا نیک با آنکه از عذاب
محشور بجهة آنکه اکثر افعال از آن واقع میگردد و مرء اسم جنس است یعنی هر کس که باشد از مومن و کافر در آن روز کردارهای خود به بیند از خیر و شر و ممکن
بود که ما استفهامیه باشد منصوب بقدمت نه موصوله منظر ای شیء قدمت یداه یعنی نظر کند که چه چیز فرستاده از پیش هر دو دست او و بنابر آنکه موصوله باشد
صله ینظر است بمعنی نظرت الیه و اکثر برآنند که مراد بمرء کافر است بقرینه آنکه ای ینظر الکافر ما قدمت یداه من الشر کقوله تعالی ذوقوا عذاب
الحریق ذلک بما قدمت یداه و ذلک بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین و وضع ظاهر در موضع ضمیر در قوله تعالی **و یقول الکافر** بجهة زیادتی
ذم باشد یعنی گوید کافر در آن روز **یا لیتنی** ای کاشکی من **کنت تراباً** بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا یا امروز خاک بودمی و هرگز زنده نکردندی
یا اینکه مکلف نبودمی و از عبدالله عمر روایتست که روز قیامت بکشند زمین را مانند پوست و سایر حیوانات را از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند بجهة
اقتصاص حتی یقتص للشاة الجماء من الشاة القرناء نطحتها یعنی داد گوسفند بیشاخ را از شاخدار بستانند و بعد از آن ایشان را خاک کنند چون کافر حال ایشان
بر بیند گوید یا لیتنی کنت تراباً کاش من نیز چون این حیوانات گشتمی و در بعضی کتب مسطور است که چون وحوش و بهایم حال کافر را بر بینند گویند شکر خدا را
که ما را آدمی نیافرید که چه امید بستندی بهم غم دوزخ نمیخوردیم و از مقاتل منقولست که خدای تعالی جمع وحوش و هوام را و هر چه غیر ثقلین باشد جمع کند و ایشان را
گوید که من شما را بیافریدم و مسخر گردانیدم برای بنی آدم و شما در زمان حیوة اطاعت ایشان کردید پس خاک شوید هم چنانکه در اول حال بودید پس ایشان خاک کردند کافر چون نگاه کند که
حیوانات خاک شدند گوید یا لیتنی کنت فی الدنیا علی صورة خنزیر و کنت الیوم تراباً ای کاش من در دنیا خاک بودمی و روزی من همچو روزی او میبود
و امروز که روز قیامت است خاک میبودم و گفته اند که مراد از این کافر ابلیس است که آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را میستود که از آتش مخلوق گشتم و چون
در آن روز کرامت آدم علیه السلم و فرزندان مومن او را مشاهده نماید و شدت عذاب خود را بر بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدمی داشتمی و در بعضی
روایات آمده که معنی آیه اینست که کافر جاحد ولایت امیرالمومنین صلوات الله علیه در آن روز که تمنا کند که کاش من از شیعه ابوتراب بودمی تا این همه درجه و کرامت که ایشان دارند
من نیز داشتمی و بعضی از علما گفته اند که این آیه نزول یافته در شان ابوجهل که بقول الظالم الجاهل المتکبر یوم القیمة یا لیتنی کنت مسکیناً فقیراً خاضعاً متذللاً کالتراب والله اعلم بالصواب

سورة النازعات

سورة النازعات مکیة و چهل شش آیه است نزد کوفیان و چهل و پنج نزد باقیان و اختلاف در عدد دو آیه است و لانعامکم حجازی و کوفی طغی عراقی و شامی
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة النازعات بخواند آنقدر باز داشتن و حساب او در روز قیامت نباشد مگر بقدر صلوة مکتوبه
آنکه حقیقتاً او را ببهشت در آورد و ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت نموده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر بنماز
فریضه مشغول بوده باشد و هر سال حج و عمره گذارده باشد و از حضرت ابوعبدالله صلوات الله علیه مرویست که هر که این سوره را بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نگردد
مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب بدانکه چون حقتعالی اختتام سورة النبأ نمود بذکر احوال قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان **غرقاً** از روی قوت و شدت یعنی بملائکه موت که نزع کنند ارواح کفار را و جانهای ایشان را
کافران را بالغ الی یعنی در آن نزع و آن بیرون آوردن جانها از ابدان ایشان از اقصای ابدان و از اصول انامل و اطراف و از تحت هر مویی ایشان بقهر و خشم تمام تا آنکه چون
همه را بحلق رسانند باز گردانند تا باز بجای خود رود و پس باز دیگر نزع آن کنند و از مقاتل منقولست که حضرت ملک الموت و اعوان او جانهای کافران را از اصول ابدان بر دارند
بمثل که آن را اشدخا باشد هر تا که در آن بر بیرون آرند از جان ایشان در او بزند و بیکبار آن را بکشند و باز رها کنند میتواند بود که غرقاً صفت مفعول مطلق و
٢ باشد تقدیر آنکه نفوس اغراقاً سوگند بملائکه که نزع کنند جانها را نزعی و رسانند بایدان **والناشطات** و سوگند بفرشتگان که بنشاط و رفق
بیرون برند که ارواح مومنان را **نشطاً** بیرون بردنی بمدارا و نرمی تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن ایشان مفارقت کند چنانکه رسن از بند بر کنند یا چنانکه
چنانکه در خبر آمده که هیچ مومن نباشد الا که نزد موت او بهشت عرض کنند و سایر نعم آن بر او عرض کنند چون جای خود را در آنجا به بیند بنشاط و بهجت تمام جان را تسلیم کند و کافر را
٣ هم چنین جای او در دوزخ نمایند با انواع عقوبت و عذاب تا بعنف هر چه تمامتر جان ایشان را نزع نمایند **والسابحات** و بملائکه که شنا کنند **سبحاً** شنا کردنی یعنی
٤ امد شد نمایند که از هوا بزمین و از زمین بهوا و شتابند که در آن برای تدبیر مصالح اهل زمین چنانکه غواص در بحر غوص نمایند **فالسابقات** پس
٥ پیشی گیرندگان بر یکدیگر در دعوت غیر و امداد زمین **سبقاً** پیشی گرفتنی در فرمان بردن اوامر الهی **فالمدبرات** پس تدبیر کنندگان **امراً** کاری یعنی جبرئیل
که بر ریاح و جنود موکلست و اسرافیل که باز امر قضیه و اقدار و میکائیل که بر باران و گیاه متعلق بدو است و عزرائیل که قبض ارواح ملازم اوست با مور دیگر که ذکر کرده اند که
مدبر امر عقاب دوزخ و ثواب بهشت اند و مهتی بعدا الام و لذا برای کافر عاصی مومن مطیع گفته اند که مقسم به محذوف اند که بجهة طی مسافت میکنند و از شرفها الحصا

خرب و رونده اند از برجی برجی ملخوذ از نشط الثور اذا خرج من بلد الی بلد و سباحت میکنند در فلک و بعضی سبقت میکیرند بسبب سرعت حرکت و مدبر امری اند
که بایشان باز بسته شده است باذن الله تعالی چون اختلاف فصول و تقدیر ازمنه مواقیت عبادات و چون حرکات از مشرق تا مغرب و بسبب آنکه از برجی تا برجی ملایم اول
مسمی شد بنزع و ثانی بنشط یا مراد اهل غزاة اند یا دستهای ایشان که کمان میکشند برای انداختن تیر و بنشاط تمام بر امارات اشتغال مینمایند و در بر و
بحر سباحت میکنند و سبقت میگیرند بر یکدیگر و بجز اعدا و تدبیر امور جهاد از تکاب مینمایند یا اسپان ایشانند که عنان کشیده روند از دار الاسلام بدار کفر و
مباحت در رفتن و سبقت گیرند بر هم در صف جهاد و تدبیر کنند کار فتح و ظفر و بنابر این اسناد تدبیر الیها بجهة آنکه از اسباب نصرت و ظفر اند یا نفوس فاضله
کردد حال مفارقت بقوت تمام از ابدان منتزع میشوند و بنشاط الاکرام بعالم ملکوت میروند و سباحت میکنند در رفتن و سبقت میگیرند بحظایر قدس بجهة
شرافت و مزیت قوت مدبر عالم میشوند یا بر حال سلوک میشوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس و در مراتب ارتقاء سباحت میکنند و نجات
بحصول کمالات سبقت میگیرند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور میشوند و قول اول از اقوال مذکوره منقولست از امام المتقین امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه و آله اجمعین و از صادق علیه السلم مرویست که مراد بنازعات موتست که نزع نفوس میکند و نزد بعضی دیگر مضاف در مقسم بها محذوف و تقدیر اینست
که ورب النازعات و این خلاف ظاهر است و از حضرت باقر و صادق علیهما السلم نقلست که ان لله یقسم بما شاء من خلقه و لیس لخلقه ان یقسموا الا به و جز اینکه
حقتعالی بمخلوقات خود قسم یاد میکند آنستکه تا تنبیه کند که آن خود نماید موضع عبرت چه قسم دلالت بر عظم شان مقسم به میکند و بر هر تقدیر جواب قسم
محذوفست و تقدیر اینست که لتبعثن یعنی سوگند بآن مذکور که هر آینه مبعوث خواهید شد و حذف آن بدلالت ما بعد است بر آن اعنی قوله عز و جل **یوم**
ترجف الراجفة روزی که بجنبد جنبنده که مراد اجرام ساکنه مثل ارض و جبال اند که بشدت تمام بلرزند لقوله تعالی یوم ترجف الارض و الجبال یا واقعه که بر آن حال
٧ اجرام سفلی متزلزل و مضطرب شوند و زندگان از هول آن بمیرند و آن نفخه اولی است **تتبعها الرادفة** در پی آن در آید حالتی که از پس آن در آید مراد سموات
و کواکب اند که در عقب آن شکافته و پراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اولی واقع شود و همه خلقان زنده شوند کقوله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات
و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و در میان نفختین چهل سال باشد و میتواند بود که مراد برادفه قیامت باشد کقوله تعالی عسی ان
یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون چه مراد باین ردف قیامتست که کفره باستعجال میکردند و بدانکه یوم منصوبست بلتبعثن که جواب قسم است و از این
لازم میآید که بعث در نفخه اولی باشد زیرا که معنی مراد اینست که لتبعثن فی الوقت الواسع الذی یقع فیه النفختان و هم یبعثون فی بعض ذلک الوقت الواسع و هو وقت
٨ النفخة الاخری و دال بر اینست اینکه تتبعها الرادفة حال است از راجفة و میتواند بود که منصوب باشد بواجفة القلوب که دلالت میکند بر آن قوله **قلوب یومئذ**
٩ **واجفة** دلها در آن روز ترسان و لرزان باشد **ابصارها** دیدهای خداوندان دلها **خاشعة** فرو خوابانیده بود بجهة فرط اهاویل و واجفة صفت قلوبست
و ابصارها خاشعة خبر آن و لهذا ابصارها مضاف بان شده و میتواند بود که واجفة صفت قلوب نباشد بجهة عدم جواز ابتدا بنکره لیکن این از قبیل کرمهم و لعبد مومن
١٠ خیر من مشرک باشد و در ابصار مضاف محذوفست ای اصحابها و موید اینست قوله **یقولون** میگویند ایشان یعنی منکران در بعث در دنیا و قتیکه با ایشان میگویند
که شما مبعوث خواهید شد **ائنا لمردودون** آیا ما ردکرده شدگانیم **فی الحافرة** در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حالت که داشتیم رد خواهند کرد
حافره ماخوذ است از رجع فلان فی حافرته ای طریقته التی جاء فیها ای اثرها بمشیه فیها و قال الطبرسی رجع الشیخ فی حافرته ای رجع من حیث جاء و ذلک کرجع القهقری
و بنابراین نسبت است ای منسوبة الی الحفر لیل ان ابن وقیل فی عیشة راضیة ای منسوب باشد و نهاره صائم و گفته اند که حافره بمعنی محفوره است ای انرد فی قبورنا بعد موتنا
١١ احیاء **ائذا کنا** آیا چون گردیم ما **عظاماً نخرة** استخوانهای کهنه نزدیک خاک شده ما را مبعوث کردانند و حفص و حمزه خواند ناخرة و این ابلغست در معنی یعنی پوسیده
١٢ کهنگی و پوسیدگی **قالوا** گفتند از روی استهزاء اگر چنین باشد **تلک اذاً** آن بازگشتن آنهنگام **کرة خاسرة** بازگشتنی باشد خداوند زیان یا منسوب بزیان یا
اصحاب آن زیانکار باشند هیچ باجی که راس المال که در اس المال بعد باخته باشد یعنی بطریق سخریه و استهزاء گفتند اگر قیامت محقق شود و ما را رجوع بحشر باشد پس ما
زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حقتعالی در جواب میفرماید که استصغار مکنید بوقوع قیامت و استبعاد منمائید با نچه ان در نزد قدرت ما در کمال آسانی
١٣) ١٤ است **فانما هی** پس جز این نیست که آن **زجرة واحدة** یک فریاد است یعنی یک صیحه اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند مراد نفخه ثانیه است **فاذا هم**
پس آنگاه ایشان **بالساهرة** بر روی زمین سفید و هموار باشند که از زمین محشر است یعنی همه بروی آن محشور شوند هم چنانکه بر زمین مشهور باشند و تسمیه آن باین اسم بجهة
آنستکه مثل این زمین مستلزم جریان سراب است و ظهور آن بر آن بقال عین ساهرة ای جاریة الماء و ضد آن نائمه است یا بجهة آن که صاحب آن خواب نمیکند بجهة خوف عطب
و هلاکت و از وهب روایت کرده اند که ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا و محشر آنجا خواهد بود و خدای آن را کشاده کرداند چندانکه خواهد
و بعضی گفته اند که حقتعالی زمین ساهره را مبدل بزمین نقره خام و طول و عرض آن چهل برابر دنیا است و از قتاده مرویست ساهره از اسمای جهنم است بعد از آن حقتعالی
بجهة تهدید کفار قریش بر تکذیب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و انکار حشر و تسلی آنحضرت خبر میدهد از وقوع عذاب بر امت حضرت موسی علیه السلم که اعظم ایشان
بودند در شوکت و حشمت تا بجهة تکذیب و انکار میفرماید که **هل اتیک** آیا آمده است و استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق که آمد ترا **حدیث**
١٥ **موسی** سخن موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم **اذ ناداه** وقتیکه بخواند موسی را **ربه** پروردگار او **بالواد المقدس** بوادی مقدس که از تطهیر و از آن است
١٦ **طوی** و نزد بعضی طوی مصدر است چون ثنی مشتق از طوی بطوی یعنی وادی پاکیزه باشد مره بعد اخری مراد کثرت لطافت و نظافت و طهارت آنست یا وادی پاکیزه که
دو مرتبه ندا کرده شد در آن **اذهب** این مقول قول مقدر است چه ندا در معنی قولست یعنی حقتعالی بموسی گفت **الی فرعون** بسوی فرعون **انه طغی**
١٧ بدرستیکه او از حد در گذشته است در تکبر و عتو **فقل** پس بگو مر او را از روی تلطف و مدارا که **هل لک** آیا مر تراست میل و رغبتی **الی ان تزکی** بسوی
١٨ آنکه پاک شوی هل از برای عرض است همچنانکه کسی گوید بضیف خود که هل لک ان تنزل بنا یعنی آیا سر آن داری که از دنس شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان پاکیزه شوی
١٩ و بکلمه طیبه لا اله الا الله متزین شوی **و اهدیک** و بار غبت دارای که بنمایم ترا راه **الی ربک** بشناخت آفریدگار و پروردگار تو **فتخشی** پس
بترسی از عقاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی بر آنکه خشیت بدون معرفت تحقق ندارد کقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و تخصیص

خشیت باشد بجهة آنکه از ملاحظه امر رسالت چه هر که از خدای بترسد مرتکب فعل قبیح نمیشود و هر که ایمن است از او جراءة مینماید بهمه اعمال شر و منه قوله علیه السلم
من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل و کلام مذکور تفصیل قول او سبحانه است در سورهٔ طه که فقولوا له قولا لینا و ابتدا لسخن بقول هل لك الی ان تزکی لطف و استمالت نسبت بشنیدگان چه هر که
لطف ... نسبت که چهار صد سال دعوی خدائی کرده بدین مرتبه باشد که موسی او را گوید که ای مخاطب برم گوی و نسبت باو لطف و مدارا مرعی دار پس از اینجا معلوم میشود
که لطف نسبت به مؤمنان در چه مرتبه خواهد بود آورده اند که حق تعالی با موسی خطاب کرد که برو و بگو فرعون را که چه میدانم که اجابت نخواهد کرد موسی
گفت بار خدایا پس عوض من چه فایده داشته باشد ندا رسید تا بر حجت لازم شود و روز قیامت نگوید که تو بمن ارسال رسل نکردی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت
20 و تبلیغ رسالت نمود و او معجزه طلبید فاریه پس نمود او را موسی الآیة الکبری معجزهٔ بزرگتران قلب عصا بود بحیة که مقدم و اصل همه معجزات بود و متضمن مزیت
برهان و گویند مراد بآن عصا و ید بیضاست و هر یک از بعد آنها آیه کبرت است بجهة عنفوان باولی که در حکم آنست که از جمله اولی باشد یا مراد مجموع معجزات او بود که در وضوح دلالة
21 در حکم آیه واحد بودند و بر هر تقدیر چون موسی ع اظهار معجزه کرد فکذب پس تکذیب نمود فرعون موسی را یعنی روی از وی بگردانید و اعراض کرد از اطاعة وی
22 در دعوت رسالت و عصی و عاصی شد از خدا یعنی از مشاهدهٔ معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت کرد یسعی در حالتی
23 که سعی میکرد با بطال امر او و یا برخاست از اژدها و پشت کرد بایشان فتنهٔ مکر بجهة فحشر پس جمع کرد همه لشکریان یا ساحران را کما قوله فارسل فرعون فی المدائن
24 حاشرین فنادی پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود یا منادی از قبل او ندا داد که فقال انا ربکم الاعلی منم پروردگار شما و متولی جمیع امور شما که برترم از شما ... واز همه الهه
دیگر که اصنام اند که بر صورت من ساخته اند چه هر که من خواهم ضرری میتوانم رسانید و هیچکس بمن ضرری نمیتواند رسانید پس هیچ خدائی برتر از من نباشد ... الطایف اورده
که ابلیس این سخن شنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست چون دعوی خبر کردم برادم این همه بلا بمن رسید فرعون که چنین ... الا فی مرتبه کار او بجا رسید که گویند
فرعون چون مشاهدهٔ اژدها کرد پناه بقوم خود آورد و گفت انا ربکم الاعلی فامنعونی من هذا الثعبان من خدای برتر شمایم پس مرا از ضرر این اژدها باز دارید
و جهال قوم او بجهة فرط جهالت که داشتند تفکر نکردند در اینکه شخصی که از ضرر ثعبان خایف باشد و با مثال خود استعانت جوید چگونه دعوی الوهیت تواند کرد
مروی است که چون فرعون معجزه موسی را بدید ملزم شد نخواست که عجز او بر قوم ظاهر شود حیله بازی پیش گرفت گفت اگر بر حسب فرض خدای دیگر باشد چنانچه
موسی است من برتر از او خواهم بود چه رسول او موسی است که همیشه برهنه و گرسنه است کلاهی بر سر گرفته و چوبی در دست گرفته نعلینی در پا و غبار راه در دو مرغلام
و رنجاکو و سولان من جامهای زیبا و لباسهای دیبا پوشیده اند و بنوکها تمام بر اسبها سوار اند و مستغرق زر و سیم و خلعتها اند و مال و خدم و حشم و این ابلهانه سخن
25 خدای موسی معلوم کنید بعید باید که من از خدای او برترم فاخذه الله پس گرفت او را خدای نکال الاخرة بعقوبت آخرت که آخر نسبت و الاولی و بعذاب
دنیا که اغراق شد و از ابن عباس روایت است که معنی آنست که بنکال دو کلمه او که اول ما علمت لکم من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی و میان این دو
کلمه چهل سال بود و بروایتی دیگر بیست سال و در روایتی از ابو جعفر صلوات الله علیه و بدانکه مصدر مؤکد است چون وعد الله و صبغة الله کانه قیل نکل الله
نکال الاخرة چه معنی اخذه الله نکله الله است و نکال بمعنی تنکیل است چون سلام و وداع که بمعنی تسلیم و تودیع است و صاحب ... ابن عباس نقل کرده که موسی ع مناجات کرد گفت
رب مهلت فرعون چهار صد سنه یقول انا ربکم الاعلی و یجحد رسلك و یکذب باياتك یعنی بار خدایا مهلت فرعون دادی چهار صد سال که دعوی انا ربکم الاعلی کرد و انکار
رسولان تو نمود و تکذیب آیات تو کرد حق سبحانه وحی کرد بوی که انه کان حسن الخلق سهل الحجاب فاحببت ان اکافیه او مردی نیکو خلق بود و در قضای حوایج مردمان
مردمان توجه مینمود و ایشان را از درگاه خود منع نمیکرد پس خواستم که مجازات او را باو رسانم و بجهة این او را گذاشتم بدان مهلت تا از متاع مخطوظ شود و ابو
از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل با حضرت ملك جلیل گفت بار خدایا تدع فرعون و قد قال انا
ربکم الاعلی ای فرو گذاری فرعون را و اگذاشته و مؤاخذه نمینمائی و حال آنکه انا ربکم الاعلی را باسماع اتباع خود رسانیده و در میان ایشان لاف چنین زد
خطاب آمد که استعجال بر مؤاخذه شان تو و امثال تو است که خوف آن دارید که انتقام و تعذیب از شما فوت شود و او آخر هم نکال الدر دنیا و عقبی گرفتار
خواهد شد بگی گوید مناجات کرد که خداوندا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و حسین منصور حلاج انا الحق هر دو یك دعوی کردند روح حسین
در علیین است و از آن فرعون در سجین ندا آمد که فرعون بخویشتن در افتاد و همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما دید و خود را گم کرد پس میان
26 فرق پیداست ان فی ذلك بدرستیکه در گرفتن فرعون لعبرة هر آینه پندیست اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از شأن او باشد که بترسد تا ...
نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمان بیند و حق سبحانه ذکر معجزات موسی ع نمود و امتناع فرعون از آن و معاقب شدن وی بسبب آن بعد از آن بجهة
27 منکران بعث و اظهار قدرت خود بر اعادهٔ مرده باید که ءانتم آیا شما منکران حشر و نشر اشد سخت تر اید و دشوار تر نزد خدای تعالی خلقا از روی آفرینش ام السماء
یا آسمان با این عظمت چون شما میبینید که آسمان باعظم چیزی و وضع آفرینش خداست پس چگونه او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد از آن در بیان
28 کیفیت خلق آسمان میفرماید که بنیها بیافرید آن را با بنای بلند که رفع سمکها بر داشت سقف آن را یعنی مقدار آن را از زمین در سمت علو بلند و مرفوع کرد بابند
که آن مسیر پانصد سال راه است فسویها پس تسویه فرمود آن را بی فصول تفاوت و فتور و از کامل ساخت بانچه موجب صلاح آنست از کواکب و مدارها و غیر آن و
29 اغطش و تاریك ساخت لیلها شب آن را و اخرج و بیرون آورد ضحیها روشنی آفتاب آن را که قوله و الشمس وضحیها مراد بآن روز است و اضافت لیل و ضحی
بسما بجهت آنکه حدوث آنها بسبب حرکت فلك است که طلوع آفتاب و غروب آنکه موجب لیل و نهار است منوط بآن حرکت و الارض بعد ذلك و زمین را بعد
30 از بنای آسمان دحیها بگسترد و منبسط ساخت بجهة آرام گرفتن خلایق و در آن جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانست و گستردن آن بعد از آن چنانکه در
روایت ثابت شده که حق تعالی زمین را با سایر قبه ها زیر کعبه جمع کرد و بعد از آن آسمان را بیافرید و جبرئیل ع فرمود تا زمین را از زیر خانه کعبه بگستراند چنانکه جامه بهم
پیچیده بگسترانند و از عبد الله عمر روایت است که حق تعالی زمین را اول بار مربع بیافرید بطرح خانه کعبه که چهار رکن دارد و از بالای آب نهاد و بعد از دو هزار سال دیگر آسمان
وغیره ازاله بیافرید و چون آسمان مخلوق گشت زمین را منبسط کرد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی بعد ذلك مع ذلك است و الارض مع ذلك دحیها کا قال عتل بعد ذلك زنیم ای مع ذلك
31 اخرج منها ماءها بیرون آورد از زمین آب آن را بجهة انبعاث چشمها و جاری ساختن انهار که جمله اخرج عطف بیان دحیها است یعنی منبسط ساخت و گسترانید تا از آن چشم آب را بیرون آورد

بیان مدحو باشد یعنی دحو آن باین جهت که بیرون آورد ازو منابع و عیون را و مرعیها و چراگاه آن را از گیاه را و الجبال ارسیها و کوهها را محکم و استوار
33 و پایدار ساخت و حق تعالی در حق مؤمنان نمود و اثبات نمود حبال ... و اظهار ... متاعا لکم برای بهره بردن مر شما را و لانعامکم و مر چهارپایان شما را انتفاع یابان را
سبیل استعارت است همچنانکه در قوله تعالی نرتع و نلعب نسبت بانعام بر حقیقت خود است حیث جمیع منافع را باب مرعی و الکرد برای آنکه همه در تحت این لفظ داخل
34 و چون حق تعالی بیان اشیاء دلالت نمود بر صحت بعث و نشور بعد از این در بیان بعث فرموده که فاذا جاءت الطامة الکبری ... مشتق است از طم بمعنی علو و غلبه یعنی
پس چون بیاید بلیه بزرگتر و داهیه که بالای همه دواهی است غالب بر جمیع بلاها که همه داهیه و بلیه در تحت آن پوشیده شود و آن قیامت است یا نفخه ثانیه یا ساعتی که اهل دوزخ
بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند یا این ندا است که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت جواب اذا محذوف است تقدیر اینکه وقع ما وقع
35 و افتضح الجرم و افتضح و قال بر حذف جواب است قوله یوم یتذکر الانسان این بدل از اذا جاءت است یعنی پس یاد کن روزی را که یاد آورد آدمی ما سعی آنچه
کرده در عمل از خیر و شر یعنی هر چه نوشته بدست و دهند تا بشوانند و هم کسی در آن روز تاسف و تحسر خورند لاجرم بجهة آنکه چرا انکار و انبشر نکرده اند و اقتحار بجهة آنکه
36 چرا کرده اند و برزت الجحیم و ظاهر کرده شود دوزخ لمن یری مر کسی را که ببیند یعنی بمرتبه آشکار شود که هر که آن را اهل و قربت بلند از آن را ببیند فاما من
37 طغی میتواند بود که این جواب شرط محذوف باشد یعنی چون بیاید قیامت بر ترتیبی که آن شد منذکر شود با آنچه که و رو زخ ظاهر باشد بر ترتیبی که هر کس آن را بیند پس هر که
در گذشته باشد از حد خدا که ایمانست یعنی تکبر نکرد و یاغی باشد و آثر الحیوة الدنیا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را در ملاذ آن منهمك شد و بجهت این مستعد
38 آخرت نشده باشد بوسیلهٔ عبادات و تهذیب اخلاق و کار آن ننموده فان الجحیم پس بدرستیکه دوزخ هی الماوی او جای اوست الف و لام سادّ مسد اضافه
39 بجهة معلوم بودن اینکه صاحب مأوی نیست مگر طاغی و ضمیر فصلست و اما من خاف و اما کسیکه ترسید باشد مقام ربه ایستادن نزد پروردگار خود یعنی
40 موقف حساب بنده از برای خود و نهی النفس و نهی کرده باشد نفس خود را عن الهوی از آرزو و میل آن یعنی تمنای حرام و ناشایسته فان الجنة پس بدرستیکه
41 بهشت هی المأوی ماوای و آرامگاه او ست مقاتل میگوید که آیت در شأن کسی است که قصد معصیت کند بر خلوتی بر آن قادر بود پس خلاف نفس نمود از خدای ترسید و از
آن عمل دست باز دارد و بعد از انذار و تبشیر خطاب برسول میفرماید که یسئلونك میپرسند ترا اهل مکه عن الساعة از روز رستخیز ایان مرسیها که کی با شد
42 اقامت آن یعنی در چه زمان خدای قیامت را قایم کند و گویند معنی مرسیها یعنی منتهی است فهو ماخوذ من مرسی السفینة و هو حیث تنتهی الیه و تستقر فیه یعنی منتهی
43 و مستقر قیامت کی باشد فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن وقت آن برای امت و تبیین نمودن برای ایشان یعنی علم قیامت بتو تعلقی
44 ندارد و ترا در آن دخلی نیست الی ربك بسوی پروردگار تست منتهیها موضع انتهای علم قیامت نه غیر او یعنی غایت دانستن آن باو راجعست و هیچکس
دیگر را بآن آگاهی نیست از عایشه مرویست که کفار قریش از پیغمبر صلی الله علیه و آله العلم بوقوع قیامت افتراح مینمودند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بجهة این پیوسته ذکر قیامت
میکرد و از او جهتی سؤال مینمودند حق تعالی وحی فرمود که بجهة توانا دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست از آن سؤال مکن پس استفهام از برای تعجب است
انکر ذکران کانه قیل فی ای شغل و اهتمام انت من ذکرها و السؤال عنها و خلاصه معنی آنکه مردمان میپرسند ترا از وقوع قیامت و تو بجهة حرص بودن در جواب
ایشان مینمودی که آن ممکن نیست چه علم آن از علوم خاصه منست و سزاوار نیست که هیچکس را بر آن مطلع سازم و گویند فیم انکار است سؤال ایشان را ای فیم هذا السؤال
این سؤال ایشان چرا است بعد از آن بر سبیل استیناف فرمود که تو از یاد کردن آنی یعنی از جملهٔ علامات و اشراط آنی چه تو خاتم پیغمبرانی و ارسال تو بایشان ذکر بسیار از
ذکر قیامت است علامات آن و همین قدر کافیست ایشان را بر دنو قیامت و مشارفت آن و وجوب استعداد ایشان برای آن هیچ فایده مترتب نمیشود بر سؤال
45 کردن از آن پس بجهت قطع طمع مردمان از این علم میفرماید که انما انت جز این نیست که تو منذر من یخشیها بیم کننده ای کسیرا که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث
نشده برانکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمائی چه هیچ فایده در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر ایشان با آنکه انذار ایشان کنی از اهوال آن تا از آن بترسند
46 و مستعد آن شوند کانهم گوییا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن میپرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر الا
عشیة مگر شبانگاه روزی او ضحیها یا چاشت آن روز و ذکر عشیة آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت درنگ خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند
در دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی و اضافه ضحی بعشیه بجهة آنکه عشیه و ضحی هر دو از یك روز است فایده این اضافه آنست که تا دلالت کند بر آنکه مدت لبث ایشان یك روز کامل
نیست بلکه ساعتی مثل آنست و ذکر آن عشیة است یا ضحی آن و چون ذکر یوم فرمود اضافه کرد و عشیه آن بیان مثل کرد ... لم یلبثوا الا ساعة من نهار است سورة عبس
و این سوره را سورة السفره نیز گویند و مکی نازل گشته و چهل و دو آیت است نزد اهل حجاز و کوفه و چهل نزد بصری و چهل و یك نزد شامی و مکی الاول اختلاف در سه آیتست لا مام
حجازی و کوفی الی طعامه غیر ایشان و صاخة غیر شامی ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که عبس و تولی را قرائت کند روز قیامت بیاید و ضاحك و مستبشر باشد و معونه
ابن ومیان ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که سورهٔ عبس و تولی را قرائت کند با سورهٔ اذا الشمس کورت در ظل ... و کرامت جلیل و
باشد و از مغفرت در گاه او بود بدانکه حق تعالی ختم این سوره نمود بذکر انذار کسیکه خایف باشد از قیامت و ابتدای افتتاح نمود بذکر انذار کسیکه مرجو الاسلام باشد و اظهار
عتاب نسبت بکسیکه اعراض نماید از اهل خشیت فمیگوید که بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم که او را عبد الله بن شریح بن
مالك بن ربیعه فهری بود از بنی عامر بن لوی و ام مکتوم مادر پدر او بود مردی مکفوف نابینا بود نزدیك حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در آن وقت صنادید قریش نزد
او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه برادر او شیبه بن ربیعه و غیر هم و آنحضرت بجهة امید و ارای اسلام
ایشان با ایشان نجوی میفرمود و سخنان میگفت وار نمی نداشت و از سر حرص بر ایمان ایشان با کلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود ابن ام
مکتوم ندانست که آنحضرت با ایشان مشغول است پیش آمد گفت یا رسول الله اقرئنی و علمنی مما علمك الله ای رسول خدای بر من خوان و بیاموز آن و مکرر این کلمه
گفت و رسول بجهة آنکه ابن مکتوم قطع سخن وی نمود و باندیشه آنکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان بسفله مجیب ند از آن کراهیت کرد و از او
اعراض نمود و در وجه مبارك در هم کشید جبرئیل ع این آیه آورد که عبس روی ترش کرد و تولی و بگردانید ان جاءه الاعمی بجهة آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله
مکتوم ذکر اعمی شعار است بعذر او و قطع کلام بر حضرت بجهت اینکه علیه الصلوة و السلام و دلالت بر آنکه او احق است بر افت و رفق یا بجهة ترتب انکار از تولی کانه قال تولی لکونه اعمی

روی از او کردانید بجهة انکه کور است و ما یدریک و چه چیز دانا کردانید ترا بحال ابن مکتوم لعله یزکی شاید که او پاک شود از اثام بسبب شنیدن تو النفات
تعلیم تو باو و در این اشعار است بانکه اعراض نمودن از ابن مکتوم بجهة تزکیه انحضرت بود غیر او را از صنادید قریش او یذکر یا پند کیرد بانچه بدانند از موعظ
فتنفعه الذکری پس نفع دهد او را پند دادن تو مراد انست که تو میدانی چیزی را که مرتب است از ابن مکتوم را او اعراض نمائی و بعضی کفته اند که ضمیر راجع بکافر
است یعنی تو طمع داری بدانکه انکافر که مخاطب تست متزکی شود باسلام یا متذکر کردد بموعظه مقبول حق شود و بجهة این اعراض میکنی از غیر او پس چه دانستی
که انچه طمع بدان داری بفعل خواهد امد یعنی انکافر اسلام اورد و بدانکه لطف عظیم از جانب حضرت ملک کریم بحضرت رسول واجب التکریم است زیرا که در
ذکر عبس و تولی او را مخاطب نساخت و نکفت عبست و تولیت و بعد از ذکر ان بصیغه غیبت النفات بخطاب کرد و ما یدریک اما من استغنی
6 اما انکس که توانکری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان فانت له تصدی پس تو برای او تصدی روی میاری یعنی برو اقبال میکنی از غایت حرص تو بر ایمان او
7 8 وما علیک و نیست بر تو وزر و وبال الا یزکی از انکه پاکیزه نشود انکس یعنی ایمان نیارد و اما من جاءک اما انکه امد بتو یسعی در حالتیکه
9 میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم و هو یخشی و او میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب امدن نزد تو یا خائف است بجهة انکه مبادا که بجهة عمی عثار
10 قدمت او بسر در اید و بعضا او نقصان پذیرد فانت عنه تلهی پس تو از او مشغول میشوی یعنی از او اعراض مینمائی مراد انکار تصدی و تلهی است بر
انحضرت یعنی مثل تو را سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شوی و از فقیر متلهی کردی منقول است که چون جبرئیل ایات مذکوره بر انحضرت نازل کرد ثمره مبارک وی
متغیر شد و در لبهای او اورده که بعد از این هرکز روی ترش نکند از جواب و شاید که بعد از این مدة عالمیان بر این شد که در وقت مشی
راه را بمد بدو نزد بان بود که روی مبارک در دیوارهای مکه امشرف شاد و در اخبار امده که سید عالم صلی الله علیه و اله از عقب ابن مکتوم و انشد
و او را باز کردانید و بمسجد باز امد و ردای مبارک را بکستراند و او را بر سران نشانید و انواع تلطف فرمود و انچه کمال تعظیم او بود مرعی داشت و بعد از ان هرکاه
که او را دیدی کرامی داشتی و کفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة و دو بار در مدینه او را خلیفه خود کردانید در وقتیکه بغزا میرفت و سنکه انحضرت بعد
این هرکز بروی هیچ فقیری روی ترش نکردانید و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و بباید دانست که عتاب ایزد سبحانه بجهة ترک اولیست که تا او بر محاسن اخلاق
متخلق شود و متنبه کردد بر عظم حال مؤمن مسترشد تا بدانکه تالیف مؤمنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولیست از تالیف مشرکی بجهة طمع در ایمان اوردن او
از جبائی نقلست که ایه دالست بر انکه معصیت در مستقبل است نه در ماضی بجهة تعلق نهی بان دا اما در ماضی دلالت نمیکند بر انکه معصیتی بوده باشد فتعلق انکه
منهی عنه شود و حقیقت نهی انحضرت نکرده مکرر در این وقت علم الهدی در تنزیه الانبیا اورده که ایه دلالت ندارد بر عتاب بلا ارباب بر ان مذهب اصحاب ما براکه عجیب
ظاهر دلالت نمیکند که مراد انحضرت است نه مطابقه و نه تضمن و نه التزاما ما بلکه ان خبر محض است و مخبر عنه مصرح نیست و نزد ما امل صاف و واضح میشود که ایه دالست
بر انکه مراد غیر پیغمبر است زیرا که خلق عظیم وارفع از این بود که با دشمنان بخلق سلوک نماید و روی خود در ایشان ترش سازد چه جای انکه این شیوه با مؤمنان
مرعی دارد و هیچ پیغمبر بود که متصف باشد بتصدی برای اغنیا و تلهی از فقرا پس چکونه او را النسبت توان داد بکسیکه متخلق بجمیع اخلاق حسنه باشد و متعطف باهل
ایمان و متعطف بر ایشان و خصوصا در حق عز و جل ذکره در حق او فرموده باشد که انک لعلی خلق عظیم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و در خبر صحیح نیامده
کان انحضرت فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در اثار وارد شده که حسن خلق او بمرتبه بود که دست از دست غلامی که کوتاه المنظر و کریه الرایحه نکشیدی تا انکه غلام بارادت
خود دست او کشیدی و شمه از اخلاق علیه و خصال حمیده نبوی صلی الله علیه و اله در کریمه انک لعلی خلق عظیم سمت تحریر یافت و کسیکه حسن خلق و پایه وی باین مرتبه
باشد چکونه عقل تجویز میکند که عبوس و عدم التفات بنماید پس ظاهر انست که مراد غیر انحضرت است چنانکه مرویست از حضرت صادق علیه السلم که ایه در مردی از بنی امیه نازل
شد که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و اله نشسته بود ابن مکتوم از در امد و چون او را بدید از او تنفر نمود دامن خود را از او دور کردن تا جامه او باو نرسد و روی ترش
کرد و از او اعراض نمود کراهت اعراض او از ابن مکتوم کلا ردعست از معاتبه مذکوره یا از معاوده مثل ان یعنی منزجر شو از عبوس و تولی و منزجر شو از تلهی
و تصدی این استعاره است و انکه جایز نیست که مثل این ادب نمایان مستقبل بفعل ارند و اما ماضی که نهی تعلق بان کرفته پس مستلزم معصیت نبوده باشد انها یعنی ایات
فرانی تذکرة پندیست مر خلقان را یعنی واجب متعظ شدن بان دعمل بموجب ان فمن شاء پس هر که خواهد ذکره محفظ کند ان را و فراموش نکرداند چه زمام
اختیار در قبضه اقتدار اوست و تذکیر ضمیر بجهة انست که تذکره در معنی ذکر و عظ است و میتواند بود که هر دو ضمیر راجع بقران باشد و تانیث ضمیر اول بجهة خبران باشد
کریم تذکره است و این دلالت است بر انکه بنده قادر است بر فعل خود و مخیر است در ان فی صحف صفت تذکره است یا خبر ثانی است یا خبر مبتدای محذوف
یعنی تذکره یا قران مثبت است در صحیفهای نوشته شده از لوح محفوظ یا مثبت در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی مکرمة کرامی
کرده شده نزد خدای عز و جل مرفوعة برداشته شده در اسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه کردانیده شده از دست اهل انجاس و انا الابن شیاطین چه مس نمی
کند مکر دستهای مطهرین که ملائکه اند یا از شوائب شک و شبهه و تناقض بایدی سفرة بدستهای نویسندکان یعنی فرشتکان که از لوح نوشته اند یا بدستهای
سفرا و پیغام کذاران میان خدا و رسولان که فرشتکانند که او را انزال کرده اند یا مراد قراء است که تلاوت میکنند و فضل ربیا نقل کرده که حضرت صادق صلوات الله
علیه فرموده که مراد حافظان قرانند و حاملان ان و نزد بعضی مراد اصحاب رسولند کرام بزرکان نزد خدا یا مبرا از معاصی یا معظم بر مؤمنان باستغفار برای ایشان
و استدعای مغفرت ذنوب ایشان از حضرت منان بررة نیکوکاران متقیان از مقابل مرد بنکه قران در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا منزل شد بدست فرشتکان
کدکاتبان او بودند و بعد از ان جبرئیل از او بر پیغمبر نازل ساخت و بعد از وصف قران بیان حال مکذبان ان میکند بقوله قتل الانسان لعنت کرده باد
و از رحمت دور باد ادمی یعنی کافر ما اکفره چه کافر ساخت او را این تعجیب از افراط انسان در کفر و این با وجود اختصار دلالت میکند بر سخط عظیم و ذم
شنیع کویند که مراد بانسان امیه بن خلف است و قول بعضی انست که مراد عتبة بن ابی لهب است که او از اول یکی از ذریات حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در حباله او بود
اغوا او را مطلقه ساخت و کفت کفرت برب النجم اذا هوی و انحضرت او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس دعای انحضرت بر هدف اجابت امد در زمان
زمانی شیر او را بر کند و این باب حسان بن ثابت قصیده دارد و تفصیل این در اوراق سابقه سمت ذکر یافت القصه حق تعالی او را لعنت کرد و بطریق تعجب فرمود که چه

کفر او اشتداد یافته و ضلالت او بنهایت رسیده که با وجود کثرة شواهد بر توحید منکر او میشود و کویند که ما از برای استفهام است فکانه قال لیس ههنا شیء یوجب الکفر
و یدعوا الیه فما الذی دعاه الیه مع کثرة نعم الله علیه چیزی نیست که موجب کفر او شود پس با وجود کثرة نعم او سبحانه بر او چه چیز داعی کفر او شد و او را کافر ساخت طلا
نظر نمیکند در اینکه من ای شیء خلقه از چه چیز افریده است خدای او را بیان ما انعم علیه است از مبدا حدوث و عزان و استفهام برای تحقیر است لهذا از ان
17 جواب داد بقوله من نطفة خلقه و از مقدار اندک اب منی بیافرید او را فقدره پس اماده ساخت انچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیات یا بانداز
18 19 20 اطوار او کرد از نطفه بعلقه از علقه بمضغه تا انکه تمام خلقت او بر حد معلوم از طول و قصر و سمع و بصر و سایر حواس و اعضا و مدت عمر و تعیین ان در جمیع حوال ثم السبیل یسره
پس راه بیرون امدن از شکم مادر اسان کردانید او را با ینوجه که دهان رحم را واسع ساخت او را ملهم کردانید تا منکس متولد شود یا رام کردانید او را بر
سبیل خیر و شر و اقتدار و تمکین داد بران کقوله انا هدیناه السبیل و قوله و هدیناه النجدین نصب سبیل بفعلی که مفسر اوست فعل ظاهر بجهة مبالغه است و تعبیر
تعریف ان بلام بدون اضافه اشعار است بانکه ان سبیل عامست و تنها بر معطی خیر او ایما نیست بانکه دنیا دار ممر او است و مقصد غیر انست لهذا در عقب ان فرموده که
ثم اماته فاقبره پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر بانوجه که خلق موت فرموده او و با از الحیوة نمود او فاقبره امر فرمود پس بخاک در اوردن او را یا او را صاحب قبر
21 کردانید یقال قبرت المیت اذا دفنته و اقبرته اذا امرت بعقبرة مکنتهم منه او جعلت له قبرا یواری فیه ثم اذا شاء پس وقتیکه خواهد خدای انشره زنده کرداند او را
22 چه وقت نشور بانتها است بمشیت او سبحانه و علما نه و اعتبار در نعم بجهة انکه اماته وصلت است بحیوة ابدیه و لذات خالصه و امر بقبر بجهة تکرمه اوست و منع
اوان سباع بر خلاف سایر حیوانات و در جمله شرطیه اشعار است بانکه وقت نشور غیر متعین است فی نفسه و منوطست بمشیت او کلا این ردعست انسان را از ادمی را بیشت
23 از اغترار بنعم دنیا و مستعد نشدن برای حیات عقبی یعنی باید که کافر منزجر شود از این کار و اغترار و میتواند که کلا بمعنی حقا باشد یعنی حقا که ادمی لما یقض هنوز
نکذارده و ادا نکرده ما امره انچه فرموده خدای او را یعنی بعهد و میثاق وفا ننموده بدین و طاعت کردن نهاده و کفته اند مراد همه مردمانند یعنی هنوز ادمی از عهده
ادای حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامده چنانچه حق عبادت او سبحانه است قیام ننموده با وجود تطاول زمان و امتداد دهور از عهد ادم تا غایت چه ادمی خالی از
24 تقصیری نیست و حقیقت بجا اوردن نمیتوان کرد و نقل ادمی است که عقب ان ذکر نعمی فرموده که در زمان حیوة محتاج بان است فقال جل ذکره فلینظر الانسان پس باید
25 که نظر کند ادمی بدیده عبرت الی طعامه بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه احداث کرده ایم انا صببنا الماء بدل اشتمال طعام است یعنی باید که بنکرد
26 بانکه ما ریختیم اب را از ابر ریختنی ثم شققنا الارض پس شکافتیم زمین را شقا شکافتنی بنبات یا بکراب اسناد شق بجهة اسنادیت فانبتنا
27 28 فیها پس برویانیدیم در زمین حبا دانه که قوت تو انکر چون حنطه و شعیر و امثال ان و عنبا و درخت انکور و قضبا و رطب که ان قضب است و تمر رطب قضب
29 30 کر ان مصدر قضبه اذا قطعه بجهة انکه او مقصود مقطوع میشود مره بعد اخری و زیتونا و درخت زیتون و نخلا و خرمابنان و حدائق غلبا
و باغهای مشتمل بر درختان ستبر و بلند و باریکها بنوه پس صفت حدائق بغلب که در اصل بمعنی غلیظه است مجاز است بجهة انکه صاحب اشجار غلاظ است یا باعتبار التفاف
31 و کثرت ان یقال اشجار غلب عظام و رجل اغلب غلیظ العنق و کل حدیقة غلباء ای متکاثفة الاشجار و متکثرها و فاکهة و میوهها و ابا و چراکاه یا میوه
خشک و هو ما یرعی من اب اذا ام لانه یؤم و ینتجع او من اب لکذا اذا تهیا لانه منتهی للرعی فالحق انه من اب البناء و کفته اند که اب در اب چون فاکهة تر است
و ثعلبی صاحب کشاف در تفسیر خود اورده اند که ابو هیم تمیمی روایت کرده که از ابو بکر پرسیدند که فاکهة و ابا چیست کفت ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا
علم لی به کدام اسمان بر من سایه افکند کدام زمین مرا بر دارد چون در کتاب خدا بکویم انچه مرا علم بان نیست اما الفاکهة فاعرفها و اما الاب فلا اعرفه فالله اعلم به
و انس روایت کند که عمر خطاب از این اب سوال کرده کفت کل هذا قد عرفنا فما الاب ثم قال هذا لعمر الله التکلف اما اب دانستم و معظم مفسران بر انند که اب مرعی است و نزد بعضی
بمعنی فاکهه یابسه است که معد است برای شما چنانکه بایدن مفسر شد قوله متاعا لکم مفعول له افعال مذکوره است یعنی اینها کردیم بجهة بر خورداری مر شما را
32 33 و لانعامکم و بجهة چاروایان شما چه اشیای مذکور بعضی طعامست و بعضی علف و بعد از ذکر نعم دال بر وجود صانع عالم و قدرت بر جمیع امور کراز جمله ان حشر و نشر است
ذکر احوال قیامت میکند میکوید فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید اواز کننده یا شکافنده هیبت تمام یعنی صیحه که کوش مردمان بشنوند کرده میشود یقال صخ الاذن
ای بالغ فی اسماعها حتی یکاد یصمها لشدتها او کویند که صاخه مشتق از صخ بحدیث مثل اصاخ له بمعنی استمع ای الناس یصخون للصیحة یعنی صیحه که مردمان بشنوند
از او بنابر این وصف بصاخه از روی مجاز باشد و مراد بنفخه ثانیه است و جواب شرط محذوف است یعنی چون این صیحه بیاید ببینید شما اهوال و شدائد بسیار را
34 35 و دال بر حذف جواب شرط است قوله یوم یفر المرء روزی که بکریزد مرد من اخیه از برادر خود با وجود مؤانسه و مهربانی و امه و از مادر خود با کثرت
36 حقوق که مادر را بر او بوده و مرحمت و شفقت که از او صادر شده با قرب نسب با او و ابیه و از پدر خود با وجود شفقت و عطوفت که از او دیده و صاحبته
و از زن خود با انکه مونس روزکار او بوده و بنیه و از فرزندان خود با وجود استظهار بایشان و فرار او از ایشان بجهة اشتغال او باشد بکار خود و اضطرار او
باحوال خود و علم بعدم صدور نفع از ایشان و تاخیر اجب فالاحب بجهة مبالغه است کانه قیل یفر من اخیه بل من ابویه بل من صاحبته و بنیه و کویند فرار او از ایشان
بجهة خوف او باشد از مطالبه ایشان بتبعات چه برادر کوید که چرا در مال خود با من مواسات نکردی و ابوان کویند که تقصیر کردی در نیکوئی کردن بما و زن
کوید که طعام حرام بمن اطعام کردی و رعایت حقوق واجبه نکردی و فرزندان کویند که تعلیم و ارشاد ما نکردی و میتواند بود که مراد مرد مؤمن باشد که از اقربا
کافر خود کریزد با نها ملتفت نشود و موید این سخن انچه از حسن بصری روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده که لوط پیغمبر از پسر خود بکریزد
هابیل باشد از قابیل و پیغمبر ما از پدر خود ابراهیم از پدر و مادر خود ابراهیم و او پسر خود حضرت نوح علیه السلم لکل امرئ منهم برای هر مردی از اهل محشر
37 یومئذ در انروز شان یغنیه کاریست که مشغول دارد او را از ان و بسبب کرفتاری بان بشغل ایشان نپردازد عطاء بن یسار از سوده زوجه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله روایت کرده که انحضرت فرمود که یبعث الناس عراة حفاة غرلا یلجمهم العرق و یبلغ شحم الاذان در روز قیامت خلایق را حشر کنند
برهنه پای برهنه و ختنه نا کرده و عرق بطریق لجام در دهن ایشان در امده و بنرمه کوش ایشان رسیده سوده کفت من کفتم یا رسول الله و اسوآتاه ینظر بعضنا
الی بعض چه رسوائی باشد در انروز که همه بعورت یکدیکر نکرند فرمود شغل الناس عن ذلک مردمان بجهة شدت کرفتاری بکار و بار خود نپردازند پس از ابد

تلاوت فرموده که لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها باشند در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن و درخشنده ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ
خندان و فرحناک بسبب نجات از نیران و وصول بروضه رضوان و نگریستن بریاض جنان و حور و غلمان و اینها اهل ایمان و طاعت باشند و از حماد بن سلمه
روایت است که او یکی از روات اهل سنت مرا خبر داد از انس بن مالک که او خبر داد مرا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که یا رسول الله مرا خبر
ده از مضمون این آیه وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة فقال رسول الله یا انس هی وجوهنا بنی عبد المطلب انا و علی و حمزة و جعفر و فاطمة و الحسن و الحسین
نخرج من قبورنا و نور وجوهنا کالشمس الضاحیة یوم القیمة یعنی ای انس بدان و آگاه باش که مراد از این وجوه ضاحکه وجوه بنی عبد المطلب است یعنی روی
منست و روی علی بن ابیطالب و روی حسن و حسین و فاطمه و حمزه و جعفر چه روز قیامت چون ما از قبور خود بیرون آییم رویهای ما چون آفتاب عالمتاب درخشنده
و لامع باشد و مراد بوجوه اصحاب وجوه هند برحل غضا و کذلک قوله وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشند در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی نشسته ۴۰
باشد تَرْهَقُهَا فرو گیرد آن را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و انواع عذاب آن أُولَئِكَ آن گروه که رویهای سیاه و گرفته و گردآلود داشته باشند ۴۱ (۴۲)
هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگروندگانند الْفَجَرَةُ و نابکاران یعنی جمع کنندگان فجور اند بکفر و لهذا سواد وجوه ایشان با غبره باشد مانند وجوه
زنگیان و وجوه فساق اهل ایمان ... خواهد بود یعنی بر اینها غبره باشد بدون قتره یا متصف بصفرة یا لونی دیگر و از ضحاک منقولست که اضائت وجوه
اهل ایمان از آثار وضو باشد و ابن عباس فرموده که از قیام لیل باشد چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
و بعضی گفته اند که کسانیکه در راه خدا جهاد کرده باشند و گرد بر روی ایشان نشسته فردا نور روی ایشان نورانی بود و آنها که در دنیا بتنعم و ناز زندگانی
کرده باشند و روی خود را از گرد راه و معرکه جهاد صیانت کرده رویهای ایشان در آن روز گرد آلود و سیاه باشد و در خبر است که چون حقتعالی میان بهایم مقاصه
کند و آنها را خاک گرداند خاک گرد شود بر روی کافران نشیند و رویهای ایشان که بسبب آتش دوزخ سیاه شده باشد گرد آلود نیز شود **سورة کورت**
و بعضی این سوره را سورة التکویر خوانند و در مکه نزول یافته و نوزده آیتست ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره اذا الشمس کورت
بخواند حقتعالی او را در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت وقتیکه نشر صحیفه او نمایند و از ابن عمر روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که دوست دارد
که بنگرد بروز قیامت یعنی احوال آن را معاینه ببیند باید که اذا الشمس کورت قرائت نماید و ابوبکر روایت کرده که گفتم یا رسول الله پیر شدی زود روی او و دیگر فرمود شیبتنی
هود و الواقعة و المرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت یعنی این پنج سوره مرا پیر کرد ... از انس پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه
خضاب میکرد گفت شیب شان او نبود گفتند که شیب عیبست گفت همه شما از آن کراهت دارید چگونه عیب باشد ... خواهد بود با اینکه
اگر آدمی بسبب امری پیر میشد من از این سورهای مذکوره پیر میشدم و بروایت صحیحه ثابت شد که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من روزیکه آنحضرت را
غسل میدادم در میان محاسن مبارک او موئی چند سفید یافتم و اما موهای ظاهر او همه سیاه بود و بدانکه چون ختم سوره عبس بنفخه ثانیه بود که قیامت است احوال آن افتتاح
این سوره کرد بذکر علامات آن و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ارتفاع شمس بفعلیست
که ما بعد آن مفسر آنست زیرا که اذا شرطیه طالب فعلست و مقتضی جواب آن معنی اینکه چون آفتاب در هم پیچیده شود و این بدو وجه است یکی آنکه مشتق
باشد از کورت العمامة اذا لففتها یعنی چون آن را در هم پیچید کرد که تا انتشار و انبساط نور آن از آفاق زایل گرداند تا آنکه همه عالم تاریک شود و از ابن عباس روایتست
از آن الرجم آن و اعدام آن چه مادام که جرم شمس باقیست ضوء آن منبسط است ... باشد از رفع ضوء آن زیرا که ...
میکند از در هم می پیچید و وجه دوم آنستکه ماخوذ باشد از طعنه فکورته ای القاه ... یعنی آفتاب را از فلک خود بیندازند و بعضی گویند
که مراد از لف ازاله ضوء منبسط است با بقای جرم و از سعید بن جبیر مرویست که کورت لفظ معربست یعنی چون آفتاب کور کرده شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۲
و آنگاه که ستارگان تیره شوند یعنی جرم آنها بی نور مانند یا آنکه منتثر و متساقط گردد کقوله و اذا الکواکب انتثرت و قول اخیر اشهر و اوضح است و مرویست که روز
آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند که ایشان مستحق الوهیت نداشته اند و معبودان باطل بوده اند کما قال انکم و ما تعبدون من
دون الله حصب جهنم وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان کرده شوند از روی زمین یا در هوا مانند ابر روان ۳
شوند کقوله تمر مر السحاب وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که ناقهائیکه ده ماه از حمل ایشان گذشته باشد بزادن نزدیک گشته فروگذاشته شود یعنی ۴
بجهت فرط مشغولی و گرفتاری هیچکس پروای رعی و مراعات آن ننماید با آنکه آن نفیس ترین و عزیز ترین مالها است نزد عرب و بجهت نفاست آنها را بار نمیکنند و سوار
نمیشوند و شیر نمیدوشند و از جبائی نقلست که مراد بعشار سحابند که حوامل امطارند یعنی ابرها از باریدن معطل شوند و این جمع عشراء است چون نفاس
که جمع نفساء است وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده معتاد باز ماند از اضرار یکدیگر ۵
از قتاده مرویست که همه حیوانات بجهت قصاص محشور شوند تا آنکه ذباب را نیز حشر کنند و مرویست که بعد از قصاص و اعواض ایشان را خاک کنند و هیچکدام باقی نمانند مگر
آنچه در او سرور بنی آدم باشد و موجب تعجب ایشان از صوت ایشان چون طاوس و غیر آن و کسانیکه میگویند عوض دائم مستحق باشند باینکه وحوش نیز همیشه خواهند
بود و جماعتیکه از اهل قائل بدوام عوض نیستند میگویند که حقتعالی ایشان را موید سازد بفضل ... نگردانند و اشهر عدم بقای ایشانست و از ابن عباس
روایتست که مراد بحشر وحوش موت ایشانست یقال اذا اجحفت السنة بالناس و اموالهم حشرتهم السنة یعنی حشر هر چیزی موتست مگر جن و انس که آن بعث و نشور است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنهنگام که دریاها پر کرده شوند یعنی بیکدیگر آمیخته سازند تا همه دریاها یکی شود ... و ماخوذ است از سجر ۶
التنور اذا ملاءه بالحطب یعنی دریاها پر از آتش کرده شود و ... کرده برای تعذیب اهل نار و از ابن عباس مرویست که چون ... قیامت شود خدای تعالی
آفتاب و ماه و ستارگان را در هم پیچیده و در دریا افکند بعد از آن بادی بر آن بجهد همه دریاها را پر از آتش گرداند و در فتوحات ... و اگر عبد الله عمر هر گاه که دریا
بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا و از حسن مرویست که معنی آنستکه آب دریاها را بزمین فرو برند ... که یک قطره آب در آن نماند و از جبائی نقل کرده اند
که مراد بحار جهنم است نه دنیا زیرا که بحور دنیا فانی خواهد گشت و معنی آنستکه همه دریاهای جهنم را پر از ریم و چرک گردانند که از ابدان دوزخیان سیلان نماید از ...

کعب منقولست که چون وقت حدوث قیامت شود مردمان غافل و بیخبر در بازارها بسودا و معامله مشغول باشند ناگاه ببینند که روشنائی آفتاب
ایشان در آن حیران شوند که آفتاب را چه رسید و چه حادثه رخ نموده که ستارگان از هم فرو ریزند و در این اندیشه باشند که کوهها بروی زمین در حرکت آیند و حرکت
کرده بر هوا روند جنیان در آدمیان گریزند و آدمیان پناه بر ایشان برند و دواب بیکدیگر مختلط گردند و در این حال جنیان گویند با آدمیان که ما بروییم و از این معنی
استخبار کنیم پس بروند و در دریاها ببینند که آتش شده میدرخشد و در اثنای این همه زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی پیدا شود و همه را هلاک کند
و از ابن عباس مرویست که نزد قیام قیامت این شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرت بوقوع آید و آن اینست که وَإِذَا النُّفُوسُ
۷ زُوِّجَتْ آنگاه که نفسها جفت کرده شوند یعنی هر کس را با مثل خود برانگیزند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا هر کس را با عمل خود جمع کنند یا همه را
بشکل خود مقارنه دهند کفار و عصات را بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را بشکل اهل بهشت یا نفوس مؤمنان بحور مقارن سازند و نفوس کافران
بشکل شیاطین و از ابن عباس مرویست که در آن وقت مؤمنان سه صف شوند و کذلک قوله تعالی و کنتم ازواجا ثلثة وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ و آنگاه
۸ دختر زنده در گور کرده پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است ایراد قتلت بصیغه غایب باعتبار
۹ اخبار است از ایشان و این سؤال اگر چه بحسب ظاهر متعلق بموؤده است اما بالحقیقه متعلق بوائد است فائده این سؤال از موؤده آنستکه در جواب گوید که من بیجرم
کشته شدم تا موجب سؤال و توبیخ و تبکیت ذابح شود و حجت برو لازم گردد و جاری مجری اینست در توبیخ و تبکیت قوله تعالی لعیسی ع ءانت قلت للناس اتخذونی
و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق چه این موجب توبیخ قوم و تبکیت و اثبات حجت بر ایشان است پس غرض از این سؤال تهدید
باشد پدر را اگر دختر را زنده در گور کرده باشند و بعضی گفته اند که معنی سئلت طلب من وائدها یعنی مقتوله را از قاتل او طلبند و گویند باو که با او چه کار کردی
کردی با او که بکدام گناه کشته شد یعنی بچه سبب او را کشتی و بنا بر این وائد مسئول باشد و موؤده مسئول عنها و نظیر این ان العهد کان مسئولا باشد که یعنی
مسئول عنه است و این عمل شنیع و فعل قبیح عادت اکثر عرب بود در جاهلیت که از خوف درویشی یا از جهة لحوق عار و عیب دختر را زنده در گور کردند حقسبحانه
فرمود که در آن روز قتله را سؤال کنند که چرا ایشان را کشتید و مرویست که چون کسی نخواستی که دختر را بکشد از برای وی پیراهن پشمین دوختی و در او پوشانیدی
و بشبانی فرستادی و اگر خواستی که او را بکشد مدت شش ساله او را نیکو داشتی پس مادرش را گفتی که او را مطیب ساز بطیبهای خوب که بخانه شوهرش میبرم و در صحرا
گوئی بکندی و او را بکاران بردی و با او گفتی که در این چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بجوز زدی و او را در آن چاه انداختی و او را از خاک کردی و از ابن عباس منقولست
که زن چون وضع حمل او نزدیک شدی گوئی بکندی و نزدیک او نشستی اگر دختر بودی در آن گو انداختی و او را از خاک کردی و اگر پسر بودی نگاه داشتی و گویند که این
عادت مخصوص بود بقبیله چند که از عرب بود و روایت آمده که قیس بن عاصم نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من در جاهلیت نه
دختر خود را زنده در گور کرده ام عذر آن چون خواهم فرمود که از هر کشته بنده آزاد کن گفت مرا بنده نیست اما شتر دارم فرمود که از برای هر یکی شتری فدیه بده و او
شتر فدیه داد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان بر هم پیچید گشاده گردانیده شود نزد حساب تا اعمال او بر او ظاهر گردد و بآن جزا ۱۰
داده شود و از قتاده مرویست که صحیفتک یا ابن آدم تطوی علی عملک ثم تنشر یوم القیمة فلینظر رجل ما یملی فی صحیفته ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده شود
در عمل تو و بعد از آن روز قیامت باز گشاده سازند پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند در صحیفه خود و از نشر آن اندیشه کند و در نقل آمده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله بام سلمه گفت یحشر الناس عراة حفاة یعنی مردمان را برهنه پا و برهنه حشر کنند گفت کیف النساء زنان چه حال داشته باشند فرمود شغل الناس یا ام
سلمه مردمان همه مشغول باشند و مجال بیکدیگر نظر نکنند گفت ما شغلهم چه چیز مشغول ساخته باشد ایشان را فرمود نشر الصحف فیها مثاقیل الذر و مثاقیل الخردل
گشودن نامهای اعمال که در او نوشته باشد عملی که مقدار مورچه خورد باشد و دانه خردل که کوچکترین دانها است یعنی هیچ چیز از عمل فرو گذاشت نشده
باشد و گویند مراد بنشر صحف تفریق آنست میان اصحاب آن یعنی نامها را میان مردمان پراکنده سازند و هر کس نامه خود را بردارد و از مرثد بن وداعه
روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت باشد صحف از زیر عرش پران شوند پس صحیفه مؤمن در دست او آید و در آن نوشته باشد
فی جنة عالیة و صحیفه کافر در دست او و در آن مکتوب باشد فی سموم و حمیم و این صحیفه غیر صحف اعمال باشد وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ آنگاه که آسمان ۱۱
برکنده شود و از روی یکدیگر کشیده شود مانند برکندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن در هم پیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ ۱۲
سُعِّرَتْ و آنگاه که دوزخ افروخته شود بیشتر از پیشتر و گویند تافته شدن آن بغضب خدای و خطاهای بنی آدم شود و حفص بتشدید عین خواند بجهة
مبالغه یعنی بسیار تافته شود وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک کرده شود بدوستان خدای برای دخول کقوله تعالی و ازلفت الجنة للمتقین ۱۳
غیر بعید و گویند که نعم بهشت را نزدیک آورند بمؤمن و کافر نمایند تا سرور مؤمنان زیاده شود و حسرت اهل دوزخ مضاعف گردد و جواب شرط مذکور این
است که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از خیر و شر و گویند که احضرت بمعنی وجدت حاضرا است چون احمدته یعنی ۱۴
وجدته محمودا یعنی بداند نفس آنچه حاضر یابد که در نزد خود از عمل نیک و بد مراد آنستکه آدمی این دوازده خصال که مذکور شد شش در دنیا و شش در
عقبی مشاهده نکند نداند که چه کرده است و چون بداند که با هر خیری کرامتی و عطائیست و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکرده
است و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شده و از حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد و در خبر است که یکی نزد ابن مسعود این سوره تلاوت فرمود چون باین آیه رسید گفت
و انقطاع ظهراه پشت من شکسته شد بدانکه نفس در معنی عموم است چون تمرة خیر من جرادة یعنی هر نفس که باشد خیر و شر خود را نزد خود حاضر یابد نه مراد نفس
واحد باشد چنانکه ظاهر اینست تا لازم آید که آن منافی که یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا باشد فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس سوگند میخورم بالخنس ۱۵
بستارگان رجوع کننده بعد از رفتن و این ماخوذ است از خنس یعنی تاخر مراد ماسوای نیرین است از سیاران لهذا وصف آن فرموده بقوله الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۱۶
روندگان که پنهان شوند مانند در رجعت و ... آفتاب و این مشتق است از کنس الوحش اذا دخل کناسه و کناس خانه وحش است که از اغصان اشجار ساخته باشند
و از حضرت با رفعت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که مراد باین نجوم دراری خمسه اند که از احمسه متحیره نیز گویند و آن مریخ است و زحل و عطارد و زهره و مشتری

کہ با شمس وقمر سیر میکنند ورجوع مینمایند تا انکه در تحت ضوء شمس مستور میشوند پس خنوس ایشان رجوع است وکنوس ایشان اختفاء در تحت ضوء شمس نزد
بعضی مراد جمیع کواکب اند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون وکنس ایشان در شب است یعنی ثابت از اماکن خود بیرون اینده کالوحوش
۱۷ تطلع علی کناسها یا بروز متواری میشوند بر اماکن خود کما تتواری الوحوش فی کناسها وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وسوگند بشب انگاه که پیش اید یعنی اوایل
تاریک گرداند ویا باز پس رود وظلمت از او زایل سازد واین از لغات الاضداد است یقال عسعس اللیل اذا اقبل واذبر وقول اول مروی است از امیر المؤمنین
۱۸ صلوات الله علیه وابن عباس ومجاهد وقتاده وقول ثانی از حسن وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ وسوگند بصبح انگاه که دم زند یعنی طلوع کند وروشنائی
ان ممتد شود وچون اقبال روح ونسیم مقارن اقبال صبح است بجهت تنفس را باو نسبت میکنند بر سبیل مجاز ومیگویند که تنفس الصبح ومراد بتنفس
۱۹ طلوع است جواب قسم اینست که إِنَّهُ بدرستیکه قران لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هر اینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار مراد جبرئیل است که از
نزد خدای بر پیغمبر خوانده وباو گفته خلاصه معنی انست که قران کلام خداست واز ابلاغ ان جبرئیل بر پیغمبر خوانده وپیغمبر از جبرئیل شنیده نه که
جبرئیل از نزد خود گفته وبعضی گفته اند که اضافه قول بجبرئیل بجهت انستکه خدای تعالی بجبرئیل امر کرد که ایت محمدا وقل له کذا نزد محمد رو واین کلام را باو
۲۰ بگو پس در صفت جبرئیل میفرماید که ذِي قُوَّةٍ خداوند توانائی در قلع مؤتفکات بود واورا بر داشتن بجناح خود ونزدیک باسمان بردن ومنقلب
ساختن ویا توانا در علم وعمل وتبلیغ رسالت وشدید القوی وذو مرة نیز همین معنی است چون حال مکانت ومرتبه متمکن بر حسب حال ممکن است
۲۱ وعظم مکین دال بر مرتبه متمکن است از اینجهة فرموده که عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ صاحب منزلت نزد خداوند عرش با مکانت ومنزلت مُطَاعٍ فرمان برده
شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان او برند واز انجمله در شب معراج خزنه جنت را امر نمود تا ابواب بهشت را گشودند وپیغمبر صلی الله علیه وآله
داخل شد وانواع نعم از انها مشاهده نمود وخازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ را گشودند وانحضرت انواع نکال وعذاب را بدید ثَمَّ أَمِينٍ در اسمانها
با امانت است ووحی گذاری که اصلا زیاده وکم نمیکند بلکه بانوجه که حق سبحانه باو گفته به پیغمبر میرساند ومیتواند بود که ثم متعلق بما قبل باشد یعنی مطاع ثم
در اسمان ودر حدیث امده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بجبرئیل گفت که چه نیکو مدح کرده ترا در این قول که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم
امین ما قوتک وما امانتک قوت وامانت تو چیست گفت اما قوت من انستکه چون مبعوث شدم بتخریب مداین لوط که چهار شهر بود ودر هر شهری
چهار صد هزار مقاتل غیر از ذراری وتوان من انشهرها را تا زمین هفتم از جای بر کندم وباسمان بردم تا انکه اواز خروسان وسگان انشهرها ملائکه اسمان شنیدند
ومن از اسمان منقلب گردانیدم وهمه را زیر وزبر کردم واما امانت من انستکه هیچ چیز مامور نشدم که در ان تعدی کرده باشم وتغییر وتبدیل داده یا کم ساخته
باشم ودر تبیان اورده که مراد برسول در این ایه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله استکه بزرگوار است نزد پروردگار وصاحب قوة است در طاعت خداوند
ومکانت نزد حضرت پروردگار ومطاع یعنی مستجاب الدعوة وامین بر اسرار غیب وبعد از بیان حقیقت قران ونزول ان از نزد حضرت منان خطاب میفرماید
۲۲ بکافران که وَمَا صَاحِبُكُمْ ونیست صاحب شما ویار شما یعنی محمد که شما را دعوت میکند براه حق بِمَجْنُونٍ دیوانه که عقل او پوشیده باشد تمیز میان حق وباطل
وصحیح وفاسد نتواند نمود واین کلام نیز جواب قسم است یعنی سوگند بامور مذکوره که قران بواسطه جبرئیل از نزد او سبحانه بر پیغمبر خوانده شده وپیغمبر مجنون نیست
چنانکه کفار گمان میبرند بلکه اعقل زمانه است ودلیل انکه استدلال باین ایه بر فضل جبرئیل بر پیغمبر بجهة عدد فضایل کثیره از جبرئیل واقتصار بر نفی جنون از پیغمبر ضعیف است
۲۳ زیرا که مقصود از این نفی قول کفار است که او را بعلم دیگری وافتراء علی الله متهم میکردند نه تعداد فضل هر دو وموازنه میان ایشان وَلَقَدْ رَآهُ وبدرستیکه
دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بکناره اسمان که روشن است یعنی مطلع افتاب که بلند ترین موضعست واحسان بود که رسول صلی الله علیه وآله
بجبرئیل گفت میخواهم ترا بهمان صورت که در اسمان هستی ببینم جبرئیل گفت یا رسول الله طاقت ان نخواهی داشت پیغمبر گفت باری بطور صورت که هستی خود را بمن نما
گفت در کجا خود را بتو نمایم فرمود در ابطح گفت در انجا نیز نگنجم فرمود بعرفات گفت انجا نیز نگنجم اگر البته میخواهی که مرا ببینی در کوه حری خود را بتو نمایم وچون
روز موعود رسید رسول صلی الله علیه وآله بکوه حری امد ونشست جبرئیل ع بیامد بجانب کوه عرفات با صلابتی عظیم بجثه عجیب واوازی که از خشخشه
وخلخله او روی زمین پوشیده شد وبالهای خود را از مشرق تا مغرب بگسترد وسر بر اسمان بود وپایش در زمین هفتم رسول صلی الله علیه وآله چون انصورت هیبت را
مشاهده فرمود بیفتاد وبیهوش شد وجبرئیل بر انصورت که نزد رسول میامد متمثل شد ونزد رسول بنشست واو را در زیر بر خود گرفت تا بهوش امد رسول
گفت یا رسول الله ان الخلق من عظیم امد اگر میکائیل را ببینی چه حال خواهی داشت که سر او زیر عرش است ودوش او در زیر عرش است وپای او در
تحت الثری وعرش عظیم بر دوش اوست با وجود این عظمت از ترس خدای چنان حقیر میشود که گنجشک وعرش بر قدرت خدای بر پاست ونیز در صفت پیغمبر
۲۴ وقران میفرماید که وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده یعنی بر انچه بوحی بدو میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم نکند وا
۲۵ شما بپوشاند وَمَا هُوَ ونیست قران بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده شده بشهب ثاقبه از تصاعد بر اسمانها یعنی قران گفتار مسترق سمع نیست
۲۶ که از سکنه اسمان استراق نموده باشد وبکهنه رسانیده این نفی قول کفار است که قران کهانت وسحر است انکه بجهة تنبیه اهل کفر میفرماید که فَأَيْنَ
تَذْهَبُونَ پس کجا میروید یعنی سخن بدین راستی ودرستی چرا از ان اعراض میکنید با وجود ظهور حقیت ان نسبت میدهید او را بسحر وکهانت واساطیر اولین
حقیقتا باینکلام استضلال کفار نموده در انچه سلوک مینمایند از راه باطل وترک طریق حق که ان عدم متابعت رسول است وبدیهیست قران هم چنانکه
۲۷ گریزگاه باشد گویند که این مذهب إِنْ هُوَ نیست قران إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیان را که موصل ایشان است بطریق قویم وصراط مستقیم
۲۸ یا نیست مگر شرف مر عالم را لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ این بدل بعض است از عالمین یعنی قران موعظه نیست مگر کسی را که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ انکه
مستقیم شود در راه خدا وپیروی حق کند وملازمت صواب بدل این از عالمین بجهة انستکه هیچکس منتفع نمیشود بذکر مگر کسانیکه میخواهند مستقیم شوند بدخول
در اسلام فکان غیر ایشان موعوظ نیستند بان اگر چه بحسب ظاهر همه عالمیان موعوظ اند خلاصه سخن اینکه تخصیص اهل استقامت بذکر برای تذکیر بعد از تعمیم
۲۹ برای عالمیان بجهة انستکه منفعت این راجع بکسانیست که طالب حقند نه غیر کما قال الله انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب وَمَا تَشَاءُونَ ونخواهید شما

استقامت وهدایت را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر انکه خدای خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست اجبار شما را بران یعنی شما بمشیت واختیار
خود ایمان نیارید مگر گاهی که مشیت خدا تعلق گیرد بر اجبار والجاء شما بران ومعلومست که این مخالف تکلیف است پس باید که مراد این باشد که شما اراده
استقامت نکنید مگر گاهی که خدای لطف کند بشما وتوفیق دهد بان بارسال رسل وانزال کتب یا انکه مشیت ومراد خود طاعت عباد است خدای نکند مگر گاهی که
اراده او متعلق موافق ان باشد وشما را باز اعلام نماید وتعلیم دهد یا انکه مراد اینست که مشیت خدای موافق مشیت عباد است بعکس یعنی اگر او متعلق اراده
سُورَةُ انْفَطَرَتْ سورة الانفطار نیز گویند ودر مکه نزول اجلال یافته ونوزده ایتست ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این
سوره بخواند حق سبحانه بعدد هر قطره باران برای وی حسنه بنویسد وجان کندن بروی اسان گرداند ودر روز قیامت کار وی را باصلاح ارد وحسین
ابی العلاء از ابو عبدالله علیه السلام روایت کند که هر که این سوره قرائت کند با سوره اذا السماء انشقت در نماز فریضه ونافله وانها را نصب العین خود دارد هیچ حجابی او را
از رحمت خدا منع نکند وهمیشه در رحمت الهی باشد واو سبحانه پیوسته نظر رحمت باو کند تا مردمان از حساب فارغ شوند وبدانکه چون حق سبحانه ختم سوره متقدمه نمود
بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل ان کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انگاه که اسمان شکافته شود وَإِذَا
۲ الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وانگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویستکه اول نور از کواکب زایل کنند وبعد از ان اجرام مظلمه انها منتشر سازند ودر تبیان
اورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه اند از بیش ... فلک بسلاسل نور واویخته اند وان سلاسل بدست ملائکه است چون اهل اسمان بمیرند سلاسل از دست
ایشان بیفتد وکواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وانگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی حائل از میان انها بر دارند وبعضی را در بعضی
۳ گشایند که همه یک دریا شور وشیرین گردند واز حسن منقولستکه مراد انست که زمین همه ابهای دریا را نشف کند پس جمیع دریاها خشک گردند
وقطره اب در ان نماند وبنابر این تفجیر بمعنی تبخیر است وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ وانگاه که گورها زیر وزبر کرده شود یعنی خاکهای ان منقلب سازند وباطن
۴ ان را ظاهر گردانند تا همه مدفونات ان از اموات پیغمبران ظاهر گردد پس همه مردگان زنده شوند وگویند که بعثر مرکب است از بعث وراء زایده ونظیر این
کبعثرت لفظا ومعنی حاصل که چون امور مذکوره حادث شود عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر نفسی انچه از پیش فرستاده از طاعت ومعصیت
۵ وَأَخَّرَتْ وانچه از پس گذاشته از توبه یا از ترکها از فرایض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که بعد از او مردمان بان عمل نموده باشند واین هنگام او را
مثل ثواب عاملان ان باشد بی انکه از اجور ایشان چیزی کم شود یا از سنت سیئه که بعد از او مردمان بان اقدام کرده باشند واین هنگام او را مانند
عذاب انها باشد بی انکه نقصی در وزر وعقاب ایشان واقع شود چنانکه از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که ما قدمت من خیر او شر وما اخرت من
سنة حسنة استن بها بعده فله اجر من اتبعه من غیر ان ینقص من اجورهم شیء او سنة سیئة عمل بها بعده فعلیه وزره ووزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم
شیء ومؤید این مقولست اینکه در اخبار امده که سائلی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوال کرد وهیچکس از حضار مجلس چیزی باو نداد وهمه کس ساکت
شدند یکبار دیگر طلب کرد یکی چیزی داد ومردمان چون دیدند که او تصدق کرد همه او را عطا کردند پس انحضرت فرمود من استن خیرا فاستن به فله
اجره ومثل اجور من اتبعه غیر منتقص من اجورهم ومن استن شرا فاستن به فعلیه وزره ومثل اوزار من اتبعه غیر منتقص من اوزارهم حذیفه یمانی گفت حاجه
بود این ایه تلاوت فرمود علمت نفس ما قدمت واخرت وگفته اند که معنی انستکه هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا اخر عمر انکه خطاب بکافر فرمود یَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
ای ادمی مَا غَرَّكَ چه چیز مغرور ساخت ترا بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بپروردگار بزرگوار خود که کافر شدی وجرات نمودی بر عصیان او وذکر کریم جهة مبالغه است در منع از
اغترار چه هر کریم او مقتضی اهمال ظالم ونیز تسویه موالی ومعادی ومطیع وعاصی نیست چه جای انکه صفت قهر وانتقام بان منضم باشد واشعار است بانچه
شیطان انسان را بان مغرور ساخته ویا او گفته که افعل ما شئت فربک کریم لا یعذب ولا یعاجل بالعقوبة یعنی میخواهی بکن که پروردگار تو کریم ورحیم است هیچ
کس را عذاب نکند وعقوبت بمعاجله ننماید ودلالت است برانکه کثرت کرم او مستدعی جد است در طاعت ونه اظهار در عصیان او بجهة اغترار در کرم یعنی مغرور
نشود بکرم او سبحانه بایجاد واعطاء نعم وبعد از تمکین وتکلیف وتفضل او فریب نخورد وبجهة ان کافر وعاصی نگردد واعتماد ننماید برانکه فضل او که
علة باعثه است بر ایجاد وانعام او را عذاب نکند واو را ثواب بحساب بنوازد چه این امر منکر است وخارج از حکمت ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
در وقتیکه این ایه تلاوت فرمود گفت غره جهله وحسن گفته که غره والله شیطانه الخبیث فضیل بن عیاض را گفتند که اگر در روز قیامت ترا سوال کند که ما غرک
بربک الکریم تو چه جواب خواهی داد گفت خواهم گفت غرنی ستورک المرخاة پرده های فرو گذاشته تو مرا مغرور ساخت ویحیی معاذ رازی چون باین ایه رسیدی
گفتی الهی غرنی بک برک علی اگر بار اول مرا رسوا کردی زهره ان نداشتم که من معصیتی کنم وبروایتی دیگر غرنی بک برک سالفا وانفا واز حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ماثور است که الانسان مغرور بالستر علیه ومستدرج بالاحسان الیه وقال بعضهم غرنی حلمک واین بر سبیل اعتراف بخطا در اغترار
بستر یا بعلم نه بطریق اعتذار هم چنانکه منظر طماعست ودر روایت امده که نزول این ایه در شان ابی الاشد این است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله را بیازرد
وعقوبتی بدو نرسید واو باهمال الهی مغرور شد حق سبحانه فرمود که ای کافر ترا چه چیز مغرور کرد تا از عذاب خدا ایمن شدی ونزد اکثر مفسران انستکه خطاب عام
مراد میان زایه یعنی ای ادمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی بخدای واز ابن عباس مرویستکه هیچ بنده نباشد الا که روز قیامت حق تعالی
باو خطاب کند که یا ابن ادم ما غرک بی چه چیز ترا بمن مغرور کرد واز عبدالله بن مسعود منقولستکه ما منکم من احد الا سیخلو الله به یوم القیمة فیقول یا ابن
ادم ما غرک بی یا ابن ادم ماذا عملت فیما علمت یا ابن ادم ماذا اجبت المرسلین نباشد کسی مگر که حق تعالی در روز قیامت در حضور او گوید ای فرزند ادم چه کردی بانچه
دانستی وچه جواب پیغمبران دادی شیخ منصور عمار گفته که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک ودر معالم التنزیل اورده که ابو بکر وراق وابو الفضل
عابد عنزی از اهل اشارت میگویند تخصیص اسم کریم از دیگر اسما گویا بجهة تلقین است بنده را تا گوید الهی غرنی کرمک حین قلت بربک الکریم در تفسیر شدم
بکرم تو که بعد از ما غرک گفته بودی ودر خبر استکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غلام خود را مکرر اواز داد غلام مشتغل جواب نمیداد فرمود که ای غلام
چرا میشنیدی وجواب نمیدادی گفت لثقتی بحلمک وامنی من عقوبتک از برای انکه بحلم تو واثق بودم واز عقوبت تو ایمن امیر المؤمنین را جواب وی خوش امد

واو را اذکر دو بدانکه علما در معنی کریم اختلاف نموده اند فقیل هو المنعم الذی کل افعاله حسنات وانعام لا یجلب به نفعا ولا یدفع به ضرا وقیل هو الذی یعطی ما علیه
وما لیس علیه ولا یطلب ما له وقیل هو الذی یقبل الیسیر ویعطی الکثیر وقیل الجواد المفضل وقیل ان من کرمه سبحانه انه لم یرض بالعفو عن السیئات حتی
٧ بدلها بالحسنات حاصل که حق تعالی در روز محشر با انسان کوید که چه چیز ترا مغرور ساخت بخدای خود الذی خلقک آن خدائی که بیافرید ترا در
حالتیکه هیچ نبودی فسویک پس راست کرد ترا یعنی تمام کرد اجزا و اعضای ترا چنانچه بایستی یعنی بیافرید اعضای ترا سالم از عیب نقصان و معد از برای منافع
بران فعدلک پس بگردانید ترا معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت و اعوجاج اختلاف چنانکه احد یدین را طول از دیگری نکرد و
واحد عینین را اوسع از یکی دیگر و بعضی را لتضارا ابیض و بعضی را اسود و بعضی را اسرخ با معتدل القامت ساخت نه مانند بهایم یا
افرید ترا بخلقت حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است یا بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و ممیز ساخت ترا از خلقتی که مغایر خلقت انسانیست
٨ فی ای صورة ما شاء در هر صورتی که خواست ترا رکبک ترکیب کرد ترا و در هم پیوست ما زایده است یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی که
مشیت و حکم او اقتضای ان میکرد از صور مختلفه در حسن و قبح و طول و قصر و ذکورت و انوثت و شبه با باء و امام یا خال و عم و غیر ان از سایر اقارب و حضرت امام
رضا از ابای کرام خود علیهم الصلوة والسلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را فرمود که ابن فلان ترا فرزندی که امد مشابهت بکه دارد گفت یا رسول الله
فرزند یا مشابه مادر است یا پدر در جواب فرمود که لا تقل هکذا ان النطفة اذا استقرت فی الرحم احضرها الله کل نسب بینها و بین آدم اما قرأت هذه الایة فی ای
صورة ما شاء رکبک ای فیما بینک و بین آدم یعنی این چنین مکو بدرستیکه نطفه چون قرار گرفت در رحم حق تعالی حاضر سازد هر نسبی که میان مرد و زن باشد تا آدم و حوا
جمع کند و از ایشان شبه فرزند که خواهد انتزاع کند بعینه که حق تعالی فرموده که ای صورة ما شاء رکبک یعنی در انچه میان تست و میان آدم ترا بیافرید ترکیب کرد و ابو صالح و
عکرمه گفته اند که معنی ایه انست که در هر صورتیکه خواهد ترا خلق کند یعنی اگر خواهد بصورت انسان بیافریند اگر خواهد بصورت حمار و اگر خواهد بصورت قرده و موید
اینست قول حضرت صادق علیه السلام که ای لو شاء رکبک علی غیر هذه الصورة مراد انست که قادر است که بهر صورتی از صور حیوانات که خواهد ترا بان صور
سازد چه تصویر باختیار فاعل مختار است نه با یجاب موجبی که خلاف ان نا روا باشد و لیکن بفضل جسیم و کرم عمیم خود ترا بر احسن تقویم خلق فرموده که بصورت
انسانیست و باید دانست که این جمله موصول است بقوله الذی خلقک تا اخر صفات تا مرتب است تا مقرر ربوبیت باشد و مثبت کرم او و منبه انسان بر انکه هر که
قدرت بر خلق و تسویه داشته باشد او را قادر خواهد بود بر ایجاد ان ثانیا و عدم عطف جمله فی ای صورة الخ بر ما قبل بجهة انستکه بیان عدلک است و جار
و مجرور متعلق است برکبک ای رکبک ای ضعفک فی بعض الصور و ممکن که با مجد ف ای رکبک حاصلا فی بعض الصور و محل ان نصب است بر حالیت اگر متعلق
بمحذوف باشد و میتواند بود که متعلق بعدلک و دو کلمه ای معنی تعجب باشد ای فعدلک فی صورة عجیبة و بعد از ان گفته باشد که ما شاء رکبک ای رکبک
٩ ما شاء من التراکیب یعنی ترکیبا حسنا و بنا بر این ما موصوله باشد و غیر زایده و قوله کلا ردع است از اغترار بکرم پروردگار یعنی باز ایستید از اغترار
بکرم پروردگار یعنی باز ایستید از اغترار بکرم خدا و توسل بتفضل او چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعتست نه کفر و معصیت و قوله بل تکذبون
بالدین اضراب است از اغترار یعنی نه انست که باز ایستید از کفر و عصیان بلکه تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تصدیق نمیکنید بثواب و عقاب یا
١٠ تکذیب مینمائید بدین اسلام که بدتر است از طمع منکر که اغترار است و ان علیکم و بدرستیکه بر شما یعنی بگفتار و کردار لحافظین نگاه دارندگان
١١ (١٢) ملائکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان روزنامه اعمال و اقوال شما یعلمون ما تفعلون میدانند انچه میکنید از نیک و بد
یعنی از روی دانش مینویسند در خبر است که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شاد شود و بتعجیل تمام بکرامت نویسد و چون معصیتی کند مرد و ملک
نشوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد اما دیگر گوید توقف کن پس تا هفت ساعت توقف نماید تا باشد که بنده پشیمان گردد و اگر در این مدت پشیمان نگردد و تا
نشود فرشته دست راست با فرشته دست چپ گوید که از او بنویس که جاهل بنده ایست و بدانکه مراد این کلام برای تحقیق انچیزیست که تکذیب ان میکردند
و در انچه متوقع بودند یا ان از نتایج و اهمال در نکال ایشان در روز بعث یعنی شما تکذیب و جزا میکنید و احوال حساب را سهل میدانید و حال آنکه کاتبان اعمال
شما را مینویسند تا بان جزا داده شوید و تعظیم کتبه با اینکه ایشان بزرگانند نزد خدا بجهت تعظیم روز جزاست و اشعار بر انکه نوشتن اعمال تنبیه ان
١٣ جلایل امور است نزد خدا و ابهه دالست بر انکه عباد محدث افعال اند نه حقیقتا زیرا که اسناد فعل با ایشان نموده که یعلمون ما تفعلون ان الابرار
١٤ بدرستیکه نیکوکاران و فرمانبرداران لفی نعیم در بهشت با نعمت اند و ان الفجار و بدرستیکه بدکاران که منکر بعث اند لفی جحیم در دوزخ
١٥ اند این بیان انچیزیست که حفظه اعمال را بجهت ان مینویسند و تهویل و تشویر مشرکان از او و لطف مر اهل ایمان را پس در صفت فجار میفرماید که یصلونها
١٦ در ایند بدوزخ و ملازم ان باشند یوم الدین در روز حساب که روز قیامتست و ما هم و نیستند فجار عنها از دوزخ بغائبین
غایب شوندگان بجهت خلود ایشان در ان یعنی همیشه در ان باشند و بیرون نیایند و نزد بعضی انستکه قبل از دخول در دوزخ از ان غایب نبودند زیرا که پیوسته سموم
از ان در قبور میافتند و بدانکه نمیتواند بود که مراد بفجار عصاة اهل ایمان باشند زیرا که با جماع و نص و دلیل عقلی ثابت شده که اهل کبیره از مسلمانان مخلد نخواهند
بود در دوزخ مرویست که فضیل هرگاه این ایه میخواند میگفت ما اشدها من ایة علی الغافل این سخت ایتیست بر غافلان پس بر سبیل استهوال و
١٧ (١٨) واستعظام روز قیامت میفرماید که و ما ادریک و چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین چیست روز حساب و جزا ثم ما ادریک
پس چه دانا کرداند و چه دانی که ما یوم الدین چیست روز شمار تکرار بجهت تعجب و تفخیم شان روز است یعنی کنه او را هیچکس نداند علم هیچ عالم و فهم هیچ دراک
بان نرسد و گویند که معنی انست که توجیه ما ادریک الخ بر اکثر روز جزا از انواع نعم برای اهل جنت و چه میدانی الخ برای کثرت انواع از اصناف عذاب و نکال
١٩ برای اهل نار یوم لا تملک نفس روزی که مالک نشود هیچ نفسی لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس نتواند که بقوت
و قدرت خود نفعی بدیگری رساند و دفع عذاب کند والامر یومئذ لله و حکم و فرمان در ان روز مر خدا راست در جزا و ثواب و عفو و انتقام و از شفاعت
[illegible] که شفاعت اهل عصیان کند این تقریر است برای شدت احکام و اهوال ان روز و تفخیم امر ان اجمالا [illegible]

جابر روایت کند که حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که ان الامر یومئذ لله یا جابر اذا کان یوم القیمة فلم یبق حاکم الا الله همه کارها در ان روز مر
خدا را باشد ای جابر چون روز قیامت باشد همه حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچکس حکم کننده نباشد مگر خدای تعالی بخلاف امروز که بعضی حکم و
فرمان روائی میکنند مثل اینست که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار سورة المطففین این سورة التطفیف نیز گویند مکیست نزد حسن و قتاده و
ضحاک و عکرمه مدنی است و از ابن عباس و قتاده مرویست که الا ان الذین اجرموا تا اخر که در مکه نازل شده و عدد ایات ان سی و شش است باجماع و ابی
ابن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که ویل للمطففین را قرائت نماید حق تعالی در روز قیامت او را از رحیق مختوم سیراب کند و صفوان جمال از ابی
عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که قرائت او در نماز فریضه سورة المطففین باشد حق تعالی در روز قیامت او را از اتش دوزخ ایمن گرداند و اتش او را نه بیند
و او اتش را نه بیند و بر جسر جهنم گذار نکند و در روز قیامت حساب او نکنند و بدانکه چون بیان ختم سوره مذکوره بذکر قیامت نمود و انچه معد است در ان
برای ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال عرصات کرد در روز قیامت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اورده اند که اهل مدینه
در کیل و وزن خیانت عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از مکه هجرت نمود و متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت گویند که در
مدینه مردی بود که او را ابو جهینه میگفتند و دو صاع داشت که یکی که بزرگتر بود بخرید و یکی که کوچکتر بود بفروختی حق سبحانه در شان او این ایه فرستاد
ویل للمطففین ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت و محنت مر کاهندگانراست در کیل و وزن پس تفسیر مطففین میکند بانکه
ایشان الذین انانند که اذا اکتالوا چون میستانند بکیل علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان بر اخود یستوفون تمام میستانند بکیل ابدال من ٢
بعلی مینماید دلالت بر انکه اکتیال ایشان موجب ضرر است بر مردمان و میتواند بود که جار و مجرور متعلق به یستوفون باشد و تقدیم ان بر فعل بجهة افاده خصوصیت
باشد ای یستوفون علی الناس خاصة فاما انفسهم فیستوفون لها یعنی استیفای ایشان متضمن ضرر و نقص است بر مردمان خاصة اما متر نفع و مزیت است
برای خویشان و اذا کالوهم و چون میپیمایند برای مردمان او وزنوهم یا می سنجند برای ایشان حقوق ایشان را یخسرون زیان میرسانند بدایشان ٣
میکاهانند از اصل کلام کالوا لهم او وزنوا لهم بوده حذف جار کرده اند و ایصال فعل بضمیر کقولهم و لقد جنیتک اکموء و عساقلا ای جنیت لک یا انکه کلام بر حذف
مضاف باشد و اقامت مضاف الیه مقام ان ای کالوا مکیلهم او وزنوا موزونهم و صحیح نیست که ضمیر ثانی مرفوع باشد راجع بمطففین بجهة انکه مستلزم
فساد نظم کلام است زیرا که معنی مراد انستکه اذا اخذوا من الناس استوفوا و اذا اعطوهم اخسروا و اگر ضمیر مرفوع باشد معنی این خواهد بود که اذا اخذوا من الناس
استوفوا و اذا تولوا الکیل او الوزن هم علی الخصوص اخسروا و اینکلام منافر است چه مقصود بیان اختلاف ایشان است در اخذ و دفع نه در مباشرت و عدم
ان و الف در مصاحف اثبات الف نکرده اند از واو ضمیر و رسم الخط ثابت شده و ترک او از تنوانا مقابل او وزنوهم باشد مانند واکتالوا که مقابل کالوا است بجهة انست
که اهل تطفیف اخذ بکیل و موزون میکردند الا بمکیال نه موازین بجهة تمکن ایشان با کتیال از استیفا و سرقت چه مکیال را میجنبانند و مبالغه مینمایند تا بیشتر
بگیرند و در بر کردن ان حیله میکردند و چون میدادند بکیل و وزن ان هم میکردند بجهت تمکن ایشان از بخس در هر دو نوع و در اثار امده که اهل مدینه همه نا بود ندیده هیچ
کدام این صفت چنین شیوه نمیه را از دست نمیدادند معاملات را بطریق قمار نام نهاده بودند چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر ان چون این سوره نازل شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بمیان بازار امد و بر ایشان خواند و بعد از ان فرمود که خمس بخمس پنج خصلت که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله خمس بخمس
فرمود ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشا فیهم الفقر و ما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت و لا طففوا الکیل
الا منعوا النبات و اخذوا بالسنین و لا منعوا الزکوة الا حبس عنهم القطر هیچ گروهی نباشند که نقض عهد کنند و وفا بان ننمایند مگر که خدا بجاه دشمن را بر ایشان
مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر انچه خدای نازل کرده باشد و هرگز مگر که بدو بینی در میان ایشان اشکارا شود و هیچ جماعتی نباشند که در میان ایشان
اشکار اسرشود و هیچ جماعتی نباشند که در میان فاحشه و زنا باب پیدا شود مگر که مرگ در میان ایشان پیدا شود و هیچ فرقه نباشند که کم سنجند و کم پیمودن
عادت کنند مگر که ایشان را از نباتات و اقوات محروم سازند و بقحط و غلا مواخذ گردانند و هیچ گروهی نباشند که منع زکوة کنند و از ایشان نفار سازند
مگر که باران از ایشان باز دارند و در خبر است که چون امیر المؤمنین سلام الله علیه در کوفه بر اغستگی بازار کوفه در امدی و گفتی یا ایها الناس اتقوا الله
و اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین ای مردمان از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام پیمایند و طریق
عدل را در ان مرعی دارید و چیزهای موزون و مکیل را بر مردمان کم مدهید و در زمین فساد و تباهی مکنید و روزی در بازار مردی را دید که زعفران
میکشید و از کفه ترازو که زعفران در ان بود بار دانست که ترازو وی راست نیست زعفران را از کفه بر یخت و فرمود اقم الوزن بالقسط ثم ارجح بعد ذلک تا شمرد
اول ترازو را راست کن و بعد از ان اگر خواهی چرب کنی و مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر
دوزخ در اورند و او را در میان دو کوه اتش جای دهند و گویند که کیل و وزن این کوهها کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد و مالک دینار گوید که مرا همسایه
بود بیمار شد و بعیادت او رفتم در نزع بود و بانگ میکرد که دو کوه اتش قصد من میکنند من گفتم این پریشان محضست گفت نه این دو کوه اتش که یکی ازین چنین است
بلکه حقیقت است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و یکی زاید بناقص میدادم و بزاید میگرفتم و این عقوبت انست اصمعی گوید که از اعرابی شنیدم که میگفت عرب
از کم طمع مدار که معیشت او از سر ترازو و مکیال بود و ما للجبار و للتجار و ایمانت لحومهم علی قراط و از اعرابی مرویست که لا تلتمس الحوائج ممن رزقه فی روس المکیال
والسن الموازین طلب حاجتهای خود مکن از کسیکه روزی او بر سر مکیال و بزبانهای ترازو باشد و از ابن عباس روایت است که فرمود انکم معشر الاعاجم لیتم امرین
بهما هلک من کان قبلکم المکیال و المیزان ای گروه عجم شما را متولی دو امر گردانیده اند که بسبب ان دو امر قرون ماضیه هلاک شدند و ان کیل کردن و وزن نمودن
است و تخصیص اعاجم بجهة ان بود که اکثر اهل ترازو در مکه و مدینه عجم بودند و در مکه وزن میکردند و در مدینه کیل مینمودند و عکرمه گفته که اشهد ان کل کیال
و وزان فی النار گواهی میدهم که هر کیل و وزن کننده در دوزخ باشد او را گفتند پس تو کیال و وزانی گفت انه فی النار او در اتش دوزخ باشد بدانکه
چون غرض از وضع وزن و کیل اقامت عدالت و عدم انحراف از ان پس مکلف را امری که عدالت را مرعی ندارد و بر وجه [illegible] ایشان ننماید از جمله مطففین خواهد بود

چنانچه از ابن مسعود منقولست که الصلوة مکیال فمن وفی وفی له ومن طفف فقد سمعتم ما قال الله تعالی فی المطففین نماز مکیالست هر که تمام بپیماید
پاداش او تمام بپیمایند برای او و اگر اندکی کاهاند در اینجا ویل للمطففین داخل خواهد بود انکه حق سبحانه جهة تعجب از عقل اینجماعت که از طریق عدل و سویت منحرف
۲ اند انکار این امر فضیح مینماید و میفرماید که الا یظن آیا گمان نمیبرند گروه بخس سازنده کم فروشنده اولئک انکه ایشان انهم مبعوثون
برانگیخته کانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشد بر امثال این قبایح جرات نمی نماید چه جای انکه بیقین دانسته باشد که مبعوث
خواهد شد و بدان روز بر مقدار ذره و خردل محاسب خواهد گشت و نزد بعضی ظن بمعنی یقین است و عظمت ان روز باعتبار انچه در وی واقع شود و اهوال
۵ یوم یقوم الناس منصوب است بمبعوثون یا بدل از جار و مجرور یعنی مبعوث شوند در روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین برای حکم افریدگار
عالمیان یعنی از پای ننشینند تا زمان رسیدن ان مقام هیبت باشد که اهل عرصات چند سال ایستاده باشند که از زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله باذن او شفاعت نماید خلق را از مقام هیبت موقف محاسبه رسانند این شفاعت کبری باشد یا در روز یکه برخیزند مردمان از قبور خود برای امر
پروردگار عالمیان و جزا و حساب او و درین انکار و تعجب و ذکر ظن و صفت یوم بعظم و قیام مردمان دران از برای حکم خدا و تعبیر او و سبحانه برب العالمین
مبالغات است در منع ایشان از تطفیف و تفخیم اثم از عبدالله بن مسعود نقلست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال ایستاده باشند رافع رؤسهم
سرها برداشته و منتظر اینکه ندائی از جانب عزت برسد بعد از انقضاء چهل سال ندا اید که الیس عدل من ربکم ان خلقکم ثم رزقکم ثم تولیتم غیره ان
یولی کل عبد منکم ما تولی فی الدنیا ایشان گویند بلی و در بنا شهر اینکه کفره و فجره سیصد سال ایستاده باشند که هیچ ندائی از حضرت جانانه با ایشان نرسد و هیچ
زهره سخن گفتن نداشته باشد و در خبر است که مقدار ایستادن مؤمن بمقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود و در خبر دیگر امده که سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که طول روز قیامت و غم حزن آن بر مؤمن قدر دو رکعت نماز باشد هر روزه دار را که در وقت نماز عصر بکنار حوضی نشیند آب بر خود ریزد
و خنکی و هوای ان باو رسد تا افتاب غروب کند عبدالله بن عمر گوید که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم که یا رسول الله سه مسئله میخواهم که از تو بپرسم فرمود سل
عبدالله بپرس از انچه بخاطرت میرسد گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان چند مدت باشد و چه قدر مشقت را بمقام بمؤمنان رسد و میان
بهشت و دوزخ منزلی باشد یا نه فرمود که کفار و فجار سیصد سال در ان مقام بپای بایستند و هیچ ندا با ایشان نرسد بجهة هول و هیبت قدرت نداشته باشند
اما مؤمنان دو فریق باشند گروهی سابقان گروهی اصحاب یمین مقدار ایستادن سابقان هم چه امتداد زمانی باشد و کسی که بایکدیگر راز گویند و هیچ
راز ایشان دراز شود از یکدیگر جدا شوند و بعد از این مدت ببهشت نعیم رایند و مدت مقام اصحاب یمین چون مدت زمان عمر دنیا باشد روزه دار گرسنه و تشنه
باشد و منتظر فرو شدن افتاب باشد بعد از غروب روزه گشاید انکه بهشت را بد میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول ان یک ماه راه و عرض ان یک ماه بیاضه
اشد من اللبن و احلی من العسل سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و بر کنار ان شهدها باشد از فضه و مروارید هر که یک قدح از ان باز خورد هرگز تشنه نشود و حاجت
نیفتد او را بآب خوردن در عرصات قیامت و مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق بطریق سیل از سر ایشان جدا شود و باذن و اطراف ایشان روان
گردد و سلیم بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در عرصات افتاب بر بالای سر بندگان بدارند بمقدار یک میل
یا دو میل و سلیم گوید نمیدانم که مراد بمیل مسافت معین است یا میلی که سرمه در چشم کشند پس افتاب تحلیل رطوبات ایشان کند بطریق عرق از بدن ایشان بیرون
اید و این بقدر اعمال ایشان باشد یعنی بعضی باشند که عرق تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد و بعضی تا بند لجام بدهن ایشان رسیده پس انحضرت اشاره بدهن
مبارک خود کرد و فرمود که یلجمه لجاما و اینحدیث را مسلم در صحیح خود اورده و مرویست که عبدالله عمر این سوره را قرائت میکرد چون بایه یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه برو
غالب شد و بیفتاد و از قرائت ممنوع شد و گویند روزی بر اعرابی بگذشت گفت از خدای بترس و کیل را تمام کن دان که کم پیمایند که ایشانرا در روز قیامت نزد خدای بدارند
تا انکه عرق از سر ایشان روان شود و مانند لجام در دهن ایشان رود و قتاده گفته که اوف یا ابن ادم کما تحب ان یوفی لک واعدل کما تحب ان یعدل لک تمام بپیما
و عدل کن همچنانکه دوست داری که از برای تو بپیمایند و بطریق عدل با تو سلوک کنند و از فضیل نقلست که بخس المیزان سواد الوجه یوم القیمة کم کشیدن ترازو
روسیاهیست در روز قیامت اورده اند که اعرابی بعبدالملک مروان گفت لقد سمعت ما قال الله تعالی فی المطففین اراد بذلک ان المطفف قد توجه علیه الوعید
العظیم الذی سمعت به فما ظنک بنفسک و انت تاخذ اموال المسلمین بلا کیل و لا وزن تو شنیده انچه حق تعالی درباره مطففین فرموده از توجه وعید
۶ عظیم بر مطفف پس چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانان را بی کیل و وزن میگیری و بی اندیشه و بی محابا دران نظر میکنی کلا این ردع است بر تطفیف
و غفلت از ذکر بعث و حساب یعنی کم پیمایند و از روز حساب و جزا غافل مشوید و بعد از ان بر سبیل استیناف در عقب ان ذکر وعید فجار مینماید علی العموم بقوله
ان کتاب الفجار از ابو حاتم سهل منقولست که کلا ابتداء کلامست متصل بما بعد یعنی حقا بدرستیکه انچه نوشته میشود از اعمال کافران نابکار یا بتحقیق که
۷ نوشتن اعمال ایشان لفی سجین در سجین است یعنی در دیوانیست جامع جمیع اعمال شیاطین و کفره و فجره از جن و انس کما قال و ما ادریک ما سجین و چه
۸ دانا ساخت ترا که چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده که حروف ان بین و نمایانست یا نشان کرده شده بعلامتی که هر که ببیند داند که اصلا در ان
خیر نیست و بدانکه سجین اسم علمست منقول از وصف چون حاتم و انصراف از جهة انستکه یک سبب بیش ندارد که ان تعریف است و اشتقاق ان از سجنست و تسمیه کتاب با
بجهة انستکه سبب حبس صاحب خود است یا بجهة انکه مطرح است در تحت ارضین بمکانی متوحش و مظلم و براء بن عازب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که
سجین که پایین زمین هفتم است و شمر بن عطیه گوید که ابن عباس نزد کعب الاحبار رفت و گفت اخبرنی عن قول الله تعالی ان کتاب الفجار لفی سجین گفت چون ارواح و کار
فاجران باسمان برند اهل اسمان از قبول ان ابا کنند پس بزمین باز ارند اهل زمین نیز قبول ان ننمایند بزیر زمین هفتم برند و در سجین که جای متوحش است و موضع
ابلیس است و لشکر او بنهند و بروایتی دیگر از کعب منقولست که گفت در تورات چنین یافتم که سجین نام لوحی است در زیر هفتم زمین اسمای جمیع شیاطین دران نوشته چون
درهای اسمان بر ارواح کفار در بندند ایشانرا در موضع سجین اندازند و کلبی گفته که سجین سنگ سبزیست در زیر هفتم زمین که سبزی اسمان از انست و نامهای اعمال
کافران دران نهند و گویند صخره ایست مجوف بر زبر دوزخ پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در انست و ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سجین

چاهیست سرکشوده در جهنم و فلق چاهیست سرپوشیده در جهنم و بنا بر این اخبار سجین اسم مکانیست نه دیوان اعمال پس در کلام مضاف محذوف باشد و تقدیر اینکه
ما کتاب السجین یا محل کتاب مرقوم واضح انستکه کتاب مرقوم مفسر ان کتاب الفجار است نه مفسر سجین و تقدیر اینکه کتاب الفجار کتاب مرقوم پس معنی اینست که بدرستی
که نامه اعمال فاجران در موضع سجین است و تو چه دانی که سجین چیست یعنی چاهیست با هول و هیبت نامه اعمال کافران نابکار نامه ایست نوشته با نشانه کرده
شد ویل یومئذ شدت عقوبت در ان روز للمکذبین مر تکذیب کنندگانراست و گویند که این منتظم است بقوله یوم یقوم الناس و قوله ان کتاب الفجار و انچه ۹
متصل است بان معترضاتست بعد از ان در باب اهل تکذیب میگوید الذین یکذبون انانکه تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا و باور ندارند این ۱۰
صفت مخصصه یا موضحه یا ذامه است و ما یکذب به و تکذیب نکند بان روز الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته در تقلید که
بقدرة الهی و علم او و استقصا کند و عاجز از او مستحیل داند اثیم بزه کاری بالغ و متوغل در شهوات معاصی که مشغول ساخته باشد او را انما ورای ان ۱۱
و او را بر انکار ما عدای ان داشته اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر او ایاتنا ایتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این اسا ۱۲
طیر الاولین افسانهای پیشینیانست و هر گاه جهل و عناد باین مرتبه رسیده باشد پس شواهد نقلی باو نخواهد رسانید همچنانکه از دلایل عقلی منتفع
نمیشود کلا این ردعست از قول مذکور یعنی نه چنین است که مکذبان میگویند بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم بر دلهای ایشان
ما کانوا یکسبون انچه بودند که میکردند از اثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب غلبه خبث و اعتیاد کفر و معاصی بر اوصاف زنگ گرفته و تاریک شده بجهة ۱۳
این معرفت حق و باطل بر ایشان پوشیده گشته و راه قبول کردن نصیحت بر دلهای ایشان بسته شده چه کثرت افعال سبب حصول ملکاتست کما قال النبی
صلی الله علیه و آله ان العبد کلما اذنب ذنبا حصل فی قلبه نکتة سوداء حتی یسود قلبه بدرستیکه بنده هر گاه گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید اید تا بجائی
که همه دل وی سیاه گردد و عیاشی خود از زراره نقل کرده که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که ما من عبد مؤمن الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج
فی تلک النکتة نکتة سوداء فاذا تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه
الی خیر ابدا هیچ بنده مؤمن نباشد مگر که در دل او نقطه سفیدی هست چون گناه کند نقطه سیاه دران میان پیدا شود و چون توبه کند ان سیاهی زایل
شود و اگر گناه متمادی شود و مداومت نماید این سیاهی زیاد شود تا انکه تمام ان نقطه سفید را بپوشد و هر گاه ان سفیدی با لکلیه پوشیده گردد صاحب
او هرگز بکردار خیر ذکر نکند و دایم در معاصی باشد و بعد از ان فرمود که و هو قول الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم حذیفه یمانی گوید چون بنده گناه کند مقدار
یک انگشت از دل او منقبض گردد و هر گناهی زاید گردد تا تمام دل او سیاه گردد و انکه این ایه خواند اینست معنی قول سبحانه کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون و ابو عبدالله صلوات الله علیه فرمود که یصدأ القلب فاذا ذکرته بالاء الله انجلی عنه دل زنگ میگیرد چون نعمای الهی بیاد او دادی ان زنگ منجلی
میشود و روشن میگردد تا انکه این ایه خواند که کلا بل ران الخ بکر بن عبید گفته که چون بنده مرتکب اثمی شود مقدار سر سوزنی سوراخی در دل او پیدا شود و هم
چنین هر گناهی تا مانند غربال گردد ابو القاسم بلخی گوید که در این دلالتست بر صحت انچه اهل عدل گفته اند در تفسیر طبع و ختم بر قلوب و اضلال پس اگر او سبحانه
خبر داده که اعمال سیئه ایشان و سایر انچه از ایشان صادر شده از قبایح دلهای ایشان را تیره و سیاه گردانیده و بسبب ان زنگ غفلت بران نشسته و غشاوه غرور
انرا مغطی ساخته کلا این ردعست از کسب این یعنی باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب میشود و بسبب ان تیره دل میگردند و قوله
انهم عن ربهم استیناف کلامست و میتواند بود که کلا استیناف باشد و معنی انکه حقا بدرستیکه ایشان از کرامت و رحمت و مثوبت پروردگار خود
یومئذ در ان روز لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی از ان محجوب و ممنوع شوند و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تفسیر این ایه رسیده فرمود
ای محرومون عن ثوابه و کرامته و ابن عباس فرموده ای محجوبون عن رحمته و ابن کیسان گفته ای ممنوعون عن کرامته و گویند که محجوبیت ایشان از خدا تمثیل است برای
استخفاف و اهانت ایشان زیرا که رخصت دخول بر مجلس ملوک مخصوص است بوجهائی که مکرم و محترم درگاه ملوک باشند و ادنیا که خوار و بیمقدار اند نزد ایشان
محجوب و از سعادت رخصت دخول محروم و این دلیل نیست بر جواز رؤیت چنانکه اشاعره گویند زیرا که حجاب صفت اجرام است و او سبحانه مبراست از جرم و جسد
و دیگر اینکه حجاب نقیض وصول است نه رؤیت و وصول بحق اجسام متصور است نه غیر ان و بر تقدیر تسلیم که نقیض رؤیت باشد هم دلالت ندارد بر انکه جمیع کافران
محجوب باشند از رؤیت مؤمنان محجوب نخواهند بود از ان جهة براهین دال بر امتناع رؤیت او سبحانه و دیگر انکه دلیل خطاب نزد اکثر علماء اصول معتبر نیست پس
مراد بمحجوبیت محجوبیت و محرومیت ایشان است از رحمت و مثوبت نه رؤیت چنانکه مذکور شد ثم انهم پس بدرستیکه تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم ۱۵
در ایندگان اند بدوزخ و همیشه سوزندگان دران ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند از روی توبیخ و تقریع هذا این عذاب الذی ۱۶
کنتم به تکذبون این عذابیست که بودید که بدان تکذیب میکردید کلا ردعست از تکذیب و گویند کلا اول را معقب ساخت بوعید فجار و ثانی را بوعید ابرار ۱۷
تا اشعار باشد بانکه تطفیف از قسم فجور است و ایفاء از نوع بر و قوله ان کتاب الابرار استینافست یا انکه کلا اول کلامست یعنی حقا بدرستیکه انچه
نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لفی علیین در علیین است و این دیوان خیر است که مدون شده دران انچه ملائکه و صلحای ثقلین
کرده کما قال و ما ادریک و چه دانا ساخت ترا که بدانی ما علیون چه چیز است علیون کتاب مرقوم کتابیست مسطور که مبین و روشن است حروف ۱۸ | ۱۹
کتابت ان یا موسوم است بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در او خیر هست یشهده المقربون حاضر شوند بدان کتاب ملائکه مقرب درگاه کبریا اند ۲۰
و حفظ ان کنند و از ابد جهة بلند و مرتبه ارجمند رسانند یا گواهی دهند بر انچه در انست در روز قیامت و بدانکه علیین منقولست از علی که فعیل است ماخوذ از علو
چون سجین از سجن و تسمیه ان باین اسم یا بجهة انستکه سبب ارتفاع صاحبست با عالی درجات و یا بجهة انکه مرفوعست در اسمان هفتم در زیر قایمه عرش که مسکن
کروبیانست بواسطه انکه تکریم و تعظیم ان و ضحاک گفته که علیین سدرة المنتهی است و از ابن عباس مرویست که علیون لوحی است از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که
اعمال ابرار دران مکتوبست و از کعب و قتاده و مجاهد مرویست که علیین در اسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در اوست و براء بن عازب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که علیین در اسمان هفتم است در زیر عرش اما اهل معانی گفته اند که در درجات رفعت بالای یکدیگر و عبدالله عمر گفته که اهل علیین از چند سال ره

بر سر اهل بهشت نگرند و چون یکی از ایشان بر بالای بام قصر خود بر آید و در بهشت نگرد روی وی همه بهشت را روشن و منور گرداند و اهل بهشت بدانند که آن
نور علیین است و از فراء منقولست که علیین ارتفاع بعد ارتفاع بلا غایت یعنی بر بالای ارتفاع دیگر الی غیر النهایه و بنابر آنکه اسم مکان باشد مضاف اعمال در کلام
مضاف محذوف خواهد بود و تقدیر اینکه ما کتاب علیین یا محل کتاب مرقوم بر طریقی که در اینجا کتاب الفجار سمت ذکر یافت اصح و اظهر آنست که کتاب مرقوم
تفسیر کتاب الابرار است و تقدیر اینکه کتاب الابرار کتاب مرقوم پس معنی این است که نامه اعمال ابرار در جائیست که از علیین گویند و تو چه دانی که علیین
چه چیز است یعنی جائیست بلند قدر و با مکانت و رفعت نامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته با نشانه کرده شده که هر که آنرا بخواند یا ببیند داند که از اصحاب
آن نیکوکاران اند و پرهیزکاران اند مرویست از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که ملائکه حفظه چون عمل بنده را بر دارند و باستقلال تمام آنرا باسمان برند و در
جائیکه اراده الهی باشد برسانند وحی الهی بدیشان رسد که انتم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب علی ما فی قلبه انه اخلص عمله فاجعلوه فی علیین فقد غفرت له یعنی
که شما نگاهبانان بودید بر اعمال بنده من و من نگهبان بودم بر آنچه در دل او بود و او عمل خود را باخلاص کرده و بغرضی از اغراض مخلوط نساخته او را در علیین جای
دهید که من او را آمرزیدم و چون نامه عمل بنده دیگر بردارند و تزکیه آن کنند و از ابعالم بالا برند وحی بدیشان رسد که انتم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب علی قلبه
و انه لم یخلص لی عمله فاجعلوه فی السجین شما حافظان اعمال او بودید و من نگهبان بودم بر سرایر دل او و او عمل خود را باخلاص نکرده او را … و غیر آن
۲۱ ۲۲ … برید تا که حقیقتا بعد صفت ابرار میفرماید ان الابرار بدرستیکه نیکوکاران لفی نعیم در بهشت پر نعمت علی الارائک
بر تختها و حجلهای آراسته ینظرون مینگرند بچیزهائیکه دران شادمان و خوشحال باشند از مناظره جنت و انواع کرامت یا از عرش یا از انبیاء و
۲۳ اوصیاء یا نظر میکنند بکفار که در دوزخ بانواع عذاب معذب باشند تعرف بشناسی ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة
النعیم تازگی نعمتها یعنی بهجت تنعم و طراوت لذات بر بریق روی ایشان مشاهده شود همچنانکه در روی اغنیا و اهل ثروت مرئی میشود و از عطا
نقلست که حقیقتا چندان حسن و طراوت و نضارت در روی ابرار ظاهر شود که هیچ واصفی وصف آن نتواند کرد یسقون آشامانیده شوند یعنی بدیشان
آشامانند من رحیق شراب خالص بیغش که سفید خوشبوی باشد مختوم مهر کرده اوانی آن که اکواب و اباریق است ختامه مسک مهر او بجای گل مشک است
و مهر جهة آنکه تا غیر اهل بهشت نشود که دست کسی بدان نرسد و موجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود آنرا مهر بردارند و این غیر خمر یست که از انهار بهشت …
که ختم آن بمشک تمثیل باشد برای نفاست آن و از ابن عباس و حسن و قتاده مرویست که مراد آنست که ختم آشامیدن او برایحه مشک تا شارب بعد از آشامیدن بوی مشک
از دهن و لب شارب خود یابد و آنرا بو دهد و روایتست که مسک شراب سفید است که ختم و اهل بهشت ختم شرب باشامیدن آن کنند و در روایتی آمده
که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را در آن داخل سازد و بیرون آرد هیچ ذی روحی نباشد در دنیا مگر که طیب آن انگشت بمشام او رسد و همه دنیا بان
معطر و مطیب گردد و فی ذلک و در این شراب نعیم فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که
سبب استحقاق شراب آن گردد و نظیر اینست کریمه لمثل هذا فلیعمل العاملون و در حدیث آمده که من صام لله فی یوم صایف سقاه الله علی الظماء من الرحیق المختوم
هر که در روزهای تابستان روزه دارد حق سبحانه رفع تشنگی او کند با دادن از شراب رحیق مختوم و از جمله وصیتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین
صلوات الله علیه کرد اینستکه یا علی من ترک الخمر لله سقاه الله من الرحیق المختوم ای علی هر که ترک خمر کند بجهة رضای خدا و امتثال امر او حقتعالی او را از رحیق
۲۶ مختوم آب دهد و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از چشمه تسنیم است در بستان … و در جمله که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش به
بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است و میمون بن مهران از ابن عباس پرسید که ما التسنیم تسنیم چیست فرمود هذا مما یقول الله عز و جل فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین این از جمله آنچیزیست که حقتعالی فرموده هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته شده از برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد مانند
قول ابن عباس است قول حسن که خفایا اخفاها الله لاهل الجنة تسنیم از خفایای اشیاست که حقتعالی از برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند آن شرابیست که بر بهشتیان
از بلندی ریزان میشود و قتاده گفته که جوئیست جاری در هوا و اوانی اهل بهشت بحسب … و چون اوانی پر شوند باز ایستد و قطره از آن بر زمین
۲۷ نریزد و تسنیم مصدر … بمعنی ارتفاع مکانت یا مرتبت … تسنیم میکند بقوله عینا انتصاب آن بر مدحست یا حال
از تسنیم و معنی آنستکه اعنی عینا و حال کونه عینا … در حالتیکه تسنیم چشمه ایست یشرب بها المقربون میاشامند بان نزدیک
شدگان بارگاه عزت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج آن با برار میدهند که اصحاب یمین اند صاحب انوار از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده که چون مقربان
مشغول بماسوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر او ممزوج نساخته اند شراب ایشان صرفست و ابرار که محبت ایشان ممزوج باشد شراب ایشان ممزوج باشد در بحر الحقایق
مذکور است که شراب رحیق اشارتست بشراب خالص … و اوانی مختوم از تلوث … که ختام او مسک محبتست و تسنیم اعلی مراتب
محبتست یعنی محبت ذاتیست مقربان اهل فنا فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی … مجلس انس در ریاض قدس از دست ساقی … جرعه از این شراب
نابیخشد بوئی از سر این معنا بمشام جان وی نرسد آورده اند که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اتباع ایشان هرگاه فقرای صحابه
چون عمار و صهیب و خباب و بلال و غیرهم را میدیدند با ایشان استهزاء و سخریه میکردند و بر سبیل طنز و افسوس میگفتند که اینها بر حقند و وحی بمحمد نازل
۲۸ شده و او رسول خداست و ما مستوجب اهانت شده ایم پس این آیه آمد که ان الذین اجرموا بدرستیکه آنانکه شرک آوردند و اجرام صحف اعمال از اجرام شرک و عصیان
سیاه کردند کانوا من الذین امنوا … بودند از آنانکه گرویده اند یضحکون میخندیدند و اذا مروا بهم و چون بگذرند بان مؤمنان یتغامزون
۲۹ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهة استهزاء و در کشاف آورده که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی از
منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند بطریق استهزاء و سخریه … و نزد یاران خود رفته گفتند … الیوم الاصلع … ما امروز اصلع است
مراد امیر المؤمنین بود سلام الله علیه و پیش از آنکه … حضرت محمد رسول رسیده بود که جبرئیل ع آمد این آیها آورده که منافقان … بر مومنان
۳ میخندیدند و بچشم و ابرو غمز میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا باز میگردند فکهین در حالتیکه شادمان

و متلذذ اند بدانچه کرده اند و کنند و حفص فکهین خوانده که بمعنا لغة فاکهین است نیز صاحب طبرسی آورده که حاکم ابو القاسم حسکانی ره در کتاب شواهد التنزیل
لقواعد التفضیل باسناد خود از ابو صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا منافقو قریش و الذین امنوا علی بن ابیطالب و اصحابه و شیخ ابو سعید بجلی نیز
که یکی از روات اهل سنت است از یزید بن … روایت کرده از ابن عباس که مراد از الذین اجرموا جماعتی از بنی امیه بودند زیرا که چون علی بن ابیطالب علیه السلام با جمعی اصحاب
خود بر آن جماعت میگذشتند بچشم و ابرو بعلی بن ابیطالب اشاره میکردند و … از ایشان بظهور میرسید مراد از الذین امنوا حضرت علی بن ابی طالب است و خواص و محبان
صلی الله علیه و آله شاه اولیا را و اتباع آنکه با او بودند بشارت داد و فرمود که انکم ستنظرون الیهم و هم یعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید
و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و در تفسیر مقاتل که یکی از اعاظم اهل سنت است چنین مذکور است که ان علی بن ابیطالب انطلق فی نفر الی النبی صلی الله
علیه و آله فسخر منهم المنافقون و ضحکوا و قالوا ان هؤلاء لضالون یاتون محمدا و یرون انهم علی شیء فنزلت هذه الایة قبل ان یصل علی و من معه الی النبی ص
یعنی مقاتل که از اهل سنت است در تفسیر خود روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه با جماعتی از اصحاب بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتند
اتفاقا در راه بجماعت مستهزیان منافقان رسیدند نظر … علی بن ابیطالب با جماعت خود متوجه آستانه حضرت نبویه است آغاز خنده و استهزاء کرده
و از روی سفاهت زبان بکلمات ناپسندیده بگشودند چون شاه ولایت پناه بمجلس منور حضرت سید انبیاء رسید … از این حال
شاد و خرم گردانید … و نیز حقتعالی در صفت اهل کفر و نفاق میفرماید و اذا راوهم و چون بینند
کافران و منافقان مؤمنان را قالوا گویند بیکدیگر ان هؤلاء بدرستیکه این گروه که تابع محمد اند لضالون هر آینه گمراهانند و ما ارسلوا و حال آنکه ۳۱
فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگاهبانان تا … ضلالت و هدایت ایشان … و بعضی گویند که این ۳۲
نیز از جمله قول کفار است یعنی کفار از روی انکار میگفتند که اتباع محمد گمراهند و فرستاده نشده اند بر ایشان در حالتیکه نگهبانان ایشان باشند و ایشان را از شرک
باز دارند و بدین … دعوت کنند چون کفار با مؤمنان باینطریق سلوک نموده اند و بسیار استهزاء بایشان کرده و بر ایشان خندیده فالیوم پس امروز که روز قیامتست
الذین امنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند علی الارائک در حالتیکه بر تختهای مرصع و حجلهای آراسته … ۳۳
ینظرون مینگرند بدیشان در دوزخ که بانواع عذاب معذب اند در سلاسل و اغلال مقید مراد آنستکه اهل ایمان در روضه جنان نظر در هوان ۳۴
و صغار مشرکان و منافقان کنند بعد از آنکه عزت و کبر ایشان را در دنیا دیده باشند و الوان عذاب ایشان را ببینند بعد از آنکه تنعم و ترفه ایشان را مشاهده کرده باشند
و در حالتیکه بر تختهای بهشت بخاطر جمع و امنیت تمام مانند پادشاهان نشسته باشند بر ایشان بخندند و در … آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند
به بهشت درآیید ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند و چون بدان در رسند … ایشان در بندند و ایشان مغموم بدوزخ باز گردند …
بار با ایشان این نوع معامله کنند و مؤمنان را بدین حال خندان نمایند و گویند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون بان ۳۵
عملها اگر بوده اند که … میکردند از سخریه و استهزاء و ما استفهام بر سبیل تقریر است یعنی البته ایشان پاداش داده شوند بمثل آنچه با مؤمنان از استهزا و ضحک
… بعد از آن به عقاب جاودان گرفتار کنند و بعضی گفته اند که این جمله استفهامیه مفعول ینظرون است …
باینکه آیا کفار جزا داده شده اند باعمال خود و بنابر قول اول مقول قول اهل ایمان میتواند بود که فرشتگان … با مؤمنان گویند یا ایشان را تنبیه کنند باینکه
کفار بجزای استهزا رسیدند تا سرور ایشان بیشتر شود و بدانکه استعمال لفظ ثواب در مقام عقوبت با آنکه در عرف مخصوص است بنعمت و رحمت و کرامت بجهت آنست که
در اصل لغت بمعنی جزائیست که راجع شود بعامل بسبب عملی … استعمال او در این مقام باصل لغت باشد یا بجهت آنکه در مقابل آنچیزیست که با مؤمنان بجای آرند هل
ثوب الکفار کما ثوب المؤمنون و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب سورة الانشقاق این سوره را سوره انشقاق نیز گویند مکیست و بیست و سه آیتست
نزد بصری و شامی و بیست و پنج نزد باقی … اختلاف … ظهره که هر دو حجازی اند و کوفی از ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که سوره انشقت قرائت کند خدای تعالی او را در پناه خود گیرد از آنکه نامه اعمال او را از پشت او باو دهند بلکه از او در دست راست او دهند و بباید دانست که چون
ختم خاتم سوره مذکوره کرده بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نمود تا … متصل ساخت باول مانند اتصال نظیر بنظیر و فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آن بزمین نازل شوند و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که
تنشق من المجرة آسمان شکافته گردد از کهکشان و اذنت لربها و بشنود فرمان پروردگار خود را یعنی منقاد شود مر تاثیر قدرت او سبحانه را و …
مانند انقیاد مطیع امر او از جانب مطاع باو وارد گردد مراد آنستکه آسمان در انشقاق منقاد فرمان … از امتناع نماید کقوله اتینا طائعین و حقت ۲
و حقیق و سزاوار … شده است آسمان باستماع و انقیاد امر حقتعالی چه او سبحانه خالق است پس فی الحقیقه مطیع و منقاد امر او باشد و اذا الارض مدت ۳
و آنگاه که زمین کشیده شود باینوجه که کوهها و جمیع بلندیها از زمین بر دارند و او را هموار کنند که هیچ موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنانکه اگر تخم مرغی
در مشرق بنهند در مغرب بر توان دید … کما قال قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا و از ابن عباس مرویست که مدت مد الادیم العکاظی چرم عکاظ را
چون میکشند انعطاف او بالکلیه زایل میگردد و هم … میتواند بود که مدت ملحق باشد از مد بمعنی مده ای زیدت سعة و بسطة یعنی فراخی
و گشادگی او زیاد کرده و القت ما فیها و بیندازد آنچه در اوست یعنی بیرون افکند آنچه در درون او است از کنوز و اموات و تخلت و تکلف کند در خالی شدن یعنی … جهد ۴
کرده در این باب … باشد بجای آرد تا هیچ چیز در باطن او نماند و هذا کما یقال تکرم الکریم و ترحم الرحیم اذا بلغ جهدهما فی الرحمة و تکلفا ما فوق طبعهما و ۵
اذنت لربها و فرمان برد زمین مر حکم پروردگار خود را در بیرون افکندن و خالی شدن از همه و حقت و سزاوار کرده شده بحکم ربانی چه مخلوق و آفریده
اوست و عنان اختیار در قبضه اقتدار او … عطف بجهة استقلال هر یک از اینهاست بنوعی از قدرت در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که اذا ظهرت اعلام الساعة فتلقی الارض افلاذ کبدها چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد یا پاره های جگر خود یعنی سبیکها
زر و سیم ظالم گوید بجهة این ظلم و قتل از من صادر گشته و سارق گوید که بسبب این متاع قطع کردند دست من … عدم اتیان بحج …

طنو بلیت بابهام ان با اکتفاء بانچه کذشت در سورهٔ تکویر و انفطار یا بجهة انکه دالست بران قوله یا ایّها الانسان ای ادمی مراد جنس است خطاب راجع به
کس از مکلفان اولاد ادم اِنَّکَ کادِحٌ بدرستیکه تو کار کنندهٔ برنج و سعی تمام اِلیٰ رَبِّکَ تا وقتیکه شتی بپروردکار خود کدحاً کار کردنی بجد
وجهد بیاکه اثران در نفس تو ظاهر کردد و این ماخوذ است از کدح جلد اذا خدشه فَمُلٰقِیهِ پس تو ملاقات کننده و رسنده بکار خود یا بافریدکار
خود مراد ملاقات بجزای کردار نزد افریدکار یعنی البته بپاداش خود رسی و از ان چاره نداری بعضی کفته‌اند معنی انست که ملاقات کنندهٔ بحکم خداوندی
که بغیر از حکم او حکم دیکر نباشد زید معنی انستکه ای ادمیان شما در عمل خیر و شر مشقت میکشید تا انکه بجزای ان برسید و جمعی از مفسرین چنین تفسیر کرده‌اند
که ای ادمی رنج و کوشش سخت بتو خواهد ازمرک و اموال و شدایدی که بعد از انست و البته تو اینها بان و لامحاله بان رسند و از ان هیچ مفر نخواهد
7 8 بود پس بیان جزا میکند بقوله فَاَمّا مَنْ اُوتِیَ پس انکه داده شود کِتابَهُ نوشتهٔ اعمال او بِیَمینِهِ بدست راست او فَسَوْفَ یُحاسَبُ پس زود باشد
که حساب کرده شود حِساباً یَسیراً حسابی اسان که اصلا در ان مناقشه و مضایقه نباشد و اعتراض نکند بانچه او را باید و از ان مشقت نیاید
هم چنانکه حساب اصحاب شمال که با مناقشه و اعتراض باشد از عایشه نقلست که حساب یسیر انستکه ذنوب بنده را باو بنمایند و بعد از ان بقلم عفو از ان
محو کنند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که من یحاسب یعذب هر که را حساب کنند عذاب کنند کفتند یا رسول الله نه خدای تعالی فرموده که یحاسب حسابا یسیرا
فرمود که المراد به العرض من نوقش فی الحساب عذب مراد بحساب یسیر عرض دنوبست باو نه حساب این چه هر کرا در حساب با او مناقشه کنند البته عذاب کرده
9 شود وَیَنْقَلِبُ و باز کردد انکه حساب او اسان باشد اِلیٰ اَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا بکروه مؤمنان یا بزنان خود از حور العین
مَسْرُوراً در حالتیکه شادمان و خوشحال باشد بسبب انچه یافته باشد از خیرات و کرامات و درجات و در حدیث امده که ثلث من کن فیه حاسبه الله
حسابا یسیرا و ادخله الجنة برحمته سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی حساب او را اسان کرداند و در بهشت در اورد کفتند کدامست یا رسول الله فرمود
که تعطی من حرمک و تصل من قطعک و تعفو عمن ظلمک عطا کنی بکسیکه ترا محروم کرده باشد و بپیوندی بکسیکه از تو بریده باشد و عفو کنی و درکذری از کسیکه
10 بتو ستم کرده باشد وَاَمّا مَنْ اُوتِیَ و اما انکه داده شود کِتابَهُ نامهٔ کردار او وَراءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او و ان چنانست که دست راست او را
بر کردن او بندند و دست چپ او را از پس پشت بیرون ارند و از ان طرف نامه بدست چپ او دهند و کویند باو اقرأ کتابک و کویدمن نامه را چکونه از پس
پشت خود بخوانم پس کردن او را باز پس کشند تا نامهٔ خود را ببیند تا در یک شب عاجز و متحیر شود و نتواند که از ان بخواند مقاتل کفته که دست چپ او را منخلع سازند
بر پس پشت و نامهٔ اعمال او در ان نهند و بدانکه دادن نامه بدست راست علامت استحقاق ملائکه و مؤمنان اکر صاحب ان از اهل جنت است لطف است مر خلقانرا
11 در خبر دادن از ان و کنایه است از قبول طاعت او و دادن بر وجه دیکر اشارتست صاحب او کراز اهل نار است علامت عقوبت شود حسرت او شود فَسَوْفَ
12 یَدْعُوا ثُبُوراً پس زود باشد که بخواند هلاک را یعنی تمنا کند ثبور هلاک را یا کوید وا ثبوراه و این کلمه هر طالب هلاکت است وَیَصْلیٰ سَعیراً و در اید باتش افروخته و همیشه ملازم
13 ان باشد انکه بنا بر موجب این عذاب بشنود بقوله اِنَّهُ کانَ بدرستیکه او بوده در دنیا فی اَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْروراً شادمان بغرور اِنَّهُ ظَنَّ انکه شادمان
14 و نازان بمال فانی و جاه ناپاینده و بشهوت فرط عزو دار و باین تاره غرور کرد در روز شمار یا مسرور بود بمعاصی کمراه از یَظُنّ بدرستیکه او کمان برد اَنْ لَنْ یَحُورَ
15 انکه باز نکردد بخدا یعنی او را بعث و حشر نبود ابن عباس فرمود که من معنی یحور ندانستم تا انکه از اعرابی شنیدم که دختر خود را کفت حوری بمعنی ارجعی بَلیٰ ای ایجاب ما بعد
نفی است یعنی بخوانی او را باز کشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهُ بدرستیکه پروردکار او کانَ بِهِ بَصیراً بود باعمال او بینا پس او را بیرون خواهد کرد و
پس او را بحشر خواهند اورد و جزا و سزای او خواهند ساخت کویند که این هر دو ایه در شان ابی سلمة بن عبد الاسد برادر او اسود بن عبد الاسد نازل شده
16 فَلا اُقْسِمُ پس سوکند میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی که بعد از افتاب پدید میشود با سپیدی که در عقب ان بماند و کویند این بیاض صلاة غایب میشود بلکه مراد است
افق یا افق قول اول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و شافعی و مالک و اوزاعی و ابو یوسف از علماء عامه نیز بر این اند و قول ثانی قول ابو حنیفه است
و قول اول حق است و از اسد بن عمر مرویست که ابو حنیفه را نیز در اخر از این قول رجوع کرد و قایل بحمره شد و فراء کفته که من از بعضی عرب شنیدم که جامه سرخ بد اند
کفتند کانه الشفق و قال الشاعر احمر اللون کحمر الشفق و ذهاب این سرخی و غیبوبت ان علامت وقت فضیلت عشا است و تسمیه ان باسم شفق بجهة رقت
17 انست و منه الشفقة علی الانسان رقة القلب علیه وَاللَّیْلِ و سوکند بشب وَما وَسَقَ و انچه جمع کند و فرا هم اورد و بپوشد یعنی هر چه تاریکی شب از ان جمع
18 کند فرو پوشد بعد از انکه در روز منتشر بوده باشند از انواع دواب چه در شب هر شیء که هست بماوای خود رجوع میکند وَالْقَمَرِ و سوکند بماه اِذَا اتَّسَقَ
19 انگاه که جمع و مستوی شود و تمام و کامل کردد و این وقتیست که بمرتبه بدر رسیده شود در شب چهاردهم جواب قسم اینست لَتَرْکَبُنَّ هر اینه بر نشینید هر اینه مرتکب شوید یعنی
اقدام نمایید و ملاقات کنید طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ حالی را از پس حالی که مطابق یکدیکر باشد در شدت و هول یا مراد مرکست که شداید و اهوال قیامت و مواقف و
مواطن هایلهٔ ان که یکی بعد از دیکری پدید شود و فی الکشاف الطبق ما طابق غیره یقال ما هذا بطبق لذا ای لا یطابقه و اطباق الثری ما یطابق منه ثم قیل للحال
المطابقة لغیرها طبق والمعنی لترکبن احوالا بعد احوال هی طبقات فی الشدة بعضها ارفع من بعض وهی الموت و ما بعده من مواطن القیمة و اهوالها و نصب عن
طبق بر صفت است ای طبقا مجاوزا لطبق یا حال از ضمیر لترکبن ای لترکبن طبقا مجاوزین لطبق و عن در معنی بعد است کما قال الله تعالی عما قلیل لیصبحن نادمین
ای بعد قلیل و کویند مراد تحویل بنی ادم است در دنیا از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از ان بمضغه و عظم و لحم و خلق دیکر و لوح و حس و جنین و ولید و رضیع و فطیم
و یافع و ماشی و مترعرع و حزور و مراهق و محتلم و بالغ و امرد و طار و باقل و مستطر و مرخم و مختط و ضل و ملتحی و مستوی و مصعد و شاب جامع همه این صفات است
و ملهوز و کهل و اشمط و شیخ و اشیب و محوقل و صفتات و قحم و هرم و میت پس انسان از نطفه تا حین موت طبیعی هفت حال پیدا میکند و مکحول کفته که معنی
کلما لحدث امرا لم تکونوا علیه فی کل عشرین سنة یعنی در هر بیست سال شما در امری جدید هستید که پیش از این حال نداشته بوده‌اید مثلا سن کهولت و سن شباب
موجد امری هستید که پیش از ان در ان نبوده اید بعضی کفته‌اند که هر کدام از شما بر صلاح و فساد نیز ذا داعی او است صلاحی که فوق ان باشد
در دو مرتبه هر که بر فساد و عصیان است از فساد باعث او است فسادی که فوق ان باشد زیرا که هر شیء علتی دارد که شاکله ان باشد و از صادق علیه السلام مرویست که

لترکبن

لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و الاخرین و مراد از این انستکه در میان شما واقع میشود انچه در میان قرون ماضیه بوده و بر شما جاری میشود انچه بر ایشان جاری
شده بدین مبانی شما و ایشان تطابق و توافق است مانند تطابق پر تیر با پر دیکر از ان که محاذی او است و از عظام مرویست که مراد از طبقا عن طبق حالات بعد از شدت و
بعد از رجا و فقر بعد از غنی و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت و عاصم لترکبن بفتح با خوانده بصیغه واحد مخاطب باشد خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله یعنی البته کوبی بر طبقات آسمان یعنی در شب معراج طبقه بعد از طبقه ترقی نمایی تا انکه از سدرة المنتهی بکذری و یا درجه بعد از درجه و مرتبه بعد از مرتبه در قربت و قسمت منزلت نزدیک
حضرت عزت و ابن قراءت ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و کلبی است یعنی بجای درجه خواند و مکر روی عن مجاهد عن ابن عباس انه کان یقرأ لترکبن بفتح الباء ثم قال یعنی نبیکم بعد از ان
بر سبیل تبکیت و تقریع و انکار میفرماید که فَما لَهُمْ پس چیست کفار قریش را که باوجود این شواهد لا یُؤْمِنُونَ نمیکروند بخدا و روز اخر و بحضرت رسالت و قران
20 و تصدیق نمیاید با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج و براهین و میتواند که ما تعجبیه باشد یعنی تعجب است در شیء که صاف انها است از ایمان باوجود براهین ساطعه و ادله نیره و
21 وَاِذا قُرِئَ و چون خوانده شد عَلَیْهِمُ الْقُرْانُ بر ایشان قران لا یَسْجُدُونَ فروتنی نمیکنند خشوع ان نمیشوند یا نماز نمیکذارند یا سجده نمیکنند بدلیل
ان با تفاق علما این سجده از سجده مندوبه است و مفسر صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع کفته چه بعد از استماع قرائت قران جامع صفات نیز نقلست
سنت است و بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی در اخر سوره و ابو هریره اینجا سجده کردی و کفتی که من دیدم که رسول صلی الله علیه و آله اینجا سجده فرمود و سجده کردند
سجده سیزدهم است از سجدات قران مرویست که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله و اسجد و اقترب را قرائت فرمود سجده کرد و مؤمنان همه بتبعیت نمود سجده کردند کفار
قریش بر بالای سر ایشان ایستاده بودند دست بر دست میزدند و استهزا میکردند حنفیه این ایه را ناظر ساخت ابو حنیفه باین ایه احتجاج کرده بر وجوب سجده نزد تلاوت
22 ابن ایه و از ابن عباس و ابن عمر مرویست که لیس فی المفصل سجدة و حسن این ایه واجب میدانند و سجده ناکردن کفار نه از جهة قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذینَ کَفَرُوا
23 بلکه انانکه نکرویده‌اند یُکَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قران را و تدبر نمینمایند در ایات و ایمان نمی‌ارند بجهة اقتفا بر وساوس و تقلید ابای خود در تکذیب وَاللّٰهُ
اَعْلَمُ و خدا داناتر است بِما یُوعُونَ بانچه نکاه میدارند در دل و عداوت که در دلهای ایشان است یعنی میشوند از کفر و عداوت مؤمنان یا بانچه جمع میکنند در صحف خود از
اعمال سیئه و ذخیره میسازند از برای خود از انواع عقوبات اخروی و اصل ایعاء ادخال چیزیست در وعاء و قلوب اوعیه انچیزیست که در او حاصل میشود از علم و جهل و فی
24 کلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده ایشان را بِعَذابٍ اَلیمٍ بعذابی دردناک ایراد بشارت درین مقام از
25 برای تهکم و استهزاء است و قوله اِلَّا الَّذینَ اٰمَنُوا استثنا منقطع است یعنی لیکن انانکه بکرویده‌اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته
لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَیْرُ مَمْنُونٍ نابریده و ناکاسته یا منت نانهاده و میتواند بود که استثنا متصل باشد و معنی انکه بیم فرمای کفار را
بعذاب الیم و عقاب عظیم مکر انانکه توبه کردند و ایمان اوردند و عمل صالح بجای اوردند بدانکه در قول لا یؤمنون و لا یسجدون دلالتست بر انکه ایمان و سجود فعل
بنده کان است زیرا که حکیم کسی را که قادر بر ایمان و سجود نباشد خطاب نمیکند که ما لک لا تؤمن ما لک لا تسجد اشعار است بر انکه کفار مخاطبند بعبادات سُورَةُ
الْبُرُوجِ مکیست و دوازده ایت است باجماع علما ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند ثواب نماید بمحشر و موقف
او با انبیاء و مرسلین باشد چه انبیاء پیغمبرانند بدانکه چون حق سبحانه و تعالی ختم این سوره نمود بذکر مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان اصحاب اخدود کرد و فرمود
که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ سوکند باسمان که خداوند برجها است مراد بروج اثنی عشر که ان حمل است و ثور و جوزا و
سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و انها مشابه قصورند در ارتفاع منازل و ماه در هر برجی دو روز و کسری میباشد و افتاب در هر
برجی یک ماه و کویند که مراد کواکب عظام اند بنا بر این تسمیه این بروج بجهة ظهور انها است یا مراد ابواب سما و اند که نوازل از ان بیرون میایند و اصل ترکیب
بروج برای ظهور است و نزد بعضی دیکر بروج اسمان کوشکها اند در ان از زر سرخ و زبرجد سبز و نقرهٔ سفید که هر کوهر را دید و ان مواضع عبادات ملائکه است هم
2 چنانکه زمین مساجد اهل دنیا است وَالْیَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوکند بروز وعده داده شده نزد جمیع مفسران مراد باین روز قیامت است که خلایق در ان مجازا
3 خواهند یافت بر وفق اعمال وَشاهِدٍ و سوکند بهر که حاضر شود در این روز از مکلفان و غیر ان وَمَشْهُودٍ و بانچه حاضر کرده میشود در ان از عجایب و غرایب نکیر بجهة
ابهامست در وصف یعنی شاهد و مشهودی که بهیچ وجه بکنه ان نتوان رسید یا مبالغه است در کثرت کانه قیل ما افرطت کثرته من شاهد و مشهود علما را در این
دو لفظ اختلاف بسیار است از انجمله شاهد الله است و مشهود بنده یا بعکس چه بنده شاهد است بوجود او سبحانه و تعالی کما قیل و فی کل شیء له ایة تدل علی انه واحد
و یا شاهد الله است و مشهود لا اله الا الله کقوله شهد الله انه لا اله الا هو و یا شاهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کما قال انا ارسلناک شاهدا و
از حضرت امام حسن صلوات الله علیه مرویست که شاهد حضرت رسالت و مشهود روز قیامت که ذلک یوم مشهود و ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام فرمودند
که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه چه کواهی دهنده است بر هر عاملی که در ان عملی کند و فی الحدیث ما طلعت الشمس علی یوم و لا غربت علی یوم
افضل منه و فیه ساعة لا یوافقها من یدعو الله فیها بخیر الا استجاب الله له و لا استعاذ من شر الا اعاذه منه و روز عرفه حاضر میشوند مردمان
در ان در موسم حج و ملائکه نیز در ان حاضر میکردند ابن عباس و قتاده نیز بر این اند یا شاهد روز نحر است و مشهود روز عرفه یکی از ذوات کفته که بمسجد رسول
رفتم دیدم که شخصی از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی چند روایت میکرد از او پرسیدم که شاهد و مشهود چیست کفت شاهد روز جمعه است و مشهود
روز عرفه پس بجانب دیکر رفتم مردی دیکر را دیدم که از انحضرت حدیثی میکفت او را کفتم ما الشاهد و المشهود کفت الشاهد یوم الجمعة و المشهود یوم النحر پس بکوشه
دیکر متوجه شدم پسری دیدم که او نیز حدیث نقل میفرمود از پیغمبر صلی الله علیه و آله کفتم اخبرنی عن الشاهد و المشهود کفت الشاهد محمد و المشهود یوم القیمة
اما سمعته سبحانه یقول یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و قال ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود از مردمان پرسیدم
که مرد اول چه کس است کفتند ابن عباس ثانی چه شخص است کفتند ابن عمر کفتم ثالث کیست کفتند حضرت حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و یا شاهد
روز عرفه است و مشهود روز جمعه و ابو درداء از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که انحضرت فرمود که اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه مشهود تشهده الملائکة
و ان احدا لا یصلی علی یوم الجمعة مما مشهود تشهده الملائکة و ان احدا لا یصلی علی الا عرضت علی صلوته حتی یفرغ منها پس صلوات فرستید بر من در روز

جمعه که جمعه روز مشهود است و علمائکه در آن روز حاضر میباشند و نیست هیچکس که صلوات فرستد بر من مگر که صلوات او بر من عرض کرده شود تا آنکه
فارغ شود گفتم یا رسول الله بعد از موت شما نیز چنین باشد فرمود ان الله حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی الله حی یرزق بلکه سبب که خدای حرام
کرده است زمین را که ابدان پیغمبران را فانی سازد پس پیغمبر خدا زنده است که روزی داده میشود میگویند که در دنیا و یا شاهد فرشته است که در دنیا بر بنی آدم
موکلست و مشهود روز قیامت کقوله تعالی وجاءت کل نفس معها سائق و شهید و ذلک یوم مشهود و این قول عکرمه است و جبائی گفته که شاهد
آنکسانند که بر مردم گواهی میدهند و مشهود آنانند که بر ایشان گواهی داده میشود و از حسن بن فضل منقولست که شاهد این امت مرحومه اند و مشهود امم سابقه
کقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس و یا شاهد اعضای بنی آدم اند و مشهود نفسهای ایشان کقوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم الایه و یا شاهد حجر
الاسود و مشهود حاجیان چنانچه در خبر است که روز قیامت حجر الاسود بزبان فصیح گواهی دهد برای کسانیکه بوی رسیده باشند و یا شاهد ایام و لیالی اند
و مشهود بنی آدم قال الشاعر مضی امسک الماضی شهیدا معدلا و از حسن ماثور است که ما من یوم الا و ینادی انی یوم جدید و انی علی ما یفعل فی
شهید فاغتنمنی فلو غابت شمسی لم تدرکنی الی یوم القیمة و هیچ روزی نباشد الا که ندا میکند که من روزی تازه ام و من بر آنچه کرده میشود در من گواهم پس
غنیمت شمارید مرا که اگر آفتاب من غایب شود مرا در نیابید تا بروز قیامت و یا شاهد انبیا اند و مشهود پیغمبر ما صلی الله علیه و آله کقوله تعالی و اذ اخذ الله
میثاق النبیین الی قوله فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و یا شاهد آدم است و مشهود ذریه او و یا شاهد عیسی است و مشهود امت او کقوله و کنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ هر آینه هلاک شدند ملعون کشتند خداوندان شکاف
در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین کنند ... تقدیر لقد قتل است و اظهر آنست که این دلیل جواب محذوف است کانه قیل انهم لملعونون کما لعن
اصحاب الاخدود یعنی کفار مکه هلاک شدگانند هم چنانکه اصحاب اخدود هلاک کشتند چه این سوره از برای تثبیت مؤمنانست و تصبیر ایشان بر ایذا یافتن از
کفار مکه و تذکیر ایشان بانچه جاری شده بر مؤمنانکه پیش از ایشان بوده اند از تعذیب کفار ایشان را بر ایمان و رسانیدن انواع اذیت بایشان و صبر و ثبات
ایشان بران تا اقتدا بایشان کرده صبر کنند از آنچه از مشرکان بایشان رسد و بدانند که کفار زمان ایشان نزد حضرت حق سزاوار آن گروهند که حفرها کنند
و پر آتش ساختند برای احراق اهل ایمان و سزاوار اینکه در حق ایشان گفته شود که قتلت قریش هم چنانکه گفته میشود که قتل اصحاب الاخدود و اخدود جمع خد است
و خد در زمین بمعنی شکاف است در زمین و اخدود مانند خد و اخدوق مانند خق و اخدود یاست در بنا و معنی و تفصیل قصه اصحاب اخدود بر طریقی که مسلم در صحیح خود از حماد بن سلمه نقل
کرده وی از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از صهیب ... آنست که ... مشرک بود ند از اصحاب ذو نواس یعنی و در زمان او ساحری بود
کاهن و مشعبد که مدار ملک وی بود چون بسن شیخوخت رسید و بمرض ضعف مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوای من راه یافته
پس کرچند کس از اصیل عاقل قابل برگزینم تا آنچه دانسته ام بوی بیاموزم تا بعد از من خلف باشد که امور ملک منتظم بوی تواند بود ملک پسند بدل آمد
کرد ... در ان راه راهبی بود ... پسر را بخاطر رسید که درآید
و ان راهب را ببیند بدید ... و احوال او متعجب شد ... راهب بوی ... خدا پرست
شد ... ساحر ... راهب ... ساحر ... راهب
کجا ... راهب عرض کرد راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر می‌آئی
بگو اهل خانه مرا مشغول داشتند ... راهب ... مستجاب الدعوة گشت ...
روزی ... بر سر راه آمد ... خلق از هر طرف حیران مانده بودند
چون پسر آمد با خود گفت حقیت راهب و بطلان ساحر الا معلوم کنم پس سنگی برداشت و گفت اللهم ان کان الراهب احب الیک من الساحر فاقتلها بار خدایا اگر
راهب نزد تو دوست تر از ساحر است پس این جنبنده را بکش و سنگ بر جانب او انداخت بر سر او آمد و کشته شد و بابی آنکه اسم اعظم بر او خواند و دست برداشت او
ما الیک گفت ازو ابرکرد ... جوان ... و باسم اعظم اکمه و ابرص را شفا می
داد و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد ... جوان ... محصل میشد ... راهب
او را گفت ... مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا ... نابینا شد نزد وی آمد مال بسیار برای وی آورد
و از او استشفا نمود جوان گفت شفا نمیتوانم داد لکن خدا شفا میدهد اگر متابعت کنی ... بنور و فیق خدا چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد
و جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک ذو نواس آمد و وی متعجب گفت که چشم تو چگونه روشن شد
گفت خدای عز و جل بخشید ملک گفت مرا میگوئی گفت نه گفت غیر از من خدای دیگر هست و جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شئ ملک
بطریق حیله گفت که این تلقین از که داری با من بگوی تا بوی بگروم حاجب شیفته کرد و اسلام ملک خواست قصه جوان را در میان آورد ملک او را طلبید گفت
بمن رسید که تو اکمه و ابرص را شفا میدهی او گفت من هیچکس را شفا نمیدهم ولیکن خدا شفا میدهد گفت یا بغیر از من خدای دیگر هست گفت نعم ربی و ربک الله
پس او را در شکنجه کشید و عذاب میکردند تا او را بر احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را حاضر کرد و گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول
نکرد و او را پاره پاره ساخت ... جوان ... حکم کرد تا او را در دریا غرق کنند جمعی بلب بحر آمدند و او را در کشتی نهادند چون بمیان دریا
رسیدند خواستند که او را در دریا اندازند گفت اللهم اکفنیهم بما شئت بار خدایا شر ایشان را از من کفایت کن بانوجه که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد همه غرق
شدند و او بسلامت بکنار آمد خبر بملک رسید کوهی را نامزد کردند تا او را بکوهی برند و بیاندازند چون بسر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت
کوه بلرزه در آمد ... موکلان از کوه بزیر افکندند وی سالم بماند و نزد ملک آمد گفت اعوان چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب شد
فرمود تا او را در آتش افکنند ... سرد ... ساختند ... جوان گفت

املک ایمان آورد و باشد آنکه این همه آثار قدرت از او مشاهده میکنی ملک عناد ورزید گفت میخواهم مگر قتل تو را جوان گفت اگر مراد تو اینست مردمان را بر
تلی جمع کن و مرا بر درختی بیاویز و تیری از کنانه من برگیر و بگو بسم الله رب الغلام بنام خدای این غلام و بینداز تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بر صدغ
آن جوان آمد شربت شهادت چشید حاضران مجلس همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام امرای او گفتند از آنچه میترسیدی بر تو نازل گشت غضب ملک بیشتر شد
بفرمود تا بر سر راهها حفرها کندند و در او آتش افروختند بفرمود تا هر که ایمان آورده در آن آتش اندازند و هر که نگرویده باز گذارند اعوان بفرموده او مرتکب
امر شده بر کنارهای آن حفرها نشستند هر که را میآوردند استفسار میکردند اگر بخدای کرویده بود میسوختند اگر نه دست باز میداشتند تا آنکه زنی مؤمنه را
با کودکی سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب محبت کودک لب بعذر میگشود طفل بسخن در آمده مادر را گفت یا اماه اصبری فانک علی الحق یا مادر
الاغمضی و بقول دیگر قفی ولا تنافقی و در روایتی دیگر آمده که گفت یا امی ادخلی و اصبری و انظری ولا تبالی فان لم تر نار جهنم اشد حرا زن چون این شنید بشعف
تمام خود را با کودک در آتش انداخت و از ضحاک نقلست که شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه حضرت یوسف و پسر ماشطه دختر فرعون و عیسی و صاحب
اخدود مادر زاده که چون مادر و پسر بمیان آتش در آمدند حقتعالی بادی فرستاد و برایشان زمهریر در آمد تا ایشان از اخدود بیرون آورده بر اکنده ساخت و بکشعله
از آن در پادشاه و تخت اش افتاد و بر جمیع بکر درمیان لشکریان واقعشد و همه را بسوخت آن زن و کودک و دیگر مؤمنان که مانده بودند ببلا امن شهر در رفتند
و مبرا شد تمام تبعات ملک اعلام مشغول شدند از حسن مرویست که هرگاه ذکر اصحاب اخدود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور میشد آنحضرت تعوذ میکرد
بخدا و میفرمود که اعوذ بالله من جهد البلاء سعید مسیب روایت کرده که روزی نزد عمر خطاب ذکر این غلام میکردند شخصی از حضار مجلس گفت فلان جا
میگویند این غلام در زیر آن نمایان شده ... دست بر جراحت آن تیر نهاده بود هر که دست او را برداشتی باز اندستی بجای خود رفتی عمر فرمود تا
او را بر حال پنهان کردند مقاتل فرموده که اصحاب اخدود سه بودند یکی در شام بود و او انطیاخوس رومی بود و دوم در فارس و آن بخت نصر بود و سوم
سیم در بلاد ... ابن هر دو چیزی از قرآن نازل نفرموده سیم در نجران یمن آن یوسف ذو نواس بن شراحیل بن تبع حمیری بود و اینه قتل اصحاب الاخدود در
شان او و اتباع اوست محمد بن اسحق گفته که دو مرد مسلمان در آن زمان بودند که قرائة انجیل میکردند یکی در تهامه و دیگری در نجران و اینکه در نجران بود حبر
شخصی شد در علی و در اثنای ... انجیل مشغول بود که پسر مستاجر ... از دهن او نوری میدرخشید برفت پدر خود را آگاه کرد پدر بیامد او را دید
متعجب شد هر چند صورت حال از او میپرسید او هیچ جواب نمیداد تا بمبالغه بسیار ... بر ایشان اسلام عرضه داد ... و هفتاد و هشتاد کس از زن و مرد اسلام
آوردند تابع او شدند این بعد از رفع عیسی علیه السلام بآسمان بود یوسف بن ذو نواس حفرها بکند ... کفر را بر ایشان عرضه کرد قبول نکردند ایشان را
در آن حفرها انداخت و کسانیکه از دین عیسی علیه السلام برگشتند باز گذاشت ... ذکر کرده اند ... کودک شیر خواره بر کنار حفره آمد خواست که خود را بیندازد
چون در پسر خود نگاه کرد شفقت مادری او را از آن باز داشت کودک بسخن در آمد که یا اماه انی اری امامک نارا لا تطفی بعد از استماع این کلام از کودک
خود را با کودک در آن حفره انداخت ... پیش از آنکه بآتش برسد حقتعالی ایشانرا ببهشت فرستاد و هفتاد و هفت کس از اهل اسلام در آن آتش سوختند
کشتند ... از ابن عباس مرویست که هر که از امتناع مینمود از آنکه در آتش رود او را میزدند تا خود را در آن میانداخت پیش از آنکه در آن آتش رسند ارواح ایشان
ببهشت میرسید و در روایتی دیگر آمده که آتش از آنکه در اخدود سوخته کشتند دوازده هزار کس بودند بقولی دیگر هفتاد هزار و گفته اند که بوده از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که اصحاب اخدود مجوس بودند در احکام ملت خود اختلاف کردند بجهت این کتاب ایشانرا بآسمان بردند و زعم ایشان آن بود
که خمر مباحست بعضی از ملوک ایشان خمر بخورد و مست شد با خواهر خود مباشرت کرد چون با خود آمد از آن نادم شد ... عیب او مشهور
شد و در طلب تخلص از آن امر شنیع بود ... خواهرش گفت طریق آنست که مردمانرا جمع کنی و خطبه بخوانی و بگوی ایها الناس ان الله احل نکاح الاخوات
و بعد از آن من خطبه بخوانم و بگویم ان الله حرمه بعد ذلک پس او خطبه کرد ... قبول نکردند خواهر گفت ... تا قبول کنند ... ایشان را تازیانه
بزد و قبول نکردند گفت شمشیر ... تازیانه ... قبول نکردند گفت با خادید ... ایشان را عذاب ... پس هر که از این ... در آن آتش انداخت و بسوخت
و گویند که طول اخدود چهل گز بود و عرض او ده و از ذکر عیاشی باسناد خود از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
شخصی را با اسقف نجران فرستاد و او را ... از اصحاب اخدود سؤال کرد وی قصه ایشانرا با او اخبار کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این کار نکرده که چنین است
که تو گفتی ولیکن من ترا از آن خبر دهم بدانکه حقتعالی پیغمبری از حبشه فرستاد ... اهل حبشه ... ایشان تکذیب او کردند ... اصحاب او را بکشتند و بعضی از صحابه
که مانده بودند بگریختند ... از آن آتش کردند و همه مردمانرا از آن جمع کردند و بایشان گفتند که هر که بر دین ماست ... باید که بیکطرف رود
و هر که بر دین ایشانست بود باید که خود را در این آتش اندازد ... اهل ایمان دست بکدیگر گرفته خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه با کودک بکماهه نزد آن آتش آمد
خواست که خود را در آتش اندازد دل بر کودک بسوخت خواست که باز گردد کودک گفت یا اماه لا تهابی و ارمی بی و بنفسک فی النار فان هذا و الله قلیل مرن خود را
و مراد از این آتش اند از که این شفقت و راه خدا اند کشتند ... خود را با آن کودک در آتش انداخت و حقتعالی ایشان را ... بر لعنت کرده فرمود قتل اصحاب الاخدود
و گویند این اخبار است از حال مؤمنان که سپر صبر بر سر کشیده در آتش سوختند ... آنکه کشته شدند مسلمانانی که ایشان را در حفرها انداختند یا برین تاویل
٥ این اخبار مدح ایشانست بصبر ... و بعضی گفته اند که پیش از آنکه بآتش سوختند بجهت خوف آتش از ایمان رجوع نکردند قوله النَّارِ بدل اشتمال اخدود است
یعنی ملعون گشتند اصحاب آتشی که ذَاتِ الْوَقُودِ خداوند هیزم بوکه بافروختند مبتدا ... صفت ... تعظیم ... مرتفع ... مبتدا ... از حطب و ابدان
٦ اهل ایمان ... غالی از معقود بیت لام در وقود از برای جنس است إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ظرف قتل است ... مضاف ... مرد و معنی ... آنکه
قتل اصحاب الاخدود ... علی حافات الاخدود و بقول الشاعر ... علی النار ... ملعون گشتند وقتیکه ایشان بودند بر کنار حفرهای
٧ آتش نشستگان برای القای اهل ایمان در آن وَهُمْ و اعوان ملک عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه میکردند بِالْمُؤْمِنِينَ بکشتن و سوختن شُهُودٌ گواهی دهندکان
بودند یعنی نزد ملک بعضی برای بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند ... ایشان امر کرده بود ... با مؤمنان کردند

در روز قیامت گواه باشند بر آنچه میکردند یعنی زبانها و دستها و پاهای ایشان گواهی دهد بر ایشان و بعضی گفته‌اند که کفار دو فرقه بودند بعضی
تعذیب اهل ایمان میکردند باحراق و بعضی نزد ایشان حاضر بودند بان عمل شنیع و فعل فضیح راضی و شاکر **وَمَا نَقَمُوا** و انکار نکردند اصحاب اخدود
مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی را باکراهیت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی **إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا** مگر بآنکه میگرویدند **بِاللَّهِ الْعَزِيزِ** بخدای غلبه
کننده که از عقاب او باید ترسید **الْحَمِيدِ** ستوده که برحمت و مثوبت او امیدوار باید بود و این استثنا است بر طریقه قول شاعر و لا عیب فیهم غیر ان
سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب و خلاصه معنی آنست که مؤمنان هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شوند که انکار ایشان باید کرد و انتقام از ایشان باید کشید
مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدائی که غالبست بر همه چیزها و مستحق جمیع حمد و ثنا و جمیع نعوت و صفات او سبحانه با آنکه عزیز و غالبست حمید و منعم و مفرح میباید
۹ کرد **الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آنکه مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** خدای بر
هر چیزی از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره **شَهِيدٌ** گواهست و عالم بان کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آورند و او را
پرستش نمایند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق کفران پیش گیرند و صاحب کشاف ذکر این اوصاف در این مقام بجهت اشعار است بآنکه آنچه کفار انکار
و عیب میکردند از اهل ایمان امریست پسندیده و با صواب که انکار آن نمیکند مگر مبطل منهمک در غی ضلالت و بآنکه ایشان اهل انتقام اند از اهل ایمان
بعذابی که هیچ عذابی بآن معادله نکند و قوله والله علی کل شیء شهید وعید است ایشان را یعنی خدای عالمست بآنچه ایشان میکردند و مجازات ایشان بدان
۱۰ خواهد رسانید **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آنانکه **فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** در فتنه انداختند مردان و زنان گرونده را و باتش عذاب کردند **ثُمَّ**
لَمْ يَتُوبُوا پس باز نگشتند بخدای از کفر و طغیان توبه نکردند **فَلَهُمْ** پس مر ایشان راست **عَذَابُ جَهَنَّمَ** عذاب دوزخ **وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ** و مر ایشان راست
عذاب آتش سوزان یعنی عذاب عظیم غیر از آتش جهنم که مختص باشد بجهت ایشان و زاید در احراق هم چنانکه آتش اخدود حریق آنکه مختص باهل ایمان بود یا مراد آنست
که عذاب جهنم بجهت کفر ایشانست و عذاب حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمان را و گویند که مراد بعذاب جهنم غیر احراق است از انواع دیگر چون زمهریر و غسلین و مقامع
و غیر آن و حریق انواع عذاب و عقاب از برای ایشان معد و مهیا است حذیفه فرمود که رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت ای حذیفه در دوزخ شیرها و سگان و سباع
سباع و شمشیرها مملو کوبها از آتش خدای تعالی فرشتگان را امر فرماید تا بان انبیرها شکنجه کفار کنند و بان شمشیرها پاره پاره کنند و بنود سباع هر عضوی
که عضوی دیگر از وی بر آید و بعضی گفته‌اند که مراد بعذاب حریق عذاب دنیوی ایشانست ... و اینحال بر ایشان ثابت شد که در وقتیکه مؤمنان را در اخدود انداختند
آتش از آن اخدود بلند شد و ایشان را که بر کنار آن نشسته بودند احاطه کرده و همه را بسوخت و گویند که مراد بفتنه ایشان کافرانند که همیشه ایذا و آزار مؤمنان و مؤمنات میکردند و
۱۱ میرسانیدند و نزد جمعی مراد کفار مکه اند که پیوسته نسبت به پیغمبر و اصحاب او صلی الله ایذا میکردند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند **وَعَمِلُوا**
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته مراد مؤمنانند که ایشان را در آتش اخدود انداختند **لَهُمْ** مر ایشان راست **جَنَّاتٌ تَجْرِي** که میرود **مِنْ تَحْتِهَا**
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها **ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ** آنست رستگاری بزرگ چه آن متضمن جلال و اکرام است و تبجیل و انواع افضال و انعام
۱۲ که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است و میتواند بود که مراد باینها مؤمنان اهل مکه باشند یا جمیع اهل ایمان بر طبق سابقه **إِنَّ**
بَطْشَ رَبِّكَ بدرستیکه گرفتن پروردگار تو **لَشَدِيدٌ** هر آینه سخت است یعنی مضاعف در عنف چه بطش بمعنی اخذ است بعنف و این تضاعف عنف
۱۳ نسبت بجبابره و ظلمه کفار است و تنبیه است بر آنکه هر کرا بسبب کفر و عناد در سلسله عذاب و عقوبت عقاب کشند هرگز امید نجات از او نخواهد بود **إِنَّهُ** بدرستیکه خدای
تعالی **هُوَ يُبْدِئُ** او آشکار میکند بطش خود را بر کافران در دنیا **وَيُعِيدُ** و اعاده میکند آنرا در آخرت از ابن عباس مرویست که معنی آنست که او میآفریند خلق را
اول بار و اعاده میکند ایشان را در عقبی برای جزا و حساب بنا بر این مراد از این دو صفت بعد از بطش بجهت دلالت بر قدرت شدت بطش او چه هر که بر اعاده و ابدا
قادر باشد البته بر شدت بطش قادر خواهد بود **وَهُوَ الْغَفُورُ** و او ستر کننده گناهان مر او را که از کفر توبه کند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنان که از اهل طاعت
باشند که طریق انابت پیش گیرند **الْوَدُودُ** دوست دارنده آنکس که مطیع او شود بجهت طلب رضای او و از معاصی اجتناب نماید مراد بودن او سبحانه باید لعطای
نعم جلیله و مثوبه رفیعه است با وقبول اعمال او مانند عطا و دود و آنچه مرغوب باشد هر که مطلوب او بود و گویند که مراد بوده او مدد منان القای محبت بنده است
در قلوب عباد کقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا و در تفسیر اسماء الله آورده که جایز است و دود فعول باشد بمعنی مفعول چون رکوب و حلوب یعنی بندگان صالح
و متقی او را دوست میدارند بجهت معرفت ایشان بفضل و کرم و استغراق ایشان باسباغ الآء و نعم او بعد از آن فرموده که و دود خواه بمعنی فاعل باشد خواه بمعنی
مفعول متضمن مدح او سبحانه باشد چه اگر بمعنی آن گیرند که او دوست دارد از فضل و کرم او ست و اگر بندگان او را دوست دارند بجهت معرفت ایشانست
۱۵ بفضل و احسان او **ذُو الْعَرْشِ** خداوند عرش عظیم خالق آن یا مالک ملک علو و منتهی بنهایت آن **الْمَجِيدُ** بزرگوار در ذات و صفت و غالب بر جمیع مکنونات
۱۶ و میتواند بود که مجید بمعنی مجد کرم باشد یعنی جمیع مخلوقات تمجید و تعظیم او میکنند و بنا بر این فعیل بمعنی مفعول باشد **فَعَّالٌ** کننده است **لِمَا يُرِيدُ** هر چیز خواهد
ایراد صیغه مبالغه بجهت غایت کثرت آنچیز است که اراده میکند و احداث مینماید بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال بقوله
۱۷ **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد بتو **حَدِيثُ الْجُنُودِ** سخن لشکرها اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند با ایشان بکر عناد و عداوت بر پا ایستادند و تکذیب ایشان
نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار شدند و استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق که خدای تعالی خبر جنود کفره بتو اعلام نمود تا تسلی تو باشد موجب صبر تو
بر ایذا و تکذیب قوم تو و تخویف ایشان از وقوع مثل عقاب بر ایشان و ظفر و نصرت تو بر ایشان هم چنانکه انبیا بر اعدا مظفر و منصور شدند **فِرْعَوْنَ**
۱۸ **وَثَمُودَ** این بدل الجنود است مراد بفرعون او و اتباع او است و اکتفا بذکر او بجهت آنکه او اصل و مقدم ایشان بود و همه تابع او بودند و ... شناختی حدیث فرعون
و قوم او و قبیله ثمود آنکه تکذیب ایشان نمود و امثال آن انبیا بسبب آن ... و غالب شدند انبیا بر ایشان پس تو نیز در صبر و شکیبائی اقتدا بانبیا نمای این کلام
منوط است باعجاز بلیغ و تلویح فصیح که افاده آن اکثر است از تصریح بعد از آن میفرماید که نه چنانست که کفار بگروند بخدا و رسول او بروز قیامت و بعث و نشور و تصدیق
۱۹ نمایند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه **فِي تَكْذِيبٍ** در تکذیب دنیا و ... وقوع قیامت و حساب و جزا اصرار مینمایند و تکبیر

تکذیب اشعار است بتوغل ایشان در تکذیب ای تکذیب اینکلام اضرابست از ما قبل و معنی مراد آنست که حال مشرکان قریش عجیب تر از حال قوم فرعون و ثمود است چه با آنکه
قصه ایشان را شنیده‌اند و آثار هلاک ایشان را مشاهده کرده‌اند تکذیب ایشان شدید است از تکذیب ایشان **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ** و خدای تعالی از ورای ایشان
۲۰ **مُحِيطٌ** احاطه کننده است بر ایشان بعلم و قدرت پس از او فوت نتوانند کرد یعنی هم چنانکه محاط از محیط فوت نمیشود و از او گریزی ندارد و این کلام مستعملست از
برای محافظت شیء از جمیع جوانب چنانکه از هیچ جانب امکان فوت آن نباشد یقال قد احاط فلان من ورائهم ای اخذ علیه مسالکه و سد منافذه و لا مهرب منه
۲۱ بوجه قوله **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ** اضرابست از آنکه کفار تکذیب قرآن میکردند و از سحر و شعر و کهانت میگفتند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه
آنچیزیکه تکذیب او کردند قرآن شریف بزرگوار است و وحید در نظم اعجاز و جلیل القدر است و عظیم الخطر و گویند که مجید آن باعتبار آنست که مشتملست بر
معانی جلیله و دلایل بینه چه آن متضمن معنیست معول علیه برای تخلص ... سه حکمت که رابع ندارد اول ... اندیشه باشد از شدائد و اهوال آخرت
دوم موعظه ایست که ملین قلوبست برای عمل کردن بحق سیم حجتیست مؤدی بتمیز حق از باطل در علم دین و دنیا آورده‌اند که عیسی بر مردی بگذشت که در بستانی
نی میبرید او از آن نیستان شنید که یا روح الله مگذار که این مرد اصل مرا قطع کند عیسی فرمود که حق تعالی قطع تو بر وی مباح کرده ... تو را از این چه غرض است
گفت تا آنکه از من اصلی بماند تا بزمان پیغمبر آخر الزمان که از اصل من قلم بتراشد و بدان قرآن نویسند آن سید عالم فرموده است که هر که قلم بتراشد از برای
کتابت قرآن حقتعالی او را در بهشت درختی کرامت فرماید که اگر مرغی چندین مدت پرد قطع مسافت برگی از آن نتواند کرد و این قرآن مجید نوشته شده است
۲۲ **فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** در لوحی که نگاه داشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان یا از شیاطین از ابن عباس و مجاهد نقلست که لوح محفوظ از یک دانه
در سفید است طول آن از آسمان تا بزمین و عرض آن از مشرق تا بمغرب و کنارهای آن از یاقوت و از مقاتل مرویست که لوح در کنار فرشته ایست بر یمین عرش
و او را طریون گویند و از انس روایت کرده‌اند که لوح در جبهه اسرافیلست در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد یک
طرف بر جانب یمین عرش است و طرف دیگر بر جانب پیشانی اسرافیل و هر گاه حقتعالی اراده وحی میکند آن لوح بر جبین اسرافیل میزند و میکائیل در او نگاه میکند آنچه در
او مرقوم شده میخواند و بجبرئیل میرساند و جبرئیل اعلام میکند و ابن عباس فرموده که سر لوح نوشته که لا اله الا الله وحده و دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله
هر که بخدا ایمان آرد و وعده‌های ما را راست داند و متابعت انبیا کند البته او را ببهشت برند مرویست که حقتعالی در شبانه روزی سیصد و شصت بار در لوح
نظر میاندازد برای احیا و اماته و اعزاز و اذلال و عزل و غیر آن و در روایت آمده که در لوح هفت خط از نور نوشته‌اند و خط هفتم او برای احوال انبیا است از ابتدا تا انتها
و چهار خط و نیم از برای قیامت از نشر و بعث تا وقت سکونت اهل بهشت در بهشت و دوزخی بدوزخ **سُورَةُ الطَّارِقِ** مکیست و شانزده آیتست ابی بن کعب از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند حقتعالی بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابو عبد الله صلوات الله
علیه نقل کرده که هر که قرائت کند در فرایض سورة الطارق باشد او را در قیامت نزد حق تعالی جاه و منزلت باشد و از رفقای انبیا گردد و بباید دانست که چون حقتعالی
ختم این سوره نمود بوعید اهل تکذیب ابتدای این سوره کرد بمثل آن و تاکید نمود بآنکه اعمال عباد محفوظ اند برای مجازات در معاد و فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ**
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ در کشاف آورده که در بعضی از روایات آمده که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عم خود ابو طالب نشسته بود ناگاه ستاره بدرخشید و شعله
عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که این ستاره ایست که بدو را از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت
الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره که **وَالسَّمَاءِ** سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع است و عظمت **وَالطَّارِقِ** و سوگند بکوکب ظاهر شونده در شب
۲ اصل طارق در لغت بمعنی کوبنده است و عرف مخصوص شده بآینده در شب و بعد از آن مستعمل گشته از برای چیزی که ظاهر شود در آن **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز دانا گردانید
۳ ترا تا بدانی که **مَا الطَّارِقُ** چیست طارق **النَّجْمُ الثَّاقِبُ** ستاره ایست درخشنده و روشن چون شعله آتش که از غایت درخشندگی گویا نقب میکند تاریکی
شب و در آن نفوذ مینماید یا نقب افلاک میکند و مراد بآن اسم جنس است یا شهب است که رجم شیاطین مینماید و بنا بر این میتواند بود که طارق از طرق ماخوذ
باشد بمعنی صک و دق و منه المطرقة لانه یدق بها و الطریق لان المارة تدقه و یا کوکبی معهود است و ثقب اندر زحل است که در غایت لمعان است و نزد بعضی
ثریا است و گویند که آن قمر است و تعبیر آن بنجم ثاقب اولا بوصف عام که آن طارق است و تفسیر آن ثانیا بقوله النجم الثاقب بجهت اظهار فخامت شان است چه آن عجب
۴ قدرت لطیف حکمت است و لهذا قال فی موضع آخر فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و جواب قسم اینست که **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ** نیست هیچ نفسی
لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا که بر او رقیبی و نگهبانی هست و او حقتعالی است کقوله تعالی و کان الله علی کل شیء رقیبا یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل او را و احصا
آن میکند از خیر و شر کما قال ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و قوله عن الیمین و عن الشمال قعید و قوله معقبات الآیه مرویست از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که وکل بالمؤمن مائة و ستون ملکا یذبون عنه کما یذب عن قصعة العسل الذباب و لو وکل العبد الی نفسه طرفة عین لاختطفته الشیاطین یعنی صد و شصت فرشته
بر هر مؤمنی موکلند که آفات و بلیات و شر شیاطین را از او دفع میکنند هم چنانکه مگس از کاسه عسل دفع کرده شود و اگر یک لحظه بنده با نفس خود بازگذاشته شود شیاطین
او را بربایند و ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای تعالی از برای هر آدمی سیصد و شصت فرشته موکل کرده باشد که آفات از وی دفع میکنند
جمله هفت فرشته بر چشم موکلند و همه شر شیاطین را از او میرانند چنانکه مگس را از انگبین رانند که اگر یک لحظه از او غافل شوند شیاطین او را از جای خود بربایند
و در بادیه هلاک اندازند و چون حقتعالی بیان فرمود که بر هر نفسی حافظی و شاهدی هست در عقب آن توصیه انسان مینماید بنظر کردن در اول امر خود و تامل نمودن در
نشاء اولی تا بداند که آنکسیکه منشی او است قادر است بر اعاده و جزای او و عملی کند که منتفع شود باو بوده باشد در آخرت و بر حافظ خود املا ننماید مگر آنچه او را
۵ مسرور سازد در عاقبت و میفرماید **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ** پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که **مِمَّ**
۶ **خُلِقَ** از چه چیز آفریده شده **خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ** این جواب استفهام است یعنی مخلوق گشته است از آبی که منسوب بدفق است و ...
مثل لابن و تامر است که بمعنی منسوب به لبن و تمر است و میتواند که این اسناد مجازی باشد فی الحقیقة دفق مر صاحب آن باشد یعنی آبی که صاحب آن بریزد آنست
۷ در رحم و نزد اهل حجاز فاعل بمعنی مفعول جایز است چون سر کاتم و لیل نایم و هم ناصب پس بنا بر این دافق بمعنی مدفوق است یعنی آبی ریزانیده شده در رحم **يَخْرُجُ** که بیرون

مبا بدان ابحرج من بین الصلب یعنی میان پشت مردان والترائب و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک بقلاده است و بعضی گفته اند بنابر صحت انکه نطفه متولد
میشود از فضله هضم رابع و منفصل میگردد از جمیع اعضا تا مستعد آن باشد که همه اعضا ازو متولد شود و مقر آن عروق طلقه است ببیضتین پس دماغ
اعظم اعضا است در معونت تولید نطفه و لهذا بسبب افراط جماع ضعف در چشم طاری میشود و نخاع که در صلب است و شعب کثیره که نازل میشوند بترائب خلیفه
دماغ اند و این هر دو اقرب اند باو عبره منی پس از اینجهت این هر دو مخصوص شده اند بذکر و اگر قایل بصحت این نشویم پس محل تکون منی صلب و ترائب است نه
8 عضو دیگر و گویند که عظم و عصب از منی مرد مخلوق میشود و لحم و دم از منی زن و ابتداء ماء بر مابین جهت امتزاج و اتحاد انها است در رحم انه ضمیر
راجع بخالق است بقرینه خلق یعنی بدرستیکه خدا که افریننده انسان است از نطفه علی رجعه بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث و نشور
لقادر هر اینه توانا است و مقاتل گفته که معنی انستکه قادر است بر باز گردانیدن ادمی از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه
بصلب و ترائب و از ضحاک منقولست که خدای قادر است که ادمی مستوی تو را باز قطره نطفه کند چنانکه در اول بود و قول اول اصح است لقوله تعالی بعد
9 ذلک یوم تبلی السرائر یعنی خدای قادر است بر رجع و اعاده ادمی در روزیکه ازموده شود نهانها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید
و نیات تا طیب از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال او را عوض کند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بران اطلاع نداشته باشد و مکلف
بعمل ان قایل بوده و نکرده و ادا بوده و ادا نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ضمن الله خلقه اربع خصال الصلوة والزکوة و صوم رمضان
والغسل من الجنابة وهی السرائر التی قال الله تعالی یوم تبلی السرائر معاذ بن جبل نیز روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله از این سرایر پرسیدند
فرمود سرایرکم هی اعمالکم من الصلوة والصیام والزکوة والوضوء والغسل من الجنابة وکل مفروض لان الاعمال کلها سرائر خفیة فان شاء قال الرجل
صلیت ولم یصل وان شاء قال توضأت ولم یتوضأ فذلک قوله یوم تبلی السرائر و در روایت دیگر امده که حقسبحانه و تعالی اعمال هر یک از بندگان را در روز
قیامت ظاهر گرداند تا بدانند که بکدام مثاب میشوند و موجب نامردی هر یک ایشان کرده و بکدام عمل معاقب خواهند شد تا سبب عزیمت عصیان
کرده و از ابن عمر روایت که حق سبحانه در روز قیامت همه سرایر را اشکارا گرداند اگر عمل خیر باشد موجب زینت باشد در وجوه و اگر شر بود سبب شین گردد
10 در وجوه حاصل که در ان روز ظاهر گردد سرایر افعال از خیر و شر و ضمایر قلوب از کفر و ایمان فما له پس نباشد مر انسان را که منکر بعث و نشور است من
قوة هیچ توانائی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد ولا ناصر و نه یاری که بمدد کاری او عقاب از خود منع نماید بعد از ان از برای تاکید امر قیامت
11 قسمی دیگر ذکر میکند که والسماء ذات الرجع سوگند باسمان که خداوند باز گردیدنست یعنی باز گردنده است در هر دوره بموضعی که از ان حرکت کرده
و نزد بعضی مراد برجع خمسه متحیره اند و گفته اند که رجع سما اعطای انست باهل زمین چیزیرا که از طرف سما نازل میگردد حالا بعد حال و وقتا بعد وقت بر مرور
زمان از ارزاق و مصائب و سرور و اکثر مفسران برانند که رجع بمعنی مطر است و تسمیه ان برجع بجهت انست که هر سال در وقت خویش رجوع میکند و عود
مینماید و مکرر میشود و یا بجهت انکه سحاب میاه را بر میدارد از بحار و مرتفع میشود و باز او را راجع میسازد بر زمین هم چنانکه زعم بعضی است و بنابر این جایز است
12 که مراد بسما سحاب باشد والارض ذات الصدع و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود و از ان نبات بیرون میاید و عیون
13 ان منفجر میگردد و جواب قسم اینکه انه بدرستیکه قران لقول فصل هر اینه سخنی است جدا کننده میان حق و باطل یا وعد بعث قولیست مقطوع به
14 که هیچ خلافی و ریبی در ان نیست و قول اول منقولست از امام صادق علیه السلام وما هو بالهزل و نیست این بازی و باطل و سخن بیهوده پس حق ویست که در صدور
مهیب باشد و در قلوب معظم و معزز و قاری و سامع او را امر فرع او را ند از قصد هزل و از تفکه بر مزاح و اعتقاد نماید که جبار سموات با او مخاطبه میکند چنانکه نص نموده که
کرو عده و وعید و امر و نهی از او از خدا میشنود و چون بایه وعده رسد تضرع کند و امید وار باشد که از اهل ان باشد و چون بایه وعید تلاوت کند پناه گیرد
15 بخدا تا از اهل ان نباشد بعد از ان پیغمبر را از حال مشرکان مکه خبر میدهد انهم بدرستیکه معاندان قریش یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در
16 ابطال امر خدا و اطفای نور او و ازار رسانیدن مومنان و گویند این اخبار است قبل از وقوع ان یعنی حقسبحانه و تعالی خبر داده که کفار مکه کید خواهند کرد
17 به پیغمبر در دار الندوه واکید کیدا و جزا میدهم مکر ایشانرا با استدراج جزا دادنی مناسب ان مکر فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران را در اعمال
مکن تعجیل بر کردن بر ایشان و تعجیل منما در هلاک مشرکان امهلهم مهلت ده کافران را و اگذار رویدا امهالی دادنی و اگذاشتنی اندک یعنی
بزودی همه هلاک خواهند شد و این بود مقیدا مقت با روز بدر و تکرار امهال بجهت زیادتی تسکین و امر بصبر حضرت رسالتست ابن جنی گفته تغییر لفظ
فمهل الکافرین امهلهم رویدا بجهت انستکه متضمن تاکید باشد بدون تکریر که موجب سامت طبع است بان پس در حین تحسن و مبالغه در امهال بعضی
حرفی لازم تغیر و متغیر ساخته ثانیا انتقال از فعل بافعل و ثالثا ترک لفظ نموده و ایراد معنی ان نموده کان رویدا است بجهت کراهة تکرر لفظ ابو عاصم
از پدر انس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که بر منبر بنی ثقیف بر کمانی تکیه نموده و این سوره میخواند حفظ یاد کردیم و جماعتی از ثقیف که
قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از محمد چه شنیدی من این سوره بر خواندم ثقیفیان گفتند چنانچه میدانیم که ایشان صادق القولست و انچه میگوید ان
نزد خدا است زیرا که این مافوق کلام بشر هست و هیچکس بیان نمودن بمثل این قدرت ندارد قریشیان از روی عناد و استکبار گفتند که ما صاحب
خود را بهتر از شما میشناسیم که حقیقت معا نعتش میکردیم لعنة الله علی من اتقی الهوی والسلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی مکیة نزد ابن عباس
و مدنیه نزد ضحاک و نوزده ایتست بلا خلاف ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت نماید حقسبحانه و تعالی بعدد
هر حرفیکه بر ابراهیم و موسی و محمد انزال فرموده ده حسنه در نامه اعمال او بنویسد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولستکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله این سوره را دوست میداشتی و گفتی اول کسیکه سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش خدا را با عظمت طول و عرض مشاهده کرد بیخود افتاد پس
خدا ابن بشیر را دراین نجوم گفتی و از ابن عباس روایت که هر گاه این سوره را قرائت نمودی فرمودی که سبحان ربی الاعلی و امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عمر و ابن زبیر نیز
چنین کردند و جریر از ضحاک نقل کرده که او نیز چنین عمل نمودی و گفتی من امرها بالمعل ذلک حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده

این تسبیح بر تمامی نعمتهای خیر باشد گفت ثواب ان در ترازوی حساب که اینرا از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده گوید سبحان ربی الاعلی دیگر بار جمیع ملائکه
فرمایند که بنده من راست میگوید انا الاعلی فوق کل شیء گواه باشید ای ملائکه من او را امرزیدم و چون بمیرد میکائیل با وی باشد و روز قیامت برابر
بر خویش گیرد و او را از خدای بر حم شافع وی باشد ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در فریضه یا نافله بخواند در قیامت
باو رسد که ادخل من ای باب من ابواب الجنان شئت داخل شو به بهشت از هر دری که میخواهی و عیاشی با سناد خود از ابی حمیصه روایت کرده که من در خلف
امیر المؤمنین علیه السلام بیست شب نماز ادا کردم انحضرت غیر سبح اسم ربک الاعلی هیچ سوره دیگر نمیخواندند و فرمود اگر بدانید ثواب این سوره را هر روز بیست نوبت
میخواندید هر که این سوره را قرائت کند گویا که قرائت صحف ابراهیم و توریة موسی کرده و از باقر صلوات الله علیه منقولست اذا قرأت سبح اسم ربک الاعلی فان
کنت فی الصلوة فقل فیما بینک و بین نفسک و عقبه بن عامر جهنی روایت کرده که چون ایه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود اجعلوها فی رکوعکم و چون سبح اسم ربک الاعلی فرود امد فرمود که اجعلوها فی سجودکم و قبل از نزول این هر دو ایه در رکوع میگفتند اللهم لک
رکعت و در سجود اللهم لک سجدت و بباید دانستکه چون حقسبحانه ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید بدکفار افتتاح این سوره کرد بصفات علیه و
قدرت باهره خود بر هر چه اراده نماید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است
ان نام از الحاد نمودن در ان بتاویلات زایغه و اطلاق ان بر غیر حق کردن یعنی منزه دان اسم او را از هر چه صحیح نیست اطلاق ان اسم بر ان چون حمل
بر جبر و تشبیه و غیر ان و اطلاق ان بر غیر او سبحانه بلکه اسمای او را استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل انکه تفسیر نمای اعلی را بعلوی که بمعنی قهر
و اقتدار بمعنی علو در مکان و استوای او بر عرش بر سبیل حقیقت ذکر او کن بر وجه خضوع و تعظیم و اعتقاد نه بر طریق سهو و گویند مراد بتنزیه اسم
تعظیم مسمی است کما قال لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما و میتواند بود که اعلی صفت رب باشد یعنی خدای تو که برتر است از روی اقتدار و قدرت
و قهر که هیچ چیز او را اطاعت نیست بلکه همه در تحت قدرت و بند باو برتر است از مشابهت او باعراض و اجسام و جواهر و ابن عباس چنین تفسیر فرموده که صل باسم
ربک الاعلی الذی انخد اینکه خلق بیافرید همه چیز ها را فسوی پس تسویه فرمود خلقها را یعنی راست کرد ایشانرا و اجزای ایشان را قانون حکمت مراد
2 الاحکام والاتقان و تعدیل اعضا است کما اینکه خالق ان علیم و حکیم و قدیر است و زجاج گفته که مراد بتسویه تعدیل قامت انسان است یعنی او را
3 منکوس نیافریده چون بهایم و دواب والذی قدر و انکه تقدیر کرد اجناس اشیاء و انواع و اشخاص و مقادیر صفات و افعال و اجال و ارزاق
ازرا با مقدار ساخت از برای هر حیوانی که انچه صلاح او در انست فهدی پس راه نمود او را و شناسا ساخت با وجه انتفاع او بطریق الهامات و دلالات
هم چنانکه طفل را به پستان مادر راه نمود و تقدیر ذکور و اناث نمود و ذکور را الهام نمود که با جفت خود چگونه خلوت کند تا از وی فرزند بیاید و سدی
فرمود که تقدیر نمود ولد را در شکم در نه ماه کمتر یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون امدن در وقتی که تمام خلقت باشد و مجاهد گفته که هدایت کرد او را
خیر و شر تا انچه مرتکب شود و از شر مجتنب گردد و گفته اند که تقدیر منافع فرمود در اشیاء و انسان را هدایت کرد باستخراج منافع از ان پس بعضی از ان را غذای خود
کرد ایند و بعضی دوا و برخی را سم و بعضی را برای الات و ادوات خود یا هدایت کرد ادمی را در دین بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و از احتراط نصب ادله کشف
ایات بینات و اصح انستکه ایه علی عمومها باشد یعنی او برای هر حیوانی انچه صلاح ایشان در انست تقدیر فرمود و ایشانرا بان معرفت نمود و طریق انتفاع ایشانرا
بان الهام فرمود و در اخبار امده که افعی چون هزار سال رسد کور میشود و حقسبحانه او را الهام میفرماید که چشم خود را بر رازیانه تازه میمالد تا نور باصره او عود میکند
و اگر در بیابان خشک باشد که میان او و سبزه چند روزه راه باشد با وجود طول مسافت و عمان طی مسافت میکند تا انکه خود را ببعضی باغی و سبزه زاری میرساند
و در میان اشجار و نباتات کثیره بتجربه او را بیابد و چشم خود را بان میمالد روشن میشود بفرمان خدا بتعلیم و هدایت او سبحانه نسبت بانسان از مصالح دنیویه و دینیه
والهامات بهایم و طیور و هوام در صنعت بوجهی است که از حد احصا بیرون است و زیاده حصر عد بیرون که بوصف هیچ واصفی احاطه ان نتوان نمود و بکنه ان نتوان رسید
4 سبحان ربی الاعلی و بحمده والذی و انکه اخرج المرعی بیرون اورد و برویانید از زمین چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بخورند از ان فجعله پس گردانید
5 انگیاه را بعد از سبزی ان غثاء گیاه خشک خورد و مرده و ریزیده احوی سیاه و تیره و در هر حال قوت بهایمست و گویند احوی حالست از مرعی یعنی بیرون اورد
مرعی را در حالتیکه بجهت شدت خضرت و سبزی مایل بسیاهی باشد پس از ان خشک کرد ایند و ریزه ریزه ساخت محققان از مضمون این ایه فهم کرده اند که اشاره است بانکه
دنیا است که چیز اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اماد رانده وقتی بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بیطراوت خواهد شد ابن عباس مرویست که
چون جبرئیل علیه السلام ایه ای باسوئی از قران نازل شدی و بر پیغمبر خواندی پیش از انکه جبرئیل از اتمام خواندن شروع در ان فرمودی بسبب انکه مبادا فراموش
کند حقسبحانه این ایه فرستاد که سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قران از جبرئیل بامر ما بر تو خواند یا از قاری کردانیم بالهام قرائه فلا تنسی پس تو فراموش
نکنی این بجهت فوت حفظی که بتوازل ان داشتیم با انکه تو امی بوده حافظ اینهمه سور و ایات شوی و این علامتی دیگر باشد بر رسالت تو با انکه اخبار از مستقبل و وقوع ان
دو اینده نیز از ایات باهره و معجزات ظاهره است بر نبوت تو و بعضی گفته اند که لا تنسی نهی است و الف از برای فاصله کقوله تعالی السبیلا و چون نسیان از افعال اختیاری
نیست تا نهی بان متعلق شود پس معنی چنین خواهد بود که غافل مشو از قرائه قران تا فراموش نکنی و قول اول اصح و اولی است پس در این ایه بشارتست انحضرت را که هر چه
بتو خوانیم فراموش نکنی الا ما شاء الله مگر انچه خواهد که از ان فراموش کنی و ان گاهی باشد که تلاوت ان منسوخ کرده و حقسبحانه از صفحه خواطر تو ان را محو فرماید
کقوله او ننسها نات بخیر منها او مثلها و بیان این در سوره البقره سمت ذکر یافته و گویند مراد نفی نسیانست بالکلیه چه قلت و از برای نفی استعمال مینمایند کما یقول
الرجل لصاحبه انت سهیمی فیما املک الا فیما شاء الله که مراد استثنا نیست بلکه او قبیل استعمال قلت در معنی نفی و فرا نیز گفته که مراد نه انستکه حقسبحانه انسان
حضرت را اراده کرده باشد از قران بلکه این مثل که خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک است که مراد علم مشیت است و مثل
اینست استثنا در ایمان و نزد بعضی معنی انستکه الا ما شاء الله ان یؤخر انزاله علیک فلا تقرؤه و در خبر امده که چون قران تمام بر انحضرت نازل گشت جبرئیل
بفرمود ملک جلیل بزبان تلاوة خاندان خلیل هر سالی یکبار قران را بیامرزخوانیدی تذکره او و در سال اخر دو بار قرآن را بر انحضرت خواند ان جبرئیل

پرسید که چونست کما مسائل دو بار امسال وحی دو نوبت تلاوت نمودی گفت یا سید المرسلین عهد باخر رسید و این نوبت بازپسین است سید انبیا آگاه شد که
عمر شریف باخر رسید فاطمه علیها السلام گفت یا سیدة النساء یا قرة العین عمر پدرت بآخر رسید فاطمه گفت از کجا میگوئی آنحضرت خبر باوی باز گفت فاطمه دلتنگ
شد و بگریست سید عالم او را نزد خود طلبید و بوسه بر روی او داد آهسته با او گفت که ای فاطمه دلخوش دار که اول کسیکه از اهل بیت من بمن رسد تو باشی
فاطمه خورسند شد عایشه گفت یا فاطمه هرگز ندیدم آنکسیکه غم و شادی او چنین بهم نزدیک باشد سبب این چه بود فاطمه فرمود که رسول خدا مرا خبر
کرد و خبر وفات خود بمن گفت و فرح من از آن بود که فرمود پیش از جمیع اهل بیت تو بمن ملحق شوی و چون آنحضرت رحلت فرمود بعد از شش ماه وفات نمود
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه او است که میداند آشکارا را از اقوال و افعال شما وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار و احوال شما یا میداند آنچه مصلحت
دین و دنیای شما در آنست یا او میداند بلند خواندن قرآن تو با جبرئیل و آنچه پنهانست در نفس تو از آنچه داعی تو است بر جهر که آن خوف نسیان است پس اندیشه
٨ بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست در خاطر تو و منسی آنچه در آن مصلحت نسیان است وَنُيَسِّرُكَ عطف است بر سنقرئك و قوله
انه يعلم الجهر و ما يخفى جمله معترضه است یعنی آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَى برای سلوک طریقه که ایسر و اسهل است و آن حفظ وحی است یا شریعت که
٩ ایسر شرایعست و اسهل ملل از روی اخذ و تعلیم و گویند مراد جنتست که ایسر اکبر یعنی آسان کنیم ترا دخول الجنة فَذَكِّرْ پس پند ده مردمان را بقرآن إِنْ
نَفَعَتِ الذِّكْرَى اگر سود کند پند دادن و میتواند بود که این شرطیه بعد از تکرر تذکر باشد و حصول یاس از بعضی تا آنحضرت متعب نفس خود نباشد
و متلهف نشود بر ایشان کقوله و ما انت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد و یا بجهت ذم مذکرین باشد و یا استبعاد تاثیر ذکری در ایشان و بنا بر این
ظاهر این شرطست و معنی این ذم یا بجهت اشعار بانکه تذکر در صورتی واجبست که نفع آن متصور باشد و از اینجهت است که آنحضرت مامور شد باعراض نمودن از کسیکه
متولی از پند گرفتن و روی بگرداند کقوله و اعرض عنهم و قل سلام فسوف يعلمون و گویند که معنی آنستکه پند ده ایشانرا اگر نفع دهد موعظه زیرا که آنحضرت
صلوات الله عليه و اله مبعوث بود برای انذار پس بر او تذکر واجب بود در حالت نفع و عدم ذکر حالت ثانیه بجهت اکتفا است باحد ضدین کقوله تقيكم الحر
١٠ و حق سبحانه بر تفصیل حالتین تنبیه فرموده بقوله سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَى کسیکه بترسد از خدای چه او تفکر کرده و از
سوء عاقبت خود اندیشه خواهد نمود بجهت آنکه عالم خواهد شد و بآن پند خواهد گرفت و این شامل عارف و متردد هر دو هست و کسیکه خشیت ندارد
١١ قبول موعظه نخواهد کرد کما قال وَيَتَجَنَّبُهَا و پهلو تهی کند از موعظه الْأَشْقَى بدبخت ترین یعنی کافر یکه اشقی است از فاسق یا از کفره بجهت توغل او در کفر
١٢ و عداوت رسول و گویند این آیه در حق ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه نازل گشته و بر تقدیر الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى آنکسیکه اشقیست در آید
بر آتش بزرگ یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیز تر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که نارکم هذه جزء ... جزء یعنی این آتش دنیا جزوی
از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلیست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که
١٣ جای گنه کاران امت سید انبیا است ص و بعضی دیگر بر آنند که نار کبری مطلق آتش آخرت و نار صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس بدبخت ترین نمیرد
فِيهَا در آن نار کبری تا آسایش یابد وَلَا يَحْيَى و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد بلکه آن حیوة وبال او باشد و پیوسته تمنای زوال آن کند بجهت
آنکه آن حیوة مستلزم فنون عقاب و الوان عذاب باشد و ذکر ثم بجهت آنکه حالت متوسطه میان حیوة و ممات افظع از صلیست پس آن متراخی از صلی باشد در مراتب
١٤ شدت قَدْ أَفْلَحَ بدرستیکه رستگاری یافت مَنْ تَزَكَّى آنکه مطهر شد از کفر و معصیت یا اکثار نمود در تقوی مشتق از زکا بمعنی طهارت یا نماز وَذَكَرَ اسْمَ
رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّى پس نماز گذارد و نظیر اینست اقم الصلوة لذكري یا رستگار شد کسیکه تکبیر کرد و تکبیر احرام گفت پس
این تکبیر نماز پنجگانه را بگذارد چه نماز بدون آن منعقد نمیشود یا ذکر خدا کرد در راه مسجد پس در مسجد نماز گذارد و یا باطن خود را از خبث کفر پاک کرد جابر
ابن عبد الله انصاری فرمود که تفسیر این آیه از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود که معنی آنست که رستگار شد هر که نفس خود را از خبث کفر پاک کرد و شهادت
عدالت نمود و اقرار کرد پس بر پنج نماز یومیه محافظت نمود ابن عباس و حسن و قتاده گفته اند در تفسیر قد افلح من تزكى ای قد ظفر بالبغية من صار زاكيا بالاعمال
الصالحة و الورع و عن ابن مسعود تزکی ای اعطی زكوة ماله و ذکر تکبیر العید و کان يقول رحم الله امرأ تصدق ثم صلى و از ابن عمر و ابو العالیه و ابن سیرین مرویست که
از تزکی زکوة فطر است و بذکر تکبیر عید و بصلوة نماز عید و عدم وجوب نماز عید و زکوة در مکه منافات ندارد بانکه سوره مکی باشد زیرا که محتملست که اوایل سوره در مکه
نازل شده باشد و اواخر آن در مدینه و گفته اند مراد بذکر قلبست نزد صلوة و تصور جلال و ثواب و خوف عقاب چه خشوع در نماز بحسب خوف و رجاست و نزد جماعتی تکبیر
مرویست که افتتاح نماز است بر بسم الله الرحمن الرحيم و بصلوة نماز یومیه و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود التزكي التصدق بصدقة الفطر
و لا ابالي ان لا اجد في كتابي غيرها لقوله تعالى قد افلح من تزكى ای اعطى زكوة الفطر فتوجه الى المصلى فصلى صلوة العيد و عن ابن عباس و ذكر اسم ربه ای ذكر معاده
١٦ و موقفه بین یدی ربه فصلى له بعد از آن اهل شقاوت را که بدنیا مشغول شده و کار آخرت نفیس اند خطاب میکند که ای اشقیا شما سعادت آخرت نمیجوئید بَلْ
تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بلکه میگزینید زندگانی دنیا را و بجهت آن عملی میکنید که موجب سعادت شما باشد و سبب نفع و صلاح شما در آخرت ... و بعضی
گفته که خطاب باشقیا بطریق التفاتست یا بر اضمار قل یا خطاب بجمیع مردمانست چه اغلب ایشان بجهت علاقه دنیا از آخرت محروم میمانند ابن مسعود فرمود که دنیا با زخارف
آن از مطاعم و مشارب و مناکح و سایر لذات مشاهد ما ساختند و نظر ما را بسته گردانیدند و آخرت از ما غایب ساختند و اوصاف آن ... کردند بجهت آن ما
١٧ دنیا را بر آخرت اختیار کردیم و نقد را بر نسیه گزیدیم بجهت غرور و جهالت و غفلت تفکر نکردیم در آنکه نسیه باقی بهتر از نقد فانیست وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و سرای آخرت
بهتر است وَأَبْقَى و پاینده تر چه نعیم آن بالذات و خالص از غوایل است مع هذا باقیست و دائم بخلاف دنیا و در حدیث آمده که من احب آخرته اضر بدنیاه و من
١٨ احب دنیاه اضر بآخرته إِنَّ هَذَا بدرستیکه این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر یا آنچه در این سوره است لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى هر آینه در صحیفهای پیشین است یعنی
١٩ کتب پیشین است که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ بدل صحف اولی است یعنی صحیفهای ابراهیم خلیل که ده است وَمُوسَى و در صحیفه موسی یعنی الواح
تورات مراد آنکه هم چنانکه امر مذکور در قرآن مذکور است در صحف ابراهیم و تورات موسی نیز مذکور است ... و آنکه ابراهیم علیه السلام صاحب کتاب بود مبطل قول جماعتی

است که گمان برده اند که کتابی باو نازل نشده مرویست از ابوذر غفاری رحمه الله که گفت پیغمبر را گفتم که یا رسول الله انبیا چند اند فرمود صد و بیست و
چهار هزار گفتم انبیا مرسل چند اند فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر مرسل گفتم حضرت آدم علیه السلم پیغمبر بود گفت نعم حقسبحانه با او تکلم نموده و بید قدرت
خود او را ایجاد فرمود ای ابوذر چهار پیغمبر از عرب اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله چند کتاب حقسبحانه انزال فرمود فرمود صد و چهار کتاب
از آنجمله ده صحیفه بر آدم و بر ابراهیم نازل شده و بر شیث پنجاه و بر ادریس اخنوخ سی و او کسیکه خط نوشت او بود و بر ابراهیم ده و بر موسی تورية و بر عیسی انجیل و بر
داود زبور و بر من فرقان و در حدیث آمده که در صحف ابراهیم مذکور است که ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا علی شانه سزاوار
آنکه عاقل نگاه دارنده زبان خود باشد و شناسنده روزگار خود و روی بکار خود دارد و گویند که جمیع کتب در مصاحف انبیا نازل شده سورة الغاشية
مکیست و بیست و شش آیه است باجماع ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند حقسبحانه بروی آسان گرداند ابو بصیر از
ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که مداومت نماید این سوره را در فرایض و نوافل حق تعالی او را غرق رحمت خود گرداند در دنیا و آخرت او را ایمن گرداند
از عذاب آتش دوزخ پوشیده نماند که چون حضرت حقسبحانه و تعالی اختتام سورة الاعلی نمود بترغیب عباد در ثواب روز معاد که آن افضلست از دنیا و ابقی
افتتاح این سوره نیز ببیان احوال آخرت کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ استفهام برای تقریر است یعنی البته
آمده بتو و یا برای تذکیر و تفخیم و عرب را عادت آنستکه چون خواهند تفخیم چیزی کنند مخاطب را گویند هل تعرف کذا پس حقسبحانه بجهت تفخیم میگوید که آیا بتو
آمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر داهیه و بلیه که پوشنده است مردم را بشدت که اهاویل و شدائد او احاطه خلایق نماید و هیبت و بهم گرفته فرا رسد آتش
٢ دوزخ که بر همه دوزخیان فرود آید کقوله و تغشى وجوههم النار و من فوقهم غواش وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای کفار در آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود
و خوار و ذلیل مراد اصحاب وجوه اند و ذکر وجوه بجهت آنستکه اثر مذلت در او پیدا میشود و گویند مراد بوجوه کبرا و رؤسای مشرکانند کقولهم جائني
وجوه بنی تمیم ای ساداتهم و اولی آنستکه مراد جمیع کفار باشند زیرا که همه ایشان منکر اند از سجود و عبادت حضرت معبود مستوجب مذلت باشند یعنی اهل
٣ کفر در آن روز ذلیل و بیمقدار باشند عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان بعملی مشغول باشند که رنج و تعب بایشان
رسد مثل کشیدن سلسلها آتشین که بر دستها و گردنهای ایشان نهند و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقابه دوزخ و غیر آن از انواع
عذاب یا در دنیا رنج کشنده اند در عملی که نفع ندهد ایشانرا در عقبی بلکه ایشان در مهالک و متاعب اند از دو صاحب طبرسی آورده که در عاملة ناصبة
چند وجه است یکی آنکه عامل و ناصب باشند در دوزخ یعنی ایشانرا تکلیف کنند بسلاسل و اغلال و ارتقا بر جبل حدید بجهت آنکه در دنیا چیزی عمل نکرده باشند در
دنیا در چیزی که خلاف امر الهی باشد و ایشان رهبانانند و اصحاب صوامع اهل بدع و آرای باطله اول قول حسن است و قتاده ثانی قول عکرمه و سدی ثالث قول
سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابو ضحی از ابن عباس و از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که فرمود کل ناصب لنا و ان تعبد و اجتهد یصیر الی هذه الآیه هر که نصب عداوت
ما کرده و ناصبی شعار خود ساخته اگر در عبادت جد و جهد تمام کند و تکبیر جمیع اقسام طاعات شود از اهل این آیه است و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
سلام الله علیه نیز مذکور است که هم الذین خالفوا دین الله مع انهم صاموا و صلوا و الذین نصبوا لامیر المؤمنین علیه السلم نصابا في العداوة فلا يقبل
شیئا من اعمالهم و اعمالهم ایشان جماعتی اند که مخالفت کرده اند در دین خدا با آنکه روزه داشته اند و نماز گذارده و کسانی اند که نصب عداوت امیر
٤ المؤمنین علیه کرده اند پس حقسبحانه افعال و اعمال ایشانرا قبول نخواهد کرد تَصْلَى در آورده شوند نَارًا حَامِيَةً در آتشی در نهایت حرارت
رسیده که زبانه زند بر دشمنان خدای و ایشان همیشه ملازم این باشند هرگز از آن خلاصی نداشته باشند و حفص بفتح تا خوانده بصیغه معلوم یعنی در آیند
٥ در آن آتش تُسْقَى آشامانیده شوند یعنی بعد از آنکه عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامانند ایشانرا مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه بغایت گرمی رسیده
٦ قتاده گفته که از آن روز که آتش آفریده شده این آبرا میجوشانند و بعد از شراب ایشان ذکر طعام ایشان میکند بقوله لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیانرا
طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن نوعی گیاهیست خار ناک که از آن ابا باشد و چون تر باشد آنرا شبرق گویند و گیاه چهار پایان باشد و چون خشک
شود سم قاتل گردد و آنرا ضریع خوانند بجهت اخبثیت و ابشعیت آن و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجری از آتش که مشابه ضریع بود بدوزخیان دهند کما قال
رسول الله صلی الله علیه و اله الضريع شيء يكون في النار يشبه الشوك امر من الصبر و انتن من الجيفة و اشد حرا من النار سماه الله الضريع ضریع چیزیست که در میان
آتش دوزخ مشابه خار است و تلخ تر از صبر است و گندیده تر از مردار و حرارت آن بیشتر از آتش او حق سبحانه آنرا ضریع نام نهاده ابو درداء و حسن گفته اند
که روز قیامت رویهای اهل دوزخ را زشت گردانند مانند کردار ایشان و علت گرسنگی بر ایشان مسلط گردانند تا چنان شوند که از غایت
جوع آتش دوزخ بر ایشان سهل نماید و ایشان بیطاقت شده بفریاد آیند و طعام طلبند بعد از چندی مال ایشانرا ضریع دهند که هزار سال در
گلوی ایشان بماند و فرو نرود کما قال و طعاما ذا غصة و بیاد ایشان آید که در دنیا چون طعام در گلو بند میشد آب میآشامیدیم بگلو تمام میرفت
پس طلب کنند تا آن طعام فرو رود بعد از هزار سال از حمیم آنیه آب دهند چون نزدیک دهن برند تا بیاشامند رویهای ایشان هم بسوزد
و پوستها از گذارد و ذلك قوله يشوي الوجوه بئس الشراب و چون بشکم ایشان رسد احشا و امعا را پاره پاره کند کما قال فسقوا ماء حميما فقطع امعاءهم
و باید که این آیه منافات ندارد با آیه و لا طعام الا من غسلين زیرا که عذاب بانواع خواهد بود و معذبان در طبقات مختلفه پس بعضی از ایشان اکل زقوم
باشد و بعضی دیگر را اکل غسلین و جماعتی را اکل ضریع کما قال لکل باب منهم جزء مقسوم آورده اند که چون ابو جهل و اتباع او این آیه شنیدند گفتند
ما از جهت بیرسانند که چون شتران ما از آن میخورند سیر میگردند و فربه میشوند و قوت پیدا میکنند ما اگر از آن بخوریم فربه و توانا شویم و این آیه از روی تکذیب
٧ و تعنت میگفتند چه ضریع را شتر بلکه هیچ دابه او را نمیخورد پس حقسبحانه و تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسیرا وَلَا
يُغْنِي و بی نیاز نمیکند مِنْ جُوعٍ هیچ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچکدام از آن بدست نخواهد داد و بعد از ذکر اهل نار وصف اصحاب
٨ جنت میفرماید بقوله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای بهشتیان در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد و اثر نعمت در او پیدا و صاحبان بهجت و سرور کقوله تعالی تعرف في وجوههم

نضرة النعیم یا ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند از انواع لذات لسعیها راضیة مر سعی خود را راضیه پسندیده کننده یعنی عملی که کرده باشند بان راضی شوند در وقت
که جزا و ثواب آنرا ببینند و بانواع کرامت برسند مراد آنست که چون نفع اعمال و جزای عبادات ایشان بر ایشان ظاهر شود بان راضی و خشنود شوند فی
11 جنة عالیة در بهشت بلند باشند در رفعة القصور والدرجات بر دو وجه است علو الشرف والجلال و علو المکان والمنزلة لا تسمع نشنوند خداوندان
وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب فیها در آن بهشت عالی لاغیة کلمات لغو و بیهوده یا کلمه یا نفسی که صاحب لغو باشد که قول ایشان باطل و دروغ ... و دروغ
12 13 یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حکم باشد فیها عین جاریة در آن جنت چشمه آب روان که هرگز مقطوع نگردد عین اسم جنس است و تنکیر برای تعظیم است
کقوله تعالی علمت نفس ما قدمت یعنی عیون در غایت عظمت و کثرت بعضی از تسنیم و بعضی از شیر و بعضی از آب و انهار ... در بهشت که روند بر وفق
مراد اهل بهشت در اخدود و جداول و انهار فیها سرر در آن جنتها باشد سریرها مرفوعة رفیع القدر یا بلند برداشته تا مومن که بر بالای آن برآید جمیع
نعم را ببیند که حق سبحانه باو کرامت فرموده باشد بنظر او در آید و این تختها اصل آن از زر بود مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم آورده که مرفوع باشد در
14 هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بوضع خود باز رود و اکواب و در جنت کوزهای بی دسته
و لوله باشد موضوعة نهاده شده پیش بهشتیان مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن آن یا نهاده شده بر حافات عیون و معد بها
15 (16) برای شرب ایشان و نمارق مصفوفة و بالشها نهاده با یکدیگر متصل بهم تا بهر کدام که خواهد نشیند و زرابی مبثوثة و فرشهای فاخر عریض
گسترده شده هر جا که اراده بهشتی باشد یا متفرق در مجالس اکواب جمع کوب است یعنی اناء بدون دسته و لوله و نمارق جمع نمرقه است مثلثة الراء یعنی
مسند و متکا و زرابی جمع زربیه یعنی بساط فاخر ... که مخمول باشد ... عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت
ذکر اهل جنت میکرد و در اثنای آن فرمود ... فاذا اساس بیوتهم من جندل اللؤلؤ و سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة
و زرابی مبثوثة و لولا ان الله تعالی قدرها لهم لالتمعت ابصارهم لما یرون و یعانقون الازواج و یقعدون علی السرر و یقولون الحمد لله الذی
هدانا لهذا یعنی بهشتیان بیایند و در بهشت داخل شوند اصل خانهای ایشان از سنگ لؤلؤ باشد و در آنجا سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و
زرابی مبثوثة باشد اگر نه آن بود که حق تعالی آنرا از برای تمتع و تلذذ ایشان خلق کرده نور دیده ایشان از کثرت مشاهده از اشعه و لمعات و نور آن زایل
شدی و چون ... ایشان دست در گردن زوجات خود کنند بر بالای تخت بنشینند شکر آن بجای آرند و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون کفار
از ... ابرار شنیدند که ... در بهشت سریرها باشد بغایت بلند و درازی آن مقدار صد ساله راه باشد و کفره بیشتر از آن تعجب کردند و گفتند
این خود نشاید چه اگر واقع شود پس بلال و خباب و امثال ایشان از کاری عظیم افتاده چه مدت متمادی باید تا بر بالای این تختها بلند برآیند ... طویل باید
17 تا از بلندی آن فرود آیند ... آمد که افلا ینظرون آیا نمی نگرند ایشان الی الابل بسوی شتر ... کیف خلقت چگونه آفریده شده یعنی با آن
بلندی و بزرگی ... بر او بر می آید و فرو می آید پس چرا از تخت بهشتیان متعجب میشوید ...
حق سبحانه و تعالی صفت بهشت فرمود ... مذکور و اهل ضلالت از آن حال متعجب شدند و تکذیب آن نمودند و وقوع آنرا بعید دانستند حق سبحانه صفت بهشت
فرمود که ... نظر عبرت کنند و احوال شتر که معیشت شما از آنست تفکر نمایند ... میان فرث و دم از لبن خالص سایغ پس هیچ آنکه
بر این قادر است قادر خواهد بود بر آفریدن آنچه در بهشت است و گفته اند که خلق شتر دال است بر کمال قدرت ... عظیم الجثه است بار گران ...
منقاد است ... بار کردن و سوار شدن ... و برمیخیزد و مطیع است ... مهار او بهر جا که خواهند تا آنکه اطفال او را بهر جا که خواهند
و اراده میکنند میکشند و میبرند ... و در بعضی تفاسیر ... چون بسوراخ ...
شتر بر در سوراخ بایستاد و موش در آنجا ... سر فرود آورد ... واقف شدند گفتند سبحان الله جانوری
با این عظمت مسخر جانوری باین ضعیفی شده و طویل العنق گشته تا قادر تواند بود بر برخاستن با اوقار ... تعریف شتر را ... میکردند
... که با اوقار و اثقال عظیمه ... بیابان ... چنانکه سفینه قطع دریا میکند و قطع
براری و مفاوز مینماید و صبر او بر عطش ... تشنگی دارد ... هیچ بهایم نمیتواند خورد میخورد ... میکشد
و طی مسافت بعیده مینماید ... مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و رکوب همه از او حاصل میشود ...
... و لهذا ... عجیب ... اگر چه اعظم از ابل است ... لیکن چون
صفات مذکوره ... و مع ذلک بعید العهد است ... سعید بن جبیر ... شریح قاضی ... گفتم بکجا
میروی گفت ... الی الابل کیف خلقت ... مراد به ابل سحابست ...
... اکثر ایشان اهل بر اند ... منکرند جز آسمان و زمین و کوه ... لاجرم بعد از ذکر شتر
18 19 میفرماید که و الی السماء و آیا نمینگرند باسمان که بحکمت کامله کیف رفعت چگونه بلند برداشته شده است بی ستون و الی الجبال نظر نمیکنند
بکوهها که ... کیف نصبت چگونه بر افراشته شده بر زمین ... که اصلا ... مضطرب نمیشود و از جای خود زایل نمیگردد
20 و الی الارض و نمینگرند بزمین که کیف سطحت چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد خلاصه معنی اینست که نظر کنید در انواع
مخلوقات از بسایط و مرکبات تا متیقن شوید بر کمال قدرت خالق و انکار اقتدار او ننمایید بر بعث و نشور و لهذا در عقب این بیان امر معاد نموده
21 و ... امر بتذکر فرموده که فذکر پس پند ده ای محمد ایشان را ... نظر در دلایل مذکوره نکنند و متذکر نشوند تا راه برند ...
... مشقت بنفس خود راه مده ... مغموم و محزون مشو ... کما قال انما انت مذکر جز این نیست
22 که ترا لازم ... و ما علیک الا البلاغ ... بر تو واجب تذکر و تبلیغ فقط لست علیهم نیستی بر ایشان بمصیطر

مسلط تا اجبار کنی ایشان را بایمان و نظیر اینست ما انت علیهم بجبار و گفته اند این آیه بآیه القتال منسوخ شده و اصح آنست که در این نفی ... اکراه ...
نیست تا ناسخ این باشد و معنی آیه اینست که تو همین مبعوثی بر تذکر و تبلیغ امت و از ترک قبول ایشان اثمی و حرجی بر تو لازم نمیاید الا من تولی
23 منقطع است یعنی تو مسئول نیستی بر ایشان لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و کفر ورزد و حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند او را خدا
24 العذاب الاکبر عذاب بزرگ یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب دنیا است که آن قحط و قتل و اسر ایشانست و گویند که این استثنا متصل است لست علیهم
بمصیطر یعنی تو مسلط نیستی بر ایشان بجهاد مگر بر کافر متولی از ایمان ... و آنکه جهاد با کفار و قتل ایشان لازمست ...
در دنیا و بعذاب اکبر در آخرت و نزد بعضی این استثنا است از فذکر یعنی پند ده مگر آنکس را که روی بگرداند و پند گوش نکند مصر شود در آن و تو از ایمان او
مایوس شوی و قطع طمع کنی از او پس مستحق عذاب اکبر گردد و بنا بر این مابین مستثنی و مستثنی منه جمله معترضه باشد ان الینا بدرستیکه بسوی ماست یعنی
25 بحکم ماست ایابهم بازگشتن ایشان ثم ان علینا پس بتحقیق که بر ماست حسابهم شمار اعمال ایشان در محشر پس روز قیامت همه را بجزا و سزا خواهیم
26 رسانید و بر وفق اعمال معذب و معاقب خواهند شد این آیه جامع وعد و وعید است خلاصه معنی آنستکه ای محمد اندوه و ملال بخاطر خود راه مده
که کفار اگر چه با تو معانده میکنند و ایذا و آزار بتو میرسانند بازگشت همه ایشان بحکم ماست و مجازات ایشان بر ماست و عنقریب ... فارغ
شوی و نزد مشاهده عذاب ایشان خوشحال و شادمان گردی و تقدیم خبر بجهة تخصیص است و مبالغه در وعید فکانه ان ایابهم لیس الا الی الجبار المقتدر
علی الانتقام و ان حسابهم لیس بواجب الا علیه و هو الذی یحاسب علی النقیر و القطمیر و معنی وجوب که از علی مستفاد میشود اینست بر فعلی که مقتضای
حکمت و مصلحت باشد و ترک آن خلاف حکمت لازم آید و بدانکه میتواند بود که افلا ینظرون الی الابل تا آخر سوره متصل باشد باول سوره و ضمیر جمع راجع
باشد بجماعتیکه موصوف باشند بقوله عاملة ناصبة و حق سبحانه بعد ذکر عقاب ایشان و ثواب مؤمنان الزام حجت کرده باشد بابل و سما و ارض و جبال
و کیفیت دلالت آنها بر وجود صانع حکیم و وعید ایشان نموده بقوله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم سورة الفجر مکیست و سی دو آیه است حجازی و سی
کوفی و شامی و بیست و نه بصری اختلاف در چهار آیه است و نعمه فقدر علیه رزقه هر دو حجازی است بجهنم حجازی و شامی فی عبادی کوفی ابی بن کعب از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره در لیالی عشر ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در روزهای دیگر بخواند ... بهشت رود و هر که ...
ایام بخواند برای او نوری گردد در قیامت ... داود بن فرقد از ابو عبدالله صلوات الله علیه
روایت کرده که هر که سورة الفجر بخواند در فرایض و نوافل در روز قیامت حشرش با حسین بن علی صلوات الله علیهما باشد و این سوره حسین بن علی
علیهما السلام است و در درجه او در بهشت باشد بدانکه چون حضرت حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود باینکه مرجع خلق باو است و حساب ایشان افتتاح این
سوره نمود بتاکید این معنی که آن قیام اوست بر مرصاد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم و الفجر سوگند باول صبح و اول که مانند
عمود از افق ظاهر میشود و راست میایستد و این پیش از صبح دوم است ... و آن وقت مناجات و تهجد ... است یا سفیده صبح دوم که هنگام نماز
و اجتماع بندگانست برای آن یا نماز صبح که مشهود فرشتگانست و از ابن عباس مرویست که مراد همه روزهاست و بقولی روز اول محرم است که سال از آن منفجر میشود
و یا اول ذی الحجه که ابتدای لیالی عشر است یا بامداد صبح جمعه ... یا صباح نحر ... سفیده دوم روز عید
یا ... روز قیامت یا انفجار ... از قبور و در تبیان گوید که فجر اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی که حضرت
در طایف بود و لشکر اسلام که دوازده هزار مرد بودند از غایت تشنگی بوی استغاثه نمودند و گفتند یا رسول الله ... ما فدای تو ... لیکن اگر ما هلاک
شویم کفار خرم شوند حضرت ... طلبید انگشت مبارک خود در آن نهاد ... چشمه آب از انگشتان ... روان ساخت مانند چشمه
آب ... لشکر سیراب شدند و ... سایر ظروف پر ساختند و یا مراد انفجار ... از منابع عیون و یا انفجار ناقه صالح از کوه یا
انفجار آب از حجر موسی که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و یا انفجار مطر از سحاب یا انفجار معرفت از سر دل عاشق عارف یا صبح عرفان از قلوب عارفان که آن
روشنتر از آفتاب است چه نور آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب ممنوع نگردد و یا انفجار اشک از دیده عصاة و گویند که در کلام مضاف محذوفست تقدیر
اینکه و خالق الفجر و بر این قیاس است قوله و لیال عشر و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه محرم که روز عاشورا در آنست یا دهه آخر رمضان که
شب قدر در آنست یا دهه میان شعبان که شب برات در آنست یا بده شب موسی که متمم سی شب بود لقوله تعالی و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر
اشهر مراد عشر ذی الحجه است از انس بن مالک مرویست که حق سبحانه سوگند بآن ده روز خورده بجهة آنکه هیچ ایامی ... از دهه ذی الحجه ندارد و هر روزه از آن ده
ثواب برابر روزه یک سال است و قیام هر شبی از آن مانند قیام شب قدر ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام کردند که فلان جوان در این ایام روزه
میگیرد آنحضرت او را طلبید فرمود که از فضل این ایام بتو چه رسید گفت یا رسول الله چیزی نشنیدم جز آنکه ایام حج است و حاجیان با فعال حج و عبادات و طاعات
مشغولند من نیز میخواهم در طاعت با ایشان موافقت نمایم باشد که در آخرت با ایشان باشم فرمود که ای جوان بشارت باد ترا هر که در این ده روز ... نگاه دارد
چنان باشد که هر روز صد بنده آزاد کرده باشد و صد شتر قربان کرده و صد اسب در راه خدا بغازیان داده و چون در روز ترویه روزه دارد چنان باشد که
دو هزار بنده آزاد کرده باشد و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار اسب بغازیان داده که در راه خدا جهاد کنند و دو ساله روزه برای او نوشته شود یک سال پیش
از آن و یک سال دیگر بعد از آن و هر گاه که در این دهه ... صدقه دهد چنان باشد که ... و هر که در این دهه عیادت
بیماری رود چنان باشد که پیغمبر را عیادت کرده و هر که در این دهه تشییع جنازه نماید چنان باشد که در عقب جنازه شهید رفته و هر که مؤمنی را در این دهه ضیافت کند
چنان باشد که رسول خدا را ضیافت کرده در خبر است که روز اول ذی الحجه مولد ابراهیم بوده و در این روز خلیل تسمیه یافته و در همین روز توبه آدم علیه السلام
قبول گشته و در این روز پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بحضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و در روایتی ... این ماه بود که رسول سوره توبه با ابوبکر داد تا
بر مشرکان قریش خواند ... جبرئیل نازل شد و گفت حکم الهی چنانست که لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک ... سوره را رساند بمشرکان مکه ...

مریکه از نو باشد روز سیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابفرستاد و سوره را از ابوبکر بگرفت و برا دعوت و بازگشتن مجبر ساخت و بروز عرفه
سوره را بر ایشان خواند و دلو این روز بود که ابرهیم علیه السلام بنیاد خانه کعبه معظمه نهاد و از یرفع ابرهیم القواعد در این روز بود که ندا کرد و مردمانرا
بحج خواند که واذن بالناس فی الحج در این روز بود که باو ندا آمد که فرزند خود را قربان کند و هم در این روز بود که فدیه برای اسمعیل سلام الله علیه نازل
شد و در این ایام بود که وعده موسی تمام شد که وأتممناها بعشر و بجهت توقیر و تعظیم این لیالیست که حقتعالی از جمله مقسم بها او را بعنوان تنکیر اختصاص
۲ فرمود تا مثل اخوات وی نباشد بلکه از آنها ممتاز باشد در مزیت فضل جز لا عادات متجانس و متماثل یکدیگر اند والشفع والوتر و سوگند بجفت
و طاق افراد جمیع اشیا اند که از زوج و فرد خالی نیستند و یا مراد شفع لیالی مذکوره و وتر اوست و یا روز عید اضحی که عاشر ایام عشر است و عرفه که
تاسع آنست و از ابوجعفر و ابوعبدالله صلوات الله علیهما مرویست که شفع یوم ترویه است و وتر یوم عرفه است و گویند که شفع و وتر اشارتست بقوله
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی پس شفع نفر اول است که روز دوازدهم است از ذی الحجه و وتر نفر ثانی که روز سیزدهم است و مروی
است که عبدالله بن زبیر را دیدم که در مکه میگفت یا معشر الحاج از راه دور و دراز نزد باری آمده اید با ضعف نیست اگر شبها نخفته و روزها نا سوده
عباداتی که بالحج خود را باطل کنید بسبب نظر حرام که بنگرید یا چیزی نا لایق که بگوئید یا فراگیرید یا بکامی که بنهید ای اهل مکه فراخ کردانید مساکن ما و لا
بر حجاج چنانکه خدای بر شما فراخ کردانید و یاری کنید ایشان را و آنچه از شما در خواهند چه ایشان وفد خدایند و بر شما حقوق بسیار دارند تا مردی بپای خاست
از جانب زمزم و گفت یا ابن زبیر بیان نما که لیالی عشر کدامست و شفع و وتر چیست گفت هشتم و نهم و دهم ذیحجه است و شفع و وتر فمن تعجل فی یومین
فلا اثم علیه در نفر اول و من تأخر فلا اثم علیه در نفر ثانی گفت یوم الحج الاکبر کدامست گفت روز عید نحر است و گویند وتر آدم است شفع زوجه اوست
و یا شفع جمیع مخلوقات اند که و من کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق ایشان که قل هو الله احد و بقول بعضی دیگر شفع عناصر اند و وتر افلاک یا شفع
بروج اند و وتر سیارات یا شفع نماز صبح است و وتر نماز مغرب و ابن حصین از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که الشفع والوتر
الصلوة منها شفع و منها وتر یا مراد بشفع جمیع ایام و لیالی است و وتر روزی که شب بعد از او نخواهد بود یعنی روز قیامت یا شفع تضاد اوصاف مخلوقات
چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیوة و وتر منفرد در صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت
بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع درجات جنانست و وتر درکات نیران و یا شفع مسجد مکه و مدینه است و وتر مسجد اقصی و یا شفع کوه صفا و مروه است
۳ و وتر بیت الحرام و یا مراد بشفع امیر المؤمنین و فاطمه زهرا است و وتر حضرت خاتم الانبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین واللیل اذا یسر
و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و منقضی شود و در عقب آن روز ظاهر گردد مراد اسم جنس است کقوله واللیل اذ ادبر و تقیید شب بجهت آنست که در تعاقب
الوی دلالتست بر کمال قدرت و وفور نعمت جهت سیران بر مقدار بر مرتبه و مجیء ضیا نزد تقضیان دلالتست بر آنکه فاعل آن مختص است بعز جلال و متعالیست
از اشباه و امثال قتاده و جبائی گفته اند که اذا یسر بمعنی اذا جاء و اقبل است یعنی سوگند بشب که بیاید و روی آورد در عقب روز و گویند یسر بمعنی یسری
فیه است یعنی شبی که در او سیر نمایند در اسمار و نزد بعضی مراد لیل مخصوص است نه جمیع لیالی از آنجمله مجاهد و عکرمه و کلبی بر آنند که مراد لیل مزدلفه است
و وجه تخصیص آن اجتماع مردمانست در آن بجهت طاعت و عبادت و حرکت حاج در آن از عرفه بمزدلفه و گذاردن نماز صبح در آن و از اینجا …
۴ و نزد بعضی دیگر … راست و اصح آنست که مراد جمیع لیالی باشد آنکه بجهت تعظیم اقسام مذکوره میفرماید که هل فی ذلک آیا هست در آنچه قسم یاد کردیم
بآن از اشیای مذکوره قسمی مقسم بر پسندیده لذی حجر مر خداوند عقل را یا هست در سوگند خوردن من باین امور سوگندی برای صاحب عقل
… است تحقیقا است یعنی این اقسام مذکوره بجهت عظم آن با اقسام حقتعالی یا کافی است مر خداوندان عقول را اگر تعقل کنند در آن …
که آنها بجهت آنکه مقسم بها حقیقتها اند متضمن عجایب و دلایل اند بر قدرت او سبحانه و محتوی بر غرایب صنع و بدایع حکمت او و بجهت این شایستهٔ آن شده اند
که حقتعالی بآنها قسم یاد کرده و مقسم علیه را بآن مؤکد گردانیده و تسمیه عقل بحجر بجهت آنست که حاجر عما لا ینبغی است و این که او را عقل و نهیه و حصا گویند بجهت
آنکه مانع و ناهی است از تهافت و محیط و ضابط اشیا و فراگفته که یقال انه لذو حجر اذا کان قاهرا لنفسه ضابطا لها و مقسم علیها بعد از این مذکور خواهد شد
یعنی قوله ان ربک لبالمرصاد و اکثر بر آنند که مقسم علیه محذوفست و تقدیر اینکه لیعذبن یعنی سوگند باین مذکوره که عذاب کرده شوند کافران معاند و
۵ مشرکان جاحد آنها از اهل مکه اند هم چنانکه پیش از این معذب گشتند و دال بر حذف جواب قسم است قوله الم تر خطاب با پیغمبر است غرض تنبیه همه کفار
قریش یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد از آنکه البته معلوم تو شده کیف فعل ربک که چه کرد پروردگار تو بعاد باولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام
۶ ابن نوح … قوم هود صلوات الله علیه بودند و تسمیهٔ ایشان باسم پدر … است چنانکه تسمیهٔ بنو هاشم بهاشم ارم عطف بیان عاد است بر تقدیر مضاف
ای سبط ارم و اینها عاد اولی اند که باسم جد خود تسمیه یافته اند نه عاد اخیره که بعد از ایشان بوده و ایشان را بنی لقیم میگفتند پس تقیید عاد بارم بجهت ایذان است
بآنکه ایشان عاد اولی اند نه عاد اخیره و گویند ارم نام بلده ایشانست و بر این تقدیر مراد اهل ارم باشند و منع صرف از بجهت علمیت و تأنیث است چه آن
باسم قبیله است و یا اسم بلده چنانکه مذکور شد پس صفت عاد یا ارم فرماید که ذات العماد خداوندان قامتهای بزرگ و گویند اسطوانها من هر یک از ایشان
چون ستون خیمه بود و … بالای هر کدام کمتر … هزار گز و پانصد گز … از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که از قوم عاد مردانی بودند که اینها
با گروهی که خصومت افتادی قوت و توانائی ایشان اینقدر بود که سنگی از کوه ببریدندی باندازهٔ آن قبیله و بیاوردندی و بر سر آن قبیله زدندی
و همه را یکبار هلاک کردندی و بعضی گفته اند که توصیف ایشان بذات العماد باین اعتبار است که اهل خیمه و خرگاه و همه صحرا نشین بودند و خیمهای ایشان بر ستونها
۷ برافراشته بود التی لم یخلق مثلها آن قبیله که آفریده نشد مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جثه یا در رفعت بنا و قوت فی البلاد در شهرها
و اشهر آنست که ارم بلده عاد باشد و ذات العماد صفت آنست یعنی شهر ارم خداوند ستون عظیم و بنای رفیعست که مثل آن در هیچ بلادی نبود و نیست سعید بن
مسیب و عکرمه گفته اند که آن دمشق است و محمد بن کعب گفته که مدینه اسکندریه است و آنچه مشهور است شهریست که شداد بن عاد بنا کرد و عاد را دو پسر بود

شدید بود شداد و هر دو پادشاه روزگار و قهرمان با اقتدار بودند چون شدید در گذشت سلطنت بر شداد قرار گرفت و همه ملوک سر طاعت در
پیش او بر زمین نهادند پادشاه باستقلال گشت و دعوی خدائی کرد رسولان خدا آمدند و بر ایشان دادند و با ایمان دعوت کردند و ترغیب بهشت نمودند
گاهی که … و وصف آن معرفی شد او گفت بهشت چه چیز است گفتند جائیست پر نعمت و پر میوه و حور و قصور و غرف گفت از چه چیز ساخته باشند
گفتند از خشت طلا و نقره و سنگ ریزه لؤلؤ و مروارید و کوشک بالای کوشک بنا کرده و در او اشجار نشانده و جویها از شیر و انگبین و می و آب صافی در او
گفت من آن قدرت دارم که توانم مثل آن بسازم چرا دست از خدائی باید داشت و بسر … اعتراف باید نمود پس عمال را بفرمود بقعهٔ که معتدل بود در حرارت
و برودت پیدا کردند و آن در ناحیهٔ یمن بود در دامن یکفرسنگ در یکفرسنگ طرح بنا افکندند و خشتی از زر و خشتی از نقره و ستونهای آن را از سیم ساختند
و کوشکهای مبنی بر بالای یکدیگر و حرم آن از یواقیت ریختند و آن را ارم نام نهادند و بعد از اتمام با اهل مملکت متوجه آن شد یکروزه راه مانده بود که صیحه
از آسمان بر ایشان نازل ساخت و همه را هلاک کرد و گویند چون بدر باغ رسید و از اسب بزیر خواست آید متقاضی اجل در رسید و او را بدار الجزا کشید
و آن شهر از نظر مردمان غایب شد … و وهب بن منبه از عبدالله روایت کرده که عبدالله بن قلابه گفت من بطلب شتر گشته در صحرای عدن میگشتم بشهری
که بارو محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارهای خالی … و من باامید آنکه کسی آنجا ببینم و احوال شتر خود را بپرسم بدر حصار در آمدم دری عظیم بود
که هر مصراعش از طلا بود و مرصع مکلل بلؤلؤ و یاقوت سرخ و سفید و غیر آن از اقسام جواهر در آنجا بدیدم بنشستم و متحیر و متعجب بماندم چون کسی پیدا نشد
دابه خود را در آنجا بستم و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمدم و از مشاهدهٔ آن شهر حیرتم بیشتر شد دهشت بر من مستولی شد قصرها دیدم ستونهای آن از زبرجد و یاقوت
بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و بر بالای غرفها همین کیفیت فوق غرفها غرفهای دیگر از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع مدینه بود و
فرشها بر همین طریق و بجای سنگریزه مروارید بکها انداخته و بجای خاک مشک و زعفران پاشیده و چون آنرا بدیدم و هیچکس پیدا نشد خوف و ترس بر من غالب شد
و از آنجا متوجه بازار شدم کوچها و درختان بسیار در حوالی آن نشانده بودند نهرهای آن مطرز از زر و برکهها از زبرجد شکوفها از سیم و میوهای آن … در زیر آنها
روان بودی لؤلؤ و مرجان و نهرها آن از زر و سیم و میوهای آن فضه که لمعان آن بر روشنی روز غالب بود من گفتم یحتمل که این … مثل آن در دنیا نیست همانا
الجنة التی وعد بها المتقون پس بعضی از زبرجد و یاقوت و قدری از آن جواهر و لؤلؤ و مشک و زعفران که بر زمین ریخته بود برداشتم و بر شتر بستم و از آن شهر بیرون آمدم
که بعضی یاقوت … باز گشتم و آنها را بمردم نمودم ایشان در آن تعجب کردند و این خبر اشتهار تمام یافت و بمعویه رسید و او در آن وقت حاکم شام بود او را
که بطلب … معویه مرا طلب کرد گفت صورة حال با من … خود را از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید گفت یا ابا اسحق در دنیا
شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر کعب گفت آری شهری است که حقتعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و از آن شداد
معویه گفت قصه آن با من گوی حقیقت آن را با من اعلام نما کعب گفت بن عاد اولی اند نه عاد که قوم هود بودند زیرا که ایشان و هود همه از نسل عاد اولی بودند عاد که پدر قبیله
عاد اولی بود اینها باسم وی مسمی شده بودند و او دو پسر داشت شدید و شداد و چون عاد بمرد این هر دو پسر پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند
بعد از آن شدید هلاک شد پادشاهی بر شداد مقرر گشت و همه ملوک زمین منقاد او شدند تا آنکه هیچ پادشاهی نماند که با او مقاومت تواند نمود و نهصد سال عمر داشت و چون
وصف بهشت شنید بجهت عناد و استکبار او بر خلاف قصد آن کرد که مثل آن در دنیا بسازد پس بأطراف اکناف عالم فرستاد و همه خبر کرد که من چنین بنائی میسازم و هر که از جنس جواهر
قلیل و کثیر آن داشته باشد باید که بفرستد مردم عالم از ترس او آنچه داشتند بجانب وی فرستادند و قصد مقتدر نظیر نزد خود نگذاشتند و صد و پنجاه امیر را امر نمود با هر یکی دو هزار
استاد و شاگرد و ایشان در تمام عالم بگشتند بجهت تجسس موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد تا آنجا عمارت بنا کنند در صحرای عدن بنا نهادند پس آنجا
بنیانهای ارم کردند از زر و نقره مرصع بجواهر و لالی و چشمهای آب روان کردند و درختها نشاندند و همه را از زر و سیم و جواهر مطرز کردند و در عرض
سیصد سال با تمام رسید و چون از اتمام کردند بفرمود تا حصنی در اطراف او بساختند و در گرد آن حصن هزار قصر بنیاد کردند و در هر قصری هزار
خانه تا وزرای او که چهار هزار بودند در آنجا بنشینند و بعد از اتمام آن ده سال دیگر تهیهٔ راه اشتغال نمود و امر کرد تا امرای او جمع شدند و از دار السلطنه
خود بتماشای آن شهر روان گشتند و چون یکروزه آن رسیدند حقتعالی ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خواند
که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا اسرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر گردن او نشانی باشد بطلب شتر بدانجا رسد از ابر بیند و چون بان نگرست
و ابن قلابه را دید گفت هذا والله ذلک الرجل و اصح آنست که آن قوم هود عاد بودند آنکه هود بقوم اخیر مبعوث شده باشد و از ثعالبی روایت است که چون
شداد و اتباع او بصیحه هلاک شدند و بر ادیه در حضرموت نام وی مرثد بن شداد بود او را بو مالک خلیفه کردند پدر را برگرفت و بحضرموت … او را
و کافور بشست و بر غاری برد و بر تختی از زر خوابانید و هفت حله منسوج بزر و سیم بروی پوشید و لوحی بزرگ بربالین وی نهاد و این ابیات نوشت بیت اعتبر بی
ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید ان اهل الارض کانوا خائفین من وعیدی و ملکت الشرق والغرب بسلطان شدید فاتی
هود و کنا فی ضلال قبل هود فدعانا فعصیناه الی الامر الرشید فاتتنا صیحة تهوی من الافق البعید فتوفینا کزرع وسط بیداء حصید وثمود آیا ندیدی ۸
و خبر بتو رسید که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح پیغمبر بودند الذین جابوا الصخر آنانکه میبریدند سنگها و کوهها را برای جای خود بالواد
بوادی قری کقوله تعالی و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین از سنگ و جوب بمعنی قطع است و گویند اول کسیکه نحت جبال و صخور و رخام نمود قوم ثمود بودند
و ایشان هزار و هفتصد شهر بنا کردند و در بعضی تفاسیر آمده که هزار هزار و هفتصد و نود هزار و هشتاد و هفت خانه از سنگ بریدند و حقتعالی صالح را
بر ایشان فرستاد متابعت نکردند و آخر عذاب بر ایشان نازل شد و همه مستأصل گشتند و تفصیل آن ما تقدم سمت تحریر یافته و فرعون و آیا ندانستی تو ۹
خبر یافتی که چه کرد پروردگار تو بفرعون ذی الاوتاد که خداوند جنود بسیار و اموال و حشم بیشمار بود که استحکام و ربط ملک وی بآن بود هم چنانکه ربط اطراف
و اتصال قطع خشب بیکدیگر بوتدهاست یا خداوند مضارب بیشمار بود که در وقت نزول منزل چندان اوتاد … فراوان بود هر جا که فرود میآمد خیمه و خرگاه
کشیدندی و چون استحکام خیمه بوتدهاست از اینجهت بذی الاوتاد موصوف گشت و بذی الاوتاد بابن عباس است که نزد او باوتاد بازی میکردند و بلهو و لعب مشغول

کشتند با او و ابجمله که بچهار میخ معذب میکردمان مینمود و ایشان را بانجمان میکذاشت تا هلاک میشدند و از انجمله حزبیل با زن وی که ماشطه دختر فرعون
بود و اسیه بنت مزاحم زن او ... چنانچه در اخبار امده که فرعون را خازنی بود که حزبیل نام داشت و او با زن خود ایمان اورده بودند و از این جهت او را
مؤمن آل فرعون میگفتند و خدای تعالی از ان خبر داده که وجاء رجل من آل فرعون و زنش ماشطه دختر فرعون بود روزی دختر را سر میشست شانه میکرد شانه از دستش
بیفتاد گفت کور باد انکس که بخدا کافر شد دختر گفت پدر مرا میگوئی گفت نه خدای دیگر است که پدر ترا افرید و خدای اسمان و زمین و جمیع مخلوقات است
و بی زن و بی انباز است دختر پدر را ازین واقف ساخت فرعون ان زن را طلبید و گفت بهمان طریق که با دخترش گفته بود باز گفت فرعون با او
گفت که ازین گفته پشیمان شو و الا ترا ببدترین عذابی هلاک کردانم او گفت هر چه توانی بکن فرعون فرمود تا چهار میخ بر بندند و حیات و عقارب بر او
کماشتند و دو پسر داشت هر دو را حاضر کردانیدند و گفتند از این اعتقاد باز کرد و اکر نه پسرانت را بکشیم زن گفت جان من و فرزندان من فدای راه خدا باد
پس پسر مهین را بکشتند و کهین را که چهار ماهه بود بر سینه او نشاندند و او را تهدید دادند که او را هم میکشیم طفل باواز امد که ای مادر بر نکردی که دنیا
اعتبار ندارد مصلاح اینکه خود را زودتر ببهشت رسانی و این طفل از جمله ان شش طفل است که پیش از وقت سخن گفتند پس پسر را بر سینه مادر بکشتند
و بعد از ان مادر را باو رسانیدند حزبیل بکریخت در بعضی کوهها متحصن شد فرعون کسان خود را بتجسس او فرستاد دو کس از ایشان باو رسیدند
او را دیدند که بر نماز ایستاده و سباع کرد او با ایستاده میکردند این دو کس باز کشتند خبر بفرعون رسانیدند حزبیل مناجات کرد که خدایا صد سال است که عبادت
تو میکنم و از خلق پنهان میدارم هر که ازین دو کس سر مرا نکهدارد ایمان روزی او کردان و انکه افشای سر من کند او را هلاک کن و بعذاب دوزخ کرفتار ساز
پس یکی از دو کس با خود گفت اینکه سباع کرد او درامده اند و محافظت او میکنند دلالت بر حقیت او میکند باز کشت و ایمان اورد و دیکری فرعون را
بان اکاه کرد فرعون از او کواه طلبید گفت فلانی کواه است او را حاضر ساختند گفت من چیزی ندیدم فرعون او را چهار میخ فرمود و دیکری را خلعت داد اسیه بنت
مزاحم که مؤمنه بود و زن فرعون شنید که فرعون ماشطه او را بچهار میخ بسته هلاک کرد او را ملامت نمود و گفت ای فرعون بی کناهی که مدتها خدمت ما کرده هلاک کردی
فرعون گفت ای اسیه تو نیز دیوانه کشته گفت من عاقلم و خدای تو و من و همه عالم یکیست و ترا این قوت داده که بر عالمیان حکومت میکنی و شکر نعمت او را نمیکذاری
فرعون بروی خشم کرفت و از پیش خودش براند مادر و پدرش را بخواند و گفت همان دیوانگی که ماشطه را کرفته بود دختر شما را کرفته مادر و پدر او را ملامت کردند
و گفتند ترا چه شده گفت ای اهل من از ظلم و کفر فرعون رشته دل از او برداشتم و روی خود را بخالق اسمان و زمین اوردم و بوحدانیت او معترف شدم ایشان گفتند خدای
اسمان و زمین فرعون است گفت اکر راست میکوید او را بکوئید تا از برای من تاجی بسازد و افتاب در پیش او و ماه در پس ان و ستارها کرداکرد ان گفتند این چکونه
تواند کرد گفت خدای ان باشد که هر چه خواهد تواند کرد فرعون این بشنید فرمود تا او را چهار میخ بر بستند در ان حال گفت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة خدای در
اسمان کشوده و جای او را در بهشت بر او نمود و از فرعون و قوم او خلاصی داد و پیش از انکه او را عذاب نمایند قبض روح او نمود و ببهشتش رسانید چون قبیله عاد و ثمود و فرعون
10 در نهایت کفر و عناد بودند متصف بطغیان و فساد از انجهة بعد از این میفرماید که الَّذِينَ و این مجرور المحل است که صفت عاد و ثمود و فرعون است و میتواند که منصوب
یا مرفوع المحل باشد ... بر هر تقدیر مراد انستکه این هر سه کروه انانند که بجهل و غوایت طَغَوْا از حد بیرون کشتند که بر انبیا تجبر و تکبر نمودند فِي الْبِلَادِ
11 در شهرها یکه حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند فِيهَا الْفَسَادَ تباهی در ان شهرها یا با مراکز ان قتل مردمان بود و بغیر حق غصب اموال ایشان و غیر ان از انواع تعدی و چون
12 کفر و ظلم ایشان بر حد افراط رسید موجب عذاب کشتند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ پس بریخت بر ایشان رَبُّكَ پروردکار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانه عذاب را مراد
احاطه انواع عذابست و اصناف مختلفه عقاب بر ایشان چه اصل سوط خلط است و تسمیه جلد بان بجهة انستکه ان مخلوط الطاقات است و بعضی از ان ...
بعضی دیکر در حقیقت معنی انستکه فرو کرفت ایشان را انواع عقوبت دنیا و اخرت کویند که مراد بسوط عذاب عذاب دنیا است که ان باین عنوان بجهة اشعار
بر انکه عذاب دنیا ایشان نسبت بعذاب اخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر و عمرو بن عبید روایت کرده که حسن بصری چون باین ایه رسید گفت ان
عند الله اسواطا کثیرة فاخذهم بسوط منها یعنی نزد خدا انواع بسیار است از عذاب و نکال پس ایشان را بکرفت بیک نوع از ان و چون سوط الة ضربست و نوعی از عذاب
13 است انرا استعمال نموده برای عذاب بعد از ان بجهة تهدید اهل کفر و عناد خطاب بحبیب خود میکند که إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردکار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر اینه در
کذرکاه است و در موضع ترقب یعنی همچنانکه کسیکه در مرصاد نشسته ترصد کذرندکان نماید هیچ چیز از او فوت نمیشود از حقتعالی هیچ چیز فوت نمیکردد از افعال و اقوال
بندکان بلکه همه را میبیند و میشنود اصلا پوشیده و پنهان نیست همه بر وفق ان جزا خواهد داد پس کو مرصاد تمثیل است برای ارصاد او سبحانه کفار و عصات را
بعذاب و عقاب و از صادق صلوات الله علیه منقولست که مرصاد قنطره ایست که از ان نکذرد کسیکه ظلم کرده باشد بر بنده از بندکان خدا از بعضی عرب پرسیدند این
ربک گفت لبالمرصاد مراد نه مکانست بلکه علم او سبحانه است بلی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که این کان ربنا قبل ان خلق السموات والارض
فرمود این مکان و کان الله ولا مکان ابن عباس رض از این ایه سؤال کردند فرمود که بنده را بر هفت جای در جسر دوزخ بدارند و از ایشان بپرسند در اول از شهادت لا اله
الا الله اکر از عهده ان بیرون اید بموضع دوم ببرند و از نماز سؤال کنند و در سیم از زکوة پرسند و در چهارم از روزه و در پنجم از حج و در ششم از عمره و در
هفتم از مظالم و در هر موضعی از این مواضع که اجابت ان نتواند نمود او را بدوزخ اندازند و در موضع هفتم اکر مرتکب مظالم شده باشد طاعت منطوعه از
14 او ستانند و بمظلومان دهند و او را ببهشت برند و الا بدوزخ افکنند و بقدر ان معذب کردد فَأَمَّا الْإِنْسَانُ این متصل است بقوله ان ربک لبالمرصاد
کانه قیل ان الله لا یرید من الانسان الا الطاعة والسعی للاخرة و هو مرصد بالعقوبة للعاصی فاما الانسان فلا یرید ذلک ولا یهمه الا العاجلة و ما یلذه و ینعمه یعنی
بدرستیکه خدای نمیخواهد از ادمی مکر طاعت و سعی برای نفع اخرت و حال انکه مرصد است برای عاصی بعقوبت پس اما ادمی نمیخواهد این را و اهتمام ندارد مکر بتوانکری
و نیکو حالی در دنیا و مستلذات ان فهذا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ چون بیازماید او را پروردکار او بشکر بر نعمت و نعمتی اراده نماید که بسپاس داری او و بتوانکری
و نیکو حالی ظاهر کردد فَأَكْرَمَهُ پس کرامی کند او را باقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد او را و معیشت را بر او فراخ کرداند و بآسانی کار او را بسازد فَيَقُولُ پس کوید از روی
فرح رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردکار من کرامی کرد مرا و اهل این کرامت بودم یعنی کمان برد که سبب کرامت او توسع نعمت است پروردکار او بوده بدانکه منقولست تا اخر ...

کرا دانست و ذکر فا بجهة انکه اما متضمن معنی شرطست و ظرف متوسط در تقدیر تاخیر کانه قیل فاما الانسان فقائل ربی اکرمن وقت ابتلائه بالانعام و همچنین
است قوله وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ زیرا که در این تقدیر است که و اما الانسان اذا ما ابتلیه تا موافق قسیم او باشد چه حق تعالی از انست که انچه بعد از اما اول
و ثانیه واقع شده باشد متقابلین باشند پس معنی این است که اما ادمی چون بیازماید پروردکار او او را بفقر و فاقه و درویشی فَقَدَرَ عَلَيْهِ پس تنک سازد
17 بر او رِزْقَهُ روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي پس کوید از روی جزع و ناشکیبائی از بیچارکی پروردکار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا یعنی کمان برد که سبب هوان و فقر است بجهة این
کوید که خدا مرا بفقر خوار کردانید خلاصه معنی انست که ادمی بجهة اشتغال او بحطام دنیا و لذات ان و اهتمام او بان کرامت خود را بتوانکری داند و اهانت
خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است و نه چنین است بحسب حقیقت کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت کقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم و تقتیر
کاه مؤدی بکرامت دارینست و توسیع کاه هست که مفضی باشد باستدراج هم چنانکه نسبت با اعدا که موجب اهلاک او ست در حسب دنیا و لهذا او را بدو
18 قول مذمت کرده و ردع نموده و فرموده که كَلَّا یعنی نه چنانست که ادمی تصور کرده از کرامت بغنا و اهانت بفقر در کشاف اورده که اکر کسی سؤال کند که چرا حق
سبحانه نکفت که فاهانه و قدر علیه رزقه هم چنانکه فرموده که فاکرمه و نعمه تا هر دو قول مقابل یکدیکر باشند کوئیم زیرا که بسط کرامت است از خدا که بنده کران
عبادت است از انعام او سبحانه بر بنده بر سبیل تفضل بدون سابقه و اما تقتیر اهانت نیست زیرا که اخلال بتفضل اهانت نمیباشد بلکه ترک کرامت و کاه هست
که مولی مکرم عبد خود است و مهین او و کاه هست که غیر مکرم است و غیر مهین پس عدم اکرام مستلزم اهانت نباشد و لهذا اکر زید هدیه نبود انعام کرده میکوئی
اکرمنی باله و اکر اهدا نکرد نمیکوئی اهاننی و لا اکرمنی و اکر سؤال کنی که حقتعالی بتصحیح اکرام خود کرده و اثبات ان نموده و فرموده فاکرمه بعد از ان انکار او بقول کرده و ذم ان نموده
بقوله ربی اکرمن هم چنانکه انکار ابتلی نموده که اهانن و بران مذمت کرده و هر دو قصد یکدیکر اند کوئیم انکار حقتعالی بقول بنده که ربی اکرمن و ذم ان برای جهت انست
که بنده از کفته است بر قصد خلاف انچه حقتعالی بتصحیح ان کرده و اثبات ان نموده باینکه قصد کرده باینکه حقتعالی انچه باو داده بجهة کرامت او است نزد حقتعالی و استحقاق
و استیجاب او هم چنانکه عادت افتخار جهلا لئام و اقتدار مردمانست نزد خود شان کقوله تعالی انما اوتیته علی علم عندی و حال انکه اعطای او سبحانه بر وجه تفضل است
بدون استیجاب و سابقه نه بسبب انساب و احسابی که ایشان بان افتخار میکنند و استحقاق کرامت را از ان میدانند پس حقیقت معنی این انستکه اکر حقتعالی از روی
تفضل با ادمی اکرام نماید بر وفق و مصلحت نعمت خود را بر او منبسط سازد او کوید بر سبیل افتخار و اظهار استحقاق ان که ربی اکرمن نه بقصد تفضل و یا کوئیم که
انکار و ذم منشا است بقوله ربی اکرمن یعنی چون حقتعالی بر بنده تفضل مینماید اکرام میکند او را باید وی اعتراف مینماید بفضل حقتعالی و اکرام او و اکر ترک تفضل
میکند بر او وی از ابهوان تسمیه میکند و حال انکه این هوان چنانکه دانسته شد مؤید این وجه است ذکر اکرام در قوله فاکرمه انتهی کلام صاحب کشاف پس بر سبیل التفات
غیبت میفرماید که سوء ... شما منحصر در قول مذکور نیست بَل بلکه فعل شما اسوء است از قول شما و ادلست بر تهالک شما بمال و ان اینست که لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ
کرامی نمیدارید طفل بی پدر را و ان مالی که خدای بشما کرامت فرموده او را نمینوازید بلطف و خوش و تفقد و دلجوئی او نمیکنید بصله عطیه تا از ذل سؤال خلاصی یابد
تخصیص یتیم بجهة انستکه او را کافلی نیست که بامر او قیام نماید و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و اشاره بسبابه و وسطی کرد
مقاتل کفته که قدامة بن مظعون در حجر امیة بن خلف یتیم بود و امیه او را از حق خویش منع میکرد و مال او که نزد امیه بود در انفاق و صرف منع میکرد حقتعالی فرموده که مال یتیم را
19 که در تحت تصرف شما است صرف نفقه او نمیکنید این بنا بر عادت کفار بود که یتیم را محروم میساختند از مالی که بطریق توارث باو میرسید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریص
نمیکنید یکدیکر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش مراد انستکه بجهة فرط محبت شما بحطام دنیا و بخل شما یتیم را دلنوازی نمیکنید نه مسکین را نوازش
نمائید یکدیکر را بران ترغیب مینمائید و بعضی کفته اند که معنی این انستکه من مال را بشما داده ام تا بان اکرام ایتام نمائید و اطعام مساکین و چون شما ترک اعطا و اکرام مینمائید
20 موجب اهانت شما میشود نه تقتیر سبب اهانت شما باشد وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی که خداوند جمعیت یعنی مالها را از حلال و حرام
میخورید و هیچ تفرقه نمیکنید میان انها و ان یکدیکر امثال نمینمائید کویند مراد اموال ایتام است که با مالهای خلط میکردند همه را میخوردند و هیچ بیتیمان نمیدادند در
اخبار امده که ایشان میراث بزنان و صبیان نمیدادند مالهای ایشان را با مال خود جمع میکردند همه را میخوردند انها را محروم میکردند و با انکه مالهای خود را برغبت تمام
میخوردند و حقوق واجبه از ان بمستحقان نمیرسانیدند و با انکه طعام پاک و نجس را میخوردند با انکه انچه میت جمع کرده بود از ظلم ایشان ان را میخوردند با انکه عالم بودند بغصبیت ان و سوا
بود که اینکلام برای ذم وارث باشد که بسهولت تمام مال مورث باو رسیده باشد بدون مشقت و عرق جبین او و در انفاق ان اسراف کند و در اکل ان توسع نماید و جمیع
21 مشتهیات خود را از اطعمه و اشربه و البسه و فواکه بان ضم کند و خورد هم چنانکه دأب بطالین است از وراث وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی بسیار
22 و فراوان با حرص و شره و منع حقوق ... کثرت مال از فرط حرص و بجهة ان جمع میکنید از غیر مصرف ان و از عاقبت ان تفکر نمیکنید كَلَّا ردع است از فعل مذکور
و انکار ان یعنی باز ایستید از این امر ناشایسته و ما بعد ... و هو قوله إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ یعنی یاد کن که چون زمین شکافته شود دَكًّا دَكًّا
شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کردد و تلال و جبال ان همه هموار کردند یا مانند کرد بر هوا منتشر و پراکنده شود و همه زمین هموار کردد که اصلا ارتفاع و انخفاض
23 در ان نماند یا کشیده شود کشیدن زمین در روز قیامت ما شد ادیم قول اخیر منقولست از ابن عباس ره و این قریب بمعنی اولست وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید پروردکار تو یعنی
ظاهر کردد ایات قدرت و اثار هیبت و سطوت پروردکار تو چه سبحانه منزه است از حرکت و انتقال و تنقل که در جهتی باشد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا پس این تمثیل است برای ظهور ایات اقتدار و تبیین اثار قهر و سلطنت او سبحانه که ممثل شده حال ان بحال پادشاه که بنفسه او ظاهر کردد از اثار هیبت و سیاست انچه ظاهر
نشود بحضور همه عساکر و وزرا او حسن و جبائی منقولست که ای جاء امر ربک و قضاؤه و محاسبته ابو مسلم کفته که جاء امره الذی لا امر معه الا و حال الدنیا و بعضی محققان
کفته اند که معنی انستکه بیاید ظهور پروردکار تو بجهة ضرورت معرفت باو در ان روز چه ظهور معرفت شیء قائم مقام ظهور و رؤیت ان شیء است چون معارف الهی در ان روز بدیهی
و ضروری باشد پس ان بمنزله ظهور و تجلی او باشد مر اهل محشر را وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتکان بعرصه محشر صَفًّا صَفًّا صفی از پس صفی بحسب منازل و مراتب و در بعضی تفاسیر
اورده اند که اهل هر اسمانی صفی علیحده باشند و از ضحاک منقولست که چون روز قیامت شود اسمان دنیا شکافته شود فرشتکان از اماکن خود بر زمین نازل شوند و یک صف شوند احاطه بجمیع
24 جنیان و ادمیان نموده چشم بر ایشان بکمارند تا چه حادثه رخ نماید وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و اورده شود در ان روز جهنم یعنی ظاهر کرده شود از پس پرده حجاب با اهلش از اهل

محشر نموده شود کقوله تعالی و برزت الجحیم یَومَئِذٍ این بدل است از اذا دکت و عامل هر دو قوله یَتَذَکَّرُ الاِنسانُ یعنی در آن روز یاد کند آدمی گناهان خود را یا پند
گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود و بدان ندامت خورد وَاَنّی و از کجا باشد لَهُ الذِّکری او را یاد کردن و پند گرفتن و در کلام مضاف محذوفست
و تقدیر اینکه من این له منفعة الذکری تا منافی و مناقض ماقبل نباشد یعنی او را از کجا باشد فائده یاد کردن یا منفعت پند گرفتن چه وقت نفع بر تذکری
است که در دنیا نه آنجا صاحب کشاف و طبرسی و غیرهما مذکور است که از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه نازل شد رنگ روی مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله بغایت متغیر شد و اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند بسیار پریشان و مضطرب گشتند و جرأت آن نداشتند که از حضرت سؤال
کنند نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند یا ابا الحسن رسول را حادثه عظیم بوده بجهت این بسیار متغیر اللون گشته و مشوش الحال شده ما را جرأت آن نیست که
سبب آن از آنحضرت استفسار کنیم امیر المؤمنین علیه السلام در پس پشت آنحضرت بنشست و او را در بر گرفت و بر کتفین وی بوسه داده گفت یا رسول الله بابی
انت و امی ما الذی حدث الیوم و ما الذی غیرک چه حادثه امروز واقع گشته و چه چیز رنگ روی ترا متغیر ساخته حضرت فرمود که جبرئیل نزد من آمد این آیات را بر من
خواند که کلا اذا دکت الارض دکا دکا و جاء ربک والملک صفا صفا و جیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری فرمود که یا رسول الله
کیف یجاء بها آورده خواهد شد چگونه بیارند فرمود بیاورند آنرا بهفتاد هزار ملک یقودونها بسبعین الف زمام فتشرد شردة لو ترکت لاحرقت اهل الجمع ثم تعرض
لجهنم فتقول مالی و لک یا محمد فقد حرم الله لحمک علی و لا یبقی احد الا قال نفسی نفسی و ان محمدا یقول رب امتی امتی یعنی بیارند دوزخ را بهفتاد
هزار فرشته و بکشند آنرا بهفتاد هزار زمام بهمین طریق و او را بعرصات آرند و در روایتی دیگر واقعست که چون آنرا از جهات دوزخ بهفتاد هزار زمام بمحشر
حاضر سازند پس یکبار از اثر رها بجهد که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جمله اهل قیامت را بسوزد پس متعرض دوزخ شوم او بسخن در آید که ای محمد مرا
با تو چه کار حقتعالی گوشت ترا بر من حرام کرده است و در آن حال هیچکس نماند الا که گوید نفسی نفسی و محمد صلی الله علیه و آله گوید ای پروردگار من امتی امتی بفریاد
25 من رس و چون کافر مفرط ببیند که پند گرفتن سود ندارد و آتش بوی نزدیک شود از روی حسرت و ندامت یَقُولُ گوید یا لَیتَنِی کاشکی من قَدَّمتُ
پیش فرستادم عمل خیری لِحَیاتِی برای زندگانی من در این عالم یا در وقت حیوة من در دنیا و بنا بر معنی اخیر لام بمعنی فی باشد یا از برای توقیت کقوله کتبته
لعشر لیال خلون من رجب این آیه بر این دلیل واضح حجت است بر آنکه اختیار در دست مکلف است معلق بقصد و اراده او و مجبور نیست از طاعات و معاصی
هم چنانکه مذهب اهل اهواء و بدعت است که اظهار حسرت بر وجه مبود و ذکر تأسف بمعنی فَیَومَئِذٍ پس آن روز لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ عذاب نکند کسی
26 مثل عذاب خدای اَحَدٌ هیچ یکی از مردمان وَلا یُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را وَثاقَهُ مانند بند کردن خدای اَحَدٌ هیچ ملک مراد
اینکه در روز قیامت متولی عذاب خدا و وثاق او نباشد مخصوص غیر او سبحانه زیرا که همه امر خدا را باشد و ذکر ضمیر وثاق و عذاب راجع بانسان
باشد یعنی احدی از زبانیه عذاب نکند شخصی را مانند عذاب کردن آدمی کافر را و هیچکدام از ایشان بسلاسل بند نکند کسی را مانند بند کردن او را و اینها
بر قرائت یعقوب و کسائی یعذب و یوثق بصیغه مجهول ضمیر راجع بانسانست معنی اینکه عذاب کرده نمیشود مثل عذاب کردن آدمی و بند کرده نمیشود مثل بند کردن او
یا آنکه عذاب احدی در دنیا مثل عذاب خدای در آخرت و بند نکند مثل بند کردن خدای در آن سرای چه عذاب و وثاق او اشد و اصعب است از جمیع انواع عذاب
و وثاق مراد بانسان صنفی است از اصناف کفار که متناهی در کفر و عنا باشند و گویند مراد شخص معین است که ابی بن خلف است چنانکه در بعضی روایات آمده
یا آنکه معنی این باشد که مؤاخذ نمیشود هیچ احدی بعذاب انسان دیگر کقوله ولا تزر وازرة وزر اخری حقتعالی در وقت موت مؤمن یا در وقت بعث او یا در حین دخول
27 در جنت با او خطاب کند بکیفیتی که با موسی در طور خطاب نمود یا بزبان ملکی فرماید که یا اَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ و مستغنی
از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در بلیه یا با ایمان و رسنده از سر اطمینان و یقین بدون خلجان ریب و اختلاج شک در وحدت من یا ایمن از خوف و حزن عنا علی
28 من اِرجِعِی اِلی رَبِّکِ بازگرد بسوی موعد پروردگار خود راضِیَةً و حال آنکه پسند کننده باشی آنچه بتو دهند یا شاکر و صابر بودی در دنیا بدانچه بتو رسید یا
29 باخشنودی با فعال خود که مشاهده ثواب آن کنی مَرضِیَّةً پسندیده نزد خدا بعملی که کرده فَادخُلِی فِی عِبادِی پس در آی در زمره بندگان شایسته من و منتظم
30 شو در سلک ایشان وَادخُلِی جَنَّتِی و در آی در بهشت من با ایشان با زمره مقربان پس مستنیر شو بنور ایشان چه جواهر قدسیه مانند مرآت متقابله
اضافه عباد و جنت بخود جهة اشعار است بر تشریف و تعظیم و گویند مراد بنفس روح است معنی آنکه داخل شو در اجساد عباد من که از آن مفارقت کرده بودی و صالح بن
حسان گفته که این آیه نازل شده در وقتیکه حمزة بن عبد المطلب را کفار در احد شهید کردند و قول دیگر آنکه در باره حبیب بن عدی نزول یافته در حینی که اهل مکه او را
بدار کشیدند و روی او را بمدینه کردند و گفت که اللهم ان کان لی عندک خیر فحول وجهی نحو قبلتک بار خدایا اگر مرا نزد تو منزلتی هست روی مرا بقبله کن منصرف گردانید
او را بقبله کرده بنده و هیچکس قدرت آن نداشت که روی او را از آن بگرداند و بجانب دیگر کند و اظهر آنست که آیه بر عموم خود باشد و اگر نزول آن مخصوص باشد بحمزه یا
بحبیب حکم او عام خواهد بود مر کسی را که متصف بصفت او باشد چنانکه از عبد الله بن عمر روایتست که چون بنده مؤمن مشرف بر موت شود حقتعالی دو فرشته بفرستد
تا از برای وی تحفه از بهشت بیاورند و با او گویند که ای نفس آرامیده بیرون آی راضیه و مرضیه با روح و ریحان پس مکیف شود برایحه طیبه که از آن بوی مشک خوش
بوتر باشد چون آنرا فرشتگان آسمان بشنوند با خود گویند که نفس بنده مؤمن مبارک است و همه آسمانها بر وی بگشایند و بر وی صلوة فرستند و او را نزد عرش خدای
برند و چون فرشتگان که قابض روح وی باشند از کار فارغ شوند خدا را سجده کنند و گویند بار خدایا تو عالمی که این بنده مؤمنست و همیشه ترا پرستیده
حقتعالی بمیکائیل خطاب کند که این نفس را نزدیک نفوس مؤمنان ببر و بفرما تا قبر وی را در طول و عرض هفتاد گز فراخ سازند و از روح و ریحان بهشت مطیب گردانند پس
در قبر خود چنان خواب کند که عروس بر بالای جامه‌های الوان و وقتیکه از خواب برخیزد همچو کسی باشد که بر گلی خود خواب کرده باشد و چون کافر را موت نزدیک شود حق
تعالی دو فرشته بفرستند با او گویند یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم و العذاب الالیم از سعید بن جبیر مرویست که چون عبد الله عباس در طایف وفات کرد
مرغی بیامد که بر شکل وی کسی ندیده بود و در نعش وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که او را دفن کردند بر سر قبر وی آواز هاتفی میشنیدند که میگفت یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی سوره البلد بیست آیت است باجماع ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که قرائت او در فرائض لا اقسم بهذا البلد باشد تلاوت کند حضرت حق سبحانه و تعالی او را امان دهد از غضب و خشم خود در روز قیامت و بیاید

دانسته که چون حضرت حقتعالی سوره الفجر را ختم نمود بذکر نفس مطمئنه در این سوره تبیین وجه اطمینان نمود که آن نظر است در طریق معرفت حق تعالی و از امور که
دمتم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اُقسِمُ البته سوگند میخورم بِهذَا البَلَدِ بدین شهر یعنی مکه و چون سوگند
2 نخوردم باین شهر وَاَنتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده بِهذَا البَلَدِ بدین شهر با آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و میقات حج و مکان بیت الحرام و محل
ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام نیز هست قسم را مقید ساخت بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در او بجهة اظهار مزید فضل آنحضرت و اشعار بر آنکه شرف و مرتبت
شرف مکان بسبب مرتبه و شرف اهل آنست یعنی باین شهر بجهة آنکه مولد تو در اینجا است و در او نزول اجلال نموده شایسته آنست که بوی سوگند خورند بعضی گفته
اند که معنی آنست که قسم باین بلد در حالتیکه تو حلالی باین یعنی بر تو حلال است آنچه کسی دیگر را حلال نبوده و نیست از قتل و اسر و این در ساعتی از روز فتح مکه بود
که حقتعالی با او امر نمود که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت ابن خطل را بکشت و حال آنکه دست در آستانه کعبه زده بود و مقیس بن ضبابه را و غیره
بقتل رسانید و بعد از آن فرمود ان الله حرم مکة یوم خلق السموات والارض فهی حرام الی ان تقوم الساعة لم تحل لاحد قبلی و لن تحل لاحد بعدی و لم تحل لی الا ساعة من نهار فلا یعضد
شجرها و لا یختلی خلاها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد یعنی بدرستیکه حرام گردانید حقتعالی مکه را روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه
حرامست تا آنکه قیامت قائم شود حلال نبوده مر هیچ کس را که پیش از من بوده و هرگز حلال نشود مر کسی را که بعد از من باشد و مرا حلال نیست مگر یکساعت از
روز که حلال بود پس شجر آنرا قطع نمیباید کرد و گیاه تر او را نباید برید و صید آنرا نتوان رمانید و لقطه آن حلال نیست مگر کسی را که تعریف آن کند عباس
فرمود یا رسول الله اذخر را استثناء فرما که آن محتاج الیه است در قبور و بیوت ما حضرت فرمود الا الاذخر و بنا بر این تفسیر این قبیل سوگند از
حکمتهاست بر فضل چه فتح مکه بعد از نزول این آیه واقع شد پس انت حل بمعنی استقبال باشد از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول و نظیر آنست انک میت
و انهم میتون و مثل این در کلام عرب شایع است کما تقول لمن تعده الاکرام والحباء انت مکرم و محبو و در کلام خدای باتفاق امت اوسع است زیرا که احوال
مستقبله نزد او سبحانه در حکم حاضر و مشاهد است و نزد بعضی دیگر معنی آنست که سوگند نمیخورم باین بلد و حال آنکه تو حلالی در آن و منتهک الحرمة و مستباح العرض
و غیر محترم در آن پس بنا بر این این بلد را حرمتی نباشد تا بآن سوگند توان خورد و این قول مرویست از ابو مسلم و نیز از حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه
مأثور است که کانت قریش تعظم البلد و تستحل محمدا فیه فقال لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد یعنی قریش تعظیم این بلد میکردند و استحلال
عرض پیغمبر مینمودند حقتعالی این آیه فرستاد و فرمود ای محمد با وجود عظم حرمت تو ایشان استحلال قصد تو میکنند در آن و اخراج ترا از آن حلال میدانند هم چنانکه
صید او در غیر حرم حلال میدانند و حال آنکه در آن قاتل پدر خود را مؤاخذه نمیکنند و پوست درخت حرم را بگردن خود میآویزند تا ایمن شوند از قصاص و غیره
و هیچکس متعرض ایشان نمیشود بجهت لحاظ حرمت حرم غافل که خود ایشان مستحل عرض آنحضرت بوده استحلال عرض او و تجویز میکردند حقتعالی باین آیات اعلام او فرمود
3 و عیب کرد بعد از آن عطف کرد بر این قسم مقسم به دیگر و فرمود وَوالِدٍ سوگند به پدر یعنی آدم که ابو البشر است و خلیفه او که اعجب خلیفه در بیت یا ابراهیم
که پدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بانی کعبه معظمه است در مکه شریفه وَما وَلَدَ و بآنچه زاده است از آدم که جمیع ذریت وی اند که عمار ارض اند یا انبیا و اوصیا
و اتباع ایشان و بقول ابو عبد الله علیه السلام و بنا بر آنکه مراد بوالد ابراهیم سلام الله علیه است مراد بولد اسمعیل که از اولاد و بنده مکرم و معزز اوند و مختص باین بلد
و با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تنکیر والد بجهة تعظیم است و ایثار ما بر من بجهة معنی تعجب است کما فی قوله تعالی والله اعلم بما وضعت و گویند مراد بوالد و ما ولد
4 والد و هر ولد است که بوده اند و خواهند بود و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که لَقَد خَلَقنَا الاِنسانَ بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را فِی کَبَدٍ در سختی و
رنج و اصل من قولک کبد الرجل کبدا اذا وجعت کبده و انتفخت و بعد از آن استعمال کرده اند در هر تعب و مشقت بر سبیل اتساع و تجوز و مکابده از این مشتق است
و شبهه نیست در اینکه آدمی بانواع تعب و مشقت گرفتار است و مبادی آن از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و فطام و معاش و تکالیف شرعیه و موت و بعث و حساب و عقاب
و غیر آن از سایر مصائب دنیا و شدائد آخرت و مقسم از ابن عباس روایت کرده که کبد بمعنی استواء و استقامتست یعنی آفریدیم آدمی را منتصب القامت و ایستاده
و بپای خود بر خلاف حیوانات دیگر که ایشان بر رو افتاده آفریده شده اند و نزد بعضی مراد بکبد شدت و قوت است معنی آنکه ما آدمی را خلق کردیم از برای آنکه متعبد شود در
عبادات شاقه تا بدانند که بنا بر مشقت و محنت است و جنت در ریاض نعمت و گویند این کلام تحبیب و تسلیت رسولست بر تحمل مشاق و احتمال مکاره که از اهل مکه بوی
میرسید و تعجب حال ایشان در عداوت او و هذا اول قسم بلده وی خود بر آنکه آدمی خالی نیست از مقاسات شدائد مر پیغمبر را که دیگر تسلیه و باشد بر تحمل انواع شدائد
و ابتلاء از اعداء و وجه اخیر بوجوه ثلثه در قوله و انت حل بهذا البلد مؤید است و بنا بر وجه دوم که متضمن وعده فتح مکه حالیه است نیز برای تتمیم تسلیه آنحضرت
و تنفیس غم و ملال از او و الله اعلم و مذکور است اینکه در بعضی روایات واقع شده که مراد بانسان در این آیه ابو الاشد بن اسید است که بغایت شدید الخلق و القوة بود یعنی
خدای تعالی با قرید ابو الاشد را که بغایت قوت بود در نهایت ضخامت که گویند قوت او بر وجهی بود که ادیم عکاظی زیر پای نهادی ده تن شداد بکشیدند پاره شدی
5 و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی او را بر نیندازد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او زور آزمائی کرد و ضمیر در قوله اَیَحسَبُ راجع است بعضی از صنادید
قریش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دست ایشان در رنج و عنا بود و ابو الاشد است باعتبار اهل کفر و عناد که همزه از برای انکار است یعنی آیا پندارد این ضعیف القوه
معاند اَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ اَحَدٌ اینکه هرگز قادر نباشد بر گرفتن او هیچ کس که از او انتقام معاندت و معادات او با پیغمبر بکشد و مکافات آزار و ایذا و دشنام او کند
6 ظن میبرد آنکه قیامت قائم نشود و کسی این انتقام از او نکشد یَقُولُ گوید از روی تفاخر و تجبر که قیامت اَهلَکتُ هلاک کردم یعنی ضایع کردم و انفاق کردم در دنیا
مالاً لُبَداً مالی انبوه و بسیار و این ماخوذ از تلبد الشیء اذا اجتمع و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که مراد باین انسان عمرو بن عبدود است در حینی که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بر او عرض کرد در روز خندق و او را از اسلام و آن ابا کرده و آنحضرت او را بقتل رسانید مراد کثرت انفاق وی است در جاهلیت که اهل جاهلیت آنرا از مکارم میدانستند و از معالی مفاخر
میدانستند و آن صرف اموال از روی ریا و سمعت و افتخار بوده یا مراد انفاق آن در معادات پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت واقع شده که ابو الاشد
پیغمبر را بیازارند و گویند مستکبر این قول در دنیا بوده یعنی این معاند از روی افتخار با صحابه میگوید که مال بسیار در عداوت محمد انفاق کردم و نزد قتاده مراد بانسان
حارث بن عامر ابن عبد مناف است که بظاهر اسلام آورده بود حضرت او را بکوه امر فرموده هر نوبت که گناهی از او صادر میشد از رسول استفتا مینمود و آنحضرت او را امر

پیغمبر تو بکفارۀ وی گفت لقد ذهب مالی فی الکفارات والنفقات منذ دخلت فی دین محمد یعنی تا باین محمد درآمدم مال دنیا از دست من بیرون رفت بکفارات
و نفقات و نزد بعضی دیگر مراد بان علید بن معبر است بر هر تقدیر حق تعالی انکار او کرده میفرماید أَيَحْسَبُ آیا می پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ انکه ندیده است او را
7 أَحَدٌ یکی یعنی خدای براد بد و نیت و رادانند و بران وقت که نفقه کرده مجازات خواهد داد و مطالبه خواهد کرد که ان مال از کجا کسب کرده و در چه صرف نمود
از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا تزول قدما العبد حتی یسئل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن ماله من این جمعه و فیما ذا انفقه و عن علمه
ما ذا عمل به و عن حبنا اهل البیت یعنی هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم بر دارد تا از عهدۀ چهار سؤال بیرون اید از عمر در چه برده و از مال که از کجا فراهم اورده
8 کجا نفقه کرده و از علم که چگونه بان عمل کرده و از محبت و دوستی اهل البیت علیهم السلام بعد از ان جهت تقریر میفرماید که أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ ایا نگردانیدیم مر او را یعنی
9 نیافریدیم برای او عَيْنَيْنِ دو چشم که بان می بیند اثار حکمت و قدرت مارا و هر چه بخواهد از مرئیات مشاهده مینماید وَلِسَانًا و زبانی اگر بدان سخن میگوید
و از مافی الضمیر خبر میدهد وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را میپوشد بر نطق و اکل و شرب و نفخ و غیر ذلک معاونت مینماید عبد الحمید مدائنی از ابی حازم روایت
کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله تعالی یقول یا ابن ادم ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق و ان نازعک بصرک الی
بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق و ان نازعک فرجک الی ما حرمت علیک علیه بطبقتین فاطبق یعنی بدرستیکه حق تعالی میفرماید که ای فرزند ادم
اگر زبانت با تو منازعت کند در انچه بر تو حرام کرده ام پس اعانت کرده ام ترا بدو طبقه از لب پس بر هم گذار و اگر چشمت با تو منازعت کند در انچه بر تو حرام کرده ام پس اعانت
کرده ام ترا بدو طبقه از پلک پس بر هم دوز و اگر فرج تو نزاع کند اعانت کرده ام ترا بطبقتین از دو ران پس لجام کن وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و راه نمودیم او را
طریق خیر و شر را بانزال کتب و ارسال رسل یا نمودیم باو دو پستان تا بعد از ولادت بران چسبیده شیر خورد و باشتغال نماید قول اول منقولست از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و از ابن عباس و ابن مسعود و حسن و مجاهد و قتاده و ثانی قول سعید بن مسیب و ضحاک و بروایت دیگر از ابن عباس مرویست از ابو جعفر
علیه السلام منقولست که مراد بعینین حضرت رسالتست که مظهر نبوت و ولایت است و بلسانا امیر المؤمنین است و بشفتین حسن و حسین علیهما السلام و بنجدین ولایت
ایشان و بدامنی وسکنی که بعد از ین هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه ای علی بتقرب بمحمد و بابه و بدانکه اصل
مکان مرتفع و بالا است و تسمیه این خیر و شر بنجد بروز و ظهور هر یک از انها است یعنی امتیاز انها از یکدیگر در شرع اقدس و تسمیه این شر بنجد بجهت شوان
و میتواند بود که تسمیه نجد بشر بر اعتبار باشد که در اجتناب سلوک ان رفعت و شرف از برای مکلف حاصل میشود هم چنانکه سلوک طریق خیر موجب رفعت است
شرافت مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند که مردمان میگویند نجدین ثدیین است فرمود که لا انما الخیر و الشر و چنین است بلکه ان طریق خیر و طریق شر است
و از حسن نقل کرده اند که بمن رسیده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ایها الناس هما نجدان نجد الخیر و نجد الشر فما جعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر ای مردمان نجدین
نجد خیر است و نجد شر پس چه چیز گردانیده است نجد شر را بنماد و سزاوار تر بنجد خیر مراد انست که با وجود ظهور حقیت خیر و بطلان شر انسان طریق خیر را گذاشته در طریق شر
11 سلوک نمود فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس بتکلیف دینی مداومت نکرد در وجوه البر و انفاق ننمود در امر شد یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و بواسطه اعمال
صالحه که متضمن مشقت و تکلیف است بشکر گذاری ایادی و نعم مذکوره قیام ننمود اقتحام عقبه مثلی است که بان تشبیه کرده مجاهده با نفس و شیاطین بر رفتن کسی بعقبه
و تکلیف بر بالای عقبه گران و اسم تا به الاشتراک بینهما مشقت و محنت اقتحام و تکلیف ریاضت و شبهه نیست در انکه اعمال صالحه متضمن معاناة مشقت و مجاهده
نفس و از حسن منقولست که عقبه والله شدید مجاهدة الانسان نفسه و هواه و عدوه الشیطان حاصل معنی انکه چرا ادمی مالی که در طریق شر صرف کرده یعنی
12 بقصد ریا و سمعه و افتخار و عداوت پیغمبر و غیر ان از وجوه قبیحه اقتحام عقبه که طریق خیر است صرف نکرده و بعد از ان بجهة تعظیم عقبه میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانا گردانید ترا که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو نمیدانی کنه صعوبت او را بر نفس و کنه ثواب او را نزد خدای و این جمله معترضست میان فلا اقتحم العقبه و مفسر او
13 (14) و هو قوله فَكُّ رَقَبَةٍ یعنی اقتحام عقبه ازاد کردن بنده ایست از بندگی و تخلیص او از رق أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی که
15 خداوند گرسنگی است یعنی در وقتیکه طعام بدشواری یابد بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت و خویشی است یعنی ان یتیم خویش مطعم بود یا
16 أَوْ مِسْكِينًا یا درویشی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک نشین بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد این کنایت از شدت احتیاج و تنگدستی و درماندگی و شبهه نیست
در انکه فک رقبه و اطعام یتیم و مسکین در وقت تعسر طعام متضمن مجاهده نفس است بتحمل مشقت و شدت و بباید دانست که چون فلا اقتحم در تقدیر انست که فلا فک
رقبة و لا اطعم یتیما او مسکینا چنانکه باین مفسر شد پس لا که در ماضی داخل شده در حکم لا مکرر باشد و نزد کسی اگر در ذکر کلام افصح تکرر لا شرط است که هیچ کس ر منافی
در امده باشد و اینجا تکرر منتفی است مصحح طریقه اورده که فلا اقتحم العقبة چند قولست اول انکه معنی انست که فلا یقتحم هذا الانسان العقبة و لا جاوزها و اکثر
استعمال این وجه بتکریر لفظ لا است کما قال سبحانه فلا صدق و لا صلی ای لم یصدق و لم یصل و کما قال الحطیئة و انکانت النعماء فیهم جزوا بها و ان انعموا لا کدروها
و لا کدوا و گاه هست که بدون تکرر واقع میشود کما قال الشاعر ان تغفر اللهم تغفر جما و ای عبد لک لا الما ای لم یلم دوم انکه این کلام بر وجه دعا علیه است کانه قال
لا غفر الله له و لا نجا و لا سلم پس معنی انست که لا نجا من العقبة و لا جاوزها سیم انکه معنی این باشد که فلا اقتحم العقبة یا افلا اقتحم و این قول ابن زید
و جبائی و ابو مسلم است و دال بر این وجه است قول الله تعالی بعد ذلک ثم کان من الذین امنوا و تواصوا بالصبر یعنی ایمان بصبر و تواصوا بالمرحمة چه اگر مراد معنی نفی
باشد انبد ثم منقطع خواهد شد و سید مرتضی قدس الله سره فرموده که این وجه بسیار ضعیف است برا که کلام خالیست از لفظ استفهام و قبیح است حذف
حرف استفهام در مثل این موضع و تعلیل ایشان نا قص است برا که معنی فلا اقتحم العقبة ثم کان من الذین امنوا انست که لم یقتحم و لم یؤمن چه ثم عطف است بر قول لا
تکرار و در عقبه نیز چند وجه است اول انکه ضرب المثل باشد برای مجاهده نفس و هوی و شیطان و بهایم یعنی شدت و مشقت ان مانند تکلیف صعود عقبه شاقه
فکانه قال لم یحمل علی نفسه المشقة بعتق الرقبة و الاطعام دوم انکه عقبه بر حقیقت خود که ان عقبه شدیدی است در دوزخ نزد پل جسر پس معنی انست که انسان بجهة
ترک الطاعت و عبادات اقتحام این عقبه نکند بلکه در انجا بماند و نتواند که بران مرتفع شده از ان خلاص شود و این قول حسن و قتاده است این بدان پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت که عقبه کوهیست در دوزخ که از هفتاد که بوی رسند و نیز از انحضرت مرویست که ان امامکم عقبة کؤدا لا یجوزها المثقلون و انا ارید ان اخفف لتلک العقبة

یعنی در پیش شما عقبه سخت و دشوار است که اینکه گران بار باشند از گاه در نتوانند گذشت و من میخواهم که سبکبار باشم با ان عقبه و نزد ابن عباس مراد بعقبه
اتش دوزخست و بروایت دیگر از او کوهیست در دوزخ چنانکه مذکور شد سیم انکه عقبه صراط است و ان پلیست بر سر دوزخ سه هزار ساله راه بر ان
چون شمشیر بعضی نشیب و بعضی فراز و بعضی راست و بعضی کج و بر جوانب ان ثعالب و کلالیب و خطاطیف است مانند شوک سعدان و مردمان بعضی چون برق جهنده
بگذرند و بعضی چون باد وزنند و جمعی بلغزند و برخی افتان و خیزان و گروهی مجروح و جمعی چون قدم اول بران نهند منکوس در دوزخ افتند امام ابن بومن
ما بین صلوة عصر باشد تا عشا و بنا بر این وجه اجر معنی مراد از این است که نتوانند گذشتن از این عقبه فک رقبة و اطعام از براء بن عازب روایت است که اعرابی نزد پیغمبر
امد و گفت یا رسول الله علمنی عملا یدخلنی الجنة علی ان تعلیم فرما مرا کاری که مرا به بهشت رساند انحضرت فرمود که اعتق النسمة و فک الرقبة گفت اولیسا سواء عتق
و فک رقبه یکی نیستند فرمود لا عتق النسمة ان تنفرد بعتقها و فک الرقبة ان تعین فی ثمنها الی اخر الحدیث یعنی عتق نسمه انست که بنده خود را ازاد کنی
فک رقبه انکه در بهای بنده دیگری در تخلیص وی کوشی یعنی و برادری مالکی اگر چه ظالم باشد اگر توانی گرسنه را طعام و تشنه را اب ده و امر کن بمعروف و نهی کن از منکر
و اگر اینهم نتوانی زبان خود را نگاه دار الا از خیر و در احادیث ثابت شده که عتق و صدقه از افاضل اعمال است و نزد بعضی عتق افضل است و نزد جماعتی دیگر صدقه و ابن دلیل
بر قول اول بجهة تقدیم عتق بر صدقه مرویست که شیعی گفتند که مردی که نزد او فضل صدقه باشد در اعتاق رقبه صرف کند یا در صله رحم گفت تیر افضل است برا که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من فک رقبة فک الله بکل عضو منها عضوا منه من النار یعنی هر که ازاد کند رقبه را حقتعالی ازاد کند هر عضوی از ان رقبه عضوی از او از اتش
دوزخ و نزد عکرمه فک رقبه بمعنی تخلیص نفس است از ذنوب بتوبه و انابت و نزد جبائی فک ان از عقاب بفعل طاعت و بدانکه مسغبه و مقربه و متربه که بر وزن مفعله اند
مصدرند ماخوذ اند از سغب ای جاع و قرب فی النسب یقال فلان ذو قرابتی و ذو مقربتی و ترب اذا افتقر و معناه التصق بالتراب و اما اترب فاستغنی ای صار ذا مال
کالتراب فی الکثرة کما یقال اثری و عن النبی صلی الله علیه و آله فی قوله ذا متربة الذی ماواه المزابل و وصف یوم بذی مسغبة از قبیل هم ناصب و نصب است
و وصف یتیم بذا مقربة بجهت حث است بر تفضیل ذوی القربی که محتاج باشند بر اجانب در اطعام معاذ بن جبل از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که
من اشبع جائعا فی یوم سغب ادخله الله یوم القیمة من باب من ابواب الجنة لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل یعنی هر که سیر گرداند گرسنه را در روز تحطی حقتعالی
در روز قیامت او را در ارد از دری از درهای بهشت که داخل نشود در او هیچ کس مگر کسیکه کرده باشد مثل انچه او کرده و جابر بن عبد الله
نیز از انحضرت نقل کرده که من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان از چیزهائیکه موجب امرزش است طعام دادنست مسلمان گرسنه را محمد بن عمر بن یزید منقولست
است که من با بو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء گفتم یا ابن رسول الله که مرا پسریست که بیمار شد و صعب درد در باره وی علاجی فرمای فرمود امر کن او را که
صدقه بدهد بقبضه از طعام و بعد از قبضه چه حق سبحانه میفرماید فلا اقتحم العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة
17 ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا این عطفست بر اقتحم و بلفظ ثم بجهة تباعد ایمانست از عتق و اطعام در رتبه و فضیلت بسبب استقلال ان و اشتراط سایر
طاعات بران تباعد از ان در وقت برا که ایمان سابقست بر غیر خود و هیچ عمل صالح محقق نمیشود بدون ان یعنی اقتحام عقبه نکرده ان انسان جاحد معاند پس بوده
باشد از انانکه ایمان اورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا در مصیبت یا بر انواع مشقت یا مطلق
محن که بان مبتلا میشوند وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت نموده اند بمخشایش و مهربانی به بندگان خدای خصوصا بر اهل حاجت و ذوی قرابت یا بموجبات رحمت او که
18 ان ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت أُولَئِكَ انگروه مؤمنان که بصبر و رحمت یکدیگر را وصیت میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ یاران دست راست اند که از جانب
19 یمین عرش به بهشت در ایند یا خداوندان یمن و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه کافر شده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایلی که نصب کرده ایم بر خواز کتاب بحجج
هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشانند صاحبان دست چپ که ایشان از جانب شمال عرش بدوزخ میبرند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند تکرر ذکر مؤمنان باسم اشاره
20 و کفار بضمیر بجهة شانست و مبالغه عَلَيْهِمْ بر ایشانست در دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ اتشی پوشیده و این ماخوذ است از اوصدت الباب اذا اطبقته و اغلقته و حفص
بهمزه خوانده ماخوذ از اصدت که هما بمعنی اطبقته است مراد انست که جای راحتی از برای ایشان نباشد که در ان ایند و در دیگر از ان بیرون ایند بلکه بالکلیه مبتلا
باشند از رحمت و اسایش و دایم عذاب اتش دوزخ بر ایشان محیط باشد یا ایشان ابدا معذب باشند بنیران که باطراف و جوانب ایشان در امده باشد و سرای دیگر
گردان معذب باشند بپوشند بطبقی و ازا مضبوط سازند که نه دریچه که موجب دفع و راحت ایشان باشد در ان در امده نه دری که از ان بیرون ایند بالکلیه نا امید باشند
از رحمت و اسایش و دایم معذب باشند سُورَةُ الشَّمْسِ مکیست و عدد ایات ان شانزده است بعد مکی و مدنی الاول و پانزده است نزد غیر ایشان و اختلاف در دو ایه
است که مکی و مدنی الاول است ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب او چون ثواب کسی است که بهر چه شمس و ماه بر او تافته
بر او میتابد در راه خیر تصدق کرده باشد و معویة بن عمار از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره و الشمس و اللیل و الضحی و الم نشرح بسیار خواند در روز
یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد الا که در روز قیامت برای وی گواهی دهد از موی و پوست و گوشت و خون و رگ و عصب و عظام وی و جمیع انچه زمین از او بر دارد
و حق سبحانه گوید که قبول کردم شهادت شما از برای بنده خود و او را از اتش دوزخ امان دادم ببرید او را به بهشتهای من تا هر جائیکه خود اختیار کند او را بهشت منست
از من بلکه بمحض فضل و رحمت من پس گوارنده و خوشگوار باد ان بهشت از برای بنده من و بدانکه چون حقتعالی اختتام سوره البلد نمود بذکر نار موصده در این
سوره بیان میکند که نجات از ان مرکب است که تزکیه نفس نمی کند و جهة تاکید این قسم یاد کرده در مفتتح این سوره و فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالشَّمْسِ در تقدیم سوگند بافتاب و حقیقت اوست که حقتعالی را باین اراست که فی خود گزیده تا تنبیه باشد بر عظمت شان و کثرت انتفاع بان و چون قوام عالم از حیوانات
و نباتات بطلوع شمس و غروب انست از امفتتح خود گردانید و میفرماید که سوگند بافتاب عالمتاب وَضُحَاهَا و بروشنی و درخشندگی او در اول وقت که بلند شود عالم را
نورانی گرداند و ضوء او ممتد و منبسط گردد بر زمین و از محل چاشت است و گویند ضحی ارتفاع نهار است و ضحی فوق ان و ضحی بفتح مد امتداد نهار است که قریب بنصف
2 النهار است از قتاده مرویست که مراد همه روز است و مقاتل گفته که ضحی حرارت افتابست کقوله فی طه و لا تضحی ای لا یؤذیک الحر وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا
تَلَاهَا چون پیروی کند افتاب را یعنی در عقب افتاب طلوع کند در اول ماه یا طالع شود بعد از غروب افتاب یا اگر نور خود را از او و این در نصف اول ماه است که

او بیشتر از افتاب است در نصف اخر ان وچون در شب بدر مقابل حقیقی او واقع میشود مستدیر میگردد و بدر میشود و بعد از ان بجهت بعد از افتاب نور او کم میگردد
و یا انکه تلو افتاب باشد در استداره و کمال نور و کویند مراد شب پانزده است که طلوع ان با غروب شمس است و نزد بعضی مراد تمام ماه است که در نصف اول
تابع طلوع افتاب است و افتاب قدوه اوست و در نصف اخر وراء افتابست و تابع غروب اوست و در تفسیر امام حسن عسکری سلام الله علیه مذکور است
کما روی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله الحسین علیه السلم انه قال المراد بالشمس النبی صلی الله علیه واله و بالقمر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مراد با افتاب
حضرت رسالتست که لمعات نور هدایت او تمام عالم را منور ساخته و مراد بقمر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم است که کسب انوار از انحضرت نموده و من جمیع الوجوه تالی
3 و تابع او شده و نیز مروی است موافق و مخالف که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود کانا کالشمس و علی کالقمر **والنهار** و سوکند بروز **اذا جلیها** چون جلا دهد
و روشن کرداند افتاب را در وقت انبساط خود چه افتاب در این وقت نیک متجلی میشود و بنهایت انجلا میرسد که جرم ان ظاهر و بروز تمام می یابد و کویند ضمیر راجع
4 بدنیا یا ارض یا ظلمات یعنی چون روشن سازد دنیا یا زمین را یا بزداید ظلمت را و بنا بر این وجوه اخیر عدم ذکر مرجع بجهت ظهور علمست **واللیل**
و سوکند بشب **اذا یغشیها** چون بپوشاند افتاب را یعنی روشنی او را و امستور سازد یا بپوشیده کرداند و فرو کیرد افاق عالم را و یا زمین را و کنایه عنه
مذکور بر طریق سابقست و بدانکه واو قسم مستلزم طرح فعل قسم است و عدم ابراز ان در استعمال بخلاف با چه با ابراز فعل و اضمار ان هر دو جایز
است پس واو مذکور قایم مقام فعل و با باشد و شاید هر دو واو عاطفه مذکوره چونکه نایب مناب این واو اند صلاحیت ان دارند که عوامل
واقع شوند و عمل فعل و حرف جر کنند معا مانند ضرب زید عمروا و بکر خالدا که واو در اینجا رافعست و هم ناصب بجهت انکه قائم مقام ضرب است که عامل هر دو است
بدون عطف بر دو عامل مختلف بنا علی ذلک اشکالی در نصب لازم نیاید و نرسد کسی را که کوید واوات مذکوره خالی از ان نیست که واوات عاطفه اند
که منصوب و مجرور ذکر شده اند پس ان از قبیل عطف باشد بر معمولین دو عامل مختلف مانند مررت امس بزید و الیوم عمرو و یا واوات قسم اند پس منکر است
5 باتفاق خلیل و سیبویه زیرا که محتاجند بجز عطف **والسماء** و سوکند باسمان **وما بنیها** و کسیکه او را بنا کرده بقدرت تامه خود یا بنا را ما بر من بجهت اراده
معنی وصفیت که منه قیل والسماء والشیء القادر العظیم الذی بناها و چون ما دال است بر وجود او سبحانه و کمال قدرت او از این جهت است که از ابد کر مخصوص
چه مشعر بر معنی وصفیت است و فی کلامهم سبحان من سخر کن لنا و سبحان ما سبحن له ای من سخر و من سبحن و مثل قول مذکور است در معنی صفیت و دلالت قوله **والارض**
6 **وما طحیها و نفس وما سویها** ای والارض القادر الکامل القدرة الذی طحیها والحکیم الباهر الحکمة الذی سویها یعنی سوکند بزمین و بان قادر بتمام
7 القدرة که کسترده ان را و مسطح کردانیده برای مقر بندکان و بنفس ادم ع یا مطلق نفوس و بان حکیم غالب الحکمة که نیکو فرموده اعضا او را و او را راست خلقت و منقلب الخلقة
کردانید تنکیر نفس یا بجهة تعظیم است اکر مراد بنفس ادم باشد ای نفس خاصة من بین النفوس و یا بجهة تکثیر اکر مراد جمیع نفوس باشد بر طریق قوله علمت نفس و نزد بعضی
ماات مذکوره ماات مصدریه اند ای والسماء و بنائها ای مع احکامها و اتقانها و الارض و طحوها و تسطیحها و بسطها و نفس و تسویتها و اول اولی است بجهة ...
8 و جه مستلزم تجرد فعلست از فاعل و اختلال ان بنظم قوله تعالی **فالهمها** پس الهام داد و افهام نموده مران نفوس را **فجورها** دروغ و ناپاکی و بی باکی او را **و تقویها**
و پرهیزکاری ... او را یعنی اعلام او نموده که فجور و معصیت و انواع شرور و قبیحست و طاعات و تقوی و اصناف فعل خیر حسن است تمییز ان نهی از اول و امر بثانی تمکین
9 او داده در اختیار کردن هر کدام از ان بدلیل قوله **قد افلح من زکیها** این جواب قسم است و حذف لام بجهت طول کلام یعنی بدرستیکه رستکار شد هر که پاکیزه کرداند
10 کفر و ضلالت نفس خود را از دنایس و رذایل کفر و معصیت بانشو و نما داد او را بمعرفت و طاعت **وقد خاب من دسیها** و بدرستیکه بی بهره ماند هر که نفس خود را
بجهالت کذاشت یا کم کرداند قدر و مرتبه او را بفسق و معصیت و اصل دسی دسس است یعنی اخفی و چون نفص تقضض و تقضی پس ابدال ... برانکه فاعل متولی ترکیه
و مدسیه ... امده که شعبی معنی این ایه را از ابن عباس پرسید فرمود قد افلح من زکی وقد خاب من حمل ظلما یعنی فاعل اینها فعل ادمی است حقیقه و جناب
کشاف ... کفته که اما کسانیکه زعم ایشان انست که ضمیر زکی و دسی راجع بخدا است و ضمیر مؤنث راجع بمن که در معنی نفس است از این تعکیس قدریه است کمنکر
قدر بند و حقیقه از این برئست متعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و انچه سعید بن ابی هلال روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله چون این قد افلح من زکیها خواندی
بران وقف کردی و فرمودی اللهم ات نفسی تقویها انت ولیها و مولیها و زکها انت خیر من زکیها مراد انحضرت استدعای توفیق تزکیه نفس است از حقتعالی
و زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما روایت کرده اند که فالهمها فجورها و تقویها است که حقتعالی مبین و روشن
ساخت از برای نفس انچه اقدام نماید بان و انچه اجتناب نماید از ان و قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یا این معنی است که رستکار شد هر که اطاعت کرد
و نا امید و بی بهره ماند هر که معصیت نمود و ثعلب کفته قد افلح من زکی نفسه بالصدقة والخیر وقد خاب من دسی نفسه فی اهل الخیر رستکار شد هر که تزکیه نفس خود
کرد بصدقه و خیرات و بی بهره شد هر که کم کرداند نفس خود را در میان اهل خیر یعنی فعل خیر از او صادر نشد و بدانکه حقتعالی در این سوره اراده فرموده که تحریص بندکان
نماید بر تکمیل نفس که ان تزکیه است و مبالغه ایشان نماید در ان اول قسم یاد فرموده براو با هفت چیز تا نماید ایشانرا بر علم بوجود صانع و وجوب ذات او و کمال صفات او که از اقصی
درجات قوه نظریه است و مذکر ایشان باشد عظایم الاء او تا باعث ایشان شود بر مستغرق شدن بر شکر نعمای او که منتهی کمالات عملیه است از ابن عباس مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله در وقت تلاوت این ایه فرمودی که تزکیه نفس موجب تصفیه انست هر کاه که نفس ... فی الحال دل از لوث تعلق عالم سفلی مصفی کردد
و همکی خواطر مصروف دارد ... شکر کذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعه جمال پروردکار در کشاف اورده که قد افلح من زکیها جواب قسم نیست بلکه استطراد است بذکر
نفس و احوال نفس و تابع قوله فالهمها فجورها و تقویها و جواب قسم محذوفست تقدیر اینکه لیدمدمن الله علی کفار مکة لتکذیبهم رسول الله کما دمدم علی ثمود لتکذیبهم
صالحا یعنی سوکند بامور مذکوره که هر اینه فرود اورد عذاب را بر کفار مکه بجهة تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب فرود اورده بر ثمود بجهة
11 تکذیب ایشان صالح پیغمبر را کما قال **کذبت ثمود** تکذیب کردند قبیله ثمود **بطغویها** بسبب طغیان و عدوان خود مر صالح ع را یعنی طغیان ایشانرا بر تکذیب باعث شد
تقول طغی علی الله و طغوی اسم طغیان است چون دعوی که اسم دعا است و اصل ان طغیا بود یا را واو کرده اند تا فرق باشد میان اسم و صفت کما قال
صاحب الکشاف فصلوا بین الاسم والصفة فی فعلی من بنات الیاء بان قلبوا الیاء واوا فی الاسم و ترکوا القلب فی الصفة فقالوا امراة خزیا و صدیا و کویند طغوی

اسم عذابست که بر ایشان نازل شده ای کذبت ثمود بما اوعدت به من عذابها ذی الطغوی یعنی تکذیب کردند ثمود بانچه ترسانیده شده بودند بان از عذابی
که صاحب طغوی بود کقوله فاهلکوا بالطاغیة پس نازل شد بر ایشان انچه تکذیب ان کردند و قوله **اذ انبعث** ظرف کذبت یا طغوی یعنی تکذیب ایشان در وقتی
12 بود که برخواست **اشقیها** بدبخت ترین قبیله ایشان که ان قدار بن سالف بود بر قصد عقر ناقه و میتواند بود که مراد با شقی جماعتی باشند چه افعل تفضیل چون
مضاف واقع شود جایز است که در واحد و جمع و تذکیر و تانیث مساوی باشد و تفضیل شقاوت بجهة قصد عقر است یعنی برخواستند بقصد ناقه جماعتی از ایشان که
13 شقی ترین ان جماعت بودند و قدار از جمله ان جماعت بود **فقال لهم** پس کفت مر انقبیله را یا جماعتی را از ایشان که قصد عقر داشتند **رسول الله** پیغمبر فرستاده
خدای یعنی صالح ع **ناقة الله** بنصب بتقدیر ناقه خدای را و اضافه از برای تعظیم است و اشعار بر غرابت ان چه اخراج ان از حجاره بود یعنی حذر کنید از عقر ناقه
که خدای تعالی او را از برای شما از سنک بیرون اورده **و سقیها** و ... شرب او را یعنی مانع شرب او مشوید در روزیکه نوبت اوست یا مذاب شما
14 فرو دنیا بدین سبب ناقه و سقیا بر تحذیر است مانند الاسد الاسد والصبی الصبی یا منصوبند بتقدیر احذروا عقرها و سقیها ... **فکذبوه** پس
تکذیب کردند صالح ع را در انچه تحذیر ایشان کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ایشان **فعقروها** پس پی کردند و مجروح ساختند بشمشیر قوائم او را و قطع
کردند و بکشتند **فدمدم علیهم** هو من تکریر قولهم ناقة مدمومة اذا البسها الشحم یعنی چون عقر ناقه کردند پس فرو پوشانید عذاب را بر ایشان **ربهم** پروردکار
ایشان **بذنبهم** بسبب کناه ایشان **فسویها** پس یکسان کردانید دمدمه را بر همه ایشان یعنی صغیر و کبیر ایشان را مستاصل ساخت و هیچ یکی را باقی نکذاشت
اما کبار از برای انکه همه بعقر راضی بودند و در تکذیب مشارک یکدیکر و اما صغار بجهة علم الهی بکفر و طغیان ایشان بعد از بلوغ ایشان و میتواند بود که ضمیر مؤنث راجع
بثمود باشد یا بارض یعنی سقف خانهای ایشان را بر سر ایشان انداخت و همه را در زیر ان پنهان ساخت کقوله فخر علیهم السقف من فوقهم **ولا یخاف**
15 **عقبیها** و حال انکه نمیترسید عاقبت دمدمه را چنانکه ملوک می ترسند از انچه بر عقب اعمال ایشانست و اغلب که ان معاضه خصم باشد و انتقام کشیدن از ایشان
و بجهة ان بعضی را باقی میکذارند مراد انستکه حقتعالی باکی از ان ندارد و حالانکه هیچ کس را بر او دست نیست بتعارض او را و میتواند بود که ضمیر راجع بثمود
باشد بر طریق سابق یعنی نترسید خدای از عاقبت هلاک ثمود و نزد ضحاک و سدی و کلبی ضمیر مستتر راجع بعاقر است یعنی نترسید انکسیکه عقر ناقه نمود از عاقبت
... بجای او در عقر و قتل زیرا که او ممکن صالح بود ... جنایت نمود و کویند ضمیر راجع است بصالح یعنی صالح نمیترسید
از عاقبت انچه تخویف ایشان نمود یا از عقر زیرا که واثق بود بنجات خود ... اورده که بروایات صحیحه رسانیده ... امده بود که عثمان بن صهیب ...
کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و اله امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را کفت یا علی من اشقی الاولین یعنی شقی ترین پیشینیان کیست انحضرت کفت عاقر الناقه حضرت فرمود
راست کفتی فمن اشقی الاخرین پس بدبخت ترین پسینیان کیست انحضرت فرمود لا علم یا رسول الله نمیدانم ان کیست رسول صلی الله علیه و اله فرمود الذی یضربک
علی هذه انکسی است که شمشیر بر این موضع تو زند و اشاره کرد بتارک سر امیرالمؤمنین و از عمار بن یاسر روایتست که کفت من و امیرالمؤمنین در غزوه عشیره
خواب بودیم در جائی که درختان بسیار نشانده بودند خاک بسیار داشت بخدا سوکند که ما را هیچکس بیدار نساخت مکر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که پای مبارک
خود را بر ما زد ما را بیدار کردانید و بجهة بسیاری کرد و خاک اعضای ما خاک الود شده بود انحضرت فرمود الا اخبرکما باشقی الناس رجلین شما را خبر کنم بدبخت
ترین مردم ماندند کفتیم بلی یا رسول الله اخبرنا قال احیمر ثمود الذی عقر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذه و وضع یده علی قرنه حتی تبل منها هذه و اخذ بلحیته
ثمود است که ناقه صالح را پی کرد و دیکر انکسیست که تیغ زند بر موضع تو یا علی اشاره فرمود بر فرق او تا انکه تر شود از خون این موضع را و لحیه مبارک او بکرفت
روایات ثابت شده که قدار اشقر موی بود و ازرق چشم و کوتاه بالا و ملزق الخلق لعنة الله علیه و علی ابنائه **سورة اللیل** مکیست و بیست و یک ایت است باتفاق
علما و ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حقتعالی او را چندان عطا کند که راضی شود ... و اسان کرداند بر او
عسر ... و روایت ... و شهادت ...
که چون حقتعالی در سوره سابق بیان حال مؤمنان و کافران نمود در این سوره نیز بمثل ان افتتاح کرده و مؤکد ساخت ان را بقسم بر طریق مذکور و فرمود **بسم الله**
الرحمن الرحیم واللیل سوکند بشب **اذا یغشی** چون بپوشد افتاب را بروشنی روز یا جمیع عالم را بظلمت خود لقوله واللیل اذا یغشیها و یغشی اللیل النهار
2 و غاسق اذا وقب **والنهار** و سوکند بروز **اذا تجلی** چون اشکار کردد بزوال ظلمت شب یا مبین و منکشف شود بطلوع افتاب چون ... نهار از اعظم
الهی اند زیرا که اکر عالم همیشه منصف بظلام میبود کار از طلب معاش ممکن نمیبود و اکر همیشه مضیء و متجلی بودی سکون و راحت منقطع نمیشد و نیز ضبط ...
امور متعسر است در معاملات که منشا ارزاق است ... و مصالح عظیمه منوط بوجود هر دو است پس از این جهت حقتعالی مکرر بانها قسم یاد فرموده ...
3 هر دو سوره بانها کرده و بعد از ان فرموده که **وما خلق الذکر والانثی** و سوکند بقادر عظیم القدرة که بیافرید نر و ماده را یعنی ادم و حوا علیهما السلم
که منشاء وجود ادمیانند ذکور و اناث یا جمیع مذکر و مؤنث از انواع حیوانات و در روایت امده که حقتعالی هیچ ذی روحی نیافرید که مکر ان مذکر است یا مؤنث
و خنثی مشکل اکرچه مراد بر ما مشکل است اما او سبحانه غیر مشکل است چه او عالمست بذکورت و انوثت او و نزد بعضی ما مصدریه است یعنی سوکند بافرینش
مذکر و مؤنث و بجهة معلومیت خالق ان جایز است اضمار اسم الله در ان زیرا که بدیهه عقل حاکمست بر ان هیچ خالقی غیر او نیست بر هر تقدیر جواب قسم
4 اینست **ان سعیکم لشتی** بدرستیکه سعیهای شما در اعمال و اقوال هر اینه پراکنده است و مختلف در اینجا و اصلا شتی جمع شتیت است بمعنی امور مختلفه
و ملخص معنی انستکه بعضی از سعی شما موجب نجاتست و رستکاری و بعضی دیکر سبب هلاکت ... از رسول صلی الله علیه و اله روایت است که الناس رجلان
مبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها یعنی مردم دو نوعند یکی انکه خود را بخرد و ازاد کند و دیکری انکه خود را بفروشد و هلاک کند پس با اعمال مختلفه یاد
5 ان میکنند میفرماید **فاما من اعطی** پس اما هر که بداد حقوق مال خود را در راه خدای **واتقی** و پرهیز کرد از معاصی **وصدق بالحسنی**
و تصدیق کرد بکلمه نیکو که ان لا اله الا الله محمد رسول الله است یا بوعده عوض ... است که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الایة یا عبارت از هر کلمه که دلالت بر حق کند یا باور داشتن خصلت حسنی و اکر ایمانست یا ملت حسنی را که ...

اسلام است یا متوبت حسنی را که جنت است فسنیسره پس زود باشد که اسانی دهیم وی را یعنی توفیق دهیم و اسباب لطف یا کرامت فراهم آریم تا اماده شود
للیسری برای الطاعة یا کارهای اخروی موافق باشد برا و بطیب نفس بان اقدام نماید نظیر اینست قوله فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام یا اماده سازیم
او را برای خالتی یا طریقه که مؤدی شود بیسر و راحت که ان دخول جنت است و این ماخوذ است از یسر للرکوب اذا اسرجها والجمها و از امیر المؤمنین سلام الله علیه
روایت کرده که روزی رسول صلی الله علیه و آله بجنازه حاضر شد و چوبی در دست داشت و بطریق تفکر از او زمین میزد و بعد از ان فرمود که هیچکس نباشد الا که او را در بهشت
جای باشد و در دوزخ جای مردی گفت یا رسول الله پس ما ترک عمل کنیم فرمود نه اعملوا فکل میسر لما خلق له کار کنید که هر کس مهیا کرده شده برای کاری که او برای ان افریده شده
برای او و این ایه برخواند و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که ما طلعت شمس قط الا بجنبها ملکان یقولان اللهم عجل خلفا لمنفق و لممسک تلفا یعنی
هیچ روز افتاب بر نیاید الا که بود در جانب او دو فرشته باشند که میگویند بار خدایا هر که مالی نفقه میکند عوض وی تعجیل نمای و هر که امساک میکند مال وی
8 بتعجیل تلف کن و بعد از ان فرمود که مصداق این سخن انست که در تمام اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری و اما من بخل و اما کسیکه بخل کرد بدادن
حقوق مال خود یا کلمه توحید واستغنی و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای بدین سبب بوجهی انکار نکاب طاعت و اجتناب از معصیت نمود
9 وکذب بالحسنی و تکذیب کرد کلمه نیکوتر را که کلمه توحید است یا وعده ثواب را یا خصلت نیکوتر را که دین است بدین اسلام
10 فسنیسره پس مهیا کردانیم او را یعنی بجهت ان عنایت اسباب لطف و توفیق را از او باز گیریم و او را در بادیه خذلان فرو گذاریم تا اماده شود للعسری برای خصلتی که رنج
حالتی یا طریقه که مؤدی شود به سختی یکی از دخول نار است یا منع الطاف کنیم از او تا طاعت نزد او دشوار و بر حیز شود کما قال یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد
11 فی السماء وما یغنی عنه و دفع نکند از او عذاب را ماله مال او که بان بخل کرد اذا تردی چون هلاک شد و این ماخوذ است از ردی که هلاکت است یا چون فرو افتد
یا بیفتد در قبر یا در دوزخ افتد و میتواند بود که ما از برای استفهام باشد و معنی انکار یعنی مال او چه چیز را منع کند از او از عذاب و عقاب و اجداد استخوان عکرمه
[illegible] فرمود که سبب نزول این ایات ان بود که مردی از انصار سرای داشت و درختی از خرما بود که بعضی از شاخهای ان در سرای همسایه درویشی بار داشت
و صاحب ان درخت هر گاه که بالای ان درخت رفتی و میوه ان جیدی اکر احیانا میوه از ان درخت بیفتادی اطفال همسایه ان را بر داشتندی او از فرود امدی و انرا
از ایشان بگرفتی و اگر ایشان ان را در دهن داشتندی انگشت در دهن ایشان کردی و بیرون اوردی مرد همسایه از اینحال بحضرت رسالت عرض
نمود انحضرت صاحب ان درخت را طلبید و گفت به من ده فلان نخله خود را که شاخ ان بخانه فلان است تا عوض ان ترا نخلی دهم در بهشت بود مرد انصاری گفت نخلستانها
هست و این نخله بهترین نخلات است و خاطر من بدان متعلق است و بجهة ان نخل نمی توانم داد ابو دحداح چون این سخن را از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنید گفت یا رسول الله اگر من این نخله را از او بخرم تو از من میخری بان درختی که در بهشت با و میدادی فرمود اری انرا از تو میخرم بخله ان نخلات بهشت که
میدادم پس ابو دحداح نزد ان مرد رفت و طلب بیع ان کرد انصاری گفت میدانی که پیغمبر از من میخرید بدرختی که در بهشت بمن میدهد اما چون انکه این درخت بهترین نخلات من بود
و دلبستگی تمام بان داشتم بوی نفروختم اما اگر تو او را بر وفق مدعای من میخری به تو میفروشم ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت انکه او را بچهل نخله بفروشم ابو دحداح
هر چند الحاح میکرد بکمتر از چهل درخت راضی نمیشد پس ان درخت ابجرها او را بچهل درخت که در مدینه داشت خرید مرد انصاری اقرار کرد و گواه گرفت و بعد از ان
نزد حضرت پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله ان نخله را از صاحبش خریدم انحضرت ان را از ابو دحداح بخرید بدرختی که در بهشت بود که ده ابن انصاری همسایه رفت و گفت این نخله را
بخشیدم بتو و بعیال الان تو حق تعالی اینسوره را فرستاد و در ان بیان فرمود که سعی ادمی مختلف است یعنی سعی انصاری که از برای دنیا بود و سعی ابی دحداح که از برای اخرت
بود پس قوله فاما من اعطی ابو دحداح است که ان درخت را بچهل درخت خرید برسول فروخت و بانجهة در ظل ظلیل اشجار بهشت قرار گرفت و قوله فاما من بخل مرد انصاری است که
بخیلی کرد و ان درخت برسول نفروخت و بجهة ان بعذاب نیران گرفتار شد و مال او عذاب را از او دفع نکرد و این روایت مذکوره از عطا منقول است چون خصوص سبب
موجب تخصیص حکم نمیشود چنانچه در علم اصول مقرر شده پس هر که متصف بصفت ابو دحداح و امیر دان انصاری بود باشد در این حکم داخل خواهد بود عیاشی باسناد خود از سعد
اسکاف نقل کرده که ابو جعفر صلوات الله علیه در تفسیر اینسوره فرمود که فاما من اعطی مما اتاه الله و صدق بالحسنی ای بان الله یعطی بالواحد عشرا الی اکثر من
ذلک و فی روایة اخری الی مائة الف فما زاد فسنیسره قال لایرید شیئا من الخیر الا تیسر له و اما من بخل بما اتاه الله واستغنی و کذب بالحسنی ای بان الله یعطی بالواحد عشرا
الی اکثر من ذلک و فی روایة اخری الی مائة الف فما زاد فسنیسره للعسری قال لایرید شیئا من الشر الا تیسر له ثم قال ابو جعفر علیه السلام اما و الله ما هو تردی مما یغنی عنه ماله
12 اذا تردی من جبل و لا حائط و لا تردی فی بئر و لکن تردی فی نار جهنم ان علینا للهدی بدرستیکه بر ماست و اجبست راه نمودن یعنی حکمت و مصلحت ما مقتضی انستکه
هدایت مردمان کنیم بنصب دلایل یا ببیان شرایع و اما اهتدا یا تخلیة یا اثابت یعنی بر ما است طریق هدی کقوله و علی الله قصد السبیل این دلیلست بر وجوب لطف بر خدای
13 و ان لنا و بدرستیکه ما راست للاخرة و الاولی سرای عقبی و سرای پیشین که دنیا است و چون مالک هر دو ماییم پس در هر دو سرای هر چه خواهیم بهر که خواهیم میدهیم یا ثواب
دار اخرت ایمهتدیان دهیم کقوله و اتیناه اجره فی الدنیا و انه فی الاخرة لمن الصالحین و ترک اهتدا ضرر بما نتواند رسانید بلکه ضرر ان راجع بخود ایشان شد که و من اساء
14 فعلیها و یا چونکه مالک دنیا و اخرت ماییم پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه بی اهتدای کی موجب بادی ملک ما نمیشود و ترک اهتدا نقصی بان نتواند رسانید فانذر
15 تکم پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه نارا تلظی یعنی اتشی که زبانه میزند لا یصلیها در نیاید در ان اتش الا الاشقی مگر بدبختترین مردمان بجهة تو غل در کفر
16 و عصیان الذی کذب انکس که تکذیب کرد امر معاد و احوال اخرت و تولی و برگشت از اطاعت حضرت پیغمبر چون مرد انصاری که منافق بود و نکذیب پیغمبر کرد
17 و از اطاعت و اعراض نمود و جاهل مؤمن اگر چه بدوزخ داخل خواهد شد اما بطریق دوام نخواهد بود و سیجنبها و زود باشد که دور کرده شود از ان اتش
18 الاتقی پرهیزکارتر یعنی مجتنب شرک و عصیان الذی یؤتی ماله انکس که میدهد مال یعنی از ادای مصارف خیر صرف میکند یتزکی میجوید پاکی نزد خدای
تعالی و باخلاص از امید بدون شائبه یا و سمعت یا زکوة میدهد و این بدل یؤتی است یا حال است از فاعل ان چون ابو دحداح که بعد تمام نخلات خود را دو یک
درخت که رفت و به پیغمبر داد تا بعوض اندرختی از بهشت بستاند و صاحب طبرسی اورده که قاضی عضد گفته که ایه لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی دلالت میکند
بر انکه حق سبحانه و تعالی اهل ایمان را در دوزخ مکر کافر را هم چنانکه زعم خوارج و بعضی از مرجئه است زیرا که تنکیر مذکور و تعریف لند دالست بر انکه مرا انکار ربیت مخصوص

ان غیر ان که بدان داخل نشود مگر شخصی که اشقی همه باشد چه نیز از درکات متعدده است هم چنانکه در سورة النساء سمت تحریر یافت پس این نار مخصوص درکه باشد
از ان درکات که ایه مذکوره دلالت نکند بر انکه غیر اشقی از عصاة که شقاوت ایشان کمتر باشد بجهة انتفای احد وصفین مذکورین در ایشان که ان تکذیب و تولیست
با تش معذب نشود و بعضی گفته اند که مراد باشقی و اتقی شقیست و تقی کما قال طرفة تمنی رجال ان اموت و ان امت فتلک سبیل لست فیها باوحد که مراد بلوحد واحد
است و صاحب کشاف اورده که اگر کسی گوید چه حقیقت اینکه فرمود که لا یصلیها الا الاشقی و سیجنبها الاتقی و حال انکه هر شقی که هست مستحق دخول نار است و هر تقی سزاوار
جنت نه انکه دخول نار مختص است باشقی الاشقیاء و نجات بانقی الاتقیاء و اگر در جواب گویند که او سبحانه نار را بعنوان تنکیر ابراد فرموده پس مراد ان نار بیست
که مخصوص باشد باشقی گوییم که چه میگویند و سیجنبها الاتقی و معلوم است که امتنوا اهل اسلام این نار مخصوص بحسب انه نه انکه تجنب با تقیا ایشان
پس حقیقت جواب انست که گوییم ایه وارد است در موازنه میان حال اعظم از مؤمنان پس بجهة مبالغه در این دو صفه متناقض شقی را مخصوص ساخته بصلی
بحطر عائی فکان النار لم تخلق الا له و اتقی را مخصوص کرد انیده بنجات همچنین مذکور فکان الجنة لم تخلق الا له بعد از ان در صفت اتقی که معطی مالست از برای
19 اخلاص میفرماید وما لاحد عنده و نیست هیچ کس را از دادن معطی من نعمة تجزی نعمتی و منتی که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند با عطای ان
20 مجازات ایشان بنعمت را بلکه اعطای ان میکند الا ابتغاء وجه ربه الاعلی مگر برای رضای پروردگار خود که برتر و بزرگتر است نه برای مکافات
نعمت این مفعول له است و مستثنی متصل بر حد مستثنی منه ای لا یؤتی ماله الا ابتغاء و گویند که استثنا منقطع نه متصل ای ما لاحد عنده نعمة الا ابتغا
وجه ربه کقولک ما فی الدار احد الا حمارا و کقول الشاعر و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس و اینوجه اوجه است بجهة عدم احتیاج ان بحذف
21 و لسوف یرضی و زود باشد که خشنود شود یا جهة خدای بر وعده از مثوبات عظیم برای مجازات اعطای مال بقصد اخلاص بغیر حضرت ذو الجلال
و در جزا مده که رسول صلی الله علیه و آله بحرمان مسا ابو دحداح بگذشت که ففرا ابو دحداح درختی در بهشت عوض نیز از این خواهد بود سورة الضحی مکیست و یازده
ایتست باجماع ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که اینسوره را بخواند حق تعالی او را از جمله کسانی کرداند که بشرف شفاعت پیغمبر مشرف
شود و بان خشنود و خورسند گردد و بهشت عنبر سرشت در اید و بعدد هر یتیمی و سایلی او را ده حسنه باشد و باید که چون حق تعالی ختم سورة اللیل نمود با ینکه
اتقی را چندان ثواب دهند که بان راضی شود افتتاح اینسوره فرمود با ینکه حق تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را چندان کرامت و ذلفی بدهد که بان
راضی گردد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم والضحی سوگند بچاشتگاه که افتاب در انوقت ارتفاع یافته و بسبب ان نور نهار منزاید گشته
و تخصیص انوقت از نهار یا بجهة قوت و تزاید نور افتاب است در ان زمان و وقت اعتدال نهار در گرما و سرما در زمستان و تابستان یا بجهة انکه در ان
ساعت حق تعالی با موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم سخن گفت و در انوقت سحره فرعون مشاهده معجزه موسی نموده خدا را سجده کردند کقوله و ان یحشر الناس
ضحی و گویند مراد بضحی نهار است و مؤید اینست که بعد از ان یاتیهم باسنا ضحی که در مقابله بیاتا واقع شده است و نزد بعضی دیگر مراد رب الضحی است واللیل
اذا سجی و سوگند بشب انگاه که بیارامد تاریکی او یا ساکن شوند اهل ان و اصوات ایشان در ان و این ماخوذ است از سجی البحر سجوا اذا سکنت امواجه و تقدیم
نهار در اینسوره باعتبار شرف سید عالم صلی الله علیه و آله و گویند که این قسم است بشب معراج و صاحب کشف الاسرار اورده که مراد از روز و شب کشف و حجابست
که شاهد است بلطف و سموم قهر است علامت انوار جمال و اثار جلال یا اشارتست بروشنی روی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و کنایه از سیاهی موی او و روده اند
که چون سید عالم صلی الله علیه و آله در مبدا حال اظهار دعوت کرد و مردمان را بدین اسلام خواند اهل مکه در مولی عبد شمس فرستادند که شخصی در میان ما پدید امده اسم
محمد بن عبد الله و در کمال عقل و فطانتست و بحسب نسب از همه بیش و خلق حسن و خلق او بنهایت مرضیه است و سکری دعوی نبوت میکند که ابای ما بران بوده اند
و مردمان را بران میخوانند و ما جماعتی هستیم امی حقیت و بطلان ان بر ما مشتبه است و شما کتابهای خوانده اید و بحقیقت احوال او دانا ترید ما را خبر دهید که در
هیچ کتاب نام و نشان و هستی شاید که امر دعوی این شخص باشد ایشان جواب فرستادند که ما در جمیع کتابها نام نبی امی مکی را دیده ایم و خوانده ایم و پیغمبر ایشان
بوجود او خبر داده اند و اکنون وقت ظهور و بعثت او است و او را به مسئله حج بکنید یکی قصه اصحاب کهف دوم حکایت ذو القرنین سیم حقیقت روح اگر این هر سه را جواب دهد
یا هیچکدام را جواب ندهد بی سخن خدا نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی را ندهد هم کی خداست و انچه میگوید حق و صدق است و او است که در کتب ما موصوف و منعوت است
چون رسولان پیغام را با اهل مکه اوردند اشراف ایشان برخواستند و نزد پیغمبر امدند و انسه مسئله را از او سؤال کردند انحضرت فرمود انما انا بشر مثلکم
من ادمیم مانند شما تا وحی نمی اید علم بچیزی پیدا نمیکنم امروز برو و فردا بیا تا در طریق وحی ان را معلوم کنم و جواب شما بگویم و بجهة انکه کلمه ان شاء الله
است در عقاب ذکر نفرمود پانزده یا دوازده و بروایتی دیگر چهل روز وحی بو نیامد انحضرت دلتنگ شد و کفار زبان تعرض باز کرده گفتند از محمد او دعوی
و به و قلاه خدای محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت و رسول چون طعن مشرکان بشنید حزن او بیشتر شد و بر کوه حرا برامد سر بخشین بنهاد و گفت خدایا تو
با ینکه دشمنان میگویند فضول ساز سجده بر نداشته بود که جبرئیل فرود امد چون پیغمبر وی را بدید تکبیر گفت و بجهة این سنت شد که از اینسوره تا اخر در اخر هر سوره تکبیر
بگویند پس از او پرسید که چرا در امدن تاخیر نمودی که من بغایت مشتاق تو بودم جبرئیل گفت که اشتیاق من بملاقات تو بیشتر بود و لیکن من بنده مامورم حضرت حق
1 که در اینمدت نزد تو امدم و این ایه بر خواند که و ما نتنزل الا بامر ربک له یه بعد از ان ایه دیگر بخواند و فرمود که و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه
اصحاب کهف و ذو القرنین و تعلیم داد بر طریقی که در سورة الکهف مذکور گشت و در جواب سؤال حقیقت روح اینایه را اورد که و یسئلونک عن الروح قل الروح
3 من امر ربی و بجهة رد قول کفار که قایل اینقول بودند که و دعه ربه و قلاه اینسوره را بر او نازل کردانید و بضحی و لیل قسم یاد کرد بر اینکه ما ودعک ربک
و انکه اشارتست بر ایرود کار تو و از تو نبرید و ما قلی و دشمن نگرفت و احذف مفعول در قلی بجهة استغنا است بذکران در اول و بجهة مراعات فواصل و
بعضی روایات است که چون از عنا منکری انگشت مبارک انحضرت زدند انحضرت فرمود هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت و بجهة این تشنیع دو شبانه روز
با سه روز وحی نیامد ام جمیل دختر حرب که زن ابو لهب بود گفت یا محمد ما اری شیطانک الا قد ترکک بجهة نمی بینم شیطان ترا مگر انکه ترک کرد حق تعالی اینسوره فرو فرستاد
فرمود از زید بن اسلم روایت است که بعضی از زنان سلک بچه را در سرای رسول صلی الله علیه و آله برده بودند بدین سبب انحضرت از ان غافل بود بعد از حبس وحی چون سالها

امد پرسید که چرا دیر آمدی گفت یا رسول الله ما در سرائی که سگ باشد یا تصویر صورتی کرده باشند نمی‌درآییم

فرمود که ... و انتم لا تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل عما تعملون ... حاصل معنی ...

بلکه تو حبیب و برگزیدهٔ اوئی تا زنده باشی ... **وَلَلْآخِرَةُ** و هر آینه سرای دیگر **خَيْرٌ لَكَ**

بهتر است مر ترا **مِنَ الْأُولَىٰ** از این سرای یعنی کرامت خدای تو در آخرت مر ترا بهتر است ...

و ... یوم القیمة ...

روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ...

السائل را ادر و یشان خواهند ز فلا تنهر پس زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز و در و یشی خود را فراموش مکن با طالبان علم شریعت
از تعلیم و افاده خود منع مکن هم چنانکه حق سبحانه تو را بان هدایت کرد بعد از آنکه راه نمیبردی و وارد است که بعد از نزول این آیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر
از پیشتر ملاطفت فرمودی و انواع مرحمت و احسان نسبت بایشان مرعی داشتی و هرگز سائلی را از در خود محروم نساختی و مکرر از امامان صیبت نمای
ابن ابی اوفی روایت کرده که ما نزد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم پسری از مهاجران در در آمد و گفت یا رسول الله من یتیمم و خواهر یتیمه دارم و مادر
بیوه اطعمنا مما اطعمک الله اعطاک الله مما عنده حتی ترضی اطعام کن ما را از آنچه خدای تو را طعام داده تا عطا دهد تو را از آنچه در نزد اوست بر وجهی که از آن
راضی شوی حضرت فرمود که ما احسن ما قلت یا غلام چه نیکو گفتی ای پسر پس بلال را امر کرد که برو بخانه و آنچه حاضر باشد بیار بلال رفت بیست و یک خرما بیاورد
حضرت فرمود که ای پسر هفت خرما مر تراست و هفت مر خواهر ترا و هفت مادر ترا معاذ جبل برخواست دست خود را بر سر او مسح کرد و گفت جبر الله یتمک و جعلک خلفا
من ابیک خدای جبر یتیمی تو کناد و ترا جانشین پدرت کرداناد پیغمبر گفت یا معاذ نیکو فعلی و قولی از تو مشاهده کردم معاذ گفت یا رسول الله مر او را رحم
آمد پس حضرت فرمود که یلی احد منکم یتیما فیحسن ولایته و یضع یده علی راسه الا کتب الله بکل شعرة حسنة و رفع له بکل شعرة درجة یعنی هیچکس از شما مو
یتیمی نباشد که نیکوکار باشد ولایت خود را بر او و دست خود را بر سر او نهد مگر که حق سبحانه بهر موئی حسنه از برای وی بنویسد و بهر موئی درجه از برای او بر دارد
و از عبد الله بن مسعود روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة علی یده نور یوم القیمة یعنی هر که دست بر سر یتیم
بکشد بهر موئی که دست او بر او مرور کند او را نوری بدهند در روز قیامت و نیز فرمود که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة اذا اتقی الله عز و جل من و کسی که متکفل
یتیم باشد مانند این دو انگشت باشیم روز قیامت هرگاه از خدای ترسیده باشد و از گناه پرهیز نموده و اشاره بانگشت سبابه و وسطی کرده و ایضا قال صلی الله
علیه و آله ان الیتیم اذا بکی اهتز لبکائه عرش الرحمن فیقول الله لملائکته یا ملائکتی من ابکی هذا الیتیم الذی غیبت ابوه فی التراب فیقول الملائکة انت اعلم
فیقول الله تعالی یا ملائکتی فانی اشهدکم ان لمن اسکته و ارضاه ان ارضیه یوم القیمة یعنی بدرستیکه هرگاه یتیمی بگرید عرش خدا بلرزد بسبب گریه او پس
حق سبحانه گوید بفرشتگان خود که ای ملائکه من کیست که این یتیم را گریانید و او غایب شده در زیر خاک یعنی پدر او رده ملائکه گویند خداوندا تو داناتری پس حق سبحانه
فرماید که ای فرشتگان من بدرستیکه من شما را گواه میگیرم بر آنکه هر که این یتیم را خاموش گرداند و خشنود کند من در روز قیامت او را خشنود باشم آورده اند که
رسول صلی الله علیه و آله یتیمی را تعهد و تفقد میفرمود و شفقت و عطوفت مینمود قضا آن یتیم وفات یافت رسول صلی الله علیه و آله دست از طعام بکشید و تاسف بسیار
مینمود پرسیدند یا رسول الله سبب ملال خاطر اشما چیست اگر فرمائی شخصی دیگر را حاضر کنیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود که آن کودک بدخوئی می نمود با خوی
بد او به میبردم بخلق نیکو با او و رفق و مدارا مینمودم و مرا از این امر جمیل و ثواب عظیم بود و از دیگری این غرض حاصل نمیشود مالک روایت کرده که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که اذا اتاک سائل علی فرس باسط کفه فقد وجب له الحق و لو بشق تمرة هر گاه سائلی بیاید بنزد تو بر اسب نشسته و کف را گشاده بتحقیق که حق بر تو
واجب گردانید اگر چه نصف خرما باشد و بدانکه هیچ سائلی را محروم مساز اگر چه بر اسب سوار باشد و بروایت دیگر حق سائل را بده اگر چه بر دست او دست
برنجن باشد و رد الذاعی او بذکر حق سبحانه وحی کرد بداود علی نبینا و علیه السلام ان العبد من عبادی یاتینی بالحسنة فاوجب جنتی بدرستیکه بنده از بندگان من
حسنه کند من بهشت را بر او واجب گردانم داود گفت این حسنه چه باشد خطاب آمد که یدخل علی عبدک المومن سرورا و لو بتمرة هر که سرور بدل بنده مومن
رساند اگر چه بدادن خرمائی باشد ابراهیم ادهم گفته که سائلان چه نیکو مردمانند بدر خانه ما میآیند که هیچ دارید برای شما برداریم و پیش از شما توشه راه شما
کنیم برای شما بقیامت برسیم و ذخیره بهشت کنیم و از ابو عبد الله صلوات الله علیه منقول است که ان الله تبارک و تعالی یقول ما من شی الا و قد وکلت من
یقبضه الا الصدقة فانی اتلقفها تلقفا حتی ان الرجل لیتصدق بتمرة او بشق تمرة فاربیها له کما یربی الرجل فلوه و فصیله فیلقانی یوم القیمة و هی مثل جبل احد
یعنی حق سبحانه میفرماید که هیچ چیز نیست مگر که غیر خود را وکیل گردانیده ام که قبض آن کند الا الصدقه که من او را فرا میگیرم و کسی را در آن وکیل نگردانیدم تا آنکه اگر مردی
و تنها بتمرة یا نصف تمرة صدقه کند من او را پرورش دهم چنانکه شخصی کره اسب و شتر بچه خود را پرورد چون روز قیامت بمن رسد نصف تمره مانند کوه احد باشد
و بعد از نهی حق تعالی حبیب خود را از قهر و زجر سائل و یتیم باو امر میفرماید که واما بنعمة ربک اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم مذکوره است 11
از عطا بر وجه رضا و ایواء و هدایت و اغنا یا جمیع نعمها فحدث پس حدیث کن یعنی اظهار بندگان من اعلام نما و افشای آن کن که التحدث بنعم شکر منعم است و اخفای
آن مظنه کفران نعمت در حدیث آمده که من لم یشکر الناس لم یشکر الله و من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه کفر یعنی هر که شکر مردمان
نکوید شکر خدا نکند و هر که اندک شکر نکند بر بسیار شکر نخواهد کرد و سخن کردن بنعمت خدا اظهار آن کردن شکر است و ترک تحدث آن نمودن کفران است مجاهد
گفته که مراد بنعمت نبوتست که اعظم نعمتست و تحدث بان تبلیغ آنست بهمه خلقان و نزد کلبی نعمت قرآن است و تحدث نمودن آن تلاوت کردن آنست و صدق
معنی اول است قول صادق علیه السلم که معنا فحدث بما اعطاک الله و فضلک و رزقک و احسن الیک و هداک که در فتوحات مذکور است که نعمت چیزیست محبوب
باللذات و منعم علیه را اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوی که بندگان من محتاجند چون ذکر منعم شنود میل کند بدو و او را
دوست دارد یا بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من گردانی که من ایشان را دوست دارم سورة الانشراح مکیست و هشت آیتست باتفاق ابی ابن
کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب او چون ثواب کسی باشد که مرا ملاقات کرده باشد مرا از غمها شاد کرده و شفاعت او
بر من واجب باشد و اصحاب ما رضوان الله علیهم متفق اند بر آنکه و الضحی و الم نشرح یک سوره اند بجهت تعلق احدهما بدیگری و اگر تمامی تعداد نعم نبوده تا نیست
است بجهت این قرائت هر دو را در رکعت واحده واجب میدانند و لایلاف و الم ترکیف نیز این حکم دارد بر قول مذکور زیرا که در سوره اول فرمود که الم یجدک یتیما
فآوی تا آخر و بعد از آن میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک یا گشاده نکردیم برای تو صدرک سینه تو را تا متحمل
حق و دعوت خلق و غم امت و اعتبار رسالت و روی گشاده باد لک تا بدان ندادیم که هیچ از اسرار وحی و حکم بر تو مغشوش و قبول تو اند کرد معنی استفهام انکار نفی
شرح است بجهت مبالغه در اثبات و ایجاب آن یعنی نیست بر انده و الم که خواطر ترا مضیق ساخته بود از تبلیغ رسالت بخاص و عام و گشاده در عوض آن

آن تعلق تو زایل گردانیم یا منشرح ساختیم از برای قبول علوم و حکم و حفظ قرآن و آسان گردانیدیم تلقی وحی را بعد از دشواری بر تو ابو القاسم بلخی گفته که سینه تو
دلتنگ شده بود بمعادات ثقلین حق تعالی با آیات و وعده فتح بلاد شرح صدری کرده و دل ترا خوشحال گردانید و گویند که معنی آنست که ما سینه ترا منشرح کردیم و فارغ
گردانیدیم باذهاب شواغلی که منصد ادراک حق بود ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله اینشرح الصدر فرمود نعم گفتند علامت
هست که بان انشراح صدر معلوم شود فرمود التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاعداد للموت قبل نزول الموت و دال بر اثبات شرح صدر
و ایجاب آنست اینکه معطوف ساخته بر آن قوله و وضعنا عنک و برگرفتیم از تو وزرک بار گران ترا الذی انقض ظهرک آن باریکه (2) (3)
گران ساخته بود پشت ترا و آن ثقل اعباء رسالت بود و اصرار کافران در ایذاء و تکذیب ایشان نبوت او را و عجز او از ارشاد ایشان که حق سبحانه آنها را
بر او آسان گردانید و بمعجزات و براهین پشت او قوی گردانید و مر او را مسلط گردانید بر همه ایشان و اکثر ایشان مشرف باسلام شدند و باقی بدست او بودند
هلاکت گرفتار گشتند یا آنکه صنع کردیم از تو ثقل تحمل احکام شریعت را و آن را بر تو سهل و آسان گردانیدیم و ... که انقاض ظهر او کرد
بود یعنی حامل ظهر او شده بود بر نقیض که آن صوت انتقاض و تفکک است از جهت ثقل آن مثلی است برای آنچه ثقل بود بر رسول از فرطات قبل از بعثت از عدم
علم او با حکام و شرایع قبل از نبوت و با طالت او بر اسلام اهل عناد از قوم خود و تلهف و تاسف او بر آن و غم و اندوه و عبادت غیر خدا و
با عالم شدن او با حکام و شرایع بر وجه مستوی و یا تمهید عذر او بعد از تبلیغ رسالت انتهی کلامه پس مراد بانقاض آنکه اگر امور مذکوره مانند حمل بود بر ظهر از آن
نقیض ظهر آن شدند مجاهد و ابو عبیده و عبد العزیز بن یحیی گفته اند که مراد تخفیف اعباء نبوتست که ثقل ظهر پیغمبر بود از قیام نمودن بر امر آن و حق سبحانه
تسهیل آن برو نمود که گویا هیچ باری بر او نیست و نزد بعضی وضع بمعنی عصمت است یعنی نگاه داشتیم ترا از برداشتن وزر چه معصوم از وضع عدم ثقل است برای
هر گاه او معصوم باشد ابلغ خواهد بود در آنکه ثقل بر او نباشد و علم الهدی ره فرموده که تسمیه ذنوب با وزر بجهت آنست که آن مثقل کاسب و حامل خود است پس
هر چیز که گران سازد انسان را از غم و کد و غیر آن جایز است که او را وزر گویند و ممتنع نیست که مراد بوزر در این غم آنحضرت باشد بر شرک قوم او و اینکه آنحضرت
و اصحاب وی در میان اهل شرک و کفر مقهور و مستضعف بودند و چون حق سبحانه اعلای کلمه اسلام نمود آنحضرت و اتباع او را بر ایشان مسلط ساخت و بر ایشان
خطاب مستطاب افراز فرمود بجهت تذکیر او بموقع این نعمت عظمی بر او تا در مقابله آن شکر گذاری تمام نماید و موید اینست آیاتی که بعد از این مذکور خواهد
شد چه حمل یسر از الهموم و عسر شدید غموم اشبه است و این کلام منافاتی ندارد باینکه سوره مکیست و نزول آن قبل از اعلای کلمه اسلام است برای که چون حق سبحانه
و بر او بشارت داد و وعده اعلای دین او بر سایر ادیان و غالب گردانیدن او بر دشمنان این وضع ثقل غم او نمود بانچه باو رسید از اذیت قوم و مبدل عسر او بیسر چه حق
سبحانه هست لفظ صنع اگر چه بصیغه ماضی است اما بمعنی مستقبل است کقوله و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک
4 و نظایر این بسیار است و نزد بعضی دیگر معنی آنست که ما بر گرفتیم بار گناهان امت ترا با مرزش ایشان و دل ترا از غم و اندوه فارغ گردانیدیم ورفعنا
لک ذکرک و برداشتیم برای اظهار بلند تو ذکر ترا به نبوت و رسالت عامت یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم بعد از آن و اقامت تشهد و خطبه نام ترا
یاد نکنند مگر آنکه ترا در عقب آن یاد کنند و گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که جبرئیل عم در این آیه مرا گفت قال الله عز و جل اذا ذکرت ذکرت معی یعنی حق تعالی فرمود که هر گاه که من مذکور شوم تو با من مذکور شوی و حسان بن ثابت در این معنی
گفته شعر اغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهود یلوح و یشهد و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو
العرش محمود و هذا محمد یا خود اینکه بر تو صلوات میفرستادیم و بندگان ترا امر کردیم بدرود دادن بر تو یا طاعت و رضای خود را در طاعت و رضای تو گردانیدیم که
والله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یا تو را نبی الله و رسول الله ملقب گردانیدیم یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور
ساختیم یا از جمیع انبیا و امم اخذ میثاق کردیم تا بتو ایمان آرند و تصدیق نمایند یا در قیامت ترا شافع بندگان گردانیدیم و مقدم و پیشوای خلق اولین
و آخرین ساختیم و النون مصری فرموده که رفعت ذکر اشاره بآنست که فرشتگان انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند ظاهر شد آنحضرت بر بالای عرش پرواز میکرد و بدانکه
زیادتی لک با آنکه بدون ذکر معنی مستقل بود جهت ابهامست قبل از ایضاح تا مفید مبالغه باشد و وارد است که مشرکان تعییر رسول و مومنان میکردند بفقر و فاقه
و آنحضرت بجهت این متوهم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق سبحانه جلال نعمت خود را که بر او عطا فرموده بود تذکیر او نمود و بعد از آن فرمود که ای حبیب
(5) کن و دلخوش دار فان مع العسر یسرا پس بدرستیکه با هر دشواری که در دنیاست آسانیست در عقبی ان مع العسر یسرا بدرستیکه با دشواری که در ...
است آسانیست در مدینه و در موضعی آورده که با عسرتی که در مدینه باشد آسانی باشد در بهشت و بیضاوی گفته که کلام اول راجع باینست که با جوع مشرکان و ...
که منقض ظهر باشد ضلال قوم و اباء ایشان شرح صدر است و وضع تو فتق تا هندوا و طاعت پس از روح خدای مایوس مشو و مشرکان هم و غم ترا طاری شود تنکیر
یسر برای تعظیم و تکثیر است و کلمه مع که متضمن مصاحبت است بجهت مبالغه است در معاقبه یسر بعسر اتصال او بان مانند اتصال متقارنین و کلام ثانی تکرار اولست برای
تاکید یا استیناف وعد بانکه عسر متبوع است بیسر دیگر که ثواب آخرت مشغول او انتقواست بمقام از قول ثانی و در کشاف آورده که معنی اصطحاب عسر و یسر
گران از لفظ مع مفهوم میشود آنست که اصابه بندگان بیسر بعد از عسر ایشان بر زمان اقرب است گویا به منزله حکم یسر است که مقارن عسر باشد و این
موجب زیادتی تسلی و تقویت قلوب ایشانست جمله ثانیه محتملست که تکرار اولی باشد مانند تکرار قوله تعالی ویل یومئذ للمکذبین و قوله فبای آلاء ربکما تکذبان که از برای
تقریر معنی آنست در نفوس و تمکین آن در قلوب مانند اینست که شیئی بعد از آنکه اولی عده باشد بانکه عسر که مخالف هر دو وقت بیسر و ثانیه عده مستانف باشد
بانکه عسر متبوع است بیسر دیگر بنا بر استیناف و بهر تقدیر محقق باشد عسر واحد است اگر چه مکرر واقع شده بحسب لفظ زیرا که خالی از آن نیست که الف لام برای عهد
گران عسر است که در آن بود تذییل آن در حکم زید است و اینقول که ان مع زید مالا ان مع زید مالا و یا الف لام جنس مستغرق که بلا تعدد ندارد و اما یسر منکرا
و متناول بعضی از جنس یسر هر گاه کلام ثانی مستانف باشد نه مکرر متناول بعضی خواهد بود غیر از بعض اول بلا اشکال نحو تعدد یسر باشد بدون تعدد عسر و لهذا
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لن یغلب عسر یسرین نعم ما قال الشاعر اذا اشتدت بک العسر ففکر فی الم نشرح فعسر بین یسرین اذا فکرتها فافرح و بعضی گفته که

علیه السلام لن یغلب عسر یسرین دالست بر وحدت عسر و تعدد یسر در آیه بحسب معنی و اگر چه عسر بحسب لفظ متعدد است زیرا که تعدد در معرفه با لام نیست خواه نکره
برای عهد باشد یا جنس بخلاف منکر پس یسر ثانی مغایر یسر اول باشد و عسر ثانی همان عسر اول و مراد این تتمه کلام کشاف است یسر بن یسر دنیا و یسر آخرت کیف
تعالی هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و این هر دو حسنه ظفر و حسن ثواب است یا آنکه مراد به یسر اول آنچیزیست که اهل اسلام را میسر شد و ایام رسول
از فتوح بلاد و قلاع و ثانی آنچه ایشانرا بعد از او واقع شد از فتح بلاد و انتهی کلام صاحب الکشاف و در طبرسی مذکور است که از ابن عباس رضی الله عنه نقل
کرده اند که حقسبحانه فرموده که خلقت عسرا واحدا و خلقت یسرین و از حسن منقولست که روزی رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد فرحان خندان
و میگفت لن یغلب عسر یسرین فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و وجه تعدد یسر و وحدت عسر از فراء نقل کرده که ان العرب یقول اذا ذکرت نکرة ثم
اخذتها نکرة مثلها صارت اثنین کقولک اذا کسبت درهما فانفق درهما فالثانی غیر الاول فاذا اعدتها معرفة فهی هی کقولک اذا کسبت درهما فانفق الدرهم
فالثانی هو الاول و زجاج نیز قایل این قول است و صاحب کتاب النظم در تفسیر این آیه آورده که حقسبحانه پیغمبر خود را بمهم خود را مبعوث ساخت در
وقتی که بضاعت بنا باشد و درویش سرزنش او کردند و گفتند که اگر غرض از این دعوت طلب غنا است مال چندین بتو دهیم که ابیر اهل مکه شوی پیغمبر از
این معنی مغموم شد و گمان برد که قوم او بجهة فقر تکذیب او میکنند حقسبحانه این آیه فرستاد و او را بوعده غنی تسلی داد و معنی اینست که باید فقر و بخیه اهل
مکه میگویند ترا غمگین نسازد چه با این عسر یسر خواهد بود در دنیا و آخرت و انجاز این وعده نمود و حجاز و قرای عرب و عامه بلاد یمن را از برای او مفتوح
ساخت و دو بیست شتر بیمت ملکیت او درآورد و انحضرت فوت ... از برای اهل خود بگذاشت با قرار در راه خدا تصدق فرمود بعد از آن حقسبحانه از روی استیناف
فرمود ان مع العسر یسرا و دلیل بر ابتدا اینست که کلام بغیر الف است از لفظ فا یا واو و این وعده ایست از برای جمیع مؤمنان و مراد آنستکه با هر عسری در دنیا موضا
یسر بیست در آخرت و شاید که هر دو یسر جمع باشد برای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مراد از اول یسر دنیا باشد و ثانی یسر آخرت پس اینکه حضرت فرموده که لن
یغلب عسر یسرین یسر دنیا باشد که فرحست و یسر آخرت که ثواب ابدیست و از اسحق بن بهلول قاضی مأثور است که فلا تیاس و ان اعسرت یوما فقد ایسرت
فی دهر طویل و لا تظنن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل و ان العسر یتبعه یسار و قول الله اصدق کل قیل انتهی کلام الطبرسی و ابن عباس فرموده که در
بعضی اسفار حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شتری سوار بود مرا در عقب خود گرفته بود مرا گفت یا غلام گفتم لبیک یا رسول الله فرمود احفظ الله تجده امامک تعرف الی
الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة الخ ... داد ... و از خود یاری با خدا آشنا شو تا در اسانی با تو آشنا گردد در درد شوای و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با غم است
7 بالسابق و بدانکه چون حقسبحانه تعدد بدل نعم سابقه نمود بر پیغمبر و وعده مستقبله پس بجهة ترغیب وی بر شکر و اجتهاد در عبادت و رنج کشیدن بطاعت فرموده که فاذا
فرغت پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون از کذاردن
احکام فراغت یابی با ستغفار او زار امت مشغول شو یا چون از نوعی از عبادت بپردازی شروع کن در نوعی دیگر از آن یعنی باید که همیشه مشغول عبادت باشی
و در هیچ وقت از اوقات از مشقت طاعت فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن برای حوایج دنیوی و اخروی خود و دعا برای اهل ایمان و از صادق علیه السلم نیز مرویست
که مراد بنصب اجتهاد است در دعا بعد از نماز در حین جلوس و از ابن عباس روایت کرده که چون از فرایض بپردازی پس مشغول شو در یاد الهی و تحمید
برانند که چون از امور دنیویه فارغ شوی رنج کش از برای عبادت پروردگار ... ابن عباس ... چون از ... فارغ کردی نصب کن خود را در دعا الیکه
حقسبحانه ترا بان ترغیب فرموده و حسن گفته که چون از و ضو فارغ شوی در عبادت ... از ... خود اجتهاد نمای
یا چون از ادای رسالت بپردازی منصب شو برای طلب شفاعت امت و ابن طلحه از ابن عباس سوال کرد در ... این اقوال ... کدام است ... شنیدم ... طرفی
صحیح که معنی آنستکه چون صحت بابی و فراغت ترا حاصل شود آن صحت و فراغت را در مشقت عبادت صرف کن و دال بر قول الحبر است اینکه مرویست که شریح یک
مرتبه بدید جمعی که کشتی میگرفتند گفت لیس بهذا امر الفارغ فارغ را باین ... فرموده اند چه حقسبحانه فرموده فاذا فرغت فانصب و شعبی نیز مرویست که از روی
عبث سنگی را از جای خود برمیداشت گفت لیس بهذا امر الفارغ ... در آنکه نشستن بپردازی و فراغت عدم شغل او یا امری با اشتغال او ... کردی
فایده دنیوی و اخروی نباشد از سفه رای او است و سخافت عقل و اسباب ... عقل ... امد که دشمن ترین ... خدا آنکسی است که متفاعد باشد و مشغول
کاری نباشد و در تفسیر امام حسن عسکری سلام الله علیه از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل فرموده که معنا فاذا فرغت من حجة الوداع و نبوتک فانصب
علیا للخلافة چون فارغ شدی از حجه وداع و ادای تبلیغ نصب علی را برای خلافت و جانشینی خود و لهذا در بعضی فانصب بکسر صاد خوانده اند ... بکرد
بعضی نقاب آورده اند که من البدع ما روی عن بعض الرافضة انه قرء فانصب بکسر الصاد ای فانصب علیا للامامة و لو صح هذا للرافضی لصح للناصبی ان یقرء
8 هکذا و یجعله امرا بالنصب الذی هو بغض علی و عداوته دلالتی صریح دارد بر ناصبی بودن بغض و عداوت اینها نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم و الی ربک و بدعا
پروردگار خود فارغب رغبت کن تنها او را و هر چه خواهی از او خواه نه از غیر او که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات نیست حضرت او و سخن نبر
درگاه قربان و مقبولست دعوات طلبات تو در محل قبول و عطا گفته که مراد آنست که تضرع الیه راهبا من النار راغبا فی الجنة و از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلم
منقولست فاذا فرغت من الصلوة المکتوبة فانصب الی ربک فی الدعاء و ارغب الیه فی المسئلة یعطیک چون از نماز فریضه فارغ شوی جد و جهد نمای در
دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانب او در سوال تا بدهد بتو انچه از او بطلبی ... و در ... از فتوحات آورده که شیخ ابو مدین مغربی
در بنا ... این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده این اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال حق و من جمیع الوجوه رغبت بجانب او کن و توجه
نمای و بنا بر این وجه که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم مسطور است معنی آنستکه علی را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت بجانب احدیت
کن و از این سرای فانی بخود ابد الخلود رسان و بفراغت تمام در مقعد صدق قرار گیر سورة التین مکی است نزد جماعتی مکی و هشت آیه است با تفاق ... ابی
ابن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حقسبحانه او را دو خصلت کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون
وفات کند بعدد هر که این سوره را قرائت کرده باشد ثواب روزه یک روز و نماز ... نیکو بعد از ... و در بیوتی ده حسنه باو بدهند و مسلم در صحیح

خود از براء ابن عازب روایت کند که او گفت که من از رسول خدا شنیدم که در نماز شام این سوره را خواند بدرستیکه هیچکس قرائت او احسن از قرائت آنحضرت
باشد و شعیب عقرقوفی از ابو عبدالله علیه السلم نقل کرده که هر که والتین را در فرایض و نوافل بخواند در هر موضعی از بهشت که آرزو کند باو دهند و بدانکه
چون حقسبحانه در خاتمه سوره مذکوره امر بنیکان نمود براغب شدن با و افتتاح این سوره کرد بر اینکه او خالقی است که مستحق عبادت است و بجهة تأکید این امر که خاتمه
بقسم فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم والتین سوگند بانجیر والزیتون و بزیتون بیضاوی گفته که تخصیص این دو میوه
بقسم از جمیع ثمار جهة آنستکه انجیر فاکهه طیبه و بیفضله است و غذای لطیف است و سریع الهضم و دوائی شریف کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین
و مزیل ریگ مثانه و مفتح سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد و در کشاف آورده که طبقی از انجیر
بطریق هدیه نزد پیغمبر آوردند انحضرت از آن تناول نموده فرموده کلوا فلو قلت ان فاکهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة الجنة بلا عجم فکلوها فانه یقطع البواسیر
و ینفع النقرس یعنی بخورید انجیر را که اگر بگویم میوه از بهشت نازل شده هر اینه گویم که انجیر است زیرا که میوه بهشت بی استخوان است و انجیر مدد که قطع بواسیر
کند و نقرس را نفع رساند و اما زیتون میوه ایست که هم میوه است هم نان خورش و دوا و روغن لطیف کثیر المنافع دارد و در اکثر اطعمه او را دخل میدهند
و مرویست که معاذ بن جبل بر درخت زیتون بگذشت شاخی از آن بگرفت و مسواک کرد و گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود نعم السواک
الزیتون من الشجرة المبارکة یطیب الفم و یذهب بالحفرة نیکو مسواکیست زیتون از شجره مبارکه است خوشبو دهن را خوش کند و چرک دندان و فساد اصول
زایل کرداند و بعد از آن گفت من از انحضرت شنیدم که فرموده هی سواکی و سواک الانبیاء قبلی این مسواک منست و مسواک جمیع پیغمبران که پیش از من بودند
و گفته که مراد بتین و زیتون منبت اینها است که دو کوه است در ارض مقدس که یکی را طور تینا گویند و دیگری را طور زیتا و هر یک معبد انبیا بوده و از کعب الاحبار
مرویست که مراد از اینها مسجد دمشق و بیت المقدس است و گویند اسم دو شهر است و در معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در
تبیان گفته که جودی و جبل بیت المقدس است و از ابن عباس نقل کرده اند که تین مسجد نوح است و زیتون بیت المقدس و ضحاک گفته که تین مسجد الحرام و زیتون
مسجد اقصی و نزد بعضی دیگر تین جبالیست که ما بین حلوان و همدانست و زیتون جبال شام زیرا که اینها منابت تین و زیتون اند کما قیل و منابت تین ...
2 یعنی سوگند بمواضع رویدن انجیر و زیتون و طور سینین و بطور سینا یعنی کوه زبیر که محل مناجات حضرت کلیم بود و بدانکه سینین و سینا بمعنی بقعه است
و مجاهد و قتاده گفته که بمعنی مبارکست گویا که گفته جبل الخیر الکثیر چه اضافه طور بمعرفه است نزد عکرمه کثیر النبات و الشجر است و از مقاتل نقلست که
سینا آنست که هر کوهیست که در او اشجار مثمره منبت شده باشد و از عبدالله عمر منقولست که چهار کوه است که نزد خدای تعالی مقدس اول طور سینا که
بقعه ایست که موضع مناجاه موسی است دوم طور زیتا که بیت المقدس است سیم طور تینا که دمشق است چهارم طور تیمانا که مکه است و مرویست که
3 جعفر صلوات الله علیهما چنین قرائت میفرمودند که والتین والزیتون و طور سیناء و هذا البلد الامین سوگند بدین شهر که امان یافته است مرهم
خائف را که بدر او در آید پس امین بمعنی مؤمن باشد و مراد از آن مکه است که مولد مبارک سید عالم است و نزد بعضی بمعنی امن است و موید اینست که ... انا
جعلنا حرما آمنا و صاحب کشاف نیز آورده که الامین من امن الرجل امانة فهو امین و امان وی آنست که حافظ آنکسی است که در او داخل شوند چنانکه امین
حافظ ما یؤتمن علیه است و میتواند که فعیل بمعنی مفعول باشد که مشتق از امنه چه آن مامون الغوایلست هم چنانکه بامن موصوف شد در این جرم ساکن
که بمعنی ذی امن است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولستکه مراد بتین امام حسن علیه السلام است و از زیتون امام حسین علیه السلم که دو میوه دل مصطفی
و مرتضی و فاطمه زهراء بودند و از طور سینین امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و از بلد امین فاطمه علیها السلم و صاحب کشاف گفته که اقسام باین اقسام
مذکوره مشعر است بر شرف این بقاع مبارکه و آنچه ظاهر شده از آن از خیر و برکت بسبب سکنی انبیا و علما در آن چه منبت تین و زیتون مهاجر ابرهیم است و مولد
عیسی و منشأ او و طور محلی است که مکان مناجات و منادات موسی کلیم است و مکه موضع خانه که مهبط ابیات علی المبانیست و مولد حضرت خاتم النبیین است و مبعث او
صلوات الله علیه و آله و در بحر الحقایق مذکور است که بزبان اشاره قسم است بشجره تینیه قلبیه که مثمر ثمر علوم دینیه است و بشجره زیتونیه مبارکه سریه که موجب
اضائه مصباح است و طور سینین روح معلی که تجلی الهی محلی است و بلد امین خفی که محل امن و امانست از هموم آفات تعلقات اکوان و بر بشر تقدیر جواب آیه اینست
4 لقد خلقنا الانسان بدرستیکه ما فریدیم جنس آدمی را فی احسن تقویم در نیکوترین تعدیل و راست کردن در شکل و صورت و تسویه اعضا
یعنی مخصوص گردانیدیم او را از میان جانوران بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و کمال نفس ناطقه و تمیز و نیرو استجماع خواص مکونات با خلق فرمودیم و او را
مظهر اسم اعظم و محل اعم و اشکل که حامل امانت و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثم بعد از آن بسبب عدم شکر نعمت او بر این خلقت و تسویه صورت حسنه بهیه او را
5 رددناه اسفل سافلین باز گردانیدیم او را در عاقبت امر او به ... این همه و در آن در خلق و ترکیب بوجهی که صورت حسنه او را با قبح صورت گردانیدیم
و خلقت ... او را با سوء خلقت از اصحاب دوزخ که در آخر بصورت منکر در خلقت ... تهیج ... با بار گردانیم او را بزیرین ترین درکات یعنی او را در
اخرین درکه دوزخ رد کردیم یا باز گردانیدیم او را بعد از این تقویم حسن با سفل کسانی که فرو توانند در حسن صورت و شکل یعنی شکل و صورت او ... خلقت چون تقوس
ظهر بعد از اعتدال و انتصاب و بیاض شعر بعد از سوادی و درشتی جلد بعد از غضاضت و بضاضت و کلال سمع و بصر بعد از ... و ... عادله
از شده در آن بعنی او را باز رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتواند کرد و گسیر اور از ... الا الذین امنوا مگر آنانکه
گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده شایسته فلهم اجر غیر ممنون ... ایشانراست اجری غیر ممنون ... نعمی دائمی ثابت
است ... هم چنانکه در جوانی ... عبادات ... نتوانند در پیری و ضعف با آنکه عمل ... ایشانرا در دستور ... ثابت است و صاحب کشاف گفته که این
استثنا بنا بر تفسیر اول ثانی متصل است و این خود ظاهر است و بر ثالث منقطع معنی آنکه لکن آنانکه از هرمی ایشان ... غیر منقطع است بر طاعت خود و صبر بر
ابتلای خدا بشیخوخت و هرم و بر مقاسات مشاق و قیام بعبادات و بر تخاذل نهوض و بنا بر قول الحبر بعضی گفته اند که معنی آنستکه اورا مراد رسانیدیم بسن خرافت
که ارذل عمر است مگر آنانکه عمل صالح کرده اند ... مشغول شوند خرافت ایشانرا ادراک نشود بسبب شرافت ایمان انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده‌اند که اطفال تا بعد بلوغ برسند هر خیر و طاعت که از ایشان صادر شود ثواب آن را بمادر و پدر کرامت فرمایند که آن را امر و نهی مادر و پدر تعلیم
ایشان باشد و هر گناه که ایشان کنند بر او نه نویسند و چون بحد بلوغ رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ ایشان باشند و چون چهل ساله شود سلامت
بگذرانند از سه بلا ایمن کردند جذام و جنون و برص و چون به پنجاه رسند تخفیف حساب ایشان کنند و چون بشصت رسند ایشان را توفیق توبه کنند و چون به هفتاد رسند
اهل آسمان ایشان را دوست گیرند و چون بهشتاد رسند حسنات ایشان مضاعف کنند و سیئات ایشان محو نمایند و چون بنود رسند گناه اول عمر و آخر ایشان بیامرزند
و شفاعت ایشان در حق اهل بیت ایشان قبول کنند و ایشان را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل عمر رسند خدای سبحانه عملی که در وقت کمال عقل بجای آورده
بر نامه ایشان بنویسد چنانکه فرموده الا الذین آمنوا یعنی الا آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده که ایشان در سن پیری و ضعف قوت و خرافت مرد
باشند کار از منقطع و ناقص نکردانند بلکه هر آنچه در وقت جوانی و قوت کردندی همان عمل نویسند از ابن عباس رضی الله عنهما که منکر مراد مؤمنان قرآن
خوانند که چون بنهایت پیری رسند قصور و فتور در عقل ایشان پیدا نشود و در آخرت مزد نا کاسته بوی دهند بر طریق جوانی بعد از آن بر سبیل التفات از
7 خطاب میکند که فما یکذبک پس چه چیز ترا بتکذیب میدارد ای منکر بعث بعد پس از ظهور دلایل واضحه و براهین لایحه بالدین بروز جزا و حساب
یعنی چه چیز تو را کاذب کرداند بسبب دین و انکار آن بعد از ادله ساطعه مراد انست که تو کاذبی وقتیکه تکذیب مینمائی بجزا و این با مثل با بهشت که واقع شدنی
الذین یتولونه والذین هم به مشرکون ای بسبب الشیطان خلاصه معنی انست فرمیل تا آدمی از نطفه و تقویم و تسویه اعضای او و بلوغ او و در مراتب تا ده
تا بحد کمال و استواء و بعد از تنکیس تا رسیدن او بارذل عمر اوضح دلیل است بر قدرت خالق و هر که قادر باشد بر این قادر تواند بود از اعاده او پس
چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد از این دلیل قاطع و برهان ساطع و نزد بعضی خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و معنی آنست که چه چیز ترا
تکذیب نماید بعد از ظهور این دلایل و گویند که ما بمعنی من است یعنی کیست که تکذیب میکند ترا در جزا و هر چند استفهام برای انکار است یعنی هیچ چیز
8 نیست که تکذیب جزا باشد بعد از ظهور دلایل مذکوره و بعد از آن وعید کفار میفرماید بقوله الیس الله آیا نیست خدای باحکم الحاکمین
حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است در هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار و غیر آن بر وجه حکمت و مصلحت
در انوار آورده که این آیه برای تحقیق کلام ماسبق است یعنی آنکه آیا نیست کسی که خلق و تفاوت در طریق باشد که مذکور شد احکم حاکمین در صنایع و تدابیر هر که
چنین باشد البته قادر خواهد بود بر اعاده کردن و جزا دادن بر آنچه کرده باید شاید و … مجازات و انصاف نخواهد کرد چه آن مستلزم اخلال است بحکمت و … مقام
منقول شده معنی این آنست که آیا هست خدا اقضی القاضین در حکم کردن میان تو و اهل تکذیب پس هر که بخواند پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه که خواندی الیس الله باحکم الحاکمین
گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق مکیست و عدد آیات آن بیست نزد اهل حجاز و نوزده نزد اهل عراق و هجده نزد شامی و اختلاف در دو آیه است الذی
یطغی غیر شامی لئن لم ینته حجازی ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند ثواب چنان که جمیع سور مفصل را خوانده و محمد بن حسان از ابو
عبدالله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در روز یا در شب اقرأ باسم ربک بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد حق تعالی در روز قیامت او را شهید
مبعوث کرداند و همچنان باشد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه خدا شمشیر زده باشد بدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره التین نمود بذکر اسم خود افتتاح این سوره نیز باسم
خود کرده و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک اکثر مفسران برآنند که اول چیزی که بر رسول نازل شد این آیت
است اول این سوره و نزد جمعی سوره فاتحة الکتاب و نزد بعضی دیگر مدثر چنانکه ذکر آن گذشت و زهری از عروه و عایشه روایت کرده که بدایت کار رسول
هر خوابی که بدیدی در بیداری واقع شدی و چون تنها بودی ندا بودی شنیدی و او هیچکس را ندیدی و در غار حرا انکه فرموده بود بالای کوهی ابتدا ناگاه جبرئیل براو نازل
شد و گفت یا محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائی بر این امت آنگه گفت اقرأ بخوان حضرت فرمود من گفتم ما انا بقارئ من خواننده نیستم جبرئیل مرا بگرفت و بفشرد
چنانکه بیطاقت شدم پس گذاشت و گفت بخوان همان جواب دادم دیگر باره بگرفت و سخت بفشرد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول صلی الله علیه و آله فرمود من
و بشکر دم و لرزه بر اعضای من افتاد بخانه خدیجه رضی الله عنها رفتم و گفتم دثرونی و زملونی یعنی جامه بر من افکنید من بخفتم دیگر باره جبرئیل آمد و گفت یا ایها
المدثر … با خدیجه گفتم که میترسم که این خیال سودا باشد خدیجه گفت خدای این خیال را از تو دور دارد و تو مردی راستگوئی و بحسن
خلق عادتی صله رحم … و مهمان را اطعام نمائی بر نوائب مردم معاونت کنی …
پس پیش ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی رفتیم او کتابها خوانده بود چون احوال بشنید گفت هذا الناموس الاعظم که بر موسی نازل شد …
… اکنون تو پیغمبر آخر الزمانی … چنین میدانم که ترا از این شهر بیرون کنند …
… رسول فرمود که هر گاه جبرئیل آمدی من خواستمی که خود را بیندازم … ورقة بن نوفل آن را بشنید … گفت ای محمد
ترا این حالت دست دهد خود را مینداز و مکن بلکه بر جای خود بایست … دیگر بار جبرئیل آمد و گفت انک نبی حقا اقرأ گفتم چه بخوانم
گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره بر من خواند و گفت بگو لا اله الا الله نزد ورقه آمدم و صورت حال را با او باز گفتم گفت ابشر ثم ابشر فانا
اشهد انک الذی بشر به ابن مریم انک علی مثل ناموس موسی و انک نبی مرسل و انک سوف تؤمر بالجهاد بعد یومک هذا و لئن ادرکنی ذلک لاجاهدن معک
بشارت باد ترا ای پسر عبدالله که من گواهی میدهم که تو آنکسی که عیسی بن مریم امت را به او بشارت داده و تو مثل موسی و تو پیغمبر مرسلی و زود باشد که بجهاد مأمور شوی بعد
از این روز و اگر من آن روز دریابم با تو جهاد نمایم و چون ورقه وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لقد رأیت القس فی الجنة علیه ثیاب الحریر لانه آمن بی وصدقنی
… دیدم در بهشت او را که جامه‌های حریر پوشیده بود زیرا که او بمن گرویده بود و تصدیق کرده … و مروی است که چون پیغمبر
حال خود با ورقه باز گفت وی این ابیات انشاد نمود بیت: فان یک حقا یا خدیجة فاعلمی حدیثک ایانا فاحمد مرسل وجبریل یأتیه ومیکال معهما
من الله وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عز الدین ویشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال الجحیم مغلل و این
روایت را حاکم ابو عبدالله حافظ باسناد خود از ابی میسره عمرو بن شرحبیل نقل کرده و در روایت دیگر آمده که آنحضرت فرمود که جبرئیل …

بدرو یا نود منسوج بود بیرون آورد و نزد من انداخت که بخوان گفتم خواننده نیستم و در آن نامه نوشته بود جبرئیل مرا بخود ضم کرد و
ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت همچنین مرا فشرد بعد از آن مرا گذاشت این آیه بر من خواند که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که
افتتاح کنی باسم او یا استعانت نمائی بنام پروردگار خود … که میتواند بود که با للمره باشد و تقدیر اینکه اقرأ اسم ربک یعنی بخوان نام پروردگار
خود را و بر تعظیم اسم تعظیم مسمی است چه اسم ذکر مسمی است با آنچه مختص است بدین مراد بتعظیم آن تعظیم مسمی باشد و لهذا تعظیم اسم خالق نمیکند الا
مکر آنکسیکه او را عارف است باو و معتقد عبادت دال بر اینست قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی الذی خلق آنکه آفرید
همه چیز را بمقتضای حکمت خود و بیرون آورد آنها را از عدم بوجود بکمال قدرت یا خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن آدمیان را که اشرف و اظهر اند در صنع بدیع
2 و دلالت ایشان بیشتر است بر وجوب عبادت مقصوده از قرائت بذکر افراد نمود و فرمود خلق الانسان بیافرید آدمی را من علق از خون بسته بعد
نطفه و گویند معنی آنست که خلق آدم من طین یعلق بالید یعنی بیافرید آدم را از گلی که از غایت چسبندگی بدست و بچیزی میچسبید و قول اول اوضح و در آنکه
اشاره است بیبان نعمت چه منطوق آن دالست بر آنکه آدمی از اصلی که در نهایت ضعف بود و از مهانت بغایت قصوی و بعد از آن او را بحد کمال رسانید
بتسویه اعضا و اعتدال قامت و استعداد او بنطق و تمییز و تدبیر تا آنکه اشرف موجودات گشت و در کشاف مذکور است که ترک ذکر خلق و خلق الانسان بعد
از آن یا بجهت اراده علم مفعول است و تقدیر اینکه الذی حصل منه الخلق یعنی خدای آنکسی است که خلق از او حاصل شد غیر او و هیچ خالقی نیست یا مراد خلق کل شیء
است تا متناول هر مخلوقی باشد بلکه خلق مطلق است پس بعضی مخلوقات اولی از بعض دیگر نباشد بتقدیر و قوله خلق الانسان تخصیص انسان است بذکر
از میان همه خلق متناول است و اکثر مراد قرآن بدو اوست و او اشرف آنچه بر زمین است و میتواند بود که الذی خلق الانسان از قبیل الرحمن علم
القرآن خلق الانسان باشد چنانکه در سوره الرحمن مفسر شد یعنی الذی خلق مبهم است بعد از آن مفسر شد بقوله خلق الانسان بجهت تفخیم خلق انسان و دلالت
بر عجیب فطرت آن و چون انسان در معنی جمع است قوله ان الانسان لفی خسر از این جهت علق که جمع علقه است بر علقه اختیار فرمود …
3 و ان بیبان خلق جهت آنست که اول واجبات معرفت الله است و خلق دالست بر وجود خالق و فرط قدرت و کمال حکمت او و قوله اقرأ تکرار است برای مبالغه یا اول
امر است بقرائت نفس خود و ثانی برای تبلیغ یا در نماز و بنا بانکه چون جبرئیل او را گفته باشد که اقرأ باسم ربک آنحضرت گفته باشد که ما انا بقارئ جبرئیل او را
گفته باشد که اقرأ چنانچه گذشت و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان چه او منعم الایجاد است
بندگان بدون عوض … بی خوف و معاجله بعقوبت نمیکند با وجود کفر بندگان بجحود ایشان مر نعم او را و رکوب ایشان بر نواهی و ترک ایشان اوامر
او را و قبول توبه ایشان میکند و از معاصی خطیات ایشان در میگذرد بعد از اقتراف عظایم و گفته اند لیس کرم او را غایتی و امدی نیست پس از روی حقیقت
کریم او است نه غیر او و دیگر آنکه هر نعمتی که هست از جانب اوست یا از وجه اختراع یا از جهت تسبیب و تسهیل طرق بان پس حقیقت تکرم او را باشد و نزد بعضی
4 معنی آنست که پروردگار تو آنکسی است که بر عمل تو ثواب میدهد و عقوبت بر اهانت تو میکند بر حفظ قرآن آنچه مقتضی کرم است بغایت او است الذی علم
علم بیاموزانید نوشتن را بالقلم بقلم تا مردم بقلم قید کنند و غایبان از ایشان آگاهی دهند … که مراد آدم است که حق تعالی علم خط را تعلیم
او داد و اشهر آنست که اول کسیکه خط نوشت ادریس علیه السلام بود و از ابن عباس مرویست که پیغمبر را گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود نعم
5 فان الله علم بالقلم علم الانسان بیاموخت جنس آدمی را ما لم یعلم آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بخلق قوی و نصب دلایل و انزال آیات یا مراد تعلیم
یا از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود که و علمک ما لم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد با آنچه عالم نبود که و علم آدم الاسماء کلها و در این دلالت بر آنکه او سبحانه غالب است
بر اکر علم صادر نمیشود الا از عالم صاحب کشاف گفته که حق تعالی بر کمال کرم خود دلالت کرد با آنکه تعلیم عباد داده آنچه نمیدانستند و نقل ایشان کرده از ظلمت جهل
علم و تنبیه فرموده بر فضل کتابت چه آن متضمن منافع عظیم است که غیر او کسی بکنه آن نتواند رسید چه بسبب آن مدون شده علوم و تقیید حکم و ضبط اخبار اولین
و مقالات ایشان و کتب الهی منتشر نیست مکر بکتابت و اگر کتابت وجود نمیداشت امر دین و دنیا استقامت نمیداشت و اگر دلیلی نمیبود بر دقیق حکمت الهی لطیف
تدبیر او الا امر قلم و خط هر آینه کافی میبود در دلالت بر آن و در سوره النون نیز بیان تفصیل آن نموده شد حاصل که حق تعالی در این آیات ذکر مبدأ امر انسان و منتهای
آن نمود بجهت اظهار آنچه بر او انعام فرموده از نقل او از اخس مراتب باعلای آن بجهت تقریر ربوبیت و تحقیق اکرمیت خود و اشارت کرد اولا بآنچه دالست بر معرفت
عقلا و بعد از آن تنبیه او کرده بر آنچه دالست بران سمعا کلا ابن عباس گفته که کفران نعمت خدا کند بجهت طغیان و عدوان خود و عدم ذکر این کس بجهت دلالت
6 کلام است بر او یعنی باز است از جحود نعمت و کفران خود و گویند که کلا بمعنی حقا است و مرتبط بما بعد یعنی حقا ان الانسان بدرستیکه آدمی لیطغی
7 هر آینه از حد میگذرد و گردن کشی میکند بر خدا ان رآه استغنی بجهت آنکه بیند خود را که بینیاز شده است یعنی توانگر گشته بکثرت عشیره و اموال و قوت
قوت و بنا بر ردع کلام مستانف است و بدانکه استغنی مفعول دوم است رای است بر آنکه بمعنی علمست که از افعال قلوب است و لهذا جایز است که فاعل و مفعول او هر دو
ضمیر باشند راجع بیک چیز و اگر بمعنی ابصار میتوان … از خصایص افعال قلوبست از قتاده منقولست که کان اذا اصاب … ازداد فی ثیابه و مرکبه و طعامه
و شرابه فذلک طغیانه طغیان معنی او آنست که چون مالش زیاد شود در جامه‌های فاخر و طعامهای پاکیزه و اسبان نکو میافزاید و در حدیث آمده که
کفت اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی بار خدایا من پناه میگیرم بتو از فقری که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی سازد و بعد از آن
8 بطریق التفات خطاب با انسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان و میفرماید ان الی ربک الرجعی بدرستیکه بسوی پروردگار تست بازگشت
کشتن همه در آخرت پس هم طاغی و کافر را جزای خود خواهد رسانید هر گاه مآل کار چنین باشد چگونه کسی بسبب مال طاغی شود و طغیان خود را فرو گذارد و گویند
که آیه مذکوره و آنچه بعد از آنست در شان ابو جهل بن هشام نازل شده و در روایت آمده که ابو جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را گفت تو دعوی میکنی که هر که
مستغنی باشد طاغی میشود تو کوه مکه را طلا و نقره گردان شاید که ما بعضی از آن فرا گیریم و طاغی شویم پس دست از دین خود باز داریم و تابع دین تو شویم جبرئیل فرود
آمد و گفت اگر میخواهی اینچنین کنیم اما اگر بعد از این ایمان نیارند آنچه با اصحاب مائده بجای آوردیم با ایشان نیز بفعل خواهیم آورد و حضرت … باز داشت

ابقای ایشان تا شاید ایمان آرند و مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابو جهل با اصحاب خود گفت که محمد در میان شما نماز میگذارد و روی بر خاک می‌مالد
وشما او را میگذارید و هیچ منکر نمیشوید فوالذی یحلف به لئن رایته یفعل ذلک لوطئت عنقه یعنی بحق آنکه بدو سوگند میخورم که اگر او را ببینم که نماز گذارد
پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک گردانم گفتندی اینک اینست نماز میگذارد او بشتاب تمام بجانب آنحضرت شتافت بدو نارسیده باز گشت
زرد شده و لرزه بر اعضا افتاده گفتند یا ابا الحکم ترا چه رسید گفت چون رفتم که قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی که دهن باز
کرده و مرغان بهم بر پر بافته پیغمبر صلعم فرمود والذی نفسی بیده لو دنی منی لاختطفته الملئکة عضوا عضوا یعنی بخدایی که جان من در قبضه قدرت
اوست که اگر بمن نزدیک شدی فرشتگان او را پاره پاره کردندی و عضو عضو او را بربودندی پس این آیه نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا می‌بینی تو الَّذِي يَنْهَىٰ
9 آنکس را که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل یعنی محمد إِذَا صَلَّىٰ در وقتیکه نماز میگذارد و لفظ عبد و تنکیر او جهت مبالغه است در تقبیح نهی و دلالت بر کمال
10 عبودیت منهی و معنی استفهام تعجب است مر مخاطب را حاصل که حقیقتا بر طریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند که اینجا خبر ده بمن شخصی که منع صلوة کند بنده را از نماز
باز دارد جزای او چگونه باشد و حال او نزد خدا بر چه وجه باشد و عقوبت او در چه مرتبه بود و حذف این کلام بجهت دلالت سوق آیت است بر آن و این عام است نسبت
بهر کسی که مکلف باشد از نماز و از هر فعل خیر پس بجهت تاکید تعجب تکریر قول مذکور میفرماید أَرَأَيْتَ آیا می‌بینی تو ای ناهی إِن كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز
11 عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ یا امر کند خلق را بالتقوی به پرهیزکاری او را چگونه باز توان داشت ازان و نیز جهت تاکید کلمه مذکوره را تکریر میکند که
12 أَرَأَيْتَ آیا می‌بینی إِن كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا مطلق سخن حق را وَتَوَلَّىٰ و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبری
13 نوع عذاب باشد در انجهان آنکه از روی تهدید میفرماید که أَلَمْ يَعْلَم آیا نداند ابو جهل یعنی داناست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ بآنکه خدا می‌بیند
14 تحقیق خدای بیند قصد او را و مطلع است بر احوال شنیعه او و بر ایراد جزا و سزا خواهد داد و درین آیه اشارتست بآنکه حق تعالی از برای محو انتقام میکشد
مبطل و اشعار است بآنکه علم عبد بآنکه حق تعالی عالمست باعمال او موجب بقاء است بفعل طاعت و ترک معصیت در کشاف مذکور است که الذی ینهی
باجمله شرطیه در موضع نصب اند که مفعول ارایت اند متعلق ان و جواب شرط محذوف است و تقدیر اینکه ان کان علی الهدی او امر بالتقوی الم یعلم بان الله یری
اینست ان اکرمه اکرمنی ولذا احسن الیه احسن الیه محذوف جواب بجهت دلالت ذکر انست در جواب شرط ثانی و چون ارایت ثانیه زاید و مکرر است
برای تاکید ازانست که در میان مفعول ارایت افتاده و حقیقت معنی این راجعست که اخبرنی عمن ینهی بعض عباد الله عن صلوته ان کان ذلک الناهی
علی طریقة سدیدة فیما ینهی عنه من عبادة الله وکان امرا بالمعروف والتقوی فیما یامر به من عبادة الاوثان کما یعتقد وکذلک ان کان علی التکذیب للحق
والتولی عن الدین الصحیح کما نقول نحن الم یعلم بان الله یری و یطلع علی احواله من هداه وضلاله فیجازیه علی حسب ذلک و بنا بر تفسیر اول خطاب اول و آخر
بمنهی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خطاب ثانی راجع بناهی که ابو جهل است یعنی حق سبحانه در حکم حکم است که دو خصم در نزد او حاضر شوند و او هر یک را
مخاطب سازد بخطابی که مناسب او باشد و گویند که ناهی امیة بن خلف بود و منهی سلمان از اکابر علما منقول است که در کلمه ان الله یری وعد و وعید است و هم
وعید یعنی ای زاهد پرستش نمای بر طریق خلوص که خدا ترا می‌بیند و ای فاسق توبه کن که ترا نیز می‌بیند و ای در خلوت فضل گناه کرده متنبه شو که ترا می‌بیند
حرام مکن و رو بتیه بعد از گناه توبه کرده بتو و پوشیده میگریست و آواز چند کرم میگوی عفو غفور است هر چند عفو کند خلقان را که میدهد
چگونه از خود دفع کنم او روایت آنکه نوبتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز میگذارد ابو جهل رسید و گفت که محمد ترا از نماز نهی کردم آنحضرت او را تهدید نمود
15 ابو جهل گفت یا محمد بچه چیز مرا تهدید میکنی و حال آنکه مجلس من از همه وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر این آیه نازل شد که كَلَّا یعنی باز ایستد
تا معاندان کافر جاهد که ابو جهلست حقا که لَئِن لَّمْ يَنتَهِ اگر باز نایستد ابو جهل از ایذای محمد و نهی او از عبادت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ هر آینه
بقهر و شدت بگیریم او را بموی پیشانی او و او را بعنف بدوزخ کشیم چه سفع بمعنی قبض است بر شی و جذب آن بشدت تمام یقال سفعت بالشیء اذا قبضت علیه
وجذبته جذبا شدیدا و کتبه لنسفعا بصورت الف هم چنانکه رسم الخط است بر حکم وقف است و نون ان مخففه از مثقله است و اکتفا بالف و لام در ناصیه
16 علم ابر اد ضمیر بجهت علم بآنکه مراد ناصیه ناهی است نه غیر او و قوله نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ بدل الناصیه است یعنی بگیریم و بکشیم موی پیشانی که دروغگو
است و خطاکار و بدانکه چون ابدال النکره از معرفه بدون صفت جایز نیست لاجرم بدل که اصل است نقص از مرتبه مبدل لنا باشد از اینجهت متصف گشته بکا
وخاطئه و اگر چه وصف آن بکذب و خطا بر اسناد مجاز نیست چه کذب و خطا فی الحقیقه صفت صاحب ناصیه است تشبیه نسبت بر اهل عرب که حسن و جزالت مجاز کو
الکنز است از حقیقت کران ناصیه کاذبه خاطی است چه اول متضمن مبالغه است دون ثانی و معنی مراد آنست که بکشیم موی پیشانی که راکه دروغگو است خطاکا
17(18) یعنی ابو جهل لعین و نعوذ بتمام او را بدوزخ کشیم فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس عشیره خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود
باشد که بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملائکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بجهنم و زبانیه ماخوذ از زبن بمعنی دفع یقال الناقة تزبن الحالب ای ترکضه برجلها
و وان زبنیه چنانکه عفریه بمعنی فلنسوه است و گویند جمع آن عفاریه و این قول الجوهری است نزد کسائی واحد آن زبنی است یعنی منسوب بزبن و اصل آن
زبانی است بتشدید یا عوض یا محذوف و بهر تقدیر مراد ملائکه عذابند که تسلط و دفع تمام کفار را بدوزخ اندازند و از عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله
نقل کرده که اگر ابو جهل مجلس خود را میخواند ملائکه عذاب زبانیه او را میگرفتند و معاینه در ساعت هلاک میکردند
19 قوله كَلَّا این بر رای ردع قول ناهی است یعنی باید که ابو جهل باز ایستد از ایذای قول باطل که نه چنانست که او میگوید و تهدید میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را ای محمد بر ترک
نماز کقوله ولا تطع المکذبین یعنی مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدا را یعنی بر سجود خدا استمرار نمای طریقه امر است بر دوام نماز وَاقْتَرِب و نزدیک
شو بپروردگار خود بوسیله طاعت مراد قرب بمنزلت و مکانت است عبد الله بن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود اقرب ما یکون
العبد من الله اذا کان ساجدا و وقتی بنده به پروردگار خود نزدیک باشد که در سجود باشد و نزد علمای ما رضوان الله علیهم مراد امر است بسجده کردن نزد وقت نماز
قرائت سوره و این سجده فرض است و از عزایم اربع است عبد الله بن عباس از ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده که العزایم الم تنزیل و حم سجده و النجم اذا هوی و اقرا باسم ربک

وما عداها فی جمیع القرآن مسنون ولیس بمفروض و مدفون خلف مکیه این را سجده قرب گفتند و اقراء سورة القدر مکیست و نزد بعضی مدنی و بعد مکی و
شامی شش آیه است و پنج است نزد عبر ایشان و اختلاف در آیه لیلة القدر ثالث است که مکی و شامی است ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که
هر که این سوره بخواند هم چنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة القدر را در طاعت و عبادات احیا کرده و حسین بن ابی العلاء از ابو عبد الله علیه السلام
روایت کرده که هر که انا انزلناه را در فریضه ای از فرایض قرائت کند منادی از جانب الهی ندا کند یا عبد الله غفر لک ما مضی فاستانف العمل یعنی خدا
جمیع گناهان گذشته ترا آمرزید عمل از سر گیر و سیف بن عمیره از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که انا انزلناه را بجهر بخواند هم چنان
باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدا و هر که آن را پنهان قرائت کند هم چنان باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که از ده بار بخواند
هزار گناه از دیوان او محو کرده شود و بباید دانست که چون حق سبحانه ختم سورة العلق را فرمود بامر بسجود و تقرب بخدا افتتاح این سوره کرد بذکر لیلة القدر که
تقرب و بشریست از ابواب لیالی و ایام سال فکانه قال اقترب الیه فی سایر الاوقات خصوصا فی لیلة القدر و ابو مسلم گفته که چون حق سبحانه در
سورة العلق امر کرد بقرائت قرآن در این سوره بیان نمود که انزال آن در لیلة القدر است و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ثعلبی در
تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود که نام او شمسون بود و هزار ماه سلاح پوشیده در راه
خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه و عملهای قاصر چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد که إِنَّا
أَنزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن درین شب بود یا تمام قرآن در آن شب از
لوح محفوظ باسمان دنیا آمد در بیت العزت سفره سپرده شد و روح الامین این سوره را در مدت بیست و سه سال این آیه و سوره سوره بحسب مصالح
بدو آورده و این قول معظم مفسرین است و کنایه از غیر مشهود اشعار بر قدر و شهرت قرآن یعنی از بزرگی قدر و شرف مرتبه و شهرت مستغنی است
از تصریح هم چنانکه بجهت تعظیم آن نسبت انزال آن بخود و اختصاص آن بشب قدر داده و بود در وقت منهم از افرود فرستاد و بعد ازان تکریم و تفخیم آن وقت فرمود
2 وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا و آگاه ساخت مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی در ادراک تو بغایت فضل منتهای علو قدر آن نمیرسد و بجهت قدر
و عزت و شرف این شب است که هر که در او طاعت کند عزیز و شریف گردد و عملی که در او واقع شود نزد خدای با قدر بود و قول ابو بکر وراق گفته که تسمیه
آن بقدر بجهت آنست که هر بی قدری که در این شب احیا کند با قدر شود و گویند که لیلة القدر بجهت آنست که درین شب نزد ملک بی قدر کتابی با قدر نازل شد
بر امتی با قدر یا قدر بجای ضیق تقدیر است که در این شب زمین بر ملائکه تنگ شود و گفته اند که قدر بمعنی قضا و حکم است یعنی در این شب تقدیر و تفصیل کند هر کاری که مشتمل بر حکمت است بر او راه
و در هر چه را انسان خواهد بود از آجال و ارزاق و اقسام در این شب تقدیر کند لقوله تعالی فیها یفرق کل امر حکیم و این شب را لیلة مبارکه گویند لقوله انا انزلناه فی لیلة مبارکة
زیرا که حق تعالی در این شب خیر و برکت و مغفرت خود را بر بندگان نازل میسازد و ابو ضحی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی در شب نیمه شعبان تقدیر قضا میکند و در
شب قدر آن را به بندگان تسلیم کند یا قدر بمعنی تنگی است چه زمین بر ملائکه در آن شب تنگ شود از بسیاری ایشان که بر زمین آیند و گفته اند تسمیه آن بقدر بجهت قدر و شرف
بر سایر لیالی است پس بیین قدر آن میفرماید بقوله لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل که
3 شمسون بود در آن جهاد کرده مرکب را که او داشت و بطاعت بروز آورده و مروی است که شمسون مردی قوی هیکل و شجاع بود و بجهت کثرت محاربه مجاهده او همه
کفار از او عاجز بودند و در دفع او هیچ چاره نداشتند و از خرد و نزدن او متحیر ماندند و او را بطعام دنیا فریب دادند و گفتند چون او خسبد و بر ایشان نام او را
خواستم بکشیم زن و برابر ریسمان قوی ببست چون آگاه شد ریسمان بگسیخت و با زن گفت که چرا چنین کردی گفت قوت ترا بیازمایم تا در چه مرتبه است اکنون بگو که
بر چه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من شب گیسوی او را بموی سر او ببست چون بیدار گشت عاجز شد و زن کفار را خبر کرد بیامدند و او را بما
خود بردند و چشمهای او را بر آوردند گوش و بینی او را ببریدند بدرگاه الهی بنالید حق تعالی چشمهای او را و جمیع اعضای او را باز کرد و از بندش خلاص
نمود ملک ایشان در قصری بود که بر بالای ستونهای محکم بنا کرده بودند بر آنجا نشسته شمسون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در افتاد و هلاک
شد و لشکر او را بقتل آورد و بر همین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار کرد حق تعالی بحبیب خود خطاب کرد که من ترا شبی داده ام که تو و امت تو اگر در آن شب
بعبادت بروند ثواب آن بهتر باشد از این هزار ماه که شمسون با کفار جهاد کرد و بعضی دیگر از مفسران گفته اند که رسول صلی الله علیه و آله چهار عابد را
نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیدند و طرفة العینی باو عاصی نشدند از یاد او غافل نشدند یعنی و ذکریا و حزقیل و یوشع صحابه را از
این عجب آمد جبرئیل این سوره را آورد و باز نمود که عبادت در شب قدر بهتر از هزار ماه عبادت ایشانست و گفته اند که در بنی اسرائیل هیچکس را عابد نخواندندی
تا هزار ماه عبادت نکردی خدا تعالی این سوره را فرستاد و فرمود که عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است و هر که این شب را بعبادت روز کند او را عابد گویند
بآنکه او را عابد گویند که هزار ماه که هزار ماه عبادت کرده اند و از ابو بکر وراق مرویست که ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه هر آن کس
که این شب را دریابد بهتر از ملک سلیمان و ملک اسکندر بود و نزد بعضی مراد به الف تکثیر است نه تخصیص بر مثل از قبیل این کریمه ان تستغفر لهم سبعین
مرة فلن یغفر الله لهم و از امام حسن بن علی علیهما السلام روایت که فرمود من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود من در خواب دیدم که بنو امیه
منبر من بر میرفتند و چون جبرئیل آمد صورت واقعه را باو اعلام کردم گفت نهایت امیه باشند که بعد از تو بنا حق بر منبر تو بر آیند من گفتم مدت ملک
ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم و جبرئیل مرا تسلی داد و سوره الکوثر و سوره القدر را آورد و در آن بیان نمود که شب قدر بهتر است
هزار ماه بنی امیه که پادشاهی کرده‌اند در آن قتیبه گوید که از اول عمر بنی امیه بشمار نکاه شد تا شتم مدت ملک ایشان هزار ماه بود نه زیاده و نه کم و بباید
دانست که علما را در این شب اختلاف بسیار است جمعی بر آنند که این شب در عهد رسول صلی الله علیه و آله بود و چون آنحضرت رحلت فرمود مرفوع گشت این قول
و مذهب منسوب ابو در است و ابن کثیر گفته که من از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله آیا شب قدر در عهد انبیا بوده بعد از ایشان مرتفع شود فرمود که لا بل
هی الی یوم القیمة نه چنین نیست بلکه تا روز قیامت باقیست و نزد بعضی در همه سال و معین نیست که در کدام ماه است و کدام شب است اگر کسی طلاق

زوجهٔ خود را معلق سازد بر شب قدر تا یکسال بگذرد طلاق واقع نشود و این قول ابی حنیفه است و در بعضی روایات از ابن مسعود منقول است که اگر
کسی در همهٔ سال احیا کند شب قدر را در یابد و چون این قول بعبد الله عمر رسید گفت ابن مسعود مراد انست که شب قدر در ماه رمضان است لیکن ابن مسعود
بجهت انکه تا مردمان اعتماد بر شبهای رمضان نکنند در عبادت اکتفا بآن ننمایند و جمهور علما برانند که شب قدر در ماه رمضان است و در لیالی اختلاف
کرده اند ابن رزین عقیلی برانست که شب اول ماه رمضان است و حسن گفته که شب هفدهم است و نزد جماعتی دیگر شب نوزدهم و اصح اقوال انست که ان در عشر
اخر رمضانست و آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که ان النبی صلی الله علیه و آله کان یوقظ اهله فی العشر الاواخر من رمضان یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل خود را در
عشر اواخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و در همه اوقات این ده شب بقیام و رکوع و سجود روز میکرد و پیغمبر مود کی التمسوها فی العشر الاواخر
و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل العشر الاواخر شد المئزر
شب قدر را در این ده شب طلب کنید و احتنب النساء و احیی اللیل و تفرغ للعبادة یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دهه اخر ماه رمضان میرسید بند ازار محکم میبست و از زنان اجتناب
میفرمود و همه شب را احیا میکرد بعبادت و از همه کارهای دیگر دور میشد و در همه شب بطاعت اشتغال مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که رایت هذه اللیلة ثم انسیتها و رایتنی اسجد فی ماء و طین فالتمسوها فی العشر الاواخر و التمسوها فی کل وتر من دیدم شب قدر را و بعد از ان فراموش
کردم و دیدم خود را که در میان اب و گل سجده میکردم و شما از ان در عشر اواخر طلبید و در همه شبهای طاق ان علما در تعیین لیلة القدر در لیالی
اوتار اختلاف است نزد بعضی شب بیست و یکم است و این مذهب ابی سعید خدری است و اختیار شافعی و در صحیح بخاری مذکور است که ابو سعید خدری
گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم که در شب بیست و یکم تا روز نماز میگذارد و ان شب تا صبح از اسمان باران میبارید و در مسجد اب فرو دامد و در
میان اب و گل سجده میکرد و بامداد چون از مسجد بیرون امد اثر گل در جبهه و انف مبارکش بود و نزد اکثر علماء امامیه بیست و سیم است و آن عبد الله و ابی
که چند کس از اصحاب نزد رسول امده گفتند یا رسول الله در خواب چنان دیدیم که لیلة القدر شب هفتم است از اخر ماه رمضان انحضرت فرمود اری ...
قد تواطات علی ثلث و عشرین فمن کان متحریها من الشهر فلیتحرها لیلة ثلث و عشرین یعنی می بینم خواب شما را که موافق بیست و سیم است پس هر که اراد
شما میخواهد که در شبی از شبهای رمضان بعبادت قیام نماید باید که در شب بیست و سیم باشد معمر روایت کرده که ابو ایوب در شب بیست و سیم غسل میکرد
و خود را ببوهای خوش مطیب میساخت و در روایت امده که عمر بن الخطاب از اصحاب رسول پرسید که شما میدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان لیلة القدر
چه فرموده که اطلبوها فی العشر الاواخر وترا اباز عم شما در کدام وتر است از او تاران هر یک از ایشان شبی را از برای خود اختیار نمودند ابن عباس گفت که
عمر بن خطاب گفت مالک لا تتکلم یا ابن عباس چیست ترا که سخن نمیکنی گفتم رای من انست که شب بیست و سیم باشد زیرا که حق سبحانه اکثر چیزها را هفت افریده اسمان هفت
زمین هفت دریا هفت طواف هفت ... هفت اعضای ادمی هفت خلق او هفت و روزی او هفت عمر گفت ما معنی خلق الانسان فی سبعة و جعل رزقه
فی سبعة گفتم خلق الانسان من سلالة من طین الی قوله خلقا اخر و بعد از ان این ایه را بر خواندم که انا صببنا الماء صبا الی قوله و فاکهة و ابا
فاربعها الا لیلة ثلث و عشرین لسبع یبقین پس چون چنین است غالب ظن من انست که لیلة القدر شب بیست و سیم است ... هفت شب که از ماه باقی ماند
عمر با صحاب گفت شما عاجز شدید از اوردن مثل این دلیل که این پسر اورده نمود پس عمر گفت یا ابن عباس وافق رایی رایک رای من موافق رای تست بعد
و بعد از ان دست بر دوش من نهاد و گفت ما انت باقل القوم علما علم تو کم از علم مردمان این روزگار نیست و عیاشی با سناد خود از زراره روایت
کرده که عبد الواحد بن مختار انصاری گفت که از ابو جعفر صلوات الله علیه از لیلة القدر سوال کردم فرمود فی لیلتین لیلة ثلث و عشرین و احدی
و عشرین لیلة القدر در دو شب است شب بیست و سیم و بیست و یکم گفتم افرد لی احدیهما یعنی دو شب از برای من جدا کن فرمود ما علیک ان تعمل فی لیلتین هی
احدیهما چه میشود ترا اگر عمل کنی در دو شبی که لیلة القدر یکی از ان دو شب است و شهاب بن عبد ربه گفت که ابو عبد الله علیه السلام گفتم خبر ده مرا از لیلة
القدر فرمود لیلة احدی و عشرین و لیلة ثلث و عشرین یعنی شب بیست و یکم و شب بیست و سیم است و حماد بن عثمان از حسان بن مهران روایت کرده که او
گفت از ابو عبد الله صلوات الله علیه پرسیدم از لیلة القدر فرمود اطلبها فی تسع عشرة و احدی و عشرین و ثلث و عشرین از اول در شب نوزدهم و بیست
یکم و بیست سیم ماه طلب کن و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که علی بن ابی حمزه روایت کرده که من نزد ابو عبد الله علیه السلام بودم ابو بصیر گفت
فدای تو گردم کدام شب است که امید توان داشت که ان لیلة القدر است فرمود هی لیلة احدی و عشرین و ثلث و عشرین ان شب بیست و یکم است یا بیست و سیم
گفتم اگر نتوانم هر دو شب قیام نمایم فرمود ما ایسر لیلتین فیما تطلب یا ابا بصیر شب قیام نمودن بد نیست در انچه مطلوبست گفتم کاه هست که هلال را نزد
ما می بینند و دیگر بشهر دیگر خبر میدهند فرمود ما ایسر اربع لیال فیما تطلب فیها گفتم جانم فدای تو باد شب بیست و سیم لیلة الجهنی است
فرمود ان ذلک لیقال بلی این چنین است که میگویند گفتم سلیمان بن خالد روایت کرده که در شب نوزدهم وفد حاج مکتوب میشوند فرمود یا ابا
محمد یکتب فی لیلة القدر وفد حاج و منایا و بلایا و ارزاق و انچه در سال واقع شود بنویسند فاطلبها فی احدی و عشرین و ثلث و عشرین پس از ان در شب بیست و یکم
و بیست و سیم طلب کن و در هر یک از این دو شب صد رکعت نماز بگذار و تا روز احیا دو شب کن و اگر توانی هر این دو شب غسل کن گفتم اگر نتوانم ایستاده
نماز بگذارم فرمود نشسته نماز بگذار گفتم کار این نتوانم فرمود فعلی فراشک بر جامهٔ خواب خود نماز بگذار گفتم اگر این
نتوانم فرمود حرجی بر تو نیست اگر در اول شب اندک خواب کنی و بعد انکه در ماه رمضان درهای اسمان گشوده میشود و شیاطین در سلاسل
اغلال میکنند و اعمال اهل ایمان مقبول میسازند نیکو ماهیست ماه رمضان و این ماه را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ماه مرزوق میگفتند
و عبد الله بن بکیر از زراره روایت کرده که از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که از لیالی رمضان در کدام شب غسل سنت است فرمود شب نوزدهم
و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و بعد از ان فرمود که در شب بیست و سیم لیلة الجهنی است و قصه این شب بلیلة جهنی انست که مرد جهنی نزد رسول
صلی الله علیه و آله امد گفت یا رسول الله منزل من دور است شبی از شبهای ماه را تعیین فرمای تا من بیایم بسبب فرمود که علیک

بلیلة الثالث و العشرین منه ان شب بیست و سیم است و شیخ ابو جعفر گفته که اسم جهنی عبد الله بن انیس انصاری بود و روایتی از ابی بن کعب و جماعت و اعتقاد
که لیلة القدر شب بیست و هفتم است و ابن عباس و ابن عمر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت تحروها لیلة سبع و عشرین یعنی انرا در شب بیست و هفتم
بطلبید و زر بن حبیش گفت که ابو منذر را گفتم یا ابا منذر از کجا یافتی که لیلة القدر شب بیست و هفتم است گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را اخبار
کرده گفت فردا که افتاب طالع شود چنان نماید که گویا طشتی است نورانی ندارد و ان شب نه گرم باشد و نه سرد و بعضی گفته اند که حق سبحانه کلمات این سوره را
قسمت نموده بر لیالی ماه رمضان و چون بشب بیست و هفتم رسید اشاره بان فرمود و گفت هی حتی مطلع الفجر و ابو بکر وراق از لیلة القدر سوال کرد گفت عدد کلمات این سوره سی است بر عدد شبها ... هی کلمه بیست و هفتم است پس سائل را گفت بشمار او بشمرد و چون بهی رسید گفت بیست
و هفت گفت هی یعنی لیلة القدر این شب است و نزد جماعتی دیگر لیلة القدر شب بیست و نهم است و ابو بکره روایت کرده که از رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود التمسوها فی العشر الاواخر فی تسع یبقین او سبع یبقین او خمس یبقین او ثلث یبقین او اخر لیلة و فائده اخفای این
شب انست که تا مردمان در عبادت اجتهاد نمایند و جمیع لیالی ماه رمضان را احیا کنند بجهت طمع یافتن ان و در یافتن لیلة القدر بر یک شب اعتماد نکنند هم
چنانکه حق تعالی اخفای صلوة وسطی نموده در صلوات خمس و اسم اعظم خود را در اسماء حسنی و ساعت اجابت را در ساعات جمعه و رضای خود را در طاعت و سخط
خود را در سیئات و دوست خود را در میان بندگان تا مردم بر همه صلوات محافظت کنند و همه اسماء را بخوانند و همه ساعات جمعه را بیدار باشند و همه طاعات را
بجا آورند و همه بندگان را دوست دارند و از همه سیئات اجتناب نمایند و همه را احترام نمایند تا همه را بکنند ...
مرعی دارند بدانکه فضایل شب قدر بسیار است و ثواب احیای این شب بیشمار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که من قام لیلة القدر ایمانا و احتسابا غفر
له ما تقدم من ذنبه هر که شب قدر را احیا دارد و مؤمن باشد و معتقد ثواب آن حق تعالی گناهان او را بیامرزد و در خبر امده که شیطان در این شب بیرون نیاید تا روز دیگر
در وقت چاشت ... و نتواند که کسی را از او رساند و سحر هیچ ساحری و فساد هیچ مفسدی اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی جبرئیل را
در این شب با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد با ایشان علمهای نور باشد و از ان چهار علم بر پشت خانهٔ کعبه و بر سر روضهٔ مطهرهٔ حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و بیت المقدس و طور سینا و جبرئیل علیه السلام با ملائکه گوید که پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرا و بقعه نماند که در ان مؤمنی
و مؤمنه باشد که نروند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صورتی که مجسم باشد و همه بان بتسبیح و تهلیل بکشایند برای امت محمد صلی الله علیه و آله
و چون صبح شود روی باسمان نهند ساکنان اسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون ایند و گویند که از کجا میایید گویند از دنیا در این شب شب قدر بود
ایشان گویند که خدا تعالی با صلحای امت ایشان چه کرد گویند حق تعالی شفاعت ایشان در حق اهل طاعت قبول فرمود پس فرشتگان اسمان دنیا بجهت این خوشحال شده او از تسبیح
و تهلیل بر دارند بعد از ان با فرشتگان اسمان دنیا باسمان دوم بر ایند فرشتگان ان اسمان همان پرسند و همان جواب بشنوند و اظهار بهجت و سرور کرده بتسبیح
و تهلیل مشغول شوند و بهمین منوال تا باسمان هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب بشنوند و زبان بتسبیح بکشایند اهل بهشت
علیین اواز ایشانرا بشنوند یا رضوان گویند این چه اواز است گوید که فرشتگان اند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله ایشان
نیز اواز بر دارند بتسبیح و تحمید و تهلیل و حاملان عرش نیز چون اواز ایشان بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند بتسبیح و تهلیل قیام نمایند از جانب الهی
خطاب رسد که این چه اواز است و تعالی بر ان باشد گویند شنیده ایم که امت محمد را تشریف مغفرت تو مشرف شده اند و شفاعت صلحا در حق طالحان مقبول درگاه
تو شده حق تعالی فرماید که امت محمد را نزد من انچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ ادمی نگذشته و در خبر دیگر امده که جبرئیل
با هفتاد هزار فرشته بر زمین فرود اید و میکائیل با هفتاد هزار دیگر و لوای حمد بیارند از اجهاد و علم باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی بزمین بر لوای حمد
نوشته باشد که امة مذنبة و رب غفور و هیچ جا نباشد که فرشته در ان نیاز و دو سلام نکنند ایشان با اهل ایمان خواهد رسید در پنج موضع یکی در وقت
مرگ که الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم طیبیم دوم بر در بهشت که سلام علیکم طبتم سیم در بهشت که و الملئکة یدخلون علیهم من کل
باب سلام علیکم بما صبرتم چهارم در غرفات بهشت که سلام قولا من رب رحیم پنجم نزد لقای ابرار و رسیدن بانواع نعم بهشت که تحیتهم یوم یلقونه سلام و انچه
مذکور شد حق سبحانه و تعالی اشارت بان میفرماید که تنزل الملئکة فرود ایند فرشتگان بر زمین و الروح فرود اید جبرئیل با ایشان فیها
در شب قدر ... تا استماع ذکر خدا و قراءت قران کنند یا سلام کنند بر اهل ایمان و نزد بعضی مراد از نزول ملائکه و جبرئیل است باسمان اول و قول
انست که ملکی عظیم که روح نام اوست با ملائکه فرود اید یا صنفی از ملائکه که انها را روح گویند و فرشتگان ایشانرا نبینند الا در این شب نزول اجلال فرماید و نزد بعضی
مراد بروح وحی است کقوله و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا یعنی فرشتگان فرود ایند و با ایشان وحی باشد بمقدرات خیرات و منافع و اصح انست که جبرئیل
با فرشتگانی که ایشانرا اعلای اشتیاق با اهل زمین است فرود ایند و بجاهای مؤمنان درایند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند علامة مصافحه جبرئیل
جلد ورقت قلب و اشک چشم بود حاصل که بجهت شرافت این شب ملائکه و روح فرود ایند باذن ربهم بفرمان افریدکار خود یا بعلم افریدکار خود
کما قال انزله بعلمه من کل امر از جهة هر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است تقدیر نموده بود این سال تا سال دیگر یا بهر چیزی از خیر و برکت یا بهر امری
از روزی و اجل سلام هی تقدیم خبر بجهت افادهٔ حصر است ای ما هی الا سلامة نیست این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود در او الا سلامت
و خیر بخلاف شبهای دیگر چه در غیر این هم بلیه و مصیبت قضا کرده میشود و هم سلامتی یا نیست این شب مگر سلام بجهت کثرت سلام کردن ملئکه در این شب بر قاعد
و قایم و راکع و ساجد اهل ایمان مجاهد گفته سلامتی از شیاطین و وسواس ایشان چه در این شب ممنوع باشند که ضرری بکسی برسانند حتی مطلع الفجر
تا دمیدن سفیدهٔ صبح و نزد بعضی تمامی کلام نزد قوله باذن ربهم و من کل امر سلام ابتدا کلام دیگر یعنی از هر امری که او سلامتی و منفعت خیر است بعد از ان
میفرماید که این سلامتی و برکت و فضیلت ممتد است تا وقت طلوع فجر سورة البینة هشت ایه سوره البریة و سوره القیمة نیز گویند و در مدینه نازل
شده و گویند که در مکه فرود امده و عدد ایات ان نه است نزد بصریان و هشت نزد غیر ایشان و اختلاف در ایه مخلصین له الدین که بصریان ایه کعب انرا

پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند روز قیامت با بهترین نیکان باشد در شبانگاه و بامداد و در روز و ایشان و این
ابو درداء روایت کرده رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردمان بدانستندی با خیر در این سوره است از فضیلت و ثواب اهل و مال را رها کردندی و این سوره را آموختندی
مردی از خزاعه گفت یا رسول الله این سوره چه فضیلت خاصیت دارد فرمود هیچ منافق هرگز این سوره نخواند و هر کسیکه در خدا شک داشته باشد بخدا
سوگند که از آن زمان که خدای زمین و آسمان آفرید فرشتگان این سوره را میخوانند و در هیچ فتوری در قرائت ایشان واقع نشده و هیچ بنده این سوره نخواند مگر
که او بیجا فرشتگان را بفرستد تا محافظت وی کنند در دین و دنیای او و از برای وی طلب مغفرت و رحمت کنند و اگر در روز قرائت کند بعد هر چه
روز تا بیکی شب و رسد او را ثواب دهند مردی از علی گفت جان من فدای تو باد ثواب قرائت سوره دیگر بیان فرمای فرمود که هر ... لون و
القرآن المجید و والسماء ذات البروج و والسماء و الطارق را باید که اگر بدانید فضیلت این سوره ها را از همه کارها معطل شوید و جمیع اوقات خود را
مصروف دانستن و خواندن این سوره ها کنید تا بوسیله آن مقرب درگاه الهی شوید بتحقیق که او بیجانه جمیع گناهان قاری این سوره را بیامرزد مگر شرک و بدانکه سوره
تبارک الذی بیده الملک در روز قیامت از جانب صاحب خود مجادله کند و طلب آمرزش او نماید ابو بکر حضرمی از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه روایت کند که هر که
لم یکن را تلاوت کند از شرک بری گردد و در دین محمد صلی الله علیه و آله ثابت و راسخ شود و در روز قیامت با صفت ایمان مبعوث شود و حق تعالی او را آسان کند
حساب او را بدانکه چون حقتعالی در سوره القدر بیان فرمود که قرآن حجتی است در این سوره بیان میفرماید که کفار یکه قبل از نزول قرآن بودند در هیچ
وقتی خالی از حجت نبوده اند چنانکه گوید که بسم الله الرحمن الرحیم که اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مبعوث شود گفتند که ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک آن نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریة و انجیل مکتوب است مبعوث گردد یعنی محمد صلی الله علیه و آله
حقتعالی از این خبر داده که لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری که ملحد شوند در صفات خدا
والمشرکین و از مشرکان آنانکه عبده اصنام بودند منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تأتیهم البینة تا آنکه آمد بدیشان حجت روشن یعنی پیغمبر
۲ صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن که مبین حقیّت او است با سایر معجزات وی و قوله رسول من الله بدل بینه است بنفسه یا بتقدیر مضاف ای معجزة رسول الله یا
قرآن رسول الله یعنی تا آنکه آمد بدیشان فرستاده از خدای که محمد صلوات الله علیه و آله است با معجزه رسول خدا یا قرآن و میتواند بود که مبتدا باشد و قوله یتلو
خبر آن یعنی رسول محمد میخواند بر امت خود و بنابر اول صفت رسول است یعنی رسولیکه میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفها پاکیزه از کذب و بهتان و انجاس
بطلان یعنی قرآن کقوله لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و قوله لا یمسه الا المطهرون و پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر چه امی بود اما بظهر قلب تالی مثل
آنچه بود که در صحف است لیس که بنا تالی صحف بود و گویند مراد بر رسول جبرئیل است که تالی قرآن بود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و تسمیه قرآن بصحف بجهه آنست
که آن جامع سایر جمیع صحفها است و یا باعتبار آنکه صحف منتسخ است از لوح محفوظ فیها در آن صحیفه کتب قیمة نوشتهای راست و درست تا طلق یعنی
کمال مواعظ و احکام است خلاصه معنی آنستکه اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله بیامد ایشان را با ایمان بخواند بعضی ایشان
۳ تارک او و عناد بودند و جانب حق بشرف ایمان رسیدند و ما تفرق و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل را الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر از پس آنکه آمد بدیشان حجت روشن
که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد بعضی بوی گرویدند و بعضی کافر شدند
و در رد نبوت او ... بعضی دیگر ... شک ... کشتند قبل ابیت کریمه و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما
جاءهم ما عرفوا کفروا به ... اهل کتاب ... جمیع مبنیان مشرکان ... ایشان ... با آنکه چون ایشان متفرق شدند
با وجود علم ایشان ... حاصل کلام آنستکه اهل کتاب قبل از بعثت آنحضرت و احبار و علماء ایشان بر اجماع کلمه اتفاق
نمودن بر ... آنحضرت ... از حق ... و بر کفر و ... باطل ثابت نکردند مگر ... پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان و نظیر
این آیت ... مواعظ خود را ... حق تعالی ... را ... داده کرد اند و واعظ گوید
۴ لم یکن منفکا عن الفسوق حتی ... و ما امروا و مامور نشدند اهل کتاب با آنچه در توریة و انجیل است الا لیعبدوا
الله مگر بجهه آنکه پرستش کنند خدا را مخلصین له الدین خالص کنندگان باشند مر او را دین برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حنفاء مایل
کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و یقیموا الصلوة و بپای دارند نماز مفروض را در اوقات آن و یؤتوا الزکوة و بدهند زکوة را
در محل خویش ... ایشان مامور شدند در توریة و انجیل مگر بدین حنیف لکن ... تحریف ... و ذلک این مامور شده بان
دین القیمة دین ملت درست راست است ... صفت ... اضافه ... بیانیه ... صفت کتب باشد یعنی بود و نصر بن
شمیل از خلیل نقل کرده که ... القیمة ای دین القائمین لله بالتوحید ... باشد ... مسلم و حنیف بیک
معنی است نزد اکثر علماء و ... حنیف ... مسلم اعم از آنکه ... اعم ... مطلق باشد و این قول
موافق قول ابن عباس است ... ابن جبیر گفته که ... الاول ... حاج باشد ... مختونون و ... مسفو
که سنن حنیفیه ... تحریم بنات و امهات ... اقامت مناسک ... فقه مسطور است ... حنیفیه مضمضه استنشاق
و فرق شعر و قص شارب و قص اظفار و حلق عانه و ... ختان و استنجاء و سواک ... دلالت بر بطلان مذهب مجبره ... نظر بجهت آنکه حقتعالی
خلق عباد فرمود برای آنکه عبادت کنند ... استدلال ... وجوب نیت و طهارت و سایر اقسام عبادات ... بر وجه ... خالص
۵ ... الا بنیت ... عبادات ... نیت مجزی نباشد بعد از آن حقتعالی ... بیان میکند بقوله ان الذین
کفروا ... من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصاری اند والمشرکین و از مشرکان که عبده اصنام اند فی نار جهنم در

آتش دوزخ باشند در روز قیامت خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن بالکل همه در دوزخ اند بجهه ملازمت ایشان با آنچه موجب دخول نار
است اولئک آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین آفریدگان و بآنکه اشتراک فریقین در جنس عذاب موجب اشتراک ایشان است در نوع عذاب
۶ ممکنست که عذاب ایشان مختلف بود بجهه تفاوت کفر ایشان و بریة در اصل بریئه بود بهمزه بمعنی خلیقه مشتق از بری بمعنی خلق ان الذین امنوا بدرستیکه
آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده و ستوده اولئک هم خیر البریة آن گروه ایشان اند بهترین
۷ همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت است
تجری که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا قصور آن جویهای بهاچیر بوستانها آب و آن ... مرغوب خالدین
فیها در حالتیکه پاینده گان باشند در آن بهشتها ابدا همیشه و این تاکید خلود است در این کلام مبالغات است از آنجا که ضمیر فصل در اولئک
هم خیر البریة که متضمن حصر و ... بانکه اعطای ایشان دائم در مقابله ... که بان متصف بوده اند که ایمان است
و عمل صالح و از حکم بانکه این نعم از پروردگار ایشان است ... جنات ... بعدن و وصف آن بخلود با آنچه موجب یادی نعمت است که آن
۸ جریان انهار است و از تاکید خلود بتابید و قوله رضی الله عنهم استینافست با آنچه مر ایشان را باشد بجهه زیادتی مکرمت بر جزای ایشان یعنی
خشنود باشد از ایشان بجهه توحید ... از ... و کسب طاعات و خیرات از امام رضا صلوات الله علیه مرویست که مراد بخشنودی
خدا از ایشان اراده ثواب عظیم است و رسانیدن ایشان بمرتبه جلیل و رضوا عنه و خشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بی پایان ایشان
و ایشان را ... بمنتهای مرادات و غایت غایات رسانیدن ذلک آنچه مذکور شد از جنان و رضوان لمن خشی ربه برای کسی است که بترسد
عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید و بموجبات مثوبات اشتغال نماید بجهه خشیت ملازمت امر است و باعث همه مکرمت و خیر و در
کتاب شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم حسکانی ذکر روایت کرده که حاکم ابو عبد الله حافظ خبر داد ما را با سناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از آنحضرت که فرمود قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و انا مسنده الی صدری فقال یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی وفات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید مبادرت نمود ... و آنحضرت بمن تکیه داده فرمود که یا علی آیا نشنیده ای قول خدا را که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة ایشان شیعیان تواند و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمیع خلق اولین و آخرین برای حساب شما را
بخوانند و شما سفید رویان باشید همه اعضای شما نورانی باشد شما را در آن روز غرا محجلین ندا کنند و باین اسم خوانند و این موجب فوز و فلاح
و محبان آنحضرت است و منذر ابن محمد ابن منصور که یکی از روات اهل سنت است نیز روایت کرده با سناد خود که پدر من گفت که عمر بن حسین بن سعید
مرا خبر داد و او از اسمعیل بن زیاد البزاز از ابرهیم بن مهاجر که او گفت خبر داد مرا یزید بن شراحیل انصاری کاتب علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که
حالتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سینه من تکیه داده بود فرمود که یا علی الم تسمع قول الله تعالی الی آخر الحدیث و مقاتل بن سلیمان از ضحاک نقل کرده که ابن
عباس فرمود که اولئک هم خیر البریة نزلت فی علی و اهل بیته اولئک هم خیر البریة در حق علی و اهل بیت وی نازل شده و حافظ ابو نعیم اصفهانی ابن ... از
کتاب خود که مسمی است بنزول القرآن روایت با سناد خود از ابن عباس که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خطاب کرد که یا اولیا
و فرمود که یا علی هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین یعنی مراد از خیر البریه توئی و شیعه تو چون در روز قیامت که حقتعالی خلق را
برانگیزد در آن روز تو و شیعه تو از خدا راضی و خشنود باشید و حقتعالی نیز از شما خشنود باشد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین روایتست که یا علی
اعدای تو در آن روز نخشونو شوند و ایشان در آن روز از مغضوبان و مقهوران باشند و احمد حنبل در فضایل شاه اولیا علیه السلام آورده و ابن شیرویه در
کتاب فردوس و ابن ... از عطیه از عایشه که قال النبی صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی فقد کفر و من رضی فقد شکر و طبری در کتاب مناقب خود
آورده با سناد خود از مسروق که او گفت که من از عایشه شنیدم که او گفت که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که چون خوارج میفرمود که هم شر الخلق و الخلیقه
یقتلهم خیر الخلق علی بن ابیطالب فی النهروان و این روایت عایشه صریحست در افضلیت علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه بر سایر مهاجرین و انصار
پس منافی مذهب سنت و جماعت باشد چه ایشان بر آنند که افضل مردمان بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله شیوخ ثلثه اند و بعد از ایشان علی مرتضی علیه
السلام است و مضمون این خبر مذکور منقولست از احمد بن حنبل و ابن شیرویه صراحت بر بطلان مذهب ایشان و دلالت بر این معنی واضح و لایح سوره
الزلزلة اهل بیت نزد ابن عباس قتاده مکیست ... ضحاک عطاء ... ابان ... مدنی ... الاول ... زعم ... و اختلاف در آیه
اشتاتا ... کوفی و مدنی الاول ... ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قرائت این سوره کند همچنان باشد که قرائت سوره البقره کرده و ثواب
کسیکه ربع قرآن را تلاوت کرده باشد باو دهند و در کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که چهار بار این سوره بخواند همچنان باشد که همه
قرآن را تلاوت کرده و این روایت از علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز مرویست و از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله از مردی از اصحاب پرسید
که یا فلان هل تزوجت یعنی آیا متزوج شده گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی نیست که با آن متزوج شوم فرمود الیس معک قل هو الله احد یا تو
قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود که آن ربع قرآنست بعد از آن فرمود که الیس معک قل یا ایها الکافرون گفت بلی فرمود که ربع ... بعد از آن فرمود
الیس معک اذا زلزلت الارض گفت بلی فرمود ربع القرآن بعد از آن فرمود تزوج تزوج تزوج از ابی عبد الله علیه السلام و روایتکه منزل میر بار قرائت اذا
زلزلت که هر که قرائت او در نوافل اذا زلزلت باشد هرگز مبتلا نشود و هرگز بلای زلزله گرفتار نشود و بزلزله و صاعقه و آفات دنیا هلاک
نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن بهشت در وقت دخول حقتعالی با او خطاب کند که اعبدک جنتی فاسکن منها حیث شئت و هو غیر ممنوع
و لا مدفوع عنه یعنی مباح کردانیدم بهشت خود را برای تو پس در آن ساکن شو هر جا که خواهی و آرزو کنی که هیچ ممنوع مدفوع نیستی از آن بدانکه چون حقتعالی

ختم سورة البینة بود بیان حال مومنان و کافران افتتاح این سوره فرمود به بیان قیامت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اذا
زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبیدنی که مقدر است نزد نفخه اولی یا ثانیه و اضافه آن بضمیر جهت اشعار
شامل جمیع زمین باشد و جامع همه زلزال با آنکه مفید این معنی باشد که جنبانیدنی که زمین مستوجب آن باشد در حکمت و مشیت الهی و آن جنبانیدن
سخت باشد که مثل آن متصور نبود و نحوه قولک اکرم التقی اکرامه و اهن الفاسق اهانته یعنی اهانت و اکرام کن تقی و فاسق که ایشان مستوجب آن باشند
٢ و اخرجت الارض و چون بیرون آورد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است و اظهار آن بجهت تحسر عصات
در روز قیامت تا نظر بآن کنند زیرا که ایشان بسبب آن بر خدای عاصی شده اند و بعد از آن از او اکتساب از نفع آن محروم گشته و دیگر آنکه اجساد و حبوب
٣ ظهور آثار بآن کنند و قال الانسان و گوید آدمی نزد این حال یعنی کافر که منکر بعث است و گفته که ما را از آن تمام است یعنی همه مردم با بدان
مشاهده این حال که زلزال ارض است و اخراج اثقال از روی تعجب گوید که ما لها چیست مر زمین را که همه متزلزل شده و پوشیدهای خود را آشکارا می
کند و قول اول احسن است چه کافران همه عدم تصدیق بعث چون این امر قطیع ببینند قایل این قول شوند هم چنانکه گویند من بعثنا من مرقدنا و اما
٤ مومنان نیز آنکه گویند بلکه گویند هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون یومئذ آن روز تحدث بسخن گوید زمین بزبان حال و لسان
حیوانات تکلم در او ایجاد فرماید هم چنانکه در شجره موسی نادر سخن در آید و گوید که اخبارها خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبانیدن و بیرون
آوردن مدفونات بسبب چیست یا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر و شر و ثانی اشهر و این است مقصد و این است آنکه
حدیث دال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصحاب گفت آیا دانید ما اخبارها آیا میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند یا رسول الله فرمود که آن
تشهد علی کل عبد و امة بما عمل علی ظهرها یقول عمل کذا و کذا یوم کذا و کذا فهذا اخبارها یعنی اخبار زمین آنست که گواهی دهد بر هر مرد و زنی بآنچه عمل
کرده باشند بر بالای آن و گوید که فلان و فلان عمل چنان و چنین کردند در روز چنین و چنین پس اخبار زمین این باشد عبد الله بن صعصعه از پدر خود
نقل کرده که من در حجره ابو سعید خدری بودم مرا گفت که چون بانگ نماز گوئی در صحرا آواز بلند کن که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود لا یسمع جن
و لا انس و لا حجر و لا مدر الا یشهد له یعنی هیچ جن و انس و حجر و مدر نشنود اذان را که بر صدق تو گواهی دهد و راوی خبر گوید که ابو امیه را دیدم که در مسجد الحرام گرد
هر بقعه نماز میکرد گفتم چرا چنین میکنی گفت تا همه زمین در روز قیامت گواهی دهند این بدان تلاوت کرد که یومئذ تحدث اخبارها و گویند آنکه یومئذ بدل از اذا
و ناصب هر دو تحدث و مبنی اند بود که نصب اذا بمضمر باشد که آن اذکر است یا مثل آن و نصب یومئذ بتحدث و مفعول اول تحدث محذوف و تقدیر آنست که تحدث
الخلق اخبارها و چون مفعول که تحدث ارض است باخبار آنچه لفظ از روز ناز آنچه مفعول اول محذوف شده و قوله بان ربک متعلق است بتحدث یعنی
٥ سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها وحی کند مر او را یعنی امر کند او را از روی خفا و شعور دهد او را که خبر دهد از عملهای مردم که بر او واقع شده
و مبنی اند بود که معنی این باشد که تحدث بتحدیث ان ربک اوحی لها اخبارها یعنی تحدث او این باشد که خدا او را وحی کرده و مخبر ها را باین پس خبر دهد تحدیثا باینکه
از شما اصدار شده و محتمل است که بان ربک بدل اخبارها باشد کانه قیل یومئذ تحدث باخبارها بان ربک اوحی لها چه تحدیث بیا نیز مستعمل است یقال
حدثته کذا و حدثته بکذا و لام بمعنی الی است معنی وحی میکند بسوی او یا آنکه بر اصل خود باشد چه آن متضمن تشفی است از عصات و مراد باخبار احداث امر بیست در
زمین که دال بر اخبار باشد یا آنکه مراد انطاق حقیقی باشد چنانکه گذشت و احادیث با آن شاهد در فروع ربیعه جرشی روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
حافظوا علی الوضوء و خیر اعمالکم الصلوة و تحفظوا من الارض فانها امکم و لیس فیها احد یعمل خیرا او شرا الا و هی مخبرة یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر وضو
محافظت کنید و بهترین عمل خود را که نماز است محافظت کنید و خود را نگه دارید از زمین که آن مادر شماست هیچ کس مر او عمل خیر و شر نکند الا که او خبر دهند با
٦ بآن در روز قیامت یومئذ یصدر الناس آن روز باز گردند مردمان از مخارج خود که قبور است بموقف حساب اشتاتا پراکنده گان و مختلف
الاحوال یعنی گروه گروه جمعی نورانی و ایمن و طایفه ظلمانی خائف یا از حساب باز گردند بعد از عرض پراکنده گان بعضی بدست راست متوجه
بهشت شوند و جماعتی بدست چپ بجانب دوزخ شتابند کقوله یومئذ یتفرقون و قوله یومئذ یصدعون لیروا اعمالهم تا نموده شوند جزاهای کردار
خود را یا بر وجه قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند یا ببینند بچشم سر جزای کردارها خود را یا صحایف اعمال خود را بخوانند و آنچه کرده باشند از صغیر و کبیره
٧ بنظر ایشان درآید کا فصله بقوله فمن یعمل پس هر که عمل کند مثقال ذرة سنگ مورچه خورد یا عقد ارانچه دیده میشود در شعاع آفتاب در روزنه
٨ از هباء و غبار خیرا نیکی یره ببیند پاداش او را و من یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله صغیر یا هباء شرا بدی یره ببیند مکافات او را
اگر مغفرت الهی شامل حال او نشود و در اسباب نزول آورده اند که دو کس بودند یکی سائل را بلقمه و کسوه نمیخواست میگفت این اندک چیز است و ثوابی بر آن نباشد
تا بر آن مزد دهند و دیگری گناه خورد را اهمیت نشمرد میگفت ما را بنظره و قطره مواخذه نخواهند کرد بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق تعالی این آیه بفرستاد
در شان این دو کس و در تفسیر مقاتل بر ابو جعفر دیدم که این هر دو کس آمد بکی از سی ثابت گفتند این از قرآن که از خیر اصنع کرد و آن
اینست که و یطعمون الطعام علی حبه من این بان خرما و مویز دو سنگ دادم پس از اجری نباشد سائل بیاید آن دم که میدهم دیگری میگفت که این گناهان
حقیره ما را مواخذه نکنند حق تعالی این آیه فرستاد که خبر انداک میشود در گناهان حقیر بیان ساند آورده اند که سعد قاص و حمزه سائل بیا داد و آورد که سعد
گفت بجان خدا سعادت ذرة از ما قبول میکند و بود و حمزه که جندین مثقال است قبول ندارد اورده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه بخواند
اعرابی حاضر بود گفت یا رسول الله خدا مثقال ذره را اعتبار مینماید بر آن عقاب میکند گفت بلی اعرابی برخواست و گفت و اسوتاه و افضحتاه و بهایها میگرفت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اعرابی بایمان با خبر است و ابی عبیده روایت کرده از ابی عثمان مازنی که صعصعه عموی فرزدق بود و بر رسول صلی
الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله از آنچه بر تو فرود آمده بر من خوان آنحضرت این آیه بر وی خواند او گفت حسبی حسبی ما ابالی ان لا اسمع من القرآن غیر هذا
بسند ما است و ثواب فاتحه آن ترا از آنکه تشنوم زیرا که فرزدق این آیه را از عبد الله بن مسعود روایت کرده که محکم ترین آیه در قرآن این آیه است و پیغمبر صلی الله علیه و آله

این آیه را جامعه نام کرده و با آنکه ممکن است استدلال باین آیه بر بطلان احباط زیرا که ظاهر آن دالست بر آنکه هر خیری و شری که از بنده صادر شود اگر چه
مثقال ذره باشد جزا داده شود بران و آنچه محبط است جزا داده نمیشود بران و اهل احباط و ابطال که منافی است بجواز عفو از مرتکب کبیره زیرا که اجماع
این مخصوص است بغیر تائب چه تائب معفو عنه است بلا خلاف و چون نزد ایشان آنست که شرط معصیتی که بآن مواخذه شوند آنست که صغیره نباشد پس ما را جائز
که در او شرط کنیم که از آن چیزی نباشد که معفو عنه باشد و این مخصوص باشد بشروط بآنکه اگر صاحبش توبه نکند ایزد تعالی عفو نماید بجزای آن
برسند چنانکه باین مفسر شده از ابن عباس مرویست که هیچ مومنی و کافری نباشد که در دنیا خیر و شری بکند مگر که خدا تعالی در قیامت عمل وی را
بوی نماید اگر بدی باشد بر ایشان و غمگین شود و اگر نیکی باشد خوشحال گردد اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را عوض دهد و حسنات کافر را
رد کند و بسیئات معذب سازد و محمد بن کعب ذکر کرده است که معنی آنست که هر که در دنیا مثقال ذره نیکی کند و کافر باشد جزا یابد در نفس و مال و فرزند
تا چون از دنیا برود بر او هیچ خیری نباشد و اگر مثقال ذره بدی کند و او مومن باشد در دنیا عقوبت یابد بجاد شکر بوی رسد در نفس و مال و اهل تا
چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ بدی نباشد و در خبر آمده که چون این آیه نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله این چه کار عظیم است که
هر مثقال ذره از عملی که از ما صادر شده باشد حساب کنند فرمود مکارهی که در دنیا بشما میرسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شما
است اما مثاقیل خیر ذخیره است تا روز قیامت بشما دهد سورة العادیات مدنیست نزد ابن عباس و قتاده و نزد بعضی مکیست عدد آیات آن
یازده است باجماع امت ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که و العادیات بخواند این سوره را قرائت کند بعدد هر که بمزدلفه
کرده باشد بر ذولفه و در جمع حاضر شده ده حسنه برای او بنویسند و سلیمان بن خالد از حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که هر که العادیات
بخواند بر آن مداومت کند حضرت حقسبحانه و تعالی او را در روز قیامت با امیر المومنین صلوات الله علیه مبعوث سازد و از رفقای آنحضرت باشد از دیگران
او و رحمت حد بن و چون این سوره در ذکر قیامت برای اعمالست هم چنانکه سورة الزلزال از آنجهة این را بآن متصل ساخته فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منذر بن عمرو انصاری را با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود
باید که فلان روز بوقت صبح بدیار ایشان رسید غارت کنید و باید که فلان روز بیائید ایشان چنین کردند و در بازآمدن بسبب عبور بر رود خانه
عظیم بوقف انجامید منافقان زبان دراز کرده باتکبر میگفتند که تمام آن سریه در باد یه هلاک شده اند و کسیکه از ایشان بر سالت نمانده
این سخن بمومنان رسید اندوهناک شدند حقسبحانه برای دلخوشی اهل ایمان از حال آن سپاه خبر داد ابو عبد الله صلوات الله علیه جمعی
کثیر از مفسرین و محدثین در سبب نزول این سوره فرموده اند که جماعتی از اعراب از بنی سلیم در وادی یابس جمع شدند و عزم آن
داشتند که بر مسلمانان شبیخون زنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی را فرستاد که از آن سبب واقف شود و چون آنحضرت بر احوال ایشان مطلع شد
علم اسلام با بو بکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام بجانب ایشان فرستاد و بمحاربه ایشان امر فرمود و چون ابو بکر بحوالی آن وادی رسید ایشان از جبال و مطلع
و لهیبه جنگ کردند و در محاربه مبادرت نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند تا آغاز جنگ کردند ابو بکر و لشکریان از ایشان بترسیدند و روی بهزیمت نهادند
و بواسطه انهزام و عدم ثبات و رسوخ در جنگ بسیار از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابو بکر منهزم شد توفیق فتح و ظفر نیافت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روز دیگر علم بعمر بن خطاب داد و او را با جمعی از اصحاب بجانب آن وادی فرستاد عمر چون بنزدیک آن وادی رسید اصحاب او بقصد محاربه تشریف ساختند
و او در ساعت منکر و منهزم ساختند و چون عمر برگشت بفتح و نصرت موفق نگشته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حالت ملول گشت غبار ملال بر خاطر
خاطر آنحضرت نشست عمرو بن عاص برخواست و گفت یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب غلدم و طریق مکر و حیل را خوب میدانم و امید وارم که بر این
روی غدر و مکر بر ایشان غالب شوم و مظفر و منصور گردم حضرت التماس او را قبول فرمود و او را با جمعی بجانب آن وادی فرستاد و عمرو عاص چون نزدیک آن وادی
رسید لعصاب و ادی بحال او آگاه شدند و آغاز جنگ کردند و عمرو را بشکستند چنانچه جمعی کثیر از لشکر اسلام بکشتند چون کار بر عمرو تنگ شد فرار
نمود و محضرت رسالت باز گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن حالت متالم گردید بعد از آن علی بن ابیطالب علیه السلام را بخواند و چون بحضرت شاه اولیا حاضر شد پیغمبر
فرمود یا علی این علم را از ابو بکر و عمر بجانب بسلمی متوجه شو ابو بکر و عمر و عمرو عاص را با جمعی دیگر نیز در خدمت امیر المومنین علیه السلام روان کرد اینچنین امیر المومنین علیه السلام
توجه فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا بمسجد احزاب مشایعت آنحضرت نمود و در حق شاه اولیا دعا فرمود بعد از آن برگشت کیفیت سیر آنحضرت در حینی
بود که در شب سیر اندود در روز مختفی میشد فراو میکرفت تا کسی بر سیر آنحضرت مطلع نشود پس چون به خود را بحوالی آن وادی رسانید از مقابل ایشان درآمد
عامر چون آن حذاقت شاه اولیا مشاهده کرده دانست که آنحضرت بر اعدا مظفر و منصور خواهد شد بر وی حسد و عصبیت او در حرکت آمد آغاز افساد کرد
با ابو بکر گفت باید که بعلی بن ابیطالب بگوئی که در این وادی شیران و گرگان بسیار اند و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط آنست که ما از دهنه این وادی بیرون رویم
بالای وادی برائیم تا از ضرر سباع ایمن باشیم تا اسیبی از سباع بما نرسد و غرض عمرو عاص از این سخن نصیحت نبود بلکه مقصودش آن بود که ایشان بر بالای
وادی برآیند اصحاب بوادی از حرکات و اصوات ایشان منتبه شوند بر ایشان تازند تا چنانکه او و یارانش مغلوب آن طایفه شدند علی بن ابیطالب علیه السلام نیز مغلوب شود
و او بر ایشان مزیتی نباشد و در باب نصرت و ظفر بر آن طایفه اتفاقا حاصل نشود و چون ابو بکر این حال را بآنحضرت عرض کرد شاه اولیا سلام الله علیه التفات بگفتار
او نکرد و از مقوله او اعراض نمود و عمر همین حکایت بعمر بن خطاب باز گفت و عمر همین حال را بعرض آنحضرت رسانید التفات بگفتار او نکرد و آنچه مقصود آنحضرت بود عمل نمود
و در روز فرود و بمباحثه در شب سیر فرمود تا در آخر وقت صبح خود را با ایشان رسانید بغیر بر ایشان تاخت برد ایشان آغاز جنگ نمودند و بمنابت الهی و برکات انفاس حضرت
رسالت پناهی بر ایشان غالب شد بعضی از ایشان را مقتول ساخت و بعضی را اسیر کرد و اینها را در سلاسل کشید از آنجهة این غزوه را غزوه ذات سلاسل خواندند و همه اطفال
ایشان را غارت کرد و چون آنحضرت مظفر و منصور گشت متوجه مدینه شد و پیش از رسیدن آنحضرت جبرئیل نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را بسلامتی باستقبال امیر المومنین صلوات الله علیه
بیرون آمد چون چشم شاه اولیا بر جمال مبارک آنحضرت افتاد از مرکب فرود آمد و رکاب آنحضرت را بوسه داد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او دعا فرمود و تحسین او نمود و از غایت

فرح فرمود که یا علی لولا اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت فیک الیوم مقالا لا تمر بملأ منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمیک
ارکب فان الله و رسوله عنک راضیان یعنی ای علی اگر مرا اندیشه گمراهی امت نبودی وانحراف ایشان از جاده شریعت [illegible]
و در حق تو مبالغه کنند چنانکه امت عیسی در حق او توغل نمودند و گمراه گشتند هر اینه در شان تو امروز بروجهی سخن میکفتم [illegible] در حق تو مقالی
میفرمودم که هر طایفه از امت من که تو برایشان میکذشتی ایشان خاک تحت اقدام ترا بر میداشتند و از آن استشفا مینمودند یا علی بر مرکب خود
سوار شو که شاد باد ترا که خدا و رسول از تو خشنودند و در آنوقت که حضرت شاه اولیا علیه السلم بر طایفه بنی سلیم در وادی غالب شد هنوز خبر
فتح آنحضرت بمدینه نرسیده بود که جبرئیل از حضرت ملک جلیل بر حضرت رسالت پناه امد و از آن فتح و نصرت امیر المومنین علیه السلم بشارت داد و این
سوره را بر آنحضرت فرو خواند و ذکر کرد والعادیات سوگند باسبان دونده غازیان که بوقت دویدن نفس میزنند ضبحا [illegible]
بود و نه حمحمه بلکه آن صوت نفس است در وقت دویدن نصب آن بفعل محذوف ای یضبحن ضبحا یا بالعادیات چه آن بالتزام دلالت میکند بر ضبح
2 یا آنکه منصوب است بر حالیت یعنی ضابحة یعنی اسبان دونده در حالتیکه نفس میزنند فالموریات پس سوگند بآن بیرون آرندگان آتش از
سنگ بسمهای خویش یعنی که از سم ایشان در وقت دویدن [illegible] آتش بیرون آید [illegible] قدحا آتش زدنی [illegible] ابرا اخراج
3 نار است یقال قدح الزند فاوری و انتصاب قدحا بر طریق انتصاب ضبحا است فالمغیرات پس سوگند باسبان غارت کنندگان صبحا در وقت صبح
دم مراد راکبان اسبانند که غارت کننده اموال اعدا اند و اسناد غارت بخیل مجاز است چون بسبب خیل غارت واقع میشود گویا غارت کننده
اسبانند یا این از قبیل [illegible] باشد [illegible] غارت بمعنی سرعت سیر آمده کما قال فی الصحاح غار فلان ای شد العدو و اسرع و منه قولهم
4 اغار اغارة الثعلب ای اسرع فی عدوه و باینهنگام معنی بر معنی حقیقی خود باشد یعنی سوگند باسبان شتاب کننده در رفتار بوقت صبح و قوله فاثرن
به یعنی اسبان [illegible] آتش کردند [illegible] پس غارت کردند یا در دویدن سرعت نمودند پس بر انگیختند بوقت سفید دم نقعا غبار [illegible]
[illegible] و میتواند که نقع بمعنی صیاح باشد کقوله علیه السلم ما لم یکن نقع و لا لقلقة که نقع و لقلقه بمعنی رفع صوت شده است و قول لبید فمتی ینقع صراخ صادق
یجلبوه ذات جرس و زجل [illegible] در آنوقت صوت شیهه خود را فوسطن پس میانه در آمدند به بوقت صبح جمعا گروهی از دشمنان
دین میتواند بود که ضمیر به در هر دو موضع راجع بمکان غارت باشد یا بمعنی فی باء راجع بعدو که غاد باشد [illegible] و با برای سببیه یعنی بر انگیختند غباری
[illegible] در موضع غارت یا بسبب دویدن [illegible] تعقیبیه یا بجمیع قسمهاست [illegible] ای فوقع امر بعد امر
و از [illegible] مراد بعادیات شترانند که بوقت [illegible] بغزوه بدر [illegible] رفتن و ضبح بمعنی تضبع است ای
بمد صنعه السیر [illegible] از مزدلفه بمنی [illegible] و قالت صفیه
بنت عبد المطلب لا و العادیات غداة جمع بایدیها اذا سطع الغبار و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او کفت من در حجر نشسته بودم مردی [illegible]
تفسیر و العادیات ضبحا پرسید کفتم اسبانند [illegible] که در راه خدا [illegible] میکردند چون شب میشد [illegible] نزول میکردند آتش میافروختند از برای طعام
میپختند آن مرد بعد از استماع این قول از من غایب شد نزد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رفت و او در زیر سقایه زمزم بود و او را از و العادیات ضبحا
سوال نمود حضرت فرمود که پیش از من از کسی سوال کردی گفت بلی از ابن عباس پرسیدم او گفت اسبانند که در سبیل الله [illegible]
عباس گفت چون من نزد آنحضرت رفتم [illegible] فرمود که تفتی الناس بما لا علم لک [illegible] بدانکه [illegible] روز بدر نزول [illegible]
سوگند که اول غزوه در اسلام غزوه بدر بود و هیچ اسپ با ما نبود مکر دو اسپ یکی از زبیر بود و دیگری از مقداد پس چگونه عادیات خیل باشد بلکه ابل
[illegible] ابن عباس گفت از قول خود برگشتم و رجوع کردم بآنچه امیر المومنین علیه السلم فرمود و ابو صالح گوید [illegible] عکرمه خلاف [illegible]
در [illegible] من گفتم شترانند او گفت من از مولای خود ابن عباس شنیدم من گفتم من از مولای امیر المومنین علیه السلم شنیدم و مولای من از مولای تو
عالم تر است و اگر این روایت بصحت رسیده باشد پس لفظ ضبح از برای [illegible] خواهد بود [illegible] مشافر و حافر که مستعمل است [illegible]
وضع مخصوص است [illegible] بقول العرب [illegible]
[illegible] و عکرمه گفته که مراد [illegible] و نزد جمعی مراد [illegible]
[illegible] احتمال دارد که اقسام مذکوره [illegible] نفوس که عاد باشند [illegible] انوار معارف [illegible] در وقت ظهور
6 [illegible] جواب قسم اینست که ان الانسان بدرستیکه آدمی [illegible]
که [illegible] مراد مطلق کفار است لربه پروردگار خود لکنود ناسپاس است جاحد نعمتها این مشتق است از کند النعم
کنودا و ازین ماخوذ است [illegible] و کنود بلسان کنده و حضرموت بمعنی عاصی است و بلسان بنی مالک
بخیل و بلسان مضر و ربیعه کفور و حسن بصری گفته که کنود آنست که مصایب بشمارد و نعمت فراموش کند کقول الشاعر یا ایها الظالم فی فعله و الظلم مردود علی من ظلم
الی متی انت و حتی متی تشکو المصیبات و تنسی النعم ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود اتدرون من الکنود میدانید که کنود
کیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود هو الذی یاکل وحده و یمنع رفده و یضرب عبده کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند [illegible] فرموده که کنود
بمعنی هلوع است و هلوع مفسر شد [illegible] کفران کند و بسیار شکر نکوید و بعضی گفته اند که کنود آنکسی است [illegible]
میدان غفلت و فضیل بن عیاض گفته که کنود کسیست که یک مصیبت همه نعمتها را فراموش کند و ابو عبیده کنود بمعنی قلیل الخیر است [illegible] ابو حاجب
ابو اللیث [illegible] اشعب در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخاوت [illegible] ابو حاجب بخیل
7 [illegible] و انه و بدرستیکه او علی ذلک بر بخل و کفران خود لشهید هر اینه گواه است جهت ظهور آثار آن بر او یا در آخرت بر نفس خود گواهی دهد یا آنکه

خدای بر بخل و ناسپاسی او گواه است [illegible] وانه و بدرستیکه انسان لحب الخیر بجهة دوستی مال و ثقل انفاق بر او لشدید
هر اینه سخت است یعنی ممسک است و بخیل [illegible] و بواسطه آن منع حقوق الله میکند و بخیل را شدید [illegible] و فاحش میکویند یقال فلان
شدید و متشدد و فاحش و قال طرفة ارى الموت یعتام الکرام و یصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدد و بخل را فحشا میکویند کقوله تعالی الشیطان
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء ای بالبخل و مال را خیر کما قال ان ترک خیرا ای مالا و اینکه [illegible] مال را خیر گفته با آنکه خبیث حرام نیز هست بجهة اینکه مردمان
آنرا خیر میدانند همچنانکه جهاد را سوء گفت [illegible] کما قال لم یمسسهم سوء ای قتال و بعضی گفته که معنی اینکه آدمی [illegible]
در ضبط مال و بخل حریص است در تحصیل آن و موثر آن بر نعم جنان و نزد جماعتی دیگر باین معنی است که انه لشدید الحب للخیر ای المال [illegible]
مال است [illegible] منقبض است و غیر بشاش و منبسط از بعضی اکابر منقولست [illegible]
و برای وارث [illegible] داغ حسرت بر دل تو نهند [illegible] بر طریق تنکر و وعید میفرماید که افلا یعلم آیا پس نمیداند که اذا بعثر چون برانگیخته
9 و زنده کرده شوند ما فی القبور آنچه در کورها است یعنی اموات و حصل و حاصل کرده و جمع کرده شود در صحف [illegible] ما فی الصدور
10 آنچه در سینهها است از خیر و شر [illegible] آنچه در صدور است از یکدیگر جدا کرده شود [illegible] اعتقادات حق و باطل و از
نیات ریا و اخلاص ظاهر کرده شود و از یکدیگر متمیز سازند و بر وفق آن جزا دهند هم چنانکه بر اعمال ظاهر [illegible] و تخصیص این بذکر بجهة آنکه اعتقاد
اصل است و اعمال متفرع بر آن و جواب اذا اینست که یجازی الله ایاهم [illegible] و دال بر جواب محذوف قوله ان ربهم بدرستیکه
11 پروردگار ایشان بهم یومئذ لخبیر با ایشان یعنی باسرار ایشان و باحوال و افعال ایشان در آن روز رستخیز هر اینه آگاه و دانا است [illegible]
با ایشان در روز قیامت [illegible] بر مقادیر اعمال ایشان [illegible] و از این قبیل است [illegible] اولئک الذین
یعلم الله ما فی قلوبهم و ذکر ضمیر بهم از برای ذوی العقول است بعد از ذکر ما که موضوع است از برای غیر ذوی العقول بجهة اختلاف شان ایشان
در قبور و در قیامت که آن ممات و حیات است و در این اشارتست بر زجر و وعید چه انسان هر گاه بداند که [illegible] عالم است بجمیع اعمال او البته منزجر
خواهد بود از جمیع معاصی و مجتنب خواهد گشت از سایر مناهی سورة القارعة مکیست یازده آیت است نزد کوفی و ده آیه نزد حجازی و هشت نزد
بصری و شامی و اختلاف در سه آیت است القارعة اولی کوفی است ثقلت موازینه هر دو حجازی و کوفی ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که سوره القارعة تلاوت کند حق تعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و در روز قیامت او را از فیح جهنم ایمن گرداند بدانکه اتصال اینسوره بما قبل
اتصال النظیر است بنظیر همچنانکه آن سوره در ذکر قیامت است این سوره نیز [illegible] احوال قیامت کما قال بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة [illegible] ما القارعة چیست [illegible] و ما ادریک چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی ما القارعة
2 چیست کوبنده مراد روز قیامت که بسبب هول و هیبت دلهای مردمان را کوبد [illegible] وضع مظهر در موضع مضمر و ذکر استفهام بر
طریق [illegible] قوله یوم یکون الناس منصوب است بفعل مضمر که القارعة [illegible] و تقدیر اینست که تقرع یوم
3 یکون الناس [illegible] کالفراش المبثوث مانند پروانهای پراکنده در کثرت و
ذلت و ضعف و انتشار و اضطراب و سرگشتگی و تطایر بسوی داعی از جمیع جوانب [illegible]
پروانه خود را بر آتش میزند [illegible] مردمان جوق جوق و گروه گروه بر یک
دیگر [illegible] کانهم جراد منتشر و تکون الجبال و گردد کوهها از هول
4 آنروز کالعهن المنفوش مانند پشم [illegible]
است [illegible] منتشر [illegible] و منفوش صفت [illegible] است بعد
5 از آن بیان تفصیل احوال [illegible] فاما من ثقلت موازینه [illegible]
یعنی در آنروز [illegible] فهو فی عیشة راضیة [illegible] باشد راضیه پسندیده یعنی صاحب آن راضی و خشنود باشد [illegible]
خائف نباشد [illegible] و این یا جمع موزون است [illegible] نزد خدا یا جمع میزان است [illegible]
[illegible] اسناد مجازی است [illegible]
6 تفسیر [illegible] و اما من خفت و اما آنکه
سبک بود موازینه [illegible] باشد باسیات او راجح بود فامه هاویة پس [illegible] هاویه است [illegible]
[illegible] دوزخ و ما ادریک چه دانا کرد ترا که ماهیه چیست هاویه [illegible] که نار حامیة آتشی است [illegible]
او بغایت [illegible] ماخوذ است [illegible] اذا دعوا علی الرجل بالهلکة هوت امه لانه اذا هوی ای سقط و هلک
فقد هوت امه ثکلا و حزنا [illegible] و اما من خفت موازینه فقد هلک و در روایت واقع شده که [illegible] هاویه عمیقه است برای اهل نار [illegible]
[illegible] اهل دوزخ [illegible] ماوی بر سبیل تشبیه است
[illegible] که در قعر جهنم [illegible] دوزخ اندازند و هی
ضمیر راجع [illegible] و ها از برای سکت و وقف است انتهی کلام
صاحب الکشاف و غیره [illegible]
[illegible] فاما من عظم قدره و عند الله کرم [illegible] و اما من خفت قدره [illegible]

الحفد منا نعامه هاویه و ذکر اهتمام تعظیم و تهویل ماویه است ای انک لا تعلم تفصیلها و انواع ما لقیها من العقاب و نکتت نقلها علی طریق الجمله و امه
تحقیق کفته اند که میزان کنایست از عدل میده و عدل خدا سبحانه خدا تعالی ما خلقان انصاف کند و عدل کار فرماید و نکذارد که ظلمی و حیفی روی بر وجهی که
کوشها که اعمال را ابیراز وکشیده اند و اعمال بعضی عوضست عوض را حفظ و نقل نباشد و صحیح آنست که میزان بر حقیقت خود باقیست و اخبار و احادیث و روایات ائمه
شاهد است بر این پس صحایف اعمال را وزن خواهند کرد بانوجه که صحیفه طاعات را در کفه و صحیفه معصیت را در کفه دیکر نهند هر کدام که راجح باشد حکم
از آن باشد اگر مومنی بود حقتعالی بفضل خود نظر در وی بشه نکند صاحبش را ناجی سازد و بر عقبش در آورد سورة التکاثر مدنیست و کویند که مکیست و هشت آیه
است باجماع علما و ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که اینسوره را بخواند حقتعالی حساب او نکند بنعمتی را که در دنیا انعام او کرده باشد
باز نکیرد و ثواب کسیکه هزار آیه خوانده باشد در نامه او ثبت کند شعیب عقرقوفی از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که سورة الهیکم التکاثر را
در فریضه قرائت نماید حقتعالی ثواب صد شهید باو کرامت کند و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید چهل صف ملائکه در نماز فریضه با او نماز کذارند
و در سنن نیز از ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده که هر که اینسوره را در وقت خواب بخواند از فتنه قبر
محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که خواننده اینسوره را بیحساب ببهشت برند و در روایتی صحیح ثابت شده که هر که دو
رکعت اول فاتحه و یکبار آیة الکرسی و دو بار قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده بار الهیکم التکاثر را و این نماز را نماز هدیه میکویند
و بعد از آن بکوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان حقتعالی هزار فرشته را بقبر آنکس فرستد که این نماز برای او کذارده
و با هر فرشته لونی از حلوه قبر او را فراخ کردانند تا روز نفخ صور و بعد از آن آفتاب بر او واقع میشود مصلی را حسنات دهند هزار درجه او را بلند کنند
بدانکه چون حقسبحانه در سورة القارعه صفت قیامت فرمود در اینسوره ذکر آنکس میکند که تفاخر بکثرت قبیله او را باز داشته از یاد آن و مبتلا باید
کرد بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو بر یکدیکر تفاخر کردند بکثرت
مردم قبیله و هر یکی کفتند که مهتران ما بیشترند و سادات و اشراف مردم ما زیاده تر چون تعداد مردم ما یکدیکر کردند و هم از اشراف مدینه بنی عبد مناف
غالب آمدند بنی سهم کفتند بیایید مردم ما در زمان جاهلیت کشته شدند و مردم مرده و زنده مردم قبیله یکدیکر شماره میکنیم چون بدین نوع
شمردند بنی سهم بسه خانواده بیشتر آمدند حقتعالی اینسوره را نازل ساخت الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را مفاخرت بر یکدیکر بسیاری
قبیله و عشیره از طاعت و ذکر آخرت حتی زرتم المقابر تا آنکه زیارت کردید یعنی آمدید بکورستان و شمار کردید مردکان خود را از قبائل 2
که بهمدیکر کفتند که ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از فلان قبیله بکرو همیشه بدین مشغول میبودند و اوقات را باین میکذرانیدند تا
آنکه بر صفت کفر و ضلال مردند حقتعالی اینسوره را در باره ایشان فرو فرستاد و فرمود که مشغول شدید بتکاثر اولاد و عشایر مستغرق این شدید
تا آنکاه که مردید آمدید بمقابر و ابی بریده کفته که جماعتی انصار بر یکدیکر تفاخر کردند بر کثرت اموال و اولاد حقتعالی در اینسوره ایشانرا مخاطب ساخت
که ای انصار مشغول ساخت شما را تکاثر اموال و اولاد شمار اغنیاء و ذکر آخرت باز داشت تا آنکه مردید و بقبرها در آمدید در حالتیکه ضایع اعمار خود بودید و طلب
دنیا بنا بر روایت دوم و سیم زیارت عبارتست از موت و قول اول انتقال ایشان بذکر موتی و تعداد هر یک را از اهل قبور معبر شده باشد بزیارت
مقابر و حذف ملهی عنه که عبارتست از عبادت و ذکر یا مردین احوال آخرت بجهت تعظیم و مبالغه است پس ردع ایشان میفرماید بقول کلا ردع 3
چنانست که همه همت عاقل مصروف بنای فانی شود و آخرت که سرای باقیست فراموش کند چه عاقبت این وبال و حسرتست و مآل این تاسف و ندامت
یا حقا که سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر را در وقتیکه مشاهده اهاویل و شدائد عظیمه کنید نزد نزع
این انذار و وعید ایشانست تا برسند از خواب غفلت و بیهوشی غرور و جهالت بیدار شوند و با خود آیند بعد از آن بجهت تاکید انذار تکرار قول مذکور
مینماید که ثم کلا پس باید که از این باز ایستید یا حقا که سوف تعلمون زود بدانید خطای تکاثر و تباهی را معاینه ببینید در وقت موت و حشر 4
ذکر ثم دالست بر آنکه ثانی ابلغ و اشد است از اول هم چنانکه ناصح منصوح را خواند و کوید اقول لک لا تفعل یا اول نزد موت باشد یا در قبر دوم وقت
نشور یعنی چون قدم در دروازه نهید و با حسرت بدر آیید مشاهده عذاب کنید هول منکر و نکیر و فشار و عقوبت قبر را دریابید بعد از آنکه مبعوث 5
کردید و صحایف مفتوح و شاید نامهای اعمال و ترازوی افعال و انواع نکال و عقوبات دوزخ را بنظر شما در آرند شما را ببلای عذاب و عقوبت کشند
و مقوی قول اخیر است روایت زر بن حبیش از امیرالمومنین علیه السلام که ما زلنا نشک فی عذاب القبر حتی نزلت الهیکم التکاثر الی قوله کلا سوف تعلمون
یرید فی القبر ثم کلا سوف تعلمون بعد البعث همیشه با شک داشتیم در عذاب قبر تا الهیکم التکاثر نازل شد تا بقوله کلا سوف تعلمون چه مراد باین
عذاب قبر است و ثم کلا سوف تعلمون عذاب که حشر و نشر باشد بعضی کفته اند که معنا آنستکه کلا سوف تعلمون اذا رایتم الابرار ثم کلا سوف تعلمون
اذا رایتم دار الفجار و نیز بجهت مبالغه در تهدید ردع میفرماید که کلا نه چنانست که بکمان بهره و زنده خود تکاثر کنید و بوفور اموال فانی خود تفاخر
نمایید لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل و مخاوف عظیمه علم الیقین دانستنی امری که بکثرت بکمان باشد یعنی بحجت دانستن شما
اینچنین اکر با آن متعلق ابلی بیقین میدانید از امور معلومه هر اینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت پس موصوف یقین و جواب شرط محذوف
اینست که لو تعلمون علم الامر الیقین ای کعلمکم ما تستیقنونه لشغلکم ذلک عن غیره و ما بدا اینست حق الیقین و محض الیقین و عین الیقین و میتواند
بود که اضافه علم بیقین بنا بر آن باشد بعضی علما که ان عین یقین و عدم اطلاق بر خدا یقین بجهت آنستکه یقین علم است بشیء بعد از اضطراب و ارتیاب در آن
و حذف جواب شرط بجهت تفخیم است میتواند بود که جواب شرط این باشد که لترون الجحیم زیرا که رویت جحیم محقق الوقوعست بلکه جواب قسم محذوف 6
که موکد تهدید است و موضع منذر منه بعد از ابهام آن بجهت تفخیم و تقدیر اینکه والله لترون الجحیم یعنی بحق او سوکند که هر اینه خواهید دید دوزخ را در حالت
نزع یا در وقتیکه بعرصات در آیید و از دور او را مشاهده کنید ثم لترونها پس خواهید دید او را البته عین الیقین بچشم دید چیزی بیکمان یا رویتی که نفس یقین 7

باشد یعنی دیدن بچشم وقتیکه بدان در آیید و شبهه نیست که علم بمشاهده اعلی مراتب یقین است و اظهار آنستکه این تاکید اولست بجهت تغلیظ
تهدید و زیادتی تخویف بر طریق رتبت سابق و کویند اول معرفتست و دوم ابصار ثم لتسئلن پس هر اینه پرسیده شوید یومئذ آن روز
بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها شکر بدان مشغول شدید و از عبادت باز کشیدید و خطاب مخصوص بکسی که شغل دنیا او را از امر دین باز داشت
و نعیم مخصوص بآن چیزی که شاغل منعم باشد از امر آخرت بجهت قرینه حالیه و نصوص کثیره که قوله تعالی قل من حرم زینة الله کلوا من الطیبات و از حسن مروی است که لا
تسئل عن النعیم الا اهل النار و کویند هو و عموم خود اند زیرا که هر کس را از شکر نعمت سوال خواهند کرد پس معنی آنستکه ابعاء نعم مکلفان پرسیده
خواهند شد از هر نعمتی که بشما داده اند ابن مسعود اکثر مفسران است و از قتاده مروی است که ان الله سائل کل ذی نعمة عما انعم علیه و حقتعالی سوال خواهد
کرد از هر صاحب نعمتی که بنعمت بر او انعام کرده باشد از سعید بن جبیر مروی است که شکم و اکل و شرب شعیر آن نیز از آنست و عکرمه کفته که آن صحت و فراغت خود
اینست و ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ دو نعمت اند که بیشتر مردمان در آن مغبون اند
و قدر آن نمیدانند و آن صحت و فراغت و نزد عبدالله مسعود و مجاهد نیز امنیت است حفص بن غیاث از ابی جعفر صلوات الله علیه نیز مروی است که کویند
که از هر نعمتی سوال کنند مکر آنچه در حدیث مخصص شده و هو قوله صلی الله علیه و آله ثلث لا یسئل عنها العبد خرقة یواری بها عورته و کسرة یسد بها جوعته
و بیت یکنه من الحر و البرد سه چیز است که بنده را از آن سوال نکنند خرقه که عورت خود را بآن پوشیده باشد و نان ریزه که بآن کرسنکی خود را دفع کرده
و خانه که بآن خود را از کرما و سرما باز داشته و نزد بعضی نعمت مسئول عنه هواست و طیبات مخصوص بالنعم یا اعتدال الخلقت یا نعمت اسلام
بالتخفیف شرایع بافراید و از ابو هریره نیز مروی است که ابن نعیم که از آن سوال کنند آب سرد است و از انس بن مالک روایت است که روزی رسول صلی الله علیه و آله
بمهمانی مقداد بن اسود رفت چون طعام تناول فرمود آب سرد بیاشامید و فرمود ما ابرده علی الکبد چه سرد است این آب بر جکر هر که از شما خواهد که
آبی خود باید که هر آنچه سیر شود باشد بخورد که صفرا ایشان برای ابنشانند و تشنکی برود باعث شکر شود و این حسام کفته این سرد در حالت تشنکی خوردن
شکر آن از مبالغه جان بیرون آورد و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و فرمود و کفت هر کرا نان کندم باشد و آب سرد و نشیمن که در آنجا
متوطن شود در روز قیامت او را از این سه چیز سوال کنند ابن عباس فرموده از عمر خطاب شنیدم که روزی من و ابوبکر و کمکاه از خانه بیرون آمدیم تو رسول
صلی الله علیه و آله کفتیم و هر دو کرسنه بودیم ساعتی بنشستیم در خدمت آنحضرت و بعد از آن اظهار کرسنکی کردیم حضرت فرمود که هیچ قوتی ندید که باین خرما
ستان رویم اشاره بنخلستان ابو الهیثم بن التیهان کرد کفتیم بلی شاید که اطعامی بیم پس حضرت برخواست و ما باتفاق او آمدیم تا بدان باغ رسول صلی الله
علیه و آله سه بار سلام کرد ابو الهیثم حاضر نبود ام الهیثم جواب نداد رسول سلام را زیاده کرد باید جواب نشنید خواست که باز کردد ام هیثم دوید و کفت
یا رسول الله آواز مبارک تو میشنیدم و جواب نمیدادم تا سلام را زیاده کنی و بجهت خیر و برکت ما بیفزایی سوال احوال ابو الهیثم پرسید کفت بطلب آب شیرین
در آیید و بنشینید که هر آینه سلام و صلوة خدا بر تو باد پس فرشی در زیر درختان خرما بساط بینداخت و نشستیم تا ابو الهیثم آمد چون رسول را دید
خوشحال کشت و بار خرما قطع کرد و پیش رسول آورد و ما بخوردن آن مشغول شدیم ابو الهیثم بنان پختن مشغول شد و بعد از آن خواست که کوسفند
بکشد رسول نکذاشت پس قیلوله کردیم چون بیدار شدیم طعامی پخته نو بخوردیم و آب سرد بر بالای آن نوشیدیم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقتعالی در روز
قیامت از این سایه و آب سرد و طعام سوال کند پس این آیه تلاوت فرمود که ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ابن عباس کفت که چون این آیه نازل شد صحابه کفتند یا رسول الله
ما را از کدام طعام خواهند پرسید که ما نان جو اینقدر نمی یابیم که شکم را سیر کنیم حقتعالی وحی فرستاد تو که بایشان بکو که نه نعلین در پای دارید و آب سرد میآشامید
و در سایه می نشینید و بروایت عکرمه مروی است که ابن عباس کفته که این نعمت صحت و سمع و بصر و قلب است که حقتعالی بنده را از آن پرسد که با آنها چه کردی و چه مشغول ساختی
کما قال الله تعالی ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و محمد بن کعب فرموده که مراد از این نعیم بودن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که حقتعالی منت نهاده
و نعمت شامل است بر همه عالمیان کما قال یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و بر همه را از ملت دعوت و ابلاغ سخن خواهند پرسید و از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما روایتست که مراد باین نعمت ولایت امیرالمومنین صلوات الله علیه است که تمامی نعمت است بیان آن آیه که اتممت علیکم نعمتی
و عیاشی باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه کوفی قاضی ابن لیلی از ابو عبدالله صلوات الله علیه پرسید ما النعیم عندک یا نعمان جواب فرمود که نزد تو ابو حنیفه
کفت طعام است و آب سرد فرمود لئن اوقفک الله یوم القیمة بین یدیه حتی یسئلک عن کل اکلة اکلتها و شربة شربتها لیطولن وقوفک بین یدیه اکر حقتعالی در روز قیامت
ترا در حسابکاه بدارد تا آنکه ترا از هر نعمت و شربتی که خورده باشی و آشامیده سوال کند هر آینه ایستادن تو در آن موضع بطول انجامد کفت جعلت فداک یا ابن
رسول الله فما النعیم پس نعیم کدام است فرمود نحن اهل البیت النعیم الذی انعم الله بنا علی العباد و بنا ائتلفوا بعد ان کانوا مختلفین و بنا الف الله بین قلوبهم و جعلهم
اخوانا بعد ان کانوا اعداء و بنا هداهم الله للاسلام و هی النعمة التی لا تنقطع و الله سائلهم عن حق النعیم الذی انعم به علیهم و هو النبی و عترته یعنی نعیم مسئول
عنه ماییم که اهل البیتیم و حقتعالی بما انعام فرموده است بر بندکان و بما الفت کرفته اند بعد از آنکه مختلف بودند و متفرق حقتعالی بما الفت فکنده در دلهای
ایشان و ایشان را برادران هم کردانیده بعد از آنکه دشمنان بودند و ما ایشان را بدین اسلام راه نمودیم این نعمتی است که منقطع نشود و حقتعالی ایشان را از حق
این نعمتی که بآن انعام کرده است بر ایشان سوال خواهد کرد و این نعمت حضرت رسالتست و عترت اطهار او صلوات الله علیهم و در عیون اخبار الرضا مسطور است
ابراهیم بن عباس صولی کاتب مامون نقل کرده که او کفت من نزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم آنحضرت فرمود لیس فی الدنیا نعیم حقیقی بعضی فقهاء در آن مجلس حاضر بودند
کفتند که حضرت عزت فرموده که لتسئلن یومئذ عن النعیم این نعیم در دنیا است که آب سرد است آنحضرت او را بلند کرده فرمود کذا فسرتموه انتم و جعلتموه علی
ضروب فقالت طائفة هو الماء البارد و قال غیرهم هو الطعام الطیب و قال آخرون هو طیب النوم یا بطریق نقب بیکدیکر از این چه توجیه مینمایید پس
ما بینهم از شما بطریق تعبیر میکنید بعضی بطعام و کروهی دیکر بخواب خوش و بعضی بآب سرد که میکویید بعد از آن فرمود و لقد حدثنی ابی عن ابیه ابی عبدالله علیه السلام
ان اقوالکم هذه ذکرت عنده فی قول الله عز و جل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فغضب و قال ان الله عز و جل لا یسئل عباده عما تفضل علیهم به و لا یمن بذلک علیهم

والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف الى الخالق عز وجل ما لا يرضى المخلوقون به ولكن النعيم حبنا اهل البيت وموالاتنا يسأل الله
عنه بعد التوحيد والنبوة لان العبد اذا وفى بذلك اداه الى نعيم الجنة الذى لا يزول ولقد حدثنى ابى عن ابيه عن محمد بن على عن ابيه على بن الحسين عن
ابيه عليهم السلم انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انه اول ما يسئل عنه العبد بعد موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك ولى المؤمنين
من اقر بذلك وكان يعتقده صار الى النعيم الذى لا زوال له يعنى پدر من حديث كرد اين اقوال كه مذكور شد نزد ابيعبدالله عليه السلم در آيه
كريمه لتسئلن يومئذ عن النعيم آنحضرت در غضب شد وفرمود حق سبحانه وتعالى سؤال نكند بندگان خود را از آنچه بفضل خود برايشان انعام كرده باشد
وبرايشان منت نهد چه امتنان بنعم از مخلوق قبيح است پس چگونه آنرا نسبت بخالق توان داد ولكن مراد بنعيم در اين آيه ولايت ماست كه اهل البيتيم وموالات
ما كه حق سبحانه از آن سؤال كند بعد از توحيد ونبوت زيرا كه بنده هرگاه باين نعيم وفا كند او را به روضه رضوان رساند كه هرگز سمت فنا وزوال نپذيرد وديگر
از آباء كرام خود صلوات الله عليهم حديث كرده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله امير المؤمنين عليه السلم را گفت يا على اول چيزيكه بنده را بعد از مرگ از آن
سؤال كنند كلمه شهادتين باشد وولايت ومحبت وحقيت تو پس هر كه باين اقرار كند واعتقاد نمايد بنعيم ابدى وسعادت سرمدى رسد ونيز در عيون الرضا از آن
حضرت نقل ميكند كه ان اول ما يسئل عنه العبد يوم القيمة الشهادة والنبوة وموالاة على بن ابى طالب عليه السلم **سورة العصر** مكى است وسه آيت است باجماع
واختلاف در روايت است العصر عن بكيت مدنى الاخير ودر حديث ابى بن كعب واقع شده كه هر كه اين سوره را بخواند حق تعالى ختم او را بصبر كند ودر روز قيامت
او را با ياران حق حشر كند ودر روايت ديگر از پيغمبر صلى الله عليه وآله مرويست كه هر كه والعصر را تلاوت كند حق سبحانه او را از ايام ... باشد كه بحق
وصيت كرده باشد ودر حسين بن ابى العلا از ابى عبدالله عليه السلم روايت كرده كه هر كه والعصر را در نوافل قرائت كند حق سبحانه در روز بعث او را نورانى
گرداند ودندانهاى او را خندان وچشمهاى او را روشن وانچنان باروى درخشان ودندان خندان وچشم روشن بر بهشتش درآورد وبدانكه چون حق سبحانه
ختم سوره تكاثر نمود بوعيد كسانيكه مشغول حطام دنيا شده اند وترك طاعت وعبادات كرده اند بسبب دنيا انكار آخرت شده اند ودر اين سوره نيز خسران انسان
ذكر ميكند ميگويد **بسم الله الرحمن الرحيم والعصر** سوگند بعصر هر پيغمبرى يا بعصر حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كه افضل
همه اعصار است يا بروزگار كه مشتمل است بر اعاجيب بسيار از براى اولوا الابصار چون مرور ليل ونهار بر تقدير اول ودر بنا بر اين قول تعريض است بر
انجمن دهريان كه بدهر نسبت ميدهند از خسران ... يا بنماز عصر كه صلوة وسطى است بقول اكثر ... فضل كه فاز
صلى الله عليه وآله من فاتته صلوة العصر فكانما وتر اهله وماله هر كه نماز عصر از او فوت شود همچنانست كه از اهل ومال خود مسلوب ومقطوع شده ...
از حسن وقتاده مرويست كه عصر وقت عشا است پس حق سبحانه بطرفى از نهار قسم ياد كرده زيرا كه ... ودر ادبار نهار واقبال ليل
وذهاب شمس هم چنانكه سوگند خورده بطرفى ديگر كه اول نهار است زيرا كه دلالت ميكند بر حركت شمس واقبال نهار ... تعظيم اين وقت ميكنند
ودر احاديث وروايات فضل اين وقت ثابت شده واز ادعيه ماثوره كه موظف است ... است ... ميباشد
ومذكور در ... عصر ليل ونهار را عصران ميگويند ... بر تقدير جواب قسم اينست كه **إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ** ۲ بدرستيكه آدمى در زيان
كارى است بسبب صرف اعمار در مطالب ... تعريف براى جنس است كه مستلزم جميع افراد است وتنكير از براى تعظيم
جميع آدمى در زيان كارى فاحشند چه هرگز ... عمر ... ميكنند عمر رفتنى است ونتيجه آخرت كه طاعات وعبادات
نهند وخسران ... **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** ۳ مگر آنانكه گرويده اند بخدا ورسول **وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ** وكرده اند
كارهاى پسنديده زيرا كه هر روز وشبى كه برايشان گذشته باشد ... اند وبجهت معامله آخرت ... اند
ابدى وسعادت سرمدى ... هرگاه رأس المال او فوت شود ... است ... كه در دنيا
ملازمت حق نموده اند از توحيد خدا وتصديق انبيا واوصيا **وَتَواصَوْا** ووصيت كرده اند يكديگر را **بِالْحَقِّ** ... است ... اعتقادى
كه جايز نباشد عقلا وشرعا انكار او چون توحيد وطاعت ... وزهد در دنيا ورغبت در آخرت **وَتَواصَوْا** ووصيت نموده اند همديگر را
بِالصَّبْرِ بصبر ... مصيبت ... عطف خاص است بر عام ... مبالغه مگر آنكه ... باشد
... تكرار تفصيل ... ابو جهل ... ابو الاشد ...
كه محمد ... كردند ... اند ... حقيقت ...
شيطان نكند ... ايمان ... دنيا وآخرت ...
معنى آنست كه آدمى ... در عمر ... ميشود ...
... حضرت رسول صلى الله
عليه وآله ... والعصر ... ابو جهل ... اهل البيت كه على بن ابى طالب وآل اطهار
عليهم السلم ... والذين آمنوا وتواصوا بالحق ... على بن ابى طالب كه الحق مع على وعلى مع الحق وتواصوا
بالصبر ... ال محمد ...
... نبوة ... ولايت
وائمه ... **سورة الهمزة** مكيه است ... ابى بن كعب ... حضرت رسالت صلى الله عليه
وآله روايت كرده كه هر كه اين سوره بخواند حق تعالى بعدد هر كه استهزاء ... اصحاب ... ابو عبدالله عليه السلم نقل نموده كه هر كه

لكل همزة را در فرائض قرائت كند دور گرداند از او درويشى را وروزى بروى فراخ گرداند واز مرگ بد ايمن گرداند وبدانكه حق سبحانه بعد از اجمال خسران در سوره عصر
تفصيل آن ميكند ودعا ميكند وميگويد كه **بسم الله الرحمن الرحيم** آورده اند كه اخنس بن شريق ثقفى غيبت رسول الله صلى الله عليه وآله ميكرد در
حضور وليد بن مغيره وليد از متابعت او ... ودر غيبت با او شريك گشتى وچون رسول ايشان بگذشتى بدست وچشم بروى طعنه زدندى وهرك(؟)
بدون بكديگر نيز با اهل كفر ... بدين عمل قبيح ارتكاب نمود حق سبحانه در باره ايشان فرمود **وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ** واى بر هر عيب كننده در حضور وطعنه زننده
در مواجهه ... ويل ... در كه است ... با نام چاهى است ... كلمه عذاب ... تنوين از براى تعظيم ... مخصص تنكير ... بوصف مقيد
باشد كه از تنوين معلوم ميشود همز بمعنى كسر ... ولمز بمعنى طعن كردن ... ايشان وبناء فعله دالست بر آنكه
همز ولمز از عادت ايشان بود چون لعنه وضحكه كه مستعمل است مكرر ... همز طعن است ... غيبت است ... مواجهه
بر عكس ... اول وابن قول حسن است ... عطا از ابن زيد نقلست كه همز طعن ... بزبان وچشم وگويند ... اين آيه
خلف ... كه هميشه همز ولمز حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله مشغول بودى ... خصوص سبب ... شامل هر كسى باشد كه جامع
اين صفت باشد وقوله **الَّذِي جَمَعَ مالاً** بدل است از كل ... باشد ... مطابقه در تنكير وتعريف ... شرط
وصف است واينجا منتفى است ... **وَعَدَّدَهُ** وشمرد آنرا مره بعد اخرى يا شماره ... حب
وفرط تعلق ... دفع حوادث كند ... ساختن براى ... نوازل وحوادث دنيا
كما قال على عليه السلم ... والذى جمع
مالا وعدده **يَحْسَبُ** ميپندارد **أَنَّ مالَهُ** آنكه مال جمع كرده او ... **أَخْلَدَهُ** جاويد خواهد ساخت او را در دنيا ...
... چنانكه خلود را ... او را از موت غافل خواهد ساخت ... باشد
مخلد است ... مخلد ... اعمال صالح است كه ...
خلود صاحب ... در نعيم جاودانى وامال مخلد ... در يساره ... اخنس ... بعضى گويند كه ده هزار
دينار ... كمال ... زجمع مال ... غافل
... كفر وعناد او زياده شد ... حضرت رسالت صلى الله عليه وآله ... واخر ...
ابدى وعقاب سرمدى ... **كَلَّا** ... **لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ** ۴
هر آينه انداخته شود در حطمه يعنى در آتشى كه عادت او آنست كه حطم ... وخرد ميكند ... در آن انداخته ميشود واين نام دركه ايست از دركات
دوزخ ... **وَما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ** ۵ وچه چيز دانا گردانيد ترا ... كه ... حاصيت دارد
بعد از آن تفسير آن ميكند بقوله **نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ** ۶ حطمه آتش خدا است كه برافروخته شده ... بغضب خود او را برافروخته ... چه حوالى
برافروخته ... ۷ ... ميگرداند ... معلوم ... آتش ... آنچنان آتشى كه **تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ** ... بر دلها يعنى از همه اعضا واطراف ... كند وميان دل در آيد ... تخصيص افئده
كافر ... اعمال قبيح واخلاق ناپسند است ... دل الطف اعضا است ...
... جهنم ... باشد ... منصوب ... اول ...
إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ ۸ ... بر كافران ... شده است ...
۹ **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ** ... چنانكه ستونها ...
كشند ... ستونها ... محكم ميكرده اند ... كفار ... ايشان ... تاكيد ... ايشان از خروج ويقين
... كفار ... ستونها ... ايشان ... عمد
جمع عمود است چون قدم وقدوم ... چنانكه ... جمع ... اديم ... آتش را بر كفار
فرو بندند ... ستونهاى آهنين ... آتش ... روح ... بر ايشان داخل شود ...
... بمنزله ... اهل دوزخ كشيده شود ... واحاطه كند وقال الكلبى
فى عمد مثل السوارى ممددة مطولة ... ستونهاى آتش ... بر ايشان كشيده شود ... ابن عباس ... عمد ... اعمال ...
... باشد ... عمد ممدده مثل المقاطر التى ...
... آتش ... كفار ... ستونهاى آتش كشيده ... چوبهاى ...
... ابو جعفر عليه السلم ...
... مشركان در دوزخ ... اهل توحيد ... توحيد ... عذاب ...
... شفاعت ... كنند پس ...
... شفاعت ... خطاب ... شفاعت ...
... شفاعت ... اهل ايمان ... شفاعت ...
الله باشد شفاعت كند بعد از آن ... انا ارحم الراحمين ... كند ... دوزخ بيرون آيد ... واسعه ...

ایمان چون ملخ از دوزخ بیرون [illegible] ابو جعفر علیه السلام فرمود که ثم مدت العمد واوصدت علیهم وکان والله الخلود یعنی بعد از آن سرپوشها اثر [illegible] کشند
بر ایشان که هرگز [illegible] ان علیها و بدعا [illegible] سوره الفیل مکیة پنج آیه است بالاجماع و در ثواب آن آمده که هرکه این
سوره را بخواند [illegible] باشد [illegible] ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هرکه در فرایض الم ترکیف بخواند
[illegible] با حیوانات [illegible] و جمادات از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند برای او گواهی دهند که او این نماز گذارنده
و در روز قیامت منادی از جانب حضرت عزت ندا کند [illegible] صدقتم علی عبدی قبلت شهادتکم له او علیه ادخلوا عبدی الجنة ولا تحاسبوه فانه ممن احبه
واحب عمله شما در شهادت بنده من صادق بودید [illegible] شما را برای او قبول کردم [illegible] او را به بهشت [illegible]
میدارم و دوست میدارم عمل او را [illegible] در سوره الهمزه ذکر [illegible] فرمود که معذب بود از عذاب [illegible] طاعن و عائب و مغتاب
و مایل بدینها و تارک عقیده [illegible] این سوره بیان عذابی مینماید که بر اصحاب فیل نازل شده و میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم
روایات صحیحه و احادیث معتبره و اکثر باجماع امت [illegible] ابرهة بن صباح اشرم [illegible] نجاشی که ملک حبشه بود [illegible]
رسول صلی الله علیه وآله بود پادشاه یمن شد و قصد هدم کعبه کرد و سبب آن بر سبیل تفصیل [illegible] ذو نواس [illegible] پادشاه حمیر بود جمعی از نصاری
[illegible] عبد الله [illegible] انفاق [illegible] ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت و یکی از ایشان
[illegible] اوس بن [illegible] اسپی خوب [illegible] نشسته [illegible] قیصر روم [illegible] بعرض رسانید و مدد خواست تا از ایشان انتقام
[illegible] قیصر [illegible] دور است [illegible] نجاشی ملک حبشه [illegible] اعانت نماید و از ایشان انتقام بکشد
نامه بملک حبشه [illegible] لشکر عظیم [illegible] امر کرد [illegible] از ایشان [illegible] از شهرها و مکران اوس با لشکر
با [illegible] ایشان قتال کرد و لشکر ذو نواس [illegible] لشکر [illegible] تا بکنار دریا رسید اسب را
[illegible] بعضی را از ایشان کشت و بعضی را اسیر کرده [illegible] ملک حبشه اعلام کرد و ملک حبشه [illegible]
نجاشی [illegible] فرمود که با لشکر خود هم آنجا باش [illegible] ابرهه با وی خصومت [illegible] ابرهه گفت [illegible]
[illegible] اگر تو مظفر شوی ملک ترا باشد [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] غلام خود [illegible] غلام [illegible] عاجز [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] اشرم خواند [illegible] ابرهه [illegible] لشکر ابرهه [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] خشم [illegible] نامه [illegible] سوگند یاد کرد [illegible] لشکر [illegible]
ملکت [illegible] ابرهه نامه را مطالعه کرد [illegible] خاک [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] ملکت برای تو محافظت [illegible] حکم [illegible]
شاد شد [illegible] ملکت برای او [illegible] پادشاه حبشه [illegible] موسم حج [illegible] متوجه مکه معظمه [illegible] ابرهه
[illegible] مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است [illegible] مقابل [illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف [illegible] کنیسه [illegible] جواهر [illegible] قلیس نام نهاد و همه [illegible]
[illegible] نجاشی نامه نوشت که [illegible] کعبه ساخته ام که در جهان [illegible] طواف [illegible]
[illegible] کعبه [illegible] نجاشی [illegible] تعظیم و تکریم [illegible]
[illegible] قریش [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] غضب [illegible] لشکری جمع
کرده [illegible] قصد تخریب حرم [illegible] متوجه مکه معظمه [illegible] نجاشی [illegible]
کنیسه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] کعبه [illegible] فیل محمود [illegible]
[illegible] هزار فیل [illegible] از بلاد عرب که
[illegible] پادشاهان [illegible] قتال [illegible] ابرهه [illegible]
خواست [illegible] ابرهه [illegible]
خثعم [illegible] نفیل بن حبیب [illegible] ابرهه [illegible]
[illegible] طایف [illegible] ابو رغال [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] ابو رغال [illegible] مکه [illegible] مغمس [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] لشکری عظیم [illegible] مکه [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] حاکم و پیشوای اهل مکه [illegible] خانه کعبه [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] پیغام [illegible] جواب [illegible]
و بزرگان قوم [illegible] عبد المطلب [illegible] ابرهه [illegible] عبد المطلب [illegible] سید قریش [illegible]

عربها و را مثل نیست و در شتر [illegible] بزرگی [illegible] مردم [illegible] الطعام [illegible] در سهل و جبل طیور و وحوش را دانه [illegible]
[illegible] سراوار جمیع عرب است [illegible] با عبد المطلب [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] عبد المطلب [illegible] ابرهه [illegible]
عظیم [illegible] تخت [illegible] ترجمان [illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] ابرهه [illegible]
[illegible] عقل [illegible] ستایش [illegible] عقل و دانش و جلالت و مکرمت [illegible]
ساقط شد [illegible] لشکر عظیم [illegible] خانه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خراب [illegible] سؤال [illegible] عبد المطلب [illegible] عبد المطلب گفت انا رب الابل [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
ابرهه [illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] کعبه [illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] حلقه خانه کعبه [illegible] گفت لاهم ان المرء یمنع رحله فامنع حلالک
لا یغلبن صلیبهم ومحالهم غدوا محالک ان کنت تارکهم وکعبتنا [illegible] البلد الحرام [illegible]
فامنع منهم حماکا [illegible]
[illegible]
[illegible] کعبه
[illegible] ابرهه [illegible] فیل محمود [illegible]
[illegible] فیل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فیلان [illegible] فیل محمود [illegible]
[illegible] طلوع آفتاب [illegible] مرغان [illegible] خطاف [illegible] سه سنگ بود
منقار [illegible] هشام بن سالم نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که مرغانی [illegible]
[illegible] مرغ [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] لا الطالب الاشرم المغلوب [illegible] هلاک شدند و اهل خثعم و اشعر [illegible]
ابرهه [illegible] انگشتان [illegible] صنعا [illegible]
[illegible] عبد المطلب ابو مسعود ثقفی [illegible]
[illegible] خانه خدا [illegible] لشکر ابرهه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
ساخت [illegible] عبد المطلب و ابو مسعود بر کوه [illegible] لشکر ابرهه [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] جواهر [illegible] عبد المطلب و ابو مسعود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] نفیل [illegible] مکه [illegible]
[illegible] محمود [illegible] مکه [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible] سنگی [illegible]
مرغ [illegible] ایشان [illegible] صاحبش [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] حبشه [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible]
هلاک [illegible] ابرهه [illegible] نجاشی [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] ابو سعید خدری [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] عکرمه از ابن عباس روایت کرده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible]
ایشان [illegible]

ودر اول صباح ایشانرا سنکباران کردند از عکرمه مرویست که هر کرا سنک بر سر میخورد جدری بهم میرسید واول جدری که در عرب ظاهر شد این بود و محمد بن اسحق
روایت کرده اند که تبع چون بکثرت لشکر و حشمت و ابهت خود مستظهر شد بتسخیر ممالک اشتغال نمود و چون بمدینه طیبه رسید در وادی قبا نزول نمود و انجا
چاهی بکند و از ابن الملک میکویند و مشهور است و در انوقت اهل مدینه یهود و قبیله اوس و خزرج بودند تبع با ایشان در مقام مقاتله در امد و اول
روز تا شب با ایشان قتال کرد و چون شب شد اهل مدینه اظهار نزول نموده نزل و علوفه بسیار از برای ایشان بیرون فرستادند وی شرمنده شد اراده صلح
کرد پس مردی از اوس که او را احیحه بن جلاح کفتندی و شخصی از یهود که بنیامین قرظی نام داشت از مدینه بیرون امده نزد تبع امدند و احیحه اغاز مکالمه کرد و کفت
که ما قوم تو ایم و بر تو واجبست که رعایت ما کنی و اسمال لطف نمائی بنیامین کفت ایملک این شهر منزل پیغمبریست از انبیا خواهد بود که حق تعالی او را از قریش مبعوث سازد
و از این قصد بر کرد مبادا که بسبب این در ملک و حشمت و قوت تو خللی پیدا شود وی از این سخن متاثر شده قصد مکه معظمه کرد و در دو شبانه روز بحوالی مکه
رسید حق تعالی بادی در بدن او پیدا کرد که دست و پای او را در هم شکست و بدن او را متشنج ساخت وی کس باهل مکه فرستاد که بحکم ما هذا الذی
اصابنی این چه بلیه است که بمن رسید ایشان کفتند این بجهة قصد بد است که بخاطر کرفته او کفت راست میکوئید که من بقصد هدم این خانه باینصوب
امده ام کفتند این بیت الله الحرامست هر که اراده هدم ان کند هلاک شود کفت تدبیر درد من چیست و از ما معالجه نمائید کفتند بدل خود قصد کن
که طواف این خانه کنی و از لجامه بپوشانی و برای ان هدیه کنی او باخود این قصد کرد حق تعالی او را از مرض عافیت داد وی بمکه امد و طواف خانه کرد و
میان صفا و مروه سعی نمود خانه را لجامه بپوشانید و نحر در مکه کرد و مردم را طعام داد و بیمن باز کشت و قبیله حمیر او را بکشتند و پسرش نزد قیصر رفت و استغاثه
کرد و در رقعه قاتلان پدر خود از او استغاثت خواست قیصر نامه بنجاشی نوشت که ملک حبشه بود بر مضمون انکه اعانت پسر تبع کن و در طلب قصاص
قتله پدرش یاری ده نجاشی شصت هزار مرد را همراه او کرد و روزبه را بر ایشان امیر ساخت و ایشان با حمیر مقاتله کردند و غالب امدند و در صنعا در
امدند و از اسیر کردند و بیمن امتلا از ابن تبع کردند و ابرهه که از اصحاب روزبه بود ملقب بابو یکسوم بر روزبه کفت که من بامارة از تو اولی ام در میان ایشان
منازعه واقع شد و ابرهه بر او غالب کشته او را بکشت و نجاشی از این در غضب شد ابرهه او را ببعضی تحف مکرم امیر بفرستاد و از خودش خشنود ساخت
نجاشی امارت را بر او تفویض فرمود و داند بدینه زینت کرد و هم را محکوم خود ساخت و در یمن کنیسه ساخت و مردم را بطواف ان ترغیب نمود چنانکه مذکور
شد عرب این خانه را ملوث ساخت وی در غضب شد و بقصد تخریب مکه توجه کرد و بطریقی که سمت تحریر یافت مستاصل کشت و اکثر علما برانند که مولود انحضرت
صلی الله علیه و آله در عام الفیل بود و مقاتل کفته که پیش از مولود انحضرت بچهل سال بود و نزد کلبی به بیست و سه سال و صحیح قول اول است و مؤید اینست که
عبد الملک مروان از عتاب بن اشیم کنانی لیثی پرسید که تو بزرگتری یا پیغمبر رسول الله اکبر منی و انا اسن منه ولد رسول الله عام الفیل و وقفت علی روث الفیل
و از عایشه مرویست که کفت من در مکه قاید و سائس فیل را دیدم که هر دو کور کشته بودند و زمین کیر شده و از مردم ما کدائی میکردند حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه
و آله را از این واقعه خبر داد و کفت ای محمد اَلَمْ تَرَ ایا ندیدی کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ چکونه کرد پروردکار تو بِاَصْحَابِ الْفِیْلِ خداوندان فیل یعنی ابرهه
و لشکریان او کفته فیل محمود با ایشان بود یا هشت فیل یا دوازده فیل یا هزار چنانکه کذشت و مقاتل کفته که یک فیل محمود بود و بنا بر تعدد توحید فیل بجهة
انستکه اسم جنس اسعر و اکرچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشاهده این واقعه نکرده لیکن آثار او را دیده بود و اخبار این واقعه شنیده بر وجهی که ان متیقن
کشته پس کویا که او را دیده بود و کویند رؤیت بمعنی علم است یعنی ایا ندانستی و استفهام از برای تقریر است یعنی بیقین او را دیده و دانسته و ایثار لفظ کیف بر
ما بجهة انستکه ما از برای استفهام جنس است و کیف از برای سؤال متکلم از صفتی که لازم حال انست و مراد ثانی است زیرا که غرض تذکیر ایجز بیشکر
او بنا از وجوه دلالت بر کمال علم او سبحانه و قدرت و عزت نبی و شرف رسول خود چه از جمله تاسیسات عزت و شرافت و نبوت انحضرت زیرا که سمت
ذکر یافت که ان قضیه در سالی واقع شد که انحضرت متولد کشت و کیف منصوبست بفعل نه بالم تر زیرا که کیف متضمن معنی استفهام است که مقتضی صدارت
٢ اَلَمْ یَجْعَلْ ایا نکردانید و نیفکند کَیْدَهُمْ مکر ایشان را که در ترویج کنیسه خود و تخریب کعبه داشتند فِیْ تَضْلِیْلٍ در تضییع و ابطال و تباهی و
کمراهی یقال ضلل کیده اذ جعله ضالا و ضایعا و امرؤ القیس را ضلیل میکفتند زیرا که تضلیل و تضییع ملک پدر خود کرده مراد انستکه ایشان اول بنای
تدبیر کرده بودند و خواستند که امر خود را مستحکم سازند بصرف وجوه خلایق از حج بیت حق تعالی تضییع کید ایشان کرد باحداث عربی با اتفاق نار مشتعل بود
٣ و بعد از ان اراده نمودند تخریب کعبه را حق تعالی تضلیل ایشان کرد بارسال طیور بر ایشان کما قال وَاَرْسَلَ عَلَیْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل
دریای هند طَیْرًا مرغان اَبَابِیْلَ در حالتیکه کروه کروه بودند طیر اسم جنس است و لهذا ابابیل بصیغه جمع واقع شده و ان جمع ابالة است که عبارت
است از حزمه کبیره و وجه مشابهت هر جمعی از طیور با ان انضمام و اجتماع انها است و کسائی کفته که جمع ابول چون عجول و له بمعنی جماعت و کویند ابابیل جمعی است که واحد
٤ ندارد چون عبادید و این قول ابو عبیده و فراست حاصل که حق تعالی انمرغان متفرق بر ایشان فرستاد تَرْمِیْهِمْ میافکندند ایشانرا بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلٍ
بسنکها از سنک کلین یعنی کل سنک شده و این معرب سنککل است و لهذا ابن عباس فرموده انکل پخته بود هم چنانکه اجر را میپزند و کویند از سجیل ما خوذ است
بمعنی دلو کبیر یا از اسجال بمعنی ارسال چه عذاب موصوف بارسال است کما قال و ارسل علیهم طیرا فارسلنا علیهم الطوفان یا از سجل بمعنی سنکی که از جمله عذاب
مکتوب و مدون بود در لوح محفوظ از عبد الله بن مسعود مرویست که مرغان فریاد کردند و سنکها را انداختند و حق تعالی بادی بفرستاد تا بقوت تمام
٥ انسنکها بر سر ایشان فرود امد از طرفی دیکر ایشان بیرون رفت فَجَعَلَهُمْ پس کردانید خدا ایشانرا بدان سنکها کَعَصْفٍ چون برکاه
مَّأْکُوْلٍ خورده شده یعنی خورده در وی افتاده و نابود کرده یا هیچ کاهی که دواب از او خورده باشد و سرکین کرده باشد بنا بر این یعنی حق تعالی منقطع اوصال ایشانرا
تشبیه فرموده است بتفرق اجزای ورق یا دانه که ان خورده شده باشد و کاه خالی باقیمانده و بنا بر این مراد افنای ایشانست و ابقای ثیاب و امتعه ایشان
و بوهم تقدیر کلبه اسفل اسیصال ایشان و شبهه نیست که این ایه از اعظم آیات داله و معجزات قاهره است بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف را امر کرد
تا سنکهای کلین که مقدار عدسی بود بر سر ایشان انداختند و همه بسبب ان هلاک کشتند و این تنبیه است بر وجوب معرفت او سبحانه و دلالت واضح بر ظهور

پیغمبر صلی الله علیه و آله که انحضرت در انسال متولد شد چنانکه کذشت و این تعجب از اصحاب و بیننه قاصم ظهور فلاسفه و ملاحده را و الزام منکران ایات خارقه عادت
ایشان چه ایشانرا ممکن نیست نسبت دادن امر اصحاب فیل بطبیع و غیر ان هم چنانکه نسبت میدهند صیحه و ریح عقیم و خسف و غیر ان از عجائب که برام ماضیه بعد
بطبیع و دهر زیرا که ان از جمله بدیهیاتست که ارسال طیور با حجاره معده برای هلاک جماعه معینه بدون غیر ایشان و طریقیکه مذکور شد از اسرار طبیعت و روزکار
نیست و هر که اندک عقلی و ذرکی دارد بیقین میداند که این از فعل او سبحانه است که مسبب الاسباب و مذلل صعاب است و این فعل غیر او نیست و این واقعه بر کیفیتی که مذکور شد از
مسلمات جمیع مسلم و کافر است و هیچکس نیست که انکار او کرده باشد یا کند و بتواتر ثابت کشته که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اهل مکه خواند هیچکس
انکار او ننمود و همه تصدیق او کردند یا وجود شدت حرص ایشان بر تکذیب انحضرت و اعتناء ایشان بر دفع قول او و ایشان قریب العهد بودند باصحاب فیل
پس اکر این واقعه نزد ایشان حقیقتی و اصلی نمیداشت البته انکار و جحود میکردند و بجهة حقیقت صحت این قضیه است نزد ایشان که از ان تاریخ ساخته اند هم
چنانکه بنای کعبه و موت قصی و غیر ان از تاریخ کردانیده اند و اکثر شعراء ایشان این قضیه را در سلک نظم کشیده اند و از ان جمله امیة بن ابی صلت در قصیده
خود کفته ان ایات ربنا بینات ما یماری فیهن الا الکفور حبس الفیل بالمغمس حتی ظل یحبو کانه معقور و قال عبد الله بن عمرو بن مخزوم انت
الجلیل ربنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمس من بعد ما هم بشر مبلس حبسته فی هیئة المکرکس و قال ابن الزبعری و استهلت علیهم الطیر بالجندل
حتی کانه مرجوم و غیر این اشعار بعد کلام ایشان بسیار است سُورَةُ الْقُرَیْش مکیست و پنج ایتست نزد حجازیین و چهار نزد غیر ایشان اختلاف در ایه
من جوع است که حجازی نیست و ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که هر که لایلاف قریش بخواند حق تعالی او را در روز قیامت
بر مرکبی از مراکب بهشت سوار کند و ببهشتش رساند و او را بر موائد نور بنشاند و عیاشی باسناد خود از مفضل بن صالح نقل کرده که کفت من از ابو عبد الله
علیه السلام شنیدم که میفرمود لا تجمع بین سورتین فی رکعة و لحد الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف و هر یک از این دو در حکم سوره واحده است و ابی
بن کعب در مصحف خود میان این دو سوره بسمله فصل نکرده و عمرو بن میمون از دی روایت کرده که نماز شام را در خلف عمر بن خطاب کذاردم وی
در رکعة اولی و التین و الزیتون قرائت میکرد و در ثانیه الم تر کیف و لایلاف قریش و باجماع علمای ما نیز جمع میان این دو سوره در نماز واجبست اما با وجوب
بسمله بینهما و ام هانی دختر ابو طالب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدا تعالی قریش را بر قبایل دیکر بهفت چیز تفضیل داد یکی انکه من از ایشانم
کردانید دوم نبوت در میان ایشان وضع فرمود سیم انکه ایشان حجاب کعبه ساخت چهارم نصر سقایة حاج و سقایت را با ایشان تفویض فرمود پنجم انکه مظفر کردانید
ایشانرا بر اصحاب فیل ششم سوره بنام ایشان کرامت فرمود که کسی دیکر را با ایشان شریک نساخت یعنی لایلاف و بدانکه چون حق تعالی ذکر عظمت نعمت خود کرد
بر اهل مکه که ان مظفر ساختن ایشان بود و استیصال اصحاب فیل بعد عقب ان بنا نعمت دیکر میکند برای ایشان بقوله بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ در بعضی تفاسیر اورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستانی بیمن و تابستانی بشام و اهل یمن و شام
و سایر مردم ملل ایشانرا اهل حرم و ولاة بیت الله کفته حرمت تمام داشتند از غارت ایشان بودند و حقحقا برای اثبات این نعمت بر ایشان این سوره را فرستاد
و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر که از عرب که نسب او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک
است که نبیره نضر است و این ماخوذ است از قریش که دابه عظیمه ایست در دریا و مردم کشته میشود و هر چه میرسد میخورد و از هیچ چیز اندیشه ندارد مکر از اتش
و معویه از ابن عباس پرسید که چرا قریش باین نام تسمیه یافته اند عرض نمود بجهة انکه مشابه ابرانند که در دریاست و مانند انکه هیچ نحو نکند و کسی ایشانرا بنحو دو فائق غالب اند و
مغلوب کسی نمیشوند و تصغیر اسم بجهة تعظیم است و بعضی کفته اند که قریش از قرش کرفته اند که بمعنی کسبست زیرا که ایشان کتاب بوده اند در تجارت و تردد
مینمودند در بلاد و جار و مجرور متعلق است بفلیعبدوا اکرچه بعد از ان مذکور است یعنی برای الفت کرفتن قریش اِیْلٰفِهِمْ این بدل مجرور است یعنی بجهة خوکر شدن
٢ ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ بسفر زمستان وَالصَّیْفِ و تابستان فَلْیَعْبُدُوْا پس باید که بپرستند رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ پروردکار و خداوند این خانه معظمه را
٣ کر تعظیم و تکریم ایشان بسبب انستا اطلاق ایلاف اولا و ابدال الثانی با تقیید بر حلتین است بجهة تفخیم امر ایلاف و تذکیر و تعظیم این نعمت و نصب رحلت بایلاف
است که مفعول به است از قبیل قوله اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما و مراد برحلة الشتاء والصیف رحلتی الشتاء والصیف است و افراد ان بجهة امن اللباس است
و ذکر ما بین متعلق و متعلق بجهة انست که کلام در معنی شرطست زیرا که مقصود از این کلام انستکه نعم خدای بر قریش از حد و احصا متجاوز است پس اکر نمی
پرستند او را بجهة جمیع نعمی که با ایشان عطا فرموده پس باید که بپرستند او را بجهة این نعم ظاهره که ایلاف ایشانست برفتن بسفر زمستان که سفر یمن است و تابستان
که سفر شام است و نزد بعضی متعلق جار و مجرور محذوف و تقدیر اینست که اعجبوا لایلاف قریش الرحلتین و لعبادتهم الاصنام یعنی تعجب نمائید برای نعمت
والفت یافتن قریش بر حلتین و برای عبادت ایشان مر اصنام را و مراد انستکه محل تعجب اینکه من ایشانرا این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش
بتان مشغول شده اند و نزد جماعتی دیکر متعلق است به فجعلهم کعصف ماکول و مؤید اینست اینکه میان اینها در مصحف ابی میان دو سوره بسمله نیست چنانکه
کذشت پس معنی اینستکه حق تعالی اصحاب فیل را چون عصف ماکول کردانید و همه را هلاک کرد بجهة ایلاف قریش و نظام حال ایشان و بسبب اینکه مردمان احترام
ایشان مینمایند و بفراغت و امنیت بسفر یمن و شام میروند و در هر جا که فرود میایند اعزاز و احترام ایشان مینمایند و اصلا دغدغه حرامی و خوف اعدا
ندارند چه هیچ کس را جرات ان نیست که متعرض ایشان شود و چون منعی اینچنین مخصوص کشته اند پس باید که بپرستند خداوند این خانه را و او را انه عز اسمه
٤ اَلَّذِیْٓ اَطْعَمَهُمْ انخداوندیکه طعام داد ایشانرا بدین دو رحلت تیسیر کردانید مِّنْ جُوْعٍ از کرسنکی و تنکیر جوع برای تکثیر و تعظیم است یعنی بعد از انکه بسبب شدة فقر و فرط فاقه
در نهایت فقر و فاقه و کرسنکی بسر میبردند و بجهة این در روات و عظام و جیف میخوردند حق تعالی ایشانرا بوسیله این دو رحلت اموال بیشمار و ارزاق بسیار
با ایشان کرامت فرمود و ایشانرا از ان کرسنکی برهانید و متنعم کردانید تا انکه اموال و اسباب و عدد ایشان از حد بیرون شد وَّ اٰمَنَهُمْ و ایمن ساخت ایشانرا
بجهة این حرم محترم مِّنْ خَوْفٍ از ترسی عظیم انها که در حوالی مکه اند و در نواحی سایر بلاد یمن و شام و بکدیکر را میکشند و غارت میکردند یا از خوف
فیل و غارتند یا در مکه و هجوم سایر اعدا بر ایشان یا از ترس جذام که هرکز با ایشان نرسیده بود و کویند که این بدعای ابراهیم علیه السلم و سالم از پیغمبر صلی الله علیه و آله

روایت کرده که خاک مکه و مدینه و کربلا و جذام را سود دارد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد از منهم من خوف آنست که حقتعالی
ایشان را ایمن کردانید از خوف آنکه خلافت در غیر ایشان باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقلست که حقتعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید
و از بنی کنانه قریش را و از قریش هاشم را و آن هاشم مرا و از کلبی منقولست که اول کسیکه کاروان از مکه سفر کرد و بشام رفت و از آنجا متاع طعام آورد
هاشم بن عبد مناف بود بعد از آن قریش در تجارات ملی شدند و در بلاد متباعده تردد مینمودند تا صاحب خدم و حشم و اموال وافی گشتند و بر جمیع اهل دیار
خود فایق شدند نام هاشم عمرو العلی بود و چون از برای مردمان هشم ثرید میکرد و بان اطعام مردمان مینمود خصوص در زمان قحط و غلا از این جهت
باین اسم ملقب گشت کما قال الشاعر یا ایها الذی طلب السماحة والندی هلا مررت بآل عبد مناف لو ان مررت بهم تریدو قراهم منعوک من جهد و من ایجاف
الرائشین ولیس یوجد رائش والقائلین هلم للاضیاف والخالطین غنیهم بفقیرهم الریش و الرائش المال الخصب المعاش و رشت فلانا اذا
حالته حتی یصیر فقیرهم کالکاف عمرو العلی هشم الثرید لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف سفرین سنهما له و لقومه سفر الشتاء و رحلة الاصیاف و
قال ایضا تحمل هاشم ماضاق عنهم واعیا ان یقوم به ابن بیض اتاهم بالغرائر متاقات من ارض الشام بالبر النفیض فوسع اهل مکة من هشیم
وشاب البر باللحم الغریض سورة ارایت و این سوره را الدین و ماعون نیز خوانند و مکیست نزد ضحاک مدنی گویند بعضی مکی و بعضی مدنیست
و هفت آیتست نزد اهل عراق و شش نزد غیر ایشان و اختلاف در اینست که عراقی یعدون و ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
این سوره را بخواند حقتعالی او را بیامرزد اگر زکوة مال داده باشد و عمرو بن ثابت از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که هر که ارایت الذی یکذب بالدین را قرائت
کند در فرایض و نوافل حقتعالی نماز و روزه وی را قبول فرماید و آنچه در دنیا از او صادر شده حساب ننماید و بدانکه حقتعالی چون در سوره ذکر نعم
خود بر قریش در این سوره اظهار تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود عطا عظیم نعم خود بر ایشان و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
ارایت الذی یکذب بالدین آیا دیدی یا محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح
امارات و قیام حجج بر صحت آن بعضی از مفسران برآنند که نصف اول این سوره در شان کافرانست و نصف آخر در باره منافقان و کلبی گفته که این سوره
در باره عاص بن وائل سهمی فرود آمده و نزد سدی و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره نزول یافته و عطا از ابن عباس نقل کرده که در باره مردی از
منافقان فرود آمده و ابن جریج روایت کرده اند که ابو سفیان بن حرب در هر هفته دو شتر را نحر کردی چون یتیمی بیامدی عصا بر وی زدی و او را
براندی حقتعالی این سوره را در شان او فرستاد و بعضی بر آنند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هرگاه یتیم بدیدی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال
خود بزدی و براندی و پوشیده نماند که از انفاق باز داشتی حقتعالی این سوره را انزال فرمود و احتمال دارد که الذی از برای جنس باشد و شامل جمیع مکذبان
و صحیح آنست که از برای عهد باشد بقرینه اینها بعد و معنی استفهام تعجب است تعالی فکذب یعنی آیا شناختی آنکه مکذب بروز جزاست چه کسیست اگر نشناختی
او را فذلک الذی یدع الیتیم پس او آنکس است که دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراند او را بذلت و خشونت و زجر قبیح ولا یحض و تحریص ۳|۲
کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را و سایر مردمان را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نه خود میدهد و نه مردمان را بدادن امر میکند بجهة
عدم اعتقاد او بروز جزا و هذا ابلغ ما یقال است تکذیب بلفظ فا یعنی علامت تکذیب بجزا منع معروفست و اقدام بر ایذای ضعیف پس اگر مصدق بروز
جزا میبود و ترس وعید که هر اینه از عقاب او میترسید و باین امر قبیح که دفع یتیم است و عدم تحریص مردمان بر اطعام اقدام نمینمود و چون بر آن جرات نموده پس معلوم
گردد که او مکذب است پس هرگاه دفع یتیم و تحریص بر اطعام که بذات و قبح آن اختلاف ... از عدم مبالات بصلوة که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد بروز
جزا فویل للمصلین پس ویل یعنی عذاب برای نمازکنندگان باد یعنی ابن ابی و اصحاب او که منافقانند الذین هم آنانکه ایشان عن صلوتهم ۵|۳
از نماز خود ساهون غافلانند و بجا نمی آورند و از او فرع تنهند و خیال برنمی گیرند بجهة عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن اگر چه
در ظاهر اقدام بر آن مینمایند بجهة دفع ضرر اهل اسلام است از خود و هذا در خلوت خفیه ترک آن میکنند و چون بمجالس جماعت حاضر میشوند در نظر مردمان
بشروط و آداب آن میگذارند کما قال الذین هم یراؤن آنانکه ایشان ریا میکنند در گزاردن خود نماز تا مردمان ایشان را نمازگذار بدانند و یمنعون الماعون ۶|۲
و منع میکنند مال زکوة را از اهل استحقاق یعنی از ایشان ... بجهة اینکه عادة معنی شرط و جزاست و حقیقت معنی اینکه چون عدم مبالات بر یتیم از
ضعف دین است موجب ذم و توبیخ پس غفلت از نماز که عماد دین است و فارق میان اسلام و کفر و ریا که شعبه از کفر است و منع زکوة که شقیق نماز است
و قنطره اسلام احق است بان و هذا ویل را بران مرتب کرد باینکه میتواند بود که فا سببیه در معنی فویل لهم و بنا بر این وضع مصلین در موضع ضمیر بجهت دلالت
است بر معامله ایشان با خالق و مخلوق و اشعار بر آنکه ایشان با وجود تکذیب منع و عدم ترغیب از نماز ساهی اند و مرائیان و غیر مزکی اموال خود
و شبهه نیست بر آنکه تکذیب بروز جزا اصل این اشیا است بر صاحب خود چه آن مانع دواعی خیرات است و باعث جمیع قبایح شرور و از ابن عباس و مسروق
مرویست که ساهیان از نماز اجلاف فسقه اهل اسلامند که تاخیر نماز ها کنند و فرض میکنند از اوقات آن و بجهت عدم تقیید و ضعف اعتقاد آنرا اسهل می
شمارند و اگر احیانا بان اقدام مینمایند ملاحظه شرایط و ارکان آن نمیکنند چه رکوع و سجود را کما ینبغی مرعی نمیدارند و اکثر اهل اسلام متصف
باینند نعوذ بالله من ذلک و قول اول منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بروایتی بکر از ابن عباس مرویست که قتاده فرموده ساهون عنها ای لا
یبالون صلوا ام لم یصلوا و قال الضحاک هم الذین یترکون الصلوة و عن الحسن هم الذین ان صلوها صلوها ریاء و ان فاتتهم لم یندموا انس گفته که الحمد
لله که حقتعالی فرمود عن صلوتهم نگفت فی صلوتهم که مراد از آن سهو باشد که مراد در نماز ... عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار روایت کرده
که او گفت از ابو عبدالله علیه السلام از این آیه سوال کردم و گفتم مراد از آن وسوسه شیطانی است در نماز فرمود که لا کل احد یصیبه هذا لکن ان یغفلها
و یدع ان یصلی فی اول وقتها مراد از آن وسوسه شیطان نیست چه اینها هر کس را واقع میشود بلکه مراد آنست که از نماز غافل شود و آنرا واگذارد تا آخر وقت و ابو
اسامه از زید شحام روایت نموده که از ابا عبدالله علیه السلام از معنی این آیه پرسیدم فرمود مراد ترک نماز است و تولی و کاهلی از آن و محمد بن فضیل از ابو الحسن علیه السلام

نقل فرموده که هو التضییع یعنی مراد از این ضایع کردانیدن نماز است و عدم اتیان بر شروط و ارکان آن و بدانکه مرائی مفاعله است ماخوذ از ارائه چه مرائی
مینماید عمل خود را بر مردمان بقصد ثنا و ایشان مینمایند باو ثنا و مدح و اعجاب بخود راه دادن و اجتناب از ریا از صعوبت خالی نیست و لهذا قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الریاء اخفی من دبیب النملة السوداء فی اللیلة المظلمة علی المسح الاسود و در ماعون اختلاف بسیار است از امیر المؤمنین علیه السلام
و ابو عبدالله علیه السلام و از ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک روایت است که مراد از آن زکوة مفروضه است چنانکه باین مفسر شد و ابن عباس و سعید جبیر
گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان بیکدیگر دهند کاسه و تبر و دلو و نمک و آتش و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل فرموده که ماعون قرض است
و اعاره متاع بیت و اقدام نمودن بهر امر معروف که باشد و از آنجمله زکوة است من گفتم یابن رسول الله مارا همسایه هست که چون با ایشان عاریت
میدهیم میشکنند و فاسد میسازند اگر ایشان را از آن منع کنیم مارا گناهی باشد لا لیس علیک جناح ان تمنعهم اذا کانوا کذلک یعنی ترا گناهی نیست اگر باز
داری منع کنی گاهی که ایشان مکسور و فاسد سازند و بعضی ماعون را منحصر ساخته اند در آب و آتش و نمک سعید بن مسیب روایت کرده که عایشه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسید که ماعون چه چیز است فرمود هر چیز بان انتفاع گیرند و حلال باشد چون آب و نمک و آتش بعد از آن فرمود ای عایشه هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت
درویش را طعام داده و شصت بنده را آزاد کرده و اگر جایی که آب نباشد آب بدهد چنان باشد که مرده را زنده کرده و بدانکه ماعون در لغت هر چیزی کرد
او منفعتی باشد قلیل القیمه بود مشتق از معن که بمعنی قلتست پس ماعون بمعنی قلیل القیمه باشد یقال معن الوادی اذا جرت میاهه قلیلا قلیلا و گویند
که اصل ماعون معونتست والف عوض هاست محذوف سورة الکوثر مکیست نزد ابن عباس و کلبی و مدنی نزد عکرمه و ضحاک و سه آیتست باجماع و از
ابی بن کعب وارد شده که هر که این سوره را بخواند حقتعالی او را از همه انهار جنت بدهد بعدد هر قربانی که عباد وسیله تقرب خود کردانیده باشند در روز عید
و اهل کتاب و مشرکین از اسباب قربت خود ساخته باشند ده از ده حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در
فرایض و نوافل قرائت کند حقتعالی او را از حوض کوثر آب دهد و در زیر طوبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محدث او باشد و بدانکه چون حقتعالی در سوره
ذکر ارکان نماز نموده در این سوره بیان میکند که هر که قیام نماید بنماز و زکوة حقتعالی خیر کثیر باو عطا فرماید و در اکثر تفاسیر وارد است که عاص بن وائل سهمی با سید
عالم صلی الله علیه و آله نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد و جمعی از صنادید
قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر صنبور و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی وی را ابتر گفتندی یعنی اقطع است
و از او عقب نخواهد ماند و صنبور شخصی است که او را فرزند و برادر نباشد در آن ایام پسر آنحضرت که عبدالله نام داشت ملقب بطاهر و از خدیجه رضی الله عنها حاصل
شده بود در گذشته بود و چون آنحضرت بسبب خاطر مبارک شان اندوهناک شد حقتعالی برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر اشراف این سوره فرستاد که بسم الله
الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر کوثر فوعل است و صیغه مبالغه بمعنی خیر مفرط و لهذا ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد تفسیر آن بخیر کثیر کرده اند یعنی
بدرستیکه ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که اولاد و اعقاب بیشمارند و کثرة نسل و ذریه طاهره از فاطمه زهرا سلام الله علیها و ذکر ماضی جهة تحقق وقوع است
یعنی ایمه خاطر شریف باشد همچنین مکرر انکم ما را کهنه دهیم و عقب و نسل تو از میان هیچ بقعه و خطه نماند که فرزندان تو در آنجا نباشند این مشهور و معروفست
که بعد از شهادت امام مظلوم معصوم ابو عبدالله الحسین صلوات الله علیه بغیر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ذکور از اهل البیت او کسی نمانده بود حقتعالی
و تعالی انجاز وعده خود فرموده از نسل او عالم را پر کردانید و اولاد و امجاد او را از حد حصر متجاوز ساخت و از ابن عمر و عایشه مرویست که کوثر نهریست در بهشت
ابو عبدالله علیه السلام نیز مرویست که هو نهر فی الجنة و از ابن عباس و انس روایت کرده اند که یکروز رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود که ناگاه اثر وحی بر او ظاهر
شد سر در پیش انداخت بعد از زمانی سر برداشت خرم و خندان بر بالای منبر رفت و گفت ایها الناس بدانید که حقتعالی الحال سوره بمن فرستاده و در آنجا
بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله آن سوره کدامست آنحضرت این سوره را بر ایشان خواند و گفت هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود
جوییست در بهشت که خدای تعالی بمن وعده فرموده و در آن خیر کثیر است آبش سفید تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سرد تر و از مسکه نرم
تر و بعدد ستارهای آسمان قدحهای هموار و مطبوع بر کنار آن نهاده از مروارید و یاقوت و منبع آن از اصل درخت سدرة المنتهی است طول آن از مشرق تا مغرب
هر کرا از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد و برضوان الهی فایز شود هر که از آن وضو سازد هرگز اشعث و اغبر نگردد و امت من در آن ازدحام کنند و انبوهی نمایند جمعی را
از آنجا چون چهارپایان تشنه برانند و دور گردانند ایشان در میان امت چون شتران گرگین باشند در میان شتران با شوکت نیکو منظر چون ایشان را بینم گویم اصحابی
اصحابی اینها صحابی منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چها کردند و چه بدعتها نمودند و همین روایت بعینها مسلم در صحیح خود آورده در حدیث معراج
جبرئیل آمد که بر بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این چیست
گفت که این کوثر است که حقتعالی بتو عطا نموده و در معالم التنزیل از آنحضرت نقل کرده که کوثر جوییست در بهشت کنارهای آن از زر است و مجرای آن
بر در و یاقوت خاک آن خوشبوتر از مشک سفید تر از برف و در حدیث آمده که حوض یعنی حوض کوثر مسیره یکماهست آب و سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک
و کوزهای او چون ستارهای آسمان و باتفاق اصحاب ساقی آن علی بن ابی طالب علیه السلام است که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزندان خود و دشمنان خود را
تشنه بدوزخ فرستد و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام در این باب فرموده که شعر لنحن علی الحوض زواده نذود و نسعد وراده وما فاز من فاز الا بنا
وما خاب من حبنا زاده ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده و نزد عکرمه مراد بکوثر نبوتست
که صیت آن باطراف عالم رفته و نزد حسن قرآنست و ابو بکر بن عیاش گفته کثرت امت و اشیاع آنحضرتست و نزد جمعی کثرت ذکر او است در زمین و آسمان یا کثرت معجزات
یا کثرت علم و عمل و دنیا و ولایت کاشی مذکور که کوثر کثرت معرفت در توحید شهود وحدت در عین کثرت و ابن ظریف در بوستان معرفت که هر که از دست
شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و کمل اولیا است و شبهه نیست که کوثر بمعنی خیر کثیر است پس شامل جمیع اقوال مذکوره باشد و حمل بر
عموم خود گذاشتن اولی و احری مینماید خلاصه معنی آنکه حقتعالی بحبیب خود خطاب مستطاب میفرماید که چون فاتحه دنیا و آخرت بتو کرامت فرموده ایم و ترا مسرور ساخته

وعقبی کرامت بنده برسالت وخاتمیت ووفور معرفت وکثرت ذریت ونیای امت ومزید رفعت ومرتبت ونهایت قرب ومنزلت واعطای شفاعت وغفران از انواع نعم دنیا وآخرت **فَصَلِّ** پس نماز بگذار **لِرَبِّكَ** برای پروردگار خود یعنی اقدام کن در آن خالص برای رضای وی بر خلاف ساهی از آن وَمرائی در آن بجهت ادای شکر گذاری بر کثرت نعم او و توجه نماز جامع اقسام شکر است **وَانْحَرْ** وقربان کن شتر را که خیار اموال عرب است وتصدق نما آن را بر محاویج برای رضای وی تعالی وقرب برحمت او بخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند وماعون را از ایشان باز میدارند وبا بتان شتر را قربان میکنند این سوره در مقابله سوره ما قبل سوره منفقه ما است یعنی نقیض سلوک اهل شرک وعناد را اختیار کن از عطیه وسعید بن جبیر ومجاهد مرویست که مراد صلوة فجر است در مزدلفه ونحر بدنه بعد از آن در منی ونزد قتاده وعطا نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار وذبح هدی واضحیه کن از انس روایتست که در بدایت اسلام رسول صلی الله علیه وآله اول نحر کردی وبعد از آن نماز گذاردی حقتعالی این سوره فرمود که اول نماز کن وبعد از آن نحر کن ونزد بعضی این سوره بروز حدیبیه آمد که رسول را از حج خانه کعبه منع کردند جبرئیل علیه السلام آمد این سوره آورد وگفت همانجا نماز کن وقربان بنما وبعضی گفته اند که معنی آنست که نماز مکتوبه را ادا کن ونحر خود مستقبل قبله شو بقول العرب منازلنا تتناحر ای هذا بنحر هذا یعنی یستقبله وقال الشاعر ابا حکم هل انت عم مجالد وسید اهل الابطح المتناحر ای ینحر بعضه بعضا وابن قول فراست وآنچه روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که معناه ضع یدک الیمنی علی الیسری حذاء النحر فی الصلوة یعنی دست راست بر بالای دست چپ نه در نماز در برابر نحر که سوراخ سینه است غیر صحیح است واز احادیث موضوعه نقل باطل وقول کاذب برا که جمیع عترت طاهره صلوات الله علیهم بخلاف این روایت کرده اند از آنحضرت علیه السلام وآن اینست که معناه ارفع یدیک الی النحر فی الصلوة یعنی جمیع اهل البیت علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرموده که معنی این آنست که بردار هر دو دست خود را در نماز تا بسوراخ سینه واز عمر بن یزید مأثور است که من از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که تفسیر این آیه میفرمود که معناه ارفع یدیک حذاء وجهک بردار هر دو دست خود را تا برابر روی خود ومثل این روایت عبد الله بن سنان از آنحضرت نقل کرده وجمیل بن دراج روایت کرده که من معنی این را از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم آنحضرت مستقبل قبله شد هر دو کف خود را در برابر روی خود آورد در افتتاح نماز وبعد از آن فرمود هکذا یعنی نحر با تو چنین است وحماد بن عثمان گفته که من از ابو عبد الله علیه السلام سؤال کردم که ما النحر نحر چیست آنحضرت دست خود را تا بسینه برداشت وفرمود هکذا پس از آن بلند کرد این دو فرمود هکذا یعنی در برابر قبله دست خود را برداشت نزد استفتاح نماز تا بالای موضع نحر از مقاتل بن حیان مرویست که اصبغ بن نباته حدیث کرد بمن از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که لما نزلت هذه السورة قال النبی صلی الله علیه وآله ما هذه النحیرة التی امرنی بها ربی قال لیست بنحیرة ولکنه یامرک اذا تحرمت للصلوة ان ترفع یدیک اذا کبرت واذا رکعت واذا رفعت راسک من الرکوع واذا سجدت فانه صلوتنا وصلوة الملئکة فی السموات السبع فان لکل شیء زینة وان زینة الصلوة رفع الایدی عند کل تکبیرة یعنی چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید که این نحیره که حقسبحانه بمن امر کرد چه چیز است گفت نحیره نیست ولیکن ترا امر کرده مگر آنکه برای نماز تکبیر احرام گوئی دستهای خود را برداری وچون رکوع کنی وراست شوی وسجده کنی تکبیر احرام همین کیفیت بگوئی چه نماز ما ونماز جمیع فرشتگان که در هفت آسمانند بدین طریقست وبدرستیکه هر چیز را زینتی است وزینت نماز دست برداشتن است نزد هر تکبیر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که رفع الایدی من الاستکانة من آنحضرت پرسیدم که ما الاستکانة فرمودند که آیا نخوانده که فما استکانوا لربهم وما یتضرعون ثعلبی وواحدی این را در تفسیر خود آورده اند وبدانکه رفع یدین تا حذاء وجه بنزد کفتن جمیع تکبیرات که در نماز واقع میشود سنت است باجماع علمای ما واخذ این روایات مذکوره است ونزد شافعی سه تکبیر که آن تکبیر افتتاح است وتکبیر رکوع وسجود ونزد ابو حنیفه سنت نباید داشت در هیچ تکبیری واز علما و بسیاریکه معنی این آنستکه نماز بگذار وسر از رکوع وسجود بردار چنانکه نحر یعنی سینه نموده باشد **إِنَّ شَانِئَكَ** بدرستیکه دشمن دارنده تو یعنی عاص **هُوَ الْأَبْتَرُ** اوست دم بریده ومنقطع از خیر واصل وذریت وچنان شد که خدای تعالی از آن خبر داده چه عاص واتباع او که بد در حق رسول این سخن گفتند نه عقب ایشان ماند ونه اثر حسن بنکو واما آثار اعقاب حضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وحسن صیت اشتهار واثار بقیه او ورفعت ذکر او بر منابر وسائر بر السنه اهل روزگار روز بروز بیشمار ودر تزاید است وتا قیامت باقی ماند ودر آخرت مرتبه ونهایت قرب او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود که در تحت وصف در نیاید بوهم هیچ واهمی نگذرد ودر این سوره دلالات واضح است بر صدق حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وصحت نبوت او اول آنکه حقسبحانه اخبار از غیب نموده که در نفوس اعدای او بوده وبر السنه ایشان جاری گشته پیش از آنکه بحضرت سید ابن از قسم اخبار باشد بمغیبات دوم آنکه جمیع فصحاء عرب وعجم عاجز بودند از آوردن مثل این سوره که بر وجازت الفاظ ومشاکل المقاطع والفواصل باسهل مخارج حروف وحسن تألیف وکثرت معانی آن باوجود تحدی آنحضرت بان وحرص اهل عناد بر ابطال امر او وابتدای بعث تا این روزگار وعدم قدرت ایشان بر آن واین غایة اعجاز است سوم آنکه موعود آنا اعطیناک الکوثر دین او منتشر شد وامر او ارتفاع واعلای یافت و ذریت او بسیار شد تا آنکه نسب او اکثر از همه نسبها شد وتا غایتی که هیچ نبی را واقع نشد که مثل این نسب باشد در کثرت عدد چهارم آنکه وعده داد نصرت او را بر اعدا واخبار نموده بسقوط امر ایشان وانقطاع عقب ایشان ومخبر موافق اخبار واقع شد **سُورَةُ الْكَافِرُونَ** مکیست ونزد ابن عباس وقتاده مدنیست وآیات آن شش است باجماع ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون قرائت کند همچنان باشد که ربع قرآن قرائت کرده ومرده شیطان از او دور شوند واز شرک بری گردد واز فزع اکبر ایمن شود واز جبیر بن مطعم روایتست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای جبیر میخواهی که بسفر روی واز هر چیز در پناه خدا باشی ووصیت نمائی وزاد تو از همه یاران بیشتر باشد ودر کثرت مال از همه ربیش باشی گفتم نعم بابی انت وامی یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ودر قرائت هر یک از این سوره افتتاح ببسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر گفت من مال بسیار نداشتم چون بقرائت این سوره عمل کردم مال وزاد من از همه کس بیشتر شد وبعد سفر برفیقان نعمه وهیبت سطوت من از همه کس بیشتر شد فروة بن نوفل از پدر خود روایت کرده که من نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتم ودر گفتم یا رسول الله آمده ام که مرا تعلیم چیزی کنی که در وقت خواب گفتن کنم فرمود که چون بمضجع خود قرار گیری قل یا ایها الکافرون بخوان وبعد از خاتمه آن خواب کن که این سوره برائت از شرک است وشعیب حداد از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که پدرم میگفت که قل یا ایها

الکافرون ربع قرآنست وچون از قرائت آن فارغ میشد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده وهشام بن سالم نیز از ابو عبد الله علیه السلام نقل نموده که آنحضرت مرا گفت چون در این سوره لا اعبد ما تعبدون بخوانی بگو ولکنی اعبد الله مخلصا له دینی وچون از قرائت آن فارغ گشتی سه بار بگوی که دینی الاسلام وحسین بن ابو العلا نیز روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در فرایض قرائت کند حقتعالی او را ووالدین او وما ولده او را بیامرزد واگر شقی باشد اسم او را از دیوان اشقیا محو کند ودر دیوان سعدا ثبت کند وزنده باشد سعید ونیکبخت باشد وشهید بمیرد وشهید مبعوث گردد وابن عباس فرموده که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر از این سوره داشته باشد برا که توحید محض است ونیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که کودکان را وقرما باید که در وقت خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز ایشان را اذیت وتعرض نتواند رسانید بوشیده نماند که چون حضرت حقسبحانه در سوره الکوثر ذکر فرموده که اعدای پیغمبر ابتر اند از خیر دارین در این سوره امر میفرماید که برائت از ایشان نموده میفرماید که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** جمیع مفسران بر آنند که این سوره در حق گروهی از قریش نازل شده وسبب آن بود که حارث بن قیس سهمی وعاص بن وائل وولید بن مغیره واسود بن عبد یغوث زهری واسود بن مطلب بن اسد وامیه بن خلف وغیر ایشان از صنادید قریش رسول را گفتند که یا محمد بیا وبا ما موافقت کن وتابع دین ما شو تا ما نیز تابع دین تو شویم ویک سال تو معبودان ما را پرستش نما تا ما نیز یک سال پرستش معبود تو کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما شریک تو بوده باشیم وآن را محظوظ شده واگر دین ما بهتر از دین تو بوده باشد تو شریک ما شده باشی وازان حظی یافته حضرت فرمود معاذ الله ان اشرک به غیره پناه بخدا میبرم از آنکه غیر او را شریک او سازم در عبادت گفتند پس بعضی الهه ما را استلام کن وتقبیل آن نما تا تصدیق تو کنیم وخدای تو را پرستش نمائیم فرمود حتی انظر ما یاتی من عند ربی من فرمان هیچ امری نمیشوم تا آنکه فرمان الهی بمن نازل شود پس اگر حکم پروردگار من در این باب فرود آید تابع شما شوم در استلام وتقبیل مقارن اینحال جبرئیل علیه السلام فرود آمد واین سوره را آورد که **قُلْ** بگو ای محمد **يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** ای کافران ومراد بکافران همان جماعتند که مذکور شد پس الف ولام از برای عهد باشد وچون علم الهی تعلق گرفته بود بر عدم ایمان ایشان در زمان مستقبل ومردن ایشان بر صفت کفر از اینجهت حبیب خود را فرمود که با ایشان بگو **لَا أَعْبُدُ** نخواهم پرستید **مَا تَعْبُدُونَ** آنچه را که پرستیدید ومیپرستید ومراد زمان حال باشد زیرا که لاء نافیه مگر بر مضارعی که بمعنی مستقبل باشد هم چنانکه ما داخل نمیشود مگر بر مضارعی که بمعنی حال باشد ونیز بگو ایشان را که **وَلَا أَنتُمْ** ونیستید شما **عَابِدُونَ** پرستندگان در زمان حال **مَا أَعْبُدُ** آنرا که میپرستم او را ومراد زمان استقبال است زیرا که آن در قرآن لا اعبد واقع شده **وَلَا أَنَا عَابِدٌ** ونیستم من پرستنده هرگز **مَا عَبَدتُّمْ** وآنچه پرستش کرده بودید در زمان سلف یعنی در زمان جاهلیت عبادت اصنام نمی کردم پس چگونه امید دارید در زمان اسلام عبادت اصنام کنم **وَلَا أَنتُمْ** ونیستید شما **عَابِدُونَ** پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات زمان **مَا أَعْبُدُ** آنچه من پرستش میکنم یعنی در ماضی من وشما نه شما پرستش خدای من کرده اید وخواهید کرد ونه من پرستش خدایان شما کرده ام وخواهم کرد وجایز بود که این کلام از برای تکرار تاکید باشد بر طریق ابلغ هم چنانکه مجیب میگوید بلی بلی وممتنع میگوید لا لا ومثل این است فبای الاء ربکما تکذبان وکلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون وتاکید در اینمقام اولیست از مواضع دیگر زیرا که کفار همیشه عادت اینقول میکردند که نعبد الهک سنة وتعبد الهتنا سنة پس حقسبحانه قول ایشان فرموده بر سبیل تکرار بجهت تاکید یاس وحسم اطماع ایشان واینقول حضرت حسن بن علی علیهما السلام است در جواب کسی که او را گفت هل یتکلم الحکیم بمثل هذا القول وتکریره مرة اخری وعدم ذکر ما عبدت در موضع ما اعبد با آنکه مطابق ما عبدتم است بجهت آنستکه ایشان قبل از مبعث موسوم بودند بعبادت اصنام وپیغمبر در آن زمان موسوم ومشهور نبود بعبادت او سبحانه وذکر ما بدون من بجهت آنستکه مراد صفت است کانه قال لا اعبد الباطل ولا تعبدون الحق یا بجهت مطابقه یا معنی این باشد که لا انتم فاعلون ما اطلب منکم من عبادة وگویند که ما مصدریه است یعنی لا اعبد عبادتکم ولا تعبدون عبادتی ونزد بعضی دیگر دو ما اول بمعنی الذی است ودو ما اخیر برای مصدریه پس مراد بما موصول معبود باشد وبما مصدریه عبادت وخلاف عبادت باعتبار اختلاف معبود است بنا بر اینقول معنی اینست که من عبادت نکنم ونکرده ام چون عبادت شما وشما عبادت نکرده اید ونکنید چون عبادت من زیرا که عبادت من بر وجه توحید وشکر نعمت است وعبادت شما بر وجه متابعت پدران خود واکنون مرا فرستاده اند تا شما را دعوت کنم وبا راه نجات خوانم وچون از من قبول نمیکنید **لَكُمْ دِينُكُمْ** مر شما راست کیش شما یعنی شرکی که معتقد اید واز آن دست باز نخواهید داشت **وَلِيَ دِينِ** ومر است دین واین من یعنی توحید که بر آنم وطریق بر آن خواهم گذاشت ملخص معنی مراد آنستکه من پیغمبرم مبعوث شده تا شما را بدین حق ونجات خوانم پس اگر قبول من نمیکنید وتابع دین من نمیشوید مرا ایجاد خود گذارید وشرک محو اید پس این آیه متضمن اذن نباشد در کفر ومنع از جهاد تا منسوخ باشد بآیه القتال هم چنانکه بعضی برانند مگر آنکه تفسیر آیه را بمتارکت کنند وتقریر هر یک از فریقین بر دین خود وبعضی دین را بمعنی حساب جزا تفسیر کرده اند یا آنکه دین بمعنی ملت باشد ومضاف محذوف ومعنی لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی شما راست حساب وجزای کردار خود ومراست حساب پاداش اعمال خود یا جزای دین خود ونزد جمعی دیگر دین بمعنی دعا وعبادتست یعنی شما راست خواندن اصنام وبدان ملاومت نمودن ومراست خواندن پروردگار خود وبران مقیم شدن ودر اسخ گشتن بنا بر این اقوال منسوخه بآیه لازم نمیاید چنانکه گذشت وتا آنکه این بر سبیل تهدید ووعید باشد کقوله تعالی اعلموا ما شئتم یعنی چون دین اسلام قبول نمیکنید شما راست دین شرک با آنچه لازم آنست از انواع عذاب واصناف عقاب در روز حساب ومراست دین توحید که مستلزم نعمت رضوان ودر باض جنات وثواب حسنات نزد حضرت رب الارباب بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله است از جهت اخبار بغیب ووقوع آن از اوقات مستقبله که آن ایمان نیاوردن جماعت مذکوره است ودر زمان مستقبل ومردن ایشان بر صفت کفر وشرک وابن احبار موافق مخبر به گشت ودر این سوره اثبات برذم مداهنه در دین ووجوب مخالفت کفار ومبطلین وبرائت از جمیع مخالفین آورده اند که چون این سوره بر سید عالم صلی الله علیه وآله نازل شد آنحضرت تشریف بمسجد الحرام برد ودر آنجا جماعت قریش که آنجا نشسته بودند بایستاد وآن را بر ایشان خواند ایشان چون استماع این نمودند از آنحضرت مایوس شدند ایذاء و آزار با آنجناب او رسانیدند واز ابن عباس مرویست که این سوره دربارهٔ ایشان نازل شد اغفر الله تعالی ما روی عبدا بها الجاهلون اللهم العن من اذی نبیک ووکیلک من اهل الکفر والشرک والعدوان ونکث عن طریق الحق ومنهج الصدق فی کل

رمان و ادفعهم عن النیران فی کل آن واغفر لنا ولکافة اهل الایمان وادخلنا فی روضة الجنان و ریاض الرضوان یا حنان یا منان برحمتک یا غفران بالرحم
الراحمین و خیر الغافرین سورة الفتح مکیه است و سه آیت است بلا خلاف و در حدیث ابی بن کعب آمده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با
پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه بوده موافقت نموده و کرام خثعمی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که اذا جاء نصر الله و الفتح در نافله یا فریضه
بخواند خصمان او را بر جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث گردد صحیفه کتابی از جوف قبر او بیرون آورده باو دهند و در آن نوشته باشد که برات امان است
از جهنم و زفیر نیران و حسنات آن نامه را ناطق گردانند تا آنچه در آن است بر او میخواند تا ببهشت رسد در روز قیامت بر هیچ چیز نگذرد مگر که او را بشارت
دهد ببهشت و انواع نعم و اصناف مکرمت تا آنکه بجنت عدن در آید و در منزل خلد قرار گیرد و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره متقدمه نمود بذکر دین در این
سوره افتتاح فرموده بظهور دین گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله اذا منصوب است بسبح اصل استعمال آن
برای مستقبل است اگر چه بر ماضی داخل شود پس آن خبر است از وقوع شیء در زمان استقبال چون اذا الشمس کورت و اذا السماء انشقت و اذا القوا
منها مکانا ضیقا دعوا هنالک ثبورا و اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و غیر ذلک پس این مجمع آنکه متضمن اخبار و اعلام است بچیزی
قبل از آنکه واقع شود پس از اعلام نبوت باشد یعنی چون بیاید یاری کردن خدا که آن ظفر دادن و غالب گردانیدن تو است بر قریش یا بر همه عرب والفتح
و بیاید فتح مکه و بعضی گفته‌اند جنس نصرت او سبحانه است مر کافه اهل ایمان و فتح مکه و بلاد برای ایشان و تعبیر از حصول بمجیء بر سبیل تجوز است بجهت اشعار
بآنکه مقدرات متوجه اند از ازل بسوی اوقات معینه خود و متصف شدن بهمه چون نصرت و ظفر متقرب بوقت خود پس مترصد ورودان باش و مستعد شکران
و رأیت الناس و ببینی مردمان را یدخلون که در آیند فی دین الله در دین خدای که اسلام است افواجا در حالی که جماعات کثیر باشند ٢
از پس یکدیگر و در دایره اسلام در میآیند بعد از نزول این سوره امر موعود متحقق شد اکثر قبایل عرب باسلام رسیدند چون اهل مکه و طایف و یمن و
هوازن و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الکلب و کنانه و بنی هلال و غیر آن از قبایل عرب و از مقاتل مرویست که مراد بناس اهل یمن اند و از ابن عباس منقول است
که چون این سوره فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت الله اکبر جاء نصر الله و الفتح و اهل الیمن قوم رقیقة قلوبهم لینة طاعتهم الایمان یمانی والفقه یمانی والحکمة یمانیة
و بدانکه میتواند که رأی بمعنی علم باشد و یدخلون مفعول دوم او یعنی چون بدانی که هر زمان داخل میشوند در دین اسلام فوج فوج و گروه گروه فسبح پس تسبیح کن ٣
و تنزیه خدای از تنزیه مقرون بحمد ربک بستایش پروردگار تو یعنی مسبح حامد او باش بجهت زیادتی عنایات و ثنای او و مزید الطاف یعنی بگو سبحان الله و
حالتیکه حامد او باشی یعنی تعجب کن برای آسان کردن خدای برای تو امری که آن خطور نکرده بود در خاطر هیچکس که آن غالب شدن تو باشد بر اهل حرم و حمد او کن بر نعمه
صنیع سبحانه و عادت دادن بر آن یا نماز کن در حالتیکه حامد او باشی بر نعمه او و مؤید است آنکه ام هانی روایت کرده که چون حضرت بمکه داخل شد بمسجد الحرام آمد
و در خانه کعبه هشت رکعت نماز گذارد یا تنزیه کن او را از چیزیکه اهل شرک در حق او میگویند در حالتیکه حمد کننده او باشی بر صدق وعده او یا ثنا کن بر او بصفات
جلال و ثنا کن او را بصفات اکرام یا بگو سبحان الله و بحمده واستغفره و طلب آمرزش کن از او و امر بتسبیح و تحمید با استغفار بجهت تکمیل امر است یا بجهت قوام امر
است از جمع میان طاعت و احتراز از معصیت و بدلایل واضحه عصمت انبیا ثابت شده پس استغفار آنحضرت بجهت هضم نفس او است و استقصار عمل و فرط تذلل
و تواضع و بجهت تجارت و استدامت انقطاع از ماسوی یا استغفار از ترک اولی یا طلب مغفرت امت یا غرض از آن لطفی باشد برای امت تا اقتدا بآنحضرت نمایند
در استغفار و توبه و لهذا از آنحضرت مروی است که میفرمود انی لاستغفر فی الیوم و اللیلة مائة مرة یعنی بدرستیکه من در هر روز و شب صد بار استغفار میکنم
چه غرض او از این اظهار استکثار استغفار است انه کان بدرستیکه خدا همیشه بود توابا قبول کننده توبه را از مستغفران و تائبان
و رافع درجات ایشان یعنی او سبحانه در ازمنه ماضیه از زمان که خلق مکلفان فرموده قبول کننده توبه بود از ذات هر گاه که استغفار میکردند پس هر مستغفری
واجبست که متوقع عفو این باشد از او یا آنکه معنی این باشد که خدا در جمیع زمان ماضیه حال و استقبال قبول کننده توبه است چه کان بمعنی ماضی با عدم انقطاع
لاحق ... از ام سلمه رضی مرویست که بعد از نزول این سوره رسول صلی الله علیه و آله در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خفتن
پیوسته میگفتی که سبحانک اللهم و بحمدک واستغفرک و اتوب الیک سبب آن از او پرسیدم فرمود امرت بها بتحقیق که من باین مأمور شده ام از عایشه منقول است که
چون این سوره نازل شد آنحضرت را ندیدیم که نمازی گذارد مگر که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی و عبدالله بن مسعود نیز فرموده که بعد از نزول این سوره حضرت
اکثار از این گفتی که سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم تقدیم تسبیح بر حمد و حمد بر استغفار بر طریقه نزول است از خالق بخلق کما قیل
ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله ... این سوره در حجة الوداع نازل شد تا آنکه آنحضرت بعد از آن ... و اکثر علمای امت بر آنند که نزول این قبل
از فتح مکه بود و قصه فتح آن بروایت محمد بن اسحق و ابن ابی نجیح آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در
عهد رسول آید قریش با او کاری نباشد و هر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه در عهد رسول در آمدند
و بنو بکر در عهد قریش و بعد از آن میان ایشان و قبیله فتنه قدیم بجهت دعوی خون چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند که بنو
بکر در عهد ایشان در آمدند مدد ایشان کردند بسلاح پوشیدند و بر بنی خزاعه شبیخون زدند و مردی از ایشان را بکشتند و این مجادله در زمین حرم بود و آن
جمله معاونان بنی بکر عکرمة بن ابوجهل بود و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و بنی خزاعه پناه آوردند بحرم و نوفل به بنی بکر گفت حرم در راه انتقام از ایشان
بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید ... و غیر از انواع تباهی به خزاعه ... بدیل بن ورقاء خزاعی بردند
و بدیل بمسجد قوم بیرون آمد و گفت ای قوم این عهد است که با محمد کرده اید ... و هتک حرمت حرم کردید و احترام آن ... اگر نه حرم
خدا بودی ... عمرو بن سالم خزاعی و چون بمدینه رسید رسول با اصحاب در مسجد
نشسته بود نزد آنحضرت این ابیات برخواند شعر لاهم انی ناشد محمدا حلف ابینا و ابیه الاتلدا ان قریشا اخلفوک الموعدا و نقضوا میثاقک المؤکدا
بیتونا بالوتیر هجدا فقتلونا رکعا و سجدا چون رسول صلی الله علیه و آله این ابیات بشنید گفت نعم و خاموش ... مرا نصرت ندهد ...

پس بخانه میمونه رفت و گفت آب حاضر کن میمونه آب بیاورد و آنحضرت از آن غسل میکرد و میگفت لا نصرت ان لم انصر بنی کعب گفت نصرت داده نشوم اگر
نصرت بنی کعب ندهم و بنی کعب رهط عمرو بن سالم بودند بدیل بن ورقا با جماعتی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت بمدینه آمد و مظاهرت
قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشان را معروض داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را اکرام و اعزاز تمام نمود و فرمود که شما باز گردید که
من بر اثر شما میآیم و این انتقام مرا باید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابو سفیان خواهد آمد تا عهد را تجدید
و موثق سازد و مدت مصالحه را زیاده گرداند و در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و همچنان بود که آنحضرت خبر داده بود چه قریش ابو سفیان را
گفتند نزد محمد میباید رفت که تا تجدید و توثیق عهد کنی ابو سفیان از مکه بیرون آمد و در عسفان ببدیل رسید او را گفت از کجا میآئی گفت در این
ساحل شتران مرا در بطن این وادی بودند رفته بودم تا موضع آنها را ببینم ابو سفیان گفت از نزد محمد میآئی بدیل گفت نه و چون بدیل از او جدا
شد ابو سفیان گفت ای یاران ظن من آنست که بدیل پیش محمد رفته بود و از آنجا میآید بعد از آن گفت اگر او بمدینه رفته باشد در پشکل شتر او دانه خرما
خرما در میان پشکل او باشد از مدینه میآید زیرا که اهل مدینه شتران را خرما میدهند چون پشکل را فتند چنان بود پس ابو سفیان بمدینه آمد و در مسجد با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و گفت یا محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت مصالحه را زیاده کن حضرت فرمود که نقض عهد
کردید و اکنون معذرت میگوئید گفت نه چنین است نحن علی ما کنا علیه ما بر همان صلحیم و نقض آن نکرده ایم و بعد از آن هر چند با پیغمبر سخن میگفت حضرت
اصلا جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابو سفیان برخاست و نزد ابو بکر آمد گفت یا ابا بکر قریش را امان ده گفت و یحک واحد یجیر علی
رسول الله وای بر تو هیچکس امان نمیتواند داد بدون اذن پیغمبر پس نزد عمر آمد همان جواب شنید برخاست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که زوجه
رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر و خواست که پای بر فراش ام حبیبه نهد برخاست فراش را در هم پیچید و جامه خود را از او در نوردید
گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش و جامه پیغمبر است تو مشرکی و نجس جایز نیست که عضو تو باین فراش و جامه رسد ... ابو سفیان از آنجا بیرون
آمد و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفت و آنحضرت در حجره فاطمه زهرا علیها السلام بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام کودک بودند در پیش ایشان نشسته
بودند گفت یا ابن ابی طالب در کار من فکری و اندیشه کن فرمود رای که صلاح تو باشد نفعی بتو رساند نمی بینم پس فاطمه علیها سلام الله را گفت یا بنت سید
العرب تجیرین بین قریش و تزیدین فی المدة فتکونین اکرم سیدة فی الناس آیا خبر میدهی میان عرب قریش را امان ده و مدت امان ایشان را زیاده کن تا از آنکه
گرامی ترین زنان باشی فاطمه علیها السلام گفت جوار من جوار رسول الله است امان دادن من امان دادن رسول است گفت فرزندان خود را بگو که ایشان امان دهند
گفت والله ما بلغ ابنای ان یجیرا بین الناس و ما یجیر علی رسول الله احد گفت فرزندان من هنوز بمرتبه نرسیده اند که امان توانند داد و هیچکس بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله تقدم نتواند کرد در امان دادن پس بامیر المؤمنین علیه السلام گفت کارهای خود را پریشان و دشوار میبینم سبیل این مشکل کن فرمود و انت شیخ قریش
فقم علی باب المسجد و اجر بین قریش ثم الحق بارضک تو بزرگ قریشی بر در مسجد رو و در میان قریش امان ایشان کن و آنگاه ... بکو و طوف
... من کن فرمود والله لا اجد لک غیر ذلک بخدا که رأیی غیر از این نمیدانم ابو سفیان بدر مسجد آمد و گفت ایها الناس انی قد اجرت
بین قریش ای مردمان بدانید که قریش را امان دادم هیچکس جواب نداد و در رسول اصلا با و التفات نکرد ابو سفیان منکوب و مخذول باز گشت بمکه آمد
و قریش را از قضیه خود اعلام کرد گفتند والله پسر ابو طالب بتو هزل و مزاح کرده و بر تو خندیده و استهزا کرده و رفتن تو بما فایده نداد گفت والله
ما وجدت غیر ذلک بخدا که رای جز این نیافتم و تدبیر دیگر ندانستم پس رسول صلی الله علیه و آله باصحاب گفت که مستعد جهاد شوید و بتهیه رفتن بحرب
مکه مشغول گردید و بعد از آن دست بدعا برداشت و فرمود اللهم خذ العیون والاخبار عن قریش حتی نبغتها فی بلادها یا رب خدایا جواسیس
و اخبار را از قریش باز دار و ایشان را بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانی ورود ما را در دیار ایشان و بعد از آن باصحاب امر فرمود که اینکار
از مردمان پنهان دارید و هیچکس مگوئید حاطب بن ابی بلتعه ... نامه نوشته بزنی داده بقریش فرستاد تا آن نامه را از آن زن فرا
گرفتند و تفصیل این در سوره الممتحنه صورت تحریر پذیرفت القصه سید عالم صلی الله علیه و آله در مدینه خلیفه گذاشت و خود با ده هزار مرد از مهاجر
و انصار که از جمله آن چهار صد سوار بودند بیرون آمد متوجه مکه شد ابتدای این در دهم شوال سال هشتم از هجرت بود و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب
و عبدالله بن امیه بن مغیره در اثنای راه بموضعی که بنیق العقاب مشهور است باردوی همایون پیوستند التماس کردند که با پیغمبر ملاقات کنند آنحضرت
رخصت دخول نداد و فرمود که بسبب آن جفاها که از ایشان بمن رسید طاقت آن ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه رضی الله عنها پیش آمد و گفت یا رسول الله
یکی پسر عم تست و دیگری پسر عمه و داماد تو فرمود اما ابن عمی فقد هتک عرضی و اما ابن عمتی و صهری فهو الذی قال لی بمکة ما قال آن پسر عم من هتک حرمت
من کرد و از پسر عمه هیچ فرو نگذاشت و آن پسر عمه و داماد من سخنان ... در حق من در مکه گفت چون این خبر بایشان رسید ابو سفیان پسر کی با خود داشت
گفت والله لیأذنن لی او لآخذن بید بنی هذا ثم لنذهبن فی الارض حتی نموت عطشا و جوعا اگر پیغمبر اذن من ندهد مرا اجازه دخول نفرماید
من دست این کودک بگیرم و سر در بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاک شویم ام سلمه این سخن بآنحضرت عرض کرد بر حال ایشان عفو فرمود و رخصت دخول ارزانی
داشت ایشان در آمدند اسلام آوردند آنحضرت میآمد تا بمنزل مرّ الظهران نزول کرد و چون خبر رسول بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مدینه بمکه نرفت که کیفیت
حال از او پرسند از جانب پیغمبر بسیار خایف بودند در همین شب که پیغمبر در ظهران فرود آمد ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار از
مکه بیرون آمدند عباس فرمود که من اندیشه میکردم که اگر رسول بدین جمعیت بمکه در آید از قریش اثری نخواهد بود پس بر استر رسول سوار شدم بدان
آمدم بقصد آنکه شاید هیمه کشی یا کسی که بشهر مکه برود ببینم تا بمکه رود و قریش را خبر دار گرداند تا بیرون آیند و از رسول امان خواهند و در حد اراک
میگشتم تا آواز ابو سفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا شنیدم و چون آتشهای عظیم را که در اردوی پیغمبر افروخته بودند از دور مشاهده کردند گفتند این چه آتش
که پیش از این این نوع آتش را در این موضع ندیده بودیم بدیل گفت آتش بنی خزاعه است ابو سفیان گفت این آتش زیاده از آنست که از بنی خزاعه باشد بدیل میدانست

کر لشکر رسول‌اند اما از ایشان پوشیده میداشت چون آواز ایشان شنیدم کفتم یا اباحنظله این لقب ابوسفیان بود کفت یا ابا الفضل تویی کفتم
آری و این کیست عباس است ابوسفیان کفت فداک امی و ابی مادر و پدر من فدای تو باد این چیست که در پیش تو است کفتم که این رسول خدا است
با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مردند شما را طاقت مقاومت ایشان نیست کفت یا ابا الفضل تو در این باب چه رای می‌بینی صلاح چیست کفتم صلاح آنست که
بر پس این استر سوار شوی و بیائی نزد پیغمبر تا برای تو طلب امان کنم و بخدا سوکند که اکر بر تو ظفر یابد کردن ترا بزند پس او در عقب من سوار شد و من
استر را میدوانیدم تا او را ایمان لشکر در آوردم و هر آتش که میکذشتم میکفتند که هذا عم رسول الله علی بغلة رسول الله این عم رسول خدا است و بر استر
رسول خدا سوار است تا آنکه بکذشتم بآتش عمر بن خطاب ابوسفیان را کفت الحمد لله الذی امکن منک بغیر عهد و عقد شکر خدا را که مرا بر تو دست داد
بی عهدی و عقدی پس بر چار وائی سست که اهل سوار و بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه نمود تا جزای ابوسفیان بآنحضرت رساند من استر را دوانیدم و او را
سبقت کردم و نزد پیغمبر رفتم و او در عقب من در آمد و کفت یا رسول الله هذا ابوسفیان عدو الله قد امکن منه بغیر عهد ولا عقد فدعنی اضرب عنقه
این ابوسفیان است که دشمن خدا است ما را بر او دست داد بی عهدی و عقدی بکذار مرا تا کردن او را بزنم من کفتم یا رسول الله انی قد اجرته من ابوسفیان را
امان داده‌ام و بنجا آورده‌ام پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستم و کفتم والله لا یناجیه الیوم احد دونی بخدا که امروز بغیر از من کسی با پیغمبر راز نکوید و نکذارم
کسی دیکر در باره ابوسفیان کلمه بعرض رساند بغیر از من چون مبالغه عمر در باره ابوسفیان دراز کشید کفتم ای عمر شتاب مکن بخدا که اکر این مرد از بنی عبد مناف
و اکر از بنی کعب میبود مضایقه نمیکردم کفت مهلا یا عباس فوالله لاسلامک یوم اسلمت کان احب الی من اسلام الخطاب لو اسلم ای عباس آهسته باش بخدا
که اسلام تو در آنروز که مسلمان کردیدی دوست‌تر بود نزد من از اسلام خطاب اکر اسلام میاورد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اذهب فقد امناه حتی
تغدو به علی بالغداة برو که ما او را امان دادیم تا بفردا که بیاوری او را فردا پس بامداد او را بنزد پیغمبر آوردم فرمود که ویحک یا اباسفیان الم یان لک ان تعلم ان لا
اله الا الله وای بر تو ای ابوسفیان وقت آن نیامده که از سر یقین بکوئی که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مکر او بنحا ابوسفیان کفت بابی انت و امی
ما اوصلک و اکرمک و ارحمک و احلمک والله لقد ظننت ان لو کان معه اله لاغنی یوم بدر و یوم احد پدر و مادرم و جان من فدای تو باد چه رحیم و نیکو کریم و رحیم و
حلیم و بخدا سوکند که من دانستم که اکر با او خدائی میبود در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید و نفعی بما میرسانید و فرمود که الم یان لک ان تعلم انی رسول الله وقت نیامد
که بدانی که من رسول خدایم و فرستاده او بحق کفت بابی انت و امی اما هذه فان فی النفس منها شیئا پدر و مادرم فدای تو باد اما در این کلمه در نفس من تردیدی
هست من کفتم با او که کواهی بحق بده پیش از آنکه کردن ترا بزنند کفت مرا در این چهار ماه مهلت ده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم
پس مرا امر کرد که او را بر در کذرکاه لشکر بدارم تا مردم و جنود را ببیند و بدانند که او را امانست کفتم یا رسول الله تو میدانی که وی مردیست که فخر دوست دارد
و طمع تشریف و تعظیم دارد از قریش پس از شما طمع و توقع بیش از این دارد فرمود که هر که در سرای وی رود ایمنست و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر که
در خانه خود رود و در بندد نیز ایمن است عباس کفت که وی را همراه کرفتم و در دره کذری باز داشتم تا قبیله قبیله و کروه کروه لشکر بر وی میکذشت و وی میکفت اینها
چه کسانند من میکفتم اسلم و جهینه و فلان و فلان تا آنکه رایت رسول الله صلی الله علیه و آله در کتیبه خضراء نمایان شد سواد عظیم پدید آمد مهاجرین و انصار در
غرق آهن که بغیر از چشم چیزی دیکر از ایشان پدید نمیشد کفت اینها چه کسانند که بحشمت و هیبت و سطوت ایشان هیچکس را ندیده‌ام کفتم هذا رسول الله
فی المهاجرین و الانصار کفت یا ابا الفضل لقد اصبح ملک ابن اخیک عظیما ای عباس پسر برادرت پادشاهی عظیم یافت کفتم و یحک این شوکت نبوت است
و در این حال حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا نزد رسول آمدند و بشرف اسلام رسیدند و مبایعه کردند بعد از مبایعت آنحضرت ایشان را پیش از خود
بمکه فرستاد تا قریش را باسلام خوانند و فرمود که هر که در سرای ابوسفیان که بر بالای مکه واقعست در آید او را امانست و هر که در سرای حکیم که در
پائین مکه است در آید او را نیز امانست و هر که در مسجد الحرام رود با امانست و هر که در خانه خود رود و در را ببندد و سلاح بنهد نیز امان دارد و چون
ابوسفیان و حکیم از نزد رسول بیرون آمدند بجانب مکه متوجه شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله در عقب ایشان زبیر را با جمعی از مهاجر بفرستاد و با وی امر فرمود که
رایت خود را در حجون که اعلای مکه است نصب کند و از آنجا نرود تا من بیایم پس حضرت رایت خود را بسعد بن عباده انصاری داد که رئیس انصار بود تا او را
مقدمه لشکر کرداند با جمعی از انصار روانه ساخت و او بعظمت و هیبت تمام بمکه در آمد و کفت الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة و خالد بن ولید را
با جمعی از قضاعه و بنی سلیم در عقب او روانه کرد و امر کرد که در اسفل مکه خیمه بزنند و فرود آیند نزد رخاتها و همه را امر فرمود که از جنک دست بکشند و با هیچکس
مقاتله ننمایند مکر با آنکه در مقام مجادله در آید و بکشتن چهار کس امر نمود عبدالله بن سعد بن ابی سرح و حویرث بن نفیل و عبدالله بن خطل و مقیس بن صبابه
و دو زن مغنیه را که در غنا هجو پیغمبر میخواندند و نیز امر بقتل کرد که این شش را بکشند اکر چه دست در ستون کعبه زده باشند و پناه بآن آورده پس امیرالمؤمنین علیه
السلام حویرث و یکی از آن دو زن را بقتل رسانید و یکی دیکر بکریخت و مقیس را در بازار بکشتند و ابن خطل را یافتند که دست بستون کعبه زده بود سعید بن
حریث و عمار بن یاسر بر یکدیکر مسابقت کردند و سعید نزد عمار پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت و عبدالله بن ابی سرح بخانه عثمان ملتجی شد عثمان در
حق وی شفاعت کرد و رسول سر در پیش انداخت و بعد از آن کفت کسی نبود در میان شما که این را بکشد معاذ و این را بکشت و عبدالله بن خطل که مرتد شده بود
و از مدینه بمکه کریخته بود بر دست سعید بن حریث کشته شد و جمعی از قریش در اسفل مکه با بنی بکر مجتمع شدند و آغاز جنک کردند خالد بن ولید با جمعی از
اصحاب با ایشان در سبیل مقاتله کرد و ایشان را بکشت و بقتل عکرمه بن ابوجهل نیز امر فرموده بود و او بیمن کریخت و زوجه‌اش ام حکیم ایمان آورد و از رسول
برای عکرمه امان خواست و کس فرستاد تا باز آمد و ایمان آورد و او را کفتند سبب اسلام تو چه بود کفت چون بیمن رسیدم خواستم که در دریا نشینم کشتی بان
کفت اکر مشرکی در این کشتی منشین که این کشتی جز موحد را بکنار نمیبرد و اکر مشرکی در این کشتی نشیند البته غرق میشود و دیکران بشامت او در کرداب بلا و موج
فنا کرفتار میشوند من در کشتی ننشستم و باز کشتم و ایمان آوردم الفصه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مکه مشرف شد ابوسفیان بر عقب تمام بیامد و کام
آنحضرت را بوسه داد و کفت پدر و مادرم فدای تو باد سعد میکوید الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة و روایت دیکر عباس چون این بیت بشنید بهادر رسول را

کفت نه رسم کار امروز سعد را بر قریش صولتی باشد که عار آن تا قیامت بر ما بماند آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرمود که بروی و رایت را از وی بستان
و بر رفق و مدارا هر که را میخواهی در تحت آن در آر امیرالمؤمنین علیه السلام بیامد و رایت را از او بستد و بآنچه مامور شده بود قیام نمود و چون بدر سرای
ابوطالب رسید ام هانی در آنجا بود و جماعتی کفار بجهت آن در خانه بودند و آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده و آواز داد که اهل این سرا که دشمنان
خدا اند بیرون کنید ام هانی بدر خانه آمد امیرالمؤمنین را نشناخت کفت ای بنده خدا من دختر ابوطالبم و خواهر علی حرمت من نکهدار امیرالمؤمنین باو
دیکر کفت که اعدای خدا را از خانه بیرون کن ام هانی کفت والله لاشکونک الی رسول الله بخدا سوکند که شکایت ترا به پیغمبر کنم امیرالمؤمنین علیه السلام
خود را از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را دید بر جست و کتابی برادر را ببوسید و کفت بعلی سوکند خورده‌ام که شکایت ترا به رسول خدا بکنم
چکنم کفت باکی نیست شکایت خود را بعرض برسان و رسول بوادی اعلی فرود آمده است ام هانی کفت پیش آمدم بوادی و دیدم که رسول در خیمه غسل میکرد
تا بمکه در آید کفتم یا رسول الله ماذا لقیت الیوم من علی این علی چه دیدم امروز از علی فاطمه علیها السلام فرمود ای ام هانی شرم ندارید که شکایت علی را
یا رسول خدا میکنی بجهت آنکه وی دشمنان خدا و رسول را بیرون کرد رسول صلی الله علیه و آله بخندید و فرمود تا آنکه بدر سرای تو در حمایت تو آمد حمایت میکند
لمکانک من علی برای آنکه تو خواهر علی و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله تشریف بمکه معظمه آورد و چون دید قریش عظمت نکرد با ایشان محاربه
خواهد کرد و ایشان را مقتول خواهد ساخت خانه‌ها در کعبه متحصن شدند آنحضرت در مسجد الحرام آمد و بر در کعبه بایستاد و فرمود لا اله الا
الله وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده الا ان کل مال و ماثرة و دم یدعی فهو تحت قدمی هاتین الا سدانة البیت و سقایة الحاج
فانهما مردودتان الی اهلیهما الا ان مکة محرمة بتحریم الله لم تحل لاحد کان قبلی و لم تحل لی الا ساعة من نهار و هی محرمة الی ان تقوم الساعة لا یختلی
خلاها و لا یقطع شجرها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مکر معبود یکانه که یکتا و یکانه است
وعده خود را راست کرد و بنده خود را نصرت داد و طوایف کفار را متفرق و منهزم ساخت بدانید که هر مالی و ثروتی و خونی که مردم
دعوی میکنند همه در زیر دو قدم منست مکر اسباب کعبه و سقایه حاج که مردود باهل خود کردیده شده اند بدانید که مکه محترمست از قبل عمارت شده
بحرام خدا حلال نبوده هیچکس را که پیش از من بوده اند و حلال نیست بر من مکر ساعتی از روز آن محترمست تا آنکه قیامت بر پا شود که کیاه او را نبرند و درختان
او را قطع نکنند و صید او را نرمانند و جایز نیست که لقطه او را بردارند مکر کسیکه تعریف آن کند و صاحبش را تجسس نماید ای معشر قریش خدا بتعالی نخوت
جاهلیت را از شما قطع نمود بدانید که همه مردم از آدم و حوا اند و آدم را از خاک آفریده ایمن این آیه را تلاوت فرمود یا ایها الناس انا خلقناکم
من ذکر و انثی و بعد از آن فرمود که الا لبئس جیران النبی کنتم لقد کذبتم و طردتم و اخرجتم و آذیتم ثم ما رضیتم حتی جئتمونی فی بلادی تقاتلونی بدانید
که شما بد همسایه بودید پیغمبر را که تکذیب کردید و او را بیرون راندید و از وطن خود راندید با اینهمه راضی نشدید تا آنکه آمدید در شهر بجنگ من و با من مقاتله
کردید اما امروز مظنه شما با من چیست و چه مقام است من با شما چه خواهم کرد کفتند خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم کمان ما بتو خیر است که تو برادر کریمی و پسر برادر کریم
و رحیم و حلیم و مقتدر و سید مائی حضرت فرمود اذهبوا فانتم الطلقاء بروید که همه شما آزاد کرده ایشان از خانه‌ها خود بیرون آمدند چنانکه مردکان زنده
شوند و از قبرها بر آیند و از این روز اهل مکه را طلقا کفتند یعنی آزاد کرده‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون اهل حرم ربیعه و عتوق سطوت آنحضرت بدیدند خواری
و مذلت خود بعد از نخوت و تکبر در زمان جاهلیت دانستند و معز ذلک از اصحاب قبل محفوظ شده بودند که ایشان را مشاهده کردند و متنبه کشته
دانستند که آنحضرت صاحب دعوی خود و پیغمبر بحق است و ملازم ملت بیضای اسلام میل کردند آنحضرت در زیر صفا بنشست و ایشان میامدند و بدین اسلام
در میامدند و بیعت میکردند بسمع و طاعه میکفتند چون همه مردان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز آمدند و اسلام عرض کرده بیعت نمودند و صفوان
بن امیه بکریخت و خواست که براه دریا برود و عمیر بن وهب در حق او شفاعت کرد باز آمد خائف و ترسان بود باو کفت محمد از آن حلیم تر و رحیم تر است
که آزاری رساند و ایمن شد و در میان اهل اسلام داخل شد عبدالله بن زبعری نیز فرار کرده بنجران کریخت از آنجا خبر امان شنیده باز آمد و نزد پیغمبر
ایمان آورد و هبیره مخزومی در نجران بماند و ایمان نیاورد و در اشعار ابن زبعری بجا آورد و بری شد و ابن زبعری نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد اسلام
آورد و کفت یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور اذ اباری الشیطان فی سنن الغی و من مال میله مثبور امن اللحم و العظام لربی
ثم نفسی الشهید انت النذیر و از ابن مسعود مرویست که در روز فتح مکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد الحرام آمد سیصد و شصت بت در حوالی مکه بود چوبی
در دست داشت بر آنها میزد و نکونسار میکرد و میکفت جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
و از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمکه آمد فرمود بخانه کعبه داخل نمیشوم تا بتان در آنجا باشند پس بفرمود تا آنها از آنجا بیرون آوردند
و مثال ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام ساخته بودند و ازلام در دستهای ایشان بود فرمود قاتلهم الله اما والله لقد علموا انهما لم یستقسما
بها قط خدا کفار را هلاک کرداناد بخدا سوکند که ایشان دانستند که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام هرکز استقسام بازلام نکرده اند پس اهل مکه فوج فوج آمدند
و اسلام آوردند تا همه بشرف اسلام رسیدند حسبنا الله انه ابن نور و القیل الفتح فتح فرستاد و پیغمبر را آنان القضا فرموده از قائل مرویست که چون این سوره
نازل شد بر اصحاب خواند همه فرحان و شادان کشتند و استبشار نمودند مکر عباس که چون استماع آن کرد بکریست پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت ما یبکیک یا عم چرا
تو بکریه در آوردی کفت یا رسول الله اظن انه قد نعیت الیک نفسک کمان من چنانست که این سوره خبر وفات تو میدهد حضرت فرمود انه کما تقول این
چنین است که تو میکوئی پس آنحضرت بعد از دو سال از نزول این سوره بدار البقا شتافت و کویند که این سوره سال الحجة الوداع نازل شد و بعضی کفته اند
که قائل این قول عباس بود پس از آن آنحضرت فرمود که لقد اوتی هذا الغلام علما کثیرا ابن عباس را علم بسیار داده اند و وجه دلالت این سوره بر رحلت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله تمامیت دعوت و کمال دین که لازم فتح مکه بود و هر کمال مستتبع زوالست کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام اذا تم امر دنا نقصه توقع
زوالا اذا قیل تم و بعضی کفته‌اند که امر باستغفار خبر بود از نزدیکی اجل و لهذا این سوره را سورة التودیع نامیده اند و مرویست که بعد از سوره الفتح آیه

البوم اکملت لکم دینکم نازل شد و این اخرین ایه بود و انحضرت بعد از ان هشتاد روز از نزول این ایه در کذشت از مقاتل مرویست که بعد از دو سال
از نزول این سوره حضرت رحلت فرمود و در این دو سال هیچکس او را مسرور و خندان ندید و بنقل دیکر از ابن عباس منقولست که چون این سوره نازل شد
پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود نعیت الی نفسی بانها مقبوض فی هذه السنه خبر مرک من بمن رسانیدند و بمن اخبار کردند که امسال قبض روح من میشود
و نیز از ابن عباس منقولست که عمر خطاب بمرا حرمت و بر هر کس مقدم نشاندی و با اهل بدر بهر بابی مساوات نمودی بر او کفتند که چکونه است که این
کودک را بیش از قدر و مرتبه او تعظیم میکنی کفت بجهة فهم و فطنت و علم او بعد از ان کفت من از شما و از او سوال میکنم تا به بینم که چه جواب میکوئید کفتند
بکو کفت در سوره الفتح پیغمبر را چرا باستغفار و تسبیح امر کردند هر کس از ما چیزی میکفت از انجمله بعضی کفتند که چون حقتعالی برای او فتح نمود او را باستغفار
و تسبیح امر نمود تا بالکلیه تفویض امرها و کند و بر او توکل نماید عمر مرا کفت تو چه میکوئی کفتم لیس کذلک و لکن نعیت الیه نفسه یعنی این چنین است بلکه خبر مرک
باو دادند عمر کفت ما اعلم منها الا مثل ما تعلم یعنی نمیدانم از این سوره مکر مانند انچه تو میدانی بعد از ان باصحاب کفت کیف تلوموننی علیه ما ترون
چرا ملامت میکنید مرا بعد از انکه دیدید و دانستید علم او را و مرویست که چون این سوره فرود امد پیغمبر خطبه فرمود و کفت ان عبدا خیره الله
بین الدنیا و بین لقاء ربه یعنی بدرستیکه بنده را مخیر کردند میان دنیا و رسیدن بلقاء پروردکار فاختار لقاء الله یعنی او اختیار لقای خدا
کرد و دنیا را بکذاشت مراد نفس نفیس خویش بود و در خبر صحیح وارد شده که چون این سوره نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و اله فاطمه علیها السلام را
طلبید و بعد از تمهید قواعد معاطفت و ملاطفت بطریق مسارت با او سخن کرد فاطمه کریان شد باز با وی بر سبیل نجوی سخنی کفت این
نوبت فرحان و خندان کشت عایشه کوید که من با فاطمه کفتم ابدخر خبر البشر ندیدم هیچ حزنی را بفرح نزدیکتر مثل امروز و نشنیدیم غمی را بشادمانی
مرهیب تر از انچه از تو دیدیم فاطمه علیها السلام اثر ان روز با عایشه نکفت اما بعد از ان کفته بود که نوبت اول که با من مسارت کرد مضمونش این
بود که بدان و اکاه باش که در هر سالی از سنوات سابقه جبرئیل امین جهة درس قران مبین یکنوبت بعرصه زمین میامد و امساله دو نوبت برای
ضبط ان مهم نازل شد کمان نمیبرم مکر اجل من نزدیک شده و شوق من نیز بعالم قدس بنهایت انجامیده و عنقریب از این منزل فانی بجوار رحمت حق
رحلت خواهم کرد صحبت مرا غنیمت شمار تا میتوانی دست از دامن صحبتم بر مدار از استماع این خبر موحش تالم بسیار و توجع بیشمار بخاطرم رسید قطرات
عبرات بر صفحات وجنات من فرو دوید چون پدر بزرکوار مرا بدان حال بدید دیکر باره مرا نزدیک خود خواند و بطریق اخفا کفت که ای نور دیده من
و ای فرزند پسندیده من غم مخور که تو اول کسی از اهل بیت منی که بمن ملحق شوی و نیز ای دختر خاطر بر دار یکی انکه در روضه رضوان سیده زنان اهل ایمان خواهی
بود و دیکر بیشتر از اهل البیت با من ملاقات خواهی نمود من بعد از استماع این بشارت بهجت و سرور بر مذاق وفاتی خود شیرین ساختم و بشکر این استماع بهجه سرور
بخش هیچ اثر بهجتم بر باطنم و روایتست که حضرت پیغمبر با فاطمه کفت جبرئیل مرا خبر داد که زینب هیچ زنی از زنان عالم که در ذریه او اعظم باشد از ذریه تو پس باید که صبر تو
از صبر باقی زنان بیشتر باشد و نیم وی را بعضی از شادی این بشارت بر و دو پسر در اثار وارد شد که بعد از نزول این سوره حضرت با جبرئیل کفت ای برادر
کویا مرا خبر داده میکیرانند که از این عالم میباید رفت جبرئیل کفت یا رسول الله و للاخرة خیر لک من الاولی عالم بقا ترا بهتر است ازین دار فنا انحضرت بعد از نزول
این سوره مدار کار اخرت بیشتر از پیشتر جهد مینمود و کلمات سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم تکرار مینمود با انحضرت کفتند
یا رسول الله چونست که این کلمات را بسیار میکوئی فرمود بدانید که مرا بعالم بقا خوانده اند در کریه شد کفتند ای پیغمبر ترا از مرک میکریم و حال انکه خدا
کذشته و اینده ترا امرزیده فرمود کجاست هول اطلاع بر فوت نیکی و نار بکی لحد و اهوال قیامت یعنی اینهمه میباید دید و میباید کشید و مفر باست که این
سخن را ارشاد و تنبیه سایلان میفرمایند اکرنه انحضرت از این خطرات ایمن و سالم بود و منقولست که سید عالم صلی الله علیه و اله الراز بفحوای سوره فتح و مضمون
ایه الیوم اکملت لکم دینکم خبر ارتحال از این عالم بی ثبات سریع الزوال در یافت خواص اصحاب را بخانه عایشه طلبید و چون نظرش بر ایشان افتاد قطرات عبرات
از چشمه چشم مبارک بر کشاد و بر مفارقت ایشان جنابهای بکریست پس از سر اهتمام بجهة خصال مجلس بلحاظ دعا بکشاد و فرمود مرحبا بکم و حیاکم
الله بالسلام اجمعکم رحمکم الله حفظکم الله جبرکم الله نصرکم الله رفعکم الله وفقکم الله قبلکم الله هداکم الله وقیکم الله اواکم الله سلمکم الله رزقکم الله
پس سفارش بر هیزکاری و ترس کاری از حضرت باری ایشان را وصیت فرمود بعد از موعظه فرمود که یا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی و اذکرکم الله فی اهل بیتی و اذکرکم الله
فی اهل بیتی و بحدیث جمع بین الصحیحین مذکور است معنی این احادیث انست که جز این نیست که من ادمیم مانند شما نزدیک شد که فرستاده پروردکار من بطلب من
بیاید و من اجابت کنم و میان شما دو امر بزرک بزرک را میکذارم که ان کتاب خداست که در او هدایت و نور است پس کتاب خدا را فرا کیرید و بان تمسک
کنید و یکی دیکر اهل بیت منند تذکر شما میکنم باهل البیت خود و شما را وصیت میکنم نیکو داشت و محافظت احوال ایشان کنید و اینکلمه اخیره را سه
بار اعاده فرمود کویا که این تکرار جهة ان بود که میدانست که اصحاب اهل البیت بعد از وی احیا بر امر ایشان نخواهند کرد و وصیت انحضرت را در باره
ایشان فرو کذاشت خواهند کرد و با ایشان بطریق جدال و قتال سلوک خواهند نمود از ابن عمر مرویست که او کفت من همسایه جابر انصاری بودم بلی و او روزی
بوم الرفع احوال مردمان میپرسید کیفیت اختلاف ایشان بعد از وفات سید کاینات از استفسار مینمود من انچه دیده بودم و دانسته از اختلاف و نزاع ایشان
با او کفتم جابر بکریست کفت از رسول خدا شنیدم که کفت مردمان در دین خدا ایند فوج فوج و در اندین خدا بیرون روند فوج فوج اورده اند که یکی از محبان امیر المومنین علی
و رفت و بر او کفت از قران چیزی میدانی کفت اکثره والطیب کفت بخوان تا بدانم کفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یخرجون من دین الله افواجا
معویه کفت ای خطاکار خطا میخوانی کفت چکونه میباید خواند کفت یدخلون فی دین الله وی کفت ان در عهد رسول بود که در دین خدا داخل میشدند اما این زمان
از دین خدا بیرون میروند معویه خاموش شد لعنة الله علی المنکرین والجاحدین لولایه اهل البیت والناقضین عهد رسول الله فیهم والناکثین والمارقین
والقاسطین و اذاقهم الله انواع العذاب و اصناف العقاب یوم الدین امین رب العالمین سوره تبت و این را سوره ابی لهب و سوره المسد نیز کویند و

مکیه نازل کشته و عدد ایات ان پنج است باتفاق امت و در حدیث ابی وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود که امیدوارم که حقتعالی
خواننده این سوره را با ابو لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جائیکه ابو لهب باشد او را در نیارند و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که چون تبت را قرائت
نمائید لعن کنید بر ابو لهب چه وی از جمله مکذبان پیغمبر بوده و منکر انچه انحضرت از جانب حضرت عزت اورده و وجه اتصال این سوره بسوره الفتح اشراک
انهاست در مغلوبیت کمقهوریت اعدا چه اول دو عده نصرت و غلبت است و این در کفایت امر ابی لهب بخاری در صحیح خود از پیغمبر صلی الله علیه و اله از سعید بن جبیر
که ابن عباس فرمود که چون ایه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت سید عالم صلی الله علیه و اله روزی بر کوه صفا بر امد و ندا کرد یا صباحاه و اینکلمه را
در وقت نزول بلیه عظیمه چون قتل و غارت استعمال میکنند و شاید قریش که اقارب و عشایر انحضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی بشتاب
بیرون امدند کفتند ما لک چه میشود ترا و چه واقع شده انحضرت فرمود ارایتم ان اخبرتکم ان العدو یصبحکم هذا الجبل مصبحکم او ممسیکم اما کنتم مصدقی یا ایا کو
دهم شما را که در ماورای این کوه جمعی از دشمنان امده اند بدانجهه انکه صباح یا شام بر سر شما تازند و دست بقتل و غارت بکشایند مرا تصدیق
کنید تا نه همه کفتند چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود که فانی لکم نذیر مبین بین یدی عذاب شدید چون میدانید که من هرکز
دروغ نکفته ام و همیشه راستکو بوده ام پس بدانید که من ترسانیده ام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از انکه واقع شود ابو لهب برخاست و کفت
تبا لک الهذا دعوتنا جمیعا هلاکت باد ترا برای اینهمه ما را خواندی و روایتی است که هر دو دست سنکی برداشت خواست که بر انحضرت اندازد همان حال
حضرت ذو الجلال این سوره فرو فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب خاسر و هالک باد هر دو دست
ابی لهب که سنک برداشته خواست که بحبیب من زند این مشتق است از تباب که بمعنی خسران است که موذی بهلاکت باشد و کویند مراد همه بدن او است
کقوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و بما قدمت یداه و اسناد فعل بیدین بجهة انستکه اکثر عمل بید است پس معنی انستکه نفس او هلاک تا بود باد بوقوع
ان در اتش جحیم و کشیدن عذاب الیم یا مراد دنیا و اخرتست یعنی نابود دنیا و عقبا او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبد المطلب
و عبد العزی نام داشت و ترک ذکر اسم و ایراد کنیه یا انکه تکنیه مستلزم تکرم است بجهة اشتهار وی بکنیه نه باسم و یا بجهة استنکار بدی که اسم او که ان عبد
العزی است یا انکه اشاره باشد بانکه چون از اصحاب نار است پس کنیت موافقست بحال او و دیکر با این عنوان ابی لهب واسناد از ذکر اسم و دیکر انکه تا این
مجانس ذات لهب باشد و کویند تکنیه وی باین اسم بجهة تلهب چهره وی بود چه اشراق روی وی بحیثیتی بود که چون شعله اتش میدرخشید و میتوان
که ذکر وی بطریق کنیت کنایه باشد از لهب اتش دوزخ و اظهار حکم باو و قوله و تب اخبار است بعد از دعا علیه و تعبیر بماضی بجهة تحقق وقوع ان
کقوله جزی ربی عنی عدی بن حاتم جزاء الکلاب العاویات و قد فعل یعنی هلاک شد و ناچیز کشت ابو لهب بعذاب ابدی رسید بواسطه کثرت معادات
و شدت مناصبت وی با رسول حضرت حق تعالی براو نفرین کرد و براهدف هلاکت و عقوبت ابدی کردانید از طارق بن عبد الله محاربی منقولست که در اول
اسلام روزی در بازار ذی المجاز رفتم جوانی دیدم حله سرخ پوشیده بود و بزبان فصیح و بیان ملیح میکفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا اینکلمات
شهادت بکوئید تا رستکار شوید و دیکری را دیدم که در پی او میرفت و میکفت سخن او نشنوید که او دروغکوست سنک بر وی میانداخت تا پاشنه و کعب
مبارک او خونین کرده بود پرسیدم که اینها چه کسانند یکی کفت ان جوان که لباس سرخ پوشیده محمد قرشی است که خلق را بخدای اسماء دعوت میکند و انکه
در عقب وی سنک میاندازد و تکذیب میکند عم وی ابو لهب است و اکثر صنادید قریش را در این قضیه متفق با خود ساخته از عبد الله مسعود روایتست
که چون ابو لهب را از دوزخ و انواع عذاب انذار نمود کفت اکر انچه میکوئی حق است من خود را بمال و فرزند خود را از دوزخ باز خرم و از ان خلاص شوم
حقتعالی رد قول او کرده فرمود ما اغنی عنه دفع نکند از او هلاکت عذاب دوزخ را ماله مال او از شتر و اسب و کوسفند و غلام و اسباب و نقدین
و یا مالی که بطریق ارث از پدر باو رسیده و ما کسب و انچه کسب کرده یعنی فرزند او عتبه و عتیبه یا مکسوب او از ارباح تجارات و منافع معاملات
و انچه از انعام حاصل کرده که ان نتایج و منافع انست و کویند مراد بما له مال تالد است و بما کسب طارف او و بنابر معنی اول تسمیه ولد بکسب بجهة انستکه
مکسوب و محصول پدر است و پدر کاسب و محصل او و در حدیث امده که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه و در خبر است که روزی
پسران ابو لهب بجهة خصومت و نزاع یعنی که با هم داشتند محاکمه نزد ابن عباس اوردند و وی در مسجد الحرام نشسته بود انجا در هم اویختند انجا ضمه بمضاربه
انجامید ابن عباس برخواست تا ایشان را از هم دور کند و نفرقه میان ایشان نماید یا پیش بر جای خود و بروی در افتاد پس در غضب شد فرمود اخرجوا
عنی الکسب الخبیث دور کنید از من کسب خبیث را یعنی پسران ابو لهب و از ضحاک منقولست که معنی ایه انستکه مال خویش او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد
و عمل خبیث یعنی کید و مکر که در باره انحضرت بجای میاورد هیچ نفعی باو نرسانید در دنیا و نزد بعضی دیکر معنی انستکه مال و فرزندان او را از هلاکت
دنیا نکاه نداشت بلکه او و فرزندان او بسوء حال هلاک شدند و مال حافظ او نشد و بحوادث روزکار متلاشی شد چنانچه بصحت پیوسته که عتبه را در طریق شام
شیر از هم بدرید و پاره پاره کرد با انکه او در میان کاروان خفته بود و همه او را احاطه کرده تفصیل این حکایت در اوراق سابقه سمت ذکر یافت ابو لهب بعد از واقعه
بدر بانداک مدتی بعلت عدسه هلاک شد و علت بثور مخصوص مصر است که از ماده سمیه متعفنه حادث میشود و وی تا سه روز افتاده بود و بجهة تعفن
هیچکس بجهة او اقدام ننمود تا اخر هفت چند و ابرو کردند تا ان لعین را دفن کردند پس این ایه اخبار باشد از غیب که مطابق مخبر عنه واقع شده و بدانکه ما کسب
مرفوع المحل است معطوف بر ماله و ما موصوله است یعنی ما مکسوبه یا مصدریه یعنی کسبه و ما اغنی میتواند که ما استفهامیه باشد در معنی انکار و منصوب
المحل من حاوی نافیه تقدیر اینکه ای شی اغنی ماله و ما کسب یعنی چه چیز دفع کند از او مال و کسب مراد انستکه هر که اموال و مکسوبات او هلاکت دنیا و عذاب
3 دوزخ را از او دفع نکند سیصلی زود باشد که درایند نارا ذات لهب باتش خداوند لهب یعنی شعله کشنده و درخشنده که بر او مشتعل شود و مراد
اتش دوزخست و ذکر سین از برای وعید است یعنی البته باتش دوزخ معذب کردد اکرچه تراخی زمان شود در این ایه دلالت است بر صدق پیغمبر صلی الله علیه
4 و اله و بر صحت نبوت وی بر اکه مخبر است بانکه ابو لهب بصفت کفر بمیرد و انچنانشد که از ان خبر داده بود و قوله و امرأته عطف است بر ضمیر مستتر در سیصلی و ترک تاکید

ضمیر بجهت فصلست یعنی زود بود که درآید باتش دوزخ زن ابولهب که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابوسفیان بود در غایت عداوت نسبت بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله آورده اند که وی در همسایگی حضرت رسول صلی الله علیه وآله خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و بشب او در
و در سر راه پیغمبر یعنی تا خاری در دامنش او بریزد یا در پایش خلد وانحضرت چون سحر بقصد نماز گذاردن در مسجد از خانه بیرون آمدی انهارا از
سر راه برگرفتی و بر طریق ملایمت فرمودی که این چه نوع همسایگی است که با من میکنند حقتعالی بجهت این او را بقول مذکور عهد نمود و بعد ازان
باین صفت مذموم مذمت وی کرده فرمود حمالة الحطب یعنی بردارنده هیمه و کشنده هیزم و نصب ان بر ذم و شتم است یعنی او را باین
صفت بد مذمت میکنم و دشنام میدهم و بنابرانکه مرفوع باشد هم چنانکه قرائت غیر عاصم است یا خبر بعد خبر است و یا نعت یعنی امراته حمالة الحطب و یا
صفت امراته و صاحب کشاف گفته که من قرائت نصب را دوست تر دارم زیرا که شتم و ذم ام جمیل موجب توسل است بسید رسل و تقرب باو و از ربیع
ابن انس منقولست که چون رسول صلی الله علیه وآله در شب تار نزدیک ان پشته خار رسیدی ان پشته خس و خار هموار زمین گشتی وانحضرت پای
بران نهادی در زیر پای وی نرم تر از حریر بودی و از ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت کرده اند که هیمه کشی وی عبارتست از
نمامی و سخن چینی وی که موجب افروخته شدن اتش خصومت بود همچنانکه بهیمه اتش مشتعل میشود و لهذا نمیمه را حطب گویند کما قال الشاعر
شعر ولم تمش بین الحی بالحطب الرطب ای لم تمش بالنمیمه و تقیید حطب برطب بجهت دلالت انست بر تدخین که موجب بادلی فتنه و شر است
و یقال ایضا فلان یحطب علی فلان ای یوقد بینهم النار و یغری الشر در اشعار فارسی واقعست که بیت میان دو کس جنگ چون اتش است سخن
چین بدبخت هیزم کش است وام جمیل باین خصلت معروف بوده ... موصوف اکثم بن صیفی پسران را وصیت میکرد که زنهار از نمام
سخن چینی صادر که دیگر سخن چین کشنده هیمه است برای افروختن اتش و بدانید که نمام در یکساعت چندان اتش فتنه را مشتعل سازد که ساحر در یکسال
از ان نتواند بظهور رساند سعید بن جبیر و ابو مسلم بر انند که الحطب یعنی حمالة الخطایاست یعنی بردارنده گناهان بسبب معادات پیغمبر و حمل کردن شوم
خود را و سایر کفره را بر ایذای انحضرت و این موجب برافروختن اتش دوزخست مانند افروختن اتش هیمه و بنابراین ذکر حطب نیز بر سبیل مجاز باشد نظیره
قوله تعالی یحملون اوزارهم علی ظهورهم و قول اول منقولست از ابن عباس بروایت ضحاک و گویند فی نفس الامر وی بریسمانی از لیف خرما پشته هیزم
میکشید برای خود چنانکه رسم زنان عربست روزی پشته هیزم در پشت داشت و رسن ان در گردن بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و ان
پشته را در پس پشت او از سنگ فرو کشانید رسن در گردن او بماند و گلوی او بان گرفته شد و نفس منقطع گشته بدوزخ رفت حقتعالی بجهت
5 تخسیس حال و تحقیر او و تصویر او بصورت بعضی حطابه که موجب اهانت او و شوهر اوست خبر میدهد که فی جیدها در گردن او حبل من
مسد رسنی است بهم بافته از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندند تا او و زنش را در خشم آورد چه ایشان از خاندان شرف و ثروت
بودند و باندک چیزی که موجب اهانت ایشان میشد در غضب میشدند و بدانکه ظرف خبر است و حبل مبتدا و میتواند بود که ظرف در موضع حال باشد
از حمالة الحطب و حبل مرفوع بان و معنی اینکه ام جمیل کشنده هیمه است در حالتیکه در گردن او است ریسمانی از لیف خرما و مسد مشتق است از مسد اذا
فتل من الحبال فتلا شدیدا من لیف کان او جلد او غیرها و منه رجل ممسود الخلق ای مجدول الخلق و قویه و گویند مراد بمسد ان ریسمانیست که بان پشته
خار و خاشاک میکشید و در سر راه پیغمبر میریخت از مقاتل نقلست که مراد از این ایه انستکه بر طبق اینکه او در دنیا رسن در گردن میکرد و خار و هیمه
میکشید روز قیامت بر رسن اتشین پشتهای خار و هیمه اتشین از شجره زقوم بر پشت وی بندند و او را عذاب کنند از ابن ... عروة بن زبیر
مرویست که این رسن زنجیری باشد از اهن اتشین درازی ان هفتاد گز از دهن در ایند و از مقعد بیرون ایند و باقی ... پیچید از مجاهد
مرویست که مسد رسنی است که در میان چرخ چاه کشند پس همچنانکه ... این ریسمان اتشین ... او میکشند و گردن او را با همه اعضا فرو کرد
سعید بن مسیب فرموده ام جمیل قلاده فاخر یعنی گردن بندی قیمتی داشت از جواهر گفت انرا بفروشم و بهای انرا در عداوت پیغمبر خرج میکنم حقتعالی در مقابل
در دوزخ زنجیر اتشین در گردن او بندد و این نوع را عذاب کند ... ام جمیل ... بصورت حطابه که حامل حزمه
باشد در بطحا بگردن خود بجهت تحقیر شان او و یا بیان حال او در جهنم که بر پشت او حزمه باشد از حطب جهنم که بریسمان اتش انرا بر گردن خود بسته اسماء
بنت ابی بکر روایت کرده که چون این سوره نازل شد ام جمیل عوراء مذمت خود را شنید بیطاقت شد و ولوله گویان و فریاد کنان سنگی برداشت و روی
بمسجد الحرام نهاد تا بر پیغمبر زند و میگفت مذمما ابینا و دینه قلینا و امره عصینا از محمد بیزار شدیم و دین او را دشمن گرفتیم و امر او را نافرمانی کردیم
پیغمبر صلی الله علیه وآله با ابوبکر در مسجد نشسته بودند چون ابوبکر ام جمیل را دید با انحال گفت یا رسول الله انا اخاف ان تراک من میترسم که او ترا ببیند
گفت لن ترانی او هرگز مرا نتواند دید و بعضی از ایات قران مشغول شد حقتعالی رسول را از نظر ام جمیل ملعونه مستور گردانید وانحضرت این ایه را تلاوت میفرمود
که واذا قرأت القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا پس ام جمیل نزد ابوبکر امد و اصلا پیغمبر را ندید پس گفت یا ابابکر
اخبرت ان صاحبک هجانی خبر داده شدم که مصاحب تو مرا هجو کرده ابو بکر گفت لا و رب البیت ما هجاک نه بحق این خانه که او ترا هجو نکرده ام جمیل
برگشت و گفت قد علمت قریش انی بنت سیدها قریش میدانند که من دختر مهتر ایشانم و بدانکه ندیدن ام جمیل پیغمبر را میتواند بود که بسبب این
باشد که حقتعالی شعاع چشم او را منعکس گردانیده باشد یا تصلیب هوا نموده باشد بر وجهی که ... باصره او در او نفوذ نکرده باشد یا تفریق شعاع او کرده
باشد تا به پیغمبر متصل نشده باشد و دیگر انکه از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که لا یزال ملک یسترنی عنها یعنی فرشته همیشه هست که میپوشاند مرا از نظر او تا
مرا نبیند و مخفی نیست در انکه توعد مذکور بر تقدیر عدم قبول ایمان ابولهب و ام جمیل بوده بنابران مستلزم عدم لزوم تکلیف ایمان نباشد بر ایشان
چه تکلیف ایمان بر همه فرد از افراد دنیا ثابت و لازمست و موجب تکذیب خبر او سبحانه نشود بر تقدیر ایمان اوردن ایشان و مؤید این است ...
وقد عصیت قبل ... انکه اگر فرعون قبل از معاینه بأس ایمان میاورد حقتعالی انرا از او قبول میفرمود ...

توبه او را مخصوص بوقت نزول عذاب گردانیده پس چونکه ابولهب و ام جمیل قبل از وقوع این عذاب که زمان تکلیفست ایمان نیاوردند هنگام عذاب
معذب شدند بسلسله سبعون ذراعا فاسلکوه مسلسل کشند اورده اند که عقیل نزد معویه رفت عقیل جوانی معرفی نمود معویه گفت این
کیست هذا عقیل عمه ابولهب عقیل گفت هذا معویه عمته حمالة الحطب روزی دیگر معویه بعقیل گفت یا عقیل عم خود در کدام در که دوزخ می بینی گفت
ای معویه وقتیکه بدوزخ در ایی در دست چپ خود نگاه کن تا عمه ات را که حمالة الحطب است ببینی که بر زنجیر اتش مسلسل است و از انجا معلوم گردد که ابولهب
کجا است سورة الاخلاص مکیست و نزد بعضی مدنی و تسمیه اینسوره باخلاص بجهت انستکه غیر توحید چیزی دیگر در ان نیست و کلمه توحید را کلمه
اخلاص میگویند و یا انکه هر که باعتقاد و اقرار متمسک بان شود مؤمن با اخلاص باشد و یا هر که قرائت ان کند بر سبیل تعظیم خشوعا او را خلاص
سازد و برهاند از اتش دوزخ و این سوره الصمد نیز گویند و در حدیث امده که لکل شیء نسبة و نسبة الرب سورة الاخلاص و بفاتحه سوره نیز مسمی
یعنی قل هو الله احد و انرا سوره الاساس نیز میگویند بجهت انکه مشتملست بر اصول دین و ابی و انس از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که است
السموات السبع والارضون السبع علی قل هو الله احد اساس و بنای اسمانها و زمینها بر قل هو الله احد نهاده شد یعنی انها مخلوق نشده اند مگر بجهت
انکه دلالت کنند بر توحید او سبحانه و معرفت صفات او و این سوره با ... و سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را مقشقشتان میگویند
زیرا که تنزیه او از شرک و نفاق میکنند و عاری خود را میسازند از ان یقال تقشقش المریض من علته اذا افاق و ابات ان نزد مکی و شامی پنج است
و نزد غیر ایشان چهار و اختلاف در ایه لم یلد است که مکی و شامیست و فضل اینسوره بسیار است و ثواب قرائت ان بیشمار است ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که اینسوره را بخواند چنان باشد که ثلث قران خوانده باشد و حقتعالی هر که ایمان اورده بخدا و ملئکه و کتابها و رسولان
وی و روز قیامت ده حسنه در نامه عمل او ثبت کند و ابو درداء از سید انبیا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القران
فی لیلة ایا هیچکدام از شما نمیتواند که در یکشب ثلث قرانرا بخواند گفتیم یا رسول الله که میتواند که در یکشب ثلث قرانرا بخواند فرمود اقرأوا قل هو الله احد
سوره قل هو الله احد بخوانید که ثواب ان مثل ثواب ثلث قرانست و نیز از ابودرداء منقولست که هر که یکبار اینسوره را بخواند چنان باشد که ثلثی از قران
خوانده و اگر دو بار تلاوت کند همچنان باشد که دو ثلث قران تلاوت نموده و اگر سه بار بخواند ثواب او چون ثواب کسی است که تمام قران تلاوت کرده
و هر که در خانه خود در رود و اینسوره بخواند فقر و احتیاج از انخانه بدر رود و توانگری و فراخی معیشت بان خانه اید و انس بن مالک از رسول صلی الله علیه وآله
خبر داده که هر که یکبار اینسوره بخواند حقتعالی برکت دهد او را در نفس و مال او و هر که دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند
برکت دهد او و اهل و همسایگان او و ... و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر در بهشت برای او بنا کنند و حفظه فرشتگان گویند بیائید تا قصرهای
برادر خود را ببینیم که بچه نوع بنا کردند و اگر صد بار بخواند گناهان بیست و پنجساله او امرزیده شود و اگر چهارصد بار بخواند گناه چهارصد ساله
او امرزیده شود و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند و سهل بن سعد ساعدی روایت کرده که مردی نزد پیغمبر
و از فقر و فاقه و تنگی معیشت شکایت کرد انحضرت فرمود که هر گاه که در خانه خود روی سلام کن خواه کسی را ببینی و خواه نبینی و یکبار سوره قل هو الله احد
بخوان تمرد باین عمل اقدام نمود حقتعالی روزی بر او فراخ گردانید تا انکه همسایهای خود را مخلوط گردانید و سکونی از ابو عبدالله علیه السلام نقل نموده
که چون سعد بن معاذ وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله بر او نماز گذارد و فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز گذاردند گفتم یا رسول
الله سعد این فضیلت را از کجا یافت فرمود که قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه در نشستن و برخواستن و سوار شدن و پیاده گشتن و رفتن و امدن
میخواند انس روایت کرده که روزی با رسول الله در تبوک بودیم نور افتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل او را ندیده بودیم گفتم یا رسول الله
اینچه نور است که بر افتاب غلبه کرده انحضرت متفکر شد جبرئیل امد و گفت بدان یا رسول الله معاویه لیثی در مدینه وفات یافته حقتعالی هفتاد
هزار فرشته فرستاده که بر او نماز گذارند پیغمبر صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید که وی این مرتبه از کجا یافته بود گفت بخواندن قل هو الله احد چه او را
نشسته و ایستاده در امد و شد و گاه و بیگاه میخواند رسول گفت بجبرئیل مرا ارزوی انستکه بر وی نماز گذارم پس طی ارض شد وانحضرت
از تبوک بمدینه امد و با فرشتگان بر وی نماز گذارد و منصور بن حازم از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که یکروز و یکشب بر او بگذرد در پنج
نماز یومیه و بگذارد که قل هو الله احد در ان قرائت نکند او را گویند یا عبدالله لست من المصلین ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نبودی و از
اسحق بن عمار روایتست که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که هر که یک جمعه بر او بگذرد و او در ان قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد
و هرون بن خارجه نیز از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که را مرضی و سختی رسیده باشد و او در ان قل هو الله احد نخواند و در انمرض و سختی بمیرد از اهل
دوزخ باشد و ابو بکر حضرمی نیز از انحضرت روایت کرده که هر که ایمان بخدا و روز اخرت دارد باید که قرائت قل هو الله احد را در عقب نماز ترک نکند
چه هر که قرائت ان کند خیر دنیا و اخرت جمع کند و بیامرزند او را و پدر و مادر و فرزندان او را و عبدالله بن حجر خبر داد که من از امیرالمؤمنین علیه السلام
شنیدم که فرمود هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند در ان روز او را هیچ گناه ضرر نرسد و شیطان از او مخذول و منکوب شود و ابراهیم بن
مهزم روایت کرده از کسیکه از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیده که انحضرت میفرمود هر که خواهد نزد سلطان جباری رود و از او خائف باشد باید که
قل هو الله احد را در پیش خود و عقب اثر کند و در پس خود و بر جانب چپ و راست خود دمد حقتعالی خیر ان سلطان را باو برساند و شر او را از او دفع کند
و نیز انحضرت فرموده که هر که از چیزی ترسد باید که صد ایه از قران بخواند از هر جا که خواهد و بعد از ان سه بار بگوید اللهم اکشف عنی البلاء حق
سبحانه او را از ان خوف ایمن سازد و عیسی بن عبدالله از پدر خود روایت کرده و او از پدر خود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که رسول صلی الله علیه وآله مرا
گفت که هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن سه بار بخواند حقتعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
از مردی شنید که قل هو الله احد قرائت میکرد فرمود وجبت واجب شد گفتند یا رسول الله ما وجبت چه چیز واجب شد فرمود وجبت له الجنة واجب گشت

مراد و اهل بهشت و نیز از آنحضرت مأثور است که هر که قل هو الله احد بخواند حق سبحانه نظر رحمت باو نکرد و هیچ چیز از خدا نطلبد مگر که باو کرامت فرماید
و او را در حفظ خود نگاه دارد و از عمران بن حصین روایتست که رسول صلی الله علیه و آله سریه بجائی فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام را امیر ایشان کرد
و چون باز گشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را از کیفیات سلوک امیر المؤمنین سلام الله علیه با ایشان سؤال کرد گفتند کل خیر هر چه را فعل خیر بود
الا آن بود که در هر نماز قل هو الله احد میخواند سوره دیگر نمیخواند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لم فعلت هذا یا علی چون بود که در نماز باین سوره مواظبت
مینمودی گفت بجهت آنکه من دوست میدارم این سوره را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما احببتها حتی احبك الله عز و جل دوست نداشتی آنرا تا آنکه حق تعالی
ترا دوست داشت و روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حین قرائت ... در آخر هر آیه از آن فصل کردی ... و ابتدا این سوره بسوره ...
بسبب آنکه این سوره ... توحید است ... در شأن توحید الهی از ابی بن کعب و جابر روایتست که جمعی از مشرکان قریش بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله گفتند ای محمد صفت کن از برای ما خدای خود را که پرستش او میکنی ... پس این سوره نازل شد و محمد بن مسلم از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یهود
از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که وصف خدای خود کن پس این سؤال را سه بار اعاده کردند آنحضرت جواب نداد پس جبرئیل نازل شد این سوره را آورد
و قاضی در تفسیر خود آورده که عبدالله بن سلام در مکه نزد پیغمبر آمد آنحضرت بوی گفت انشدك الله هل تجد فی التوریة انی رسول الله سوگند میدهم ترا
که در توریة یافته که من رسول خدایم گفت انعت لنا ربك صفت کن بر ما خدای را این سوره بر او نازل شد پس عبدالله خواند سبب اسلام او شد ...
... آنکه پیغمبر ... بعد هجرت ... اظهار نمود از ابن عباس منقول است که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
عامر گفت ای محمد بچه ما را دعوت میکنی فرمود الی الله ... که مستجمع جمیع صفات کمالست گفت صفه لنا امن ذهب هو ام من فضة ام من حدید
ام من خشب صفت کن از برای ما که او از طلا است یا از نقره و یا از آهن و یا از چوب پس این سوره نازل شد ایشان باز گردیدند چون برگشتند در عقب ایشان صاعقه
بیامد اربد ... را بسوخت و عامر را ... بر پهلوی او زدند با نهلاك کشت ... و مقاتل و غیره گفته اند که جمعی از احبار
یهود نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند صف لنا ربك لعلنا نؤمن بك فان الله انزل نعته فی التوریة وصف خدای خود کن بر ما تا ایمان بتو آریم
... وصف خود داده در توریة ذکر کرده ... پس این سوره نازل شد در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند یا ابا القاسم
وصف کن خدا را تا ایمان آریم ... در توریة دیده ایم و دانسته بگو چه چیز است ... و از که میراث گرفته و میراث او را که
خواهد گرفت این سوره فرود آمد که بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای محمد آنکسی را که از تو می
پرسد هو الله اوست خدای مستجمع صفات کمال احد یگانه موحد بذات و منفرد بصفات و اکثر مفسران بر آنند که هو ضمیر شانست یعنی شان الله احد
مانند هو زید منطلق کانه قیل الشان هذا ... امر عظیم آنست که خدا یکیست ... ضمیر مبتداست و خبر این جمله است
و چون این جمله در حکم مفرد است ... آنکه جمله که شانست عبارتست از ضمیر ... بحسب معنی مبتدا پس آن مانند زید ...
باشد و احتیاج بعاید نداشته باشد بخلاف زید ابوه منطلق زیرا که زید و جمله ... معنیین مختلفین لا بد احتیاج بعاید باشد بنابر تفسیر اول که
ضمیر راجع بمسئول عنه است احد بدل الله است یا خبر دوم ضمیر و اصل آن وحد است که واو بالف قلب شده چون اناه که در اصل وناه بود و آن ذات
بر مجامع صفات جلال هم چنانکه الله مستجمع صفات کمال ... و احد حقیقی بالذات منزه است از انحاء ترکیب و تعدد و آنچه مستلزم آنست چون جسمیت و تحیز
و مشارکت در حقیقت و خواص آن و وجوب وجود ... و حکمت تامه مقتضی الوهیت و ابن عباس در تفسیر این کلمه فرموده که واحد لیس کمثله شیء ...
اند که معناه واحد فی الالهیة و القدم و گویند که احد است در صفت ذات یعنی در وجوب صفات هیچکس شریك او نیست چه او واجب الوجود بالذات
است عالم و قادر و حی است بحسب ذات و غیر او متصف باین نیست ... احد است در افعال ... محض احسانست و ... نفع و دفع ضرر نیست ... افعال ...
پس هر آینه بصفت مختص بوحدت باشد و فرق میان احد و واحد آنست که واحد داخل حساب و عدد ... و ممتنع است دخول احد در آن زیرا که احد متجزی و منقسم نمیشود
در ذات و صفات ... جایز است که واحد را ثانی باشد ... جایز نیست که احد را ثانی باشد چه احد مستوعب جنس خود است بخلاف واحد و دلیل بر این آنکه
اگر گفته شود فلان لا یقاومه واحد جایز است که در این صورت گویند بل یقاومه اثنان و اگر گویند لا یقاومه احد نمیتوان گفت که لا یقاومه اثنان ...
و واحد را بر ... اطلاق میکنند بخلاف احد که مختص است ... گفته اند که احد ذات ... بدون اعتبار کثرت یعنی حقیقت
محضه است که ... من حیث هو وجود ... تقیید آن بعموم و خصوص و شرط عرض و لا عرض و واحد ذات با اعتبار کثرت صفات و سید شریف
علامه در شرح مواقف آورده که احد آنست که ممتنع باشد شریك بود غیر او در ماهیت و صفات کمال بخلاف واحد و بعضی دیگر گفته اند که هو احد لذات
ای لا ترکیب فیه و واحد فی الصفات ای لا مشارك له فی الصفات ابو جعفر محمد باقر علیه السلام در معنای این آیه کریمه فرموده اند که قل یا محمد یعنی اظهار کن ای محمد
آنچه را بسوی تو وحی کرده ایم و خبر داده ایم ترا بان بتالیف حروفی که خوانده ایم آنرا بر تو تا مهتدی شود بان هر که گوش شنونده داشته باشد و دل دریابنده و هو اسم
مکنی است که مشار است بغائب پس هاء تنبیه است از معنی ثابت و واو اشاره بغائب بودن آن از حواس هم چنانکه هذا اشارتست بچیزیکه حاضر باشد
نزد حواس و سبب نزول این آنست که کفار تنبیه میکردند از الهه خود بحرف که مشیر است بشاهد مدرك و میگفتند هذه الهتنا المحسوسة المدركة بالابصار
و برسول میگفتند که ای محمد اشاره کن بخدای خود که مارا باو میخوانی تا او را ببینیم و بیابیم پس باو ایمان آوریم و عبادت کنیم او را حق سبحانه فرمود که
قل هو الله پس هاء تنبیه کرده از ثبوت و وجود و واو اشاره کرده باینکه غایبست از درك ابصار و لمس انظار و متعالی از آن و بعد از آن آنحضرت فرمود که پدرم خبر
داده مرا از پدر خود حسین بن علی و او از پدر خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که پیش از واقعه بدر یک شب خضر پیغمبر را در خواب بدیدم
و او را گفتم که مرا چیزی تعلیم کن که بان بر اعداء نصرت یابم گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو و چون روز شد نزد رسول رفتم و واقعه خود را بر او عرض
کردم فرمود یا علی علمت الاسم الاعظم یعنی اسم اعظم را بتو تعلیم کردند پس من در روز بدر میخواندم اعداء بسبب آن مغلوب و مقهور شدند بعد از آن

ابوجعفر علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام در روز بدر قل هو الله احد تلاوت میفرمود بعد از آن گفت یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی
و انصرنی علی القوم الکافرین و در روز صفین در حال مقاتله و مطارده نیز باین طریق میگفت و عمار یاسر او را گفت یا امیر المؤمنین ما هذه الکنایات
فرمود اسم اعظم و عماد توحید الله لا اله الا هو است بعد از آن آیه شهد الله انه لا اله الا هو و اواخر حشر را تلاوت فرمود و پیاده شد و چهار رکعت نماز
بگذارد پیش از زوال آفتاب ... برکت این اورا بر دشمنان منصور گردانید و همه دشمنان را مطرود و مقهور ساخت و نیز ابوجعفر علیه السلام از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام نقل کرده که الله بمعنی معبود است که واله و متحیر باشند مخلوقات و مستور از ادراك ابصار و محجوب از اوهام و خطرات و بعد از آن
ابو جعفر علیه السلام فرمود که معنی کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنست که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند از درك ماهیت او و احاطه بکیفیت او
و عرب میگوید که اله الرجل اذا تحیر فی شیء فلم یحط به علما و وله اذا فزع الی شیء و تفصیل این در سوره فاتحه سمت تحریر یافته بعد از آن فرمود که
احد بمعنی فرد منفرد است که او را نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات و توحید بمعنی اقرار بوحدتست که بمعنی انفراد است و واحد مباینیست
که منبعث از شیء نباشد و متحد بان نبود پس معنی الله احد آنست که معبودیکه بندگان واله و متحیر باشند از ادراك او و احاطه بکیفیت او فرد است
۲ بالوهیت خود و متعالی از صفات مخلوقات خود الله الصمد معبود بحق پناه همه محتاجان و بی نیاز از همه ... منزه از آنست که بخورد و بنوشد پس او
نخورد و ننوشد بر خلاف آنچه زعم یهود است و در کشاف آورده که صمد فعل است بمعنی مفعول مشتق از صمد الیه اذا قصده پس این بمعنی مصمود
الیه است در حوائج و مستغنی از غیر یعنی قاصد او محتاج او ... در جمیع جهات و او غیر مطلق است از همه مکونات و الصمد ابن عباس فرموده که صمد
سید است که در همه کارها رجوع با او کنند تعریف صمد و تنکیر احد بجهت علم کفار است بصمدیت او و عدم علم ایشان باحدیت او و تکریر لفظ الله
اشعار است بانکه هر که متصف بصمدیت نباشد مستحق الوهیت نبود و اخلاء جمله از عاطف بجهت آنست که این در حکم نتیجه جمله اولیست یا دلیل بر آن
و در تفسیر ماوردی آورده که صمد کسی است که هر چه خواهد کند و در عین المعانی آورده از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کنه
او نا امید باشند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که پدرم زین العابدین از پدر خود حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده که صمد آنست که در سودد و علو
بنهایت رسیده باشد صمد آنست که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که جوف نباشد صمد آنست که نخورد و نیاشامد صمد آنست که خواب نکند یعنی نه که احتیاج باین صفات
ثلثه نداشته باشد صمد سید مطاعیست که فوق او امر کننده و نهی کننده نباشد و از محمد بن حنفیه نقل کرده اند که صمد قائم بنفسه مستغنی بالذات از غیر خود متعالی
از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام پرسیدند که ما الصمد فرمود الذی لا شریك له و لا یؤده حفظ شیء و لا یعزب
عنه شیء و صمد کسی است که او را شریکی نباشد ... و از انکه ... چیزی پنهان نباشد از او و ابو البختری از وهب بن وهب قرشی
روایت کرده که زید بن علی گفت الصمد الذی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون صمد آنست که چون اراده وجود چیزی کند بلفظ کن ایجاد آن نماید صمد
آنست که ابداع اشیا کند و ازواج و اشکال و ازواج مختلفه منفرد بوحدت باشد و او را ضد و شکل و مثل و ندی نباشد و نیز از وهب بن وهب
روایتست که امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام خود علیهم السلام روایت کرده که اهل بصره کتابتی بامام حسین علیه السلام نوشتند و معنی صمد را از او سؤال کردند
او جواب کتابت نوشت باین عنوان که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای اهل بصره در قرآن خوض مکنید و در آن مجادله منمائید و بغیر علم در آن تکلم مکنید که
من از جد خود رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوأ مقعده من النار هر که بی علم در معنی قرآن خوض نماید در آتش جای
۳ گیرد یعنی موضع نشستن او دوزخ باشد و بدرستیکه ای اهل بصره حق سبحانه تفسیر صمد فرموده بقوله لم یلد یعنی بیرون نیامد از او چیزی کثیف چون ولد
و سایر اجسام کثیفه که از مخلوق بیرون میاید و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجه و ضحك و بکا و خوف
و رجاء و رغبت و سامت و جوع و شبع و غیر آن یعنی متعالی است از آنکه متولد شود و بیرون آید از او اشیاء کثیفه و لطیفه و لم یولد و زاده نشد یعنی بیرون
از چیزی هم چنانکه اشیاء کثیفه بیرون می آید از عناصر خود مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض و ... از ینابیع و ثمار از اشجار و هم چنانکه اشیاء لطیفه از مراکز خود
بیرون میاید چون بصر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست لا من شیء و لا فی شیء و لا
۴ علی شیء مبدع اشیاء و منشی اوست بقدرت و مفنی آن بمشیت و مبقی آن بمصلحت و حکمت و لم یکن له و نیست و نبوده مر او را کفوا احد همتا و مانند احد
هیچکس یعنی او را مثل و نظیر و شبیهی در ذات و صفات نیست بعد از آن فرمود ذلکم الله الصمد الذی لم یلد و لم یولد عالم الغیب و الشهادة و نیز وهب بن وهب
روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود جماعتی از فلسطین نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام آمدند و مسئله چند از او پرسیدند و آنجواب
ایشان گفت بعد از آن الصمد را از او سؤال کردند فرمود پنج حرفست الف که دلیلست بر انیت او و لام دلالت بر الهیت او و چون الف و لام نزد قرائت بر لسان
ظاهر نمیشوند و مسموع نمیگردند و در کتابت ظاهر میشوند پس خفای آن بر لسان و سمع دلالت میکند بر آنکه الهیت او مخفی است بحواس مدرك نمیشود و در زبان
هیچ واصفی واقع نمیشود و در گوش هیچ سامعی در نمیاید و ظهور آن نزد کتابت دلیلست بر آنکه او سبحانه اظهار ربوبیت خود کرده در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیفه
با اجساد کثیفه ایشان پس چون بنده نظر بنفس خود و روح خود در نمی بیند هم چنانکه الف لام الصمد مبین نمیشود و در حاسه از حواس خمس در نمیاید و چون نظر
بکتابت میکند ظاهر میشود آنچه مخفی است در قول و سمع تا اشاره باشد بانکه هر گاه بنده تفکر میکند در ماهیت باری تعالی و کیفیت او واله و متحیر میشود و فکر او با
نمیرسد و تصور آن نمیکند زیرا که او خالق جمیع صورتهاست و چون نظر بخلق او میکند بر او واضح و ثابت میشود که او خالق اشیاست و مرکب ارواح با اجساد ایشان
و اما صاد دلیلست بر آنکه او سبحانه صادقست و قول و کلام او صدق و ... بندگان با تباع صدق و وعده ایشان بصدق در دار صدق و میم دلیل
بر ملك او و بر آنکه او مالك مطلق است ملك او لم یزل و لا یزال است و مکون همه کائنات و دال دلیلست بر دوام ملك او و بر آنکه دایم الوجود است از کون
و زوال مبرا و بعد از آن فرمود که اگر من بیابم حمله ... او سبحانه بمن کرامت فرموده هر آینه نشر توحید و ایمان و اسلام و دین و شرایع میکردم از لفظ صمد
و چگونه حمله علم را توانم یافت حال آنکه جد من امیر المؤمنین علیه السلام حمله علم خود را نمییافت تا آنکه ... بر منبر ... میگفت سلونی قبل ان تفقدونی

فلان بین الجوانح مغی علما جما از من بپرسید هر چه میخواهید بپرس تا انکه مرا بیابید چو بیابان جهلوئی من مملو است از علم انبیا و حکم بیشمار هست چه دور دور اند
حاملان علم و طالبان او و نیز انحضرت فرمود که از امیر المومنین علیه السلام از تفسیر این سوره پرسیدند فرمود هو الله احد بلا تاویل عدد الصمد بلا تبعیض بدد لم
یلد فیکون موروثا هالکا و لم یولد فیکون الها مشارکا و لم یکن له من خلقه کفوا احد و ابن عباس فرموده که لم یلد فیکون والدا و لم یولد فیکون ولدا
و بعضی دیگر گفته اند که لم یلد ولدا یرث عنه ملکه و لم یولد فیکون قد ورث الملک من غیره و گویند معنی انستکه لم یلد فیدل علی حاجته لان الانسان تشتهی
الولد لحاجته الیه و لم یولد فیدل علی حدوثه و ذلک من صفات الاجسام و بدانکه لم یلد در جواب انست که گفتند عزیر و مسیح پسران خدا اند و فرشتگان
دختران او و لهذا اقتصار بر لفظ ماضی کرده و متعرض حال و مستقبل نشده و لم یولد در رد نصاری است که گفتند مسیح خدا است و لم یکن له کفوا احد در رد
مجوس و مشرکانست که میگفتند او را شریک و انباز هست و نزد بعضی کفو بمعنی صاحبه و زوجه است یعنی او را زنی نیست تا ازو ولدی بیاورد چه ولد
بی حصول زوجه مهیا نشود و تکثیر ان بکفو بجهه انستکه او کفو نیز جهه است و تقدیم ظرف با انکه لغو غیر مستقر است و متعلق بیکن و حق او تاخیر است
چنانکه سیبویه تصریح بان نموده بجهه انستکه سوق کلام برای نفی مکافات است از ذات باری تعالی و مصب و مرکز این معنی ظرف است پس بجهه اهتمام ان
احق و احری باشد بتقدیم و تقدیم خبر بر اسم نیز بجهه همین است و میتواند بود که ظرف حال باشد از ضمیر مستکن در کفوا یا خبر باشد کفوا
حال از احد و معنی اینکه نیست کسی همتا در حالتیکه همتای او سبحانه باشد یا نیست مر او را احدی در حالتیکه کفو او باشد در کشاف اورده که
لم یلد بجهه انستکه او را مجانسی نیست تا از جنس او صاحبه باشد که از او ولد حاصل کند و دال بر این معنیست قوله تعالی انی یکون له ولد و لم تکن له
صاحبة و لم یولد بسبب انستکه هر مولودی محدث است و متصف بجسمیت و او سبحانه قدیمیست که وجود او را اولی نیست و از جسمیت مبرا و معراست و لم
یکن له کفوا احد اشارتست بانکه هیچکس مماثل و مشاکل او نیست بی همتا و بی نظیر است و با انکه کفوا از کفاءة باشد در نکاح یعنی او را صاحبه نیست
و این سوره محتویست بر جمیع صفات کمال او سبحانه چه هو الله اشاره است بانکه او خالق و فاطر جمیع اشیاست از جمادات و نباتات و حیوانات و غیر ان و این
متضمن اتصافست بقادریت و عالمیت زیرا که خلق مکونات مستدعی قدرت و علمست چه ان در غایت احکام و اتساق و انتظامست و فعل محکم جز از
قادر و عالم در وجود نیاید و نیز خالقیت متضمن صفات او است چون حیوة و سمع و بصر و احد صفت او است بوحدانیت و نفی شرکا و صمد صفت او است
بانکه او محتاج الیه جمیع محتاجانست مگر او و هر کامکی دیگر محتاج الیه نباشد بغیر او پس غنی مطلق باشد و علم و غنا مستدعی عدالت او است
زیرا که هر که باین دو صفت متصف باشد فاعل قبایح نخواهد بود بجهه علم او بقبح قبیح و غناء او از ان و لم یولد صفتست بقدم و اولیت او و لم یلد
نفی شبه است و مجانست او و لم یکن له کفوا احد تقریر نفی مشبه است و تتمیم حکم بان و میتواند بود که ربط جمل ثلثه بعطف اشاره باشد بانکه
مراد از این جمل نفی اقسام امثالست پس ان در حکم جمله واحده است که علت ان مبین است باین جمل پس این سوره دلیل باشد بر سلب جسمیت
و جوهریت و عرضیت و تحیز در مکان و جهت از او سبحانه و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که انواع شرک بحکم وجدان دایر است در هشت چیز نقص
و تقلب و کثرت و عدد و علت و معلول و اشکال و اضداد پس حق سبحانه از ذات خود نفی صفت کثرت و عدد نمود بقوله قل هو الله احد و نفی تقلب
و نقص فرمود بقوله الله الصمد و نفی علت و معلول کرد بقوله لم یلد و لم یولد و نفی اشکال و اضداد نمود بقوله و لم یکن له کفوا احد پس او وحدانیت
بحت باشد و از اینجهه است که او را سوره اخلاص میگویند و بعضی دیگر از علمای محققین گفته اند که توحید مقصود است بنفی مماثل در ماهیت
و مکافی در وجوب یا متاخر است در وجود از قبیل معلول چون ولد یا متقدم بر ان بمنزله علت مانند والد یا معیت بمثابه مقارن مثل کفوا پس تمهید
قاعده توحید که بقل هو الله احد تقدیم یافته بلم یلد که مقتضی نفی صنف اولست و لم یولد که مقتضای نفی صنف دوم و لم یکن له کفوا احد که مقتضای
نفی صنف سیم است تمام شد و نیز گفته اند که نزد معطله عالم را صانعی نیست و فلاسفه بر انند که او را صانعی هست اما او را نام و صفت نیست و
مذهب ثنویان انستکه شریک دارد و معتقد مشبهه انستکه مانند مخلوقاتست و یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند است و اعتقاد مغان چنانست
که کفو دارد چون بنده مومن گفت که هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود
و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد فرا نمود از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له
کفوا احد گفت از معتقد مغان مبرا شد و بعضی دیگر گفته اند که اسرار از کلمه هو محظوظ شوند و ارواح از ذکر الله ابتهاج یابند و دلها از نور احد روشنائی
پذیرد و عقول از سر الله الصمد بهره یابد و نفس از تعقل بکلمات لم یلد و لم یولد منتفع گردد و بتحقق معنی و لم یکن له کفوا احد بمقصود رسد و گفته
اند که کلمه هو قسم والهانست و لفظ الله بهره دانشورانست و نام احد حظ محتاجان و محبانست و الله الصمد نصیب عارفانست و لم یلد و لم یولد
قسط عاقلانست و لم یکن له کفوا احد از ان عام مومنانست پس هر که بهو رسد واله است و هر که الله داند عالمست و هر که احد بر زبان اورد با ادب محب
است و هر که صمد را بشناسد عارفست و هر که لم یلد و لم یولد را اعتقاد کند عاقلست و هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق کند مومن است
و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خالص است فضیل ابن یسار روایت کرده که امام جعفر علیه السلام مرا امر کرد که هر گاه از قرائت قل هو الله احد فارغ شوی
سه بار بگو کذلک الله ربی و بدانکه چون این سوره با وجود قصر مشتملست بر جمیع معارف الهیه و رد اعتقاد ملاحده فرموده ان معادل ثلث قرانست چنانچه
سمت ذکر یافت و نکته در تخصیص ثلث انستکه مقاصد قران مخصوصست در بیان عقاید و احکام و قصص و این سوره منحصر است در بیان عقاید که مقصود
بالذات است پس ثلث قران باشد و کثرت فضایل و مثوبات این سوره دلیلست بر فزونی درجه و شرافت و منزلت علم توحید بر علوم دیگر و جلالت محل علم کلام بر
سایر علوم و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و اله علم التوحید من الله بمکان پس شبهه نیست در انکه عالم باین علم از مقربان درگاه الهی است و واصل
بمراتب قرب نامتناهی و جاهل بان در نهایت مباعدت از فیوضات رحمت محروم از مثوبات اخروی و معذب بانواع عقوبات ابدیه اللهم احشرنا فی زمرة العالمین
بک العاملین لک و القائلین بعدلک و توحیدک و الخائفین من وعیدک بمنک و جودک یا ارحم الراحمین سورة الفلق نزد اکثر علما مکی

است و نزد بعضی مکی و عدد ایات ان پنجست باجماع امت و در حدیث امده که هر که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند همچنان باشد که
کتبی که جمیع کتبی را که حق سبحانه بر انبیاء نازل کرده قرائت نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود دو سوره بر من
چند ایه بر من نازل شد که هرگز مثل ان نازل نگشته بود و هیچ سوره نیست که احب و ارضی باشد نزد خدا از این دو سوره گفتند که امت یا رسول الله فرمود معوذتین
و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله بمن گفت یا عقبه ترا تعلیم دو سوره کنم که از افضل قرانند یا از افضل قران گفتم یا رسول الله پس انحضرت معوذتین را
تعلیم من داد و فرمود ما یعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین بعد از ان در نماز صبح قرائت کرد و مرا گفت اینها در محل بر خواستن و خسپیدن بخوان
و ابو عبیده حذاء از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که در نماز وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند او را گویند یا عبد الله ابشر فقد قبل الله
وترک ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق سبحانه نماز وتر ترا قبول فرمود و بدانکه چون حق سبحانه ذم اعدای رسول نمود در سوره تبت که مشرکان بودند و بعد
از ان ذکر توحید کرد در سوره اخلاص در عقب ان رسول را امر فرمود باستعاذه از شر مشرکان حاسد ساحر تا بر سفهای جن و انس و سبب نزول اینها وارد
اورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه و اله مشغول بود و دختران لبید بن اعصم یهودی از ان کودک بمبالغه بسیار از مشاطه
راس انحضرت و دندانه چند از مشط او بستدند و بنام انحضرت بر رشتی سحر کرده در پوست طلع خرما نهادند و در چاه ذروان زیر سنگی نهان
کردند و انحضرت بسبب ان بیمار گشت جبرئیل بهدایت امام زاد انحضرت را خبر داد انحضرت امیر المومنین علیه السلام را با زبیر و عمار را امر فرمود تا اب انچاه را بکشیدند و سنگ را
برداشتند و ان پوست طلع از زیر ان بیرون اوردند یازده گره بران رشته زده بودند حق سبحانه معوذتین را فرستاد که یازده ایه است جبرئیل ترا
میفرمود هر ایه عقده از ان رسن گشاده میشد و در روایت دیگر امده که لبید بن اعصم یهودی بر انحضرت سحر کرد و ان را در چاهی ذروان نهان کرد پیغمبر صلی الله
علیه و اله از این جهه بیمار شد و حق سبحانه دو فرشته را فرستاد تا بر انحضرت وی در خواب بودند یکی بر بالین او بنشست و دیگری بر پایین پای او و او را
خبر دادند و انحضرت امیر المومنین علیه السلام را بفرستاد و از ان چاه بر اورد جبرئیل معوذتین را بر او خواند و ان سحر باطل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و اله
هم چنانکه کسیرا از بند گران خلاص شود و جبرئیل میگفت بسم الله ارقیک من شر کل شیء یؤذیک من حاسد و عین و الله تعالی یشفیک و این روایت منقولست
از عایشه و ابن عباس و شبهه نیست در عدم معقولیت این قول زیرا که اگر مسحور باشد عقل او مختل باشد و حق سبحانه انکار مسحوریت انحضرت کرده و فرموده
و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا و لیکن ممکنست که صورت این قضیه طبعی حیره
بوده باشد که لبید یا دختران او این امر قبیح جهد کرده باشند و اثری بر ان فعل مرتب نشده باشد و حق سبحانه رسول را برین توبه مطلع ساخته
باشد تا این اخبار از غیب دلالت بر صدق نبوت او کند و چگونه تصدیق روایت مذکوره توان کرد و حال انکه اگر مشرکان قادر میبودند بر امثال این سحر
و سایر مومنان و اسیر توانستندی هر اینه هلاک میساختند بلکه هلاک میساختند بجهة شدت عداوت ایشان با اهل ایمان پس حق انستکه سحر در انحضرت اثر نکرده جبرئیل
او را باین فعل قبیح اخبار کرده بجهة انکه معجزه انحضرت بوده باشد بعد از ان حضرت جبرئیل این دو سوره اورد بسم الله
الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو ای محمد پناه میگیرم برب الفلق بافریدگار صبح و مدبر او و مطلع ان خطاب با انحضرتست و مراد جمیع مومنانند
و فلق در اصل لغت بمعنی فرق است یقال فی المثل هو ابین من فلق الصبح و من فرق الصبح و منه قولهم سطع الفرقان اذا طلع الفجر و تخصیص لفظ رب باین اسما
اسامی دیگر بجهه انستکه اناره و تغییر را بمقام ربی اکمال غایة از مضار از قیم تربیت است و تشبیه صبح بفلق بجهه انستکه ظلمة اللیل از ان مفلوق
و مفروق میشود پس فعل بمعنی مفعول باشد یعنی مفلوق عنه و اینقول ابن عباس و جابر و حسن و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده است و گویند مراد
همه ممکناتست چه حق سبحانه ظلمت عدم را از انها منفلق بنور ایجاد کرده خصوصا انچیزیکه منفلق شده باشد از اصلی چون انفلاق اولاد
از اصلاب اباء و ارحام امهات و انفلاق ارض از حبوب و نوی سایر نباتات و جبال از عیون و سحاب از امطار و غیر ذلک و تخصیص ان بصبح
هم چنانکه قول ابن عباس است بجهه خصوصیتی است بصبح بحسب عرف و دیگر انکه صبح متضمن تغییر حالست بتبدیل شب تیره بروز روشن و
روز نمودن اشعار بانکه هر که قادر باشد بر انکه ظلمت لیل را بصبح زایل گرداند قادر خواهد بود که زایل سازد از عایذ انچه از ان خایف باشد
و نزد بعضی فلق چاهی است در جهنم و در حدیثی که یکی از اصحاب بعهد عالم صلی الله علیه و اله بشام رفت و خانه های اهل ذمه دید که در ... منقش بود
و ایشان در نهایت سعت رزق بودند و متنعم و مترفه بانواع نعم و مشغول لهو و لعب و الحان و نیز گفت لا ابالی الیس من ورائهم الفلق چه میشود مرا
با نیست در پی ایشان فلق گفتند فلق چیست گفت بیت فی جهنم اذا فتح صاح جمیع اهل النار من شدة حره خانه ایست در دوزخ که چون در ان گشایند
۲ همه اهل دوزخ از شدت حرارت ان بفریاد ایند پس تقدیر چنین باشد که بفلق پناه بایستی آن من شر ما خلق از بدی انچه افریده است از موذیات
انس و جن و سباع و بهایم یعنی از بدی انچیزیکه مکلفان میکنند از معاصی و اثام و اضرار بعضی ببعضی از ظلم و بغی و قتل و حرب و شتم و غیر ان از بدی انچه
غیر مکلفان میکنند مانند و هوش لدغ و عض که از سباع و حشرات بهایم صادر میشود و از بدیها هدم و غرق و حرق و تردی و سمیت نباتات و
و غیر ذلک ابو حمزه ثمالی و علی بن ابرهیم نیز در تفسیر خود اورده اند که ما خلق عامست در جمیع مخلوقات که از ایشان ضرر باشد تقدیر ایت
که من شر الاشیاء التی خلقها الله تعالی مثل السباع و الهوام و الشیاطین و تخصیص عالم خلق باستعاذه از ان بجهه اختصاص است که عالم امر
محض خیر است و اسلاف ان بشایبه شر نیست مشوب و بعضست شر عالم خلق اختیاری نیست و طبیعی اختیاری بالا زمست چون کفر و معاصی و طبعی چون الم
۳ مانند احراق نار و اهلاک سموم و من شر غاسق و از بدی شب تاریک اذا وقب چون در اید تاریکی ان در همه چیزی و
وصل اصل غسوق در لغت بمعنی امتلاست یقال غسقت العین اذا امتلات دمعا و غسقت الجراحة امتلات دما و گویند که بمعنی سیلان
پس غسق لیل انصباب ظلام است و غسق عین سیلان دمع ان و وقوب بمعنی دخول ظلام در همه چیزی چنانکه باین منتشر شد و تخصیص شب بجهة
کثرت مضار است در ان و تعسر دفع انچه فتنه اکثر در شب اتفاق میافتد و هوام و سباع نیز در شب از اماکن خود بیرون می آیند و تسمیه هوام

بعوارض اللیل یا بن اغبا است یعنی کثرت مضاد دلیل گفته اند که اللیل اخفی للویل و یقال ایضا اغدر اللیل لانه اذا اظلم کثر فیه الغدر و لسناد شر
بان یعنی ملابس است بشر یعنی حدوث شر بدان و نزد بعضی وقوب یعنی غروب شمس است و وقبت الشمس اذا غابت و فی الحدیث لما رای النبی صلی
علیه و آله الشمس قد وقبت قال هذا حین حلها یعنی وقت حلول صلوة المغرب و بنا بر این مراد بغاسق آفتاب باشد و وجه تسمیه امتلای اوست از شعاع
چون خور و نزد جمعی دیگر مراد بان ثریا است که منخسف شده باشد و وقوب ان دخول است در خسوف یعنی از شر ماه چون گرفته شود و گویند مراد
بغاسق مار سیاه است و وقب بمعنی ضرب و نقب است یعنی از شر مار سیاه و زدن و نیش رسانیدن او و نزد جماعتی غاسق یعنی ثریا است و مثل ان غروب
یعنی از شر ثریا که فرو رود ابو وقت شدت اسقام و آلام است و گفته اند که غاسق هر چیزی است که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر حینی که باشد
۴ وَمِن شَرِّ النَّفّاثاتِ و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند فِی العُقَدِ در گرهها یعنی خیطان لبیل نفث یعنی
نفث بلا ریق و ابو مسلم گفته که مراد بنفاثات [illegible] ابطال عزایم جهال میکنند بحیل صرف رای ایشان و مراد خوشان [illegible] محاسن خود با ایشان
و عرض کردن نفس خود بر ایشان و ایشان را مفتون خود ساختن [illegible] عقد مستعار باشد از تلین عقد [illegible] شود و بنا بر ان است
که سوره [illegible] مضرت [illegible] شی مضا است یعنی ان با اتمام ان و با سبب انکه [illegible] موجب تشویش
خاطر و قلق قلب [illegible] مثل این باشد چنانچه پس مراد با استعاذه از شر نفاثات با استعانت از عمل ایشان که ان صنعت سحر است و از اثم ایشان
در ان و یا استعاذه [illegible] ایشان [illegible] بر خود ساختن باطل ایشان و فریب دادن ایهام ایشان مردمان عوام را از نفع و ضرر و خیر و شر
و ضعیف [illegible] ایشان را و تعظیم نمودن ایشان را با نقل و توهم کردن بانکه ایشان متبحر اند و عالم بعلوم غیبیه و این موجب ضرر و فساد است در
دین اسلام و بجهت این بعضی امر فرموده یعنی از شر ایشان ۵ وَمِن شَرِّ حاسِدٍ و از شر حسود اِذا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای
ان عمل نماید که ان ایقاع غوائل است بر محسود و نیز اثر [illegible] ضرران جز بوی عاید نیست که ان اغتمام او است بسبب محسود مراد یهود اند و انکه بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در نبوت او حسد داشتند و میتواند بود که مراد بشر حاسد اثم او باشد و سماجت حال او در وقت حسد او و اظهار او اثر ان و
تخصیص این صفات از میان انواع شرور بجهت انست که این بجهت است در اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود و ختم شرور با بصفت دال است بانکه حسد بد
ترین صفات رذیله است چنانکه از ابن عباس مرویست که اگر در عالم بعد از شر حسود چیزی بود حسب [illegible] ختم این سوره بان کردی و اول گناهی که در آسمان
واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم و نخست گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد شر نفس حاسد عین او است
چه چشم زخم او کارگر بود چنانکه مشهور و معروفست و در حدیث آمده العین حق یعنی اثر چشم بلا تحقیق او تو عیست مشهور از این دو راوی سابقه مذکور
شده و نیز در حدیث آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز یکونشان بیعت میکنند [illegible] بانکه مرا بهوا کلی فرستاد که بیشتر اهل این
جهان از چشم زخم مردمان هلاک شده اند و مرویست از انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که چیزی معجب ببیند بگوید الله الصمد ما شاء الله
لا قوة الا بالله ضرر بان نرسد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو سوره تعوذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام مینمود صاحب کشاف
اورده که تخصیص استعاذه بغاسق و نفاثات و حاسد بعد از تعمیم ان بقوله ما خلق بجهت خفای امر اینها است و اشعار بانکه شر ایشان لاحق انسان
میشود با وجود عدم علم انسان بان و از بعضی اکابر منقولست که شر العدی المداجی الذی یکمد لک من حیث تشعر یعنی بد ترین دشمنان دوستی است که
کید کند بر طریقیکه تو علم بان نداشته باشی و افراد نفاثات بتعریف بجهت انست که هر نفاثه شریر است بخلاف هر غاسق و حاسد بر اکه حسد در خیر
مذموم نیست و منه قوله صلی الله علیه و آله لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله المال فاعطاه و رجل اتاه القران فعلمه یعنی حسد جایز نیست مگر در دو
مرد یکی خداوند انعام مال باو دهد او از ادرجه انصرف کند و مرد دیگر باو قران کرامت کند و او تعلیم غیر کند و مراد انست که هر که تمنا و مثل ان کند
بعید نیست که ان مذموم نیست بلکه حسن است قال ابو تمام و ما حاسد فی المکرمات بحاسد و قال ان العلی حسن فی مثلها الحسد و بدانکه میتواند
بود که مراد بغاسق انچه باشد که خالی بود از نور و انچه مشابه است و بنفاثات نباتات باشد چه قوای نباتیه از جهت کرمی بطول و عرض
نباتات مانند منفثات اند در عقد ثلثه و بحاسد حیوان قاصد غیر خود است بجهت طمع در چیزی که نزد غیر است متشابه که افراد ان از عالم خلق
بجهت ان باشد که ان اسباب غیر مضرت تمام اشیاء ابقا بو الاموسوم النّاس مکیه است و نعوذ مثل سوره فلق است بجهت انکه یکی از معوذتین
است و حلقات ان شش و فضل ان در روایتی که ذکر او ابو جعفر علیه السلام شنیده که سید عالم صلی الله علیه و آله را مرض و وجع شد بعد از ان جبرئیل
و میکائیل علیهما السلام نزد وی امدند و جبرئیل نزد بالین وی بنشست و میکائیل پایین وی پس جبرئیل او را تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق
و میکائیل بقل اعوذ برب الناس وی را از ان مرض و وجع خلاص شد و ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که جبرئیل نزد رسول
صلی الله علیه و آله امد و انحضرت از مرض شاکی بود پس او را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد بعد از ان گفت بسم الله ارقیک و الله یشفیک
من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک و بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسان و غیر انسان است و استعاذه
در این سوره از اضراری که عارض نفوس بشریه میشود و مخصوص بانسان [illegible] اینجا تخصیص این نمود بانسان و فرموده که

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ قُلْ اَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ بپروردگار و مربی ایشان کرنا لک امور ایشان
است و مدبر احوال و منشی ایشان و مستحق عبادت ایشان و قوله مَلِکِ النّاسِ اِلٰهِ النّاسِ عطف بیان را المجلس بر صفت
یا مرفوع و منصوب بر ذم و شتم یعنی موسوس خناس انکسی است که وسوسه میکند یا مذمت و نکوهش میکنم او را اگر وسوسه مینماید یعنی
پناه میگیرم بپادشاه ادمیان و معبود مردمان و در این نظم دلالت است بر انکه او سبحانه حقیقی است با عادت و قادر بر ان غیر ممنوع از ان اشعار
بمراتب ناظر در معرفت چه ناظر اولا علم برب خود حاصل میکند بتوسط اشیاء حق بنعم خود از نعم ظاهره و باطنه و تا بنا متقلقل میشود در نظر

تا انکه متیقن میشود که او غنی است از جمیع مکنونات و هر چیزی که هست مملوک او است و مختلف مهر شی ذات است و ثالثا استدلال میکند
بر انکه او مستحق عبادت نیست غیر او و مند رجست در این نظم وجوه استعاره معاد به بجهت نزول اختلاف صفات منزله اختلاف ذات و این اشعار است
بعظم افت مستعاذ منها و تکریر ناس بجهت انست که مدد اظهار یعنی اسم ظاهر او در ان مزید بیانست و اشاره بشرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت
انست که استعاذه از شر کسی است که موسوس است در صدور انسان کما قال مِن شَرِّ الوَسْواسِ و این اسم وسوسه است که مصدر است چون زلزال
۴ که اسم زلزله است و مصدر بمعنی فاعل است کانه قیل اعوذ من شر الموسوس الی الناس بربهم الذی یملک امورهم و یستحق عبادتهم یعنی
پناه میگیرم از شر دیو وسوسه کننده مردمان بپروردگار ایشان که مالک امور ایشان است و معبود الٰه ایشان هم چنانکه بعضی از عبید چون بامر عظیم
گرفتار میشوند استغاثه میکنند بمولای مخدوم و والی امر خود و وسواس و وسوسه بمعنی صوت خفی است و همزه و سواس الحلی مراد از ان کلام خفی است
که مفهوم ان بقلوب باشد بدون سماع و سد یعنی خطرات و خیالات بلکه در دل واقع شود و تسمیه شیطان موسوس بوسوسه بجهت مبالغه است
مثل زید صدق فکانه وسوسه فی نفسه و میتواند بود که وسواس بمعنی مصدر خود باقی باشد بر حذف مضاف ای شر ذی الوسواس یعنی از شر
او و ند موسوسه اَلخَنّاسِ که باز پس روند و پنهان شوند است و قتیکه یاد خدا کنند صیغه مبالغه اشاره است بر اعتیاد او بخنس که عبارتست
از تاخر یعنی از شر شیطان که عادت او انست که چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس جهد و بکریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه را باز اید کما روی
عن سعید بن جبیر اذا ذکر الانسان ربه خنس الشیطان و ولی و اذا غفل وسوس الیه و از مجاهد نیز منقولست که الخناس الشیطان اذا ذکر اسمه جل
خنس و انقبض و اذا لم یذکر الله انبسط علی القلب و بعضی گفته اند که معنی الخناس کثیر الاختفاء است و براکه او مختفی است از اعین یعنی کسی او را در
۵ حال وسوسه و غیره نمی بیند و قوله اَلَّذِی یُوَسْوِسُ محل المجلس بر صفت یا مرفوع و منصوب بر ذم و شتم یعنی موسوس خناس انکسی
که وسوسه میکند یا مذمت و نکوهش میکنم او را اگر وسوسه مینماید یعنی خیالات و اوهام فاسده را مزین دار است میکند فِی صُدُورِ
النّاسِ در سینهای مردم و قتیکه از ذکر خدا غافل میشوند مانند قبیل شهوت و دست بفتو بر و اعده و وسوسه مانند قوه وهمیه است که در معد
مساعدت عقل میکند و چون مال امر بمنتهی میرسد خانس میشود و متوسوس و متشکک میکردد چنانکه میفرماید کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر
فلما کفر قال انی بریء منک و قوله تعالی بعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا و در خبر امده که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از خدا
تعالی درخواست تا موضع شیطان فرزندان او را بوی نماید حق تعالی ویرا اطلاع داد شیطان را دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود هر گاه
که ان بنده ذکر خدا میکرد سر را باز پس میبرد و پنهان میساخت هم میکرد چون از ذکر خدا غافل میشد او را مانند اهرمن در دهن میکرد و از انس بن
مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ان الشیطان واضع خطمه علی قلب ابن آدم فان ذکر الله خنس و ان نسی التقم قلبه فذلک الوسواس الخناس
۶ الذی یوسوس فی صدور الناس مِنَ الجِنَّةِ وَالنّاسِ این بیان موصول است یعنی اینکه انکسیکه وسوسه میکند از پری و انسی است یعنی
شیطان بر دو نوع است جنی و انسی کما قال الله تعالی شیاطین الانس و الجن از ابی ذر غفاری مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله ببعضی میگفت
هل تعوذت بالله من شیاطین الانس و میتواند بود که جار و مجرور متعلق بیوسوس باشد یعنی از ابتدای غایت یعنی وسوسه میکند از جانب
و از جانب انس مانند وسوسه کردن او بانکه جنیان و کاهنان علم غیب میدانند و جنیان قادر اند بر نفع و ضرر رسانیدن و مراد شیاطین انس اهل کفر
و اضلال اند که مردمان را بکفر و ضلال میفرمایند بتسویلات و تمویهات یعنی متناصح مشفق ایشان را راه مینمایند و اینکه بعضی مجرد را
بیان ناس میدانند و میگویند که مراد از ان ناسی است از قبیل یوم یدع الداع که بمعنی داعی است یعنی انکس که وسوسه میکند در صدور کسانی
که ناسی حق اند از ثقلین که انس و جن اند مناسب فصاحت قران نیست و اگر ناس بمعنی الاستعمال است و تسمیه جن بجهت اجتنان ایشانست
و تسمیه ناس بناس بجهت ایناس و ظهور ایشان و در بعضی از تفاسیر اورده اند که لفظ ناس که در این سوره پنج نوبت واقع شده اگر چه بحسب ظاهر
تکرار مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست چه مراد باول اطفال اند بمعنی ربوبیت دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملک دلیل است بر ان و بثالث
پیران و اسم اله که مشعر است بطاعت و عبادت منبی است از ان و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان
و بخامس مفسدان و عطف بر تعوذ منه دلالت میکند بر ان و کاشفی اورده که محققان بر انند که عدد پنج کر مراتب کلیه است که از احضرات خمسه
خوانند که مظهر بدء او است لا الله بر اینها ثابت میکند و مشعر بر مناسبت و بلیغ باز از بر گویند و بعد ان اشاره است بانکه هر چند باز در نفس
خود ش ضرب کنند و حاصل را باز در او ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز اید و در نهایت عدد خود را نماید چون
بیست و پنج صد و بیست و پنج و علی هذا القیاس بس حاصله مکونات که انسانست حد و پیکر بدیع منظرش بر پنج عضو منتهی میشود راس
و یدین و رجلین و اطراف هر یک از انها باز بر پنج انتها یافته و در یدین و رجلین با عداد اصابع ظاهر است و در راس که بطریق علامه
بشره داده ظاهرش بحواس خمس ظاهره و باطنش بر پنج حس دیگر اراسته شده و موید این قول است که در معوذه ثانیه که سوره اخیر است
مکرر در پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و بباید دانست که تعوذ از مخلوقات مذکوره دال است بر امکان وقوع ضرر از انها و قدرت ایشان بر
اضرار چه اگر ممکن الاضرار نبودندی استعاذه از ایشان بیوجه بودی و هم مکرر معوذ بهن الله بر انکه ضرر از جانب متعوذ به نیست بلکه از متعوذ
است و اگر او سبحانه خالق قبایح بودی همه ضرر از او بودی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و منطوق این اشاره است بانکه او سبحانه واضع افات
و بلیات است از کسانیکه متعوذ باو شوند و مانع شرور متعوذ منها از ایشان چه اگر دافع و مانع نبودی تعوذ امر نفرمودی و اگر ضرر از او متوقع بودی
خود را او صف نکردی بربوبیت و الوهیت چه این هر دو صفت مستلزم علم او سبحانه است و غنای او از غیر و ضرر که فعل قبیح است از کسی صادر میشود
که محتاج ان باشد یا جاهل بان و حقیقت از این هر دو مراتب بر اکبر انها [illegible] است نشا اعل فتح [illegible]

باب الالف

باب الالف	بسم الله الرحمن الرحیم				وبه نستعین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب الالف من حرف الالف مع الباء

۳

کتاب مستطاب [illegible] الآیات

ابتدا کردن قاعده

باشد در استعاذه نمودن باو از عمر عبد الله بن سنان روایت کرده از ابو عبد الله علیه السلام که فرمود هر گاه قل اعوذ برب الفلق خواندی
بگو در نفس خود که اعوذ برب الفلق و چون قل اعوذ برب الناس تلاوت نمودی بگو در نفس خود که اعوذ برب الناس و عیاشی باسناد خود از ابان
نقل نموده از ابو جعفر علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ مومنی نیست مگر که دل او دو گوش دارد یک گوش آن وسواس روایت کرده
خناس نفث میکند و یک گوش دیگر فرشته بفرمان حق تعالی نزد آن نفث مینماید حق تعالی آن فرشته را تایید مینماید تا آن دیو را
مقهور و مغلوب میسازد و ذلک قول الله تعالی و ایدهم بروح منه و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام آن بحرف سین سری
غریب و نکته عجیب و غریبیست چه این هر دو حرف نزد ترکیب بس است و عرب گوید [illegible] بس معنی چنین باشد که حسبک من
الکونین ما اعطیناک بین الحرفین یعنی کافی است ترا از هر دو جهان آنچه بتو عطا کرده ایم از میان این دو حرف یعنی قرآن که کفایت است برای
هر مومن و مومنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی بحسب تلاوت و تدبر در آن و اشتغال بمطالعه آن و عمل بما مور و منهی آن و از نوادر
اتفاقات آنکه این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی در این معنی گفته بیت اول و آخر قرآن ز چه با ان ۱
آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس شعر شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید کتبه علی صالح [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی من کان نبیا [illegible] وعلی آله اصحاب الکساء [illegible] الدجی اما بعد [illegible]

[illegible]

اما قاعده و ترتیب این کتاب [illegible]

[illegible]

سنه ۱۳[illegible]

[illegible]

اِتّینا ششم ۷ هفتم ۷۵
هشتم ۳ بیست نهم ۲۸
فَاتّینا هفتم ۸ یازدهم
۲۲ چهل و ششم ۲۱
فَاتِیاه بیستم ۲۹
اِتّیونی دهم ۲ دوازدهم
۵۰ ۹۰ ۵۰ چهل و ششم ۳
وَاتّونی دوازدهم ۹۳
بیست هفتم ۳۱
فَاتّونا چهاردهم ۱۲
فَاتّوهُنَّ دوم ۲۲۲
وَاتّوا دوم ۲۳
وَاتی دوم ۱۷۲
نهم ۱۸
اتتْ هیجدهم ۳۱
فَاتَتْ دوم ۲۴۷
وَاتَتْ دوازدهم ۳۱

بینهٔ هفتم ۳ پنجاه و
هفتم ۲۳ پنجاه و نهم ۷
وَاتیکم پنجم ۲۲ چهاردهم
۳۷
اتاهم ستم ۱۷۵
چهاردهم ۵۱ نهم ۵۹
۷۷ پنجاه و یکم ۱۰ پنجاه و
دوم ۱۸
فَاتاهم سیم ۱۰۱
وَاتاهم چهل و هفتم ۱۹
اَتینَّ دوازدهم ۱۰۲
اتیتنا هفتم ۱۸۹
اتیهن سی و سیم ۵۱
اتیتک هفتم ۱۴۱
اتیتکم ستم ۷۵
اتوه دوازدهم
لاتوها سی و سیم ۱۵
اتیتموهن دوم ۲۲۹
چهارم ۲۳ پنجم ۷ ششم
اتیناک پانزدهم ۸۷
بیستم ۹۹
اتیناه هفتم ۱۷۴

یُؤتِ پنجم ۲۳
وَیُؤتِ چهارم ۴۰ یازدهم
یُؤتُنی سیم ۱ چهاردهم
یُؤتُونَ چهارم ۵۵
بیست و دوم ۲۰ چهل و
یکم
وَیُؤتُونَ پنجم ۵۵ هفتم
۵۵ نهم بیست و هفتم
۳ سی و یکم ۳
یُؤتُوا بیست و چهارم ۲۲
نود و هشتم ۵
یُؤتوا چهارم ۴
یُؤتینَ هیجدهم ۳۸
یُؤتیه سیم پنجم ۵۹
پنجاه و هفتم ۲۹
دوم
فَسَیُؤتیه چهل و هشتم ۱۰
یُؤتیه سیم ۷۳
سَیُؤتینا نهم ۵۹
یُؤتیکم ششم ۷ چهل و هفتم
۳۸ چهل و ششم ۱۵
پنجاه و هفتم ۲۵

فَاتُوهُم بیست و چهارم ۳۳
ششم ۱۵
فَاتُوهُنَّ چهارم ۲۸
شصت و پنجم ۶
۲۹
اتونی دوم ۱۳۰ ۲۲۲
سیم ۷۸ ششم ۱۲۳ هفتم
۷۳ بیست و ششم ۴۸
۷۹ شصتم ۱۹ ۲۰
هشتاد و چهارم ۱۰۷
وَاتوا بیت ۲۷ ۲۳
اتیتک بیستم
اتوا دوم ۱۹۹ ۱۳
۱۴۰ سیم ۱۷ ۱۹ ۲۰
۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۳ چهارم
۴۷ ۵۵ ۵۴ ۱۳۰
پنجم ۷
نهم ۲۹ شانزدهم ۲۹
هفدهم ۱۰۸ بیست و یکم
۵۳ بیست و ششم ۸۰
بیست و نهم ۴۹ سی ام
۵۵ سی و چهارم ۶ چهل
هفدهم ۱۸ پنجاه و هفتم ۱۵

اِیتِهِم یازدهم ۷۸
وَایتاءِ شانزدهم ۹۰ بیست و
چهارم ۳۷
وَایتاءَ بیست و یکم ۷۳
نایتا نود و هشتم ۶۲
والمؤتون چهارم ۱۶۰

اث

اَثاثاً شانزدهم ۸۲ نود و هشتم ۷۵

اثر

فَاثَرْنَ صدم ۴
وَاثَرَ هفتاد و نهم ۳۸
اثَرْکَ دوازدهم ۹۱
وَنؤثرکَ بیستم
نؤثرونَ هشتاد و هفتم
نؤثرک بیستم ۷۵
یُؤثِرُ هفتاد و چهارم ۲۴
اَثر بیستم ۹ چهل و ششم
۲۹
آثار سیم ۴۹
وَآثار چهل ۲۲ ۲۰
آثرک بیستم ۸
آثارهما هیجدهم ۶۳

[illegible]

يَتَّخِذُ دوم ۱۸۰ نهم ۹۹
وَيَتَّخِذُ نهم ۱۰۰
يَتَّخِذُ سیم ۵۷ نوزدهم ۳
۹۳ بیست و پنجم ۵۹ سوره
نهم ۰ ۱۳۴
لَيَتَّخِذُ چهل و سیم ۳۱ وَيَتَّخِذَ
يَتَّخِذَ سیم ۲۷ چهارم ۱۱۸
هفدهم ۱۱۱ بیست و پنجم ۲
أَتَتَّخِذُ ششم ۷۴
يَتَّخِذُ هیجدهم ۸۵
أَتَّخِذُ ششم ۱۴
ءَأَتَّخِذُ سی و ششم ۲۳
اِتَّخَذَ بیست و پنجم ۳۰
لَا تَتَّخِذَنَّ چهارم ۱۱۸
يَتَّخِذُونَ چهارم ۱۳۸
يَتَّخِذُوا چهارم ۱۳۹ نهم
۱۶ هیجدهم ۱۰۲
يَتَّخِذُونَ هفتم ... شانزدهم
۹۴ - ۹۲
وَيَتَّخِذُونَ بیست و ششم ۱۳
يَتَّخِذُوا دوم ۱۳۱ سیم
۱۱۴ چهارم ۱۹ نهم ۱
پنجم ۵۲ ... نهم ۲۳
شانزدهم ۹۲ ... هفدهم
۲ ششم ۱
تَتَّخِذَ بیست و یکم ۱۷ بیست
و پنجم ۱۹
لَتَتَّخِذَنَّ هیجدهم ۲۰

[illegible]

[illegible]

اِنَّا فَتَحْنَا چهل و ششم ۲۱
اَفَكَ پنجاه و يكم ۹
يُؤْفَكُ چهلم ۵ و پنجاه و يكم ۹
يُؤْفَكُونَ پنجم ۷۵ نهم ۳۰
بيست نهم ۵ سيوم ۵۵
چهل و سيم ۸۷ شصت سيم ۶
تُؤْفَكُونَ ششم ۹۵ دهم ۳۵
سى پنجم ۳ چهلم ۴۶
اِفْكٌ بيست چهارم ۱۲
بيست پنجم ۵ سى چهارم ۴۲
چهل و ششم ۱۱
الْاِفْكِ بيست چهارم ۱۱
اِنَّمَا بيست ۱۲
[illegible]
اَقْلَى
اَلِّ ششم ۹ ۷۷
[illegible]
الأفلين ششم ۷۶
[illegible]
اَكُلَ پنجم ۴
[illegible]
لَا كَلَهُ پنجم ۷۵
[illegible]
يَأْكُلُ چهل و نهم ۱۲
[illegible]
فَأَكُلَ دوازدهم ۴۱
تَأْكُلُ هفتم ۱۷ يازدهم ۶۷
يَأْكُلَانِ پنجم ۷۹
يَأْكُلُونَ دويم ۲۷۵ ۱۶۹
چهارم ۱۱ بيست يكم ۸
سى و ششم ۳۳ ۷۲
فَيَأْكُلُونَ نهم ۳ بيست پنجم ۲۲
وَيَأْكُلُونَ چهل و هفتم ۱۳
يَاكُلُوا يازدهم ۳

اَسَفًا هيجدهم ۵
اَسَفَى دوازدهم ۸۴
اَسِفًا هفتم ۱۴۹ بيستم ۸۸
اِسْمٰعِيلَ
وَاِسْمٰعِيلَ دويم ۱۲۱
وَاِسْمٰعِيلُ [illegible]
۱۱۹ ۱۲۷ ۱۳۵ سيم ۷۸
چهارم ۱۶۱
اِسْمٰعِيلَ [illegible]
[illegible]
سى و هشتم ۴۸
وَاِسْمٰعِيلَ دويم ۱۲۴
ششم ۸۶ بيست يكم ۸۵
اَسَن
اَسِنٍ چهل هفتم ۱۵
اُسْوَةٌ
اُسْوَةٌ سى و سيم ۲۱ شصتم ۴
اَسَى
فَاَسَى پنجم ۲۹ ۷۲
[illegible]
اُسُسَ
اَسَّسَ پنجاه و نهم ۲۵
الْاَسَاسِ پنجاه و چهارم [illegible]
اَصْل
مُؤْصَدَةٌ نود دوم ۲۰
[illegible]
اَصْر
اِصْرًا دويم ۲۸۶
اِصْرِى سيم ۷۵
اِصْرَهُمْ هفتم ۱۵۷
اَصِيل
اَصِيلًا [illegible]
اَصْلُهَا چهاردهم ۲۹
اُصُولِهَا پنجاه و نهم ۵
وَاَصِيلًا بيست و پنجم ۶
[illegible]
هفتاد و ششم ۲۵
وَالْآصَالِ هفتم ۲۰۵
سيزدهم ۱۶ بيست چهارم [illegible]
اُفُق
[illegible]
اُفُق
بِالْاُفُقِ پنجاه و سيم ۷
هشتاد و يكم ۲۳
الْآفَاقِ چهل و يكم ۵۳
اُفُل
يَأْفِكُونَ هفتم ۱۱۷ [illegible]
و ششم ۴۴

اَرَضَيْتُم سى و سيم ۲۷
اَرك
الْاَرَائِكِ هيجدهم ۳۰
سى و ششم ۵۶ هفتاد و ششم ۱۳ هشتاد و سيم ۲۳
اِرَم
۳۵ [illegible]
هشتاد و نهم ۶
اَزّ
تَؤُزُّهُمْ نوزدهم ۸۳
اَزًّا نوزدهم ۸۳
اَزَر
فَاَزَرَهُ چهل و هشتم ۲۹
اَزْرِى بيستم ۳۲
آزَرَ ششم ۷۴
اَزِف
اَزِفَتِ پنجاه و سيم ۵۷
الْآزِفَةِ [illegible]
الْآزِفَةِ چهلم ۱۸
اَس
[illegible]
اَسْرَى بيستم ۱۰۸
اَسْرِ [illegible] هفتاد و ششم ۲۱
اِسْتَبْرَقٍ پنجاه و پنجم ۵۴
وَاِسْتَبْرَقٍ هيجدهم ۳۰
[illegible]
اَسِر
[illegible]
[illegible] هفتاد و ششم ۲۸
وَاَسِيرًا هفتاد و ششم ۸
اَسْرَى [illegible]
الْاَسْرَى هشتم ۷۰
اُسَارَى دويم ۸۵
اِسْرَائِيلَ سيم ۸۷
اِسْرَائِيلَ دويم ۴۰
[illegible]
[illegible]
وَاِسْرَائِيلَ نوزدهم ۵۹
اَسَف
اَسِفُوا چهل و سيم ۵۵

[illegible]

ال

[illegible]

الت

[illegible]

الذى

[illegible]

چهل و یکم ۲۰، ۷۷، ۷۹
۲۲، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۳۹
چهل و دوم ۱۶، ۲۲، ۲۴
۵۳ چهل و سیم ۶، ۱۲، ۲۶
۸۵ چهل و پنجم ۱۱ چهل و ششم

[illegible]

بالکاف

[illegible]

الف

[illegible]

الر

[illegible]

اله

[illegible]

الله

[illegible]

الی

والی

الیک

والیٰت

الیهم

ام

امت

اَمرهم دوازدهم ١٠٣
بجدهم ٢٩ بیستم ٤٥
بیست و یکم ٩٣ . بیست و سیم ٥٥
اَمرا بجدهم ٧٥
الامردون نهم ١١٣
لاَمّارة دوازدهم ٥٣

امس

بالامس دهم ٢٩ بیست و ... ١٧ . ١٨ . ٨٢

امل

الامل پانزدهم ٣
امَلا بجدهم ٤٤

امن

دوهم ٢٨٣
اَفَاَمن هفتم ٩٧ و شانزدهم ٤٧
اَفَاَمن هفتم ٩٨

١٣١ . ١٣٨ . ١٦٥ . ٢٠١ . ٩٨	و هفتم ٣٠ . ١٣٠ . ١٥ . ٨٠
١٢٣ . ١٧٩ . ٢٥٤ . ٢٠٨ . ٢٥	٢٧ . ٢٨ پنجاه و ششم ١٠١١
٢٠٩ . ٢١٥ . ٢١٥ . ٢٥٠	١٣ پنجاه و نهم ١٥ . ١٨ ششم
٢٥٥ . ٢٥٨ . ٢٥٥ . ٢٩٩	١٠ . ٣٠ ١ شصت و یکم ١٠٤
٢٧٧ . ٢٧٨ . ٢٨٢ سیم	١٤ م شصت و دوم ٩ شصت
٥٥ . ١٠١ . ٥٥ . ٩٥ . ٩٧	و سیم ٢ . ٩ شصت و چهارم
١١٤ . ١٢٥ . ١٣٤ . ١٣٥	١٤ . شصت و پنجم ١١ ششم
١٤٢ . ١٥٠ . ٢٠٠ چهارم	و ششم ٨ . ٩ م ١١ هفتاد و
٢٣ . ٣٣ . ٤٣ . ٤٥ . ٥٤	٣١ هشتاد و سیم ٢٩ . ٣٢
٥٥ . ٤٢ . ٤٣ . ٧٣ . ٧٨	هشتاد و چهارم ٢٥ هشتاد و
٩٦ . ١٢١ . ١٣٤ . ١٣٥ . ١٣٦	پنجم ١١ نودم ١٧ نود و پنجم
١٤٣ . ١٥١ . ١٧٢ . ١٧٤ م	نود و ششم ٤ صدو
پنجم ١ . ٢ . ٨ . ١١ . ١٢ . ١٤ . ٣٩	سیم ٣
٥٥ . ٥٨ . ٥٩ . ٦٠ . ٦١	آمنوا سی و هفتم ٤
٦٢ . ٧٠ . ٧٣ . ٨٥ م ٨٩	وآمنوا پنجم ٩٢ م هفتم
٩٢ . ٩٤ . ٩٥ . ٩٦ . ١٠١ . ١٠٤	١٥٢ چهل و هفتم ٢

لنؤمنوا چهل و هشتم و پنجا	دنؤمن دوم ۲۵۷
و هفتم ۸	نؤمن دهم ۱۰۰
تؤمن دوم ۵۰ چهارم	تؤمن دوم ۲۶۰ پنجم ۳۵
۹۴ ۱ پنجم ۷۷	نؤمنون دوم ۲۰۳ ۵
لنؤمن دوم ۱۲ بیست	
سیم ۴۹ بیست و ششم ۱۱۱	
نؤمن دوم ۵۴ سیم ۱۷۹	
ششم ۱۲۴ نهم ۹۵ هفدهم	
۹۵ ۹۲ سی و چهارم ۳۰	
لنؤمنن چهارم ۱۵۷	
لنؤمنن ششم ۱۰۹	
لنؤمنن سیم ۷۵	
لنؤمنن هفتم ۱۳۱	
آمن چهل و ششم ۱۴	
آمنوا دوم ۱۳ ۸۵ سیم	

هفتاد و یکم ۲۸ هفتاد و دوم	۱۲۷ هفتاد و ۸۸ پنجاه ۳	شصت و سیم ۴ شصت و	۱۰۱-۸۸-۸۱-۷۸ سیزدهم	۴۱-۳۰-۴ ۵۰ چهل و دوم	۴۰ بیست و نهم ۴ سی و یکم ۱۱
۲ هفتاد و سیم ۱۷ هفتاد و	بیست و یکم ۲۷ بیست و سیم	چهارم ۴۱ شصت و پنجم ۴	۲-۱۲-۲۷-۳۱ چهاردهم	۴۰-۴۱-۳۱-۲۲-۱۷-۳ ۴۴	سی و سیم ۲۹-۴۰ ۵ سی و پنجم
چهارم ۴۴ ۲۵-۲۴ هشتاد و یکم	۴۰ بیست و نهم ۱۰-۴ ۳۰-۴	۴ شصت و ششم ۴ شصت	۵-۷-۲۴-۲۷-۲۷-۳۰-۴۱	چهل و سیم ۲۴-۱۳ ۸۰-۷۴-۴۴	۴۵۸ سی و نهم ۴ چهل و دوم
۲۷ هشتاد و ششم ۴ هشتاد و	سی ام ۵۰-۸۰ ۵ سی و یکم	و هشتم ۱۵	۵۱-۴۸ پانزدهم ۴۵-۴	چهل و چهارم ۳۳-۴۰-۴۳	۲۲ پنجاه و یکم ۵۵-۹۰-۵۹
و هفتم ۱ نود و ششم ۱۱۰	۴۴ سی و پنجم ۳۹ سی و نهم	آن مدینه ۱۹-۵-۲۴-۹۰	۷۷-۷۵-۸۰-۴۸ شانزدهم	۵۱-۵۰ چهل و پنجم ۱۲۰۱	پنجاه و هفتم ۲۲ پنجاه و ششم
آن سوره ششم ۱۸	۳۹ چهل و یکم ۵۰ چهل و	۱۵۹-۱۰۴-۱۰۳-۵۰-۲۳	۳۰ ۲۹-۱۸-۱۳-۱۲-۱۱-۳	۳۱ چهل و ششم ۱۲۰۹ ۱۴۰	۱۳ شصتم ۴ شصت و چهارم
فانه قوم ۲۲-۱۳۱-۱۸۷	سیم ۸۷-۸ پنجاه و نهم ۱۲ ام	۱۴۳-۱۳۸-۱۳۴-۱۲۶-۱۱۳	۷۹-۷۶-۷۲-۷۱-۵۹-۴۷	چهل و هفتم ۱۳ ۲۷-۲۴	۱۴ شصت و ششم ۴ هفتاد
۱۸۸-۱۸۹-۱۹۲-۲۰۵-۲۲۶	و ان دو بهر ۲ ۷۳-۷۹	۱۴۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶	۸۱-۹۲-۹۳-۱۰۶-۱۱۱	چهل و هشتم ۱ چهاردهم ۳-۱	دوم ۲۲ هفتاد و نهم ۳۹-۸۱
۲۲۱-۲۲۲-۲۳۳-۲۴۰	۱۳۱-۱۳۸-۱۹۴-۲۱۹-۲۲۰	۱۴۸-۱۶۹-۱۷۷-۱۷۸	۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۸	۴-۹-۱۲ ۱۳ ۱۸۰	نود و چهارم ۵
۲۴۱-۲۴۷-۲۷۹-۲۸۲	۲۲۳-۲۲۸-۲۷۳-۲۷۹	۱۹۱-۱۹۵-۲۱۰-۲۱۵-۲۱۹	هفتم ۲۹-۳۲-۳۳	پنجاهم ۳ پنجاه و یکم ۱۵-۸۰	و ان دوم ۹۶ ۱۲۹-۱۴۱
۸۳ سیم ۱۸-۱۹-۲۴-۵۰	۲۸-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴ سیم	۲۲۲-۲۳۸-۲۴۴-۲۴۸	۲۲-۳۸-۵۵-۵۹-۴۲	پنجاه و دوم ۱۷-۷ پنجاه و سیم	۱۷۱ سیم ۵۵-۷۲ چهارم
۱۸۷ چهارم ۲۳ ۱۲۰-۵ ۱۳	۱۹-۱۰۷-۱۱۶-۱۵۴-۱۵۸	سیم ۲۷۷-۲۵۰-۲۴۹	۴۷-۸۰-۸۳-۸۴-۱۰۸	۲۸-۳۱-۳۳ پنجاه و چهارم	۱۵۶ پنجم ۵ ششم ۱۱۹-۱۲۱
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

شصت و ... ٢
آنا دوم ... پنجم ... سوم
[illegible]
دوم ... یازدهم ...
[illegible]
چهاردهم ٢٧ پانزدهم
... شانزدهم ...
[illegible]

لأنت یازدهم و دوازدهم
وأنت پنجم ... هفتم
[illegible]
انتما بیست و ششم ٣٥
انتم دوم ... سیم ...
[illegible]

انثی ... سیم ...
وانثی ...
الأنثی پنجاه و ...
بالأنثی ...
كالأنثی ...
والأنثی ...
[illegible]

أنت

أنث

اثنی

ألف

أنا

أنى

أهل

[illegible]

[illegible]

آل

أول

أولوا

المأوى

أيتها

أى

[illegible]

باب الباء
الباب الاول

بحث
بحر
بخع
بدع
بتر
بتک
بتل
بث
بأس
بجس

الباب الثالث
الباب الرابع
الباب الخامس
الباب السادس

بدن
بدع
بدل
بدو
برء
بدر
برج
برح
برد
برز
برزخ
برق
برک
برص
برهن
بره
بسط
بسر
بسق
بسل
بسم
بشر

بصر

بضع

بطء

بطر

بطش

بطل

بطن

بعث

بعثر

بعد

بعض

بعل

بغت

بغض

بغل

بغى

بقر

بقع

بقل

بقى

بكر

بكم

بكى

بل

بلد

بلس

بلع

بلغ

الأبواب عدم ٥٥ چهارم ١٥٣
پنجم ٢٣ هفتم ١٤ دوازدهم ٢٩
أبواب هفتم ٣٨
الأبواب سی وهشتم ٥٩
أبواب دوازدهم ٧٥
پانزدهم ٤٣
أبواب ششم ٤٣ شانزدهم
٣١ سی و نهم ٧٣ چهلم ٧٣
پنجاه وچهارم ١١
أبوابا چهل وسیم ٣٣
هفتاد وهشتم ١٩
الأبواب دوازدهم ٢٣
أبوابها سی ونهم ٧١ ٧٣
أبوابها دوم ١٨٥

باد

بنات پانزدهم ٨٠ پانزدهم ٧١
وبناتكم چهارم ٢٧
بناتك پانزدهم ٨١
وبناتك سی وسیم ٥٩
بناء دوم ٢٠ چهلم ٤٠
بناءٍ سی وششم ٣٠
بنيانٌ شصت ویکم ٤
بنيانا سجده ٢٠ سوره
هفتم ٩٥
بنيانهم نهم ١١١
بنيانه نهم ١١٠ م
بنيانهم شانزدهم ٢٨
مبنيةٌ سی ونهم ٢١

بهت

فبهت ... بیست ویکم ٤٠
فتبهتهم دوم ٢٥٨

تبع

تجر

تحت

ترب

ترف

تری

تسع

تسنیم

تعس

تفث

تلّ

تلا

ترب

التوراۃ

تین

تاہ

باب الثاء

ثبت

ثلّ

ثلث

ثبر

ثجّ

ثخن

ثرب

ثری

ثعب

ثقف

ثمر

ثمن

ثمود

ثنی

شتم ۱۳۴ ۱۴۵
ازدهم ۴۲ سیزدهم ۳
شانزدهم ۲ ۵ بیست سیم
۲۸ سی ششم ۱۳
اثنتا دوم ۵۷ هفتم ۱۶۰
اثنتین چهارم ۱۲ ۱۷۵
۱۱
اثنتی هفتم ۱۰۱
مثنی چهارم ۳ سی چهارم
۴۶ سی چهارم
مثانی سی و نهم ۲۴
المثانی پانزدهم ۸۷

ثاب

ثوب هشتادیم ۳
ثیابکم سیتم ۱۴۷
نثابهم پنجم ۸۸
ثیابهم چهل و هشتم ۱۸
ثیاب هفتادوششم ۲۱
ثیاب بیست و دوم ۲۰
ثیابا چهلهم ۳
وثیابک هفتاد و چهارم ۴
ثیابکم بیست و چهارم ۵۷
ثیابهم یازدهم هفتاد
ثیابهن بیست و چهارم ۵۱
ثواب چهارم ۱۳۳ بیست
ششم ۸
الثواب سیوم ۳۰
ثواب سیم ۱۴۵
الثواب سیوم ۱۹۵
ثواب سیوم ۱۹۵ و ۱۴۸ چهارم
ثوابا سیوم ۱۹۵ چهل ۴۲
۴۴ نوزدهم ۷۶
مثابة دوم ۱۲۵
لمثوبة دوم ۱۰۳ ۹۷
مثوبة پنجم ۶۰

ثار

تثیر دوم ۷۱
فتثیر سی و هفتم ۱۰
واثاروا سیم ۹

ثوی

ثاویا بیست و هشتم ۴۵
مثوی سیوم ۱۵۱
سی و نهم ۷۲ چهلم ۷۶
مثوی ...
و هفتم ۱۲
مثوای دوازدهم ۲۳
مثویکم دوازدهم ۲۱
مثویکم ششم ۱۲۸
ومثویکم چهل و هفتم ۱۹

باب الجيم

جأر

جبن

جب

جبت

جبر

جبل

جبه

جبا

جث

جثم

جثا

جحد

جحم

جدث

جدد

جدل

جدر

جذ

جذع

جذا

جر

جرح

جرد

جرز

جرع

جرف

جرم

جزع

جزي

جري

جس

جسد

جسم

جعل

جفاء

جفن

جفا

جل

جلب

جلباب

جالوت

جلد

جلس

جلا

جم

جمح

جمد

جمع

وَجَمَعَ سفتادم ۱۸
جَمَعُوا سیم ۱۷۳
جَمَعَهُمْ ششم ۳۵
جَمَعْنَاكُمْ سفتاد وسفتم ۳۸
جَمَعْنَاهُمْ سیم ۲۴
تَجْمَعُنَا هم سجدهم ۹۹
يَجْمَعُ پنجم ۱۰۸ سی چهارم ۲۵
چهل ودوم ۱۴
يَجْمَعُونَ دهم ۵۸ چهل سیم ۳۱
يَجْمَعُونَ سیم ۱۵۷
يَجْمَعُوا چهارم ۲۷
يَجْمَعُ سفتاد وپنجم ۳
يَجْمَعُكُمْ چهل وپنجم ۲۵
شصت وچهارم ۹
يَجْمَعَنَّكُمْ چهارم ۸۷ ششم ۱۲
يَجْمَعُ بیست وششم ۳۷
وَجُمِعَ سفتاد وپنجم ۹
أَجْمَعُوا دوازدهم ۱۰۲
وَأَجْمَعُوا دوازدهم ۱۵
فَأَجْمِعُوا دهم ۷۲ بیستم ۶۴
اجْتَمَعَتِ سفدهم ۹۰
اجْتَمَعُوا بیست ودوم ۷۳
الْجَمْعُ پنجاه وچهارم ۴۵
الْجَمْعَانِ چهل ودوم ۵ شصت
وچهارم ۹
جَمْعًا سجدهم ۹۹ بیست وششم
۷۸ صدهم ۵
أَجْمَعِينَ سیم ۹۹، ۱۴۹، ۱۶۰
۳۳ بیست وششم ۴۱
جَمْعُكُمْ سفتم ۴۸
جَمْعُهُمْ چهل ودوم ۲۸
جَمْعَهُ سفتاد وپنجم ۱۷
جَامِعُ سیم ۷ چهارم ۱۳۹
جَامِعٍ بیست وچهارم ۶۲
الْجُمُعَةِ شصت ودوم ۹
جَمِيعٌ سی وششم ۳۲، ۵۳
پنجاه وچهارم ۴۴
جَمِيعٌ بیست وششم ۵۶
جَمِيعًا دوم ۲۷، ۳۶، ۳۰
۱۳۸ پنجاه ودوم ۳۷۹، ۱۰۳
۱۳۹، ۱۷۱ پنجم ۱۰، ۳۵، ۴۶
۵۲، ۲۳ ششم ۲۲، ۱۲۸ سفتم
۲۹، ۱۵۷، ۲۸ شتم ۴۳ دهم
دهم ۴، ۹۹، ۶۵ یازدهم
۵۸ دوازدهم ۸۳ سیزدهم
۱۸، ۳۰ دوم ۶۴ چهاردهم
۸، ۴۴ سفدهم ۱۰۵ بیستم
۱۲۱ بیست وچهارم ۲۱، ۳۰
سی وچهارم ۹ سی وپنجم ۱۱
سی ونهم ۴۹، ۵۳، ۶۴، ۶۷

جَمَعَ پنجم ۱۲ پنجاه وششم ۷
۱۹ پنجاه ونهم ۱۹ سفتادم ۱۲
أَجْمَعُونَ پانزدهم ۳۰ بیست
وششم ۹۵ وسی وششم ۷۳
أَجْمَعِينَ دوم ۱۵۱ سیم ۸۱
ششم ۱۵۰ سفتم ۱۷، ۱۲۱
یازدهم ۱۲۹ دوازدهم ۹۳
پانزدهم ۳۹، ۴۳، ۵۹، ۹۲
شانزدهم ۹ بیست ویکم ۷۷
بیست وششم ۴۱، ۵۵، ۱۷۰
بیست وسفتم ۵ سی ودوم ۱۳
سی وسفتم ۱۳ سی وششم ۸۲
۸۵ چهل سیم ۹ چهل چهارم
مُجْمَعُ پنجاهم ۹ ۵۰، ۴
مَجْمُوعٌ یازدهم ۱۰۵
الْمَجْمُوعُونَ پنجاه ششم ۵۰
مُجْتَمِعُونَ بیست وششم ۳۸

جمل

الْجَمَلُ سفتم ۳۹
جِمَالَةٌ شانزدهم ۴
جَمِيلٌ دوازدهم ۱۸، ۸۳
جَمِيلًا سی سیم ۲۸، ۴۹
سفتادم ۵ سفتاد وسیم ۱۰
الْجَمِيلَ پانزدهم ۸۵
جُمْلَةً بیست وپنجم ۳۲
جِمَالَتٌ سفتاد وسفتم ۳۳

جن

شتم ۷۶
الْجِنُّ سی وچهارم ۱۳
وَالْجِنُّ سفدهم ۸۸ سفتاد
ودوم ۵
الْجِنِّ ششم ۱۲۸، ۱۳۰ سفتم
۱۷۸ سجده ۳۸ بیست سفتم
۳۹، ۱۷ سی وچهارم ۱۱
چهل یکم ۲۵، ۲۹ چهل ششم
۲۸، ۱۷ پنجاه وپنجم ۳۳
سفتاد ودوم ۱، ۶
وَالْجِنِّ ششم ۱۱۲
الْجَانَّ ششم ۱۰۰ سی چهارم
پنجاه ویکم ۵۶
جَانٌّ بیست سفتم ۱۰ بیست
وشتم ۳۱ پنجاه وپنجم ۳۹
۷۴، ۵۶
الْجَانَّ پنجاه وپنجم ۱۴
وَالْجَانَّ پانزدهم ۲۷
جَنَّةٍ بیست وپنجم ۱ پنجاه وسیم
وَجَنَّةٍ پنجاه وششم ۸۸
جَنَّتَيْنِ دوم ۲۶۸ سفدهم ۹۳
بیست وپنجم ۹
الْجَنَّةِ سفتم ۴۱ نوزدهم ۲۶
بیست وششم ۹۰ چهل سیم

۷۲ پنجاهم ۳ سفتاد ویکم
۱۳ جَنَّةِ سی ششم
۸۵ جَنَّةٍ دوم ۲۶۷ شصت
ونهم ۲۲ سفتاد وسفتم ۱۰
وَجَنَّةٍ سیم ۱۳۳ پنجاه وسفتم ۲۱
الْجَنَّةَ دوم ۲۲۱، ۱۱۱ سفتم
۴۸، ۴۴، ۴۲، ۴۰، ۲۰
دهم ۲۶ یازدهم ۲۹، ۱۱۰
سیزدهم ۲۵ بیستم ۱۱۵، ۱۱۹
بیست وپنجم ۲۶ بیست ونهم
۵۸ سی ششم ۵۵ سی نهم
۷۳، ۷۲ چهل وسیم ۷۰ چهل
ششم ۱۳، ۱۵ چهل ششم ۱۴
پنجاه ونهم ۲۰ مشتصد
ششم ۱۱ شصت وششم ۱۷
بِالْجَنَّةِ چهل ویکم ۳۰
جَنَّةَ سفتادم ۳۸
جَنَّةَ سفتاد وششم ۱۲
الْجَنَّةَ دوم ۳۵، ۱۰۵، ۲۱۵
سیم ۱۴۲، ۱۸۲ چهارم ۱۲۴
پنجم ۷ سفتم ۱۵، ۳۸، ۲۷
نهم ۱۱۲ شانزدهم ۶۳
نوزدهم ۶۱ سی وششم ۲۵
چهلم ۳، ۴۰ چهل سیم ۷۰ چهل
سفتم ۷ سفتاد وششم ۶۱
جَنَّاتٍ سی چهارم ۱۲ پنجاه
ونهم ۶۴، ۲۰، ۴۳
جَنَّتَيْنِ سجده ۳۱ سی چهارم
الْجَنَّتَيْنِ سجده ۳۱ پنجاه وپنجم
۵۴
جَنَّاتٍ سیزدهم ۲۳ شانزدهم
۳۳ سجده ۳۵، ۱۰۷ بیستم
۷۸ سی یکم ۷ سی دوم ۱۹
سی پنجم ۳۰ سی دوم ۷
جَنَّاتُ سیزدهم ۱۲، ۹۷ پنجم ۱۱۹
پنجاه وسفتم ۱۲ سفتاد وپنجم
وَجَنَّاتٍ سیم ۱۳۵ سی ودوم ۶
جَنَّاتٍ پنجم ۸ نهم ۷۲، ۸۹
نوزدهم ۷۲ بیست ودوم ۵۵
سی سفتم ۲۴ سی وششم ۶۰
چهلم ۸ پنجاه وششم ۱۲ شصت
ویکم ۱۲ شصت ۳۶
جَنَّاتٍ دوم ۲۳ سیم ۱۹
چهارم ۱۷، ۱۲۲ پنجم ۱۵
۸۸ ششم ۱۲۲، ۱۰۰
۱۰۱ چهاردهم ۲۹ پانزدهم
۴۵ بیست ودوم ۱۴، ۲۳
بیستم ۱۹ بیست پنجم ۱۱
بیست وششم ۱۴۷، ۵۷، ۱۲
ششم ۳۱ چهل وچهارم ۲۴

۵۲ چهل ونهم ۱۳ چهل ششم
۱۷، ۵ پنجاهم وپنجاه ویکم ۱۵
پنجاه ودوم ۱۷ پنجاه چهارم ۵۴
پنجاه وششم ۲۲ شصت ویکم ۱۲
شصت وچهارم ۹ شصت وپنجم
۱۱ شصت ششم ۸ سفتادم
۳۵ سفتاد ویکم ۱۱ سفتاد
چهارم ۴۲
وَجَنَّاتٍ ششم ۹۹ نهم ۱۲ بیست
ششم ۱۳۴ سفتاد وششم ۱۲
الْجَنَّاتِ چهل ودوم ۲۱
جَنَّتَي شتاد ونهم ۳۰
جَنَّتَكَ سجدهم ۳۸
جَنَّتَكَ سجدهم ۳۷
جَنَّتَهُ سجدهم ۳۳
بِجَنَّتَيْهِمْ سی چهارم ۱۵
جَنَّتَهُ بیست سیم ۷۲، ۲۵
سی چهارم ۸
أَجِنَّةٌ پنجاه وسیم ۳۳
الْجِنَّةِ سی وسفتم ۱۵۸
جِنَّةٍ سفتم ۱۸۳ سی چهارم
الْجِنَّةِ یازدهم ۱۱۹ سی و
دوم ۱۳ سی وسفتم ۱۵۸
صد چهاردهم ۶
جِنَّةٌ پنجاه وشتم ۱۷ شصت
دسیم ۲
مَجْنُونٌ چهل چهارم ۱۳ پنجا
ویکم ۳۹، ۵۲ پنجاه وچهارم
لَمَجْنُونٌ یازدهم وبیست
ششم ۲ شصت وشتم ۵۱
مَجْنُونٍ سی سفتم ۳۶ پنجا
ودوم ۲۹
لَمَجْنُونٍ شصت وشتم ۲، شتا
ویکم ۲۲

جنب

وَاجْنُبْنِي چهاردهم ۳۸
وَيَتَجَنَّبُهَا نود ودوم ۱۷
وَيَتَجَنَّبُهَا سفتاد وسفتم ۱۱
اجْتَنِبُوا سی نهم ۱۹
يَجْتَنِبُونَ چهل ودوم ۳۵
پنجاه وسیم ۳۲
اجْتَنِبُوا چهارم ۳۵
اجْتَنِبُوا چهل ونهم ۱۲
فَاجْتَنِبُوا بیست ودوم ۳۱
وَاجْتَنِبُوا شانزدهم ۳۸
بیست ودوم ۳۱
فَاجْتَنِبُوهُ پنجم ۹۲
جُنُبٍ بیست ونهم ۵۷
بِالْجُنُبِ چهارم ۴۰
جُنُبِهِمْ دهم ۱۳

جُنُوبُهَا بیست ودوم ۳۷
جُنُوبُهُمْ سی ودوم ۱۶
وَجُنُوبِهِمْ نهم ۳۵
جُنُوبِكُمْ چهارم ۱۰۴
جُنُوبِهِمْ سیم ۱۸۸
جُنُبٍ بیست وشتم ۱۰
الْجُنُبِ چهارم ۴۰
جُنُبًا چهارم ۴۳، پنجم ۹
جَانِبِ نوزدهم ۵۳ بیست
بیست وشتم ۲۹
بِجَانِبِهِ بیست وشتم ۴۲، ۶۴
جَانِبِ سی سفتم ۸
جَانِبَ سفدهم ۷۰ بیستم ۸۲
بِجَانِبِهِ سفدهم ۸۵ چهل
یکم ۵۱

جنح

جَنَحُوا شتم ۶۳
فَاجْنَحْ شتم ۶۳
جَنَاحَ سفدهم ۲۵
جَنَاحِكَ بیستم ۲۳
جَنَاحَكَ پانزدهم ۸۸ بیست
وششم ۲۱۵ بیست وششم ۳۲
بِجَنَاحَيْهِ ششم ۳۸
أَجْنِحَةٍ سی پنجم ۱
جُنَاحَ دوم ۱۵۸، ۱۹۸، ۲۳۲
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰ سیم ۳۸
۱۰۲ پنجم ۹۳ بیست چهارم
۶۰، ۲۹، ۵۷، ۵۹، ۲۹ سی وسیم
جُنَاحَ دوم ۲۲۹، ۱۵۳، ۲۳۰
۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷
۲۴۱ چهارم ۲۷، ۲۸، ۱۰۳
۱۲۷ سی سیم ۵۱، ۵۵ شصتم

جند

جُنْدٌ سی وششم ۷۵ سی و
ششم ۱۱ چهل وچهارم ۲۳ شصت
ودوم ۲۰
جُنْدَنَا سی ششم ۲۷
جُنْدَنَا نوزدهم ۷۷
جُنُودُ چهل وششم ۷۰
وَجُنُودُ بیست وششم ۹۵
جُنُودُ سی وسیم ۹
جُنُودُ نهم ۴ سی وششم ۳۷
الْجُنُودِ سفتاد وپنجم ۱۷
بِالْجُنُودِ دوم ۲۵۰
جُنُودٌ سفتاد وچهارم ۳۴
جُنُودًا نهم ۲۶
وَجُنُودَهُ بیست ونهم
جُنُودَنَا سی وسفتم ۱۷۳
جُنُودُهُ بیست ونهم ۱۷
وَجُنُودُهُ دهم ۹۰ بیست ونهم
۱۸ بیست وششم ۳۹

وَجُنُودُهُمْ دوم ۲۵۰، ۲۵۱
بِجُنُودٍ بیستم ۸۱
وَجُنُودَهُ بیست وششم ۴
پنجاه ویکم ۴۰
وَجُنُودَهُمَا بیست وششم ۶

جنف

جَنَفًا دوم ۱۷۸
مُتَجَانِفٍ پنجم ۵

جنى

وَجَنَى پنجاه وپنجم ۵۴
جَنِيًّا نوزدهم ۲۵

جهد

جَاهَدَ بیست ونهم ۵
وَجَاهَدَ نهم ۱۹
جَاهَدُوا سیم ۱۴۲ نهم ۸۹
شانزدهم ۱۱۰ بیست ونهم ۶۹
وَجَاهَدُوا دوم ۲۱۵ شتم ۷۳
۷۵، ۷۴ نهم ۲۰ چهل نهم ۱۵
يُجَاهِدُ بیست نهم ۵
يُجَاهِدُونَ پنجم ۵۹
يُجَاهِدُوا نهم ۴۴، ۸۱
وَيُجَاهِدُونَ شصت ویکم ۱۱
جَاهَدَاكَ بیست ونهم سی و
ویکم ۱۵
جَاهِدِ نهم ۷۴ شصت ونهم
وَجَاهِدُوا پنجم ۳۹ نهم ۴۱
۸۶ بیست ودوم ۷۷
وَجَاهِدْهُمْ بیست وپنجم ۵۲
جَهْدَ پنجم ۵۸ ششم ۱۰۹ شانزدهم
۴۰ بیست وچهارم ۵۲ سی و
پنجم ۴۰
جُهْدَهُمْ نهم ۸۰
وَجِهَادٍ نهم ۲۴
جِهَادًا بیست وپنجم ۵۲ شصتم ۱
جِهَادِهِ بیست ودوم ۷۷
وَالْمُجَاهِدِينَ چهارم ۹۷
الْمُجَاهِدِينَ چهارم ۹۷
چهل وسفتم ۳۳

جهر

نَجْهَرْ سفدهم ۱۱۰ بیستم ۶
تَجْهَرُوا چهل ونهم ۲
اجْهَرُوا شصت وسفتم ۱۳
كَجَهْرِ چهل ونهم ۲
الْجَهْرَ سفتم ۲۰۵
وَجَهْرًا شانزدهم ۷۷
الْجَهْرَ چهارم ۱۴۷ بیست
ویکم ۱۱۰ شتاد وسفتم
وَجَهْرَهُمْ ششم ۳
جَهْرَةً دوم ۵۵ چهارم ۱۵۳
ششم ۴۷

جِهَارًا سفتاد ویکم ۸

جهز

جَهَّزَهُمْ دوازدهم ۵۹، ۷۰
بِجَهَازِهِمْ دوازدهم ۵۹، ۷۰

جهل

يَجْهَلُونَ ششم ۱۱۱
تَجْهَلُونَ سفتم ۱۳۸ یازدهم ۳۱
بیست سفتم ۵۵ چهل ششم ۲۳
الْجَاهِلُ دوم ۲۷۳
جَاهِلُونَ دوازدهم ۸۹
الْجَاهِلُونَ بیست پنجم ۶۳
سی نهم ۶۴
الْجَاهِلِينَ دوم ۶۷ ششم ۳۵
سفتم ۱۹۸ یازدهم ۴۶ دوازدهم
۳۳ بیست وشتم ۵۵
جَهُولًا سی وسیم ۷۲
بِجَهَالَةٍ چهارم ۱۷ ششم ۵۴
شانزدهم ۱۱۹ چهل ونهم
الْجَاهِلِيَّةِ سیم ۱۵۴ پنجم
سی سیم ۳۳ چهل شتم ۲۶

جَهَنَّمُ دوم ۲۰۶ سیم ۱۲، ۱۶۲
۱۹۷ چهارم ۵۵، ۹۳، ۹۷، ۱۲۰
شتم ۱۶، ۳۶، ۳۷ سیزدهم
۱۸ چهاردهم ۱۹، ۹۹ سفدهم
بیستم ۱۰۰ سی ششم ۳۰ چهل
بیستم ۹ پنجاه وسیم ۳۰ پنجاه وشتم
۹ شصت وششم ۹
جَهَنَّمَ خالدین سی وچهارم
۱۳۹، ۱۶۷ سفتم ۳۶ شتم ۳۶
۳۸ نهم ۳۵، ۴۹، ۶۴، ۸۲، ۹۵
شانزدهم ۲۹ سفدهم ۱۸
نوزدهم ۶۸، ۸۶ بیست یکم ۹۸
بیست سیزدهم ۱۰۳ بیست پنجم
۳۰، ۶۵ بیست ششم ۹۴ سوم
پنجم ۳۳ سی نهم ۷۱، ۷۲
۷۲ چهلم ۷۶ چهل ودوم
پنجاهم ۲۴ پنجاه ودوم ۱۳ شصت
وسفتم ۶ سفتادم ۴۴ سفتاد
ویکم ۱۵ نود وشتم ۶
بِجَهَنَّمَ چهارم ۵۵ سفتاد وشتم
لَجَهَنَّمَ سفتم ۱۷۹ پنجاه وسفتم
ودوم ۱۵
جَهَنَّمَ خالدین چهارم ۱۱۵
سفتم ۱۷ نهم ۶۳ یازدهم ۱۲۰
چهاردهم ۳ پانزدهم ۴۳
سفدهم ۸، ۱۹، ۶۵ سجده ۱۰۰
۱۰۲ بیستم ۷۴ بیست یکم ۲۹
بیست نهم ۵ سی ودوم ۱۳
سی شتم ۵، ۸۵ چهلم ۲
چهل وشتم ۸ سفتاد وشتم ۲۱

جو

جَوٍّ شانزدهم ۸۱

جاب

جَابُوا شتاد ونهم ۹
أَجِيبُوا بیست ششم ۵۵
يُجِيبُ بیست سفتم ۶۲
يُجِبْ چهل وششم ۳۱
أُجِيبُ دوم ۱۸۶
يُجِيبُ چهارم ۴۶
أَجِيبُوا چهل وششم ۳۰
أُجِيبَتْ دهم ۸۹
أَجَبْتُمْ پنجم ۱۰۸
فَاسْتَجَابَ سیم ۱۹۳، ۱۹۵
دوازدهم ۳۴
اسْتَجَابُوا سیزدهم ۱۸ سیزدهم
سی پنجم ۱۵ چهل دوم ۳۸
فَاسْتَجَبْتُمْ چهاردهم ۲۷
فَاسْتَجَبْنَا بیست یکم ۷۶
۸۴، ۸۸، ۹۰
نَسْتَجِيبُ ششم ۳۶ چهل شتم
وَيَسْتَجِيبُ چهل ودوم ۲۶
أَسْتَجِيبُ چهلم ۶۰
يَسْتَجِيبُونَ سیزدهم ۱۵
يَسْتَجِيبُوا یازدهم ۱۴ سیزدهم
سجده ۵۰ بیست وشتم ۵۰
۱۹۳
فَلْيَسْتَجِيبُوا دوم ۱۸۶
فَيَسْتَجِيبُونَ سفدهم ۵۲
اسْتَجِيبُوا شتم ۲۴ چهل
دوم ۴۷
اسْتَجِيبُوا چهل دوم ۱۵
جَوَابَ سفتم ۸۲ بیست وسفتم
۵۷ بیست نهم ۲۴، ۲۸
كَالْجَوَابِ سی چهارم ۱۳
يُجِيبُ یازدهم ۱۴
الْمُجِيبُونَ سی وسفتم ۷۵

جاد

الْجُودِيِّ یازدهم ۴۴
جِيَادُ سی وشتم ۳۱

جار

يُجَارُ بیست وسفتم ۸۸
يُجِيرُ بیست وسیم ۸۸
سفتم ۲۸
الْجَارِ چهارم ۳۶
وَالْجَارِ چهارم ۳۶
فَأَجِرْهُ نهم ۶
يُجَارُ بیست وسیم ۹۰
اسْتَجَارَكَ نهم ۶
جَارٌ شتم ۴۸
وَالْجَارِ چهارم ۳۶

جَائِرٌ شانزدهم ۹
مُتَجَاوِرَاتٌ سیزدهم ۴

جاز

جَاوَزَا سجدهم ۶۲
فَجَاوَزْنَا سفتم ۱۳۸ دهم ۹۰
جَاوَزَهُ دوم ۲۴۹
وَنَتَجَاوَزُ چهل وششم ۱۶

جاس

فَجَاسُوا سفدهم ۵

جاع

تَجُوعَ بیستم ۱۱۸
جُوعٍ شتاد وشتم ۷
صد ششم ۴
الْجُوعِ شانزدهم ۱۱۲
وَالْجُوعِ دوم ۱۵۵

جاف

جَوْفِهِ سی وسیم ۴

جاء

جَاءَ ششم ۶۱ نهم ۱۰، ۹۱
اعراف سفتم ۳۹، ۳۴، ۴۸
دهم ۴۹، ۵۰، ۱۰۰، ۱۵
۴۲، ۴۱، ۶۹، ۷۲، ۷۸، ۸۳
۹۷، ۱۰۳، ۱۰ دوازدهم ۱۰۲، ۹۶
پانزدهم ۲۱ شانزدهم ۶۳
سفدهم ۱۰۵، ۸۳، ۷۰، ۱۰۴
سجدهم ۹۸ بیست سیم ۲۷
۱۰۱ بیست وششم ۴ بیست
سفتم ۹۱، ۹۲ بیست وششم
سی ستم ۱۹ سی چهارم ۸۱ سی
وپنجم ۴۲ سی سفتم ۸۲
سیم ۵۳، ۳۰ چهل سفتم
۲۰ پنجاه وچهارم ۴۱ پنجاه و
سفتم ۱۳ شصت وسیم ۱
ویکم ۳ سفدهم ۱۱
فَجَاءَ پنجاه ویکم ۲۶
وَجَاءَ سفتم ۱۱۱ دوازدهم
۱۰۱، ۱۵۸ پانزدهم ۷ بیست
وششم ۱۹ بیست ونهم ۱۹
۳۲ شصت ونهم ۹ شصت وسیم
هُم ۲۳
جَاءَتْ ششم ۱۰۹ سفتم ۱۰۱
۱۰ یازدهم ۷۲، ۷۹ بیست
وششم ۲۰ بیست ونهم ۲۳ بیست
سفتم ۴۲ بیست ونهم ۳۲، ۲۳
سفتادم ۳۰ شتاد ۳۳
فَجَاءَتْ نوزدهم ۱۹
پنجاهم ۱۸، ۲۰
جِئْتَنَا دوم ۷۱ سفتم ۱۰۳
بیستم ۵۷، ۷۳ بیستم ۴۲

جِئْتُ نوزدهم ۲۸
جَاءُوا سیم ۱۸۴ ستم چهارم
۱۳، ۱۱ بیست پنجم ۵ بیست
سفتم ۸ پنجاه ونهم ۱۰
وَجَاءُوا سفتم ۱۱۳ دوازدهم
۱۸، ۱۸
جِئْتُمْ دهم ۸۱ نوزدهم ۹۱
جِئْنَا چهارم ۵۴ دو دوازدهم
۷۴ سفدهم ۱۰۴ سجدهم ۱۰۱
وَجِئْنَا چهارم ۴۵ دوازدهم
۸۸ شانزدهم ۹۱
جَاءَنِي نوزدهم ۴۳ بیست
ونهم ۲۱ چهلم ۴۰
جَاءَكُمْ دوم ۸۷، ۹۲ سیم ۸۷
۱۲۰، ۱۱۳ سیم ۸۷ شتم ۲۵
۴۴، ۶۰ بیست ودوم ۶۵
۷۲ شصت سیم ۳۷ سفتم
سپتم ۴۷ سیم ۴۷ سیم ۸
جَاءَكُمْ سیم ۱۸۳ یازدهم ۲۰ پنجم
بیست ودوم ۷۲ شصت
شصت وشتم ۹
جَاءَكُمْ دوم ۲۳، ۹ پنجاه ویکم ۱۲۰
جَاءَ دوم ۱۲، ۸ پنجاه ونهم ۱۲
جَاءَتْكُمْ بیست سفتم ۸
الْحَقُّ شتم ۱۵
جَاءَتْهُمْ دهم ۲۲، ۹۳ سیم
وَجَاءُوهُمْ سیم ۱۲۲ نهم ۸۰
۱۴۳ جهاده ۸۹ بیستم
سوم
وَجَاءَكَ یازدهم ۱۲۰
جِئْنَاكَ پنجاه ونهم ۱۸
چهل ویکم ۱۰
جَاءَنَا دوم ۵۰
جِئْتَهُمْ نوزدهم ۶۲
جِئْتُمُونَا ششم ۹۴ نوزدهم
۶۸ شصتم ۴۴ صفتم
جِيءَ شصتم ۶
وَجِيءَ شصت وشتم ۱۳
جَاءَهُمْ سیم ۲۵ سفتم
جَاءَهُمْ سیم ۱۰۵ شتم
۱۰۳، ۴۳ سیم ۳۳ سفتم
جَاءَهُمْ یازدهم ۸۵ چهارم ۲۱ ۱۵۷
سفتم ۲۰۱ سیم ۳۵ سفتم
جَاءَهُمْ پنجاهم ۲۲ سفتم ۷۷
جَاءَهُمْ دوم ۸۷ سیم ۱۳
جَاءَهُمْ شصتم ۶ چهل سیم ۱۰۳

جَاءَتْكُمْ نهم ۱۴۲ سیم ۲۸
جَاءَهُمْ سی وسیم ۹۰ شصت ویکم
جَاءَهُمْ بیست ونهم ۵۳
وَجَاءَهُمْ چهل ونهم ۱۵
جَاءَكُمْ دهم ۳
جَاءَتْهُمْ سفتم ۱۰۱
جَاءَتْهُمْ بیست وپنجم ۲۵
جَاءَتْهُمْ یازدهم ۷۷
جَاءَتْهُمْ دوم ۲۳
جَاءَنَا دوم ۲۲
جَاءَكُمْ دوم ۲۴۴، ۸۲، ۱۸۳ (?)
جَاءَهُمْ ۲۲۲ سیم ۷۰ ، ۵۰ ، ۵۰
۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۳۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۲
جِهَادًا چهارم ۷۰ ، ۱۰۷ ، ۱۴۷ پنجم
۱۸ ، ۶۲ ، ۷۰ ، ۸۹ ، ۹۴
ششم ۴۲ سفتم ۲۹ ، ۵۳ شتم
۳۰ نهم ۷۰ ، ۱۰۹ شانزدهم
۲۵ بیست ویکم ۹ ، ۳۰ بیست
وشتم ۷ ، ۷۰ ، ۷۷ ، ۹۴
وبیست ویکم ۱۷ جهل ودوم ۳۸ جهل
نهم پنجاه وسفتم ۲۳ شصتم
شصت ویکم ۴
أَحَبَّ چهل ونهم ۱۲
وَأَحَبَّ دوم ۲۲۲
أَحَبُّ ششم ۷۶
يُحِبُّونَ نهم ۱۰۸ بیست وچهارم
۱۸ پنجاه ونهم ۹
سفتاد وششم ۲۷
وَيُحِبُّونَ سیم ۱۸۸
يُحِبُّونَ سیم ۲۹، ۲۰، ۸۳ ، ۱۴۵
سفتم ۷۷ بیست وچهارم ۲۲
سفتاد وپنجم ۲۰
وَيُحِبُّونَ شتاد ونهم ۲۰
يُحِبُّوا دوم ۲۱۳
يُحِبُّهُمْ ویحبونه پنجم ۵۹
يُحِبُّونَهُمْ سیم ۱۱۵
يُحِبُّونَهَا دوم ۱۶۵
يُحِبُّونَهُمْ سیم ۱۱۹
اسْتَحَبُّوا نهم ۲۳ شانزدهم
فَاسْتَحَبُّوا چهل ویکم ۱۷
يَسْتَحِبُّونَ چهاردهم ۳
وَالْحُبُّ پنجاه وپنجم ۱۲
الْحُبِّ شتم ۹۵
وَحُبًّا پنجاهم ۹
حُبًّا ششم ۹۹ سی ششم
۳۳ سفتاد وششم ۱۰۱ شتاد وسفتم
حُبِّ سیم ۱۲
لِحُبِّ دوم ۱۰۰
لِحُبِّ صدم ۸
حُبَّ سی وشتم ۳۱

حجب

حَجَبَ ۱۰۵ پانزدهم ۹
وَالْحِجَابِ صدهم ۵

باب الحاء

حب

أَحْبَبْتَ چهل نهم ۷
بِحُبِّكُمُ سیم ۲۹
أَحْبَبْتُ سی وشتم ۳
أَحْبَبْتَ بیست وشتم ۵۶
يُحِبُّ دوم ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۲۲

رجّ سیّم ۹۱	حَبِیدِ بیست دوم ۲۱	حَدَدَ دوم ۱۸ ۲۴۴	حَرَسًا سفتاد ودو ۸
الحاجّ نهم ۱۹	الحَدِیدِ بجدهم ۹۵	حاذِرُون بیست وششم ۵۶	**حرص**
رجّج بیست وشتم ۲۷	حدِیدًا سفدهم ۵۳	تحذَرُ مفدهم ۵۹	حَرَصتُ دوازدهم ۱۰۳
بحجّة دوم ۵، ۱۲ چهارم ۱۴۳	الحَدِید سی وچهارم ۱۰ پنجاه وسفتم ۲۵	**حرّ**	حَرَصتم چهارم ۱۲۸
الحجّة ششم ۱۵۰	**حدب**	تحتها سفتاد ودوم ۱۴	تحرِص شانزدهم ۳۹
حجتَ چهل ودوم ۱۶	حَدَبٍ بیست یکم ۹۶	الحَرّ نهم ۸۲	حَرِیص نهم ۱۲۹
حجتنا ششم ۸۳	**حدث**	حَرًّا نهم ۸۲	اَحرَص دوم ۹۰
بحجّتهم چهل ودوم ۱۵	تحدِث نود ونهم ۴	الحَرّ شانزدهم ۸۳	**حرض**
بحجّتهم چهل پنجم ۲۴	اَلحَدِیث نود دوم ۷۱	الحَرُّ دوم ۱۷۳	حَرَضٍ ششم ۶۶
حجب	تحدِث نود وسیّم ۱۱		
حِجابٍ سفتم ۴۶			

فسیحشرهم چهارم ۱۷۱
ونحشره بیستم ۱۲۴
نحشرهم ششم ۲۲ دهم ۲۹
ونحشرهم هفدهم ۹۷
لنحشرنهم نوزدهم ۶۹
احشروا سی و هفتم ۲۲
حشر چهل و ششم ۶
وحشر بیست و هفتم ۱۷
حشرت هشتاد و یکم ۵
یحشرهم چهل و یکم ۱۸
نحشر بیستم ۱۰۲
یحشرون ششم ۳۸ هشتم ۳۷
بیست و پنجم ۳۴
یحشروا ششم ۵۱
تحشرون دوم ۲۰۳ سیم ۱۵۸
پنجم ۹۷ ششم ۷۲ هشتم ۲۴
بیست و سیم ۷۹ پنجاه و هشتم ۹
شصت و هفتم ۲۴
وتحشرون سیم ۱۲
حشر پنجاهم ۴۴
الحشر پنجاه و نهم ۲
حاشرین هفتم ۱۱۱ بیست
و ششم ۳۶، ۵۳
محشورة سی و هشتم ۱۹

حصحص
دوازدهم ۵۱

حصب
بیست و یکم ۹۸
حاصبا هفدهم ۶۸ بیست
و نهم ۴۰ پنجاه و چهارم ۳۴
شصت و هفتم ۱۷

حصد
حصدتم دوازدهم ۴۷
حصاده ششم ۱۴۲
وحصید یازدهم ۱۰۲
الحصید پنجاهم ۹
حصیدا دهم ۲۴ بیست
و یکم ۱۵

حصر
حصرت چهارم ۹۲
واحصروهم نهم ۵
احصروا دوم ۲۷۳
احصرتم دوم ۱۹۶
وحصورا سیم ۳۹
حصیرا هفدهم ۸

وحصّل صدم ۱۰

حصن
احصنت بیست و یکم ۹۱
شصت و ششم ۱۲
تحصنون دوازدهم ۴۸
لتحصنکم بیست و یکم ۸۰
احصن چهارم ۳۰
حصونهم پنجاه و نهم ۲
محصنة پنجاه و نهم ۱۴
محصنین چهارم ۲۸ پنجم ۷
والمحصنات چهارم ۲۸
پنجم ۷
محصنات چهارم ۲۹
المحصنات چهارم ۲۹، ۳۰
بیست و چهارم ۴، ۲۳
تحصنا بیست و چهارم ۳۳

حصی
واحصی هفتاد و دوم ۲۸
واحصوا شصت و پنجم ۱
احصیه پنجاه و هشتم ۷
احصیها هجدهم ۴۷
احصیهم نوزدهم ۹۴
احصیناه سی و ششم ۱۱
هفتاد و هشتم ۲۹
تحصوه هفتاد و سیم ۲۰
تحصوها چهاردهم ۳۴
شانزدهم ۱۸
احصی هجدهم ۱۲

حض
یحض شصت و نهم ۳۴
صد و هفتم ۳
تحاضون هشتاد و نهم ۱۹

حضر
دوم ۱۲۷، ۱۷۶ چهارم ۹
۲۲ پنجم ۱۰۵
حضروه چهل و ششم ۲۸
یحضرون بیست و سیم ۹۸
احضرت هشتاد و یکم ۱۴
لنحضرنهم نوزدهم ۶۹
واحضرت چهارم ۱۲۷
حاضرا هجدهم ۴۷
حاضری دوم ۱۹۶
حاضرة هفتم ۱۶۳
حاضرة دوم ۲۸۲
محضرا سیم ۳۰
محضرون سی و ششم ۱۵ سی و
چهارم ۳۷ سی و ششم ۳۲
۷۵، ۵۳
لمحضرون سی و هفتم ۱۲۷، ۱۵۸
المحضرین بیست و هشتم ۶۱
محتضر پنجاه و چهارم ۲۸
سی و هفتم ۵۵

حطّ
حطة دوم ۵۸ هفتم ۱۶۱

حطب
حطبا هفتاد و دوم ۱۵
الحطب صد و یازدهم ۴

حطم
یحطمنکم بیست و هفتم ۱۸
حطاما سی و نهم ۲۲ پنجاه و
ششم ۶۵ پنجاه و هفتم ۱۹
الحطمة صد و چهارم ۵
الحطمة صد و چهارم ۴

حظّ
حظ چهارم ۱۲، ۱۷۵
حظ بیست و هشتم ۷۹ چهل و
یکم ۳۵
حظا سیم ۱۷۶ پنجم ۱۴، ۱۷

حظر
محظورا هفدهم ۲۱
المحتظر پنجاه و چهارم ۳۱

حفّ
وحففناهما هجدهم ۳۲
حافین سی و نهم ۷۵

حفد
وحفدة شانزدهم ۷۲

حفر
حفرة سیم ۹۹
الحافرة هفتاد و نهم ۱۰

حفظ
چهارم ۳۸
حفظناها پانزدهم ۱۷
ویحفظوا بیست و چهارم ۳۰
ویحفظن بیست و چهارم ۳۱
ونحفظ دوازدهم ۶۵
یحفظونه سیزدهم ۱۲
واحفظوا پنجم ۹۱
یحافظون ششم ۹۲ و بیست
و سیم ۹ هفتادم ۳۴
حافظوا دوم ۲۳۹
استحفظوا پنجم ۴۸
وحفظا سی و هفتم ۷ چهل و
یکم ۱۱
حفظهما دوم ۲۵۶
حافظ هفتاد و ششم ۴
حافظا دوازدهم ۶۴
حافظون بیست و سیم ۵
هفتادم ۲۹
لحافظون دوازدهم ۱۲
۶۳ پانزدهم ۹
حافظین دوازدهم ۸۱ بیست
و یکم ۸۲ هشتاد و سیم ۳۳
والحافظون نهم ۱۱۳
لحافظین هشتاد و دوم ۱۰
والحافظین سی و سیم ۳۵
حافظات چهارم ۳۸
والحافظات سی و سیم ۳۵
حفیظ ششم ۱۰۴
حفیظ یازدهم ۵۷ و دوازدهم
۵۵ سی و چهارم ۲۰ چهل و
دوم ۶ پنجاهم ۴
حفیظ پنجاهم ۳۱
بحفیظ ششم ۱۰۴ یازدهم ۸۶
حفیظا چهارم ۸۲ ششم ۱۰۷
چهل و دوم ۴۷
محفوظ هشتاد و پنجم ۲۲
محفوظا بیست و یکم ۳۲

حفی
فیحفکم چهل و هفتم ۳۷
حفی هفتم ۱۸۷
حفیا نوزدهم ۴۸

حقّ
هفتم ۲۸ بیست و دوم ۱۸
بیست و هشتم ۶۳ سی و دوم
۱۳ سی و ششم و سی و نهم ۲۹
چهل و ششم ۱۷
لیحق هفتم ۱۷ سی و هفتم ۳۰
سی و هشتم ۱۳ پنجاهم ۱۳
وحق چهل و یکم ۲۴
حقت دهم ۳۳، ۹۶ سی و نهم ۷۱
۳۸ سی و نهم ۷۱ چهلم ۶
ویحق سی و ششم ۷۰
وحقت هشتاد و چهارم ۲، ۵
ویحق دهم ۸۲ چهل و دوم ۲۳
یحق هشتم ۷
لیحق هشتم ۸
استحق پنجم ۱۰۶
استحقا پنجم ۱۰۶
حق پنجاه و ششم ۹۵
الحاق شصت و نهم ۵۱
حق سیم ۸۹ دهم ۵۳ چهل
۲۰ بیست و هشتم ۱۳ سی و دوم
سی و یکم ۳۳ سی و پنجم ۵ چهلم
۷، ۵۷ چهل و پنجم ۳۱ چهل
و ششم ۱۷ پنجاه و یکم ۱۹ هشتادم
۴۴
احق نهم ۶۲ دهم ۳۵
الحق دهم ۵۰ سی و هشتم ۸۴
پنجاه و یکم ۲۳
الحق دوم ۲۶، ۸۵، ۱۰۳
۱۳۹، ۱۳۲، ۲۸۳ سیم ۵۳
۵۵ ششم ۶۲، ۷۳ هفتم
۱۱۵، ۷ نهم ۲۹ دهم ۳۲، ۷۷
۱۰۸، ۹۴ یازدهم ۱۷، ۲۵، ۱۱۲
دوازدهم ۵۱ سیزدهم ۱۹
هفدهم ۸۱ هجدهم ۲۸ بیستم
۱۱۳ بیست و یکم ۹۷ بیست و
دوم ۶، ۵۴، ۶۲ بیست و
سیم ۷۱، ۷۰ بیست و چهارم
۲۵، ۴۸ بیست و پنجم ۲۸
و ششم ۳۸، ۵۳ سی و یکم
سی و دوم ۳ سی و چهارم ۴۸
سی و پنجم ۸ چهل و یکم ۵۳
چهل و دوم ۱۷ چهل و سیم ۲۸
۲۹ چهل و هفتم ۲ هفتاد و
هشتم ۳۹
فالحق سی و هشتم ۸۵
للحق دوم ۱۴۴
حق سیم ۶۰، ۱۰۸، ۱۷۷
چهارم ۱۵۴ یازدهم ۸۱
بیست و دوم ۶۲
بحق پنجم ۱۱۶
الحق دوم ۵۸، ۲۰۹ سیم ۱۴۸
پنجم ۵۲، ۸۱، ۸۶، ۸۷ ششم
۶۲، ۹۳ هفتم ۳۰، ۱۴۳
هشتم ۲۹ دهم ۳۲، ۳۳ دهم ۲
۳۱، ۳۳ سیزدهم
۱۵ هجدهم ۴۲ نوزدهم ۳۵
بیست و هفتم ۱ بیست و هشتم
۳۹ سی و سیم ۴ چهارم ۷۵
چهل و یکم ۱۴ چهل و ششم ۶
چهل و ششم ۱۹، ۲۹ چهل و
هشتم ۲۸ پنجاه و سیم ۲۹
پنجاه و هفتم ۱۶ شصتم ۱
شصت و یکم ۹
بالحق دوم ۶۱، ۱۱۳، ۱۷۱
۲۰۱، ۲۵۳ سیم ۲۱، ۱۰۴
چهارم ۱۰۶، ۱۶۸ پنجم ۳۰، ۵۲
ششم ۵، ۳۰، ۷۲، ۱۱۴، ۱۵۲
هفتم ۱۴، ۵۱، ۸۷، ۱۵۹، ۱۸۰
هشتم ۵ دهم ۹ چهاردهم ۲۲
پانزدهم ۵۵، ۶۴، ۸۵
شانزدهم ۳، ۱۰۲ هفدهم
۳۹ هجدهم ۱۲ بیست و یکم ۵۶
۱۱۲ بیست و سیم ۴۱، ۶۲
۷۲، ۹۲ بیست و پنجم ۳۵، ۸۰
بیست و هشتم بیست و نهم ۳۳
۴۴، ۸ سی و سیم ۷ سی و چهارم
۴۷ سی و پنجم ۲۲ سی و هفتم
۳۷ سی و هشتم ۲۲، ۲۵، ۲۶
نهم ۲، ۵، ۴۲، ۶۹ چهلم
۲۱، ۲۶، ۷۸ چهل و دوم ۱۸
چهل و سیم ۷۸، ۸۶ چهل و
چهارم ۳۹ چهل و پنجم ۲۱، ۵
۲۸ چهل و ششم ۳، ۲ چهل
و هفتم ۲۷ پنجاهم ۵، ۱۸
۶۴ شصت و چهارم ۳ و صد و
سیم ۳
فبالحق هفدهم ۱۰۵
للحق دهم ۳۵، ۷۸ بیست و
سیم ۷ سی و چهارم ۴۲
چهل و سیم ۷ چهل و ششم ۶
حقه دهم ۵۵ سیم ۹۷ ششم
۹۱ بیست و دوم ۷۴، ۷۷ سی
و نهم ۶۷ پنجاه و هفتم ۲۶
حقا دوم ۱۷، ۱۴۷، ۲۳۷، ۲۴۲
چهاردهم ۲۱، ۱۵ هفتم ۴۳
هشتم ۷۵ نهم ۱۱۲ دهم ۴
۱۰۳ دوازدهم ۱۰۱ شانزدهم
۴۰ هجدهم ۹۸ سی ۶
سی و یکم ۸
الحق دوم ۱۴۷ سیم
۶۰ چهارم ۱۰ ششم ۵۷
هفتم ۸، ۱۰۱ هشتم ۸۷
۳۲ دهم ۱۲ سیزدهم ۱۸
هجدهم ۵ بیست و یکم ۲۴
بیست و چهارم ۲۵ بیست و
هشتم ۷۵ سی و سیم ۴ سی و
چهارم ۲۰، ۲۲ چهلم ۵ چهل و
دوم ۲۳ چهل و هفتم ۳
والحق سی و هشتم ۸۵
حقه ششم ۱۴۲ هفدهم ۲۶
سیم ۳۷
احق هفتم ۱۰۳
احق دوم ۲۲۸، ۲۴۸
پنجم ۱۰۶ ششم ۸۱ نهم ۱۳، ۶۲
۱۰۸ دهم ۳۵ سی و سیم ۳۷
احق چهل و هشتم ۲۶
الحاقة شصت و نهم ۱، ۲، ۳

حقب
حقبا هجدهم ۶۰
احقابا هفتاد و هشتم ۲۳

حقف
بالاحقاف چهل و ششم ۲۰

حکم
چهلم ۱۲
حکمت پنجم ۴۲
حکمتم چهارم ۵۸
یحکم دوم ۱۰۷ چهارم ۱۰۵
پنجم ۱، ۴۷، ۹۵ سیزدهم ۴۱
بیست و دوم ۵۵، ۶۸ سی و
نهم ۳ شصتم ۱۰
یحکم شانزدهم ۱۲۵
یحکم هفتم ۸۷ دهم ۱۰۹
دوازدهم ۸۰

یحکم دوم ۲۰۹ سیم ۲۳
بیست و چهارم ۴۷، ۵۰
یحکم پنجم ۴۸، ۴۹، ۵۱
ولیحکم پنجم ۵۱
یحکم سی و نهم ۴۷
لتحکم چهارم ۱۰۵
فاحکم پنجم ۴۸
یحکمان بیست و یکم ۷۸
یحکمون ششم ۱۳۷ شانزدهم
۶۱ بیست و نهم ۳ چهل و پنجم ۲۱
تحکمون دهم ۳۵ سی و هفتم
۱۵۴ شصت و هشتم ۳۶، ۳۹
تحکموا چهارم ۵۸
احکم پنجم ۵۵ بیست و یکم ۱۱۲
فاحکم پنجم ۴۲، ۴۸ سی و
هشتم ۲۱، ۲۵
یحکمونک پنجم ۴۸
یحکموک چهارم ۶۵
یحکم بیست و دوم ۵۱
احکمت یازدهم ۱
یتحاکموا چهارم ۶۳
حکم پنجم ۴۷ شصتم ۱۰
الحکم ششم ۵۷، ۶۲ دوازدهم
۴۰، ۶۷ بیست و هشتم ۷۰، ۸۸
والحکم چهلم ۱۲
لحکم پنجاه و دوم ۴۸ شصت
و هشتم ۴۸ هفتاد و ششم ۲۴
افحکم پنجم ۵۵
حکما پنجم ۵۵ دوازدهم ۲۲
سیزدهم ۳۷ بیست و یکم ۷۴
۷۹ بیست و ششم ۲۰، ۸۳
بیست و هشتم ۱۳
الحکم نوزدهم ۱۲
والحکم سیم ۷۹ ششم ۸۹
چهل و پنجم ۱۵
لحکمة چهل و دوم ۸
حکمة هجدهم ۲۵
بحکمه بیست و هفتم ۸۰
لحکمه سیزدهم ۴۱
لحکمهم بیست و یکم ۷۸
حکما چهارم ۳۹ ششم ۱۱۴
وحکما چهارم ۳۹
الحاکمین هفتم ۸۵ دهم ۱۰۹
یازدهم ۴۷ دوازدهم ۸۰
نود و پنجم ۸
الحکام دوم ۱۸۴
حکمة پنجاه و چهارم ۵
وحکمة سیم ۷۵
الحکمة هفدهم ۴۱
بالحکمة شانزدهم ۱۲۵
چهل و سیم ۶۳
والحکمة دوم ۲۳۱ سی و
سیم ۳۴
الحکمة دوم ۲۶۹، ۲۷۲ سی و یکم
سی و هشتم ۱۹
والحکمة دوم ۱۲۳، ۱۴۰
۲۵۱ سیم ۴۳، ۴۸، ۸۱ چهارم
۱۱۳، ۵۷ پنجم ۱۱۰ شصت
دوم ۲
حکیم دوم ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۸
۲۴۱، ۲۶۲ چهارم ۱۳ پنجم
۴۲ ششم ۸۳، ۱۲۸، ۱۴۰
هشتم ۱۰، ۶۰، ۶۷، ۷۲
نهم ۱۵، ۲۸، ۴۰، ۶۰، ۷۲
۹۸، ۱۰۷، ۱۱۱ دوازدهم ۸۳ پانزدهم
۲۵ بیست و دوم ۵۱ بیست و
چهارم ۱۰، ۱۷، ۵۷، ۵۸ سی و
یکم ۲۸ چهل و دوم ۵۱ چهل و
سیم ۴ چهل و نهم ۸ شصتم ۱۰
الحکیم دوم ۳۰، ۲۳۰ سیم
۶، ۱۸، ۵۵ پنجم ۱۱۸ ششم ۱۸
۷۳ دوازدهم ۸۳، ۱۰۱
چهاردهم ۴ شانزدهم ۲ و
بیست و هفتم ۹ بیست و نهم
۴۲، ۲۶ سی و یکم ۸
سی و چهارم ۱، ۲۷ سی و نهم ۱
چهلم ۸ چهل و چهارم
۴۴ چهل و پنجم ۳۰ پنجاه و یکم
۳۰ پنجاه و هفتم ۱ پنجاه و نهم
۲۴ شصتم ۵ شصت و یکم ۱
شصت و دوم ۳ شصت و چهارم
۱۸ شصت و ششم ۲
حکیم یازدهم ۱ بیست و هفتم
چهل و یکم ۴۲ چهل و چهارم
الحکیم سیم ۵۸ دهم ۱
سی و یکم ۲ سی و ششم ۲
چهل و پنجم ۱ چهل و ششم ۱
نود و پنجم ۱
حکیما چهارم ۱۲، ۲۱، ۳۰، ۵۶
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۵۵
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰ سی و سیم ۱ چهل
هشتم ۴، ۷، ۱۹ هفتادم
احکم یازدهم ۴۷
باحکم نود و پنجم ۸
محکمة چهل و هفتم ۲۲
محکمات سیم ۵

حلّ
حللتم پنجم ۳
یحل دوم ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰ چهارم
۲۳ سی و سیم ۵۲
ویحل یازدهم ۴۱ سی و نهم ۴۰
یحل بیستم ۸۹
فیحل بیستم ۸۳
تحل سیزدهم ۳۱
تحل دوم ۲۳۰
یحلون شصتم ۱۰
واحلل بیستم ۲۸
وحلوا هفتاد و ششم ۲۱
احل پنجم ۸۹ شصت و ششم
واحل دوم ۲۷۶
واحلوا چهاردهم ۳۳
احلنا سی و پنجم ۴۹
ویحل هفتم ۱۵۶
ولاحل سیم ۴۶
یحلونه نهم ۳۷
تحلوا پنجم ۲
احللنا سی و سیم ۳۲
یحلونه نهم ۳۷
احل دوم ۱۸۳، ۱۸۷ پنجم ۴، ۵
هفتم ۹۷
واحل چهارم ۲۴
احلت چهارم ۱۵۸ پنجم ۱
واحلت بیست و دوم ۳۱
حل پنجم ۷ شصتم ۱۰ نود ۲
حلا سیم ۸۷
حلال شانزدهم ۱۱۷
حلالا دوم ۱۶۳ پنجم ۹۰
هشتم ۶۹ شانزدهم ۱۱۵
وحلالا دهم ۶۰
وحلائل چهارم ۲۷
تحلة شصت و ششم ۲
تحلها بیست و دوم ۳۳
دوم ۱۹۲ چهل و ششم ۲۵
یحلی نهم ۱

حلف
حلفتم پنجم ۹۱
یحلفون چهارم ۶۵
نهم ۶۲، ۷۵، ۹۷ پنجاه و
هشتم ۱۹
سیحلفون نهم ۹۶
وسیحلفون نهم ۴۲
فیحلفون پنجاه و هشتم ۱۹
ویحلفون نهم ۵۶ پنجاه و هشتم ۱۴
ولیحلفن نهم ۱۰۸
حلاف شصت و هشتم ۱۰

حلق
تحلقوا دوم ۱۹۲
محلقین چهل و هشتم ۲۷

حلقم
الحلقوم پنجاه و ششم ۸۲

حلم
احلام دوازدهم ۴۴
بیست و یکم ۵
الاحلام دوازدهم ۴۴
احلامهم پنجاه و دوم ۳۲
الحلم بیست و چهارم ۵۸، ۵۷
حلیم دوم ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۶۳
سیم ۱۴۹ چهارم ۱۶ پنجم ۱۰۱
نهم ۱۱۵ بیست و دوم ۵۸
شصت و چهارم ۱۷
الحلیم یازدهم ۷۷
الحلیم یازدهم ۸۹
حلیم سی و هفتم ۹۹
حلیما هفدهم ۴۴ سی و
سیم ۵۱ سی و پنجم ۳۹

حلی
یحلون هجدهم ۳۱ بیست و
دوم ۲۳ سی و پنجم ۳۰
حلیة سیزدهم ۱۸
الحلیة چهل و سیم ۱۷
حلیة شانزدهم ۱۴ سی و
پنجم ۱۳
حلیهم هفتم ۱۴۶

حم
چهلم ۱ چهل و یکم ۱ چهل و دوم ۱
چهل و سیم ۱ چهل و چهارم ۱
چهل و پنجم ۱ چهل و ششم ۱

حمّ
حمیم سی و هشتم ۵۷ چهل و
یکم ۳۴ شصت و نهم ۳۵
هفتادم ۱۰
الحمیم بیست و دوم ۲۰
حمیم ششم ۷۰ دهم ۴ بیست
و ششم ۱۰۱ سی و هفتم ۶۷
چهلم ۱۹ پنجاه و پنجم ۴۴ پنجاه
و ششم ۹۳
وحمیم پنجاه و ششم ۴۲
الحمیم چهلم ۷۳ چهل و چهارم
۴۶، ۴۸ پنجاه و ششم ۵۴
حمیما چهل و هفتم ۱۷ هفتاد
۱۰ هفتاد و هشتم ۲۵

حمأ
حمأ پانزدهم ۲۶، ۲۸، ۳۳
حمئة هجدهم ۸۴

حمد
الحمدوا سیم ۱۸۵
الحمد اول ۱ ششم ۱ هفتم ۴۱
دهم ۱۰ چهاردهم ۳۹ شانزدهم ۷۵ هفدهم
۱۱۱ هجدهم ۱ بیست و سیم ۲۹ بیست
و هفتم ۱۵، ۵۹، ۹۳ بیست
و هشتم ۷۰ بیست و نهم ۶۳
سی ام ۱۷ سی و یکم ۲۴ سی و
چهارم ۱ سی و پنجم ۳۴، ۳۱ سی و
نهم ۲۹، ۷۴، ۷۵ چهلم ۶۵
چهل و پنجم ۳۵ ششم چهارم
والحمد سی و ششم ۶۵ سی و
هفتم ۱۸۲
یحمدوا سیم ۱۸۸ بیستم ۱۳۰
سی و دوم ۱۵ سی و نهم ۷۵
چهلم ۷ چهل و دوم ۵
پنجاهم ۳۹ پنجاه و دوم ۴۸
صد و دهم ۳
بحمدک دوم ۲۸
بحمده سیزدهم ۱۴ هفدهم
۴۴، ۵۲ بیست و پنجم ۵۸
الحامدون نهم ۱۱۳
حمید دوم ۲۷۰ یازدهم
۷۶ چهاردهم ۸ سی و یکم ۱۱
شصت و چهارم ۶
الحمید بیست و دوم ۶۴ سی و
یکم ۲۵ سی و پنجم ۱۵ چهل و دوم
۲۷ پنجاه و هفتم ۲۴ شصتم ۶
حمید چهل و یکم ۴۲
الحمید چهاردهم ۱ بیست و
دوم ۲۴ سی و چهارم ۶
هشتاد و پنجم ۸
حمیدا چهارم ۱۳۰
احمد شصت و یکم ۶
محمودا هفدهم ۸۱
محمد سیم ۱۳۸ سی و سیم ۴۰
چهل و هشتم ۲۹
محمد چهل و هفتم ۲

حمر
الحمار شصت و دوم ۵
حمارک دوم ۲۶۱
حمر هفتاد و چهارم ۵۱
الحمیر سی و یکم ۱۸
والحمیر شانزدهم ۸
وحمر سی و پنجم ۲۵

حمل
بیستم ۱۱۰
حملت ششم ۱۴۷ هفتم ۱۰
حملنا هفدهم ۳ نوزدهم
۵۹ بیست و ششم ۱۴
وحملنا سی و ششم ۷۲
حملته سی و یکم ۱۴ چهل و ششم ۱۴
فحملته نوزدهم ۲۲
حملنه دوم ۲۴۸
وحملناه پنجاه و چهارم ۱۳
حملناکم شصت و نهم ۱۱
وحملناهم هفدهم ۷۲
تحمل بیستم ۵۵ شصت و دوم
وتحمل شانزدهم ۱۷
یحمل سیزدهم ۹ بیست و نهم
۵۰ سی و پنجم ۱۲
یحمل چهل و یکم ۴۷
وتحمل شانزدهم ۷
تحمل دوم ۲۸۰ هفتم ۱۷۵
احمل دوازدهم ۳۶
یحملون ششم ۳۱ چهلم ۷
لیحملوا شانزدهم ۲۵
ولنحمل بیست و نهم ۱۲
ولیحملن بیست و نهم ۱۳
تحمله دوم ۲۴۹ نوزدهم ۲۸
لتحملهم نهم ۹۳
احملکم نهم ۹۳
یحملنها سی و سیم ۷۲
احمل یازدهم ۴۲
وحملت شصت و نهم ۱۴
تحمل سی و پنجم ۱۹
یحملون بیست و سیم ۲۲
چهلم ۸
حملنا دوم ۲۸۶
حمل بیست و چهارم ۵۳
حملوا شصت و دوم ۵
حملتم بیست و چهارم ۵۳
حملنا بیستم ۹۵
احتمل چهارم ۱۱۲
فاحتمل سیزدهم ۱۸
احتملوا سی و سیم ۵۸
حمل بیست و دوم ۲ شصت
و پنجم ۴
حملا هفتم ۱۸۹
الاحمال شصت و پنجم ۴
وحمله چهل و ششم ۱۴
حملها بیست و دوم ۲
حملهن شصت و پنجم ۶
حمل دوازدهم ۷۲
حملا بیستم ۱۰۱
حملها سی و پنجم ۱۹
فالحاملات پنجاه و یکم ۲
حمالة صد و یازدهم ۴
حمولة ششم ۱۴۲

حمی
یحمی نهم ۳۵
حام پنجم ۱۰۲
حامیة صد و یکم ۸
حامیة هشتاد و هشتم ۴

حمنة چهل و ... شتم
حمنة چهل و ... شتم ۲۹

حنن

الحنين نهم ۲۵
وحنانا نوزدهم ۱۳

حنث

الحنث سی و هفتم ۴۶
الحنث پنجاه و ششم ۴۶

حنجر

الحناجر چهلم ۱۰
الحناجر سی و سیم ۱۰

حنذ

حنيذ یازدهم ۶۹

حنف

حنيفا دوم ۱۲۹ سیم ۶۰ ۸۹
چهارم ۱۲۴ ششم ۷۹ ۱۶۲
دهم ۱۰۵ شانزدهم ۱۲۰ ۱۲۴
سی ام ۲۹
حنفاء بیست و دوم ۳۲ نود
و ششم ۴

حنك

لاحتنكن هفدهم ۶۲

حاب

حوبا چهارم ۲

حات

الحوت سی و هفتم ۱۴۲
الحوت شصت و هشتم ۴۸
الحوت هجدهم ۶۲
حوتهما هجدهم ۶۰
حيتانهم هفتم ۱۶۳

حاج

حاجة دوازدهم ۶۸ چهلم
۸۰ پنجاه و نهم ۹

حاذ

استحوذ پنجاه و هشتم ۱۹
نستحوذ چهارم ۱۴۰

حار

يحور هشتاد و چهارم ۱۴
يحاوره هجدهم ۳۴ ۳۷
تحاوركما پنجاه و هشتم ۱
حور پنجاه و دوم ۲۰
وحور پنجاه و ششم ۲۲
بحور چهل و چهارم ۵۴
پنجاه و دوم ۲۰
الحواريون سیم ۵۲ پنجم
شصت و یکم ۱۴
الحواريين پنجم ۱۱۱
للحواريين شصت و یکم ۱۴

حاش

دوازدهم ۳۱ ۵۱

حاط

احاط هفدهم ۲۹ هجدهم ۲۸
چهل و هشتم ۲ شصت و پنجم
واحاط هفتاد و دوم ۲۸
واحاطت دوم ۷۵
احطت بیست و هفتم ۲۲
احطنا هجدهم ۶۰
تحيطوا هجدهم ۶۸ بیست و
هفتم ۲۲
يحيطون دوم ۲۵۵ بیستم ۱۱۰ ۱۵۹
يحيطوا دهم ۴۰
يحيطوا بیست و هفتم ۷
احيط هجدهم ۴۲
ولحيط هجدهم ۴۰
محاط دوازدهم ۸۴
محيط سیم ۱۲۰ سیم ۱۱ هشتم
۴۷ یازدهم ۹۲ چهل و یکم
۵۴ هشتاد و پنجم ۲۰
محيط یازدهم ۵۵
محيطا چهارم ۱۰۸ ۱۲۵
المحيطة نهم ۴۹ بیست و نهم ۵۴

حال

وحال یازدهم ۴۵
يحول هشتم ۲۴
وحيل سی و چهارم ۵۴
حول سی و نهم ۷۵
الحول دوم ۲۴۱
حول نوزدهم ۹۶
حوله دوم ۲۳۳
حولك سیم ۱۵۳
حولهم بیست و نهم ۶۷
حولكم دوم ۱۷ هفدهم ۱
بیست و ششم ۲۴ ۳۰ چهلم
حولنا ششم ۹۲ بیست و هفتم
۸ چهل و دوم ۵
حولكم نهم ۱۰۲ چهل و ششم ۲۷
حولهم نهم ۱۲
حولها هجدهم ۱۰۸
حيلة چهارم ۱۰۰
تحويلا هفدهم ۵۸ ۷۹
سی و پنجم ۴۳

حوى

الحوايا ششم ۱۴۷
احوى هشتاد و هفتم ۵

حى

حى هشتم ۴۲
يحيى بیستم ۷۲ هشتاد و هفتم ۱۳
ونحيى ششم ۴۴
يحيون هفتم ۲۴
ونحيوا بیست و سیم ۳ چهل

دیچم ۲۳
تحيوا چهارم ۸۶
حيوك پنجاه و هشتم ۹
بحيتك پنجاه و هشتم ۹
حييتم چهارم ۸۶
احيا پنجم ۳۵
فاحيا دوم ۱۵۹ شانزدهم ۶۵
بیست و نهم ۶۳ چهل و پنجم ۵
واحيا پنجاه و سیم ۴۴
فاحيينا سی و پنجم ۹
واحيينا پنجاهم ۱۱
احياها پنجم ۳۲ چهل و یکم ۳۹
احياكم بیست و دوم ۶۵
فاحياكم دوم ۲۸
احيا هم دوم ۲۴۳
فاحيينا جهلم ۱۱
فاحيينا ششم ۱۲۲
احيينا ششم ۳۳
يحيى دوم ۲۸، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۰
سیم ۱۵۶ هفتم ۱۵۸ نهم ۱۱۷
دهم ۵۶ بیست و دوم و بیست
هشتم ۸۲ سی ام ۲۴ سی و ششم
۷۸ جهلم ۶۷ جهل و دوم ۹
جهل و چهارم ۸ پنجاه و هفتم
۲
بحيى سی و ۲۳
ويحيى سی ۱۸
يحيى چهل و ششم ۳۲
هفتاد و پنجم ۴۰
نحيي دوم ۲۶۲
الحيي دوم ۲۶۰
واحي سیم ۴۹
يحيى یازدهم ۲۳ سی و ششم
۲ ۴۳ یازدهم ۱۱ پنجاهم ۴
لنحيي بیست و پنجم ۵۱
يحيين بیست و ششم ۸۱
يحيها سی و ششم ۷۹
يحيكم دوم ۲۸ هشتم ۲۴
بیست و دوم ۵۵ سی ۳۹
چهل و پنجم ۲۵
فلنحيينه شانزدهم ۹۷
واستحيوا جهلم ۲۵
تستحيي دوم ۲۶ سوم
سیم ۵۳
يستحيي دوم ۵۳
يستحيون بیست و هشتم ۳
ويستحيون دوم ۴۹ هفتم
۱۳۷ چهاردهم ۶
ويستحيي هفتم ۱۲۷
الحي دوم ۲۵۵ سیم ۱

جهلم ۶۷
تحي بیست و یکم ۳۰
الحي سیم ۲۶ ششم ۹۵ دهم
۳۱ بیست و پنجم ۱۹ سوم ۱۸
للحي بیستم ۱۱۰
حيا نوزدهم ۱۵ ۳۱ ۳۳ ۳۴
۲۷ سی و ششم ۷۰
الحي سیم ۲ ششم ۹۵ دهم
۳۱ سیام ۱۸
احياء دوم ۱۴۹ سیم ۱۲۳
الاحياء سی و پنجم ۲۱
احياء هفتاد و هفتم ۲۶
حية بیستم ۲۱
حيوة دوم ۱۷۵
الحيوة دوم ۲۰۸ سیم ۱۸۲
ششم ۳۲، ۶۹، ۱۳۰ هفتم
۳۲ سیزدهم ۲۶ بیست و نهم
۶۴ سی و یکم ۲۱ سی و پنجم
جهلم ۲ جهل و پنجم ۳۳
جهل و هفتم ۳۶ پنجاه و
هفتم ۱۹، ۲۰
حيوة دوم ۹۰
الحيوة دوم ۷۹ ۲۰۰
۱۱۳ چهارم ۹۶، ۱۵۹ هفتم
۱۵۱، ۳۵ نهم ۳۰، ۵۵
۲۴، ۲۵، ۵۰، ۸۸، ۹۸
۳۴ چهاردهم ۲۶ هفتم
۷۷ هجدهم ۲۷، ۴۴، ۴۶
۴۳ بیستم ۷۴، ۹۷، ۱۳۱
۳۴ بیست و چهارم ۳۰
بیست و هشتم ۴۰، ۶۰، ۷۹
نهم ۲۳ سی و سیم ۲۶ ۲۷
جهلم ۵ چهل و یکم ۳۱
چهل و دوم ۳ ۳۳
۳۴
بالحيوة نهم ۳۸ ۱۰
سیزدهم ۲۶
حيوة شانزدهم ۹۷ بیست
و پنجم ۳
الحيوة دوم ۸۵ چهارم ۷۴
یازدهم ۱۸ چهاردهم ۳
شانزدهم ۱۵۹ بیستم ۷۵
بیست و هشتم ۷۹ سی و سیم ۲۸
پنجاه و سیم ۹ هفتاد و نهم
۳۸ هشتاد و هفتم ۱۶
والحيوة شصت و هفتم ۲
نحيوتنا ششم ۲۹ بیست و سیم
۳۱ جهل و پنجم ۲۳
لحيوتي هشتاد و نهم ۲۵

حيوكم جهل و ششم ۱۹
الحيوان بیست و نهم ۶۴
تحيتهم چهاردهم ۱۸
تحيتهم بیست و پنجم ۱۴
بیست و پنجم ۷۵
بتحيتهم چهاردهم ۲۳ سی و
سیم ۴۳
وبتحية دهم ۱۰
فحيوا نوزدهم ۶۲ بیست و
یکم ۹۰
يحيى سیم ۳۹ نوزدهم ۷
المحيى سی ام ۵۰ چهل و یکم ۳۹
فحيوا ششم ۱۲۲
نحياهم جهل و پنجم ۲۰

حيث

دوم ۳۵، ۵۸، ۱۴۴، ۱۴۵
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۲ چهارم ۹۱
۳۹ ششم ۱۲۴ هفتم ۱۸، ۱۹ ۱۹۲
۱۸۱ نهم ۵ دوازدهم ۶۸
یازدهم ۶۵ شانزدهم ۲۸
بیستم ۷۲ سی و هشتم ۳۶
پنجاه و ششم ۴۲ پنجاه و نهم ۲
شصت و پنجم ۶
وحيث دوم ۱۳۹، ۱۵۰

حاد

محيد پنجاهم ۱۸

حار

حيران ششم ۷۱

حاز

متحيزا هشتم ۱۶

حاص

محيص چهاردهم ۲۱ چهل
و یکم ۴۸ چهل و دوم ۳۵
پنجاهم ۳۶
محيصا چهارم ۱۲۰

حاض

المحيض شصت و پنجم ۴
المحيض دوم ۲۲۲

حاف

يحيف بیست و چهارم ۴۹

حاق

وحاق ششم ۱۰ بیست و یکم ۴۱
وحاق یازدهم ۸ شانزدهم ۳۶
نهم ۴۹ چهلم ۸۳
چهل و پنجم ۳۳ چهل و ششم ۲۶
يحيق سی و پنجم ۴۳

حان

حين هفتاد و ششم ۱
حين بیست و هشتم ۱۴
حين دوم ۳۶ هفتم ۲۴ ۳۵
۹۸ هفتاد و هشتم ۱
شانزدهم ۸۰ بیست و یکم ۱۱۱
بیست و سیم ۲۵ ۵۴
ششم ۴۴ سی و هفتم ۱۶۸
۱۷۴ ۱۷۸ سی و هشتم ۸۸ پنجاه
و یکم ۴۳
حين پنجم ۱۰۱، ۱۰۶ یازدهم ۵
شانزدهم ۶ بیست و هشتم ۱۵
۲۱۸ سی ام ۱۷ سی و نهم ۴۲
۵۹ پنجاه و دوم ۴۸
وحين دوم ۱۷۳ شانزدهم
بیست و چهارم ۵۷ سی ام
۱۷ ، ۱۸
حينئذ پنجاه و ششم ۸۴

باب الخاء

خبا

الخبأ بیست و هفتم ۲۵

خبت

واخبتوا یازدهم ۲۳
فتخبت بیست و دوم ۵۴
المخبتين بیست و دوم ۳۴

خبث

خبث هفتم ۵۸
الخبيث پنجم ۱۰۰
الخبيث سیم ۱۷۹ هشتم ۳۷
الخبيث دوم ۲۶۷ سیم ۱۷۹
چهارم ۲ هشتم ۳۷
والخبيثون والخبيثين
بیست و چهارم ۲۶
خبيثة چهاردهم ۲۶
الخبيثات بیست و چهارم ۲۶
للخبيثات بیست و چهارم ۲۶
الخبائث هفتم ۱۵۷ بیست
و یکم ۷۴

خبر

خبرا هجدهم ۶۸ ۹۱
بخبر بیست و هفتم ۷ بیست و
هشتم ۲۹
اخبارکم نهم ۹۵
اخبارها نود و نهم ۴
اخبارکم چهل و هفتم ۳۱
الخبیر دوم ۲۳۴، ۲۷۱
سیم ۱۵۳، ۱۸۰ پنجم ۱۱
یازدهم ۱۱۳ بیست و دوم
بیست و چهارم ۳۰
بیست و هفتم ۵۲، ۹۰

سی و یکم ۱۵، ۲۸، ۳۴
چهل و دوم ۲۷ چهل و نهم ۱۳
پنجاه و هشتم ۳ پنجاه و هشتم
۱۳ ۱۰، ۱۱ پنجاه و نهم ۱۸
میم ۱۱ شصت و چهارم ۸
لخبير صد ۱۱
الخبير ششم ۱۸، ۷۳، ۱۰۳
سی و چهارم ۱ شصت و ششم ۳
شصت و هفتم ۱۴
خبيرا دوم ۹ سی و پنجم
خبيرا چهارم ۳۹ ۹۰، ۹۶، ۱۳۵
۱۳۳ هفدهم ۱۸، ۳۰، ۹۶ ۹۸
بیست و پنجم ۵۸، ۵۹ سی و سیم ۲
۴۳ چهل و یکم ۱۱

خبز

الخبز دوازدهم ۳۶

خبط

يتخبطه دوم ۲۷۵

خبل

خبالا سیم ۱۱۸ نهم ۴۷

خبت

خبت هفدهم ۹۷

ختر

ختار سی و یکم ۳۱

ختم

ختم دوم ۷
وختم ششم ۴۶ چهل و پنجم ۲۳
نختم سی و ششم ۶۵
وخاتم سی و سیم ۴۰
ختامه هشتاد و سیم ۲۶
مختوم هشتاد و سیم ۲۵

خد

لخدك سی و یکم ۱۷
الاخدود هشتاد و پنجم ۴

خدع

يخدعون دوم ۹
يخدعوك هشتم ۶۲
يخادعون دوم ۹ چهارم ۱۴۲
خادعهم چهارم ۱۴۲

خدن

اخدان چهارم ۲۵ پنجم ۷

خذل

يخذلکم سیم ۱۶۰
خذولا بیست و پنجم ۲۹
تخذلا هفدهم ۲۲

خر

بیست و دوم ۳۱ سی و چهارم ۱۴
تخر شانزدهم ۲۸
وخر سی و هشتم ۲۴ سی و هشتم

خروا نوزدهم ۵۸ سوم
دوازدهم ۱۰۰
ويخرون هفدهم ۱۰۷ ، ۱۰۹
يخروا بیست و پنجم ۷۳

خرب

يخربون پنجاه و نهم ۲
خرابها دوم ۱۱۴

خرج

اخرج نوزدهم ۱۲ بیست و
هشتم ۲۹ ، ۷۹
خرجت دوم ۱۴۴ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰
خرجوا دوم ۲۴۳ پنجم ۶۱
هشتم ۴۷ نهم ۴۷ چهل و
هفتم ۱۸
خرجن دوم ۲۴۰
خرجتم شصتم ۱
تخرجنا نهم ۸۳
تخرج هفتم ۵۹ شانزدهم
۷۱ بیست و چهارم ۳۳ سوم
۴۷ سی و چهارم ۲ پنجاه و پنجم
۲۲ پنجاه و هفتم ۴ هشتاد
و ششم ۷
تخرج دوم ۹۹
تخرج چهارم ۱۰۱
تخرج مجادله ۴ بیست و
هفتم ۸۲ بیست و هشتم ۳۱
نخرج بیست و هفتم ۲۵ هفتم ۷
نخرجون پنجاه و ششم ۷
پنجاه و نهم ۱۲ هفتادم ۴۳
نخرجوا پنجم ۲۵ ، ۲۶ بیست
دوم ۲۲ سی و دوم ۲۰
پنجاه و نهم ۲
لنخرجن بیست و چهارم ۵۳
نخرجن شصت و پنجم ۱
نخرجون سی ام ۲۴
نخرجوا نهم ۸
لنخرجن پنجاه و نهم ۱۱
اخرجو هفتم ۸۸ ، دوازدهم
فاخرج ۱۲ یازدهم ۳۳
بیست و هشتم ۱۹ سی و هشتم ۷۸
اخرجوا چهارم ۹۰
اخرج هفتم ۲۰ بیست
چهارم ۴ چهل و هشتم ۲۹
پنجاه و نهم ۳ هشتاد و هفتم ۴
هشتاد و هفتم ۴

فاخرج دوم ۲۲ چهارم ۲۷
بیستم ۹۰
فاخرج هشتاد و نهم ۲۹
واخرجنا نود و نهم ۲
اخرجنا دوم ۲۶۷ بیست
و هفتم ۸۲
فاخرجنا ششم ۹۹ هفتم
۵۵ بیستم ۵۵ سی و پنجم ۲۵
پنجاه و یکم ۳۵
فاخرجنا سی و ششم ۳۳
اخرجنا دوازدهم ۱۰۱
اخرجك هشتم ۵
اخرجنا نهم ۴۰
فاخرجنا دوم ۳۴
اخرجكم شانزدهم ۸۰
اخرجك چهل و هفتم ۱۴
اخرجوكم دوم ۱۸۷
فاخرجوكم ششم ۹
فاخرجناهم بیست و ششم ۵۷
اخرجهم ششم ۹۵ دهم ۳۲ بیست
و هفتم ۳ سی ام ۱۸ سی و نهم
۲۲
واخرجهم نهم ۳ سی ۱۸
اخرج چهل و هفتم ۱۰
اخرجت ششم ۵۸
تخرج شصت و پنجم ۱۱
تخرج دوم ۵۸
واخرج چهل و هفتم ۳۹
لتخرج شصت و ۹۸
تخرج پنجم ۱۱۰
وتخرج سیم ۲۹ ، ۳۲
لتخرج چهاردهم ۱
تخرجون ششم ۱
تخرجون دوم ۷۸
وتخرجون دوم ۷۹
تخرجوا مفتم ۱۲۹
تخرج ششم ۹۹ هفتم ۵۸
تخرج بیست و دوم ۲۷
وتخرج هفتم ۱۴
لنخرج هفتاد و ششم ۱۹
نخرجكم چهلم ۶۷
وتخرجكم هفتاد و یکم ۱۷
تخرجكم دوم ۲۵۸
وتخرجهم پنجم ۱۸
تخرجكم هفتم ۱۰۷
بیست و ششم ۳۳
لتخرجكم سی و سیم ۴۳
پنجاه و هفتم ۹
تخرجنا بیستم ۱۱۵
لتخرجنا بیستم ۵۹
تخرجاكم بیستم ۶۳

نخرجونهم دوم ۲۵۹
نخرجوله مفتم ۴۹
نخرجوا کن مفتم ۸۰
اخرجوكم ششم ۹
اخرجوا ششم ۱۲۹
اخرجوا بیست و نهم ۳۹
اخرجوا نهم ۸۶
اخرجناکم بیستم ۵۷ بیست
دوم ۵
اخرجهم جهاردهم ۸۲
اخرجك نهم ۴۰ بیست
وسیم ۱۰۴ بیست و پنجم ۳۲
اخرجوا دوازدهم ۱۰۱
اخرجوهم مفتم ۸۰
واخرجوا بیست و ششم ۵۷
اخرجوا سیم ۱۰
اخرجوا بیست و دوم ۴۱
پنجاه و نهم ۱۲
واخرجوا سیم ۱۰۶
اخرجتم پنجاه و نهم ۱۱
اخرجنا دوم ۲۴۷
اخرج نوزدهم ۶۷
اخرج جهل و ششم ۱۷
یخرجون جهل و پنجم ۳۴
یخرجون مفتم ۲۴ سوم ۱۸
جهل و ششم ۱۰
کستخرجا مجدهم ۸۱
وکستخرجون سیم ۱۳
وتستخرجوا شانزدهم ۱۴
تخرجا مجدهم ۹۳ بیست و
سیم ۷۴
بخارج ششم ۱۲۲
مخارجين دوم ۲۱۲ پنجم
اخراج بیست و سیم ۷۲
الخروج پنجاهم ۱۱
خروج چهلم ۱۱
الخروج پنجاهم ۴۱
الخروج نهم ۴۶
فاخراج دوم ۲۱۴
باخراج نهم ۱۳
اخراج دوم ۲۴۱
اخراجا هفتاد و یکم ۱۷
اخراجهم دوم ۷۹
اخراجکم شصتم ۹
تخرجها شصتم ۲

ومخرج ششم ۹۵
نخرج دوم ۷۲ نهم ۶۴
تخرج هفتم ۵۸
تخرجون بیست و سیم ۳۷
نخرجون بیست و هفتم ۶۴
نخرجون بیست و هفتم ۴۹
تخرجین پانزدهم ۴۸
الخرجين بیست و ششم ۱۶۷

خردل

خردل بیست و یکم ۴۸ سوم
یکم ۵

خرص

يخرصون ششم ۱۱۶ دهم ۶۷
چهل و سیم ۱۹
تخرصون ششم ۱۴۹
الخراصون پنجاه و یکم ۱۰

خرطم

الخرطوم شصت و هشتم ۱۶

خرق

وخرقوا ششم ۱۰۰
خرقها هجدهم ۷۰
اخرقتها هجدهم ۷۱
تخرق هفدهم ۳۹

خزن

بخازنين پانزدهم ۲۲
لخزنتها جهلم ۴۹
خزنتها سی و نهم ۷۱ ، ۷۳
شصت و هفتم ۸
خزائن دوازدهم ۵۵
خزائن مفدهم ۱۰۰
خزائنه پانزدهم ۲۱

خزى

وتخزه بیستم ۱۳۴
اخزيته سیم ۱۹۲
نخزهم شصت و ششم ۸
ونخزى بیستم ۵
نخزيهم یازدهم ۴۰ ، ۹۹
بخزی نهم ۱۴
نخزهم شانزدهم ۲۷
ونخزهم نهم ۱۴
تخزهم بیست و ششم ۸۷
تخزنا سیم ۱۹۴
تخزون پانزدهم ۶۸ یازدهم ۷۸
خزى دوم ۸۵ ، ۱۱۴ پنجم
۳۳ ، ۴۱ بیست و دوم ۹
الخزى نهم ۶۳
خزى یازدهم ۶۶
الخزى شانزدهم ۲۷ چهل و یکم

الخزى شانزدهم ۲۷ سیم
اخزى چهل و یکم ۱۵
مخزيهم بیست و یکم ۶۰
مخزى نهم ۲

خسأ

اخسئوا بیست و سیم ۱۰۸
خاسئا شصت و هفتم ۴
خاسئين دوم ۶۵ هفتم ۱۶۶

خسر

خسر چهارم ۱۱۹ ششم ۳۱
۱۴۰ دوم بیست و دوم ۱۱
وخسر چهلم ۷۸ ۸۵
خسروا ششم ۱۲ ، ۲۰ هفتم
۹ ، ۵۳ یازدهم ۲۱ بیست و سیم
۱۰۳ سی و نهم ۱۵ چهل و دوم
۴۵ چهل و ششم ۱۸
تخسروا پنجاه و پنجم ۹
تخسرون هشتاد و سیم ۳
نخسرون مشتم ۳
الخاسرون سیم ۸۵
الخاسرين سیم ۱۴۹ ، ۱۰
مفتم ۹۷ ، ۱۷۷ هشتم ۳۷
نهم ۷۹ شانزدهم ۱۰۹ الفبت
نهم ۵۲ سی نهم ۳ پنجاه
وهشتم ۲۹ شصت و سیم ۹
خاسرة سیم ۱۴۲ پنجم ۲۴
۵ ، ۱۲ چهل و یکم ۲۲ جهل و
ششم ۱۷
الخاسرين دوم ۱۴ سیم
پنجم ۷ ، ۳۳ ، ۱۹۰ هفتم ۲۴
۱۴۸ دهم ۹۵ یازدهم ۴۹
ملی نهم ۱۷ ، ۵۰ ، چهل و یکم
۲۲ چهل و دوم ۴۴
خاسرة نود و نهم ۱۲
تخاسرا هفدهم ۲۹ یی پنجم
۳۷ هفتاد و یکم ۲۰
الخسران بیست و دوم ۱۱
سی نهم ۱۷
خسرانا چهارم ۱۱۸
الاخسرون یازدهم ۲۲
بیست و هفتم ۵
الاخسرين بیست و یکم ۷۰
بالاخسرين هجدهم ۱۰۳
تخسير یازدهم ۶۳
المخسرين بیست و ششم ۱۸۱

خسف

لخسف بیست و هشتم ۸۲
وخسفنا هشتاد و پنجم ۸
فخسفنا بیست و نهم ۳۹

مخضبنا بیست و هشتم ۸۱
تخیف شانزدهم
منتهی و مفتم
الخیف سی و چهارم ۹

خنثب

خشبٌ شصت و سیوم

خشع

وَتخشع بیستم ۱۰۷
تخشع پنجاه و مفتم ۱۵
خشوعاً مفدهم ۱۰۹
خاشعاً پنجاه و نهم ۲۱
خاشعون بیست و سیوم ۲
خاشعین سیوم ۱۹۹ بیست و یکم ۹۰ چهل و دوم ۴۲
الخاشعین دوم ۴۰
والخاشعین سی و سیوم ۳۵
خشعاً پنجاه و چهارم ۷
خاشعة مفتاد و نهم

خشی

تخشوهم دوم ۱۵۰ پنجم ۳
وَاخشونِ پنجم ۳
فاخشوهم دوم ۱۵۰
پنجم ۴۰
فاخشوهم سیوم ۱۷۳
خشیة دوم ۷۴ بیست و سیوم ۹ پنجاه و نهم ۲۱
خشیته چهارم ۷۷
خشیته مفدهم ۲۸
خشیته چهارم ۷۹
خشیته بیست و یکم ۲۹

خصص

یختص دوم ۱۰۵ سیوم ۷۴
خاصة هشتم ۲۵
خصاصة پنجاه و نهم ۹

خصف

یخصفان مفتم ۲۲ بیستم ۱۱۹

خصم

اختصموا ...

خصو

خضد

خضر

خضع

خطء

خط

خطب

خطف

خطو

خفت

خفی

خفف

یخفف چهارم ۲۸
یخفف چهل ۵۲
یخففنا مفتادو ۱۵۷
سیوم ۸۲ شانزدهم ۸۷ سی و پنجم ۳۳
تستخفون چهل و یکم ۵۴
یستخفنک سی ام ۶۰
تستخفونها شانزدهم ۸۲
خفیفاً مفتم ۱۸۹
خفافاً نهم ۴۱
تخفیف دوم ۱۷۸

خفض

واخفض پانزدهم ۸۸

خلل

خلال مفدهم ۵
خلالهم بیست و چهارم ۴۳
خلالهما مفدهم ۹۳
خلالکم نهم ۴۷
خلة دوم ۲۵۵
خلیلاً چهارم ۱۲۴
الاخلاء چهل و سیوم ۶۷

خلد

وتخلد بیست و پنجم ۹
تخلدون بیست و ششم ۱۲۹
اخلد مفتم ۱۷۵
اخلده صد و چهارم ۳
الخلد دهم ۵۲ بیستم ۱۱۸
بیست و پنجم ۱۵
چهل و یکم ۲۸
الخلد بیست و یکم ۳۵

الخلود پنجاهم ۳۴
مخلدون پنجاه و ششم ۱۷
هفتاد و ششم ۱۹

خلص

اخلصوا دوازدهم ۸۰
واخلصوا چهارم ۱۴۵
اخلصناهم سی و هشتم ۴۶
استخلصه دوازدهم ۵۴
الخالص سی و نهم ۳
خالصاً شانزدهم ۶۶
خالصة ششم ۱۳۹
بخالصة سی و هشتم ۴۶
خالصة دوم ۹۴ هفتم ۳۲
مخلصاً سی و نهم ۲، ۱۱، ۱۴
مخلصون دوم ۱۳۹
مخلصین هفتم ۲۹ دهم ۲۲

خلط

خلع

خلف

خلق

تخلفهم بیستم ۹۷
تخلفوا نهم ۱۲۱
اختلفهم دوم ۲۵۳ سیوم ۱۷
فاختلف نوزدهم ۳۷
چهل و سیوم ۶۵
اختلفوا دوم ۲۱۳، ۱۷۶، ۲۵۳
سیوم ۱۹، ۱۰۵ دهم ۹۳
شانزدهم ۶۴، ۱۲۴ چهل و پنجم ۱۷
فاختلفوا دهم ۱۹
واختلفوا سیوم ۱۰۱
اختلفتم چهل و دوم ۱۰
لااختلفتم هشتم ۴۲
مختلفون دوم ۱۱۳ ...

۷۳ سی و پنجم ۳۷
خلفاء مفتم ۶۹، ۷۴
بیست و هفتم ۶۲
المخلفون نهم ۸۱ چهل و هشتم
۱۱، ۱۵
المخلفین چهل و هشتم ۱۶
مختلف چهاردهم ۶۷
اختلاف بیست و سیوم ۸۰
واختلاف سی ام ۲۱
اختلاف دهم ۶
واختلاف دوم ۱۶۴ سیوم
۱۹۰ چهل و پنجم ۵
اختلافاً چهارم ۸۲
مختلف شانزدهم ۱۳ ...
مختلف پنجاه و یکم ۸
مختلفاً ششم ۱۴۱ شانزدهم
مختلفون ...

خلقوا سیزدهم ۱۶ ...
پنجم ۳۸ ...
خلقنا مفتم ۱۸۱ پانزدهم ۲۶
خلقه بیست و یکم ...
خلقنا بیست و سیوم ۱۲
خلقنی بیست و ششم ۷۸
خلقه سی و ... دوم ...

خلق مفتاد و هفتم ...
خلقوا بیست و دوم ۷۲
خلقوا ...
خلقکم ...
خلقتم بیست و هشتم ...
خلق پنجاه و ششم ۵۹
خلق چهارم ۳۲
خلقت مفتاد و ششم ۱۷
خلق پنجاه ...

خلقهم جهل و سیوم ۱۸
خلقوه بیست و ششم ۱۳۷
خلق شصت و هشتم ۴
خالق ششم ۱۰۲ سیزدهم ۱۶
الخالق پنجاه و نهم ۲۴
خالق ۳
الخالقون پنجاه و دوم ۳۵
الخالقین بیست و سیوم ۱۴
خلاق دوم ۱۰۲، ۲۰۰
خلاق سیوم ۷۷
بخلاقکم نهم ۷۰
بخلاقهم نهم ۶۹
الخلاق پانزدهم ۸۶

خلا

خمر

خمس

والخامسة بیست و چهارم ۹
خمسین بیست و نهم ۱۴
مفتاد و دوم

خمص

مخمصة پنجم ۳
مخمصة نهم ۱۲۱

خمط

سی و چهارم ۱۶

خنزیر

ششم ۱۴۵
الخنزیر دوم ۱۷۳ پنجم ۳
شانزدهم ۱۱۵
والخنازیر پنجم ۶۰

خنس

بالخنس هشتاد و یکم ۱۵
الخناس صد و چهاردهم ۴

خنق

والمنخنقة پنجم ۳

خوار

خوار ...

خوض

خول

خوف

خون

خیر

خیل

خیم

٣٢ سی و شتم ٢ بجاه و یکم	وخیفة مفتم ٢٠	٨٠٠٥٩ بیست و یکم ٩٩	٢٧٢ سیزده ١٠٥ ١٧٥ چهارم	سی و پنجم ٤٤ چهل و دوم	دحی
٢٨	خیفة سیزدهم ١٤	بیست و دو ٧٥ بیست و ستم	١٤٨٠١٤٨٠٥٩٠٤١٠٢٢	٢٨ چهل و پنجم ٣	دحیها مفتاد و نهم ٣٠
تخا ٤ بیست و ستم	تخیفة یکم ٢٧	١١٨٠١١١٠٧٤ سی و چهارم ٣٨	١٤٨ ششم ١٥٩ شتم ٢٢	داخرین بیست و مفتم	دخر
تخافو شتم	تخویفا مفتم	ستمت دوم ١١ نود و شتم	نهم ٩ پانزدهم ٣٣ شانزدهم	والدواب سی و دوم ١٨	داخرون شانزدهم ٥٠
اخاف پنجم ٣ شتم ١٥	تخوفن شانزدهم ٣٩	خبر دوم ٩٧٠٥٨٠٥١	٣٣ بجده ٨٥٠٣٨٠٣٢	الدواب شتم ٥٧٠٢٢	سی و مفتم ١٨
[illegible]	خال	[illegible]	[illegible]	والدواب سی و پنجم ٢٥	داخرین بیست و مفتم ٩ چهلم
[illegible]	خولة سی دهم ١١	[illegible]	[illegible]	دبر	دخل
[illegible]	خان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	خوى	خطأ	[illegible]	دثر	[illegible]
[illegible]	خاب	خال	[illegible]	دجر	[illegible]
[illegible]	خاد	خام	[illegible]	دحض	دخن
[illegible]	[illegible]	باب الدال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دأب	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فادخلوا [illegible]	دعا [illegible]	درى	[illegible]	[illegible]	دعا [illegible]
درج	[illegible]	دس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
درس	[illegible]	دسر	[illegible]	[illegible]	دفع
درك	[illegible]	دسا	[illegible]	[illegible]	دفق
دمم	[illegible]	دع	[illegible]	[illegible]	دك
[illegible]	[illegible]	دعا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الذال مع الكاف
الذال مع اللام
الذال مع الميم
الذال مع النون
الذال مع الهاء
الذال مع الواو
الذال مع الياء

ذكا		ذرع	ذرع	
ذل		ذبذب	ذبذب	
		ذبح	ذبح	
		ذرا	ذرا	
		ذعن	ذعن	
		ذقن	ذقن	
		ذكر	ذخر	
			ذرء	
ذلك				
			ذرء	

باب الذال مع الالف
باب الذال مع الباء
باب الذال مع الحاء
باب الذال مع الخاء
باب الذال مع الراء
باب الذال مع العين
الذال مع القاف
الذال مع الكاف

ذكر	دابة	نبذ	ذئب	
دلت	داود	ذال		
دلك	دهن	دار		
دلو	دار	دان		
دمدم	دهر	ذات		
دمر	دهق	ذنب		
دمع	دهم	ذهب		
دمغ	دهن	ذام		
دم		دأب		
دنو				
دينار				
دنا				

باب الذال
ذا

ششم ۲ یازدهم ۷ سی و یکم
۲۲ سی و پنجم ۳ سی و نهم ۱۹
چهل و دوم ۲۳ پنجاه و هفتم
۴ شصت و چهارم ۴ شصت و
هفتم ۱۲
ذات ششم ۱ هجدهم ۱۷
بیست و هفتم ۶ ...
وذات ... ۱۷
ذواتا پنجاه و پنجم ۴۸
ذواتی سی و چهارم ۱۵

ذاد

تذودان بیست و ششم ۲۳

ذاق

فذاقت شصت و پنجم ۹
ذاقا هفتم ۲۱
ذاقوا ششم ۱۴۸ پنجاه و نهم
فذاقوا شصت و چهارم ۵
لیذوق پنجم ۹۵

الذهب نهم ۳۴
ذهاب بیست و سوم ۱۸

ذهل

تذهل بیست و دوم ۲

ذو

لذنوبهم سیم ۱۲۹
ذنوبنا سیم ۱۶
دوازدهم ۹۸
ذنوبکم سیم ۲ سی و یکم ۲۱
شصت و یکم ۱۲
ذنوب پنجاه و یکم ۵۹
ذنوبا پنجاه و یکم ۵۹

ذهب

دوم ۱۱ یازدهم بیست و یکم
۸۷ سی و سیم ۹ هفتاد و
پنجم ۲۳
لنذهب دوم ۱۹ بیست و
سیم ۳۹
ذهبت ششم ۱۱
ذهبوا دوازدهم ۱۵
ذهبنا دوازدهم ۱۷
یذهب بیست و چهارم ۴۳
فذهب نهم ۱۵
تذهب سی و پنجم ۹
وتذهب هشتم ۴۸

ذری

ذمم

ذنب

ذات

ذاع

باب الراء

رأس

رأف

رأی

رب

۱۱۸۰۱۰۱۰۱۰۰۰۹۹۰۹۸۰۹۵
بیست و پنجم ۳۲۰۷۷ بیست و ششم
۱۱۳۰۸۳۰۶۳۰۲۰۰۱۱ ۱۱۷
۱۸۸۰۱۸۹ بیست و هفتم ۱۹۰۶۰
۴۵ بیست و هشتم ۱۹۰۱۶۰۲۰
۲۱۰۲۴۰۳۳۰۳۷۰۵۰ بیست و
نهم ۲۹۰۲۹ سی چهارم ۳۵۰۳۸
۶۹۰۴۷ سی ششم ۶ سی و
هفتم ۵۵۰۹۷۰۹۸ سی و هشتم
۳۴ سی نهم ۱۹ چهلم ۲۹۰۸۰
چهل و یکم ۵۰ چهل و دوم ۸
چهل و سیم ۴۶۰۸۸ چهل و ششم
۱۴ شصت و سیم ۱۹ شصت و
ششم ۱۱ هفتاد و یکم ۲۰۰۵۰۲۰
۲۹ هفتاد و دوم ۲۰۰۶۰۲۰ هشتاد
و نهم ۱۵۰۱۷
وَرَبُّ دهم ۵ سی چهارم ۳
شصت و چهارم ۷
رَبُّكَ دوم ۲۸ پنجم ۱۱۲ ششم
۱۱۲۰۱۳۰۰۱۳۲۰۱۵۹ هفتم
۱۶۴۰۱۷۱ هشتم ۱۰۹ دهم ۹۹
یازدهم ۱۰۹۰۱۱۰۰۱۱۳۰۱۱۹
۱۲۰۰۱۲۳ دوازدهم و پانزدهم
۲۸ شانزدهم ۷ هفتم ۲۴
۸۱۰۸۱ بیستم ۷۰۸۱۰۸۷ نوزدهم
۵۰۱۱۰ بیستم ۱۲ بیست و پنجم
۵۰۰۲۲ بیست و ششم ۹
بیست و هفتم ۹۵ بیست و هشتم ۵۹
سی هشتم ۷۱ چهل و یکم و دوم ۴ چهل
و سیم ۷۷ هشتاد و نهم ۱۲۰۰۲۳
نود و سیم ۵۰۳ صد پنجم ۱
وَرَبُّكَ پنجم ۲۷ ششم ۱۳۳
دهم ام هفتم ۵۰ بیست و هشتم
۸۰۹۰۸ سی چهارم ۲۰ نود و
ششم ۳
وَرَبِّكَ نود و نهم ۲۴۰۲ پنجاه
و یکم ۳۰
وَرَبَّنَا دوم ۱۱۸۰۱۲۵ هفتم ۱۳۹
دوازدهم ۳۴ بیستم ۱۲۰ شصت
و ششم ۵ شصت و هشتم ۵
هفتاد و نهم ۱۸ هشتاد و نهم ۱۳
رَبَّهَا سیم ۳۲
رَبَّهَا هفتم ۱۹ بیستم ۵۱
رَبَّهَا هفتم ۲۱
رَبَّنَا دوم ۱۳۳ پنجم ۸۷
هفتم ۴۲ ۴۸۷۰۸۴ مجلد
۱۳ بیست دوم ۱۶ بیست و
ششم ۱۵ سی چهارم ۲۵
و ششم ۱۵ چهل و یکم ۳۰۰۱۲
چهل و ششم ۱۴ چهل ششم ۱۲

سفت و هشتم ۳۲
وَرَبُّنَا بیست و یکم ۱۱۲
رَبِّكُم سیم ۱۲۱۰۱۲۵ ششم
۱۵۲۰۱۴۸۰۱۰۲۰۵۴ هفتم
۱۲۰۰۴۲ دهم ۳ پانزدهم
۳۴ چهاردهم ۷ شانزدهم ۲
۳۲ هفتم ۵۰۰۴۴۰۲۵۰۸
۸۹ هجدهم ۱۸۰۱۵ بیستم ۸۹
بیست و یکم ۹۲۰۵۷ بیست و
سیم ۴۵ بیست و ششم ۲۵۰۶۶
بیست و چهارم ۲۲ سی پنجم ۱۴
بیست و نهم ۴۲ چهلم ۶۶۰۶۴۰۶۶
چهل و چهارم، شصت و ششم
هفتاد و نهم ۲۴
فَرَبُّكُم هفدهم ۸۶
وَرَبُّكُم دوم ۱۳۳ سیم ۴۴
نود و نهم ۳۷ چهل دوم ۱۴
چهل و سیم ۶۴
رَبَّهُم سیم ۱۹۳ نهم ۲۱ دهم
چهاردهم ۱۸ هجدهم ۲۰ چهل
و پنجم ۲۹ پنجاه و یکم ۱۸ پنجاه
و دوم ۱۸ ام هفتاد و دوم ۱۵
هفتاد و ششم ۲۱ نود و یکم
رَبَّهُ هجدهم ۴۰۰۳۶ چهلم
۲۸ چهل چهارم ۱۹
رَبَّكَ دوم ۱۴۲۰۱۴۴ بیستم
۵۰ پنجم ۲۰۷۱۰۶۹ ششم
۵۹۰۱۲۶۰۱۱۵۰۱۱۴۰۱۰۵
هفتم ۳۴ ۲۰۵۰۱۳۳ دهم ۲۰
۷۸ ۹۹۰۹۴۰۶۲ یازدهم ۲۹
۱۲۰۰۱۱۲۰۱۰۴۰۶۳۰۴۱
دوازدهم ۴۲ ۵ سیزدهم
۱۹۰۱۴ پانزدهم ۴۸ شانزدهم
۳۵۰۱۰۴۰۱۲۶ هفتم ۲۱
۲۵ ۳۰۲۰۴۰۰۵۹۰۹ هجدهم
۸۱۰۴۹۰۴۴ نوزدهم ۱
۶۵۰۷۲۰۷۹ بیستم ۹۶ ۴
۱۳۰۱۳۰۰۱۲۹ بیست و یکم ۴۰
بیست و دوم ۴۴۰۳۰۰۵۵
بیست و سیم ۷ بیست و پنجم ۱۷
۴۷ بیست و هشتم ۳۲۰۵۰ ۸۰
۴۷ بیست و نهم ۹ سی و دوم
۲ سی سیم ۲ سی چهارم ۶
سی هفتم ۱۸۹ سی هشتم ۸
چهلم ۵۷۰۶ چهل و یکم ۳۸
چهل و دوم ۱۳ چهل و سیم ۱
۴۴ چهل چهارم ۵۷۰۵
پنجاهم ۳۸ پنجاه و یکم ۴۳ پنجاه
دوم ۲۹۰۳۷۰۴۰ ۸۰ هم
پنجاه و سیم ۴۲۰۵۵ پنجاه

پنجم ۲۷۰۷۸ پنجاه و ششم
۹۰۰۷۳ و شصت و هشتم ۱۹۰۲
۴۸ سفت و نهم ۱۷۰۵۲
هفتاد و سیم هفتاد و چهارم ۳۱
۴۲ سفتاد و پنجم ۱۲ ۳۰ هفتاد
هفتاد و ششم ۲۵۰۲۲ هفتاد و
هشتم ۳ هفتاد و نهم ۱۹۰۴۴
هشتاد چهارم ۱۲ هشتاد پنجم ۱۲
هشتاد و هفتم نود و سیم ۱۱
نود و چهارم ۸ نود و ششم ۱
۸ صد و هشتم ۳
بِرَبِّكَ هفتم ۱۸۰۷ و بیست و
پنجم ۳۳ چهل و یکم ۵۳ هشتاد
و دوم ۶
لِرَبِّكَ صد هشتم ۲
اَلرَّبِّكَ سی و هفتم ۱۴۹
وَلِرَبِّكَ هفتاد و چهارم ۷
فَرَبِّكَ ۸ ۶
فَوَرَبِّكَ پانزدهم ۹۲ نوزدهم ۶۹
۱۹ هشتاد و نهم ۲۸
لِرَبِّكَ سیم ۳۸
رَبِّهِ دوم ۳۵ ۲۰۰۱۰۵۰۰
۲۸۵۰۲۷۶ ششم ۳۷ هفتم
۱۳۸۰۷۳ دهم ۱۲ پانزدهم ۲۰
دوازدهم ۴۲۰۲۴ سیزدهم ۸
۲۷ پانزدهم ۵ هجدهم ۵۵۰۵۸
۱۰۰۸۶ نوزدهم ۹۵ بیستم
۱۳۳۰۱۲۷ بیست و دوم ۳۱
بیست و سیم ۱۱۷ بیست و پنجم ۵۷
۵۹ بیست و نهم ۶۹ سی و دوم
۲۲ سی چهارم ۱۱ سی نهم ۱۲
۲۳ چهل و هفتم ۱۵ پنجاه و سیم ۱۸
پنجاه و پنجم ۴۶ شصت و هشتم
۴۹ هفتاد و دوم ۱۷ هفتاد و
سیم ۱۹ هفتاد و ششم ۲۹ هفتاد
و هشتم ۳۹ هفتاد و نهم ۴۰
هشتاد و هفتم ۱۹ نود و دوم ۲۰
بِرَبِّهِم هفتاد و دوم ۱۳
لِرَبِّهِ هفتم ۱۹ صد هم و
دَرَبِّهَا چهاردهم ۳۰ سی و نهم
۹۹ چهل و ششم ۲۵
شصت و پنجم ۸ شصت و ششم
۱۲ هفتاد و پنجم ۲۳
رَبُّهَا هشتاد و چهارم ۵۰۲
رَبَّكَا پنجاه و پنجم ۱۲۰۱۵۰۱۸
۳۲۰۳۰۰۲۸۰۲۵۰۲۳۰۲۱
۴۲۰۴۰۰۳۸۰۳۶۰۳۴
۵۵۰۵۳۰۵۱۰۴۹۰۴۷۰۴۵
۶۷۰۶۵۰۶۳۰۶۱۰۵۹۰۵۷
۷۷۰۷۵۰۷۳۰۷۱۰۶۹

رَبَّنَا سیم ۵ ششم ۲۳ هفتم ۲۷۰۲۳
۴۱۰۵۱۰۱۲۲۰۱۳۴ هفتم
۱۵۸ بیست ششم ۵۰ بیست و
هفتم ۵۳ بیست و هفتم ۳۹ چهل
و سیم ۱۳ شصت و هشتم ۲۳۰۲۹
هفتاد و سیم هفتاد و ششم
ربنا بیستم ۷۵ هفتاد دوم
وربنا ششم ۳ چهل و ششم
۳۳
ربکم دوم ۶۴۰۷۱۰۹۹۰۱۷۴
۱۹۴۰۹۶ سیم ۳۳ ۴۴۰
۱۲۷۰۶۸ چهارم ۱۶۸۰۱۷۴
پنجم ۷۲ ششم ۱۰۴۰۱۵۸۰۱۶۴
هفتم ۱۰۲۰۶۷۰۶۹۰۷۱ ۷۳
۱۰۳۰۱۲۷۰۱۴۹۰۱۶۴ ۲۰۲
دهم ۵۸۰۱۰۵ سیزدهم ۱۸ چهاردهم
۶ هفتم ۱۳ هجدهم ۲۸ بیستم
۸۹ چهل دوم ۱۱ سی چهارم
۱۴ سی و نهم ۳۲۰۹ ۵۵
۷۱ چهلم ۲۹ چهل و سیم ۱۲ چهل
پنجم ۱۴ پنجاه و هفتم ۲ شصتم
پنجم ۱۷۰ هفتاد ششم ۱۹۰ هفتم ۱۷
سی ششم ۲۴ چهل و یکم ۲۲
پنجاه و هفتم ۸
لوبکم چهل دوم ۴۶
وربکم یازدهم ۵۹ چهلم ۲
چهل چهارم ۱۶
ربکم دوم ۲۴۰۳ ۴۳
۳۰۰۵۹ ۱۳۹۰۱۵۲۰۱۵۴
۷۸۰۱۳ سیم ۲۷۷۰۲۷۵ ۱۳۰
۱۹۹۰۱۹۳ پنجم ۷۵۰۲ ششم
۳۰۰۳۰ ۳۸۰۵۱۰۱۰۸ ۱۳۷
۱۵۵ هفتم ۱۵۱۰۷۵ هشتم
۴۰۲ ۵۹۰ دهم ۲ یازدهم
۲۱ هفتم ۶۰۳۱۰۲۵ سیزدهم
۲۲ چهاردهم ۱ شانزدهم
۲۲ ۱۰۱۰۴۴ هجدهم ۹ نجم
۱۰۵ بیست و یکم ۲ ۴۳ بیست
دوم ۲۰ بیست سیم ۵۹۰ ۶۰
۲ بیست و پنجم ۷۳ بیست و
نهم ۵۹ سی ام ۷ سی یکم ۴
سی و دوم ۱۰ ۱۲۰ اسی و
چهارم ۳۰ سی پنجم ۳۷ سی و
ششم ۶۰ ۵۱ سی نهم ۳
۷۵ چهلم ۷ چهل و یکم ۵ چهل
دوم ۲ ۱۵۰۲۱۰۴۳۰۴۶ چهل
پنجم ۱۰ چهل هفتم ۳۰۲ ۱۷
پنجاه و یکم ۴ پنجاه و سیم ۲۳
پنجاه و هفتم ۱۱ شصت و هشتم
۳ شصت و نهم ۱۹ هفتاد

۲۸۰۲۷ هفتاد و دوم ۲۸
هفتاد و سیم ۵ نود و هفتم
۴ نود و هشتم ۷
بِرَبِّهِم ششم ۱۰۱ ۱۵ سیزدهم
چهاردهم ۲ شانزدهم ۵
بجلد ۱۲ بیست و سیم ۵ سی و
۳۲ شصت و هفتم ۶
لِرَبِّهِم هفتم ۱۵۳ سیزدهم ۱۸
بیست و پنجم ۵ چهل و دوم
۳۸
رَبُّكَ دوم ۸ ۳۰۰۵۸۰۶۰
۵۵ سیم ۳ ششم ۱۱۷۰۸۳
۱۱۹۰۱۲۸۰۱۲۶۰۱۵۰۱۶۵ هفتم
۱۳۱۰۱۵۲۰۱۶۵۰۲۰۶ دهم
۹۳ یازدهم ۱۰۹۰۱۰۶ دوازدهم
۶ سیزدهم ۲۷ پانزدهم ۲۵
۹۹۰۸۶ شانزدهم ۱۱۲ ام ۱۲۵ ام
۱۲۰۰۱۲۵ هفتم ۶۹۰۳۲
۶۲ هجدهم ۲۳ بیست و ششم ۸
۱۵۹۰۱۴۵۰۱۲۲۰۱۰۴۰۶۸
۱۹۱۰۱۷۵ بیست و هفتم ۷۵
۸۰۰۷۵ سی دوم ۲۵ چهل
یکم ۴ ۳ چهل سیم ۸ چهل
پنجم ۱۵ پنجاه و سیم ۲۰۰۳
شصت و هفتم ۷ هفتاد و سیم
هشتاد و نهم ۱۳ نود و نهم ۹
تَعَتَبَكَ هفتاد و چهارم ۳
رَبِّ دوم ۲۸۳۰۲۸۲ سیم
۳۳ یازدهم ۶۷ دوازدهم
۴۱ نوزدهم ۲ بیستم ۱۱۹۷
بیست و یکم ۸ ۹ ۸ سی و هفتم
۸۲ سی و هشتم ۶۲ سی و
نهم ۱۱ چهلم ۲۷ چهل و چهارم
۲۱ پنجاه و چهارم ۱۰ هشتاد
چهارم ۱۵ نود و هشتم ۸
رَبُّهَا هفتم ۱۸۹
رَبَّنَا دوم ۱۲۱۰۱۲۲۰۱۲۳
۲۸۴
۱۹۸۰۱۹۷۰۲۵۱۰۲۸۵
سیم ۷۰۰۱۴۰۰۶۴۰۱۴۰
۱۸۸۰۱۸۹۰۱۹۰۰۱۹۱۰۱۹۲
چهارم ۷۷۰۷۹ پنجم ۱۰۸۶
ششم ۱۲۸ هفتم ۲۲۰۳۴
۸۷۰۱۲۳ دهم ۸۵۰۸۸
چهاردهم ۴۱ ام ۴۲۰
۵ شانزدهم ۸ مجلد
بیستم ۶۷ ۱۳۴ بیست و سیم
۱۰۸۰۱۰۹۰۱۱۱ بیست و پنجم ۲۳
۶۰۰۷۴ بیست و هشتم ۲
نجم دوم ۱۲ سیم ۷
۸ سی چهارم ۱۸ سی پنجم

۳۲ ۳۰۰۳۱ سی و ششم ۱۹۰۱ ام
چهلم ۷ ۱۱۰۰۷ چهل یکم
چهارم ۱۱ پنجاهم ۲۸ پنجاه و
نهم ۱۹ ام ششم ۴ ۵۰۰۶
شصت و ششم ۸
رَبَّكُم دوم ۱۹ چهارم ۱ هفتم
۳ ۵۲۰۵۳ هفتم ۹ دهم ۳
یازدهم ۳ ۴۰۵۶۰۹۲ شانزدهم
۴۹۰۷ بیستم ۹۲ مشتدم
و ۷ سی یکم ۳۲ هفتم
۱۲۵ سی و نهم ۱۳ چهلم ۵۲
ویکم ۱ هفتاد و یکم ۹
وَرَبُّكُم پنجم ۱۱۷۰۷۶
رَبِّهِم سیم ۱۹۷ ششم ۵۲
یازدهم ۷۱۰۲۳ سیزدهم ۲۱
شانزدهم ۵۲ هجدهم ۲۷
۵۳ بیست یکم ۵ سی و ۳۲
سی دوم ۱۶ سی پنجم ۱۹ سی و
نهم ۷۳۰۲۴۰۲۱ شصت و
هفتم ۱۱ اسمک ۱۲
۳ اَرْبَابٌ دوازدهم ۳۹
اَرْبَابًا سیم ۷۴۰۵۷ نهم
۳۱
رَبَّانِيُّونَ سیم ۱۴۰
وَرَبَّانِيِّينَ چهارم ۲۷
الرَّبَّانِيُّونَ پنجم ۸۶
وَالرَّبَّانِيُّونَ پنجم ۴۸
رَبَّانِيِّينَ سیم ۷۳
رُبَمَا پانزدهم ۲

ربح

رَبِحَتْ دوم ۱۵

ربص

وَتَرَبَّصْتُمْ پنجاه و هفتم ۱۳
وَيَتَرَبَّصُ نهم ۹۹
يَتَرَبَّصُونَ چهارم ۱۴۰
يَتَرَبَّصْنَ دوم ۲۲۸۰۲۳۴
تَرَبَّصُونَ نهم ۵۲
تَرَبَّصْ نهم ۵۲ پنجاه و دوم ۳۰
تَرَبَّصُوا پنجاه و دوم ۳۱
فَتَرَبَّصُوا نهم ۲۴ ۲۰۵۲ بیستم
۱۳۵ بیست و سیم ۲۵
تَرَبُّصُ دوم ۲۲۶
مُتَرَبِّصٌ بیستم ۱۳۵
مُتَرَبِّصُونَ نهم ۵۲
الْمُتَرَبِّصِينَ پنجاه و دوم ۳۱

ربط

وَرَبَطْنَا بیست و هشتم ۹
وَرَبَطْنَا هجدهم ۱۴
وَلِيَرْبِطَ هشتم ۱۱
وَرَابِطُوا سیم ۲۰۰

رِبَاطِ هشتم ۶۲

ربع

الرُّبُعُ چهارم ۱۲۰۱۴
وَرُبَاعَ چهارم ۳ سی و پنجم ۱
أَرْبَعُ بیست و چهارم ۶
أَرْبَعِ بیست و چهارم ۴۴
أَرْبَعِ بیست و چهارم ۸
أَرْبَعَةَ نهم ۳۶
أَرْبَعَةَ دوم ۲۲۶ چهل و
یکم ۹
بِأَرْبَعَةِ بیست و چهارم ۱۳۰۴
أَرْبَعَةُ دوم ۲۳۴ نهم ۲
أَرْبَعَةَ دوم ۲۶۲ چهارم ۱۹
أَرْبَعِينَ دوم ۴۸ پنجم ۲۹
هفتم ۱۳۱ چهل و ششم ۱۴
رَابِعُهُمْ هجدهم ۲ پنجاه و
هشتم ۸

ربا

وَرُبَيْتُ بیست و دوم ۵ چهل و
یکم ۳۹
لِيَرْبُوا سی ام ۳۸
لِيَرْبُوَ سی ام ۳۸
رَبَّيَانِي هفدهم ۲۵
نُرَبِّكَ بیست و ششم ۱۷
وَيُرْبِي دوم ۲۷۷
رَابِيًا سیزدهم ۱۸
رَابِيَةً شصت و نهم ۱۰
أَرْبَى شانزدهم ۹۲
رِبًا سی ام ۳۸
الرِّبَا دوم ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷
۲۷۸ سیم ۱۲۵ چهارم ۱۵۹
رَبْوَةٍ بیست و سیم ۵۲
بِرَبْوَةٍ دوم ۲۶۸

رتع

يَرْتَعْ دوازدهم ۱۲

رتق

رَتْقًا بیست و یکم ۳۱

رتل

وَرَتَّلْنَاهُ بیست و پنجم ۳۴
وَرَتِّلْ هفتاد و سیم ۴
تَرْتِيلًا بیست و پنجم ۳۲
هفتاد و سیم ۴

رجج

رُجَّتْ پنجاه و ششم ۴
رَجًّا پنجاه و ششم ۴

رجز

الرِّجْزَ هفتم ۱۳۱
رِجْزٌ سی چهارم ۵ چهل
و پنجم ۱۰
رِجْزَ هشتم ۱۱

رِجْزًا دوم ۵۹ هفتم ۱۶۲
بیست و نهم ۳۳
الرِّجْزُ هفتم ۱۳۴
وَالرُّجْزَ هفتاد و چهارم

رجس

رِجْسٌ پنجم ۹۲ ششم ۱۴۶
هفتم ۷۱ نهم ۹۶
رِجْسًا نهم ۱۲۶
الرِّجْسَ ششم ۱۲۵ دهم ۱۰۰
بیست و دوم ۳۳ سی و سیم
رِجْسِهِمْ نهم ۱۲۶

رجع

هفتم ۱۵۰
يُرْجِعُ بیستم ۸۹
رَجَعُوا هفتم ۱۲۳ دوازدهم ۶۳
رَجَعُوا بیست و یکم ۶۵
رَجَعْتُمْ دوم ۱۹۶ نهم ۹۴
رَجَعْنَا شصت و سیم ۸
رَجَعَكَ نهم ۸۳
فَرَجَعْنَاكَ بیستم ۴۱
تَرْجِعُ بیستم ۹۱ بیست و هفتم
۳۵ هفتم چهارم ۳۰
تُرْجِعُ بیستم ۹۲
أَرْجِعُ دوازدهم ۴۶
يَرْجِعُونَ دوم ۱۷ سیم ۶۶
هفتم ۱۶۸۰۱۷۴ دوازدهم
۶۲ بیست و یکم ۹۵۰۵۸
بیست و هفتم ۲۸ سیم ۴۰
سی دوم ۲۱ سی و ششم ۳۱
۵۰ ۷۰ چهل و سیم ۲۸ ۴۷
چهل ششم ۲۶
تَرْجِعُونَهَا پنجاه و ششم ۸۶
تَرْجِعُوهُنَّ شصتم ۱۰
ارْجِعْ دوازدهم ۵۰ بیست و
هفتم ۳۷ شصت و هفتم ۴
فَارْجِعِ شصت و هفتم ۳
ارْجِعُوا دوازدهم ۸۱ بیست و
چهارم ۲۸ پنجاه و هفتم ۱۳
فَارْجِعُوا بیست و چهارم ۲۸
سی سیم ۱۳
وَارْجِعُوا بیست و یکم ۱۳
ارْجِعِي هشتاد و نهم ۲۸
فَارْجِعْنَا سی و دوم ۱۲
ارْجِعُونِ بیست و یکم ۱۰۱
تُرْجِعُ چهل و یکم ۵۰
يُرْجَعُ یازدهم ۱۲۳
تُرْجَعُ دوم ۲۱۰ سیم ۱۰۹
هشتم ۴۴ بیست و دوم ۷۵
سی پنجم ۴ پنجاه و هفتم
يُرْجَعُونَ سیم ۸۳ هفتم ۳۴

نود و ششم ۸ بیست و چهارم ۶۴
بیست و هشتم ۳۹ چهلم ۷۷
تُرْجَعُونَ دوم ۲۴۰۲۸
۲۸۱ دهم ۵۷ یازدهم ۳۴
بیست و یکم ۳۵ بیست و سیم ۱۱۷
بیست و سیم ۸۸۰۷۵ بیست و
نهم ۵۷۰۱۶ سی و دوم ۱۰ سی و
دوم ۱۱ بیست و هشتم ۸۳۰۲۱
بیست و نهم ۹ چهل و یکم ۲۰
چهل و سیم ۸ چهل و پنجم
بُرْجَعُونَ دوم ۲۳۰
رَجْعُ پنجاه و سیم ۳
الرَّجْعِ هشتاد و ششم ۱۱
رَجْعِهِ هشتاد و ششم ۸
الرُّجْعَى نود و ششم ۸
رَاجِعُونَ دوم ۱۵۱۰۱۵۶
بیست و یکم ۹۳ بیست و سیم ۶
مَرْجِعُكُمْ سیم ۵۳ پنجم ۴۸
۱۰۴ ششم ۱۰۸ دهم ۱۶۴
۲۳ یازدهم ۴ بیست و نهم ۸
بیست و یکم ۱۲ بیست و نهم ۹
مَرْجِعُهُمْ ششم ۱۰۸ دهم ۴۶
۷۱ بیست و یکم ۳۲
مَرْجِعُهُمْ سی و هفتم ۶۸

رجف

تَرْجُفُ هفتاد و سیم ۱۴
هفتاد و نهم ۶
الرَّاجِفَةُ هفتم ۱۵۴۰۸۹۰۷۸
بیست و نهم ۳۷
الرَّاجِفَةُ هفتاد و نهم ۶
وَالْمُرْجِفُونَ سی و سیم ۶۰

رجل

وَرَجِلِكَ هفدهم ۶۴
رِجْلَيْنِ بیست و چهارم ۴۴
بِرِجْلِكَ سی و هشتم ۴۱
أَرْجُلٌ هفتم ۱۹۴
أَرْجُلَهُمْ پنجم ۶۵
وَأَرْجُلَهُمْ پنجم ۳۷ بیست و
دوم ۲۴ چهارم ۲۴
أَرْجُلُكُمْ ششم ۶۵
أَرْجُلَهُمْ پنجم ۷۰ بیست و هشتم ۶۵
بِأَرْجُلِهِنَّ بیست و چهارم ۳۱
وَأَرْجُلَهُنَّ شصتم ۱۲
وَأَرْجُلَكُمْ پنجم ۶ هفتم ۱۲۴
بیستم ۷۱ بیست و ششم ۴۹
رَجُلٌ چهارم ۱۵ یازدهم ۸۵
بیست و سیم ۲۵ ۶۰ بیست و
دهم ۱۹ بیست و چهارم ۴۲
سی و ششم ۱۹ چهلم ۲۹
وَرَجُلٌ دوم ۲۸۲

فَرَجُلٌ دوم ۲۸۲ چهارم ۳۹
بیست و سیم ۳۹ چهلم ۷۷
تَرْجُونَ دوم ۲۰۰۲۰
۲۸۱ دهم ۵۷ یازدهم ۳۰
بیست و یکم ۳ بیست و سیم ۱۱۷
بیست و هشتم ۸۸۰۷۰ بیست و
نهم ۵۷۰۱۷ سی سیم ۱۰ سی و
ششم ۲۲۰۸۳ چهل و یکم ۱۳
جهلم ۷ چهل و سیم ۸۵
یَتَرَاجَعَا دوم ۲۳۰
رَجُلٌ هفتم ۶۹۰۶۳ دهم ۲
رَجُلٌ چهارم ۷ سیزدهم ۳۹
الرَّجُلُ چهارم ۳۴
رَجُلًا ششم ۹ هفدهم ۴۷
بیست و پنجم ۸
رَجُلَانِ پنجم ۲۳
رَجُلَيْنِ دوم ۲۸۲ شانزدهم
۷۶ هجدهم ۳۲ بیست و نهم ۱۴
رِجَالٌ هفتم ۴۶ نهم ۱۰۹
بیست و چهارم ۳۷ سی و سیم
۲۳ چهل و هشتم ۲۵ هفتاد
و دوم ۶
الرِّجَالُ چهارم ۳۴
رِجَالٌ هفتاد و دوم ۶
الرِّجَالَ چهارم ۷۷۰ ۱۰۰
بیست و چهارم ۳۱
لِلرِّجَالِ چهارم ۸۰۷۰۳۲
وَلِلرِّجَالِ دوم ۲۲۸
رِجَالًا چهارم ۱۰۷۰۱ ۷ هفتم
۴۸ دوازدهم ۱۰۹ شانزدهم
۴۵ بیست و یکم ۷ بیست و دوم
۲۸ سی و ششم ۴۲
فَرِجَالًا دوم ۲۳۹
الرِّجَالُ هفتم ۲۹ بیست و
هفتم ۵۰ بیست و نهم ۲۸
رِجَالُكُمْ دوم ۲۸۲ سی و
سیم ۴۰

رجم

لَرَجَمْنَاكَ یازدهم ۹۱
لَأَرْجُمَنَّكَ نوزدهم ۴۶
تَرْجُمُوهُمْ هجدهم ۱۹
تَرْجُمُونِ چهل و چهارم ۲۰
لَنَرْجُمَنَّكُمْ سی و ششم ۱۷
رُجُومًا هجدهم ۲۱
رُجُومًا شصت و هفتم ۵
رَجْمًا بِالْغَيْبِ هجدهم ۲۲ سی و
هشتم ۷۸
رَجِيمٍ پانزدهم ۱۷ هشتاد و
یکم ۲۵
الرَّجِيمِ سیم ۳۶ شانزدهم ۹۸
الْمَرْجُومِينَ بیست و ششم
۱۱۶

رجا

يَرْجُو هجدهم ۱۱۰ بیست و
نهم ۲۱ سی و سیم ۲۱ شصتم ۶
وَيَرْجُونَ سی و نهم ۱۲
تَرْجُو بیست و هشتم ۲۸
يَرْجُونَ دوم ۲۱۵ چهارم
۱۰۴ ۱۰۵ دهم ۷ ۱۱ ۱۵ بیست
و پنجم ۲۱ بیست و ششم

وَبَيْتٌ چهارم ۱۰۵ بیست و پنجم
۴۰ نجم ۲۲ ۳۴ پنجم ۳۶
چهل و پنجم ۱۳ هفتاد و
هشتم ۲۷
يَرْجُونَ هفدهم ۵۹
تَرْجُونَ هفتاد و یکم ۱۳
وَتَرْجُونَ چهارم ۱۰۵
تَرْجُوهَا هفدهم ۳۰
وَارْجُوا بیست و نهم ۳۵
أَرْجِهْ هفتم ۱۰۸ بیست و ششم
۳۶
تُرْجِي سی و سیم ۵۱
أَرْجَائِهَا شصت و نهم ۱۷
مَرْجُوًّا یازدهم ۶۵
مُرْجَوْنَ نهم ۱۰۷

رحب

رَحُبَتْ نهم ۲۵ ۱۱۹
مَرْحَبًا سی و هشتم ۶۰

رحق

رَحِيقٍ هشتاد و سیم ۲۵

رحل

رَحْلِ دوازدهم ۷۰
رَحْلِهِ دوازدهم ۷۵
رِحَالِهِمْ دوازدهم ۶۲
رِحْلَةَ صد و ششم ۲

رحم

یازدهم ۴۳ ۱۲۰ دوازدهم
۵۳ چهل و چهارم ۴۲
رَحِمَ هشتم ۱۰
رَحِمْنَا شصت و هفتم ۲۸
رَحِمَتُ چهلم ۹
رَحِمَنَا هم بیست و سیم ۷۵
وَيَرْحَمُ بیست و نهم ۲۱
يَرْحَمْنَا هفتم ۱۴۹
يَرْحَمُكُمْ هفدهم ۸
يَرْحَمُكُمْ هفدهم ۵۴
سَيَرْحَمُهُمْ نهم ۷۱
وَتَرْحَمْنِي یازدهم ۴۷
وَتَرْحَمْنَا هفتم ۲۳
وَارْحَمْ بیست و سیم ۱۱۸
ارْحَمْهُمَا هفدهم ۲۴
وَارْحَمْنَا دوم ۲۸۶ هفتم
۱۵۱ بیست و سیم ۱۰۹
تُرْحَمُونَ سیم ۱۳۲ ششم
۱۵۵ هفتم ۲۰۴۰ ۶۳
چهارم ۵۶ بیست و چهارم
۴۷ سی و ششم ۴۵ چهل و
نهم ۱۰
رَحْمَةً یازدهم ۶۳
وَرَحْمَةً چهل و سیم ۳۲
رَحْمَةً هجدهم ۹۸

وَرَحْمَةٌ دوم ۱۰۵۰۲۰۶
۲۶۲
۱۵۰ ششم ۱۵۸ هفتم ۱۵۲
نهم ۶ ۲۰ و ۵۸ هفتم ۸۴
بیست و یکم ۹ چهل و یکم ۱۹
الرَّحْمَةُ پنجاه و هفتم ۱۲
الرَّحْمَةُ سیم ۱۰۳ یازدهم ۵۹
هفدهم ۱۰۲ نوزدهم
۹۰ هم هشتم ۸ نهم ۶۰
رَحْمَتَهُ سیم ۵۳ چهارم ۷۴
ششم ۱۵۸ هفتم ۳۰ سی و
پنجم ۲
وَرَحْمَةً هفتم ۷۰ نهم ۲۱
یازدهم ۹۰ ۹۷ ۷۰ نهم
۹۹
الرَّحْمَةِ هفتم ۵۷ نهم ۲۱
هجدهم ۱۶ بیست و دوم ۳۶
بیست و هفتم ۳۵ سی و
هشتم ۵۶
وَرَحْمَةٌ هفتم ۱۵۱ ۵۶ هفتم ۲۰
بیست و سیم ۳۵
سیم ۴۶ ششم ۵۴ سی و
هشتم ۴۲ چهلم ۷ چهل و یکم ۵۵
چهل و دوم ۷ چهل و ششم ۱۵
لِرَحْمَةِ بیست و نهم ۵۰
وَرَحْمَةٌ چهارم ۹۸ ششم ۱۵۵
هفتم ۵۲ یازدهم ۶۲ دوازدهم
۱۱۱ شانزدهم ۶۴ ۸۹ نوزدهم
۲۱ بیست و هشتم ۴۳ بیست و
یکم ۲ چهل و ششم ۱۱ پنجاه
و هفتم ۲۷
الرَّحْمَةُ ششم ۵۴ ۱۲
وَرَحْمَةٌ هفتم ۱۵۵
وَرَحْمَةٌ دوم ۱۰۱ چهارم
۱۴ ۲۰ ۱۳۰ ۸۵ بیست و چهارم ۱۰
۲۱ ۲۰ ۱۴
رَحْمَتِي بیست و نهم ۳۲
رَحْمَتِكَ هفتم ۱۵۰
بِرَحْمَتِكَ هفتم ۸۶ بیست و هفتم
۱۹
رَحْمَتَهُ هفتم ۵۶ ۵۵ نهم ۱۰۴
۱۵ بیست و پنجم ۵۰ بیست و
هفتم ۶۳ بیست و ششم ۲۰ سی ام
۴۶ نهم ۳ چهل دوم ۶
چهل پنجم ۲۹ چهل و هشتم ۲۵
پنجاه و هفتم ۲۸ هفتاد و
ششم ۳۱
بِرَحْمَتِهِ دوم ۹۹ سیم ۷۴
وَبِرَحْمَتِهِ دهم ۵۸

رحق

رک

ردء

ردف

ردم

ردی

رذل

رزق

رسخ

رسل

[illegible]

رسا

رشد

رص

رصد

رضع

رضو

رضی

[illegible]

رطب رعب رعد رعي رغب رغد رغم رفت رفث رفد رفرف رفع رفق رقب رقد رقم رقا ركب ركد ركز ركس ركض ركع ركن رمح رمد رمز رمض رمان رمي رهب رهط رهق رهن رها راح راد

راس راع رأى راغ رام راب

باب الزاء

زبد زبر زبن زجج زجر زجي زحزح زحف زخرف زرب زرع زرق زرا زعم زفر زقم زكريا زكى زلف زلق زلم زمر زمل زمهر زنجبيل زنم زني زهد زهر زهق زوج زلزل زل

الزاء مع الواو

شصت و چهارم ۱۴
أَزْوَاجِهِم بیست و سیم سی و
سیم ۵ هفتادم ۳۰
لِأَزْوَاجِهِم دو ۲۴۱
وَأَزْوَاجِهِم سیزدهم ۲۳
چهلم ۸
أَزْوَاجًا سی سیم ۴۹
أَزْوَاجَهُ سی سیم ۵۳
أَزْوَاجُكُم بیست و سیم ۴
أَزْوَاجِهِم بیست و چهارم ۶
وَأَزْوَاجُهُم سی و هفتم ۲۲
أَزْوَاجُهُنَّ دو ۲۳۲

زاد

وَتَزَوَّدُوا دو ۱۹۳
الزَّادِ دوم ۱۹۳

زار

زُرْتُمُ صد دو ۲
الزُّورِ بیست و دو ۳۱
وَزُورًا بیست و پنجم ۵ پنجاه و هشتم ۲
الزُّورَ بیست و پنجم ۷۲
تَزَاوَرُ هجدهم ۱۷

زال

زَالَتَا بیست و یکم ۱۵
زَالَتَا سی و پنجم ۳۹
لِتَزُولَ چهاردهم ۴۷
تَزُولَا سی و پنجم ۴۱
زَوَالٍ چهاردهم ۴۴

زات

زَيْتُهَا بیست و چهارم ۳۵
وَالزَّيْتُونَ نود و پنجم ۱
وَزَيْتُونًا هشتادم ۲۹
وَالزَّيْتُونَ ششم ۹۹ ۱۴۲
شانزدهم ۱۱
زَيْتُونَةٍ بیست و چهارم ۳۵

زاد

وَزَادَهُ دو ۲۴۸
وَزَادَكُم هفتم ۶۹
زَادَتْهُم سی و سیم ۲۲ سی و دوم
۴۰ چهل و هفتم ۱۷
فَزَادَهُمُ دوم ۱۰ سیم ۱۷۳
وَزَادَهُم بیست و پنجم ۶۰
زَادَتْهُ نهم ۱۲۴
زَادَتْهُم نهم ۲
فَزَادَتْهُم نهم ۱۲۵ ۱۲۴
زَادُوكُم نهم ۴۷
زَادُوهُم یازدهم ۱۰۱
فَزَادُوهُم هفتاد و دوم ۶
زِدْنَاهُم شانزدهم ۸۸
هفدهم ۹۷

وَيَزِيدُ فاطر هجدهم ۱۳
يَزِيدُ هفدهم ۸ سی و پنجم
۱ ۷ ۳ م
وَيَزِيدُ نوزدهم ۷۸
وَلَيَزِيدَنَّ پنجم ۶۴ ۷۲
أَزِيدَ هفتاد و یکم ۲۹ ۴۲
أَزِيدُ هفتاد و چهارم ۱۵
يَزِيدُونَ سی و هفتم ۱۴۷
سَنَزِيدُ هفتم ۱۶۱
وَسَنَزِيدُ دوم ۵۵
يَزِدْ چهل و دو ۲۲ ۱۹
يَزِدْهُ هفتاد و یکم ۲۰
وَيَزِدْكُم یازدهم ۵۲
يَزِيدُهُم هفدهم ۴۳ ۲۰
وَيَزِيدُهُم چهارم ۱۷۳
هفدهم ۱۰۹ چهل و دو ۲۵
وَيَزِيدُهُم بیست و چهارم ۳۸
سی و پنجم ۳۷
يَزِدْهُم هفتاد و یکم ۵
لَأَزِيدَنَّكُم چهاردهم ۷
يَزِيدُونَنِي یازدهم ۶۳
يَزِيدُكُم هفتاد و ششم ۳۱
نَزِدْ هفتاد و سیم ۴
زِدْنَا بیستم ۱۱۳
فَزِدْهُ سی و هشتم ۶۱
ازْدَادُوا سیم ۹۰ چهارم
۱۳۷ هجدهم ۲۵
وَيَزْدَادَ هفتاد و چهارم ۳۱
تَزْدَادُ سیزدهم ۹
لِيَزْدَادُوا سیم ۱۷۸ چهل و
هشتم ۴
وَنَزْدَادُ دوازدهم ۶۵
زِيدُ سی و سیم ۳۷
زِيَادَةٌ نهم ۲۶
وَزِيَادَةٌ دهم ۲۶
مَزِيدٌ پنجاهم ۳۵
مَزِيدٌ پنجاهم ۲۹

زاغ

پنجاه و سیم ۱۷
زَاغَتِ سی و سیم ۱۰ سی و
هشتم ۶۳
زَاغُوا شصت و یکم ۵
يَزِغْ نهم ۱۱۸
يَزِيغُ سی و چهارم ۱۱
أَزَاغَ شصت و یکم ۵
تُزِغْ سیم ۸
زَيْغٌ سیم ۷

زال

زَالَتْ چهل و دوم ۳
يَزَالُ نهم ۱۱۰ سیزدهم ۳۱

بیست دوم ۵۴
تَزَالُ پنجم ۱۳
يَزَالُونَ دوم ۲۱۷ یازدهم
۱۱۸ بیست و دوم ۵۵
فَزَيَّلْنَا دهم ۲۸
تَزَيَّلُوا چهل و هشتم ۲۵

زان

زُيِّنَ ششم ۱۳۸ هشتم ۵۵
وَزُيِّنَ شانزدهم ۶۴
وَزَيَّنَّا ششم ۴۳ بیست و
هفتم ۲۴ بیست و نهم ۳
فَزَيَّنُوا چهل و یکم ۲۴
زَيَّنَّا ششم ۱۰۸ بیست و هفتم
سی و هفتم شصت و هفتم ۵
وَزَيَّنَّا چهل و یکم ۱۱
وَزَيَّنَهُ چهل و نهم ۷
وَزَيَّنَّاهَا پانزدهم ۱۶ پنجاهم
لَأُزَيِّنَنَّ پانزدهم ۳۹
زُيِّنَ دوم ۲۰۸ سیم ششم
۱۲۲ نهم ۳۷ دهم ۱۲ سیزدهم
۳۳ سی و پنجم ۹ چهلم ۳۷ چهل و
هفتم ۱۵
وَزَيَّنَ چهل و هشتم ۱۲
وَازَّيَّنَتْ دهم ۲۵
زِينَةً هجدهم ۶۴
وَزِينَةً پنجاه و هفتم ۲۰
زِينَتَهُ بیستم ۶۰
بِزِينَتِهِ بیست و چهارم ۳۱
سی و سیم ۲۸
الزِّينَةِ بیستم ۶۱
زِينَةً هفتم ۳۳ بیستم ۲۷
زِينَةُ دهم ۸۸ هجدهم ۴۶
وَزِينَتَهُ شانزدهم ۸
فَزِينَتُهَا بیست و هشتم ۶۰
زِينَتِهِ بیست و هشتم ۷۹
زِينَتَهُنَّ بیست و چهارم ۳۱
وَزِينَتَهَا یازدهم ۱۵ سی و
سیم ۲۸
زِينَتَكُم هفتم ۳۱
زِينَتَهُنَّ بیست و چهارم ۳۱ سیم

باب السين

سأل

هفتادم ۱
سَأَلُوا چهارم ۱۵۳
سَأَلْتُم دوم ۶۱
سَأَلَكَ دوم ۱۸۶
سَأَلَهَا پنجم ۱۰۲
سَأَلْتَهُم شصت و هفتم ۸
سَأَلْتَهُم نهم ۶۵ بیست و
نهم ۶۱ ۳۰ بیست و یکم ۲۴

بیست و نهم ۳ چهل سیم ۸۷ ۷۰
سَأَلْتُكَ هجدهم ۷۶
سَأَلْتُكُم دهم ۷۲ سی و
چهارم ۶۲
سَأَلْتُمُوهُ چهاردهم ۳۷
سَأَلْتُمُوهُنَّ سی و سیم ۵۳
يَسْأَلُ هفتادم ۱ هفتادم
و پنجم ۶
لِيَسْأَلَ سی و سیم ۸
يَسْأَلُونَ دوم ۲۴۷ سی و
سیم ۲ پنجاه و یکم ۱۲
وَلْيَسْأَلُوا شصتم ۱۰
تَسْأَلُوا دوم ۱۰۸ پنجم ۱۰۱
فَلْيَسْأَلْنَ هفتم ۵
وَلَتُسْأَلُنَّ هفتم ۵
يَسْأَلُكَ چهارم ۱۵۲ سی و
سیم ۶۳
يَسْأَلُهُ پنجاه و پنجم ۲۹
يَسْأَلُكُم بیست و ششم ۲۰
يَسْأَلْكُمُوهَا چهل و هفتم ۳۷
تَسْأَلُهُم هفتادم ۱۰۳
بیست و سیم ۷۲ پنجاه و دوم
۴۰ شصت و هشتم ۴۶
تَسْأَلُهُ پانزدهم ۲۸ بیستم
أَسْأَلُكُم ششم ۹۰ یازدهم
۳۱ ۵۳ بیست و پنجم ۵۹
بیست و ششم ۱۰۹ ۱۲۷
۱۴۵ ۱۶۴ ۱۸۰ سی و هشتم
۴۰ چهل و دوم ۲۲
أَسْأَلُكَ یازدهم ۴۷
يَسْأَلُونَكَ دوم ۱۸۵ ۱۸۹ ۲۱۱
۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۸ پنجم هفتم ۱۸۶
۱۸۷ هفتم هفتادم نهم ۴۲
وَيَسْأَلُونَكَ دوم ۲۱۵
۲۱۸ ۲۲۲ هفدهم ۸۷
هجدهم ۸۲ بیستم ۱۰۵
فَسْأَلْكَ بیستم ۱۳۲
لَتُسْأَلُنَّ پانزدهم ۹۲
سَلْ دوم ۲۰۷
فَسْأَلْ دهم ۹۴ هفدهم ۱۰۳
بیست و سیم ۱۱ بیست و
پنجم ۵۹
فَاسْأَلُوا دوازدهم ۸۲
چهل و سیم ۴۵
فَاسْأَلُوا شانزدهم ۴۳
بیست و یکم ۷
فَاسْأَلُوا چهارم ۳۲ شصتم
فَاسْأَلْهُ دوازدهم ۵۰
سَلْهُم شصت و هشتم ۴۰

بیست و نهم ۳ چهل سیم ۸۷ ۷۰
سَأَلَكَ هجدهم ۷۵
سَأَلَكُم دهم ۷۲ سی و
چهارم ۴۷
سَأَلْتُمُوهُ چهاردهم ۳۷
سَأَلْتُمُوهُنَّ سی و سیم ۵۳
يَسْأَلُ هفتادم ۱۰ هفتادم
و پنجم ۶
لِيَسْأَلَ سی و سیم ۸

وَاسْأَلْهُم هفتم ۱۶۳
فَاسْأَلُوهُم بیست و یکم ۶۳
فَاسْأَلُوهُنَّ سی و سیم ۵۳
سُئِلَ دوم ۱۰۲
سُئِلَتْ هشتاد و یکم ۸
سُئِلُوا سی و سیم ۱۴
لَيُسْأَلُ بیست و یکم ۲۳
بیست و نهم ۷۸ پنجاه و پنجم
تُسْأَلُ دوم ۱۱۳
يُسْأَلُونَ بیست و یکم ۲۳
وَيُسْأَلُونَ چهل و سیم ۱۸
وَلَيُسْأَلُنَّ بیست و نهم ۱۳
تُسْأَلُونَ دوم ۱۲۸ ۱۳۵
بیست و یکم ۱۳ بیست و چهارم ۲۴
چهل و سیم ۴۳
لَتُسْأَلُنَّ شانزدهم ۵۸
صد و دوم ۸
وَلَتُسْأَلُنَّ شانزدهم ۹۵
تُسْأَلُ سی چهارم ۲۴
يَتَسَاءَلُونَ بیستم ۱۰۳
۸۶ پنجاه و دوم ۲۵ هفتاد
چهارم ۲ هفتاد و دوم
لِيَتَسَاءَلُوا هجدهم ۱۸
تَسَاءَلُونَ چهارم ۱
سُؤْلَكَ بیستم ۳۶
بِسُؤَالِ سی و هشتم ۲۳
سَائِلٌ هفتادم ۱
لِلسَّائِلِ پنجاه و یکم ۱۹
هفتادم ۲۵
السَّائِلَ نود و سیم ۱۰
لِلسَّائِلِينَ دوازدهم ۷
چهل و یکم ۹
وَالسَّائِلِينَ دوم ۱۷۲
مَسْئُولٌ هفدهم ۳۴ ۳۶
بیست و پنجم ۱۷ سی و سیم ۱۵
مَسْئُولُونَ سی و هفتم ۲۴

سأم

يَسْأَمُ چهل و یکم ۴۹
يَسْأَمُونَ چهل و یکم ۳۸
تَسْأَمُوا دو ۲۸۲

سبت

يَسْبِتُونَ هفتم ۱۶۳
يَسْبِتُونَ هفتم ۱۶۳
لَسَبَبَ بیست و دو ۱۵
مِنَ السَّبَبِ هجدهم ۸۸ ۸۹ ۹۲
الْأَسْبَابُ دوم ۱۶۶
الْأَسْبَابَ سی و هشتم ۱۰
أَسْبَابَ چهلم ۳۶
الْأَسْبَابَ چهلم ۳۷

سبت

سَبْتِهِم هفتم ۱۶۳
السَّبْتُ شانزدهم ۱۲۵
السَّبْتِ دوم ۶۵ چهارم ۴۷
۱۵۴ چهارم ۱۵۴
سَبْتَهُم هفتم ۱۶۳
سُبَاتًا بیست و پنجم ۴۷
هفتاد و هشتم ۹

سبح

يُسَبِّحُ بیست و یکم ۲۰ سی
و هشتم ۱۸
سَبِّحْ پنجاه و ششم ۷۴ پنجاه و نهم
شصت و یکم ۱
وَسَبِّحُوا سی و سیم ۴۲
فَسَبِّحْ پنجاهم ۴۰ بیست و
چهارم ۱۰۲ پنجاه و نهم
۲۴ شصت و دوم ۱
شصت و چهارم ۱
وَسَبِّحْ سیزدهم ۱۴
تُسَبِّحُ پانزدهم ۴۴
بیست و نهم ۹ چهلم ۷ چهل و
یکم ۳۸ چهل و دوم ۳
يُسَبِّحُونَ بیست و یکم ۷۹ سی و
هشتم ۱۷
لَسَبِّحُونَ شصت و هشتم ۲۸
لَسَبِّحْ دوم ۳۰
وَسَبِّحُوهُ هفتم ۲۵
وَسَبِّحُوهُ چهل و هشتم ۹
نُسَبِّحُكَ بیستم ۳۴
سَبِّحْ هشتاد و هفتم ۱
فَسَبِّحْ یازدهم ۹۸ بیستم
۱۳۰ پنجاه و ششم ۷۴ ۹۶
شصت و نهم ۵۲ صد دهم ۳
وَسَبِّحْ سیم ۴۱ بیستم ۱۳۰
بیست و پنجم ۵۸ چهلم ۵۵ ۵۷
پنجاهم ۳۸ پنجاه و دوم ۴۸
سَبِّحُوا نوزدهم ۱۱
فَسَبِّحْهُ پنجاهم ۴۱ پنجاه
و دوم ۴۹
وَسَبِّحْهُ هفتاد و ششم ۲۶
وَسَبِّحُوهُ سی و سیم ۴۱
سَبِّحَا هفتاد و سیم ۷
هفتاد و نهم ۳
وَالسَّابِحَاتِ هفتاد و نهم ۳
سُبْحَانَ هفدهم ۱ ۹۳ ۱۰۸
بیست و سیم ۹۳
بیست و هشتم ۸
سی و هشتم ۳۶ سی و دوم
هفتم ۱۸۰ ۱۵۹ چهل و
سیم ۸۲ ۱۲ پنجاه و دوم ۴۳

باب السين

السين مع الالف

پنجاه و نهم ۲۳ شصت و هشتم
۲۹
فَسُبْحَانَ بیست و یکم ۲۲ سی و سیم
۱۷ سی و ششم ۸۳
وَسُبْحَانَ دوازدهم ۱۰۸ بیست و
هفتم ۸
سُبْحَانَكَ دوم ۳۲ سیم ۱۹۱
پنجم ۱۱۶ هفتم ۱۴۳ دهم ۱۰
بیست و یکم ۸۷ بیست و چهارم
۱۶ بیست و پنجم ۱۸ سی و چهارم ۴۱
سُبْحَانَهُ دوم ۱۱۶ چهارم ۱۷۱
ششم ۱۰۰ نهم ۳۱ دهم ۱۸ ۶۸
شانزدهم ۱ ۵۷ هفدهم ۴۳
نوزدهم ۳۵ بیست و یکم
۲۶ سی و نهم ۴ سی و نهم ۴ ۶۷
وَنُسَبِّحُ بیست و چهارم ۳۶
تُسَبِّحُوهُ هفتاد و هشتم
الْمُسَبِّحُونَ سی و هفتم ۱۶۶
الْمُسَبِّحِينَ سی و هفتم ۱۴۳

سبط

وَالْأَسْبَاطِ دوم ۱۳۰ سیم ۷۸
چهارم ۱۶۱
أَسْبَاطًا هفتم ۱۶۰
وَالْأَسْبَاطِ دوم ۱۴۰

سبع

سَبْعَ دوازدهم ۴۳ ۴۶
۴۸
السَّبُعُ پنجم ۳ سَبْعَ دوازدهم
وَسَبْعَ دوازدهم ۴۶
السَّبْعِ بیست و سیم ۸۶
سَبْعَ دوم ۲۹ سی و دوم ۱۲
دوازدهم ۴۳ ۴۷ بیست و
سیم ۱۷ چهل و یکم ۱۲ شصت و پنجم
۱۲ شصتم سی و هفتم ۳ شصت و
نهم ۷ هفتاد و یکم ۱۵
وَسَبْعَ دوازدهم ۴۳
سَبْعًا پانزدهم ۸۷ هفتاد و
هشتم ۱۲
سَبْعَةَ پانزدهم ۴۴ سی و یکم
سَبْعَةٌ هجدهم ۲۱
وَسَبْعَةٍ دوم ۱۹۶
سَبْعُونَ شصت و نهم ۳۲
سَبْعِينَ هفتم ۱۵۵ نهم ۸۰
السَّبْعُ پنجم ۳

سبغ

وَأَسْبَغَ سی و یکم ۲۰
سَابِغَاتٍ سی و چهارم ۱۱

سبق

سَبَقَتْ هشتم ۶۸ یازدهم ۱۱۰

بیستم ۹۹ بیست و سیم ۲۸

سَبَقَتْ دهم ۱۹ یازدهم ۱۱۰
بیستم ۱۲۹ بیست و یکم ۱۰۱
سی و هفتم ۱۷۱ چهل و یکم
۴۵ چهل و دوم ۱۴
سَبَقُوا هشتم ۵۹
سَبَقَكُم هفتم ۸۰ بیست و
نهم ۲۸
سَبَقُونَا چهل و ششم ۱۱
پنجاه و نهم ۱۰
لَسَبَقَ پانزدهم ۵ بیست و
سیم ۲۹
يَسْبِقُونَهُ بیست و یکم ۲۷
يَسْبِقُونَا بیست و نهم ۴
سَابِقُوا پنجاه و هفتم ۲۱
فَاسْتَبِقُوا دوازدهم ۲۵
نَسْتَبِقُ دوازدهم ۱۷
فَاسْتَبِقُوا دوم ۱۴۸ پنجم
۴۸
سَبْقًا هفتاد و نهم ۴
سَابِقُ سی و ششم ۴۰
سَابِقٌ سی و پنجم ۲۹
سَابِقُونَ بیست و سیم ۶۱
السَّابِقُونَ پنجاه و ششم ۱۰
وَالسَّابِقُونَ نهم ۱۰۰ پنجاه و
ششم ۱۰
سَابِقِينَ بیست و نهم ۳۹
فَالسَّابِقَاتِ هفتاد و نهم ۴
بِمَسْبُوقِينَ پنجاه و ششم ۶۰
هفتادم ۴۱

سبل

سَبِيلٌ نهم ۹۱ ۹۳
سَبِيلًا سیم ۹۷
السَّبِيلُ نهم ۶۰ چهل و
دوم ۴۰

سَبِيلِ دوم ۱۵۴ ۱۹۰ ۱۹۱
۱۹۵ ۲۱۵ ۲۱۸ ۲۴۴ ۲۴۶ ۲۶۱ ۲۶۲
۲۷۳ سیم ۱۳ ۹۹ ۱۵۷ ۱۶۷ ۱۶۹
چهارم ۷۴ ۷۶ ۷۵ ۷۷ ۸۴ ۸۹ ۹۱
۹۴ ۹۵ ۱۰۰ ۱۶۰
ششم ۱۵۰ ۱۵۸ ۱۱۶ ۱۱۷ شصت
هفتم ۸۶ ۸۷ ۴۵ ۱۴۶ ۷۷ ۷۲ ۷۳
۳۷ ۳۸ ۴۱ ۶۰ نهم ۲۰
۱۲۰ دوازدهم ۱۰۸ ۲۲
دو ۹ ۲۵ ۷۰ بیست و
سیم ۲۷ بیست و چهارم ۲۲
چهل و هفتم ۱
سَبِيلِهِ ۵ ۲ ۳۱ ۳۸ بیست و
دوم ۵ ۹ ۲۵ ۷۰ بیست
سَبِيلًا یکم سی و پنجم
بیست و هشتم ۵۰
وَسَبِيلًا چهل و هشتم ۲
۴۰ چهل و نهم ۱۵ ۹۰ بیست
و سیم ۱۸

پنجاه و هفتم ۱۷ شصت و یکم ۱۱
بیست و چهارم سی و
مفتم ۱۶۰ ۲۱۳
سَبِيلِكَ پانزدهم ۲۳
وَسَبِيلًا پانزدهم ۸۰
السَّبِيلِ دو ۱۷۷ ۲۱۵
چهارم ۴۴ ۹۸
شصت و ششم ۲
تَسْتَبِينَ ششم ۵۵
وَسَبِيلًا چهلم ۷۷
سَبِيلًا پانزدهم ۸۴ بیست و
سیم ۱۷ سی و سیم ۱۹ سی
و هشتم ۴۴
سَبِيلِي سی و سیم ۶۷ شصت
هفتم ۱۰۳
وَسُبُلًا بیستم ۵۳ نود و هشتم
بیست و یکم ۳۱ بیست و هشتم
سُبُلَ دوازدهم ۱۰۸ ۲۲
وَسُبُلَنَا چهاردهم ۱۲
السُّبُلَ ششم ۱۵۳
سُبُلَ شانزدهم ۶۹ دوازدهم
سُبُلًا بیست و نهم ۶۹
سُبُلَكِ شانزدهم ۶۹
سُبُلَنَا بیست و نهم ۶۹
سَبِيلَهُم چهارم ۸۹
سُبُلَهُم بیست و هشتم ۷۸
سَبِيلَهُ چهل و هشتم ۱۱
سَبِيلِهِم چهارم ۱۵

سباء

بیست و هفتم ۲۲
لِسَبَاءٍ سی و چهارم ۱۴

ست

سِتَّةِ هفتم ۵۲ دهم ۳
یازدهم ۷ بیست و پنجم ۵۹
سی و دوم ۴ پنجاهم ۳۸ پنجاه
و هفتم ۴
سِتِّينَ پنجاه و هشتم ۵

ستر

نَسْتَتِرُونَ چهل و یکم ۲۱
سِتْرًا هجدهم ۸۹
مَسْتُورًا هفدهم ۴۵ ۴۷

سجد

فَسَجَدَ پانزدهم ۳۰ سی و
هشتم ۷۳
سَجَدَ اچهارم ۱۰۳
فَسَجَدُوا دوم ۳۴ هفتم ۱۱
هفدهم ۶۱ بیستم ۷۰
فَسَجَدُوا بیست و هشتم ۴۸
بیستم ۱۱۵
لِيَسْجُدُ سیزدهم ۱۵ شانزدهم
۴۸ بیست و دوم ۱۸
يَسْجُدْ سیزدهم اسی شتره ۷۵
لَا تَسْجُدُوا هفتاد و سیم
لِيَسْجُدَانِ پنجاه و پنجم ۶
أَلَّا يَسْجُدُوا بیست و هفتم ۲۵
يَسْجُدُونَ سیم ۱۱۳ هفتم
۲۰۶ بیست و هفتم ۲۴
هشتادم و چهارم ۲۱
لِتَسْجُدَ سی و هشتم ۷۵
أَسْجُدُ هفدهم ۶۱
تَسْجُدُوا ابیست و پنجم ۶۰
أَأَسْجُدُ هفدهم ۶۱
فَاسْجُدُوا پنجاه و سیم ۶۲ هفتاد و
ششم
وَاسْجُدُوا بیست و دوم ۷۷
اسْجُدُوا دوم ۳۴ هفتم ۱۱
هفدهم ۶۱ ۱۰۴ هجدهم ۵۰
بیستم ۱۱۶ بیست و پنجم ۶۰
فَاسْجُدُوا پنجاه و سیم ۶۲
وَاسْجُدُوا بیست و دوم ۷۷
وَاسْجُدْ نود و ششم ۱۹
وَاسْجُدِي سیم ۴۳
السُّجُودُ دوم ۱۲۵ بیست و
دوم ۲۶
سُجُودًا شصت و هشتم ۴۲
سَاجِدًا سی و نهم ۹
السَّاجِدِينَ نهم ۱۱۲
سَاجِدِينَ هفتم ۱۲۰ دوازدهم
۴ یازدهم ۹۸ بیست و ششم
۴۶ بیست و ششم ۷۹

السَّاجِدِينَ هفتم ۱۱ پانزدهم
۳۱ ۳۲ بیست و ششم
۲۱۹
سُجَّدًا دوم ۵۸ چهارم ۱۵۴
هفتم ۱۶۱ دوازدهم ۱۰۰ انبیا
۱۰۷ هفدهم ۱۰۷ ۱۰۸ نوزدهم ۵۸
بیستم ۷۰ بیست و پنجم ۶۴
بیست و دوم ۱۵ چهل و هشتم ۲۹
السُّجُودِ نهم ۱۰۹
مَسْجِدٌ هفتم ۲۹ ۳۱
الْمَسْجِدِ دوم ۱۴۴ ۱۴۵
۱۴۹ ۱۵۰ ۱۹۱ ۱۹۶ ۲۱۷
پنجم ۲ هشتم ۳۴ نهم ۷ ۱۹
۲۸ ۱۰۷ ۱۰۸ هفدهم ۱ هفدهم ۷
بیست و دوم ۲۵ چهل و هشتم
۲۵ ۲۷
وَالْمَسْجِدِ دوم ۱۴ بیست
دوم ۲۵
مَسْجِدًا نهم ۱۰۷ هجدهم ۲۱
الْمَسْجِدَ نهم ۲۸ هفدهم ۷
چهل و هشتم ۲۷
وَمَسَاجِدُ بیست و دوم
۴۰
الْمَسَاجِدِ دوم ۱۸۷
مَسَاجِدَ دوم ۱۱۴ نهم ۱۷ ۱۸
الْمَسَاجِدَ هفتاد و دوم ۱۸

سجر

سُجِّرَتْ هشتاد و یکم ۶
الْمَسْجُورِ پنجاه و دوم ۶

سجل

السِّجِلِّ بیست و یکم ۱۰۴
سِجِّيلٍ یازدهم ۸۲ پانزدهم ۷۴
صد و پنجم ۴

سجن

لَيُسْجَنَنَّ دوازدهم ۳۲
يُسْجَنَ دوازدهم ۲۵
لَيَسْجُنُنَّهُ دوازدهم ۳۵
السِّجْنُ دوازدهم ۳۳
السِّجْنِ دوازدهم ۳۶ ۳۹ ۴۱
۴۲ ۱۰۰
السِّجْنَ دوازدهم ۳۶
سِجِّينٍ هشتاد و سیم ۸
لَفِي سِجِّينٍ هشتاد و سیم
الْمَسْجُونِينَ بیست و ششم ۲۹
سِجِّينٌ هشتاد و سیم ۸

سحب

يُسْحَبُونَ چهلم ۷۱ پنجاه
و چهارم ۴۸
سَحَابٌ بیست و چهارم ۴۰
بیست و دوم ۴۳
السَّحَابُ بیست و هفتم ۸۸
وَالسَّحَابِ دوم ۱۶۴

سَحَابًا هفتم ۵۷ بیست و چهارم
۳۳ سی و دوم ۲۷ چهلم ۱۵
السَّحَابَ سیزدهم ۱۳

سحت

فَيُسْحِتَكُم بیستم ۶۱
لِلسُّحْتِ پنجم ۴۲
السُّحْتَ پنجم ۶۲ ۶۳

سحر

سَحَرُوا هفتم ۱۱۶
تَسْحَرُونَ بیست و سیم ۸۹
لِتَسْحَرَنَا هفتم ۱۳۲
سِحْرٌ پنجم ۱۱۰ ششم ۷ یازدهم
۷ بیست و یکم ۳ بیست و
هشتم ۳۶ سی و چهارم ۴۳
سی و هفتم ۱۵ چهل و ششم ۷
پنجاه و دوم ۱۵ پنجاه و چهارم ۲
شصت و یکم ۶
السِّحْرَ دوم ۱۰۲
سِحْرٌ دهم ۷۷
السِّحْرُ دهم ۸۱
لَسِحْرٌ سی و سیم ۱۱۳ بیستم ۶۰
السِّحْرَ بیستم ۷۱
بِسِحْرِهِ بیست و ششم ۳۵
سِحْرًا پنجم ۱۱۰ سی و ششم
بیست و یکم ۴۸ سی و هفتم
سِحْرَانِ بیست و هشتم ۴۸
بِسِحْرِكَ بیستم ۵۷
سِحْرَهُم بیستم ۶۹
بِسِحْرِهِمَا بیستم ۶۳
بِسِحْرِهِم پنجاه و چهارم ۳۴
بِالْأَسْحَارِ سیم ۱۵
وَبِالْأَسْحَارِ پنجاه و یکم ۱۸
سَاحِرٌ هفتم ۱۰۹ دهم ۲
پنجاه و یکم ۳۹
لَسَاحِرٌ دهم ۷۶ دهم ۲
بیست و ششم ۳۳
السَّاحِرُ بیستم ۶۹ چهل و
سیم ۴۹
سَاحِرٍ هفتم ۱۱۲ دهم ۷۹
بیستم ۷۲
لَسَاحِرَانِ بیستم ۶۳
السَّاحِرُونَ دهم ۷۷
السَّحَرَةُ هفتم ۱۱۳ ۱۲۰
بیستم ۷۰ بیست و ششم ۳۷
۴۰ ۴۶
السَّحَرَةَ بیست و ششم ۳۹
سَحَّارٍ بیست و ششم ۳۷
مَسْحُورًا هفدهم ۴۷ ۱۰۱

السين مع الباء

السين مع التاء

السين مع الجيم

السين مع الحاء

بت دو پنجم ۹
مسحورون پانزدہم ۱۵
المسحر بیست و ششم ۱۵۳
۱۸۵
سحق
فسحقا بست و هفتم ۱۱
سحیق بیست و دوم ۳۲
اسحق ھالنجری پانزدهم
۷۴ سی و هفتم ۱۱۳
یا سحق پانزدهم ۷ سی و هفتم ۱۱۲
و اسحق هود ۱۲۷ ... ۷۸
چهارم ۱۸۱ ... ۳۸۰
اسحق ... ششم ۸۴
نوزدهم ۵۹ بیست و یکم ۷۲
بیست و نهم ۲۶
و اسحق دوم ۱۳۳ ...
۱۸ بیست و ششم ۴۵
سحل
بالساحل بیستم ۳۹
سحر
سحر نهم ۸۰
سحروا ششم ۱۰ پانزدهم ۳۰
بیست و یکم ۴۲
لسحر چهل و نهم ۱۱
لسحرون نهم ۸۰

سخط پنجم ۸۳
یسخطون نهم ۵۸
اسخط چهل و هفتم ۳۹
یسخط سیم ... ۱۵
سد
سدا هجدهم ۹۳ سی و ششم ۸
السدین هجدهم ۹۲
سدا ... ۷
سدر
سدر چهارم ۱۵ پنجاه و
و ششم ۲۷
سدرة پنجاه و سیم ۱۴
السدرة پنجاه و سیم ۱۶
سدس
السدس چهارم ۱۲ ... ۱۵
سادسهم هجدهم ۲۱
پنجاه و ششم ...
سدی
هفتاد و پنجم ۳۶
سر
تسر دوم ۶۹
اسر ... شصت ... ۳۰
و اسرت هفتاد و یکم ۸
اسررنا پنجم ۵۸

بیست و یکم و سی و چهل و پنجم ۷
پنجاه و هشتم ۱
یسمع نهم ۶
تسمع نوزدهم ۸ و بیستم ۱۵۷
هشتاد و هشتم ۱۱
لتسمع شصت و سیم ۲
اسمع بیستم ۴۸
یسمعون دوم ۷۵ ششم ۳۶
هفتم ۹۸ ۰ ۱۷۸ ۰ ۱۹۴ هشتم
۲۱ دهم ۸ شانزدهم ۶۷
نوزدهم ۳ ۶ بیست و یکم ۱۰۰
۱۰۲ بیست و دوم ۵ بیست و
دو نهم ۳۲ سی ۲۲ سی و دو
۴۲ چهل و یکم ۴ پنجاهم ۱۲
و ششم ۲۳ هفتاد و ششم ۳
یسمعوا هفتم ۱۹۷ سی و پنجم ۱۵
لا یسمعون هشتم ۲۴ بیست و
هشتم ۷۱
لا تسمعوا چهل یکم ۵
و لا تسمعن سیم ۱۸۳
تسمع چهل و سیم ۸ و شصت
و هفتم ۱۰
یسمعها سی و یکم و چهل و پنجم
یسمعونکم بیست و ششم ۷۲
واسمع چهارم ۴۶ ۰ ۴۸ ۰ ۹۳
واسمعوا دوم ۹۳ ۰ ۸۰ پنجم
۱۰۷ شصت و چهارم ۱۶
فی سمعون بیست و ششم ۲۲
اسمعهم هشتم ۲۳
لاسمعهم هشتم ۲۳
یسمع سی و پنجم ۲۱
تسمع دهم ۴۲ بیست و هفتم ... دوازدهم ۳ هفتم ۱
۸۲ ... ۸۳ ... ۵۲
چهل و سیم ۳۹
اسمع نوزدهم ۳۹
واسمع عهد ۲۵
یستمعون سی و هفتم ۸
استمع هفتاد و دوم ۱
استمعوا بیست و یکم ۲
یستمع ششم ۲۵ چهل و ششم
یستمع هفتاد و دوم ۹
یستمعون دهم ۴۲ هفتم
۵۰ سی و نهم ۱۹ چهل و ششم
۲۸ پنجاه و دوم ۳۸
یستمعون بیست و ششم ۲۲
فاستمع بیستم ۱۳
فاستمع پنجاهم ۴۰
فاستمعوا هفتم ۲۰۳ بیست و
دوم ۷۲
السمع بیست و ششم ۲۱۲

للسمع هفتاد و دوم ۹
سماعا ... ۱۰۱ چهل و
ششم ۲۵
السمع دهم ۳ ... نهم ۲۲
پانزدهم ۱۲ شانزدهم ۸۰
هفدهم ۳۸ بیست و سیم ۸۰
بیست و ششم ۲۲۳ سی و
دوم ۸ پنجاهم ۳۷ شصت
و هفتم ۲۳
سمعکم چهل و یکم ۲۱
سمعهم چهل و یکم ۱۰ چهل و
ششم ۲۵
سمعه چهل پنجم ۲۲
سمعتم دوم ۶
یسمعهم دوم ۱۹
وسمعهم شانزدهم ۱۱۰
سمعکم ششم ۴۶
سمیع سیم ۳۳
لسمیع چهاردهم ۱۴
سمیع دوم ۱۷۷ ۰ ۲۲۴
۲۲۷ ۰ ۲۵۶ ... سیم
۳۰ ۰ ۱۷ هفتم ۱۹۹ هشتم
۱۷ ۰ ۵۵ نهم ۹۹ ۰ ۱۰۳ بیست
و دوم ۶۰ ۷ بیست و
چهارم ۲۱ ۵۹ سی و یکم ۲۷
سی و چهارم ۹ چهل و نهم
پنجاه و هشتم ۱
لسمیع هشتم ۴۲
السمیع دوم ۱۲۱ ۱۳۱
سیم ۳ پنجم ۸ ششم ۱۳
۱۱۵ هشتم ۲۱ دهم ۶ و
دوازدهم ۳ ... ۱
بیست و یکم ۶ بیست و ششم
۲۲۵ بیست و نهم ۶۰
چهلم ۲۰ ۵۸ چهل و یکم ۳
چهل و دوم و چهل و چهارم
والسمیع پانزدهم ۲
سمیعا دوازدهم ۲۰ ۳۳
۱۳۷ هفتاد و ششم ۲
سماعون پنجم ۴۱ ۴۲
نهم ۴۷
یسمع بیست و پنجم ۲۱
یسمع چهارم ۴۸
مستمعون بیست و ششم ۱۴
مستمعهم پنجاه و دوم ۳۸

سمک

سمکها هفتاد و نهم ۲۸

سمن

یسمن هشتاد و هشتم ۷
سمین پنجاه و یکم ۲۶

سیماهم دوازدهم ۴۳ ۰ ۴۶

سما

سماکم بیست و دوم ۷۷
سمیهما سیم ۲۱
سمیتموها هفتم ۷۱
دوازدهم ۴۰ پنجاه و سیم ۲۳
لیسمون پنجاه و سیم ۲۸
سموهم سیزدهم ۳۳
سمی هفتاد و ششم ۱۸
سماء پانزدهم ۶۷
السماء بیست و پنجم ۲۷
سماء چهل و چهارم ۹
۲۷ پنجاه و دوم ۹ پنجاه و
پنجم ۳۷ شصت
و نهم ۶ هفتادم
۸ هفتاد و سیم ۱۸
هفتاد و هفتم ۹ هفتاد
و هشتم ۱۹ هفتاد و نهم
۲۷ هشتاد و یکم ۱۱ هشتاد
و دوم ۱ هشتاد و چهارم ۱
سماء چهل و یکم ۱۱
السماء دوم ۱۸ ۲۰ ۰ ۲۷
۱۵۲ پنجم ۱۱۲ ۱۱۴ ششم ۵ ۹۹
۱۲۵ هفتم ۳۸
۹۴ ۱۶۲ سیزدهم
۱۸ چهاردهم ۲۹ ۰ ۳۷
۴۱ پانزدهم ۱۴ ۱۶
۲۲ شانزدهم ۱۵
۸۱ ۰ ۶۷ هفدهم
۹۵ ۰ ۹۷ هجدهم
۳۸ ۰ ۴۳ بیستم ۵۵
بیست و یکم ۴ بیست و
دوم ۱۵ ۳۲ ۰ ۶۵
بیست و سیم ۱۸ بیست و
چهارم ۴۳ بیست و پنجم ۵۵
۶۲ بیست و ششم ۳
۱۸۷ بیست و هفتم ۱
۵ ۰ ۷۷ بیست و نهم ۲۱
۲۲ ۰ ۳۳ سی ۲۳ ۰ ۴۷
سی و یکم و سی و دوم ۵ سی
و چهارم ۹ سی و پنجم ۳
۲۵ سی و ششم ۲۷ سی و نهم
۲۲ چهلم ۱۳ چهل و یکم ۱۰
چهل و سیم ۱۰ چهل و
پنجم ۴ پنجاهم ۶ پنجاه و
یکم ۲۲ پنجاه و دوم
۴۴ پنجاه و چهارم ۱۱ پنجاه
و هفتم ۲۰ شصت و هفتم
۱۷ ۰ ۱۶ هشتاد و ششم ۱۸

والسماء پنجاه و یکم ۷ هشتاد
و یکم ۱ هشتاد و پنجم ۱ هشتاد
و ششم ۱ نود و یکم ۵
السماء ششم ۶ یازدهم
۴۴ ... بیست و
یکم ۱۶ ۰ ۳۰ ۱۰۴ بیست و
دوم ۶۵ ...
و ششم ۹ چهل و یکم ۱۱ شصت
و هفتم ۸ هفتاد و یکم ۱۰
هفتاد و دوم ۸
فالسماء دوم ۲۹ چهلم ...
پنجاه و یکم ۴۷ پنجاه و پنجم ...
السموات سیم ۱۲۴ یازدهم
۱۰۵ ۱۱۰ ... نوزدهم
۹۲ بیست و سیم ۳ ۷ چهل و
دوم ۳
والسموات چهاردهم ۴۹
سی و نهم ۷۶
سموات دوم ۲۷ چهل و
یکم ۱۱ شصت و پنجم ۱۲
و هفتم ۳ هفتاد و یکم ۱۴
السموات دوم ۱۰۱ ...
۱۱۱ ۰ ۱۵۹ ... ۲۵۶ ۰ ۲۸۴
سیم ... ۱۰۵ ...
... ۱۸۰ ... ۱۸۸
چهارم ۱۲۵ ۱۳۰ ۱۳۱
...
ششم ۹۸ ۱۰۱ ۱۲۰ ...
۷۲ ۷۵ ۷۹ ۱۰۱ هفتم
۵۲ ۱۵۸ ۱۸۴ ۱۸۶
...

به پنجم ۳۹ ۰ ۳۸ ۰ ۳۹
۴۳ بیست و ششم ۸۱ سی و
هفتم ۵ ...
...
۸ چهلم ۹ ... چهل و
دوم ...
...
والسموات بیستم ۳
اسم هشتم ۱۱۸ ... ۱۲۱
و دوم ۱ پنجاه و پنجم ۷۸
الاسم چهل و نهم ۱۱
باسم یازدهم ۴۲ بیست و
هفتم ۳۰
باسم پنجاه و ششم ۷۴ ۹۶
شصت و نهم ۵۲ نود و
ششم ۱
اسم پنجم ۴ ششم ۱۳۹ بیست
...
هشتاد و هفتم ۱۵
اسماء پنجاه و سیم ۲۳
الاسماء هفتم ۱۷۹ ...
بیستم ۷ پنجاه و نهم ۲
باسماء دوم ۱۹
اسماء هفتم ۷۰
اسماء دوازدهم ۴۰
الاسماء دوم ۲۹
اسمه دوم ۱۰۸ سیم ۴۴
نوزدهم ۷ بیست و چهارم
۳۶ شصت و یکم ۶
اسمائه هفتم ۱۷۹
باسمائهم دوم ۳۱ ۳۳
سمیا نوزدهم ۶۶
تسمیه پنجاه و سیم ۳۸
مسمی دوم ۲۸۲ ششم ۲ ...
یازدهم ۳ ...
شانزدهم ... بیستم ۱۲۹

بیست و دوم ۵ ... بیست
و نهم ۵۳ ...
...
هفتاد و یکم ۴

سن

بالسن پنجم ۴۹
والسن پنجم ۴۹
سنة و سنة ششم ۳۱
پانزدهم ۱۳ ...
لسنتهم بیست و سیم ...
...
سنة هفدهم ۷۹ بیست و سیم
...
سنتنا سیم ۱۳۷
سنتنا چهاردهم ۳۱
لسنتنا هفدهم ۷۹
مسنون پانزدهم ۲۶ ۲۸
۳۳

سنبل

سنبلة دوازدهم ۴۷
سنبله دوم ۲۶۳
سنبلات دوازدهم ۴۳ ۴۶

سند

مسندة شصت و سیم ۴

سندس

هجدهم ۳ چهل و چهارم
و چهارم ۵۳ هفتاد و ششم ۲۱

سنه

یتسنه دوم ۲۶۱
...
سنین دوازدهم ۴۲
...
السنین دهم ۹ ... هفدهم ۱۲
بالسنین هفتم ۱۲۷

سهر

بالساهرة هفتاد و نهم ۱۴

سهل

سهولها هفتم ۷۲

سهم

فساهم سی و هفتم ۱۴۱

سهی

ساهون پنجاه و یکم ۱۱
... هفتم ۵

ساء

پنجم ۷۵ ششم ۳۱ ۱۳۷ هفتم
۱۷۵ نهم ۹ شانزدهم ...
بیست و نهم ... چهل و پنجم ۲۰
پنجاه و هشتم ... شصت و سیم
فساء چهارم ۳۸ بیست
و ششم ۱۷۳ بیست و هفتم ۵۸
سی و هفتم ۱۷۷
وساءت چهارم ۲۲ هفدهم
۳۲ بیستم ۱۰۱
ساءت بیست و پنجم ۶۶
وساءت چهارم ۹۷ ۱۱۵
هجدهم ۲۸ چهل و هشتم ۶
لیسوءوا هفدهم ۷
تسؤکم پنجم ۱۰۱
تسؤهم سیم ۱۲۰ نهم ۵۰
... یازدهم ۷۹ ...
نهم ۳۲
سیئت شصت و هفتم ۲۷
اساءوا چهل و یکم ۴۶ چهل
پنجم ۱۴
اساءوا ... پنجاه و سیم ۳۲
اساء هفدهم ۷
سوء نوزدهم ۴۹ بیست و
یکم ۷۷ ۷۴
السوء نهم ۹۸ شانزدهم ...
... چهل و هشتم
۶ ۱۲
...
السوء هفتم ۱۸۸ ...
سوء شانزدهم ...
نهم ۴۸
سوء سیم ۲۸ چهارم ۴۱
دوازدهم ۱۵ شانزدهم ۳۰
بیستم ۲۳ بیست و هفتم ۱۱
۱۲ بیست و نهم ۳۲
بسوء هفتم ۷۳ یازدهم ۵۷
... بیست و ششم ۱۵۶
السوء هفتم ۱۶۵
بالسوء دوم ۶ ... چهارم
۱۴۷ دوازدهم ۵۳
ششم ۲
سوءة دوم ... پنجم ۱۵۸
هفتم ... سیزدهم

۲۱ چهاردهم ... نهم ۲۰
سوء چهارم ۱۱۰ ۱۲۲
ششم ۵۴ دوازدهم ۲۵
سیزدهم ۱۲ ... ۱۷
السوء چهارم ... دوازدهم
... شانزدهم ...
...
والسوء شانزدهم ۲۹
السوء ... ۴
السوء ... ۱۶
سیئه بیستم ۱۰۳
سیئة ... ۶
سیئة سیم ۱۲۰ چهارم ۸۵
...
السیئة چهل و یکم ۳۴
سیئة چهارم ۸۱ ...
چهل و دوم ۳۸
السیئة هفتم ۹۳
بالسیئة ششم ... سیزدهم ...
۷ بیست و هفتم ۴۶ ۹۲
... ۸۴
سیئة ... ۷۵ ... ۸۷
چهلم ۴۳
السیئة سیزدهم ۲۶ ...
...
سیئات شانزدهم ۳
...
السیئات یازدهم ۱۳
سیئاتهم چهلم ۴۸
السیئات ... ۲۲ ...
...
والسیئات هفتم ۱۸۷
...
سیئاتنا سیم ۱۹۱
سیئاتکم دوم ۲۷۳
چهارم ۳۵ پنجم ۱۵ ...
... شصت و ششم ۸
سیئاتهم ...
...
سوءة پنجم ...
سوآتهما هفتم ... بیستم ۱۱۹

سوآتهما هفتم ۱۹ ۲۰
سوآتکم هفتم ۲۵
اسوة ... سی و سیم ...
یکم ۳۷
المسوء چهلم ۵۰

ساب

سائبة پنجم ۱۰۲

ساحت

بساحتهم سی و هفتم ۱۷۷

ساد

اسود سیم ۱۰۲
وتسود سیم ۱۰۲
وسیدا سیم ۳۴
سیدها دوازدهم ۲۵
سادتنا سی و سیم ۶۷
الاسود دوم ۱۸۳
سود سی و پنجم ۲۵
مسودا شانزدهم ۵۸ چهل و
سیم ۱۷
مسودة سی و نهم ۱

سور

تسوروا سی و هشتم ۲۰
بسور پنجاه و هفتم ۱۳
اساور هجدهم ۳۰ بیست
و دوم ۲۳ سی و پنجم ۳۰
هفتاد و ششم ۲۱
اسورة چهل و سیم ۵۳
سورة نهم ۸۶ ... ۱۲۷
۱۲۸ بیست و چهارم ۱ چهل
و هفتم ۲۲
بسورة دوم ۲۳ دهم ۳۸
سور یازدهم ۱۳

ساط

سوط هشتاد و نهم ۱۳

ساع

الساعة ششم ۳۱ ۴۰
دوازدهم ۱۰۷ ...
...
والساعة ... ۳۱
...
ساعة نهم ۱۱۸
ساعة سیم ۵۵
الساعة ... شانزدهم
...

هفتاد و نهم ۴۲
بالساعة بیست و پنجم ۱۱
للساعة چهل و سیم ۶۱
ساعة هفتم ۳۴ دهم ۴۵
۵۰ شانزدهم ...
...
الساعة ...
...
سواعا هفتاد و یکم ۲۳

ساغ

یسیغه چهاردهم ۲۰
سائغ سی و پنجم ۱۲
سائغا شانزدهم ۶۶

ساف

سوف چهارم ۵۹ ۱۵۱
یازدهم ۹۳ ...
پنجاه و سیم ۴
... دوم ۴۰
فسوف چهارم ۳۴ ...
...
لسوف نوزدهم ۶۶
فلسوف بیست و ششم ۴۹
ولسوف نود و دوم ۳۱
نود و سیم ۵
وسوف چهارم ۱۴۵ ...
...

ساق

سقناه هفتم ۵۵
فسقناه سی و پنجم ۱۰
تسوق سی و دوم ۲۷
ونسوق نوزدهم ۸۹
وسیق ... ۷۱ ۷۳
یساقون هشتم ۶
الساق بالساق هفتاد
و پنجم ۲۹
ساقیها بیست و هفتم ۴۴

بالسوق سی و هشتم ۳۲
سوقه چهل و هشتم ۲۹
الاسواق بیست و پنجم ۲۰ ...
سائق پنجاهم ۲۱
المساق هفتاد و پنجم ۳۰

سول

سولت ... ۱۸ ۸۳
...
بیستم ۹۶

سام

تسومهم ...
یسومونکم دوم ۴۹ ...
...
لیسومنهم هفتم ۱۶۷
مسومین ...
سیماهم ...
بسیماهم ...
...
المسومة سیم ۱۴
مسومین سیم ۱۲۵
مسومة یازدهم ۸۲ پنجاه
و یکم ۳۴

سوی

...
فسواک ... هشتاد و دوم ۷
...
استوی دوم ۲۹ ...
...
فاستوی چهل و هشتم ۲۹
...
واستوت یازدهم ۴۴
استوی ...
...

شانزدهم ... پنجم ۱۳
...
یستویان یازدهم ۲۴
سی و نهم ۳۰
یستوون نهم ۱۹ شانزدهم ۷۷
سی و دوم ۱۸
...
سواء ...
...
سویا نوزدهم ۱۰ ۱۷ ۴۳
شصت و هفتم ۲۲

ساح

فسیحوا نهم ۲
السائحون نهم ۱۱۲
سائحات شصت و ششم

سار

فسار بیست و هشتم ۲۹
و تسیر پنجاه و دوم ۱۰
یسیروا دوازدهم ۱۰۹ ...
...
سیرت ...
...
سیرت ... یکم ۳
وسیرت ...

سیرًا پنجاه و دوم ۱۰
السیر سی و چهارم ۱۷
سیرتها بیستم ۲۲
سیارة دوازدهم ۱۹
السیارة دوازدهم ۱۰
ذلك سیاة پنجم ۹۷

سال

فسال سیزدهم ۱۸
فاسلنا سی و چهارم ۱۱
السبل سیزدهم ۱۸
سبل سی و چهارم ۱۰

سیناء

بیست و سیم ۲۰
سینین نود و پنجم ۲

باب الشین

شأم

المشأمة پنجاه و ششم ۹
نودم ۱۹

شأن

شتادم ۲۷
شأن دهم ۶۱ پنجاه و پنجم ۲۹
شانئك صد و هشتم ۳

شبه

شُبّه چهارم ۱۵۶
تشابه دوم ۷۰ سیم ۷
فتشابه سیزدهم ۱۷
تشابهت دوم ۱۱۲

شتّ

شتی

شجر

شجرة بیستم ۱۱۸
شجرة بیست و چهارم ۳۵
بیست و یکم ۳۰
کشجرة چهاردهم ۲۶
الشجرة هفتم ۱۹
و شتم ۳ چهل و هشتم ۱۸
شجرة چهل و چهارم ۴۳
شجرة سی و ششم ۱۴۶
و شجرة بیست و سیم ۲۰
الشجرة دوم ۳۳ هفتم
والشجرة هفدهم ۶۲
شجرها پنجاه و ششم ۷۱

شحّ

الشح چهارم ۱۲۷
شح پنجاه و نهم و شصت و چهارم ۱۶
اشحة سی و سیم ۱۹

شحم

شحومهما ششم ۱۴۷

شحن

المشحون بیست و ششم ۱۱۹
سی و ششم ۴۱ سی و هفتم

شخص

شاخصة بیست و یکم ۹۷

شدّ

شرب

شرح

شرد

شرذم

لشرذمة بیست و ششم ۵۴

شرط

اشراطها چهل و هفتم ۲۰

شرع

شرع چهل و دوم ۱۱
شرعوا چهل و دوم ۲۰
شرعًا هفتم ۱۶۳
شرعة پنجم ۵۲
شریعة چهل و پنجم ۱۷

شرق

شرك

شطأ

شطر

شطن

شعب

شعر

شفع

شغل

شغف

شفق

شفا

شفه

شقق

شقا

شکر

شکس

شکل

شکا

شمت

شمخ

شمأز

شمس

٨٠-١٨-١٢-٢٦-٢٨-٢٨-٢٢	شٰاۤ دوم ١٩ ٦٥ - ٢١٩	مشهد نوزدہم ٣٨	٣٤ پنجاہ وشتم ٧ مشاد	يشهد چہل یکم ٢١	الشمس مقاد ٨٠ ٨

شهر

شهوٰ

شها

شهب

شهد

شمل

ماجبر عد ٣٥	صبح	تصبر عدبر ٨٧	صبحهم پنجاہ وچہارم ٣٨	وچہارم ٣٥ بیت وپنجم	پانزدہم ٤ - ١٥٠ - ٢٣

صبح

صبغ

صبا

صحب

صحف

صخ

صخر

صدّ

باب الصاد

ص

صبّ

صبا

صبح

تَصَدَّقَ سيزدہم ۳۰
تَصَدَّقْ نَهم ۹۴
وَتَصَدَّقُ هفتم ۸۴
يَصَّدَّقُو ۓ چهارم ۴۲
وَتَصَدَّقُوا پنجم ۹۳
يَصُدُّونَكَ بیستم ۱۷
يَصُدَّكُمْ چهل و سیوم
يَصُدُّونَ نهم چهل و سیوم
تَصُدُّونَكَ بيست و ششم
تَصُدُّنَا چهارم ۱۲
تَصُدُّ چهلم ۴۰
وَصَدَّ اسیزدہم ۳۳
وَصَدَّ دوم ۲۱۴
وَيَصُدَّ چهارم ۱۵۸
صُدُّوا چهارم ۶۰

صدد

تَصَدّٰی
يُصْدِرَ بيست و هفتم ۲۳
صَدْرُ شانزدہم ۱۵۸
الصُّدُور چهلم ۲۰
صُدُور بیست و نهم

تَصَدَّقَ وَمِنْ ۱۲
الْمُتَصَدِّقِينَ ۱۷
مُتَصَدِّقًا پنجاه و نهم ۲۲

صدف

وَصَدَفَ ششم ۱۵۸
يَصْدِفُونَ ششم ۴۶-۱۵۸
الصَّدَفَيْنِ ۹۵

صدق

صَدَقَ چهل و سوم ۲۷
وَصَدَقَ سیم ۲۲
صَدَّقْتَ ۵۲
فَصَدَقَتْ دوازدهم ۲۶
اصْدَقُ بيست و هفتم
صَدَقُوا ۱۷۲ نهم ۴۳
صَدَقْنَا ۴۳
صَدَقَكُمْ سیم ۱۵۲
صَدَقْنَا پنجم ۱۱۳
صَدَقَتَا بیست و یکم
وَصَدَّقَ سوم ۳۱
وَصَدَّقَتْ هفتم ۳

الصَّادِقُونَ چهل و نهم ۱۵
صَادِقِينَ دوم ۲۱-۲۱
الْمُصَدِّقِينَ هفتم ۵۵
الْمُتَصَدِّقِينَ دوازدهم ۸۸
الْمُتَصَدِّقِينَ پنجاه و هفتم ۱۷
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ سیم ۳۵
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ پنجاه و هفتم

صدی

تَصَدّٰى هشتادم ۶
وَتَصْدِيَةً هشتم ۳۵

صرّ

وَأَصَرُّوا هفتاد و یکم ۷
بِصَرٍّ
مَصِيرٍ
صَرَّةٍ پنجاه و یکم ۲۹

صرح

صَرْحًا بيست و هشتم ۳۸
الصَّرْحَ بیست و هفتم ۴۴

صرخ

صرصر

صرط

صِرَاطِ اول ۶
صِرَاطًا چهارم ۱۷۴-۷۰
الصِّرَاطَ سی و ششم
صِرَاطِ الْمُلْكِ هفتم ۱۵

صرع

صَرْعٰى هفتم ۷

صرف

صَرَفَ نهم ۱۲۸
تَصْرِيفُ دوازدهم ۳۴
صَرَّفْنَا چهل و ششم ۲۸
صَرَفْنَا سیم ۱۴۶
تُصْرَفُونَ دوازدهم ۳۳
سَأَصْرِفُ هفتم ۱۴۳
لِنَصْرِفَ دوازدهم ۲۴
وَتَصْرِيفِ بیست و چهارم
اصْرِفْ بیست و پنجم
صُرِفَتْ هفتم ۴۵
يُصْرَفْ ششم ۱۶
يُصْرَفُونَ چهلم ۷۱

صرم

صعد

صعر

تُصَعِّرْ یکم ۱۷

صعق

فَصَعِقَ نهم ۶۸
يُصْعَقُونَ پنجاه و دوم ۴۵
صَعِقًا هفتم ۱۳۹
صَاعِقَةٌ چهل و یکم ۱۰
الصَّاعِقَةُ دوم ۵۵
پنجاه و یکم ۴۴
صَاعِقَةً چهل و یکم ۱۲
صَاعِقَةٍ چهل و یکم ۱۲
الصَّوَاعِقِ دوم ۱۸
الصَّوَاعِقَ سیزدهم ۱۳

صغر

صَاغِرُونَ نهم ۲۹
صَاغِرِينَ هفتم ۱۱۹
الصَّاغِرِينَ هفتم ۱۳
صَغِيرٍ پنجاه و چهارم ۵۳
صَغِيرَةً دوم ۲۸۲
صَغِيرَةً نهم ۱۲۲

صفا

صفح

صفد

الْأَصْفَادِ چهاردهم ۵۰
بيست و هشتم ۳۷

صفر

صُفْرٌ هفتاد و هفتم
مُصْفَرًّا سی و دوم
صُفْرًا هفتاد و هشتم

صفصف

صَفْصَفًا بیستم ۱۰۶

صفن

الصَّافِنَاتُ سی و هشتم ۳۱

صفا

أَفَأَصْفَاكُمْ هفدهم ۴۲
وَاصْطَفَاكِ سیم ۴۲
اصْطَفَى

صكّ

فَصَكَّتْ پنجاه و یکم ۲۹

صلب

صُلْبِهِ
أَصْلَابِكُمْ
الصُّلْبِ

صلح

صَلَحَ سیزدهم ۲۳

صلد

صَلْدًا دوم ۲۶۴

صلصل

صَلْصَالٍ پانزدهم ۲۶

صلا

صَلَّى

صلی

صمت

صَامِتُونَ هفتم ۱۹۳

صمد

الصَّمَدُ

صمع

صنع

صُنْعَ

صمم

صنو

صِنْوَانٌ سیزدهم

صهر

صاب

وچهادم ۴۳
تُصِيبَنَّ ششم ۲۵
اُصِيبَ هفتم ۱۵۵
تُصِيبُوا چهل و نهم ۶
نُصِيبُ دوازدهم ۵۶
نُصِيبُهُمْ نهم ۱۲۱
سَيُصِيبُهُمْ سی نهم ۵۲
يُصِيبَنَا نهم ۵۱
يُصِيبَكُمْ نهم ۵۲ یازدهم ۹۱
تُصِيبَهُمْ پنجم ۶ بیست و چهارم
تُصِيبُهَا دوم ۲۶۷
تُصِيبُكُمْ چهلم ۴۹
تُصِيبُهُمْ سیزدهم ۳۱
تُصِيبَنَا پنجم ۵۷
تُصِيبَكُمْ چهل و ششم ۲
تُصِيبُهُمْ بیست چهارم ۱۲
بیست ششم ۴۷
تُصِيبَكَ ۵۰ م
تُصِيبُكُمْ سیم ۱۱۶
تُصِيبُهُمْ چهادم ۸۰ م هفتم
۱۲۸ سی ۳۵ چهل دوم
۴۷
صَوَابًا هفتاد و ششم ۳۸
كَصَيِّبٍ دوم ۱۸
مُصِيبُهَا یازدهم ۸۲
مُصِيبَةٌ پنجم ۱۰۵
مُصِيبَةٌ ۱۵ سیم ۱۵۶
چهارم ۶۰۰۰۷ نهم ۵۰
بیست ششم ۴۷
مُصِيبَةٍ چهل دوم ۲۱
پنجاه و هفتم ۲۲ شصت و
چهادم ۱۱

صات

لِصَوْتِ سی و یکم ۱۸
صَوْتٍ چهل و نهم ۲
الْأَصْوَاتِ سی و یکم ۱۸
الْأَصْوَاتُ بیستم ۱۰۷
صَوْتِكَ سی و یکم ۱۸
بِصَوْتِكَ هفدهم ۶۴
أَصْوَاتَكُمْ چهل و نهم ۲
أَصْوَاتَهُمْ چهل و نهم ۳

صار

فَصُرْهُنَّ دوم ۲۶۲
وَصَوَّرَكُمْ چهلم ۶۴ و شصت
چهادم ۳
صَوَّرْنَاكُمْ هفتم ۱۰
يُصَوِّرُكُمْ سیم ۶
الصُّوَرِ ششم ۷۳ بیستم ۱۰۲ بیست و سیم ۱۰۱
بیست هفتم ۸۹ سی ششم ۵۱

سی نهم ۲ و پنجاهم ۱۹
شصت و نهم ۱۳ هفتاد
و ششم ۱۸
صُورَةٍ هشتاد و دوم ۸
صُوَرِكُمْ چهلم ۶۴ شصت
و چهادم ۳
الْمُصَوِّرُ پنجاه و نهم ۲۴

صاع

صُوَاعَ دوازدهم ۷۲

صاف

أَصْوَافِهَا شانزدهم ۸۲

صام

تَصُومُوا دوم ۱۸۰
كُلِّيَصُمْهُ دوم ۱۸۱
صَوْمًا نوزدهم ۲۷
نِصِيَامٌ دوم ۱۹۲ چهارم ۹۴
پنجم ۹۱ پنجاه و ششم ۵
الصِّيَامِ دوم ۱۷۶
صِيَامٍ دوم ۱۹۲
الصِّيَامِ دوم ۱۸۳
صِيَامًا پنجم ۹۶
الصِّيَامِ دوم ۱۸۳
وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ
سی سیم ۳۵

صاح

الصَّيْحَةُ یازدهم ۶۷ و ۹۴
پانزدهم ۷۳ ۸۳ بیست
سیم ۴۲ بیست نهم ۳۹
صَيْحَةً شصت سیم ۶
صَيْحَةٍ سی ششم ۲۸ و ۴۹
۵۳ سی هشتم ۱۶ پنجاه و
چهادم ۳۱
الصَّيْحَةِ پنجاهم ۴۱

صاد

فَاصْطَادُوا پنجم ۲
الصَّيْدَ پنجم ۱ و ۹۵
صَيْدُ پنجم ۹۷ م
الصَّيْدِ پنجم ۹۶

صار

تَصِيرُ چهل و دوم ۵۳
الْمَصِيرُ دوم ۱۲۰ و ۲۸۵
سیم ۲۷ و ۱۵۶ پنجم ۲۱ ششم
نهم ۶۴ بیست و دوم ۴۷
۷۱ بیست چهل ...
سی یکم ۱۴ سی پنجم ۹ چهلم
۳ چهل دوم ۱۴ پنجاهم ۴۳
پنجاه و هفتم ۱۳ پنجاه و نهم ۱
شصتم ۴ شصت چهادم
۱۰ و ۳ شصت ششم ۹
شصت و هفتم ۶

مَصِيرًا چهادم ۹۶ و ۱۱۵
چهل و ششم ۶
وَمَصِيرًا بیست پنجم ۱۵
مَصِيرُكُمْ چهادم ۳۵

صاص

صِيَاصِيهِمْ سی سیم ۲۶

صاف

وَالصَّيْفِ صد و ششم ۲

باب الضاد

ضأن

الضَّأْنِ ششم ۱۴۳

ضبح

ضَبْحًا صد ۱

ضجع

الْمَضَاجِعِ چهارم ۳۴ سی دوم ۱۶
مَضَاجِعِهِمْ سیم ۱۴۸

ضحك

فَضَحِكَتْ یازدهم ۷۱
يَضْحَكُونَ چهل سیم ۴۷
هشتادسیم ۲۹ و ۳۴
فَلْيَضْحَكُوا نهم ۸۳
تَضْحَكُونَ بیست سیم ۱۱۰
وَتَضْحَكُونَ پنجاه و سیم ۶۰
أَضْحَكَ پنجاه و سیم ۴۳
ضَاحِكًا بیست هفتم ۱۹
ضَاحِكَةٌ هشتادم ۳۹

ضحى

تَضْحَى بیستم ۱۱۷
ضُحًى هفتم ۹۸ و بیستم ۵۹
وَالضُّحَى نود و سیم ۱
ضُحَاهَا هفتاد و نهم ۲۹ و ۴۶
وَضُحَاهَا نود و یکم ۱

ضد

ضِدًّا نوزدهم ۸۵

ضر

يَضُرُّ سیم ۱۳۸
يَضُرُّونَ بیست ششم ۷۳
يَضُرُّوا سیم ۱۷۶ و ۱۷۷ چهل
هفتم ۳۲
يَضُرُّكَ دهم ۱۰۶
يَضُرُّهُ بیست و دوم ۱۳
يَضُرُّنَا ششم ۷۱
يَضُرُّكُمْ سیم ۱۲۰ پنجم ۱۰۵
بیست یکم ۶۶
يَضُرُّهُمْ دوم ۱۰۲ و دهم ۱۸
بیستم ۵۷
يَضُرُّونَكَ چهارم ۱۱۳
يَضُرُّوكَ پنجم ۴۲

يَضُرُّوكُمْ سیم ۱۰۷
يَضُرُّونَهُ یازدهم ۵۷
تَضُرُّونَهُ نهم ۳۹
تُضَارَّ دوم ۲۳۳
يُضَارَّ دوم ۲۸۲
تُضَارُّوهُنَّ شصت پنجم ۶
اضْطُرَّ دوم ۱۲۰
نَضْطَرُّهُمْ سی یکم ۲۳
اضْطُرَّ دوم ۱۷۳ پنجم ۵
ششم ۱۴۵ شانزدهم ۱۱۵
اضْطُرِرْتُمْ ششم ۱۱۹
ضَرًّا پنجم ... هفتم ۱۸۸
دهم ۹۵ سیزدهم ۱۷ بیستم
۹۱ بیست پنجم سی چهادم
۴۱ چهل ششم ۱۱ هفتاد و
دوم ۲۱
ضُرُّ بیست دوم ۱۳
ضُرٍّ بیست ۲۲ سی نهم ۱۱
الضُّرُّ دهم ۱۲ دوازدهم ۸۸
شانزدهم ۵۳ هفتادم ۴۱
بیست یکم ۸۳
ضُرٌّ دهم ۱۳ بیست و یکم ۸۴
بیست سیم ۷۷
بِضُرٍّ ششم ۱۷ دهم ۱۰۷
سی ششم ۲۲ سی نهم ۳۹
الضُّرِّ هفدهم ۵۸
الضُّرُّ شانزدهم ۵۴
ضُرِّهِ سی نهم ۳۹
ضُرًّا دهم ۱۳
الضَّرَّاءِ چهادم ۹۷
بِضَارِّينَ دوم ۹۶
بِضَارِّهِمْ پنجاه و ششم ۱۱
الضَّرَّاءُ هفتم ۹۳
وَالضَّرَّاءُ دوم ۲۱۰
وَالضَّرَّاءِ دوم ۱۷۲ سیم
۱۲۸ ششم ۴۲ هفتم ۹۲
ضَرَّاءَ دهم ۲۲ یازدهم ۱۳
چهل و یکم ۵۰
ضِرَارًا دوم ۲۳۱ نهم ۱۰۸
مُضَارٍّ چهارم ۱۶
الْمُضْطَرَّ بیست هفتم ۶۲

ضرب

چهاردهم ۲۹ شانزدهم ۷۷
سیم ۲۷ سی نهم ۳۰
چهل سیم ۵ شصت ششم
وَضَرَبَ شانزدهم ۱۱۲ و ۷۸
سی ششم ۷۸ شصت و
ششم ۱۱
ضَرَبُوا سیم ۱۵۶ اشعر ۱۵
بیست پنجم ۱۰

ضَرَبْتُمْ چهادم ۹۴ و ۱۰۲
پنجم ۱۰۵
ضَرَبْنَا بیست پنجم ۳۹
بیست و ۵۸ سی و هفتم ۲۸
نُضْرِبُنَا چهلم ۱۰
وَضَرَبْنَا چهادم ۴۷
فَضَرْبَ چهل و سیم ۵۸
يَضْرِبُ سیزدهم ۱۸ م
چهل و هفتم ۳
وَيَضْرِبُ چهادم ۳۰
بیست و چهادم ۳۵
يَضْرِبُ دوم ۲۴
يَضْرِبُونَ هشتم ۵۲ چهل
هفتم ۲۹ هفتاد و سیم ۲۰
يَضْرِبْنَ بیست چهارم ۳۱
وَلْيَضْرِبْنَ بیست چهارم ۳۱
تَضْرِبُوا شانزدهم ۷۶
أَضْرِبْ چهل و سیم ۵
نَضْرِبُهَا بیست نهم ۲۲
پنجاه و نهم ۲۱
اضْرِبُوهُ دوم ۵۷ هفتم ۱۶۰
بیست ششم ۶۳
فَاضْرِبْ بیستم ۷۷ بیست هشتم
۴۳ سی ششم ۱۲
فَاضْرِبُوا هشتم ۱۲
فَاضْرِبُوا هشتم ۱۲
اضْرِبُوهُ دوم ۶۸
وَاضْرِبُوهُنَّ چهارم ۳۸
ضَرْبَ بیست دوم ۷۲
چهل و سیم ۵۷
فَضَرْبَ پنجاه و هفتم ۱۳
ضُرِبَتْ سیم ۱۰۸
وَضُرِبَتْ دوم ۵۸ سیم ۱۰۸
نَضْرِبُ چهل و هفتم ۴
ضَرْبًا دوم ۲۷۳ سی هفتم ۹۱

ضرع

تَضَرُّعًا ششم ۴۳
يَتَضَرَّعُونَ ششم ۴۲ بیست
سیم ۷۸
يَتَضَرَّعُونَ هفتم ۹۴
ضَرِيعٍ هشتاد و هشتم ۶
تَضَرَّعًا ششم ۶۳ هفتم
۵۳ - ۲۰۴

ضعف

ضَعْفَ بیست و دوم ۷۲
ضَعُفُوا سیم ۱۴۰
يُضَاعِفُ دوم ۲۶۳
مُضَاعَفَةً دوم ۲۴۶
پنجاه و هفتم ۱۱

يُضَاعَفُ شصت و چهادم ۱۷
يُضَاعِفْهَا چهادم ۴۰
يُضَاعَفْ یازدهم ۲۰
پنجاه و هفتم ۱۷
يُضَاعِفُ بیست پنجم ۶۹
سی سیم ۳۰
اسْتُضْعِفُوا هفتم ۱۴۱
يَسْتَضْعِفُ بیست هشتم ۳
اسْتَضْعَفُوا هفتم ۷۳
بیست هشتم ۵ سی و چهادم
۳۰ و ۳۱ و ۳۲
لِيَسْتَضْعِفُونَ هفتم ۱۳۳
ضَعْفًا هشتم ۶۶
ضِعْفَ هفتم ۳۸
الضَّعِيفِ سی چهادم ۳۸
ضِعْفَ هفدهم ۷۷
وَضِعْفَ هفدهم ۷۷
ضِعْفًا هفتم ۳۸ سی و
هشتم ۶۱
ضِعْفَيْنِ دوم ۲۶۷ سی و
سیم ۳۰
أَضْعَافًا دوم ۲۴۶ سیم
۱۳۰
ضَعْفٌ سیم ۵۳
ضِعَافًا چهادم ۱۰
ضَعْفًا سیم ۵۳
ضَعِيفًا دوم ۲۸۲ چهادم ۲۸
۷۶ یازدهم ۹۱
ضُعَفَاءُ دوم ۲۶۶
الضُّعَفَاءُ چهادم ۲۴
چهلم ۵۰
الضُّعَفَاءِ نهم ۹۲
أَضْعَفُ هفتادودوم ۲۵
وَأَضْعَفُ نوزدهم ۷۵
الْمُضْعِفُونَ سیم ۳۹
مُضْعَفُونَ سیم ۱۲۵
الْمُسْتَضْعَفُونَ سیم ۲۶
مُسْتَضْعَفِينَ چهادم ۹۷
الْمُسْتَضْعَفِينَ چهادم ۹۸
وَالْمُسْتَضْعَفِينَ چهادم ۷۵

ضغث

ضِغْثًا سی هشتم ۴۴
أَضْغَاثُ دوازدهم ۴۴ بیست و یکم ۵

ضغن

أَضْغَانَكُمْ چهل و هفتم ۳۷
أَضْغَانَهُمْ چهل و هفتم ۲۹

ضفدع

وَالضَّفَادِعَ هفتم ۱۳۰

ضل

دوم ۱۰۲ چهادم ۱۱۶

بیستم ۱۰ و ۱۵۲ دهم ۱۰۸ شانزدهم
هفتادم ۱۰ و ۵۹ بیستم
۱۰۴ بیست هفتم ۶ سی و
سیم ۳ سی نهم ۴۲ پنجاه
و سیم ۳۱ و ۱۰۲ شصتم ۲ شصت
و هشتم ۷
وَضَلَّ ششم ۲۴ و ۹۴ هفتم
۵۱ دهم ۳۰ یازدهم ۲۳
شانزدهم ۸۹ بیست هشتم
۷۵ چهل و یکم ۴۸
ضَلَلْتُ ششم ۵۶ سی و
چهادم ۴۹
ضَلُّوا چهادم ۵ پنجم ۱۸
ششم ۱۴۰ هفتم ۳۵ و ۱۴۸
بیستم ۹۲ بیست پنجم ۱۸
چهلم ۷ چهل و ششم ۲۷
فَضَلُّوا هفدهم ۱۵ بیست و
پنجم ۱۰
وَضَلُّوا پنجم ۸۱
ضَلَلْنَا سی و دوم ۹
يَضِلُّ ششم ۱۱۷ نهم ۳۷
دهم ۱۰۸ هفدهم ۱۵ بیستم
۵۲ - ۱۲۲ بیست نهم ۴۲
تَضِلَّ دوم ۲۸۲
أَضِلُّ چهادم ۴۹
يَضِلُّونَ بیست ششم ۲۵
لِيَضِلُّوا دهم ۸۸
أَضَلُّوا أَضَلَّهُمَا ۴۷ ۱۷۵
أَضَلَّ دوم ۱۰ سیم
۲۸ بیست ششم ۲۰ چهل
هفتم ۱
وَأَضَلَّ چهل و هفتم ۹
أَضَلُّوا هفتاد و یکم ۲۴
وَأَضَلُّوا پنجم ۸۱
أَضَلَّنَا چهادم ۴۰
أَضْلَلْتُمْ بیست پنجم ۱۸
أَضَلَّنِي بیست پنجم ۳۱
وَأَضَلَّكُمْ چهل و پنجم ۲۲
أَضَلَّنَا بیست ششم ۹۹
وَأَضَلَّهُمْ بیستم ۸۷
أَضَلُّونَا چهل یکم ۲۹
أَضَلُّونَا هفتم ۳۸
فَأَضَلُّونَا سی سیم ۶۷
يُضِلُّ دوم ۲۶ سیزدهم
۲۷ شانزدهم ۹۳ و ۵۰
سی پنجم و چهلم ۸ و ۳۴
هفتاد و چهادم ۳۱
وَيُضِلُّ چهادم ۲۷
وَيُضِلُّ چهادم ۳۲
يُضِلَّ چهل و هفتم ۸

يُضِلَّ ششم ۱۴۵ نهم ۱۱۵
بیست دوم ۹ سی یکم ۵
سی نهم ۱۱
يُضِلَّ چهادم ۹۰ و ۱۴۲
هفتم ۱۷۷ و ۱۸۵ سیزدهم
۳۳ هفتم ۹ و ۱۹۹ و ۱۸
بیستم ۳۷ و ۲۴ چهلم
۳۵ چهل دوم ۴۴ و ۴۶
نُضِلُّ هفتم ۱۵۴
يُضِلُّونَ سیم ۶۹ چهادم ۱۱۳
لَيُضِلُّونَ ششم ۱۱۹
يُضِلُّوا هفتاد و یکم ۲۸
لِيُضِلُّوا چهادم ۳۵
يُضِلَّكَ بیست دوم ۴
لِيُضِلَّنَا بیست پنجم ۴۲
يُضِلُّنَا ششم ۱۲۵
فَيُضِلَّكَ سی نهم ۲۶
يُضِلُّكُمْ چهادم ۹۳
يُضِلُّهُ ششم ۳۹
وَلَأُضِلَّنَّهُمْ چهادم ۱۱۸
يُضِلُّونَهُمْ سیم ۶۶
يُضِلُّوهُمْ شانزدهم ۲۷
يُضِلُّوكَ چهادم ۱۱۳
ششم ۱۱۶
ضَلَالًا نوزدهم ۷
تَضَالُّونَ شصت ششم ۲۹
شنا سیم ۳۲
الضَّالُّونَ سیم ۹۰ پانزدهم
۵۶ پنجاه و ششم ۵۱
ضَالِّينَ بیست سیم ۱۰۸
الضَّالِّينَ دوم
۱۹۸ ششم ۷۷ بیست و
ششم ۲۰ و ۸۶ پنجاه و ششم
۹۳
الضَّلَالُ دهم ۳۲ چهادم
۱۲ بیست دوم ۹۲
ضَلَالٍ سیم ۱۶۴ ششم ۷۴
۵۸ هود ۳۰
بیست و سیم ۱۱ چهادم
نوزدهم ۳۹ بیست ویکم
بیست ششم ۹۷ بیست و
هشتم ۸۵ سی یکم ۱۰ سیم
چهادم ۲۳ سی ششم ۲۴
۴۷ سی نهم ۲۲ چهلم
۵۳ چهل دوم ۱۷ چهل
سیم ۳ چهل و ششم ۳۱
پنجاه و دوم ۳۲
وَضَلَالٍ ... ۲۹
فَالضَّلَالُ سی چهادم

ضَلَالًا چهادم ۲۰ و ۱۱۶
۱۳۵ و ۱۵۰ سی سیم ۳۶
هفتاد دیکم ۲۴
ضَلَالِكَ دوازدهم ۹۵
ضَلَالَةٌ هفتم ۵۹
الضَّلَالَةَ دوم ۱۶ و ۱۷۵
الضَّلَالَةُ هفتم ۲۸ شانزدهم
الضَّلَالَةِ نوزدهم ۷۰
الضَّلَالَةَ هفتادو دوم ۱۵ و ۱۷۰
چهادم ۴۷
ضَلَالَتِهِمْ بیست هفتم ۱۳
سیم ۵۲
أَضَلُّ هفتم ۱۷۸ بیست پنجم
۴۴ و ۳۴ بیست هشتم ۵۰
جهل و یکم ۵۲ چهل و ششم
وَأَضَلُّ بیست پنجم ۴
تَضْلِيلٍ صد و پنجم ۲
مُضِلٌّ بیست هشتم ۱۴
مُضِلٍّ سی نهم ۳۸
الْمُضِلِّينَ هجدهم ۴۹

ضمر

فَاضْمُمْ بیستم ۲۳ بیست
هشتم ۳۲

ضمر

ضَامِرٍ بیست دوم ۲۸

ضنن

بِضَنِينٍ هشتاد و یکم ۲۴

ضنك

ضَنْكًا بیستم ۱۲۳

ضهى

يُضَاهِئُونَ نهم ۳۰

ضاء

أَضَاءَ دوم ۱۹
أَضَاءَتْ دوم ۱۶
يُضِيءُ بیست چهارم ۳۵
ضِيَاءً بیست هشتم ۷
ضِيَاءٌ دهم ۵
وَضِيَاءً بیست و یکم ۴۹

ضير

بیست و ششم ۵۰

ضاز

ضِيزَى پنجاه و سیم ۲۲

ضاع

أَضَاعُوا نوزدهم ۵۹
يُضِيعُ سیم ۱۲۰ نهم ۱۲۱
یازدهم ۱۱۷ دوازدهم ۹۰
يُضِيعُ دوم ۱۳۸
أُضِيعُ سیم ۱۹۳
نُضِيعُ هفتم ۱۰ هجدهم

۳۰ دهم ۲۹

ضاف

يُضَيِّفُوهُمَا هجدهم ۷۶
ضَيْفِ پانزدهم ۵۱
پنجاه و یکم ۲۴
ضَيْفِي یازدهم ۷۸ پانزدهم ۶۸
ضَيْفِهِ پنجاه و چهارم ۳۷

ضاق

وَضَاقَ یازدهم ۷۷ و بیست
و نهم ۳۲
ضَاقَتْ نهم ۱۱۹
وَضَاقَتْ نهم ۲۵ و ۱۱۹
يَضِيقُ پانزدهم ۹۷
وَيَضِيقُ بیست ششم ۱۳
تُضَيِّقُوا شصت پنجم ۶
ضَيْقٍ شانزدهم ۱۲۷
بیست هفتم ۷۲
ضَيِّقًا ششم ۱۲۵ بیست
پنجم ۱۳
وَضَائِقٌ یازدهم ۱۵

باب الطاء

طبع

چهادم ۱۵۵ شانزدهم ۱۰۸
چهل هفتم ۱۸
فَطُبِعَ نهم ۹۳
نَطْبَعُ هفتم ۱۰۰ و سیم ۵۹
چهلم ۳۷
يَطْبَعُ دهم ۷۵
وَطَبَعَ هفتم ۹۸
فَطُبِعَ شصت و سیم ۳
وَطُبِعَ نهم ۸۸

طبق

شنادو چهادم ۱۹
طِبَاقًا شنادو چهارم ۱۹
طِبَاقًا شصت و هفتم ۳
هفتاد و یکم ۱۵

طحى

طَحَاهَا نود و یکم ۶

طرأ

طَرِيًّا شانزدهم ۱۴ سی پنجم

طرح

اطْرَحُوهُ دوازدهم ۹

طرد

طَرَدْتُهُمْ یازدهم ۳۲
فَتَطْرُدَهُمْ ششم ۵۲
بِطَارِدِ یازدهم ۲۹ بیست
و ششم ۱۱۴

طرف

طَرَفَيِ چهل و دوم ۴۴
الطَّرْفِ سی هفتم ۴۸

دشنم ۳۸ پنجاه و پنجم ۵۶
طَرْفُكَ بیست و هفتم ۴۰
طَرْفُهُمْ چهاردهم ۴۳
طَرَفًا سیم ۱۲۲
طَرَفَيِ یازدهم ۱۱۴
فَاطِرَافِ بیستم ۱۳۰
أَطْرَافِهَا سیزدهم ۴۱
بیست و یکم ۴۴

طرق

الطَّارِقِ هشتاد و ششم ۲
وَالطَّارِقِ هشتاد و ششم ۱
طَرِيقٍ چهل و ششم ۳۰
طَرِيقًا چهادم ۱۶۷
طَرِيقًا چهادم ۱۶۸ بیستم ۷۷
الطَّرِيقَةِ هشتاد و دوم ۱۶
بِطَرِيقَةِ بیستم ۱۰۴
طَرَائِقَ بیست و سیم ۱۷
هفتاد و دوم ۱۱
بِطَرِيقَتِكُمْ بیستم ۶۳

طس

بیست و هفتم ۱

طسم

بیست و ششم ۱ بیست و
هشتم ۱

طعم

طَعِمُوا پنجم ۹۶
طَعِمْتُمْ سی و سیم ۵۳
يَطْعَمْهُ دوم ۲۴۹
يَطْعَمُهُ ششم ۱۳۹
يُطْعِمُ دوم ۲۵۰
أَطْعِمُ سی ششم ۴۷
أَطْعَمَهُمْ صد و ششم ۴
يُطْعِمُ ششم ۱۴
وَيُطْعِمُونَ هفتاد و ششم
يُطْعِمُونَ پنجم ۹۱
نُطْعِمُ سی و ششم ۴۷
أَنُطْعِمُ سی ششم ۴۷
يُطْعِمُنِي بیست و ششم ۷۹
يُطْعِمُونَ پنجاه و یکم ۵۷
نُطْعِمُكُمْ هفتاد و ششم
وَأَطْعِمُوا بیست و دوم ۲۹
۳۷
يُطْعَمُ ششم ۱۴
اسْتَطْعَمَا هجدهم ۷۷
طَعَامٌ چهل و هفتم ۱
طَعَامٍ ششم ۱۴۵
طَعَامُ پنجم ۹۴ چهل و چهارم
وَطَعَامُ پنجم ۷
طَعَامُ هفتاد و سیم ۱۳ شصت

طَعَامُ دوم ۱۸۰ شصت و
نهم ۳۰ هفتاد و نهم ۱۹
صد و هفتم ۳
طَعَامٍ دوم ۵۸ و سی و سیم
الطَّعَامَ سیم ۹۵
طَعَامًا پنجم ۱۸
وَطَعَامًا هفتاد و سیم ۱۳
الطَّعَامَ پنجم ۷۰ بیست و یکم
بیست پنجم ۲۰ هفتادو
ششم ۸
وَطَعَامُهُ پنجم ۹۷
وَطَعَامُكُمْ پنجم ۷
طَعَامَكُمْ دوم ۲۵۹
طَعَامِهِمْ هشتم ۲۵
الطَّعَامَ پنجم ۹۱
فَالطَّعَامُ پنجاه و ششم
الطَّعَامِ نود و چهارم ۱۴

طعن

وَطَعَنُوا نهم ۱۲
وَطَعْنًا چهارم ۴۱

طغا یا طغى

بیستم ۲۵ و ۴۴ پنجاه و سیم
شصت نهم ۱۱ هفتادو نهم
۳۷ و ۱۷
طَغَوْا هشتاد و نهم ۱۰
يَطْغَى بیستم ۴۷
لَيَطْغَى نود و ششم ۶
تَطْغَوْا یازدهم ۱۱۳ بیستم
پنجاه و پنجم ۸
أَطْغَيْتُهُ پنجاهم ۲۶
طَاغُونَ پنجاه و دوم ۳۲
پنجاه و دوم ۳۲
طَاغِينَ سی و هشتم ۵۵
شصت و هشتم ۳۱
لِلطَّاغِينَ هفتاد و هشتم ۲۲
هفتاد و هشتم ۲۲
بِالطَّاغِيَةِ شصت و نهم
وَالطَّغْيِ پنجاه و سیم ۵۲
طُغْيَانِهِمْ نود و یکم ۱۱
طُغْيَانًا پنجم ۶۸ و ۶۴ هفدهم
۴۲ هجدهم ۷۹
طُغْيَانِهِمْ دوم ۱۴ ششم
هفتم ۱۸۶ دهم ۱۱ بیست
و سیم ۷۷
الطَّاغُوتِ دوم ۲۵۹
الطَّاغُوتُ دوم ۲۵۷
بِالطَّاغُوتِ دوم ۲۵۷
وَالطَّاغُوتِ چهارم ۵۱
الطَّاغُوتَ پنجم ۶۰ شانزدهم
۳۸ سی نهم ۱۹

طلت

للطلقة ... [illegible]

طلع

الطلع بحر ١٥٠

... ٢٣

طلعم

طلل

... ٣٠

طلم

طلح

طلب

طلس

طلوب

طلق

سى سيم ٢٨

فطلقوهن شصت و نهم

فالطلق سى و نهم ٥

فانطلقا بحر ٧٧.٧٠.٧٤

فانطلقوا شصت و شتم ٣٠

اينطلقتم جهل و شتم ١٥

انطلقوا بيست و شتم ١٢

انطلقوا هفتاد و شتم ٢٩

الطلاق دوم ٢٢٩

الطلاق دوم ٢٢٧

والمطلقات دوم ٢٢٨

والمطلقات دوم ٢٤٢

طعم

الطعام هفتاد و نهم ٣٣

طيب

طمس

طهر

نطهرن دوم ٢٢٢

وطهرن سيم ٤٠

يطهرن پنجم ٤٥

لنطهركم پنجم و شتم ١١

ويطهر... سيم ٣٣

تطهرهم نهم ١٠٣

تطهرهم هفتاد و چهارم ٤

وتطهيرا بيست و دوم ٢٧

طهرا ... ١١٩

تطهرن دوم ٢٢٢

يتطهرن هفتم ٨٢

يتطهروا نهم ١٠٨

فاطهروا پنجم ٦

طهورا بيست و پنجم ٥٠

هفتاد و ششم ٢١

طوع

طاعة

اطاعوا سيم ١٦٨

اطعتم چهارم ٣٨

اطعتم ششم ١٢١

يطع چهارم ١٧ ...

چهارم ٥١ سى و سيم

٧١ چهل و شتم ١٧

نطع ششم ١١ نجد ٢٧

٥٧ ... ١٠٠

هفتاد و ششم ٤٢

وتطيعون نهم ٧٢

ليطيعوا سيم ... ١٤

بيست و ششم ١٥ چهل و شتم

يطيع نهم ٤٤

يطيع نجاه و نهم ١١

يطيعكم چهل و نهم ٧

يطعم نوزدهم ١٩

يطعها بيست و نهم ٧

يستطيع دوم ٢٨٢ پنجم ١١٣

يستطيع چهارم ٢٩ پنجاه و شتم ٥

استطيع بحر ٣٩

٧١ ٧٣

استطيع بحر ٧٧

استطعنا بحر ٨١

يستطيعون دوم ٢٧٣

چهارم ١٠٠ هفتم ١٩٢ ١٩٤

نازدهم ٢٢ شانزدهم ٧٥

هفتم ١٠١ نجد

... ٤٢

استطعتم هفتاد و نهم ١٢٨

استطاعوا سيم ٧٧ ...

ظاق

ظاقين

ظايفة ششم ١٥٧

الطائفتين ششم ٧

طاق

يطيقونه دوم ١٧٦

يطوقون دوم ١٨٠

طاقة دوم ٢٥٠ ٢٨٦

طال

بيست و يكم ٤٥

فطال نجاه و هفتم ١٥

الطول بيست و شتم ٩٩

الطول نهم ٨٧ چهل ٣

طول ...

طوى

طوى بيست و يكم ١٠٤

نطوى بيست و يكم ١٠٤

طاب

طوبى

طاف

طين

ظعن

ظفر

ظهر

الطيبات بيهفتم ٥ ١٥ شتم

٥٩ دوم ٩٣ شانزدهم ٧٤

منعكم ٧٢ بيست و سيم ٣ ٥

جهلم ٦ چهل و پنجم ١٥

للطيبات بيست و چهارم ٢٦

والطيبات هفتم ٣٥

طيبا بكم چهل و شتم ١٩

طار

يطير ششم ٣٨

تطيرنا ... ششم ١٧

اطيرنا بيست و هفتم ٤٨

يطيروا هفتم ١٣١

الطير دوازدهم ٣٦ ١٠٣

بيست و دوم ٣٢

والطير بيست و چهارم ١٤

طير نجاه و شتم ٢١

الطير دوم ٢٦٠ سيم ٣

پنجم ١١٠ شانزدهم ٨١ بيست و

هفتم ١٠ شصت و هفتم ١٩

والطير بيست و هفتم ١٧

طائر سيم ٣٠ پنجم ١١٠

صد و نهم ٣

الطير بيست و هفتم ٢٠

والطير بيست و يكم ٧٩

ظل

ظلل

شانزدهم ٥٠ چهل و سيم ١

فظلت بيست و ششم ٣

ظلت بيستم ٩٧

فظلوا بانزدهم ١٤

لظلوا سى ام ٥٠

فظلتم پنجاه و ششم ٦٥

فيظللن چهل و دوم ٣١

تظل بيست و ششم ٧١

وظللنا دوم ٥٧ هفتم

١٥٠

الظل سى نهم ٢٥

ظل هفتاد و هفتم ٣٠

وظل پنجاه و ششم ٣٠ ٢٩ ٤٢

الظل بيست و نهم ٢٤

ظلا چهارم ٥٦

الظل بيست و پنجم ٤٧

ظلال سى و ششم ٥٦

هفتاد و هفتم ٤١

ظلالها شانزدهم ٨٣

وظلالهم سيزدهم ٣٥

وظلال شانزدهم ٥٥

ظلالها هفتاد و ششم ١٤

فظلا ... سيزدهم ١٤

ظلم

جهل و ششم ١١ پنجاه و يكم

٥٠ پنجاه و دوم ٤٧

فظلموا هفتم ١٠ منكد ١٠

وظلموا چهارم ٦٤ سى و

چهارم ١٨

ظلمهم دوم ... چهل و سيم

ظلمنا هفتم ٢٢

ظلمك سى و شتم ٢٣

ظلمهم سيم ١١٧ شانزدهم ٣٥

ظلموا دوم ٥٧ هفتم ٦٥

ظلمنا نهم نازدهم ١٠٣

١١٩ چهل و سيم ٧٦

يظلم چهارم ٤٠ دهم ٤٤

بحر ٤٧

يظلم چهارم ١١٠ بيست و

پنجم ٢١

تظلم بحر ٣١

يظلمون دوم ٥٧ سيم ١١٣

هفتم ... ١٧٦ ...

... ١١٩

تظلمون دوم ٢٧٩

تظلموا نهم ٣٦

لنظلم ... ٧١ بيست و

وظلما چهارم ٣٤

ظلمه پنجم ٣٣ چهل و دوم ٣٣

ظلمه سيزدهم ٧

يظلمهم چهارم ٢ ١٥٢

شانزدهم ٤٣

ظالم بحر ٣٣ سى و پنجم ٣٢

فظالم سى هفتم ١١٣

الظالم بيست و پنجم ٢٩

الظالم چهارم ٧٧

ظالمون دوم ٤٠ ٨٦

سيم ١٢٢ شانزدهم ١١

بيست و سيم ١٠١ بيست و شتم

٥٥ بيست و نهم ١٣

لظالمون دوازدهم ٢١

الظالمون دوم ٢٢٩ ٢٥٥

سيم ... پنجم ٤٥ ششم ٢١

جهل و پنجم ٨

جهل و ششم ٩ پنجاه و نهم

١٧ شصت و يكم ٧ شصت

دوم ٥ شصت و

ششم ... هفتاد و يكم ٢٩

بالظالمين دوم ٢٤٧ ٢٧٠ ٢٤٨

ششم ٥٨ نهم ٤٧ شصت و

دوم ٧

للظالمين دوم ٢٧٣ سيم

١٨٩ پنجم ٢٢ بحر ٢٨

٤٨ بيست و دوم ٧٠ بيست و

پنجم ٣٦ بيست و پنجم ٥

سى و هفتم ٦٣ سى و نهم ٢٥

جهلم ١٩

والظالمين هفتاد و ششم ٣١

ظالمي چهارم ٩٧ شانزدهم

٣٥

ظالمة ... ٨ بيست و

... ٤٧

ظلمات دوم ١٨ بيست و

چهارم ٤٠

الظلمات سيزدهم ١٧

سى پنجم ٢٠

ظلمات ...

ظما

ظمأ

ظمآن

ظماء نهم ١٢٢

الظمآن بيست و چهارم ٣٩

ظن

ظن

دوازدهم ٤٢ بيست و چهارم

١٢ شانزدهم ... ١٣

فظن بيست و يكم ٨٧

وظن دوم ٥ سى شتم ٢٤

هفتاد و پنجم ٢٨

ظننت شصت و نهم ٢٠

ظننا دوم ٢٣٠

ظنوا هفتاد و دوم ٧

فظنوا بحر ١٥

وظنوا هفتم ١٧ نهم ١١٩

دهم ٢٢ دوازدهم ١١٥

بيست و هشتم ٣ جهل و يكم

٤٨ پنجاه و نهم ٢

ظننتم چهل و يكم ٢٢ ٢١

شتم ١٢ پنجاه و نهم ٧ هفتاد

و دوم ٧

وظننتم چهل و شتم ١٢

ظننا هفتاد و دوم ١٢٥

يظن بيست و دوم ١٥ هفتاد

و سيم ...

تظن هفتاد و پنجم ٢٥

ظهر

ظعن

ظفر

طين

باب الظاء

العين مع الباء

العين مع التاء

العين مع الثاء

وجهادم ۳۱ سوام ۴۰
وَظُهُورُهُمْ ۴۸
يَظْهَرُونَ چهل و سیم ۳۲
يَظْهَرُوا نهم ۸ هجدهم ۱۱
بيست و چهارم ۳۱
يُظْهِرُهُ بجدهم ۹
وَظَاهَرُوا شصتم ۹
ظَاهَرُوهُمْ بیست و سیوم ۲۶
يُظَاهِرُونَ پنجاه وهشتم ۲
يُظَاهِرُوا نهم ۴
تُظَاهِرُونَ سی و سیوم ۴
وَاظْهَرَهُ شصت و ششم ۳
يُظْهِرْ هفتاد و دوم ۲
يُظْهِرَ چهلم ۲۷
تُظْهِرُونَ سی ام ۱۷
لِيُظْهِرَهُ نهم ۳۳ چهل و هشتم ۲۸ شصت و یکم ۹
تَظَاهَرَا بیست و هشتم ۴۸
شصت و ششم ۴
تَظَاهَرُونَ دوم ۷۶
ظَهْرِ چهل و دوم ۳۱
هشتاد و چهارم ۱۵
ظَهْرِهَا بیست و پنجم ۴۴
ظَهْرَكَ نود و چهارم ۲
ظُهُورِهَا ششم ۱۳۹
ظُهُورِهَا ششم ۱۴۷
وَظُهُورُهُمْ نهم ۳۵
ظُهُورِ چهل و سیم ۱۲
ظُهُورِهَا دوم ۱۸۵
ظُهُورِكُمْ ششم ۹۴
ظُهُورِهِمْ دوم ۹۰ و سیم ۱۸۴ ششم ۲ هفتم ۱۷۱
بیست و یکم ۴۰
وَالظَّاهِرُ پنجاه و هفتم ۳
بِظَاهِرٍ سیزدهم ۳۳
ظَاهِرَ ششم ۱۲۰
ظَاهِرًا هجدهم ۲۲ سی ام ۷
ظَاهِرِينَ چهلم ۳۰ شصت و یکم ۱۴
ظَاهِرَةً پنجاه و هفتم ۱۳
ظَاهِرَةً سی و یکم ۲۰ سی و چهارم ۱۷
ظَهِيرًا شصت و ششم ۴
ظَهِيرٌ سی و چهارم ۲۱
ظَهِيرًا هفدهم ۸۸ بیست و پنجم ۵۷ بیست و هشتم ۱۷ ۸۶
الظَّهِيرَةِ بیست و چهارم ۵۷
ظِهْرِيًّا یازدهم ۹۲

بَابُ العَيْن

عبأ
يَعْبَؤُا بیست و پنجم ۷۷

عبث
تَعْبَثُونَ بیست و ششم ۱۲۸
عَبَثًا بیست و سیم ۱۱۷

عبد
وَعَبَدَ پنجم ۶۰
عَبَدْتُمْ صد و نهم ۴
عَبَدْنَا شانزدهم ۳۵
عَبَدْنَاهُمْ چهل و سیم ۱۹
نَعْبُدُ هفتم ۷۰ یازدهم ۶۲ دوازدهم ۶۲
۵۵ ۸۹ ۱۱۱ چهاردهم ۱۲ بیست و دوم ۱۱ سی و چهارم ۴۲
تَعْبُدُونَ دوم ۸۳ بیست و هفتم ۴۳
نَعْبُدُ نوزدهم ۴۵
أَعْبُدُ دوم ۱۰۹ ششم ۱۰۴ ۲۱ سوم ۱۹ ۲۰ صد و نهم ۲ ۴ ۵
أَعْبُدُ سیزدهم ۴۰ ۶۶ سی و نهم ۱۱ ۱۴ ۶۴
۶۶ سی و نهم ۱۲ چهلم ۶۰
يَعْبُدُونَ یازدهم ۱۲۳ چهل و ششم ۴۴
۱۵ نوزدهم ۶۵ بیست و پنجم ۱۸
۱۸ بیست و هشتم ۴۳ سی و ۶۵ ۴۲ سی و سیم ۴۰
وَيَعْبُدُونَ دهم ۱۱ شانزدهم ۷۳ بیست و پنجم ۷۰ بیست و ۵۵
پنجم ۵۷
لِيَعْبُدُوا نهم ۳۱ نود و ششم ۳
فَلْيَعْبُدُوا صد و ششم ۳
تَعْبُدُونَ دوم ۷۷ ۱۲۷ دهم ۴ ۶۲ ۱۰۶ دوازدهم ۴۰ شانزدهم ۱۱۵ بیست و نهم ۹۸ ۱۰۷ بیست و ششم ۷۰ ۹۲ ۷۵ بیست و هفتم ۱۷ ۳۰ ۶۴ ۸۱ ۱۰ هفتم ۱۰۸ ۸۳ چهل و یکم ۳۷ چهل و سیم ۲۵ شصتم ۴ صد و نهم ۲
أَتَعْبُدُونَ پنجم ۸۰ سی و هفتم ۹۳
أَفَتَعْبُدُونَ بیست و یکم ۶۷
نَعْبُدُ یازدهم ۸۷ ۲۸ دوازدهم ۶۲ هفدهم ۲۴ سی و ششم ۹۰ چهل و یکم
۱۳ چهل و ششم ۲۰
نَعْبُدُ اولاً دوم ۱۳۷
بیست و ششم ۷۱

نَعْبُدُ سیم ۵۷ یازدهم ۶۴
چهاردهم ۳۸
لَنَعْبُدَ هفتم ۶۹
يَعْبُدُ نهم ۹ بیست و چهارم ۵۶
لِيَعْبُدُونِ پنجاه و یکم ۵۶
يَعْبُدُونَهَا سی و نهم ۱۹
نَعْبُدُهُمْ سی و نهم ۳
فَاعْبُدُوا سوم ۲۸ نهم ۴۶
وَاعْبُدُوا یازدهم ۹۹
اعْبُدُوا دوم ۲۱ نهم ۷۰
۱۱۷ هفتم ۵۷ ۵۰ ۶۳ ۷۱ ۸۳
یازدهم ۲ ۵۰ ۵۲ ۸۰
شانزدهم ۲۸ بیست و سیم
۳۲ ۲۳ بیست و هفتم ۴۲
بیست و نهم ۱۵ ۳۵۱
هفتاد و یکم ۳
فَاعْبُدُوا سی و نهم ۱۷
وَاعْبُدُوا چهارم ۴۰
بیست و دوم ۷۶ پنجاه و سیم
۶۲
فَاعْبُدُهُ بیستم ۱۴
فَاعْبُدُهُ یازدهم ۱۲۳
نوزدهم ۶۵
اعْبُدُونِي سی و ششم ۶۱
فَاعْبُدُونِ بیست و یکم ۲۵
۹۲ بیست و نهم ۵۶
فَاعْبُدُهُ سیم ۴۳ ششم
۱۰۲ دهم ۳ نوزدهم ۳۷
چهل و سیم ۶۴
وَاعْبُدْ بیست و نهم ۱۶
يَعْبُدُنَ چهل و سیم ۴۴
عَبَدْتَ بیست و ششم ۲۱
عَبْدُ نوزدهم ۳۱
هفتاد و دوم ۱۹
عَبْدٌ چهل و سیم ۵۹
وَلَعَبْدٌ دوم ۲۲۰
الْعَبْدُ سی و هشتم ۴۲ ۴۴
وَالْعَبْدُ دوم ۱۷۳
عَبْدِي سی و چهارم ۹ پنجاه و سیم ۱۰
بِالْعَبِيدِ دوم ۱۷۳
عَبْدًا چهاردهم ۷۵ ۱۷ شانزدهم ۶۵
۷۷ هفتاد و دوم ۱۹
نوزدهم ۹۳ نود و ششم ۱۰
عَبْدَيْنِ شصت و ششم ۱۰
عِبَادٌ چهل و سیم ۱۹ هفتاد و ششم ۶
وَعِبَادُ بیست و پنجم ۶۳
عِبَادِ هفتم ۱۹۴ بیست و یکم ۲۶
عِبَادِي سی و نهم ۱۳ ۱۸ ۱۹

الْعِبَادِ سی و ششم ۳۰ چهلم ۳۱ ۴۴
بِالْعِبَادِ دوم ۲۰۳ سیم ۱۵ ۲۰ ۳۰
لِلْعِبَادِ چهلم ۳۱ پنجاهم ۲۹
لِلْعَبِيدِ چهل و سیم ۲۳ پنجاهم ۱۱
عِبَادَ سی و هفتم ۴۰ ۷۴ ۱۲۸ ۱۶۰ ۱۶۹ چهل و چهارم
۱۷
عِبَادًا هفدهم ۵ هفتاد و ششم
لِلْعَبِيدِ سیم ۱۸۲ هشتم ۵۰
بیست و دوم ۴۶ چهل و یکم
۴۶ پنجاهم ۲۹
عِبَادِهِ هجدهم ۱ بیست و پنجم ۱
پنجاه و سیم پنجاه و هفتم
بِعِبَادِهِ هفدهم ۱
عِبَادَنَا دوم ۲۱ هشتم ۲۳
عِبَادَهُ نوزدهم ۳۰ سی و نهم ۳۷
عِبَادِنَا بیست و هشتم ۱۴ ۴۰
پنجاه و چهارم ۹
عِبَادِهِ دوم ۸۲ پانزدهم
۴۹ ۴۲ هفدهم ۹۷
بیستم ۱۰ بیست و یکم ۱۰۵
بیست و سیم ۱۱ بیست و پنجم ۱۷
بیست و نهم ۵ سی و چهارم
۱۳ سی و نهم ۶ چهل و سیم
۸ هشتاد و نهم ۲۹
عِبَادُكَ پنجم ۱۱۸
بِعِبَادِهِ بیستم ۷۹ بیست
و ششم ۵۲ چهل و چهارم ۳۲
لِعِبَادِكَ چهاردهم ۴۳
هفدهم ۵۵
عِبَادِكَ چهارم ۱۱۸ بیست
و هفتم ۱۹ سی و نهم ۴۷
عِبَادِهِ دوم ۸۶ ششم ۱۸
دهم ۱۰۷ چهاردهم ۱۳
شانزدهم ۱۸ بیست
و پنجم ۶۰ بیست و هفتم ۱۹
بیست و ششم ۸۱ بیست
نهم ۶۰ سی و هفتم ۴۷ سوره
چهارم ۳۸ سی و پنجم ۲۵
چهلم ۱۵ چهل و دوم
۲۴ چهل و سیم ۱۴
بِعِبَادِهِ هفدهم ۹۶ ۳۰
سی و پنجم ۲۸ ۴۵ چهل و
دوم ۱۸ ۲۶
لِعِبَادِهِ هفتم ۳۲ سی و نهم
چهل و دوم ۲۵
عِبَادَنَا دوازدهم ۲۴
بجدهم ۴۰ نود و یکم ۴۰
سی و پنجم ۳۱ سی و هفتم ۷۹

۱۱۱ ۱۲۲ ۱۳۲ چهل و دوم
۵۲ شصت و هشتم ۱۰
لِعِبَادِنَا سی و هفتم ۱۷
عِبَادِ کم بیست و چهارم ۳۲
عِبَادَكَ پانزدهم ۴۰ سی و
هشتم ۸ هفتاد و یکم ۲۸
عِبَادَهُ نوزدهم ۶۴ سی و
نهم ۱۸ چهل و دوم ۲۴
عِبَادَنَا سی و هشتم ۴۵
عَابِدٌ صد و نهم ۴
عَابِدُونَ دوم ۱۳۲ بیست
سیم ۹ صد و نهم ۳ ۵
الْعَابِدِينَ نهم ۱۱۳
عَابِدِينَ بیست و یکم ۵۳
۷۳ ۱۰۶
الْعَابِدِينَ چهل و سیم ۸۱
لِلْعَابِدِينَ بیست و یکم ۸۴
عَابِدَاتٍ شصت و ششم ۵
بِعِبَادَةِ هجدهم ۱۱۰
عِبَادَتِهِ چهلم ۶۰
عِبَادَتِهِمْ چهارم ۱۷۱ هفتم ۲۰۶
بیست و یکم ۱۹
لِعِبَادَتِهِ نوزدهم ۶۵
عِبَادَتِكُمْ دهم ۳۰
بِعِبَادَتِهِمْ نوزدهم ۸۲
چهل و ششم ۵

عبر
تَعْبُرُونَ دوازدهم ۴۳
فَاعْتَبِرُوا پنجاه و نهم ۲
عَابِرِي چهارم ۴۳
عِبْرَةٌ دوازدهم ۱۱۱
لَعِبْرَةً سیم ۱۳ شانزدهم ۶۶
بیست و سیم ۲۱ بیست و چهارم
۴۴ هفتاد و نهم ۲۶

عبس
عَبَسَ هفتاد و چهارم ۲۲ هشتادم ۱
عَبُوسًا هفتاد و ششم ۱۰

عبقر
وَعَبْقَرِيٍّ پنجاه و پنجم ۷۶

عتب
يُسْتَعْتَبُوا چهل و یکم ۲۴
يُسْتَعْتَبُونَ شانزدهم ۸۴
سی ام ۵۷ چهل و پنجم ۳۵
الْمُعْتَبِينَ چهل و یکم ۲۴

عتد
وَأَعْتَدَتْ دوازدهم ۳۱
أَعْتَدْنَا چهارم ۳۷ هفدهم
۱۱ بجدهم ۸ ۲۹ ۱۰۲ چهل و
هشتم ۱۳ هفتاد و ششم ۴
وَأَعْتَدْنَا چهارم ۱۸ ۵۰

عَتِيدٌ پنجاهم ۱۷ ۲۳

عتق
الْعَتِيقِ بیست و دوم ۳۰ ۳۳

عتل
فَاعْتِلُوهُ چهل و چهارم ۴۷
عُتُلٍّ شصت و هشتم ۱۳

عتا
عَتَتْ شصت و پنجم ۸
عَتَوْا هفتم ۱۶۶
فَعَتَوْا پنجاه و یکم ۴۴
وَعَتَوْا هفتم ۷۷ بیست و
پنجم ۲۱
عُتُوٍّ شصت و هفتم ۲۱
عُتُوًّا بیست و پنجم ۲۱
عِتِيًّا نوزدهم ۸ ۶۹ ۷۰
عَاتِيَةٍ شصت و نهم ۶

عثر
عُثِرَ پنجم ۱۰۷
أَعْثَرْنَا هجدهم ۲۱

عثا
تَعْثَوْا دوم ۶۰ هفتم ۷۴
یازدهم ۸۵ بیست و ششم
۱۸۳ بیست و نهم ۳۶

عجب
عَجِبْتَ سی و هفتم ۱۲
عَجِبُوا پنجاهم ۲
وَعَجِبُوا سی و هشتم ۴
أَوَعَجِبْتُمْ هفتم ۶۳ ۶۹
تَعْجَبْ سیزدهم ۵
أَتَعْجَبِينَ یازدهم ۷۳
تَعْجَبُونَ پنجاه و سیم ۵۹
أَعْجَبَ پنجاه و هفتم ۲۰
أَعْجَبَكَ پنجم ۱۰۰ سی و سیم ۵۲
أَعْجَبَكُمْ دوم ۲۲۱
أَعْجَبَتْكُمْ نهم ۲۵
يُعْجِبُكَ دوم ۲۰۴ نهم ۵۵ ۸۵ شصت و سیم ۴ ۸
يُعْجِبُ چهل و هشتم ۲۹
عَجَبًا هجدهم ۹ ۶۳ هفتاد و دوم ۱
عُجَابٌ سی و هشتم ۵
عَجِيبٌ یازدهم ۷۲ پنجاهم ۲

عجز
أَعَجَزْتُ پنجم ۳۱
لِيُعْجِزَهُ سی و پنجم ۴۴
نُعْجِزَ هفتاد و دوم ۱۲

العين مع الجيم

العين مع الدال

العين مع الذال

لِيُعْجِزَهُ سی و پنجم ۴۴
نُعْجِزَهُ هفتاد و دوم ۱۲
عَجُوزٌ یازدهم ۷۲ پنجاه و یکم ۲۹
عَجُوزًا بیست و ششم ۱۷۱ سی و هفتم ۱۳۵
أَعَجَزْتُ پنجاه و چهارم ۲۰
شصت و نهم ۷
مُعَاجِزِينَ بیست و دوم ۵۰ سی و چهارم ۵ ۳۷
بِمُعْجِزِينَ چهل و ششم ۳۱
مُعْجِزِينَ یازدهم ۲۲ بیست و چهارم ۵۵
مُعْجِزِي نهم ۲ ۳
بِمُعْجِزِينَ ششم ۱۳۴ دهم ۵۳ یازدهم ۳۳ شانزدهم ۴۶ بیست و نهم ۲۲ سی و نهم ۵۱ چهل و دوم ۳۰

عجف
عِجَافٌ دوازدهم ۴۳ ۴۶

عجل
وَعَجِلْتُ بیستم ۸۴
أَعَجِلْتُمْ هفتم ۱۵۰
تَعْجَلْ نوزدهم ۸۴ بیستم ۱۱۴
لَتَعْجَلَ هفتاد و پنجم ۱۶
فَتَعَجَّلَ دوم ۲۰۳
عَجَّلْنَا هفدهم ۱۸
نُعَجِّلْ دهم ۱۲
عَجِّلْ سی و هشتم ۱۶
أَعْجَلَكَ بیستم ۸۳
تَعْجَلْ دوم ۱۹۹
اسْتَعْجَلْتُمْ چهل و ششم ۲۴
يَسْتَعْجِلُ دهم ۱۱ هفدهم ۱۱
يَسْتَعْجِلْ دوم ۱۷
تَسْتَعْجِلُ چهل و ششم ۳۵
يَسْتَعْجِلُونَ بیست و ششم ۲۰۴
تَسْتَعْجِلُونَ ششم ۵۷ ۵۸ بیست و هفتم ۴۶
۷۴ پنجاه و یکم ۱۴
يَسْتَعْجِلُونَ پنجاه و یکم ۵۹
يَسْتَعْجِلُونَكَ بیست و نهم ۵۳
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ سیزدهم ۶ بیست و دوم ۴۶ بیست
نهم ۵۴
تَسْتَعْجِلُونِ بیست و یکم ۳۸
تَسْتَعْجِلُوهُ شانزدهم ۱
بِعِجْلٍ یازدهم ۷۲ پنجاه و یکم ۲۶

عَجِلُوا هفتم ۱۴۶ بیستم ۹۰
الْعِجْلَ دوم ۵۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴
۸۷ چهارم ۱۵۲ هفتم ۱۵۱
عَجِلٌ بیست و یکم ۳۸
الْعَاجِلَةَ هفدهم ۱۸ هفتاد و پنجم ۲۰ هفتاد و ششم ۲۷
عَجُولًا هفدهم ۱۱
اسْتِعْجَالَهُمْ دهم ۱۲

عجم
الْأَعْجَمِينَ بیست و ششم ۱۹۸
أَعْجَمِيٌّ شانزدهم ۱۰۳
وَأَعْجَمِيٌّ چهل و یکم ۴۴
أَعْجَمِيًّا چهل و یکم ۴۴

عد
وَعَدَّهُ نوزدهم ۹۴
تَعُدُّونَ بیست و دوم ۴۷
سی و دوم ۵
تَعُدُّوا چهاردهم ۳۴
شانزدهم ۱۸
نَعُدُّ نوزدهم ۸۷
نَعُدُّهُمْ سی و هشتم ۶۲
وَعَدَّدَهُ صد و چهارم ۲
أَعَدَّ چهارم ۱۰۲ نهم ۹۰
سی و سیم ۳۵ ۲ پنجاه
و هشتم ۱۵ شصت و پنجم ۱۰
وَأَعَدَّ چهل و نهم ۱۰۱
پنجاه و هفتم ۲۱ ۸ ۴۳ ۵۷ ۷۰ ۲۴
چهل و هشتم ۶
الْأَعْدَادُ نهم ۴۶
وَأَعِدُّوا هشتم ۶۲
أُعِدَّتْ دوم ۲۲ سیم ۱۲۴
۱۱۷ پنجاه و هفتم ۲۱
نَعُدُّ لَهُمْ نوزدهم ۸۴
عَدَدًا نوزدهم ۹۴ ۸۰
الْعَادِّينَ بیست و سیم ۱۱۵
عَدَدٍ هجدهم ۱۳
بیست و سیم ۱۱۴
عَدَدًا هجدهم ۱۰ هفتاد و دوم
۲۵ ۲۸
فَعِدَّةٌ دوم ۱۸۰ ۱۸۱
عِدَّةُ سی و سیم ۴۸
عِدَّةً نهم ۳۶ ۳۷
الْعِدَّةَ دوم ۱۸۱ شصت و
پنجم ۱
نَعُدُّ شصت و پنجم
بِعِدَّتِهِمْ هجدهم ۲۱
لِعِدَّتِهِنَّ شصت و پنجم ۱
عِدَّةَ شصت و پنجم ۳۱
عِدَّتَهُمْ نهم ۴۴

معدود یازدهم ۱۰۴
مَعْدُودَةٍ یازدهم ۱۱
دوازدهم ۲
مَعْدُودَةً دوم ۷۴
مَعْدُودَاتٍ دوم ۸۰
۱۹۹ سیم ۲۳

عدس
وَعَدَسِهَا دوم ۵۸

عدل
تَعْدِلُكَ هشتاد و دوم ۷
تَعْدِلُوا ششم ۹۴
لِأَعْدِلَ چهل و دوم ۱۴
يَعْدِلُونَ ششم ۱ ۱۵۰ هفتم
۱۵۹ ۱۸۰ بیست و هفتم ۱
تَعْدِلُوا چهارم ۳ ۱۲۸
۱۳۴ پنجم ۱۱
اِعْدِلُوا پنجم ۱۱
فَاعْدِلُوا ششم ۱۵۳
عَدْلٌ پنجم ۹۶
عَدْلُ دوم ۴۸ ۱۲۳
عَدْلٍ پنجم ۹۵ ۱۰۵ ششم
سی و ششم پنجم ۲
بِالْعَدْلِ دوم ۲۸۲ چهارم ۵۸ شانزدهم ۷۸ ۹۲ چهل و ششم و هفتم ۹ شصت و پنجم ۲

عدن
نهم ۷۳ سیزدهم ۲۳
شانزدهم ۳۳ بجدهم ۳۰
نوزدهم ۶۱ بیستم ۷۶ سوره
پنجم ۳۰ سی و ششم ۵۹
چهلم ۸ شصت و یکم ۱۲
نود و هشتم ۷

عدا
تَعْدُ هجدهم ۲۷
يَعْدُونَ هفتم ۱۶۳
تَعْتَدُوا چهارم ۱۵۳
فَاعْتَدُوا سی و هشتم ۷
يَتَعَدَّ دوم ۲۲۹ شصت و
پنجم ۱
وَيَتَعَدَّ چهارم ۱۸
اعْتَدَى دوم ۱۷۸ ۱۹۰
پنجم ۹۵
اعْتَدَوْا دوم ۱۹
اعْتَدَيْنَا پنجم ۱۰۷
يَعْتَدُونَ دوم ۶۱
سیم ۱۱۲ پنجم ۳ ۸۹
تَعْتَدُوا دوم ۱۸۶ پنجم ۹۳
تَعْتَدُوهَا دوم ۲۳۱
تَعْتَدُونَهَا دوم ۲۲۹

فَاعْتَدُوا دوم ۱۹۵
عَدْوًا ششم ۱۰۸
تَعْدُوا دوم ۹۰
عَادُونَ بیست و ششم ۱۶۶
الْعَادُونَ بیست و سیم ۷
هفتادم ۳۱
عُدْوَانِ دوم ۱۹۳ ۹۲
۲۰۰ ششم ۱۴۳ هفتم ۲۱
۲۳ نهم ۱۱۹ دوازدهم ۵
بجدهم ۴۸ بیستم ۱۱۵
۱۲۱ بیست و ششم ۷۷ بیست
ششم ۱۸۰ سی و یکم ۶
یازدهم ۴۵ چهل و سیم
۶۷ وَعُدُوًّا بیستم ۳۹
الْعَدُوُّ شصت و سیم ۴
عَدُوٌّ چهارم ۹۲ نهم ۱۲
عَدُوًّا ششم ۴۲
عَدُوًّا دوم ۹۱ ۹۲ چهارم ۱۰۲
ششم ۱۱۲ نهم ۸۴ مفدهم
۵۵ بیست و پنجم ۳۱ بیست و
شصت و یکم ۱۲ ۳۹
عَدُوِّي جهادم ۱۴
أَعْدَاءً چهل و یکم ۱۸
أَعْدَاءِ چهل و یکم ۲۸
أَعْدَاءً سیم ۱۰۳ چهل و
ششم ۶ شصتم ۲
الْأَعْدَاءَ هفتم ۱۴۹
عَدُوَّهُ بیست و هشتم ۱۴
عَدُوَّكُمْ بیستم ۸۰
عَدُوِّهِمْ شصت و یکم ۱۴
عَدُوَّي شصتم ۱
عَدُوِّكُمْ هفتم ۱۲۶
وَعَدُوَّكُمْ هشتم ۶۰ شصتم
بِأَعْدَائِكُمْ چهارم ۴۷
بِالْعُدْوَةِ هشتم ۴۳
عَدَاوَةٌ چهل و یکم ۳۴
الْعَدَاوَةُ شصتم ۴
عَدَاوَةً پنجم ۸۵
الْعَدَاوَةَ پنجم ۱۷ ۶۶ ۹۳
وَالْعَادِيَاتِ صد ۱
وَالْعُدْوَانِ دوم ۷۹ پنجم
۲ ۷ پنجاه و هشتم ۹ ۱۰
عُدْوَانَ دوم ۱۸۹ بیست و
هشتم ۲۸
عُدْوَانًا چهارم ۳۴
مُعْتَدٍ پنجم ۲۴ شصت و
هشتم ۱۲ هفتاد و سیم ۱۲
الْمُعْتَدُونَ نهم ۱۰
الْمُعْتَدِينَ دوم ۱۸۵ پنجم
۸۹ هفتم ۵۵ دهم ۷۵

بِالْمُعْتَدِينَ ششم ۱۱۹

عذب
وَعَذَّبَ نهم ۲۶
لَعَذَّبْنَا چهل و هشتم ۲۵
لَعَذَّبَهُمْ پنجاه و نهم ۳
وَعَذَّبْنَاهَا شصت و پنجم ۸
تُعَذِّبْ پنجم ۲۶ بیست و
نهم ۲۱ سی و ششم ۲
وَتُعَذِّبُهُ دوم ۲۸۴ سیم
۱۲۶ پنجم ۲۱
لِيُعَذِّبَ سی و سیم ۷۳
وَيُعَذِّبَ سی و سیم ۲۱ چهل و
هشتم ۶
نُعَذِّبُ بجدهم ۸۵
نُعَذِّبُ نهم ۶۶
تُعَذِّبُهُمْ بجدهم ۱۰ هشتاد
و هشتم ۲
يُعَذِّبُهُمْ چهل و هشتم ۱۷
يُعَذِّبُنَا پنجاه و هشتم ۹
يُعَذِّبُكُمْ پنجم ۲۱
يُعَذِّبُكُمْ نهم ۳ هفدهم ۵۴
يُعَذِّبُهُمْ نهم ۱۰۷
فَيُعَذِّبُهُمْ چهارم ۱۷۲
يُعَذِّبُهُمْ سیم ۱۲۳ هشتم
۳۴ نهم ۸۴
لَيُعَذِّبَهُمْ هشتم ۳۳
نهم ۵۵
يُعَذِّبُهُمْ نهم ۱۴ ۷۵
تُعَذِّبُهُمْ پنجم ۱۱۸ بیستم ۴۹
أُعَذِّبُهُ پنجم ۲۳
فَأُعَذِّبُهُمْ سیم ۴۹
لَأُعَذِّبَنَّهُ بیست و هفتم ۲۱
نُعَذِّبُ بجدهم ۸۶
سَنُعَذِّبُهُمْ نهم ۱۰۲
عَذَابُ بیست و پنجم ۵۵
سی و پنجم ۱۲
عَذَابَ ششم ۴۷ ۷۰ بیست
دوم ۴۵ بیست و ششم ۵۰
۱۸۹ پنجاه و نهم ۳ شصت و
هفتم ۶ هشتاد و پنجم ۱۰ م
وَلَعَذَابُ سیزدهم ۳۴
بیستم ۱۲۷ سی و نهم ۲۱
چهل و یکم ۱۵ شصت و
هشتم ۳۳
عَذَابٌ دوم ۶۰ ۹۰ ۹۸
۱۵۸ ۱۶۹ ۱۷۴ سیم ۷۱
۸۵ ۱۰۱ ۱۷۰ ۱۷۲ ۱۷۲
۱۸۵ چهارم ۱۸ پنجم ۳۷ ۴۰
۴۱ ۴۵ ۷۰ ۷۷ ۹۵ هفتم
۷۱ ششم ۹۴ نهم ۶۲ ۵۹

۹۱ ۸۰ یازدهم ۶۴ ۵۰ ۸۷
۹۸ ۷۸ دوازدهم ۲۵ ۱۰ نهم
۴ سیم جهادم ۳۲ ۳۰ ۲۷ ۱۰
۱۱ ۱۵۸ ۱۵۵ ۹۵ ۹۵ ۶۵
نوزدهم ۴۶ بیست و ششم
۱۳ ۱۱ ۱۴ ۱۸ بیست و چهارم ۵۵
۲۲ ۲۳ ۳۰ بیست و هشتم ۳۲
سی و یکم ۵ سی و چهارم ۵ سی و
پنجم ۷ سی و ششم ۱۷ ۲۵ سی و
سیم ۲۳ ۲۵ چهلم ۴۲ چهل و
نهم ۱۳ چهل و دوم ۳۸ شصتم
هشتم ۳۳ پنجاه و هشتم ۵ ۱۳ ۸۸
بیست و هفتم ۴۸ ۳۳ چهل و ششم ۹
وجهادم ۵ هفتاد و یکم ۱
وَعَذَابٌ ششم ۱۲۴
دهم ۴
الْعَذَابُ دوم ۸۵ ۱۵۷
سیم ۸ ششم ۹ یازدهم ۳۲
شانزدهم ۳۸ ۷۴ ۲۸ ۱۱۴
جهاردهم ۴۶ پانزدهم ۵
بجدهم ۳ ۵۳ بیست و دوم ۱۸
بیست و پنجم ۹ ۸۵ ۸۶ و ششم
۵۸ بیست و ششم ۵۳ ۵۵ ۱۵
سی و سیم ۹ ۳ بیست و ششم ۲۶
۵۵ ۵۰ ۵۵ پنجاه و هفتم
شصت و ششم ۳۳
عَذَابُ دوم ۱۲۰ پنجم ۴۰
دوازدهم ۱۰۷ جهاردهم ۲۴
بیست و یکم ۴۷ بیست و دوم
۶ سی و یکم ۲۰ سی و جهادم ۱۱
سی و ششم ۲ چهل و سیم ۵
۷۴ چهل و چهارم ۴۸
هفتادم ۲۷ ۱۱
بِعَذَابٍ بیست و نهم ۲۸
كَعَذَابِ بیست و نهم
عَذَابِ نهم ۱۰۲ یازدهم
۱ جهادم بیست و دوم
۴۲ بیست و سیم ۷۹ سی و
یکم ۲۳ سی و ششم ۴۰
و یکم ۵۰ چهل و سیم ۴۳
چهل و ششم ۳۵ شصت و یکم
۱۵ شصت و هفتم ۵
و هشتم ۱۲
بِعَذَابٍ سیم ۲۹
نهم ۴۳ ۴۳
۴۰ ۴۴ ۱۳۴ سی و یکم و چهل
و پنجم ۷ هفتاد و یکم ۱

مَعْرُوفٍ بِيست وچهارم ۵۲

عرم

العَرِمِ سي وچهارم ۱۵

عرا

اعْتَرَاكَ يازدهم ۵۷

بِالْعُرْوَةِ دوم ۱۵۷ سي ويكم ۲۱

عرى

تَعْرَىٰ بيستم ۱۱۸

بِالْعَرَاءِ سي وهفتم ۱۴۵ شصت وهشتم ۴۹

عزز

وَعَزَّنِي سي وهشتم ۲۳

فَعَزَّزْنَا سي وششم ۱۴

عرف

عرج

عرجن

عرش

عرض

عرب

عزر

عزل

عزو

عزى

عسر

عسعس

عسق

عسل

عسى

عشر

عشو

عصب

عصر

عصف

عصم

عصو

عصى

عضد

عضل

عضه

عضو

عطف

عطل

عطو

عطا

عظم

عفف

عفو

المعجم المفهرس

لَمَغْرَمُونَ واقعة ٦٦ پنجاه و ششم ٣
يُغْرَمَ أو لا يُغْرَمَ ... ١٠٠٠ ... ١٣٨

عقب

يُعَقِّبُ بيست و يكم ١٠
بيست و ششم ٣١
فَعَاقِبْ بيست و دوم ٥٩
عَاقَبْتُمْ شانزدهم ١٢٦
فَعَاقَبْتُمْ شصتم ١١
فَعَاقِبُوا شانزدهم ١٢٦
عُوقِبَ بيست و دوم ٦٠
عُوقِبْتُمْ شانزدهم ١٢٦
فَأَعْقَبَهُمْ نهم ٧٧
عُقْبًا هجدهم ٤٤
عَقِبِهِ چهل و سوم ٢٨
أَعْقَابِنَا ششم ٧١
أَعْقَابِكُمْ سيوم ١٤٤ ، ١٤٩
بيست و سيوم ٦٦
عَقِبَيْهِ دوم ١٤٣ سيوم ١٣٨
هشتم ٥٠
عِقَابِ چهل و يكم ٤٣
الْعِقَابِ دوم ١٩٦ ، ٢١١
سيوم ٩٨ ، ٣ هشتم ...
سى و ... ١٠٥
٥٤ ، ٥٠ سيزدهم ٦ چهلم
٢٣ ، ٢ پنجاه و نهم ٤ ، ٧
عِقَابِ ياعِقَابِ سيزدهم
٣٢ سى و هشتم ١٤
چهلم ٥
الْعُقْبَى نوزدهم ١٢
عُقْبَى سيزدهم ٢٢ ، ٢٤ ، ٣٥
٤٢
وَعُقْبَى سيزدهم ٣٥
عُقْبَاهَا نود و يكم ١٥
عَاقِبَةُ سيوم ١٣٧ ششم ١١
... هفتم ٨٤ ، ٨٦ ، ١٠٣ ، ١٢٨
دهم ٣٩ ، ٧٣ دوازدهم
١٠٩ شانزدهم ٣٦ بيست
... بيست و هفتم ١٤
٥٢ ، ٧١ بيست و هشتم ٤٠
٣٠ سى و ... ٤٢
يكم ... پنجم ٤٣ سى و
هفتم ٧٣ چهلم ٢١ ، ٨٢
چهل و سيوم ٢٥
چهل و هفتم ١٠ شصت و
پنجم ٩
فَعَاقِبَةُ ...
١٣٢ بيستم ٨٣
عَاقِبَتَهُمَا ...
الْعَاقِبَةُ يازدهم ٤٩

عقد

عقر

عقل

علق

علم

عقم

عكف

علن

علو

على

المعجم

چهل و دوم ۳۳ م ۳۹ ۰ ۴۷
چهل و سیم ۷۱ ۰ ۶ چهل و
چهارم ۲۸ چهل و پنجم ۲۴
چهل و ششم ۶ ۱۲ ۰ ۱۷ چهل
و هفتم ۱۱ چهل و هشتم ۶ ۱۸
۲۲ پنجاهم ۳۴ پنجاه و یکم
۳ ۱۰ ۴۱ پنجاه و دوم ۲۴
پنجاه و چهارم ۱۹ ۳۱ ۳۳
پنجاه و ششم ۱۷ پنجاه و هفتم
۲۷ پنجاه و هشتم ۱۵ ۲۰ پنجاه
و نهم ۳ شصتم ۱۳ شصت و
دوم ۲ شصت و سیم ۶
شصت و ششم ۹ شصت
و نهم ۷ هفتاد و ششم ۱۳
۱۹ هشتاد و سیم ۳۲ هشتاد
و چهارم ۲۱ هشتاد و هشتم ۲۲
هشتاد و نهم ۱۳ نودم ۲۰
نود و یکم ۱۴ صد و چهارم
۸ صد و پنجم ۳
تعلمهم شانزدهم ۱۰۸
تعلمهم چهل و دوم ۱۵
علمهن دوم ۲۲۸ م چهارم
۱۹ ۳۸ دوازدهم ۳ بیست
و چهارم ۹۱ سی و سیم ۶۸
۵۵ ۵۹ شصت و پنجم
تعلمهن چهارم ۳۰
العلی بیستم ۷۷۰۳
العلیا نهم ۴۰
علو مفتم ۶ ۵۰ بیست
و هشتم ۸۳
و علو بیست و هفتم ۱۴
علی چهل و دوم ۵۱
تعلی چهل و سیم ۳
العلی دوم ۲۵۵ بیست
دوم ۱ و بیست و یکم ۲۶ سوم
چهارم ۲۲ چهل و دوم ۲
العلی چهلم ۱۲
علیا چهارم ۳۸ نود و دوم
۵۱ ۵۸
الاعلی شانزدهم ۶۲
بیستم ۷۱ سی و سیم ۲۶ سوم
هفتم ۸ سی و هشتم ۹ پنجاه
و سیم ۷ هفتاد و نهم ۲۴
هشتاد و هفتم نود و دوم
۲۰
الاعلون سیم ۱۳۳ چهل
علیون هشتاد و سیم
۱۳
علیین هشتاد و سیم
۱۸
المتعال سیزدهم ۱۰

عتم

عتلّ سی و سیم ۴۹
اعمالکم بیست و چهارم
۶۰
و عملکم چهارم ۲۷
تعالک سی و سیم ۴
عما تکم بیست و چهارم ۶۰

عمد

تعمدت سی و سیم ۵
عمد سیزدهم ۲ سی و یکم
و صد چهارم ۹
العماد هشتاد و نهم ۶
متعمدا چهارم ۹۵ پنجم ۹۶

عمر

عمرها سی ام ۸
و عمرها سی ام ۸
یعمر نهم ۱۸
تعمر نهم ۱۷
نعمر سی و ششم ۶۸
نعمرکم سی و پنجم ۳۴
یعمر دوم ۹۰ سی و پنجم ۱۲
یعمر دوم ۹۵
العمر دوم ۱۵۳
و استعمرکم یازدهم ۶۱
لعمرک پانزدهم ۷۲
العمر بیست و یکم ۴۵
بیست و هشتم ۴۵
العمر شانزدهم ۷۲
بیست و دوم ۵
عمرا دهم ۱۷
عمرک بیست و ششم ۱۷
عمره سی و پنجم ۱۲
بالعمرة دوم ۱۹۲
و العمرة دوم ۱۹۲
و عمارة نهم ۱۹
عمران سیم ۳۰۳۱ شصت
و ششم ۱۲
المعمور پنجاه و دوم ۴
معمر سی و پنجم ۱۲

عمق

عمیق بیست و دوم ۲۸

عمل

عمل ششم ۶۵ شانزدهم
۹۹ بیستم ۷۷ سی ام ۳۴
چهلم ۴۳ م چهل و یکم ۶۴
چهل و پنجم ۱۴ و عملوا ۱۶ پنجم
مجددهم ۸۷ نود و دوم ۶
بیستم ۶۴ ۸ بیست و پنجم
۷۱ ۰ ۷۴
بیست و هشتم ۶۷
۸۵

لعنتم جملو هفتم ٧
لاعنتکم دوم ٢١٩
العنت چهارم ٢٠

عند

دوم ٥١ . ٥٩ . ٧١ . ٧٤
٨٨ . ١٠٤ . ١٠٥ . ١٨٧ . ١٩٤
٢١٤ . ٢٤٤ . ٢٧٥ . ٢٧٧
٢٨٢ سیم ١٣ . ١٧ . ٥٢
٤٠ . ٥٧ . ١٥ . ١٣٠ . ١٩٧
١٩٩ پنجم ٥٥ ششم ١٠٩
١٢٣ . ١٢٧ هفتم ٢٨ . ٢٩
١٢٨ . ١٨٤ . ١٨٧ . ٢٠٥
هشتم ٣ . ٢٢ . ٣٥ . ٥٧
نهم ٧ . ١٩ . ٢٠ . ٣٤ . ١٠٠
دهم ٢ . ١٩ یازدهم ٨٤
دوازدهم ٢١ چهاردهم
٣٠ شانزدهم ٩٧ . ٩٨
هفدهم ٤٠ بیستم ٤٤
نوزدهم ٥٠ . ٧٩ . ٨١ . ٩٠
بیستم ٥ بیست و دوم ٣١
بیست و سیم ١١٧ بیست و
چهارم ١٣ . ١٤ بیست و
هفتم ٨ بیست و هشتم
بیست و نهم ١٠ سی ام
٣٨ سی و دوم ١٢ سی و سیم
٥ . ٣٠ . ٥٣ . ٦٣ . ٩٠ سی و
چهارم ٣٠ سی و پنجم ٣٧
سی و نهم ٣٢ . ٣٥ چهلم
٧١ چهل و یکم ٣٨ چهل و

یازدهم ٣٣ دوازدهم ٥٠
بیست و ششم ٧٨
عندک هفتم ١٣ هفتم
٢٣ چهل و سیم ٤٨ شصت و
ششم ١١
عنده چهارم ٨٠ . ٨٣
ششم ٣٢ بیست و ششم ٢٧
چهل و ششم ١٨
عندی دوم ٢٥٤ . ١٣٤
سیم ١٢ . ١٩٥ ششم ٢
٣٨ نهم ٢٢ دوازدهم ٧٩
سیزدهم ٩ . ٣٠ بیست و
یکم ١٩ بیست و چهارم ٣٩
بیست و هفتم ٥٤ سی و یکم
٣٤ سی و چهارم ٢٢ چهل و
یکم ٥٠ شصت و چهارم ١٥
نود و دوم ١٩
وعنده ششم ٥٩ سیزدهم
٣٩ چهل و سیم ٨٥
اعنده پنجاه و سیم ٣٥
عندم پنجم ٥٧ نهم
پانزدهم ٥٠ بیست و ششم
٣٧
عندها سیم ٣٢ ٣٧ نجدهم
٤٨ پنجاه و سیم ١٥
عندنا سیم ١٥ پانزدهم
٢١ سی و چهارم ٣٥ سی و
هفتم ١٠١ سی و ششم ٢
٣٩ . ٤٧

عنق

عنت

والاعناق سی و ششم ٣٣
اعناقهم بیست و ششم ٣
اعناقهم سیزدهم و سی
ششم ٧ چهلم ٧٣

عنکب

العنکبوت بیست و نهم ٤٠

وعنب

بیستم ١١٥

عهد

عهد سیم ٧٦ هفتم ١٣١
چهل و سیم ٤٨
عهدنا بیستم ١١٤
وعهدنا دوم ١١٩
اعهد سی و ششم ٥٠
عاهد نهم ٧٥ چهل و ششم ١٠
عاهدت ششم ٥٨
عاهدوا دوم ٩٤ . ١٧٢
سی و سیم ١٥ . ٢٣
عاهدتم شانزدهم ٩١ . ٧٠
عهد سی و سیم ١٥
عهدک نهم ٧
تعهد بیستم ٨٩
بعهد سیم ٧٦ سیزدهم ٢٠
شانزدهم ٩٣ . ٧٠
وبعهد ششم ١٥٣
تعهد ششم ١٠٠
بالعهد هفدهم ٣٤
عهد دوم ٢٥ سیزدهم ٢٥
عهدنا دوم ٩٤ . ٧٤

[illegible]

عهن

عوج

غاد

عور

عیش

عاق

عال

عام

عان

عیب

عید

عیی

عیسی بن مریم

باب الغين

غبر

غبن

غثاء

غدر

غدق

غدا

غرب

غرف

غرق

غرا

غزل

غزی

غسق

غسل

[illegible]

غشى
غَشِيَهُمْ بیستم ۸۱ سی یکم ۳۱
تَغْشٰهُمْ بیستم ۸۱
يَغْشٰى سيم ۴ چهل و چهارم
پنجاه و سيم ۴ نود و دوم
وَتَغْشٰى چهاردهم ۵۰
يَغْشٰهُ بيست و چهارم ۴۰
يَغْشٰهَا نود و يكم ۴
تَغْشٰهُمْ بيست نهم ۵۵
لِيَغْشٰى سی سيم ۱۹
غَشِىَ پنجاه و سيم ۵۵
تَغَشّٰهَا پنجاه و سيم ۵۵
يُغْشِيكُمْ هشتم ۱۱
فَأَغْشَيْنٰهُمْ سی ششم ۹
يُغْشِى هفتم ۵۴ سيزدهم ۳
الْغَشْيِ دهم ۲۸
تَغَشّٰهَا هفتم ۱۸۹
وَاسْتَغْشَوْا هفتاد و يكم ۷
يَسْتَغْشُونَ يازدهم ۵
غٰاشِيَةٌ دوازدهم ۱۰۷
الْغٰاشِيَةِ هشتاد و هشتم ۱
غَوٰاشٍ هفتم ۳۹
غِشٰاوَةٌ دوم ۷
غِشٰاوَةً چهل و پنجم ۲۳
الْمَغْشِىِّ چهل و هفتم ۲۰

غصص
غُصَّةٍ هفتاد و سيم ۱۳

عصب
غَضْبًا بيستم ۷۸

غضض
يَغُضُّونَ چهل و نهم ۳
يَغُضُّوا بيست و چهارم ۳۰
يَغْضُضْنَ بيست و چهارم ۳۱
وَاغْضُضْ سی و يكم ۱۹

غضب
پنجاه و ششم ۱۵ شصتم ۱۳
وَغَضِبَ چهارم ۹۳ پنجم
۶۰ چهل و هشتم ۶
غَضِبُوا چهل و دوم ۳۷
غَضْبٰانَ هفتم ۱۵۰ شانزدهم
۱۰۶ بيستم ۸۶ چهل و دوم
۱۶
وَغَضَبٌ هفتم ۷۱
الْغَضَبُ هفتم ۱۵۴
غَضَبِهِ دوم ۹۰
بِغَضَبٍ دوم ۶۱-۹۰ سيم
۱۱۲ هشتم ۱۶
غَضَبٌ بيست و چهارم ۹
غَضْبٰانَ هفتم ۱۴۹ بيستم ۸۶

الْمَغْضُوبِ اول ۷
مُغٰاضِبًا بيست و يكم ۸۷

غطش
وَأَغْطَشَ هفتاد و نهم ۲۹

غطاء
هجدهم ۱۰۱
غِطٰاءَكَ پنجاهم ۲۱

غفر
غَفَرَ سی و ششم ۲۷
نَغْفِرْ بيست و هشتم ۱۵
وَغَفَرَ چهل و دوم ۴۳
نَغْفِرْ نساء و ششم ۴۸
يَغْفِرُ سيم ۱۲۹ - ۴۸ - ۱۱۶
چهارم ۵ - ۱۱۸ پنجم ۲۱
دوازدهم ۹۲ و سيزدهم ۶
چهل و هشتم ۱۴
فَيَغْفِرُ دوم ۲۸۴
وَيَغْفِرُ چهارم ۵۱ - ۱۱۶
پنجم ۴۰
تَغْفِرْ هفتم ۲۳ بيست و چهارم
۲۲ بيست و ششم ۸۲
چهل و هفتم ۳ شصت و
ششم ۱
لِيَغْفِرَ چهارم ۱۳۷ - ۱۶۸
چهاردهم ۱۰ بيستم ۷۳ چهل و
ششم ۲
يَغْفِرُ چهل و ششم ۳۱ شصت و
يكم ۱۲ هفتاد و يكم ۴
وَيَغْفِرُ سيم ۲۹ ششم ۲۹
۷۱ سی و سيم ۷ پنجاه و
۲۸ شصت و چهارم ۱۷
لِيَغْفِرَ هفتاد و يكم ۴
تَغْفِرْ پنجم ۱۱۸ هفتم ۲۲
يازدهم ۴۷
يَغْفِرُونَ چهل و دوم ۳۷
يَغْفِرْ چهل و پنجم ۱۳
وَتَغْفِرُوا شصت و چهارم ۱۴
تَغْفِرْ دوم ۵۵ هفتم ۱۵۱
اغْفِرْ سيم ۱۴۷ هفتم ۱۵۵
چهاردهم ۴۱ بيست و
سيم ۱۱۸ شصتم ۵ نود و
دهم ۱۰ هفتاد و يكم ۲۸
فَاغْفِرْ سيم ۱۶ - ۱۹۳ هفتم
۱۵۴ بيست و سيم ۱۱۰ بيست
و ششم ۱۰ اچهلم ۷
وَاغْفِرْ دوم ۲۸۶ بيست و
هشتم ۱۶ شصت و ششم
و هشتم ۸
سَيُغْفَرُ هفتم ۱۶۹
يُغْفَرْ هشتم ۳۸

فَاسْتَغْفَرَ سی و هشتم ۲۴
وَاسْتَغْفَرَ چهارم ۶۴
يَسْتَغْفِرِ چهارم ۱۱۰ شصت
و سيم ۵
تَسْتَغْفِرْ نهم ۸۰ شصت و سيم
اسْتَغْفِرْ دوازدهم ۹۸
سَأَسْتَغْفِرُ نوزدهم ۴۸
لَأَسْتَغْفِرَنَّ شصتم ۴
يَسْتَغْفِرُونَ هشتم ۳۳
پنجاه و يكم ۱۸
وَيَسْتَغْفِرُونَ چهلم ۷
چهل و دوم ۳
يَسْتَغْفِرُونَهُ پنجم ۷۴
وَيَسْتَغْفِرُوا نهم ۵۳
تَسْتَغْفِرُونَ بيست و هفتم ۴۶
وَيَسْتَغْفِرُونَ پنجم ۷۸
اسْتَغْفِرْ نهم ۸۰ دوازدهم ۹۷
فَاسْتَغْفِرْ چهل و هشتم ۱۱
وَاسْتَغْفِرْ سيم ۱۵۲
چهارم ۱۰۶ بيست و چهارم
۶۲ چهلم ۵۵ چهل و هفتم ۱۹
شصتم ۱۲
اسْتَغْفِرُوا يازدهم ۳ - ۶۱
هفتاد و يكم ۹
وَاسْتَغْفِرُوا دوم ۱۹۹
يازدهم ۹۰ هفتاد و سيم ۲۰
وَاسْتَغْفِرُوهُ دوازدهم ۲۹
فَاسْتَغْفِرُوهُ يازدهم ۶۱
وَاسْتَغْفِرُ صد دهم ۳
وَاسْتَغْفِرُ چهل يكم ۶
غٰافِرِ چهلم ۳
الْغٰافِرِينَ هفتم ۱۵۵
غَفُورٌ دوم ۱۷۳ - ۱۸۲
۱۸۸ - ۱۹۲ - ۲۱۸ - ۲۲۵
۲۲۶ سيم ۳۱ - ۸۹
۱۲۹ - ۱۵۵ چهارم ۴۳
پنجم ۳ - ۳۴ - ۳۹ - ۹۸
۱۰ ششم ۵۴ - ۱۴۵
۱۶۵ هفتم ۱۶۷ - ۱۵۳
دوازدهم ۳ پنجم هشتم ۳
شانزدهم ۱۱ بيست و
دوم ۵ بيست و چهارم
و هفتم ۱۳ سی
و پنجم ۲۷ - ۲۵ چهل دوم
۲۲ چهل نهم ۵ - ۱۴ پنجاه و
هفتم ۲۸ پنجاه و هشتم ۱۲
شصتم ۷ - ۱۲ شصت و
چهارم ۱۴ شصت و ششم
هفتاد و سيم ۲۰

غَفُورٌ ششم ۱۵۲
يَغْفِرُ يازدهم ۳ شانزدهم
۱۱۰ - ۱۱۸ - ۱۲۵ - ۱۵۱
سعد ۲۷ - ۴۲ بيست
پنجم ۷۰۷ سی سيم ۵ - ۲۴
۰ - ۹۵ - ۵۹ - ۷۳ سی پنجم ۹۳
چهل و هشتم ۱۴
لِغَفّٰارٌ بيستم ۸۲
الْغَفّٰارُ سی و هشتم ۶۶
و نهم ۵
الْغَفّٰارُ چهلم ۴۲
غَفّٰارًا هفتاد و يكم ۹
غُفْرٰانَكَ دوم ۲۸۵
مَغْفِرَةٌ سيم ۱۳۳ پنجم ۱۲
هشتم ۷۴ يازدهم ۱۱ بيست و
دوم ۵۰ بيست و چهارم
۲۶ سی چهارم ۴ سی پنجم
۸ چهل و نهم ۳ شصت و هفتم ۱۲
الْمَغْفِرَةِ سيم ۱۵۱
وَمَغْفِرَةٌ دوم ۲۶۳
۴ چهل و هفتم ۱۷ پنجاه و
هفتم ۲۰
مَغْفِرَةٍ سيم ۱۳۶ سيزدهم ۶
چهل يكم ۴۳ پنجاه و هفتم
۲۱
بِمَغْفِرَةٍ سی و ششم ۱۱
الْمَغْفِرَةِ پنجاه و سيم ۳۲
مغفرة پنجاه و سيم ۲۳
بِالْمَغْفِرَةِ دوم ۱۷۵
مَغْفِرَةٌ دوم ۱۷۱ سی و
سيم ۳ چهل و هشتم ۲۹
وَمَغْفِرَةٌ چهارم ۹۸
اسْتِغْفٰارُ نهم ۱۱۵
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ سيم ۱۵

غفل
تَغْفُلُونَ چهارم ۱۰۲
أَغْفَلْنٰا هجدهم ۲۷
غٰافِلًا چهاردهم ۴۲
بِغٰافِلٍ دوم ۷۴ - ۸۵ - ۱۴۰ - ۱۴۹
۱۴۴ - ۱۳۶ سيم ۹۹ يازدهم

۱۲۳ بيست و هفتم ۹۳
غٰافِلُونَ ششم ۱۳۱ دهم
۷ دوازدهم ۱۳ سی و
ششم ۶ چهل و ششم ۵
لَغٰافِلُونَ دهم ۹۲
الْغٰافِلُونَ هفتم ۱۷۸
شانزدهم ۱۱۰
غٰافِلِينَ هفتم ۱۳۶ - ۱۴۶
۱۷۲ بيست و سيم ۷
لَغٰافِلِينَ ششم ۱۵۶ دهم
الْغٰافِلِينَ هفتم ۲۰۵
دوازدهم ۳
الْغَفْلَةِ بيست و يكم ۲۱
غَفْلَةٍ نوزدهم ۳۹ بيست و
يكم ۱ - ۹۷ بيست و هشتم ۱۵
پنجاهم ۲۲

غلل
غُلَّتْ سيم ۱۵۵
يَغُلَّ سيم ۱۵۵
يَغْلُلْ سيم ۱۵۵
فَغُلُّوهُ شصت و نهم ۳۰
غُلَّتْ پنجم ۶۴
غُلَّ هفتم ۴۳ پانزدهم ۴۷
غِلًّا پنجاه و نهم ۱۰
الْأَغْلٰالُ سيزدهم ۵
چهلم ۷۳
أَغْلٰالًا سی و ششم ۸
وَأَغْلٰالًا هفتاد و ششم ۴
الْأَغْلٰالَ سی و چهارم ۳۳
وَالْأَغْلٰالَ هفتم ۱۵۷
مَغْلُولَةٌ پنجم ۶۴
مَغْلُولَةً هفدهم ۲۹

غلب
غَلَبَتْ دوم ۲۵۰ بيست و
سيم ۱۰۸
غَلَبُوا هجدهم ۲۱
يَغْلِبَ چهارم ۷۴
لَأَغْلِبَنَّ پنجاه و هشتم ۲۱
يَغْلِبُوا هشتم ۶۵ دوم
تَغْلِبُونَ چهل و يكم ۲۶
غُلِبَتِ سی ام ۱
فَغُلِبُوا هفتم ۱۱۹
يُغْلَبُونَ هشتم ۳۶
سَتُغْلَبُونَ سيم ۱۲
غُلِبَتِ سی ام ۲
غَلَبِهِمْ سی ام ۳
غٰالِبَ سيم ۱۶۰
غٰالِبٌ هشتم ۴۸ دوازدهم ۲۱
غٰالِبٌ سيم ۱۶۰ پنجم ۵۶
غٰالِبُونَ پنجم ۵۶

الْغٰالِبُونَ بيست و ششم ۴۴
يكم ۵۶ بيست و ششم ۴۴
بيست و هشتم ۳۵ سی و هفتم
۱۷۳
الْغٰالِبِينَ هفتم ۱۱۳ بيست و
ششم ۴۰ - ۴۱ سی و هشتم
مُغَلَّبٌ پنجاه و چهارم ۱۰

غلظ
وَاغْلُظْ نهم ۷۳ شصت و ششم
فَاسْتَغْلَظَ چهل و هشتم ۲۹
غَلِيظٍ چهاردهم ۲۰
غَلِيظًا يازدهم ۵۸ سی يكم
چهل و يكم ۵۰
غَلِيظٌ سيم ۱۵۳
غِلْظَةً چهارم ۲۱ - ۱۵۴ - ۲۵
سی و سيم ۷
غِلٰاظٌ شصت و ششم ۶
غِلْظَةً نهم ۱۲۳

غلف
غُلْفٌ دوم ۸۸ چهارم ۱۵۵
وَغَلَّقَتِ دوازدهم ۲۳

غلم
غُلٰامٌ سيم ۴۰ دوازدهم
۱۹ نوزدهم ۲۰
الْغُلٰامُ هجدهم ۷۹
بِغُلٰامٍ پانزدهم ۵۳ نوزدهم
۷ سی هفتم ۱۰۱ پنجاه و يكم ۲۸
غُلٰامًا هجدهم ۷۴ نوزدهم ۱۹
لِغُلٰامَيْنِ هجدهم ۸۱
غِلْمٰانٌ پنجاه و دوم ۲۴

غلا
تَغْلُوا چهارم ۱۷۰ پنجم ۸۱

غلى
يَغْلِى چهل و چهارم ۴۵
كَغَلْىِ چهل و چهارم ۴۶

غمم
غَمٌّ بيست و دوم ۲۲
الْغَمِّ سيم ۱۵۴ بيستم ۴۰
و يكم ۸۸
غَمًّا سيم ۱۵۳
غُمَّةً دهم ۷۱
الْغَمٰامَ دوم ۲۱۰
بِالْغَمٰامِ بيست و پنجم ۲۵
الْغَمٰامَ دوم ۵۷ هفتم ۱۶۰

غمر
غَمْرَةٍ بيست و سيم ۵۴
پنجاه و يكم ۱۱
غَمَرٰاتِ ششم ۹۳
غَمْرَتِهِمْ بيست و سيم ۵۴

غمز
يَتَغٰامَزُونَ هشتاد و سيم ۳۰

غمض
تُغْمِضُوا دوم ۲۶۷

غنم
غَنِمْتُمْ هشتم ۴۱ - ۶۹
غَنَمُ بيستم ۱۸
وَالْغَنَمِ ششم ۱۴۶
غَنَمِي بيستم ۱۸
مَغٰانِمُ چهارم ۹۴
مَغٰانِمَ چهل و هشتم ۱۵ - ۲۰
وَمَغٰانِمَ چهل و هشتم ۱۹

غنا
تَغْنَ دهم ۲۴
يَغْنَوْا هفتم ۹۲ يازدهم ۶۸
أَغْنٰى هفتم ۴۸ پانزدهم
بيست و ششم ۲۰۷ سی و
نهم ۵۰ چهلم ۸۲ چهل و ششم
پنجاه و سيم ۴ شصت و نهم
۲۸ صد يازدهم ۲
فَأَغْنٰى نود و سيم ۸
أَغْنٰى يازدهم ۱۰۱
أَغْنَتْ نهم ۲۵
يُغْنِي دهم ۳۶ يازدهم ۱۰
نوزدهم ۴۲ چهل و چهارم
۴۱ چهل و پنجم ۱۰ و دوم
پنجاه دوم ۴۶ پنجاه و سيم
۲۸ هفتاد و هفتم ۳۱ هشتاد و هشتم ۷
نود و دوم ۱۱
يُغْنِيَ چهارم ۱۳۰ پنجاه و سيم ۲
يُغْنِيهِمْ بيست و چهارم ۳۲
پنجاه و چهارم ۵
يُغْنِيكُمْ نهم ۲۸ - ۱۱۲
پنجاه و ششم ۱۸
تُغْنِيَ نهم ۱۸ دوازدهم ۶۷
تُغْنِ هفدهم ۱۰
تُغْنِي نوزدهم ۲۷
تُغْنِيَ شصت و هفتم
يُغْنِيَا شصت و ششم ۱۰
يُغْنِ پنجاه و سيم ۲۶
يُغْنِيهِمْ ششم ۳۱
اسْتَغْنٰى شصت و چهارم ۶ نود و ششم ۷
فَاسْتَغْنٰى شصت و چهارم
و نود و دوم ۸
غَنِىٌّ دوم ۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۷۰
سيم ۹۷ بيست و هفتم ۴۰
سی يكم ۱۲ نهم ۶ شصت
و چهارم ۶

الْغَنِىُّ چهارم ۱۳۳ بيست
و نهم ۶

الْغَنِىُّ ششم ۱۳۳ دهم ۶۸
بيست و دوم ۶۴ - ۶۳
شصت و چهارم
الْغَنِىُّ سی و پنجم ۱۵ سيم ۱۲۶
چهل و هفتم ۳۸
وَغَنِىٌّ چهارم ۱۳۵ ششم ۱۳۳
غَنِيًّا چهارم ۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱
الْغَنِىُّ چهل و هفتم ۳۸ شصت
و ششم ۶ شصتم ۶
أَغْنِيٰاءَ دوم ۲۷۳ سيم ۱۸۱
الْأَغْنِيٰاءِ پنجاه و نهم ۷
أَغْنِيٰاءُ نهم ۹۳
مُغْنُونَ چهاردهم ۲۱ چهلم ۴۷

غوث
يَغُوثَ هفتاد و يكم ۲۳
فَاسْتَغٰاثَهُ بيست و هشتم ۱۵
يَسْتَغِيثٰانِ چهل و ششم ۱۷
تَسْتَغِيثُونَ هشتم ۹
يَسْتَغِيثُوا هجدهم ۲۹
يُغٰاثُوا هجدهم ۲۹

غور
الْغٰارِ نهم ۴۰
غَوْرًا هجدهم ۴۱ شصت و
هفتم ۳۰
مَغٰارٰاتٍ نهم ۵۷

غوص
يَغُوصُونَ بيست و يكم ۸۲
وَغَوّٰاصٍ سی و هشتم ۳۷

غوط
الْغٰائِطِ چهارم ۴۳
پنجم ۶

غول
غَوْلٌ سی و هفتم ۴۷

غوى
غَوٰى بيستم ۱۲۱
پنجاه و سيم ۲
غَوَيْنٰا بيست و هشتم ۶۳
أَغْوَيْنٰاهُمْ بيست و هشتم ۶۳
فَأَغْوَيْنٰاكُمْ سی و هفتم ۳۲
أَغْوَيْتَنِي هفتم ۱۶
يُغْوِيَكُمْ يازدهم ۳۴
لَأُغْوِيَنَّهُمْ پانزدهم ۳۹ سی و هشتم ۸۲
وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ پانزدهم ۳۹
الْغَىِّ دوم ۲۵۶ هفتم ۱۴۶
غَيًّا نوزدهم ۵۹
لَغَوِىٌّ بيست و هشتم ۱۸
الْغٰاوُونَ بيست و ششم ۹۴
وَالْغٰاوُونَ بيست و ششم ۲۲۴
الْغٰاوِينَ هفتم ۱۷۵ پانزدهم ۴۲
لِلْغٰاوِينَ بيست و ششم ۹۱

غيب
يَغْتَبْ چهل و نهم ۱۲
غَيٰابَتِ دوازدهم ۱۰
الْغَيْبِ دوم ۳ سيم ۴۴ - ۱۷۹
پنجم ۱۰۹ - ۱۱۶ ششم ۵۰ - ۵۹
- ۷۳ هفتم ۱۸۸ نهم ۷۸ - ۹۴
۱۰۵ دهم ۲۰ يازدهم ۳۱ - ۴۹
دوازدهم ۵۲ - ۱۰۲ سيزدهم ۹
هجدهم ۲۲ نوزدهم ۶۱
بيست و سيم ۹۲ سی و دوم ۶
سی و چهارم ۳ - ۱۴ - ۴۸ - ۵۳
سی و پنجم ۱۸ - ۳۸ سی
ششم ۱۱ سی و نهم ۴۶
پنجاهم ۳۳ پنجاه و دوم ۴۱
پنجاه و سيم ۳۵ پنجاه و هفتم
۲۵ پنجاه و نهم ۲۲ شصت و دوم
۸ شصت و چهارم ۱۸ شصت و هشتم
۴۷ هفتاد و دوم ۲۶ هشتاد و يكم ۲۴
بِالْغَيْبِ ۱۳ ...
لِلْغَيْبِ دوازدهم ۸۱
غَيْبُ يازدهم ۱۲۳ شانزدهم ۷۷
هجدهم ۲۶ ...
غَيْبَ دوم ۳۳ ...
الْغُيُوبِ پنجم ۱۰۹ - ۱۱۶
نهم ۷۸ سی و چهارم ۴۸
غٰائِبَةٍ بيست و هفتم ۷۵
غٰائِبِينَ هفتم ۷
بِغٰائِبِينَ هشتاد و دوم ۱۶
الْغٰائِبِينَ بيست و هفتم ۲۰
غَيَابَتِ دوازدهم ۱۵

غير
يُغَيِّرُ سيزدهم ۱۱
فَلَيُغَيِّرُنَّ چهارم ۱۱۸
يَتَغَيَّرْ چهل و هفتم ۱۵
مُغَيِّرًا هشتم ۵۳
غَيْرَ دوم ۱۷۳ ...

غيض
يَغِيظَ سيزدهم ۹
وَغِيضَ يازدهم ۴۴

غيظ
لِيَغِيظَ چهل و هشتم ۲۹
الْغَيْظِ سيم ۱۱۹ - ۱۳۴
بِغَيْظِكُمْ سيم ۱۱۹
بِغَيْظِهِمْ سی و سيم ۲۵
لَغٰائِظُونَ بيست و ششم ۵۵
تَغَيُّظًا بيست و پنجم ۱۲

باب الفاء

فأد
فُؤٰادُ بيست و هشتم ۱۰
الْفُؤٰادُ پنجاه و سيم ۱۱
وَالْفُؤٰادَ هفدهم ۳۶
أَفْئِدَةُ ششم ۱۱۳
الْأَفْئِدَةِ صد چهارم ۷
أَفْئِدَةً چهاردهم ۴۳
وَأَفْئِدَةً چهاردهم ۳۷
وَالْأَفْئِدَةَ شانزدهم ۷۸
فُؤٰادَكَ يازدهم ۱۲۰
فُؤٰادَهُ بيست و پنجم ۳۲
فُؤٰادَكُمْ ...

فتأ
تَفْتَأُ دوازدهم ۸۵

فتح
فَتَحَ دوم ۷۶
فَتَحْنٰا ...
فُتِحَتْ ...
يَفْتَحُ ...
فَافْتَحْ ...
وَيَفْتَحُ ...
الْفَتْحُ ...
الْفَتّٰاحُ سی و چهارم ۲۶
مَفٰاتِحُ ...

فتر
يَفْتُرُونَ بيست و يكم ۲۰
يُفَتَّرُ چهل و سيم ۷۵
فَتْرَةٍ پنجم ۱۹

فتق
فَفَتَقْنٰاهُمٰا بيست و يكم ۳۰

فتل
فَتِيلًا چهارم ۴۹ - ۷۷
هفدهم ۷۱

فتن
فَتَنُوا هشتاد و پنجم ۱۰
فَتَنْتُمْ پنجاه و هفتم ۱۴
فَتَنّٰا بيست و نهم ۳
...

فتح ببت ويكم ١٤
فتبان دوازدهم ٣٠
فتنة نجدهم
الفتنة نجدهم
لفتنة نجدهم ١٠٥
فتنها دوازدهم ٣٠
لفتيانه دوازدهم ٢٢
فتيانكم چهارم ٢٩
بيست چهارم ٣٣

فتح

بيست ودوم ٢٨
فجاجا بيست يكم ٣٢
هفتاد ويكم ١٩

فجر

ليفجر هفتاد وپنجم ٥
تفجر هفدهم ٩٢
وتفجرنا بيسم ٣٢
شم ٣٣ پنجاه وچهارم ١٢
تفجر هفدهم ٩٣
يفجرونها هفتاد وششم
فجرت هشتاد ودوم ٣
تفجر دوم ٦٠
فانفجرت دوم پنجاه ٥٧
انفجر دوم ١٨٣ هفدهم
تم هفتم چهل ٥٧

الفاتحة چهارم ١٩ هفتم
٧٨ بيست هفتم ٥٥
بيست نهم ٢٧
الفواحش ششم ١٥٢
هفتم ٣١
والفواحش چهل ودوم
پنجاه وسيم ٣٣

فخر

فخور يازدهم ١٣
فخور سي ويكم ١٧ پنجاه و
هفتم ٢٣
فخورا چهارم ٤٠
كالفخار پنجاه وپنجم ١٣
وتفاخر پنجاه وهفتم ١٩

فدى

وفديناه سي هفتم ١٠٧
تفادوا دوم ٨٥
افتدى سيم ٨٥
افتدت دوم ٢٢٩
لافتدت ٥٥
لافتدوا سيزدهم
سي نهم ٤٨
يفتدى هفتادم ١١
ليفتدوا پنجم ٣٦
بداء چهل هشتم

لفروجهم بيست سيم ٥
٢٦
فروجهن بيست چهارم ٣٠
بيست سيم ٥
فروجهم بيست وچهارم ٣١

فرح

نهم ٨٢ چهل دوم ٤٧
چهلم ٨٣
وفرحوا دوم ٢٣ سيزدهم
يفرح سيام ٣
تفرح بيست هشتم ٧٦
يفرحون سيم ١٨٥ سيزدهم
٣٨ يفرحوا سيم ١١٤
فليفرحوا دهم ٥٩
تفرحون بيست هفتم ٣٦
چهلم ٧٥
تفرحوا پنجاه وهفتم ٢٣
الفرح يازدهم ١٣
فرحون نهم ٥٣ بيست سيم
٥٥ سيام ٣١
فرحين سيم ١٧٠
الفرحين بيست وهشتم ٧٦

فرد

فردا نوزدهم ٨٠ ٩٥
بيست ويكم ٨٩

مفروضا چهارم ١١٨ ٨
فرط
يفرط بيستم ٤٧
فرطت سي نهم ٥٧
فرطتم دوازدهم ٨٠
فرطنا ششم ٣١ ٣٨
يفرطون ششم ٦١
مفرطون شانزدهم ٦٢

فرع

وفرعها چهاردهم ٢٤
فرعون هفتم ١٠٣ ١٢٠
١٣٣ دهم ٨٥ ٩٠ هفدهم
١٠٣ بيستم ٢٣ ٨١
بيست ششم ٢٣ ٥٣ بيست
وهشتم ٣٨ چهلم ٢٧ ٣٠
٨٣ چهل وسيم ٤٦
ونهم ٢ هفتاد وسيم ١٥
وفرعون سي هشتم ١٢

فرق

فرقنا دوم ٥٠
فرقناه هفدهم ١٠٦
يفرقون نهم ٥٦
فرقت پنجم ٢٨
يفرق چهل وچهارم ٤
فرقت بيستم ٩٤
يفرقون دوم ١٠٢
يفرقوا چهارم ١٥٠ ١٥١
نفرق دوم ٢٨٥ ١٣٦
فالفارقات هفتاد وهفتم ٤
تفرق نود وهشتم ٣
فتفرق ششم ١٥٣
تفرقوا سيم ١٠٣ ١٠٥
دوم ١٣
تفرقوا چهارم ١٣٠
يتفرقون سيام ١٣
تفرقوا چهل ودوم ١١
فرقا هفتاد وهفتم ٤
فرق بيست وششم ٦٣
فرقين نهم ١٢٦
فراق نجدهم ٧٧
الفراق هفتاد وپنجم ٢٨
فالفارقات هفتاد وهفتم

فسح

فره

فسد

فسق

فشل

فصح

فصل

فسر

فسو

فزع

فسم

فضض

فضل

فضى

فطر

فظ

فعل

الفاء مع الکاف

نَفْعَلُ سے مفتم ۳۳
نفعادو مفتم ۱۸
نَفْعَلَ یازدہم ۸۹
یَفْعَلهُ شصتم ۱
تَفْعَلُوهُ شتم ۷۶
اِفْعَلْ سی و مفتم ۱۰۲
فَافْعَلُوا دوم ۴۳
وَافْعَلُوا بیست و دوم ۷۶
نُعِلَ سے و چہارم ۵۴
مُفْعَلْ چهل و ششم ۶
یُفْعَلُ مفتاد و پنجم ۲۵
فِعْلَ بیست و یکم ۷۳
تَفْعَلُكَ بیست و ششم ۱۸
فَاعِلٌ مجدہ ۲۳
فَاعِلُونَ بیست و سیم ۴
لَفَاعِلُونَ دوازدہم ۱۰ فَاعِلِینَ
دوازدہم یازدہم ۱۷ بیست و یکم ۱۷
۱۰۴ ۰ ۷۹ ۰ ۸۸
فَعَّالٌ یازدہم ۱۰۹ مشتاد
و پنجم ۱۶ مَفْعُولًا چہارم ۵۰
مشتم ۴۴ ۰ ۴۲ مفدہم سے
سیم ۳۷ مشتاد سیم ۱۸
لَمَفْعُولًا مفدہ ۱۰۸

الفاء مع اللام

فقد

تَفْقِدُونَ دوازدہم ۸۱
تَفْقِدُ دوازدہم ۷۲
وَتَفَقَّدَ بیست و مفتم ۲۰

فقر

الفقر دوم ۲۷۱
فَاقِرَةٌ مفتاد و پنجم ۲۵
نَفِیرًا سیم ۱۷ ابیت و مشتم ۲۶
فَقِیرًا چہارم ۶ ۱۳۴ ۰
الفقیر بیست و دوم ۲۵
الفقراء سے و پنجم ۱۶
چهل و مفتم ۳۸
لِلْفُقَرَاءِ دوم ۲۷۲ نہم ۶۰
پنجاه و نہم ۸
فقراء بیست و چهارم ۳۲
الفقراء دوم ۲۷۳

فقع

فَاقِعٌ دوم ۶۹

فقه

یفقهون چہارم ۸۰ ششم
۶۰ ۹۸ ۰ مفتم ۱۷۸ مشتم ۶۰
نہم ۸۱ ۱۲۷ ۰ ۸۸ ۰ مجدہ
۴۳ چهل و مشتم ۱۵ پنجاه و نہم
۱۳ شصت و سیم ۷۰۲
یَفْقَهُوا بیستم ۲۹
تَفْقَهُونَ مفدہم ۴۴
یَفْقَهُوهُ ششم ۲۵ مفدہم

۴۸ مجدہ ۵۵
لِیَتَفَقَّهُوا نہم ۱۲۳

فك

نودم ۱۳
مُنْفَكِّینَ نود و ششم ۱

فکر

فَکَّرَ مفتاد و چہارم ۱۸
یَتَفَکَّرُونَ مفتم ۱۷۵
دہم ۲۴ سیزدہم ۳ شانزدہم
۱۱ ۶۹ ۰ ۷۱ سیم ۲۰ سی و
نہم ۴۲ چهل و پنجم ۱۲ پنجاه
و نہم ۲۱
وَیَتَفَکَّرُونَ سیم ۱۸۸
یَتَفَکَّرُوا مفتم ۱۸۳ سے ام ۷
تَتَفَکَّرُونَ دوم ۲۱۷ ۰ ۲۶۶
ششم ۵۰
تَتَفَکَّرُوا سی و چہارم ۴۵

فکه

تَفَکَّهُونَ پنجاه و ششم ۶۵
فَکِهِینَ مشتاد و سیم ۳۱
فَاکِهُونَ سے و ششم ۵۵
فَاکِهِینَ چهل و چہارم ۲۷
پنجاه و دوم ۱۸
فَاکِهَةٌ سے و ششم ۵۷ چهل و
سیم ۷۳ پنجاه و پنجم ۱۰ ۰ ۶۸
فَاکِهَةٍ چهل و چہارم ۵۵
بِفَاکِهَةٍ سے و مشتم ۵۱ پنجاه
و دوم ۲۲ پنجاه و پنجم ۵۲
وَفَاکِهَةٍ پنجاه و ششم ۲۰
وَفَاکِهَةٌ مشتام ۳۱
فَوَاکِهُ بیست و سیم ۱۹
سی و مفتم ۴۱
وَفَوَاکِهُ مفتاد و مفتم ۴۲

فلح

أَفْلَحَ بیستم ۶۴ بیست و سیم ۱
مشتاد و مفتم ۱۴ نود و یکم
یُفْلِحُ ششم ۲۱ ۱۳۵
دہم ۱۸ ۷۷ ۰ دوازدہم ۲۳
بیستم ۶۹ بیست و سیم ۱۱۷
بیست و مشتم ۳۷ ۰ ۸۲
یُفْلِحُونَ دہم ۶۹ شانزدہم
۱۱۷
تُفْلِحُونَ دوم ۱۸۹ سیم ۱۳۰
۲۰۰ پنجم ۳۹ ۰ ۹۳ ۱۰۰ مفتم
۶۹ مشتم ۴۵ بیست و دوم
۷۷ بیست و چہارم ۳۱ شصت
و دوم ۱۰
تُفْلِحُوا بیستم ۶۹
المُفْلِحُونَ دوم ۵ سیم ۱۰۰
مفتم ۸ ۱۵۷ ۰ نہم ۸۹ بیست

و سیم ۴۲ بیست و چہارم ۵۵
سے ام ۳۷ پنجاه و نہم
و مشتم ۲۲ پنجاه و نہم ۹
شصت و چہارم ۱۶
المُفْلِحِینَ بیست و مشتم ۶۷

فلق

فَانْفَلَقَ بیست و ششم ۶۳
الفَلَقِ صد و سیزدہم ۱
فَالِقُ ششم ۹۵ ۰ ۹۶

فلك

الفُلْكُ سیم ۴۶ چهل و
پنجم ۱۱
الفُلْكِ مفتم ۶۴ دہم ۲۲ ۷۳
۷۴ بیست و سیم ۲۲
بیست و ششم ۱۱۹ بیست و
نہم ۶۵ سی و سیم ۴۱ سی و
مفتم ۱۴۰ چهل و
سیم ۱۱
وَالفُلْكُ دوم ۱۵۹
الفُلْكُ یازدہم ۴۰ ۰ ۲۹
چہاردہم ۳۷ شانزدہم
مفدہم ۶۶ بیست و
یکم ۳۰ بیست و
وَالفُلْكُ بیست و دوم
فَلَكٍ بیست و یکم
وششم ۴۰

فلن

فُلَانًا بیست و پنجم

فنن

أَفْنَانٍ پنجاه و پنجم

فند

تُفَنِّدُونِ دوازدہم

فنی

فَانٍ پنجاه و پنجم ۲۶

فهم

فَفَهَّمْنَاهَا بیست و یکم ۷۹

فات

فَاتَکُمْ سیم ۱۴۷ پنجاه و
۲۳ شصتم ۱۱
فَوْتَ سی و چہارم ۵۰
تَفَاوُتٍ شصت و مفتم

فوج

فَوْجٌ مفتم ۵۰ شصت و
و مفتم ۸
فَوْجًا بیست و مفتم
أَفْوَاجًا مفتاد و مشتم ۱۸
صد و دہم ۲

فاد

وَفَادًا یازدہم ۲
سیم ۲۷
تَفُورُ شصت و مفتم

فار

سیزدہم ۵

فوم

فاه

بِأَفْوَاهِهِمْ بیست و چہارم ۱۴
أَفْوَاهِهِمْ سیم ۱۱۸ چهل و
مفتم ۱۸۱ سیم ۲۳
سیم ۷

فی

سیم ۷۸ ۰ ۹۹

الفاء مع الکاف

الفاء مع اللام

فیه

وفیها

فیما

فینا

فیکم

وفیکم

فیهم

فیهن

فاء

فاض

قال

باب القاف
القاف مع الالف

افی

لفی

وفی

وفیه

فیها

فیه

باب القاف

قبر

فاقبره هشتاد ۲۱
القبور هشتاد و دوم ۴
القبور بیست و دو ۷ سی و پنجم ۲۲ شصتم ۱۳ صد و ۹
قبره نهم ۸۴
المقابر صد و دو ۲

قبس

نقتبس پنجاه و هفتم ۱۳
بقبس بیست و هفتم ۷
بقبس بیستم ۱۰

قبض

فقبضت بیستم ۹۶
قبضناه بیست و پنجم ۴۶
یقبض دوم ۲۴۵
ویقبضون نهم ۶۷
ویقبضن شصت و هفتم ۱۹
قبضا بیست و پنجم ۴۶
قبضة بیستم ۹۶
قبضته سی و نهم ۶۷
مقبوضة دوم ۲۸۳

قبل

یقبل نهم ۱۰۴ چهل و دوم ۲۵
تقبلوا بیست و چهارم ۴
یتقبل دوم ۴۵-۱۱۷
یتقبل سیم ۸۵-۹۰
نتقبل سیم ۳۵ نهم ۵۴
فاقبلت پنجاه و یکم ۲۹
فاقبل هفتم ۴۸
شصت و هشتم ۳۰
واقبل سی و هفتم ۲۷
پنجاه و دوم ۲۵
فاقبلوا سی و هفتم ۹۴
واقبلوا دوازدهم ۷۱
اقبلنا دوازدهم ۸۲
اقبل بیست و هشتم ۳۱
فتقبلها سیم ۳۷
یتقبل پنجم ۳۰
نتقبل چهل و ششم ۱۶
تقبل دوم ۱۲۱
تقبل سیم ۹۰
ویتقبل چهاردهم ۴۴
یتقبل پنجم ۳۰
یتقبل نهم ۵۳
تقبل پنجم ۴۰
یقبل پنجم ۳۰
قبل دوم ۴-۲۵-۵۱-۸۵-۱۰۸
۱۰۲ سیم ۲-۵۸ ۱ چهارم
۹۰-۱۲۵-۲ ۱۶۱ سیم ۲۴
۸۱ ششم ۲۸ ۱۵۹-۱۴۸
هفتم ۵-۹۹-۹۰-۱۵۰-۱۷۲
هشتم ۳۳ نهم ۳-۴۸-۵۰
۱۰۸ دهم ۹-۱۰۷ یازدهم ۹
۱۱۱ دوازدهم ۶-۷۷-۸۰
۱۰۱ چهاردهم ۲۷-۵۰
پانزدهم ۲۷ شانزدهم ۲۶
نوزدهم ۹-۱۰۰ بیستم
۱۲۲-۱۱۴-۱۳۳ بیست و یکم
۲۴-۷-۵ بیست و دوم ۲۶
بیست و سیم ۸۵ بیست و
هفتم ۷۵ بیست و هشتم ۱۰
سی ام ۴۲-۱۰۲ سی و سیم ۱۵
۳۸-۴۳ سی و چهارم ۴۵
۴۵ سی و نهم ۱ چهلم ۳۰
۲۶-۰۲ چهل و یکم ۴۴ چهل
هشتم ۱۰-۱۳ [illegible] پنجاه و یکم
۴۶ پنجاه و دوم ۲۸
پنجاه و سیم ۵۳ پنجاه و هفتم
۱۵ شصت و دوم ۲ شصت
و چهارم ۵
قبل دوم ۷۳-۵۵ پنجم
۱۳۷-۸۷ چهارم ۵۰ پنجم
۳۸ هفتم ۱۲۶ یازدهم ۵۱
چهاردهم ۳ بیستم ۱۱۳
بیست و چهارم ۵۷ سی ام
۴۲-۸۰ سی و سیم ۱۴ سی
و نهم ۵۵ چهل و دوم
دوم چهل و ششم ۲۶ پنجاه و هفتم
۲-۱۰ پنجاه و هشتم ۵ شصت
و چهارم ۱ هفتاد و یکم ۱
قبلک چهارم ۱۵۲ هفتم ۱۲
یازدهم ۵ دوازدهم ۷ سی
و سیزدهم ۷ [illegible] ۵
نوزدهم ۲۳ بیستم ۱۳۴-۷۲
بیست و ششم ۶۸ بیست و هفتم
۳۸-۳۹-۴۰-۴۷
سی و هشتم ۱۵ پنجاهم ۳۴
پنجاه و یکم ۱۶ پنجاه و ششم
وقبل بیستم ۱۳۰ پنجاه [illegible]
قبلی سیم ۱۸۳ بیست و یکم
۲۴ چهل و ششم ۱۶
قبلک دوم ۴ سیم ۱۸۴
چهارم ۲۶-۶۰ ششم ۱۰
۴۲-۷۳ دهم ۹۴ دوازدهم
۱۰۹ سیزدهم ۳۸-۳۲
پانزدهم ۱۰ شانزدهم ۴۵
۵ بیست و یکم ۲۵
بیست و دوم ۵۲ بیست و
هشتم ۳ [illegible] سی و دوم
۲ سی و پنجم ۹ سی و نهم
۵ و چهلم ۷۸ چهل و یکم
۴۳ چهل و سیم ۲۳ چهل و
سیم ۲۴-۴۴
قبله دوم ۱۹۲ سیم ۱۳۸
پنجم ۷۹ دهم ۱۲ یازدهم ۲۰
دوازدهم ۸ هفدهم ۱۰۸
بیستم ۱۳۳ بیست و ششم ۵
۷۸-۵۲ بیست و هشتم ۴۷
سی ام ۴۲ چهل و سیم ۲۶
چهل و ششم ۱۱
قبلها بیستم ۲۹ بیست و
هفتم ۴۲
قبلنا هفتم ۲۲ هشتم ۵۱
قبلکم دوم ۲۱-۱۷۹-۱۸۳-۲۱۴
سیم ۱۳-۱۸۳ چهارم ۳۱
۱۳۰ پنجم ۶۲-۱۰۱ هفتم
۳۳ نهم ۶۹-۷۰ یازدهم
۱۸ چهاردهم ۹ بیست و چهارم
۳۲ بیست و نهم ۱۷
قبلهم دوم ۱۱۳ سیم [illegible]
۱۰ [illegible] هشتم ۵ [illegible] نهم
۷۱ دهم ۴۹-۱۰۲ دوازدهم
۱۰۹ سیزدهم ۳۲ شانزدهم
۲۸-۳۵-۲۷ بیست و چهارم
۸۰-۵۴ بیست و نهم ۳ سی ام
سی دوم ۲۶ سی و چهارم
۴۴-۲۳ سی و پنجم ۲۵ سی و
هشتم ۳ [illegible] ۱۲ چهلم
۲۲-۸۲ چهل و یکم ۲۲ چهل و
چهارم ۳۷ چهل و ششم ۱۷
پنجاه و یکم ۵۲
پنجاه و هشتم پنجاه و نهم ۹
۱۵ شصت و هفتم ۱۸
قبلک [illegible] بیست و
یکم ۷ بیست و پنجم ۲۲ سی و
چهارم ۴۳
قبله شصت و نهم ۹
قبلهم نود و هشتم ۷۵
بیستم ۱۲۸ بیست و یکم ۶
بیست و دوم ۴۳ سی و
ششم ۳ سی و هشتم ۱۲ چهلم
۵ چهل و چهارم ۱۷ پنجاهم ۱۲
۳۶ پنجاه و چهارم ۹ پنجاه و
پنجم ۵۶-۷۴
قبله دوازدهم ۲۶
قبلا ششم ۱۱۱ هجدهم ۵۵
قبل دوم ۱۷۳ بیست و هفتم
۳۷
قبله پنجاه و هفتم ۱۳
قبلک هفتادم ۳۶
وقبائل چهلم ۲
قبلته دوم ۱۴۵
قبلتهم دوم ۱۴۲
القبلة دوم ۱۴۳
قبلتهم دوم ۱۴۵
قبلتک دوم ۱۴۵
قبلتهم دوم ۱۴۵
بقبول سیم ۳۷
قبلا هجدهم ۵۵
وقبیله هفتم ۲۷
وقبائل چهل و نهم ۱۳
متقابلین پانزدهم ۴۷
سی و هفتم ۴۴ چهل و چهارم
۵۳ پنجاه و ششم ۱۶
مستقبل چهل و ششم ۲۳

قتر

یقتروا بیست و پنجم ۶۷
قترة دهم ۲۷
قترة هشتاد ۴۱
قتورا هفدهم ۱۰۰
المقتر دوم ۲۳۶

قتل

چهارم ۱۲ پنجم ۳۵ [illegible] ۹۶
وقتل دوم ۲۵۱
قتلت بیست و هشتم ۱۹
وقتلت بیستم ۴۰
اقتلت هجدهم ۷۴
قتلک بیست و هشتم ۳۳
قتلوا ششم ۱۴۰
قتلکم سیم ۱۵۴
قتلنا چهارم ۱۵۷
قتلناه پنجم ۹۰
قتله پنجم ۳۰
قتلکم ششم ۱۷
قتلوه چهارم ۱۵۷
وقتلوهم سیم ۱۸۳
تقتل چهارم ۹۳
یقتل چهارم ۹۲
اقتلتم چهلم ۲۸
یقتلون پنجم ۲۲ بیست و
دوم ۵۸
یقتلون نهم ۱۱۱
وتقتلون دوم ۸۵ سیم ۲۱
۱۵۸
یقتلن شصتم ۱۲
یقتلون دوم ۶۱-۹۱
سیم ۲۱
اتقتلون چهلم ۲۹
تقتلوا چهارم ۳۳ پنجم
۹۵
تقتلوا دوم ۱۹۱ [illegible]
ولا تقتلوا هفدهم ۳۳
تقتلوا ششم ۱۵۱ هفدهم
۳۱
قتلتم سیم ۱۵۷
اقتلوا دوم ۵۴ دوازدهم ۹
اقتلوا چهارم ۶۶
قتلوا سیم ۱۵۷
وقتلوا چهارم ۱۵۷
قتلوا چهارم ۱۵۷
وقتلوا سیم ۱۹۵
قتلوا سیم ۱۵۴-۱۶۸-۱۶۹
قتلوا سیم ۱۵۲-۱۵۳
فقتلنا سیم ۱۴۸
یقتل دوم ۱۴۹
یقتل چهارم ۷۴
یقتلون نهم ۱۱۱
یقتلون هفتم ۱۲۷
مستقبل هفتم ۱۲۷
وقتلوا سیم ۱۰۱
یقتلوا پنجم ۳۷
فقاتل سیم ۱۴۰
وقاتل پنجاه و هفتم ۱۰
قاتلوا سی و سیم ۲۰
فقاتلوا سیم ۱۹۷ پنجاه و
هفتم ۱۰
قاتلکم چهل و هشتم ۲۲
قاتلهم نهم ۳۰ شصت و سیم
قاتلوکم دوم ۱۸۷ شصتم ۹
فلقاتلوکم چهارم ۹۰
یقاتل چهارم ۷۴
فلیقاتل چهارم ۷۴
یقاتلون دوم ۲۱۷
یقاتلون چهارم ۷۶ نهم
۱۱۱ شصت و یکم ۴ هفتاد و
سیم ۲۰
یقاتلوا چهارم ۹۰
یقاتلون چهارم ۷۵ نهم
۱۳
تقاتلوا دوم ۱۹۱ نهم ۸۳
تقاتل دوم ۲۴۶
تقاتل دوم ۲۴۶
یقاتلونکم دوم ۱۹۰-۲۱۷
نهم ۳۶ پنجاه و نهم ۱۲
یقاتلوکم دوم ۱۸۷ سیم
چهارم ۹۲ شصتم ۸
تقاتلونهم چهل و هشتم ۱۶
تقاتلونهم دوم ۱۰۷
فقاتلوا چهارم ۷۶
تقاتلوا پنجم ۲۷
قاتلوا سیم ۱۶۷ نهم ۱۲۳
تقاتلوا چهارم ۷۸ نهم ۱۲
چهلم ۹
وقاتلوا دوم ۲۴۴-۱۹۰
نهم ۳۶
قاتلوهم نهم ۱۴
وقاتلوا دوم ۱۹۰ نهم ۲۹
قاتلوا پنجاه و نهم ۱۱
قاتلوهم پنجاه و نهم ۱۲
یقاتلون بیست و دوم ۴۰
اقتتل دوم ۲۵۴
اقتتلوا دوم ۲۵۴ چهل و نهم
یقتتلان بیست و هشتم ۱۵
القتل سیم ۱۴۸
القتل دوم ۱۹۱-۲۱۷
هفدهم ۳۵ سی و سیم ۱۶
قتل پنجم ۳۲ ششم ۱۳۸
وقتلهم چهارم ۱۵۵
قتلهم هفدهم ۳۳
وقتلهم سیم ۱۷۷
تقتیلا سی و سیم ۶۱
قتال دوم ۲۱۴
القتال دوم ۲۱۲-۲۴۷
چهارم ۷۹ چهل و هفتم ۲۲
قتال دوم ۲۱۴
القتال هشتم ۱۶
القتال هشتم ۶۶
للقتال سیم ۱۱۸
قتالا سیم ۱۶۰
القتال چهارم ۷۶ سی و
سیم ۲۵
القتلی دوم ۱۷۳

قثاء

وقثائها دوم ۶۱

قحم

اقتحم نود ۱۱
مقتحم سی و هشتم ۵۹

قد

دوم ۵۷-۱۱۲-۱۲۸-۱۳۵
۱۳۹-۸۰ [illegible] ۲۵۷-۲۴ سیم ۱۱-۱۳
۱۱۴-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۸-۱۴۴-۱۵۱
۱۸۵-۱۸۷ چهارم ۲۶-۷۰
۷۴-۱۶۲-۱۲۵-۱۰۵-۱۷۲
پنجم ۱۸-۲۲-۶۶-۷۹-۸۱-۱۱۰
۱۱۳ ششم ۳۱-۳۳-۵۰-۹۷
۹۸-۱۰۴-۱۲۶-۱۲۸-۱۴۰-۱۶۱
هفتم ۲۵-۳۶-۴۳-۵۱
۶۹-۷۱-۸۳-۸۹-۹۳-۱۰۳
۱۴۸-۱۶۰-۱۸۴-۱۸۸ هشتم ۳۰-۳۹
نهم ۵-۶۷-۹۵-۹۰ دهم ۸۴
۸۹-۱۰۸ یازدهم ۳۴-۳۸
۶۵-۷۸ دوازدهم ۳۰-۸۰-۹۰
۱۰۱-۱۰۲-۱۱۰ سیزدهم ۲۹
شانزدهم ۲۸ هفدهم ۷۱
هجدهم ۷۵ نوزدهم ۴-۲۲-۴۳
بیستم ۳-۴۹-۵۰-۷۷-۸۲
۸۷-۹۹ بیست و یکم ۷ و بیست
و سیم ۸ بیست و چهارم ۱
۶۳-۶۴ بیست و ششم ۷۸
سی ام ۱۸-۵۰ سی و هفتم
سی و نهم ۵۰ [illegible] چهلم ۵۱
۵۱-۸۵ چهل و یکم ۴۳
چهل و سیم ۲۳ چهل و ششم
۱۷ چهل و هشتم ۳۰ پنجاه و
چهارم ۱۲ پنجاه و
هفتم ۱۰ پنجاه و هشتم ۱ شصتم
۱۳-۴ شصت و یکم ۵ و ۱۱
۴ ۱۲ شصت و ششم ۲
شصت و هفتم هفتاد
و دوم ۲۸ هشتاد و هفتم ۱۴
نود و یکم ۹
لقد دوم ۱۰۲-۱۳۱-۲۳۱
۲۵۷-۲۷۰ سیم ۱۹-۹۵
۱۳۴-۱۳۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۹
چهارم ۵۱-۵۷-۸۲-۱۰۱
۱۱۳-۱۱۶-۱۱۸-۱۳۵-۱۵۲
پنجم ۷-۲۲-۲۵-۷۰ ششم
۵-۱۰-۸۹-۱۵۸ هشتم
۱۹-۳۹-۷۲ نهم ۴۰ دهم
۱۷ یازدهم ۶۰ دوازدهم
۷۷ هفدهم ۳ بیستم
۲۳ بیست و دوم ۳۰ بیست
و پنجم ۵-۲۰-۷۰-۷۷ بیست و ششم
۵ بیست و نهم ۱۷ سی و یکم ۲۱
سی و سیم ۳۶-۵۸-۷۱ سی و
پنجم ۳۰-۲۳ چهلم ۹ چهل و
هفتم ۲ شصتم ۱ شصت و
پنجم ۱ شصت و ششم ۶
لقد سیم ۱۵۸-۱۷۷ پنجم
۱۱-۱۳-۷۰-۷۷ ششم
۹۴ هفتم ۴۷-۷۰-۹۱
نهم ۲۵-۴۸-۱۱۸-۱۲۹ دهم
۹۴ یازدهم ۸ دوازدهم ۷
۷۳-۹۱-۱۰۹-۱۱۱ شانزدهم
[illegible]
۹۸-۶۱-۷۰-۷۳ نوزدهم
۲۹-۴۸-۹۱-۹۴ بیست و یکم ۱۰
بیست و سیم ۸۵
بیست و چهارم ۴۶ بیست و پنجم
۲۲-۳۱ بیست و هفتم ۷۰
سی ام ۶۸ سی و سیم ۲۱
سی و چهارم ۱۴ سی و ششم ۶
بیست و هشتم ۲۳ چهل و سیم
چهلم ۱۸-۲۷ پنجاه و یکم
پنجاه و سیم ۱۸ پنجاه و هفتم
۲۵ شصتم ۶ نود و دوم
نود و پنجم ۴
ولقد دوم ۶۵-۸۱-۸۷-۹۲-۹۳
[illegible]

قدح

قدحا صد ام ۲

قدر

فقدر هشتاد و نهم ۱۶
تقدروا پنجم ۳۴ بیست و دو
۷۳ یس ۴۷
نقدر نا هفتاد و هفتم ۲۳
یقدر سیزدهم ۲۶
[illegible]
یقدر بیست و هشتم ۸۲ بیست و
نهم ۶۲ سی ام ۳۷ سی و
چهارم ۳۶-۳۹ سی و نهم
۵۲ چهل و دوم ۱۲ شصت
و پنجم ۷
یقدر نود و دوم ۵
یقدرون دوم ۲۶۴
چهاردهم ۱۸ پنجاه و هفتم ۲۹
تقدیرا بیست و پنجم ۲
نقدر بیست و یکم ۸۷
تقدر پنجاه و چهارم ۱۲
مقتدر شصت و پنجم ۷
قدره ششم ۹۱ بیست و دو ۷۴ سی و نهم ۶۷
قدرنا پانزدهم ۶۰ پنجاه و ششم ۶۰
قدره دوم ۲۳۶
قدرناه سی و ششم ۳۹
قدرناها بیست و هفتم ۵۷
بقدر سیزدهم ۱۷
وقدرنا سی و چهارم ۱۸
قدرها هفتاد و ششم ۱۶
قدرنا هفتاد و هفتم ۲۳
بقدر بیستم ۴۰ هفتاد و
هفتم ۲۲
بقدر سیزدهم ۱۷
قدر بیست و سیم ۱۸
قدرا سی و سیم ۳۸
قدره دوم ۲۳۶
بقدر پانزدهم ۲۱ بیست و
سیم ۱۸ چهل و دوم ۲۷
چهل و سیم ۱۱ پنجاه و چهارم
۴۹
قدرا سی و سیم ۳۸
قدره دوم ۲۳۶
بقدرها سیزدهم ۱۷
وقدره سی و ششم ۳۹
قادر ششم ۳۷ هفدهم ۹۹
لقادر هشتاد و ششم ۸
القادر ششم ۶۵
بقادر سی و ششم ۸۱ چهل و ششم ۳۳ هفتاد و پنجم ۴۰
قادرون دهم ۲۴
لقادرون بیست و سیم ۹۵
القادرون هفتاد و هفتم ۲۳
قادرین شصت و هشتم ۲۵
هفتاد و پنجم ۴
قدیر دوم ۲۰-۱۰۶-۱۰۹-۱۴۸
۲۵۹-۲۸۴ سیم ۲۶-۲۹
۱۶۵-۱۸۹ پنجم ۱۷-۱۹
۴۰-۱۲۰ ششم ۱۷ هشتم
۴۱ نهم ۳۹ یازدهم ۴
شانزدهم ۷۰-۷۷ بیست و دوم
۶-۳۹ بیست و چهارم ۴۵
بیست و نهم ۲۰ سی ام ۵۰
سی و پنجم ۱ چهلم ۳۰ چهل
و دوم ۹ چهل و ششم ۳۳ چهل و
هشتم ۲۱ پنجاه و هفتم ۲ پنجاه و نهم ۶
شصتم ۷ شصت و چهارم ۱
شصت و پنجم ۱۲ شصت و ششم ۸ شصت و هفتم ۱
قدیرا چهارم ۱۳۳ بیست و پنجم ۵۴ سی و سیم ۲۷
چهل و هشتم ۲۱
مقتدر پنجاه و چهارم ۴۲-۵۵
مقتدرا هجدهم ۴۵
المقتدر [illegible]
مقتدرون چهل و سیم ۴۲
مقدور سی و سیم ۳۸
قدرا سی و سیم ۳۸
مقدار سیزدهم ۸
مقداره سی و دوم ۵
مقداره هفتادم ۴

قدس

ونقدس لک دوم ۳۰
القدس دوم ۸۷-۲۵۳ پنجم ۱۱۰ شانزدهم ۱۰۲
القدوس پنجاه و نهم ۲۳ شصت و دوم ۱
المقدس بیستم ۱۲ هفتاد و نهم ۱۶
المقدسة پنجم ۲۱

قدم

وقدمنا بیست و پنجم ۲۳
یقدم یازدهم ۹۸
تقدم سی و ششم ۱۲ هفتاد و پنجم ۱۳
قدمت دوم ۹۵ سیم ۱۸۲
چهارم ۶۲ هشتم ۵۱ [illegible]
۵۳ بیست و دوم ۱۰ سی ام ۳۶
۱۰ بیست و هشتم ۴۷ سی و
۳۵ چهل و دوم ۴۸ پنجاه و
نهم ۱۸ شصت و دوم ۷
هفتاد و هشتم ۴۰ هشتاد و
دوم ۵
قدمت پنجاه و هشتم ۱۳ هشتاد و
نهم ۲۴
فقدموا سی و ششم ۱۱
قدمتم دوازدهم ۴۸
قدموه سی و هشتم ۶۰
فقدموا دوم ۲۲۳
نمل پنجاه و هشتم ۱۲ هفتاد و
سیم ۲۰
تقدموا دوم ۱۱۰ هفتاد و سیم ۲۰
تقدموا پنجاه و هشتم ۱۲-۱۳
تقدموا چهل و نهم ۱
یتقدم هفتاد و چهارم ۳۷
یستقدمون هفتم ۳۴ دهم ۴۹ شانزدهم ۶۱ سی و چهارم ۳۰
المستقدمین پانزدهم ۲۴
قدم دهم ۲
قدم بیست و ششم ۹۲
والاقدام پنجاه و پنجم ۴۱
الاقدام هشتم ۱۱
اقدامنا چهل و یکم ۲۹
اقدامنا دوم ۲۵۰ سیم ۱۴۷
اقدامکم چهل و هفتم ۸
قدیم چهل و ششم ۱۰
القدیم دوازدهم ۹۵
سی و ششم ۳۹
الاقدمون بیست و ششم ۷۶
المستقدمین پانزدهم ۲۴

قدا

اقتده ششم ۹۰
مقتدون چهل و سیم ۲۲

قذف

وقذف سی و سیم ۲۶ پنجاه و نهم ۲
فقذفناها بیستم ۸۷
یقذف سی و چهارم ۴۸
ونقذف بیست و یکم ۱۸
اقذفیه بیستم ۳۹
فاقذفیه بیستم ۳۹
ویقذفون سی و هفتم ۸

قر

کی تقر بیستم ۴۰ بیست و هشتم
سی و سیم ۵۱
وقری نوزدهم ۲۶
اقررتم دوم ۸۴
ءاقررتم سیم ۸۱
اقررنا سیم ۸۱
ونقر بیست و دوم ۵
استقر هفتم ۱۴۳
القرار چهاردهم ۲۹ سی و
هشتم ۶۰
قرارا چهاردهم ۲۶ بیست و
سیم ۱۳ ... هفتاد و هفتم
القرار چهلم ۳۹
قرار چهلم ۶۴
قرة بیست و هشتم ۹
قرة سی و دوم ۱۷
قرة بیست و پنجم ۷۴

القاف مع الراء

قرء

قرب

قرح

قرد

القاف مع السين

قرش

قرض

القاف مع الشين

قرطاس

قرع

قرف

قرن

قرى

القاف مع الصاد

قسر

قسط

قسم

قسو

قشعر

قصد

قصر

قصص

قصف

قصم

القاف مع الضاد

قضب

قضى

القاف مع الطاء

قطر

قطع

قطف

قطمر

قطن

القاف مع العين

قعد

القاف مع الفاء

قفل

قفو

القاف مع اللام

قل

قلب

القانع
القنوت
القانع
القمر
القانع
القطر
القانع
الواقف

مُتقلّباً مجدہ م ۳ ۳

قلد

القَلائِدَ پنجم ۲
وَالقَلائِدَ پنجم ۹۸
مَقَالِیدُ بست ونهم ۶۳
چهل ودوم ۱۰

قلع

اِقْلِعی یازدہ ۴۴

قلم

بِالقَلَمِ نود وششم ۴
وَالقَلَمِ شصت هشتم ۱
أَقْلامَ سوم یکم ۴۴
أَقْلامُهُمْ سیم ۲۹

قلا

قَلَی نود وسیم ۳
القَالِینَ بیست وششم ۱۶۸

قمح

مُقْمَحُونَ سی وششم ۸

قمر

القَمَرَ بنجاه وچهارم ۱ مفتاد
دیگر
وَالقَمَرَ بیست دوم ۱۸
چهل ویکم ۳۷ پنجاه وپنجم
۶ هفتاد وپنجم ۹
لِلقَمَرِ چهل ویکم ۳۷

[illegible]

قمص

قمطر

قمع

قمل

قنت

قنط

قنطر

قنع

قنا

قوب

قوت

قوس

قوع

قول

[illegible]

القانع
الرابع

قفل

[illegible]

مفتم ۱ منکم ۱۲۰۰	یقومون دوم ۲۰۶	پنجاه ۱۲ پنجاه و چهارم ۵	سیمم ۱۵۰۲ بیست و پنجم	شصت و یکم ۵ هفتاد و یکم	سی ام ۲۶
محکم ۱۲ بیستم ۹۱	تقوموا چهارم ۱۲۸	وقوم بیست دوم ۴۳	۳۸ بیست و هشتم ۲۵	۵۰۲	القیّم سی ام ۳۲
سی سیمم ۷۰ ... ششم	سی چهارم ۴۰	سی هشتم ۱۲ پنجاهم ۱۳	دهم ۲ شصت دوم ۵	قومك ششم ۶ یازدهم	قیما هجدهم ۲
۵۷ چهل و یکم ۳۲ هفتاد	قم هفتاد و سیمم هفتاد	قوم پنجم ۱۴ ... هفتم	و ششم ۱۱	۵ چهل و سیمم ۵۷	قیمة نوزدهم ۲
و سیمم ۵	چهارم ۲	۷۹ ... هشتم ...	للقوم دهم ... یازدهم ۴	قومه ششم ۸۰ هفتم ۱۶	القیمة نود و هشتم ۴
اقوال سیزدهم ... شانزدهم	وقوموا دوم ۳ ۲۳۰	۱۲۸۰۵۰ پانزدهم ۱۹	بیست سیمم ۳ ۴۳	یازدهم ۸۰ بیست هشتم ۷	قائم سیمم ۳ پانزدهم ۱۰۲
بیست و یکم ۴ بیست و سیمم ۷	واقام ۱۷۲ نهم ۱۸	بیست پنجم ۵ بیست و هشتم	قوم دهم ۹ پانزدهم ۹۱	وقوم هفتم ۱۳۳	سیزدهم ۳۳
بیست هشتم ۵ سی چهارم	فاقمت چهارم ۱۰۳	بیست هفتم ...	بیست یکم ۷۲ ۷۷ بیست	وقومها بیست و سیمم ۴	قائما سیمم ...
۳۰ سی نهم ۱۹	اقاموا پنجم ۷ بیست دوم	سی و ششم ۱۱ چهل و سیمم ۵	و ششم ۱ چهل و چهارم ۱۶	قومنا هجدهم ۱۴ ۸۵	شصت و دوم ۱۱
لاقاویل شصت و نهم	واقاموا دوم ۷۷ هفتم	۸۸ چهل و چهارم ۲۱ چهل و	وقوم بیست ... پنجاه	قومك یازدهم ۸ بیستم	وقائما سی نهم ۱۲
قولی بیستم ۲۹ ۹۵	۱۰۹ نهم ۱۱۰۵ سیزدهم ۲۲	۱۱ پنجاه و یکم ۵۳ ۲۵ پنجاه	و یکم ۴ پنجاه و نهم ۵۲	ولقومك چهل سیمم ۳	فی قوی هفتادم ۳
قولهم دوم ۲۰۰ ششم ۷۳	سی پنجم ۱۱ ۲۶ چهل و	۳۲ پنجاه و نهم ۱۳ ۱۴	قوما سیمم ۸۰ پنجم ۲ ششم	قومه ششم ۳۸ هفتم ۷	والقائمین بیست دوم ۴۲
قولنا شانزدهم ۴۲	دوم ۳۰	القوم ششم ۲۷ هفتم ۹۷	۸۹ هفتم ... ۱۴	...	قائمة سیمم ۱۰ یازدهم ۷۴
	اقمتم پنجم ۱۵	۱۷۶ دوازدهم ۸۷ چهل و ششم	...	...	قائمة بیستم ۳ چهل و یکم
	فاقامه ...	۳۵	...	۴۰ ... نوزدهم	۵۰ پنجاه و نهم ۵
	یقیما دوم ۲۲۹ ۲۳۰	قوم هفتم ... ۱۵۹	... نوزدهم	۱۲ بیستم ۸ بیست و سیمم ۲۳	قواما بیست پنجم ۶۷
	یقیمون پنجم ... ششم ۳	... یازدهم ۷۳ ۷۷	۹۷ بیست و یکم ...	۲۴ ۳۲ بیست هفتم	قیاما ششم ۱۶۲
	...	چهاردهم ۹ بیست و هشتم ۷	...	۵۷ بیست و هشتم ۹ بیست	قیام سی نهم ۸۸
	...	چهلم ۳۲	...	...	قیام پنجاه و یکم ۴۵
	یقیموا چهاردهم ۴۰	وقوم نهم ۷	...	ششم ۲۷ چهل و سیمم ۵ هفتاد	قیاما سیمم ۱۸۸ چهارم ۴
	...	قوم سیمم ۱۳ چهارم ۹۲	...	و یکم	۱۰۴ پنجم ۹۸
	...	...	...	لقومه دوم ۵۱ ۵۷ ۳۰	وقیاما بیست و پنجم ۴۵
	...	...	...	...	قوامه ... چهارم ۳۸

[illegible]

[illegible]

کاس

کاین

کب

کبت

کبد

کبر

کتب

قاص

باب الکاف

قوی

الکاف مع التاء

الکاف مع الثاء

الکاف مع الدال

کتم

کثر

کدح

کدر

کدی

کذب

کرّ

کرب

کرس

کرم

کره

کسب

کسد

کسف

کسل

کشط

کشف

کظم

کعب

کفّ

کفت

کفر

کفأ

الكاف مع الفاء

كفل

يكفل سيزدهم ۳۱

يكفله بيستم ۳۱

يكفلونه بيست هشتم ۱۱

وكفلها سيزدهم ۳۲

أكفلنيها بيست هشتم ۲۲

كفل چهارم ۸۷

الكفل بيست يكم ۸۵

بيست هشتم ۴۸

كفلين پنجاه وهفتم ۲۸

كفيلا شانزدهم ۹۳

كفى

كل

الكاف مع اللام

كلا

كلب

كلح

كلف

كلم

الكاف مع الميم

كما

كم

كمل

كمه

الكاف مع النون

كن

كند

كنز

كنس

الكاف مع الهاء

كهف

كهل

كهن

كهيعص

الكاف مع الواو

كاب

كاد

تکادُ نوزدهم و چهل و دوم
۳ شصت و هفتم
آکادُ بیستم ۱۵
یکادُ دو تن چهارم ۸۰ ...
۹۲ بیست و دوم ۷۱

کار

یکورُ سی و نهم
ویکورُ سی و نهم
کورت سنا دُ یکم

کوکب

بیست و چهارم ۳۵
کوکبا ششم ۷۰ دوازدهم
الکواکب هشتاد و دوم ۳
الکواکب سی و هفتم

کان

[illegible]

الکاف مع الواو

الکاف مع الهمزه

گیدُ بیست و ... ۵
گیدُ بیست و ... پنجاه و دوم
کیدکُن دوازدهم ۲۸
یکیدُهن دوازدهم ۵
کیدهُ بیستم
کیدکمُ بیستم
کیدکن دوازدهم ۲۸
کیدنمُ صد و پنجم ۲
گیدهن دوازدهم ۳۳
المکیدون پنجاه و ... ۴۲

کیف

[illegible]

کوی

[illegible]

کاد

[illegible]

کال

[illegible]

کان

استکانوا سیم ...
دیتم ۷۸

باب اللام

لا

[illegible]

الکاف مع الالف

الکاف مع الیاء

[illegible]

٣٥
٠٣ شاربهم ٣٠٣ ٠٢٣
بیست و یکم ١٠٣ بیست و پنجم
٢٧٠٢٣ سی و ششم ٧٣ چهل
و یکم ٥٣ چهل و سیم ٥ چهل و
ششم ٢٩ هفتاد و ٤ نود و دو
هفتم ٤
والملائکة دوم ٢٠٢ سیم
چهارم ٤ ١٠ ششم ٩٣ سیزدهم
٢٣٠١٤ شانزدهم ١٠ چهل و
دوم ٣ شصت و ششم ٤
هفتاد و ششم ٢٨
الملائکة دوم ٢٩ سیم ١٢٤
١٢١ ششم ١٢٠٩ هفتم ٢٣
بیست و دوم ٧ سی و پنجم ١
بالملائکة پانزدهم ٧
للملائکة دوم ٣٢٠٢٨ هفتم
١٠ پانزدهم ٢٩ هفتم ٣٤
هجدهم ٢٨ بیستم ١١٥ سی و
چهارم ٣١ سی و ششم ٧١
والملائکة دوم ١٧٢٠١٥
سیم ٨١ هفتم ٩٤
ملائکة بیست و سیم ٢٤ چهل
یکم ١٣ چهل و سیم ٥ هفتاد
و چهارم ٣١
الملائکة سیم ٧ ششم ١١١
پانزدهم ٨ شانزدهم ٢ بیست
و پنجم ٢٢ سی و هفتم ١٥ سی
و نهم ٧٥ چهل و سیم ١٨
وملائکته سیم ٢ ٣
وملائکته دوم ٩٢ ٢٨٥
چهارم ١٣٥
وملائکته سی و سیم ٥٦

لأء لأو

لؤلؤ پنجاه و دوم ٢٤
اللؤلؤ پنجاه و پنجم ٢٢
اللؤلؤ پنجاه و ششم ٢٣
لؤلؤا هفتاد و ششم ١٩
ولؤلؤا بیست و دوم ٢١
سی و پنجم ٣٣

لبب

الألباب دوم ١٧٩ ١٩٣٠
٢٧٢ سیم ١٨٧٠٥ پنجم ١٠٠
دوازدهم ١١١ سیزدهم ١٩
چهاردهم ٥٢ سی و ششم ٢٨
٣٩ سی و نهم ١٩٠١٢ ٢٢
چهلم ٥٤ شصت و پنجم ١٠

لبث

لبثت یازدهم ٧٢
فلبث دوازدهم ٤٢ بیست
و نهم ١٤
للبث سی و هفتم ١٤٤

لبثت دوم ٢٥٩
فلبثت بیستم ٤٠
ولبثت بیست و ششم ١٨
لبثتم دوم ٢٥٩ دهم ١٦
لبثوا هجدهم ٢٥٠١١ سوم
٥٥ سی و چهارم ١٣
ولبثوا هجدهم ٢٤
لبثتم هفدهم ٥٢ هجدهم ١٨
بیستم ١٠٣٠١٠٤ بیست و
سیم ١١٢ ١١٤ سیام ٥٥
لبثنا هجدهم ١٩ بیست و سیم ١١٣
یلبثون هفدهم ٧٦
یلبثوا دهم ٤٥ چهل و ششم
٣٥ هفتاد و نهم ٤٦
تلبثوا سی و سیم ١٤
لابثین هفتاد و هشتم ٢٣

لبدا

نود و دوم ٢
لبدا هفتاد و دوم ١٩

لبس

وللبسنا ششم ٩
یلبسون ششم ٩
یلبسوا ششم ٨٢
ولیلبسوا ششم ١٣٨
تلبسوا سیم ٧١
تلبسوا دوم ٤٢
یلبسکم ششم ٦٥
یلبسون چهل و چهارم ٥٣
ویلبسون هجدهم ٣٠
تلبسونها شانزدهم ١٤ ٣٥ فاطر ١٢
سی و پنجم ١٣
لبس پنجاهم ١٤
ولباس هفتم ٢٥
لباس دوم ١٨٧
لباس شانزدهم ١١٣
لباسا هفتم ٢٦ بیست و پنجم
٤٧ هفتاد و هشتم ١٠
لباسهما هفتم ٢٠
ولباسهم بیست و دوم ٢٣
سی و پنجم ٣٣
لبوس بیست و یکم ٨٠

لبن

لبن چهل و هفتم ١٥
لبنا شانزدهم ٦٦

لجی

لجة بیست و هفتم ٤٤
لجی بیست و چهارم ٤٠
لجوا بیست و سیم ٧٧
لجوا شصت و هفتم ٢١

لجاء

ملجأ چهل و دوم ٤٧
ملجأ نهم ١١٨
ملجأ نهم ٥٧

لحد

یلحدون هفتم ١٨٠ شانزدهم ١٠٣ چهل و یکم ٤٠
ملتحدا هجدهم ٢٧ هفتاد و دوم ٢٢
بالحاد بیست و دوم ٢٥
ملتحدا هجدهم ٢٧

لحف

إلحافا دوم ٢٧٣

لحق

یلحقوا سیم ١٧٠ شصت و دوم ٣
ألحقتم سی و چهارم ٢٧
ألحقنا پنجاه و دوم ٢١
وألحقنی دوازدهم ١٠١
بیست و ششم ٨٣

لحم

ولحم پنجم ٣
ولحم پنجاه و دوم ٢٢ پنجاه و ششم ٢١
لحم ششم ١٤٥ چهل و نهم ١٢
ولحم دوم ١٧٣ شانزدهم ١١٥
لحما دوم ٢٥٩ شانزدهم ١٤
بیست و سیم ١٤ بیست و
پنجم ١٣
لحومها بیست و دوم ٣٧

لحن

لحن چهل و هفتم ٣٠

لحی

بلحیتی بیستم ٩٤

لد

لدا نوزدهم ٩٧
ألد دوم ٢٠٤

لدن

یازدهم ١ بیست و
هفتم ٦
لدنه هجدهم ٢
لدنا نهم ٢٠ ٣ بیست و هشتم ٥٧
چهارم ٦٧ هجدهم ٦٥
لدنا نوزدهم ٥
لدنه چهارم ٤٠ هجدهم ٢
١٢٨ بیستم ٩٩
بیست و یکم ١٧ بیست و
ششم ٥٧

لدا ولدی

لدا دوازدهم ٢٥

ملتحدا
لذة سی و هفتم ٤٦ چهل و هفتم ١٥
لذتین ... ٦٨

لسن

لسان شانزدهم ١٠٣
لسان شانزدهم ١٠٣
لسان پنجم ٧٨
بلسان چهاردهم ٤
بلسان بیست و ششم ١٩٥
لسان نوزدهم ٥٠ بیست
و ششم ٨٤
لسانا بیست و هشتم ٣٤ چهل
و ششم ١١
فلسانا نوزدهم ٩٧
بالسنة سی و سیم ١٩
لسانی بیستم ٢٧ سی و ششم
بلسانک نوزدهم ٩٧ چهل و
چهارم ٥٨
لسانک هفتاد و پنجم ١٦
ألسنتکم شانزدهم ١١٦
ألسنتهم شانزدهم ٦٢ بیست
و چهارم ٢٤
ألسنتکم سی ٢٢
بألسنتکم بیست و چهارم ١٥
بألسنتهم چهارم ٤٦
چهل و هشتم ١١
ألسنتهم سیم ٧٨
وألسنتهم شصتم ٢

لغیف

ولبئست ...
وتلک چهل و سیم ٧٢
تلکم سی و ششم ...
مفتم ١٠

لزب

لازب سی و هفتم ١١

لزم

وألزمناه هفدهم ١٣
ألزمناه هفدهم ١٣
أنلزمکموها یازدهم ٢٨
لزاما بیستم ١٢٩ بیست و
پنجم ٧٧

لطف

ولیتلطف هجدهم ١٩
لطیف دوازدهم ١٠٠
بیست و دوم ٦٣ سی و یکم
١٦ چهل و دوم ١٩
اللطیف ششم ١٠٣
شصت و هفتم ١٤
لطیفا سی و سیم ٣٤

لظی

تلظی نود و دوم ١٤
لظی هفتادم ١٥

لعب

ولعب دوازدهم ١٢
یلعبون ششم ٩١ هفتم ٩٨
بیست و یکم ٢ چهل و چهارم ٨
پنجاه و دوم ١٢
ویلعبوا چهل و سیم ٨٣
هفتادم ٤٢
ولعب ...
لعب ششم ٣٢ چهل و هفتم ٣٦
٣٨ پنجاه و هفتم ٢٠
ولعب بیست و نهم ٦٤
لعبا ششم ٧٠
ولعبا پنجم ٥٧ ٥٨ هفتم ٥١
لاعبین بیست و یکم ١٦
چهل و چهارم ٣٨
اللاعبین بیست و یکم ٥٥

لعل

بیست و سیم ٤٩ چهل و هشتم ٤
ششم ١٥٢
لعلی دوازدهم ٤٦ بیستم ١٠
بیست و سیم ١٠٠ بیست و
هشتم ٢٩ ٣٨ چهلم ٣٦
لعلک بیستم ١٣٠ بیست
و ششم ٣
فلعلک یازدهم ١٢ هجدهم ٦
لعلکم بیستم ٤٤ بیست و
یکم ١١١ هشتادم ٣
لعلکم بیست و ششم ١٢٩ چهلم
لعلکم دوم ٥٢ ٥٦ ٦٣
١٧٥ ٥٣ ٦٠ ٧٣
٢٨٨ ٢١٧ ١٨٥ ٢٢٣
سیم ١٢٥ ١١٩ ٩٩ ٢٠٠
پنجم ٩ ٩١ ٩٢ ١٠٠
ششم ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤
١٥٥ هفتم ٥ ٢٠ ٢٧
٢٠٣ ١٢٥ ششم ٧ ٢٠٢
دوازدهم ٢ سیزدهم ٢ شانزدهم
٩٣ ٩٠ ٨١ ٨٠ ٩ بیست
یکم ١٢ بیست و ششم ٣٧
بیست و چهارم ١ ١٠٠ ٧٠ ١١

١٠ بیست و ششم ١٢٩
٢١
مفتم ٢٧٠٧ بیست و ششم
سیم ششم ٥٤ چهل و یکم ٢٥
چهل و سیم ٩٠٢ چهل و نهم
پنجاه و یکم ٤٩ پنجاه و نهم
شصت و دوم ١٠
ولعلکم دوم ١٨١ ١٤
هفتم ١ بیست و ششم ٧٢ سی
٥٤ سی و پنجم ١٢ چهلم ٩
چهل و پنجم ١١
لعلهم دوم ١٨٣ ١٨٢ ٢٢١
سیم ٩ ششم ٤٢ ٥١
١٣٧ هفتم ٢٥ ٩٢ ٥٠ ٦٨
١٦٤ ١٧٥ ششم ٩ نهم
١٢٣ دوازدهم ٤٢ ٤٦
چهاردهم ٣٩ ٤٠ بیستم ١١٣
بیست و یکم ٣١ ٣٢ ٥٩ ٢٠
و سیم ٥ سی و ششم ٤٢
٥١ سیام ٤١ سی و دوم ٣ ٢١
سی و ششم ٧٤ سی و نهم ٢٧
سیم ٤٧ ٢٧ چهل و چهارم
٥٨ چهل و ششم ٢ پنجاه و نهم
٢١
ولعلهم هفتم ١٢٤ ١٢٣
شانزدهم ٤٤

لعن

لعن سی و سیم ٦٤
لعنت هفتم ٣٤
لعنا چهارم ٥٠
لعنه چهارم ١١٨ پنجم ٦٠
ولعنه چهارم ٩٣
لعنهم دوم ٨٨ چهارم ٤٦
٥٢ سی و سیم ٥٧ چهل و
هفتم ٢٣
ولعنهم نهم ٦٨ چهل و هشتم ٦
لعناهم پنجم ١٣
فیلعن بیست و نهم ٢٥
یلعن چهارم ٥٢
یلعنهم دوم ١٥٩
ویلعنهم دوم ١٥٩
تلعنهم چهارم ٥٠
والعنهم سی و سیم ٦٨
لعن پنجم ٧٨
لعنوا بیست و چهارم ٢٣
ولعنوا پنجم ٦٤
لعنا سی و سیم ٦٨
لعنة دوم ١٥٩ هفتم
یازدهم ٤
فلعنة ٨٣
اللعنة سیزدهم ٢٥ چهلم ٥٥

الاولى
الاوسع
الاوسط
الكلم

لاد
لاط
لو
لاو
لات
لاح
ليس
لام
لان
لوى
لبت
لين
لهب
لهث
لهو
لهم
لمز
لمس
لمح
لن
نافية

الرابع عشر
الثاني عشر
الثالث عشر
الرابع
الخامس عشر

لقي
لغب
لغا
لغو
لفت
لفح
لفظ
لفا
لقب
لقح
لقط
لقف
لقم
لكن
لم

لُقمانُ سی و یکم ۲ ۰
لُقمانَ سی و یکم ۱۱
لَقِيا نجدہم ۷۳
لَقِیتُم ششتم ۱۹ ۰ ۷ ۰ چهل ۴
لَقِیا نجدہم ۷۱
لَنَقُولَنَّ سیم ۱۱۵
فَلْیَلْقِہِ بیستم ۳۹
اَلْقِ مفتم ۱۱۴ بیست و ششم ۳۱
وَاَلْقِ بیستم ۲۲ بیست و مفتم ۱۰
اَلْقِیا بنجام ۲۳
یَلْقَاءَ آدمہم ۱۸
یَلْقَاءَ مفتم بیست و ششم ۲۱
التلاق چهلم ۱۵
ملاق ششت نهم ۲۰
ملاقوا دوم ۲۴۹ ۰ ۲۴۶
ملاقیکم ششت دوم ۸
ملاقوه دوم ۲۲۳
ملقون دوم ۸۰ بیست و ششم ۴۲
الملقین مفتم ۱۱۲
فالملقیات مفتاد و هفتم ۵
المتلقیان بنجام ۱۷
۷۸ چهل و چهارم ۹ ۳ چهل و
ولکن مفتم ۵۹ ۰ ۵۰
۳۱ چهل و ششم ۲۲
ولکنه مفتم ۱۷۵
لکنا نجدہم ۳۸
ولکنا بیستم ۹۰ بیست و ششم ۴۵
ولکنهم نهم ۵۰
الم وافلم واد لم واولما را جستجو کنید در باب همزه

۱۸ بیستم ۱۳۰ بیست و دوم
بیست و سیم ۸۲ سی و یکم ۲۸
سی و چهارم ۲۲ سی و پنجم ۱۴
نهم ۱۲۰۷ چهل و پنجم ۶ پنجاهم
پنجاه و یکم ۱۷ پنجاه و دوم ۴۹
پنجاه و هفتم ۶ هفتاد و سیم
۲۰ هفتاد و ششم ۲۶
باللیل دوم ۲۷۵ ششم ۱۰
سیزدهم ۱۱ بیست و یکم ۲۳
سی ۲۲ چهل و یکم ۳۸
وباللیل سی و هفتم ۱۳۸
واللیل هفتاد و چهارم ۳۳
هشتاد و چهارم ۱۷ هشتاد و
نهم ۲ نود و یکم ۴ نود و دوم ۱
نود و سیم ۲
لیلا دوم ۲۰ هفتم ۱۴۲ چهل و
چهارم ۲۲ هفتاد و یکم ۵ هفتاد
و ششم ۲۶
اللیل سیم ۲۷ ششم ۹۶ هفتم
۵۴ دهم ۶۸ سیزدهم ۳ چهاردهم
۳۳ شانزدهم ۱۲ هفدهم ۱۲ بیست
دیکم ۲۰ ۳۳ بیست و دوم ۶
بیست و چهارم ۴۴ بیست و پنجم
۴۷ بیست و هفتم ۸۸
بیست و ششم ۷۳ سی و یکم

لان

باب المیم

ما

فیم

فیما

عما

فما

بسم

اما

فیم

فیما

فلم

ولما

مما

کما

ما نافیه

فما

لما

ومما

وما

لم

ماءة

متن

متى

مثل

مجس

محص

محق

محل

محن

محي

مخر

مد

مدن

مر

مرت

مرج

مرد

مرق

مرض

مرو

مري

مزج

مزن

مس

مسد

مسح

مسك

مشا

مشي

مصر

مضغ

مطر

مطا

مع

معز

معن

معا

مقت

ملك

مكث

نُمَكِّنْ سیزدهم ١٨
أَمْكَنُوا بیستم ٩ بیست و
هشتم ٢٩
نُمْكِنْ هفدهم ١٠٧
مَاكِثُونَ چهل و سیم ٧٧
مَاكِثِينَ هجدهم ٣

مکر

مَكَرَ سیزدهم ٤١ شانزدهم ٢٨
فَمَكَرَ سیم ٢٧
مَكَرُوا چهارم ٢٧ شانزدهم
٤٧ چهلم ٤٨
وَمَكَرُوا سیم ٤٧ بیست و هشتم
٥١ هفتاد و یکم ٢١
وَمَكَرْنَا بیست و هفتم ٥١
مَكَرُوهُ هفتم ١٢٩
يَمْكُرُ هشتم ٣٠
وَيَمْكُرُ هشتم ٣٠
يَمْكُرُونَ ششم ١٢٣، ١٢٤
دوازدهم ١٠٣ شانزدهم ١٢٨
بیست و هفتم ٧٢ سی و پنجم ١١
وَيَمْكُرُونَ هشتم ٣٠
لِيَمْكُرُوا ششم ١٢٣
تَمْكُرُونَ دهم ٢٢
مَكْرٌ سی و چهارم ٣٢
وَمَكْرٌ سی و پنجم ١١
مَكْرُ دهم ٢٢
لَمَكْرٌ هفتم ١٢٠
الْمَكْرُ سیزدهم ٤٢ سی و
پنجم ٤١
مَكْرُ هفتم ٩٧
وَمَكْرَ سی و پنجم ٤١
مَكْرًا دهم ٢٢ بیست و هفتم
٥١ هفتاد و یکم ٢١
مَكْرَهُمْ سیزدهم ٣٣
چهاردهم ٤٧
مَكْرُهُمْ بیست و هفتم ٥٢
بِمَكْرِهِنَّ دوازدهم ٣١
مَكْرُهُمْ چهاردهم ٤٧
الْمَاكِرِينَ سیم ٤٧ هشتم ٣٠

میکال

وَمِيكَالَ دوم ١٢

مکن

مَكَّنَّا دوازدهم ٢١، ٥٦
هجدهم ٨٤
مَكَّنِّي هجدهم ٩٤
مَكَّنَّاكُمْ هفتم ١٠ چهل و ششم
مَكَّنَّاهُمْ ششم ٦ بیست و
٢٢ چهل و ششم ٢٥
فَأَمْكَنَ بیست و هشتم ٥
تُمَكِّنْ ششم ٦ بیست و هشتم ٢

وَلَيُمَكِّنَنَّ بیست و چهارم ٥٤
فَأَمْكَنَ هشتم ٧٢
مَكِينٌ دوازدهم ٥٤
مَكِينٍ بیست و سیم ١٣
هفتاد و هفتم ٢١ هشتاد و یکم

مکا

مُكَاءً هشتم ٣٥

ملل

يُمْلِلْ دوم ٢٨٢
فَلْيُمْلِلْ دوم ٢٨٢
وَلْيُمْلِلْ ٢٨٢
مِلَّةِ دوم ١٢٣
الْمِلَّةِ سی و هشتم ٧
مِلَّةَ دوم ١٢٩ سیم ٨٩
چهارم ١٢٤ ششم ١٦١
دوازدهم ٣٨، ٣٧ شانزدهم
١٢٣ بیست و دوم ٧٧
مِلَّتِنَا هفتم ٨٥ چهاردهم ١٣
مِلَّتَكُمْ هفتم ٨٧
مِلَّتَهُمْ دوم ١٢٠ مِلَّتَهُمْ دوم
١٢٠

ملاء

لَأَمْلَأَنَّ هفتم ١٧ یازدهم ١١٩
سی و دوم ١٣ سی و هشتم ٨٥
مُلِئَتْ هفتاد و دوم ٨
وَمُلِئَتْ سیزدهم ١٧
امْتَلَأْتِ پنجاهم ٣٠
مِلْءُ سیم ٩١
مَلَأٍ یازدهم ٩٨
الْمَلَأُ هفتم ٥٩ ... ٧٧
... ٨٨، ٩٠، ١٢٧
یازدهم ٢٩ دوازدهم ٤٣
بیست و هفتم ٣٩، ٣٢ بیست
و هفتم ٢٩، ٣٨ بیست و
هشتم ٣٨ سی و هشتم ٥
الْمَلَإِ دوم ٢٤٦ سی و هفتم
بِالْمَلَإِ سی و هشتم ٦٩
لِلْمَلَإِ بیست و ششم ٣٤
الْمَلَأَ بیست و هشتم ١٩
وَمَلَائِهِ هفتم ١٠٣ دهم ٧٦
یازدهم ٩٧ بیست و سیم ٤٦
بیست و هشتم ٣٢ چهل و سیم ٤٦
مَلَائِهِمْ دهم ٨٣
وَمَلَائِهِ دهم ٨٨
فَمَالِئُونَ سی و هفتم ٦٦
پنجاه و ششم ٥٣

ملح

بیست و پنجم ٥٣
سی و پنجم ١٢

ملق

إِمْلَاقٍ ششم ١٥٢ هفدهم ٣١

ملك

مَلَكَ چهارم ٣، ٢٥، ٢٩، ٣٠
شانزدهم ٧٢ بیست و سیم
بیست و چهارم ٣١، ٣٣، ٥٧
سی و سیم ٢٧ سی و نهم ٥٠
٥٥، ٥٢ هفتادم ٣
مَلَكْتُمْ بیست و چهارم ٦١
يَمْلِكُ پنجم ١٩، ٨٠ دهم ٣١
شانزدهم ٧٥ بیستم ٨٧ سی و
چهارم ٤١ چهل و سیم ٨٦
چهل و ششم ٨
تَمْلِكُ پنجم ٧٦
أَمْلِكُ پنجم ٢٨ هفتم ١٨٨ دهم
٥٠ ششم ٢ هفتاد و دوم ٢١
يَمْلِكُونَ سیزدهم ١٧ هفدهم
٥٨ نوزدهم ٨٧ بیست و نهم ٤
٢ بیست و نهم ١٣ سی و چهارم
٢١ سی و پنجم ١٣ سی و نهم ٤٣
هفتاد و ششم ٣٧
تَمْلِكُونَ هفدهم ١٠٢ چهل و
ششم ٧
يَمْلِكُهُمْ بیست و هفتم ٢٣
بِمَلْكِنَا بیستم ٩٠
مُلْكُ دوم ١٠١ سیم ١٨، ١٨٩
پنجم ٢٠، ٢١، ٤٠، ١٢٠ هفتم
١٥٨ نهم ١١٧ بیست و چهارم
٤٢ بیست و پنجم ٤٩
سی و نهم ٩ چهل و دوم ٤٨
چهل و سیم ٥٠، ٧٥ چهل و
پنجم ٢ چهل و هشتم ١٤ پنجاه و
هفتم ٢ ... شصت و سیم ٩
الْمُلْكُ دوم ٢٤٨ ششم ٧٣
بیست و دوم ٥٥ بیست و پنجم
٢٨ سی و نهم ١٤ سی و
نهم ١٦ چهلم ١٦، ٢٠ شصت و
چهارم ١ شصت و هفتم ١
مُلْكٌ دوم ٩٥
وَمُلْكٍ بیستم ١٢٨
الْمُلْكِ سیم ٢٥ چهارم ٥٤
دوازدهم ١٠٢ هفتم ١١١
بیست و پنجم ٢
بِالْمُلْكِ دوم ١٤٨
مُلْكًا چهارم ٥٧ سی و ششم ٣٤
وَمُلْكًا هفتاد و ششم ٢٠
الْمُلْكَ دوم ٢٥٢، ٢٦٠
سیم ٢٥
مُلْكُهُ دوم ٢٤٩
مُلْكِهِ دوم ٢٤٨ سی و ششم ١٩
مَلِكَ سی و دوم ١١
مَلِكٌ ششم ٥٠ یازدهم ٣١ دهم

ملك

٣٢ دوازدهم ٣١ بیست و پنجم ٨
وَالْمَلَكُ شصت و نهم ١٧
هشتاد و نهم ٢٣
مَلَكَ پنجاه و سیم ٢٦
مَلَكًا ششم ٨، ٩ هفدهم ٩٧
مَلَكَيْنِ هفتم ١٩
مَلَكٌ هجدهم ٧٨
الْمَلِكُ دوازدهم ٤٣، ٥٠، ٥٤
بیستم ١١٣ بیست و سیم ١١٧
پنجاه و نهم ٢٣
مَلِيكٍ پنجاه و چهارم ٢
الْمَلِكُ دوازدهم ٧٢، ٧٦
هشت و دوم ١
مَلِكًا دوم ٢٤٧، ٢٤٨
مُلُوكًا پنجم ٢٣
الْمُلُوكَ بیست و هفتم ٣٤
مَالِكُ چهل و سیم ٧٧
مَالِكَ اول ٣
مَالِكِ سیم ١٥
مَالِكُونَ سی و ششم ٧١
مَلَكُوتُ بیست و سیم ٩٠
و ششم ٨٣
مَلَكُوتِ هشتم ١٨٤
مَلَكُوتَ ششم ٧٥
مَلِيكٍ پنجاه و چهارم ٥٥
مَمْلُوكًا شانزدهم ٧٥

ملا

وَأَمْلِي هفتم ١٨٣ چهل و هفتم ٢٥
أُمْلِيتُ بیست و دوم ٤٧
فَأَمْلَيْتُ سیزدهم ٣٢
بیست و دوم ٤٤
وَأُمْلِي هفتم ١٨٣ شصت و
هشتم ٤٥
نُمْلِي سیم ١٧٨
تُمْلَى بیست و پنجم ٥
مَلِيًّا نوزدهم ٤٦

من

دوم ٤٩، ٧٥، ٧٥، ٧٦
٨٤، ٩١، ٩٢، ٩٩، ١٠٥، ١٠٦
١٢٠، ١٢٤، ١٣٠، ١٤٨، ١٥٠
١٧٢، ١٨٥، ١٩٠، ١٩٧، ٢٠٠
٢٠٣، ٢٣٢، ٢٤٤، ٢٤٨
٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٧٢
٢٧٤، ٢٨٢ سیم ٢ ١١
٢٨ ... ٣٢، ٥٠، ٥٧
٧٠، ٧٧، ٩١، ٩٤، ١٢٢، ١٢٣
٧٤، ١٨٩ چهارم ٤، ٥٠
٨٢، ٨٧، ٨٩، ١٠١، ١٠٩
١١٣، ١٢٢، ١٣٣، ١٤٧ پنجم
٢١، ٢٣، ٢٥، ٥٠ ... ٥٠

٣٥ پنجاه و سیم ٣ پنجاه و چهارم
٢٥، ٢٩ پنجاه و پنجم ٢٩، ٣٠
پنجاه و هفتم ١، ١٠، ٢١، ٢٥
پنجاه و هشتم ٢٢، ٢٩ شصت و
دوم ٤ شصت و سیم ٧ شصت و
چهارم ٢ شصت و ششم ٣ هفتم
و هفتم ١٤، ١٧، ٢٩
و نهم ١٩، ٢٥ هفتاد و هفتم ٨٧
و یکم ٢ هفتاد و دوم ٢٥
٢٧ هفتاد و چهارم ٣٤ هفتاد و
هفتاد و پنجم ٢٧ هفتاد و ششم
٣١ هفتاد و هشتم ٣٩ هفتاد و
نهم ٥٠، ٤٠ هشتاد
٨٠٥ هشتاد و چهارم ١٠٧
و هفتم ١٤، ١٩ هشتاد و هشتم ٣
نود و یکم ١٠٩ نود و دوم ٥
٨ صد و یکم ٥
آمَنَ دهم ٣٢، ٣٤ بیست
هفتم ٤٥ ...
سی و نهم ١٢ شصت و هفتم ٣٥
٢١، ٢٢
مِّنَ شانزدهم ١٢٦ هفدهم
٥٧، ٨٦ بیست و هشتم ٤٠
بیست و نهم ٣ پنجاه و سیم ١٢
سی و سیم شصت و هشتم
دوم ١٠
فَمَنْ بیست و هفتم ٤٨
مَنْ دوم ١٥٣، ١٥٨
١٧٣، ١٧٤، ١٧٧، ١٧٨
١٨١، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٩
٢٥٠، ٢٥٧، ٢٧٢، ٣
٧٦، ٨٨، ١٥٤، ١٨٢ چهارم
٩٤، ١٠٩ پنجم ٥، ١٥، ١٩
٢٩، ٤١، ٩١، ٩٥، ١١٥ ششم
١٠٣، ١٢٥، ١٤٥، ١٤٦
هفتم ٣٣، ٣٥ دهم ١٨
١٠٨ یازدهم ٤٤ چهاردهم ٣٩
شانزدهم ١١٢ هفدهم ٧٣
مُجَادَلَه ... ١١٠ بیستم ٥١
١٣٢ بیست و یکم ٩٤ بیست و
سیم ٧٠، ١٠٤ بیست و پنجم ٩٤
شعرا ٢٨ سی و پنجم ٣٧ سی و
٣٣، ٢٢ چهلم ٣٢ چهل و دوم
٣٨ چهل و پنجم ٢٢ چهل و ششم ١٥
پنجاه و هشتم ٥ شصت و
هفتاد و ... ٣٠، ٢٨ هفتاد و یکم ٣١
هفتاد و دوم ٩، ١٣، ١٤
هفتاد و سیم ١٥ هفتاد و
هفتاد و چهارم ٥ هفتاد و ششم ٢٩
هفتاد و هشتم ٣٩ هفتاد و نهم ١٢

نود و نهم ٧
فَمَنْ سیم ١٥ نهم ١١ دهم ٣
یازدهم ٢ سیزدهم ١٩، ٣٣
شانزدهم ١٧ بیست و هشتم ٤
سی و دوم ١٨ سی و پنجم ٩ سی و نهم
٢٠، ٢٣، ٢٥ چهل و یکم ٤٠
چهل و هفتم ١٥ شصت و هفتم
٢٢ فَمَنْ سیم ١٥٦
ششم ١٢٢ نهم ١٩ سیزدهم ١٩
شانزدهم ١٧ بیست و هشتم ٦١
سی و دوم ١٨ چهل و هفتم ١٤، ١٧
أَمَنْ دوم ٩ سیم ١٩٨ چهارم
٢٧ هفتم ١٧ بیست و دوم ١٣
أَفَمَنْ چهل و دوم ٣٩، ٤١
لِمَنْ دوم ١٩٢، ١٩٩، ١٣٣
٢٥٣، ٢٨٤ سیم ٣٤، ١٢٦
چهارم ٣٠، ٥١، ٧٩، ٩٦، ١١٦
پنجم ٢١، ٤٤ ششم ١٢ هفتم ٣
ششم ٧١ نهم ١٠٢ دهم ٩٢ یازدهم
١٠٥ سیزدهم ٢٠، ٢٨، ٤٢ چهاردهم
١٧ هفدهم ١٩، ٣٢، ٣٣ بیستم ٤٣
٨٢ بیست و یکم ٢١ بیست و
سیم ٨٣ بیست و چهارم ٤٢
بیست و پنجم ١٢، ٣٣ بیست و
ششم ٢١٥، ٢٢٤ بیست و
هفتم ٨٢، ٨٦ بیست و نهم
سی و یکم ٣ سی و دوم ٢١ سی و
سیم ٣٨، ٣٥، ٢٢ سی و
نهم ٥ چهلم ١٨ چهل و دوم ٣
سی و دوم ٤١٠ چهل و دوم ٣٢
چهل و سیم ٢١ بیست و سیم
شتم ١٤ پنجاه و سیم ٣٦ پنجاه و دوم
پنجاه و چهارم ١٤ شصتم ٦
هفتاد و چهارم ١٦ شصتم ٦
نود و هشتم ٢٨ هشتاد و یکم ٢٨
نود و هشتم ٨
وَلِمَنْ دوازدهم ٧٢ پنجاه و پنجم
٤٦ هفتاد و یکم ٢٩
مِمَّنْ دوم ١٠٨، ١٣٤ ١٣٨
٢٨٢ سیم ٩ چهارم ١٢٤
پنجم ٢١، ٣٠، ٩٣ ششم ١٤١
١٥٨ هفتم ٥ هشتم ١٨ یازدهم
٢١، ٥٠، ١١٨ هفتم ٧٢
بیستم ١٢، ٥٥ بیست و دوم
بیست و هفتم ٨٥ بیست و
هشتم ٥ بیست و نهم ٦٨
سی و دوم ٢٢ سی و پنجم ١٥
٣٠ سی و نهم ٣ چهل و یکم ٣٢
٥٢ چهل و ششم ٧
وَمِمَّنْ هفتم ١٨٥
نهم ١٠٢

نود و دوم ٥ سی و ششم ٨
دوم ١٠٢، ١٠٨، ١١٥
١٢٠، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٤
١٥٣
١٨١، ١٩٩، ٢٠٧، ٢١٤
٢٢٩
٢٣١، ٢٥٠، ٢٧٢، ٢٧٦
٢٨٣ سیم ١٧، ١٨، ٢٧، ٧٩
٩١
٩٢، ٩٦، ١٢٩، ١٣٨، ١٣٩
چهارم ١٥٥ ٦، ١٧، ١٨، ٢٩
٢٣، ٤٢، ٥١، ٥٥، ٧١، ٧٦
٨٢، ٨٧، ٨٩، ٩٠، ٩٥، ١٠١
١١٦
١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٥
١١٨، ١٢١، ١٣٠، ١٣٤، ١٣٥
١٤٣، ١٧١ پنجم ٧، ١٩
٢٥
٣٥، ٢٨، ٤٩، ٥١، ٥٥، ٥٦
٦١
٩٣
١٩، ٢١، ٣٩ ششم ٢٦
١٠٤، ١٦١ هفتم ١٢٨، ١٧٧
شانزدهم ١٣، ١٦، ٥١، ٥٠
١٢١، ٢٣، ١١٢، ١٢١ دهم ٣٢
٦٧، ٧٢، ١٠٨ یازدهم ٢٠
١١٤، ٩٦، ٢٢، ٢١ دوازدهم
١٠٨ سیزدهم ١١، ٢٣، ٣٣
٢٣ چهاردهم ٨، ٩، ٣٠ یازدهم
٢٠، ٢٥، ٣٥، ٥٥ شانزدهم ٧٧، ٧٨
مُفصّل ٢٠، ١٠، ٢٥، ٣٥، ٣٥
٧٤، ٩٩، ١٠٥ پنجاه و یکم ٢٨
٧٧ نود و دوم ١٤ بیستم
٨٣، ١١١، ١٢٣، ١٣٥ بیست و
یکم ٩، ١٩، ٣٠ بیست و دوم ١٨
١٩، ٢٦، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٥٩
١٠٥
بیست و سیم ٢٤، ٧٣، ٦٠، ٩٨
١١٧ بیست و چهارم ٢١، ٣٣
٤٠، ٥١، ٥٤ بیست و پنجم
٥١، ٥٠، ٥١، ٥٤ بیست و پنجم
١٨٥، ١١٩، ١٢٠ بیست و هفتم
٩٢
٥٠، ٥٤، ٥٦، ٦٥، ٨١
٨٤ بیست و هشتم ٢٥، ٣٧، ٥٠
١٥، ٨٤ بیست و نهم ٩، ٨٠
٢٢، ٢١ سی و یکم ١١ سی و یکم
سی و دوم ٢٢ سی و سیم ١
سی و چهارم ٢٣ بیست و ششم ١١ چهل و
هشتم ١١ سی و ششم ٨، ٥
٤٢، ٣٨، ٣٧، ٤٤ سی و نهم ٤٨
٤٨ چهلم ٧، ٩، ٤٥، ٤٣
چهل و یکم ٢٣، ٣٣ چهل و دوم
٥، ١٩، ٢٢، ٤٠، ٤٥ دهم
چهل و یکم ١٢ چهل و ششم ٣
٣١ چهل و هفتم ٤٨ چهل و نهم
١٠، ١٣، ١٧، ٢١ چهل و نهم ١١
پنجاه و دوم ٢٤ پنجاه و نهم ٩
شصت و یکم ٩، ١٠ شصت و یکم ٧

سی و نهم ٩ ششم ١٩ مَنْ ...
ششم چهارم ٩، ١٠، ١١
صد و سیم ٣، ٣، ٤، ١٠ چهلم
شصت ٤٠، ١٣، ٤٥
مَنْ ششم ١٢ هفدهم ٢٤
وَمَنْ چهاردهم ٨ نود و نهم ٨
آیه مَنْ ششم ١٢٢
چهل و سیم ١٧

من

دوم ٣، ١٩، ٢٠، ٢١
٢٣، ٢٤، ٢٥، ٣٢، ٣٣
٢٦، ٣٥، ٤٨، ٤٩، ٥٣
٥٤، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦١
٦٣، ٧٠، ٧٣، ٧٨
٧٩، ٨١، ٨٣، ٨٤، ٨٥
٨٨، ٩٠، ٩٥، ٧٩، ٩٩
١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، مَكّ
١٠٣، ١١٢، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٠
١٣٢، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٩
١٤٠
١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٠، ١٥٢
١٥٣، ١٥٤، ١٥٩، ١٦٠
١٦١، ١٦٢، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٣
١٧٤، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١
١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٩٢، مَكّ
١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦
٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩
٢١٠، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦
٢٣٠
٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٦
٢٣٤
٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤١
٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠
٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧
٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٤
٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩
٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٦
٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٥
سیم ٥، ٦، ٨، ٩، ١٢
١٣، ١٧، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣
٢٧، ٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣
٣٤، ٣٨، ٣٩، ٤٢، ٤٨، ٤٩
٥١، ٥٢، ٥٣
٥٤، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦٠
٦٢، ٦٥، ٧٢، ٧٣، ٧٥
٧٨، ٧٩، ٨٣، ٨٥، ٨٦
٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٥، ٩٩، ١٠١
١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٣
١١٥، ١١٧، ١٢٠، ١٢٢
١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٧
١٣٨، ١٤٠، ١٤٥، ١٤٨

مِنَّ ١٥١، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦
١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٥
١٦٨
١٧٣، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥
١٨١، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٣
١٩٦، ١٩٧، ١٩٨
١٩٧
...
١٢، ١٤، ١٥، ١٧، ١٩، ٢١
٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١
٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٥
٤٧، ٥٠، ٥٤، ٥٧، ٦٠، ٦٢
٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٥، ٧٧، مَكّ
٨١، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٩
٩١، ٩٧، ١٠٠، ١٠١
١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨
١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٧، ١١٨
١٢١، ١٢٣، ١٢٧، ١٢٩
١٣٠، ١٣٥، ١٣٨، ١٤٠
١٤٣
١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١
١٦٩، ١٧٢، ١٧٣
...
١٥، ١٨، ١٩، ٢٢، ٢٣، ٢٧
٣٣، ٣٢، ٣٣، ٣٤
٤٢، ٤٠، ٤١، ٣٨، ٣٧
٤٥، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٥٢
٥٤، ٥٥، ٥٧، ٦٢
٦٤، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧٤
٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٦، ٨٧، ٨٨
٩٢، ٩٥، ٩٦، ٩٩، ١٠١
١٠٥
١٠٥، ١١٠، ١١٢، ١١٣، ١١٤
١١٥، ١١٦، ١١٩، شتم ٢
١٥، ١٦، ٢٧، ٢٨، ٣٤
٣٦، ٣٧، ٣٨، ٤٢، ٥١
٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٧
٦٥، ٦٨، ٧٠، ٧١، ٧٥
٧٥، ٧٧، ٧٩، ٨٤
٨٨، ٩١، ٩٥، ٩٨
١٠٤، ١٠٦، ١٠٨، ١١٤
١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٢
١٤٣، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٧
١٥٨، ١٥٩، ١٦٢، مَفْس
٣، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٦
١٨، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٥، ٢٦
٢٨، ٣٠، ٣٥، ٣٦
٣٧، ٣٩، ٤٣، ٤٨، ٥١
٥٤، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٥٩
٦١، ٦٣، ٦٤، ٦٧، ٧١
٧٢، ٧٣، ٧٥

١٨، ١٩، ٢٥، ٢٧، ٢٨، ٣٠
٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤
٩٩
٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٨، ٩٢، ٩٤
٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٥
١٥٥
١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣
١٢٥
١٠٧، ١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥
١٤٢
١٢٧، ١٢٩، ١٣٧، ١٤١
١٥٢
١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١
١٥٤، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٨
١٨١
١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٨
١٨٣، ١٨٤، ١٨٨، ١٨٩
٢٠٢
١٩٣، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠
١١، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٤ نهم ٥، ١٠٩
٤٢
١١، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٣
٤٩، ٥٠، ٥٤، ٥٦، ٦٠
٦٧، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣
٩٨
٧٦، ٧٨، ٩٦
٢٨، ٣١، ٣٠، ٣٥، ٣٨
٤٤
٦٠، ٥٩، ٥٥، ٦٠، ٦٨
١٣٣
٨٧، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣
١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤، ١٠٨
١١٧
١٠٩، ١١٠، ١١٣، ١١٤
١٢٤
١١٨، ١١٩، ١٢١، ١٢٣
١٢٨، ١٢٩ دهم ٣، ٤، ٩٠
٢١
١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ١٩، ٢٠
٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٨، ٢٩
٢٨
٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧
٥٠
٣٩، ٤٠، ٤٦، ٤٨، ٥٨
مَكّ ٦٧، ٦٩، ٧٠، ٧٣
٨٣
٧٥، ٧٦، ٧٧، ٨٣
٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٥
١٠٢، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧
١٠٧، ١٠٨ یازدهم ٨، ١٠
١٢، ١٥، ٢٠، ٢٩، ٣٢، ٣٥
٤٢
٣٣، ٣٤، ٣٨، ٤٠، ٤٥
٥٩، ٦٠، ٦٣، ٦٧، ٦٧، ٦٩
٧٢، ٧٣، ٨٢، ٨٣، ٨٥
٨٥، ٩٤، ٩٥، ١٠٣
١٢٥
١١١، ١١٣، ١١٥، ١١٨
٢١، ٣٥، ٤٣ دوازدهم ٢١
٣٥
٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٣
٤٩
٣٤، ٣٨، ٤٣، ٤٥، ٤٦
٥١، ٥٥، ٥٩، ٦٠، ٦٧
٨٠، ٧٦، ٧٧، ٧٨
٨٥، ٨٧، ٨٨، ٩٧، ١٠١
١٠٢، ١٠٣، ١٠٥
١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠
١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٧
١٣٨، ١٤٠، ١٤٥، ١٤٨
سیزدهم ٤، ٧، ٨٠
١٢ مل ١٤، ١٥، ٩٧

١٨، ١٩، ٢٣، ٢٥، ٢٧
٢١
٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤
٤٢
٣٥، ٣٧، ٣٨، ٤١
٤٣، ٤٤، ٤٥، ٥٠، ٥٣ چهاردهم
٩، ١٠، ١١، ١٣، ١٤، ١٧، ١٩
٢٨
٢٠، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧
٣١، ٣٣، ٣٧، ٣٩، ٤١ یازدهم
٤٢
٥، ٧، ١٠، ١٤، ١٧، ١٩، ٢١
٣٧
٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٣
٧٤
٤٢، ٤٧، ٥٥، ٥٨، ٥٩
١٥
٨٢، ٨٧، ٨٩ شانزدهم ٢
٣٥
١٤، ٢٠، ٢٨، ٣٠ مَكّ ٣٣
٤٧، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٥
٧١
٥٥، ٥٨، ٦٥، ٦٧، ٧٠
٨٣
٧٤، ٧٥، ٧٨، ٨٠، ٨٢، ٨٣
١٤٢
٨٢، ٨٨، ٩١، ٩٤، ٩٩، ١٠٥
١٨
١٢١، ١٢٢، ١٢٤، مفتاد ١٣٠
٤٠
٢١، ٢٥، ٣٠، ٤١، ٤٢
٧٨
٥٨، ٦٠، ٦٨، ٧١، ٧٢
٩١
٧٩، ٨٠، ٨٤، ٨٧، ٨٩
١٥٥
٩٢، ٩٣، ٩٥، ٩٧، ٩٩
١٠٤، ١٠٨، ١١١ مُجَّل ٢، ٣
١٥
٨، ٩، ١٠، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦
٢٣، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٣٠
٤٣
٣١، ٣٥، ٣٨، ٤٣
٤٦، ٥٢، ٥٦، ٥٧، ٦٠، ٦٣
٨٩
٧٢، ٧٥، ٨١، ٨٣، ٨٧
٩٢، ٩٧، ١٠٢ نوزدهم ٥
١٧
٨، ٩، ١٠، ١٢، ١٤، ١٥
٤٤
٢٤، ٢٦، ٣٦، ٣٨
٥٤
٤٦، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٣
٧٥
٥٩، ٦٠، ٦٤، ٦٨، ٧٠
٢٢
٨٢، ٨٤، ٩٨ بیستم ٢٢
٢٨، ٣٠، ٤١، ٤٩، ٥٥
٥٩، ٦٦، ٧٤، ٧٥
٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٧، ٨٩
١١٣
٩٠، ٩٢، ٩٦، ٩٩، ١١١، ١١٢
١٣٣
١١٤، ١١٥، ١١٩، ١٢٩، ١٢٩
١٣٤، ١٤٢ بیست و یکم ٢، ٦
٣٥
١٢، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٩
٣١، ٣٥، ٣٨، ٤٠، ٤٢
٤٤، ٤٥، ٤٧
٥٢، ٥٦، ٥٧، ٦٧
٧٥، ٧٦، ٧٧، ٨٠، ٨٤
٨٥، ٨٧، ٨٨، ٩١
٩٢، ٩٤، ٩٨، ١٠٥
١١٥، بیست و دوم ٥
١٢، ١٣، ١٤ مَكّ

المؤمن

المؤمن

المهيمن

مهن

مات

ماج

مار

موسى

منا

من

مهد

مهل

منع

[illegible]

[illegible]

بِاَمْوَالِكُمْ چهل و هشتم ۸ نمر ۳
سفت و یکم ۱۱
اَمْوَالِهِمْ چهارم ۳۸ نمر ۱۰۲
د نمر ۸۸ پنجاه و یکم ۱۹
مقتاد ۲۴
بِاَمْوَالِهِمْ چهارم ۹۷

وَ هشتم ۸ و متشابه ۳۵
مَاؤُهَا مجد ۹
مَاءً كُرَ شصت و هفتم ۳
مَاءَكَ نایزدهم ۴۴
مَائِهَا مفتاد و نمر ۳۱

ماد

مار

مان

ماه

مال

باب النون

ن

نا

د دم ۱۳
وَكَانَادَ ۱۳۳

نای

وَنَاٰی ۸۳ ۸ مجلد
یکم ۵۱
كَيْنَانَاً ششم ۲۸

نباء

نَبَاٰتُ شصت و ششم ۳
نَبَاٰئِي شصت و ششم ۳
نَبَاٰهَا شصت و ششم ۳
نَبَاٰنَا نمر ۹۵
نَبَاٰتُكُمَا دوازدهم ۳۷

وَكَنَبِّئُونَكَ دمر ۵۴
نَبَّؤُ نمر ۱۷ چهارم ۹
وَ ششم ۳ شصت چهارم
نَبَّؤُ شصت ۷
نَبَاٰءِ ششم ۱۰۳ بیست و متم
نَبَاٰءِ ششم ۴۴
بِنَبَاٰءٍ بیست و مفتم ۲۲
چهل نمر ۱۱ أَنْمَا سفتاد
نَبَاٰءَ پنجم ۳۰ مفتم ۱۷
دمر ۲ بیست ششم ۹
اَنْبَاٰءَ ششم ۵ بیست ششم
الْاَنْبَاٰءُ بیست و ششم ۴۴

۷۴ چهارم ۱۸۱
اَنْبِيَاءَ ۸۵ پنجم ۲۳
الْاَنْبِيَاءَ سیم ۱۷۷-۱۰۸
چهارم ۱۵۴
نَبِيِّهِمْ دو ۲۴۹-۲۴۸
النُّبُوَّةَ بیست نمر ۲۶
پنجاه و مفتم ۲۶
وَالنُّبُوَّةَ سیم ۷۳ ششم
۸۹ چهل پنجم ۱۵

نبت

تَنْبُتُ بیست سیم ۲۰
اَنْبَتَتْ دو ۲۶۳

نبز

نبط

نبع

نتق

مفتاد و مفتم ۱۷

نثر

انْتَثَرَتْ هشتاد و دوم ۲
مَنْثُورًا بیست پنجم ۲۵
مفتاد و ششم ۱۹

نجد

النَّجْدَيْنِ نود دم ۱۰

نجس

نَجَسٌ نمر ۲۸

نجل

نجم

نجا

نَنْجِي دمر ۱۰۳ نود و دم ۷۳
يُنْجِيكُمْ ششم ۶۴-۶۳
نُنْجِيكَ دمر ۹۲
لَنُنَجِّيَنَّهُ بیست نمر ۳
نُنَجِّي بیست ششم ۱۶۹
بیست و هشتم ۲۰
وَنُنَجِّي بیست ششم ۱۱۸
شصت ششم ۱۱
وَنَجَّيْنَا دمر ۸۸
نَنْجِي دوازدهم ۱۱۰
نَاجَيْتُمُ پنجاه و هشتم ۱۳
اَنْجَيْنَا مفتم ۱۶۵ یازدهم

تَنْحِتُونَ سی و مفتم ۹۳
وَتَنْحِتُونَ مفتم ۷۴ بیست
و ششم ۱۴۹

نحر

وَانْحَرْ صد و هشتم ۲

نحس

نَحْسٍ پنجاه و چهارم ۱۹
نَحِسَاتٍ چهل و یکم ۱۶
وَنُحَاسٌ پنجاه و پنجم ۳۵

نحل

النَّحْلِ شانزدهم ۶۸
نِحْلَةً چهارم ۴

نحن

نخر

نخل

نَخْلٍ پنجاه و چهارم ۲۰ شصت
و نهم ۷
بِنَخْلٍ مجدمر ۲۱
وَنَخْلٍ بیست و ششم ۱۴۸
النَّخْلِ ششم ۹۹ بیستم ۷۲
وَنَخِيلٍ هشتاد ۲۹
وَالنَّخْلِ ششم ۱۴۱ پنجاهم ۱۰
النَّخْلَةِ نوزدهم ۲۵-۲۳
وَنَخْلَكَ سیم ۶
نَخِيلٍ دوم ۲۶۶ بیستم
۹۳ بیست و سیم ۱۹ سوره
ششم ۳۴

ند

ندر

ندم

يُنَادُونَهُمْ پنجاه و هفتم ۱۴
نَادُوا مجدمر ۵۰
نُودِيَ بیستم ۸ بیست و هفتم
۸ بیست و هشتم ۳۰ شصت
و دوم ۹
وَنُودُوا هفتم ۴۳
يُنَادُونَ چهلم ۱۰ چهل و یکم
فَنَادَوْا شصت و هشتم ۲۱
نَادَيْتُمْ نود و ششم ۱۷
نَادِيَكُمْ بیست نمر ۲۸
نِدَاءً نوزدهم ۳
وَنِدَاءً دوم ۱۷۱

نذر

يُنْذِرُونَ بیست و یکم ۴۰
وَلِيُنْذِرُوا چهاردهم ۵۲
نَذِيرٌ دوم ۷۳
بِالنَّذِيرِ مفتاد و ششم
نُذُرُهُمْ بیست و دوم ۳۰
نَذَرُوا مفتاد و مفتم ۴
النُّذُرُ چهل و ششم ۲۰ پنجاه
چهارم ۱۰۵
فَالنُّذُرُ ددمر ۱۵
النَّذِيرُ پنجاه و سیم ۵۷
بِالنَّذِيرِ پنجاه و چهارم ۱۲
۳۶-۳۳

نزع

النوع مع الشين
النون مع الزاء

لسل

يَنسِلُونَ بيست يكم ۹۶
سى و ششم ۵۱
وَالنَّسْلَ دوم ۲۰۱
نَسْلَهُ سى و دوم ۷

لسى

سى و نهم ۱۱
نَسِيَ بيستم ۰۹۰ - ۱۱۶
وَنَسِيَ هجدهم ۵ سى و
ششم ۷۸
نَسِيتُ هجدهم ۲۴
نَسِيتَ بيستم ۲ - ۷۲
نَسِيًا هجدهم ۰۵
نَسُوا ششم ۴۴ - هفتم ۱۶۵
نهم ۶۷ بيست و پنجم
۱۹ سى و هشتم ۲۶ پنجاه و نهم
۱۹
فَنَسُوا پنجم ۱۷

نُسُوَةٌ دوازدهم ۳۰
النِّسْوَةِ دوازدهم ۵۰
نِسَآءُ چهل و نهم ۱۱
وَنِسَآءٌ چهل و هشتم ۲۵
النِّسَآءُ سى و سيم ۵۲
نِسَآءِ سيم ۳۷
وَنِسَآءِ سى و سيم ۵۹
نِسَآءِ چهل و نهم ۱۱
النِّسَآءِ دوم ۲۳۵ - ۲۳۶
چهارم ۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۳۴
۱۲۹ - ۱۲۸ هفتم ۸۱ بيست و
دو چهارم ۱ - ۳۱ - ۵۹ بيست و
هفتم ۵۵ سى و سيم ۳۲
وَلِلنِّسَآءِ چهارم ۸
وَالنِّسَآءِ چهارم ۷۰ - ۱۰۰
نِسَآءَ سى و سيم ۳۰ - ۳۲
نِسَآءِ چهارم ۱۲
وَنِسَآءِ چهارم ۱ - ۱۷۵
النِّسَآءَ دوم ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۲۲
چهارم ۳ - ۲۳ - ۲۲۷
پنجم ۶ سى و پنجم ۱
نِسَآئِكُمْ دوم ۲۲۳
نِسَآئِكُمْ دوم ۱۸۳

النون مع الشين
النون مع الصاد
النون مع الضاد
النون مع الطاء
النون مع الظاء

النون مع الظاء

النون مع العين

نعج

نعس

نعق

نعل

نعم

النون مع الفاء

نفد

نفذ

نفر

نفس

نفش

نفث

نفح

نفخ

نفش

نفع

نفق

نفل

نفا

النون مع القاف

نقب

نقذ

نقر

نقص

نقض

نقع

نقم

النون مع الكاف

نكب

نكث

نكح

نكد

نكر

نكس

نكص

نكف

نكل

النون مع الميم

نمرق

نمل

النون مع الهاء

نهج

نهر

النون مع الواو

النوع الرابع والاول

تھون چہارم ۳۵
یتناھون پنجم ۸۱
فانتھی دوم ۰
انتھی دوم ۱۸۸ ۱۸۹
مشتم ۵۰
تنتھ نوزدہم ۴۷ بیست
و ششم ۱۱۶ ۱۶۷
ینتھ سی و سیم ۴۶ نود
ششم ۱۵
تنتھون طہ ۱۲
ینتھوا پنجم ۷۷ شتم ۳۹
تنتھوا ششم ۱۹ سی ششم
۱۷
انتھوا چہارم ۱۰۱
فانتھوا پنجاہ و نہم ۷
والنا ھون نہم ۱۱۳
المنتھی بیستم ۱۲۸ ۵۶
المنتھی پنجاہ و سیم ۴۲
منتھون پنجم ۹۳
منتھھا مفتاد و نہم ۴۴

ناء

لتنوء بیست و ششم ۷۶

ناب

اناب سیزدہم ۲۷ سی و
یکم ۱۴ سی ششم ۳۳

سیم ۷ سی مفتم ۷۷ سی و
ششم ۱۲ چہلم ۵ ۳۲ پنجاہ
۱۲ پنجاہ و یکم ۶ پنجاہ و
سیم ۳۵ پنجاہ و چہارم ۹
شصت ششم ۱۰
نوحا مفتم ۵۹ یازدہم ۲۷
بیست و سیم ۲۳ بیست نہم ۱۴
چہل و دوم ۱۱ پنجاہ و
مفتم ۲۶ مفتاد و یکم ۱
ونوحا سیم ۳ ششم ۸۴
بیست یکم ۷۶

ناو

نہم ۸۲ بیست یکم ۹۶
سی پنجم ۳۳ صد چہلم ۶
ناؤ دوم ۸ ۲۶ بیست و
چہارم ۳۵ نوزدم ۲۰ صد
دیکم ۸
التناؤ دوم ۷۴ سیم ۲۳
۱۴۴ ۱۷۹ پنجم ۷۶ ششم
۱۲۸ دہم یازدہم ۱۹ ۱۱۹
سیزدہم ۳ ۵ چہاردہم ۵۱
بیست دو ۷۱ بیست و سیم
۱۰ بیست و چہارم ۵۰
بیست نہم ۲۴ سی و دو
۲۰ چہلم ۴۱ چہل و یکم

۴۶ چہل ۷۳ ۵۲ ۵۰ ۴۶
ویکم ۱۸ ۴۰ چہل و ششم ۱۹
۳۳ چہل و مفتم ۱۷ پنجاہ
ویکم ۱۳ پنجاہ و چہارم ۴۸
پنجاہ و ششم ۱۸ پنجاہ و نہم ۳
۲۰ ۱۷ شصت و چہارم ۱۰
مفتاد و چہارم ۱۳ مشتاد
و پنجم ۵
نار نہم ۶۳ ۶۹ مفتاد
و دوم ۲۴
نارا دوم ۲۴ چہاردہم ۱۱
۱۸ ۳۳ ۵۹
پنجم ۹ ۶ محمد ۹۵
بیستم ۹۷ بیست و مفتم
۷ بیست و مشتم ۲۹
سی و ششم ۱۰ شصت و ششم
۶ مفتاد و یکم ۲۵ مشتاد
و مشتم ۴ نود و دوم ۱۴
صد و یازدہم ۳
النا تدوم ۲۲ ۹۰ ۱۶ سیم
۱۲۶ ۱۸۹ یازدہم ۱۰۹
شانزدہم ۳۳ بیست ۵۱
بیست یکم ۴۰
پنجاہ و ششم ۷۰ شصت و
ششم ۱۰ مشتاد و مفتم ۱۲
نود بیست و چہارم ۳۵

ینورہم دوم ۱۶
نورہ نہم ۳۲
نورنا شصت و ششم ۸
منیر بیست و دوم ۸ سی
ویکم ۱۹
المنیر سیم ۱۸۱ سی پنجم ۲۳
منیرا بیست و پنجم ۶۲
سی و سیم ۴۵

ناس

الناس دوم ۱۲ ۱۹ ۲۲
۱۲۳ ۱۹۵ ۲۵۹
سیم ۱۶۷ چہارم ۱
۱۳۲ ۱۶۸ ۱۷۴ مفتم
۱۵۷ دہم ۲۴ ۲۳ ۲۵
۱۵۸ ۱۵۴ ۱۵۸ یازدہم
۱۰ دوازدہم ۴۶ بیستم
۱۰ بیست و دوم ۱ ۵
۶۸ ۷۲ بیست و مفتم
۱۶ بیست و نہم ۶۷ سی
یکم ۳۲ سی و سیم ۶۳
سی و پنجم ۳ ۵ ۱۰
چہل و سیم ۳۲ چہل و ششم
۵ چہل و نہم ۱۳
پنجاہ و مفتم ۲۵ شصت و
ششم مشتاد و سیم نود و نہم
صد و یکم ۳

[illegible]

نوی

والنوی ششم ۹۵

نال

ینال دوم ۱۱۸

نام

ناس

ناش

ناص

ناق

نال

نام

باب الھاء

ھا

ھبط

ھبا

ھتا

ھجد

ھجر

ھج

ھد

ھدم

ھدھد

ھدی

[illegible]

الکوثر
النوع الثامن
الجمع
الکامل
والتاء والطاء
الاول
الاول

پنجم ١٨٠٢٣	بهادي بيت وهفتم	المهتدي هفتم ١٧٧ هفدهم	جهل پنجم ١٠٠١٩٠٢٨٠٣٣	ومنه جهل سيم ٥٥
لنهدينهم چهارم ١٣٦	٣٨ سي ٢ ٥٢	٩٩ نجدهم ١٨	جهل ششم ٣ ١٠٠	**هرب**
واهدينك هفتاد نهم ١٩	هادي سيم ١٨٥	مهتدون ششم ٨٢ هفتم	٣٣ پنجاهم ٢١٠٢٢٠٣١	هربا هفتاد دوم ١٢
	هاديا بيت پنجم ٣٣	٢٨ سي ششم ٢٠ جهل	پنجاه ويكم ١٤ پنجاه ودوم ١٥	**هرت**
اهديك نوزدهم ٤٤	هدى دوم ١١٤ سيم ٥٦	٣٦٠٢١	پنجاه وسيم ٥٧ ٥٩ پنجاه	هروت دوم ٩٦
اهديكم جهلم ٣٠	ششم ٧٠ ٨٨ سي نهم ٢٤	المهتدين دوم ٥ جهل	وچهارم ٨ پنجاه وششم ٥٥	**هرع**
اهدكم جهلم ٤١	هدى دوم ١ ٤٠٣٦٠ ١٨١	سيم ٣٨	٩٥ پنجاه ونهم ٢ شصت	يهرعون يازدهم ٧٨
يهدونا شصت وچهارم	سيم ٢ پنجم ٤٢ ٥٠ هفتم	المهتدون دوم ١٥٢	يكم سنت ششم ٣ شصت	وهفتم ٣٠
لنهدينهم بيت نهم ٩٥	٥٠ ١٥٣ هفتم ٢ نجدهم	مهتدين دوم ١٥ ششم	وهفتم ٢٠ ٢١ ٢٥ ٢٧	**هرون**
اهدنا اول ٥	١٢ نوزدهم ٧٨ بيستم ١٠ ١٢١	١٤١ دهم ٤٦	وچهارم ٢٣ ٢٥ هفتاد	بيستم ٩٢ ٩٤ بيت
واهدنا سي هشتم ٢١	بيت ٤٨ ٨٠ بيت	المهتدين ششم ١٥ نهم ١٨	ششم ٢٢ هفتاد وهفتم ٣	وششم ٣٤
فاهدوهم سي هفتم ٢٣	هفتم ٣ بيت هشتم ٥ سي	بالمهتدين ششم ١١٧ شانزدهم	٣٨ هشتاد وسيم ١٧ هشتاد	هرون خالق جرى دوم ٢٤٩
هدى سيم ٩٠	ديكم ٢ ١٩٠٤٠ سي دوم ٢٣	١٢٥ بيت هشتم ٥ شصت	وهفتم ١٨ اصد ششم ٣	هفتم ٨ ١٢٠ نوزدهم ٢٩ بيستم
وهديناه بيت دوم ٢٢	سي چهارم ٢٣ جهلم ٥	وششم ٧	اهذا بيت يكم ٣٧ بيت	٧٣ بيت ششم ١٢
هدنا هفتم ١٥٥	جهل ويكم ٤٤ جهل پنجم ١٠	**هذا**	وپنجم ٤٣	وهرون چهارم ١٠١ هفتم
... دهم ٣٦	جهل وهفتم ١٩	دوم ٢٣ ٧٣ ١٢٠ سيم	بهذا دوم ٢٤ ششم ١٣٥	١١٩ بيت ششم ٤٧ سي
اهتدى دهم ١٠٨ هفتاد	هدى بيت هفتم ٧٩	٣٢ ٤٣ ٥٥ ١٢١ ٣٢	دهم ٩ نجدهم ٥ بيت	هفتم ١١٤ ١٢٠
١٥ بيستم ٨٤ ١٣٥	وهدى دوم ٩١ سيم ٩٠	٤٥ ٣٤ پنجم ١٨٨ ١٥٩	سيم ٢٣ بيت چهارم ١٥	هرون خالق نوزدهم

هرع

هزل

هزم

هش

هشم

هضم

هطع

هل

هلع

هلك

هلم

هم

الخامس الجيم

الخامس النون

الخامس الواو

الخامس الألف

هما [illegible]

هم

همد

همر

همز

همس

هامان

هيمن

هون

هنا

هنالك

ههنا

هو

[illegible]

هان

هاد

هوى

هار

هؤلاء

[illegible]

الرابع الألف

الرابع الثاء

الرابع الجيم

الرابع الواو

هياء

هاج

هال

هام

هيهات

باب الواو

واد

وال

وبر

وبق

وبل

وتد

وتر

وتن

وثق

وجب

وجد

وجس

وجف

وجل

وجه

وحش

وحى

[illegible]

وَادِيَ ششم و یازدهم ۳۸	بِالْوَادِ بیستم ۱۲ هفتاد و	يَرِثُونَ هفتم ۹۸ بیست و	تَوَارَثُ سی و ششم ۳۱	الْوَزْنَ پنجاه و پنجم ۸	**وسوس**
يُوحِيَ ششم ۵۰ هفتم ۲۲	نهم ۱ هشتاد و نهم ۸	سیم ۱۱	يَتَوَارَى شانزدهم ۵۹	مَوْزُونٍ پانزدهم ۱۹	فَوَسْوَسَ هفتم ۱۱۸ بیستم
۱۰۹، ۱۶ یازدهم ۱۱۰	وَادِيًا نهم ۱۲۲	تَرِثُوا چهارم ۲۳	وَرَاءِ یازدهم ۷۱ سی و سیم	الْمِيزَانَ پنجاه و پنجم ۷	يُوَسْوِسُ صد و چهارم
بیستم ۳۸، ۱۳ بیست و یکم	أَوْدِيَةٌ سیزدهم ۱۸	تَرِثُ نوزدهم ۴۱	۵۳ چهل و دوم ۵۱ چهل و	الْمِيزَانَ پنجاه و پنجم ۸، ۹	تُوَسْوِسُ پنجاهم ۱۶
۱۰۸ سی و سیم سی و ششم	أَوْدِيَتِهِمْ چهل و ششم ۲۳	يَرِثُنِي نوزدهم ۶	نهم ۴ پنجاه و نهم ۱۴	وَالْمِيزَانَ ششم ۱۵۳ هفتم	الْوَسْوَاسِ صد و چهارم ۴
چهل و یکم ۵ چهل و ششم	فَدِيَتُهُ چهارم ۹۲	يَرِثُهَا چهارم ۱۷۵ بیست	وَرَاءَ دوم ۹۵ سیم ۱۸۷	۸۵ یازدهم ۸۴ چهل و دوم	**وشی**
پنجاه و سیم ۴	وَدِيَةٌ چهارم ۹۲	و یکم ۱۰۵	۲۸ ششم ۹۴ بیست و سیم	پنجاه و هفتم ۲۵	شِيَةَ دوم ۷۱
يُوحَ ششم ۹۳	**وذر**	وَيَرِثُ نوزدهم ۸۳	هفتادم ۱۱ هشتاد و چهارم ۱۰	الْمَوَازِينَ بیست و یکم ۴۸	**وصب**
وَحْيٌ پنجاه و سیم ۴	لِيَذَرَ سیم ۱۷۹	أُورِثْتُمُوهَا سی و پنجم ۲۹	وَرَائِي نوزدهم ۵	مَوَازِينُهُ هفتم ۸ بیست و	وَاصِبٌ سی و هفتم ۹
بِأَنَّ رَبَّكَ بیست و یکم ۴۴	تَذَرُ پنجاه و یکم ۲ هفتاد	وَأَوْرَثْنَا هفتم ۱۳۳ سی و	وَرَائِهِ چهاردهم ۱۹، ۲۰	سیم ۱۰۲، ۱۰۵ صد و یکم	وَاصِبًا شانزدهم ۵۲
وَحْيًا چهل و دوم ۵۰	و چهارم ۲۸	نهم ۷ چهلم ۵۳	وَرَائِكُمْ چهارم ۱۰۲	۸، ۵	**وصد**
وَحْيُهُ بیستم ۱۱۳	أَتَذَرُ هفتم ۱۲۷	وَأَوْرَثَكُمْ سی و سیم ۲۷	وَرَائِهِمْ بیست و سیم ۱۰۰ چهل	**وسط**	بِالْوَصِيدِ هجدهم ۱۷
وَوَحْيِنَا یازدهم ۳۷ بیست و سیم ۲۷	تَذَرْ هفتاد و یکم ۲۷	وَأَوْرَثْنَاهَا بیست و ششم	و نهم ۴ هشتاد و پنجم ۲۰	فَوَسَطْنَ صدم ۵	**وصف**
ود	وَيَذَرُونَ دوم ۲۳۴، ۲۴۰	۵۹ چهل و چهارم ۲۸	وَرَاءَكُمْ دوم ۸۵	وَسَطًا دوم ۱۴۳	تَصِفُ شانزدهم ۱۱۷
وَدَّ دوم ۱۰۳ چهارم ۱۰۳	هفتاد و ششم ۲۷	نُورِثُ نوزدهم ۶۳	فَنَبَذُوهُ یازدهم ۹۲ پنجاه	أَوْسَطِ پنجم ۹۱	وَتَصِفُ شانزدهم ۶۲
تَوَدُّ سیم ۲۴	وَتَذَرُونَ بیست و ششم ۱۶۶	يُورِثُهَا هفتم ۱۲۸	و هفتم ۱۳	أَوْسَطُهُمْ شصت و هشتم ۲۸	يَصِفُونَ ششم ۱۰۰ بیست و یکم
وَدُّوا سیم ۱۱۸ چهارم ۹۱	سی و هفتم ۱۲۵ هفتادم ۴۲	أُورِثُوا چهل و دوم ۱۴	فَبَذْتُهُمْ هجدهم ۷۷ هفتاد	الْوُسْطَى دوم ۲۳۹	۲۲ بیست و سیم ۹۱، ۹۸ سی و
شصت و ششم ۹	و پنجم ۲	أُورِثْتُمُوهَا هفتم ۴۳ چهل	و ششم ۲۷	**وسع**	هفتم ۱۵۹، ۱۸۰ چهل و سیم
وَدُّوا سی و ششم ۲	تَذَرُنِي هفتاد و یکم ۲۶	و سیم ۷۲	فَالْمُورِيَاتِ صد ۲	دوم ۲۵۵ ششم ۸۰ هفتم	تَصِفُونَ دوازدهم ۱۸، ۷۷
يَوَدُّ دوم ۹۰، ۹۶ چهارم	نَذَرُ دهم ۱۲	يُورَثُ چهارم ۱۵	**وزر**	۸۷ بیستم ۹۸	بیست و یکم ۱۸، ۱۱۲
پانزدهم ۲ هفتادم ۱۱	وَنَذَرُ نوزدهم ۷۲	الْوَارِثُ دوم ۲۳۳	تَزِرُ ششم ۱۶۴ هفدهم ۱۵	وَسِعَتْ هفتم ۱۵۶	وَصْفَهُمْ ششم ۱۴۰
يَوَدُّ دوم ۲۶۸	وَنَذَرَ هفتم ۷۰	الْوَارِثُونَ پانزدهم ۲۳	سی و پنجم ۱۹ سی و نهم ۹ پنجاه و	وَسِعَتْ چهلم ۷	**وصل**
تَوَدُّ سیم ۲۸	وَيَذَرَكَ هفتم ۱۲۷	بیست و یکم ۸۹	سیم ۳۹	وُسْعَهَا دوم ۲۳۳، ۲۸۶	يُوصَلَ ششم ۱۳۷
يَوَدُّوا سی و سیم ۲۰	لِيَذَرَهَا بیستم ۱۰۵	الْوَارِثِينَ بیست و یکم ۸۹	يَزِرُونَ ششم ۳۱ شانزدهم ۲۵	ششم ۱۵۲ هفتم ۴۲ بیست	يَصِلُ یازدهم ۸۱
وَتَوَدُّونَ هشتم ۷	وَيَذَرُهُمْ هفتم ۱۸۶	بیست و هشتم ۵	وِزْرَ ششم ۱۶۴ هفدهم ۱۵	و سیم ۶۲	يَصِلُونَ چهارم ۹۰ سیزدهم
يُوَادُّونَ پنجاه و هشتم ۲۲	تَذَرُهُ بیست و یکم ۸۹	وَوَرِثَ بیست و هشتم ۸۹	بیست و نهم ۱۹ پنجاه	وَاسِعٌ پنجاه و سیم ۳۲	۲۱ بیست و هشتم ۳۵
وُدًّا هفتاد و یکم ۲۳	تَذَرُهُمْ هشتاد و یکم ۲۸	التُّرَاثَ هشتاد و نهم ۱۹	و سیم ۳۹	وَاسِعٌ دوم ۱۱۵، ۲۴۷، ۲۶۱	يَصِلُوا یازدهم ۸۱
وُدًّا نوزدهم ۹۶	فَذَرْهَا چهارم ۱۲۸	مِيرَاثُ سیم ۱۸۰ پنجاه و	وِزْرًا بیستم ۱۰۰	۲۶۸ سیم ۷۳ پنجم ۵۴ بیست	وَصَّلْنَا بیست و هشتم ۵۱
الْوَدُودُ هشتاد و پنجم ۱۴	وَتَذَرُهُمْ ششم ۱۱۰	هفتم ۱۰	أَوْزَارَ شانزدهم ۲۵	و چهارم ۳۲	يُوصَلَ دوم ۲۷ سیزدهم ۲۱
وَدُودٌ یازدهم ۹۰	فَذَرُوا دوم ۲۷۸ ششم ۱۲۰	**ورد**	أَوْزَارًا بیستم ۹۰	وَاسِعًا چهارم ۱۳۰	وَصِيلَةٍ پنجم ۱۰۳
مَوَدَّةً چهارم ۷۳	هفتم ۱۷ ششم ۹	بیست و ششم ۲۳	أَوْزَارَهَا چهل و هفتم ۴	وَاسِعَةً ششم ۱۴۷ بیست	**وصی**
بِالْمَوَدَّةِ شصتم ۱	وَذَرِ ششم ۹۴	وَرَدُوا بیست و یکم ۹۹	أَوْزَارَهُمْ ششم ۳۱ شانزدهم	و نهم ۱۳	وَصَّى چهل و دوم ۱۳
مَوَدَّةَ بیست و نهم ۲۴	ذَرُوا هشتادم و چهارم ۱۱	فَأَوْرَدَهُمْ یازدهم ۹۸	۲۵	وَاسِعَةٌ ششم ۱۴۷	وَوَصَّى دوم ۱۳۲
مَوَدَّةً پنجم ۸۵ سی ام ۲۰	فَذَرْنِي هفتاد و سیم ۱۱	الْوِرْدُ یازدهم ۹۸	وَيَذَرَكَ نود و چهارم ۲	سَعَةٍ شصت و پنجم ۷	وَصَّيْنَا چهارم ۱۳۰ سیزدهم
شصتم ۷	فَذَرْنِي هفتاد و سیم ۱۱	وِرْدًا نوزدهم ۸۶	وِزْرَكَ هفتاد و پنجم ۱۱	وَالسَّعَةِ بیست و چهارم ۲۲	یکم ۱۳ چهل و دوم ۱۱
الْمَوَدَّةَ چهل و دوم ۲۳	ذَرْنَا نهم ۸۷	وَارِدُونَ بیست و یکم ۹۸	وَالْوِزْرَ ششم ۹۴ هفتادم ۱۱	سَعَتِهِ دوم ۲۴۸	وَوَصَّيْنَا بیست و نهم
ودع	ذَرْهُمْ ششم ۹۱ پانزدهم ۳	وَارِدُهَا نوزدهم ۷۲	نوزدهم ۸۷ یازدهم ۹ پنجاه	وَسَعَتِهِ چهارم ۱۰۱	و هشتم ۱۴
وَدَّعَكَ نود و سیم ۳	فَذَرْهُمْ ششم ۱۱۲، ۱۳۸	وَارِدَهُمْ دوازدهم ۱۹	و سیم ۳۹	سَعَتِهِ چهارم ۱۲۹ شصت و پنجم	يُوصِيكُمُ چهارم ۱۲۵، ۱۵۲
وَدَعْ سی و سیم ۴۷	بیست و سیم ۵۴ چهل و سیم ۸۳	وَارِدَةُ پنجاه و پنجم ۳۷	وَزِيرًا بیستم ۳۰ بیست و پنجم ۳۵	الْمُوسِعِ دوم ۲۳۷	۱۵۳، ۱۵۲
وَمُسْتَوْدَعٌ ششم ۹۸	پنجاه و دوم ۴۵	الْوُرُودُ پنجاهم ۱۵	**وزع**	الْمُوسِعُونَ پنجاه و یکم ۴۷	وَأَوْصَانِي نوزدهم ۳۳
وَمُسْتَوْدَعَهَا یازدهم ۶	هفتادم ۴۲	الْمَوْرُودُ یازدهم ۱۰۰	يُوزَعُونَ بیست و هفتم ۸۵	**وسق**	يُوصِي چهارم ۱۲ يُوصِي
ودق	ذَرُوهُ چهلم ۲۶	**ورق**	چهل و یکم ۱۰	هشتاد و چهارم ۱۸	يُوصِينَ چهارم ۱۳
الْوَدْقَ بیست و چهارم ۴۳	فَذَرُوهُ دوازدهم ۴۷	وَرَقَةٍ ششم ۵۹ بیستم ۱۱۹	أَوْزِعْنِي بیست و هفتم ۱۹	اتَّسَقَ هشتاد و چهارم ۱۸	تُوصُونَ چهارم ۱۲
سی ام ۴۸	فَذَرُوهَا هفتم ۷۳ یازدهم ۶۴	بِوَرِقِكُمْ هجدهم ۱۸	چهل و ششم ۱۵	**وسل**	يُوصِيكُمْ چهارم ۱۱
ودی	تَذَرُهَا چهل و ششم ۱۵	فَتَذَرُ ششم ۵۲	**وزن**	الْوَسِيلَةَ پنجم ۳۵ هفدهم ۵۷	تَوَاصَوْا پنجاه و یکم ۵۳
وَادٍ بیست و هفتم ۱۸	**ورث**	**وری**	تَزِنُوهُمْ هشتاد و سیم ۳	**وسم**	وَتَوَاصَوْا نود و سیم صد و سیم
وَادِ بیست و ششم ۲۲۵	وَوَرِثَ بیست و هفتم ۱۶	وُورِيَ هفتم ۲۰	وَزِنُوا هفدهم ۳۵ بیست و ششم ۱۸۲	سَنَسِمُهُ شصت و هشتم ۱۶	الْوَصِيَّةُ دوم ۱۸۰
بِوَادٍ چهاردهم ۳۷	وَوَرِثُوا هفتم ۱۶۹	يُوَارِي پنجم ۳۱ هفتم ۲۶		لِلْمُتَوَسِّمِينَ پانزدهم ۷۵	وَصِيَّةٍ چهارم ۱۲، ۱۲، ۱۳
الْوَادِ بیستم ۱۲	وَوَرِثَهُ چهارم ۱۱	فَأُوَارِيَ پنجم ۳۱	وَالْوَزْنُ هفتم ۸	**وسن**	الْوَصِيَّةِ پنجم ۱۰۶
الْوَادِ بیست و ششم ۳۰	فَيَرِثُ نوزدهم ۶	تُورُونَ پنجاه و ششم ۷۱	وَزْنًا هجدهم ۱۰۵	سِنَةٌ دوم ۲۵۵	وَصِيَّةً دوم ۲۴۰ چهارم ۱۲

تُوصِيَنَّهُ سی و ششم ۵۰	وَعَدَكُمُ چهاردهم ۲۲ چهل و	ششم ۸۰ شصت و هفتم ۲۵	وَعَظْتُمْ چهارم ۲۶	چهل و هشتم ۱۰	يُوقَدُونَ سیزدهم ۱۸
مُوصٍ دوم ۱۸۲	هشتم ۲۰	الْوَعْدُ نوزدهم ۵۵	فَعِظُوهُنَّ چهارم ۳۴	أُذُنٍ دوم ۳۸ دوازدهم	تُوقِدُونَ سی و ششم ۸۰
وضع	وَعَدْتَنَا سیم ۱۹۴	وَعْدَهُ چهاردهم ۴۷ سی ام ۶	يُوعَظُ دوم ۲۳۲ شصت	يُوفُونَ سیزدهم ۲۰ هفتادم	فَأَوْقِدْ بیست و هشتم ۳۸
وَوُضِعَ پنجاه و پنجم ۱۰	وَعَدْتَهُمْ چهلم ۸	چهاردهم ۲۰ هجدهم ۹۸	و پنجم ۲	و ششم ۷	يُوقَدُ بیست و چهارم ۳۵
وَضَعَتْ سیم ۳۶	وَوَعَدْتَهُمْ چهاردهم ۲۶	بیست و هشتم ۱۳ سی ام	يُوعَظُونَ چهاردهم ۹۰	وَلْيُوفُوا بیست و دوم ۲۹	اسْتَوْقَدَ دوم ۱۷
وَوَضَعْنَا نود و چهارم ۲	وَعَدْنَا نهم ۷۸	۵۰، ۶۰ سی و یکم ۳۳، ۸	تُوعَظُونَ پنجاه و هشتم ۳	فَأَوْفِ دوازدهم ۸۸	وَقُودُ سیم ۱۰
وَضَعَهَا پنجاه و پنجم ۹	وَعَدْنَا بیست و ششم ۱	سی و پنجم ۵ سی و نهم ۲۰ چهلم	الْوَاعِظِينَ بیست و ششم	أَوْفُوا پنجم ۱ ششم ۲ هفدهم	الْوَقُودِ هشتاد و پنجم ۵
وَوَضَعَتْهُ چهل و ششم ۱۵	وَعَدْنَاهُمْ چهل و سیم ۴۲	۷۷، ۷۵ چهل و پنجم ۳۱	۱۳۶	۸۸ بیست و ششم ۱۸۱	وَقُودُهَا دوم ۲۴ شصت
فَوَضَعَتْهَا سیم ۳۶	يَعِدُ سی و پنجم ۳۸	چهل و ششم ۱۵، ۱۶	مَوْعِظَةٌ دوم ۶۶، ۲۷۵ سیم	فَأَوْفُوا هفتم ۸۵	و ششم ۶
وَضَعَتْهَا سیم ۳۶	يَعِدُكُمُ دوم ۲۶۸ سی و ششم	وَعْدًا نهم ۱۱۱ شانزدهم ۳۸	۵۸	وَأَوْفُوا دوم ۴۰ ششم ۱۵۲	الْمَوْقُودِ چهل و پنجم ۵
وَيَضَعُ هفتم ۱۵۷	۲۹ چهلم	هفتادم بیستم ۸۹ بیست	وَمَوْعِظَةٌ سیم ۱۳۸	شانزدهم ۹۱ هفدهم ۳۴	**وقذ**
تَضَعُ سی و پنجم ۱۱ چهل و یکم	يَعِدُهُمْ چهارم ۱۲۰ هفدهم ۶۴	یکم ۱۰۳ بیست و پنجم ۱۷	یازدهم ۱۲۰	۳۷	وَالْمَوْقُوذَةُ پنجم ۳
۴۷	يَعِدُكُمْ بیست و ششم ۸۹	بیست و ششم ۱۰۴	وَالْمَوْعِظَةِ شانزدهم ۱۲۵	تُوَفِّيهِمْ چهاردهم ۹۹	**وقر**
وَنَضَعُ بیست و یکم ۴۷	يَعِدُهُمْ چهارم ۱۱۹ هفتاد	الْوَعْدَ بیست و یکم ۹	مَوْعِظَةٍ هفتم ۱۴۵	تَوَفَّتْهُ ششم ۶۱	وَتُوَقِّرُوهُ چهل و هشتم ۹
تَضَعُ چهل و هفتم ۵	۶۰	فَوَعَدَهُ نوزدهم ۶۱ هفتاد	وَمَوْعِظَةٌ دوم ۲۳۲ پنجم	تَوَفَّتْهُمُ چهل و هفتم ۲۷	وَقْرًا چهل و یکم ۴۴
يَضَعْنَ بیست و چهارم ۶۰	تَعِدُنَا هفتم ۷۰ یازدهم ۳۲	وَسیم ۱۸	بیست و چهارم ۳۴	تَوَفَّيْتَنِي پنجم ۱۱۷	وَقْرًا اشتم ۲۵ هفدهم
شصت و پنجم ۴	۳۲ چهل و ششم ۲۱	وَعَدَهُ چهاردهم ۴۷	**وعی**	يَتَوَفَّى سی و دوم ۱۱	چهل ۵۵ سی و یکم ۷
تَضَعُونَ بیست و چهارم ۵۸	أَتَعِدَانِنِي چهل و ششم ۱۷	وَعَدَكَ یازدهم ۴۷	وَتَعِيَهَا شصت و نهم ۱۲	يَتَوَفَّاكُمْ ششم ۶۰ دهم ۱۰۴	وَقْرًا پنجاه و یکم ۲
تَضَعُوا چهارم ۱۰۳	نَعِدُهُمْ سی ام ۷۳ سیزدهم	وَعْدُهُ سیزدهم ۳۱ بیست	فَأَوْعَى هفتادم ۱۸	شانزدهم ۷۰ سی و دوم ۱۱	وَقَارًا هفتاد و یکم ۱۳
وَتَضَعُ بیست و یکم ۴۸	۴۰ بیست و سیم ۹۷ چهلم	وَعْدُ سی و سیم ۵ سی و	يُوعُونَ هشتاد و چهارم ۲۳	يَتَوَفَّاهُنَّ چهارم ۱۵	**وقع**
وُضِعَ سیم ۹۶	۷۷	نهم ۷۴	وِعَاءِ دوازدهم ۷۶	تَوَفَّاهُمُ شانزدهم ۲۸	جَاءَ یازدهم ۴۰
وَوُضِعَ چهل و هفتم سی و	وَعَدَهُمْ سی و ششم ۴۸	الْوَعِيدِ بیستم ۱۱۳ پنجاهم ۱۴	بِأَوْعِيَتِهِمْ دوازدهم ۷۶	تَتَوَفَّاهُمُ هفتم ۳۷	دهم ۲ بیست و هفتم
نهم ۶۹	وَعَدَ سیزدهم ۳۱ بیست	بِالْوَعِيدِ پنجاهم ۲۸	وَاعِيَةٌ شصت و نهم ۱۲	تَتَوَفَّاهُمُ دهم ۴۶ سیزدهم	فَوَقَعَ هفتم ۱۱۸
وَلَا وَضَعُوا نهم ۴۷	و پنجم ۵۵ چهل و سیم ۱۰	وَعِيدِهِ چهاردهم ۱۴ پنجاهم	**وفد**	۴۰ چهلم ۷۷	وَوَقَعَ بیست و هفتم ۸۲
مَوَاضِعِهِ چهارم ۴۶ پنجم	وَعَدْنَا بیست و سیم ۸۵	۴۵، ۱۳	وَفْدًا نوزدهم ۸۵	تُوُفِّيَ دوازدهم ۱۰۱	وَقَعَتِ پنجاه و ششم ۱
۱۳، ۴۱	بیست و هفتم ۷۵	مَوْعِدُ هجدهم ۵۷	**وفر**	وَتَوَفَّنَا سیم ۱۹۳ هفتم ۱۲۶	دهم ۵۱
مَوْضُونَةٍ پنجاه و ششم ۱۵	الْوَعْدُ نوزدهم ۷۷	مَوْعِدًا هجدهم ۴۸، ۵۸	مَوْفُورًا هفدهم ۶۳	تَوَفَّنِي دوازدهم ۱۰۱	تَقَعَ بیست و دوم ۶۵
وضن	بیست و سیم ۹۵ بیست و	بیستم ۵۸، ۹۷	**وفض**	چهلم ۶۱	فَقَعُوا پانزدهم ۲۹ سی و
مَوْضُونَةٍ پنجاه و ششم ۱۵	ششم ۲۰۵ چهل و سیم ۸۳	مَوْعِدِي بیستم ۸۹	يُوفِضُونَ هفتادم ۴۳	يَتَوَفَّى سی و دوم ۱۱	هشتم ۷۲
وطأ	چهل و ششم ۱۵، ۳۵ پنجاه	مَوْعِدُهُ یازدهم ۱۷	**وفق**	يَتَوَفَّوْنَ سی و هشتم و سیم	يُوقِعَ پنجم ۹۱
يَطَئُونَ نهم ۱۲۰	و یکم ۶۰ هفتادم ۴۲	مَوْعِدُكُمْ بیستم ۵۹	يُوَفِّقِ چهارم ۳۵	الْأُولَى پنجاه و سیم ۴۲	الْوَاقِعَةُ هفتاد ۷ چهل و هفتم
تَطَئُوهَا سی و سیم ۲۷	هفتادم و دوم ۲۵	مَوْعِدُهُمْ پنجاه و چهارم ۴۶	وِفَاقًا هفتاد و هشتم ۲۶	الْمُؤْفُونَ یازدهم ۱۱۱	لَوَاقِعٌ پنجاه و یکم ۶ پنجاه
تَطَئُوهُمْ چهل و هشتم ۲۵	تُوعَدُونَ ششم ۱۳۴	نَوْعِدُهُمْ یازدهم ۱۷	وَتَوْفِيقًا چهارم ۶۲	وَالْمُوفُونَ دوم ۱۷۷	دوم ۷ هفتاد و هفتم
لِيُوَاطِئُوا نهم ۳۷	بیست و یکم ۱۰۳، ۱۰۹ بیست	مَوْعِدُهُمْ یازدهم ۸۱	تَوْفِيقِي یازدهم ۸۸	مُتَوَفِّيكَ سیم ۴۸	وَاقِعٌ هفتادم ۱
وَطْئًا هفتاد و سیم ۶	سیم ۳۶ سی و ششم ۴۳	مَوْعِدُكُمْ بیستم ۹۰	**وقی**	**وکب**	لَوَاقِعٌ پنجاه و ششم ۲
مَوْطِئًا نهم ۱۲۱	سی و ششم ۳۰ چهل و یکم	مَوْعِدَةٍ نهم ۱۱۵	وَقَى پنجاه و سیم ۳۸	مُلْتَسِيرَ زدهم ۳	الْوَاقِعَةُ پنجاه و ششم
وطر	۳۰ پنجاهم ۳۱ پنجاه و یکم ۵	الْمَوْعُودِ هشتاد و پنجم ۲	فَوَقَاهُ بیست و چهارم ۳۹	**وقت**	شصت و نهم ۱۵
وَطَرًا سی و سیم ۳۷	۲۲ هفتاد و دوم ۲۴ هفتاد	مِيعَادُ سی و چهارم ۳۰	نُوقِيهِمْ یازدهم ۱۸	الْوَقْتِ پانزدهم ۳۸ سی و	بِمَوَاقِعِ پنجاه و ششم ۷۵
وطن	و هفتم ۷	الْمِيعَادَ سیزدهم ۳۱	نُوَقِّيهِمْ بیست و چهارم ۲۵	هشتم ۸۱	مُوَاقِعُوهَا هجدهم ۵۳
مَوَاطِنَ نهم ۲۵	فَاعِدْنَا دوم ۸۱	الْمِيعَادَ سیم ۹، ۱۹۴	فَيُوَقِّيهِمْ سیم ۵۷ چهارم ۱۷۳	لِوَقْتِهَا هفتم ۱۸۷	**وقف**
وعد	وَوَاعَدْنَا هفتم ۱۳۸	سیزدهم ۳۱ بیستم ۳۸	لِيُوَفِّيَهُمْ سی و پنجم ۲۷	مِيقَاتُ هفتم ۱۴۲	وَقِفُوهُمْ سی و هفتم ۲۴
چهاردهم ۹۷ پنجم ۱۲ هفتم ۴۲	وَوَاعَدْنَاكُمْ بیستم ۸۰	**وعظ**	وَلِيُوَفِّيَهُمْ چهل و ششم ۱۹	مِيقَاتِ پنجاه و ششم ۵۰	وُقِفُوا ششم ۲۷، ۳۰
نهم ۷۳، ۹۰ نوزدهم ۴۲	تُوَاعِدُوهُنَّ دوم ۲۳۵	أَوَعَظْتَ بیست و ششم ۱۳۶	لَيُوَفِّيَنَّهُمْ یازدهم ۱۱۱	لِمِيقَاتِ بیست و ششم ۳۸	مَوْقُوفُونَ سی و چهارم ۳۱
بیست و چهارم ۵۵ سی و	تَوَاعَدْتُمْ هشتم ۴۲	يَعِظُكُمْ شصت و هفتم ۱۷	وَوُفِّيَتْ سیم ۲۵ سی و نهم	مِيقَاتُنَا هفتاد و ششم ۱۷	**وقی**
ششم ۵۲ چهل و هشتم ۲۹	وَعَدَ سیزدهم ۳۱ سی و دوم	يَعِظُهُ سی و یکم ۱۳	۷۰ تُوَفَّى سی و نهم ۱۳	مَوَاقِيتُ دوم ۱۸۹	فَوَقَاهُ چهلم ۴۵
پنجاه و هفتم ۱۰	۷۰، ۱۰۰ هجدهم ۹۸	يَعِظُكُمْ دوم ۲۳۱ چهارم	يُوَفَّى دوم ۲۷۲ هشتم ۶۰	مِيقَاتُهُمْ چهل و چهارم ۴۰	وَوَقَانَا پنجاه و دوم ۲۷
وَعَدَهَا نهم ۱۱۱ بیست و	وَعَدْنَا یازدهم ۴۸	۵۸ شانزدهم ۹۰ بیست	تُوَفَّى دوم ۲۸۱ سیم ۱۶۱	الْمِيقَاتُنَا هفتم ۱۴۳، ۱۵۵	فَوَقَاهُمُ هفتاد و ششم ۱۱
دوم ۷۱	الْوَعْدُ دهم ۴۸ بیست و	چهارم ۱۷	وَتُوَفَّى شانزدهم ۱۱۱	مَوْقُوتًا چهارم ۱۰۳	فَوَقَاهُ چهلم ۴۵
وَعَدْنَا هفتم ۴۴ سی و ششم	یکم ۳۹، ۹۷ بیست و هفتم	أَعِظُكَ یازدهم ۴۶	يُوَفَّوْنَ سیم ۱۸۲	**وقد**	پنجاه و دوم ۱۸
۲۲، ۱۲	۷۳ سی و چهارم ۲۸ سی و	أَعِظُكُمْ سی و چهارم ۴۶	أَوْ يَبْلُغُوا سی و هشتم ۶۹	أَوْقَدُوا پنجم ۶۴	تَقِيَ چهلم ۹

تقبلکم شانزدهم ۸۳
قوا شصت و ششم ۶
فقنا سیم ۱۸۸
وقنا دوم ۱۹۷ سیم ۱۶
وقهم چهلم ۹۰۷
یوق پنجاه و نهم ۹ شصت و
چهارم ۱۶
اتقوا دوم ۱۸۵۰۱۹۹ چهارم
هفتم ۳۳ پنجاه سیم ۳۳
فاتقی سیم ۷ نود دوم
اتقیتن سی سیم ۳۲
اتقوا دوم ۲۰۸ سیم ۱۹۷
وسفتم ۲۸ پنجاه و نهم ۱۸
فاتقوا دوم ۲۲ سیم ۴۳
۱۱۹ پنجم ۱۰۰ ششم یازدهم ۸
بیست و ششم ۱۱۰۰۱۰۲
۱۵۰۰۱۲۴۰۱۳۱۰۱۲۶
۱۷۹ چهل و سیم ۳ و شصت
چهارم ۱۰ شصت و پنجم ۱۰
واتقوا دوم ۱۱۷۰۴۵
۲۳۱۰۲۲۳۰۱۹۹۰۱۹۷ ۱۹۰
۱۸۲۰۱۸۱۰۲۲۳ سیم
۲۰۰۰۱۲۶۰۱۲۵ چهارم ۱
بنجم ۲۰۱۴۰۱۱۰۱۰۰۶۰۳
۱۰۷۰۹۷ ششم ۱۰۲ ششم
نمره ۵۸ چهل و سیم ۷ چهل
وچهارم ۱۵ چهل پنجم ۱۸
پنجاه و یکم ۱۵ پنجاه و دوم
۱۷ پنجاه و چهارم ۵ هفتاد
و هفتم ۴۱
بالمتقین سیم ۱۱ نهم ۴۳
للمتقین دوم ۲۰ سیم
۱۳۲۰۱۲۷ پنجم ۵۰ جهتم
۱۲۵ یازدهم ۱۵ بیست و یکم
۴۹ بیست و چهارم ۳۴
بیست پنجم ۷۴ بیست و ششم
۹۵ بیست و ششم ۸۳ سی و
ششم ۴۹ چهل و سیم ۳
پنجاه و سیم ۳۴ شصت و ششم
سفتت نهم ۸ هفتاد
و ششم ۳۱

وکی

اتوکؤا بیستم ۱۹
یتکئون چهل و سیم ۳۳
متکئون سی ششم ۵۶
متکئین هجدهم ۳۰ سی
و ششم ۱۵ پنجاه و دوم ۲۰
پنجاه و پنجم ۵۴ ۷۶ پنجاه
و ششم ۱۵ هفتاد و ششم ۱۳
متکأ دوازدهم ۳۱

وکد

توکیدها شانزدهم ۹۳

وکز

وکل

فتوکل سیم ۱۵۹ بیست
هفتم ۸۱
وتوکل چهارم ۸۳ ششم
یازدهم ۱۰۰ ۲۳ بیست و پنجم
بیست و ششم ۲۱۷ سی سیم
۴۷
وکیل ششم ۱۰۲ یازدهم ۱۵
دوازدهم ۶۶ سی ششم ۲۸
سی نهم ۳
الوکیل سیم ۱۷۳
بوکیل ششم ۶۶۰۱۰۷ دهم
سی و ششم ۲ چهل دوم ۶
وکیلا چهارم ۱۳۱۰۱۰۹۰۸۱
۱۰۹ هفتدهم ۵۴۰۲۰۵۷۰۵۶ ...
۸۱۰۷۵ بیست و پنجم ۵ سی و سیم
۳۰۷ هفتاد و سیم ۹
المتوکلون دوازدهم ۶۷
چهاردهم ۱۲ سی نهم ۳۹
المتوکلین سیم ۱۵۲

ولت

یلتکم چهل و نهم ۱۴

ولج

یلج سی چهارم ۲ پنجاه و هفتم
یلج هفتم ۳۸
یولج ۱۱ بیست و دوم ۶۰ سی و
یکم ۲۸ سی پنجم ۱۴ پنجاه و
هفتم ۶
وتولج بیست و دوم ۰ و سی و

ولد

وولدا نجدهم ۳۷ نوزدهم
والاولاد سفتد و پنجاه
و سفتم ۱۹
واولادا نهم ۷ سی چهارم
وولده سفتاد و یکم ۲۰
ولده سی یکم ۳۲
بولده دوم ۲۳۳
بولدها دوم ۲۳۳
اولادکم سی چهارم ۳۰
شصتم ۳ شصت سیم ۹
واولادکم ششم ۲ شصت
چهاردم ۱۵
اولادهم سیم ۱۲۰ نهم ۵۵
پنجاه و پنجم ۱۸
واولادهم نهم ۶۸
اولادکم چهاردم ۱۲
واولادکم شصت چهاردم
اولادهم ششم ۱۳۸
اولادکم دوم ۲۳۳ ششم
۱۵۲ هفدهم ۳۳
اولادهم ششم ۱۳۱
اولادهن دوم ۲۳۳
والده سی یکم ۳۲
ووالده نوزدهم ۳
الوالدان چهاردم ۷۸ ۳۷
الوالدین چهاردم ۱۳۴
وبالوالدین دوم ۷۷ ...
۲۰ ششم ۱۵۲ ...

ولی

یلونکم نهم ۱۲۴

ولی

بیست و سفتم ۱ بیست و ششم
سی یکم ۶
تولیت بجدهم ۱۷
ولوا هفدهم ۴۹ بیست و هفتم
سی یکم ۱۵ چهل و ششم ۲۸
تولوا تالوا
نهم ۷ چهل و ششم ۲۲
ولیتم نهم ۲۵
ولیهم دوم ۱۳۶
یولون سی و سیم ۱۵
ویولون پنجاه و چهارم ۴۵
لیولن پنجاه و نهم ۱۲
تولون چهلم ۳۵
تولوا دوم ۱۷۲۰۱۰۹ بیست و
یکم ۵۸
تولی ششم ۱۲۹
تولیهم ششم ۱۰
تولوکم سیم ۱۰۷
تولوهم ششم ۱۵
فلنولینک دوم ۱۳۹
تولی چهاردم ۱۱۵
تولی ۱۴۵۰۱۳۴۰۳۹
فتولوا دوم ۱۴۵۰۱۳۹
تولی دوم ۲۰۱ سیم ۷۶
چهارم ۱۱۵۰۸۲ بیست و چهارم

[illegible]

وهن

وهی

وی

ویل

یا

ونا

وهب

باب الیاء

وهج

ییس

یتم

یرب

یبح

یمن

یوم

[illegible]

الیاء مع المیم

یومئذ

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

پس از ستایش و سپاس حضرت ایزد متعال جلت عظمته و قدرته و صلوات وافیات بر روان پاک صدر نشین بشیر و نذیر

لولاک پیشوای اسرار و رهنمای دو سرای عقل کل خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اجمعین و وصی

و خلیفه و امام امته مظهر العجائب و منظهر الغرائب و مفرق الکتائب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و

علی اولاده المعصومین بر ارباب کمال و ناظران ساطع ذهن طالبان پوشیده نیست که مخفی نماند که از آیات ...

نسخ عدیده از کلام الله بخط ... مترجم و محشی بکشف الآیات و طبع ... آراسته ... بعضی

مغلوط ... مطبوع ... لهذا ... بتأیید ... کامل ... محامد ...

... کتاب ... محمد ... عبد الله ... نسخه ... صحت و خط ...

... امید ... نظر ... مطبوع ... خطای ...

... فی شهر ... الحرام ... سنه ... ۱۳۲۰ ... النبویه ... العبد ...

الیاء مع العین

یعقوب

الیاء مع الغین

یغوث

الیاء مع القاف

یاقوت

یقطین

یقظ

یقین

الیاء مع المیم

یمین

یم

یتیم

الیاء مع النون

ینع

الیاء مع الهاء

یهود

الیاء مع الواو

یوم

یونس

یوسف

یس